از دیدگاه اہل سنت

تحفۃ السالکین فی رد المنکرین

و

شرح کتاب

مصباح السالکین فی رد الطاعنین

تالیف :

حضرت مولانا غوث محمد نقشبندی مجددی

قدس سرہ الشریف

جلد دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوْا بِهِ فَسَيَقُوْلُوْنَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيْمٌ

حجة السالکین فی رد المنکرین

وشرح کتاب مسمّی به

مصباح السالکین فی رد الطاعنین

جلد دوم

از تالیفات : جامع المعقول و المنقول قطب الاقطاب رئیس المحقّقین عمدة العلماء العلام و زبدة المشایخ الکرام حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس سره الشریف

تجدید چاپ (اعراب گذاری و ترجمه) درمورخه ۱۳۸۳/۸/۲۹ هـ . ش مطابق ۶ شوال سال ۱۴۲۵ هـ . ق توسط الحاج سید عبدالله نقشبندی مجددی خادم خانقاه مشایخین کبار طریقهٔ عالیه نقشبندیهٔ مجددیهٔ امانیهٔ شمسیه

سرشناسه	: نقشبندی مجدّدی، غوث محمد
عنوان و نام پدیدآور	: حجة السالکین فی رد المنکرین (جلد ۲)، غوث محمد نقشبندی مجدّدی
مشخصات نشر	: تربت جام: خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۷۶۶ ص.
شابک (ج۲)	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۷۲-۱۷-۷
شابک دوره	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۷۲-۱۸-۴
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
شناسه افزوده	: ترجمه و شرح: الحاج سیّد عبدالله نقشبندی مجددی
موضوع	: تصوف.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۹ ت ۸ س / ۱۰۵۶ LB
رده‌بندی دیویی	: ۳۷۲ / ۳۱۲۹۸
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۹۱۹۲۷

حجة السالکین فی رد المنکرین (جلد ۳)

تالیف	حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجدّدی
ترجمه و شرح	الحاج سیّد عبدالله نقشبندی مجدّدی
ناشر	خواجه عبدالله انصاری
چاپ	خوشه
شمارگان	۱۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ	اول (ناشر) ۱۳۹۵
قطع	وزیری
تعداد صفحه	۷۶۶

قیمت دوره: ۵۰۰۰۰ تومان

شابك ج ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۷۲-۱۷-۷

شابک دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۷۲-۱۸-۴

••••••

آدرس سایت: shamsiyeh.com آدرس تلگرام: @Habib_5488

تربت جام، خیابان قاضي محمد نعیم، پلاك ۱۰۹ تلفن: ۰۵۱-۵۲۵۲۸۵۶۱

فهرست مطالب

بحــث دوازدهم

در بیان سبق های طریقه قادریه

بحث دربیان اشغال مشایخ جیلانیه که منسوبند به امام طریقت حضرت محبوب سبحانی، قطب ربانی، غوث الصمدانی، سید ابو محمد محــی الــدین عبدالقادرجیلانی(رح)که ولادت باسعادت آن حضرت در(سنه ۴۷۱ احدی و سبعین واربعمائۀ)بوده است ووفات شریف در(سنه۵۶۱احدی وستین وخمس مائۀ) وقوع یافته وعمر مبارک به (تسعین ۹۰)رسیده که این بیــت مشــتمل برتاریخ تولدوسال عمرو وفات شریف بغای زیبامشهور ومعروف است.

✓ **فــرد:**

سنینش(کامل) و(عاشق)تولد وصالش دان ز(معشوق الهی)

بدان که در این خاندان عالی شان اول طالب را به ذکر جهر متوسط امر می فرمایند که آن دو قسم است: اسم ذات و نفی و اثبات. چنانچه اســم ذات بر چهار قسم است:

قسم اول : یک ضربی که وجه این است که بگوید. الله به شــد ومــد وجهر به قوت قلب وحلق و بعد از آن توقف کند تا نفس بر قرار شود و باز به طریق مذکور گوید همچنین معمول نماید ورد خود سازد.

قسم دوم : دو ضربی است که طریقش آنکه به جلســه صــلواتیه دو زانو نشیند ولفظ مبارک الله را یک بار بر زانوی راست ضرب نماید و بار دیگر بردل تکرارکندبدون فصل وضروراست درهر دو ضرب که به قوت شدت تمام زند خصوصاً ضرب قلبی تا که قلب متأثر شودو جمعیت خاطر دست دهد.

قسم سوم :سه ضربی است که طریقه اش این است که مربع بنشــیند و ضرب کند یک بار بر زانوی راست و یکبار بر زانو ی چپ و یک بار بر قلــب به شدت وجهر .

قسم چهارم : چهارضربی است در این قسم نیز چهار زانو جلسه کند و ضرب نماید اسم ذات رایک باربرزانوی راست ویک بار بر زانوی چپ و یک باربر قلب و یک باربر روی خود بایدکه ضرب چهارم اشدواجهر باشد .

نوع دوم : نفی و اثبات که آن لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ است.صفتش این است دو زانو متوجه به قبله و هر دو چشم بسته بگوید لفظ«لَا»و بیرون کند از ناف و دراز کند تا به کتف راست پس بگوید«اِلَهَ»وبیرون آرد از اصل دماغ بعد از آن«اِلَّا اللهُ»را به شدت و قوت بر دل ضرب نماید و در وقت نفی ، نفی معبودیت و مقصودیت با وجود از غیر خدا ،ملاحظه کند و در هنگام اثبات ، اثبات حضرت حق سبحانه و تعالی نماید . بدان که حکمت در اشتراط ضربات وتشدیات و مراعات اماکن و مواضع این است که آدمی ناگزیر است به دیدن جهات سته و شنیدن آواز خوش وگذشتن خطرات وحدیث النفس . لهذا مشایخ طریقه۔ رَوَّحَ اللهُ اَرْوَاحِهِمْ ۔ برای سد توجه به سوی غیر، این شروط و اوضاع را مقرر نمودند تا از خطرات خارجیه تهی گشته متوجه به ذات الهی سبحانه گردد .و لازم است اهل سلوک راکه بعد از نماز صبح ونماز عصر یکجا شده حلقه نموده باشند و ذکر الله بر وجه جمعیت معمول نمایند که در اجتماع فواید بسیاراست و آن در تنهایی یافته نمی شود. پس وقتی که بر طالب اثر ذکر جلی ظاهر شود و درخود نور ذکرمشاهده کند،یعنی ذوق و شوق و رفع خواطر و انتفای حدیث النفس نقد وقت او شود امر می کنند طالب رابه ذکرخفی وآن نیز دو قسم است:

قسم اول: اسم ذات مع امهات صفات است و طریقش آن است که هر دو چشم را ببندد و هر دو لب را با هم بچسباند و به زبان (اَللهُ سَمِیْعٌ اَللهُ بَصِیْرٌ اَللهُ عَلِیْمٌ) بگوید بیرون آرد به خیال این کلمات را از ناف خود تا به سینه و

سینه تا به دماغ تا به سرش کشد باز بگوید (اَللّٰهُ بَصِیْرٌ اَللّٰهُ عَلِیْمٌ اَللّٰهُ سَـمِیْعٌ)بــه طوری که نزول بر منازل مذکوره گردد و این مجموع یک دوره باشد بعــد از آن بنگر همچنین و همچنین و بعضی از این طایفــه علیــه، همــراه کلمــات مسطور(الله قدیر) اضافه می کنند .

قســم دوم: نفی و اثبات است به طریقی که بالابیان نمودم. و طریــق دیگر این است که سالک باید که هوشیار و بیدار بر انفاس خود باشد. هر گاه که نَفَس بیرون آیدبگویدبرزبان دل« لَـا اِلَـه»وقتــی کــه نَفَــس انــدرون رود «اِلَّااللّٰهُ» بگوید ونزد اکابر صوفیه ــ رحمه الله علیهم ــ ایــن را پــاس انفــاس میگویند و این رابرای رفع خواطر ودورشدن حدیث النفس، خاصیت عظــیم است. پس وقتی که اثر ذکر خفی بر طالب ظاهرشود و در باطن خود مشاهده نور او کند، آن زمان امر کنند به مراقبه و مراد از ظهور اثر آن است که شوق و غلبه محبت و همت تمام به سوی فکر پیدا شــود و ایثــار حضــرت حــق و طلب او ﷻ مراقبه مستولی گردد و حلاوت در سکوت یا بــدو تفــرد کلــی از کلام و مشاغل دنیایی حاصل شود.

باید دانست که مراقبه ، مشتق از ماده ترقّب به معنی انتظــار فــیض اول از جناب الهی نمودن است و آن بر چند قسم است . اول معنی کلــی آن ذکر نمایم تا بر جمیع جزئیات خود صادق آید و آن تلفظ نمودن آیت کلمــه را بر زبان یا تخیل کردن آن در دل و فهم نمودن معنی او با احســن وجــوه ، بعد از آن ، کیفیت این معنا و مصداق آن را تصورکند. پس جمع کند خــاطر خود را بر صورت معهوده به حیثیتی که در دلش بجز آن صورت چیز دیگــر نگذارد تا متحقق شود استغراق در آن .و نسیان از ما ســوای آن و اصــل در مراقبه حدیث شریف استاَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَاَنَّــكَ تَــرَاهُ فَــاِنْ لَـمْ تَكُـنْ تَـرَاهُ فَاِنَّــهُ

يَرَاكَ[۱].پس سالك «اَللهُ حَاضِرِیْ ،اَللهُ نَاظِرِیْ ، اَللهُ مَعِـیْ»**یـا تخیـل کنـد در دل و تصور نمایدحضور او تعالی و نظر او معیت او. مع التنزیه از جهت و مکـان تـا استغراق در این تصور پیدا شود با مفهوم آیه شریفه**

﴿وَ هُوَ مَعَكُمْ اَيْنَمَا كُنْتُمْ﴾[۲] **و اوبا شما اسـت هـر جـا کـه باشـید» درنظرداشته باشد و معیت حق تعالی در حالت قیام و قعود و خواب و بیداری وخلوت وجلوت همراه تصور نماید. یـا تلفـظ کنـد.**﴿فَـاَ يْنَمَـا تُوَلُّوْا فَـثَمَّ وَجْـهُ اللهِ﴾[۳]**«هرسوکه روآرید،روی خداهمانجا است»**﴿اَلَمْ يَعْلَمْ بِاَنَّ اللهَ يَرَى﴾[۴]**«آیـا ندانست این روگرداننده که به تحقیق خدا می بیند»**﴿وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْـهِ مِـنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ﴾[۵]**«و ما به آدمی از رگ جان اونزدیک تریم» یا که**﴿وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَىْءٍ مُّحِيْطًا﴾[۶]**«وهست خدابه همه چیزاحاطه کننده» یـا کـه**﴿اِنَّ مَعِـىَ رَبِّـىْ سَيَهْدِيْنِ﴾[۷]**«بدرستی که پروردگارمن همراه من است بـه زودی مـرا هـدایت می کند » یا که** ﴿هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ [۸]**« اوست نخستین همه و اوست آخرین همه و اوست آشکارا و اوست پنهان» این همه مراقبات**

---

۱ –«عبادت کن خدا را گویی تو او را می بینی پس اگر تو را نمی بینی او تو را می بیند .» مشکوة المصابیح ، کتاب الایمان، ص ۱۱، متفق علیه

۲- سوره حدید آیه ۴

۳ – سوره بقره آیه ۱۱۵

۴ – سوره اقرا آیه ۱۴

۵ – سوره قاف آیه ۱۶

۶ – سوره نساء آیه ۱۲۶

۷ - سوره شعراء آیه ۶۲

۸ – سوره حدید آیه ۳

مذکوره برای تعلق قلب به خدای ﷻ مفید اند. اما مراقباتی که برای قطع علایق و تجردتام و سکرو صحو فایده می کنداز آن جمله آیه شریفه است.

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ ﴾[1] **« هر که بر زمین هست فانی شودوروی پروردگارتو- صاحب بزرگی وانعام ـ باقی ماند.»**

و طریقش آنکه نفس خود را مرده تصور کند و پوشیده خاطر شده داند و آسمان را شکافته شده و ترکیب و صورتش رفته و تصور کند الله ﷻ را باقی و موجود و مزاولت (مواظبت) کند این تصور را تا وقتی که نتیجه او که محو است حاصل گردد و همچنین آیه شریفه

﴿اِنَّ الْموْتَ الَّذِيْ تَفِرُّوْنَ مِنْهُ فَاِنَّه مُلَاقِيْكُمْ ﴾.[2] **« هر آیینه مرگی که ازآن می گریزید البته وی به شما رسنده است.»یاکه**﴿اَيْنَمَا تَكُوْنُوْا يُدْرِكْكُّمُ الْمَوْتُ وَ لَوْ كُنْتُمْ فِيْ بُرُوْجٍ مُّشَيَّدَةٍ ﴾ [3]**« هر جا که باشید مرگ شما رادریابد واگرچه درمحلهای محکم باشید.» پس وقتی که بر سالک فایده مراقبه ظاهر شود نورمشهود می گردد ،آن زمان به توحید افعالی امر کرده می شود.**

بدان که جناب سیدالمرسلین ﷺ ترغیب و تأکید فرموده اند بر دو چیزی که یکی از آن ذکر الله است و مراد از آن ، ذکر زبانی است و دوم فکر، که مراد از آن مراقبه است و مشایخ طریقه ـ قدس سرهم ـ استنباط نموده اند ذکر خفی را برای آسانی ترقی سالک از ذکر به سوی مراقبه. بعضی مشایخ گفته اند که ما تجربه کرده ایم برای کشف و قایع مستقبله آنکه

---

۱ – سوره الرحمن آیه ۲۶ و ۲۷

۲ – سوره جمعه آیه ۸

۳ – سوره نساء آیه ۷۸

اعتکاف کند طالب در خلوت و غسل کند و بپوشد جامه بهترین خود و خوشبو کند و بر سجاده نشیند وبنهد کلام الله گشاده به طرف راست و مصحف دیگری رابه سوی دست چپ وسوم روبروی خودچهارم را خلف خود بعد ازآن دعا کندبه کوشش تمام ازحق ﷻبدان که واقعه فلانی را بگشاید .

شروع کنداسم ذات رابدون بستن چشم به این طورکه ضرب کند یک باردرمصحف ایمن و یک باردر مصحف ایسر و یک بار در پیش خود و یک بار درپس خودتاکه بیابددر نفس خود انشراح و نور و مواظبت نماید بر این شغل تایک هفته باخلوت.البته کشف خواهدشدبر واقعه مطلوبه و بعضی از مشایخ درشغل مسطورسوء ادب به مصحف دیده واختیارنموده اندبه جای آن ذکر الله کندبه این اسما یا علیم یا مبین یا خبیر با رعایت شروط مذکوره چنانچه بیان کرده اند در ذکر یک ضربی یا سه ضربی والله اعلم. و مشایخ ــ رحمة الله علیهم ــ گفته اندکه ماتجربه کرده‌ایم برای کشف ارواح به همین شروط مذکوره آنکه ضرب کنددرجانب راست﴿سُبُّوْحٌ﴾وجانب چپ﴿قُدُّوْسٌ﴾ودر آسمان﴿رَبُّ الْمَلَائِكَةِ﴾ودرقلب﴿وَالرُّوْحُ﴾وبرای برآمدن کار مشکل به شروط مذکوره آنکه به خواندن نوافل ازشب هرقدر که میسر شود . بعد از آن ضرب کند به طرف راست﴿ يَاحَيُّ ﴾ و به طرف چپ« يَا وَهَّابُ» وبکند این را هزار مرتبه و برای انشراح خاطر و دور کردن بلّیه ضرب کند﴿اَللّٰهُ ﴾ را در قلب و ﴿لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ﴾درجانب راست و﴿ الْقَيُّوْمُ ﴾ را در جانب چپ و وقتی که ارده کند دعا از حضرت حق سبحانه برای شفای مریض یا رفع جوع و وسعت رزق یا قهر دشمن، پس تلاش کند اسمی را از اسمای الهی مناسب حاجت خود و ذکرکند الله سبحانه را به همان اسم به دو ضرب یا سه ضرب یا چهار ضرب و بگوید «يَا شَافِيْ وَ يَا صَمَدُ وَيَا رَزَّاقُ وَيَا مُذِلُّ» و جز آن الله اعلم .

بحـث سیزدهم

در بیان سبق هاي طریقه چشتیه

در بیان اشغال و اذکار حضرات چشتیه که منسوبند به امام الطریقه، حضـرت خواجـه جهـان، قطـب هندوسـتان، سـید معـین الـدین حسـن چشتی(رح)که نقل خواجه،سادس رجب سنه(۶۳۳)ثلاث وثلاثین وستّ مائة

فرموده اندکه حضـرت علـی مرتضـیﷺنزدیـک حضـرت محمـد مصطفی ﷺ آمدندو عرض نمودند:« یا رسول الله به من اقرب طریق به سـوی خدای تعالی و افضل آن نزدیک حق تعالی و سهل ترین راه بـرای بنـدگان رابنمایید.»پس حضرت رسول خدا ﷺ فرمودند:« که کثرت ذکر در خلوت را برخود لازم گیر» عرض نمودند : « چگونه ذکر کنم یا رسول الله؟» فرمودند : « بند کن هر دو چشم خود بشنو از من» پس سه مرتبه فرمودند:« لا الـه الا الله» و علی مرتضی ﷺ می شنیدند. بعد ازآن حضرت علی ﷺ سه بار لا اله الا الله گفتند آن حضرت ﷺ می شنیدند بعد از آن حضرت علی ﷺ حضرت حسن بصری را تلقین نمودند و ایشان حضرت عبدالواحد بن زیـد را تعلـیم نمودند و همچنین تا آنکه به ما رسید . پس هر گاه که اراده کند شیخ تلقین مرید را امر کند او را به روزه داشتن اگر روزه پنج شنبه باشد ، بهتر اسـت و به خواندن یازده بار استغفار و یازده بار درود ارشاد کند کـه حـق تبـارک و تعالی در کلام مجید می فرماید آنکه :

﴿فَاذْكُرُوا اللهَ قِيَا مًا وَّ قُعُوْدًا وَّ عَلَى جُنُوْبِكُمْ ﴾[1] **« پس خدا را ایسـتاده ونشسته وبر پهلوی خویش خفته یاد کنید.» پس در این امر کوشـش کـن ، به این طور که بر تو زمان نگذرد، مگر تو ذاکر باشی و بدان که قلب تـو زیـر**

۱- سوره نساء آیه ۱۰۳

پستان چپ به فاصله دو انگشت واقع است. مانند برگ صنوبر و او را دو دروازه اند .یک دروازه فوقانی و یک دروازه تحتانی. فتح باب فوقانی، موقوف به ذکر جهر است و گشایش باب تحتانی، منوط بر ذکر خفی است.

پس هرگاه ذکر جهر را اراده کردی چهار زانو بنشین و بگیر رگ کیماس را به انگشت قدم راست خود به انگشتی که متصل اوست(و کیماس نام رگی است اندرون زانو و گرفتنش به طور مذکور برای نفی خواطر مفید است و در قلب حرارت می بخشد) دو زانو به طرف قبله بنشین و بگو لا اله الا الله به شدّ و مدّ به قوت تمام از اندرون دل(قلب) و بیرون کن لفظ « لا» از ناف دراز کن تا به کتف راست و لفظ « اله» را از اصل دماغ و اشاره کن در خیال خود به این معنی که دوستی ماسوی الله را از باطن خود بیرون کردم و پس پشت خویش انداختم. پس ضرب کن الا الله در قلب به شدت و قوت . و مبتدی ، نفی معبودیت از غیر خدای تعالی و متوسط ، نفی مقصودیت او و منتهی نفی وجود خودرا در نظر داشته باشد . و شرط اعظم در این ذکر جمع ساختن همت خود و فهمیدن معنی کلمه طیبه است و سزاوار است برای صاحب ذکر جهر که تقلیل طعام نکند ، بلکه ربع معده خالی گذاشتن و خوردن روغن نیز ضرور است تا خشکی دماغ عارض نگردد و چون خواهد که پاس انفاس بکند، می باید که بیدار و هوشیار باشد بر انفاس خود هرگاه بیرون آیدنَفَس بگوید همراه آمدنش « لااله» و در خیال خود محبت ماسوی الله را از باطن خود بیرون اندازد وقتی که نَفَس اندرون رود همراه دخولش « الا الله» بگوید و خیال کند که داخل ساختم محبت الهی را در قلب خود.

مشایخ کرام ــ رحمهم الله ــ گفتند : که رکن اعظم درسلوک ربط قلب باشیخ به طریق محبت و تعظیم و تصور صورتش باشد. چون منور شود باطن طالب به نور ذکر امر می کند او را به مراقبه که به دل کن یا به زبان

با این کلمات الله حاضری ، الله ناظری ، الله معی یا که این آیه شـریفه ﴿اِنَّـهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ﴾ [۱]«بدرستی که خداوند بر هر چیز احاطه دارد.»حق ﷻ را حاضر داند در میان خود و میان قبله مشاهده کند. وسالکی کـه اراده چلـه کند،او را رعایت چند امر لازم است. یعنی دوام صیام ـ دوام قیام ـ تقلیل طعام وکلام و منام و صحبت مع الانام ـ دوام طهـارت فـی الیقظـة و وقـت المنام۔ رَابِطٌ قَلْبَهُ مَعَ الشَّیْخِ بِطَرِیْقِ الْمَحَبَّةِ وَالْاِحْتِرَامِ [۲]۔ غفلت برخود حرام می داند و وقتی که در معتکَف(محل اعتکاف) پای راست را داخل کنـد اعـوذ بالله بخواند و سورۀ الناس سه مرتبه و چون پای چپ بنهد بگوید:

اَللّٰهُمَّ اَنْتَ وَلِیِّیْ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ، کُنْ لِّیْ کَمَا کُنْتَ لِمُحَمَّدٍﷺ وَ ارْزُقْنِیْ مَحَبَّتَكَ اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِیْ حُبَّكَ، وَ اشْغُلْنِیْ بِجَمَالِكَ، وَ اجْعَلْنِیْ مِنَ الْمُخْلِصِیْنَ، اَللّٰهُمَّ اَمْعِ نَفْسِیْ بِجَذَبَاتِ ذَاتِكَ، یَا اَنِیْسَ مَنْ لَّا اَنِیْسَ لَه ﴿رَبِّ لَا تَـذَرْنِیْ فَـرْدًاوَّ اَنْـتَ خَیْـرُ الْوَارِثِیْنَ﴾ [۳]

پروردگاراتوولی من هستی دردنیاو آخرت چنانچه برای محمـد ﷺ بودی برای ما هم باش و محبت خود را به مـن روزی کن!پروردگـارا محبـت خود را به من روزی کن و مرا به جمال خـود مشـغول کـن و مـرا از جملـۀ مخلصین بگردان! بارخدایا فرمانبردار کن نفس مرا به جذبات ذات خـود ای همدم کسی که غیر از تو برای او همدمی نیست.«ای پروردگار مـن مگـذار من را تنها و تو بهترین وارثانی» و بر مصلا بایستد و بیست ویک بار بخواند.

---

۱ – سوره حم سجده آیه ۵۴

۲ –قلب او رابط است با شیخ به طریق محبّت و احترام

۳ – سوره انبیا آیه ۸۹

﴿اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَالسَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ حَنِیْفًا وَّ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ﴾ [1]«به تحقیق روی خود رامتوجه ساختم به سوی‌کسی که آسمانها وزمین را آفرید در حالی که حنیفم واز مشرکان نیستم.»

بعد از آن دو رکعت نماز بخواند در رکعت اولی «**آیة** الکرسی» و در رکعت دوم «آمن الرسول» قرائت کند و بعد از سلام، سجده طولانی نماید و به کوشش تمام دعا کند و پانصد مرتبه «یا فتاح» بگوید باز به اذکاری که بالا بیان کردم مشغول شود.گفته اند برای زایر قبور زمانی که در مقبره داخل شود ، سوره «انا فتحنا»در دو رکعت بخواند و بنشیند متوجه به میت و بخواند سورهٔ ملک و تکبیر و تهلیل گوید.سورهٔ فاتحه یازده بار خواند متصل به میت شود و بگوید یارب یارب یارب بیست و یک بار بعد از آن بگوید یا روح به ضرب نمودن سوی آسمان و یاروح الروح به ضرب نمودن در قلب تا انشراح و نور پیدا شود.پس انتظار کند فیضی را از صاحب که در دل من می رسد وصلوة کُنْ فَیَکُوْنُدرحضرات چشتیه برای انجاح صاحب صعب معمول است با این طریق که شب چهار شنبه و پنج شنبه و جمعه دو رکعت نماز بخواند.دررکعت اولی فاتحه یک بار و سوره اخلاص صد بار و در رکعت ثانی فاتحه صد بار و سورهٔ اخلاص یک باربعد از سلام بگوید ای آسان کننده دشواری ها وای روشن کننده تاریکی ها وصد باردرود بخواندودعا کندازحق تعالی به حضور دل و در شب سوم بعد از فراغ نماز وادعیه مذکوره سر برهنه کرده و گریه نموده و برای برآورده شدن مطلوب پنجاه مرتبه دعا کند ان شاءالله مستجاب می گردد.

۱- سوره انعام آیه ۷۹

بحـث چهاردهم
در بيان سبق هاي طريقه سهرورديه

دربيان سبقات و اذكار و اشغال حضرات طريقه عاليــه ســهرورديه[1] منسوب به اِمَامُ الطَّرِيْقَةِ بُرْهَانُ الْحَقِيْقَةِ مُثْبِتُ لِلسُّنَّةِ السَّنِيَّةِ وَ القامِعُ لِلْبِدْعَةِ الْغَيْـرِ الْمَرْضِيَّةِ قطب اوانه وفريدعصره و دورانه صاحب التصانيف و التاليف حضرت شيخ شهاب الدين ابو حفص عمرـ قدس الله تعالى ســر ه ـ وَاَنْـزَلَ اللهُ تَعَـالَى عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِهِ وَ اَنْوَارِهِ كَمَا نَتَمَنَّـى وَ نَشْـتَهِیْ و او مبــارک از اولاد خليفــه رسول الله على التحقيق امير المؤمنين حضرت ابو بكر الصديق ﵁ اســت و ظهور پر نور ايشان در سنه ۵۴۲ و وصال مبارک ايشــان در ســنه ۶۳۲ بــه اتفاق مورخين است مگر به نزد بعضى مورخين وصال مبارک ايشان در سنه ۶۳۰ مى باشد و روضه اقدسه ايشان در بغداد شريف است.

سبق اول طريقه عاليه سهرورديه اين است كه سالک را مرشد منور و رهبر كامل تلقين ذكر جهر متوسط، عنايت مى فر مايد. اين سبق بر چنــد نوع است: نوع اول آنكه سالک راه حق ﷻ بايد كه متورک بنشيند كه هــر دو پاى خود به طرف راست ويا به طرف چــپ باشــدويا چهــار زانو(متربــع) بنشيند و دست راست بــر دســت چــپ بنهــد و بــه صــدق نيــت وحســن طويت(ضمير آگاه) و به كمال حضور و ادب رابطه منــوره ســيد المرســلين، شفيع المذ نبين، حبيبنا و حبيب رب العالمين را در برابر پيشانى خــود كــه عبارت از تصور صورت اطهره و جسم معطره و اقدسه است ، تصور نمايد و

---

[1] – طريقة الراشدين ص۲۰۱ فصل ۹

در خزانه دماغ به کمال ادب و احترام محفوظ نماید و رابطه حضرت امیرالمومنین علی ﷺ که عبارت از تصور صورت منور مبارک ایشان است به طرف راست تصور نماید .رابطه پیر کامل و مرشد واصل خود را که عبارت از تصور صورت شریفه ایشان است به طرف چپ تصور نماید و مشایخ عظام طریقت ــ رحمه الله علیهم ــ می فرمایند که از ذکر حق ﷻ رابطه و حفظ صورت اقدسه سرور کائنات ﷺ و حضرت علی ﷺ و شیخ واصل برای سالک نافع تر است. و موجب وصول به حضور حقﷻ می باشد.

هرگاه که سالک مخلص به ترتیب مذکور، روابط مذکوره منوره را در خزانه دماغ خود به کمال ادب و احترام محفوظ نمود باز به نور وحدانیت رب العزت ﷻ دل خود را مملو ومالامال سازد و در بحر توحید خداوند متعالﷻخود را مستغرق سازد باز درود شریف بر روح پر فتوح سرور کائنات و فخر موجوداتﷺ هفت بار یا بیشتر از این بخواند.

بعضی مشایخ این درود شریف را ارقام نمودند؛ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَّ عَلَى آلِ سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ، وَبَارِكْ، وَ سَلِّمْ بِعَدَدِ كُلِّ مَعْلُوْمٍ لَّكَ، يَا اللهُ، يَا رَحْمَنُ، يَا رَحِيْمُ، يَا كَرِيْمُ، وَ صَلِّ كَذٰلِكَ عَلَى جَمِيْعِ الْاَنْبِيَاءِوَالْمُرْسَلِيْنَ،وَالْمَلَائِكَةِالْمُقَرَّبِيْنَ،وَالصِّدِّيْقِيْنَ،وَالشُّهَدَاءِ، وَالصَّالِحِيْنَ وَ عَلَى اَهْلِ طَاعَتِكَ اَجْمَعِيْنَ، وَالْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ،وَرَضِيَ اللهُ سُبْحَانَه وَتَبَارَكَ عَنْ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اَجْمَعِيْنَ

(بارخدایا درود فرست بر سرور و پیامبر ما حضرت محمد ﷺ و بر آل سرور و پیامبرما حضرت محمد ﷺ و برکت و سلام فرست به اندازه کل آنچه معلوم است برای تو ای خدا ، ای رحمن ای بخشنده ای مهربان ای کریم ! و درود فرست همچنین بر تمام پیامبران و رسولان و فرشتگان مقرّب

و راستگویان و شهیدان و نیکوکاران وکسانی که فرمانبرداری می کنند از تو به تمامی آنها و سپاس خدایی را که پروردگار عالمیان است و خداوند پـاک از همه یاران رسول الله ﷺ خشنود باد)

باز چهار بار یا زیاده ازیـن عـدد ایـن تسـبیح و تحمیـد بخوانـد : سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا اِلَـهَ اِلَّـااللهُ وَاللهُ اَكْبَـرُ وَ لَـا حَـوْلَ وَلَـا قُـوَّةَ اِلَّـا بِـاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ**(پاک منزه اسـت خـدا و حمـد و سـتایش مخصـوص خداونـد است و هیچ خدایی بجز او نیست و او بـزرگ اسـت . و هـیچ بازدارنـده ای از گناه نیست و هیچ توفیق دهنده بر طاعت مگر خـدای بـزرگ و عظـیم)** **باز سه بار یا زیـاده از ایـن عـدد اسـتغفار بخوانـد** اَسْـتَغْفِرُاللهَ الَّـذِی لَـا اِلَـهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَيُّوْمُ وَ غَفَّارُ الذُّنُوبِ وَ سَتَّارُالْعُيُوْبِ وَعَلَّامُ الْغُيُـوْبِ مُقَلِّـبُ الْقُلُـوْبِ وَالْاَبْصَارِ وَ اَتُوْبُ اِلَيْـهِ **(آمرزش می طلبم از خدایی که نیست غیر از او مگر او که زنده و پایدار است آمرزنده گناهان ، پوشاننده عیبهـا ، داننـده غیبهـا ، گرداننده قلبها و چشمها است و باز می گردم به سوی او) و یک بار این دعـا بخواند** بِسْمِ اللهِ تَوَكَّلْتُ عَلَی اللهِ، وَ لَاحَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِـيْمِ**(بـه نـام خدا توکل می کنم بر خدا و هیچ بازدارنده(از گنـاه) نیسـت هـیچ توفیـق دهنده ای (بر طاعت)مگر خدای بزرگ و عظیم) و سه بار ایـن دعـا بخوانـد** اَللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِیْ مِنَ الشِّرْكِ وَالشَّكِّ وَ الرِّيَاءِ، وَزَيِّنْ لِسَانِیْ بِالذِّكْرِ وَالْحَمْدِ وَ الثَّنَاء، بِرَحْمَتِـكَ يَـا اَرْحَـمَ الـرَّاحِمِيْنَ **(بـار خـدایا قلـبم را از شـرک و شـک و ریا پاک گردان و زبان مـرا بـه ذکـر و شـکر وثنـای خـود مـزّین گـردان به رحمت خود ای مهر بـانترین مهربانـان) و بـاز ایـن آیـات متبرکـات را سه بار بخواند.**

وَ هِیَ قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿فَاذْکُرُوْنِیْ اَذْکُرْکُمْ وَاشْکُرُوْا لِیْ وَلَا تَکْفُرُوْنِ﴾[۱] **«پس یادکنید مرا تا یاد کنم شما را و شکرگذار من باشید و ناسپاسی من نکنید.»**
وَ قَوْلُهُ تَعَالَی: ﴿وَاِلَهُکُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ لَّا اِلَـهَ اِلَّا هُـوَ الـرَّحْمَنُ الـرَّحِیْمُ﴾[۲] **«ومعبود شما الله یگانه است نیست هیچ معبود بجز وی و او بخشاینده مهربان است.»**وَقَوْلُهُ تَعَالَی:﴿وَاِذَا سَأَلَكَ عِبَادِیْ عَنِّیْ فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ أُجِیْبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ اِذَا دَعَانِ فَلْیَسْتَجِیْبُوْا لِیْ وَلْیُؤْمِنُوْابِیْ لَعَلَّهُمْ یَرْشُدُوْنَ﴾[۳] **«وچون بندگان من از تو سوال کنند از حال من پس به تحقیق من نزدیکم قبول می کنم دعای دعا کننده وقتی که مرا بخواند پس باید که فرما نبرداری کنند برای من وباید به من ایمان بیاورند ، باشد که راه بیابند.»**وَ قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿اَللهُ لَا اِلَـهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ﴾[۴] «الله،**هیچ معبود نیست بجز وی زنده تدبیر کننده عالم است»**.وَقَوْلُهُ تَعَالَی﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾[۵] **«ونیست محمد**ﷺ**مگرپیغمبرهرآیینه گذشته اندپیش از وی پیامبران.»**وَقَوْلُهُ تَعَالَی :
﴿ هُوَ الْحَیُّ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ ﴾[۶] **«اوست زنده، نیست هیچ معبودی مگر او.»**

---

۱ – سوره بقره آیه ۱۵۲
۲ – سوره بقره آیه ۱۶۳
۳ – سوره بقره آیه ۱۸۶
۴ – سوره بقره آیه ۲۵۵
۵ – سوره عمران آیه ۱۴۴
۶ – سوره مؤمن آیه ۶۵

وَ قَوْلُهُ تَعَالَی: ﴿ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ ﴾[۱]

«پس اگر باز گردند بگو بس است مرا خدا هیچ معبودی نیست به جز وی. بر وی توکل کردم و او خداوند عرش بزرگ است. »

قَوْلُهُ تَعَالَی: ﴿ اِیَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِیَّاكَ نَسْتَعِیْنُ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَاالضَّآلِّیْنَ﴾ [۲]

«تنها تو را می پرستیم و تنها از تو مدد می طلبیم راه راست را به ما بنما راه آنا نکه اکرام کرده ای بر ایشا ن به جز آنان که خشم گرفته شد بر آنها و به جزگمراهان» : باز این سالک شروع به ذکر نفی و اثبات کند. تر تیبش این است که سالک لفظ« لا» از قلب خود بر آرد و به اشاره سر خود از دل به طرف زانوی چپ و از زانوی چپ به زانوی راست دور کند و به شانه راست خود برساند و لفظ« اله» بر سرشانه خود اتمام نماید و از سر شانه راست خود لفظ« اِلَّا اللهُ» بر دل خود به همت و شدت بزند با ملاحظه معنی آن و در جانب نفی ، نفی ممکنات و محدثات تصور نماید و در جانب اثبات ، اثبات الذَّاتُ الْحَیِّ الَّذِیْ لاَیَمُوْتُ وَ لَایَفُوْتُ، جَلَّ سُلْطَانُه ، وَ عَزَّ شَأْنُه ، وَ عَمَّ اِحْسَانُه [۳]**.ملاحظه نماید و سالک مبتدی در جانب نفی و اثبات** لَامَعْبُوْدَ

---

۱ -سوره توبه آیه ۱۲۹

۲- سوره فاتحه

۳- ذات زنده ای که نمی میرد و فوت نمی شود عظیم است پادشاهی او و بزرگ است شأن و مقام اوو فراگیر است احسان و بخشش او

اِلَّااللهُ(هیچ معبودی بجز الله نیست .)ملاحظه نماید و سالک متوسط لَامَقْصُوْدَ اِلَّا اللهُ(هیچ مقصودی بجز الله نیست) ملاحظه نماید و سالک منتهی لَا ذِکْـرَ وَ لَامَذْکُوْرَ اِلَّااللهُ(هیچ ذکر ومذکوری بجز الله نیست.) ملاحظه نماید و گفتـه اند در اصطلاح این طایفه مبتدی کسی است که میل نفسانیت او به لذیـذ خوردن و خوب پوشیدن و بسیار خفتن به هوای نفس باقی باشد و متوسـط کسی است که حظوظ نفسانیه خود را فانی نموده و قبلـه تـوجهش جهـت اخروی ساخته باشد و منتهی کسی است که از ماسوی گسسته و به حبـل متین لاشیء موجود غیر الله معتصم گشته به لَاذِکْرَ وَلَامَذْکُوْرَ اِلَّا هُوَ توسـل ساخته باشد بِیْ یَسْمَعُ وَ بِیْ یُبْصِرُ وَ بِیْ یَنْطِقُ (به وسیله من می شنود و بـه وسیله من می بیند و به وسیله من سخن می گوید) سرّ خود ساخته باشد و این مقام فنا فی الله و بقا بالله است.

و نزد فقیر، مبتدی کسی است که آثار صـفات فعلیـه در مرایـای عدمیه خود مشاهده نماید و متوسط کسی است که در صفات ذاتیـه فـانی گردد و منتهی کسی است که تجلـی ذات، نقـد وقـت روزگـار او باشـد. و گفته اند در ذکر گفتن ، رعایت زمان و مکان و اخوان بکند در وقت سحر تا اشراق و نیمه شب و ظهر و عصر و مابین شام و عشاء این جمله پـنج وقـت بهتر داشته اند ودر اماکن و مسـاجد و بعـدازآن خانقـاه و خلـوات افضـل نموده اند و ذکر به کثرت ذاکران و حلقه بهتر شمرده اند و در بر آوردن دم برابر باهم بوده به ذکر گفتن مشغول کرده اند و ذکر به حلقه بـا جمعـی از اخوان طریق از لوازمات ترقی فرموده اند. زیـرا بعضـی از ایـن جماعـت ، ذاکرانِ مجردی بوده باشند که اصلا و قطعا محبت دنیای دنیـه و شـغل بـه اسباب آن من کل الوجوه از دل آنها رفته باشد.

پس در صحبت او البته تاثیری خواهد بود دمسازی با اغیار از اسباب تفرقه، گفته اند و هو کذلک و این ذکر به این ترتیب مـذکور در شـب و روز ، دوازده هزار بار بخواند . مطابق فرموده مشایخ عظام مثل سید الطایفه، جنید بغدادی و السریّ سقطی و معروف کرخی قَدَّسَنَااللهُ تَعَالَی بِاَسْرَارِهِم الْعَالِیَةِ

و بعضی مشایخ فرموده اند که بیست و چهار هزار بار بخواند و بعد از فراغ از حلقه ذکر اَسْتَغْفِرُاللهَ **سه بار بگوید**

سُبْحَانَ اللهِ **سه بار** وَ صَلَّی اللهُ عَلَی سَیِّدِ نَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ سَـلَّمَ **سه بار تکرار کرده بگـــویدو** صَـلِّ کَـذَلِکَ عَلَـی جَمِیْـعِ الْاَنْبِیَـآءِ وَ الْمُرْسَـلِیْنَ وَ الْمَلَائِکَةِ الْمُقُرَّبِیْنَ وَ عَلَی اَهْلِ طَاعَتِکَ اَجْمَعِـیْنَ **بعد از آن دست برداشته این دعا بخواند** اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی سُلْطَانِ الرُّسُلِ خَتْمِ الْاَنْبِیَاءِ مُحَمَّدٍ مَوْلَی الثَّقَلَیْن تَاجِ الْحَرَمَیْن صَلَوةً دَائِمَةً بِنُوْرِ اَبَدِ الْاَبَادِ، اَللّٰهُمَّ یَاهَادِیْ یَا هَادِیْ، نَوِّرْ قَلْبِیْ، وَ نَـوِّرْ قُلُوْبَنَـا بِنُـوْرِ هِدَایَتِکَ، وَ نُوْرِ مَعْرِفَتِکَ، کَمَا نَوَّرْتَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ بِنُوْرِ قُدْرَتِکَ اللّٰهُمَّ اِنَّـکَ قُلْـتَ ﴿فَاذْکُرُوْنِیْ اَذْکُرْکُمْ﴾[۱] وَ قَدْ ذَکَرْنَا عَلَی قَدْرِ قِلَّةِ عِلْمِنَا وَ عَقْلِنَا وَ فَهْمِنَا وَ دِرَایَتِنَا، فَاذْکُرْنَا یَارَبَّ الْعَالَمِیْنَ عَلَی قَدْرِ سِعَةِرَحْمَتِکَ وَ لُطْفِکَ وَ جُوْدِکَ وَ مَنِّکَ وَ کَرَمِـکَ وَ عَطَائِکَ، اَللّٰهُمَّ افْتَحْ مَسَامِعَ قُلُوْبِنَا لِذِکْرِکَ یَا خَیْرَ الذَّاکِرِیْنَ وَ یَا خَیْرَ النَّاصِرِیْنَ وَ یَـا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ، اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا طَاعَتَکَ وَ طَاعَةَ اَنْبِیَائِکَ وَ طَاعَةَ اَوْلِیَائِکَ، اَللّٰهُمَّ اجْعَـلْ ذِکْـرَکَ اَحَـبَّ اِلَیْنَـا مِـنْ سَـمْعِنَا وَ بَصَـرِنَا وَمِـنْ جَوَارِحِنَـا، اَللّٰهُـمَّ

---

۱ – سوره بقره آیه ۱۵۲

اَحْیِنَا الذَّاکِرِیْنَ، وَ اَمِتْنَا الذَّاکِرِیْنَ، وَاحْشُرْنَا یَا اِلَهَنَا فِیْ زُمْرَةِ الذَّاکِرِیْنَ الْعَابِدِیْنَ الْعَارِفِیْنَ الْوَاصِلِیْنَ الْخَالِصِیْنَ الْمُخْلِصِیْنَ الَّذِیْنَ﴿لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَاهُمْ یَحْزَنُوْنَ﴾[1]

بار خدایا بر پادشاه پیامبران، خاتم پیغمبران، حضرت محمد ﷺآقای ثقلین، تاج الحرمین درود فرست . درودی همیشگی به نور همیشه جاویدت. بار خدایاای هادی، قلب مرانورانی گردان و قلبهای ما را به نور هدایت و معرفت خود منور گردان. همانطوری که خورشید و ماه را به نور قدرت خود روشن ساختی. بار خدایا تو گفتی «یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را » و ما تو را بر کمی علم و عقل و فهم و درایتمان یاد کردیم پس ما را بر اندازه وسعت و رحمت و جود و احسان و کرم و بخشش خود ای پروردگار عالمیان یاد فرما. بار خدایا گوشهای قلب ما را برای ذکر خود باز گردان . ای بهترین ذکر کنندگان و بهترین یاری دهندگان و ای مهربانترین مهربانان.بار خدایا اطاعت خود؛ اطاعت پیامبران و اولیای خود را به ما روزی گردان. بار خدایا ذکر خود را برای ما از گوش، چشم و همه اعضای بدن ما محبوبتر بگردان . بار خدایا ما را ذاکر زنده بدار و ذاکر بمیران و ما را با ذکر کنندگان ،عابدان ،عرفا ، واصلین ،خالصان ومخلصان وکسانی که « هیچ ترسی برای آنها نیست و غمگین هم نمی شوند» محشور بگردان .

۱- سوره یونس آیه ۶۲

وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَارَسُوْلَ اللهِ،اَلصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَاحَبِيْبَ اللهِ،اَلصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَاوَلِیَّ اللهِ،اَلصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَاسَيِّدَالْاَوَّلِيْن، اَلصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَاسَيِّدَالْمَعْشُوْقِيْنَ،وَصَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِخَلْقِهِ مُحَمَّدٍوَّعَلَى آلِهِ وَاَصْحَابِهِ اَجْمَعِيْنَ،وَالْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ.

قسم دوم: ذکر ایشان این است که به ترتیب مذکور، ذکر کند مگر این که بگوید« لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ»به مد و مبالغه و در دل خود ملاحظه نماید که(لَامَعْبُوْدَ اِلَّا اللهُ) و به مبالغه تکرار نماید و باز در دل خود ملاحظه نماید که (لَا مَطْلُوْبَ اِلَّا اللهُ) و باز در دل خود ملاحظه نمایدکه (لَا مَوْجُوْدَ اِلَّا اللهُ) و این گفتن به زبان، به جهرمتوسط باشد .

قسم سوم: ذکرشان این است که پس از ترتیب مذکور و نشستن و ذکر کردن مذکور لفظ«لَا»را از زیر ناف شروع نماید تا که به دماغ رسد و لفظ « اِلَهَ»بر شانه راست تمام نماید پس لفظ « اِلَّا اللهُ»بر دل خود فرو نموده و به شدت بزند و این نفی و اثبات به اصطلاح مشایخ عظام ـ رحمهم الله ـ ذکر ناسوتی می نامند و این ذکر به ترتیب مذکور، به جهر متوسط دائم الاوقات بخواند تا که عادت و ملکه راسخه ذاکر شود. پس از آن در جانب اثبات ، مشغول شود . طرز و طریقه او این است که پس از ترتیب مذکور و نشستن و ذکر کردن مذکور، لفظ« لا» از دل خود کشیده با دَوَرَانِ سر خود و بر هر دو زانوی خود کشیده تاکه به شانه راست برسد و در جانب نفی (لَامَقْصُوْدَ وَ لَامَطْلُوْبَ وَ لَامَوْجُوْدَ)تصور نماید و لفظ(اِلَّا اللهُ)بر دل خود بزند و این ذکر به اصطلاح مشایخ عظام ذکر ملکوتی می گویند.

هر گاه که این ذکر عادت و ملکه راسخه سالک شود باز به ذکر اسم ذات اشتغال نماید و طرز و طریقه او آن است که لفظ جلاله و اسم جامع جمیع صفات کمالیه و منزه از جمیع صفات ناقصه که معبر به « اَللّهُ» است از دل خود بالا کند با دَوَران سر خود تا که به شانه راست برسد و از شانه راست بر دل خود بزند و این اسم ذات را متصف به صفات ذاتیه هفت گانه تصور نماید مثلا که اَللّهُ الْقَدِیْمُ وَ اللّهُ الْمُرِیْدُ وَ اللّهُ السَّمِیْعُ وَ اللّهُ الْبَصِیْرُ .

به اصطلاح مشایخ عظام آن را ذکر جبروتی می گویند و این ذکر تعلق به روح دارد. هر گاه که این ذکر، عادت راسخه سالک شود باز به ذکر « هُوْ » اشتغال فرماید طریقه او این است که سر خود را بر سینه بنهد و لفظ « هُوْ» از ناف و یا از دل خود بالا کند تا که به دماغ خود برسد و در هویت حق سبحانه وتعالی **خود را فنا کند و این ذکر به اصطلاح مشایخ عظام ذکر لاهوتی می گویند و تعلق به سر دارد .**

هر گاه که از ذکر جلی یعنی جهر متوسط و از حلقه فارغ شود باز سه بار استغفار بخواند و سه بارسبحان الله بخواندو سه بار درود شریف بخواند و بعد از آن بگوید

وَصَلِّ عَلَى جَمِیْعِ الْاَنْبِیَاءِ،وَالْمُرْسَلِیْنَ،وَعَلَى مَلَائِکَتِكَ الْمُقَرَّبِیْنَ،وَعَلَى اَهْلِ طَاعَتِكَ اَجْمَعِیْنَ.**بازدست بالا کرده وبه تضرع دعاکند.**اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سُلْطَانِ الرُّسُلِ وَخَتْمِ الْاَنْبِیَاءِمُحَمَّدٍمَوْلَى الثَّقَلَیْن تَاجِ الْحَرَمَیْن صَلَوةً دَائِمَةً بِنُوْرِاَبَدِالْاٰبَادِ ، اَللَّهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ ﴿ فَاذْكُرُوْنِیْ اَذْكُرْكُمْ ﴾[1] وَقَدْذَكَرْنَاعَلَى قَدْرِقِلَّةِ عِلْمِنَا ، وَعَقْلِنَا ، وَفَهْمِنَا ، وَدِرَایَتِنَا ، فَاذْكُرْنَایَارَبَّ الْعَالَمِیْنَ عَلَى قَدْرِسِعَةِ رَحْمَتِكَ ، وَ لُطْفِكَ ،

---

۱ – سوره بقره آیه ۱۵۲

وَجُوْدِكَ ، وَمَنِّكَ ، وَكَرَمِكَ،اَللَّهُمَّ افْتَحْ مَسَامِعَ قُلُوْبِنَالِذِكْرِكَ، يَاخَيْرَالذَّاكِرِيْنَ، وَيَاخَيْرَا لنَّاصِرِيْنَ، وَيَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ، اَللَّهُمَّ اجْعَلْ ذِكْرَكَ اَحَبَّ اِلَيْنَامِنْ سَمْعِنَاوَبَصَرِنَاوَمِنْ جَوَارِحِنَا،اَللَّهُمَّ اَحْيِنَاالذَّاكِرِيْنَ،وَاَمِتْنَاالذَّاكِرِيْنَ، وَاَبْقِنَا، وَاحْشُرْنَايَااِلَهَنَا فِىْ زُمْرَةِ الذَّاكِرِيْنَ الْعَابِدِيْنَ الْعَارِفِيْنَ الْوَاصِلِيْنَ الْخَالِصِيْنَ الَّذِيْنَ ﴿ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ ﴾[1] .

باز فاتحه بخواند و به ارواح مطهره مشایخ عظام هبه نماید و دعا برای رفع درجات طالبان راه یزدان حاضران و غایبان از درگاه رحمان تضرع و التجا کند باز به همراه برادران طریقت که شامل حلقه ذکر باشند و یا خارج حلقه باشند، مصافحه نماید. هر گاه که سالک از ذکر جهر متوسط فارغ شود، باز به ذکر خفی شروع نماید و آن بر دو نوع است:

نوع اول آنکه مراعات نَفَسْ خود را ملحوظ داشته باشدکه به وقت بیرون کشیدن نَفَس خود ،به دل خود بگوید بغیر از تحریک سر« اِلَّا اللهُ» پس به وقت دخول و خروج نَفَس خود بگوید« اِلَّا اللهُ»باز به وقت درون کشیدن حروف اول از لفظ جلاله متبرکه الله بگوید و به وقت بیرون آمدن نفس حروف باقی مانده آن لفظ جلاله « الله»بگوید پس به وقت خروج و دخول نفس خود لفظ جلاله متبرکه را بخواند . یعنی ذکر اسم ذات به طوری که مراعات نفس کشیدن خود را کرده باشد که نفس او بغیر از ذکر در بیرون آوردن و درون بردن نفس خالی نبوده باشد.

۱-سوره یونس آیه ۶۲

نوع ثاني ذکرشان آن است که هر دو چشمهای خود را بسته و زبان خود را در کام بالا چسبانیده و در دل خود متوجه شده باشد به زبان دل خود به تصور و خیال و فکر سالم خود این اذکار اربعه که فوقا تذکیر یافت، به ترتیب مذکور بخواند تاکه این ذکر عادت راسخه او شود. و بعضی مشایخ گفته اند که برای این طریق دوم هست و او آن است که نَفَس خود را بند کرده باشد و زبان به کام بالا چسبانیده و چشمهای خود را بسته وگوشهای خود را از ماسوی الله بسته باشد ومتوجه به دل خودبوده باشد واین اذکار مذکوره به حبس نفس ادا نموده باشد. بعضی ازسالکین راه یزدان به یک نفس چهارصد مرتبه می گویند . و بعضی ازایشان به یک نفس دوازده هزاربارمی گویند ﴿وَ اَنَّ الْفَضْلُ بِيَدِاللهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُوَاللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيْمِ﴾[1] بعد از آن مثل حضرات نقشبندیه ـ قدسنا الله تعالی باسرارهم العالیهٔ ـ شغل حضور وآگاهی مع الله نمایداین بودکه به طوراختصارسبقات حضرات طرق اربعه (رح) ارقام نمودیم.

---

۱ – سوره حدید آیه ۲۹«و بدانند که فضل به دست خدا است می دهد آن را به هر که بخواهد و خدا صاحب فضل بزرگ است »

فصل بیست و یکم

در بیان سؤال عالمي در مورد صحبت

در بیان آنکه عالمی از علمای‌این وقت از ایـــن ذره نابکـــار و مـــذنب خاکسار، سؤال نموده آیا مرید را هست که صحبت و مجالست با غیر شـــیخ خود نماید و چیزی از آن استفاده کند و تعلیم ذکر گیرد؟در جـــواب ایشـــان عرض کردم مرید را نیست که صحبت غیر شیخ خود را نماید از جهت آنکـــه این مرید که صحبت غیر شیخ خود را می نماید، بالبداهة معلـــوم اســـت کـــه شیخ دیگر را از شیخ خود، افضل می داند و حضرت مجدد الف ثا نی ــ قدس سره ــ می فرماید:« باید که مریـــد در نـــزد شـــیخ خـــود (كَالْمَيِّـتِ بَـيْنَ يَـدَىِ الْغَسَّالِ)(مثل مرده در جلوی غسّال)باشد و تا جمیع حرکات و سکنات پیر در نظر مرید، زیبا ننماید از برکات شیخ محروم اســـت»پـــس چـــه جـــای آنکـــه دیگری را بر شیخ خود افضل داند. چرا که افضل دانستن، موجب شکســـتن عهد و بیعتی است که باشـــیخ خـــودکرده بـــودواین عهدشکستن،غدراســـت وموجب وبال واثم است كَمَـا قَـالَ اللهُ تَعَـالَى﴿ فَمَـنْ نَّكَـثَ فَاِنَّمَـا يَنْكُـثُ عَلَـى نَفْسِـهِ﴾[1] «یعنی هر که بشکند عهد راپس جزاین نیست که می شکندبه ضرر نفس خود»یعنی ضرر آن به او رسد. وپس درباب نقض عهدوپیمان گفته اند:

✓ رباعي :

پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست

از پـــای در افتـــاد و برون شـــد از دست

---

۱ – سوره فتح آیه ۱۰

آن را که درســـت بود پیـــمـــان الست
نشکست به هیچ حال هر عهد که بست

وَ اَیْضًا قَـالَ اللهُ تَعَـالَی:﴿ وَالَّـذِیْنَ هُـمْ لِاَمَانَـاتِهِمْ وَعَهْـدِهِمْ رَاعُـوْنَ﴾[۱]

«آنانکه ایشان امانتهای خودرا وعهد و پیمان خویش را رعایت کنندگانند.»

﴿اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَكَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَّكَثَ فَاِنَّمَـا یَنْكُثُ عَلَی نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفَی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْـهُ اللهَ فَسَـیُؤْتِیْهِ اَجْـرًا عَظِیْمًـا﴾ [۲]«بـه تحقیق آنا نکه با توبیعت می کنند ، جز این نیست که باخدا بیعت می کنند. دست خدا بالای دست ایشان است پس هر که عهد بشکند، جز این نیســت که می شکند به ضرر نفس خود و هرکه تمام کند آنچه بر آن بـا خـدا عهـد کرده است پس او را مزد بزرگ خواهد داد .»

﴿ وَالَّذِیْـنَ هُمْ لِاَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْـدِهِمْ رَاعُــوْنَ﴾ بر جمـع مـال فـانی و کسانی که منع کننده باشند نفسهای خود را از طاعت و مال را از نفقه کردن در راه حق تعالی نیستند و نباشند.

✓ بیت :

به‌هرعهدی‌که‌می‌بندی وفاکن   رســوم حــق گـذاری را ادا کــن

باقی آیات و احادیث در صدر کتاب در بحث نفاق و ارتداد گذشت

قَالَ سَیِّدِیْ عَبْدُ الْغَنِیِّ فِیْ كِتَابِهِ الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ: وَ مِنْ حِفْظِ الْعُهُوْدِ الْوَاجِبَةِ حِفْظُ

---

۱ – سوره مؤمنون آیه ۸

۲ – سوره فتح آیه ۱۰

عُهُوْدِ الْمَشَائِخِ، كَمَنْ عَاهَدَ شَيْخًا فِيْ سُلُوْكِ طَرِيْقِ اللهِ جَلَّ فَالْوَاجِبُ عَلَيْهِ الْمُحَافَظَةُ عَلَى عَهْدِهِ وَ فِيْ شَرْحِ الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ لِلْمَنَاوِيِّ قَالَ: هَلْ لِلْمُرِيْدِ اَنْ يُّجَالِسَ غَيْرَ شَيْخِهِ، فِيْهِ خِلَافٌ. قَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ اِذَا ظَهَرَ لِلْمُرِيْدِ اَنَّ الشَّيْخَ الْاٰخِرَ مِمَّنْ يُّقْتَدَى بِهِ فَلَه' ذَلِكَ، يَعْنِيْ اِنْ كَانَ الشَّيْخُ الْاٰخِرُ كَامِلًا . وَ قَالَ آخِرُوْنَ : لَا كَمَا لَايَكُوْنُ الْمُكَلَّفُ بَيْنَ رَسُوْلَيْنِ مُخْتَلِفَى الشَّرَائِعِ ، اِذَا كَانَ الشَّيْخُ كَامِلًا، وَ هَذَا اِذَا كَانَ مُرِيْدَ تَرْبِيَةٍ وَّ بَيْعَةٍ، فَاِنْ كَانَ مُرِيْدَ صُحْبَةِ الْبَرَكَةِ فَلَا مَانِعَ مِنَ الْجَمْعِ لِاَنَّه' لَيْسَ تَحْتَ حُكْمِهِمْ، لَكِنْ لَايَجِيْءُ مِنْهُ رَجُلٌ فِى الطَّرِيْقِ. وَ قَالَ بَعْضُ الصُّوْفِيَّةِ: يَنْبَغِيْ لِمَنْ يَّخْدِمُ كَبِيْرًا كَامِلًا ثُمَّ فَقَدَه' اَنْ لَّا يَصْحَبَ اِلَّا مَنْ هُوَ اَكْمَلُ مِنْهُ، وَ اِلَّا جَعَلَ صُحْبَتَهُ مَعَ اللهِ. انتهى. وَ هَذَا كُلُّهُ مِنَ الْمُحَافَظَةِ عَلَى عُهُوْدِ الْمَشَائِخِ. وَ لَايَجُوْزُ نَقْضُهَا بِنَحْوِ اِيْذَاءِ لِلشَّيْخِ اَوْ لِمَنْ يُنْسَبُ اِلَيْهِ اَوْ تَحْرِيْكِ خَاطِرِ الشَّيْخِ بِالسُّوْءِ حَيًّا كَانَ اَوْ مَيِّتًا، فَاِنَّه' غَدْرٌ وَ الْغَدْرُ حَرَامٌ. اِنْتَهَى كَلَامُهُ الشَّرِيْفُ.

آقاوسیدمن عبدالغنی درکتاب خودش که‌حدیقة الندیه است گفت : از عهدهایی که حفظ کردن آن واجب است ، حفظ کردن عهدهای مشایخ است . مثل کسی که با شیخی عهد بندد بیعت کند در پیمودن راه خدای متعال. پس بر آن شخص واجب است که بر عهد خویش محافظت کند. و در کتاب شرح جامع الصغیرکه از تصنیفات مناوی است گفت : و آیا برای مرید جایزاست که پیش شیخی غیرازشیخ خودبنشیند؟پس در این مسأله خلاف است. بعضی گفتند:بله هر وقت که برای مرید ظاهر شود اینکه شیخ دیگر ، ازکسانی است که به آن اقتدا کرده می شود پس برای او آن نشستن جایز است، یعنی اگر شیخ دیگر کامل باشد . و بعضی دیگر گفتندکه جایز نیست همانطورکه مکلف بین دو رسول که شرایع مختلفی دارند نمی باشد . هر گاه

شیخ او کامل باشد و این هنگامی است که آن شخص مرید تربیت و بیعت باشد.پس اگر شخص مرید صحبت برکت باشد ، پس هیچ مانعی نسیت برای جمع کردن بین چند شیخ چون او تحت حکم آنان نیست اما از آن تربیت مردی در طریق بر نمی آید . و بعضی صوفیه گفته اند که شایسته است برای کسی که پیر کاملی را خدمت کند ، سپس او را از دست دهد اینکه همنشینی نکند مگر با کسی که از او کاملتر باشد و در غیر این صورت با خداوندهمنشینی کند.واین تمام سخن درموردمحافظت برعهدوپیمان شیخ است و نقض این پیمان به قصد آزار و اذیت شیخ یا کسی که منسوب به او می باشد یا برانگیختن خاطر شیخ به سوی بدی چه زنده و چه مرده باشد ، جایز نیست زیرا که آن پیمان شکنی است و پیمان شکنی حرام می باشد .

آن عالم دیگر بار سؤال نمود هر گاه که مرید را روا نباشد که صحبت غیر شیخ خود را نماید، پس مشایخ سلف سید الطایفه جنید بغدادی که مریددویست پیرعلم شده بود و حضرت بایزید بسطامی که مرید صدو سیزده پیرشده بودوحضرت سیدعبدالقادر جیلانی که مرید هشت پیر شده بود و حضرت امام اعظم (رح) مرید چهار هزار پیر شده بود و حضرت محی الدین ابن العربی که مرید پانصد پیر شده بود از چه جهت می باشد؟

در جواب ایشان عرض کردم که در کتاب فتح الباب آورده است بدانکه حضرت جنید که مرید دویست پیر شده بود آن است که علم شریعت را از دویست پیر حاصل کرده بود مثلا از یک پیر، علم نماز و روزه حاصل کردند و از یک پیر دیگر، علم تلاوت قرآن حاصل کردند و از یک پیر دیگر، علم اورا دو از یک پیر دیگر، علم فقه و از پیر دیگر، صرف و نحو و از یکی علم تفسیر و از یک پیر دیگر، علم صبر و شکر و از یک پیر دیگر علم توکل وَ قِسْ عَلَى هَذَا الْبَاقِيَ و پیر طریقت ایشان، سریّ سقطی است و بس

که از وی علم طریقت و حقیقت و معرفت حاصل کردند . و همچنین بایزید بسطامی مرید صدو سیزده پیر شده علم شریعت آموخته اند و پیر طریقت ایشان، حضرت امام جعفر صادق (رح) است و بس. و حضرت شیخ عبدالقادر جیلانی مرید هشت پیر شده علم شریعت آموخته اند و پیر طریقت ایشان، حضرت شیخ ابوسعید مخزومی بود و بس، و حضرت امام اعظم (رح) مرید چهار هزار پیر شده علم شریعت آموخته اند. چنانچه در شرح مسند حصفنگی مذکور است می گویند حضرت امام اعظم (رح) مرید چهار هزار پیر شریعت شده از یک استاد مثلا دو حدیث می آموختند و از یکی پنج حدیث می آموختند و از یکی دو مسأله فقه می آموختند. و از یکی چهار مسأله می آموختند هر یکی را پیر شریعت می دانستند.

گفته اندکه امام بخاری ــ محمدبن شیخ اسماعیل بخاری ــ ازده هزار پیر شریعت علم حدیث آموخته اند و پیر طریقت حضرت امام اعظم (رح) در نزد بعضی، فضیل عیاض است و نزد اکثر امام جعفر صادق (رح)است در شریعت، هزار پیر بجاست و در طریقت بجز یکی روا نیست. حضرت امام اعظم(رح)دوسال اخیرعمرخود، مشغول علم طریقت گشته اند از این جهت فرموده اند(لَوْ لَاالسَّنَتَانِ لَهَلَكَ النُّعْمَانُ)یعنی اگرنبودی این دوسال اخیر هر آیینه هلاک شده بودنعمان ونیزبعداز مرید شدن به پیر طریقت فرموده اند :

رَاَيْتُ رَبَّ الْعِزَّةِ فِى الْمَنَام تِسْعًا وَّ تِسْعِيْنَ مَرَّةً، فَقُلْتُ فِىْ نَفْسِىْ: اِنْ رَاَيْتُه ُ تَمَامَ الْمِائَةِ لَسَأَلْتُه ُ بِمَ يَنْجُو الْخَلَائِقُ مِنْ عَذَابِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ: فَرَأَيْتُه ُﷻ فَقُلْتُ: يَا رَبِّ عَزَّ جَارُكَ، وَ جَلَّ ثَنَائُكَ، وَ تَقَدَّسَتْ اَسْمَائُكَ، بِمَ يَنْجُوْعِبَادُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عَذَابِكَ. فَقَالَﷻ:مَنْ قَالَ بَعْدَ الْغَدَاةِ وَ الْعَشِىِّ (سُبْحَانَ الْاَبَدِى الْاَبَدِ، سُبْحَانَ الْوَاحِدِ الْاَحَدِ، سُبْحَانَ الْفَرْدِ الصَّمَدِ، سُبْحَانَ رَافِعِ السَّمَاءِ بِغَيْرِ عَمَدٍ، سُبْحَانَ

مَنْ بَسَطَ الْاَرْضَ عَلَى مَاء جَمَدٍ،سُبْحَانَ مَنْ خَلَقَ الْخَلْقَ فَاَحْصَاهُمْ عَدَدًا،سُبْحَانَ مَنْ قَسَمَ الرِّزْقَ وَ لَمْ يَنْسَ اَحَدًا، سُبْحَانَ الَّذِيْ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، سُبْحَانَ الَّذِيْ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُوْلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَّه ُ كُفُوًا اَحَدٌ) نَجَا مِنْ عَذَابِيْ. كَذَا فِيْ رَدِّ الْمُحْتَارِ.

پروردگار بلند مرتبه را ۹۹ بار در خواب دیدم ، با خودم گفتم اگر او را صدمین بار ببینم یقینا از او خواهم پرسید به چه چیزی مخلوقات ازعذاب روز قیامت نجات می یابند . امام اعظم (رح) گفت : « پس او را در خواب دیدم و گفتم: پروردگارا پناه خواهنده تو عزیز است ثنا و ستایش تو عظیم است و نامهای تو عظیم است و نامهای تو پاک و مقدس است به چه چیزی بندگان تو در روز قیامت از عذاب تو نجات می یابند؟ » خداوند پاک و بلند مرتبه فرمود :« کسی که بعد از بامداد و شام این تسبیحات را بگوید : پاک است خداوندی که همیشه و جاوید است، یگانه ، یکتا و بی نیاز است . آنکه آسمانها را بدون هیچ ستونی برافراشت و زمین را بر روی آبی جامد بگسترانید . پاک و منزه است کسی که مخلوقات را خلق کرد و آنها را شمرد و آنکه رزق و روزی را تقسیم نمود و کسی را از یاد نبرد . پاک و منزه است کسی که هیچ همسر و فرزندی اختیار ننمود . و کسی که نزاییده و زاییده نشد و برای او هیچ نظیری نیست ، از عذاب من نجات می یابد .»

جواب ثاني آنکه آن کسانی که با بسیاری از مشایخ صحبت نموده اند مثل جنید ـ قدس سره ـ و بایزید بسطامی ـ قدس سره ـ و غیر از ایشان قبل از بیعت بوده است که با شیخ دیگر از مشایخ آن بیعت ننموده بودند چون با شیخی بیعت می کردند به خدمت و ملازمت او می بودند تا که به مرتبه کمال می رسیدند و بعد از بیعت هرگز به گرد مشایخ دیگر نمی گشتند مگر به اذن و رخصت مرشد خود. چرا که مرید تربیت و بیعت را

روا نیست که با غیر شیخ خود صــحبت نمایــد کَمَـا مَـرَّ فِـیْ عِبَـارَةِ الْحَدِیقَـةِ چنانچه شیخ سعید کابلی می فرماید:

✓ بیت :

من سگ اصحاب کهفم بر در مردان مقیم
گردهردرمی نگردم استخوانی گو مباش

یک دل داری بس است یک دوست تو را
دل در پــی ایــن و آن نه نیکوست تو را

بادوقبلــه درره توحید نتوان رفت راست
یا رضای دوست باید یا هوای خویشتــن

و بر مرید واجب است که بجز شیخ خود پیش شیخ دیگر نرود و بــا اصحاب شیخ دیگر ننشیند که مضرت به مرید مبتدی زود راه می یابــد و از جمله مضرات جلوس مرید با اصحاب شیخ دیگر، آن است که آن شیخ شاید که مریدان خود را کاری فرموده باشد که خلاف نفسشان بود. یحتمل که آن موافقت طبع این مرید افتد و بی امر شــیخ خــود بــر آن اقــدام نمایــد و در مخالفت شیخ خود افتد که هیچ عقیده ای بدتر از این نیست . یا آن مرید را به سبب موانست با اصحاب شیخ دیگر میل صحبت او پیدا آید و صــحبتش در دل وی تاثیر کند و به صحبت و اتباع وی مایل گــردد و بــه قــدر مــیلان مرید، منزلت شیخ وی در دلش کم گردد. و اگر مرید مذکور این میل خود را که به جانب شیخ دیگر است از شیخ خود مختفی دارد، جمله اقوال و اعمال و احوال وی حبطه گردد و ضایع و باطل ماند و هرگز فلاح نیابد.

بالجمله مرید شیخی اگرپیش شیخ دیگررود از این سه حال خــالی نخواهد بود . یا شیخ دیگر را از شیخ خود فروتر می داند یا بلند تر یا هر دو

را مساوی می بیند. اگر وی را از شیخ خویش فروتر یا مســاوی مــی انگــارد

پس رفتن آن مرید پیش کسی که در اعتقادش ناقص یـا در کمـال، همتـای شیخ وی است، تضییع اوقات است و کار لا طائل و این عین مضرت اسـت.و اگر شیخ دیگر را از شیخ خود بلندتر خیال می کند، منزلت شـیخش از دل وی ساقط می گردد و در نزد او حقیر و ناقص می نمایـد همـین خیـال وی سبب گمراهی او می شود و از قرب ووصال محجوب می ماند. مشایخ عظـام فرموده اندکه اگر فرضادر دل مرید خطره عارض شود که در این زمانه غیر از شیخ من دیگر شیخی است که مرا به حق واصل گرداند آن زمان شیطان در او تصرف می کند و او را از راه حق که صراط المستقیم است بازمی گرداند .

قَالَ الشَّيْخُ قُطْبُ الدِّيْنِ الدِّمَشْقِيُّ: فَعَلَى الْمُرِيْدِ اَنْ يَّعْلَمَ اَنْ لَيْسَ اَحَـدٌ مِـنْ مَشَائِخِ وَقْتِهِ اَنْ يُّوْصِلَهُ اِلَى اللهِ تَعَالَى غَيْرُ شَيْخِهِ وَاِنْ كَانَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِـنَ الْمَشَـائِخِ مَوْصُوفًا بِهَذِهِ الْخَاصِيَّةِ، فَاِنَّه' لَوْ خَطَرَ بِبَالِ الْمُرِيْدِ اَنَّ فِى الْعَالَمِ اَحَدًا يُوْصِلُهُ اِلَـى اللهِ غَيْرَ شَيْخِهِ تَصَرَّفَ فِيْهِ الشَّيْطَانُ، وَ اَزْعَجَهُ مِنْ جَلْوَتِهِ، وَرُبَّمَا يَبْلُغُ هَذَا التَّصَرُّفُ اِلَى اَنْ يَّتَمَثَّلَ بِصُوْرَةِ شَيْخِهِ، وَيُرِيَه' اَشْيَاءَ يُفْسِدُ بِهَا اعْتِقَادَه'، فَاَمَّـا اِذَا اسْـتَحْكَمَتْ اِرَادَتُهُ فِيْ حَقِّ شَيْخِهِ يَسْتَحِيْلُ اَنْ يَّتَمَثَّلَ الشَّيْطَانُ بِصُوْرَةِ الشَّيْخِ

شیخ قطب الدین دمشقی گفت :بر مرید است اینکه بداند کسـی از مشایخ وقتش غیر از شیخش نیست که او را به خدای تعالی برساند.اگر چه که هر یک از مشایخ موصوف به این خاصیت باشد. زیـرا اگـر بـه دل مریـد بیفتد که در عالم غیر از شیخش ، کسـی دیگـر هسـت کـه او را بـه خـدا می رساند، در این صورت شیطان بر او تصرف کرده و او را از رابطه و چهـره شیخ منحرف می کند و این دخل و تصرف به حدی می رسـد کـه شـیطان خود را شبیه شیخ او ساخته و به او چیزهایی را نشان مـی دهـد کـه بـه

وسیله آنها اعتقاد او را فاسد می کند. اما زمانی که اراده او در حق شیخش محکم باشد ، محال است که شیطان خود را به صورت شیخش شبیه سازد .

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ:اَلشَّیْخُ فِیْ قَوْمِهِ کَالنَّبِیِّ فِیْ اُمَّتِهِ[1]،وَعُلَمَاءُ اُمَّتِیْ کَاَنْبِیَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ، وَکَمَا اَنَّ الشَّیْطَانَ لَا یُمْکِنُهُ التَّمَثُّلُ بِصُوْرَةِ النَّبِیِّ ﷺ، وَ قَالَ النَّبِیُّ ﷺ مَنْ رَآنِیْ فِی النَّوْمِ فَقَدْ رَآنِیْ[2]، فَاِنَّ الشَّیْطَانَ لَا یَتَمَثَّلُ بِیْ ـ فَکَذٰلِکَ لَا یُمْکِنُهُ التَّمَثُّلُ بِصُوْرَةِ الشَّیْخِ الْمُتَابِعِ لِلنَّبِیِّ، فَیَبْقَی الْمُرِیْدُ مَحْفُوْظًا.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: « شیخ در قومش مانندپیامبر در میان امت خوداست.وعلمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند. چنانچه برای شیطان امکان نداردکه خودراشبیه صورت پیامبربسازد.»ـ حضرت پیامبرﷺ فرمودند :« کسی که مرا در خواب ببیند گویا مرا دیده است یقینا شیطان خود را نمی تواند مشابه من در آورد.» ـ همچنین شیطان نمی تواند خود را به صورت شیخی که پیرو پیامبر است درآورد،پس مرید محفوظ می ماند. قَالُوْا:

مِنْ اَرْکَانِ الْوُصُوْلِ اَرْبَعُ خِصَالٍ، اَحَدُهَا: الْغَیْرَةُ یَعْنِی یَکُوْنُ غَیُوْرًا فِیْ دِیْنِ اللهِ تَعَالَی. وَ الثَّانِیْ: عُلُوُّ الْهِمَّةِ یَعْنِیْ عِنْدَ الْمُشَاهَدَاتِ وَ الْمُکَاشَفَاتِ وَالتَّجَلِّیَاتِ یَکُوْنُ

۱– قَالَ النَّبِیُّ ﷺ:اَلشَّیْخُ فِی اَهْلِهِ، کَالنَّبِیِّ فِیْ اُمَّتِهِ . اَلْخَلِیْلِیُّ فِیْ مَشِیْخَتِهِ وَ ابْنُ النَّجَّارِ عَنْ اَبِی رَافِعٍ رضی الله عنه. (جامع الاحادیث ، قسم الاقوال المحلی البال ، ص۳۹۴ ، للجامع الصغیر و زوائده و الجامع الکبیر) قَالَ النَّبِیُّ ﷺ اَلشَّیْخُ فِیْ بَیْتِهِ کَالنَّبِیِّ فِیْ قَوْمِهِ (حب فِی الضُّعَفَاءِ وَالشِّیْرَازِیِّ فِی الْاَلْقَابِ عَنْ اِبْنِ عُمَرَ رضی الله عنه ـ جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ قِسْمُ الْاَقْوَالِ الْمُحَلَّی بِاَلْ ـ ص۳۹۴ـ سطر۷ ـ اَلْجَامِعُ الصَّغِیرُ وَ زَوَائِدُهُ وَ الْجَامِعُ الْکَبِیرُ)

۲ – قَوْلُه ُ: (وَقَالَ النَّبِیُّ) عَنْ عَبْدِ اللهِ، عَنِ النَّبِیِّ. ترمذی ، ص۵۱ عَنْ اَنَسٍ رضی الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَ زَوَائِدُه ُ وَ الْجَامِعُ ص۱۶۱ـ سطر۳ـ من قسم الاقوال میم مع نون).

عَالِيَ الْهِمَّةِ. وَالثَّالِثُ: حِفْظُ الْحُرْمَةِ وَالْعِزَّةِ مَعَ الشَّيْخِ . وَالرَّابِعُ : الشَّفَقَةُ عَلَى الْاَصْحَابِ حَتَّى يُوَقِّرَ كِبَارَهُمْ، وَيَرْحَمَ صِغَارَهُمْ. وَهَذَا لَا يَكُوْنُ اِلَّا عِنْدَ كَامِلِ الْاِيْمَانِ وَالْاِعْتِقَادِ، وَنَاقِصُ الْاِعْتِقَادِ بِخِلَافِ ذَلِكَ. وَيَلْزَمُ عَلَى الْمُرِيْدِ اَنْ يَرْبِطَ الْقَلْبَ بِشَيْخٍ مِّنْ جَهَةِ الْاِرَادَةِ التَّامَّةِ، لِاَنَّهُ رَفِيْقٌ فِى الطَّرِيْقِ .

گفتند از رکنهاي رسيدن (به حقيقت) چهار خصلت است :

اول غیرت یعنی متعصّب در دین خدای تعالی باشد .

دوم بلندی همت یعنی در مشاهدات ومکاشفات وتجلیات بلند همت باشد .

سوم حرمت وعزّت شیخ را نگهداشتن .

چهارم مهربانی بر یاران تا اینکه بزرگان را احترام کند و به کوچکان رحم نماید واین نمی باشد مگر نزد کسی که ایمان وعقیده کامل داشته باشد وکسی که اعتقاد او ناقص است به خلاف آن است. وبر مرید لازم است اینکه قلب خود با شیخ از جهت اراده کامل مرتبط سازد زیرا او رفیقی همراه است.قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ﴾[1]«ای مسلمانان بترسید از خدا وبا راستگویان باشید.»

---

۱ – (سوره توبه آیه ۱۱۹)با صادقان صحبت کنید ومانند آنها عمل کنید ونگاه کنید آن سه نفر صحابه به سبب راست گفتن بخشیده شدند ومقبول گردیدند .وهمیشه باشید شما با راست گویان در ایمان ودر وعده ودر نیت ودر گفتن ودر دین خداﷻ ودر توبه. منافقان چون دروغ گفتند وترس الله در دلهایشان نبود، مستحق درک اسفل شدند و منظور از صادقان جناب رسول اللهﷺ واصحاب بزرگوار او می باشند. یعنی باشید با رسول الله ویاران او وبا آنها مخالفت نکنید وبعضی گفته که مراد از صادقین حضرت ابوبکرؓ وحضرت عمر ؓ می باشند ابن عباس ؓ گفته که مراد حضرت علی ؓ

وَقَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿فَسْئَلُوْا اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ [1] وَ قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ ابْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ﴾ [2] وَ قَالَ النَّبِىُّ ﷺ : اَصْحَابِىْ كَالنُّجُوْمِ بِاَيِّهِمْ اِقْتَدَيْتُمْ اِهْتَدَيْتُمْ [3]

حضرت محمد ﷺ فرمودند یاران من مانند ستارگانند به هر کدام اقتداء کنید راهنمائی خواهید شد .

است و سیدعلامه (رح) گفته که از این آیه معلوم می شود که اجماع حجت است. (تفسیر سوره توبه ج۳ جزء ۱۱ آیه ۱۱۹ ترجمه وتفسیر قرآن ج۳ ص ۱۳۷۲)

۱ – سوره انبیا آیه۷«پس بپرسید از اهل کتاب اگر شما نمی دانید. »

۲ – مائده آیه ۳۵ «ای مسلمانان بترسید از خدا و بطلبید قرب به سوی او و جهاد کنید در راه او تا رستگار شوید .» تفسیر الوسیله تفسیر ابن عباس رضی الله عنه ومجا هد وابووائل حسن ودیگر سلف وبزرگان ـ رحمهم الله ـ وسیله را به قرب تفسیر کرده پس معنای وسیله این است که برای نزدیک شدن به خدای تعالی وسیله بجویید .قتاده (رح) گفته ، ای تَقَرَّبُوْا اِلَيْهِ بِطَاعَتِهِ، وَ الْعَمَلِ بِمَا يُرْضِيْهِ. (ترجمه: نزدیک شوید به او به فرمانبرداری او وعمل کردن به چیز ی که او را راضی می کند.) آنچه در حدیث آمده که وسیله در جنت، یک مقام بسیار بزرگ هست که به هر بنده داده شود . رسول الله ﷺارشاد فرموده که بعد از اذان آن مقام را برای من از الله بخواهید .پس نام آن مقام هم وسیله از این جهت گذاشته شده که از همه مقامهای جنت آن مقام به عرش خدا نزدیکتر است واز همه مقامات قرب برتر می باشد به هر حال اوامر فرمود که بترسید که از رحمت وقرب الله دور نیفتید. پس به این خاطر بعداز ﴿اِتَّقُوااللهَ﴾ارشاد فرمود ﴿وَابْتَغُوْا اِلَيْهِ الوَسِيْلَةَ ﴾ یعنی از دور شدن از خدا وناخشنودی او وجدا شدن از او بترسید و برای نزدیک شدن به خدا کوشش کنید واین واضح است که ما به چیزی که می خواهیم نزدیک شویم راههایی که به آن چیز می رسد باید بپیمایم وقطع کنیم تا به آن برسیم (سوره مائده آیه ۳۵ ص ۶۷۳ تفسیر وترجمه قرآن مجید ج۲).

۳ – رواه رزین مشکوة المصابیح جلد ۲ ص۵۵۴ باب المناقب الصحابه

فَالشَّیْخُ هُوَ الَّذِیْ سَلَکَ طَرِیْقَ الْحَقِّ ، وَ عَرَفَ الْمَخَاوِفَ، وَ الْمَهَالِكَ، فَیُرْشِدُ الْمُرِیْدَ، وَیُشِیْرُ عَلَیْهِ بِمَا یَنْفَعُهُ، وَ مَا یَضُرُّهُ، فَلَایَکُوْنُ الشَّیْخُ وَ صُحْبَتُهُ اَقَلَّ مِنَ الْجَلِیْسِ الصَّالِحِ. **پس شیخ کسی است که راه حق را می پیماید و خطرات ومهلکات را می شناسد مرید را راهنمایی می کند واو را به آنچه که فایده وضرر برساند اشاره می کند پس بدرستی که شیخ وصحبت او کمتر از همنشین نیکوکار نمی باشد.**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: مَثَلُ الْجَلِیْسِ الصَّالِحِ کَمَثَلِ الْعَطَّارِ، اِنْ لَّمْ یَحْذُكَ بِعِطْرِهِ عَبِقَ بِكَ رَائِحَتُهُ، وَ مَثَلُ الْجَلِیْسِ السُّوْءِ کَمَثَلِ الْقَیْنِ، اِنْ لَّمْ یُحْرِقْكَ نَارُهُ عَبِقَ بِكَ دُخَانُه وَ رِیْحُهُ. [1]

حضرت پیامبر ﷺ فرمودند:مثل همنشین نیک مانند عطار است اگر چه به توازعطرش نبخشد ولی بوی خوش او به تو می رسد. مثل همنشین بد مانندآهنگر است اگر آتش او تو را نسوزاند دود وبوی آن به توخواهد رسید.

---

۱ - قَوْلُهُ: (مَثَلُ الْجَلِیْسِ) وَ عَنْ اَبِی مُوْسَی،رضی الله عنه قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: مَثَلُ الْجَلِیْسِ الصَّالِحِ وَ السُّوءِ کَحَامِلِ الْمِسْكِ وَ نَافِخِ الْکِیْرِ، فَحَامِلُ الْمِسْكِ اِمَّا اَنْ یُحْذِیَكَ وَ اِمَّا اَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَ اِمَّا اَنْ تَجِدَ مِنْهُ رِیْحًا طَیِّبَةً، وَنَافِخُ الْکِیْرِ اِمَّا اَنْ یُحْرِقَ ثِیَابَكَ، وَ اِمَّا اَن تَجِدَ مِنْهُ رِیْحًا خَبِیْثَةً **(متفق علیه ،مشکوة المصابیح ـ جلد ۲ ـ ص۳۲۶ باب الحب فی الله)**

مثل همنشین نیک وبد مانند حمل کننده ودمنده در دم آهنگر است .حامل مشک یا از آن مشک بدون عوض به تو می بخشد ویا اینکه از او خرید می کنی ،یا آنکه بوی خوشی از آن مشک به تو می رسد .اما دمنده دم آهنگر یا لباس تو را می سوزاند یا آنکه از او بوی بد استشمام می کنی.

وَ يَتَحقَّقُ لِلطَّالِبِ اَنَّهُ لَايُمْكِنُ الْوُصُولُ اِلَى مَطْلُوبِهِ اِلَّا مِنْ يَدِ شَيْخٍ مُعَيَّنٍ، فَاِنْ تَشَعَّبَتْ بِهِ هُمُوْمُهُ لَا يُبَالِي اللهُ فِيْ اَيِّ اَوْدِيَةٍ اَهْلَكَهُ فَكَمَا اَنَّ الْحَقَّ وَاحِدٌ وَالْقِبْلَةَ وَاحِدٌ يَنْبَغِيْ اَنْ يَّكُوْنَ الْمَطْلَبُ وَاحِدًا، لِئَلَّا يَتَصَرَّفَ فِيْهِ الشَّيْطَانُ، وَلَا يُزْعِجَهُ النَّفْسُ،وَ يَعْتَقِدَ الْمُرِيْدُفِيْ قَلْبِهِ اَنْ لَّاشَيْخَ لَهُ غَيْرُهُ، وَ لَايُوْصِلُهُ اِلَى اللهِ تَعَالَى اِلَّا هَذَا، وَهَذَارُكْنٌ عَظِيْمٌ؛ غَلَطَ فِيْهِ كَثِيْرٌ مِنَ الْمُرِيْدِيْنَ، وَ انْقَطَعُوْا بِهِ مِنْ طَرِيْقِ اللهِ تَعَالَى، حَيْثُ تَرَدَّدُوْا بَيْنَ الْمَشَائِخِ،وَ ذَاقُوْامِنْ طَرِيْقِ كُلِّ وَاحِدٍ ذَوْقَهُ وَ تَشَوَّشُوْا فِيْهِ. اِنْتَهَى.

برای طالب ثابت است که رسیدن به مطلوبش امکان ندارد مگر از دست شیخ معینی.پس اگرهمتهای اوبه شیخش پراکنده شودخدا باک ندارد که درکدام وادی او را هلاک نماید . پس همانطور که حق وقبله یکی است ، مناسب است اینکه مطلب هم یکی باشد تا اینکه شیطان دراو تصرف نکند ونفس او را به کجی ها وادار نکند. ومرید در قلب اعتقاد کند که شیخی جز او نیست وغیر این شیخ،هیچ کس اورابه خداوندنمی رساندواین رکنی بزرگ است. بسیاری از مریدان در آن اشتباه کردند وبه وسیله آن از راه خدا قطع شدند (دور گشتند) .به طریقی که رفت وآمد کردند بین مشایخ وچشیدند از طریق هر یک از آنها سلیقه او را ودرباره آن به تشویش افتادند.

قَالَ الْعَارِفُ بِاللهِ الْمَوْلَوِيُّ مُحَمَّدُ مَظْهَر فِي رِسَالَةٍ مُسَمًّى بِاَوْرَادِ الْيَوْمِيَّةِ وَاللَّيْلِيَّةِ: وَ لْيَكُن الْمُرِيْدُ فِي حَضْرَةِ شَيْخِهِ مَسْلُوْبَ الْاِخْتِيَار، كَالْمَيِّتِ بَيْنَ يَدَى الْغَسَّال، مُمْتَثِلًا لِاَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، مُتَاَدِّبًا مَعَهُ بِالْآدَاب الظَّاهِرَةِ وَالْبَاطِنَةِ، مُلْتَمِسًا رِضَاهُ، وَلْيَسْتَحْضِرْ فِي الذِّكْرِوَالْمُرَاقَبَةِ سِيَّمَا عِنْدَ وُرُوْدِ الْخَوَاطِرِ صُوْرَةَ شَيْخِهِ اَمَامَهُ بِكَمَالِ التَّعْظِيْم، وَ هُوَ الْمُسَمَّى بِالرَّابِطَةِ وَ فِي غَيْبَتِهِ عَنْ حُضُوْرِ الشَّيْخِ يَتَشَخَّصْ

صُوْرَتَهُ الزَّكِيَّةَ، وَ يَرْبِطْ قَلْبَهُ به، مُعْتَقِدًا مَعِيَّةَ الْمَعْنَوِيَّةِ الرُّوْحَانِيَّةِ، غَيْرَ مُلْتَفِتٍ اِلَى اَحَدٍ مِنْ مَشَائِخِ الْوَقْتِ، سِوَاهُ مُتَيَقِّنًا اَنَّهُ الْبَابُ الَّذِىْ فُتِحَ لَهُ اِلَى اللهِ تَعَالَى اِنْتَهَى.

عارف بالله مولوی محمد مظهر در رساله ای که اوراد **اليومية والليلية** نام گذاری شده گفت: « باید که مرید در حضور شیخ خود اختیار نداشته باشد مانند مرده ای که در دست غسال (شوینده) می باشد . امر ونهی او را انجام دهد و مزین به آداب ظاهری وباطنی باشد. رضایت او را جستجو کند . واز ذکر ومراقبه او بخصوص در وقت ورود خطره (تشویش) در قلب، صورت شیخ را در جلوی خود با کمال تعظیم حاضر کند این را رابطه می گویند.

ودر غیبت شیخ، صورت پاک او را مشخص کرده وقلب خود را به او مرتبط سازد. معنویت وروحانیت او را اعتقاد داشته باشد وبه سوی هیچ یک از مشایخ دیگر التفات نداشته باشد. یقین کند که همانا او دری است که به سوی خدا برای او باز شده است.»

حق ﷻ نویسنده ـ عفی عنه ـ را و جمیع برادران را بر محبت و یکتائیت به همراه شیخ نگهدارد و از احولیت مصون گرداند. آمین. این بیان که در اینجا نمودیم که مرید را روا نیست در نزد دیگر مشایخ رود و کسب طریقت نماید به شرط آنکه شیخ او کامل و مکمل باشد.

هرگاه به همراهی شیخ ناقص ومقلد بیعت نموده باشد ، لازم است که خود را در نزد شیخ کامل و مکمل رساند در هر ولایت که باشد و کسب طریقت را از نزد او بنماید تا که معرفت حق ﷻ وی راحاصل گردد و عمر خود را در نزد آن ناقص و مقلد ضایع نسازد و یا کسی که در طریقه قادریه و چشتیه و غیرهم باشد او را لازم است که بلا توقف داخل طریقه نقشبندیه گردد و از شیخ اول نباید انکار کرد.

فصل بیست و دوم
در اثبـات رابطه

بدان که رابطه شیخ در نزد اهل سـلوک واجـب اسـت. و از شـرط این راه است.

لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿يَاأَيُّهَاالَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوااللهَ وَكُونُوْامَعَ الصَّادِقِيْنَ﴾[1] **«ای مسلمانان بترسید از خدا و با راست گویان باشید.»** قَالَ مِنَ السَّادَاتِ الْكِبَارِ الشَّيْخُ عُبَيْدُ اللهِ الْاَحْرَارُ قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ: اَلْكَيْنُوْنَةُ مَعَ الصَّادِقِيْنَ الْمَامُورُ فِيْ كَلَامِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ الْكَوْنُ مَعَهُمْ صُوْرَتًا، وَ مَعْنًا. ثُمَّ فَسَّرَ الْكَيْنُوْنَةَ الْمَعْنَوِيَّةَ بِالرَّابِطَةِ، وَ هُوَ عِنْدَ اَهْلِهِ مَشْهُوْرٌ، وَ فِى كِتَابِ الرَّشَحَاتِ بِالتَّفْصِيْلِ مَسْطُوْرٌ.

و آن این است می فرمودند که کینونت مع الصـادقین را دو معنـی است کینونت به حسب صورت است وآن آنست که مجالست و مصـاحبت را با اهل صدق ، لازم وقت خود گرداند تا به دوام صحبت ایشـان بـاطن وی از انوار و صفات و اخلاق ایشان منور گردد. وکینونت به حسب معنی آنست که از رهگذر باطن طریق رابطه ورزد نسبت به طایفه ای که استحقاق وابستگی داشته باشد و صحبت را حصر نکند بر این که همیشه به چشم ناظر باشـد، بلکه چنان سازد که صحبت دایمی شود واز صحبت به معنی عبور کنـد تـا همیشه واسطه در نظر باشد. رشحه درمعنی آیه می فرمودند که آنچه از این امر واجب الامتثال مفهوم می شود ، آن است که می باید دل مر تبط به یکی از صادقان باشد . (خلاصه تقریر خواجه عبیدالله احرار) ـ قدس سره ـ که

---

۱ – سوره توبه آیه ۱۱۹

ازاکابرنقشبندیه اندقول وفعل آنحضرت ،حجت ست که﴿کُوْنُوْا مَـعَ الصَّادِقِیْنَ﴾امر است اَلْاَمْرُ هُوَ الْوَاجِبُ عِنْدَ الْاِمَـامِ الْـاَعْظَمِ (رح) کَمَـا تَقَـرَّرَ فِـیْ عِلْمِ الْاُصُوْلِ

امر واجب است در نزد امام ابوحنیفه چنانچه در علم اصول ثابت شده است .پس رابطه به معنی تصور صورت شیخ بر سبیل دوام از واجبات آمد تا از سبب آن مقصود اصلی حاصل شود .

در بیان طریق رابطه :رابطه آن است که مرید، صورت شیخ خود را در مدرک خود تصور کند و یا اندرون دل خود ویا صورت خود را صورت شیخ تصور نماید و چون رابطه غالب آید درهر چیزی که نظر می کند صورت شیخ می نماید. این را فنای فی الشیخ می نامندواز عرش تا ثریّا هرچه راکه نظر می کند ،صورت شیخ می بیند و جمیع حرکات و سکنات خود را حرکات و سکنات شیخ می بیند.

✓ بیت :

درودیوار چو آیینه شد از کثرت شوق

هر کجا می نگرم روی تـــو رامی بینم

درنمازم خم ابروی تــو در یــاد آمــد

حــالتی رفت که محــراب به فریادآمد

باید دانست که طریق رابطه اقرب طرق است و منشاء ظهور عجایب و غرایب است .حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصوم صاحب فرموده اند که ذکر تنهایی بی رابطه وبی فنای فی الشیخ موصول نیست ورابطه تنها با رعایت آداب صحبت کافیست وحضرت مخدوم اعظم حافظ بصرـ قدس سره ـ فرموده است :

✓ بیت :

صدق خود از رابطه گیرد کمال
آن دهد ذوق جــلال اندر جمال

وز روابط از تردد صــاف باش
منتبــه شــو حاضــر الطاف باش

صورت پیر از نظر غایب مکن
کار جز بر فکرت صاحــب مکن

۞۞۞۞

گردریمنی چوبامنی پیش منی
گرپیش منی چوبی منی دریمنی

۞۞۞۞

گردورم ازتونقش توام درنظربس است
دل پیش تواست دولت من اینقدربس است

نویسنده: ــ عفی عنه ــ چون ثبوت رابطه را از کتاب الله بیان نموده حالا از سنت هم استماع فرماییدحَدَّثَنَا سُفْیَانُ بْنُ وَکِیْعٍ، حَدَّثَنَا جَمِیعُ بْنُ عُمَیْرِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الْعِجْلِیُّ اِمْلَاءً عَلَیْنَا مِنْ کِتَابِهِ، قَالَ حَدَّثَنِیْ رَجُلٌ مِنْ تَمِیْمٍ مِنْ وُلْدِ اَبِیْ زَوْجِ خَدِیْجَةَ یُکْنَی اَبُوْ عَبْدِاللهِ، عَنْ اَبِی هَالَةَ، عَنْ حَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ، قَالَ: سَأَلْتُ خَالِیْ هِنْدَبْنَ اَبِی هَالَةَ وَصَّافًا، عَنْ حُلْیَةِ النَّبِیِّ ﷺ وَاَنَا اَشْتَهِی اَنْ یَصِفَ لِی مِنْهَا شَیْئًا اَتَعَلَّقُ بِهِ(الْحَدِیْثُ رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ [1]

۱- صحیح الترمذی ص ۲ ج ۲شمائل باب ماجاء فی خلق رسول الله ﷺ

حضرت امام حسن ﷺ می فرمایند که سؤال کردم ازخال (دایی) خودکه نامش هند ابن ابی هاله است وبودبسیار و صف کننده از حلیه مبارک آن حضرت ﷺ ومن می خواستم که بیان کند برای ما از حلیه شریف چیزی را که تعلق کنم به آن ، همین تعلق صورت را در اصطلاح صوفیه صافیه رابطه می نامند[1] چنانچه مرتبه احسان را حضور و مشاهده می فرمایند .

و دیگر مأخذاین حدیث تشهداست که هر خاص و عام از اهل اسلام در عین نماز که فاضل ترین عبادات و معراج مؤمن ا ست دردل خود و در هنگام حضور خاص حضرت حق ﷻ ندا و خطاب می کند بِقَوْلِهِ: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحْمَةُاللهِ وَبَرَكَاتُهُ.شیخ عبدالحق محدث درترجمه مشکوة شریف در بیان معنی تشهد می نویسد: یعنی دعا بخیر و سلامت بر توای پیغمبر. و مهربانی خدا و افزونیهای خیر و کرم وی . و وجه خطاب آنکه تا حضرت ﷺ همیشه نصب العین مومنان و قرة العین عابدان باشد برجمیع اوقات و احوال خصوصاً درحالت عبادت. امام حجة الاسلام محمد غزالی در احیاء العلوم ارشادمی نمایدیَنْبَغِيْ اَنْ يُحْضِرَ فِي الْقَلْبِ عِنْدَكُلِّ رُكْنِ مَانَصَّهُ وَ اَحْضِرْ فِي قَلْبِكَ النَّبِيَّ ﷺ وَشَخْصَهُ الْكَرِيْمَ وَ قُلْ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ وَ اَنْ يُصَدِّقَ لِمَلَكٍ فِيْ اَنَّهُ يُبَلِّغُهُ وَيَرِدُ عَلَيْكَ مَا هُوَ اَوفَى مِنْهُ.سزاوار است اینکه نماز گزار در قلب خود حاضر کند در هر رکنی آنچه پیامبر اکرم ﷺ بیان نموده اند . وحاضر کن در قلب خود پیامبر ﷺ را و شخص بزرگوارش را وبگو سلام بر تو ای پیامبر ورحمت خدا وبرکتهای او. و اینکه تصدیق کند اینکه همانا

---

۱ –انما سمی تصور صورة الشیخ بالرابطه لانه هو الرابطه بین السالک و الحق ــ جل شأنه ــ لمحرره

مَلَک (فرشته) موظف می شود به رساندن سلام به آن حضرت ﷺ او آن را می رساند و آنچه ماندگار تر است از جانب او بر تو وارد می گردد .

و ملا علی قاری حنیفی در مرقات متابعت امام حجة الاسلام می کند و قول مذکور را به عینه ایراد می نماید وَ شَيْخُ الشُّيُوْخِ الْاِمَامُ الْعَارِفُ السُّهْرَوَرْدِىُّ فِى الْعَوَارِفِ فِىْ بَابِ صَلَوةِ اَهْلِ الْقُرْبِ يَذْكُرُ مِثْلَهُ، وَمِنْ عِبَارَاتِهِ وَيُسَلِّمُ عَلَى النَّبِىِّ ﷺ وَ يُمَثِّلُه' بَيْنَ عَيْنَيْهِ.

امام عارف سهروردی در کتاب عوارف در باب صلوة اهل قرب مثل آن را ذکر می کند. از عبارات آن است که بر پیامبر ﷺ سلام می گوید واو را بین چشمهای خود ظاهر می کند.و حدیثی که در مشکوةشریف به روایت معاذبن جبل در باب المساجد مروی گردیده در آخر آن این دعاست ؛ اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ حُبَّكَ، وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ، وَحُبَّ عَمَلٍ يُقَرِّبُنِىْ اِلَى حُبِّكَ[1].

---

۱ - حديث معاذ بن جبل وَ قَوْلُهُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ وَعَنْ اَبِى الدَّرْدَاءِ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ كَانَ مِنْ دُعَاءِ دَاوُدَ يَقُوْلُ: اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُّحِبُّكَ وَالْعَمَلَ الَّذِىْ يُبَلِّغُنِىْ حُبَّكَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ اِلَىَّ مِنْ نَفْسِىْ وَمَالِىْ وَاَهْلِىْ وَمِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ. قَالَ وَكَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :اِذَا ذُكِرَ دَاوُدُ يُحَدِّثُ عَنْهُ يَقُوْلُ: كَانَ اَعْبَدَ الْبَشَرِ (رَوَاهُ التِّرْمِذِىُّ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيحِ ص۲۳۷ــ جلد۱ـ كِتَابُ الْاَسْمَاءِ فِىْ جَامِعِ الدُّعَاءِ)

رسول خدا ﷺ : و در مورد کلام او « اَللّٰهُمَّ اِنِّى » از ابی الدرداء روایت است که گفت : فرمود از دعای داود این بود که می گفت :« بار خدایا از تو می خواهم دوستی تو را و دوستی کسی که تو را دوست دارد وعملی که مرا به دوستی تو برساند .بار خدایا دوستی خود را برای من از خودم ومال وعیالم واز آب سرد، محبوب تر بگردان .گفت که پیامبر ﷺ هر موقعی که یاد داود برده می شد ، می فرمودند که او عابد ترین انسانها بود.

بار خدایا از تو می خواهم دوستی تو را ودوستی کسی که دوست دارد تو را و دوستی عملی که مرا به سوی دوستی تونزدیک کند. مراد ازحب عمل رابطه است که وسیله محبت الهی سبحانه است.

قَالَ الطِّیِّبِیُّ: قَوْلُهُ (وَ حُبَّ عَمَلٍ الخ) یَدُلُّ عَلَی اَنَّهُ طَالِبٌ بِمَحَبَّةِ الْعَمَلِ، حَتَّی یَکُوْنَ وَسِیْلَةً اِلَی مَحَبَّةِاللهِ اِیَّاهُ

طیبی گفت دوست داشتن عمل دلالت می کند بر اینکه شخص طالب است به محبت عمل تا اینکه وسیله ای به سوی محبت خداوند به او باشد .

وَعَنْ اَسْمَاءَ بِنْتِ یَزِیْدَ: اَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقُوْلُ: اَلَا اُنَبِّئُکُمْ بِخِیَارِکُمْ. قَالُوْا: بَلَی یَارَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ: خِیَارُکُمُ الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَ اللهُ.[۱]

و از اسما دختریزید روایت است که او از پیامبر اکرم ﷺ شنید که فرمودند : آیا آگاه سازم شما را از بهترین شما ، گفتند: آری رسول الله ﷺ فرمود بهترین شما آن کسانند که چون دیده شوند یاد کرده شود به دیدن ایشان خدای تعالی از جهت ظهور انوار طاعت در سیمای ایشان و وضوح شواهد قرب حق دراحوال ایشان و وجود استقامت در افعال ایشان. و رؤیت عام است خواه به بصر باشد، خواه به بصیرت . یعنی در حضور ناظر به چشم

---

۱ - رَوَاهُ اِبْنُ مَاجَةَ قَالَ النَّبِیُّ ﷺ (اَفْضَلُکُمْ الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَ اللهُ تَعَالَی لِرُؤْیَتِهِمْ اَلْحَکِیمُ عَنْ اَنَسٍ رضی الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْاِمَامِ السُّیُوطِیِّ (رح) ص۶۸۵ـ ج۱ـ قِسْمُ الْاَقْوَال)

بهترین شما کسانی هستندکه وقتی دیده مـی شوندانسـان بادیـدن آنهاخـدا رایادکرده وبه یادش می آید.

بود ودر غیبت به دیده قلب تصور نموده باشد تا از سبب آن هر وقت ذکر حق سبحانه وتعالی باشد وغفلت منتفی گردد.

✓ **بیت :**

یک چشم زدن غافل ازآن یارنباشی

شایـد که نگاهـی کند آگاه نباشی

قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : اِنَّ الشَّيْطَانَ يَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ[1] !

---

۱ - سَمِعْتُ بُرَيْدَةَ يَقُوْلُ خَرَجَ رَسُوْلُ اللهِﷺ فِيْ بَعْضِ مَغَازِيْهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ جَاءَتْ جَارِيَةٌ سَوْدَاءُ فَقَالَتْ: يَا رَسُوْلَ اللهِ اِنِّيْ كُنْتُ نَذَرْتُ اِنْ رَدَّكَ اللهُ سَالِمًا اَنْ اَضْرِبَ بَيْنَ يَدَيْكَ بالدَّفِّ وَاَتَغَنَّى فَقَالَ لَهَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنْ كُنْتِ نَذَرْتِ فَاضْرِبِيْ وَ اِلَّا فَلَا فَجَعَلَتْ تَضْرِبُ فَدَخَلَ اَبُوْبَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَ هِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَ هِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُمَرُ فَاَلْقَتِ الدَّفَّ تَحْتَ اِسْتِهَا ثُمَّ قَعَدَتْ عَلَيْهِ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَخَافُ مِنْكَ يَا عُمَرُ، اِنِّيْ كُنْتُ جَالِسًا وَهِيَ تَضْرِبُ فَدَخَلَ اَبُوْبَكْرٍ وَهِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عَلِيٌّ وَ هِيَ تَضْرِبُ ثُمَّ دَخَلَ عُثْمَانُ وَهِيَ تَضْرِبُ فَلَمَّا دَخَلْتَ اَنْتَ يَا عُمَرُ اَلْقَتِ الدَّفَّ (هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيْحٌ غَرِيْبٌ مِنْ حَدِيْثِ بُرَيْدَةَ . التِّرْمِذِيُّ ص ۲۱۰ ـ جلد۲ ـ اَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ)

از بریده شنیدم که مـی گفـت :« زمـانی پیـامبرﷺ از بعضـی جنگهـایش بـر می گشت یک کنیز سیاهی آمد وگفت" یا رسول الله ﷺ من نذر کردم اگر تو را خدا سالم بر گرداند من دایره بزنم وآواز بخوانم "پیامبر ﷺ به او فرمودند : " اگر نذر کردی پس بزن و اگر نذر نکردی آن کار را انجام نده " پس کنیز شروع به دایره زدن کرد در ایـن هنگـام حضرت ابوبکرؓ داخل شد واو دایره می زد. پس حضرت علی ؓ داخل شد واو دایـره می زد پس حضرت عثمانؓ داخل شد و او دایره می زد بعـد از آن حضـرت عمـر ؓ داخل شد . کنیز دایره را زیر باسن(ران) خود قرار داد و بر روی آن نشست . پیـامبر ﷺ فرمود " ای عمر ؓ به درستی که شیطان از تو می ترسد .من نشسته بودم وایـن کنیـز

قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنِّیْ لَاَنْظُرُ اِلَی شَیَاطِیْنِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ، وَقَدْ فَرُّوْا مِنْ عُمَرَ[1].**حضرت پیامبرﷺ فرمودند:«به درستی که ای عمرشیطان از تو می ترسد.»**

دایره می زد. پس ابوبکرؓ وعلیؓ وعثمان ؓ هر کدام داخل شدند واو همچنـان دایره می زد چون تو داخل شدی دایره را انداخت »

۱ - عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ جَالِسًا فَسَمِعْنَا لَغَطًا وَصَوْتَ صِبْيَانٍ فَقَامَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَاِذَا حَبَشِيَّةٌ تَزْفِنُ وَالصِّبْيَانُ حَوْلَهَا فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالِيْ فَانْظُرِيْ فَجِئْتُ فَوَضَعْتُ لَحْيِيْ عَلَى مَنْكِبِ رَسُوْلِ اللهِﷺ فَجَعَلْتُ اَنْظُرُ اِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ اِلَى رَأْسِهِ فَقَالَ لِيْ: اَمَا شَبِعْتِ اَمَا شَبِعْتِ قَالَتْ فَجَعَلْتُ اَقُوْلُ لَا لِاَنْظُرَ مَنْزِلَتِيْ عِنْدَهُ، اِذْ طَلَعَ عُمَرُ، قَالَتْ: فَارْفَضَّ النَّاسُ عَنْهَا. قَالَتْ:فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنِّيْ لَاَ نْظُرُ اِلَى شَيَاطِيْنِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ قَدْ فَرُّوْا مِنْ عُمَرَ قَالَتْ فَرَجَعْتُ . هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ غَرِيبٌ مِنْ هَذَا الْوَجْهِ(اَلتِّرْمِذِيُّ ص۲۱۰ ـ ج ۲ـ اَبْوَابُ الْمَنَاقِبِ)

از عایشه روایت شده که گفت :« پیامبر خدا نشسته بودند پس همهمه وآواز کودکان را شنیدیم .پس پیامبرﷺ بلند شد درآن هنگام دیدیم یک کنیز حبشی می رقصید و کودکان دورش جمع شده بودند .پیامبر فرمودند :« ای عایشه بیا ونگاه کن» پس آمدم وچانه خود را بر شانه رسول خدا گذاشتم وشروع به نگاه کردن آن بازیگر نمودم از(بین شانه وسر پیامبر)پیامبرﷺ برای من فرمودند آیا سیر نشدی ، آیا سیر نشدی .عایشه گفت " گفتم نه تا اینکه قدر ومنزلت خود را در نزد پیامبر ببینم "عایشه گفت : « هنگامی که عمر ؓ آمد مردمان از دور کنیز بازیگر متفرق شدند .بعد از آن پیامبر ﷺ فرمودند : به درستی که می بینم که شیاطین جن وانس از عمر فرار می کنند . عایشه ؓ گفت : برگشتم

وپیامبرﷺ فرمودند:« به درستی که من شیاطین انس وجن را می بینم که از عمر فرار می کنند.»

قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اَلشَّيْطَانُ يَفِرُّ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ [1].

پیامبرﷺ فرمودند :« شیطان از سایه عمر فرار می کند .» و مراد از سایه عمر رضی الله عنه رابطه است یعنی از تصور صورت عمر رضی الله عنه شیطان فرار می نماید. نویسنده چون ثبوت رابطه را از کتاب الله واحادیث نبوی ﷺ بیان نمود وحالا از اجماع علمای راسخین که مشایخ عظام اند استماع فرمایید.

بدان که حضرت مجدد الف ثانی(رح)در مکتوب صدو هشتاد و هفتم از جلد اول می فرماید : «بدانند که حصول رابطه شیخ برمرید را بی تکلف و بی عمل علامت مناسبت تمام است در میان پیر ومرید که سبب افاده واستفاده است. وهیچ طریق اقرب به وصول از طریق رابطه نیست .تا کدام دولتمند را به آن سعادت مستسعد سازد.»وحضرت خواجه احرارـ قدس سره ـ گفته است:

✓ مصرع :

سایه رهبر به است از ذکر حق

---

۱ – رواه ترمذی قَالَ النَّبِىُّ ﷺ (اَلشَّيْطَانُ يَفِرُّ مِنْ ظِلِّ عُمَرَ) (اَلدِّيْلَمِىُّ) عَنْ اَنَس رضی الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ ص۳۹۷ـ ج ۴ـ قِسْمُ الْاَقْوَالِ

به گفتن به اعتبار نفع است. یعنی رابطه رهبر با نفع تر است مرید را از ذکر گفتن او، زیرا مرید را درین وقت به مذ کورﷻ مناسبت کامل نیست تا به راه ذکر، نفع تمام تواند گرفت.

ونیز در مکتوب دویست و دوم از جلد مذکور ارشاد می نماید حصول رابطه که مبنی بر مناسبت تامه است ، در زمان غیبت از نعمتهای عظیم شمرند و تا موانع مرتفع شود اکتفا به قرب قلوب نمایند .

و نیز در مکتوب سوم از جلد ثانی می فرمایند :« خواجه محمد اشرف ورزش نسبت رابطه را نوشته بودند که به حدی استیلا یافت که در صلوة آن را مسجود خود می داند ومی بیند واگر فرضًا نفی کند ، منتفی نمی گرددمحبت اطوارا! این دولت متمنای طلاب است از هزاران یکی را بدهند. صاحب این معامله مستعد تام المناسبت است یحتمل که به اندک صحبت شیخ مقتدی ، جمیع کمالات او را جذب نماید. رابطه چرا نفی کند که اومسجود الیه است نه مسجود له . چرا محاریب ومساجد را نفی نکنند. ظهور این قسم دولت، سعادتمندان را میسر است تا ازجمیع احوال، صاحب رابطه را متوسط خود دانند ودر جمیع اوقات ، متوجه او باشند نه در رنگ جماعتی بی دولت که خود را مستغنی دانند و قبله توجه را از شیخ خود منحرف سازند معامله خودرا بر هم زنند . و نیز در مکتوب دو یست و پنجاه و نهم از جلد اول فرمودند:« باید دانست که سلوک این طریق عالی مربوط است به رابطه ومحبت به شیخ مقتدا که به سیر مرادی این راه یافته باشد وبه قوت انجذاب به این کمالات منصبغ گشته. نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او رافع علل معنویه.»

حضرت عروة الوثقی خواجه محمد معصـوم ـ قدس سره ـ که ولد و خلف صدق حضرت مجدد الف ثانی(رح) است در مکتوب پنجاهم از جلد اول مکتوبات خویش بیان می فرمایند:« پرسیده بودند که چون کسی را صورت مرشد چنان غالب آیدکه هرگاه توجه کند آنرا حاضر یابد ، آنکس را لازمست که در خدمت حضور آید یا نه؟مخدوما! صورت پیر که حاضر وقت مرید باشد، آن را نسبت رابطه می گویند و بزرگان ما اشاره به همین نسبت نموده اندآنجا که فرموده اند.

✓ مصرع :

سایه رهبر به است از ذکرحق

ذکر حق یعنی این نسبت که حفظ صورت پیر باشد ، نافع تر است مرید را . باید دانست که از ذکر کردن غلبه و دوام این معنی مرید را نعمت عظیم است. گویا همواره در حضورست اخذ فیوض از پیر به سهولت می نماید ونیز حصول این خبر، مناسبت تامّه به پیر می دهد .»

ونیز در مکتوب هفتاد و هشتم از جلد اول مسطور می فرمایند: « در طریق ما مدار وصول به درجه کمال مربوط به رابطه ومحبت است به شیخ مقتدا، طالب صادق از راه محبتی که به شیخ دارد، فیوض وبرکات از باطن او اخذ می نماید به مناسبتی معنوی ساعت به ساعت به رنگ او بر می آید. گفته اند فنا فی الشیخ مقدمه فنای حقیقی است. ذکر تنها بی رابطه مذکوره و بی فنا فی الشیخ موصول نیست. ذکر هر چند از اسباب وصول است، لیکن غالبًا مشروط به رابطه و محبت و فنا فی الشیخ است.»

آری این رابطه تنها با رعایت آداب صحبت وتوجه والتفات شیخ بی التزام طریق ذکر، موصل است ودرمکتوب صد و چهاردهم از جلدثانی نیز مرقوم فرموده اند. ودر نفحات الانس درذکرخواجه عبدالله نام اصفهانی که

از خلفای خواجه علاالدین عطار است، مذکور است و نیز در ذکر احوال خواجه عبیدالله احرار مذکور است و در مقامات شاه نقشبند نیز مذکور است.

قَالَ الشَّیْخُ الْمُحَقِّقُ عَبْدُالْحَقِّ فِی رِسَالَتِهِ الرَّابِعَةِ: اَنْ یَّسْتَمِدَّ بِقَلْبِهِ عِنْدَ شُرُوْعِهِ فِی الذِّکْرِ بِهِمَّةِ شَیْخِهِ، کَمَا لَوْ نَادَی شَیْخًا بِلِسَانِهِ فِی الْاِسْتِغَاثَةِ عِنْدَ الْحَاجَةِ جَازَ. قَالَ الشَّیْخُ جِبْرَئِیْلُ الْجَرْمَابَادِیُّ: اِذَا ابْتَدَاَ بِالذِّکْرِ یُحْضِرُصُوْرَةَ شَیْخِهِ فِی الْقَلْبِ وَیَسْتَمِدُّ مِنْهُ وَاِذَا قَلْبُ شَیْخِهِ یُحَاذِیْ قَلْبَ شَیْخِ الشَّیْخِ اِلَی حَضْرَةِ النُّبُوَّةِ ﷺ وَقَلْبُ النَّبِیِّ ﷺ دَائِمُ التَّوَجُّهِ اِلَی حَضْرَةِ الْاِلَهِیِّ فَالذَّاکِرُ اِذَا صَوَّرَ صُوْرَةَ شَیْخِهِ فِیْ قَلْبِهِ وَاسْتَمَدَّ مِنْ وِلَایَتِهِ تَفِیْضُ الْاِمْدَادُ مِنْ حَضْرَةِ الْاِلَهِیِّ عَلَی قَلْبِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَ مِنْ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَی قَلْبِ الْمَشَائِخِ عَلَی التَّرْتِیْبِ حَتَّی یَنْتَهِیَ اِلَی شَیْخِهِ وَمِنْ شَیْخِهِ اِلَی قَلْبِهِ فَیَقْوَی عَلَی اسْتِعْمَالِ الْآلَةِ اِذْ هُوَ فِی الْبِدَایَةِ عَلَی مِثَالِ الطِّفْلِ لَیْسَ لَهُ قُوَّةُ اسْتِعْمَالِ الْآلَةِ عَلَی الْوَجْهِ الَّذِیْ یُؤَثِّرُهُ وَیَقَعُ مُحَصِّلًا لِلْغَرَضِ وَاِنْ کَانَ بِیَدِهِ سَیْفُ اللهِ وَهُوَ الذِّکْرُ ـ قَالَ ﷺ اَلذِّکْرُ سَیْفُ اللهِ ـ وَلَکِنْ لَیْسَ لِلسَّیْفِ ضَارِبٌ اِلَّا بِقُوَّةٍ مُسْتَفَادَةٍ مِنْ حَضْرَةِ النَّبِیِّ ﷺ فَاِذَا اسْتَمَدَّ مِنْ شَیْخِهِ جَاءَ الْمَدَدُ ﴿وَاِنِ اسْتَنْصَرُوْکُمْ فِی الدِّیْنِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ﴾[1] اَلْخَامِسُ اَنَّ اسْتِمْدَادَهُ مِنْ شَیْخِهِ هُوَ الْاِسْتِمْدَادُ مِنَ النَّبِیِّ ﷺ لِاَنَّهُ نَائِبُهُ اِنْتَهَی.

---

۱ – سوره انفال آیه ۷۲ « و اگر طلب نصرت کنند از شما در کار دین ، پس لازم است برشما یاری کردن» مگر بر جماعتی که میان شما ومیان ایشان عهد باشد و خدا به آنچه می کنید بینا است.

شیخ عبدالحق در کتاب الرابعه خود گفت :« باید که مرید در هنگام شروع به ذکر از همت شیخ خود به قلب خود ، کمک بگیرد همان طوری که اگرصدا بزند شیخ خود را با زبانش در هنگام کمک خواستن در وقت حاجت، جایزاست ».جبرئیل جرم آبادی گفت : « وقتی که به ذکر شروع می کند ، صورت شیخ خود را در قلب خود حاضر کند و از او کمک بخواهد . و در این هنگام قلب شیخ او با قلب شیخِ شیخِ او برابر می شود ، تا برابر قلب حضرت پیامبرﷺ شود وقلب پیامبرﷺ همیشه متوجه ذات الهی است .پس ذاکر هنگامی که صورت شیخ خود را در قلبش تصور کند واز ولایت او کمک بخواهد ، دراین هنگام فیض وامداد از جانب خداوند به قلب پیامبر واز قلب پیامبر به قلب مشایخ دیگر به همین ترتیب تا به قلب شیخ آن مرید واز قلب شیخ او به قلب خودش فرستاده می شود .پس بر بکار بردن ذکر خدا قوی می شود زیرا که او در ابتدای کار ، مانند کودک است که توانایی استعمال وسیله ای را ندارد بر طریقی که مؤثر باشد و غرض حاصل شود .اگر چه در دست او شمشیر خدا باشد و آن شمشیر ذکر است . ـ چنانچه پیامبر خدا ﷺ فرمودند :« ذکر ، شمشیر خداست» ـ لیکن برای شمشیر زننده ای نیست مگر به نیرویی که از جانب پیامبر خداﷺ به او برسد .پس هنگامی که از شیخ خود کمک بخواهد به او یاری می رسد (و اگر نصرت خواهند از شما در کار دین پس بر شما یاری کردن لازم است) پنجم به درستی که یاری خواستن مرید از شیخ خود ، یاری خواستن از پیامبرﷺ است چون شیخ نایب پیامبر است .

پس باید دانست چونکه اثبات رابطه شیخ از ادله ثلاثه ثابت گردید، باید که سالک همیشه وقت صورت شیخ خودرا از نظر خود غایب نگرداند که همیشه مدام نقد وقت او گردد و دیگر باید دانست که از عبارت مشایخ عظام که در شأن رابطه واقع شده بود، عبارتی چند علی حسب الحاجۂ در معرض بیان آوردیم از جهت این که مختصر به طوالت نرسد ،اگر همه عبارات ایشان را بیان می نمودیم دفترها جمع می شد اگر در این باب وضاحتی می طلبی ، پس رجوع کن به طرف کتاب فوائد الضابطة فی حل الرابطة من مصنفات حضرت شاه احمد سعید ـ قدس سره الاقدس ـ

اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنِیْ مِنْ بَرَکَاتِهِمْ وَاَعْطِنِیْ مِنْ اَسْرَارِهِمْ وَاَنْوَارِهِمْ وَاجْعَلْنِیْ فِیْ زُمْرَتِهِمْ وَاحْشُرْنِیْ فِیْ مَحَبَّتِهِمْ وَاسْتُرْنِیْ فِی الْمَعَادِ تَحْتَ لِوَاءِ دُوْلَتِهِمْ وَصَائَنِیَ اللّٰهُ تَعَالَی وَجَمِیْعَ الْمُسْلِمِیْنَ مِنْ مُعَادَاةِ الْاَوْلِیْاءِ وَاِنْکَارِ عَشِیْرَتِهِمْ آمین. **دعای حضرت شاه احمد سعید : بار خدایا مرا از برکات آنها محروم مگردان واز اسرار وانوار آنها مرا عطا کن .ومرا ازجمله آنها بگردان ومرا با محبت ایشان حشر کن ومرا در روز قیامت زیر پرچم دولت آنها جای بده. خداوند مرا وجمیع مسلمانان را از دشمنیهای اولیا واز انکار کردن نزدیکان آنها حفظ فرماید.آمین**

بحـث پانزدهم

در باره اثبات رابطه

ثابت کردن رابطه پیر کامل با آیات قرآن کریم

﴿يَااَيُّهَا الَّذِيْنَ امَنُوا اصْبِرُوْا وَ صَابِرُوْا وَ رَابِطُوْا وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾[1] «ای مومنان صبر کنید و محنت کشید وبرای جهادآماده باشید بترسید ازخدا باشد که رستگار شوید.»

﴿يَااَيُّهَا الَّذِيْنَ امَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ وَ جَاهِدُوْا فِى سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾ [2]«ای مسلمانان بترسید از خدا و بطلبید قرب به سوی او و جهاد کنید درراه اوتا رستگار شوید.»

﴿يَااَيُّهَا الَّذِيْنَ امَنُوا اصْبِرُوْا وَ صَابِرُوْا وَ رَابِطُوْا﴾ اَى اصْبِرُوْا عَلَى طَاعَةِ اللهِ، وَصَابِرُوْا اَهْلَ الضَّلَالَةِ، وَ رَابِطُوْا فِى سَبِيْلِ اللهِ، ﴿وَاتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾ « ای مؤمنان،صبر کنیدو محنت کشید و برای جهاد آماده باشید » یعنی صبر کنید بر اطاعت و فرمانبرداری از خداوند و محنت بکشید در مقابل گمراهان و آماده باشید برای جهاد در راه خداوند « و تقوای خداوند پیشه کنید باشد که رستگار شوید.»

حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ يَحْيَى، قَالَ:اَخْبَرَنَا عَبْدُ الرَّزَّاق،قَالَ:اَخْبَرَنَا مَعْمَرُعَنْ قَتَادَةَ، فِيْ قَوْلِهِ:اِصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا وَرَابِطُوْا،يَقُوْلُ صَابِرُوا الْمُشْرِكِيْنَ، وَرَابِطُوْافِى سَبِيْلِ اللهِ.

حدیث از قتاده روایت شده : (اِصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا وَرَابِطُوْا).می گوید (صبر کنید بر اذیت وآزار مشرکین وآماده باشید برای جهاد در راه خدا.) و

---

۱ – سوره آل عمران آیه ۲۰۰

۲ – سوره مائده آیه ۳۵

همدیگر را به صبر کردن در مقابل مشرکین دعوت دهید . و برای جهاد در راه خدا مراقبت کنید.

حَدَّثَنِیَ الْمُثَنَّی، قَالَ: ثَنَا سُوَیْدُ قَالَ: اَخْبَرَ نَا اِبْنُ الْمُبَارَكِ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ ثَابِتِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ الزُبَیْرِ، قَالَ: حَدَّ ثَنِیْ دَاوُدُ بْنُ صَالِحٍ، قَالَ قَالَ لِیْ اَبُوْسَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ: یَا ابْنَ اَخِیْ هَلْ تَدْرِیْ فِی اَیِّ شَیْءٍ نَزَلَتْ هَذِهِ الْاٰیَةُ «اِصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا وَرَابِطُوْا» قَالَ، قُلْتُ: اِنَّهُ یَا ابْنَ اَخِیْ لَمْ یَكُنْ فِیْ زَمَانِ النَّبِیِّ ﷺ غَزْوٌ یُرَابَطُ فِیْهِ وَ لَكِنَّهُ اِنْتِظَارُ الصَّلَاةِ خَلْفَ الصَّلَاةِ. **(تفسیر طبری)**

ابن مبارک می فرماید که . ابوسلمه ابن عبدالرحمن به من گفت :ای پسر برادر آیا می دانی که این آیه(اِصْبِرُوْا وَصَابِرُوْا**)در چه موردی نازل شده است ؟ گفتم به درستی که ای پسر برادر در زمان پیامبر ﷺ جنگی نبود که در آن انتظار باشد. ولی آن رابطه انتظار نماز بعد از نماز بود .**

حَدَّثَنِیْ اَبُوْكُرَیْبٍ، قَالَ: ثَنَا خَالِدُ بْنُ مُخَلَّدٍ، قَالَ: ثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ عَنْ اَبِیْهِ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ اَلَا اَدُلُّكُمْ عَلَی مَایَحُطُّ اللهُ بِهِ الْخَطَایَا، وَیَرْفَعُ بِهِ الدَّرَجَاتِ، قَالُوْا: بَلَی یَا رَسُوْلَ اللهِ ، قَالَ: اِسْبَاغُ الْوُضُوْءِ عِنْدَ الْمَكَارِهِ، وَ كَثْرَةُ الْخُطَا اِلَی الْمَسَاجِدِ، وَاِنْتِظَارُ الصَّلَاةِ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَذَلِكُمْ الرِّبَاطُ[1].

نقل کرد به من ابو کریب وگفت نقل کرد به ما خالد بن مخلد گفت که نقل کرد محمد بن جعفر از علاء پسر عبد الرحمن از پدرش از ابوهریره گفت:پیامبرﷺفرمودند:«آیا راهنمایی نکنم شما را بر آن چیز ی خداوند باآن

---

۱ - جَامِعُ الْبَیَانِ فِیْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ (ص۱۴۸ ج۳ الجزء۴)

گناهان را کم می کند وبا آن درجه ها را بلند می کند ؟» گفتند بگو یا رسول الله فرمودند :« وضو گرفتن وقت سختی و دشواری و قدم زیاد برداشتن به سوی مساجد و منتظر بودن نماز، بعد از نماز پس این رباط است.»

اِصْبرُوْا عَلَى جِهَادِ النَّفْسِ بالرِّيَاضَاتِ، وَصَابرُوْا فِى مُرَاقَبَةِ الْقَلْبِ عِنْدَ الْاِبْتِلَاءَاتِ، وَرَابطُوا الْاَرْوَاحَ لِلْوُصُوْلِ باللهِ، وَاتَّقُوا اللهَ فِى الْاِلْتِفَاتِ اِلَى مَا سِوَاهُ، لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ، فَتَفُوْزُوابالْبَقَاءِ باللهِ.[1]

بر جهاد با نفس با رياضت كشيدن و دعوت دادن يكديگر به صبر در مراقبت قلب هنگام آزمايشها صبر و استقامت كنيد. و روحهاى خود را براى رسيدن به خدا آماده و مهيا نماييد و درالتفات به غير خدا از خدا بترسيد. شايد كه رستگار شويد و به بقاء بالله دست يابيد .

اِذَاعَرَفْتَ هَذَا فَنَقُوْلُ: اِنَّ التَّرْكَ وَالْفِعْلَ أَمْرَانِ مُعْتَبَرَانِ فِىْ ظَاهِرِ الْاَفْعَالِ، فَالَّذِىْ يَجبُ تَرْكُه' هُوَ الْمُحَرَّمَاتُ، وَالَّذِىْ يَجبُ فِعْلُه' هُوَ الْوَاجبَاتُ، وَمُعْتَبَرَانِ اَيْضًا فِى الْاَخْلَاقِ فَالَّذِىْ يَجبُ حُصُوْلُهُ هُوَ الْاَخْلَاقُ الْفَاضِلَةُ ، وَالَّذِىْ يَجبُ تَرْكُهُ هُوَ الْاَخْلَاقُ الذَّمِيْمَةُ، وَ مُعْتَبَرَانِ اَيْضًا فِى الْاَفْكَار،فَالَّذِىْ يَجبُ فِعْلُهُ هُوَ الْتَّفَكُّرُ فِى الدَّلَائِلِ الدَّالَّةِ عَلَى التَّوْحِيْدِ وَالنُّبُوَّةِ وَالْمَعَادِ، وَالَّذِىْ يَجبُ تَرْكُهُ هُوَ الْاِلْتِفَاتُ اِلَى الشُّبَهَاتِ،وَمُعْتَبَرَانِ اَيْضًا فِىْ مَقَامِ التَّجَلِّىْ،فَالْفِعْلُ هُوَالْاِسْتِغْرَاقُ فِى اللهِ تَعَالَى، وَ التَّرْكُ هُوَ الْاِلْتِفَاتُ اِلَى غَيْرِ اللهِ تَعَالَى، وَاَهْلُ الرِّيَاضَةِ يُسَمُّوْنَ الْفِعْلَ وَالتَّرْكَ بالتَّحْلِيَةِ وَالتَّخْلِيَةِ وَبِالْمَحْوِوَالصَّحْوِ، وَبِالنَّفْى وَالْاِثْبَاتِ، وَبالْفَنَاءِوَالْبَقَاءِ، وَفِىْ جَمِيْعِ الْمَقَامَاتِ

---

۱ – حَاشِيَةُ جَامِعِ الْبَيَانِ فِىْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ (ص۱۷۳ ج۳ الجزء۴)غَرَائِبُ الْقُرْآنِ وَ رَغَائِبُ الْفُرْقَانِ النِّيْسَابُورِىِّ.

النَّفْیُ مُقَدَّمٌ عَلَی الْاِثْبَاتِ وَ لِذَلِكَ كَانَ قَوْلُنَا (لَااِلَهَ اِلَّا اللهُ) اَلنَّفْیُ مُقَدَّمٌ فِیْهِ عَلَی الْاِثْبَاتِ[1].

وقتی که شناختی ، به درستی که ما می گوییم ترک کردن وانجام دادن دوکارمهم است در ظاهر افعال پس آن چیزی که واجب است ترک آن، محرمات است.وچیزی که انجام دادن آن واجب است اوازواجبات است و همچنین این دو کاردر اخلاق ، معتبرند . یعنی چیزی که واجب است حاصل کردن آن ،آن اخلاق فاضله است وآنچه که ترک آن واجب است ، پس آن اخلاق بد است .وهمچنین آن دو درافکار معتبرند.پس آنچه که انجام دادن آن واجب است تفکر بر دلایلی که دلالت می کند بر توحید ونبوت ومعاد ، وآنچه که واجب است ترک آن التفات کردن در شبهات است و همچنین این دو کار اعتبار دارند در مقام ظاهر شدن (تجلی)پس انجام دادن اوغرق شدن در ذات خداست . وترک کردن او التفات به سوی غیر خداست .واهل ریاضت فعل وترک را به تحلیه (مزین کردن) تخلیه (خالی کردن) و محو وصحو ، فنا و بقا ، اثبات و نفی نام گذاری کرده اند و در تمامی مقامات ، نفی بر اثبات مقدم است بنابراین می گوییم (لا اله الا الله) نفی در آن مقدم بر اثبات است.

اَلْمَسْأَلَةُ الثَّالِثَةُ : اَلْوَسِیْلَةُ فَعِیْلَةٌ ، مِنْ وَسَلَ اِلَیْهِ اِذَا تَقَرَّبَ اِلَیْهِ. قَالَ لَبِیدُ الشَّاعِرُ:

اَرَی النَّاسَ لَایَدْرُوْنَ مَاقُدِّرَاَمْرُهُمْ اَلَـا كُـلُّ ذِیْ لُبٍّ اِلَـی اللهِ وَاسِـلٌ.

مسأله سوم: وسیله بر وزن فعیله از وسل الیه (رسیدن به آن) وقتی نزدیکی به اوحاصل کند.

---

۱ - اَلتَّفْسِیرُالْكَبِیرُ ص ۲۱۹ــ ج۱۱

مردمان را می بینم که درآنچه در کارهایشان مقدر شده نمی دانند. آگاه باش که هر صاحب خردی به درگاه خدا روی می آورد.

اَیْ مُتَوَسِّلٌ، فَالْوَسِیْلَةُ هِیَ الَّتِی یُتَوَسَّلُ بهَا اِلَی الْمَقْصُوْدِ.قَالَتِ التَّعْلِیْمِیَّةُ: دَلَّتِ الْاٰیَةُ عَلَی اَنَّهُ لَاسَبِیْلَ اِلَی اللهِ تَعَالَی اِلَّا بمُعَلِّمٍ یُّعَلِّمُنَا مَعْرِفَتَه، وَمُرْشِدٍ یُّرْشِدُنَا اِلَی الْعِلْمِ بهِ، وَذَلِکَ لِاَنَّهُ اَمَرَ بطَلَبِ الْوَسِیْلَةِ اِلَیْهِ مُطْلَقًا، وَالْاِیْمَانُ بهِ مِنْ اَعْظَمِ الْمَطَالِبِ وَاَشْرَفِ الْمَقَاصِدِ، فَلَا بُدَّ فِیْهِ مِنَ الْوَسِیْلَةِ. وَجوَابُنَا: اَنَّهُ تَعَالَی اِنَّمَااَمَرَ بابْتِغَاءِ الْوَسِیْلَةِ اِلَیْهِ بَعْدَ الْاِیْمَانِ بهِ، وَالْاِیْمَانُ بهِ عِبَارَةٌ عَنِ الْمَعْرِفَةِ بهِ، فَکَانَ هَذَا اَمْرًا بابْتِغَاءِ الْوَسِیْلَةِ اِلَیْهِ بَعْدَ الْاِیْمَانِ وَبَعْدَ مَعْرِفَتِهِ فَیَمْتَنِعُ اَنْ یَکُوْنَ هَذَا اَمْرًا بطَلَبِ الْوَسِیْلَةِ اِلَیْهِ فِی مَعْرِفَتِهِ فَکَانَ الْمُرَادُ طَلَبَ الْوَسِیْلَةِ اِلَیْهِ فِیْ تَحْصِیْلِ مَرْضَاتِهِ وَذَلِکَ بالْعِبَادَاتِ وَالطَّاعَاتِ.

ثُمَّ قَالَ اللهُ تَعَالَی﴿وَجَاهِدُوْا فِیْ سَبِیْلِهِ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴾[1]وَاعْلَمْ اَنَّهُ تَعَالَی لَمَّا اَمَرَ بتَرْکِ مَا لَا یَنْبَغِیْ بقَوْلِهِ ﴿اتَّقُوااللهَ﴾ وَبفِعْلِ مَا یَنْبَغِیْ بقَوْلِهِ ﴿وَابْتَغُوْا اِلَیْهِ الْوَسِیْلَةَ ﴾ وَکُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا شَاقٌّ ثَقِیْلٌ عَلَی النَّفْس وَ الشَّهْوَةِ، فَاِنَّ النَّفْسَ لَاتَدْعُوْ اِلَّا اِلَی الدُّنْیَا وَاللَّذَّاتِ الْمَحْسُوْسَةِ، وَالْعَقْلَ لَایَدْعُوْ اِلَّا اِلَی خِدْمَةِ اللهِ وطَاعَتِهِ وَالْاِعْرَاضِ عَنِ الْمَحْسُوْسَاتِ، وَکَانَ بَیْنَ الْحَالَتَیْنِ تَضَادٌّ وَتَنَافٍ؛

پس وسیله یعنی آن وسیله ای که به واسطه آن به سوی مقصود رسیده می شود . تعلیمیه گفتند : آیه دلالت بر این می کند که راه رسیدن به خدا جز به وسیله معلمی که به ما شناخت خداوند را تعلیم دهد و مرشدی که به علم رسیدن به خدا راهنمایی و ارشاد کند میسر نیست .

---

۱ – سوره مائده آیه ۳۵

بدرستی که اوبه طلب وسیله ای مطلق برای رسیدن به سوی خودش امر کرد و ایمان آوردن به خدا از بزرگترین هدف و مشرّفترین مقصد است.پس برای رسیدن به آن هدف وسیله ای لازم است.وجواب ما:بدرستی که خداوند متعال به طلب کردن وسیله برای رسیدن به سوی او بعد از ایمان آوردن به او، امر کرد. و ایمان آوردن به او عبارتست از شناخت به خدا .پس این امری برای طلب کردن وسیله به سوی او بعد از ایمان آوردن و شناخت او می باشد . پس ممتنع است اینکه امر خداوند متعال به طلب کردن وسیله در شناخت او باشد.پس مراد از طلب کردن وسیله برای رسیدن به خدا در حاصل شدن به رضایت خداست و رضایت خدا به عبادات و طاعات حاصل می شود پس خدای تعالی فرمود: ﴿ وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾

بدان به درستی که خدای تعالی هنگامی که امر کرد به ترک کارهای ناشایست بقوله﴿اتَّقُوااللهَ﴾و امر کرد به انجام دادن کارهای مناسب و شایسته بقوله﴿وَابْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ﴾پس انجام دادن هریک از این دو بر نفس وشهوت سخت و سنگین است ؛ زیرا نفس دعوت می کند به طرف دنیا و لذتهای محسوس ولی عقل انسان را جز به خدمت خدا و طاعت او و روی گرداندن از لذتهای محسوس نمی خواند پس بین این دو حالت تضاد و منافات می باشد.

وَلِذَلِكَ فَاِنَّ الْعُلَمَاءَ ضَرَبُوا الْمَثَلَ فِيْ مَظَانٍّ تُطْلَبُ الدُّنْيَا وَالْاَخِرَةُ بِالْضَّرَّتَيْنِ، وَ بِالضِّدَّيْنِ، وَبِالْمَشْرِق وَالْمَغْرِب وَ بِالَّيْلِ وَالنَّهَارِ،وَاِذَاكَانَ كَذَلِكَ كَانَ الْاِنْقِيَادُ لِقَوْلِهِ تَعَالَى﴿ اِتَّقُوااللهَ وَابْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ﴾ مِنْ اَشَقِّ الْاَشْيَاءِ عَلَى النَّفْسِ وَاَشَدِّهَا ثِقْلًا عَلَى الطَّبْعِ، فَلِهَذَا السَّبَب اَرْدَفَ ذَلِكَ التَّكْلِيْفَ بِقَوْلِهِ ﴿وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴾ وَهَذِهِ الْاٰيَةُ شَرِيْفَةٌ مُشْتَمِلَةٌ عَلَى اَسْرَارٍ رُوْحَانِيَةٍ، وَنَحْنُ

نُشِيْرُ هَهُنَا اِلَى وَاحِدٍ مِنْهَا، وَهُوَ اَنَّ مَنْ يَّعْبُدُ اللهَ تَعَالَى فَرِيْقَانِ، مِنْهُمْ مَنْ يَعْبُدُ اللهَ لَا لِغَرَضٍ سِوَى اللهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَعْبُدُهُ لِغَرَضٍ آخَرَ.

وَ الْمَقَامُ الْاَوَّلُ هُوَ الْمَقَامُ الشَّرِيْفُ الْعَالِيْ، وَاِلَيْهِ الْاِشَارَةُ بِقَوْلِهِ ﴿وَجَاهِدُوْا فِيْ سَبِيْلِهِ﴾ اَيْ فِي سَبِيْلِ الْعُبُوْدِيَّةِ وَ طَرِيْقِ الْاِخْلَاصِ فِي مَعْرِفَتِهِ وَخِدْمَتِهِ.

وَالْمَقَامُ الثَّانِيْ دُوْنَ الْاَوَّلِ، وَاِلَيْهِ الْاِشَارَةُ بِقَوْلِهِ ﴿ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴾ وَالْفَلَاحُ اِسْمٌ جَامِعٌ لِلْخَلَاصِ عَنِ الْمَكْرُوْهِ وَالْفَوْزِ بِالْمَحْبُوْبِ[1].

به سبب همین به درستی که علما مثل زدند در گمانهایی که طلب کرده می شود دنیا وآخرت به دو هوو و به دوضد ، به مشرق و مغرب، به شب وروز ، وقتی که این چنین بود فرمانبرداری از قول خدا که﴿اِتَّقُوا اللهَ ﴾ ﴿وَابْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ﴾ **از سخت ترین چیزها بر نفس و دشوارترین آن بر طبع است به همین سبب ردیف کرده است این تکلیف را به قول خود** ﴿وَجَاهِدُوْا فِي سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾**واین آیه آیه ای شریف و شامل بر رموزات روحانی است وما اشاره می کنیم در اینجا به سوی یکی از این اسرار وآن یقینا کسانی که خداوند را پرستش می کنند، دو گروه هستند: یک گروه از اینها کسانی که خدا را پرستش می کنند نه برای غرضی غیر از خدا ، وگروه دیگر کسانی که عبادت می کنند برای غرض دیگر . ومقام اول آن مقام شریف وعالی است وبه سوی او اشاره است با کلام او** ﴿وَجَاهِدُوْا فِي سَبِيْلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ ﴾ **یعنی درراه بندگی وراه اخلاص در شناخت وخدمت خداوند تلاش کنید .مقام دوم غیر از اول است و به سوی آن اشاره است به**

۱- تفسیر کبیر ص۲۲۰ ج۱۱

قوله ﴿لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ﴾فلاح اسمی است جمع کننده برای رهایی از ناپسندیها ورستگار شدن به آنچه دوست داشتنی است .

وَقَدْ شَنَّعَ التَّاجُ السَّبَكِيُّ ـ كَمَا هُوَ عَادَتُه ـ عَلَى الْمَجْدِ، فَقَالَ: وَيَحْسُنُ التَّوَسُّلُ وَالْاِسْتِغَاثَةُ بِالنَّبِيِّ ﷺ اِلَى رَبِّهِ، وَلَمْ يُنْكِرْ ذَلِكَ اَحَدٌ مِنَ السَّلَفِ وَ الْخَلَفِ حَتَّى جَاءَ ابْنُ تِيْمِيَّةَ فَاَنْكَرَ ذَلِكَ، وَعَدَلَ عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ، وَابْتَدَعَ مَا لَمْ يَقُلْهُ عَالِمٌ، وَصَارَ بَيْنَ الْاَنَامِ مَثُلَةً اِنْتَهَى[1].

تاج السبکی ـ چنانچه عادت او است ـ آن قول را از مجد بن تیمیه زشت شمرد . گفت توسل ویاری خواستن از پیامبر ﷺ به سوی پروردگارش نیک است.ومنکر آن نشدند هیچ یک از سلف وخلف تا اینکه ابن تیمیه آمد و آن را انکار کرد و از راه راست عدول کرد وبدعتی که هیچ عالمی نمی گوید آن را ایجاد کرد وبین انسانها مُثله گردید مراد اینست که از مدراج علوشان هبوط کرد.

وَاسْتَدَلَّ بَعْضُ النَّاسِ بِهَذِهِ الْآيَةِ عَلَى مَشْرُوْعِيَّةِ الْاِسْتِغَاثَةِ بِالصَّالِحِيْنَ وَجَعْلِهِمْ وَسِيْلَةً بَيْنَ اللهِ تَعَالَى وَبَيْنَ الْعِبَادِ وَ الْقَسَمِ عَلَى اللهِ تَعَالَى بِهِمْ بِاَنْ يُقَالَ: اَللَّهُمَّ اِنَّا نُقْسِمُ عَلَيْكَ بِفُلَانٍ اَنْ تُعْطِيَنَا كَذَا، وَمِنْهُمْ مَنْ يَقُوْلُ لِلْغَائِبِ اَوِ الْمَيِّتِ مِنْ عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِيْنَ: يَا فُلَانُ ادْعُ اللهَ تَعَالَى لِيَرْزُقَنِيْ كَذَا وَكَذَا وَ يَزْعَمُوْنَ اَنَّ ذَلِكَ مِنْ بَابِ ابْتِغَاءِ الْوَسِيْلَةِ، وَ يَرْوُوْنَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ اَنَّه قَالَ: اِذَا اَعْيَتْكُمُ الْاُمُوْرُ فَعَلَيْكُمْ بِاَهْلِ الْقُبُوْرِ، اَوْ فَاسْتَغِيْثُوْا بِاَهْلِ الْقُبُوْرِ[2].

---

۱ – تفسیر روح المعانی ص۱۱۳ ج۶

۲ – تفسیر روح المعانی ص۱۱ ج۶ الی ص۱۱۳ ج۶

بعضی از مردمان به این آیه بر مشروعیت یاری خواستن از صالحین و قرار دادن آنها وسیله ای بین خدا وبین بندگانش ونیز قسم دادن بر خدا با ایشان استدلال کردند به اینکه گفته شود بار خدایا همانا تو رابه فلانی قسم می دهم این که چیزی را به ماعطا کنی. وبعضی از ایشان می گویند برای غایب یا مرده از بندگان صالح خدا ای فلانی از خدا برای من بخواه روزی دهد مرا کذا وکذا وغیره وگمان می کنند همانا آن کاراز جمله طلب کردن وسیله می باشد. وروایت می کنندازپیامبر ﷺ به درستی که پیامبر فرموده:« هنگامی که کارها بر شما سخت شد پس بر شماست که از اهل گورستان کمک بخواهید.»

فَقَدْ اَخْرَجَ ابْنُ الْمُبَارَكِ، وَالتِّرْمِذِيُّ فِيْ نَوَادِرِ الْاُصُوْلِ وَاَبُوالشَّيْخِ وَابْنُ مَرْدَوِيَّةَ وَ آخِرُوْنَ عَن ابْن عَبَّاسٍ رضي الله عنه قَالَ قِيْلَ يَارَسُوْلَ اللهِ مَنْ اَوْلِيَاءُ اللهِ؟ قَالَ: ﴿الَّذِيْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَاللهُ﴾ اَيْ لِحُسْنِ سَمْتِهِمْ وَ اِخْبَاتِهِمْ.

ابن مبارک و ترمذی در « نوادر الاصول » و ابو الشیخ و ابن مردویهٔ و دیگران از ابن عباس روایت کرده اند : گفته شد ای پیامبر خدا اولیای خدا چه کسانی هستند؟ پیامبر خدا ﷺ فرمودند:« کسانی که وقتی دیده شوند خدا به یاد می آید. (یعنی به خاطر روش نیکو ورشد کامل آنها).»

وَاَخْرَجَ اَحْمَدُ وَابْنُ حَاتَمٍ وَالْبَيْهَقِيُّ وَجَمَاعَةٌ عَنْ اَبِيْ مَالِكٍ الْاَشْعَرِيِّ، قَالَ:«قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى عِبَادًا لَيْسُوْا بِاَنْبِيَاءَ وَلَاشُهَدَاءَ، يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّوْنَ وَالشُّهَدَاءُ عَلَى مَجَالِسِهِمْ وَقُرْبِهِمْ مِنَ اللهِ تَعَالَى.» قَالَ اَعْرَابِيٌّ: يَارَسُوْلَ اللهِ ﷺ اِنْعَتْهُمْ لَنَا، قَالَ:«هُمْ اُنَاسٌ مِنْ اَفْنَاءِ النَّاسِ، وَنَوَازِعِ الْقَبَائِلِ، لَمْ تَصِلْ بَيْنَهُمْ اَرْحَامٌ مُتَقَارِبَةٌ، تَحَابُّوْافِي اللهِ، وَتَصَافَوْا فِي اللهِ، يَضَعُ اللهُ تَعَالَى لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنَابِرَمِنْ

نُوْر فَيَجْلِسُوْنَ عَلَيْهَا، يَفْزَعُ النَّاسُ وَهُمْ لَايَفْزَعُوْنَ، وَهُمْ اَوْلِيَاءُ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَاهُمْ يَحْزَنُوْنَ.» وَلَا مُخَالَفَةَ فِی الْحَقِيْقَةِ، فَاِنَّ مَا اُشِيْرَ اِلَيْهِ مِنْ حُسْنِ السَّمْتِ وَالْاِخْبَاتِ وَالتَّحَابِّ فِی اللهِ تَعَالَی مِنَ الْاَحْكَامِ اللَّازِمَةِ لِلْاِيْمَانِ وَالتَّقْوَی وَالْآثَارِ الْخَاصَّةِ بِهِمَا الْحَقِيْقَةُ بِالتَّخْصِيْصِ بِالذِّكْرِ لِظُهُوْرِهَا وَقُرْبِهَا مِنْ اَفْهَامِ النَّاسِ، وَقَدْ اَوْرَدَ رَسُوْلُ اللهِﷺ كُلًّا مِنْ ذَلِكَ حَسَبَمَا يَقْتَضِيْهِ مَقَامُ الْاِرْشَادِ وَالتَّذْكِيْرِ تَرْغِيْبًا لِسَائِلٍ اَوْ حَاضِرٍ فِيْمَا خَصَّهُ بِالذِّكْرِ مِنْ اَحْكَامِهِمَا، وَ اُرِيْدَ بِوَصْفِهِمْ بِاَنَّهُمْ يَغْبِطُهُمُ النَّبِيُّوْنَ عَلَی مَجَالِسِهِمْ وَقُرْبِهِمُ الْاِشَارَةُ اِلَی رَاحَتِهِمْ مِمَّا يَعْتَرِی الْاَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنَ الْاِشْتِغَالِ بِاُمَمِهِمْ؛

واخرج احمد. از ابی مالک اشعری روایت کرده که گفت پیامبرﷺ فرمودند:« به درستی که برای خداوند متعال بندگانی است که نه از انبیا ونه از شهیدانند .پیامبران وشهیدان بر آنها از همنشینی ونزدیکی آنها به خداوند متعال رشک می برند.» اعرابی گفت :ای رسول خدا ﷺ صفت آنها را برای ما بیان کن . پیامبرﷺ فرمودند :« گروهی که مردم پراکنده و از قبایل متعدد اند. در بین آنها صله رحم وخویشاوندی نمی رسد . دوستی می کنند برای خدا ، و در دوستی برای خدا اخلاص دارند خدای تعالی در روز قیامت برای ایشان منبرهایی از نور قرار می دهد وآنها بر منبرها می نشینند ودر حالی که همه مردمان می ترسند آنها هیچ ترسی ندارند .وآنها اولیای خدا هستند نه ترسی است بر آنها ونه آنها غمگین می شوند.» ودر این حقیقت هیچ مخالفتی نیست . به درستی آنچه اشاره است به او از خوبی راه وروش و فروتنی ومحبت برای خدای تعالی از احکام لازمه ایمان وتقوا و آثار خاص به این دو تا است.حقیقت به تخصیص یاد شده به جهت ظاهر شدن و نزد یکی

آن به فهم های مردمان . به تحقیق از رسول خداﷺ بر حسب آنچه که تقاضا می کند او را مقام ارشاد وتذکیر وارد شده است. به خاطر رغبت دادن برای سایل وحاضر در آنچه خاص کرده است او را از احکام این دو مراد از وصف ایشان اینکه پیامبران بر آنها رشک می برند بر همنشینی و نزدیکی آنان به خداوند بلند مرتبه ، اشاره است به راحتی ایشان از آنچه که برای پیامبران از مشغول شدن به امتهای خودشان پیش می آید .

وَالْمُرَادُ أَنَّهُمْ يَغْبطُوْنَهُمْ عَلَى مَجْمُوعِ الْاَمْرَيْنِ، وَعَنِ الْكَوَاشِيِّ اَنَّ ذَلِكَ خارِجٌ مَخْرَجَ الْمُبالَغَةِ، وَالْمَعْنَى أَنَّهُ لَوْ فُرِضَ قَوْمٌ بِهَذِهِ الصِّفَةِ لَكَانُوا هَؤُلَاءِ. وَقَالَ بَعْضُ الْمُحَقِّقِيْنَ: اِنَّ ذَلِكَ تَصْوِيْرٌ لِحُسْنِ حَالِهِمْ عَلَى طَرِيقَةِ التَّمْثِيْلِ، وَاَيَّامَا كَانَ فَلَا دَلِيلَ فِيْهِ عَلَى اَنَّ الْوِلَايَةَ اَفْضَلُ مِنَ النُّبُوَّةِ وَ قَدْ كَفَرَ مُعْتَقِدُ ذَلِكَ، وَقَدْ يُؤَوَّلُ لَهُ بِحَمْلِ ذَلِكَ عَلَى اَنَّ وِلَايَةَ النَّبِيِّ اَفْضَلُ مِنْ نُبُوَّتِهِ كَما حُمِلَ مَا قَالَهُ الْعِزُّ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ الْمُخَالِفُ لِلْاَصَحِّ مِنْ اَنَّ النُّبُوَّةَ اَفْضَلُ مِنَ الرِّسَالَةِ عَلَى نَحْوِ ذَلِكَ، وَكَذَا لِنَظِيْرِ مَا ذَكَرْنَا لَايُخالِفُ مَا دَلَّتِ الْآيَةُ عَلَيْهِ تَفْسِيرَ عِيْسَى عليه السلام لِذَلِكَ

مقصود این است که آنها به ایشان بر مجموع دو امر رشک می بردند و از کواشی روایت شده به درستی که آن خارج شده است از جایگاه مبالغه خود و معنی همانا اگر فرض کرده شود قوم به این صفت هر آینه همین گروه می باشند و بعضی محققین گفته اند :آن تصویری است به نیکویی حال آنها بر طریق تمثیل هر طور که باشد. پس دلیلی نیست بر این اینکه ولایت از نبوت بهتر باشد. کسی که معتقد به آن باشد کافر می شود تأویل می شود برای این گفته حمل کرده می شود بر اینکه ولایت نبی بهتر از نبوت او است. همان طوری که حمل کرده است گفته خود را عز بن عبدالسلام که مخالف برای روایت صحیح تر این است که نبوت بهتر از

رسالت است.همان طوری که ما ذکر کردیم آن چه که آیه بر آن دلالت می کند با تفسیر عیسی علیه السلام بر این ، مخالفت نمی کند .

فَقَدْ اَخْرَجَ اَحْمَدُ فِی الزُّهْدِ وَابْنُ اَبِیْ حَاتَمٍ وَ اَبُوالشَّیْخِ عَنْ وَهَبٍ قَالَ: قَالَ الْحَوَارِیُّونَ: یَا عِیْسَی مَنْ اَوْلِیَاءُ اللهِ تَعَالَی ﴿ اَلَّذِیْنَ لَاخَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ﴾ فَقَالَ علیه السلام : اَلَّذِیْنَ نَظَرُوْا اِلَی بَاطِنِ الدُّنْیَا حِیْنَ نَظَرَالنَّاسُ اِلَی ظَاهِرِهَا وَ الَّذِیْنَ نَظَرُوا اِلَی آجِلِ الدُّنْیَا حِیْنَ نَظَرَ النَّاسُ اِلَی عَاجِلِهَا وَ اَمَاتُوا مِنْهَا مَایَخْشَونَ اَنْ یُمِیْتَهُمْ وَتَرَکُوا مَاعَلِمُوْا اَنْ سَیَتْرُکُهُمْ فَصَارَ اسْتِکْثَارُهُمْ مِنْهَا اسْتِقْلَالًا وَ ذِکْرُهُمْ اِیَّاهَا فَوَاتًا وَ فَرَحُهُمْ بِمَا اَصَابُوا مِنْهَا حُزْنًا وَ مَا عَارَضَهُمْ مِنْ نَائِلِهَا رَفَضُوهُ وَمَا عَارَضَهُمْ مِنْ رَفْعَتِهَا بِغَیْرِ الْحَقِّ وَضَعُوْهُ، خُلِقَتِ الدُّنْیَا عِنْدَهُمْ فَلَیْسُوا یُجَدِّدُونَهَا وَخَرِبَتْ بَیْنَهُمْ فَلَیْسُوا یَعْمُرُونَهَا وَمَاتَتْ فِیْ صُدُورِهِمْ فَلَیْسُوا یُحْیُوْنَهَا، یَهْدِمُونَهَا فَیَبْنُونَ بِهَا آخِرَتَهُمْ، وَیَبِیْعُونَها فَیَشْتَرُوْنَ بِهَا مَایَبْقَی لَهُمْ، رَفَضُوْهَا فَکَانُوْا بِرَفْضِهَاهُمُ الْفَرِحِیْنَ، بَاعُوْهَا فَکَانُوْا بِبَیْعِهَا هُمُ الرَّابِحِیْنَ، وَنَظَرُوا اِلَی اَهْلِهَا صَرْعَی قَدْخَلَتْ فِیْهِمُ الْمَثُلَاتُ فَاَحْیَوْا ذِکْرَ الْمَوْتِ وَ اَمَاتُوا ذِکْرَ الْحَیَاةِ، یُحِبُّونَ اللهَ تعالی وَیَسْتَضِیْؤُونَ بِنُوْرِهِ وَ یُضِیْئُوْنَ بِهِ، لَهُمْ خَبَرٌ عَجِیْبٌ وَ عِنْدَهُمُ الْخَبَرُ الْعَجِیْبُ، بِهِمْ قَامَ الْکِتَابُ وَ بِهِ قَامُوْا، وَبِهِمْ نَطَقَ الْکِتَابُ وَبِهِ نَطَقُوْا وَبِهِمْ عَلَّمَ الْکِتَابُ وَبِهِ عَلَّمُوْا، لَیْسَ یَرَونَ نَائِلًا مَعَ مَا نَالُوْا وَلَا اَمَانِیَ دُونَ مَا یَرْجُونَ وَلَا فَرَقًا دُوْنَ مَا یَحْذَرُوْنَ فِیْمَا اَمَرَ بِهِ مِنَ الْاَحْکَامِ اَوْ فِیْمَا فَرَضَ مِنَ الْفَرَائِضِ [1].

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص۱۳۳جزء۱۱ سطر۱ و ص۲۰۹ ج۴و۶ سطر۷

احمد در « الزهد » و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از ابن حاتم روایت کرده است که وهب گفت: حواریون برای حضرت عیسی (علیه السلام) گفته اند اولیای خدا چه کسانی اند که نه ترسی دارند نه غمگین می شوند؟حضرت عیسی (علیه السلام) فرمود :« اولیای خدا کسانی هستند که نگاه می کنند به باطن دنیا هنگامی که انسانها ظاهر دنیا را می بینند و کسانی اندکه نگاه می کنند به سوی آخر دنیا وقتی که مردمان به اول دنیا نظر می کنند . هر چه از آن ترس دارند آن را می کشند (می میرانند) وترک می کنند آن چه که یقین کردند که به زودی ترک می کند ایشان را پس زیاده طلبی آنها در حد مستقل بودن می گردد و یاد آوری آنها تنها فوت است و خوشحالی آنها از آنچه از عملهای دنیا به آنها می رسد به غم و اندوه تبدیل می گردد و آنچه که می رسد به آنها از غیر اصلها آن را نمی پذیرند و آنچه که آنها را از رفعت و بزرگی غیر حق برسد آن را ترک می کنند . دنیا در نزد آنها کهنه گردید و آنها آن را تازه و نو نمی گردانند . دنیا در بین آنها خراب شده و آنها دنیا را نمی سازند و دنیا در قلب ایشان مرده است و آنها دنیا را زنده نمی کنند . و به وسیله دنیا ، آخرت خود را می سازند، دنیا را می فروشند و به بهای آن آنچه که برای آنها باقی می ماند می خرند. دنیا را ترک می کنند و به ترک کردن دنیا خوشحال اند. دنیا را معامله کرده اند و از این معامله سود برده اند و به سوی اهل دنیا بیمار گونه نگاه می کنند و به تحقیق که در حق آنان عبرتهایی گذشت . پس ذکر مرگ را زنده کردند و یاد زندگی راکشتند . خداوند سبحان را دوست می دارند و از نور خدا طلب روشنایی می کنند و از نور خدا روشنایی می گیرند ، برای آنها خبر عجیبی است و نزد آنها خبر بزرگی است به خاطر اولیای خدا کتاب برپاست و به خاطر کتاب آنها برپا هستند. و به خاطر آنها ،کتاب سخن گفت و به وسیله کتاب،

آنها سخن می گویند وبه وسیله ایشان ،کتاب تعلیم می دهد و به وسیله کتاب ، ایشان تعلیم می دهند و ایشان در هر حالی که به هدف رسیده اند خود را نایل نمی پندارند و هیچ آرزویی نمی بینند جز آنچه که به آن امیدوار هستند و هیچ جدایی را نمی بینند جز آنچه که از آن می ترسند . در آنچه امر کرد به احکام یادر آنچه از فرایض فرض کرد» .

﴿وَ مَنْ یُّطِعِ اللهَ وَالرَّسُوْلَ فَاُولَئِكَ مَعَ الَّذِیْنَ اَنْعَمَ اللهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّنَ وَالصِّدِّیْقِیْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِیْنَ وَحَسُنَ اُولَئِكَ رَفِیْقًا﴾[1]«و هرکه خدا ورسول را فرمان برد پس آن جماعت همراه آن کسانندکه خدا بر ایشان از_ پیغمبران وصدیقان وشهیدان وصالحان ـ انعام کرده است وایشان رفیق نیکواند.»

اَلْمَسْأَلَةُ الْاُوْلَی، ذَکَرُوْا فِیْ سَبَبِ النُّزوْلِ وُجُوْهًا: اَلْاَوَّلُ: رَوَی جَمْعٌ مِنَ الْمُفَسِّرِیْنَ اَنَّ ثَوْبَانَ مَوْلَی رَسُوْلِ اللهِﷺ کَانَ شَدِیْدَ الْحُبِّ لِرَسُوْلِ اللهِﷺ قَلِیْلَ الصَّبْرِ عَنْهُ، فَاَتَاهُ یَوْمًا وَقَدْ تَغَیَّرَ وَجْهُهُ وَنَحَلَ جِسْمُهُ وَعُرِفَ الْحُزْنُ فِیْ وَجْهِهِ، فَسَأَلَهُ رَسُوْلُ اللهِﷺ عَنْ حَالِهِ، فَقَالَ: یَا رَسُولَ اللهِﷺ مَا بِیْ وَجَعٌ ! غَیْرَ اَنِّی اِذَا لَمْ اَرَكَ اشْتَقْتُ اِلَیْكَ وَاسْتَوْحَشْتُ وَحْشَةً شَدِیدَةً حَتَّی اَلْقَاكَ، فَذَکَرْتُ الْآخِرَةَ فَخِفْتُ اَنْ لَا اَرَاكَ هُنَاكَ، لِاَنِّیْ اِنْ اُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ فَاَنْتَ تَکُونُ فِیْ دَرَجَاتِ النَّبِیِّنَ وَ اَنَا فِیْ دَرَجَةِ الْعَبِیدِ فَلَا اَرَاكَ، وَاِنْ اَنَا لَمْ اُدْخُلِ الْجَنَّةَ فَحِیْنَئِذٍ لَا اَرَاكَ اَبَدًا، فَنَزَلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ[2].

مسأله اول در سبب نزول چند وجه ذکر کردند : اول روایت کرده اند تمام مفسرین اینکه ثوبان غلام حضرت محمد ﷺ که محبت زیادی به آن حضرت داشت، کم صبربود، خدمت پیامبرﷺ آمد به تحقیق که تغییر

---

۱ – سوره نساء آیه ۶۹

۲ – تفسیر کبیر ص۱۷۰ ج۱۰ –پ ص ۴۴۸

کرده بود صورت او و جسم او ضعیف شده بود و از چهره او اندوه دیده می شد. پس پیامبرﷺ از حال او پرسیدند. عرض کرد یارسول الله هیچ دردی ندارم لیکن زمانی که شما را نبینم ، به سوی شما مشتاق می شوم و به وحشت شدیدی گرفتار می شوم تا اینکه شما را ملاقات کنم پس آخرت رابه خاطر می آورم و از اینکه شما را درآنجا نبینم می ترسم زیرا که من اگر داخل بهشت شوم پس شما در درجات پیامبران هستید و من در درجه غلامان. پس شما را نمی بینم و اگر داخل بهشت نشوم در این هنگام هیچ وقت شما را نخواهم دید. پس این آیه « وَ مَنْ يُّطِعِ اللهَ » نازل شد.

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِيْنَ يَدْعُوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَوةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيْدُوْنَ وَجْهَه وَلَاتَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيْدُ زِيْنَةَالْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ اَغْفَلْنَا قَلْبَه عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ اَمْرُه فُرُطًا﴾ [1] **«و خودرا با آنان که پروردگار خود را به صبح وشام یاد می کنند وروی اورا می جویند ، بندکن . وباید چشمهای تو از ایشان در نگذرد . آرایش زندگانی دنیا را می خواهی ؟و فرمان مبر آن را که غافل ساخته ایم دل اورا از یادخویش و خواهش خود را پیروی کرده است و کار او از حد گذشته است. »**

﴿وَلِكُلِّ اُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِّنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ﴾ [2] **«وهر امتی را معین ساختیم طریق قربانی تایاد کنند نام خدا را برآنچه داده است ایشان را از چهارپایان مواشی. » پس خدای شما خدای یکتاست پس او را منقاد شوید .**

---

۱ – سوره کهف آیه ۲۸

۲ – سوره حج آیه ۳۴

﴿وَلِکُلِّ اُمَّةٍ﴾ و هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند « جَعَلْنَا مَنْسَکًا» گردانیدیم قربانی یعنی فرمودیم :

به قربانی﴿لِیَذْکُرُوا اسْمَ اللهِ﴾تا یاد کنند نام خدایی را ﴿عَلَی مَارَزَقَهُمْ ﴾بر ذبح آنچه داد مر ایشان را﴿مِنْ بَهِیْمَةِ الْاَنْعَامِ﴾ از بهیمه چهار پایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند به نام خدا[1].

اَلْمَسْأَلَةُ الْاُوْلَی : اِنَّهُ تَعَالَی اَمَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ بِالْکَوْنِ مَعَ الصَّادِقِیْنَ وَمَتَی وَجَبَ الْکَوْنُ مَعَ الصَّادِقِینَ فَلَابُدَّ مِنْ وُجُوْدِ الصَّادِقِینَ فِیْ کُلِّ وَقْتٍ وَذَلِکَ یَمْنَعُ مِنْ اِطْبَاقِ الْکُلِّ عَلَی الْبَاطِلِ، وَمَتَی امْتَنَعَ اِطْبَاقُ الْکُلِّ عَلَی الْبَاطِلِ، وَجَبَ اِذَا اَطْبَقُوا عَلَی شَیْءٍ اَنْ یَّکُوْنُوْا مُحِقِّیْنَ. فَهَذَا یَدُلُّ عَلَی اَنَّ اِجْمَاعَ الْاُمَّةِ حُجَّةٌ.

فَاِنْ قِیْلَ: لِمَ لَا یَجُوْزُ اَنْ یُقَالَ: الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ ﴿وَکُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ ﴾ اَیْ کُوْنُوْاعَلَی طَرِیْقَةِ الصَّادِقِیْنَ،کَمَا اَنَّ الرَّجُلَ اِذَا قَالَ لِوَلَدِهِ:کُنْ مَعَ الصَّادِقِیْنَ،لَایُفِیدُ اِلَّا ذَلِکَ،سَلَّمْنَا ذَلِکَ،لَکِنْ نَقُولُ:اِنَّ هَذَاالْاَمْرَ کَانَ مَوْجُوْدًافِیْ زَمَانِ الرَّسُوْلِ فَقَطْ، فَکَانَ هَذَا اَمْرًا بِالْکَوْنِ مَعَ الرَّسُوْلِ، فَلَایَدُلُّ عَلَی وُجُودِ صَادِقٍ فِیْ سَائِرِ الْاَزْمِنَةِ سَلَّمْنَا ذَلِکَ،لَکِنْ لِمَ لَایَجُوزُ اَنْ یَکُوْنَ الصَّادِقُ هُوَ الْمَعْصُومَ الَّذِیْ یَمْتَنِعُ خُلُوُّ زَمَانِ التَّکْلِیْفِ عَنْهُ ؟

مسأله اول: اینکه خداوند متعال مؤمنین را به همراهی با راستگویان امر می کند . و وقتی به همراه راستگویان بودن واجب است ، پس ناچاری است از وجود صادقین در هر وقت و این مسأله از اطلاق کردن همه را بر باطل منع می کند و هر گاه که اطلاق کل بر باطل منع است، واجب است آن

۱- تفسیر حسینی ص۷۳۵

زمانی که جمع شوند بر چیزی این که در راه حق باشند پس این مسأله دلالت می کند بر اینکه اجماع امت حجت است.واگرگفته شود چرا جایز نیست اینکه گفته شود مراد به قول خدای تعالی ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِيْنَ﴾ یعنی بر روش و طریقه صادقین باشید. چنانچه که شخصی وقتی برای فرزند خود بگوید به همراه صادقین باش، فایده نمی دهد مگر این را و آن را می پذیریم اما می گوییم که این امر فقط در زمان پیامبر ﷺ موجود بوده است. پس این امر، بودن به همراه پیامبر ﷺ می باشدپس بر وجود صادق در دیگر زمانها دلالت نمی کند آن را می پذیریم اما چرا جایز نباشد اینکه صادق همان معصومی باشدکه خالی بودن زمان تکلیف از اوممتنع می باشد .

وَ الْجَوَابُ: عَنِ الْاَوَّلِ اَنَّ قَوْلَهُ ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِيْنَ ﴾ اَمْرٌ بِمُوَافَقَةِ الصَّادِقِيْنَ، وَنَهْيٌ عَنْ مُفَارَقَتِهِمْ، وَذَلِكَ مَشْرُوْطٌ بِوُجُوْدِ الصَّادِقِيْنَ وَمَالَايَتِمُّ الْوَاجِبُ اِلَّا بِهِ فَهُوَ وَاجِبٌ، فَدَلَّتْ هَذِهِ الْآيَةُ عَلَى وُجُودِ الصَّادِقِيْنَ. وَقَوْلُهُ: اِنَّهُ مَحْمُولٌ عَلَى اَنْ يَكُوْنُوْا عَلَى طَرِيْقَةِ الصَّادِقِيْنَ فَنَقُولُ: اِنَّهُ عُدُولٌ عَنِ الظَّاهِرِ مِنْ غَيْرِ دَلِيلٍ. قَوْلُهُ: هَذَا الْاَمْرُ مُخْتَصٌّ بِزَمَانِ الرَّسُولِ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ. قُلْنَا: هَذَا بَاطِلٌ لِوُجُوهٍ: اَلْاَوَّلُ: اَنَّهُ ثَبَتَ بِالتَّوَاتُرِالظَّاهِرِ مِنْ دِيْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ اَنَّ التَّكَالِيْفَ الْمَذْكُوْرَةَ فِي الْقُرْآنِ مُتَوَجِّهَةٌعَلَى الْمُكَلَّفِيْنَ اِلَى قِيَامِ الْقِيامَةِ، فَكَانَ الْاَمْرُ فِيْ هَذَا التَّكْلِيفِ كَذَلِكَ. وَالثَّانِيْ: اَنَّ الصِّيْغَةَ تَتَنَاوَلُ الْاَوْقَاتَ كُلَّهَا بِدَلِيلِ صِحَّةِ الْاِسْتِثْنَاءِ. وَالثَّالِثُ : لَمَّا لَمْ يَكُوْنِ الْوَقْتُ الْمُعَيَّنُ مَذْكُوْرًا فِيْ لَفْظِ الْآيَةِ لَمْ يَكُنْ حَمْلُ الْآيَةِ عَلَى الْبَعْضِ اَوْلَى مِنْ حَمْلِهِ عَلَى الْبَاقِيْ، فَاِمَّا اَنْ لَايُحْمَلَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْاَوْقَاتِ فَيُفْضِيْ اِلَى التَّعْطِيْلِ وَهُوَ بَاطِلٌ، اَوْ عَلَى الْكُلِّ وَهُوَ الْمَطْلُوبُ، وَالرَّابِعُ:وَ هُوَ اَنَّ قَولَهُ

﴿یَاأَیُّهَا الَّذِیْنَ امَنُوا اتَّقُوا اللهَ﴾اَمْرٌ لَهُمْ بالتَّقْوَی،وَهَذَا الْاَمْرُ اِنَّمایَتَنَاوَلُ مَنْ یَصِحُّ مِنْهُ اَنْ لَا یَکُونَ مُتَّقِیًا، وَاِنَّمَا یَکُونُ کَذَلِكَ لَوْ کَانَ جائِزَ الْخَطَأ، فَکَانَتِ الْآیَةُ دَالَّةً عَلَی اَنَّ مَنْ کَانَ جائِزَالْخَطَأِ وَجَبَ کَوْنُهُ مُقْتَدِیًا بِمَنْ کَانَ وَاجِبَ الْعِصْمَةِ، وَ هُمُ الَّذِیْنَ حَکَمَ اللهُ تَعَالَی بِکَوْنِهِمْ صَادِقِیْنَ، فَهَذَا یَدُلُّ عَلَی اَنَّهُ وَاجِبٌ عَلَی جَائِزِ الْخَطَأِ کَوْنُهُ مَعَ الْمَعْصُوْمِ عَنِ الْخَطَأِ حَتَّی یَکُوْنَ الْمَعْصُومُ عَنِ الْخَطَأِ مَانِعًا لِجَائِزِ الْخَطَأِ عَنِ الْخَطَأِ، وَهَذَا الْمَعْنَی قَائِمٌ فِیْ جَمِیْعِ الْاَزْمَانِ، فَوَجَبَ حُصُوْلُهُ فِیْ کُلِّ الْاَزْمَانِ. قَوْلُهُ: لِمَ لَایَجُوْزُ اَنْ یَکُوْنَ الْمُرَادُ :هُوَکَوْنُ الْمُؤْمِنِ مَعَ الْمَعْصُوْمِ الْمَوْجُوْدِ فِیْ کُلِّ زَمَانٍ[۱].

جواب اول : بدرستی که قول او که﴿وَکُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِیْنَ ﴾ امر است به همراهی کردن با صادقین و نهی است از جدایی ایشان و این به وجود صادقین مشروط است آنچه که تمام نمی شود واجب مگر به آن پس او هم واجب است. پس این آیه بر وجود صادقین دلالت می کند و کلام او «به درستی که اول محمول است بر اینکه برطریقه صادقین باشد» پس می گوییم که این عدول است و این روی گردانی از ظاهر است به غیر دلیل و قول او : که این امر مختص به زمان رسول الله ﷺ می باشد می گوییم که این باطل است بر چند وجه اول اینکه ثابت شده به تواتر ظاهر از دین پیامبرﷺ به درستی که تکالیفی که در قرآن ذکر شده است بر مکلفین تا روز قیامت متوجه است پس امر در این تکلیف هم ، چنین می باشد .

جواب دوم :به درستی که صیغه تمام اوقات را شامل می شود به دلیل صحت استثنا.

---

۱ – تفسیر کبیر ص۲۲۱-۲۲۰ج۱۶

جواب سوم :چون وقت معینی در لفظ آیه ذکر نشده است حمل آیه بر بعضی اولی بر حمل آن بر باقی نمی باشد پس یاحمل نمی شود بر چیزی از اوقات پس باعث تعطیلی می شود و این باطل است یا حمل بر کل می شود که آن مطلوب است.

جواب چهارم : قوله﴿یَاَیُّهَا الَّذِیْنَ امَنُوا اتَّقُوا اللهَ﴾برای آنها امر به تقوی است و این امر کسی را که صحیح است از او ، اینکه نباشد متقی شامل می شود و همانا این چنین می باشد اگرجایز الخطا باشد پس این آیه دلالت می کند بر اینکه کسی که جایز الخطا باشد واجب است که اقتدا کند به کسی که واجب العصمت است. و ایشان کسانی اند که خداوند به صادق بودن ایشان حکم کرده است.پس این دلالت می کند بر اینکه بر جایز الخطا واجب است که به همراه معصوم از گناه باشد تا اینکه معصوم از خطا، مانع جایز الخطا از خطا باشد . واین معنی در جمیع زمانها موجود است. بنا براین حاصل کردن آن در همه زمانها واجب است . قول وی : به چه دلیل جایز نیست که منظور، بودن مؤمن همراه معصوم، موجود در هر زمان باشد.

وَالْمُرَادُ مِنَ التَّقْوَی عِنْدَ جَمْعٍ الْمَرْتَبَةُ الثَّالِثَةُ مِنْهَا وَهِیَ التَّقْوَی الْمَأْمُوْرُ بهَا فِیْ قَوْلِهِ تَعَالَی: ﴿اِتَّقُوا اللهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ﴾ وَ فُسِّرَتْ بِتَنَزُّهِ الْاِنْسَانِ عَنْ کُلِّ مَایُشْغِلُ سِرَّهُ عَنِ الْحَقِّ وَالتَّبَتُّلِ اِلَیْهِ بِالْکُلِّیَّةِ وَبِذَلِكَ یَحْصُلُ الشُّهُوْدُ وَالْحُضُوْرُ وَالْقُرْبُ الَّذِیْ یَدُوْرُ اِطْلَاقُ الْاِسْمِ عَلَیْهِ؛

منظور از تقوی نزد گروهی، مرتبه سوم آن است وتقوای مرتبه سوم،تقوایی است که با قول خداوند «از خداوند حق ترسیدن را بترسید» به آن امر شده است و تفسیر شده است به پاک شدن انسان از هر چیزی که

باطن او را از حق و رجوع کردن به سوی او مشغول می گرداند. وبه توسط آن، شهود وحظور وقربی که اطلا ق اسم برآن دور می زند، حاصل می شود .

وَهَكَذَا كَانَ حَالُ مَنْ دَخَلَ مَعَهُ ﷺ تَحْتَ الْخِطَابِ بِقَوْلِهِ تعالى ﴿ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ ﴾ الخ. خَلَا اَنَّ لَهُمْ فِيْ شَأْنِ التَّبَتُّلِ وَالتَّنَزُّهِ دَرَجَاتٍ مُتَفَاوِتَةً حَسَبَمَا دَرَجَاتٍ تَفَاوَتَ اسْتِعْدَادَاتُهُمْ، وَاَقْصَى الدَّرَجَاتِ مَا انْتَهَى اِلَيْهِ هِمَمُ الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُوَالسَّلَامُ حَتَّى جَمَعُوْا بِذَلِكَ بَيْنَ رِيَاسَةِ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَايَةِ وَلَمْ يَعُقْهُمُ التَّعَلُّقُ بِعَالَمِ الْاَشْبَاهِ عَنِ الْاِسْتِغْرَاقِ فِيْ عَالَمِ الْاَرْوَاحِ وَلَمْ تَصُدَّهُمُ الْمُلَابَسَةُ بِمَصَالِحِ الْخَلْقِ عَنِ التَّبَتُّلِ اِلَى جَنَابِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ عَزَّ وَجَلَّ لِكَمَالِ اسْتِعْدَادِ نُفُوسِهِمُ الزَّكِيَّةِ الْمُؤَيَّدَةِ بِالْقُوَّةِ الْقُدْسِيَّةِ كَذَا قِيلَ؛

واینگونه است حال کسانی که با رسول خدا ﷺ زیر خطاب خداوند متعال بوده اند به جهت قول خداوند متعال ﴿وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ﴾ مگر اینکه برای آنها در شأن رجوع به خداوند وپاک شدن از گناهان درجه های متفاوت است. به اندازه درجاتشان، استعدادهای آنهامتفاوت است . نهایت درجـات، درجاتی اسـت که بـر آن همتهـای پیامبـران ـ علیهـم الصلـوة والسلام ـ رسیده است تا اینکه با آن همت بین ریاست پیغمبری و ولایت را جمع کردند ، وآنها را تعلق به عالم اجسام، از استغراق در عالم ارواح باز نمی دارد و مشغول شدن به مصلحت های خلق، آنان را از رجوع به جناب حق سبحانه عز و جل به جهت کمال استعداد نفسهای پاکِ تأیید شده شان با قوت قدسی ، باز نمی دارد (اینگونه گفته شد)(مصنف این را به جهت مورد قبول نبودن این قول نزدش گفته است).

وَفِیْ كَوْنِ حَالِ كُلِّ مَنْ دَخَلَ مَعَهُ ﷺ تَحْتَ الْخِطَابِ مُرَادًا بِهِ جَمِیْعُ الصَّحَابَةِ ﷺ مَا اَشَارَ اِلَیْهِ مِنَ التَّقْوٰی الْحَقِیْقِیَّةِ الْمَأْمُوْرِ بِهَا فِی الْآیَةِ الَّتِیْ بِهَا یَحْصُلُ الشُّهُوْدُ وَالْحُضُوْرُ وَالْقُرْبُ بَحْثٌ وقُصَارٰی مَا تَحَقَّقَ بَعْدَ نِزَاعٍ طَوِیْلٍ ذَكَرْنَاهُ فِیْ جَوَابِنَا لِسُـؤَالِ اَهْلِ ـ لَاهـوْرَـ اَنَّ الصَّحَابَةَ كُلَّهُمْ عُدُوْلٌ مَنْ لَابَسَ مِنْهُمُ الْفِتْنَةَ وَ مَنْ لَمْ یُلَابِسْهَا، وَدَعْوٰی اَنَّ الْعَدَالَةَ تَسْتَلْزِمُ الْوِلَایَةَ بِالْمَعْنٰی السَّابِقِ اِنْ تَمَّتْ تَمَّ الْمَقْصُوْدُ وَ اِلَّا فَلَا؛

و دربودن حال کسی که همراه رسول خداتحت خطاب داخل می شودکه منظورازآن جمیع صحابه ﷺ باشدودرآنچه که به آن اشاره شد از تقوای حقیقی که امر شده به آن درآیه ای که به وسیله آن شهود و حضور و قرب حاصل می شودبحثی است.گزیده آن چیزی است که بعدازنزاع طولانی محقق گردیده است . و در جواب اهل لاهور ذکر کردیم از اینکه همه صحابه کرام ﷺ عادل می باشند چه به فتنه مبتلا شده باشند یا نه. ادعای اینکه دعوای عدالت ، ولایت را لازم می گیرد اگر با معنایی که گذشت، کامل شود ولایت نیز کامل می گردد و اگر کامل نشود پس ولایت نیز کامل نمی شود.

وَالْآیَةُ ظَاهِرَةٌ فِیْ اَنَّ الْاَوْلِیَاءَ هُمُ الْمُؤْمِنُوْنَ الْمُتَّقُوْنَ وَاَقَلُّ مَا یَكْفِیْ فِیْ اِطْلَاقِ الْوَلِیِّ التَّقَرُّبُ اِلَیْهِ سُبْحَانَهُ بِالْفَرَائِضِ مِنِ امْتِثَالِ الْاَوَامِرِ وَاجْتِنَابِ النَّوَاهِی ، وَالْاَكْمَلُ التَّقَرُّبُ اِلَیْهِ جَلَّ شَأْنُهُ بِكُلِّ مَا یُمْكِنُ مِنَ الْقُرْبِ، وَفِی الْمُبِیْنِ الْمُعِیْنِ اَلْوَلِیُّ هُوَ مَنْ یَتَوَلَّی اللّٰهُ تَعَالَی بِذَاتِهِ اَمْرَهُ فَلَا تَصَرُّفَ لَهُ اَصْلاً اِذْ لَاوُجُوْدَ لَهُ وَلَا ذَاتَ وَلَافِعْلَ وَلَا وَصَفَ، وَ التَّرْكِیْبُ یَدُلُّ عَلَی الْقُرْبِ فَكَاَنَّهُ قَرِیْبٌ مِنْهُ عَزَّوَجَلَّ لِاسْتِدَامَةِ عِبَادَاتِهِ وَاسْتِقَامَةِ طَاعَاتِهِ اَوْلِاسْتِغْرَاقِهِ فِیْ بَحْرِ مَعْرِفَتِهِ وَمُشَاهَدَةِ طَلْعَةِ عَظَمَتِهِ

اِنْتَهَی. وَفِیْهِ الْقَوْلُ بِاَنَّ الْوَلِیَّ فَعِیْلٌ بِمَعْنَی مَفْعُوْلٍ، وَجُوِّزَ اَنْ یَکُوْنَ بِمَعْنَی فَاعِلٍ، وَفُسِّرَ بِاَنَّهُ مَنْ یَتَوَلَّی عِبَادَةَ اللهِ تَعَالَی وَطَاعَتَهُ عَلَی التَّوَالِیْ مِنْ غَیْرِ تَخَلُّلِ مَعْصِیَةٍ، وَعَنِ الْقُشَیْرِیِّ اَنَّ کِلَا الْوَصْفَیْنِ تَوَلَّی اللهُ تَعَالَی اَمْرَهُ وَتَوْلِیَةُ عِبَادَةِ اللهِ تَعَالَی وَطَاعَتُهُ شَرْطٌ فِی الْوِلَایَةِ غَیْرَ اَنَّ الْوَصْفَ الْاَوَّلِیَّ غَالِبٌ عَلَی الْمَجْذُوْبِ الْمُرَادِ وَالثَّانِیَ عَلَی السَّالِكِ الْمُرِیْدِ[1]

و آیه در اینکه اولیا همان مؤمنان متقی اند ظاهر است وکمترین چیزی که در گفتن اسم ولی کفایت می کند. نزدیک شدن به خداوند، با انجام دادن فرایض که شامل امتثال اوامر واجتناب نواهی می باشد، است وکامل ترین آن نزدیک شدن به خداوند جل شأنه است با هر چیزی که ممکن با شد از نزدیک کنندگان، ودرمبین المعین آورده است که ولی کسی است که خداوند متعال با ذات اقدسش کار وی را بر عهده گرفته باشد. بنابراین برای ولی اصلا تصرفی نیست چون در این مقام برای ولی هستی وذاتی وفعلی و وصفی وجود ندارد . وترکیب دلالت بر قرب می کند. پس گویا ولی به جهت مداومت وی بر عبادات خداوند وهمیشگی نمودنش بر طاعات وی یا به جهت غرق گشتنش در دریای معرفت و شناخت خداوند ومشاهده روشنایی عظمتش به خداوند نزدیک است. و در این قول حکمی است به این که ولی بر وزن فعیل است به معنای مفعول و جایز دانسته شده است این که به معنای فاعل باشد و تفسیر کرده شده است به این که وی عبادت خداوند وطاعت وی را مداوم و بدون در میان افتادن معصیت بر عهده می گیرد . و از امام قشیری نقل شده است که گفت بی گمان خداوند

---

۱ - تفسیر روح البیان ـ ص۸۳۱ ـ سطر۴ ـ جزء۱۱

در هر دوصورت کارولی رابرعهده گرفته است وبرعهده گرفتن ولی عبادت وطاعت خداوند را در ولایت شرط است مگراین که وصف اول یعنی متولی شدن خداوند بر« مرادان» غالب است ودوم برسالکان مرید.

وَعَنْ سَعِيْدِ بْنِ جُبَيْرٍ اَنَّ الْمُرَادَ كُوْنُوْا مَعَ اَبِیْ بَكْرٍ وَعُمَرَ﵄ وَاَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ وَ آخِرُوْنَ عَنِ الضَّحَّاكِ اَنَّهُ قَالَ : اُمِرُوْا اَنْ يَكُوْنُوْا مَعَ اَبِیْ بَكْرٍ، وَ عُمَرَ، وَاَصْحَابِهِمَا[1]**.و از سعید بن جبیر روایت است منظور ازآیه«كُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ» «همراه صادقین باشید»یعنی به همراه ابوبکروعمر﵄ باشیدو ابن عساکر نیز این را روایت کرده است و دیگران از ضحاک روایت کرده اند که بی گمان وی گفت امر کرده شده اند که همراه ابوبکر و عمر﵄و یاران آن دو باشند .**

﴿وَلِكُلِّ اُمَّةٍ ﴾ مِنَ الْقُوَى﴿جَعَلْنَا مَنْسَكًا ﴾ عِبَادَةً مَخْصُوْصَةًبِهَا ﴿لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ ﴾ بِالْاِتِّصَافِ بِصِفَاتِهِ الَّتِیْ هِیَ مَظَاهِرُهَا فِی التَّوَجُّهِ اِلَی التَّوْحِيْدِ﴿عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنَ ﴾ الْكَمَالِ بِوَاسِطَةِ ﴿بَهِيْمَةِ﴾ النَّفْسِ الَّتِیْ هِیَ مِنْ جُمْلَةِ ﴿الْاَنْعَامِ ﴾ اَیِ النُّفُوْسِ السَّلِيْمَةِ،﴿ فَاِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ ﴾ فَوَحِّدُوْهُ بِالتَّوَجُّهِ نَحْوَهُ مِنْ غَيْرِ اِلْتِفَاتٍ اِلَی غَيْرِهِ خَصِّصُوْهُ بِالْاِنْقِيَادِ وَالطَّاعَةِ وَلَاتَنْقَادُوْا اِلَّا لَهُ وَبَشِّرِالْمُنْكَسِرِيْنَ الْمُتَذَلِّلِيْنَ الْقَابِلِيْنَ لِفَيْضِهِ .

﴿وَلِكُلِّ اُمَّةٍ﴾**وبرای هرقسم از اندام**﴿جَعَلْنَا مَنْسَكًا﴾ **عبادت مخصوص به آن را خلق کردیم**﴿لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللهِ﴾**تا با متصف شدن به صفات خداوند او رایاد کنند آن صفتهایی که مظاهرآن صفات در رو کردن به توحید است** ﴿عَلَی مَا رَزَقَهُمْ مِنَ﴾**بنا به آن چیزی که خداوند از کمالات برآنها روزی**

---

۱ - تفسیر روح المعانی ص ۴۱ جزء ۱۱

فرموده بواسطه﴿بَهِيْمَةِ﴾نفس حیوانی ای که از جمله﴿الْاَنْعَامِ﴾ چهار پایان است. یعنی نفسهای سالم.﴿فَاِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ ﴾پس معبود شما یگانه است او را یگانه بدانیدبا روی آوردن به وی بدون التفات بر غیرش و فرمانبر داری و طاعت را بر او خاص کنید و بر غیر او اطاعت نکنید و به شکسته گان ذلیل نمائی که قابلیت فیض خداوند را دارند بشارت دهید[1].

در قاموس« نسک » را به عبادت معنا کرده در قرآن کریم « اَرِنَا مَنَاسِكَنَا » به این معنی آمده ومراد از مناسک احکام شرعی می باشد از حضرت ابن عباس‌رضی الله عنه این تفسیر دوم هم روایت شده از ابن جابر وابن کثیر وقرطبی وروح المعانی وغیره معنای عام را گرفته سیاق وسباق آیه قرینه بر این است که مراد از نسک شریعت واحکام شریعت می باشد.[2]

نبی آن است که وحی الله بر او نازل شود یعنی فرشته پیغام خدا را به او می رساند .صدیق آن است که احکامات که خداوند تعالی به رسول دستور داده آن را از ته دل قبول کند وبر آن گواهی دهد وهیچ شک وشبهه در او نباشد ودلیل طلب نکند وشهید آن است که برای اعلای کلمة الله خود را به شهادت برساند وصالح آن است که کار خوب انجام دهد وکار بد را ترک کند وبر این عمل خو کرده باشد . مطلب این است که این چهار گروه از دیگر افراد امت برتر هستند . زیرا که تمام افعال واقوال واحوال ایشان به شریعت موافق است ودیگر افراد مسلمان اگر چه در رتبه با ایشان برابر نیستند اما وقتی که احکام شرعی را قبول کنند ودر پی اینها حرکت کنند خداوند تعالی اینها را هم در زمرهٔ آن چهار گروه داخل می کند ورفاقت نیک

---

۱ -ص۱۰۶ ج۲ تفسیر قرآن کریم ابن عربی شیخ اکبر

۲ -معارف القرآن سوره حج ۲۲ جزء ۱۷ ص ۱۹۹

آنها را حاصل می کند وهیچ کس اینها را حقیر نداند .فایده در این آیه اشاره به این است منافقین که ذکر آنها قبلا شده ویا درآینده می شودازرفاقت این بزرگواران بی بهره می باشند.[۱]

﴿وَاذْكُرْعِبَادَنَا اِبْرَاهِيْمَ وَاِسْحَاقَ وَيَعْقُوْبَ اُولِى الْاَيْدِىْ وَالْاَبْصَارِ﴾[۲]«و یادکن بندگان ما ابراهیم واسحق ویعقوب راخداوندگان دستها وچشمها.»

﴿وَاذْكُرْ اِسْمَعِيْلَ وَالْيَسَعَ وَذَاالْكِفْلِ وَ كُلٌ مِّنَ الْاَخْيَارِ﴾[۳] «ویادکن اسماعیل والیسع وذا الکفل را و هر یکی از نیکان بودند.»

﴿وَاذْكُرْ اِسْمَعِيْلَ وَالْيَسَعَ وَذَاالْكِفْل﴾اَىْ اُذْكُرْهُمْ بِفَضْلِهِمْ وَ صَبْرِهِمْ لِتَسْلُكَ طَرِيْقَهُمْ. [۴]یعنی یادکن آنان را به فضل و بردباری ایشان به دلیل اینکه راه و روش آنان را در پیش گیری .

﴿وَاذْكُرْعِبَادَنَا﴾ویادکن بندگان ما را﴿اِبْرَاهِيْمَ﴾ابراهیم را ﴿وَ اِسْحَاقَ﴾وپسر او اسحق را﴿وَيَعْقُوْبَ﴾و نبیره وی یعقوب را ﴿اُولِى الْاَيْدِىْ﴾خداوندان دستها﴿وَالْاَبْصَارِ﴾و دیده ها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرد به دست از عمل که اکثر آن به مباشرت ایدی باشد و به دیده از معارف که اقوای مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت در طاعت است از ابصار بصیرت در دین.[۵]

---

۱ - قرآن مجید ترجمه وتفسیر ج۱ جزء ۵ سوره نساء ص۵۲۸
۲ ـ سوره ص آیه ۴۵
۳ –سوره ص آیه ۴۸
۴ – تفسیر خازن ص۴۴ ج-۴
۵ – تفسیر حسینی ۱۰۳۱

﴿وَاذْكُرْ اِسْمَعِيْلَ﴾ و یاد کن اسماعیل ذبیح را﴿وَالْيَسَعَ﴾والیسع بن اخطوب را که خلیفه الیاس ؇بود و با آخر خلعت پیغمبری یافت﴿وَذَا الْكِفْلِ﴾وخداوند پایندانی را که بشر بن ایعف بوده وصد پیغمبر راکه از قتل می گریختندکفیل شده ودر تبیان گفته که او پسر ایوب است و بعد از پدر مبعوث شده بود بقومی ازشام و خدا او را ذوالکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس؇ متکفل شده که به امر دین قیام نماید و بر این تقدیر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف ﴿ وَ كُلٌّ﴾و همه این نام بردگان بودند ﴿ مِنَ الْاَخْيَارِ﴾ از برگزیدگان خلق.[1]

اَلْمَسْاَلَةُ الثَّانِيَةُ:تَقْدِيْرُالْآيَةِ كَاَنَّهُ تَعَالَى قَالَ:﴿فَاصْبِرْعَلَى مَايَقُوْلُوْنَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ﴾ اِلَى اَنْ قَالَ: ﴿وَاذْكُرْ عَبْدَنَا اِبْرَاهِيْمَ﴾ اَىْ وَاذْكُرْ يَا مُحَمَّدُ صَبْرَ اِبْرَاهِيْمَ حِيْنَ اُلْقِيَ فِى النَّارِ،وَ صَبْرَاِسْحَقَ لِلذَّبْحِ،وَصَبْرَ يَعْقُوْبَ حِيْنَ فَقَدَ وَلَدَهُ وَ ذَهَبَ بَصَرُهُ. ثُمَّ قَالَ: ﴿اُولِى الْاَيْدِىْ وَ الْاَبْصَارِ﴾ وَاعْلَمْ اَنَّ الْيَدَ آلَةٌ لِاَكْثَرِ الْاَعْمَالِ وَ الْبَصَرَ آلَةٌ لِاَقْوَى الْاِدْرَاكَاتِ، فَحَسُنَ التَّعْبِيْرُ عَنِ الْعَمَلِ بِالْيَدِ وَ عَنِ الْاِدْرَاكِ بِالْبَصَرِ.

و مسأله دوم : تقدیر آیه این چنین می شود گویا خداوند فرموده است پس بر آنچه که می گویند صبر کن وبنده ما داود؇ را یاد کن تا اینکه فرمود بنده ما ابراهیم؇ را یاد کن یعنی ای محمد ﷺ یاد کن صبر ابراهیم ؇ را هنگامی که در آتش انداخته شد صبر اسحاق؇ را برای ذبح یاد کن وصبر یعقوب ؇ را وقت گم شدن فرزند و نابینا شدن او یاد کن. بعدا ارشاد فرمود « اُولِى الْاَيْدِىْ وَ الْاَبْصَارِ »بدان به تحقیق دست ،

---

۱ – تفسیر حسینی ۱۰۳۱

آلت بیشتر اعمال است وچشم برای قویترین درکها آلت است بنا بر این پس تعبیر کردن از عمل به دست واز ادراک با چشم نیک شد.

اِذَاعَرَفْتَ هَذَا فَنَقُوْلُ: اَلنَّفْسُ النَّاطِقَةُ الْاِنْسَانِيَّةُ لَهَا قُوَّتَانِ عَامِلَةٌ وَ عَالِمَةٌ، اَمَّا الْقُوَّةُ الْعَامِلَةُ فَاَشْرَفُ مَا يَصْدُرُ عَنْهَا طَاعَةُ اللهِ، وَ اَمَّا الْقُوَّ ةُ الْعَالِمَةُ فَاَشْرَفُ مَا يَصْدُرُ عَنْهَا مَعْرِفَةُ اللهِ، وَ مَا سِوَى هَذَيْنِ الْقِسْمَيْنِ مِنَ الْاَعْمَالِ وَالْمَعَارِفِ فَكَالْعَبَثِ وَالْبَاطِلِ، فَقَوْ لُهُ: ﴿اُولِى الْاَيْدِىْ وَ الْاَبْصَارِ﴾ [1] اِشَارَةٌ اِلَى هَاتَيْنِ الْحَالَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: ﴿اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَ الدَّارِ﴾ [2] وَ فِيْهِ مَسْاَلَتَانِ:

اَلْمَسْاَلَةُ الْاُوْلَى: قَوْلُهُ «بِخَالِصَةٍ» قُرِىءَ بِالتَّنْوِيْنِ وَ الْاِضَافَةِ، فَمَنْ نَوَّنَ كَانَ التَّقْدِيْرُ «اَخْلَصْنَاهُمْ» اَىْ جَعَلْنَاهُمْ خَالِصِيْنَ لَنَا بِسَبَبِ خِصْلَةٍ خَالِصَةٍ لَا شَوْبَ فِيْهَا وَ هِىَ ذِكْرَى الدَّارِ، وَ مَنْ قَرَأَ بِالْاِضَافَةِ فَالْمَعْنَى بِمَا خَلَصَ مِنْ ذِكْرَى الدَّارِ، يَعْنِىْ اَنَّ ذِكْرَى الدَّارِ قَدْ تَكُوْنُ لِلَّهِ وَ قَدْ تَكُوْنُ لِغَيْرِاللهِ، فَالْمَعْنَى اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِسَبَبِ مَا خَلَصَ مِنْ هَذَا الذِّكْرِ.

وقتی که این را دانستی پس می گوییم نفس ناطقه انسانی دارای دو قوّت است:عمل کننده وداننده.اما قوت عمل کننده،پس بهترین چیزی که از اوصادرمی شود فرمانبرداری الله است واما قوه داننده،بهترین چیزی که از او صادرمی شود،ناخت خداوند است وآن چیزی که غیر از این دوقسم ازاعمال و معارف است پس آن مانند بیهوده وباطل است پس گفته خداوند﴿اُولِى الْاَيْدِىْ وَ الْاَبْصَارِ﴾اشاره به همین دوحالت است سپس خداوندمتعال فرموده:

---

۱ – سوره ص آیه ۴۵

۲ – سوره ص آیه ۴۶

﴿اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴾[1] در این آیه دو مسأله است :

مسأله اول : گفته او تعالی﴿بِخَالِصَةٍ﴾با تنوین و اضافه خوانده شده پس کسی که به تنوین خوانده حاصل معنی این چنین می شود به سبب خصلت خالصی که آمیخته با چیزی نیست برای خودمان خالص گردانیم وآن خصلت ذکر آخرت است . و کسی که با اضافه خوانده پس معنا این چنین می شود به سبب آنچه که خالص گردیده از ذکر آخرت ،یعنی به تحقیق ذکر آخرت گاهی برای رضایت خدا است و گاهی برای غیر خدا . پس معنا این چنین می شود : بی گمان ما آنها را به سبب آن چیزی که از این ذکر خالص گردیده ، خالص گردانیدیم .

اَلْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَةُ فِيْ ﴿ذِكْرَى الدَّارِ﴾ وُجُوْهٌ اَلْاُوْلَى الْمُرَادُ اَنَّهُمُ اسْتَغْرَقُوْا فِيْ ذِكْرَى الدَّارِ الْآخِرَةِ وَ بَلَغُوْا فِيْ هَذَا الذِّكْرِ اِلَى حَيْثُ نَسُوا الدُّنْيَا. اَلثَّانِيْ: اَلْمُرَادُ حُصُوْلُ الذِّكْرِ الْجَلِيْلِ الرَّفِيْعِ لَهُمْ فِى الدَّارِ الْآخِرَةِ. اَلثَّالِثُ: الْمُرَادُ اَنَّهُ تَعَالَى اَبْقَى لَهُمُ الذِّكْرَ الْجَمِيْلَ فِى الدُّنْيَا وَ قَبْلَ دُعَائِهِمْ فِيْ قَوْلِهِ﴿ وَ اجْعَلْ لِّيْ لِسَانَ صِدْقٍ فِى الْآخِرِيْنَ﴾ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: ﴿وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَ خْيَارِ﴾ اَى الْمُخْتَارِيْنَ مِنْ اَبْنَاءِ جِنْسِهِمْ، وَ الْاَخْيَارُ جَمْعُ خَيِّرٍ اَوْ خَيْرٍ عَلَى التَّخْفِيْفِ، كَاَمْوَاتٍ جَمْعُ مَيِّتٍ اَوْ مَيْتٍ، وَ احْتَجَّ الْعُلَمَاءُ بِهَذِهِ الْآيَةِ فِيْ اِثْبَاتِ عِصْمَةِ الْاَنْبِيَاءِ قَالُوْا: لِاَنَّهِ تَعَالَى حَكَمَ عَلَيْهِمْ بِكَوْنِهِمْ اَخْيَاراًعَلَى الْاِطْلَاقِ، وَ هَذَا يَعُمُّ حُصُوْلَ الْخَيْرِيَّةِ فِيْ جَمِيْعِ الْاَفْعَالِ وَ الصِّفَاتِ بِدَلِيْلِ صِحَّةِ الْاِسْتِثْنَاءِ وَبِدَلِيْلِ دَفْعِ الْاِجْمَالِ.[2]

---

۱ – سوره ص آیه ۴۶

۲ – تفسیر کبیر ص۲۱۶ ج ۲۶

مسأله دوم: در ذکر دارچند وجه موجود است : اول منظور به تحقیق آنها در یاد سرای آخرت غرق شده اندودراین یاد کردن به جایی رسیدند که دنیا را فراموش کرده اند . دوم : منظور حاصل شدن یاد بزرگ و بلند برای آنهادر سرای آخرت است.سوم:منظور به تحقیق خداوند متعال برای آنها در دنیا ذکر خیر را باقی گذاشته است و قبل از دعا کردن آن بندگان است در قول خداوند متعال« و برای من در بین آیندگان ذکر خیر بگردان » سپس خداوند متعال فرمود « هر آینه آنها حتما از برگزیدگان و اخیارند » یعنی برگزیدگان از اولادجنس شان و اخیار جمع خیّر است یا جمع خیر با تخفیف مانند اموات که جمع میّت یا میت است . علما این آیه را براثبات معصومیت انبیا دلیل گرفته اند آنها گفته اند چون خداوند متعال مطلقا به اخیار بودنشان حکم کرده است واین در بر می گیرد حاصل شدن خیر بودن را در همه افعال و صفات به دلیل درست بودن استثنا و به دلیل برداشتن اجمال.

اَلْمَسْأَلَةُ الْأُوْلَى: لَا شُبْهَةَ فِيْ اَنَّ قَوْلَهُ ﴿أُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللهُ﴾ [1] هُمُ الَّذِيْنَ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُمْ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ، وَلَا شَكَّ فِيْ اَنَّ قَوْلَهُ﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ اَمْرٌ لِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ، وَ اِنَّمَا الْكَلَامُ فِيْ تَعْيِيْنِ الشَّيْءِ الَّذِيْ اَمَرَ اللهُ مُحَمَّدًا اَنْ يَقْتَدِيَ فِيْهِ بِهِمْ، فَمِنَ النَّاسِ مَنْ قَالَ: اَلْمُرَادُ اَنَّهُ يَقْتَدِيْ بِهِمْ فِى الْاَمْرِ الَّذِيْ اَجْمَعُوْا عَلَيْهِ، وَ هُوَ الْقَولُ بِالتَّوْحِيْدِ وَ التَّنْزِيْهِ عَنْ كُلِّ مَا لَايَلِيْقُ بِهِ فِى الذَّاتِ وَ الصِّفَاتِ وَ الْاَفْعَالِ وَ سَائِرِ الْعَقْلِيَّاتِ، وَقَالَ آخِرُوْنَ: اَلْمُرَادُ الْاِقْتِدَاءُ بِهِمْ فِيْ جَمِيْعِ الْاَخْلَاقِ الْحَمِيْدَةِ وَ الصِّفَاتِ الرَّفِيْعَةِ الْكَامِلَةِ مِنَ الصَّبْرِ عَلَى اَذَى السُّفَهَاءِ وَالْعَفْوِ عَنْهُمْ، وَ قَالَ آخَرُوْنَ:

۱- سوره انعام آیه ۹۰ «این جماعت انبیاء کسا نی هستند که هدایت کردایشان را خدا»

اَلْمُرَادُ الْاِقْتِدَاءُ بِهِمْ فِیْ شَرَائِعِهِمْ اِلَّا مَا خَصَّهُ الدَّلِیْلُ، وَ بِهَذَا التَّقْدِیْرِ کَانَتْ هَذِهِ الْآیَةُ دَلِیْلًا عَلَی اَنَّ شَرْعَ مَنْ قَبْلَنَا یَلْزَمُنَا [1].

مسأله اول اینکه هیچ شکی نیست که﴿اُولَئِکَ الَّذِیْنَ هَدَی اللهُ ﴾ «این جماعت انبیا کسانی هستند که هدایت کرد ایشان را خدا» یعنی کسانی که ذکر ایشان گذشت از انبیا و بدون تردید در قول﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾ امراست به محمدﷺوبه درستی که سخن درباره معین کردن آنچه محمد ﷺ به آن امر شده است می باشد . اینکه اقتدا کند درآن به ایشان . بعضی گفتندمراد این است که اقتدا کندبه ایشان درامری که برآن توافق کرده اندو آن قول توحید است و دوری از هرچیزی که لایق نمی باشدبرای او در ذات و صفات و افعال و سایر عقلیات و بعضی دیگر گفتند مراد اینکه اقتدا کند به ایشان در همه اخلاق پسندیده و صفات عالی کامل از صبر در مقابل آزار جاهلان ودرگذشتن از ایشان.وبعضی گفتندمراداینکه اقتدا کند به ایشان در شریعت های آنها مگر آنچه بر یک دلیل خاصی منع کرده شده و بنابراین این آیه دلیل است که شرع آنهایی که قبل از ما بوده است بر ما لازم است.

اَلْمَسْاَلَةُ الرَّابِعَةُ: قَالَ الْوَاحِدِیُّ: اَلْاِقْتِدَاءُ فِی اللُّغَةِ :اِتْیَانُ الثَّانِیْ بِمِثْلِ فِعْلِ الْاَوَّلِ لِاَجْلِ اَنَّهُ فَعَلَهُ [2].

مسأله چهارم : واحدی فرمود:که معنای لغوی اقتدا انجام دادن دومی عمل را به مثل اول زیرا که این فعل او می باشد.

---

۱ – تفسیر کبیر ص ۶۹ ج ۱۳

۲ – تفسیر کبیر ص۷۱ ج۱۳

﴿وَاذْكُرْ عِبَادَنَا اِبْرَاهِيْمَ وَ اِسْحَاقَ وَ يَعْقُوْبَ﴾ اَلثَّلاثَةُ عَطْفُ بَيَانٍ لِعِبَادَنَا اَو بَدَل مِنْهُ . وَ قِيْلَ : نَصْبٌ بِاِضْمَار اَعْنِى ، وَ قَرَأَ ابْنُ عَبَّاس وَ ابْنُ كَثِيْر وَ اَهْلُ مَكَّةَ﴿عَبْدَنَا﴾ بِالْاِفْرَادِ فَاِبْرَاهِيْمُ وَحْدَهُ بَدَلٌ اَو عَطْفُ بَيَانٍ اَو مَفْعُوْلُ اَعْنِىْ؛ وَخُصَّ بِعُنْوَانِ الْعُبُوْدِيَّةِ لِمَزِيْدِ شَرَفِهِ **(مخصوص کردن ایشان به عنوان عبودیت برای زیاد شدن شرفش)**. وَ مَا بَعْدَهُ عَطْفٌ عَلَى عَبْدَنَا وَ جُوِّزَ اَنْ يَكُوْنَ الْمُرَادُ بِعَبْدِنَا عِبَادَنَا وَضْعًا لِلْجِنْسِ مَوْضِعَ الْجَمْعِ فَتَتَّحِدُ الْقِرَائَتَانِ.[1]

فَصَّلُ ذِكْرَهُ عَنْ ذِكْرِ اَبِيْهِ وَ اَخِيْهِ اِعْتِنَاءً بِشَأْنِهِ مِنْ حَيْثُ اَنَّهُ لايُشْرِكُ الْعَرَبُ فِيْهِ غَيْرُهُمْ اَوْلِلْاِشْعَار بِعِرَاقَتِهِ فِى الصَّبْرِ الَّذِىْ هُوَ الْمَقْصُوْدُ بِالذِّكْر[2].

و جدا یاد کردن به جهت شرافت آن می باشد. یاد اسماعیل از یاد پدر و برادرش به جهت احترام به شأن ایشان می باشد زیرا عرب در تعریف و تمجید شخصی ، کسی را شریک نمی کنند و یا اینکه خبر دادن از معروف بودن ایشان در صبرمقصود اصلی در ذکر است.

﴿وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ اِسْمَعِيْلَ اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَ كَانَ رَسُوْلًا نَّبِيًّا﴾[3] **«ویاد کن در کتاب، اسماعیل را هر آینه وی بود راست وعده و بود فرستاده پیغمبری »**

﴿وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ اِدْرِيْسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيْقًا نَّبِيًّا﴾ [4]**«و در کتاب ادریس رایاد کن هر آینه وی راست کردارو پیغمبر بود .»**

---

۱ – تفسیر روح المعانی ص۱۹۰ س۱۴ جزء۲۳
۲ – تفسیر روح المعانی ص۱۹۱ س ۲۲ جزء۲۳
۳ – سوره مریم آیه ۵۴
۴ – سوریه مریم آیه ۵۶

﴿وَاذْكُرْ فِى الْكِتَابِ اِسْمَعِيْلَ﴾ هُوَ اِسْمَاعِيْلُ بْنُ اِبْرَاهِيْمَ وَ هُوَ جَدُّالنَّبِىِّ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ﴿اِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ﴾قِيْلَ: اِنَّهُ لَمْ يَعِدْ شَيْئًا اِلَّا وَفَى بِهِ، وَ قِيْلَ: اِنَّهُ وَعَدَ رَجُلًا اَنْ يَقُوْمَ مَكَانَهُ حَتَّى يَرْجِعَ الرَّجُلُ، فَوَقَفَ اِسْمَاعِيْلُ مَكَانَهُ ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ لِلْمِيْعَادِ حَتَّى رَجَعَ اِلَيْهِ الرَّجُلُ، وَ قِيْلَ: اِنَّهُ وَعَدَ نَفْسَهُ الْصَبْرَ عَلَى الذَّبْحِ فَوَفَى بِهِ فَوَصَفَهُ اللّٰهُ بِهَذَا الْخُلْقِ الْحَسَنِ الشَّرِيْفِ. سُئِلَ الشَّعْبِىُّ: عَنِ الرَّجُلِ يَعِدُ مِيْعَادًا اِلَى اَىِّ وَقْتٍ يَنْتَظِرُ، فَقَالَ: اِنْ وَعَدَهُ نَهَارًا فَكُلَّ النَّهَارِ، وَ اِنْ وَعَدَهُ لَيْلًا فَكُلَّ اللَّيْلِ.

«و یاد کن در کتاب اسماعیل را » ایشان اسماعیل فرزند ابراهیم و جد بزرگوار رسول خدا ﷺمی باشد ایشان راستگوی کامل در وعده خویش بودند . گفته شده است که هیچ وعده ای ندادمگر که به آن وفا نمود . همچنین می گویند وعده داد به شخصی که همین جا می ایستم تا تو بر گردی .پس اسماعیل همانجا سه شبانه روز ایستادو بعضی گفتند که وعده داده بود نفس خود را به صبر نمودن بر قربانی شدن ، پس به آن وفا نمود پس خدای متعال او را به این خلق نیکو و شریف توصیف کرد. چنانچه از شعبی پرسیدند کسی که وعده می گذارد برای کسی باید چقدر منتظر بماند ؟ فرمود :اگر روز وعده گذاشته بود همه روز را و اگر شب وعده گذاشته بود همهٔ شب رامنتظر بماند .

وَ سُئِلَ بَعْضُهُمْ: عَنْ مِثْلِ ذَلِكَ، فَقَالَ: اِنْ وَعَدَهُ فِىْ وَقْتِ صَلَوةٍ يَنْتَظِرُ اِلَى وَقْتِ صَلَوةٍ اُخْرَى. ﴿وَ كَانَ رَسُوْلًا﴾ اِلَى جُرْهَمَ، وَهُمْ قَبِيْلَةٌ مِنْ عَرَبِ الْيَمَنِ، نَزَلُوْا عَلَى هَاجَرَ اُمِّ اِسْمَعِيْلَ بِوَادِىْ مَكَّةَ حِيْنَ خَلَفَهُمْ اِبْرَاهِيْمُ، وَ جُرْهَمُ هُوَ جُرْهَمُ بْنُ قَحْطَانَ بْنِ عَابِرِ بْنِ شَالِخٍ، وَ قَحْطَانُ اَبُوْ قَبَائِلِ الْيَمَنِ. ﴿نَبِيًّا﴾ اَىْ مُخْبِرًا عَنِ اللّٰهِ تَعَالَى، ﴿وَ كَانَ يَأْمُرُ اَهْلَهُ﴾ اَىْ قَوْمَهُ وَ جَمِيْعَ اُمَّتِهِ ﴿بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ﴾ قَالَ ابْنُ

عَبَّاس: يُرِيْدُ بالصَّلَاةِ اَلْمَفْرُوْضَةَ عَلَيْهِمْ وَ هِيَ الْحَنِيْفِيَّةِ الَّتِيْ اُفْتُرِضَتْ عَلَيْنَا وَ قِيْلَ كَانَ يَبْدَأُ بِاَهْلِهِ فِي الْاَمْرِ بالصَّلَاةِ وَ الْعِبَادَةِ لِيَجْعَلَهُمْ قُدْوَةً لِمَنْ سِوَاهُمْ ﴿وَ كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا ﴾ اَيْ قَائِمًا لِلَّهِ بِطَاعَتِهِ[1] .

مثل این مسأله از بعضی سؤال شد . درجواب گفت :« اگروعده داد به او در وقت نماز تا وقت نماز دیگر انتظار بکشد.« و بود اسماعیل فرستاده شده» به سوی جرهم و جرهم قبیله ای از عرب یمن بودند که فرود آمده بودندبه نزد هاجر ــ مادرحضرت اسماعیل ــ در بیابان مکه وقتی که حضرت ابراهیم آنها را گذاشته بود و جرهم پسر قحطان و پسر شالخ بود و قحطان پدر قبیله های یمن بود . و اسماعیل نبی بود یعنی خبر دهنده از جانب خدا و امر می کرد خانواده خود را یعنی قوم خود را و همه امت خویش را به نماز وزکات . و حضرت ابن عباس ﷺ گفته است که مراد از نماز نماز های فرض شده بر آنها می باشد و این همان دین حنیفی است که بر ما فرض شده است . و گفته شد ه است اسماعیل اول از اهل خود به امر کردن به نماز و عبادت شروع می کرد تا آنها را برای دیگران پیشوا بگرداند. و اسماعیل به نزد پروردگارش پسندیده شده یعنی بر پا دارنده طاعت خدا بود .

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيْسَ﴾**و یاد کن در قرآن قصه ادریس ﷺرا که پسر نبیره شیث است و جد پدر نوح ﷺ و نام او اخنوخ و به جهت دراست علوم به ادریس ملقب شده و اول کسی که به قلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه بر او نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس ﷺ به صد سال بعد از وفات آدم ﷺ**

---

۱ – تفسیر خازن ص۲۲۳ ج۳

متولد شده﴿اِنَّه‘ کَانَ صِدِّیْقًا نَبِیًّا﴾«بدرستی که او بود راست گوینده به خلق خبر دهنده از حق.[۱] »

﴿وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ اِبْرَاهِیْمَ اِنَّه‘ کَانَ صِدِّیْقًا نَّبِیًّا ﴾ [۲] «ویاد کن در کتاب ابراهیم را هر آینه وی پیغمبری راست کرداربود.»

﴿وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوْسَی اِنَّه‘ کَانَ مُخْلَصًا وَّ کَانَ رَسُوْلًا نَّبِیًّا﴾ [۳]. «ویاد کن درکتاب موسی را هر آینه وی بود خالص کرده شده و بود فرستاده پیغمبری. »

﴿وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوْسَی اِنَّه‘ کَانَ مُخْلَصًا ﴾ قُرِئَ بِکَسْرِ اللَّامِ اَیْ اَخْلَصَ الْعِبَادَةَ وَ الطَّاعَةَ لِلَّهِ تَعَالَی وَ لَمْ یُرَاءِ، وَ قُرِئَ بِالْفَتْحِ اَیْ مُخْتَارًا اخْتَارَهُ اللهُ تَعَالَی، ثُمَّ اسْتَخْلَصَهُ وَ اصْطَفَاهُ، ﴿وَ کَانَ رَسُوْلًا نَبِیًّا ﴾ فَهَذَانِ وَصْفَانِ مُخْتَلِفَانِ، فَکُلُّ رَسُوْلٍ نَبِیٌّ وَلَا عَکْسَ.

«و یاد کن در کتاب موسی را هر آینه او بود خالص کرده شده » کلمه مخلص به کسر لام خوانده شده یعنی خالص گرداننده عبادت و طاعت را برای خدا و ریا کاری نکرده و همچنین خوانده شده به فتح لام یعنی خدا اورااختیارکرده وخاص گردانیده وبرگزیده وپیامبر و نبی بود پس این دو لفظ دوصفت مختلف است پس هررسولی،نبی می باشدوهرنبی،رسول نمی باشد.

﴿وَ نَادَیْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ الْاَیْمَنِ﴾ اَیْ مِنْ نَاحِیَةِ یَمِیْنِ مُوْسَی، وَ الطُّوْرُ جَبَلٌ مَعْرُوْفٌ بَیْنَ مِصْرَ وَ مَدْیَنَ، وَ یُقَالُ: اِنَّ اسْمَهُ الزُّبَیْرُ، وَ ذَلِكَ حِیْنَ اَقْبَلَ مِنْ

---

۱ – تفسیر حسینی ۶۷۱

۲ – سوره مریم آیه ۴۱

۳ – سوره مریم آیه ۵۱

مَدْيَنَ وَ رَأَى النَّارَ فَنُوْدِيَ يَا مُوْسَى اِنِّيْ اَنَا اللهُ رَبُّ الْعَلَمِيْنَ، ﴿ وَ قَرَّبْنَاهُ ﴾ قَالَ ابْنُ عَبَّاس: قَرَّبَهُ وَ كَلَّمَهُ، وَ مَعْنَى التَّقْرِيْبِ اِسْمَاعُهُ كَلَامَهُ، وَ قِيلَ: رَفَعَهُ عَلَى الْحُجُبِ حَتَّى سَمِعَ صَرِيْرَ الْاَقْلَامِ، وَقِيْلَ مَعْنَاهُ رَفَعَ قَدْرَهُ وَمَنْزِلَتَهُ، اَيْ وَشَرَّفْنَاهُ بِالْمُنَاجَاةِ، وَ:﴿ نَجِيًّا ﴾ اَيْ مُنَاجِيًا ﴿وَوَهَبْنَالَه' مِنْ رَّحْمَتِنَا اَخَاهُ هَارُوْنَ نَبِيًّا ﴾ وَ ذَلِكَ اَنَّ مُوْسَى دَعَا رَبَّهُ فَقَالَ : ﴿وَ اجْعَلْ لِّيْ وَزِيْرًا مِّنْ اَهْلِيْ هَارُوْنَ اَخِيْ﴾ فَاَجَابَ اللهُ دَعْوَتَهُ، وَاَرْسَلَ اِلَى هَارُوْنَ، وَ لِذَلِكَ سَمَّاهُ هِبَةً لَهُ، وَ كَانَ هَارُوْنُ اَكْبَرَ مِنْ مُوْسَى.[۱]

« و ندا کردیم او را از جانب راست کوه طور» یعنی از جانب راست موسی و طور، کوه معروفی بین مصر ومدین است و گفته شده که نام او زبیر بود و این واقعه وقتی رخ داد که حضرت موسی﷣ از مدین برگشت وآتش را دید و صدا کرده شد که ای موسی هر آینه من خداو پروردگار عالمیان هستم.﴿وَ قَرَّبْنَاهُ﴾ابن عباس ﷻ گفت : نزدیک کرد او را وبا او سخن گفت و منظور از نزدیک شدن یعنی شنیدن او کلام خدارا و گفته شده که موسی را بر پرده ها بالا برد تا وقتی که صدای نوشتن قلمهارا شنیدو گفته شده که منظور بالابرد قدر منزلت او را. یعنی اورا به وسیله مناجات شرافت دادیم و این قول خدای متعال است ﴿نَجِيًّا﴾ یعنی مناجات کننده « و بخشیدیم برای او از رحمت خود برادر او رایعنی حضرت هارون را نبی» واین به سبب دعای موسی بودکه گفت «خدایا مقرر کن برای من وزیری از اهل من هارون برادر من را» ! پس خدای متعال اجابت کرد دعای او را و از این جهت نام نهاده شد او بخشش برای موسی و هارون بزرگتر از حضرت موسی بود.

---

۱ – تفسیر خازن ص۲۲۳ج۳

﴿وَاذْکُرْ فِی الْکِتَبِ اِبراهِیْمَ﴾ و یادکن برای قوم خود د رقرآن قصه ابراهیم که همه اهل ملل به فضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب به فرزند ی او مباهات می کردند پس از توحید او خبر ده ایشان را ﴿اِنَّه' کَانَ صِدِّیْقًا نَّبِیًّا﴾به درستی که او بوده است گوینده و مبالغه کننده در آن توحید یا راست کار و در ست گفتار پیغمبر ﷺخبر دهنده یا بلند مقدار.[1]

﴿وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوْسَی﴾و یاد کن در قرآن قصه موسی علیه السلام را ﴿اِنَّه' کَانَ مُخْلِصًا﴾به درستی که او بود پاک کرده شده از أدناس و نقایص ﴿وَّکَانَ رَسُوْلًا نَّبِیًّا﴾و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است گفته اند که اول او را فرستاده پس او خلق راخبر داد.[2]

﴿وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ﴾ وَالْوَاوُ فِیْ قَوْلِهِ ﴿وَاذْکُرْ﴾ عَطْفٌ عَلَی قَوْلِهِ ﴿ذِکْرُ رَحْمَةِ رَبِّكَ عَبْدَه' زَکَرِیَّا ﴾، کَاَنَّهُ لَمَّا انْتَهَتْ قِصَّةُ عِیْسَی وَزَکَرِیَّا عَلَیْهِمَا السَّلَامُ قَالَ قَدْ ذَکَرْتَ حَالَ زَکَرِیَّا فَاذْکُرْ حَالَ اِبْرَاهِیْمَ.[3] واو در قول« وَاذْکُر» عطف است برکلام خداوند﴿ذِکْرُرَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَکَرِیَّا﴾ «این است بیان بخشش پروردگارتوبربنده خود زکریا»گویاوقتی که قصه عیسی وزکریاـ علیهما السلام ـ به پایان رسید گفت که هر آینه یاد کردی حال زکریا را پس حال ابراهیم رایاد کن.

---

۱ ـ تفسیر حسینی ص ۶۶۸

۲ ـ تفسیر حسینی ص ۶۷۰

۳ ـ تفسیر کبیر ص ۲۲۲ ج ۲۱

﴿أُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾[۱]« این جماعت انبیا کسانی اندکه هدایت کرد ایشان راخدا وپس به روش ایشان اقتدا کن»

﴿أُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى﴾ هُمْ ﴿اللهُ فَبِهُدَاهُمُ﴾ طَرِيْقِهِمْ مِنَ التَّوْحِيْدِ وَ الصَّبْرِ ﴿اِقْتَدِهْ﴾ اَلسَّكْتَةُ وَقْفًا وَ وَصْلًا.[۲] ایشان کسانی هستند که خداوند ایشان را هدایت نموده ، پس به روش و سیرت آنان از توحید و صبر ، اقتدا کن .

﴿ وَاتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ ثُمَّ اِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ﴾[۳] «و پیروی کن راه کسی که به سوی من رجوع دارد باز رجوع شما به سوی من است پس آگاه کنم شما را به آنچه می کردید.»

﴿أُولَئِكَ الَّذِيْنَ﴾ آن گروه انبیا آنانند که «هَدَى اللهُ» راه نمود خدا ایشان را به دین خود که اسلام است ﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾پس به طریقه ایشان اقتدا کن مراد آن چیز است که بدان متفق بودند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف فیها . د رمفاتیح الغیب آورده که آنچه حق ﷻ حضرت محمد را فرموده﴿فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾یعنی به سیر انبیا اقتداکن و احوال ایشان را پیروی نما اشارت است بر آنکه به وصف وسیرت هر یکی مطلع شده اجود و احسن آن را اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر به ایشان در اصول دین نشاید چه در آن تقلید روا نیست و در فروع نیز نباشد چه شریعت اوناسخ شرایع ایشان است . پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف خواهد بود و از صفات سنیه وخصال مرضیه هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد آن حضرت ﷺ تنها مجتمع است پس از همه افضل واکمل باشد.

۱ – سوره انعام آیه ۹۰
۲ – تفسیر جلالین ص۱۲۰سطر۶
۳ – سوره لقمان آیه ۱۵

✓ نظم :

هرچه‌به خوبان جهان‌داده اند قسم تونیکو تر از آن داده اند.

هر چه بنازنـــد از آن دلبران جمله توراهست وزیادت برآن[1]

وَ هُمْ اَرْبَابُ الْکَمَالَاتِ الْعَمَلِیَّةِ وَ النَّظَرِیَّةِ، ﴿اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ﴾ صَفَّیْنَاهُمْ عَنْ شَوْبِ صِفَاتِ النَّفْسِ وَکُدُوْرَةِ الْاَنَانِیَّةِ،وَ جَعَلْنَاهُمْ لَنَاخَالِصِیْنَ بِالْمَحَبَّةِ الْحَقِیْقِیَّةِ، لَیْسَ لِغَیْرِنَا فِیْهِمْ نَصِیْبٌ،وَ لا یَمِیْلُوْنَ اِلَی الْغَیْرِ بِالْمَحَبَّةِ الْعَارِضِیَّةِ لَا اِلَی اَنْفُسِهِمْ وَلَا اِلَی غَیْرِهِمْ بِسَبَبِ خِصْلَةٍ «خَالِصَةٍ»غَیْرِمَشُوْبَةٍ بِهِمْ آخِرُهِیَ﴿ذِکْرُ الدَّارِ﴾الْبَاقِیَةِ وَالْمَقَرِّ الْاَصْلِیِّ، اَی اسْتَخْلَصْنَا هُمْ لِوَجْهِنَا بِسَبَبِ تَذَکُّرِهِمْ لِعَالَمِ الْقُدْسِ وَ اِعْرَاضِهِمْ عَنْ مَعْدِنِ الرِّجْسِ مُسْتَشْرِفِیْنَ لِاَنْوَارِنَا، لَا الْتِفَاتَ لَهُمْ اِلَی الدُّنْیَا وَ ظُلُمَاتِهَا اَصْلًا، ﴿وَ اِنَّهُمْ عِنْدَنَا﴾ اَیْ فِی الْحَضْرَةِ الْوَاحِدِیَّةِ ﴿لَمِنَ﴾ الَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا هُمْ لِقُرْبِنَا مِنْ بَنِی نَوْعِهِمُ ﴿الْاَخْیَارِ﴾، الْمُنَزَّهِیْنَ عَنْ شَوَائِبِ الشَّرِّ وَالْاِمْکَانِ وَالْعَدَمِ وَالْحِدْثَانِ،﴿هَذَا ذِکْرٌ﴾ اَیْ هَذَا بَابٌ مَخْصُوْصٌ بِذِکْرِ السَّابِقِیْنَ مِنْ اَهْلِ اللهِ الْمَخْصُوْصِیْنَ بِالْعِنَایَةِ، ﴿وَ اِنَّ لِلْمُتَّقِیْنَ﴾ الْمُجَرَّدِیْنَ مِنْ صِفَاتِ نُفُوْسِهِمْ دُوْنَ الْوَاصِلِیْنَ اِلَی بِسَاطِ الْقُرْبِ وَالْکَرَامَةِ النَّاظِرِیْنَ اِلَیْهِ فِیْ جَنَّةِ الرُّوْحِ با لْمُشَاهَدَةِ ﴿لَحُسْنَ مَآبٍ﴾ فِیْ مَقَامِ الْقَلْبِ مِنْ جَنَّةِالصِّفَاتِ، ﴿جَنَّاتِ عَدْنٍ﴾ مُخَلَّدَةٍ ﴿مُفَتَّحَةً لَهُمْ اَبْوَابُهَا﴾ با لتَّجَلِّیَاتِ، یَدْخُلُوْنَهَا مِنْ طُرُقِ الْفَضَائِلِ الْخُلْقِیَّةِ وَ الْکَمَالَاتِ،﴿مُتَّکِئِیْنَ فِیْهَا﴾ عَلَی اَرَائِکِ الْمَقَامَاتِ،﴿یَدْعُوْنَ فِیْهَا بِفَاکِهَةٍ کَثِیْرَةٍ﴾ مِنَ الْمُکَاشَفَاتِ اللَّذِیْذَةِ،﴿وَشَرَابٍ﴾ الْمَحَبَّةِ الْوَصْفِیَّةِ، ﴿وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ﴾ عَنِ الْاَزْوَاجِ الْقُدْسِیَّةِ، وَ مَا فِیْ

---

۱ – تفسیر حسینی ص ۲۹۱

مَرَاتِبِهِمْ مِنَ النُّفُوسِ الْفَلَكِيَّةِ وَالْاِنْسِيَّةِ ﴿اَتْرَابٌ﴾ مُتَسَاوِيَةٌ فِى الرُّتَبِ ﴿لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ لِوَقْتِ جَزَائِكُمْ مِنَ الصِّفَاتِ الْاِلَهِيَّةِ عَلَى حِسَابِ فَنَائِكُمْ مِنَ الصِّفَاتِ الْبَشَرِيَّةِ، ﴿مَالَهُ مِنْ نَّفَادٍ﴾ لِكَوْنِهِ غَيْرَ مَادِّىٍّ فَلَايَنْقَطِعُ.[۱]

وایشان دارای کمالات عملی و نظری هستند (انا اخلصنا هم) یعنی آنهارا از خطرات نفس و کدورت خود بینی پاک گردانیدیم. و ایشان راخاص برای خود به محبت حقیقی گردانیدیم که نیست جز از محبت ما در آنها هیچ نصیبی وبه سوی غیر به محبت عارضی نه به نفس هایشان و نه به غیر از آن تمایل ندارند به سبب خصلت خالصی که در آن هیچ چیزی آمیخته نیست که آن خصلت یاد سرای باقی و قرارگاه اصلی است . یعنی خاص گردانیدیم آنها راخاص برای خود به سببی که همیشه به یاد عالم قدس بودند و از کارهای زشت ، رو می گرداندند . به انوار ما شرف یاب شدند. هیچ توجهی به سوی دنیا و تاریکی های دنیا نداشتند (وانهم عندنا) (همانا ایشان در نزد ما) یعنی در حضور وحدانیت ما(لمن الاخیار) کسانی هستند که برگزیدیم آنها را برای قرب خود از نوع خودشان که آنها از پلیدیها و امکان و عدم و حدثان پاک هستند (هذا ذکر) یعنی این بابی است مخصوص ذکر سابقین از اهل الله که خاص شده است بر ایشان عنایت خداو (به تحقیق برای پرهیز گارانی) که پاک شدند از صفات نفسانیه غیر ازکسانی که رسیدند به بساط قرب و کرامت و غیر از کسانی که در بهشت روح با مشاهده ناظر خداوند هستند (لحسن مآب)(نیک بازگشت است) بر مقام قلب در بهشت صفات (جنات عدن) (بوستانهایی دایم)که همیشه

---

۱ – تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص۳۶۳ ـ ج۳

بر آنجا هست (و باز شده برای آنها درهای بهشت) داخل می شوند از راه فضایل خلقی وکمالات(تکیه کنندگان هستنددرآن بهشت برتخت های قدرت (يَدْعُوْنَ فِيْهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ)(**در آنجا می طلبندمیوه بسیار) یعنی می طلبندمیوه های زیادی ازکشفیات لذید (وشراب) دوستی که صفت آنهاست و (به نزدآنها حورانی باشند فرود آرنده چشم) از همسران پاک که دارای خواسته های دنیوی و انسانی نیستند (اتراب) (هم عمر هستند) یعنی برابراست درمرتبه(یوم الحساب)(برای روزحساب)یعنی به وقت جزای شماازصفات الهی بر حساب فانی شدن شما آنها از صفات بشری(ماله من نفاد)(یعنی زوال پذیرنیست به سبب غیرمادی بودن آن)پس قطع نمی شود.**

﴿اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَّلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾[1]**«یا محمد جز این نیست که تو بیم کننده ای و هر قومی را راهنمایی می باشد.»**

﴿وَالَّذِيْنَ امَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ﴾[2]**«و کسانی که ایمان آورده اند در دوستی خدا قویترند. »**

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَآ اَنْ رَّآ بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ [3]**«و هر آیینه قصد کرد آن زن به یوسف و قصد کرد یوسف به سوی او و اگر نه آن بودی که دیدی یوسف دلیل پروردگار خود رامی شد آنچه می شد.»**

﴿اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ﴾**«جزاین نیست که توبیم کننده ای»یعنی فرستاده شده و برای بیم کردن، بر تو همین بلاغ است وبس . تو رادر اظهار آیات چه**

---

۱ – سوره رعد آیه ۷

۲- سوره بقره آیه ۱۶۵

۳ – سوره یوسف آیه ۲۴

اختیار؟﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ «و مـر هر گـروهی را راه نماینده است » یعنی پیغمبری که مخصوص باشدبه معجزه در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی عليه السلام و طب در وقت عیسی عليه السلام پس معجزه موسی و عیسـی ـ علیهمـا السلام ـ که شمـا می طلبید اختصاص به زمان ایشان داشته وچون فصاحت بر شما غالب است قوی ترین معجزه من قرآن است﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ﴾«پس بیارید یک سوره را مانند آن » [1]

﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ﴾وبدرستی که قصد کرد آن زن به مخالطت یوسف عليه السلام به زنا ﴿وَهَمَّ بِهَا﴾ وقصد کرد یوسف عليه السلام به دفع وی به طریق فرار﴿لَوْلَا أَنْ رَأَى﴾اگر ندیدی یوسف عليه السلام ﴿بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾برهان پروردگار خود را هر آیینه قصد مخالطت او کرد ی و آن برهان به قول اصح نور عصمت الهی ولمعه نبوت یوسفی بود که حایل شد میان یوسف عليه السلام و میان آنچه سبب خشم خدای تعالی باشد پس یوسف عليه السلام به قوت نبوت و مدد فتوت ، در آن حال خود رانگاه داشت. [2]

﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾وَقَالَ الْحَسَنُ وَقَتَادَةُ وَابْنُ زَيْدٍ:يَعْنِيْ وَلِكُلِّ قَوْمٍ نَبِيٌّ يَهْدِيْهِمْ، وَ قَالَ اَبُوالْعَالِيَةِ الْهَادِيْ: هُوَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ، وَقَالَ اَبُوصَالِحٍ الْهَادِيْ: هُوَ الْقَائِدُ اِلَى الْخَيْرِ لَا اِلَى الشَّرِّ.[3]حسن وقتاده وابن زیدگفته اند:که برای هر قومی نبی است که آنهاراهدایت می کند و ابوالعالیه گفته که : هادی، عمل صالح

---

۱ -تفسیر حسینی ص۵۳۵

۲ –تفسیر حسینی ص ۵۰۷

۳ -تفسیر خازن ص۵۱ جلد ۳ سطر۵

است. و ابوصالح گفته که هادی کسی است که رهبری می کند به سوی خیر نه به سوی شر.

وَ قَالَ اَبُوحَيَّانَ : اِنَّهُ ﷺ عَلَى فَرْضِ صِحَّةِ الرِّوَايَةِ- اِنَّمَا جَعَلَ عَلِيًّا ﷺ مِثَالًا مِنْ عُلَمَاءِ الْاُمَّةِ وَ هُدَاتِهَا اِلَى الدِّين، فَكَاَنَّهُ ﷺ قَالَ: يَاعَلِيُّ هَذَا وَصْفُكَ فَيَدْخُلُ الْخُلَفَاءُ الثَّلَاثُ وَ سَائِرُ عُلَمَاءِ الصَّحَابَةِ ﷺ بَلْ وَسَائِرُ عُلَمَاءِ الْاُمَّةِ ، وَعَلَيهِ فَيَكُوْنُ مَعْنَى الْايَةِ اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ فِي الْقَدِيْمِ وَالْحَدِيْثِ اِلَى مَاشَاءَ اللهُ تَعَالَى هُدَاةٌ دُعَاةٌ اِلَى الْخَيْرِ الخ. [1]

ابوحیان گفت که: به درستی که پیغمبر ﷺ ـ بالفرض اگر این روایت درست باشد ـ که هرآینه حضرت علی ﷺ را مثال از علمای امت و هدایت گران به سوی دین گردانیده است . پس گویا که پیغمبر ﷺ فرمود : ای علی این صفت تو است پس داخل می شود در آن خلفای سه گانه ودیگر علمای صحابه ﷺ بلکه همه علمای امت . بنابر این معنای آیه چنین شد « وهر آینه تو بیم دهنده هستی وبرای هر قومی در گذشته وآینده تا وقتی که خدابخواهد ، هدایت گران ودعوت گرانی به سوی خیر وجود دارند» .

وَ اَخْرَجَ ابْنُ جَرِيْرٍ وَ ابْنُ مَرْدَوِيَّةِ وَالدَّيْلَمِيُّ وَابْنُ عَسَاكِرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ﴿اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ﴾ اَلْآيَةُ وَضَعَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَدَهُ عَلَى صَدْرِهِ فَقَالَ: اَنَا الْمُنْذِرُ وَ اَوْمَاَ بِيَدِهِ اِلَى مَنْكِبِ عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ: اَنْتَ الْهَادِيْ يَاعَلِيُّ بِكَ يَهْتَدِي الْمُهْتَدُوْنَ مِنْ بَعْدِيْ.

---

۱ – تفسیر روح المعانی ص۹۷ ج ۱۳ سطر ۱۷

ابن جریر وابن مردویه ودیلمی وابن عساکر از ابن عباس ﷺ روایت کرده اند که او گفت : « وقتی که (انما انت منذر ...) نازل شد، پیغمبر خدا ﷺ دست خود را برسینه خود گذاشت پس فرمود : " که من بیم دهنده هستم " و با دست خود به سوی شانه علی ﷺ اشاره کرد. و فرمود :" که هر آینه توهادی هستی ای علی ﷺ بعد از من به سبب تو هدایت شوندگان ، هدایت می شوند"».[۱]

وَ اعْلَمْ اَنَّ اَهْلَ الظَّاهِرِ مِنَ الْمُفَسِّرِیْنَ ذَکَرُوْا هٰهُنَا اَقْوَالًا، اَلْاَوَّلُ: الْمُنْذِرُ وَ الْهَادِیْ شَیْءٌ وَاحِدٌ، وَالتَّقْدِیْرُ: اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِکُلِّ قَوْمٍ مُنْذِرٌعَلٰی حِدَةٍ وَمُعْجِزَةُ کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ غَیْرُ مُعْجِزَةِ الْاٰخَرِ.**و بدان که اهل ظاهر از مفسرین در اینجا چند قول را ذکر کردند . اول اینکه منذر وهادی یک چیز است و تقدیر این چنین می شود که هر آینه توبیم کننده هستی وبرای هر قومی بیم کننده ای جدا هست و معجزه هر یکی غیر از معجزه دیگری است.**

اَلثَّانِیْ: اَلْمُنْذِرُ مُحَمَّدٌ ﷺ وَالْهَادِیْ هُوَ اللهُ تَعَالَی. رُوِیَ ذٰلِکَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ﷺ وَ سَعِیْدِ بْنِ جُبَیْرٍ، ﷺ وَ مُجَاهِدٍ، وَالضَّحَّاکِ. وَالثَّالِثُ: اَلْمُنْذِرُ النَّبِیُّ، وَالْهَادِیْ عَلِیٌّ ﷺ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ﷺ: وَضَعَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ یَدَهُ عَلَی صَدْرِهِ فَقَالَ: ﴿اَنَا الْمُنْذِرُ﴾ ثُمَّ اَوْمَاَ اِلَی مَنْکِبِ عَلِیٍّ ﷺ وَ قَالَ: ﴿اَنْتَ الْهَادِیْ یَا عَلِیُّ بِکَ یَهْتَدِی الْمُهْتَدُوْنَ مِنْ بَعْدِیْ﴾**دوم اینکه : بیم دهنده حضرت محمد ﷺ است و هدایت کننده الله تعالی است و این را ابن عباس و سعید ابن جبیر ومجاهد وضحاک روایت کرده اند . و سوم اینکه : بیم کننده ، پیغمبر است و هادی علی ﷺ است. ابن عباس گفت که پیغمبر ﷺ دست خود رابر سینه خود**

---

۱ – تفسیر روح المعانی ص۹۷ جزء ۱۳ سطر ۵

گذاشت و فرمود :« که من بیم کننده هستم .» سپس اشاره کرد به سوی شانه علی ﷺ و فرمود : « که هر آینه توهادی هستی ای علی ﷺ بعد از من به سبب تو هدایت شوندگان ، هدایت می شوند».[1]

﴿وَلِكُلٍّ وِّجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾[2] **«وهر کسی راجانبی هست که وی متوجه آن است پس به سوی نیکیهاشتاب کنید.»** ﴿ اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُوْنَ﴾ [3]**«آگاه باش هر آینه دوستان خدا ترس نیست بر ایشان ونه ایشان اندوهگین شوند. »**

اثبات رابطه

وَقَالَ قَتَادَةُ وَاَكْثَرُ الْمُفَسِّرِيْنَ: اِنَّهُ رَأَى صُوْرَةَ يَعْقُوْبَ وَ هُوَ يَقُوْلُ لَهُ: يَا يُوْسُفُ تَعْمَلُ عَمَلَ السُّفَهَاءِ وَ اَنْتَ مَكْتُوْبٌ فِى الْاَنْبِيَاءِ؟ وَقَالَ الْحَسَنُ وَ سَعِيْدُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ مُجَاهِدٌ وَعِكْرِمَةٌ وَالضَّحَّاكُ: اِنْفَرَجَ لَهُ سَقْفُ الْبَيْتِ، فَرَأَى يَعْقُوْبَ عليه السلام عَاضًّا عَلَى اِصْبَعِهِ. وَ قَالَ سَعِيْدُ بْنُ جُبَيْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ: مُثِّلَ لَهُ يَعْقُوْبُ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ فِيْ صَدْرِهِ فَخَرَجَتْ شَهْوَتُهُ مِنْ اَنَامِلِهِ. وَاَخْرَجَ ابْنُ جَرِيْرٍ، وَ ابْنُ اَبِيْ حَاتِمٍ، وَاَبُو الشَّيْخِ عَنْ مُحَمَّدِبْنِ سِيْرِيْنَ قَالَ: مُثِّلَ لَهُ يَعْقُوْبُ، عَاضًّا عَلَى اِصْبَعِهِ، يَقُوْلُ يُوْسُفَ بْنَ يَعْقُوْبَ بْنِ اِسْحَاقَ بْنِ اِبْرَاهِيْمَ خَلِيْلِ الرَّحْمَنِ اسْمُكَ فِى الْاَنْبِيَاءِ! وَ تَعْمَلُ عَمَلَ السُّفَهَاءِ؟[4]

---

۱ – تفسیر کبیر ص۱۴جزء۱۹

۲ – سوره بقره آیه ۱۴۸

۳ – سوره یونس آیه ۶۲

۴ – تفسیر مظهری ج ۵ ص۱۵۴ سطر ۱۳ فِيْ فَصْلٍ فِيْ عَلَامَةِ اولیا الله

قتاده ﷺ و بیشتر مفسرین می فرمایند که حضرت یوسف ﷺ صورت یعقوب ﷺ رادیدکه می گفت: « ای یوسف آیا رفتار جاهلان را انجام می دهی در حالی که تو جزء انبیا نوشته شدی؟» و بیشتر مفسرین نوشتند که سقف خانه باز شد و یعقوب را در حالی دیدکه انگشت به دندان داشت. و سعید بن جبیر از ابن عباس ﷺ روایت نمود که عکس یعقوب برایش ظاهر شد و با دست خود بر سینه او زد . پس شهوت از انگشتان او بیرون شد. و سعید بن جریر و ابن ابی حاتم و ابو الشیخ از محمد بن سیرین روایت کردند که برای او صورت یعقوب ظاهر شد در حالی که انگشت به دندان گرفته بود و گفت :«ای یوسف بن یعقوب بن اسحق بن ابراهیم خلیل الرحمن ! نام تو در انبیا است و تو عمل بیخردان را انجام می دهی ؟»

ذَکَرَ الْبَغَوِیُّ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ : اَنَّهُ سُئِلَ مَنْ اَوْلِیَاءُ اللهِ؟ قَالَ: الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَ اللهُ ﷻ .

وَقَالَ الْبَغَوِیُّ: یُرْوَی عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قَالَ: قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿اِنَّ اَوْلِیَائِیْ مِنْ عِبَادِیَ الَّذِیْنَ یُذْکَرُوْنَ بِذِکْرِیْ وَ اُذْکَرُ بِذِکْرِهِمْ﴾ وَرَوَی ابْنُ مَاجَةَ عَنْ اَسْمَاءَ بِنْتِ یَزِیْدَ اَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ ، یَقُوْلُ: اَلَا اُنَبِّئُکُمْ بِخِیَارِکُمْ ! قَالُوْا: بَلَی یَارَسُوْلَ اللهِ. قَالَ: الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُکِرَ اللهُ.

اَلْفَائِدَةُ: وَالسِّرُّ فِیْ ذَلِكَ اَنَّ اَوْلِیَاءَ اللهِ تَعَالَی لَهُمْ قُرْبٌ وَمَعِیَّةٌ بِاللهِ تَعَالَی غَیْرُ مُتَکَیِّفَة، یَقْتَضِیْ ذَلِكَ اَنْ یَکُوْنَ مُجَالَسَتُهُمْ کَالْمُجَالَسَةِ بِاللهِ تَعَالَی، وَ رُؤْیَتُهُمْ مُذَکِّرًا لِلَّهِ تَعَالَی، وَذِکْرُهُمْ جَالِبًا اِلَی ذِکْرِهِ تَعَالَی،کَالْمِرْآةِ اِذَا قُوْبِلَتْ بِالشَّمْس، وَ امْتَلَأَتْ بِنُوْرِهَا، حَصَلَتْ لَهَا حَالَةٌ، اِذَا قُوْبِلَ شَیْءٌ بِذَلِكَ الْمِرْآةِ، یَسْتَضِیْءُ بِهَا، کَمَا یَسْتَضِیْءُ بِمُقَابَلَةِ الشَّمْسِ بَلْ تحْتَرِقُ الْقَطْنَةُ بِمُقَابَلَةِ الْمِرْآةِ دُوْنَ مُقَابَلَةِ الشَّمْسِ

لِقُرْبِ الْقَطْنَةِ بِالْمِرْآةِ دُوْنَ الشَّمْسِ، وَاَيْضًا اَنَّ اللهَ سُبْحَانَهُ اَوْدَعَ فِيْ ذَوَاتِ اَوْلِيَائِهِ اسْتِعْدَادَ تَأَثُّرٍ مِنَ اللهِ تَعَالَى لِقُرْبٍ وَ مُنَاسَبَةٍ خَفِيَّةٍ غَيْرَ مُتَكَيِّفَةٍ بِهِ تَعَالَى وَ اسْتِعْدَادَ تَأْثِيْرٍ فِي النَّاسِ لِاَجْلِ مُنَاسَبَةٍ جِنْسِيَّةٍ وَنَوْعِيَّةٍ وَشَخْصِيَّةٍ، فَذَلِكَ التَّأَثُّرُ وَالتَّأْثِيْرُ يَقْتَضِيْ حُصُوْلَ حُضُوْرٍ بِاللهِ تَعَالَى وَذِكْرِهِ تَعَالَى فِيْمَنْ رَآهُمْ وَجَالَسَهُمْ بِشَرْطِ عَدَمِ الْاِنْكَارِنَعُوْذُ بِاللهِ مِنْهُ، ﴿وَاللهُ لَايَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِيْنَ﴾ [1] اَيِ الْخَارِجِيْنَ عَنِ الْاِيْمَانِ وَالْاِنْقِيَادِ وَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : قَالَ اللهُ تَعَالَى: ، مَنْ عَادَى لِيْ وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه .

و بغوی از پیامبر ﷺروایت کرده که از او در مورد دوستان خدا سؤال شد . حضرت فرمودند:«ایشان کسانی هستند که وقتی دیده شوند ، خدا به یاد آید. »

و همچنین بغوی روایت کرده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: « خدای پاک فرمود که دوستان من از بندگان من ، کسانی هستند که به یاد من یاد آنها می شود و به یاد آنها یاد من می شود.» وابن ماجه از اسما دختر یزید روایت کرده که گفت :من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمود:« آیا خبر دهم شما را به بهترین شما!» صحابه گفتند : آری. فرمودند :« کسانی هستند که وقتی دیده شوند خدا به یاد می آید .»

فایــده و ســر در این ، این است که برای اولیای خدا قرب و معیّت با الله است بدون اینکه چگونگی آن مشخص باشد . همین قرب شأن اقتضا می کند که همنشینی با آنها مانند همنشینی با الله باشد و از دیدن آنها الله به یاد آید و یاد آنها یاد الله را جلب کند مانند آیینه که در برابر خورشید

---

۱ – سوره مائده آیه ۱۰۸

گرفته شود و مملو از نور گردد حالتی حاصل می شود که اگر چیزی در مقابل آن گرفته شود، از آن روشنایی می گیرد . همانطور که اگر در مقابل خورشید قرار بگیرد روشنی می گیرد .و اگر پنبه ای در برابر آیینه قرار گیرد ، می سوزد ودر برابر خورشید نمی سوزد ، زیرا که پنبه به آیینه نزدیک و از خورشید دور است. و همچنین خدای متعال در وجود اولیای خود استعدادهایی را به ودیعت گذاشته است. و آن استعداد که تأثر از ذات وی به جهت قرب و مناسبت پوشیده و بلا کیف به خدای متعال و استعداد تأثیر در مردم به خاطر مناسبت جنسی، نوعی و شخصی می باشد و این تأثر و تأثیر ، اقتضا می کند حاصل شدن حضور بالله تعالی و ذکر او در کسی که آنان را ببیند و با آنها همنشینی کند به شرط اینکه آن را انکار ننماید.و پناه می بریم به خدا از آن (خداوند قوم فاسقین را هدایت نمی کند) یعنی کسانی که از ایمان به خدا و فرمانبرداری از او خارج شده اند . پیامبر خدا از قول خدای تعالی فرمود: « هر کس که با دوستان من، دشمنی کند من به او اعلان جنگ می کنم.»

وَفِی الْبَابِ حَدِیْثُ حَنْظَلَةَ : یَارَسُوْلَ اللهِ نَکُوْنُ عِنْدَ كَ تُذَکِّرُنَا بِالنَّارِوَالْجَنَّةِ، کَاَنَّا رَأَیُ عَیْنٍ فَاِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِكَ عَافَسْنَا الْاَزْوَاجَ وَالْاَوْلَادَ وَالضَّیْعَاتِ نَسِیْنَا کَثِیْرًا، فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : وَالَّذِیْ نَفْسِیْ بِیَدِهِ لَوْتَدُوْمُوْنَ عَلَی مَا تَکُوْنُوْنَ عِنْدِیْ وَ فِی الذِّکْرِ لَصَافَحَتْکُمُ الْمَلَائِکَةُ عَلَی فُرُشِکُمْ وَ فِیْ طُرُقِکُمْ، وَلَکِنْ یَا حَنْظَلَةُ سَاعَةً وَسَاعَةً ثَلَاثَ مَرَّاتٍ[1] .

---

۱ - رواه مسلم مشکوة ص۱۹۷- تفسیر مظهری ج ۵ ص۴۰الی۴۱

و در باب حدیث حنظله آمده است: که یا رسول الله مادر نزد شما هستیم و شما برای ما از جهنم و بهشت یادآوری می کنید چنانچه ما آن را می بینیم وزمانی که از نزد شما بیرون می شویم و با زن و فرزند و گرفتاریهای دنیا مخلوط می شویم ، پس بسیار فراموش می کنیم. رسول خداﷺ فرمودند:« قسم به آن ذاتی که جان من در دست او است ، اگر آن حالت ادامه پیدا کند همچنان که شما در نزد من و در ذکر هستید ، ملایک با شمادر خانه ها و در راههای شما مصافحه خواهند کرد و لیکن ای حنظله گاه گاهی .» و این کلمات را سه مرتبه تکرار کردند .

قَالَ الْحَسَنُ: کَانَ بَیْنَ خُرُوْجِ یُوْسُفَ مِنْ حُجْرِاَبِیْهِ اِلَی یَوْمِ التَّلَقِّیْ مَعَهُ ثَمَانُوْنَ عَامًا، لَاتَجِفُّ عَیْنَا یَعْقُوْبَ، وَمَا عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ یَوْمَئِذٍ اَکْرَمُ عَلَی اللهِ مِنْهُ. وَ هَهُنَا اِشْکَالٌ قَوِیٌّ عَلَی قَاعِدَةِ التَّصَوُّفِ، حَیْثُ قَالُوْا: اِنَّ الصُّوْفِیَّ بَعْدَ فَنَاءِ قَلْبِهِ لَا یَشْتَغِلُ قَلْبُهُ بِغَیْرِ اللهِ تعالی وَ لَایَسَعُ فِیْهِ مَحَبَّةُ اَحَدٍ مِنَ الْخَلَائِقِ، فَمَا بَالُ یَعْقُوْبَ عَلَیْهِ السَّلَامُ وَ هُوَمِنَ الْاَنْبِیَاءِ الْکِبَارِوَالْمُصْطَفَیْنَ الْاَخْیَارِ اُولِی الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ، قَدْ شَغَفَهُ حُبُّ یُوْسُفَ علیه السلام الْکَرِیْمِ حَتَّی ابْیَضَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْبُکَاءِ عَلَیْهِ وَهُوَ کَظِیْمٌ. وَ مَا قِیْلَ: اِنَّ الْعَالَمَ بِاَسْرِهَا مَجَالٌ وَمَرَایَا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ، فَاشْتِغَالُ قَلْبِهِ بِیُوْسُفَ اشْتِغَالٌ بِهِ تَعَالَی عَلَی الْحَقِیْقَةِ، فَذَلِكَ قَوْلٌ فِیْ غَلَبَةِ التَّوْحِیْدِ لِاَهْلِ الْاِبْتِدَاءِ اَوِالتَّوَسُّطِ، وَیَسْتَنْکِفُ عَنْهُ اَهْلُ الْاِنْتِهَاءِ، فَکَیْفَ الْاَنْبِیَاءُ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ، وَ لَوْ کَانَ کَذَلِكَ فَلَا وَجْهَ حِیْنَئِذٍ لِتَخْصِیْصِ تَعَلُّقِ الْحُبِّ بِیُوْسُفَ علیه السلام دُوْنَ غَیْرِهِ. وَالْجَوَابُ عَنِ الْاِشْکَالِ اَنَّ هَذَامُخْتَصٌّ بِالنَّشْأَةِالدُّنْیَوِیَّةِ، یَعْنِیْ لَایُمْکِنُ اشْتِغَالُ قَلْبِ الصُّوْفِیِّ بَعْدَ

الْفَنَاءِ بِشَیْءٍ مِنَ الْاَشْیَاءِ الدُّنْیَوِیَّةِ، وَاَمَّا الْاَشْیَاءُ الْاُخْرَوِیَّةُ فَلَیْسَ هَذَا شَانُهَا، فَاِنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ: الدُّنْیَا مَلْعُوْنَةٌ وَمَلْعُوْنٌ مَافِیْهَا اِلَّاذِکْرَ اللهِ وَمَا وَالَاهُ وَ عَالِمًا وَ مُتَعَلِّمًا.[1]

حضرت حسن (رح) می فرماید از وقت بیرون شدن یوسف از خانه پدرش تا روز ملاقاتش با او هشتاد سال گذشت که هیچ گاه چشم های یعقوب خشک نشد و در نزد خدای تعالی در کاینات از یعقوب کسی عزیزتر نبود.در این واقعه بنا به قواعد تصوف یک اشکال می باشد آنجا که گفته اند صوفی بعداز فنای قلب،قلب اومشغول به غیراز الله نخواهد شد ودرآن گنجایش برای محبت کسی از مخلوق نخواهد بود. پس چگونه است که یعقوب عليه السلام که ازانبیای کبارو از برگزیدگان اخیارو اززمره صاحبان قوت در طاعت و بصیرت در دین می باشد،محبت یوسف عليه السلام دردل داشت تا اینکه چشم هایش از گریه کردن به خاطر او سفید شد در حالی که او فرو خورنده خشم است. آنچه که گفته شده است که عالم با تمامی مظاهرش جولانگاه و آیینه های جهان نمابرای شناخت قدرت وحکمت پروردگاراست.پس مشغول شدن قلب یعقوب عليه السلام به یوسف عليه السلام در حقیقت مشغول شدن به یاد خدای متعال می باشد. این غلبه توحید در رابطه با اهل ابتدا و توسط از صوفیان است و اما از اهل انتهی نیست.پس چطور برای انبیا عليهم السلام چنین چیزی ممکن است پس در این صورت هیچ وجه تخصیصی برای تعلق محبت به یوسف نمی باشد . و جواب از این اشکال این است که این مختص به خواسته های دنیایی است.یعنی مشغول شدن قلب صوفی بعدازفنابه چیزی از چیزهای دنیوی، ممکن نیست و اما درمورد چیزهای اخروی

---

۱ – رواه ابن ماجة عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ رضي الله عنه

اینگونه نیست . چرا که پیغمبر خدا فرمود دنیا وهر آنچه در او است ملعون است مگر ذکر و آنچه که ذکر الله را یاری می دهد و عالم و متعلم ملعون نیستند .

وَالطِّبْرانِیُّ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ بِسَنَدٍ صَحِیْحٍ: وَالْبَزَّارُ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ نَحْوَهُ وَالطِّبرانِیُّ بِسَنَدِصَحِیْحٍ عَنْ اَبِی الدَّرْدَاءِ بِخِلَافِ الْآخِرَةِ فَاِنَّهَا مَرْضِیَّةٌ لِلَّهِ تَعَالَی وَتعَلُّقُ الْقَلْبِ بِهَا مَرْضِیٌّ لِلَّهِ تَعَالَی قَالَ اللهُ تَعَالَی ﴿وَ اذْكُرْ عِبَادَنَا اِبراهِیْمَ وَاِسْحَاقَ وَیَعْقُوْبَ اُولِی الْاَیْدِیْ وَالْاَبْصَارِ﴾، یَعْنِیْ اُولِی القُوَّةِ فِیْ طَاعَةِ اللهِ وَ الْبَصَارَةِ فِیْ مَعْرِفَةِاللهِ تَعَالَی واَحْكَامِهِ،﴿ اِنَّا اَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَی الدَّارِ﴾ اَیْ جَعَلْنَاهُمْ خَالِصِیْنَ بِخِصْلَةٍ خَالِصَةٍ لَاشَوْبَ فِیْهَا، وَ هِیَ ذِكْرُ الدَّارِ الْآخِرَةِ. قَالَ مَالِكُ بْنُ دِیْنَار: نَزَعْنَا مِنْ قُلُوْبِهِمْ حُبَّ الدُّنْیَا وَ ذِكْرَهَا، وَ اَخْلَصْنَا هُمْ بِحُبِّ الْآخِرَةِ وَذِكْرِهَا، وَجَعَلْنَا الْآخِرَةَ مَطْمَحَ نَظَرِهِمْ فِیْمَا یَأْتُوْنَ وَیَذَرُوْنَ، وَ اِطْلَا قُ الدَّارِ عَلَی الْآخِرَةِ لِلْاِشْعَارِ بِاَنَّهَا الدَّارُ عَلَی الْحَقِیْقَةِ وَالدُّنْیَا مَعْبَرٌ. هَذِهِ الْآیَةُ صَرِیْحٌ فِیْ اَنَّ الْآخِرَةَ مَرْضِیّةٌ لِلَّهِ تَعَالَی وَ حُبَّهَا وَمَافِیْهَا مُوْجِبٌ لِلْمَدْحِ.

و طبرانی از(ابن مسعود به سند صحیح و بزار از ابن مسعود مانند او و طبرانی به سند صحیح از ابی الدردا ﷺ) روایت کرده اند به خلاف آخرت زیرا که آن مورد رضای خداوند بلند مرتبه است و تعلق دل به آن یعنی رضایت خداوند متعال است . چون که الله تعالی فرموده «یاد کن بندگان مرا ابراهیم و اسحاق و یعقوب که دارای دستهای توانا و چشم های با بصیرت بودند» یعنی دارای قوت در طاعت الله و دارای بصیرت در شناخت الله و احکام اوبودند .«هر آیینه ما خالص گردانیدیم ایشان را به خاطر خصلتی پاک که آن ذکرکردن آخرت است.»یعنی خاص گردانیدیم ایشان را به خصلتی که در آن چیزی دیگر خلط نیست که همانا آن یاد آخرت است .

مالک بن دینـار (رح) گفته از دلهایشـان محبـت و یاد دنیا را کشیدیم و ایشان را به محبت آخرت و یاد آن خاص گردانیدیم وآخرت را در هر کاری که می کنند یا نمی کنند مورد نظرشان گردانیدیم و اطلاق سرای بر آخرت به خاطر آگاه کردن بر این است که سرای در حقیقت آخرت است ودنیا محل گذراست وحب آن وآنچه که در آن می باشد موجب ثنا و ستایش است . این آیه تصریح می کند که آخرت مرضی الله است.[1]

اِعْلَمْ: اَنَّ تَأْسِيْسَ هَذَا الرَّبْطِ مِنْ زِيْنَةِ هَذِهِ الْمِلَّةِ الْهَادِيَةِ الْمَهْدِيَّةِ، وَلِسُكَّانِ الرَّبْطِ اَحْوَالٌ تَمَيَّزُوْا بِهَا عَنْ غَيْرِهِمْ مِنَ الطَّوَائِفِ، وَ هُمْ عَلَى هُدًى مَنْ رَبِّهِمْ قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَى اللهُ فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ ﴾[2]. وَ مَا يُرَى مِنَ التَّقْصِيْرِ فِی حَقِّ الْبَعْضِ مِنْ اَهْلِ زَمَانِنَا، وَالتَّخَلُّفِ عَنْ طَرِيْقِ سَلَفِهِمْ لَايَقْدَحُ فِیْ اَصْلِ اَمْرِهِمْ ، وَ صِحَّةِ طَرِيْقِهِمْ، وَ هَذَا الْقَدْرُ الْبَاقِیْ مِنَ الْاَثَرِوَ اجْتِمَاعِ الْمُتَصَوِّفَةِ فِی الرَّبْطِ، وَ مَاهَيَّأَ اللهُ تَعَالَى لَهُمْ مِنَ الرِّفْقِ بَرَكَةُ جَمْعِيَّةِ بَوَاطِنِ الْمَشَائِخِ الْمَاضِيْنَ، وَاَثَرٌ مِنْ آثَارِمِنَحِ الْحَقِّ فِیْ حَقِّهِمْ. وَ صُوْرَةُ الْاِجْتِمَاعِ فِی الرَّبْطِ الْآنَ عَلَى طَاعَةِ اللهِ، وَالتَّرَسُّمِ بِظَاهِرِ الْآدَابِ، عَكْسُ نُوْرِ الْجَمْعِيَّةِ مِنْ بَوَاطِنِ الْمَاضِيْنَ، وَسُلُوْكِ الْخَلَفِ فِیْ مَنَاهِجِ السَّلَفِ، فَهُمْ فِی الرَّبْطِ كَجَسَدٍ وَاحِدٍ بِقُلُوْبٍ مُتَّفِقَةٍ وَ اَعْضَاءٍ مُتَّحِدَةٍ وَ لَا يُوْجَدُ هَذَا فِیْ غَيْرِهِمْ مِنَ الطَّوَائِفِ قَالَ اللهُ فِیْ وَصْفِ الْمُؤْمِنِيْنَ: ﴿كَاَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَّرْصُوْصٌ﴾[3]، وَبِعَكْسِ ذَلِكَ وَصَفَ الْاَعْدَاءَ، فَقَالَ: ﴿تَحْسَبُهُمْ جَمِيْعًا وَ قُلُوْبُهُمْ شَتَّى﴾[4]. وَرَوَى النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيْرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺ يَقُوْلُ: اَمَّا الْمُؤْمِنُوْنَ كَجَسَدِ رَجُلٍ

---

۱ – تفسیر مظهری ج ۵ ص۱۸۸ و ۱۸۹ ۞ ۲ – سوره انعام آیه ۹۱ «این جماعت انبیاء کسانی اند که هدایت کرد ایشان را خدا پس به روش ایشان اقتدا کن »

۳-سوره صف آیه ۴ «گویا ایشان عمارتی هستند محکم با یکدیگر چسبیده»

۴-سوره حشر آیه ۱۴«می پنداری ایشان را یک جا جمع شده و دلهای ایشان پراکنده است»

وَاحِدٍ، اِذَا اشْتَکَی عُضْوٌ مِنْ اَعْضَائِهِ اِشْتَکَی جَسَدُهُ جَمِیْعًا، وَ اِذَا اشْتَکَی مُؤْمِنٌ اشْتَکَی الْمُؤْمِنُوْنَ. اَلْتَزَمُوا الرَّابِطَةِ فَالصُّوْفِیَّةُ اللَّازِمَةَ مِنْ حِفْظِ اجْتِمَاعِ الْبَوَاطِنِ، وَاِزَالَةِ التَّفْرِقَةِ بِاِزَالَةِ شُعَبِ الْبَوَاطِنَ، لِاَنَّهُمْ بِنِسْبَةِالْاَرْوَاحِ اجْتَمَعُوْا، فَلَابُدَّ لَهُمْ مِنَ التَّاَلُّفِ، وَالتَّوَدُّدِ، وَالنَّصْحِ. رَوَی اَبُوْهُرَیْرَةَ عَنْ رَسُوْلِ اللهِﷺ قَالَ: الْمُؤْمِنُ یَأْلِفُ وَ یُؤْلَفُ، وَ لَا خَیْرَ فِیْمَنْ لَایَأْلِفُ وَلَایُؤْلَفُ.

بدان که به وجود آوردن این رابطه از زینت این ملت هادیه مهدیه می باشد و برای رابطه گیرندگان حالاتی است که به وسیله آن از گروه های غیر خودشان جدا می شوند . و ایشان بر هدایت از جانب پروردگارشان می باشند. خداوند بلند مرتبه فرمود(این جماعت انبیا کسانی اند که هدایت کرد ایشان را الله پس به روش ایشان اقتدا کن)و آنچه از کوتاهی ها در حق بعضی دیده می شود از اهل زمان ما دیده می شود و تخلف از روش سلف ایشان بر اصل امر و بر صحت طریق ایشان عیب وارد نمی سازد و همین اندازه که باقی مانده است از اثر و اجتماع متصوفه در رابطه و آنچه مهیا کرده است برای شان خدای متعال از رفق، آن برکت جمعیت باطنهای مشایخ گذشته است و اثری از آثار لطف حق سبحانه و تعالی در حقشان می باشد و صورت اجتماع دررابطه های امروزی بر طاعت خدای تعالی و با متصور شدن ظاهر آداب ،عکس نور اجتماع از بواطن گذشتگان و سلوک خلف در مناهج سلف می باشد. همگی آنان در ربط(پیوند) همانند یک جسد در دلهای متفق و اعضای متحدی هستند که در غیر از ایشان در دیگر طوایف پیدا نمی شود. چنانچه خدای تعالی فرمود(کانهم بنیان مرصوص)(گویا که ایشان عمارتی هستند محکم به یکدیگر چسبیده) و بر عکس این گونه توصیف نمود دشمنان را که فرمود (تَحسبهم جمیعا و قلوبهم شتی) (و پنداری

ایشان همه یکجا مجتمع اندودرحالی که دلهای ایشان پراکنده است) نعمان ابن بشیرؓگفته که شنیدم از رسول خدا ﷺ می فرماید:« مؤمنین همانند یک جسدمی باشندزمانی که یکی از اعضایشان درد بگیرد،همه اعضای بدن می نالد و زمانی که یک مؤمنی بنالد همه مؤمنین می نالند.» پس صوفیان لازم می دانند رابطه را که از حفظ اتحاد باطنها و برداشتن تفرقه ها به وسیله دور کردن تفرقه های باطنی به دست می آید. زیرا ایشان به نسبت ارواح مجتمع گشته اند پس ناچار به الفت و دوستی و خیر خواهی می باشند. ابو هریره ؓ می فرمایدکه رسول خدا ﷺ فرمودند : «مؤمن الفت می گیرد و با وی الفت گرفته می شود و خیر نیست در کسی که الفت نگیرد و با وی الفت گرفته نشود.»

وَاَخْبَرَنَا اَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْحِيَرِىُّ، قَالَ: اَخْبَرَنَا اَبُوْسَهْلِ بْن زِيَادِ الْقُطَانِ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُكْرِمٍ، قَالَ: حَدَّ ثَنَا يَزِيْدُ بْنُ هَارُوْنَ الْوَاسِطِىُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو، عَنْ اَبِىْ سَلَمَةَ عَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَؓ ، قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ: اَلْاَرْوَاحُ جُنُوْدٌ مُجَنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا اخْتَلَفَ فَهُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ تَجْتَمِعُ بَوَاطِنُهُمْ، تَتَقَيَّدُ نُفُوْسُهُمْ، لِاَنَّ بَعْضَهُمْ عَيْنٌ عَلَى الْبَعْضِ عَلَى مَا وَرَدَ :«الْمُؤْمِنُ مِرْآةُ الْمُؤْمِنِ»، فَاَىَّ وَقْتٍ ظَهَرَتْ مِنْ اَحَدِهِمُ التَّفْرِقَةُ نَافَرُوْهُ، لِاَنَّ التَّفَرُّقَ تَظْهَرُ بِظُهُوْرِ اَنْفُسٍ مِنْ تَضْيِيْعِ الْوَقْتِ، فَاَىَّ وَقْتٍ ظَهَرَتْ نَفْسُ الْفَقِيْرِ عَلَمُوْا مِنْهُ خُرُوْجَهُ عَنْ دَائِرَةِ الْجَمْعِيَّةِ، وَحَكَمُوْا عَلَيْهِ بِتَضْيِيْعِ الْوَقْتِ وَ اِهْمَالِ السِّيَاسَةِ وَ حُسْنِ الرِّعَايَةِ، فَيُعَادُ بِالْمُنَافَرَةِ اِلَى دائِرَةِالْجَمْعِيَّةِ.اَخْبَرَ شَيْخُنَا صِيَاحُ الدِّيْن اَبُوْ النَّجِيْب عَبْدُالْقَاهِرِ السُّهْرَوَرْدِىُّ قَالَ :اَخْبَرَ الشَّيْخُ الْعَالِمْ عِصَامُ الدِّيْن اَبُوْ حَفْصٍ عُمَرُ بْنُ اَحْمَدَ بْن مَنْصُوْرٍ الصَّفَّارُ، اَخْبَرَنَا اَبُوْبَكْرٍ اَحْمَدُ بْنُ خَلْفِ الشِّيْرَازِىِّ ، قَالَ :اَخْبَرَنَا الشَّيْخُ اَبُوْ

عَبْدِالرَّحْمَنِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ السَّلْمَىْ، قَالَ:سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِاللهِ،يَقُوْلُ : سَمِعْتُ رُوَيْمًا،يَقُوْلُ : لَايَزَالُ الصُّوْفِيَّةُ بِخَيْرٍ مَّا تَنَافَرُوْا ، فَاِذَا اصْطَلَحُوْا هَلَكُوْا وَ هَذِهِ اِشَارَةٌ مِنْ رُوَيْمٍ اِلَى حُسْنِ تَفَقُّدِ بَعْضِهِمْ اَحْوَالَ بَعْضٍ اِشْفَاقًا مِنْ ظُهُوْرِ النُّفُوْسِ ، يَقُوْلُ:اِذَا اصْطَلَحُوْ اَوْ رَفَعُوالْمُنَافَرَةَ مِنْ بَيْنِهِمْ يُخَافُ اَنْ تُخَامِرَالْبَوَاطِنَ الْمَسَاهَلَةُ وَ الْمِرْآةُ وَ مُسَامِحَةُ الْبَعْضِ الْبَعْضَ فِيْ اِهْمَالِ دَقِيْقِ آدَابِهِمْ وَ بِذَلِكَ تَظْهُرُ النُّفُوْسُ وَ تَسْتَوْلِىْ

ابوهریره ﷺ روایت می کند رسـول خدا فرمودنـد : کـه ارواح لشکرهای جمع شده ای هستند . پس هر قدر که همدیگر را بشناسند با یکدیگر الفت پیدا می کنند و هر قدر که نشناسند جدا می شوند . پس به سبب جمع شدن ایشان باطنهایشان جمع شده و نفسهایشان مقید می گردد . زیرا بعضی از ایشان چشم برای بعضی دیگر می باشند بنابر آنچه که در این مورد حدیثی وارد شده که پیامبر ﷺ می فرمایند : مؤمن آیینه مؤمن می باشد . پس هر گاه از یکی از ایشان تفرقه ای سر بزند دیگران از او متنفر می شوند . زیرا تفرقه به سبب ظهور امیال نفسانی از ضایع کردن وقت ظاهر می شود . پس هر وقت که نفس فقیر ظاهر شود از آن بیرون شدن وی را از دایره جمعیت می دانند و بر او به تضییع وقت و کار نگرفتن سیاست صوفیه و همچنین نیک مراعات نکردن حکم می کنند پس او به سبب تنفیر به دایره جمعیت بر می گردد .

شیخ ما صباح الدین ابو نجیب عبدالقاهر السهروردی از شیخ عالم عصام الدین ابوحفص عمر بن احمد بن منصورصفار و او از ابوبکر احمد بن خلف شیرازی و او از شیخ ابو عبدالرحمن محمد بن حسین سلمی و او از محمدبن عبدالله وهمچنین اواز رویم روایت نمودکه رویم می گفت صوفی ها همیشه بر خیر هستند تا وقتی که میانشان تنافر باشد (یعنی به سبب

خلاف ادب ولغزش ازهم دیگر نفرت کنند)و وقتی که با هم صلح کنند هلاک می شوند (یعنی وقتی که نسبت به همدیگر بی تفاوت باشند و برخلاف ادب همدیگر را تنبیه نکنند هلاک می شوند) و این اشاره از قول رویم بر نیک جستجو کردن بعضی از ایشان احوال بعضی دیگر را به جهت ترس از ظاهرشدن نفسها است ومی گوید وقتی که باهمدیگر صلح کردند و یا منافرت را از میان برداشتند بیم آن می رود که سهل انگاری و عدم حق بینی و آسان گرفتن بعضی بر بعضی دیگر در ضایع کردن آداب دقیق صوفیه بر باطن آنها غلبه پیدا کند و به این سبب نفسها ظاهر شده و غلبه پیدا می کنند .

﴿وَاذْكُرْاِسْمَعِيْلَ﴾ اِنَّمَا فَصَّلَ ذِكْرَهُ عَنْ ذِكْرِ اَبِيْهِ وَ اَخِيْهِ لِلْاِشْعَارِ بِعِرَاقَتِهِ فِى الصَّبْرِ الَّذِىْ هُوَالْمَقْصُوْدُ بِالتَّذَكُّرِ، وَذَلِكَ لِاَنَّهُ اَسْلَمَ نَفْسَهُ لِلذَّبْحِ فِىْ سَبِيْلِ اللهِ الخ.[1] **« و یاد کن اسماعیل عليه السلام را » ذکر اسماعیل عليه السلام را از ذکر پدر و برادرش فقط به جهت آگاه نمودن بر اصل و کمال وی در صبری که منظور از یاد کردن آن است، جدا کرد. چون حضرت اسماعیل عليه السلام خود را برای ذبح شدن در راه خدا تسلیم کرد .**

﴿وَاتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ اِلَىَّ ﴾ هُوَ النَّبِىُّ ﷺ وَ اَصْحَابُهُ.الخ.

مَسْأَلَهُ : لَايَجُوْزُ اِطَاعَةُ الْوَالِدَيْنِ اِذَا اَمَرَا بِتَرْكِ الْفَرِيْضَةِ وَ اِتْيَانِ مَكْرُوْهٍ.الخ. فَكَيْفَ يَجُوْزُ تَرْكُ الْمُجَاهَدَةِ فِىْ سَبِيْلِ اللهِ مَعَ النَّفْسِ وَ الشَّيْطَانِ لِاِبْتِغَاءِ مَرْضَاةِالْآبَاءِ وَالْاُمَّهَاتِ[2].الخ.

---

۱ - تفسیر روح البیان ج ۸ ص۴۷

۲ - تفسیر مظهری ج ۷ ص۲۵۶ - جزء۲۱ـ سوره۳۱

﴿وَاتَّبِعْ سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ اِلَيَّ ﴾[1]«وپیروی کن راه کسی که رجوع دارد به سوی من» که ایشان رسول خدا و صحابه می باشند.

مسأله: اطاعت پدر و مادر زمانی که به ترک فرض و انجام امورات مکروهه امر کند جایز نیست،پس ترک مجاهده در راه خدا به همراه نفس و شیطان به جهت کسب رضای پدر و مادرچطور جایزباشد؟

﴿اُولِی الْاَيْدِیْ وَالْاَبْصَارِ ﴾ اُولِى الْقُوَّةِ فِى الطَّاعَةِ وَ الْبَصِيْرَةِ فِى الدِّيْنِ وَالْمَعْرِفَةِ بِاللّٰهِ كَذَا قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رضی الله عنه وَ قَتَادَةُ وَ مُجَاهِدٌ. ﴿اُولِی الْاَيْدِیْ وَالْاَبْصَارِ﴾ یعنی صاحبان قوت در طاعت و بصیرت در دین و معرفت به خداوند متعال.[2]

﴿وَكُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ ﴾ ثُمَّ الصَّادِقُوْنَ هُمُ الْمُرْشِدُوْنَ اِلَى طَرِيْقِ الْوُصُوْلِ، فَاِذْا كَانَ السَّالِكُ فِیْ جُمْلَةِ اَحْبَابِهِمْ وَ مِنْ زُمْرَةِ الْخُدَّامِ فِیْ عَتَبَةِ بَابِهِمْ فَقَدْ بَلَغَ بِمَحَبَّتِهِمْ وَ تَرْبِيَتِهِمْ وَ قُوَّةِ وِلَايَتِهِمْ اِلَى مَرَاتِبَ فِى السَّيْرِ اِلَى اللّٰهِ وَ تَرْكِ مَاسِوَاهُ. قَالَ: الْحَضْرَةُ الشَّيْخُ الْاَكْبَرُ قُدِّسَ سِرُّهُ الْاَطْهَرُ اِنْ لَمْ تَجُرَّ اَفْعَالَكَ عَلَى مُرَادِ غَيْرِكَ لَمْ يَصِحَّ لَكَ اِنْتِقَالٌ عَنْ هَوَاكَ وَ لَوْ جَاهَدَتْ نَفْسُكَ عُمْرَكَ فَاِذَا وَجَدْتَ مَنْ يَحْصُلُ فِیْ نَفْسِكَ حُرْمَتُهُ فَاخْدِمْهُ وَكُنْ مَيْتًا بَيْنَ يَدَيْهِ يَصْرِفْكَ كَيْفَ يَشَاءُ، لَاتَدْبِيْرَ لَكَ فِیْ نَفْسِكَ مَعَهُ، تَعِشْ سَعِيْدًا مُبَادِرًا لِامْتِثَالِ مَايَأْمُرُكَ بِهِ وَيَنْهَاكَ عَنْهُ، فَاِنْ اَمَرَكَ بِالْحِرْفَةِ فَاحْتَرِفْ عَنْ اَمْرِهِ لَا عَنْ هَوَاكَ، وَاِنْ اَمَرَكَ بِالْقُعُوْدِ اُقْعُدْ عَنْ اَمْرِهِ لَا عَنْ هَوَاكَ، فَهُوَ اَعْرَفُ بِمَصَالِحِكَ مِنْكَ، فَاسْعَ يَابُنَيَّ فِیْ طَلَبِ شَيْخٍ

---

۱ – سوره لقمان آیه ۱۵

۲ – تفسیر المظهری ص۱۸۵ ج۸

يُرْشِدُ كَ وَيَعْصِمُ خَوَاطِرَكَ حَتَّى تَكْمُلَ ذَاتُكَ بِالْوُجُوْدِ الْاِلَهِىِّ، وَحِيْنَئِذٍ تُدَبِّرُ نَفْسُكَ بِالْوُجُوْدِ الْكَشْفِىِّ الْاِعْتِصَامِىِّ (كَذَافِىْ مَوَاقِعِ النُّجُوْم).

﴿وَكُوْنُوْا مَعَ الصَّادِقِيْنَ﴾صادقان همان مرشدان طريق وصول می باشند پس زمانی که سالک از زمره دوستان و جمله خادمان آنان باشد و به حلقه آنان درآید،پس یقیناً به وسیله محبت وتربیت وقوت ولایت آنان به مراتبی در سیر الی الله و ترک غیر الله رسیده است. حضرت شیخ اکبر ـ تربتش پاک بادـ می فرماید: اگر نمی توانی افعال خود را بر مراد غیر خود بکشی پس درست نیست برای تو انتقال از هوای خود و اگر چه مجاهده کند نفس تو با عمرت پس زمانی که پیدا نمودی کسی که حاصل شود حرمت او در نفس تو پس خدمت کن به او در حالی که مرده بداری خود را جلوی روی او که به هر نحوی بخواهد در وجود تو تصرف نماید و تو هیچ تدبیر نکنی تا زمانی که به همراه او هستی برای نفس خود خوشحال زندگی کن در حالی که به فرمانبرداری از او در آنچه که به تو امر می کند و یا ازآن باز می دارد ، مبادرت می ورزی. و اگر تو را به حرفه و شغلی دستور دهد پس به امر او نه به امر هوای خود ،حرفه ای برای خود اختیار کن و اگر به تو امر کرد به نشستن ، بنشین به امر او نه به خواهش نفس خود زیرا او به مصالح تو از تو بهتر آشناست. پس سعی کن ای فرزند در طلب شیخ که تو را راهنمایی و هدایت کند و خاطر تو را در امان نگه دارد تا اینکه ذات تو به وجود الهی کامل شود پس بعد ازآن به نفس خود برای وجود کشفی اعتصامی فکرکن.

✓ مثنوي :

چون گزیدی پیرنازک دل مباش	**سست ورزیده چوآب وگل مباش**
چون گرفتی پـــیر راتسلیم شو	**همچو مــوسی زیر حکم خضررو**

شیخ را که پیشوا و رهــبر است   گرمریدی امتحان کرداوخر است[۱]

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: یَقُوْ لُ اللهُ: ﴿اَلْمُتَحَابُّوْنَ لِجَلَالِیْ فِیْ ظِلِّ عَرْشِیْ یَوْمَ لَاظِلَّ اِلَّاظِلِّیْ﴾[۲] **پیامبر فرمودند که خداوند گفتند:« کسانی که یکدیگر را به خاطر جلال من دوست می دارند در سایه عرش من هستند روزی که هیچ سایه ای بجز سایه من نیست.»**

احادیث نبوي در باره اثبات رابطه

قَالَ الْنَّبِیُّ ﷺ: قَالَ اللهُ تَعَالَیْ: ﴿اِنَّ اَوْلِیَائِیْ مِنْ عِبَادِیْ وَ اَحِبَّائِیْ مِنْ خَلْقِیَ الَّذِیْنَ یُذْکَرُوْنَ بِذِکْرِیْ وَ اُذْکَرُ بِذِکْرِهِمْ﴾[۳]**پیغمبر خدا ﷺ فرمود: که الله ﷻ گفت:« که دوستان من و محبان من از مخلوق من کسانی هستند که با یاد کردن من،ایشان به یاد می آیند و با یاد کردن ایشان ، من به یاد می آیم. »**

قَالَ الْنَّبِیُّ ﷺ مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا حَشَرَهُ اللهُ فِیْ زُمْرَتِهِمْ. [۴]

نبی اکرم ﷺ فرمودند : « هر کس گروهی را دوست داشته باشد روز قیامت به همراه ایشان محشور می گردد.»

---

۱ – تفسیر روح البیان ص۵۳۲ ج۳

۲ -(حم) اِبْنُ اَبِیْ الدُّنْیَا فِیْ کِتَابِ الْاَخْوَانِ (طب ،حل) (عَنِ الْعِرْبَاضِ رضي الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِیثِ اَلْجُزْءُ الثَّامِنُ ص۱۴۹اَلْیَاءُ مَعَ الْقَافِ اکمال)

۳ - الحکیم حل عَنْ عَمْروبْنِ الْجُمُوحِ رضي الله عنه ـ ص۷۰۵ ـ سطر ۱۰ـ اَلْقَافُ مَعَ الْـاَلِفِ ـ جلد۴ ـ جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْکَبِیرُ مِنْ قِسْمِ الْاَقْوَالِ

۴– طك عَنْ اَبِیْ قَرْصَافَةَ رضي الله عنه ص۲۷۶ـ ج۹ـ اَلْمِیْمُ مَعَ النُّــونِ ـ ازهر‌ــ مِـنْ قِسْـمِ الْاَقْوَالِ سطر۱۱ ـ جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَ زَوَائِدِهِ وَالْجَامِعُ الْکَبِیرُ

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: اَلَا اُخْبِرُکُمْ بِاَقْوَامٍ لَیْسُوْا بِاَنْبِیَاءَ، وَ لَا شُهَدَاءَ، یَغْبِطُهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ الْاَنْبِیَاءُ وَ الشُّهَدَاءُ لِمَنَازِلِهِمْ مِنَ اللهِ عَلَی مَنَابِرَ مِنْ نُوْرٍ، یَعْرِفُوْنَ الَّذِیْنَ یُحَبِّبُوْنَ عِبَادَاللهِ اِلَی اللهِ، وَ یُحَبِّبُوْنَ اللهَ اِلَی عِبَادِهِ، وَ یَمْشُوْنَ فِی الْاَرْضِ نُصْحًا، قِیْلَ: کَیْفَ یُحَبِّبُوْنَ عِبادَاللهِ اِلَی اللهِ. قَالَ: یَأْمُرُوْنَهُمْ بِمَا یُحِبُّ اللهُ، وَیَنْهَوْنَهُمْ عَمَّایَکْرَهُهُ اللهُ، فَاِذَا اَطَاعُوْهُمْ اَحَبَّهُمُ اللهُ.[۱] **نبی اکرم ﷺ فرمودند:« آیا خبر ندهم به شمابه یک گروه از انسانهاکه ازجمله انبیا و شهدا نیستند اما انبیا و شهدا بر جایگاه آنان ـ که ازطرف خدا اعطاشده وبرمنابری ازنوراست ـ غبطه می خورندوایشان راکسانی می دانندکه بندگان خداراباخداوخدا را با بندگان دوست می کنندودر روی زمین به نصیحت می پردازند».پس سؤال شد چطوری بندگان خدا راباخدا دوست می کردند؟ فرمود:« امرمی کردندمردم رابه آنچه خدا دوست می دارد و منع می کردند مردم را از آنچه خدا دوست نمی داردوزمانی که از ایشان اطاعت کردند ، خدا ایشان را دوست می دارد.»**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: زُرْ فِیْ اللهِ فَاِنَّهُ مَنْ زَارَ فِی اللهِ شَیَّعَهُ سَبْعُوْنَ اَلْفَ مَلَكٍ.[۲]

پیامبر ﷺ فرمود:« برادر مسلمان خود را به خاطر خدا زیارت کن و هر آینه کسی که برای رضای خدابرادر خود را زیارت کند، هفتاد هزار فرشته او را همراهی می کنند.»

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: یَقُوْلُ اللهُ تَعَالَی: قَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِیْ لِلَّذِیْنَ یَتَحَابُّوْنَ مِنْ اَجْلِیْ، وَ قَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِیْ لِلَّذِیْنَ یَتَزَاوَرُوْنَ مِنْ اَجْلِیْ، وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِیْ لِلَّذِیْنَ

---

۱ – (هب) وَ اَبُوسَعِیدٍ النَّقَّاشُ فِیْ مُعْجَمِهِ وَ اِبْنُ النَّجَّار عَنْ اَنَس رضي الله عنه ص۳۳۱ـ سطر۱۳ـ جَامِعُ الْاَحَادِیْث لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْکَبِیْرُ اَلْجُزْءُ الثَّالِثُ قِسْمُ الْاَقْوَالِ)

۲ – («حل»عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضي الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ ص۲۵۸ ج۴ قِسْمُ الْاَقْوَالِ)

یَتَبَاذَلُوْنَ مِنْ اَجْلِیْ، وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِیْ لِلَّذِیْنَ یَتَصَادَقُوْنَ مِنْ اَجْلِیْ، وَقَدْ حَقَّتْ مَحَبَّتِیْ لِلَّذِیْنَ یَتَنَاصَرُوْنَ مِنْ اَجْلِیْ، مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَامُؤْمِنَةٍ، یُقَدِّمُ اللهُ لَهُ ثَلَاثَةَ اَوْلَادٍ مِنْ صُلْبِهِ، لَمْ یَبْلُغُوا الْحِنْثَ اِلَّا اَدْخَلَهُ اللهُ الْجَنَّةَ بِفَضْلِ رَحْمَتِهِ اِیَّاهُمْ.[1] **نبی اکرم ﷺفرمودند:«خدای متعال می فرمایدمحبت من برای کسانی که به خاطر من به یکدیگر محبت می کنند و برای کسانی که یکدیگررا برای رضای من ملاقات می کنندو برای کسانی که برای رضای من خرج و بخشش می کنند وبرای کسانی که به خاطر من راست می گویند و برای کسانی که برای رضای من یکدیگر را نصرت می کنند ، لازم شد . خداوند مرد و زن مؤمنی را که سه فرزند از نسلشان داده باشد و به سن بلوغ نرسیده ، وفات کرده باشند ، آن دو را به فضل و رحمت خود به بهشت داخل می کند .»**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ: یَقُوْلُ اللهُ:﴿اَلْمُتَحَابُّوْنَ لِجَلَالِیْ فِیْ ظِلِّ عَرْشِیْ یَوْمَ لَاظِلَّ اِلَّا ظِلِّیْ ﴾ [2]**پیامبر اکرم ﷺ فرمودند خدای متعال فرموده اند:« کسانی که برای رضای من به یکدیگر محبت می کنند ، روز قیامت در زیر سایه عرش من می باشند . در روزی که به جز سایه عرش من هیچ سایه ای نیست .»**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ:اَفْضَلُکُمُ الَّذِیْنَ اِذَا رُؤُوْاذُکِرَاللهُ تَعَالَی لِرُؤْیَتِهِمْ.[3]**بهترین شما کسانی هستند که هر گاه دیده شوند خداوند به جهت دیده شدن آنها ، به یاد آید.**

---

۱ – (عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبَسَةَ رضی الله عنه جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ جلد۸ ـ اَلْجُزْءُ الثَّامِنُ قِسْمُ الْاَقْوَالِ)

۲ – حم، اِبْنُ اَبِی الدُّنْیَا فِیْ کِتَابِ الْاِخْوَانِ ،طب،،حل، عَنِ الْعِرْبَاضِ رض جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ ص۱۴۹ ـ ج۸ ـ قِسْمُ الْاَقْوَالِ اَلْیَاءُ مَعَ الْقَافِ ـ اکمال

۳–اَلْحَکِیمُ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ ص۶۸۵ـ سطر۵ ـ جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَزَوَائِدِهِ وَ اَلْجَامِعُ الْکَبِیْرُ اَلْجُزْءُ الْاَوَّلُ قِسْمُ الْاَقْوَالِ) الحکیم انس ـ کنزالعمال ـ ص۴۱۹ـ جلد۱

خِيَارُكُمُ الَّذِيْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللهُ، وَ شِرَارُكُمْ الْمَشَّاؤُوْنَ بِالنَّمِيْمَةِالْمُفَرِّقُوْنَ بَيْنَ الْاَحِبَّةِ الْبَاغُوْنَ لِلْبِراءِ الْعَنَتَ.[1] **پیامبر خدا فرمودند :« بهترین شما کسانی هستندکه هرگاه دیده شوند، خدا یاد کرده شود و بدترین شما کسانی هستند که در میان دوستان سخن چینی می کنندودربین دوستان تفرقه می اندازندو در بین افراد یکدل و نیکو کار رنج و مشقت ایجاد می کنند .**

خِيَارُكُمْ مَنْ ذَكَّرَكُمْ بِاللهِ رُؤْيَتُهُ، وَزَادَ عِلْمَكُمْ مَنْطِقُهُ، وَرَغَّبَكُمْ فِى الْآخِرَةِ عَمَلُهُ.[2] **وبهترین شماکسانی هستند که دیدن او شما را به یاد خدا بیندازد و گفتگوی اوعلم شمارا اضافه کند،وعمل او شمارا برای آخرت به‌رغبت بیاورد.**

اَلَا اُنَبِّئُكُمْ بِخِيَارِكُمْ، خِيَارُكُمُ الَّذِيْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللهُ.[3] **آیا خبر ندهم شما را به بهترین شما، بهترین شما کسانی هستند که هرگاه دیده شوند خدا یاد کرده شود.** اِنَّ مِنَ النَّاسِ مَفَاتِيْحَ لِذِكْرِ اللهِ،اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَ اللهُ.[4] **به درستی که بعضی از مردم کلیدذکرخداوند می باشندزمانی که دیده شوند،خدا یادکرده می شود.** اَوْلِيَاءُ اللهِ الَّذِيْنَ اِذَا رُؤُوْا ذُكِرَاللهُ.[5] **دوستان خدا کسانی هستند که هرگاه دیده شوند ، خدا یاد کرده شود.**

---

۱ - هَبْ عَنْ اِبْنِ عُمَرَ ،ح،كَنْزُالْعُمَّالِ ص۴۱۹ـ ج۱ـ فِى الْجَامِعِ الصَّغِيْرِ اِبْنُ عَمْرٍو) (حم ـ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَاصِمٍ ۱۰ـ طب عَنْ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ ـ كَذَا فِى الْجَامِعِ الصَّغِيرِ لِابْنِ غَنَمٍ وَهُوَالصَّوَابُّ ـ كَنْزُالْعُمَّالِ ـ ص۴۱۹ـ جلد۱

۲ - اَلْحَكِيمُ عَنْ اِبْنِ عَمْرٍوكَنْزُالْعُمَّالِ ص۴۱۹ـ ج۱

۳ - حم،عن اسماء بنت یزید کنزالعمال ص۴۱۹ـ جلد۱

۴ ـ طب عن مسعود ـ کنزالعمال ص۴۱۹ـ جلد۱

۵ - الحکیم عن ابن عباس ـ کنزالعمال ـ ص۴۱۸ـ جلد۱

کلمات طیبات ملفوظات

وصورت مرشد را نصب العین قرار داده به واسطه او التماس ازالۀ امراض باطنی باید نمود:وَيَربِطُ قَلبَهُ بِشَأْنِهِ وَ يَسْتَفِيْدُ مِنْهُ الخ و قلب خود را به مقام شیخ مرتبط سازد وازاواستفاده ببرد.(تحفةالسالکین ص۱۴۰)

در بیان آنکه امر در غایت صعوبت است . اصل در این کار صحبت است و رابطه ظل او، بر تقدیر فقدان صحبت صوری ، به گرفتن رابطه که صحبت معنوی است ، اکتفا نموده اند الخ (کلیات باقی بالله (رح)ص۳۲ـ از ملفوظات چهار شنبه ۱۳ ذی القعده سنه ۱۰۰۹ هجری) و (ص۸۱ وص۱۱۱وص۱۱۳ و ص۱۱۴و ص ۱۲۴ تحفۀالسالکین) (ص ۳۸۰ کنزالهدایات ص۱۲ وص۲۰) مختصری از مکتوبات قدسیه امام ربانی و مکتوبات خواجه محمد معصوم (رح) (هدایت الطالبین ص ۱۳ـ تصنیف شیخ ابو سعید مجددی (رح) (درالمعارف ملفوظات شاه غلام علی صاحب مجددی (رح) ص۳۱) (القول الجمیل مع شرح شفاء العلیل ـ ص۷۲ ـ تصنیف حضرت شاه ولی الله صاحب نقشبندی ـ عفی عنه ـ) (تسهیل المقامات ـ ص ۹۵ ـ لغوث الاعظم (رح) مترجم صوفی غلام فاروق قادری« رح ») (مناهیج السیر و مدارج الخیر ـ ص۴۱ الی ص ۴۴ تصنیف خلیفه حضرت شاه غلام علی صاحب نقشبندی(رح) مجددی (رح).

﴿يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَابْتَغُوْا اِلَيْهِ الْوَسِيْلَةَ﴾ [1] وَاعْلَمْ اَنَّ الْآيَةَ الْكَرِيْمَةَ صَرَّحَتْ بِالْاَمْرِ بِابْتِغَاءِ الْوَسِيْلَةِ، وَلَابُدَّ مِنهَا الْبَتَّةَ، فَاِنَّ الْوُصُولَ اِلَى اللهِ تَعَالَى لَايَحْصُلُ اِلَّا بِالْوَسِيْلَةِ، وهِيَ عُلَمَاءُ الْحَقِيقَةِوَمَشَائِخُ الطَّرِيقَة بِدان به درستی که آیه کریمه تصریح به امرمی کندبه طلب کردن وسیله وچاره ای از آن

۱-سوره مائده آیه ۳۵« ای مسلمانان بترسید از خدا و بطلبید قرب بسوی او»

نیست.به درستی که رسیدن به خدای تعالی ، جز به وسیله حاصل نمی شود و آن علمای حقیقت ومشایخ طریقت است.قَالَ الْحَافِظُ:

قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن

ظلماتست بترس از خطر گمراهی

وَالْعَمَلُ بِالنَّفْس يَزِيْدُ فِيْ وُجُودِهَا، وَ اَمَّا الْعَمَلُ وِفْقَ اِشَارَةِ الْمُرْشِدِ وَدَلَالَةِ الْاَنْبِيَاءِ وَالْاَوْلِيَاءِ فَيُخْلِصُهَا مِنَ الْوُجُودِ، وَ يَرْفَعُ الْحِجَابَ، وَ يُوْصِلُ الطَّالِبَ اِلَى رَبِّ الْاَرْبَاب، قَالَ الشَّيْخُ اَبُو الْحَسَنِ الشَّاذِلِيُّ: كُنْتُ اَنَا وَصَاحِبٌ لِيْ قَدْ اَوَيْنَا اِلَى مَغَارَةٍ لِطَلَبِ الدُّخُوْلِ اِلَى اللهِ، وَاَقَمْنَا فِيْهَا، وَنَقُولُ يُفْتَحُ لَنَا غَدًا اَوْ بَعْدَ غَدٍ، فَدَخَلَ عَلَيْنَا يَوْماً رَجُلٌ ذُوْهَيْبَةٍ، وَ عَلِمْنَا اَنَّهُ مِنْ اَوْلِيَاءِ اللهِ، فَقُلْنَا لَهُ، كَيْفَ حَالُكَ، فَقَالَ: كَيْفَ يَكُوْنُ حَالُ مَنْ يَقُوْلُ: يُفْتَحُ لَنَا غَدًا اَوْ بَعْدَ غَدٍ، يانَفْسُ لِمَ لَاتَعْبُدِيْنَ اللهَ لِلَّهِ. فَتَيَقَّظْنَا، وَتُبْنَا اِلَى اللهِ، وَ بَعْدَ ذَلِكَ فُتِحَ عَلَيْنَا، فَلَا بُدَّ مِنْ قَطْعِ التَّعَلُّقِ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ لِيَنْكَشِفَ حَقِيْقَةُ الْحَالِ. **و عمل به نفس در وجودآن زیاد می کند و اما عمل موافق با اشاره مرشد و دلالت و راهنمایی انبیا و اولیانفس را از وجود (هستی و انانیت) خالص می کند و حجاب را بر می دارد و طالب را به سوی رب الارباب وصل می کند . شیخ ابوالحسن شاذلی گفت : من و رفیقم در غاری برای طلب داخل شدن به سوی خدا جای گرفتیم و در آن غار ایستادیم و می گفتیم فردا یا پس فردا گشایشی برای ما پیدا می شود . پس یک روز بر ما داخل شد مردی که صاحب هیبت بود و دانستیم به درستی که او از اولیای خدا است . به او گفتیم :«که حال تو چگونه است ؟» گفت :« چگونه می باشد حال کسی که می گوید باز می شود برای ما فردا یا پس فردا ؟ ای نفس چرا خدا را به خاطر خدا عبادت نمی کنی؟» پس آگاه شدیم و به سوی**

خدا توبه کردیم ، و بعد از آن بر حال ما گشایشی پیداشد. چاره ای نیست از قطع تعلق از هر وجه تا اینکه حقیقت حال آشکار شود .

✓ **حافظ گفت :**

فدای دوست نکردیم عمرخویش دریغ

که کــار عشق ز مــا این قدر نمی آید

وَفِيْ صُحْبَةِ الْاَخْيَارِ وَالصُّلَحَاءِ شَرَفٌ عَظِيْمٌ، وَسَعَادَةٌ عُظْمَى[1]. **و در صحبت بزرگان و صلحا شرفی بزرگ و سعادتی بزرگ تر است . وحضرت عارف صمدانی امیر سید علی همدانی ــ قدس سره ــ بعضی ازین صلوات در آخر اوراد فتحیه ایراد فرموده اند وشرط خواندن این صلوات آن است که حضرت پیغمبرﷺ حاضر بیندو باایشان مصافحه کند.**

وَمِنْهَا قَوْلُهُ: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِمَامَ الْحَرَمَيْنِ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اِمَامَ الْخَافِقَيْنِ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُوْلَ الثَّقَلَيْنِ اَلْخ **سلام بر تو باد ای پیشوای هر دو حرم (مکه و مدینه) سلام بر تو باد ای پیشوای غرب و شرق سلام بر تو باد ای پیغمبر جن و انس .**

يَا نَبِيَّ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ إِنَّمَا الْفَوْزُ وَالْفَلَاحُ لَدَيْكَ[2].

بسلام آمدم جوابم ده مرهمی بر دل خرابم نه

﴿يَآاَيُّهَاالَّذِيْنَ امَنُوْاصَلُّوْا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوْا تَسْلِيْمًا ﴾[3]

۳ ــ سوره احزاب آیه ۵۶ « ای مسلمانان درود فرستید بر وی و سلام گویید سلام گفتنی»

۱ ــ ای نبی خدا سلام بر تو باد به تحقیق رستگاری و نجات نزد تو است .

فصل بیست وسوم
دربیان اثبات جذب

در بیان اثبات جذب به آیات الله و احادیث نبوی ﷺ و اجماع مشایخ عظام ــ رحمهم الله تعالی علیهم ــ که علماء بالله اند. بدان که جذب ووجد واردی است که از حق تعالی وارد آید وباطن را از هیآت خود بگرداند باحداث وصفی غالب چون حزن وفرحی

كَمَا قَالَ الْجُنَيْدُ رَحِمَهُ اللهُ: اَلْوَجْدُ انْقِطَاعُ الْاَوْصَافِ عِنْدَ سِمَةِالذَّاتِ بِالسُّرُوْرِ انْتَهَى. وَقَالَ اَبُو الْعَبَّاسِ عَطَاءُ: اَلْوَجْدُ انْقِطَاعُ الْاَوْصَافِ عِنْدَ سِمَةِ الذَّاتِ بِالْحُزْنِ انْتَهَى.

جنید(رح) گفت: وجد ، قطع شدن اوصاف در نزد علامتهای ذات به وسیله خوشحالی است و ابوالعباس عطا گفت : وجد ، یعنی قطع شدن اوصاف در وقت علامت ذات به وسیله اندوه است.

پس به سبب همان گردانیدن هیأت باطن واجد در جوارح واندام او لرزه واضطراب حاصل شود ، طاقت آنرا نداردکه امساک جوارح خود را نماید ومتمکن بنشیند.ناچار منجذب می گردد ودلیل برجذب و وجدمی آید.

قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿اَللهُ نَزَّلَ اَحْسَنَ الْحَدِيْثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِىَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِاللهِ﴾ [1]

« فرو فرستاده خدای تعالی نیکوترین سخن را که هست کتابی مانند یکدیگر در جودت لفظ وصحّت معنی و مشتمل است بر زوجات چون

---

۱ ــ سوره زمر آیه ۲۳

امر و نهی و وعد و وعید. می لرزد ازاو یعنی ازخوف وعیدی که در او است پوست برتنهای آنانکه می ترسندازپروردگارخودپس نرم می شود آرام می گیردپوستهاودلهای ایشان به سوی یادکردن رحمت ومغفرت خدای ﷻ .»

درتفسیر حسینی آورده است که امام قشیری (رح) فرمود که می لرزد از هیبت الهی وساکن می شود از انس پادشاهی گفته اند لرزه آرام به آثار قبض وبسط دست دهد یابه سبب استتار وتجلی ودر کشف الاسرار آورده است که ﴿تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُهُمْ﴾صفت مبتدیان راه است و﴿تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ﴾صفت منتهیان.

قَالَ فِيْ تَفْسِيْرِ الْجُمَل: اِقْشَعَرَّ جِلْدُهُ اِذَا تَقَبَّضَ وَتَجَمَّعَ مِنَ الْخَوْفِ وَوَقَفَ شَعْرُهُ اِنْتَهَى. قَالَ فِى تَفْسِيرِ الْبَيْضاوىِّ: اِقْشَعَرَّ جِلْدُهُ اَىْ تَشْمَئِزُّ خَوْفاً مِمَّا فِيْهِ مِنَ الْوَعِيْدِ، وَ اقْشِعْرَارُ الْجِلْدِ تَقَبُّضُهُ اِنْتَهَى. قَالَ فِيْ تَفْسِيْرِ الْخَازِنِ: وَالْمَعْنَىْ تَأْخُذُهُمْ قُشَعْرِيْرَةٌ، وَهِىَ تَغَيُّرٌ يَحْدُثُ فِيْ جِلْدِ الْاِنْسَانِ عِنْدَ ذِكْرِ الْوَعِيْدِ، وَالْوَجَل، وَالْخَوْفِ اِنْتَهَى. قَالَ فِى تَفْسِيرِ الْجَلَالَيْن: تَقْشَعِرُّ مِنْهُ اَىْ تَرتَعِدُ عِنْدَ ذِكْرِ وَعِيْدِهِ، اِنْتَهَى:قَالَ فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ: وَ حَقِيْقَةُ الْمَعْنَى اَنَّ جُلُودَ هُمْ تَقْشَعِرُّ عِنْدَ الْخَوفِ، وَ تَلِيْنُ عِنْدَ الرَّجَاءِ. قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِيْنَ: السَّيَّارُوْنَ فِيْ بَيْدَاءِ جَلَالِ اللهِ اِذَا نَظَرُوا اِلَى عَالَمِ الْجَلالِ طَاشُوْا، وَ اِنْ لَاحَ لَهُمْ اَثَرٌ مِنْ عَالَمِ الْجَمَالِ عَاشُوْا. قَالَ قَتَادَةُ: نَعْتُ اَوْلِيَاءِ اللهِ الَّذِىْ نَعَتَهُمْ اللهُ بِهِ اَنْ تَقْشَعِرَّ جُلُوْدُهُمْ وَتَطْمَئِنَّ قُلُوْبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ وَ لَمْ يَنْعَتْهُمْ بِذَهَابِ عُقُوْلِهِمْ، اِنَّمَا ذَلِكَ فِى اَهْلِ الْبِدَعِ وَ هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ.

در تفسیر جمل گفت:« پوست او لرزید ، وقتی که از ترس پوست او گرفته و جمع شود و موی او راست شود .» در تفسیر بیضاوی گفت (اقشعر جلده) یعنی پوست آن می لرزد به خاطر ترس از آنچه در آن وعید است(و

اقشعرار الجلد) (یعنی جمع شدن آن)و در تفسیر خازن گفت : یعنی آنها را لرزه و ارتعاش می گیرد و آن یک تغییری است که در پوست انسان ایجاد می شود در وقت ذکر وعده عذاب یا ترس ولرز .و در تفسیر جلالین گفت : (تقشعر منه) یعنی در وقت ذکر وعید عذاب ، می لرزد . اما در الحدیقة الندیه گفت : پوستهایشان در وقت ترس می لرزد و در وقت امید نرم می شود و بعضی از عارفین گفته اند که سیر کنندگان در عالم جلال خداوند زمانی که به سوی عالم جلال نظر کنند ، عقل از سر آنها می پرد . و اگر برای آنها اثری ا زعالم جمال بدرخشد، زندگی می کنند. قتاده گفت: صفت اولیای خدا که خداوند آنها را توصیف نمود اینگونه است که پوست آنها می لرزد و قلب آنها با ذکر خدا آرام می گیرد و آنها را به رفتن عقلهای ایشان توصیف نکرد زیرا که آن در میان اهل بدعت و از عمل شیطان است .

رُوِیَ عَنْ عَبدِاللهِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَیْرِ: قَالَ: قُلْتُ: لِجَدَّتِی اَسْماءَ بِنْتِ اَبِی بَکْرِ الصِّدِّیْقِ رضی الله عنه کَیْفَ کَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ یَفْعَلُوْنَ اِذَا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ؟ قَالَتْ: کَانُوا کَمَا نَعَتَهُمُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ تَدْمَعُ اَعْیُنُهُمْ، وَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُهُمْ وَ رُوِیَ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ:اِذَا اقْشَعَرَّ جِلْدُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ تَحَاتَّتْ عَنْهُ ذُنُوبُهُ، کَمَایَتَحَاتُّ عَنِ الشَّجَرَةِ الْیَابِسَةِ وَرَقُهَا، وَ فِی رِوَایَةٍ حَرَّمَهُ اللهُ عَلَی النَّارِ. اِنْتَهَی[1].

---

۱ - قَوْلُهُ: رُوِیَ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ الْمُطَّلِبِ.(حَدِیْثُ الْجَامِعِ الصَّغِیْرِ ص۱۵ــ جلد۱ سمویة،طب) قَالَ النَّبِیُّ ﷺ اِذَا اقْشَعَرَّ جِلْدُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ تَحَاتَّتْ عَنْهُ خَطَایَاهُ کَمَا یَتَحَاتُّ عَنِ الشَّجَرَةِ الْبَالِیَةِ وَرَقُهَا. (سمویه طب عَنِ الْعَبَّاسِ رضی الله عنه ص۲۱۹ ــ سطر ۱۰ـ جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَ زَوَائِدِهِ وَ الْجَامِعُ الْکَبِیرُ اَلْجُزْءُ الْاَوَّلُ قِسْمُ الْاَقْوَالِ ۲)

از عبدالله بن عروه روایت شده است که گفت: برای جده خود اسما دختر ابوبکر صدیق گفتم که اصحاب رسول الله ﷺ آن زمانی که قرآن بر آنها تلاوت می شد چه کار می کردند؟ گفت :« آنها همان طوری که خداوند آنها را توصیف نموده ، بودند که چشمهای آنها اشک می ریخت ، و پوست بدن آنها می لرزید .» از عباس بن عبدالمطلب روایت است : پیامبرﷺ فرمودند:« هر گاه بدن بنده ای از ترس خداوند بلرزد ، گناهانش از او جدا می شود همان طوری که برگهای خشک درخت می ریزد.» و در روایتی خداوندآتش جهنم را بر او حرام می گرداند.

هرگاه تعریف اقشعرار و ثوابی که به سبب آن مرتب می شود استماع نمودید پس بدان که اقشعرار جلد ، خاصه سالکان مبتدی و متوسط است ولینت و اطمینان جلد و قلب خاصۀ منتهیا ن است. كَمَا مَرَّفِی عِبَارَةِ كَشْفِ الْاَسْرَارِ، وَاَيْضًا : همان طوری که گذشت در عبارت کشف الاسرار و همچنین دلیل بر آن قول حضرت عمر رضي الله عنه است که در زمانه آن حضرت ﷺ اعرابیان می آمدند و استماع قرآن را می نمودند و به سبب همین استماع گریه و حزن و اقشعرار جلد ایشان را طاری می شد و حضرت عمررضي الله عنه چون حال ایشان را دید مر ایشان را فرمود که كُنَّا كَمَا كُنْتُمْ، ثُمَّ قَسَتْ قُلُوْبُنَا. مَعْنَىْ قَسَتْ اَىْ قَوِيَّتْ وَسَكَنَتْ وَاطْمَأَنَّتْ.(بودیم همان طور که شما بودید سپس قلبهای ما سخت شد . یعنی قوی و ساکن و مطمئن شد.)

وَاَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ وَاِذَاتُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُه' زَادَتْهُمْ اِيْمَانًاوَّ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ﴾[1]

---

۱ – سوره انفال آیه ۲

«جز این نیست که مؤمنان آنانند که چون یاد کرده شود خدا بترسد دل ایشان و چون خوانده شود بر ایشان آیات خدا زیاده سازد آن آیات ایمانشان را و بر پروردگار خویش توکل می کنند.»

قَالَ فِی الْبَیْضَاوِیِّ: فَزَعَتْ لِذِکْرِهِ اِسْتِعْظَامًا لَهُ، وَ تَهَیُّبًا مِنْ جَلَالِهِ اِنْتَهَی.و در بیضاوی گفت : یعنی دلهایشان با یاد او به دلیل بزرگ شمردن آن و ترس از جلال و بزرگی او بترسد .

وَ اَیْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَی﴿اَلَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَاللهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ﴾ قَالَ فِیْ الْبَیْضَاوِیِّ هَیْبَةً مِنْهُ لِاِشْرَاقِ اَشِعَّةِ جَلَالِهِ عَلَیْهَا اِنْتَهَیو همچنین خداوند بلند مرتبه فرمود : « آنانند که چون خدا یاد کرده شود دل ایشان بترسد » و در بیضاوی گفت : به دلیل ترس از او با تابیدن اشعه جلال و عظمت او .

وَاَیْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَی:﴿سُبْحَانَ الَّذِیْ اَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا﴾[1]و هنچنین خداوند بلند مرتبه فرمود : « پاک است آنکه ببرد بنده خود را شبانه »

در تفسیر حسینی آورده است که پیغمبر ﷺ مجذوب است و از جذبه آن حضرت ﷺ به این آیت اشارت فرموده است .

قَالَ فِی کِتَابِ التَّعَرُّفِ : اَلْوَجْدُ هُوَ سَمْعُ الْقُلُوْبِ، وَ بَصَرُهَا. قَالَ اللهُ تَعَالَی﴿فَاِنَّهَا لَا تَعْمَی الْاَبْصَارُ وَلَکِنْ تَعْمَی الْقُلُوْبُ الَّتِیْ فِی الصُّدُوْرِ﴾[2]

در کتاب تعرف آورده است : وجد، شنوایی قلبها و بینایی آن می باشد . خداوند متعال فرمود :« هر آیینه حال این است که نابینا نمی شوند چشمها ولیکن نابینا می شوند آن دلها که در سینه اند.»

---

۱ - سوره اسری آیه ۱

۲ - سوره حج آیه ۴۶

وَقَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿ اَوْ اَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيْدٌ ﴾[۱]. فَمَنْ ضَعُفَ وَجْدُهُ تَوَاجَدَ وَمَنْ قَوِىَ تَمَكَّنَ فَسَكَنَ قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُالَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِيْنُ﴾ [۲]

پس کسی که وجداو ضعیف باشد تظاهر به وجد کند و کسی که وجد او قوی باشد مطمئن شده و تسکین پیدا می کند.

نویسنده ـ عفی عنه ـ چون ثبوت جذب را از کتاب الله بیان نموده حالا ا زاحادیث نبوی ﷺ استماع فرمایید:قَالَ النَّبِىُّ ﷺ:جَذْبَةٌ مِّنْ جَذْبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِىْ عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ. **(پیامبرﷺ فرمودند: جذبه و کششی از کششهای خداوند برابر با عمل جن و انس است)**

جذب به معنی کششی است محبوب را از جانب محب . سببش آن است که حق ﷻ به سبب توجه مرشد کامل فرجه ای در میان حجاباتی که مابین بنده و حق است ، گشاده می گرداند و از آن فرجه اشعه ای از انوار الهی بروجود سالک می افتد . طاقت ابتلاع آن راندارد که خود راساکن وآرام گیرد از جهت آنکه(لَا يَحْمِلُ عَطَايَا الْمَلِكِ اِلَّا مَطَايَاهُ) **(بخششهای پادشاه را غیر از چهارپایان خودش حمل نمی کنند) ناچار مضطرب و منجذب می گردد این است جذب مبتدی تفصیل این مبحث راوفرق جذب مبتدی و منتهی را در آخر فصل هذا بیان خواهیم نمود ان شاءالله**

۱-﴿ اِنَّ فِيْ ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَه' قَلْبٌ اَواَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيْدٌ﴾ **سوره قاف آیه ۳۷ «هر آئینه در این مقدمه پند است کسی راکه دلی دارد یا گوش نهد متوجه شده»**

۲ - سوره زمر آیه ۳۷ «موی خیز می شود از شنیدن آن پوست آنانکه می ترسند از پروردگارخودبعدازآن نرم می شود»

رَوَی عَائِشَةُ(رض) : اَنَّ رَسُوْلَ اللهِﷺکَانَ یُسْمَعُ مِنْ صَدْرِهِ اَزِیْزٌ کَاَزِیْزِالْمِرْجَلِ حَتَّی کَانَ یُسْمَعُ فِیْ بَعْضِ سُکَكِ الْمَدِیْنَةِ.[۱]

یعنی عایشه (رض) روایت کرده است که شنیده می شد از سینه ی مبارک آن حضرتﷺ جوششی مانند جوشش دیگ ازسبب غلبه بکاء حتی که آواز سینه مبارک رادر بعضی از کوچه های مدینه ی منوره می شنیدند.

وَفِیْ مِشْکَوةِ الْمَصَابِیْحِ: عَنْ اَسْمَاءَ بِنْتِ اَبِیْ بَکْرٍ، قَالَتْ: قَامَ رَسُوْلُ اللهِﷺ خَطِیْبًا، فَذَکَرَ فِتْنَةَ الَّتِیْ یُفْتَنُ فِیهَا الْمَرْءُ، فَلَمَّا ذَکَرَ ذَلِكَ ضَجَّ الْمُسْلِمُونَ ضَجَّةً رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ هَکَذَا، وَ زَادَ النَّسَائِیُّ حَالَتْ بَیْنِیْ وَ بَیْنَ اَنْ اَفْهَمَ کَلَامَ رَسُولِ اللهِﷺ فَلَمَّا سَکَنَتْ ضَجَّتُهُمْ، قُلْتُ: لِرَجُلٍ قَرِیْبٍ مِنِّیْ اَیْ بَارَكَ اللهُ فِیْكَ مَاذَا قَالَ رَسُولُ اللهِﷺ فِیْ آخِرِ قَوْلِهِ. قَالَ: قَالَ: قَدْ اُوْحِیَ اِلَیَّ اَنَّکُمْ تُفْتَنُوْنَ فِی الْقُبُوْرِ قَرِیْبًا مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَّالِ. اِنْتَهَی.[۲]

و در مشکوة المصابیح آمده است: اسما دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت که ایستاد آن حضرت درحالی که خطبه می خواند، پس یاد کرد فتنه وعذاب قبر را که آزمایش کرده می شود در وی مرد را پس هرگاه که یاد کرد آن حضرت عذاب قبر رابنالیدند وفریاد بر آوردند از ترس وهیبت آن مسلمانان نالیدن عظیم و زیادت کرده است نسایی این عبارت را اسما گفت چنان نالیدنی و فریاد کردنی که مانع شد و حایل گردید در میان من و میان فهم کردن من سخن آن حضرت ﷺ را یعنی چنان فریاد و ناله ازمردم بر آمدکه سخن آن حضرت که فرمودند من نشنیدم . پس هرگاه که نشست و

---

۱ – شمائل ترمذی ص ۲۳ باب ما جاء فی بکاء رسول الله ﷺ

۲ – مشکوة المصابیح کتاب الایمان باب اثبات عذاب قبر الفصل الثالث ، ص۲۶ ، ج۱

آرام یافت ناله و فریاد ایشان گفتم مردی را که نزدیک به من بود ای مرد برکت کند در کار تو خدای تعالی آن حضرت در آخر کلام خود چه گفت. آن مرد گفت آن حضرت فرمود به تحقیق وحی کرده شده است به سوی من که شما در فتنه انداخته شوید وآزمایش شوید درقبرها (آن طور آزمایشی) که نزدیک به فتنه دجّال است در غایت شدت و نهایت محنت ونیز دجال دعوای ربوبیت کند و مردم به جهت عجز و اضطرار به اقرار ربوبیت وی مفتون شوند.

وَفِیْ کِتَابِ الْعَوَارِفِ: عَنْ مَطْرَفِ بْنِ شَخِیْرٍ، عَنْ اَبِیْهِ، قَالَ: اِنَّ النَّبِیَّ ﷺ یُصَلِّیْ وَ فِیْ صَدْرِهِ اَزِیْزٌ کَاَزِیْزِ الرَّحَی مِنَ الْبُکَاءِ.[1] **در عوارف از مطرف ابن شخیرروایت شده است : پیامبر ﷺ نماز می خواندند و از سینه مبارک صدایی مانند صدای آسیاب از گریه شنیده می شد.**

وَفِیْ اِحْیَاءِ الْعُلُوْمِ: رُوِیَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ[2]، قُرِئَ عَلَی رَسُولِ اللهِ ﷺ، فَلَمَّا اَنْزَفَ اِلَی قَوْلِهِ تَعَالَی:﴿ فَکَیْفَ اِذَاجِئْنَا مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ بِشَهِیْدٍ وَّجِئْنَا بِكَ عَلَی هَؤُلَاءِ شَهِیْدًا﴾ [3] فَکَانَتْ عَیْنَاهُ ﷺ تَذْرِفَانِ [4] بِدُمُوْعٍ، وَفِیْ رِوَایَةٍ اُخْرَی : اَنَّهُ عَلَیْهِ السَّلَامُ

---

۱ - رواه احمد و نسائی ابو داود ص۱۳۷ ج۱ باب فی البکاء

۲ - ترمذی ص۲۱ ج۲ البخاری ص۷۵۵ ج۲ الجزء ۲۱ کتاب ابواب فضائل القرآن باب قول المقرئی للقاری حسبک

۳ - سوره نساء آیه ۴۱

۴ - بکاء (گریه) آن حضرت ﷺ از تصور هول قیامت و سختی و احوال مردمان به جهت غایت رأفت و رحمت و شفقت آن حضرت بر خلق.شیخ عبد الحق

قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ، اَوْقُرِءَتْ عِنْدَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿اِنَّ لَدَيْنَا اَنْكَالًاوَّجَحِيْمًاوَّطَعَامًا ذَاغُصَّةٍ وَّ عَذَابًا اَلِيْمًا﴾ [1] فَصَعِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ [2]. اِنْتَهَى.

ودراحیاءالعلوم از ابن مسعودؓروایت شده است که برپیامبر قرائت شدتا اینکه به این فرمایش خداوندرسید﴿فکیف اذاجئنا﴾(پس چه حال باشد آنگاه که بیاریم از هر قوم گواهی را و بیاریم ترا گواه براین امت)پس چشمان مبارک ایشان اشک می ریختند. و در روایت دیگری آمده است که همانا ایشان ﷺ این آیه را خواند یا برایش این آیه خوانده شد ﴿اِنَّ لَدَيْنَا انكالًا﴾ «همانا نزدیک ما قیدهای گران و آتش افروخته و طعام گلوگیر و عذاب درد دهنده هست»پس پیامبراکرم ﷺ از شنیدن آن بیهوش گردیدند.

نویسنــده ـ عفی عنه ـ چــون اثبات جذبه را از احادیث نبوی ﷺ بیان نمود حالااز جذبات انبیاو خلفای راشدین و اجماع علمای راسخین که مشایخ عظام اند استماع فرمایند در عوارف المعارف که از تصنیف شیخ شهاب الدین (رح) می باشد آورده است اِنَّ اِبراهِيْمَ خَلِيْلَ اللهِ عليه السلام كَانَ اِذَا قَامَ اِلَى الصَّلوةِ يُسْمَعُ خَفَقَانُ قَلْبِهِ مِنْ مِيْلٍ. اینکه وقتی که حضرت ابراهیم خلیل الله در نمازمی ایستادند صدای قلبشان از فاصله یک میل شنیده می شد.

و نیز در عوارف آورده استاِنَّ مُوْسَىْ كَلِيْمَ اللهِ عليه السلام يَرِدُ عَلَيْهِ الْوَارِدُ فِيْ صَلَوتِهِ، وَحَالَ مُنَاجَاتِهِ، فَتَمُوْجُ بِهِ باطِنُهُ كَبَحْرٍ سَاكِنٍ تَهُبُّ عَلَيْهِ الرِّيْحُ، فَتَلَاطَمَ الْاَمْوَاجُ، وَ كَانَ تَمَايُلُ الْمُوْسَى لِتَلَاطُمِ اَمْوَاجِ بَحْرِ الْقَلْبِ اِذَاهَبَّتْ عَلَيْهِ نَسَمَاتُ

---

۱ -سوره مزمل آیه ۱۲و ۱۳

۲ - اتحاف السادة المتقین ص۵۵۱ ج۶ الباب الثانی فی آثار السّماع و آدابه

الْفَضْلِ، وَ رُبَّمَا الرُّوْحُ تَطْلُعُ اِلَی الْحَضْرَةِ الْاِلَهِيَّةِ فَتَهُمُّ بِالْاِسْتِعْلَاءِ، وِلِلْقَالِبِ بِهَا تَشَبُّكٌ وَ امْتِزَاجٌ، فَيَضْطَرِبُ الْقَالِبُ وَ يَتَمَايَلُ .اِنْتَهَی

یعنی بر موسی ؑ حالتی درجای نماز ودر جای مناجات او که به پروردگار خودداشت ، عارض شد. پس به سبب به همین حالت باطن شریف ایشان مثل دریا یی که ساکن و آرام باشد وباد سخت وتند برخیزد براوبرهم خورد وبسیار شود و موجهاجوشش خورد موجی زد. و می بود میل و محبت حضرت موسی به جوشش موجهای بحر دل وی وقتی که بر خواست وموجود می شد در دریای دل او خوشبوهای فضل حق سبحانه بسیار ازاوقات روح شریف ایشان بالامی رفت به حضرت قدس وقصد بلندی می کردبه طرف اصل خودچون که بدن همراه روح امتزاج وخلطیه داشت.پس بدن شریف شان بی تاب وبیقرارمی شدبه طرف روح به عالم قدس میل ومحبت می کرد.

در تفسیر عزیزی که از تصانیف حضرت شاه عبدالعزیز رئیس المفسرین قدس سره العزیز است در سوره﴿وَالَّيْلِ اِذَايَغْشَی﴾آورده است : «پس از آنکه مال حضرت ابوبکر بالکلیه تمام شدو فقر بر ایشان استیلا یافت، روزی گلیمی رابه جای کرته در گلو انداخته به خلالی او رامربوط ساخته در مجلس آن حضرت ﷺ حاضر شده بود ند حضرت جبرئیل نازل شدند و پرسیدند یا محمد ﷺ ابوبکر را با وجود مال داری بسیار چه حال شد که به این لباس فقر نشسته آن حضرت ﷺ فرمودند که همه مال خود را برمن ودر راه من خرج کرده مفلس شد. حضرت جبرئیل گفت که خدای تبارک تعالی ابوبکرؓ را سلام فرموده است و می پرسد که بگو در این فقر از من راضی هستی یا کدورت داری حضرت ابوبکرؓ را به شنیدن این سخن حالتی روداد که بر مثال ارباب وجد بیخود شده، می گفتند که من چه کسم که بر پروردگار خود کدورت دارم بار بار با آواز بلند همین نغمه

می سراییدند. اَنَا عَنْ رَبّیْ رَاض، اَنَا عَنْ رَبّیْ رَاض، اَنَا عَنْ رَبِّیْ رَاض. » (من از پروردگار خود راضی هستم«سه بار تکرار کرد») حضرت مجدد الف ثانی در مکتوب سیصدو یکم از جلد اول می فرمودند مگر ندانستی که اصحاب کرام علیهم الرضوان همه به درد آخرت مبتلا بوده و از عذاب ترسان . روزی عمر فاروق رضی الله عنه بر شتر سوار به کوچه می گذشتند قاری این آیهٔ را خواند قَوْلُهُ تَعَالَی: ﴿اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ مَّا لَه ُمِنْ دَافِعٍ﴾[۱] از استماع آن از هوش رفتند و از شتر بیخود بر زمین افتادند و از آن جا برداشته به خانه بردند وتا مدتی از آن درد بیمار افتادند که مردم به عیادت ایشان می آمدند. و در کیمیای سعادت آورده که علی رضی الله عنه چون به نماز برخواستی شدت لرزه بر وی افتادی ولون وی بگردیدی و گفتی آمد وقت آن امانتی که بر هفت آسمان و زمین عرض کردند و طاقت آن نداشتند ونیز در کتاب کیمیای سعادت آورده است که علی بن الحسین رضی الله عنه در وقت احرام زرد شدی و لرزه در اندام شریف وی افتادی ولبیک نتوانست گفت. گفتند:«چرا لبیک نگویی؟» گفت : « ترسم که اگر بگویم جواب گوید لَا لَبَّیْكَ وَ لَاسَعْدَیْكَ» چون این بگفت از شتر بیفتاد وبیهوش شد. وایضًا در کیمیای سعادت آورده است که احمد بن ابی الحواری مرید ابو سلیمان دارانی بود حکایت می کند که ابو سلیمان دارانی وقتی لبیک نگفت تا میلی برفت و بیهوش شد . چون به هوش آمد گفت :«که حق تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد که ظالمان امت خود رابگویی که تا

---

۱ – سوره طور آیه ۸و ۷ «هر آئینه عذاب پروردگار تو بودنی است نیست او را هیچ دفع کننده» ﴿ اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ ﴾ به درستی که عذاب پروردگار تو﴿ لَوَاقِعٌ ﴾ هر آئینه بودنی است و فرود آمدنی ﴿ مَالَه ُ ﴾ نیست مر آن عذاب را﴿ مِنْ دَافِعٍ ﴾هیچ دفع کننده بلکه به همه حال خواهد بود .

مرایادنکنند و نام من نبرند که هرکه مرا یاد کند من اورا یاد کنم و چون ظالمان باشند ، ایشان را به لعنت یادکنم.» در تفسیر حسینی درتحت قَوْلُهُ تَعَالَی: ﴿وَاتَّخَذَ اللهُ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلًا ﴾[1] آورده است که بزرگان گفته اند شرط خلت، استیلای بنده است درعموم أحوال به حضرت ذوالجلال و این مقام ابراهیم بود لاجرم به خلیل موسوم شد . و شرط محبت فنای حبیب است در محبوب و بقای اوبدو واین مقام محمد ﷺ است . لاجرم به حبیب مسمی گشت واز اینجا است که ذکر خلت به ظاهر مثل فرموده خدای تعالی﴿وَاتَّخَذَ اللهُ اِبْرَاهِیْمَ خَلِیْلًا﴾و ذکر محبت به کنایت باز نمود ﴿فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللهُ﴾[2] در این معنی گفته اند:

✓ بیت :

عجب آن نیست که محبوب جهانی تو به لطف
عجب آن است که محبان تو محبوبانند

ابراهیم خلیل الله سالک بود و حبیب خدا محمد مصطفی ﷺ مجذوب . سلوک نشانه هستی و تفرقه است و جذب ، علامت نیستی و

---

1 –سوره نساء آیه 125«وخدادوست گرفت ابراهیم را»

2 - آل عمران آیه 31﴿قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللهُ وَیَغْفِرْلَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ وَاللهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ﴾

«ای محمد ﷺ بگو اگر دوست می دارید خدا راپیروی من کنید تا دوست دارد شماراخدا و بیامرزد شمارا گناهان شما و خدا آمرزنده مهربان است.»

جمعیت، ازسلوک خلیل بدین عبارت خبرداد که﴿اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلَیْ رَبِّیْ﴾[۱] از جذبه حبیب خدابدین اشارت تنبیه کردند که﴿اَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا ﴾ لاجرم آنجاه که نظرگاه خلیل بود که﴿وَ ذَالِكَ نُرِیْ اِبراهِیْمَ مَلَكُوْتَ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ﴾ [۲] قدم گاه حبیب خدا گردانیدند که﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی﴾[۳]

- ✓ **بیت :**

خلیل ازخیل تاشان سپاهش — مسیــح ازچاوشان بارگاهش

وایضًا: در تفسیر حسینی در تحت قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿وَنَادَیْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِالْاَیْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا﴾ [۴]آورده است که صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی راهم روش بود یعنی سلوک و هم کشش یعنی جذب اشارت به روش او . قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿وَ لَمَّا جَاءَ مُوْسَی﴾عبارت ازکشش او. قَوْلُهُ

---

۱ -﴿وَ قَالَ اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلَی رَبِّیْ سَیَهْدِیْنِ﴾ سوره صافات آیه ۹۹«و گفت ابراهیم که هر آئینه من رونده ام به سوی پروردگــار خــودراه خواهــد نمــودمرا» ﴿ وَ قَـالَ ﴾ گفـت ابــراهیم علیه السلام چــون از آتــش بســلامت بیــرون آمــد ﴿ اِنِّـیْ ﴾ بدرســتی کــه مــن ﴿ ذَاهِبٌ ﴾ رونده ام ﴿اِلَی رَبِّیْ﴾ به جایی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شــام ﴿ سَیَهْدِیْنِ ﴾ زود باشد که راه نماید مرا به مقصد من یا بــه مصــالح دنیــا و آخــرت پــس ابراهیم علیه السلام روی به شام نهاد ودر آن راه ها جزءبه دست ساره خاتون رضی الله عنها افتاده و او آن را با ابراهیم علیه السلام بخشید . (تفسیر حسینی ، ص۱۰۱۳)

۲ – سوره انعام آیه ۷۵ «و هم چنین می نمودیم ابـراهیم را ملـک آســمانها و زمین تا او از یقین کنندگان باشد.»

۳ –سوره النجم آیه ۸« باز نزدیک شد و فرودآمد.»

۴ –سوره مریم آیه ۵۲ «و نداکردیم او را از جانب راســت کــوه طــور و نزدیــک ساختیم او را رازگویان.»

تَعَالَی ﴿وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾سالک تادر روشی است خطرداردوچون کشش دررسید، خطر را باز در کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است وجذب محض جمعیت است.

✓ بیت :

تاخودروی‌بی‌حاصلی‌چون اوکشیدت‌واصلی
رفتن کجا بردن کجا این سرّربانیست این
خودمی‌روی نگذاردت او می کشد بربایدت
تا اوکه را بربایدش انعام سلطانیست این

وایضًا : در تفسیر حسینی درتحت لفظ عروة الوثقی آورده است که در حقایق نجمیه می فرماید که آن مرعوام را توفیق ومرخواص را مزید عنایت به محبت و مراخص الخواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وجود ، فانی گرداند وبه انوار و اخلاص واجب الوجود باقی سازد وایضاًدر تفسیر حسینی:

تَحْتَ قَوْلِهِ تَعَالَی ﴿ اِنْفِرُوْاخِفَافًا وَّثِقَالًا ﴾[1]می فرماید که در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت الهی بر راه سلوک در آمده و ثقال ، سالکانند که به پرورش هدایت متوجه جذب حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی به بال کشش که جذبه است می پرد ، یکی به پای کوشش که سلوک است راه می برد.آن که به پا می رود در هر قدمی عالم را زیر پا می کند وآن که به بال می رود به یک دقیقه بساط مشاهده ماسوا را طی می کند.

---

۱ - سوره توبه آیه ۴۱ ﴿ اِنْفِرُوْاخِفَافًا وَّثِقَالًاوَّجَاهِدُوْابِاَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ فِیْ سَبِيْلِ اللهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ﴾ «بیرون آیید سبک بار و گرانبار و جهاد کنید به مال حقه و جان خود درراه خدا این بهتر است شما را اگر می دانید.»

✓ **نظـم :**

مرد عارف چون بدان پر می پرد

در دمی از نــه فلــک می بگذرد

سیر زاهد هر دمی یک روزه راه

سیر عارف هرزمان تاتخت شاه

وَسَمِعَ بَكْرُبْنُ مَعَاذٍ قَارِيًا يَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْاٰزِفَةِ اِذِ الْقُلُوْبُ لَدَى الْحَنَاجِرِ كَاظِمِيْنَ مَا لِلظَّالِمِيْنَ مِنْ حَمِيْمٍ وَّ لَا شَفِيْعٍ يُّطَاعُ﴾ [1] فَاضْطَرَبَ، ثُمَّ صَاحَ، وَ قَالَ: اِرْحَمْ مَنْ اَنْذَرْتَهُ وَ لَمْ يُقْبِلْ اِلَيْكَ بَعدَ الْاِنْذَارِ بِطَاعَتِكَ ثُمَّ غُشِيَ .**یعنی بکربن معاذ این آیت**﴿وَ اَنْذِرْهُمْ ﴾**را از قاری بشنوداضطراب وشورش در بین او پیداشد و آواز بلند کشید و نعره زد وگفت :« ای خداوند رحم کن بر کسی که تو ایشان را بترسانی وایشان بعد از انذار به جناب قدس تومیل ورجوع نکند وبه طاعت وعبادت تو مشغول نشوند .» چون بکر این سخن رافرمود بیهوش شد.**

وَ كَانَ زَرَّارَةُ بْنُ اَوْفَى مِنَ التَّابِعِيْنَ اِمَامَ النَّاسِ بِالرِّقَّةِ، فَقَرَاَ لَيْلَةً قَوْلَهُ تَعَالَى: ﴿فَاِذَا نُقِرَ فِى النَّاقُوْرِ فَذٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيْرٌ عَلَى الْكَافِرِيْنَ غَيْرُ يَسِيْرٍ﴾[2]، فَصَعِقَ.**زراره بن اوفی از تابعین وامام ومقتدا بودبه قریه ای که اسم اورقه بود پس یک شب آیۀ«پس وقتی که دمیده شود درصوردشوارشودحال آن وقت درآن روز وقت دشوارشود برکافران نه وقتی آسان.»را خواند و بیهوش شد.**

۱-سوره مومن آیه ۱۸« وبترسان ایشان را از روزقیامت آنگــاه کــه دلهانزدیــک چنبرگردن باشندپر شده از غم نیست ستم کاران را هیچ دوستی ونه شفاعت کننده کــه سخن او قبول کرده شود.»

۲ - سوره مدثر آیه ۸ تا ۱۰

وَرُوِیَ اَنَّ اَبُوْجَعْفَر، کَانَ مِنَ التَّابِعیْنَ، وَقُرِئَ عَلَیْهِ قَوْلُهُ تَعَالَی(**المر**)فَشَهَقَ وَمَاتَ فِیْ مِحْرَابِهِ . **ابوجعفر از تابعین بود وخوانده شد در نزد او این آیت پس نعره زد وبیفتاد و درمحراب مسجد درآن حالت مرد.**

سَمِعَ الشَّافِعِیُّ عَلَیْهِ الرَّحْمَةُ قَارِیًایَقْرَأُ قَولَهُ تَعَالَی﴿هَذَایَوْمُ لَایَنْطِقُوْنَ وَلَا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُوْنَ﴾[1] فَغُشِیَ عَلَیْهِ .**امام شافعی (رح) از قاری شنید که این آیه را می خواند پس بروی بیهوشی عارض شد.**

فَقَدْکَانَ الشِّبْلِیُّ (رح) فِیْ مَسْجِدِهِ لَیْلَةً مِنْ رَمَضَانَ وَ هُوَ یُصَلِّی خَلْفَ الْاِمَامِ، فَقَرَأَ الْاِمَامُ قَوْلَهُ تَعَالَی: ﴿وَ لَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِیْ اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ ثُمَّ لَاتَجِدُلَكَ بِهِ عَلَیْنَا وَکِیْلًا﴾[2]، فَزَعَقَ الشِّبْلِیُّ زَعْقَةً، وَظُنَّ اَنَّهُ قَدْطَارَتْ رُوْحُهُ، وَاُحْضِرَتْ وَجْدُهُ ، وَ ارْتَعَدَ ، فَکَانَ یَقُوْلُ بِمِثْلِ هَذَا یُخَاطَبُ الْاَحْبَابُ ، کَرَّرَ ذَلِكَ مِرَارًا .

شبی از شبهای رمضان شبلی (رح) د رمسجد خود بود و پشت سرامام نماز می خواند پس امام این آیه را خواند و شبلی(رح) فریاد کرد و بیهوش شد ومردم گمان می کردند که روح ایشان از قالب بیرون شد وبه مقر اصلی خود بازگشت بعد از آن حاضر وموجود شد بر وی وجد و به شورش آمد بدن او ،وگفت مثل همین حالی که بر من روی داد وعارض شد

---

۱ - سوره مرسلات آیه۳۶-۳۵« این روز روزی است که سخن نگویند و نه دستوری داده شود ایشان را تا عذرتقریر نمایند »

۲ - سوره اسری آیه ۸۶ « و اگرخواهیم ببریم آنچه و می فرستادیم بسوی تو باز نیابی برای خودبه نسبت وی برماکار سازی»

بردوستان ومحبان خدای تعالی نیز عارض می شود واین سخن را مراراً تکرار می نمود.

درمقامات شاه نقشبند ـ قدس سره ـ که از تصانیف حضرت صالح بن المبارک البخاری است آورده که خواجه علاء الدین ـ طاب صحبته ـ نقل کرده که روزی حضرت خواجه ابو یوسف ـ علیه الرحمه ـ از حضرت خواجه نقشبند التماس کردند که به قدوم شریف خود باغ فقیر را که در مزار سفیدمون است مشرف سازید . خواجه التماس اورا قبول فرمودندودر طرف سفیدمون به باغ ایشان با درویشان رفتندودوروز درآنجا توقف فرمودند واز عنایت الهی روز سوم درویشان رادرصحبت خواجه احوال خوش وخرم بود وصحبت به غایت گرم بود. نماز پیشین شد به نماز مشغول شدند مولانا ابابکر را امامت فرمودند وبعد از تکبیر تحریمه فرصتی گذشت ازمولانا هیچ حرکت پیدا نشد وخواجه بزرگ فرمود او را از محراب بیرون آوردند و خود حضرت شان به نماز مشغول شدند وخواجه به نماز ایستاده بود هیبتی در دل آن قوم افتاد ودر هر یکی به کیفیتی تصرف کرد که نتوانستند نماز بگزارند. آن قوم که درباغ خواجه یوسف بودند قریب هفتاد تن بودند هر یکی را حالتی بود ، بعضی می گریستند وبعضی می غلطیدندوبعضی به طرف صحرامی رفتند.مولاناابابکرعمامه وزراعه راانداخته بودبه هرطرف می دوید می گفت دل من ازمن رنجیده است وخاک وخاشاک برسرمن می گردد.

در**تحفة الجمال** در ذکر مناقب ومخدوم زاده محمدصادق که نخستین فرزند ارجمند حضرت محبوب السبحانی مجـدد الف ثانی ـ قدس سره ـ بودند ، آورده که بسابودی که در آن ایام ازوفور بیخودی و استیلای جذبات سرو پا و برهنه روی هر سوی نهادندی و اوراق را در باد دادندی . روزی در اثنای باران باجمعی از طفلان سرو پا برهنه وآشفته حال ایستاده

بودند . حضرت مجدد ــ قدس سره ــ از آنجا عبور می نمود وچون آن جناب را چنان دید تبسم نموده فرمودند مجذوب مارا بنگر که چه می کند.

در فوائد الظابطه که از تصانیف قطب دوران ، غوث الزمان ، محبوب حضرت سبحان ، حافظ القرآن المجید ، حضرت شاه احمد سعید دهلوی آورده است که خواجه برهان نام از خواجه های ده بودی که از اکابر خود نسبت ها و اجازت ها یافته بودند . چون به خدمت مجدد صاحب رسید طلب افاده و افاضه نمود حضرت ایشان وی رابه نگه داشت صورت خویش دلالت فرمودند. درتعجب رفت وبامحرمان خود گفت این شغل مناسب حال جمعی است که اول قدم در این راه نهاده باشند مر ایشان کرم نموده به مراقبه عالی تر ازآن اشاره نمایند . دوستانش گفتند امتثال امر باید نمود و ازفضول احتراز باید فرمود . چون عقیده اش درست بود ، ناچار صورت مبارک پیر رانگه داشت دو روز نرفته بود که آن صورت اورا فرا گرفت و نسبت عظیم در وی استیلا نموده تا غلبه سکرش به جایی رسید که باوجود تمکین و کِبَرِ سن مقدار دو زراع اززمین می جست وهر سو خود را به دیوار و اشجار می زد تا آنکه چندین از جوانان وی را گرفته بودند وقوت ایشان به نگاه داشت او وفا نمی کرد تا دید آنچه دید .

در نفحات الانس در ذکر شریف خواجه حسن عطار بن خواجه علاءالدین که ازاحفاد(خلفا)حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند ــ قدس سره ــ است ، مذکور است که یک روز با مداد از خانه بر آمدند و کیفیت غالب داشتند . هر که را نظر بر ایشان افتا دی همه را کیفیت بیخودی روی می نمود وبیخود می افتادند . یکی از درویشان ایشان به عزیمت سفر مبارک به هرات رسید . آثار جذبه وغیبت وبیخودی و حیرت ازوی ظاهر بود گاهی که در بازار ها می گذشت چنان می نمود که وی را امر باطنی گرفته است و به آمد وشد خلق و گفتگوی ایشان چندان شعور ندارد.

عزیزی از این سلسله که این فقیر به خدمت ایشان می رسید ، می فرمودند که کار این درویش بیش از این نیست که علی الدوام صورت خواجه حسن را مراقب می باشد ونگاه می دارد به برکت این نگاه داشت صفت جذبه ایشان به وی سرایت کرده.

در حضرات القدس که از تصانیف مولانا بخارایی است در مناقب حضرت خواجه میر محمد نعمان که از اجله خلفای حضرت امام ربانی است ، آورده که میر محمد نعمان بنا بر امتثال امر پیر دستگیر خود ، به جانب رامپور که اسم قریه ای است رفتند . درآنجا قبول عظیم مر ایشان را به هم رسید وبه نوع جذبه در گرفت که تفصیل آن را کتاب علی حده تصنیف کرده آید. بالجمله هر که به صحبت ایشان می رسید از فقرا و اغنیا و اهل غفلت و ارباب حضور از صحبت وتصرف ایشان در وی جذبی وسکری استیلا می یافت و از غلبه آن بیخودی جامه ها پاره پاره کردی و چون مرغ نیم بسمل بر زمین طپیدی و گاه سی و چهل کس به یکبار بی طاقتی می کردند و بی اختیار بر زمین می افتادند بلکه نظارگیان صوفیان و منکران مانند معتقدان از مدهوشی بیخودی بر زمین می غلطیدند وکار بار تصرف آن بزرگوار به جایی رسیدکه بسیاری از مریدان مشایخ دیگر که در آن شهر بودند، داخل ربقه و ارادت ایشان شدند وبسا فاسقان به صلاح آمدند وبسیاری از هوشیاران باده بیخودی و جذبه چشیدند.

مکتوب پنجم که عاشق الله ، محب الله ، خواجه خواجگان ، پیر پیران ، امام شریعت و طریقت ،حضرت حاجی الحرمین الشریفین ، وسیلتنا الی الله الصمد ، جناب حضرت حاجی دوست محمد ــ قدس الله سره الاقدس ــ که برای جد امجدی ، غوث الزمان ، قطب الدوران ، محبوب السبحان ، سلطان اهل جذبه ، قبلتنا و کعبتنا ، مولانا و مقتدانا وسیلتنا الی الله الواهب،جناب حضرت شاه امان الله صاحب،ارسال فرموده بود، این است:

اخوی اعزی و ارشدی ملا امان الله صاحب از فقیر حقیر لاشیء دوست محمد ـ کان الله له عوضًا عن کل شئ ـ بعد از سلام مسنون واشتیاق مشحون ، مطالعه نمایند . الحمدلله که ازحین تحریر دوم ماه شعبان فقیر بمعه درویشان به خیر است وَالْمَسْؤُولُ مِنَ اللهِ تَعَالَى سَلَامَتُكُمْ، وَ عَافِيَتُكُمْ، وَ اسْتِقَامَتُكُمْ عَلَى دَرَجَاتِ الشَّرِيْعَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ، عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ.باید دانست که همیشه بر شرع انور آراسته باشید و برهمین دوم ماه شعبان المعظم اذن مراقبهٔ دایرهٔ کمالات نبوت را دادیم . اگر پیر شما بنده حق بود فیوضات ربانی در همان جا اثر رسیده خواهد بود و اذن نامهٔ خلافت را که به امان الله صا حب دادیم در همین جا چهار سال رواج طریقت می کردند و جمیع طالبان وی در جذبیات می بودند و همین جذب و سماع رامی کردند . من که پیر او می باشم ، همین را بگویم که جذبیات او را هیچ پیر نداشت.بغیر از غلام علی شاه صاحب دهلوی وهمین سخن را می گویم که در جایی که شماباشید ، دیگر پیر، پیری نخواهد کرد ، ان شاء الله تعالی و هرکس که بر شما افترامی گویند شما غمگین چرا باشید که اگر شما خلیفه آنها می باشید به گفتن آنها غمگین شوید و اگر شما خلیفه حق تعالی و نبی ﷺ وپیران کبار می باشید به جای خود آرام باشید ومحبت خدا ومحبت نبی ومحبت پیر خود را داشته باشید . هیچ غم نخورید و همین می گویم که شما قناعت را اختیار کنید . غم لنگر خودرا نخورید که نان لنگر شما تمام نخواهد شد ، مگر خاک دنیا تمام شود . رزق را الله رزاق می دهد. ﴿حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ﴾ «بس است ما را الله ونیک کارگزار است.» و همین را می گویم که شما استقامت شریعت داشته اگر تمام عالم آب و آتش شود ، به طرف شما حرکت کند شما پروا نکنید . تسلیم حق باشید . السلام علیکم و علی من لدیکم .

در مناقب احمدیه آورده است که حضرت حاجی الحرمین دوست محمد صاحب برای پیر دستگیر خود جناب حضرت شاه احمد سعید صاحب نوشته بود که ملا هیبت آخوند زاده صاحب فقیه متقی کبیر السن بود در نزد فقیر آمد بیعت کرد تا سه روز بر حرکت قلبی وقوف نیافت . بعد از آن که مرخص گردید وقتی که به خانه خود رسید ، ملا هیبت آخوند زاده منجذب شده آه ونعره می کرد ، حتی که نماز گذاردن نمی توانست آن وقت که فقیر مع اهل خود وقافله خانه اهل خیام به طرف خراسان روان شد ، ملاهیبت به کوه کسیغر به استقبال آمد چنان منجذب بود که نماز گذاردن نمی توانست . فقیر گفت که شما عالم هستید نماز به آرامی وطمأنینت بگذارید وحرکت مکنید . گفت بی اختیار این حالت از وقوع می باید.

وایضًا در مناقب احمدیه آورده است که جناب حضرت حاجی دوست محمد صاحب از احوال خود واحوال خلفای خود به پیر دستگیر خود حضرت شاه احمد سعید نوشته بود: معروض آنکه در حلقه این حلقه به گوش در اول وهله جذبات و آه ونعره وبی تابی وگریه وخنده وبی خودی وغیبت واستغراق می بود حتی که در بعض اوقات همه اهل حلقه که گاهی به پنجاه و گاهی به صد کس می رسیدند ، بی طاقتی ها می کردند و بر هم می افتادند الحال آن احوال به آن منوال نمانده مگر دو سه کس را گاهی اضطراب دست می دهد و گاهی نه وبه جای آن حالات ، استغراق و محویت وحضور و آگاهی به حق سبحان غالب می باشد بعض مردمان را در حالت صلوة کیفیتی روی می دهد که به مجرد گفتن تکبیر تحریمه در قیام بی هوش شده ایستاده می باشند تا که وقت صلوة خارج شده می رود وآن شخص به همان حالت باقی باشد . باز بر زمین می افتد مانند مرده و کسی را این حالت در رکوع دست می دهدوکسی را در سجود وکسی را در تشهد وبعضی بعد از گذشتن وقت نماز و بعضی از گزاردن نماز به افاقت می آید وبعضی درحالت ذکر و بعضی در حالت مراقبه ودر حلقه بعضی از خلفای این

فقیر مثل مولوی میر باز صاحب و ملا دوران صاحب و مولوی محمد جان صاحب وملا خان محمد صاحب وملا امان الله صاحب ومولوی محمد عادل صاحب و مولوی میر واعظ صاحب وملا هیبت آخوند زاده و مولوی شیر محمد صاحب این حالات و جذبات و آه و نعره و ناله و اضطراب و استغراق و بی خودی وغیبت و محویت زیاده از حد است که مشایخ این دیار وعلمای این امصارندیده ونه شنیده اند از این جهت به این بی نوایان و غریبان حسد و بغض وکینه می ورزند هدا هم الله ﷻ و ایانا .

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی در مکتوب دوصد وپنجاه نهم از جلد اول می فرمایند :بدان ای فرزند چون درطریقه انیقه نقشبندیه ابتدای سیر از قلب بوده که از عالم امر است. ابتدا ی سخن ازعالم امر نموده آمد به خلاف سایر طرق مشایخ کرام که شروع در تزکیه نفس می نمایند و تطهیر قالب می فرمایند بعد از آن به عالم امر درمی آیند و الی ما شاء الله تعالی آنجا عروج می نمایند از این جا است نهایت دیگران در بدایت این بزرگواران اندراج یافته واین طریق اقرب الطرق گشته است . زیراحصول تزکیه و تطهیر در ضمن این سیر ایشان در وجه احسن میسر شده است که مسافت کوتاه گشته لاجرم این بزرگواران سیر عالم خلق را قصدا ضایع دانسته اند وبی کاری شمرده لا بلکه مضر ومانع وصول به مطلب یقین نموده اند . زیرا آنکه سالکان طریق دیگر به قدم تزکیه و به ریاضات و مجاهدات شدیده قطع بادیهای صورت عالم خلق نموده ، چون شروع در سیر عالم امر فرمایند و در انجذاب قلبی و التذاذ روحی بسیاری است که به این انجذاب قناعت کند و به آن التذاذ کفایت ورزند و مظنه لامکانیت این عالم دامن گیرشان شود وشائبه بی چونی آن عالم ایشان را از بیچون باز دارد . مگر دراین مقام سالکی گفته است سی سال روح خود را به خدای پرستیدم به خلاف بزرگواران این طریقه علیا که شروع از مقام جذبه می نمایند و به مدد

التذاذ ، ترقیات می فرمایند این انجذاب و التذاذ در حق ایشان در رنگ ریاضات و مجاهدات طرق دیگران است. پس آنچه دیگران را مانع وصول است، این بزرگواران را ممد ومعاون است . لامکانی عالم امر عین مکانیت تصور نموده بلا مکانی حقیقی توجه می فرمایند و بی چون آن عالم را عین چون دانسته وبه بیچون حقیقی ارتفاع می نمایند! لاجرم به غرور وجد و حال در رنگ مشایخ سلاسل دیگر مفتون نمی گردند .

در مکتوب دویست ونودم از جلد اول می فرمایند : بدانکه مسافتی که ارباب سلوک به ریاضات و مجاهدات قطع می کنند ودر ازمنه طویله به منتهای آن می رسند . اکابر این خانواده بزرگ به التذاذ دولت شهودو ذوق یافت مقصود آن مسافت را به زمان قلیل قطع می فرمایند و به کعبه مطلوب می رسند وبعد از رسیدن ، ترقیات بی نهایت می نمایند. منتهیان ارباب سلوک از آن ترقی و قرب ، قلیل النصیب اند .زیرا تقدم جذبه در سلوک جذب نحوی از معنی محبوبیت می طلبد تا مـــراد نباشد جذب نمی کند چون بکشند هر آیینه نزدیک تر افتد و قرب بیشتر پیدا کند از خواسته شده تا خواهنده فرق بسیار است.

﴿ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَاءُ وَ اللهُ ذُوالْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ﴾ [1]

---

۱ -سوره جمعهآیه۴«این فضل خدا است به هرکس که بخواهدآن را می دهد و خدا صاحب فضل بزرگ است» ذَلِكَ)این نبوت یابعثت(فَضْلُ اللهِ)افزونی کرم خدای است(يُؤْتِيْهِ)می دهد آن را(مَنْ يَّشَاءُ)هر که را می خواهد (وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ)و خدا صاحب فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید . (تفسیر حسینی ، ص ۱۲۶۵)

✓ مثنوي :

عشق معشوقان نهان است وستیر
عشق عاشق باد و صد طبل و نفیر
لیک عشـــق عاشقــان تن زه کند
عشق معشوقان خوش و فربه کند

سـؤال : اگرگویند که مراد آن سلاسل دیگر نیز در این ترقی و قرب شریک اند چه جذب ایشان بر سلوکشان مقدم است پس مزیت این طریق برطرق دیگر چه باشد و اقرب طرق برای چه گفته شود؟ جواب آن است که طرق دیگران موضوع از برای حصول این معنی که جذبه است ، نیستند بلکه بعض ایشان را بر سبیل انفاق این دولت دست می دهد واین طریق بزرگواران ما موضوع از برای حصول این معنی است که جذبه است و یاد داشتی که در عبارات اکابر این سلسله علیه واقع می شود بعد از تحقق هر دو، که جذبه وسلوک است، صورت می بندد وباید دانست که مرهر واصل را رجوع نمی باشد و آگاهی اش دایمی است اما سرَیان آن نسبت که جذبه است در کلیه او مانند برق است به خلاف محبوبان که جذبه بر سلوکشان مقدمه است این سریان دایمی است و کلیه ایشان حکم سر گرفته است وکار سر می کند. کَمَا مَرَّتْ لَانَتْ اَجْسَادُهُمْ، كَمَا لَا نْتَ اَرْوَاحُهُمْ، حَتَّى صَارَتْ ظَوَاهِرُهُمْ بَوَاطِنَهُمْ وَ بَوَاطِنُهُمْ ظَوَاهِرَهُمْ.« همان طوری که گذشت اجساد آنها نرم شد همان طوری که روحهای آنها نرم شد تا این که ظاهر آنها ، باطن آنهاو باطن آنها ، ظاهر آنها گردید.» لاجرم غیبت را در آگاهی ایشان گنجایش نباشد . پس آن نسبت ، فوق همه نسبت ها باشد والحق که این طریق کثیر البرکت است . اندک این طریق نافع تر از طرق دیگران است تا

این وقت خلفای مشایخ خانواده علائیه واحراریه به این دولت عظمی بهره منداند وبه طالبان حق از این راه که جذبه است تربیت می فرمایند .

نیز می فرمودند باید دانست که سلوک این طریق عالی مربوط است به رابطه ومحبت شیخ مقتدا که به سیر مرادی این را یافته باشد وبه قوت انجذاب به این کمالات منصبغ گشته باشد . نظر او شافی امراض قلبیه است و توجه او رافع علل معنویه است . صاحب این کمالات امام وقت است و خلیفه روزگار اقطاب و بدلا به ظلال مقامات او خرسند و اوتاد و نجبا بر بهار کمالات او به قطره قانع، نور هدایت و ارشاد اودر رنگ نور آفتاب بی خواست او بر همه کس و فایزاست فکیف که بخواهد.

در مکتوب دویست وهشتاد وهفتم از جلد اول نیز آورده است و در مکتوب شصت و دوم از جلد اول می فرمودند: طریقه وصول را د و جزء است: جذبه و سلوک. به عبارت دیگر تصفیه و تزکیه. جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصد نیست و تصفیه که پیش از تز کیه است از مطالب نه. جذبه که بعد از تمامی سلوک است و تصفیه که بعد از اصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد ومطلوب است . جذبه و تصفیه سابقه که مر مبتدیان را عارض می شود از برای تسهیل مسالک سلوک است. بی سلوک کار نمی گشاید و بی قطع منازل، جمال مطلوب نمی نماید. جذبه اولی که مر مبتدیان راست کالصورت است مرجذبه اخری را که منتهیان راست فی الحقیقت بایکدیگرمناسبت ندارندپس مراد از اندراج النهایۀ فی البدایۀ که در عبارات مشایخ این سلسله علیه واقع است،اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت دربدایت نمی گنجدونهایت بابدایت نسبت ندارد.

باید دانست که تحقیق این مبحث را و فرق در ما بین جذب مبتدی و جذب منتهی را درفصل سوم از این مختصر بیان نمودیم. فلیطلب هناک.

عباراتی که امام ربانی مجدد الف ثانی در بیان جذب که در مکتوبات خویش بیان نموده «لَایَعُدُّ وَلَا یُحْصَی»است درین مختصر همه را بیان ننمودیم خَوْ فًا مِنَ الطَّوَالَةِ فَرًّا مِنَ الثَّقَالَةِ عَلَی النَّاظِرِیْنَ.

بدان که این ذره نابکار و این مذنب خاکسار چون که در صفحه به خط مبارک مطهر مجلیِ منورِ مزینِ حضرت غوث الزمان و قطب الدوران، سلطان الاصفیاء و رئیس الاولیاء و برهان الاتقیاء، قبله عالم و کعبه امم، قبله حاجات و کعبه مرادات، ابرای قبله گاهی ام دیدم که بحث از جذب می نمود لهذا آن عبارات مبارک را در این رساله درج نمودیم تیمنًا و تبرکًا. عبارات این است: بدان که در طریقه نقشبندیه سیر مقامات و حالات که عبارت از جذب و حضور و واردات است بر سالکین بسیار وارد می گردد وبلکه نزد نقشبندیه افضل طرق طریقه جذب الهی است. چنانچه شیخ احمد سرهندی الفاروقی، محبوب سبحانی، مجدد الف ثانی ـ قدس الله سره العزیز ـ در رساله خود که مسمی به(معارف لدنیه) است می فرمایند که این بزرگواران به مدد جذبه راه را طی می کنند ودر طرق دیگران به ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده قطع منازل می نمایند و جذبه معنی محبوبیت می طلبدتا محبوب نباشد جذب نمی کند و معنی محبوبیت وابسته به متابعت محبوب رب العالمین است علیه الصلوة والسلام. وآیهٔ کریم ﴿قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِی یُحْبِبْکُمُ اللهُ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ وَ اللهُ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ﴾ [1] شاهد این معنی است پس هرچند متابعت تمام تر، جذبه بیشتر و هر چند جذبه بیشتر، قطع

---

1 – سوره آل عمران آیه 31« ای محمد بگو اگر دوست می دارید خدارا پس پیروی من کنید تا دوست دارد شمارا خدا و بیامرزد شمارا گناهان شما و خدا آمرزنده مهربان است .»

منازل آسانتر وزودتر پس هرکه را متابعت بیشتر ، فضل او زیاده تر ، تاثیرات اکابر نقشبندیه که در مریدان وقوع یافته و حصول جذبات که مر ایشان راست اگر نویسم دفترمی باید شد.

در مصباح الهدایه که از تصانیف امام الزمان و اکمل کملاء الدوران ، جناب حضرت محمود صاحب بن علی الکاشانی (رح)آورده است : فصل نهم درمعرفت مرید و مراد بدان که اهل تصوف ، مرید ومراد بر دو معنا اطلاق کنند یکی بر معنی مقتدی و مقتدا و دیگر معنی محب ومحبوب . اما مرید معنی مقتدی آن است که دیده بصیرتش به نور هدایت بینا گردد به نقصان خود نگردد و آتش طلب کمال درنهادش بر افروزد و آرام نگیرد الا باحصول مراد وجود قرب حق ﷻ و اما مراد به معنی مقتدی آن است که قوۀ ولایت در تصرف به مرتبه تکمیل ناقصان رسیده باشد و اختلاف انواع استعدادات و طرق ارشاد و تربیت به نظر عیان بدیده باشد واین چنین یا سالک مجذوب بود که اول جمله مفاوز و مهالک صفات نفسانی را به قدم سلوک در نوشته بود و آنگاه به امداد جذبات الهی از مدارج قلبی و معارج روحی برگذشته و بر عالم کشف یقین رسیده وبه مشاهده و معاینه پیوسته ، یا مجذوب سالک که او به قوت امداد جذبات ، بساط مقامات را طی کرده بود به عالم کشف و اعیان رسیده وبعد ازآن منازل و مراحل را به قدم سلوک بازدیده حقیقت حال را در صورت علم باز یافته و مرتبه شیخی و مقتدایی این دو کس را مسلم است. نویسنده می گوید که مجذوب سالک به مراتب از سالک مجذوب فوقیت دارد . چرا که درکتاب منهج القوی آورده است:

وَالْمَجْذُوْبُ السَّالِكُ اَوْلَى مِنَ السَّالِكِ الْمَجْذُوْبِ لِاَنَّ الَّذِیْ یَرَی السُّلُوْكَ قَبْلَ الْجَذَبَةِ حَرَكَتُهُ بَطِیْئَةٌ وَاحِدٌ مِنْ اَلْفٍ لَایَنَالُ الْوَكَالَةَ الْمُطْلَقَةَ.اِنْتَهَی.(مجذوب سالک بهتر

و اولی تر از سالک مجذوب می باشد زیرا کسی که سلوک را قبل از جذبه ببیند، حرکتش کند تر ویکی از هزار نفر به وکالت مطلق نمی رسد)

واما سالک ابتر که هنوز از مقیس(آزمودن) مجاهدات به فضای مشاهدات نرسیده بود و مجذوب ابتر که هنوز بر دقایق سیر سلوک و حقایق المقامات و منازل وقوف نیافته باشد . هیچ یک استحقاق منصب شیخوخیت ندارند و ولایت تصرف در استعداد مرید و تربیت بر قانون طریقت بدیشان مفوض نگشته و هر تصرف که ایشان کنند ازاین معنا فسادش بیش از صلاح بود . نویسنده می گوید که از سالک ابتر کسی نفع بر نمی دارداصلًا و از مجذوب ابتر هنوز نفع به طلاب می رسد . چرا که مجدد الف ثانی در مکتوب دویست وهشتاد و هفتم از جلد اول می فرمودند : مجذوبان ارباب القلوب چون در مقام قلب ، تمکین و رسوخ پیداکنند و معرفت و صحوی که مناسب آن مقام است ایشان رامیسر شود ، می توانند که طالبان حق رافایده رسانند ودر صحبت ایشان انجذاب ومحبت قلبی جماعت طلاب راحاصل شودهرچند این مجذوبا ن طلاب رابه کمال نرسانند. زیرا ایشان خود به حد کمال نرسیده اند دیگر را واسطه حصول کمال نمی توانند شد . مشهور است که از ناقص ، کامل نیاید . اما افاده مجذوبان هرقدرکه باشدبیش ازافادهارباب سلوک است هرچندبه نهایت سلوک رسند.

واما مریدبه معنی محب ، سالک مجذوب است ومراد به معنی محبوب ، مجذوب سالک است که معنی شیخوخیت در ایشان منحصر است چه محب آن است که مکایدت ومجاهدتش بر مکاشفت ومشاهدت سابق بود و محبوب آن که حقیقت کشف او بر صورت اجتهاد سابق بود واین آیه

که﴿ اللهُ یَجْتَبِیْ اِلَیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَ یَهْدِی اِلَیْهِ مَنْ یُّنِیْبُ﴾[1]مشتمل است بربیان حال محب و محبوب زیراکه علت اجتبا مشیت الهی است نه کسب بنده.

وشرط هدایت ، مقدمه انابت است که آن فعل بنده است پس اجتبا در این صورت حال محبوب است و هدایت حال محب وسیر محبان در اطوار مقامات جز بر طریق تربیت و تدریج نبود وتا اول داد مقام ادنی ندهد به مقام اعلا نرسند و علی هذا رد مرتبه اولی به ثانی و از ثانی به ثالث و از ثالث به رابع بر تدریج و ولا ترقی کنند تا جمله مقامات را علی الترتیب به قدم سیر و سلوک پیمایند و آنگاه سلوک ایشان به جذبه مبدل گردد و سیر به طیران انجامد و مجاهدت به مشاهدت پیوندد . در این مقام محبان را منشور خلافت و خلعت شیخوخیت بخشند ودر تصرف مأذون گردانند.و اما محبوبان چون در هدایت وحال به مدد جذبه راه برند به یک جذبه بساط اطوار مقامات را طی کنند و حاصل جمیع احوال محبوبان در آن یک جذبه درج گردد که جَذْبَةٌ مِّنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ از بهر آن که صفا ده

---

۱ – سوره شورا ، آیه ۱۳« خدابر می گزیندبه سوی خود هر که راخواهد و راه می نماید به سوی خود هر که رارجوع می کند» (اَللهُ یَجْتَبِیْ اِلَیْهِ) خدا می کشد وجمع می کند به سوی آنچه می خوانی یا بدین درست و راست (مَنْ یَّشَاءُ) هر که می خواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا به جهت رسالهٔ آنرا که اراده کند و(یَهْدِیْ) و راه نماید به توفیق و ارشاد (اِلَیْهِ) بدین حق (مَنْ یُّنِیبُ) هرکه بازگردد به حق و روی آرد به سوی او یعنی هر که از همه اعراض کند و اوراخواهد حق سبحانه راه راست بدو نماید...

✓ **بیت :**

نخست از طالبی از جمله بگذر رو بدو آور

کزان حضرت نداآیدکه ای سرگشته راه اینک

(تفسیر حسینی ص۱۰۹۴)

جمله مقامات در صفای حال ایشان مندرج بود روحانیت ایشان از قیود مقامات در فضای کشف و وجدان انطلاق یافته زیرا که وجود ایشان به حق بود نه به خود . از جنید (رح) پرسیدند که مَامَعْنَی الْمُرِیْدِ وَ الْمُرَادِ ؟ قَالَ : اَلْمُرِیْدُ الَّذِیْ یَتَوَلَّاهُ سِیَاسَةُ الْعِلْمِ ، وَ الْمُرَادُ الَّذِیْ یَتَوَلَّاهُ رِعَایَةُ الْحَقِّ ، وَالْمُرِیْدُ صَاحِبُ السَّیْرِ ، وَالْمُرَادُ صَاحِبُ الطَّیْرِ، وَ لَایُدْرِكُ السَّائِرُ الطَّائِرَ .

از جنید پرسیدند که معنی مرید و مراد چیست؟گفت :«مرید کسی است که سیاست علم متکفل امور او شود و مراد کسی است که رعایت و عنایت حق اورا متکفل امور شود . مرید صاحب سیر است و مراد صاحب طیر است(پرواز) و سایر (سیر کننده) طایر را درک نمی کند .»

وابو سعید خراز گفته است اَهْلُ الْخَالِصَةِ هُمُ الَّذِیْنَ الْمُرَادُوْنَ تَوَلَّاهُمُ اللهُ تَعَالَی، وَ اَکْمَلَ لَهُمُ النِّعَمَ، وَهَیَّأَ لَهُمُ الْکَرَامَةَ فَاَسْقَطَ حَرَکَاتِ الطَّلَب، فَصَارَتْ حَرَکَاتُهُمْ فِی الْعَمَلِ وَالْخِدْمَةِ عَلَی الْاُلْفَةِ، وَ الذِّکْرِ، وَالتَّنَعُّمِ بِمُنَاجَاتِهِ، وَ الْاِنْفِرَادِ بِقُرْبِهِ .

ابو سعید گفت : اهل خالصه کسانی اند که مرادانند و خداوند ﷻ متولی امور آنان می شود و برای آنها نعمتها را کامل می کند وبرای آنها کرامتها را آماده می کند و حرکات طلب را ساقط می کند . پس حرکاتشان در عمل و خدمت بر مبنای الفت و ذکر کردن و بهره گیری و لذت بردن از مناجات با او و انفراد به قرب و نزدیکی او گردید.

و مراد ومحبوب مطلق، سید کاینات محمد مصطفی ﷺ آمد. زیرا مقصود آفرینش، وجود او بود . کاینات طفیل او لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْکَوْنَ (اگر تو نبودی هر آیینه هستی را نمی آفریدم)هیچ مخلوق را از انبیای واولیای خلعت محبوبی نبخشیدند الا او را و متابعان او را و ترقی از مقام محبتی به محبوبی جز به کمال متابعت او حضرتﷺ صورت نبندد لِقَوْلِهِ تَعَالَی: ﴿قُلْ اِنْ

كُنْتُمْ تُحِبُّوْنَ اللهَ فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْكُمُ اللهُ ﴾ :لاجرم خطاب از حضرت رسالت در حق موسی ؈[1] که مرتبه محبی داشت و خواهان محبوبی بود این آمد که لَوْ كَانَ مُوسَی بْنُ عِمْرَانَ حَیًّا مَا وَسِعَهُ اِلَّا اتِّبَاعِیْ و عیسی چون این مرتبه محبوبی راخواست اورا چندین سال درآسمان موقوف بداشتند تا بعد از بعثت رسول ﷺ در زمانی که محتاج الیه بود به اشارت امر نزول کند و به واسطه احیای دین مصطفوی و متابعت سنت نبوی ﷺ به مقام محبوبی رسد و حضرت موسی درآن بیخودی که در کوه طور به او واقع شده بود مثل، قَوْلُهُ تَعَالَی: ﴿وَخَرَّمُوْسَی صَعِقًا﴾[2]این رانیز معلوم کردند که این مرتبه عالی محبوبیت است بی متابعت آن سرور کاینات ﷺ حاصل نمی شود ازین جهت تمناکردند متابعت او را

✓ **بیت :**

گرچه موسی خواست این را بردوام

لیک عیسی یافت این عالــی مقام

---

۱ - عَنْ جَابِر ؓ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ حِیْنَ اَتَاهُ عُمَرُ ؓ، فَقَالَ: اِنَّا نَسْمَعُ اَحَادِیْثَ مِنْ یَهُوْدَ تُعْجِبُنَا، اَفَتَرَی اَنْ نَكْتُبَ بَعْضَهَا، فَقَالَ: اَمُتَهَوِّكُوْنَ اَنْتُمْ كَمَا تَهَوَّكَتِ الْیَهُوْدُ وَالنَّصَارَیْ، لَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَا بَیْضَاءَ نَقِیَّةً، وَلَوْ كَانَ مُوْسَی حَیًّامَا وَسِعَهُ اِلَّا اتِّبَاعِیْ. (طریقة الندیه ، ص۱۱۴، ج۱ــ مشــكوة المصابیح ص ۳۰ــ ج۱ــ باب الاعتصام بالكتاب و سنۀ الفصل الثانی) از جابر ؓ روایت شده که هنگامی که عمر ؓ نزد پیامبر آمد و گفت ما سخنانی از یهودیان می شنویم که ما را متعجب می کند آیا تو اجازه می دهی که بعضی از آنها را بنویسیم ؟ پــس پیــامبر اكــرم فرمود:«آیاشمامانندیهودیان ومسیحیان سرگشته اید ؟ در حالی که من با شریعت پــاک و روشنی نزد شما آمده ام که اگر موسی هم زنده بود بجز پیروی از من راه دیگری نداشت.»

۲ ــ سوره اعراف آیه ۱۴۳« و افتاد موسی بیهوش شده »

لِقَوْلِهِ ؑ لَقَدْ تَمَنَّى اِثْنَا عَشَرَ نَبِيًّا اَنَّهُمْ كَانُوْا مِنْ اُمَّتِیْ.به تحقیق دوازده پیامبرآرزوکردند اینکه ازامت من باشند : اشارت است به این وهیچ کس و محبی به حق نرسد الابه محبوبی زیرابه خدای جزبه خدای نتوان رسید.ابوعلی دقاق (رح) گفته است موسی چون مرید بود گفت ﴿رَبِّ اشْرَحْ لِیْ صَدْرِیْ﴾[1]

و محمد ﷺ چون مراد بود اورا گفتند ﴿اَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ [2] وهم موسی گفت ﴿اَرِنِیْ اَنْظُرْ اِلَيْكَ﴾ [3]جواب آمدکه﴿ لَنْ تَرَانِیْ﴾:ومحمد ﷺ را گفتند ﴿اَلَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ﴾ [4]و بدان که مثال و محبت قدیمه در جذب حقیقهٔ مصطفوی ﷺ همچنان است که خاصیت مغناطیس در جذب آهن . پس همچنان که مغناطیس صفت خود را که خاصیت آهن است به مجذوب و محبوب خود بخشد تا آهنی دیگر جذب تواند کرد وعلی هذا خاصیت هر جاذبی در مجذوب خود سرایت می کند همچنین روح محمد ﷺ که محبوب

---

۱ –سوره طه آیه ۲۵« گفت ای پروردگار من گشاده کن برای من سینه مرا.» (قَالَ) گفت (رَبِّ اشْرَحْ لِیْ) ای پروردگار من گشاده گردان برای من (صَدْرِیْ) سینه مرا تا در وی بگنجد آنچه به من وحی می کنی یا مرا تحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی دل تنگ نشوم. تفسیر حسینی ، ص۶۲۸

۲ - سوره الم نشرح آیه ۱ «آیا گشاده نکرده ایم برای تو سینه تورا.»

۳ - ﴿قَالَ اَرِنِیْ اَنْظُرْ اِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِی سوره اعراف ، آیه ۱۴۳ ﴾ «گفت ای پروردگار من بینا کن مرا به خویش تا نظر کنم به سوی توخداگفت مرا نخواهی دید.»

۴ -سوره فرقان آیه ۴۵﴿ اَلَمْ تَرَ اِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيْلًا ﴾ «آیا ندیدی به سوی پروردگار خود چگونه دراز کرد سایه را واگر خواستی گردانیدی آن را آرامیده باز برگماشتیم آفتاب را بر وی راهنمایی.»

و مجذوب اول است خاصیت جذب ارواح مؤمنان از مغناطیس محبت قدیمه اکتساب کرده چندین هزار ارواح صحابه ﷺ از اطراف و اکناف عالم به خود کشید و هر یک از ایشان به قدر استعداد از آن خاصیت نصیبی یافتند و ارواح تابعین را به خود کشیدند و همچنین از ارواح مشایخ و علمای راسخ آن خاصیت قرنًا بعد قَرْنٍ وَ بَطَنًا بَعْدَ بَطْنٍ منتقل شد وسلسله مرید با مراد منتظم گشت وهر مریدی مراد شد واین معنی اثر متابعت رسول ﷺ است. پس هر که به واسطه کمال متابعت ورابطه اتصال به ارواح مشایخ عظام و به ارواح نبی ﷺ اتصال یافت، خاصیت محبت الهی دراوپدید آمد و مرتبه محبوبی ومرادی یافت. زیرا ارواح مشایخ عظام علی الترتیب با روح نبی ﷺپیوسته اند به محبت و متابعت و خاصیت محبت الهی بدان واسطه در همه سرایت کرده پس هر مریدی که تا روح او با روح شیخ کامل مکمل که به کلی از ارادت خود منسلخ شده باشد و خاصیت محبت الهی از شیخ دیگر میراث یافته باشدپیوند نگیرد، هرگز به مرتبه محبوبی و مرادی نرسد و مقام ولایت وتصرف در دیگری نیاید واین است بیان احتیاج مرید به مراد. کلام ملامحمود صاحب- قدس سره- در تفسیر کشف الاسرار آورده است که خلیل علیه السلام مرید است و حبیب ﷺ خدا مراد در میان مرید ومراد فرق است. مرید خواهنده و مراد خواسته شده. مرید رونده و مراد ربوده. مرید را درمقام خدمت در روش خود، مراد بر بساط صحبت در کشش حق. او که در روش خود بود راه او از مکر خالی نباشد. از اینجااست که خلیل بابزرگی حال اورا هوی ازمکرخالی نبودتاکوکب مکربرراه اوآمدگفت هذاربی[1].

---

۱ -سوره انعام آیه ۷۶ ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾«پس چون شب بر وی تاریک شد ستاره را دید .گفت این پروردگار مـن

به حضرت احدیت درصف نزدیکان وهم رازان نشسته که اَلتَّحِیَّاتُ الْمُبَارَکَاتُ الصَّلَوةُ الطَّیِّبَاتُ لِلَّهِ این نشستن ربودگان و آن ایستادن مقام روندگان، خلیل در روش خود بود که گفت : ﴿وَالَّذِیْ اَطْمَعُ اَنْ یَّغْفِرَلِیْ خَطِیْئَتِیْ یَوْمَ الدِّیْنِ﴾[1].حبیب درکشش حق بود که با وی گفتند:

﴿لِیَغْفِرَلَکَ اللهُ﴾[2]خلیل گفت:﴿وَلَاتُخْزِنِیْ یَوْمَ یُبْعَثُوْنَ﴾[3]و مصطفی ﷺ که درکشش حق بود کمین گاه مکر را آن مکنت نبود که بر راه او عقبه کردی بلکه هرچه (لم تکن وکان) بود آن شب از مکر به وی استعارت خواستند و از مکر راجع به انوار شرع او التجا می کردند و او ﷺ چنان مؤید بود که در گوشه چشم به آن هیچ ننگریست ﴿مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغَی﴾[4] خلیل که مرید است بر صف خدمتکاران بر درگاه ربوبیت بر قدم استاده که﴿اِنِّیْ وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضَ حَنِیْفًاوَمَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ﴾[5] وحبیب خدا مراد است. خداوندا روز بعث مرا شرمسار مکن و حبیب را گفتند﴿یَوْمَ لَا یُخْزِی اللهُ النَّبِیَّ وَالَّذِیْنَ امَنُوْا

است چون فرو رفت گفت فرو روندگان را دوست ندارم.»

1ـ سوره شعرا آیه82«وآنکه توقع دارم که بیامرزدبرای من گناه من رادرروز جزا.»

2ـ سوره فتح آیه 2 ﴿ لِیَغْفِرَلَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَمَاتَأَخَّرَ وَیُتِمَّ نِعْمَتَه عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا﴾«عاقبت فتح آن است که بیامرزد تو را خدا آنچه که سابق گذشت از گناه تو وآنچه پس مانده و تمام کند نعمت خود را بر تو وبنماید تورا راه راست.»

3 – سوره شعراء آیه 87 «ورسوا مکن مرا روزی که مردمان برانگیخته شوند. »

4 – سوره نجم آیه 17« کجروی نکند چشم پیامبر واز مقصد تجاوز ننمود.»

5 – سوره انعام آیه 79« هر آئینه متوجه ساختم روی خودرا به سوی کسی که آسمانها و زمین را بیافرید در حالی که حنیفم و از مشرکان نیستم..»

مَعَهُ نُوْرُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ وَبِاَيْمَانِهِمْ يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَآ اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَئٍ قَدِيْرٌ﴾[1] **ما خود او را شرمسار نکنیم. خلیل گفت**﴿حَسْبِیَ اللهُ ﴾[2] **حبیب را گفتند**﴿یٰآ اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللهُ﴾[3] **خلیل گفت:**﴿ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّیْ﴾[4] **حبیب را گفتند**﴿اَسْرٰی بِعَبْدِهِ لَيْلًا﴾[5] شَتَّانَ مَا بَيْنَهُمَا

---

۱ –سوره تحریم آیه ۸ «روزی که رسوا نکند خدای تعالی پیغامبر را ونه آنان را که ایمان آورده اند .همراه او نورایشان می رود میان دودست ایشان و به جانب راست ایشان . می گویند ای پروردگار ما تمام ده برای ما نور ما را و بیامرز ما را هر آیینه تو به هـر چیـز توانایی.»

۲ – سوره توبه آیه ۱۲۹ ﴿فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللهُ لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ﴾ **«پس اگر باز گردند بگو خدا برای من بس است . هیچ معبـودی بجـز وی نیست . بر وی توکل کردم و او خداوند عرش بزرگ است.»**

۳ –سوره انفال آیه ۶۴ ﴿یٰآاَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللهُ وَ مَـنِ اتَّبَعَـكَ مِـنَ الْمُـؤمِنِيْنَ﴾**«ای پیغمبر ، خدا تو را کفایت کننده است و کسانی که از تو پیروی کرده اند از مسلمانان»**

۴ –سوره صافات آیه ۹۹ ﴿وَقَالَ اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّیْ سَـيَهْدِيْنِ﴾ **« وگفت ابراهیم که هر آیینه من رونده ام به سوی پروردگار خود ، او مرا راه خواهد نمود.» (تفسیر این آیـه قبلا گذشت) تفسیر حسینی ، ص ۱۰۱۳ و در(اَلتَّفْسِيْرُ الْكَبِيْرُ – ص۱۵۰– جـزء ۲۶)آمـده است :** اَلْمَسْأَلَةُ الثَّانِيَةُ: ـ فِیْ قَوْلِهِ:﴿ اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلَى رَبِّیْ﴾ قَوْلَانِ . اَلْاَوَّلُ: اَلْمُرَادُ مِنْهُ مُفَارَقَةُ تِلْكَ الدِّيَارِ، وَالْمَعْنَى اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلَى مَوَاضِعِ دِيْنِ رَبِّیْ وَالْقَوْلُ الثَّانِیْ: قَالَ الْكَلْبِیُّ: ذَاهِبٌ بِعِبَادَتِیْ اِلَـى رَبِّیْ، فَعَلَى الْقَوْلِ الْاَوَّلِ الْمُرَادُ بِالذَّهَابِ اِلَى الرَّبِّ هُوَ الْهِجْرَةُ مِنَ الدِّيَارِ، وَبِهِ اقْتَدَى مُوسَى، حَيْثُ قَالَ :﴿كَلَّا اِنَّ مَعِیَ رَبِّی سَيَهْدِيْنِ ﴾ وَعَلَى الْقَوْلِ الثَّانِی الْمُرَادُ رِعَايَةُ اَحْوَالِ الْقُلُوْبِ. وَهُـوَ اَنْ لَّـا يَأْتِیَ بِشَیْءٍ مِنَ الْاَعْمَالِ اِلَّا لِلّٰهِ تَعَالَى، كَمَا قَالَ:﴿وَجَّهْتُ وَجْهِیَ لِلَّذِیْ فَطَرَ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضَ ﴾ قِيْلَ: اِنَّ الْقَوْلَ الْاَوَّلَ اَوْلَى، لِاَنَّ الْمَقْصُوْدَ مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ بَيَانُ مُهَاجَرَتِهِ اِلَى اَرْضِ الشَّامِ، وَاَيْضًا يَبْعُدُ

حَمْلُه ' عَلَى الْهِدَايَةِ فِى الدِّيْنِ، لِاَنَّهُ كَانَ عَلَى الدِّيْنِ فِى ذَلِكَ الْوَقْتِ اِلَّا اَنْ يُحْمَلَ ذَلِكَ عَلَى الثَّبَاتِ عَلَيْهِ، اَوْ يُحْمَلَ ذَلِكَ عَلَى الْاِهْتِدَاءِ اِلَى الدَّرَجَاتِ الْعَالِيَةِ وَالْمَرَاتِبِ الرَّفِيْعَةِ فِيْ اَمْرِ الدِّيْنِ.

مسأله دوم : در مورد این گفته خداوند (انی ذاهب ....):دو قول است اول منظور از آن جداشدن از این دیار است و معنی آن این است که من به جایگاه دین پروردگارم می روم. قول دوم: کلبی گفت : رونده هستم به سوی عبادت پروردگارم . پس بر قول اول منظور از رفتن به سوی پروردگار همان هجرت ازدیار است و موسی به آن اقتدا کرد زمانی که گفت:﴿كَلَّا اِنَّ مَعِيَ رَبِّيْ سَيَهْدِيْنِ ﴾ **« نه چنین است هر آیینه با من پروردگار من است مرا راه خواهد نمود » وبر قول دوم منظور رعایت کردن حالات قلبها است و آن اینکه به طرف هیچ عملی نمی رود مگر برای خداوند تعالی . چنانچه ابراهیم گفت : « من متوجه ساختم روح خود را به طرف ذاتی که آسمانها و زمین را خلق کرده است»گفته شده است که قول اول بهتراست.چون مقصود از این آیه بیان مهاجرت حضرت موسی به سوی سرزمین شام است وهمچنین دوراست حمل کردن این آیه رابرهدایت دردین چون حضرت موسی درآن وقت بردین بودندمگراین که حمل شودآیه برثابت قدم بودن برآن دین یابرراهنمایی به درجه های عالی ومراتب بالاازاموردین حمل شود.**

۵ – سوره اسری آیه ۱ ﴿ اَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًامِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ **«ببرد بنده خود را به شبی از مسجد الحرام »(التفسیر روح المعانی ص۱۰ـ جزء۱۵)** رَوَى ابْنُ الْجُوزِيِّ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ اَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَفْسِيْرِ ﴿سُبْحَانَ الَّذِيْ اَسْرَى﴾ فَقَالَ: تَنْزِيْهُ اللهِ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ. **ابن جوزی ازپیامبر اکرم ﷺ روایت نمود : همانا از ایشان در مورد تفسیر این آیه پرسیده شد . پس فرمود : یعنی پا کی برای خدا از هر چیزی.**

﴿لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا﴾ يَعْنِيْ مِنْ عَجَائِبِ قُدْرَتِنَا. فَقَدْ رَأَى مُحَمَّدٌﷺ فِى تِلْكَ اللَّيْلَةِ الْاَنْبِيَاءَ، وَصَلَّى بِهِمْ، وَرَأَى الْاٰيَاتِ الْعِظَامَ. **(تفسیر الخازن ص۱۴۵ ـ ج ۳) حضرت پیامبر ﷺ در آن شب پیامبران را دید و بر ایشان نماز خواند و نشانه های بزرگ را دید.**

وَمِنَ الْعَجَائِبِ مَا سَمِعْتُهُ عَنِ الطَّائِفَةِ الْكَشْفِيَّةِ، وَالْعُهْدَةُ عَلَى الرَّاوِيْ اَنَّ لِلرُّوحِ جَسَدَيْنِ، جَسَدٌ مِنْ عَالَمِ الْغَيْبِ، لَطِيْفٌ لَا دَخْلَ لِلْعَنَاصِرِ فِيْهِ، وَجَسَدٌ مِنْ عَالَمِ الشَّهَادَةِ، كَثِيْفٌ مُرَكَّبٌ مِنَ الْعَنَاصِرِ، وَالنَّبِيُّ ﷺ حِيْنَ عُرِجَ بِهِ اَلْقَى كُلَّ عُنْصُرٍ مِنْ عَنَاصِرِ الْجَسَدِ الْعُنْصُرِيِّ فِيْ كُرَتِهِ، فَمَا وَصَلَ اِلَى تِلْكَ الْقَمَرِ حَتَّى اَلْقَى جَمِيْعَ الْعَنَاصِرِ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ اِلَّا الْجَسَدُ اللَّطِيْفُ، فَرُقِيَ بِهِ حَيْثُ شَاءَ اللهُ تَعَالَى، ثُمَّ لَمَّا رَجَعَ ﷺ رَجَعَ اِلَيْهِ مَا اَلْقَاهُ، وَاجْتَمَعَ فِيْهِ مَا تَفَرَّقَ مِنْهُ، وَلَعُمْرِيْ اِنَّهُ حَدِيْثٌ خُرَافَةٌ، لَا مُسْتَنَدَ لَهُ شَرْعًا، وَلَا عَقْلًا، وَ ذَكَرَ مَوْلَانَا عَبْدُالرَّحْمَنِ الْدَشْتِيُّ، ثُمَّ الْجَامِيُّ: اَنَّ الْمِعْرَاجَ اِلَى الْعَرْشِ بِالرُّوْحِ وَالْجَسَدِ، وَاِلَى مَا وَرَاءَ ذَلِكَ بِالرُّوحِ فَقَطْ وَ اَنْشَدَ بِالْفَارْسِيَّةِ: **از عجایب است آنچه که از طایفه کشفیه شنیدم ـ مسئولیت به عهده راوی است ـ به درستی که برای روح دو جسد است ، جسد ی از عالم غیب که خیلی لطیف و نرم است و هیچ دخلی برای عناصر در او نیست ، و جسدی از عالم شهادت که خیلی درشت و ترکیب شده از عناصر است . زمانی که پیامبر ﷺ به معراج برده شد هر عنصری از عناصر جسد عنصری را به کره خود انداخت . پس هر گاه که به ماه رسید تمام عناصر را انداخت و به همراه او جز جسد لطیف باقی نماند . پس به جایی که خواست خداوند بود بالا رفت وقتی که پیامبر ﷺ از معراج برگشت هر چه که انداخته بود به سوی او برگشت و جمع گردید در او آنچه که از او جدا شده بود . قسم به زندگی من این حدیث خرافی است که هیچ سند شرعی و عقلی ندارد . و مولانا عبدالرحمن جامی ذکر کرد : به درستی که معراج به سوی عرش با روح و جسد بود و به سوی آنچه غیر از عرش بود با روح تنها بود .و به فارسی شعری سرودند:**

✓ **شعر:**

چو رفرف شد مشرف از وجودش
گرفت از دست رفرف عرش زودش

به‌دست‌عرش تن‌چون‌خرقه‌بگذاشت
علم بر لا مکان بی خرقه افراشت

گلی بردند از این دهلیزه پست
بدان درگاه والا دست بر دست

جهت را مهـره از شش در رها نـید
مکان را مرکـب از تنـگی جـهانید
مکانـی یافـت خالـی از مکان نـیز
که تن محـرم نبود آنجا وجـــان نیز

در اصطلاح علما رفتن پیامبر ﷺ از مکه مکرمـه تـا بیـت المقـدس را اسـری می گویند ، واز بیت المقدس تا سدرة المنتهی را معراج می گویند وبسا اوقـات از هـر دو سفر به لفظ اسری یا معراج تعبیر می شود واحادیث معراج تقریبـا از ۳۰ نفـر از اصـحاب کرام (رض)نقل شده است. که در آن واقعات اسری و معراج با بسط وتفصیل بیـان شـده است . پس عقیده جمهور علمای سلف وخلف بر این است که جناب فخر موجودات سرور کائنات حضرت محمد ﷺ در بیداری به جسد مبارک خود به معراج رفتـه اسـت .(قـرآن مجید ترجمه وتفسیر ۲۰ـ۱۰) ﴿اَسْرَی بعَبدِهِ﴾ برد به حصهٔ از شب بنـده خـود را حضـرت محمدﷺ ... یعنی تنها در شب به جزء کوچـک از شـب بنـده مقـرب خـود را حضـرت محمدﷺاز مکه مکرمه به بیت المقدس برد مقصد از این سفر چه بود بعدا به جمله ﴿لِنُرِیَه مِنْ آیَاتِنَا﴾ اشاره کرده حاصلش این است که در این سفر یا از بیت المقدس خدای تعـالی بنده برگزیده خود را به این خاطر برد کـه نقشـهای بـزرگ وحکیمانـه قـدرت خـود را وانتظامات عجیب وغریب ونمونه های بسیار بزرگ را برای او نشان دهد ودر سوره والنجم به جزئی از این عجایب اشاره شده که از آن معلوم می شود که جناب سرورکاینات ﷺ تـا سدرهٔ المنتهی تشریف برد ه از قدرت خدای تعالی نقشهای عجیبی مشاهده کرده است.

﴿وَلَقَدْ رَاٰهُ نَزْلَةً أُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَـأْوَى اِذْ يَغْشَـى السِّـدْرَةَ مَـا يَغْشَى مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْـرَى﴾ سوره نجم ازآیـه ۱۳ تـا ۱۸ «و هر آیینه دیده بود این فرشته را یک بار دیگر نزدیک سـدرة المنتهـی.» نزدیـک آن سدره است بهشت (که آرامگاه متقیان است) فرشته را دید. وقتی که می پوشید سدره را آنچه که می پوشید.(یعنی بر آن درخت ملایکه بسیار جمع بودند یـا پوشـنده آن نـور

(و آنچه بین آن دو است متفاوت است)خلیل اوست که عمل کنـد تا الله از او راضی شود . حبیب او است که الله آن حکم کند که رضا و مراد او بود وَ بِذَٰلِكَ يَقُوْلُ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيْكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾[1]

مختصراً چون از عبارات مصباح الهدایه وعبـارات کشـف الاسـرار معلوم گردید که جذب به معنی کششی است که حق ﷻ بنده را بـه طـرف خود کشد ومقرب درگاه خود گرداند بی سعی وکوشش آن شخص . وسلوک به معنی کوششی است که بنده به سعی وکوشش خود می رود به طرف قرب

کبریا بود). کجروی نکرد چشم پیغامبر و از مقصد تجاوز ننمود و هر آیینه بعضی از نشانه های بزرگ پروردگار خود را مشاهده نمود.

قرآن عظیم الشان که واقعه معراج را به این اهتمام وامتیاز و روشنی بیان کرده به همان اندازه مخالفین به قوت و جدیت به میدان انکار ومبارزه پرداختند که به اثـر آن پای بعضی موافقین هم لغزیده دلیل این سخن این است که این واقعه تنهـا یـک خـواب عجیب وغریب وسیر روحانی نبوده . اگر ادعای اسری به شکل سیر روحانی وکشف بودی پس برای کفار این قدر جای تعجب وحیرت وانکار نبود.زیرا که از سیر وانکشاف روحـانی حضرت عیسی ، پیامبر ﷺ در اول بعثت خود خبر داده واعلان کرده است . پـس واقعـه معراج پیامبرﷺ به طریق خاصی سبب حیرت زدگی کفار شده که پیامبرﷺ مورد تکذیب واستهزا ومسخره وخنده کفار قـرار گرفـت. علـتش ایـن اسـت کـه نوعیـت وکیفیـت وخصوصیت معراج رسول الله ﷺ موجب حیـرت بسیارشـده چنانچـه کفـاردربین خـود می گفتند بیاییداین فردکه ادعای پیامبری کرده یک ادعای دیگری که بسیارتعجب آور و ازعقل به دوراست ازاوگوش کنید. منظورشان واقعه معراج بـود.اگراین چنـین نبـودپس پیامبرﷺ ازاظهارآن چرامتفکرومشوش می شدکه دربعضی احادیث صحیح این لفظ صریح آمدهثُمَّ اَصْبَحْتُ بِمَكَّةَ یاثُمَّ اَتَیْتُ مَكَّـةَ(یعنی صبح نمودم درمکه ویا بعدآمدم به مکـه(قرآن مجیدترجمه وتفسیر ۱۰ــ۲۰)

۱ – سوره ضحی آیه۵ «والبته نعمت خواهددادتوراپروردگار تو پس خشنود خواهی شد.»

حق ﷻ هر گاه در آخر سلوک او را جذبه الهی در ربود آن زمـان از مقربـان درگاه حق ﷻ می شود ولایق منصب مشیخت می گـردد واگـر در اواخـر سلوک او را جذب طاری نشد ، منصب مشیخت او را مسـلم نمـی گـردد . و دیگر از عبارات ایشان معلوم گردید که جذب ، خاصـه مـرادان ومحبوبـان است وسلوک، خاصه مریدان ومحبـان اسـت و مـراد و محبـوب مطلـق آن حضرت ﷺ است. پس بعضی از اولیای الله که جذب ایشان مقـدم اسـت بـر سلوک که مجذوب سالک عبارت از آنهـا اسـت وبـه سـبب توجـه ایشـان مرسالکان را در اول وهله جذبات طاری می شـود و سـببش آن اسـت کـه محمدی المشرب اند به تبعیت و وراثت آن حضـرت ﷺ بـه مقـام محبـوبی ومرادی مشرف گردیده اند. این چنین شخص نـادر الوجـود اسـت وحکـم کبریت احمر را دارد کلام او دواست ونظر او شفاست. احیای دلهای مرده بـه توجه شریف او منوط است وتازگی جانهای افسرده به التفات لطف او مربوط است. چنانچه حضرت مجدد الف ثانی در مکتوب (۲۹۲)از جلد اول در بیـان مرید ومراد می فرماید(كَمَامَرَّمُفَصَّلًا فِي الْمُقَدِّمَةِ) ودر این زمانه مـا حـق ﷻ از لطف وکرم خود حضرت والد ماجدی ، قبله گاهی وارشاد پناهیم را به صفت محبوبیت و مرادیت متصف گردانیده وبـه محمـدی المشـرب او را مفتخـر ساخته است . زیرا که از راه لطیفه اخفی واصل مقصود گردیده است ومبـدأ تعین ایشان شأن العلم است طبیعتا و وراثتا لهذا مر مسترشـدان ایشـان را در لطیفه قلب جذبات طاری می گردد بلکه فنا و بقایی شبیه به فنا و بقـای منتهیان مر طالبان را روی می دهد وطریق(اِنْدِرَاجُ النِّهَايَةِ فِـي الْبَدَائَـةِ)از نـور وی رونق یافته و مظهر آن حضرت والدی و ماجدی گردیده است .وعالمی را به نور ولایت خود منور ساخته است مگر خفاش صفتان که از نور او به سبب کوری خود محروم و بی نصیب اند .

وبعضی مشایخ را و منتسبان ایشان را که جذب طاری نمی گردد به سبب آنکه بعضی عیسوی المشرب وبعضی موسوی المشرب و بعضی ابراهیمی المشرب وبعضی آدمی المشرب اند وانبیای ما تقدم را ـ علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام ـ محبیت و مریدیت حاصل بود به مرتبه محبوبیت ومرادیت نرسیده اند ، مگر ابراهیم عليه السلام که مرتبه محبوبیت داشت . آن هم صفتی است نه ذاتی چرا که محبوبیت ذاتی خاصه آن حضرت ﷺ است .از این جاست که اکثر انبیا عليهم السلام تمنا می کردند که کاشکی از امت آن حضرت ﷺ می بودیم تا مرتبه محبوبیت ذاتی به متابعت آن حضرت ﷺ ما را نیز حاصل می شد . کما مر بیانه مفصلا .

هر گاه از این بیان معلوم گردید که جذب ، خاصه اشخاصی است که مرتبه محبوبیت ومرادیت داشته باشند، پس عجب است مر مشایخ این زمانه را که می فرمایند که ما نیز نقشبندیان ومجددیان می باشیم . ما ومنتسبان ما را چرا جذب طاری نمی گردد . هر گاه که ما را طاری نمی شود پس معلوم شد کسانی را که جذب عارض می شود آن را اصلی نیست بلکه حکم بر حرمت جذب می نماید از جهت آنکه هر کس که در گنجینه او چیزی نباشد ، می گوید که در خزانه سلطان هم نیست ، مگر ایشان کلام حضرت نقشبند ـ قدس سره ـ را نشنیده اند که می فرمود طریقه من (اِنْدِرَاجُ النِّهَايَةِ فِی الْبِدَائَةِ) است و دیگر حضرت مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ تعریف و توصیف جذب واهالی(صاحبان جذب)آن را که در مکاتیب متعدده بیان نموده اند آیا بر آن مطلع نیستند ویا اغماض می نمایند ودیگر از کتب تصو ف ما تقدم که معتمد بهای جمیع علما ومشایخ اند مثل ـ تعرف و عوارف المعارف وترجمة العوارف واحیاء العلوم والحدیقة الندیة ونفحات الانس حتی عین العلم که متداول است وباقی ایشان چنانچه ذکر

هر کدامین ایشان در محل آن بیاید ـ آیا با خبر نیستند که بـه ایـن چنـین سخنان تلفظ می نمایند؟ باید در سر انصاف آمده وتعصب وتعنت را از میان رفع نموده به این سخن اقرار نمایند که جذب و وجد نعمتی است از نعمتهای حق ﷻ تا کدام دولتمند را به آن ممتاز گردانند.

✓ **مصرع:**

تا یار که را خواهد ومیلش به که باشد.

وعجز وتضرع به جناب اوتعالی کرده تا ایشـان را نیـز جـذب عطـا فرماید تا که به مقام محبوبیت ومرادیت که مقام آن حضرتﷺ است مشرف گردند .ودیگر مشایخ این زمانه ما کسب طریقت را حصر بر اسم ذات و نفـی و اثبات کرده اند از مقامات مافوق با خبر نیستند . هر کدامین از ایشان کـه کسب نفی واثبات را نمود ، آن زمان در منصب مشیخت می نشیند و خود را از اولیای کاملین بلکه از مکملین محسوب می دارند با آن که حضرت مجدد الـف ثانی ـ قدس سـره الاقدس ـ می فرماید که اسـم ذات ونفی واثبات به رنگ الف و با است مرصبیان را . یعنی چون کسی که علم ظاهری را برأسـه نخواند وکتب متداوله او را مستعمل ننماید، به مجرد خواندن الف وبا از زمره علما محسوب نمی گردد . بلکه از زمـره طـلاب مبتـدی ومتوسـط شـمرده نمی شود ودیگر کس نیز از آن بهره مند نمی گردد . چرا کـه خـود مبتـدی ومتعلم است حاجت به معلم دارد . همچنین است علم طریقت به مجرد اسم ذات ونفی و اثبات از زمره اولیاء الله محسوب نمی گردد بلکه از زمره سالکان متوسط محسوب نخواهد شد چرا که این اول قدمی است که در راه سـلوک نهاده است چون از وقوف قلبی و احدیت و پنج فنا که عبارت از فنای قلـب وفنای روح وفنای سر وفنا ی خفی وفنای اخفی می باشـد بگـذرد ، قطـع دایره امکان حاصل می شود .

هر گاه به دایره ولایت صغری رسد این زمان از زمره اولیا محسوب می گردد . اما ولی ناقص است احتمال عود دارد چرا که ولایت صغری، ولایت اولیا است . وجه تسمیه اش نیز همین است ودر این موطن فیض ظل اسما وصفات بر سالک فایض می گردد وفنای قلب در این جا حاصل می شود و چون به عنایت الله تعالی و به سبب توجه مرشدی کامل مکمل از این دایره بگذرد وبه دایره ولایت کبری مشرف گردد ، این زمان از زمره اولیای کاملین محسوب می شود اما مکمل نیست که دیگری را کامل سازد . در این جا فیض اسما وصفات بر سالک فایض می گردد وفنای نفس در این موطن حاصل می گردد ونفس اماره به اطمینان می پذیرد واز کفر جبلی(فطرتی) به اسلام حقیقی مشرف می شود و خود را لا شئ محض می داند تمامی مخلوق را از خود بهتر می داند حتی که کافر فرنگ را بر خود فوق می انگارد.

حضرت مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ می فرماید : که ولایت بر کسی حرام است ، تا خود را از کافر فرنگ بدتر نداند[1] . در این موطن روی می دهد وتوحید شهودی در این جا او را حاصل می گردد بغیر از وجود واجب الوجود دیگرچیزاورا مشهودنمی گرددحتی که وجودخودش حایل بود نیز وی رامشهود نمی شود از این جاست که حافظ شیرازی (رح)می فرماید :

✓ **شعر :**

میان عاشق ومعشوق هیچ حایل نیست
توخودحجاب خودی حافظ ازمیان برخیز

۱ ـ منظور این است که انانیت و غرور و تکبر را از خود دور کند (مترجم).

حضرت خواجه عطار (رح)می فرماید :

✓ **شعر :**

یار بیــزار اســت از تو تا تــویی

اول از خود خویش را بیزار کــن

گر زتو یک ذره باقی مانده است

خرقــه و تسبــیح را زنــار کــن

خوش به‌ترک هر دوعالم گیرروی

ذره ای‌مندیش‌وچون عطار کــن

حضرت میر سید حسینی گیسو دراز می فرماید:

✓ **ابیات :**

در نگنجی با خــود انــدر کوی او

گم شو از خود تا بیابی بوی او

تاتونزدیک خودی زین حرف دور

غیبتی باید اگر خواهی حضور

۞۞۞۞

خــاک شــو خاک تا بروید گــل

که بجز خاک نیست مظهر گل

۞۞۞۞

پست شو تافیض حق فایض شود

هر کجا پستی‌است آب آنجارود

۞۞۞۞

نیست شو تا هستیت از پی رسد

تاتو هستی نیست درتوکی رسد

ولایت کبری از این جهت نامند که این دایره ولایت انبیاـــ علـیهم السلام ـ است واین دایره مسمی به اسم الظاهر است تا الحال جوجه مرغـی بود بی پر وبال ، اکنون او را یک بال میسر شد که اسم الظاهر است چون بـه عنایت الله تعالی وبه سبب توجه مرشدی کامل مکمل از این دایره او را ترقی فرمایند وبه دایره ولایت علیا مفتخر سازند، این زمان از زمره اولیای کاملین ومکملین محسوب گردد وفیض این دایره که بر سالک فـایض مـی گـردد از شیون واعتبارات است. ولایت علیا از این جهت نامند، که این دایره ولایـت ملأ اعلی است که ملایک کرامند واین دایره مسمی به اسـم البـاطن اسـت الحال او را دو جناح طیران حاصل گردید که اسم ظاهر واسـم بـاطن اسـت اکنون می تواند که به طرف ذات قدس حق ﷻ که عبارت از ذات بحت است، طیران نماید و هفتاد هزار حجاب که ما بین بنده وحـق ﷻ اسـت دراینجـا به انصرام(پایان) می رسد .

بعد از این استدلی سرادقات عظمت وکبریا است . اول قدم کـه بـه طرف ذات بحت می نماید کمالات نبوت است و بعد از آن کمالات رسالت و اولوالعزم و حقایق سبعه و معبود صرف و حب صرف و لا تعـین کـه آخـرین مقامات حضرت مجدد (رح) همین است به طریق اختصار شـمه در اینجـا از آن را بیان نمودم .هر گاه وضاحتی در این باب می طلبی در کتـب ورسـایل مجددیان کاملین دریاب. هر گاه حضرت مجدد قدس سره وباقی نقشبندیان و من تابعهم الی یومنا هذا بر همین نمط کسـب طریقـت را نمودنـد و ولـی ناقص وکامل ومکمل را در کتب ورسایل خود از هـم جـدا سـاختند ، پـس بعضی از مشایخ این زمانه را چه شاید کـه بـه نفـی واثبـات ، دم از ولایـت می زنند واگر از مقامات حضرت مجدد (رح) ایشان را تفحص نمایید بـاخبر نخواهند بودند . کاشکی خود را وراء الظهر می انداختند وکسب طریقـت را

از نزد مرشد کامل مکمل در هر ولایت که می بود ، می نمودند تـا از مقربـان درگاه حضرت حق ــ عز برهانه ــ می گشتند . مطلب این کم بضاعت از ایـن بیان که در اینجا نمودیم آن است هر کس که طالب وجه الله باشـد وخواهـد که خود را در این دار پر ملال به قرب حضرت ایزد متعال مشرف سازد ، باید که به ذکراسم ذات ونفی واثبات اکتفا ننماید وبه موجب حدیث شـریف﴿اِنَّ اللهَ يُحِبُّ عَالِيَ الْهِمَمِ ﴾[۱]**«به درستی که خداوند بلند همتان را دوست دارد .»**

۱ـ عَنْ جَابِرٍ: اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ: اِنَّ اللهَ بَعَثَنِيْ لِتَمَامِ مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ، وَكَمَالِ مَحَاسِنِ الْاَفْعَالِ:(رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السُّنَّةِ) (مِشْكَوةَ الْمَصَابِيْحِ ص۵۱۴ــ ج۲ــ بَابُ فَضَائِلِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ ﷺ) **جابر روایت می کند پیامبر ﷺ فرمودند:« به درستیکه خداوند مرا بـرای تمام کردن ارزشهای اخلاقی و کامل کردن اخلاق نیک فرستاده است .»**

اِنَّ اللهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْاَخْلَاقِ، اِنَّ اللهَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ، اِنَّ اللهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْاُمُوْرِ. (مَوْسُوعَةُ اَطْرَافِ الْحَدِيْثِ النَّبَوِيِّ الشَّرِيْفِ ص۲۱۹ــ ج۳) **به درستی که خداوند دوست دارد اخلاق عالی را و دوست دارد خداوند ارزشهای اخلاقی را. (و دوست دارد خداوند کارهـای ارزشمند را.**

(قَالَ الْمُعْرَبُ: اَوْرَدَهُ السُّيُوطِيُّ فِى الْجَامِعِ الْكَبِيْرِ عَنِ ابْنِ حَبَّانَ وَ الطِّعننيُّ وَ الْخَرَائِطِيُّ وَ ابْنُ عَسَاكِرَ وَالضِّيَاءُ الْمُقَدَّسِيِّ عَنْ سُهَيْلِ بْنِ سَعْدٍ بِلَفْظِ (اِنَّ اللهَ يُحِبُّ مَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا)**از سهیل بن سعد روایت شده است :به درستی که خداوند ارزشـهای اخلاقـی را دوست دارد و اخلاق پست و ناچیز را نا پسند می داند.**

وَالْخَرَائِطِيُّ اَيْضًا عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ بْنِ كُرَيْزٍ، وَ الْبَيْهَقِيُّ فِيْ الشُّعَبِ، وِ الطِّعننيُّ فِي الْكَبِيْرِ وَ الْاَوْسَطِ بِلَفْظِ(اِنَّ اللهَ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْاُمُوْرِ) **به درستی که خداوند کارهـای ارزشـمند رادوست دارد.**

همت بلند باشد ودر تکاپوی مرشد کامل ومکمل باشد تا او را بیابد وخود را(کَالْمَیِّتِ بَیْنَ یَدَیِ الْغَسَّالِ)به او سپارد تا که او را به مقامات عالیه رساند.

- ✓ بیت :

دادیم تو را زگنج مقصود نشان

گرما نرسیدیم تو شاید برسی

(اَللّٰهُمَّ اَوْصِلْنَا اِلَی جَمِیْعِ مَقَاصِدِنَا، وَتُبْ عَلَیْنَا، اِنَّکَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ) (بار خدایا برسان مارا به مقصد های مان و قبول کن بر ما به درستی که تو قبول کننده توبه ها و مهربان هستی) در رساله آداب السالکین که یکی از رساله های هفت کشور می باشدآورده است .

بدان ای طالب صادق قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِیْنَ اَلطُّرُقُ اِلَی اللهِ بِعَدَدِ اَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ یعنی که اگر چه راه به حق ﷻبه عدد هر نفسی است اما اصل همه راهها این سه راه است راه یک اخیار وراه دو ابرار وراه سه شطار اما بدان که راه اخیار که سالکان ابتراند راه زهد وتقوی وعلم وخلوت و ریاضت است که بعضی از زهاد وعباد اختیار کرده اند رسیدن از این راه به حقیقت مقصود به غایت دشوار است بلکه ممکن نیست چرا که راه وصل راه درد وسوز است.

وَالْحَاکِمُ عَنْ طَلْحَةَ بْنِ عُبَیْدِاللهِ الْکُرَیْزِ الْخَزَائِیِّ: اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ:اِنَّ اللهَ کَرِیْمٌ یُحِبُّ الْکَرَمَ وَمَعَالِیَ الْاُمُوْرِ، وَ یُبْغِضُ اَوْ قَالَ یَکْرَهُ سَفْسَافَهَا ،وَلَمْ یَذْکُرْ لَهُ مَخْرَجًا وَلَا رَاوِیًا (وَاللهُ اَعْلَمُ)

حاکم از طلحة بن عبید الله کریز خزائی روایت نمود که پیامبر خدا ﷺ فرمودند : « بدرستی که خداوند کریم است و کرم و امور ارزشمند را دوست دارد و امور پست و ناچیز را ناپسند می داند . و عنی آن مخرج و راویی ذکر نکرد .» (مکتوبات شریف امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) ص۲۲۵ ـ دفتر اول مکتوب ۱۱۶)

✓ **شعر :**

گــر زهــد و علم داری درد خدا نـــداری

دروقت جــان سپــردن دل با ندم ندیم است

بی مایــه محبــت کان است اصل فطرت

این زهدماسقیم است وین علم ماعقیم است

سرمایه دوعالــم عشق است پیش قاسم

خوش‌وقت آن‌که جانش درعشق مستقیم است

راه ابرار :که سالکان مجذوب اند ، راه تصفیه به طریق ذکر وفکر روز وشب بیداری وامثال اینها ریاضت بسیار وبه دوام آن مدت چهل وپنجاه سال باید که استعداد او صافی شود وحق ﷻ به صفت جمال وجلال در آیینه دل او تجلی فرماید وجذب به وی واقع شود.

✓ **بیت :**

مــذکور طلب ، چه خواهی از ذکــر

ایــن اســت خــلاصه همــه فــکر

و از این راه از هزار یکی و از بسیاری اندکی به مقصود رسیده اند واکثر در مخاوف ومهالک این راه هلاک شده اند .

✓ **مثنوي:**

غیرت حق این چنین کــرد اقــتضا

کــز در مـــا دور باشــد هر گدا

چــون حریــم عز ما نــور افــکند

غافــلان خفــته را دور افـــکند

سالها بردنـــد مــــردان انــتظار

تایـــکی را دربــود از صــد هزار

وراه دیگر راه شطار است که مجذوبان سالکند که ایشان پیکان و تیزروان راهند که در هر نفس زدنی خود را به آن حضرت الهی می رسانند . کم است که ایشان به آن جناب نرسیده باشند از غایت علو همت که ایشان راست در هر نفس قدم در دنیا وآخرت می نهند بلکه بر وجود هستی خود . چرا که سلوک ایشان به طریق جذبه است که جَذبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ [۱] ونهایت طرق همه این است .

✓ بیت :

یک جـذبه زحق آمـددل برد به غـارت
مجنون چه کندکه این کشش ازجانب لیلی است

گر تـو خواهی جذب حق ای حق پرست
دامــن مــرد خــدا آور به دســت

---

۱ ـقَالَ النَّبیُّ ﷺ : جَذبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ. کَمَا قَالَتِ الصُّوفِیَّةُ: اِنَّ لِرَبِّکُمْ فِیْ اَیَّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ، اَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا، فَاِنَّ جَذبَةً مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ. پیامبر اکرم ﷺفرمودند : « جذبه و کششی از جذبات الهی ، با عمل جن و انس برابر است .» همانطور که صوفیه گفتند : همانا برای پروردگار شما در ایام زندگانی شما وزشهای روحانی است . آگاه باشید و خود را در معرض آنها قرار دهید . پس بدرستی که جذبه ای از جذبات الهی ، با عمل جن و انس برابراست. (مِرْقَاةُ الْمَفَاتِیْحِ ص ۱۴۶ اَلْجُزْءُ الثَّالِثُ و البضاعة المزجاة لمن یطالع المرقاة ص ۷ موسوعة اطراف الحدیث النبوی الشریف ص ۴۹۲ ج ۴ کشف الخفا للعجلونی ۱ ـ ۳۶۷ حرف الجیم)

جـــذب بــاید جذب ره طی می شود
کار بی جــذب ای پسر کی می شود
بی فنــای مطــلق و جــذب قـــوی
کی حریم وصــل را محــرم شــوی
جذبه ای تایــک زمان طیران کنم
در هــوای لا مکــان جــولان کنــم
ســالک بی جــذبه خودآگاه نیست
واقــف این منزل وایــن راه نیســت
سالک بی جذب چون و اصل نشد
در طریقت لا جـــرم کــامل نــشد
چــون نــشــد واصل نباشد رهنما
زو مجو چیزی کــه هست او بینوا
از ره ومنـــزل چو واقف نیست او
رهنمایــی چــون کــند آخــربــگو
او ره منـــزل ندانـــد ای رفــیــق
رهنمایی چــون کنــد انــدر طــریق

این است که گفته اند بدایت ایشان ، نهایت دیگران است . واین طایفه از ارباب انفاسند از کمال همتی که دارند ، هیچ نفسی را از انفاس خود در غیر رسیدن به آن جناب ، صرف نمی کنند.

✓ بیت:

همت بلند دار که نــزد خدا و خلق
همـــت تو را به کنگره کبریا کشد

از این جهت است که هیچ کس از منتهیان طرق دیگر ، ببافنده های ایشان معارضه ومقاومت نتوانسته اند کرد واگر کرده اند ، البته مغلوب شده اند . لاجرم اسرار ومعارف وحقایق الهی همه نصیب ایشان شد این طایفه اند که به پاسبانی انفاس شریف خود به سلطانی دنیا وآخرت رسیده اند و این راه درد وسوز وعشق است نه راه زهد وعلم . وبدان که مقصود از وجود آدمی وشرف او بر مخلوقات، همین عشق است.

✓ بیت :

آن روح راکه عشق حقیقی شعار نیست
نابوده به که بودن او غیرعار نیست
درعشق باش بست که عشقست هرچه هست
بی کارو بارعشق بر دوست بار نیست

بدانکه چیزی که درآنجا نیست قدر وقیمت دارد و تورا می باید که آن چیزرا ببری وآن درد وسوزاست.

✓ بیت :

علم هست آنجاوهم اسرار هست
طاعت روحانیان بسیار هست
سوز جان و درد دل می بر بسی
زآنکه این آنجا نشان ندهد کسی

اولاً بدان ای طالب صادق که عشق چه نوع کیفیت رامی گویند. بدان که عشق، عبارت از آن میل ومحبتی است که محب را می باشد با ذات محبوب . ودرد عبارت از سوز والمی است که از جدا شدن محبوب حاصل می شود در دل محب.

✓ بیت :

قدسیان راعشق هست ودردنیست

درد را جــز آدمــی در خــورد نیســت

بدان ای طالب صادق که مقصود از همه علوم واعمال وطاعات وعبادات ، محبت الله است ونتیجه محبت الله، درد وسوز است.

✓ بیت :

درد باید مرد را تا دوست درمانش کند

هــرکه رادردی نباشــداو به درمان کی رسد

نتیجه درد وسوز، عشق الله است .بدان ای طالب صادق که عالم وآدم ونام هیچ چیز از مخلوقات نبود. دریایی بود بی نهایت از عشق به یک بار موجی زد متقاطر شد. قطره ها از آن بیرون افتاد سرگشته وسرگردان در دنیا به خاک وآبهای شور دنیا آمیخته شدند وبماندند در دنیا ودیگر این دریای عشق حق سبحانه وتعالی است وآن قطره تویی که در خاک آب شور در دنیا افتاده واز حقیقت خود که آن دریای عشق است، دور مانده ای از بسیاری که در این خاک وآب شور ماندی نزدیک است که خاک شوی. تو به خودی خود نمی توانی که خود را از اینها جدا سازی از کمال ضعیفی که توراست. پس چاره تو جز این نیست که خود را در یک شاه جوی اندازی که به آن دریا می رفته باشد تا تو را به آن دریا رساند. همچون آن ماهی که قوت او از آب است به صحرا افتاده چاره اش بجز طپیدن نیست.

✓ بیت :

ماهی از دریا چو در صحرا فتد

می تپد تــا بــو کــه در دریا فتد

تورا نیز چاره جز طپیدن نیست. دل تو نیز ماهی است که از دریای حقیقت عشق است خود را در شاه جوی می باید انداخت تا آن شاه جوی تو

را دردریای عشق رساند.عبارت ازآن شاه جوی عاشقان وعارفان بالله اند که همیشه روانند به جانب دریای عشق .

✓ بیت :

ما آب روانیم تـــــو دریای حیاتـــی
جویان توایم از همه رو روی تو داریم

۞۞۞۞

باعاشقان نشین وهم عاشقی گزین
باآنکه نیست عاشق یکدم مشو قرین

۞۞۞۞

یار غالــب شــو که تا غالــب شوی
یــــــار مغلوبان مشو تـــــو ای غــوی

چون که حجابات به غایتی غلیظ وبسیار شده است ، به اندک شعله نمی سوزد وتو را لازم است که هر لحظه آتش محبت را تیز تر می باید ساخت تا حجابات همه سوخته شود و وصل محبوب حقیقی ، میسر شود .

✓ مثنوي :

تیغ لا در قتــل غــیر حــق براند
در نگر زان پــس که بعد لا چه ماند
مانــد الا الله وباقــی جمــله رفت
شاد باش ای عشق شوکت سوز زفت

به تیغ لا سر اغیار را بریدی وبه آتش محبت تن اغیار را که آن حجابات است از محبوب حقیقی ، سوختی که هیچ نماند غیر از الا الله که آن محبوب حقیقی است . این زمان محل شادی وطرب است.

✓ بیت :

اگر تو یار نــداری چرا طلب نکنی

وگر به یاررسیدی چرا طــرب نکنی

بدان ای طالب صادق که رسیدن به این سعادت به طاعت وعبادت به غایتی مشکل است مگر به آتش محبت که سوزنده حجابات اوست .

✓ بیت :

آتشی از عشق در جان برفروز

ســر بســر فکر عبارت را بســوز

همین شعله عشق است که در باطن مرشد کامل افتاده که چون متوجه سالکان گردد،جذبات وحالات عجیبه به سبب توجه مرشد کامل بر سالکان وارد می گردد ومضطرب الحال می شوند. چنانچه مولوی در مثنوی بدان اشارت کرده آنجا که فرموده:

✓ مثنوي :

آتش عشق است که اندرنــی فــتاد

جوشش عشق است که اندر می فتاد

قَالَ فِیْ کِتَابِ الْمَنْهَجِ الْقَوِیِّ فِیْ تَرْجَمَةِ هَذَا الْبَیْتِ: اَلْمَعْنَی نَارُ الْعِشْقِ وَقَعَ فِی الْنَّای، وَهُوَ قَلْبُ الْوَلِیِّ الْکَامِلِ، فَظَهَرَتْ مِنْهُ حَالَاتٌ عَجِیْبَةٌ، وَ تَیْمَاتٌ غَرِیْبَةٌ وَغَلَیَانُ الْعِشْقِ وَاضْطِرَابُهُ وَقَعَ فِی الْخَمْرِ، فَاَزْبَدَ. فَا للَّازِمُ عَلَی السَّالِكِ الَّذِیْ لَیْسَ لَهُ هَذِهِ الْحَالَاتُ اَلْمَحَبَّةُ وَالْعِشْقُ ا لْاِ لَهِیُّ حَتَّی بِسَبَبِهِ یَصِلُ اِلَی الْحَالَاتِ الْغَرِیْبَةِ

وَالْاَسْرَارِ الْعَجِيْبَةِ. قَالَ الشَّيْخُ فِيْ الْفُتُوْحَاتِ: اَلْعِشْقُ اِفْرَاطُ الْمَحَبَّةِ، وَكُنِيَ عَنْهُ فِيْ الْقُرْآنِ بِشِدَّةِ اْلحُبِّ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالَّذِيْنَ ءَ امَنُوْآ اَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ﴾وَفِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى﴿شَغَفَهَاحُبًّا﴾ اَيْ صَارَحُبُّهَا لِيُوْسُفَ عليه السلام كَالشِّغَافِ؛وَهِيَ الْجِلْدَةُ الرَّقِيْقَةُ الَّتِيْ تَحْتَوِيْ عَلَى الْقَلْبِ، فَهِيَ ظَرْفٌ لَهُ مُحِيْطٌ بِهِ، فَالْعِشْقُ الْتِفَافُ الْحُبِّ عَلَى الْمُحِبِّ، حَتَّى خَالَطَ جَمِيْعَ اَجْزَائِهِ، وَاشْتَمَلَ عَلَيْهِ اشْتِمَالَ الشِّغَافِ عَلَى الْقَلْبِ انتهى.

در کتاب المنهج القوی درترجمه بیت مولوی گفت: معنی آتش عشق در نای واقع شده است و آن قلب ولی کامل است واز او حالات عجیب و بندگی عشق غریبی ظاهر می شود و جوشش عشق و اضطراب آن واقع می شود در شراب پس به جوش و خروش آمد . پس در سالکی که این حالات محبت و عشق الهی نیست، لازم است که به سبب این برسد به سوی حالات غریب و اسرار عجیب.

شیخ در فتوحات گفت : عشق زیاده روی در محبت است و ازآن در قرآن کریم به زیادی محبت تعبیر شده است. در قول الله تعالی ﴿وَالَّذِيْنَ ءَامَنُوْآ اَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ﴾[1]**و باز در قول الله تعالی**﴿شَغَفَهَا حُبًّا﴾[2]**یعنی محبت زلیخا برای یوسف مانند پرده دل او شد.**

و(شغاف)پوست نازکی است که بر روی قلب قرار می گیرد. پس این پوست ظرفی است که احاطه کننده است قلب را. پس عشق پیچیده شدن محبت در محبت است تا جایی که با تمامی اجزایش مخلوط شود و شامل

---

۱ –سوره بقره آیه ۱۶۵«وکسانی که ایمان آورده اند قوی ترند در دوستی خدا.»

۲ – سوره یوسف آیه ۳۰ ﴿قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا اِنَّا لَنَرَاهَا فِيْ ضَلَالٍ مُّبِيْنٍ ﴾ **«هر آیینه در دلش جای کرده است از وی دوستی هر آیینه می بینیم او را درگمراهی ظاهر.»**

می شود بر آن شامل شدن پرده ای برقلب. عشق اگر مجازی باشد واگر حقیقی باشد موصل مطلوب است چنانچه در مثنوی می گوید:

✓ **مثنوي :**

عاشقی گرزین سروگرزان سر است

عاقبــت ما را بدان شه رهبر است

قَالَ فِیْ کِتَابِ الْمَنْهَجِ الْقَوِیِّ فِیْ تَرْجَمَةِ هَذَا الْبَیْتِ: اَلْمَعْنَی، اَلْعِشْقُ اِنْ کَانَ مِنْ جَانِبِ الْمَجَازِ، اَوْ کَانَ مِنْ جَانِبِ الْحَقِیْقَةِ عَاقِبَةُ الْاَمْرِ هُوَ لَنَا هَادٍ، وَمُوْصِلٌ لِجَنَابِ الْقُدُسِ، وَسَیِّدُنَا وَمَوْلَانَا لَیْسَ مُرَادُهُ هُنَا بَیَانَ الْعِشْقِ الْمَجَازِیِّ فَقَطْ، بَلْ اَرَادَ هُنَا اَیْضًا اَحْوَالَ الْمَجْذُوْبِ السَّالِكِ اَوالسَّالِكِ الْمَجْذُوْبِ اَوِ السَّالِكِ غَیْرِ الْمَجْذُوْبِ اَوِ الْمَجْذُوْبِ غَیْرِ السَّالِكِ. فَالْاَوَّلُ: مَنْ تَقَدَّمَ جَذْبُهُ عَلَی السُّلُوْكِ عَلَی فَحْوَی(جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُوَازِیْ عَمَلَ الثَّقَلَیْنِ)، یَسْتَغْرِقُ فِیْ بَحْرِ الْفَنَاءِ، وَیَرِدُ لِعَالَمِ النَّاسُوْتِ طَرْفَةَ عَیْنٍ، یَرَی الْمَقَامَاتِ وَالْحَقَائِقَ وَیَلِیْقُ لِصُحْبَةِ الْمُرْشِدِ.

در المنهج القوی در ترجمه این بیت گفت :یعنی عشق اگر مجازی یا حقیقی باشد عاقبت امر برای ما موجب راهنمایی و رساننده به طرف جناب قدس و مولای ما می باشد . مقصد او در این جا فقط بیان عشق مجازی نیست بلکه در این جا اراده احوال مجذوب سالک یا سالک مجذوب یا سالک غیر مجذوب یا مجذوب غیر سالک می باشد.

پس اولي، کسی است که مقدم می شود جذب اوبر سلوک بر طریق مفهوم (کششی ازکششهای حق برابربا عمل انس و جن است) غرق می شود دردریای فناوبایک چشم به هم زدنی درعالم ناسوت وارد می شود که مقامها و حقیقتها را می بیند و لیاقت هم صحبتی مرشد را به دست می آورد.

وَالثَّانِیْ: مَنْ تَحَقَّقَ فَنَائُهُ بِارْشَادِ الْمُرْشِدِ، فَهُوَ عَلَی مُوْجَبِ (مَنْ تَقَرَّبَ اِلَیَّ شِبْرًا تَقَرَّبْتُ اِلَیْهِ ذِرَاعًا) اَلْخَالِصُ مِنْ نَفْسِهِ بِالْکُلِّیَّةِ، الْبَاقِیْ بِبَقَاءِ رَبِّهِ، یَردُ لِهَذَا الْعَالَمِ الْفَانِیْ اَیَّامًا لِاِرْشَادِ الطُّلَّابِ، وَهُوَ اَتَمُّ حَالًا مِنَ الْاَوَّلِ، وَالثَّالِثُ: الَّذِیْ یَبْقَی بِمَقَامٍ مِنْ تِلْكَ الْمَقَامَاتِ، لَا تَحْصُلُ لَهُ جَذبَةٌ، وَالرَّابِعُ: مَغْلُوْبُ الْجَذبَةِ، لَا یُحَصِّلُ سُلُوْكًا وَلْیُعْلَمْ اَنَّهُ وَلَوْ کَانَ السَّالِكُ الْمَجْذُوْبُ اَتَمَّ حَالًا مِنَ الْمَجْذُوْبِ السَّالِكِ، وَلَکِنَّ الْمَجْذُوْبَ مِثَالُهُ کَسُلْطَانٍ طَلَبَ عَبْدًا مَقْبُوْلًا لَهُ بِلَا خِدْمَةٍ وَلَا مَشَقَّةٍ، یَأْتِیْ بِهِ لِاَخَصِّ قُرْبَتِهِ، وَیَنْثُرَ عَلَیْهِ خَزَائِنَهُ وَکُنُوْزَهُ، وَیُظْهِرَ لَهُ الْمَحَبَّةَ الذَّاتِیَّةَ، فَذَاكَ الْعَبْدُ الْمَرْغُوْبُ بِسَلْبِ الْاِخْتِیَارِ، یَصِیْرُ لَبِیْبًا بِسَیْرِ الْجَمَالِ وَبِقُرْبِ الْوِصَالِ، وَبِاَثْنَاءِ هَذَا یَصْدُرُ مِنَ السُّلْطَانِ خِطَابٌ وَاجِبُ الْاِمْتِثَالِ: یَا عَبْدِیَ الصَّادِقَ تَعَلَّقَتْ اِرَادَتِیَ الْعَلِیَّةُ تَقْلِیْدَ كَ، وَکَالَةُ السَّلْطَنَةِ وَتَفْوِیْضُ وِرَاثَةِ الْوِلَایَةِ، وَمِنْ کَمَالِ فَضْلِهِ یُوَاصِلُهُ بِاَنْوَاعِ الْاِحْسَانِ، وَلَکِنْ بِمَعْرِفَةِ الْعُلُوْمِ عَلَی مَا هُوَ بِهِ یَحْصُلُ لَهُ الْوُقُوْفُ الْکُلِّیُّ عَلَی اَحْوَالِ الْوِلَایَةِ، وَیَتَعَلَّمُ مِنْ کُلِّ وَلِیٍّ لِسَانَهُ وَاصْطِلَاحَهُ، فَیَحْصُلُ لِاسْتِعْدَادِهِ حَرَکَةٌ، فَیَقِفُ عَلَی اَسْرَارِ الْجَمَّةِ، فَیُعْطَی لَهُ مَنْشُوْرُ ﴿قَدْ جَآءَکُمْ مِّنَ اللهِ نُوْرٌ وَّکِتَابٌ مُّبِیْنٌ﴾ [1]

و دومي، کسی که فنای او به وسیله راهنمایی مرشد ، محقق شده است پس او به سبب این حدیث«کسی که یک وجب به من نزدیک شود ، من یک ذراع به او نزدیک می شوم .» و از نفس و وجودش به کلی خلاص و پاک گشته و در بقای خداوند باقی می گردد یعنی تحت تأثیر بقای خداوند

---

۱ – سوره مائده آیه ۱۵« همانا به شما از جانب خدا نوری و کتابی روشن آمد»

می گردد و به این عالم فانی روزهایی برای راهنمایی طلاب می آیدواین نوع ازنوع اولی کامل تراست.

سومي ، کسی است که در مقامی از این مقامها باقی مانده و برای او کششی حاصل نمی شود.

چهارمي، کسی که جذبه (کشش) بر او غالب شده و هیچ سلوکی را حاصل نمی کند . باید در نظر داشت اگر چه سالک مجذوب از نظر حال از مجذوب سالک کامل تر است ، ولی مثال مجذوب همانند غلامی که مورد پسند سلطان است ، می باشد که سلطان او را بدون هیچ خدمت و مشقتی طلب کرده و او را می آورد تا از نزدیکان خاصش گردانیده و بر او خزینه ها و گنجهایش را پخش کرده و محبت ذاتی خود را به او آشکار کند. پس این غلام خوب با سلب شدن اختیارش و به وسیله سیر کردن در جمال و به وسیله نزدیکی وصال ، خردمند می گردد و در این میان از سلطان خطابی که اطاعت کردن آن واجب است صادر می گردد که ای بنده صادق من اراده بزرگ من که وکالت سلطنت و سپردن میراث ولایت است بر گردن تو تعلق گرفت . و از کمال فضلش ، او را به انواع نیکی ها می رساندو لیکن به وسیله شناخت علوم آنچه که به آن برای او آگاهی کلی بر احوال ولایت حاصل می شود و از هر ولی ای زبان و اصطلاح او را می آموزد ، پس برای استعدادش حرکتی حاصل می شود که بر اسرار کلی آگاهی می یابد و در نتیجه به او دستور العمل و فرمانی داده می شود .

وَلَكِنْ لَا يَمْكُثُ كُلِّيَةً بِمَكَانٍ بَلْ يَسْتَعْجِلُ لِلْاِيَابِ وَيَتَرَجَّمُ لِكُلٍّ اِسْتِعْدَادُهُ وَيَسْتَقِرُّ بِمَقَامِ الْخِلَافَةِ وَ لَكِن هُوَ اَوْلَى مِنَ السَّالِكِ الْمَجْذُوْبِ لِاَنَّ الَّذِیْ یَرَی السُّلُوْكَ قَبْلَ الْجَذَبَةِ حَرَكَتُهُ بَطِيْئَةٌ يُعْلَمُ مِنْ مِثَالِهِ فَاِنَّ مِثَالَ السَّالِكِ الْمَجْذُوْبِ كَمِثَالِ عَبْدِ سُلْطَانٍ جَعَلَ جِدَّهُ وَطَلَبَهُ وَخِدْمَتَهُ رَأْسَ مَالٍ وَتَدَرَّجَ مَرْتَبَةَ الْكَمَالِ

وَقَطَعَ بِكَمَالِ الْاِسْتِقَامَةِ الْمَقَامَاتِ حَصَلَ لَهُ وُقُوْفٌ تَامٌّ فَكَانَ مُجَرَّبُ السُّلْطَانِ وَمُمْتَحَنَهُ وَلَكِنَّ السَّالِكَ عَلَى هَذَا النَّسَقِ وَاحِدٌ مِنْ اَلْفٍ لَا يَنَالُ الْوكَالَةَ الْمُطْلَقَةَ وَالْمَجْذُوْبُ غَيْرُ السَّالِكِ هُوَ اَوْلَى مِنَ السَّالِكِ غَيْرِ الْمَجْذُوْبِ لِاَنَّ الْمَجْذُوْبَ غَيْرَ السَّالِكِ مَقْصَدُهُ اَلْاِسْتِهْلَاكُ بِمَقَامِ الْوَحْدَةِ فَكَمَا اَنَّهُ قَبْلَ الْفَنَاءِ حُجِبَ بِالْخَلْقِ عَنِ الْحَقِّ كَذَلِكَ بَعْدَ الْبَقَاءِ حُجِبَ بِالْحَقِّ عَنِ الْخَلْقِ وَالسَّالِكُ غَيْرُ الْمَجْذُوْبِ مُتَلَاشٍ فِيْ مَظَاهِرِ اَوْصَافِ السَّالِكِ الْمَجْذُوْبِ مَطْرُوْقُ الرَّئِيْسِ فِيْ الْحُجُبِ الظُّلُمَانِيَّةِ وَالنُّوْرَانِيَّةِ لَمْ يَأْخُذِ الذَّوْقَ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ﴾ [1] اِنْتَهَى

و اما در یک مکان آرام نمی گیرد بلکه برای بازگشت عجله می کند و استعداد او به مقام خلافت مستقر می شود. ولی او (مجذوب سالک) از سالک مجذوب شایسته تر است به دلیل اینکه کسی که سلوک را پیش از جذبه حاصل کند ، حرکت او کند است ازمثال آن دانسته می شود. چون مثال سالک مجذوب مثال غلام پادشاه است که تلاش و طلب و خدمت خود را سرمایه گرداند و اندک اندک مرتبه کمال را طی می کند و با کمال استقامت مقامات را می گذراند برای او آگاهی کامل حاصل می شود . پس از جانب پادشاه آزموده شده و امتحان شده او می باشد.ولکن اینگونه سالک از هزار نفر یک نفر پیدا می شود که به وکالت مطلق نمی رسد. و مجذوبی که سالک نباشدبهتراست ازسالکی که مجذوب نباشدبه دلیل اینکه مجذوبی که سالک نیست،هدف او فنا شدن در مقام وحدت است . پس همان گونه که او

---

۱ ـ سوره الرحمن آیه ۲۷

پیش از فنا ازحق به سبب خلق محجوب بوده است ، همچنین بعداز بقا از خلق به سبب حق محجوب می شود و سالک غیر مجذوب در نشانه های اوصاف سالک مجذوب ، نابود است و در حجابهای ظلمانی و نورانی سست رأی می گردد و برای او ذوقی حاصل نمی شود، از فرموده خداوندﷻ « و باقی می ماند روی پروردگار تو که صاحب بزرگی و بخشش است » .

حق ﷻ نویسنــده ــ عفی عنه ــ و جمیــع مسلمانان را از جذب حقیقی بی نصیب نگرداند درکتاب فتوحات غیبیه که از تصانیف حضرت میان فقیر الله شکارپوری است آورده است:

اَلْمَخْصُوْصُ بِالْقُرْبِ الْخَاصِّ وَالْوُصُوْلِ قِسْمَانِ سَالِکُوْنَ وَمَجْذُوْبُوْنَ فَشَأْنُ السَّالِکِیْنَ اَلْاِسْتِدْلَالُ بِالْاَشْیَاءِ عَلَى اللهِ تَعَالَى وَلَا شَكَّ اَنَّ الدَّلِیْلَ اَظْهَرُ مِنَ الْمَدْلُوْلِ فَاَوَّلُ مَا ظَهَرَ لِلسَّالِکِیْنَ اَلْاٰثَارُ فَاسْتَدَلُّوْا بِهَا عَلَى التَّرْتِیْبِ الْمَذْکُوْرِ عَلَى الذَّاتِ فَکَانَ حَالُهُمْ اَلتَّرَقِّیْ مِنَ الْاَسْفَلِ اِلَى الْاَعْلَى وَاَمَّا الْمَجْذُوْبُوْنَ فَاَوَّلُ مَا ظَهَرَ لَهُمْ حَقِیْقَةُ کَمَالِ الذَّاتِ الْمُقَدَّسَةِ ثُمَّ رَجَعُوْا مِنْهَا اِلَى مُشَاهَدَةِ الصِّفَاتِ ثُمَّ اِلَى التَّعَلُّقِ بِالْاَسْمَاءِ ثُمَّ اِلَى شُهُوْدِ الْاٰثَارِ فَکَانَ حَالُهُمْ اَلتَّدَلِّیَ وَالتَّنَزُّلُ مِنَ الْاَعْلَیْ اِلَیْ الْاَسْفَلِ فَمَا بَدَءَ بِهِ الْمَجْذُوْبُوْنَ مِنْ کَثِیْرِ حَقِیْقَةِ کَمَالِ الذَّاتِ اِلَیْهِ تَعَالَى اِنْتَهَاءُ السَّالِکِیْنَ لَکِنْ لَا بِمَعْنًى وَاحِدٍ فَاِنَّ مُرَادَ السَّالِکِیْنَ شُهُوْدُ الْاَشْیَاءِ لِلّٰهِ تَعَالَى وَ مُرَادُ الْمَجْذُوْبِیْنَ شُهُوْدُ الْاَشْیَاءِ بِاللهِ تَعَالَى هَذَا الْمَقَامُ هُوَ الْمَقَامُ الصِّدِّیْقِیْنَ وَفِیْهِ نَقْلٌ عَنْ رَئِیْسِ الصِّدِّیْقِیْنَ قَالَ مَا رَأَیْتُ شَیْئًا اِلَّا وَرَأَیْتُ اللهَ قَبْلَهُ وَ رُؤْیَتُهُ اِنْفِعَالُ الْاَکْوَانِ عَنِ الْحَقِّ وَعَدَمُ رُؤْیَةِ الْاَثَرِ لَهَا مَشْهَدُ الصِّدِّیْقِیَّةِ فَالسَّالِکُوْنَ عَامِلُوْنَ عَلَى تَحْقِیْقِ الْفَنَاءِ وَالْمَحْوِ وَالْمَجْذُوْبُوْنَ مَسْلُوْكٌ بِهِمْ طَرِیْقُ الْبَقَاءِ وَالصَّحْوِ اِنْتَهَى

کسانی که به قرب خاص پروردگار و وصال او خاص شده اند ، دو گروه هستند : سالکان و مجذوبان . شأن و مقام سالکان به دلیل جستن به وسیله اشیا بر وجود خداوند متعال می باشد.و هیچ شکی نیست که دلیل از مدلول آشکارتر است . پس اول چیزی که برای سالکان آشکار می شود ، نشانه هایی است که به وسیله آن نشانه ها بر ذات مقدس به ترتیبی که ذکر شد ، دلیل می جویند . پس حال آنها ترقی از پایین به سوی بالا می باشد. و اما مجذوبان ،اول چیزی که برای آنها آشکار می شود ، حقیقت کمال ذات مقدس است سپس از این حالت به سوی مشاهده صفات و بعد از آن به سوی وابستگی به اسما و بعد از آن به سوی مشاهده آثار ، باز می گرداند. پس حال ایشان فرود آمدن و تنزل از بالا به پایین است و آن کثرت حقیقت کمال ذات که مجذوبان به سوی خداوند متعال آغازمی کنند، انتهای سالکان است ولی نه به یک معنی . برای اینکه مراد سالکان ، مشاهده اشیا برای خداوند تعالی است و مراد مجذوبان ، مشاهده اشیا به واسطه خدای تعالی است و این مقام ، مقام صدیقان است و در این موضوع از بزرگ صدیقان نقل شده است که گفت :« ندیدم چیزی را مگر اینکه خداوند را قبل از آن دیدم .» و دیدن او متأثر شدن عالم وجود از حق است و ندیدن اثر برای او شاهد صدیقیت او است و اما سالکان بر تحقق فنا و محو شدن در راه حق عمل می کنند. و مجذوبان روش آنها روش بقا و هوشیاری است .

در کتاب کشاف الفنون که از تصانیف شیخ الاجل مولوی محمد علی التهانوی است آورده است :وَلَا يَصْلُحُ لِلتَّرْبِيَةِ وَالْمَشِيْخَةِ اَلْمَجْذُوْبُ فَاِنَّهُ وَاِنْ ذَاقَ الْمَقْصُوْدَ لَكِنَّهُ لَمْ يَذُقِ الطَّرِيْقَ اِلَى اللهِ تَعَالَى وَكَذَا لَا يَصْلُحُ لِلْمَشِيْخَةِ اَلسَّالِكُ فَقَطْ فَالصَّالِحُ لَهَا اِمَّا الْمَجْذُوْبُ السَّالِكُ وَهُوَ اَعْلَىْ وَ اَلْيَقُ وَاِمَّا السَّالِكُ الْمَجْذُوْبُ فَهُوَ اَدْوَنُ مِنْهُ اِنْتَهَى و مجذوب صلاحیت تربیت و شیخیت ندارد

چرا که او اگرچه مقصود را دریافته است و لکن طریق الی الله را درنیافته است . و همچنین سالک صلاحیت شیخیت ندارد. در نتیجه کسی صلاحیت تربیت وشیخیــت دارد که یا مجذوب سالــک است ــ که او بلنــدتر است و شایسته تر برای این مقام ــ یا سالک مجذوب باشد که مرتبه او پایین تر از مجذوب سالک است.

و بعضی از علما می گویند اگر صوفی در حالتی که وجد و تواجد ورقص می کند ، شمشیر بر وی زنند و او را خبر نشود، این هنگام وجد وسماع شان صادق است . چنانکه بر بایزید کارد اثرنمی کرد . جواب اول از این عبارتشان قول صاحب حديقة الندیه است که در جواب بعضی از علما که بر صوفیه زمانه ی ایشان اعتراض کرده بودند وآن این است :

قَالَ فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ وَسَمِعْتُ عَمَّنْ يَعْتَرِضُ عَلَى فُقَرَاءِ الصُّوْفِيَّةِ فِىْ زَمَانِنَا وَيَحُطُّ عَلَيْهِمْ اَنَّهُ قَالَ مَنْ رَأَيْنَاهُ يَتَوَاجَدُ مِنْهُمْ نَغْرِزُهُ بِمِيْلَةٍ وَنَحْوِهَا مِنْ اِبَرِ الْحَدِيْدِ فَاِنْ اَحَسَّ بِهَا فَهُوَ كَاذِبٌ فِىْ وَجْدِهِ وَ هَذِهِ حَمَاقَةٌ وَجَهَالَةٌ وَعَدَاوَةٌ لِفُقَرَاءِ طَرِيْقِ اللهِ وَاضِحَةٌ اَلَمْ يَعْلَمِ الْمِسْكِيْنُ اَنَّهُ لَوْ دَخَلَ فِىْ صَلَاتِهِ وَخَشَعَ فِيْهَا عَلَىْ غَايَةٍ مَّا يَعْرِفُ فِىْ عِلْمِهِ النَّافِعِ لَهُ عَلَى زَعْمِهِ قَرَصَهُ بُرْغُوْثٌ اَوْ قَمْلَةٌ لَاَ حَسَّ بِذَلِكَ مَعَ وُجُوْدِ خُشُوْعِهِ عِنْدَ نَفْسِهِ ،وَ لَوْ غُرِزَ النَّبِىُّ ﷺ بِاِبْرَةٍ فِىْ وَقْتِ نُزُوْلِ الْوَحْىِ عَلَيْهِ وَغَيْبَتِهِ عَنْ عَالَمِ الْحِسِّ بِالْكُلِّيَّةِ لَتَأَلَّمَ بِذَلِكَ وَوَجَدَ الْوَجَعَ عَنْهُ مَعَ كَمَالِ صِدْقِهِ فِىْ حَالِهِ وَقَوْلِهِ اِنْتَهَى

درحديقة الندیه آورده است:شنیدم ازکسانی‌که به فقیران صوفی های زمان ما اعتراض می کنند و آنها را تحقیر می کنند : وقتی کــه مــا دیــدیم صوفیان را که به وجد آمده اند چنان که اگر به آنهــا چیــزی ماننــد ســوزن

آهنی بچسبانیم و اوحس کرد پس او در وجد خود دروغ گو است . این اندیشه از حماقت و جهالت و دشمنی به فقیران است. طریق خدا واضح است آیا نمی داند مسکین وقتی که با حالت خشوع و خضوع با نهایت شناخت در علم نافع به نماز بایستد اگر او را کیک یا شپشی نیش بزند البته آن را با وجود خشوعی که در نماز دارد، حس می کند ووقتی که به پیامبرﷺدر هنگام نزول وحی و غایب بودن از عالم حس به طور کامل ، اگر سوزنی چسبانده می شد به وسیله آن دردناک می شد و درد سوزن را حس می کرد با وجودی که در همه حالات با کمال صداقت بود .

وجواب ثانی از عبارت ایشان آن است که ایشان این قدر نفهمیده اند که جذب بر دو نوع است: جذب مبتدی وجذب منتهی . جذب مبتدی ، قلبی و عرضی است وجذب منتهی روحی و اصلی . چنانکه مجدد الف ثانی در مکتوب ۲۸۷ از جلد اول می فرمایند:

بدان که مجذوبان سلوک تمام نا کرده هر چند جذب قوی داشته باشند و از هر راهی که منجذب شوند ، داخل جرگه ارباب قلوب اند بی سلوک وتزکیه نفس از مقام قلب نمی توانند گذشت وبه مقلب قلب نمی توانند پیوست . انجذاب ایشان قلبی است ، محبتشان عرضی است نه ذاتی و عرضی است نه اصلی . چه نفس باروح در این مقام ممتزج است وظلمت بانور در این معامله مختلط . بکلّی از ضیق مقام قلب بر آمدن وبه مقلب قلب پیوستن وانجذابی روحی به مطلوب پیداکردن ، بی تخلص روح از نفس از برای توجه به مطلوب وجدا شدن نفس از روح وفرود آمدن در مقام بندگی ، متصور نیست مادامی که این هر دو فی الحقیقت مجتمع اند . وتخلص روح از نفس بعد از قطع منازل السلوک و طی مسالک سیرالی الله وتحقق سیر فی الله بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد الجمع که به سیرعن

الله بـالله تعلـق داردصـورت بنـددفَظَهَرَ الْفَـرْقُ بَـيْنَ جَـذْبِ الْمُنْتَهِـىْ وَجَـذْبِ الْمُبْتَدِىْ اِنْتَهَى

ودیگرمشایخ جذب مبتدی را وجدمی نامند وجذب منتهی راوجود می نامند که فنا عبارت از آن است وتعریـف وجـد را بـدین طـرز مـی نمایندقَالَ فِىْ كِتَابِ عَيْنِ الْعِلْمِ اَلْوَجْدُ وَهُوَ مَا صَادَفَ الْقَلْـبَ مِـنْ شَـوْقٍ وَخَـوْفٍ وَحُزْنٍ وَقَلِقٍ وَيُجْدِىْ[1] نَقَاءَ الْقَلْبِ وَرُبَّمَا لَا يُمْكِنُ اَلتَّعْبِيْرُعَنِ الْوَجْدِبَعْدَالْاِفَاقَةِ كَمَا عَنِ الْفَصَاحَةِ وَالْمَلَاحَةِ اِنْتَهَى وَ اَيْضًا قَالَ الْمُفْتِىْ مُحَمَّدُ الْحَسَنُ (اَلْوَجْدُ بِمَعْنَى الْـاِدْرَاكِ وَ كَاَنَّهُ وَجْدُ حَالَةٍ لَمْ تَكُنْ قَبْلُ) اِنْتَهَى ؛ قَالَ النَّوَوِىُّ (اَلْوَجْدُ لَهَبٌ يَنْشَأُ فِى الْاَسْـرَارِ فَيَصِيْحُ مِنَ الشَّوْقِ فَيَضْطَرِبُ الْجَوَارِحُ طَرَبًا اَوْ حُزْنًا عِنْدَ ذَلِكَ الْوَارِدِ) اِنْتَهَى ؛

درکتاب عین العلم آمده است : وجد یعنی آنچه برای قلب از شوق، خوف ، حزن و نگرانی روی می دهد و قلب را پاک می کند و چه بسا ممکـن نیست تعبیر نمودن از وجد بعد از اینکه به حالت عادی خود برگشـت همـا نطوری که تعبیر از فصاحت و زیبایی کلام ممکن نیست . مفتی محمد حسن گفت : وجد به معنی درک کردن است گویا وجد دریافتن حـالتی اسـت کـه قبلا نبوده است . امام نووی گفت : وجد شعله ای است که به وجود می آیـد در باطن و در نتیجه فریاد می کشد از شوق و اعضا در وقت وجد مضـطرب می شود چه از شوق باشد و چه از غم و اندوه .

هر گاه تعریف وجدرا استماع نمودید پس بیان وجد ووجود واثـری که بر آنها مرتب می شود استماع فرمایید قَالَ فِىْ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ (اَلْوَجْـدُ مَـأْخُوْذٌ

---

۱ – قَوْلُهُ يُجْدِىْ الخ مِنَ الْاِجْدَاءِ اَىْ يُفِيْدُ الْوَجْدُ نَقَاءَ الْقَلْبِ اَىْ طَهَارَتَهُ مِنْ كَمَالِ الصَّفَاءِ ، علی قاری

مِنَ الْوُجُوْدِ) وَالْمَصَادَفَةُ اَیْ صَادَفَ مِنْ نَفْسِهِ اَحْوَالًا لَمْ یَکُنْ یُصَادِفُهَا قَبْلَ السَّمِاعِ ثُمَّ تَکُوْنُ تِلْكَ الْاَحْوَالُ اَسْبَابًا لِرَوَادِفَ وَتَوَابِعَ لَهَا تَحْرُقُ الْقَلْبَ بِنیْرَانِهَا وَتَنْقِیْهِ مِنَ الْکُدُوْرَاتِ کَمَا تُنَقِّی النَّارُ الْجَوَاهِرَ الْمَعْرُوْضَةَ عَلَیْهَا مِنَ الْخُبْثِ ثُمَّ یَتَّبِعُ الصَّفَاءَ الْحَاصِلَ بِهِ مُشَاهَدَاتٌ وَمُکَاشَفَاتٌ اِنْتَهَی ؛

در احیاء العلوم است که : وجد از وجود گرفته شده است و مصادفه یعنی در نفس خویش حالاتی را دریافت نمود که آن حالات را قبل از سماع دریافت نمی کرد . سپس این حالات ، اسبابی برای پیامدهای بعدی می باشند که قلب را به شعله های خویش می سوزانند و از کدورتها صاف می کنند چنان که آتش ، جواهرات را از ناخالصی پاک می کند سپس به دنبال این صفا و پاکی حاصل شده ، مشاهدات و مکاشفاتی ظاهر می گردد.

وَقَالَ فِیْ کِتَابِ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ وَمِنَ الْکَلِمَاتِ الْمُشِیْرَةِ اِلَی بَعْضِ الْاَحْوَالِ مِنْ اِصْطِلَاحِ الصُّوْفِیَّةِ الْوَجْدُ وَالْغَلَبَةُ وَالْوُجُوْدُ فَاَمَّا الْوَجْدُ مَا یَرِدُ عَلَی الْبَاطِنِ مِنَ اللهِ تَعَالَی یُکْسِبُهُ فَرَحًا اَوْ حُزْنًا وَیُغَیِّرُهُ عَنْ هَیْئَتِهِ وَ یُطْلِعُ اِلَی اللهِ وَهُوَ فُرْجَةٌ یَجِدُهَا الْمَغْلُوْبُ عَلَیْهِ بِصِفَاتِ نَفْسِهِ یَنْظُرُ مِنْهَا اِلَی اللهِ تَعَالَی وَالْغَلَبَةُ وَجْدٌ مُتَلَاحِقٌ فَالْوَجْدُ کَالْبَرْقِ یَبْدُو وَ الْغَلَبَةُ کَتَلَاحُقِ الْبَرْقِ وَتَوَاتُرِهِ یَغِیْبُ عَنِ التَّمَیُّزِ فَالْوَجْدُ یَنْطَفِیْ سَرِیْعًا وَالْغَلَبَةُ تَبْقَی لِلْاَسْرَارِ نَدِیْعًا وَالْوُجُوْدُ اِتِّسَاعُ فُرْجَةِ الْوَجْدِ بِالْخُرُوْجِ اِلَی قَضَاءِ الْوِجْدَانِ فَلَا وَجْدَ مَعَ الْوِجْدَانِ وَلَا خَبَرَ مَعَ الْعَیَانِ فَالْوَجْدُ بِعَرْضِیَّةِ الزَّوَالِ وَالْوُجُوْدُ ثَابِتٌ ثُبُوْتَ الْجِبَالِ .

صاحب کتاب عوارف المعارف گفته است : از کلماتی که اشاره دارد به بعضی از احوال که از اصطلا حات صوفیه می باشد ،وجد ، غلبه و وجود است . اما وجد آ ن چیزی است بر باطن از جانب خداوند وارد می گردد و

برای او شادی یا غم و اندوهی را حاصل می کند و باطن را از هیأت اصلی آن تغییر می دهد و او را به سوی خدا آگاه می کند و آن یک فرصتی است که کسی که وجد بر او غالب می شود آن را با صفات نفس خود می یابد و از آن به سوی خداوند نگاه می کند.غلبه وجدی است که پشت سرهم و پیوسته می آید. پس وجد، مانند برقی است که ظاهر می شود و غلبه مانند پیوسته و پی در پی آمدن آن برق می باشد که تشخیص داده نمی شود. پس وجد سریع از بین   می رود و خاموش می شود و غلبه برای اسرار فراگیر و وجود، وسعت یافتن فرصت وجد با خارج شدن به سوی فضای وجدان است پس نیست وجدی همراه وجدان و خبری نیست همراه آنچه که واضح است پس وجد در معرض زوال است و وجود مانند کوهها ثابت است .

وَ قَدْ قَالَ الْجُنَیْدُ؛

✓ شعر:

اَلْوَجْدُ یَطْرُبُ مَنْ فِی الْوَجْدِ رَاحَةً
فَالْوَجْدُ عِنْدَ حُضُوْرِ الْحَقِّ مَفْقُوْدٌ

قَدْ کَانَ یُطْرِبُنِیْ وَجْدِیْ فَأَفْقَدَنِیْ
عَنْ رُؤْیَةِ الْوَجْدِ مَنْ فِی الْوَجْدِ مَوْجُوْدٌ

معنی بیت این است که وجد طرب آرد مر آنرا که وی را اندر وجد راحت است ، وچون حضو ر حق موجود شود وجد گم می شود ودیگر وجد من مرا به طرب آورد اکنون دیدن آن چیز که اندر وجد می یابم مرا از وجد مفقود گردانید. در کتاب کشاف الفنون آورده است :

اَلْوَجْدُ بِفَتْحِ الْوَاوِ وَ الْجِیْمِ لُغَةً اَلْحُزْنُ کَمَافِیْ الصَّرَّاحِ وَفِیْ اِصْطِلَاحِ الصُّوْفِیَّةِ مُصَادَفَةُ الْبَاطِنِ مِنَ اللهِ تَعَالَی وَارِدٌ یُوْرِثُ فِیْهِ حُزْنًا اَوْسُرُوْرًا اَوْ یُغَیِّرُهُ عَنْ

هَیْئَتِهِ وَ یُفْنِیْهِ عَنْ اَوْصَافِهِ بِشُهُوْدِ الْحَقِّ وَاعْلَمْ اَنَّ مُثَارَ الْوَجْدِ تَارَةً یَکُوْنُ بِسَمَاعِ خِطَابِ الْمَحْبُوْبِ وَتَارَةً یَکُوْنُ بِشُهُوْدِ جَمَالِهِ لِمَنْ لَمْ یَسْتَقِرَّ حَالَ سَمَاعِهِ وَشُهُوْدِهِ فَاِذَا اِسْتَقَرَّ صَارَ وَجْدُهُ وُجُوْدًا وَوُجُوْدُهُ شُهُوْدًا وَ شُهُوْدُهُ مُؤَبَّدًا وَ سَمَاعُهُ سَرْمَدًا وَلاَیَنْزَعِجُ بِمُفَاجَأَةِ حَالِ الشُّهُوْدِ وَالسَّمَاعِ وَمِنْ اَرْبَابِ الشُّهُوْدِ وَ اَرْبَابِ الْوُجُوْدِ مَنْ یَرْقُصُ فِی السَّمَاعِ لَا لِاَنَّهُ یَجِدُ مَفْقُوْدًا فَجُعِلَ مَسْرُوْرًا اَوْ یَفْقِدُ مَوْجُوْدًا فَیَضْطَرِبُ لِلْحُزْنِ بَلْ لِاَنَّ فِطْرَتَهُ تَشْتَمِلُ عَلَی اُصُوْلٍ مُخْتَلِفَةٍ وَقُوًی مُتَنَوِّعَةٍ مُتَنَازِعَةٍ یَنْجَذِبُ رُوْحُهُ اِلَی عُلُوٍّ وَ نَفْسُهُ اِلَی اَسْفَلَ وَیَسْتَتْبِعُ کُلٌّ مِنْهَا اَلْقَلْبَ اِلَی جِهَتِهِ فَیَتَرَدَّدُ بَیْنَ الدَّاعِیِیْنَ لَهُ یَدْعُوهُ هَذَا اِلَی جِهَتِهِ وَهَذَا اِلَی اُخْرَی فَهَذَا الرَّقْصُ وَالْوَجدُ لَیْسَ بِنَقْصٍ وَلَا ضَعْفٍ کَمَا قِیْلَ اَلرَّقْصُ نَقْصٌ وَعَلَامَةُ ضَعْفٍ وَ اِنَّمَا النَّقْصُ لِرَاقِصٍ یُطْرِبُهُ اَلْوَجْدُبَعْدَالْفَقْدِوَیَسْتَرِیْحُ بِالْوَجْدِ لَا بِالْمُوْجُوْدِ فِی الْوَجْدِ وَلَیْسَ النَّقْصُ لِلرَّاقِصِ الَّذِی لَایَطْرِبُهُ الْوَجْدُبَلْ تَحَرَّکَهُ بِجَاذِبٍ اَجْزَی لَهُ هَکَذَافِیْ شَرْحِ الْقَصِیْدَةِ الْفَارْسِیَّةِ اِنْتَهَی

وجد به فتح واو و جیم در لغت به معنی غم و اندوه است همچنا ن که در صراح آمده است . ودر اصطلاح صوفیه: برخورد باطنی است از جانب خداوند و واردی است که در او غم یا شادی ایجاد می کند یا او را از هیأت اصلی خود تغییر می دهد و او را از اوصافش با دیدن حق نابود می کند.

بدان به درستی که وجد گاهی با شنیدن خطاب محبوب به وجود می آید وگاهی به دیدن جمال او برای کسی که حالت سماع و مشاهده اوپایدار نیست . در نتیجه وقتی که پایدار شود وجد او وجود می گردد و وجود او شهود و شهود و سماع او دایمی می گردد . و به حالات ناگهانی که در وقت مشاهده و سماع به وجود می آید ، احساس نگرانی نمی کند. و از ارباب وجود و ارباب شهود کسی است که در سماع می رقصد نه برای اینکه

او گمشده ای را می یابد . پس خوشحال می گردد یا موجودی را گم می کند پس پریشان می شود به خاطر غم و اندوه بل به خاطر آن است که فطـرت او شامل است بر اصول مختلف و قوه های متنـوع و گونـاگونی کـه روح او بـه سوی آسمان و نفس او به پایین جذب می شود و هر کدام از اینها قلب را به سوی جهت خود می کشد . پس قلب بین دو دعوت کننده متردد می شـود یکی به سوی جهت خود می خواند و دیگری به سوی جهت دیگـری . پـس این رقص و وجد ، نقص و ضعف نیست . چنان چه گفته شده است که رقـص نقص است وعلامت ضعف است بدرستی که نقص برای رقص کننده ای است که اورا وجد بعد از گم شدن به طرب می اندازد و برای کسـی کـه از وجـد راحتی می طلبد نه از موجود در وجد .ونقص برای رقص کننده ای که وجـد او را به طرب نمی اندازد نیست.بلکه حرکت مـی دهـد اورا بـا یـک جـذب کننده ای که برای او کفایت کننده تراست .

ودر کتاب خلاصة السـلوك آورده اسـت: اَلْوَجْـدُ خُشُـوْعُ الـرُّوْحِ عِنْـدَ مُطَالَعَةِ سِرِّالْحَقِّ وَقِيْلَ اَلْوَجْدُ اِضْطِرَابُ الْفُؤَادِ مِنْ خَوْفِ الْفَرَاقِ.وجد خشـوع روح در وقت دیدن سرّ حق است وگفته شده است وجد آشفتگی قلـب از تـرس فراق و جدایی است.

در کتاب مصباح الهدایه که مسمی به ترجمة العـوارف اسـت آورده است : بعضی از اصطلاحات صوفیه وجد ووجود اسـت مـراد از وجـد واردی است که از حق تعالی وارد آید وباطن را ازهیأت خـود بگردانـد بـه احـداث وصفی غالب چون حزنی یا فرحی . جنید (رح) گفت: (اَلْوَجْدُ اِنْقِطَاعُ الْاَوْصَـافِ عِنْدَ سِمَةِ الذَّاتِ بِالسُّرُوْرِ) وجد جدا شدن اوصاف ، وقت نمودار شدن ذات بـه صورت سرور است.

وابوالعباس عطاگفته است وجد جدا شدن اوصاف است وقت ظهور ذات به صورت غمگینی (اَلْوَجْدُ اِنْقِطَاعُ الْاَوْصَافِ عِنْدَ سِمَةِ الذَّاتِ بِالْحُزْنِ) وصاحب وجد کسی بود که هنوز از حجب صفات نفسانی بیرون نیامده باشد وبه وجود از وجود حق محجوب بود. گاه گاه فرجهٔ حجاب وجود او پدید آید واز آنجا پرتوی از نور وجود حق براو تابد واو را در یابد وبعد از آ ن دیگر باره حجاب منطبق شود وموجود مفقود گردد پس وجد متوسط بود میان فقدی وسابق فقدی لاحق . ومراد از وجود آن است که وجود واجد در غلبه نور شهود موجود غایب وناچیز گردد و چنان که جنید (رح) را است.

وُجُوْدِیْ اَنْ اَغِیْبَ عَنِ الْوُجُوْدِ بِمَا یَبْدُوْعَلَیَّ مِنَ الشُّهُوْدِ

وجود من این است که غایب از وجود گردم با آنچه که از مشهود بر من ظاهر می گردد.

پس وجد صفت محدث بود و وجود صفت قدیم و اشارت بدین معنی است قول ذالنون مصری (رح) (اَلْوُجُودُ بِالْمَوْجُوْدِ قَائِمٌ وَالْوَجْدُ بِالْوَاجِدِ قَائِمٌ)و بیان این سخن آن است که صاحب وجد هنوز از وجود خود فانی نشده باشد. پس واجد او بود و وجد بدو قائم وصاحب وجود ازوجود خود به کلی فانی شده باشد و به وجود موجود یعنی حق تعالی قائم و باقی شده . پس صاحب وجود نه ذات واجد بود ـ اعنی(مقصودمن) ذات بنده ـ بل ذات موجود بود ـ اعنی ذات خداوند ﷻ ـ و وجود به وی قائم . و بنا بر این معنی واجد به حقیقت فاقد وجود خود باشد و وجد مقدمه وجود است چه هر وجدی درفتح قلعه وجود بشری به مثابت منجنیقی است از جذبه عالم الهی نصب کرده چون وجود مسلم شود و وجه وجود گردد . پس نهایت وجد بدایت وجود بود. واهل وجد دو طایفه اند : محبا ن صفا ت و محبا ن ذات . در وجد محبان صفات فترات و وقفهای بسیار اتفا ق افتد به خلاف وجد

محبان ذات. پس واجد ذات در بدایت وجد به جهت قـوت وغلبـه کـه دارد مغلوب سلطنت حال گردد وعقلش که رابطه تمیز وبصر قلبی است در تـواتر اشعه انوار ذات وغلبه آن مختلف و متطائر شود وسر رشته تمیـز از دسـت تصرف و اختیارش مسلو ب گردد . چنان که محل حکم ظاهرکه تفرقه است از محل حکم باطن است که جمع است، نشنا سد وبه افشای اسرار ربو بیـت که مکنون خزینه غیرت از مبالات نمایند وبمثل(سُبْحَانِیْ وَلَیْسَ فِیْ جُبَّتِیْ سِوَی اللهِ وَاَنَا الْحَقُّ)« پاک و منـزه هستـم و در پیـراهن مـن بـه غیـر خداوند نیست و من حق هستم.» زبا ن انبساط درازکنند وصوفیان این وجد را به اعتبار تواتر و قوت غلبه حال خوانند و به اعتبار رفـع تمیـز وجـود و سکر خوانند .

بدان ای برادرعزیز هر گاه از این عبارت کتب معتبره فرق جـذب مبتدی وجذب منتهی وفرق وجد ووجود وغلبه را دانسـتی . پـس بدانکـه جذب بایزید روحی بود که در سیر فی الله که دایـره ولایـت صـغری اسـت حاصل شده بود واین جذب روحی را وجود وفنا نیز مـی نامنـد چنـان کـه گذشت . پس کسی که جذب مبتدی رابرجذب منتهـی قیـاس کنـدازجهت جهل آن به اصطلاحـات صوفیه ـ قدس سرهـم ـ باشد. هرگاه کسی کـه از خود فنا گردد وجود خود را در جنب وجود واجب الوجود نیست ومضـمحل داند البته که تیغ بر وی اثر نخواهد کرد زیرا که در آن وقت در وی متصر ف حق است و آنجا است که به سبب تـواتر اشـعه انـور ذات الهـی وغلبـه آن وجود ، خود را و از ما سوای حق را نمی بیند و به افشای اسرار ربوبیت کـه مکنون خزینه غیرت اند مبالات می نمایند و به مثل (سبحا نی واناالحق) زبان انبسا ط دراز می کنند . چنا نچه حضرت با یزید(رح) را واقع شده است وآن این است که روزی بایزید (رح)بـا جمعـی از مسترشـدان خـود در محفـل

نشسته بودند که نا گاه تواتر اشعه انوار ذات الهی بر حضرت غلبه نمود ووی را مغلو ب ساخت وسر رشته تمیز از دست تصرف واختیارش مسلوب کرد . فی الحال زبان انبسا ط دراز کرد به افشای اسرار ربوبیت وگفت (لَیْسَ فِیْ جُبَّتِیْ سِوَی اللهِ)چون قوت تمییز واختیار مسلوب کرده او به محل و مستقر خود، پس معاودت نمود ، مسترشدانش فرمودند که لفظ خلا ف شرع از شما صادر شد. حضرت بایزید مریدان خودرا فر مودند که اگر دیگر بار این چنین الفاظ ازمن صادر شد مرا به کارد وشمشیر زنید. روزی دیگر حضرت بایزید با مسترشدان خود نشسته بودندکه ناگاه تواتر اشعه انوار ذات الهی ، حضرت با یزید (رح) رادر ربود . فی الحال زبان انبساط دراز کرد وگفت سُبْحَانِیْ مَا اَعْظَمَ شَأْنِیْ «پاک و منزه هستم و چه بزرگ است شأن و مقام من » مریدان وی بنا به فرموده شیخ خود وی را شمشیر وکارد می زدند . هر عضوی را که از اعضای شیخ خود قصد می کردندکه به شمشیر زنند . بر همان عضو مرید می خورد . مثلا اگر در گردن وسر وبازوی حضرت با یزید(رح) می زدندآن تیغ پس به طرف ضارب می گشت وبر سر وگردن وبازوی ضارب می خورد و مجروح می شد ؛چون حضرت بایزید به افاقت آمد مریدان حال خودرا عرض نمودند. حضرت بایزید فرمود :« که شما را امتحان می کردم واگرنه در آن وقت که این سخنان از من صادر می شد من در میان نبودم وخودرا نمی دیدم همه حق بو دو حق تعالی به زبان من تنزیه خود را می کرد .»و فرمود:« که سُبْحَانِیْ مَا اَعْظَمَ شَأْنِیْ نه آنکه خود را می دیدم وتنزیه خود را می کردم که محض کفراست چون من درمیان نبودم همه حق بود . لهذا تیغ بر من اثر نمی کرد وبر شمایان رجوع می نمود .» چنانچه مولوی درمثنوی می فرماید:

✓ **مثنوی :**

ای بسا کس را که صورت راه زد

قصد صــورت کــرد بــر الله زد

چندصورت بینی ای صورت پرست

هر که معنا دیدازصورت برست

دیــده صــورت پرستــی را ببند

تا شــوی ازنور معنی بهره مند

✓ **بیت :**

صورت پرست غافل معنی چه داندآخر

و با جمــال جانان پنهــان چه کار دارد

وهم چنین است حلا ج که اورا به زنجیرها محکم می بستند خــود را می جنبا نید ومی گفت مرا بند می سا زید فی الحــال زنجیــر هــا ازهــم گسسته می شد وهمیشه لفظ اناالحق را بر زبان می راند . معنی انــا الحــق آن است که حق است نه من وچون خود را نمی بیند اثبا ت نمی کند آنکــه خود را می بیند وآن را حق می گوید این خود کفر است . القصه کسی قدرت آن را نداشت که حلاج را بند سازد ویا مقتو ل نماید ویاتیغ بروی زند الا مگر خودش که برقتل خود فتوی داد وبه خط خود بر کاغذ مرقــوم ســاخت کــه (مَنْ بَدَّلَّ دِيْنَهُ فَــاقْتُلُوْهُ)[1] **«کسی که دینش را عوض کرد پــس او را بکشــید .»**

---

۱ ـ عَنْ عَكْرَمَةَ قَالَ اُتِىَ عَلِىٌّ بِزَنَادِقَةٍ فَاَحْرَقَهُمْ فَبَلَغَ ذٰلِكَ اِبْنَ عَبَّا سٍ فَقَالَ لَوْكُنْتُ اَنَـا لَمْ اَحْرِقْهُمْ لِنَهْىِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْـهِ وَسَـلَّمَ لَاتُعَـذِّبُوْا بِعَـذَابِ اللهِ وَلَقَتَلْـتُهُمْ لِقَـوْلِ رَسُـوْلِ اللهِ ﷺ مَنْ بَدَّلَ دِيْنَهُ فَاقْتُلُوْهُ **از عکرمه روایت شده است : گفت آورده شد برای علی زندیقها پس آنها را سوزاند این خبربه عبدالله ابن عباس رسید گفت اگر من می بودم آنها را آتش**

بعد ازآن بپای دار رفت واو را بردار کردند. قصه آن را از جهت طوالت ذکر ننمودیم واین حکم که اگر تیغ بر وی اثر نکرد این زمان وجد او صادق است این نیز در بعضی اشخاص منتهیان نادراً موجود می شود. اکثر واجدان منتهی به این مرتبه نمی رسند فکیف که واجدان مبتدی به این حالت رسند بلکه مبتدیان را این حالت اصلا روی نمی دهد چنانکه از عبارات کتب که ذکر ایشان آنفًا گذشت صرا حتًا معلو م می شود.

قَالَ فِیْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ قَالَ السِّرِیُّ اَلسَّقَطِیُّ شَرْطُ الْوَاجِدِ فِیْ زَعْقَتِهِ اَنْ یَبْلُغَ اِلَی حَدٍّ لَوْضُرِبَ وَجْهُهُ بِالسَّیْفِ لَایَشْعُرُفِیْهِ بِوَجَعٍ وَقَدْیَقَعُ هَذَا فِیْ حَقِّ الْوَاجِدِ نَادِرًا وَقَدْ لَایَبْلُغُ اَلْوَاجِدُهَذِهِ الرُّتْبَةَ مِنَ الْغَیْبَةِ وَلَکِنْ زَعَقَاتُهُ تَخْرُجُ کَالتَّنَفُّسِ بِنَوْعِ اِرَادَةٍ مَمْزُوْجَةٍ بِالْاِضْطِرَارِ اِنْتَهَی.

در عوارف المعارف آمده است : سری سقطی گفت : «شرط واجد در فریاد و نعره کشیدن این است که از وجد به یک حدی برسد که اگر با شمشیر به صورت او زده شود احساس درد نکند .» و همچنین این حالت در حق واجد ندرتًا واقع می شود و گاهی واجد به این رتبه از غیب نمی رسد اما فریاداوـ مانند تنفس او به حالت اراده همراه با اضطرارـ خارج می شود .

قَالَ فِیْ اِحْیَاءِ الْعُلُوْمِ، فَقَدْ ذُکِرَ عِنْدَ السِّرِیِّ السَّقْطِیِّ حَدِیْثُ الْوَجْدِ الْحَادِّ الْغَالِبِ فَقَالَ نَعَمْ یُضْرَبُ وَجْهُهُ بِالسَّیْفِ وَهُوَلَا یَدْرِیْ فَرُوْجِعَ فِیْهِ وَاُسْتُبْعِدَ اَنْ یَنْتَهِیَ

نمی زدم چون پیامبر ﷺنهی فرمودند عذاب نکنید دیگران را به عذاب خدا وهر آیینه من آنهارا می کشتم چونکه (پیامبر ﷺ فرمودند:کسی که از دینش مرتد شود پس او را بکشید.)(رواه البخاری مشکوة المصابیح ص۳۰۷ـ ج۲ـــ باب قتل اهل الردة والسعاة بالفساد)

اِلَی هَذَا الْحَدِّ فَاَصَرَّ عَلَیْهِ وَلَمْ یَرْجَعْ وَمَعْنَاهُ اَنَّهُ فِیْ بَعْضِ الْاَحْوَالِ قَدْ یَنْتَهِیْ اِلَی هَذَا الْحَدِّ فِیْ بَعْضِ الْاَشْخَاصِ وَلَا یَبْعُدُ اَنْ یَغْلِبَ الْوَجْدُ بِحَیْثُ یُمَزِّقُ ثَوْبَهُ وَهُوَ لَایَدْرِیْ لِغَلَبَةِسُکْرِالْوَجْدِ عَلَیْهِ اَوْیَدْرِیْ وَ لَکِنْ یَکُوْنُ کَالْمُضْطَرِّ الَّذِیْ لَا یَقْدِرُ عَلَی ضَبْطِ نَفْسِهِ اِذْ یَکُوْنُ لَهُ فِی الْحَرَکَةِ اَو التَّمْزِیْقِ مُتَنَفِّسٌ فَیَضْطَرُّ اِلَیْهِ اِضْطِرَارَ الْمَرِیْضِ اِلَی الْاَ نِیْنِ وَلَوْ کُلِّفَ الصَّبْرَ عَنْهُ لَمْ یَقْدُرْ عَلَیْهِ مَعَ اَنَّهُ فِعْلٌ اِخْتِیَارِیٌّ فَکَذَلِکَ اَلزَّعْقَةُ وَ تَمْزِیْقُ الثِّیَابِ قَدْ یَکُوْنُ کَذَلِکَ فَهَذَا لَا یُوصَفُ بِالتَّحْرِیْمِ انتهی.

در احیاء العلوم گفت : نزد سری سقطی سخن از وجد گرم غالب شد. پس گفت :«بله شمشیر به صورت او زده می شود در حالی که او درد آن را احساس نمی کند .» پس از او خواسته شد در این مورد تجدید نظر کند و بعید دانسته شد که به این حد برسد ولی وی بر آن پافشاری کرد و از گفته خود بر نگشت . و معنی این مسأله این است به درستی که در بعضی احوال گاهی منتهی می شود به این اندازه در بعضی اشخاص و بعید نیست اینکه غالب شود وجد به گونه ای که از جهت غلبه بیخودی وجد بر او لباس خود را پاره کند ونداند یا بداند ولی ما نند مضطری باشد که بر نگهداری نفس خود قادر نیست . زیرا که برای او این حرکت یا پاره کردن لباس وسیله ای برای خارج کردن این حالت درونی است پس به انجام آن مجبور می شود ما نند مجبور شدن مریض بر نالیدن . واگر وادار به صبر و امساک از آن شود او بر صبر با وجود اینکه صبر فعل اختیاری است ،قادر نیست. همچنین فریاد و پاره کردن لباس نیز گاهی اینگونه می باشد و این توصیف به تحریم نمی شود.

نویسنده ـ عفی عنه ـ می گوید:چون که از بیان وجدو وجود فارغ گردیدم ، حالا از بیان تواجد استما ع فرما یید : اولا تعریف تواجد را

بیان می سازم که تا دانسته شود بعد از آن اقسا م آن را بیان می نما یم .
بدان که تواجد مصدر است از مزیدات از با ب تفا عل است وَبَابُ التَّفَا عُلِ اَكْثَرُهُ اِظْهَا رُ الصِّفَةِ اَلَّتِیْ لَیْسَتْ فِیْهِ كَمَا قَالَ الْعُلَمَاءُ التَّوَاجُدُ اِسْتِدْعَاءُ الْوَجْدِ بِضَرْبٍ اِخْتِیَارِیٍّ وَلَیْسَ لِصَاحِبِهِ كَمَالُ الْوَجْدِ اِذْ لَوْكَانَ لَكَانَ وَاجِدًا

باب تفاعل اغلب برای اظهار صفتی می باشد که در وجود او نیست همانطور که علما گفتند : التواجد خواستن وجد است به گونه ای اختیاری و برای صاحب آن کمال وجد نمی باشد زیرا اگر برای او کمال وجد می بود هر آیینه وی واجد می بود.

چون تعریف تواجد را استماع نمودید ، پس بدانکه تواجد بر سه نوع است :نوع اول آن که متواجد از برای تشبه به اهل وجد ، تواجد می کند ولیکن چون نیت آن دارد که از زمره واجدان صادق محسوب گردد واو رانیز وجد صادق حاصل شود، پس این زمان متواجد حکم واجدان صادق را دارد در ثواب و ثواب واجدان صادق از این حدیث معلوم می شود.

رُوِیَ عَنْ عَبَّاسِ بْنِ عَبْدِالْمُطَّلِب قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ اِذَا اقْشَعَرَّ جِلْدُالْعَبْدِ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ تَعَالَی تَحَاتَّتْ عَنْهُ ذُنُوْبُهُ كَمَا یَتَحَاتُّ عَنِ الشَّجَرَةِ الْیَابِسَةِ وَرَقُهَا وَفِیْ رِوَایَةٍ حَرَّمَهُ اللهُ عَلَی النَّارِ [1]**عباس بن عبدالمطلب**رضی الله عنه **روایت کرده**

۱ــ وَفِیْ رِوَایَةٍ حَرَّمَهُ اللهُ عَلَی النَّارِ (**الحدیقة الندیة ص۵۹ ــ ج ۱ــ الجامع الصغیرص۱۵ ــ ج۱**) (**سمویه**) اِذَا رَجَفَ قَلْبُ الْمُؤْمِنِ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ تَحَاتَّتْ خَطَایَاهُ كَمَا یَتَحَاتُّ عِذْقُ النَّخْلَةِ اِبْنُ السُّنِّیِ وَالْخَرَا طِیِ فِی مَكَارِمِ الَا خْلَا ق وَاِبْنُ عَسَاكِرٍ عَنْ اَلْبراءِ (رح)(**الجا مع الصغیر ص۴۵ــ ج ۱**)

هنگامی که قلب مومن به خاطر خدا بلرزدخطاهای اومی ریزد همان طوری که خوشه های درخت خرمامی ریزد.

است :که پیامبرﷺ فرمودند:« هنگامی که بدن بنده از ترس خدای تعالی بلرزد، گنا هان او می ریزد هما نطوری که برگهای خشک شده درختان می ریزد ودر روایت دیگر فرمودند : واو را خداوند برآتش حرام می کند .» و متواجد را این تواجد جایز است .

کَمَا قَالَ فِیْ تَرْجَمَةِ الْعَوَارِفِ **هم چنانکه وجد مقدمه وجود است،تواجد مقدمه وجداست . ومعنی تواجد استدعا واستجلا ب وجداست به طریق تذکر یا تفکر یا تشبه به اهل وجد در حرکات و سکنات به دلالت صدق وهر چند تواجد صورتًا تکلف و تکلف مخالف صدق ولیکن چون نیت متواجد در صورت تواجد توجه کلی بود از برای قبول امداد فیض رحمانی وتعرض حقیقی از جهت استنشاق نفحات ربانی ، منافی صدق نبود و شریعت در این باب اجازت داده است بل امر کرده آنجا که فرموده** (اِبْكُوْا فَاِنْ لَمْ تَبْكُوْا فَتَبَاكَوْا) **وتواجد حال اهل بدایت بود و وجد ، حال اهل سلوک و وجود ، حال اهل وصول.**

وَكَمَا قَالَ فِيْ عَيْنِ الْعِلْمِ التَّوَاجُدُ لَا يَكُوْنُ مَذْمُوْمًا اِذَا تَوَاجَدَ الْمُتَوَاجِدُ لِقَصْدِ الْوُصُوْلِ اِلَى حَقِيْقَةِ الْوَجْدِ لِوُرُوْدِ الْحَدِيْثِ(اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِيْ حُبَّكَ وَحُبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ مَا يُقَرِّبُنِيْ اِلَى حُبِّكَ)

در عین العلم شریف آمده : تواجد مذموم نیست هنگامی که تواجدمتواجد برای رسیدن به حقیقت وجد باشد به دلیل حدیث: (بار خدایا روزی گردان مرا محبت خودت ومحبت کسانی که تورا دوست دارند ومحبت آنچه که مرا به تو نزدیک می کند).

وَلِوُرُوْدِ حَدِيْثِ التَّبَاكِيْ فِى التلَاوَةِ اِبْكُوْا فَاِنْ لَمْ تَبْكُوْا فَتَبَاكَوْا اِنْتَهَى

به دلیل حدیث تباکی در تلاوت قرآن :درهنگام خواندن قرآن گریه کنید و اگر شما راگریه نمی گیرد تظاهر به گریه کردن کنید.

قَالَ مُفْتِیْ مُحَمَّدُ حَسَنْ فَالْوَجْدُ بِذَلِكَ النِّیَّةِ جَائِزٌ وَ اِنْ کَانَ بِـالتَّکَلُّفِ کَـذَا فِیْ بَعْضِ الشُّرُوْحِ اِنْتَهَی **مفتی محمد حسن گفت :وجد به این نیّت جایز اســت اگر چه با زحمت و تکلف باشد.**

قَالَ فِیْ الْعَوَارِفِ التَّوَاجُدُ اِسْـتِجْلَابُ الْوَجْـدِ بِـا لتَّـذَکُّرِ وَالتَّفَکُّـرِ اِنْتَهَـی ؛ **درعوارف آمده است :تواجد طلب جلب وجد با به یاد آوردن خداوند و تفکر نمودن است.**

قَالَ فِیْ کِتَابِ التَّعَرُّفِ اَلتَّوَاجدُ ظُهُوْرُ مَا یَجِـدُهُ فِـیْ بَاطِنِـهِ عَلَـی ظَـاهِرِهِ اِنتـهی.**در کتاب التعرف آمده :تواجدیعنی ظاهر کردن آنچه که در باطن خود از وجد بر ظاهر خود می یابد.**

قَالَ فِیْ اِحْیَاءِ الْعُلُوْمِ وَاعلَمْ اَیْضًا اَنَّ الْوَجْدَیَنْقَسِمُ اِلَی هَاجِمٍ وَاِلَی مُتَکَلِّـفٍ وَ یُسَمَّی اَلتَّوَاجُدَ وَهَذَا التَّوَاجُدُ الْمُتَکَلَّفُ فَمِنْهُ مَا هُـوَ مَحْمُـوْدٌ وَهُـوَ اَلتَّوَصُّـلُ اِلَـی اِسْتِدْعَاءِ الْاَحْوَالِ الشَّرِیْفَةِ وَاکْتِسَابِهَا وَاجْتِلَابِهَا بِا لْحِلْیَةِ فَـاِنَّ لِلْکَسْـبِ مَـدْخَلًا فِـی جَلْبِ الْاَحْوَالِ الشَّرِیْفَةِ وَلِذَلِكَ اَمَرَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ مَنْ لَمْ یَحْضُرْهُ اَلْبُکَاء فِـیْ قِـرَاءَةِ الْقُرْآنِ اَنْ یَتَبَاکَی وَ یَتَحَازَنَ فَاِنَّ هَذِهِ الْاَ حْـوَالَ قَـدْ تَتَکَلَّـفُ مَبَادِیْهَـا ثُـمَّ تَتَحَقَّـقُ اَوَاخِرُهَا وَکَیْفَ لاَ یَکُوْنُ التَّکَلُّفُ سَبَبًا فِـیْ اَنْ یَصِـیْرَ الْمُتَکَلَّـفُ فِـیْ الْـاَخِرَةِ طَبْعًـا فَالْکَاتِبُ یَکْتُبُ فِیْ الْاِبْتِدَاءِ بِجَهْدٍ شَدِیْدٍ ثُمَّ تَتَمَرَّنُ عَلَی الْکِتَابَةِ یَدُهُ فَیَصِـیْرُ الْکَتْـبُ لَهُ طَبْعًا فَیَکْتُبُ اَوْرَاقًا کَثِیْرَةًوَهُو مُسْتَغْرِقُ الْقَلْبِ بِفِکْرٍ آخَرَ فَکَـذَلِكَ تَعَلُّـمُ الْقُـرْآنِ فَجَمِیْعُ مَا تَحْتَمِلُهُ النَّفْسُ وَالْجَوَارِحُ مِنَ الصِّفَاتِ لَا سَبِیْلَ اِلَی اکْتِسَابِهِ اِلَّا بِـالتَّکَلُّفِ

وَالتَّصَنُّعِ اَوَّلًا ثُمَّ يَصِيْرُ بِالْعَادَةِ طَبْعًا فَكَذَلِكَ اَلْاَحْوَالُ الشَّرِيْفَةُ لَا يَنْبَغِى اَنْ يَقَعَ الْيَأْسُ مِنْهَا عِنْدَ فَقْدِهَا بَلْ يَنْبَغِيْ اَنْ يَتَكَلَّفَ اِجْتَلَابَهَا بِالسَّمَاعِ وَغَيْرِهِ اِنْتَهَى ؛

صاحب کتاب احیاء العلوم گفت: بدان هر آیینه وجد به هاجم (وجد هجوم آورنده بدون اختیار) و به متکلف (وجد ظاهری با اختیار) تقسیم می شود و این تواجد نامیده می شود و این تواجد متکلف ، بعضی از آن پسندیده است و آن توصل جستن به طلب احوال شریف و کسب کردن و جلب نمودن آن احوال با حیله می باشد برای اینکه در جلب احوال شریف ، کسب شخص دخالت دارد .و به همین سبب حضرت رسول الله ﷺ به کسی که در هنگام تلاوت قرآن گریه اش نمی آید ، امر نمودند اینکه تظاهر به گریه و غم و اندوه نماید. چون در ابتدا این حلاوت با تکلف به وجود می آید و در اواخر خود به خود متحقق می شود و چگونه تکلف و ظاهر سازی سبب نباشد بر اینکه چیزی که در آن تکلف و مشقت بود در آخر طبیعی و عادی شود . مانند نویسنده ای که در ابتدا با سعی و کوشش شدیدی می نویسد سپس دستش درنوشتن کار آزموده و ماهر گشته و نوشتن برای او طبیعی می شود و کتاب های زیادی را در حالی که او در افکار دیگری غرق است ، می نویسد و آموختن قرآن نیز چنین می باشد و تمامی صفاتی که نفس و جوارح آن را بر خود تحمیل می کنند هیچ راهی برای به دست آوردن آن جز تکلف و زحمت در ابتدای امر نیست . پس به وسیله عادت طبیعی می گردد و همچنین حالات شریف شایسته نیست که در هنگام از دست دادن آنها یأس و نا امیدی واقع شود بلکه سزاوار و شایسته است که در جلب کردن این حالات شریف به وسیله سماع و غیر آن سعی و تکلف نماید .

قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ وَلَا شَكَّ اَنَّ التَّوَاجُدَ وَهُوَ تَكَلُّفُ الْوَجْدِ وَاِظْهَارُهُ مِنْ غَیْرِ اَنْ یَكُوْنَ لَهُ وَجْدٌ حَقِیْقَةً فِیْهِ تَشَبُّهٌ بِاَهْلِ الْوَجْدِ الْحَقِیْقِیِّ وَهُوَ جَائِزٌ بَلْ مَطْلُوْبٌ شَرْعًا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ رَوَاهُ الطَّبْرانِیُّ فِی الْاَوْسَطِ عَنْ حُذَیْفَةَ بْنِ الْیَمَانِ ﷺ وَاِنَّمَا كَانَ الْمُتَشَبِّهُ بِالْقَوْمِ مِنْهُمْ لِاَنَّ التَّشَبُّهَ بِهِمْ یَدُلُّ عَلَی حُبِّهِ اِیَّاهُمْ وَرِضَاهُ بِاَحْوَالِهِمْ وَاَفْعَالِهِمْ وَقَدْ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنَّ الرَّجُلَ اِذَارَضِیَ هُدَی الرَّجُلِ وَعَمَلَهُ فَهُوَمِثْلُ عَمَلِهِ رَوَاهُ الطَّبْرانِیُّ مِنْ حَدِیْثِ عُقْبَةِ بْنِ عَامِرٍ ﷺ رَوَی الطَّبْرانِیُّ فِیْ مُعْجَمِهِ الْكَبِیْرِ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا حَشَرَهُ اللهُ فِیْ زُمْرَتِهِمْ وَرَوَی اَبُوْنُعِیْمٍ فِیْ جُزْءٍ لَهُ وَلَفْظُهُ مَنْ اَحَبَّ قَوْمًا وَ وَالَاهُمْ حَشَرَهُ اللهُ فِیْهِمْ .وَ رَوَی الْاِمَامُ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ بِاِسْنَادٍ جَیِّدٍ مِنْ حَدِیْثِ عَائِشَةَ (رض)اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ فِیْ حَدِیْثٍ وَلَا یُحِبُّ رَجُلٌ قَوْمًا اِلَّا جَعَلَهُ مِنْهُمْ

در الحدیقة الندیه گفته است : شکی نیست که تواجد که آن تکلف وجد و ظاهر کردن آن است بدون اینکه حقیقتا برای او وجدی در آن باشد و تشبیه نمودن خود به اهل وجد حقیقی است که آن جایز بلکه از نظر شرعی مطلوب است. پیامبر ﷺ فرمودند :«کسی که خود را به قومی تشبیه کند پس از جمله ایشان است .» طبرانی از حذیفه﷛ روایت کرده است : به درستی کسی که خود را شبیه قومی می سازد از آن قوم است . چون همین مشابه ساختن به آنها بر محبت شخص به آنها و راضی شدن شخص به احوال و اعمال آنها دلالت می کند .به درستی که پیامبرﷺ فرمودند : «بی شک زمانی که شخص به راه و روش عمل کسی راضی شود، پس برای او است مثل عمل او .» درکتاب معجم روایت شده است پیامبرﷺ فرمودند: «کسی که قومی را دوست بدارد خداوند متعال او را همراه ایشان حشر

می کند .» ابو نعیم روایت کرده است : کسی که قومی را دوست بدارد و با آنها دوستی کند خداوند او را به همراه ایشان حشر می کند . امام احمد حنبل (رح)با اسنادی خوب از حدیث عایشه (رض) روایت می کند : پیامبر ﷺفرمودند :« شخصی قومی را دوست نمی دارد مگر این که از جمله ایشان می گردد.»

وَ رَوَی اَبُودَاوُدَ عَنْ اَبِیْ ذَرٍّ ﷺ اَنَّهُ قَالَ یَا رَسُوْلَ اللهِ اَلرَّجُلُ یُحِبُّ الْقَوْمَ وَلَا یَسْتَطِیْعُ اَنْ یَعْمَلَ بِعَمَلِهِمْ قَالَ اَنْتَ یَا اَبَاذَرٍّ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ فَاَعَادَهَا اَبُوْذَرٍّ فَاَعَادَهَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ.[1]

---

۱ ـ حَدَّثَنَا اَبُوْهِشَامِ الرَّفَاعِیُّ اَنَاحَفْصُ بْنُ عَیَّاذٍ عَنْ اَشْعَثٍ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ وَلَهُ مَا اِكْتَسَبَ وَفِی الْبَابِ عَنْ عَلِیٍّ وَعَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ وَصَفْوَانِ بْنِ غَسَّالٍ وَاَبِیْ هُرَیْرَةَ وَاَبِیْ مُوْسَی هَذَا حَدِیْثٌ حَسَنٌ غَرِیْبٌ مِنْ حَدِیْثِ الْحَسَنِ البَصْرِیِّ عَنْ اَنَسٍ **(الترمذی ص ۶۱ ـ ج۲ ـ ابواب الزهدـ باب المرء مع من احب)از انس بن مالک روایت شده است که گفت پیامبرﷺ فرمودند :« هر شخصی به همراه کسی است که او را دوست دارد و برای هر شخصی آن چیزی است که کسب می کند.» و دراین باب از علی و عبدالله بن مسعود و صفوان بن غسال و ابی هریره و ابی موسی آمده است این حدیث ، حدیث حسن و غریب از حدیث حسن بصری به روایت از انس می باشد .**

حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ حَجَرِ اَنَا اِسْمَاعِیْلُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ حَمِیْدٍ عَنْ اَنَسٍ اَنَّهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ اِلَی رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللهِﷺ مَتَی قِیَامُ السَّاعَةِ فَقَامَ النَّبِیُّ ﷺ اِلَی الصَّلَوةِ فَلَمَّا قَضَی صَلَوتَهُ قَالَ اَیْنَ الْسَّائِلُ عَنِ قِیَامِ السَّاعَةِ فَقَالَ الْرَّجُلُ اَنَا یَا رَسُوْلَ اللهِﷺ فَقَالَ علیه السلام مَا اَعْدَدْتَ لَهَا قَالَ یَا رَسُوْلَ اللهِ مَا اَعْدَدْتُ لَهَا کَثِیْرَ الصَّلَوةِ وَلَا صَوْمَ اِلَّا اِنِّی اُحِبُّ اللهَ وَرَسُوْلَهُ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ وَاَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ فَمَا رَاَیْتُ فَرِحَ الْمُسْلِمُوْنَ بَعْدَ الْاِسْلَامِ فَرَحَهُمْ بِهَا. هَذَاحَدِیْثٌ صَحِیْحٌ. **(حدیث صحیح الترمذی ص ۶۱ ـ ج۲ ـ ابواب الزهدـ باب المرء مع**

من احب) از حضرت انس ﷺ روایت شده است : شخصی خدمت پیامبر ﷺ آمـد و عـرض کرد: قیامت چه وقت بر پا می شود ؟ پس پیامبر ﷺ برای نماز بلند شدند و هنگـامی کـه نماز خود را به جا آوردند، فرمودند:« این سائل کجاست ؟»پس آن مرد عرض کرد :منم یا رسول الله ﷺ . پیامبر ﷺ فرمودند : «برای قیامت چه چیزی آماده کردی ؟» آن شـخص عرض کرد: ای پیامبر خدا من برای قیامت نماز و روزه زیادی آماده نکردم ولی به درستی که خدا و رسولش را دوست دارم.پس پیامبر ﷺ فرمودند :« هر شخص بـه همـراه کسـی است که آن را دوست دارد و تو همراه کسی هسـتی کـه آنهـا را دوسـت داری.» و راوی می گوید : من مسلمانان را ندیدم که بعد از اسلام مانند خوشحال شدن آنها به این خبـر خوشحال شوند.

حَدَّثَنَا مَحْمُوْدُ بْنُ غَيْلَانَ اَنَا يَحْيَى بْنُ آدَمَ اَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زَرِّبْنِ حُبَيْشٍ عَـنْ صَفْوَانِ بْنِ غَسَّالٍ قَالَ جَاءَ اَعْرَابِيٌّ جَهْوَرِيُّ الصَّوْتِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اَلرَّجُلُ يُحِبُّ الْقَوْمَ وَ بِمَا يَلْحَقُ هُوَ بِهِمْ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ .هَذَا (حديث صحيح التر مذى ص۶۲ ـ۶۱ـ ج۲ ـ ابواب الزهد ـ ۳۲۶۲۵-۳۶۰۰ ـ)از صفوان بن غسال روایت شده است : که یک اعرابـی بلند صدایی در نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد ای محمد ﷺ مردی قومی را دوست داردبه چه چیزی به آنها ملحق می شود؟. پیامبر ﷺ فرمودند : «هر شخص به همراه کسی اسـت که او را دوست دارد. » قَالَ النَّبِىُّ ﷺ وَمَنْ اَحَبَّ قَوْمًا حَشَرَهُ اللهُ فِـىْ زُمْـرَتِهِمْ (طـك) عَـنْ اَبِـىْ قَرْصَافَةَ ﷺ.(ص۲۲۶ـ ج۹ـ الميم مع النون ازهر مـن قسـم الاقـوال ـــ سـطر ۱۱ جـامع الاحاديث للجا مع الصغير وزوائده) والجامع الكبيـر ـ للامام السـيوطى ۳۲۸۱۳-۳۷۸۸) پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی که قومی را دوست دارد خداونـد او را بـه همـراه انهـا حشـر می کند.»قَالَ النَّبِىُّ ﷺ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ (طـس) عَـنْ حُذَيْفَـةَ ﷺ (جـامع الاحاديـث ص۳۱۰ـ ج۹ـ جامع الصغير وزوائده والجامع الكبيرللامام السيوطى ـ الميم مع النون از هر قسم الا قوال)پیامبر ﷺ فرمودند: «کسی که خود را به قومی تشبیه کند پس او از ایشـان است. »

ابو داود از ابوذر ﷺ روایت کرده است که گفت : ای رسول خدا ﷺ مردی قومی را دوست دارد و استطاعت عمل کردن مانند آنها را ندارد پیامبر ﷺ فرمودند:«تو ای اباذر به همراه کسی هستی که او را دوست داری.» ابوذرو پیامبر ﷺ آن را تکرار کردند.

حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ حَدَّثَنَا حَمَّادُ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ اَنَس ﷺاَنَّ رَجُلًا سَـأَلَ اَلْنَّبِيَّ ﷺ عَنِ السَّاعَةِ فَقَالَ مَتَى السَّاعَةُ قَالَ مَاذَا اَعْدَدتَّ لَهَا قَالَ لَا شَـيْءَ اِلَّـا اِنِّـيْ اُحِبُّ اللهَ وَرَسُوْلَهُ ﷺ فَقَالَ اَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ قَالَ اَنَسٌ فَمَا فَرِحْنَـا بِشَـيْءٍ فَرَحَنَـا

اِبْنُ مَسْعُودٍ : مَنْ كَثَّرَ سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ رَضِيَ عَمَلَ قَوْمٍ كَانَ شَرِيْكَ مَنْ عَمِـلَ بِـهِ رَوَاهُ اَبُوْيَعْلِي الْمَوْصِلِيُّ فِيْ مَسْنَدِهِ حَدَّ ثَنَا اَبُوْ هُمَامٍ ثَنَا اِبْنُ وَهَبٍ اَخْبَرَنِيْ بَكْرُ بْنُ مُضِرٍّ عَنْ عَمْـرِ وبْـنِ الْحَارِثِ اَنَّ رَجُلًا دَعَا عَبْدَاللهِ بْنَ مَسْعُوْدٍ اِلَى وَلِيْمَةٍ فَلَمَّا جَاءَ يَدْخُلُ سَمِعَ لَهْوًا فَلَمْ يَدْخُلْ فَقَالَ لَـهُ لِمَ رَجَعْتَ قَالَ اِنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ يَقُوْلُ مَنْ كَثَّرَ سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ وَمَنْ رَضِيَ عَمَلَ قَوْمٍ كَانَ شَرِيْكَ مَنْ عَمِلَ بِهِ :–وَرَوَاهُ عَلِيُّ بْنُ مُعْبِدٍ فِيْ كِتَابِ الطَّاعَةِ وَالْمَعْصِيَةِ .

عمرو ابن حارث می گوید : شخصی عبد الله ابن مسعود را به عروسی دعوت کرد هنگامی که عبد الله آمد صدای آوازی (موسیقی و لهو) را شنید پس داخل خانه نشد .پس گفت : چرا برگشتی؟ عبد الله گفت : به درستی من از پیامبر ﷺ شنیدم کـه مـی فرمـود : کسی که بیفزاید به زیادی یک قومی پس او از آنها است و کسی که راضی باشد به عمـل یک قومی شریک آن کسانی می گرددکه به آن عمل می کنند.

حَدَّثَنَا اِبْنُ وَهَبٍ بِهِ سَنَدًا وَمَتْنًا رَوَاهُ اِبْنُ الْمُبَارَكِ فِي الزُّهْدِ وَالرَّقَائِقِ مَوْقُوْفًا عَلَى اَبِـيْ ذَرٍّ **(المطالب العالیه ۱۶۰۵ـ قال المحقق عمرو بن الحارث لم یدرک ابن مسعود وفی الاتحاف رواه ابویعلی بسنده منقطع) (الفردوس بماثور الخطاب ص۵۱۹ـ ج۳ـ باب المیم)**

بِقَوْلِ النَّبِیِّ ﷺ اَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ قَالَ اَنَسٌ فَاَنَا اُحِبُّ النَّبِیَّ ﷺ وَاَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رضی الله عنه وَاَرْجُو اَنْ اَكُوْنَ مَعَهُمْ بِحُبِّیْ اِیَّاهُمْ وَاِنْ لَمْ اَعْمَلْ بِمِثْلِ اَعْمَالِهِمْ [1]

از انس رضی الله عنه روایت شده است : مردی در باره قیامت از پیامبر ﷺ سؤال کرد . فرمودند:« چه چیزی برای قیامت آماده کردی ؟» عرض کرد: هیچ. مگر من خدا و رسولش را دوست دارم . پیامبر ﷺ فرمودند: «پس تو به همراه کسی هستی که اورادوست داری. انس رضی الله عنه گفت: خوشحال نشدیم به چیزی مانند آن زمانی که این سخن پیامبر را شنیدیم. انس رضی الله عنه می گوید که آن شخص گفت : من پیامبر ﷺ و ابوبکر رضی الله عنه وعمر رضی الله عنه را دوست دارم و امیدوارم اینکه به همراه ایشان باشم اگر چه مانندآنها عمل نکنم.

فَهَذِهِ الْاَحَادِیْثُ قَاضِیَةٌ بِاَنَّ الْمَحَبَّةَ تُلْحِقُ الْمُقَصِّرَ فِیْ الْاَعْمَالِ عَنْ دَرَجَاتِ الْمُجْتَهِدِیْنَ لِمَحَبَّتِهِ اِیَّاهُمْ بِهِمْ فَمَا ظَنُّكَ بِمَنْ بَلَغَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لَهُمْ اَنْ تَشَبَّهَ بِهِمْ فِی الْاَعْمَالِ الصَّالِحَةِ وَ الْاِجْتِهَادِ فِیْ تَحْصِیْلِ الْكَمَالَاتِ وَهَذَا التَّشَبُّهُ بِالصَّالِحِیْنَ وَالْاَوْلِیَاءِ وَتَكَلُّفُ التَّوَاجُدِ عَلَى طَرِیْقَتِهِمْ اِذَا كَانَ قَصْدُهُ بِذَلِكَ مُجَرَّدَ التَّشَبُّهِ بِهِمْ وَالتَّبَرُّكِ بِسِیْرَتِهِمْ مَحَبَّةً لَهُمْ وَرَغْبَةً فِیْ زِیَادَةِ الْمَیْلِ اِلَیْهِمْ وَالْحَاصِلُ اَنَّ تَكَلُّفَ الْكَمَالِ مِنْ جُمْلَةِ الْكَمَالِ وَالتَّشَبُّهَ بِالْاَوْلِیَاءِلِمَنْ لَمْ یَكُنْ مِنْهُمْ اَمْرٌمَطْلُوْبٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ .

پس این احادیث حکم کننده به این است که کسی دراعمال به درجات مجتهدین نمی رسد ،لیکن به سبب دوستی و محبتش به ایشان ، محبت ، او را به آنان ملحق می کند . پس گمان تو چیست در حق کسی که

---

۱ -صحیح البخاری ص۵۲۱ـ ج۱ـ الجزء۱۴ ـ کتاب المناقب ـ باب مناقب عمر رضی الله عنه

از محبت برایشان به حدی برسد که خود را در اعمال نیک و کوشش در تحصیل کمالات به ایشان شبیه کند. و این تشبیه به صالحین و اولیا و تکلف تواجد به طریقه ایشان ـ اگر که قصد او از آن مجرد تشبیه وتبرک جستن به روش ایشان به خاطر محبت بر آنان و رغبت در زیادت میل به سوی آنهاباشد ـ. و تشبیه نمودن به اولیا برای کسی که از ایشان نباشد ، امری مطلوب درهرحال است.حاصل اینکه تکلف کمال از جمله کمال است).

سؤال : اگرتواجد به نیت صدق باشد نیز ناروا است از جهت آنکه افترا است بر حق جَلَّ جَلالُهُ وافترا بر حق تعا لی روا نیست كَمَا قَالَ فِی طَرِيْقَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَمِنْ جُمْلَةِ الْاِ فْتِرَاءِ عَلَى اللهِ تَعَالَى اَلتَّوَاجُدُ وَهُوَادِّعَاءُ الْوِلَايَةِ وَالْكَرَامَةِ كَمَا فَعَلَ بَعْضُ مُتَصَوِّفَةِ زَمَانِنَا اِنْتَهَى ؛

همانطور که در طریقه محمدیه گفت : از جمله افترا برخداوند تبارک و تعالی تواجد می باشد و آن ادعا کردن کرامت و ولایت است . همانطور بعضی متصوفان زمان ما انجام می دادند.

جواب ازاین عبارت طریقه محمدیه عبارتالحدیقة الندیه است

وَهُوَ هَذَا قَالَ فِی الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ فِیْ تَرْجَمَةِ هَذَا الْعِبَارَةِ وَهَذِهِ الْاِدِّعَاءُ اِمَّا اَنْ يَكُوْنَ بِاللِّسَانِ اَوْ بِقَرِيْنَةِ الْحَالِ فَاِنْ كَانَ بِاللِّسَانِ فَاِمَّا اَنْ يَكُوْنَ مَعَ مَانِعٍ يَمْنَعُ مِنَ الْوِلَايَةِ مُحَقَّقٍ مِنْ غَيْرِ شُبْهَةٍ كَكُفْرٍ ظَاهِرٍ اَوْشِرْكٍ بِاللهِ تَعَالَى مَعْلُوْمٍ عَلَى الْيَقِيْنِ فَحِيْنَئِذٍ اَلْاِفْتِرَاءُ عَلَى اللهِ تَعَالَى مُتَحَقِّقٌ وَالْمَعْصِيَةُ لَا تَمْنَعُ مِنَ الْوِلَايَةِ لِعَدَمِ فَرْضِ الْعِصْمَةِ فِی الْاَوْلِيَاءِ خُصُوْصًا اِذَا خَفِیَ اَمْرُ التَّوْبَةِ فِیْ كُلِّ مَرَّةٍ لِقَوْلِهِ تَعَالَى ﴿اِنَّ اللهَ

يُحِبُّ التَّوَّابِيْنَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِيْنَ﴾[1] وَالتَّوَّابُ هُوَالْكَثِيْرُ التَّوْبَةِ وَالْكَثِيْرُ التَّوْبَةِ هُوَالْكَثِيْرُ الْمَعْصِيَةُ .

صاحب‌حدیقة الندیه درترجمه این عبارت فرمودند:این ادعایا به زبان می باشدیابه قرینه حال.اگربه زبان باشد یا به همراه مانعی است که از ولایت منع کرده وهمچنین محقق وبدون شبهه بوده مانندکفرظاهر یا شرک به خدای تعالی یقیناًمعلوم است دراین هنگام افترابرخدای تعالی متحقق است و معصیت ازولایت منع نمی کند.نیزبه خاطرفرض نبودن عصمت دراولیاخصوصاً وقتی امرتوبه درهر مرتبه پوشیده باشد به جهت قول خداوند تعالی﴿ اِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَابِيْنَ﴾خداوند، بسیارتوبه کنندگان را دوست دارد .

و تواب یعنی کسی که توبه اش بسیار است و کسی که توبه اش بسیار است یعنی کسی که بسیار گناه انجام داده است .

وَالْاِصْرَارُ اَمْرٌخَفِيٌّ لِاَنَّهُ نِيَّةُ الدَّوَامِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَالنِّيَّاتُ اَفْعَالُ الْقُلُوْبِ فَلَايَعْلَمُهَا اِلَّا عَلَّامُ الْغُيُوْبِ وَ اِمَّا اَنْ لَايَكُوْنَ مَعَ مَانِعٍ فَهُوَ اَمْرٌ مُحْتَمَلٌ لاَ قَطْعَ فِيْهِ بِشَيْءٍ فَلَا اِفْتِرَاءَ فِيْهِ عَلَى اللهِ تَعَالَى وَاِنْ كَانَ بِقَرِيْنَةِ الْحَالِ فَهِيَ مِنْ قَبِيْلِ التَّجَسُّسِ عَلَى الْمُسْلِمِ وَاِسْتِكْشَافِ سِرِّهِ مَعَ اِحْتِمَالِهَا اَيْضًا فَالْقَطْعُ مُنْتَفِي عَلَى كُلِّ حَالٍ فَالْاِفْتِرَاءُ مُنْتَفِي عَلَى الْقَطْعِ وَلَئِنْ كَانَتْ مِنْ قَبِيْلِ مَا بِالِّلسَانِ فَقَدْ عَلِمْتَ مَافِيْهِ عَلَى اَنَّ التَّوَاجُدَ يَتَكَلَّفُ الْوَجْدَ فِيْ نَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ حَقِيْقَةِ الْوَجْدِ لَا بَأْسَ بِهِ مِنْ قَبِيْلِ التَّشَبُّهِ بِالصَّالِحِيْنَ مُحَبَّةً فِيْهِمْ وَرَغْبَةً فِي التَزَيِّيْ بزِيِّهِمْ وَتَكَلُّفِالتَّخَلُّق بِاَخْلَاقِهِمْ كَمَا قَالَ الْاِمَامُ الْقُشَيْرِيُّ فِيْ اَوَائِلِ رِسَالَتِهِ وَاَصْلُهُ خَبَرُ رَسُوْلِ اللهِﷺ اِبْكُوْا فَاِنْ لَمْ تَبْكُوْا

---

۱ -سوره بقره آیه۲۲۲« هر آینه خدا توبه کنندگان وپاک شوندگان رادوست می دارد.»

فَتَبَاكُوا[1].و اصرار، امر خفی و پنهانی است زیرا کــه آن نیــت و دوام بــر گنــاه است و نیات اعمال دلهااست که آن راجز داننده غیبها نمی داند . و یا اینکه

---

۱ –(قَوْلُهُ اِبْكُوْا۔ اَلْحَدِيْثَ:اِبْنُ مَاجَةَ مِنْ حَدِيْثِ سَعْدِ بْنِ اَبِیْ وَقَّاص بِاِسْنَادٍ جَيِّدٍ اِذَا قَرَأْتُمُوْهُ فَتَحَازَنُوْا صَدْرُ الْحَدِيْثِ اَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ بِحُزْنٍ؛ **ملاعلی قاری حاشیۀ عین العلم ــ باب الاول فی الورد ص۵۶**

که فرمودندگریه کنید اگر نمی توانید گریه کنید پس تظاهر بــه گریــه کنیــد . (قوله ابکوا)حدیث سعدبن ابی وقاص با سند خوب وقتی که می خوانید شما قرآن راپــس باحزن بخوانیدودر اول حدیث آمده است به درستی که قرآن با حزن نازل شــده اســت .

حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ اَحْمَدِ بْنِ بَشِيْرِ بْنِ ذَكْوَانَ الدِّمَشْقِیُّ ثَنَا الْوَلِيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ ثَنَا اَبُوْ رَافِعٍ عَنْ اِبْنِ اَبِیْ مَلِيْكَةَ عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ السَّائِبِ قَالَ قَدِمَ عَلَيْنَا سَعْدُ بْنُ اَبِیْ وَقَّاص وَقَدْكَفَّ بَصَرُهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ مَنْ اَنْتَ فَاخْبَرْتُهُ فَقَالَ مَرْحَبًا يَاابْنَ اَخِی بَلَغَنِیْ اَنَّكَ حَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺ يَقُوْلُ اِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ نَزَلَ بِحُزْنٍ فَاِذَا قَرَأْتُمُوْهُ فَابْكُوْا فَاِنْ لَمْ تَبْكُوْا فَتَبَاكُوْا وَتَغَنَّوْا بِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِهِ فَلَيْسَ مِنَّا(سُنَنُ ابْنِ مَاجَةَ ص۹۶۔ بَابُ فِیْ حَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ وَسُنَنُ ابْنِ مَاجَةَ ص۳۱۹۔ باب الحزن والبكاء)

عبدالله پسر احمد پسر بشیر ذکوان دمشقی از ولید بن مسلم و او از ابو رافع او از ابن ابی ملیکه او از عبدالرحمن بن صائب روایت کرد که گفت : سعد بن ابــی وقــاص پیش ما آمد در حالی که چشمان او کور شده بود . من بر او سلام کردم و او گفت :شما چه کسی هستید ؟پس نام خود را به اوگفتم .گفت : مرحبا ای فرزند برادر. به من خبر رسیده است که تو دارای صدای نیکو در قرآن خواندن هستی و من از رسول خدا ﷺشنیدم که می فرمود :« به درستی این قرآن باحزن نازل شده اســت .پــس وقتــی کــه شــما آن را می خوانید گریه کنید و اگر گریه نمی کنید خود را به گریه کردن بیندازید با آوازی خوش قرآن بخوانید و کسی که به خواندن آن خوش آوازی نکند ، از ما نیست .»

به همراه مانع نمی باشد پس آن امری احتمالی است و هیچ قطعیتــی در آن به چیزی نیست . افترایی در آن بر خدای تعالی نیست و اگر چه بــه قرینــه حال باشد .پس این از قبیل تجسس بر مسلمان و کشــف کــردن ســرّ او بــه همراه احتمال آن می باشد .پس قطع در هر حال منتفی است.و افترا هم بــه طور قطعــی ـ اگر از قبیل آنچه که بر زبان است باشد ـ منتفی است .پس به تحقیق که دانستی آنچه که در آن است بر اینکه تواجد ،تکلــف بــه وجــد ، بدون حقیقت وجد است ، و باکی نیست از آن از قبیل تشبیه به صــالحین از نظر محبت به ایشان و رغبت به آراسته شدن به لباس آنان و متخلق شــدن به اخلاق ایشان . چنانچه امام قشیری دراوایل رساله خــود گفتــه اســت . و دلیل آن خبر رسول الله ﷺ است.

وَاِذَا عَلِمْتَ مِنْ عِبَارَةِ السَّابِقِ أَنَّ الْعِصْمَةَ لَا تَكُوْنُ فَرْضًا فِي الْاَوْلِيَاءِ فَاَمَّا اَنْ لَا يَعْصِيَ الشَّيْخُ فَذٰلِكَ لَا يُمْكِنُ اَنْ يُقْطَعَ بِهِ فِيْ حَقِّ اَحَدٍ لَاشَيْخٍ وَلَاغَيْرِهِ فَاِنَّ اَبَايَزِيْدَ قِيْلَ لَهُ اَيَعْصِي الْعَارِفُ قَالَ وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ قَدَرًا مَقْدُوْرًا فَيَنْبَغِيْ لِلْمُرِيْدِ اَنْ لَا يَصْحَبَ شَيْخًا عَلَى طَرِيْقِ الْعِصْمَةِ وَاِنَّمَا يَصْحَبُهُ عَلَى طَرِيْقِ الْعِلْمِ بِطَرِيْقِ اللّٰهِ تَعَالَى وَلْيَنْظُرْ فِيْ اَقْوَالِهِ وَفَتْيَاهُ لَا فِيْ اَفْعَالِهِ وَلِذٰلِكَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى ﴿ فَسْئَلُوْآ اَهْلَ الذِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَاتَعْلَمُوْنَ﴾ [1] وَمَا اُمِرْنَااَنْ نَتَأَسَّى بِاَفْعَالِهِمْ لِعَدَمِ فَرْضِ الْعِصْمَةِ فِيْهِمْ وَقَالَ

۱ـ سوره نحل آیه۴۳«پس سوال کنید از اهل کتاب اگر نمی دانیــد . » (فَسْئَلُوْآ) پس بپرسید(اَهْلَ الذِّكْرِ) اهل کتاب یعنی علمای ایشان را(اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ) اگر هســتید شما که نمی دانید تا بدانید که انبیای گذشته همه مبشر بودند کــه مبعــوث شــده بــامم وفرستاده گشتند (تفسیر حسینی ص۵۸۳)

فِیْ حَقِّ الْاَنْبِیَاءِ لَمَّا عَصَمَهُمُ اللهُ تَعَالَی ﴿ لَقَدْکَانَ لَکُمْ فِیْهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [1] وَقَالَ اللهُ تَعَالَی ﴿ لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِیْ رَسُوْلِ اللهِ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ ﴾ فَاِنَّا نَتَّبِعُ الرَّسُوْلَ فِیْ جَمِیْعِ اَفْعَالِهِ اِلَّا مَا الَّتِیْ نَصَّ عَلَیْنَا مِنْ اَفْعَالِهِ اَلَّتِیْ یَخْتَصُّ بِهَا وَلَایَجُوْزُ لَنَا فَعْلُهَا

وَاعْلَمْ اَنَّ هَذَا مِنْ اَعْظَمِ الْاَدْوِیَةِ لِهَذِهِ الْعِلَّةِ الَّتِیْ تَطْرَأُ عَلَی الْمُرِیْدِ مِنَ الشَّیْطَانِ وَلَا شَكَّ اَنَّ النَّفْسَ الْخَبِیْثَةَ تَقْبَلُ عَلَی الْفَوْرِ مِثْلَ هَذَا الْاِلْقَاءِ بِمَا تَرَاهُ مِنْ حُکْمِ الشَّیْخِ عَلَیْهَا وَهِیَ بِالطَّبْعِ لَا تُرِیْدُ اَنْ تَکُوْنَ مَحْکُوْمَةً لِاَحَدٍ وَبَابُ الْمُرِیْدِ حُسْنُ الظَّنِ لَا سُوْءُ الظَّنِّ وَاعْلَمْ اَنَّ اللهَ ﷻ اِذَا فَتَحَ عَلَی عَبْدِهِ فِی بَاطِنِهِ بِسُوْءِ ظَنٍّ بِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِ اللهِ فَاِنَّ ذَلِكَ مِنْ مَقْتِ اللهِ بِهِ وَمِنْ عَمْیِ بَصِیْرَتِهِ وَمَنْ فَرَضَ الْعِصْمَةَ لِاَحَدٍ فَذَلِكَ غَایَةُ الْجَهْلِ بِاللهِ انتهی؛

(و چون دانستید از عبارت گذشته) این که عصمت اولیا فرض نیست و اینکه شیخ نافرمانی نمی کند، پس ممکن نیست که به طور قطع این را در حق کسی بگوییم ـ چه شیخ چه غیر از شیخ ـ به درستی که برای ابویزید گفته شد: آیا عارف نافرمانی می کند؟ گفت: برای امر خدا پیش از وجود اندازه ای مقرر شده است . پس مناسب است برای مرید بر این باورکه شیخ معصوم است، هم صحبتی او را نکند؛ بلکه بر این روش که او عالم است،بااو هم صحبت شود. و بر گفته ها و جوانمردی او نگاه کند وبر کردار او نگاه نکند و بر همین دلیل خدای تعالی فرمود (سؤال کنید از

---

۱ ـ﴿لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِیْهِمْ اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَنْ کَانَ یَرْجُوااللهَ وَالْیَوْمَ الْاٰخِرَوَمَنْ یَّتَوَلَّ فَاِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیْدُ ﴾ **سوره ممتحنه آیه۶« هرآئینه هست شما را بجماعه مذ کوره اقتدای نیک کسی را ازشما که امید دارد ملاقات خدارا و روز آخرت را وهر که روی گردان شود پس هر آیینه خدای بی نیاز وستوده کار است.»**

اهل کتاب اگر شما نمی دانید) و امر نشده است بر ما، اینکه به دلیل عدم فرض عصمت در آنان، به کردار آنها پیروی کنیم و در حق انبیا وقتی که خداوند آنها را معصوم گردانید ،گفته شده است ، (به تحقیق برای شما هست در انبیا الگوی پسندیده) و باز خدای تعالی می فرماید(به تحقیق برای شمارسول خدا الگویی نیکو است)پس ما از رسول خدا در همه افعال او پیروی می کنیم مگرآن کارهایی که برای ما دلیل باشد که این کارها مخصوص به خود رسول الله ﷺ است. وبرای ما انجام دادن آن کارها جایز نیست. و بدانکه این بزرگترین دارو برای این بیماری است.

برای مرید از جانب شیطان ناگهان پیش می آید وشکی نیست که نفس پلید است وقبول می کند.و شکی نیست که نفس پلیدفورا مثل این القاها راقبول کند با آن چیزی که از حکم شیخ بر علیه اومی بیند و نفس به طور طبیعی قصد ندارد که در مقابل کسی محکو م شودو مرید باید حسن ظن داشته باشد نه گمان بد ، بدان که به درستی خداوند متعال هرگاه بر بنده ای در باطنش بد گمانی نسبت به یکی از خلق خود ایجاد کند پس به تحقیق این ازبیزاری و نفرت خداوند به آن بنده واز کوری بصیرت آن بنده است و کسی که عصمت را برای کسی (غیر از انبیا) فرض کند پس این از نهایت جهل اوبه خداوند است.

﴿ لَقَدْكَانَ لَكُمْ فِيْ رَسُوْلِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيْرًا ﴾[1]«هرآیینه هست شمارابه پیغمبرخداپیروی نیک کسی را که توقع می دارد ثواب خدا وتوقع می داردروز آخرت ویادکردخدا را بسیار.»

---

۱ ـ سوره احزاب آیه ۲۱

نوع ثاني از انواع تواجد آن است که چون متواجد ، واجدان صادق را بیند که د ر اضطراب وولوله وشورش وغوغا اند او نیز در شورش می افتد و تواجد می کند ودراین تواجد خود نه نیت آن دارد که از زمره واجدان صادق محسوب گردد ونه از برای ریا وسمعه تواجد می کند. پس این تواجد وی مباح باشد ومتواجد را در این تواجد نه ثواب باشد نه عقاب زیرا که صورت این از لهو ولعب است ولهوی که در آن فعل منکر نباشد از زمره لهو مباح است که از جانب شارع مأذون فیه است.

كَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ قَالَ اِبْنُ حَجَر الْهَیْتَمِیْ اِنَّ اللَّهْوَ الْمُبَاحَ مَأْذُوْنٌ فِیْهِ مِنْهُ ﷺ وَاِنَّهُ فِیْ بَعْضِ الْاَحْوَالِ قَدْ لَا یُنَا فِیْ اَلْکَمَالَ وَعَنْ اِبْنِ عَبَّاس رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ خَیْرُ لَهْوِ الْمُؤْمِنِ السَّبَاحَةُ وَخَیْرُ لَهْوالْمَرْأَةِ اَلْمِغْزَلُ[1] وَعَنِ الْمُطَّلِب [2] بْنِ عَبْدِاللهِ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ اُلْهُوْا وَالْعَبُوْا فَاِنِّیْ اَکْرَهُ اَنْ اَرَی فِیْ دِیْنِکُمْ غِلْظَةً رَوَاهُ الْبِیْهَقِیُّ :[3]

---

۱ – اَخْرَجَهُ اِبْنُ عَدِیٍّ. کَفُّ الرِّعَاعِ عَنْ مُحَرَّمَاتِ اللَّهْوِ وَالسَّمَاعِ تَألِیْفُ اَبِی الْعَبَّاس اَحْمَدِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ حَجَرالْمَکِّیِّ الْهیْتَمِیِّ – ص۳۱۸ـ ۹۰۹ـ۹۷۴ (عد) (ض) لِاِبْنِ عَدِیٍّ فِی الْکَامِلِ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ حَدِیْثٌ ضَعِیْفٌ (الجامع الصغیر ـ ص۶۲۷ـ جلد۱)

۲ – **جامع الصغیر ص۲۳۹ــ ج۱**

۳ – عَن عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْن عَبْدِاللهِ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ اُلْهُوا وَ الْعَبُوْا فَاِنِّیْ اَکْرَهُ اَنْ اَرَی فِیْ دِیْنِکُمْ غِلْظَةً رَوَاهُ الْبِیْهَقِیُّ.

(کف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع تألیف ابی العباس احمدبن محمد بن علی بن الحجر المکی الهیتمی ـ ص۲۱۹) (هب) (ض) للبیهقی شعب الایمان عن عبدالمطلب بن عبدالله حدیث ضعیف(جامع الصغیرفی احادیث البشیرالنذیرـ ص۲۳۹ــ ج۱ــ)

چنانچه درحدیقة الندیه آمده که ابن حجر هیتمی گفت: به درستی لهو مباح، از رسول خدا ﷺ اجازه داده شده وبه درستی که آن در بعضی احوال، منافی کمال نیست و از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمودند:« بهترین لهو برای مرد مسلمان شنا کردن و بهترین لهو برای زنها پشم ریسی است.» و از مُطّلب بن عبدالله روایت شده که پیامبر خدا ﷺفرمودند:«به بازی و سرگرمی بپردازید چون من زشت می دانم در دین شما سختی ببینم»

وَعَنْ عَائِشَةَ[1] رَضِيَ اللهُ عَنْهَا اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ هَلْ كَانَ مَعَكُمْ مِنْ لَهْوٍ فَاِنَّ الْاَنْصَارَ يُحِبُّوْنَ اللَّهْوَ رَوَاهُ الْحَاكِمُ [2]وَعَنْ رَوْحِ بِنْتِ اَبِىْ لَهَبٍ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَقَالَ هَلْ مِنْ لَهْوٍ رَوَاهُ اَحْمَدُ [3].

ازعایشه (رض) روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند :«آیا همراه شما از لهوچیزی است چون انصار لهو را دوست دارند .» و از روح بنت ابی لهب روایت شده است که پیامبرﷺ بر ما وارد شدند و فرمودند:«آیا از لهو چیزی دارید ؟»

ثُمَّ قَالَ اِبْنُ الْحَجَرِ (رح) قَوْلُهُ عليه السلام اُلْهُوْا وَالْعَبُوْا اَلْحَدِيْثُ دَلِيْلٌ لِطَلَبِ تَرْوِيْحِ النُّفُوْسِ اِذَا اَسْأَمَتْ وَ جَلَاهَا اِذَا صَدِيَتْ بِاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ الْمُبَاحِ انتهى؛ قَالَ فِىْ

---

۱ -کف الرعاع عن محرمات (اللهو و السماع ـ ص۳۱۹)

۲ - عَنْ رَوْحِ بِنْتِ اَبِىْ لَهَبٍ قَالَتْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ حِيْنَ تَزَوَّجَ اِبْنُهُ اَبِىْ لَهَبٍ فَقَالَ هَلْ مِنْ لَهْوٍ؛رَوَاهُ اَحْمَدُ (کف الرعاع عن محرمات اللهو والسماع ص۳۱۹)

۳ - عَنْ عَائِشَةَ (رض) اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ هَلْ كَانَ مَعَكُمْ مِنْ لَهْوٍ فَاِنَّ الْاَنْصَارَ يُحِبُّوْنَ اللَّهْوَ؛ رَوَاهُ الْحَاكِمُ (کف الرعاع عن محرمات الهو والسماع ـ ص۳۱۹)

اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ لِلَّهْوِ مِنْ حَيْثُ اَنَّهُ لَهْوٌ لَيْسَ بِحَرَامٍ فَلَعْبُ الْحَبَشَةِ وَرَقْصُهُمْ لَهْوٌ وَقَدْ كَانَ ﷺ يَنْظُرُ اِلَيْهِ وَلَا يَكْرَهُهُ بَلْ اَللَّهْوُ وَاللَّعِبُ لَا يُؤَاخِذُ اللهُ تَعَالَى بِهِ اِنْ عُنِىَ بِهِ اَنَّهُ فَعْلٌ مَا لَا فَائِدَةَ فِيْهِ فَاِنَّ الْاِنْسَانَ لَوْ وَظَفَ عَلَى نَفْسِهِ اَنْ يَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ فِى الْيَوْمِ مِائَةَ مَرَّةٍ فَهَذَا عَبَثٌ لَا فَائِدَةَ لَهُ وَلَا يَحْرُمُ قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿لَايُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِفِىْ اَيْمَانِكُمْ﴾[1]

ابن حجر (رح) گفت این حدیث (الهوا و العبوا) دلیلی است برای طلب نفوس به لهو و لعب هنگامی که خسته و مانده شوند و جلا و آراستن نفوس به آن هنگامی که زنگ آلود شوند . در احیاءالعلوم آمده است لهو به خاطر این که لهو است ، حرام نیست پس لعب سیاه پوستان و رقص آنان لهو بود و پیامبر خدا نگاه می کرد به سوی آنها و بد ندانستند آن را بلکه درباره لهو و لعب خداوند بلند مرتبه مؤاخده نمی کند به آن هنگامی که عنایت شود و توجه شود که این عمل بی فایده است . پس به درستی که اگر انسان خود را موظف کند که روزی صد بار دست خود را بر سرش بگذارد. پس این کار بیهوده است و فایده ای ندارد و حرام هم نیست .

وَاَيْضًا اَلدُّنْيَا كُلُّهَا لَهْوٌ وَلَعْبٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿ اِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَّلَهْوٌ﴾ [2]وَاَقُوْلُ اِنَّ اللَّهْوَ مُرَوِّحٌ لِلْقَلْبِ وَمُخَفِّفٌ عَنْهُ اِعْيَاءَ الْفِكْرِ وَالْقُلُوْبُ اِذَا اُكْرِهَتْ

---

۱ -﴿لَايُؤَاخِذُكُمُ اللهُ بِاللَّغْوِ فِىْ اَيْمَانِكُمْ وَلكِنْ يُّؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدتُّمُ الْاَيْمَانَ﴾ **سوره مائده آیه ۸۹«باز خواست نمی کند از شما خدا به لغو در سوگندهای شما ولیکن باز خواست می کند از شما بسبب محکم کردن سوگندها بقصد»**

۲ – سوره محمد آیه۳۶« جز این نیست که زندگانی دنیا بازی بیهودگی است» (وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا اِلَّا لَهْوٌ وَّ لَعِبٌ)

عَمَتْ وَ تَرْوِیْحُهَا اَعْلَی الْجِدَّ فَالْمُوَاظِبُ عَلَی التَّفَقُّهِ مَثَلًایَنْبَغِیْ اَنْ یَّتَعَطَّلَ یَوْمَ الْجُمْعَةِ لِاَنَّ عُطْلَةَ یَوْمٍ تَبْعَثُ النَّشَاطَ فِیْ سَائِرِ الْاَیَّامِ فَالْعُطْلَةُ مَعُوْنَةٌ عَلَی الْعَمَلِ وَاللَّهْوُ مُعِیْنٌ عَلَی الْجِدِّ وَلَایَصْبِرُعَلَی الْجِدِّ الْمَحْضِ وَالْحَقِّ الْمُرِّ اِلَّاالنُّفُوْسُ الْاَنْبِیَـاءِ عَلَـیْهِمُ السَّـلَامُ فَاللَّهْوُ دَوَاءُ الْقَلْبِ مِنْ دَاءِ الْاِعْیَاءِ وَالْمَلَالِ فَیَکُوْنُ مُبَاحًا اِنْتَهَی؛

گفته خداوندمتعال(وما الحیوة الدنیا الایـه)**می گویم بی شک لهو قلب راشادمی کند وخستگیِ فکررا سبک می کند و قلبهاهنگـامی کـه خسـته شوند کور شوند و خوشحالی کوشش را بالا می برد و کسی که بـر تحصـیل دانش مواظبت می کند ، مناسب است روز جمعه را تعطیل کند و به درسـتی که تعطیل کردن یک روز در سایر روزها نشاط می انگیـزد . پـس تعطیلـی قوتی بر کار ، و لهو و سرگرمی کمک و قوتی برای تلاش و کوشـش اسـت و جز نفوس انبیا ــ علیهم السلام ــ بر کوشش محض و حق تلخ صبر نمی کند . پس لهو دوای قلب از بیماری خستگی و ملالت است. پس مباح می باشد.**

سؤال :دراین نوع تواجد نه فایده دینی مرتب اسـت ونـه فایـده دنیـوی وهر فعلی که ازاین فایده ها خـلاص باشـد ، آن عبـث ولهـو ولعـب اسـت و هـر چیزی که عبث ولهو ولعب باشد، حرام اسـت ازجهـت آنکـه در قـرآن مجیـد ذم اینهارا نموده وآن این است قَالَ اللُّه تَعَالَی: ﴿اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنَا کُمْ عَبَثًا ﴾[1]وَاَیْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَی﴿وَاِذَا نَادَیْتُمْ اِلَی الصَّلَوةِ اتَّخَذُوْهَا هُزُوًا وَّ لَعِبًا ذَلِـكَ بِـاَنَّهُمْ قَـوْمٌ لَـا یَعْقِلُوْنَ﴾[2]

۱- سوره مؤمنون آیه ۱۱۵«آیا پنداشتید که آفریدیم شما را بیهـوده وآنکـه شـما بسوی ما باز گردانیده نشوید»

۲ -سوره مائده آیه۵۸ «وچون ندا کنید به سوی نماز تمسخر وبازی گیرنـد آن را این به سبب آن است که ایشان گروهی هستند که هیچ نمی فهمند.»

وَاَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿قَالُوْا اِنَّ اللهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِيْنَ الَّـذِيْنَ اتَّخَـذُوْا دِيْنَهُمْ لَهْوًا وَّ لَعِبًا ﴾. [۱]

جواب از اول عبارت ایشان آن است که از کدام کس شنیدید که در لهو فایده دنیوی نیست زیرا که معنی لهو ترویح اســت ومتواجــد را تــرویح قلب حاصل می شود واثقال وتعب وملال که وی را حاصل شود ، به تخفیــف می انجامدكَمَا مَرَّ آنفًا فِيْ عِبَارَةِ اِحْيَاءِ الْعُلُـوْمِ **(همانطور کــه قــبلا در عبــارت احیاء العلوم گذشت .)پس ازاین فایده نافع تر در امور دنیوی چه باشد ؟**

جواب ازاستدلالات ایشان قول قاضی ثناءالله پانی پتی است کــه در رساله تنباک آورده است وآن این است وَمَا اُسْتُدِلَّ بِالْاٰيَاتِ عَلَـى كَـوْنِ الْعَبَـثِ وَاللَّهْوِ وَاللَّعِبِ حَرَامًا فَغَيْرُ صَحِيْحٍ لِاَنَّ الْمَذْكُوْرَ عَلَى سَبِيْلِ الذَّمِّ فِيْهَا الْعَبَثُ بِالنِّسْبَةِ

---

۱ -سوره اعراف آیه ۵۰ و ۵۱« گویند خدا حرام ساخته اســت ایــن هــر دو را بــر کافران آنان که دین خود را گرفته اند بازی و لهــو را.» وَالَّـذِيْنَ «اِذَا نَـادَيْتُمْ» دَعَـوْتُمْ «اِلَـى الصَّلٰوةِ» بِالْاَذَانِ «اِتَّخَذُوْهَا» اَيْ اَلصَّلٰوةَ «هُزُوًا» مَهْزُوًّا بِهِ «وَلَعِبًا» بِاَنْ يَسْتَهْزِءُوْابِهَا وَيَتَضَـاحَكُوْا «ذٰلِكَ» الْاِتِّخَاذُ «بِاَنَّهُمْ» بِسَبَبِ اَنَّهُمْ «قَوْمٌ لَا يَعْقِلُوْنَ» **(تفسیر جلالین ــ ص۱۰۳ــ سطر۱۹)**

کسانی که هرگاه آنان را به نماز دعوت کنید بــا اذان نمازشــان را بــه اســتهزاء و مسخره و بازی می گیرند و به نماز می خندند پس این عمل آنها به سبب این اســت کــه آنها قومی هستند که هیچ نمی فهمند . دوزخیان از سبب اضطراب و بی حواســی از اهــل جنت سؤال می کنند که از آبهای خود بر ما بریزید واز نعمتهایی که خداوند تعالی به شما داده به ما بدهید که ما استفاده کنیم . پس جواب داده می شود که بر کفــار ایــن نعمتهــا ممنوع است زیرا که همان کافران اند که دین را بازی ومسخره گرفتــه بودنــد ودر عــیش وتنعم دنیا غرق بودند وگرفتار لذتهای دنیوی شده بودند وهیچ به یاد آخرت نبودند امروز ما نیز پروای آنهــا را نــداریم چنانچــه ایشــان از آیتهــای مــا منکــر بودنــد مــا نیــز از خواسته هایشان انکار می کنیم سوره اعراف ایه ۵۱ -ج۲ قرآن مجید ترجمه وتفسیر

اِلَی اللهِ تَعَالَی وَاِتِّخَاذُ الصَّلَوةِ وَالدِّیْنِ لَعِباً وَلَهْوًا وَلَا یَخْفَی عَلَی مُتَّبِعِی الشَّرِیْعَةِ الْبَیْضَاءِ بَلْ عَلَی اَحَدٍ مِنَ الْعُقَلَاءِ اَنَّ کَثِیْرًا مِنَ الْاَفْعَالِ الْمُبَاحَةِ لَنَا بَلِ الْوَاجِبَةِ عَلَیْنَاکَالْاَکْلِ وَالشُّرْبِ وَالنِّکَاحِ وَغَیْرِ ذَلِكَ بِالنِّسْبَةِ اِلَی اللهِ تَعَالَی مَذْمُوْمٌ وَنَقْصٌ عَظِیْمٌ فَکَذَا اَخْذُ مَا لَیْسَ بِمَحَلِّ اللَّهْوِ وَاللَّعِبِ کَالصَّلَوةِ وَالدِّیْنِ لَهْوًا وَلَعِبًا مَذْمُوْمٌ لِوَضْعِ الشَّیْءِ فِیْ غَیْرِ مَوْضِعِهِ فَلَا دِلَالَةَ لِهَذِهِ الْآیَاتِ عَلَی حُرْمَةِ نَفْسِ اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ بِالنِّسْبَةِ اِلَیْنَا اِنْتَهَی ؛

آنچه استدلال شده است ازآیات براین که لهو ولعب حرام است ، صحیح نیست . به درستی آنچه ذکر شده است بر طریق ذم آن چیزی است که در آن به نسبت خدای تعالی بیهودگی است و در آن نماز و دین لهو و لعب گرفته شده است و پوشیده نیست بر پیروان شریعت نورانی بلکه هر یک از عقلا به درستی که افعالی که برای ما مباح است بلکه بر ما واجب است(مثل خوردن و نوشیدن و ازدواج و غیر آن). نسبت دادن به خدای تعالی ناپسند است و نقص بزرگی است. همچنین آن چیزی که محل لهو و لعب مانند نماز ودین نیست آن را لهو و لعب گرفتن ناپسند است . چون قرار دادن آن چیز در غیر مکان خود می باشد پس بر حرام بودن نفس لعب و لهو نسبت به ما دلالت نمی کند.

سؤال آن حضرت ﷺدر این حدیث که کُلُّ لَعْبِ اِبْنِ آدَمَ بَاطِلٌ اِلَّا ثَلَاثَةً مُلَاعَبَةُ الرَّجُلِ مَعَ اَهْلِهِ وَتَاْدِیْبُهُ لِفَرَسِهِ وَمُنَاضَلَتُهُ لِقَوْسِهِ **تمامی لهو و لعب انسان باطل است مگر سه مورد از آنها :بازی کردن شخص همراه با اهل و عیالش و ادب دادن او اسبش را و تیر اندازی کردن با کمان .**

همین سه لعب ولهو را جایز دانسته وباقی را باطل نا میده . پس این نوع تواجد از این سه قسم لعب ولهو خارج است چرا باطل نباشد؟

جواب اول : آنکه اگر چه آن حضرتﷺدر این حدیث غیـر از لعـب ثلاثه باقی را باطل نامیده اما در احادیث متعدده که بیان ایشـان در عبـارت حديقة الندیه آنفا گذشت مطلق لهو را مباح دانسته که در آن مناکر نباشد.

جواب ثاني: از عبارت ایشان قول قاضی ثناء الله پانی پتی است وآن این است:

وَمَا اُسْتُدِلَّ بِهَذَا الْحَدِيْثِ عَلَى كَوْنِ اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ وَالْعَبَثِ حَرَامًا فَغَيْرُصَحِيْح لِاَنَّ مَعْنَى بَطَلَ ذَهَبَ ضِيَاعًاكَذَا فِي الْقَامُوْس فَيَكُوْنُ الْبَاطِلُ اَلذَّاهِبُ ضِيَاعًا وَيَكُوْنُ مَعْنَى الْحَدِيْثِ كُلُّ لَهْوِ اِبْنِ آدَمَ ضَايِعٌ لَا ثَمَرَةَ لَهُ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اِلَّاالثَلَاثَةَ فَاِنَّ لَهُ ثَمَرَةً فِيْهَا فَهَذَا الْحَدِيْثُ لَا يَدُلُّ عَلَى حُرْمَةِ اللَّهْوِ قَطْعًا بَلْ يَحْتَمِلُ اَنْ يَكُوْنَ مُبَاحًا اَوْ اَنْ يَكُوْنَ مَكْرُوْهًا اَوْ اَنْ يَكُوْنَ حَرَامًا وَلَااِسْتِدْلَالَ مَعَ قِيَامِ الْاِحْتِمَالِ قَالَ فِي فَتَاوَى الْحَمَادِيَّةِ مِنْ كُتُبِ الْحَنَفِيَّةِ وَبَعْضُ اللَّعْبِ مُبَاحٌ مِثْلُ لَعْبِ الشُّبَّانِ بِالْبِطِّيْخِ اَيَّامَ الصَّيْفِ بِاَنْ يَضْرِبَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَبَعْضُهُ مُكْرُوْهُ كَاللَّعْبِ بِالشَّطْرَنْجِ مِنْ غَيْرِ قِمَارٍ عِنْدَالْبَعْضِ وَبَعْضُهُ حَرَامٌ كَلَعْبِهِ بِقِمَارٍ اِنْتَهَى؛ قَالَ فِيْ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ وَالْقَوْلُ بِالْبَاطِلِ لَا يَدُلُّ عَلَى التَّحْرِيْمِ وَاِنَّمَا يَدُلُّ عَلَى خُلُوِّهِ عَنِ الْفَائِدَةِ فَالْبَاطِلُ مَا لَا فَائِدَةَفِيْهِ فَيَقُوْلُ الرَّجُلُ لِاِمْرَأَتِهِ مَثَلاً بِعْتُ نَفْسِيْ مِنْكِ وَقَوْلُهَا اِشْتَرَيْتُ عَقْدٌ بَاطِلٌ مَهْمَا كَانَ الْقَصْدُ اَللَّعْبَ وَالْمُطَائَبَةَ وَلَيْسَ بِحَرَامٍ اِلَّا اِذَا قُصِدَ بِهِ اَلتَّمْلِيْكُ الْمُحَقَّقُ الَّذِيْ مَنَعَ الشَّرْعُ مِنْهُ:

آنچه که استدلال شده است براین حدیث کـه لهـو و لعـب حـرام می باشد این غیر صحیح است چون معنـی (بطـل) یعنـی (ذهـب ضـیاعا) (ضایع وتباه گردید)ودرقاموس نیز چنین می باشد .پس باطل می باشدیعنی

آن چیزی که ضایع و بیهوده است و معنی حدیث این است که (هر لهو انسان ضایع وبیهوده است) نه در دنیا ثمره ای دارد و نه در آخرت مگر در سه مورد که در آنهافایده است . پس به این خاطر حدیث هرگز بر حرمت لهو دلالت نمی کند بلکه احتمال دارد بر آنکه مباح باشد و یااینکه مکروه باشد یا اینکه حرام باشد . پس هیچ استدلالی همراه با احتمالات نیست . چنانچه در فتاوای حمادیه از کتب حنفی آمده که بعضی از لعب ولهو مباح است مثل بازی کردن جوانان با خربزه در تابستان به این صورت که بعضی از ایشان با خربزه به بدن بعضی دیگر می زنند و بعضی از لهو ولعب ، مانند: بازی کردن شطرنج به غیر از قمار در نزد بعضی علما مکروه است وبعضی از لهو و لعب مانند بازی کردن با شطرنج به همراه قمار حرام است.در احیاء العلوم آمده است که قول (باطلٌ) دلالت بر تحریم نمی کند به درستی که بر خالی بودن چیزی ازفائده دلالت می کند ودر باطل فایده ای نیست مثل گفتن شخصی برای زنش که می گوید من خودم را به تو فروختم وزنش می گوید من هم خریدم این عقد باطل است هر گاه که قصد آنها بازی و مزاح باشد و حرام نیست مگر این که اراده تملیک آن چیزی که شریعت منع کرده است را داشته باشد .

سؤال : صاحب طریقه محمدیه این حدیث را به لفظ حرام ذکر نموده پس تأویل آن چه باشد ؟ جواب : در روایت صحیح ، لفظ باطل ذکر شده است ودر کتب معتبر مثل احیاء العلوم وقوت القلوب وباقی کتب نیز لفظ باطل مذکور است ومراد از لهو حرام که درطریقه محمدیه ذکر شده است ، لهوی است که مقترن به منکرات قطعی باشد مثل شرب خمر وزنا وغیر ذلك کَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ شَرْحِ الطَّرِیْقَةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ فِیْ تَرْجَمَةِ هَذَاالْحَدِیْثِ وَالْمُرَادُ کُلُّ لَعْبٍ یُلْهِیْ عَنِ الْجَمْعِ وَالْجَمَاعَاتِ یَکُوْنُ حَرَامًا اَوْ یَقْتَضِیْ اِقْتِرَانُهُ بِمُنْکَرٍ قَطْعِیٍّ

كَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالزِّنَا وَنَحْوِ ذَلِكَ لَا مَا تَجَرَّدَ عَنْ ذَلِكَ مِنَ اللَّعِبِ وَاللَّهْوِ الْمُبَاحِ اِنْتَهَى؛

درحدیقة الندیه آمده است که مراد از حدیث این است که هر لهوی که انسان را از جمع وجماعت بیندازد ، حرام است یا اینکه انسان را به سوی منکرات قطعی مانند نوشیدن شراب ویا زنا کردن ومانند آنها بکشاند ، حرام است . ولی لهو و لعب مباح که عاری از این مسایل باشد حرام نیست. بدان ای طالب صادق چون از این بیان معلوم شد که لهو ولعب مباح جایز است ، پس اگر فرضا شخصی فرمود که من به نیت لهو تواجد می نمودم کسی نگوید که این فعل حرام است واین شخص آثم است شرعا . اما زجراً حکم به عدم جواز آن باید نمود تا جا هلان به آن فریفته نشوند . ای عزیز نشاید که لهو ولعب را دأب خود سازی وعمر شریف خود را به لهو ولعب بگذرانی. تو را از بهر عبادت ومعرفت آفریده اند نه از بهر لعب ولهو.

كَمَاقَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿ وَمَاخَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّالِيَعْبُدُوْنِ﴾[1](اَىْ لِيَعْرِفُوْنِ)

«ونیافریدیم جن وانس را مگر برای آنکه مرا بپرستند» (تا مرا بشناسند)

نوع ثالث: از انوع تواجد آن است که متواجد ، تواجد را از جهت ریا می کند تا مردم گویند که این شخص صاحب شوق است ویا آنکه اورا مردم

۱- سوره ذاریات آیه۵۶ (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الاِنْسَ) ونیافریدیم پریان وآدمیان را از اهل ایمان « اِلَّا لِيَعْبُدُوْنَ » مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مگر امر کنیم بعبادات وهمه را امر کرده ایم(وَ مَا اُمِرُوْا اِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ) ومجاهد گفت نیافریدیم ایشان را مگر تا مرا بشناسند وهمه اورا می شناسند غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند وبرخی در عبادت شریک می گیرند ودقائق آیت وحقایق اشارت حواله به جواهر التفسیر(تفسیر حسینی ص۱۱۸۹)

از زمره صالحان ونیکان شمرند که به او فریفته گردند این نوع تواجد در نزد جمیع علما ومشایخ حرام است.

كَمَا قَالَ فِيْ عَيْنِ الْعِلْمِ وَالتَّوَاجُدُ مَذْمُوْمٌ لِلرِّيَاءِ عِنْدَ اَرْبَابِ الدِّيَانَةِ لِاَنَّهُ عَيْنُ النِّفَاقِ اِنْتَهَى؛ قَالَ فِيْ كِتَابِ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ وَالتَّوَاجُدُ الْمَذْمُوْمُ هُوَالَّذِيْ يُقْصَدُبِهِ اَلرِّيَاءُ وَاِظْهَارُ الْاَحْوَالِ الشَّرِيْفَةِ مَعَ الْاِ فْلَاسِ عَنْهَا اِنْتَهى قَالَ فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ وَاِذَا كَانَ مَقْصَدُ الْمُتَوَاجِدِ فِى التَّوَاجُدِ لِاَجْلِ اَنْ تَعْتَقِدَهُ النَّاسُ وَيَقْبَلُوْنَ عَلَيْهِ وَيَتَبَرَّكُوْنَ بِهِ فَهُوَ اللَّابِسُ ثَوْبَى الزُّوْرِ كَمَا وَرَدَ فِيْ صَحِيْحِ الْمُسْلِمِ حِيْنَ قَالَتْ اِمْرَأَةٌ يَا رَسُوْلَ اللهِ اَقُوْلُ اِنَّ زَوْجِيْ اَعْطَانِيْ بِمَا لَمْ يُعْطَنِيْ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اَلْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَابِسِ ثَوْبَيْ زُوْرٍ [1] قَالَ الْعُلَمَاءُ مَعْنَاهُ اَلْمُتَكَثِّرُ بِمَا لَيْسَ عِنْدَهُ يَتَكَثَّرُ بِذَلِكَ عِنْدَالنَّاس وَيَتَزَيَّنُ بِالْبَاطِلِ فَهُوَ مَذْمُوْمٌ كَمَا يَذُمُ مَنْ لَبَسَ ثَوْبَيْ زُوْرٍ وَقِيْلَ هُوَ كَمَنْ لَبِس ثَوْبَيْنِ لِغَيْرِهِ وَاَوْهَمَ اَنَّهُمَا لَهُ وَقِيْلَ هُوَ كَمَنْ لَبِسَ قَمِيْصًا وَاحِدًا وَيَصِلُ بِكُمَّيْهِ كُمَّيْنِ آخَرَيْنِ يَظْهَرَانِ عَلَيْهِ قَمِيْصَيْنِ وَمَنْ كَانَتْ هَذِهِ حَالَتَهُ فِى التَّوَاجُدِ وَالتَّشَبُّهِ بِالصَّالِحِيْنَ فَهُوَ مَذْمُوْمٌ مَمْقُوْتٌ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى وَالنَّاسُ يَحْمِلُوْنَهُ

---

۱ – عَنْ اَسْمَاءَ (رض) اَنَّ اِمْرَأَةً قَالَتْ يَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ اِنَّ لِيْ ضَرَّةً فَهَلْ عَلَيَّ جُنَاحٌ اَنْ تَشَبَّعْتُ مِنْ زَوْجِيْ غَيْرَ الَّذِيْ يُعْطِيْنِيْ فَقَالَ الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلَابِسِ ثَوْبَيْ زُوْرٍ مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ صحیح مسلم : خیر المواعظ ص۴۹۰ـ ج۱ـ بَابُ عَشْرَةِ النِّسَاءِ وَمَا لِكُلٍّ وَاحِدٍ مِنَ الْحُقُوْقِ)

از اسما روایت شده است زنی به خدمت پیامبر ﷺ آمد . عرض کرد برای من هوویی است آیا برمن گناهی است اگر ظاهر خود را سیر بنمایم از شوهرم به غیر از آن چیزی که به من عطا کرده است پیامبر ﷺ فرمودند :«کسی که خود را به ظاهر سیر نشان دهد به آن چه داده نشده است مانند پوشنده لباس زور است (دروغگو است) .»

عَلَى الْمَحَامِلِ الْحَسَنَةِ لِحَدِيْثِ لِكُلِّ اِمْرِءٍ مَا نَوَى وَاِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَاللهُ اَعْلَمُ بِالطَّوِيَّاتِ اِنْتَهَى.

همان طوری که درعین العلم گفته شده که تواجدبرای ریادرنزداهل دیانت مذموم است چون این کارعین نفاق و دورویی است.همچنین در کتاب احیاء العلوم آمده تواجد مذموم ، آن تواجدی است که مقصود از آن ریا و اظهار احوال شریفه با وجود مفلس بودن از آن می باشد .در حدیقة الندیه آمده است : وقتی که هدف متواجد از تواجد او این باشد که انسانها به او اعتقاد کنند و به او روی آورند و از او تبرک حاصل کنند ، پس آن شخص مانند پوشنده دو لباس زور (دروغ) است همان طوری که در حدیث صحیح مسلم آمده است وقتی که زنی به پیامبر ﷺعرض کرد ای رسول خدا ﷺ به درستی که شوهرم برای من چیزی راعطانمودکه آن چیزبه من داده نمی شد.پیامبرﷺفرمودند:«کسی که خودرا به ظاهر سیر نشان دهد به آنچه که بخشیده نشده است مانند پوشنده دو لباس دروغگویی است.» (دروغ گو است)علما گفته اند:معنای آن،این است کسی که خودش را کثیر العبادت در نزدمردم نشان می دهددرحالی که عبادت بسیار انجام نمی دهد و خودش را به دروغ زینت می دهد . پس آن شخص مذموم است همان طوری که مذموم شده کسی که دو لباس زور (دروغ) را بپوشد و گفته شده است که پوشنده دو لباس زور کسی است که دو لباسی را می پوشدکه برای او نیست واین گمان رادردیگران می افکندکه دولباس برای او است و گفته شده که او مانند کسی است که یک پیراهن بپوشد و به آن دو آستین دیگر بچسباندتا اینکه بر دیگران ظاهر کند که آن دو پیراهن است و کسی که همین حالت رادرتواجدوتشبیه کردن به صالحین داشته باشد، پس اومذموم ونفرین شده درنزدخداوند متعال است و درحالی که انسانها او را حمل می کنند برحال

نیک(یعنی نسبت به اوخوش بین هستند)به دلیل این حدیث « برای هر شخص آنچه که نیت دارد می باشد و هر عمل به نیت بستگی دارد » .

نویسنده ـ عفی عنه ـ چون از انواع تواجد فارغ گردید پس بدان که بعضی از علما ومشایخ که در کتب خود ذم جذب ووجد وتواجد را نموده اند ، مراد شان همین قسم ثالث تواجد می باشد که از ریا ناشی شده است واین قسم تواجد که حرام است از جهت آن است که ریا درآن موجود است. حدیثی که در ذم مرائی واردگردیده است این است:

رَوَی اِبْنُ اَبِی الدُّنْیَا عَنْ جَبْلَةِ الْحَصَبِیِّ رضی الله عنه عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ الْمُرَائِیَ یُنَادَی یَوْمَ الْقِیَامَةِ یَا فَاجِرُ یَاغَادِرُ یَاخَاسِرُ ضَلَّ عَمَلُكَ وَحَبِطَ اَجْرُكَ اِذْهَبْ فَخُذْ اَجْرَكَ مِمَّنْ كُنْتَ تَعْمَلُ لَهُ **از ابی دنیا روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند : «به درستی که هرریا کار در روز قیامت صدازده می شود ای فاجر، ای خائن، ای زیانکار عمل تو ضایع و تباه گردید و مزد تو هدر رفت برو و مزد خود را از کسی که برایش کار کردی بگیر.»**

ودرذم ریا وآفات آن احادیث متعدده وارد گردیده

كَمَالَایَخْفَی عَلَی مَنْ لَهُ اَدْنَی مُمَارَسَةٍ فِیْ عِلْمِ الْاَخْلَاقِ وَاِذَا اَرَدتَّ الْوِضَاحَةَ فَلْیُرْجَعْ اِلَی هَذَا الْعِلْمِ وَعِلْمِ الْاَحَادِیْثِ لِتَكُوْنَ عَلَی بَصِیْرَةٍ

همان طوری که مخفی نیست بر کسی که کمترین تمرینی در علم اخلاق دارد و اگرتوضیح بیشتری خواستی پس باید به علم اخلاق و علم احادیث رجوع کنی تا اینکه بر بصیرت باشی .

بدان ای طالب صادق که مقصد این کم بضاعت وسرا پای از نقص وکدورت از وضاحتی که درانواع تواجد نمودم ودر این مختصر درج ساختم ، اظهارحق است وگرنه درطریقه انیقه سادات ماکه نقشبندیانندتواجد معمول

نیست بلکه معمول طریقه چشتیه وقادریه وغیرهما می باشد. الحمدلله که حق جل جلاله ازفضل وکرم خود درطریقه سادات ماکه طریقه اِنْدِرَاجُ النَّهَایَةِ فِی الْبِدَایَةِ است وجد وجذبات بی اختیاری ارزانی فرموده اند که سالکان این طریقه علیه به هیچ نوع از انواع تواجد احتیاجی ندارند. چنانچه کسی که بر آب قادر باشد او را به تیمم چه حاجت ویا مانند کسی که به بال کشش طیران نموده در فوق سطح بنشیند پس اورا به نردبان چه حاجت است.

هر گاه برای هر کس معلوم شد که هر دو نوع اول جایز است ونوع ثالث حرام است وچون شناخت این انواع به نیت متواجد تعلق دارد ، پس اهل دیانت را لازم است که اگر متواجد به نیت ریا تواجد کند ویا به نیت لهو ولعب بایدآن را بر نوع اول تواجد حمل سازید. از جهت آنکه نیت از امور باطنی می باشد به غیر از خود ناوی به دیگر کس معلوم نمی شود .

پس بنا به فرموده حدیث شریف که (اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْاِیْمَانِ)[1](به درستی که ظن و گمان نیک از ایمان است)بر برادر خود گمان نیک باید کرد. وبنا به فرموده حدیث شریف که (وَاِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّیَّاتِ وَلِکُلِّ اِمْرِءٍ مَا نَوَی)(اعمال هر شخصی به نیت او بستگی دارد و برای هر شخصی آنچه که نیت دارد می باشد) عمل برادر خود را به برادر خود بسپار ودر شان برادر خود بد گمان ومتجسس مباش که هر دو در شرع نارواست. چنانچه در فصل هفدهم به تفصیل بیان ایشان گذشت . پس بر سالکان طریقه انیقه نقشبندیه ومجددیه مخفی مباد که طریقه مجددیه اگر چه جامع هر چهار طرق ــ که نقشبندیه وقادریه وچشتیه وسهروردیه است ــ می باشد وفیض

۱-مشکوة المصابیح ص ۴۲۹ – ج ۲

هر چهار طریقه بر سالک فایض می گردد ، اما نقشبندیه بر سه طریق دیگر غالب است وبه ضمن طریقه نقشبندیه حالات سه طریق دیگر نیز حاصل می شود وچنانچه حضرت غلا م علی شاه صاحب دهلوی می فرماید:«که در طریقه مجددیه چهار دریای فیض جاری است .نسبت نقشبندیه و قادریه وچشتیه وسهروردیه، لیکن اول غالب است .»

وَلِكُلٍّ مِّنَ الطُّرُقَاتِ الثَّلَاثَةِ مَعْمُوْلَاتٌ فِيْ ضِمْنِ الطَّرِيْقَةِ النَّقْشبَنْدِيَّةِ كَمَا هُوَ الْمَذْكُوْرُفِيْ مَكْتُوْبَاتِ الْاِمَامِ الْاَجَلِّ الْمُجَدِّدِ لِلْاَلْفِ الثَّانِيْ قُدِّسَ سِرُّهُ الْاَ قْدَسُ اِنْتَهَى؛

و برای هر یک از این سه طریقه معمولاتی است در ضمن طریقه نقشبندیه همانگونه که آن درمکتوبات امام بزرگوار مجددالف ثانی ـ تربتش پاک بادـ ذکرشده است ومشایخ نقشبندیه ـ قدس الله اسرارهم ـ سالکان را به تواجد وذکرجهر رخصت نداده اند.تواجد ،خاصه سه طرق دیگر است باید حتی الوسع که دارید بر تواجد وذکر جهر اقدام ننمایید اگر چه علما جایز دانسته اند.زیراکه امتثال امرمشایخ ازلوازمات و واجبات طریقت است. حق جل جلاله نویسنده ـ عفی عنه ـ وجمیع اهل سلوک رابرمحبت واخلاص شیخ وامتثال اوامر ثابت وراسخ گرداندکه مقصد کلی درطریقت همین است آمین .

و بعضی از علمای بی عمل می گویند که اگر جذب صوفیه ، حقانی می بود بعد از جذب ،بر گناه اقدام نمی نمودند و از گناه روی گردان می شدند.هرگاه ازمعاصی روی گردان نشوندپس جذب ایشان راچه به کار آید و اگر فرضاً برگناه اقدام می نمودند بایدکه مرشد ، مسترشدان خود را باطناً از گناه مانع می ساختند . هرگاه پیر مرید خود را از گناه باز ندارد، پس این مریدی چه فایده بخشد وآن پیر از زمره ناقصین خواهدبودنه از کاملین.

جواب : از این قول ایشان که اگرجذب صوفیه حقانی می بود برگناه اقدام نمی نمودند آن است که صاحب وجد هنوز از حجب صفات نفسانی

بیرون نیامده است که از وی گناه صادر نشود و این جـذب او بـه سـبب آن است که به سبب توجه مرشد کامل مکمل فرجه از میان حجاباتی که ما بین بنده و حق است ، پیدا می شود و از آن فرجه شمه ای از اشعه انوار الهی بـر آن سالک می افتد . طاقت حمل آن را نداردکه فرو برد . ناگاه بـر وجـود آن اقشعرارپیدامی شودومنجذب می گردد.چنان چه فرموده اند لَایَحْمِلُ عَطَایَـاءَ الْمَلِكِ اِلّامَطَایَـاهُ(عطایای پادشاه راجز چهارپایانش حمل نمـی کنـد)چون آن فرجه منطبق شود و جذب آن مفقود گردد ، پس همان شخصی که اول بـود همان شخص است . به این جذب از حال اول خود تغیر نخورد مگر آنکه بعـد از جذب ، کسب سلوک طریقت نماید و رابطه شیخ خود را نصب العین خـود سازد. آن زمان فرجه منطبق شده گشاده می گردد و وسعت پیدا می کنـد . هر قدر که وسعت پیدا کند تواتر اشعه انوار الهی زیاده تـر گـردد وصـفات مکدره وجود واجد را بگذارد وباطن اورامجلی ومصفی گرداند تـا کـه وجـد، وجود گردد که جذب منتهی وفنا عبارت از آن وجود است کما مر بیانه.

مثالش در خارج آن است که چون در وقت تراکم ابر فرجه از میـان سحاب ظاهر شود واز آن فرجه شعاع شمس برثلج منجمد افتد وبـه سـبب شعاع شمس آن ثلج منجمد ، بگدازد وچون آن فرجه منطبق شود آن شعاع شمس مفقود گردد وآن ثلج گداخته شده به سبب برودت هوا دوباره منجمد گردد . از اینجا کسی نگوید که این ثلج گداخته شده چرا منجمد گردید ویا نسبت نقص را در حرارت شمس نماید . از این مثال جذب مبتدی وتـأثیرات کاملان را در یاب کَمَا لَایَخْفَی عَلَی الْفِتَنِ الْمُتَأَمِّلِ وَاِنْ اِشْتَبَهَ عَلَـی الْغَبِـیِّ الْجَاهِـلِ (همانطور که بر زیرک و اندیشمند پنهان و پوشیده نمی ماند و اگر چـه بـر کودن نادان مشتبه گردد) در کتاب ترجمة العوارف جذب مبتدی را به ایـن طرزبیان نمود وآن این است که صاحب وجد کسی بود کـه هنـوز ازحجـب

صفات نفسانی بیرون نیامده باشد وبه وجود خود ازوجود حق محجوب بود . گاه گاهی فرجه در حجاب وجود او پدید آید واز آنجا پرتـوی از نـور وجـود حق برای و تابد واو را در یابد وبعد از آن دیگر بـاره حجـاب منطبـق شـود وموجود ، مفقود گردد پس وجد متوسط بود میان فقدی سابق وفقدی لاحق.

قَالَ فِیْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ اَلْوَجْدُ مَا یَرِدُعَلَی الْبَاطِنِ مِـنَ اللهِ تَعَـالَی وَهُـوَ فُرْجَةٌ یَجِدُهَا الْمَغْلُوْبُ عَلَیْهِ بِصِفَاتِ نَفْسِهِ یَنْظُرُ مِنْهَا اِلَی اللهِ تَعَـالَی وَالْغَلَبَـةُ وَجْـدٌ مُتَلاحِقٌ فَا لْوَجْدُكَالْبَرْقِ یَبْدُو وَالْغَلَبَةُ كَتَلاحُقِ الْبَـرْقِ وَتَـوَاتُرِهِ یَغَیْـبُ عَـنِ التَّمَیُّـزِ فَالْوَجْدُ یَنْطَفِیْ سَرِیْعًا وَالْغَلَبَةُ تَبْقَی لِلْاَسْرَارِحِرْزًا مَنِیْعًا انتهی؛ وَقَدْ مَرَّ بَیَـانُ جَـذْبِ الْمُبْتَدِیْ وَالْمُنْتَهِیْ مُفَصَّلًا.

در عوارف المعارف آمده است : وجد آن چیزی است که بر بـاطن از جانب خداوند متعال وارد می گردد و فرصتی است که کسی که وجـد بـر او غالب می شود آن را باصفات نفس خود می یابد و به وسیله وجد بـه سـوی خداوند نگاه می کند . غلبه وجدی است که پشت سر هم و پیوسته می آید . وجد مانند برقی است که ظاهر می شود و غلبه مانند پیوسته و پـی در پـی آمدن آن برق می باشد و از تشخیص دادن غایـب مـی گـردد . پـس وجـد سریعًا از بین می رود و غلبه برای اسـرار هماننـد سـپری اسـتوار بـاقی می ماند و بی گمان بیان جذب مبتدی و منتهی مفصلاً گذشت .

قول ایشان هر گاه از معاصی روی گردان نشوند ، پس جذب ایشان را چه به کار آید؟

جواب آن است جذبی که پیش از سلوک است اگـر چـه از مقاصـد نیست اماوسیله است از برای قطع منازل سلوک به سهولت . چنانچه مجدد الف ثانی ـ قـدس سـره العزیزـ در مکتـــوب شصـت ودوم از جلـــد اول

می فرماید: طریقه وصول را دو جزء است . جذبه وسلوک . به عبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبه که مقدم بر سلوک است از مقاصدنیست وتصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نیست . جذبه که بعد از تمامی سلوک است وتصفیه که بعد ازحصول تزکیه است که در سیر فی الله است از مقاصد مطلوبه است . جذبه وتصفیه سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک است . بی سلوک کار نمی گشاید و بی قطع منازل، جمال مطلو ب نمی نماید . جذبه اولی مانند صورت است برای جذبه اخری . فی الحقیقۀ بایکدیگر مناسبت ندارند . مراد از اندراج نهایت در بدایت که حضرت نقشبند ـ قدس سره ـ فرموده ، همین اندراج صورت نهایت است در بدایت والا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد نهایت با بدایت نسبت ندارد.

ودیگر جذبی که پیش از سلوک باشد زینه (پله)راه عروج است که سالک رابه مدارج قرب وصول می رساند . چنانجه مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ در مکتوب دویست هفتاد ونهم از جلد اول می فرماید : که احوال ومقامات و اذواق وجذ بات و مواجیدو علوم معارف وتجلیات و ظهورات همه رازینه های(پله) راه عروج ساخته به مدارج قرب ومنازل وصول رسانند.

جواب از قول ایشان هر گاه پیر مرید خود را از گناه باز ندارد پس این مریدی چه فایده بخشد وآن پیر از زمره ناقصین خواهد بود نه ازکاملین؛ آن است که آن بی انصافان چرا به محض گناهی که ازمرید صادر می شود ، حکم بر بی فایدگی طریقه پیر ومریدی می کنند وآن پیر را به سبب گمراهی مرید ، ناقص می نامند واین قدر خبر ندارند که هادی ، حق ﷻ است نه پیر . چرا که اگر غیر از حق ﷻ دیگر کس هادی می بود باید که خاتم الرسل و سایر انبیا ـ علیه وعلیهم الصلواة والسلام ـ هادی می بودند با آنکه حق ﷻدر قرآن مجید هدایت دادن را از آن حضرتﷺ

سلب نمود وآن این است قَالَ اللهُ ﴿اِنَّكَ لَاتَهْدِیْ مَـنْ اَحْبَبْـتَ وَلٰکـنَّ اللهَ یَهْـدِیْ مَنْ یَّشَاءُ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ ﴾[1]و دیگر اگر پیغمبرـ علیه الصلاة و السـلام ـ هدایت دهنده می بود عتبۀ بن ابی لهب بعد از اسلام کفر را اختیار نمی کرد. و قصه اش آن است که اول عتبه به دولت اسلام مشرف شد وآن حضـرتﷺ دختر خود را به وی نکاح کرد وبه آخر دختر آن حضرتﷺ را طـلاق داد بـر طرف آن حضرت لعاب خود را انداخت وگفـت کَفَـرْتُ بِـرَبِّ الـنَّجْمِ اِذَا هَـوَی وحضرت رسالت پناه اورا نفرین کرد که اَللّٰهُـمَّ سَـلِّطْ عَلَیْـهِ کَلْبًـا مِـنْ کِلَابِـكَ (پروردگارا درنده ای از درندگان خود را بر او مسلط گردان) وانـدک وقتـی

۱-سوره قصص آیه ۵۶«یا محمد هر آیینه توراه نمـی نمـایی هرکـه را دوسـت می داری ولیکن خدا راه می نماید هر که را خواهد و او به را ه یافتگان داناتر است»

✓ **تفسیر:**

حضرت شاه صاحب می نویسد که حضـرت رسـول اللهﷺ بـرای عمـوی خـود ابوطالب در وقت مرگ بسیار کوشش کرد که کلمه اسلام را بگوید ولیکن او قبـول نکـرد ونگفت پس به این سبب این آیه نازل شد. (توضیح) یعنی کسی که تو با او محبـت داری ویا تمایل داری که او هدایت شود این لازم نیست که طبق خواسته شـما بـه عمـل آیـد وظیفه شما تنها راهنمایی می باشد واینکه چه افرادی به راهنمایی شما هدایت می شود و به سر منزل مقصودمی رسند یا نمی رسند این از توان واختیار شما بیرون است .این امـر در اختیار خداوند تعالی است که هر کس را بخواهد توفیق هدایت عنایت فرماید ـ

✓ **تنبیه :**

آنچه حضرت شاه صاحب فرموده در احادیث صحیح موجود است وبیش از ایـن در این مسأله صحبت لازم نیست .بهتر است که درباره مسایل غیر ضروری بحث نکنـیم . والله اعلم

نگذشت که شیری سر او را بر کند وحقﷻ این آیت را در ذم او فرستاده
قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿ قُتِلَ الْاِنْسَانُ مَآ اَکْفَرَهُ مِنْ اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهُ مِنْ نُّطْفَةٍ ﴾ [۱]

---

۱ -سوره عبس آیهٔ ۱۷ تا ۱۹ وَمَا کَسَبَ وَکَسْبُهُ اَیْ وَلَدُهُ **(و آنچه را کسب نمود و کسب او یعنی فرزندش)تفسیر جلالین سوره ابی لهب :**

قَوْلُهُ اَیْ وَلَدُه ُوَکَانَ وَلَدُهُ عُتَیْبَةُ شَدِیْدَ الْاَذٰی لِلنَّبِیِّ ﷺفَقَالَ النَّبِیُّ ﷺاَللّٰهُمَّ سَلِّطْ عَلَیْهِ کَلْبًا مِنْ کِلَابِكَ فَکَانَ اَبُولَهَب یَعْرِفُ اَنَّ هَذِهِ الدَّعْوَةَ لَا بُدَّ اَنْ تُدْرِکَه ُ فَسَافَرَ اِلَی الشَّام فَاَوْصَی بِهِ الرِّفَاقَ لِیُنَجُّوهُ مِنْ هَذِهِ الدَّعْوَةِ فَکَانُوْایَحْدِقُوْنَ بِهِ اِذَانَامَ لِیَکُوْنَ وَسَطَهُمْ وَالْحُمُوْلُ مُحِیْطَةٌ بِهِ وَهُمْ مُحِیْطُوْنَ بِهَا وَالرِّکَابُ مُحِیْطَةٌ بِهِمْ فَلَمْ یَنْفَعْهُ ذَلِكَ بَلْ جَاءَ الْاَسَدُ فَتَشَمَّمَ النَّاسَ حَتّٰی وَصَلَ اِلَیْهِ فَاقْتَلَعَ رَأْسَه ُ وَاِنَّمَا کَانَ الْوَلَدُ مِنَ الْکَسْبِ لِقَوْلِهِ ﷺ اَطْیَبُ مَا یَأْکُلُ اَحَدُکُمْ مِنْ کَسْبِهِ وَاِنَّ وَلَدَه ُمِنْ کَسْبِهِ

یعنی پسر ابو لهب که اسمش عتیبه بود پیامبرﷺ را زیاد اذیت می کرد پیامبرﷺ فرمود: «بار خدایا بر عتیبه درنده ای از درندگان خودرا مسلط کن.» پس پدرش ابولهب دانست که این دعای پیامبرﷺ مستجاب می شود وقتی که به طرف شام مسافرت کرد به کاروان وصیت کرد که برای نجات عتیبه از این دعا از او محافظت کنند واهل کاروان هنگام خوابیدن او، او را در وسط خود قرار دادند و اثاثیه کاروان را به دور او قرار داده و خود اثاثیه را احاطه نموده و اسبان و شتران کاروان را به دور خودشان قراردادند . پس این حصارشان به او فایده نرساند و شیری آمد و انسانها را بو می کرد تا اینکه به عتیبه رسید و سرش را کند و جز این نیست که فرزند جزو کسب است به فرموده پیامبرﷺ پاک ترین چیز آن است که انسان از کسب خودش بخورد وفرزند از کسب اوست. (خطیب حاشیه جلالین ص ۵۰۸ ـ عم ۳۰ـ سوره ابی لهب ۱۱۱)

قُتِلَ الْاِ نْسَانُ **لعنت کرده باد انسان** یَعْنِی اَلْکَافِرُ **وقول بعض آن است که مراد عتبهٔ بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود وبه آخر دخترحضرت را طلاق داد وگفت** کَفَرْتُ بِرَبِّ النَّجْمِ اِذَا هَوَی **وحضرت رسالت پناهﷺ اورا نفرین کردواندک وقتی نگذشت که شیر**

«لعنت کرده شده آدمی چه قدر ناسپاس است خدا از چه چیز آفریدش از نطفه »ودیگر آن بی انصافان خبر ندارند عزت که هدایت است وذلت که ضلالت است هر دو از جانب خدا است كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى ﴿تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ﴾[1] وَاَيْضًا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى ﴿مَنْ يَّهْدِى اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَه وَمَنْ يُّضْلِلْهُ فَلَاهَادِىَ لَه﴾ **«کسی که خداوند او را هدایت نماید پس هیچ گمراه کننده ای برای او نیست و کسی که خداوند او را گمراه کند پس هیچ هدایت کننده ای برای او نیست » .**

سؤال هر گاه هدایت وضلالت هر دو از جانب حق است پس بعثت انبیا وارسال رسل از کدام جهت باشد ؟

جواب گوییم که ارسال رسل محض از برای تبلیغ است. كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى ﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِيْنُ[2] وَلَقَدْبَعَثْنَافِىْ كُلِّ اُمَّةٍ رَّسُوْلًا اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوْتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾[3] الاية؛(پس

سر او را بر کند در این باب حسان بن ثابت ﷺ قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده می فرماید «مَا اَكْفَرَه» چه کافرترین خلق است هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی «مِنْ اَىِّ شَىْءٍ خَلَقَه» از چه چیز بیافرید او را« مِنْ نُطْفَةٍ» از مقدار آب منی (تفسیر حسینی ص ۱۳۴۷)

۱ - سوره آل عمران آیه ۲۶ ﴿تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ﴾ **«و ارجمندمی سازی هرکه راخواهی وخوارمی سازی هرکه راخواهی به دست توست نیکی هرآیینه توبه همه چیز توانایی.»**

۲ - (فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ**) پس آیا هست بر فرستادگان (**اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِيْنُ**) یعنی نیست بر ایشان مگر رسانیدنی پیدا یا پیدا کننده مر طر یق حق را(تفسیر حسینی ص ۵۸۱)**

۳ -سوره نحل آیه ۳۶ و ۳۵

نیست بر پیغمبران به جز خبر رسانیدن آشکار و هر آیینه در هــر گروهــی پیغمبری را فرستادیم که عبادت الله کنید و از بتان احتــراز کنیــد . پــس از ایشان کسی بود که راه نمودش الله و از ایشان کسی بود که بر وی گمراهــی ثابت شد) وهمین تبلیغ رسل سنگ محک است که هــدایت کــرده شــده را وگمراه را از هم جدا می سازد ودیگر همین تبلیغ رســل ســبب هــدایت آن شخص می شود که حق تعــالی اراده آن راکــرده باشــد وگمــراه راگمراهتــر می گرداند.

كَمَا قَالَ فِيْ تَفْسِيْرِ الْبَيْضَاوِيِّ فِيْ مَعْنَى هَذِهِ الْايَةِ اِلَّا الْبَلاَغُ الْمُبِـيْنُ اَلْايَـةَ) اِلَّا الْاِبْلَاغُ اَلْمُوْضِحُ لِلْحَقِّ وَهُوَ اِنْ لَّمْ يُؤَثِّرْ فِـيْ هُـدَى مَـنْ شَـاءَ اللهُ تَعَـالَى هُـدَاهُ[1]: همانطور که در تفسیر بیضاوی در توضیح این آیه (الا البلاغ المبین) فرموده است یعنی : برای پیامبران بجز خبر رساندن که آشکار کننده حــق باشــد،

---

۱ -سوره زمر آیه ۲۳ ﴿ذَلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِيْ بِهِ مَنْ يَّشَاءُ وَمَنْ يُّضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ﴾ «این است هدایت خدا راه می نماید به آن هر که را خواهد و هر که را گمــراه کنــد خدا پس نیست او را هیچ راه نماینده. » «ذَلِـكَ» این کتاب که قرآن اســت «هُـدَى اللهِ» راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشادی است مرخلق را از خدای «يَهْدِيْ بِـهِ »راه می نماید به آن «مَنْ يَّشَاءُ » هر که را خواهد «وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ» و هر که را فرو گذارد خدای عزوجــل هر آینه در وادی ضلالت افتد« فَمَا لَهُ » پس نیست مر او را« مِــنْ هَــادٍ»راهنماینــده کــه ازسرگردانی خلاصی دهد(تفسیر حسینی ص۱۰۴۳یعنی برای هر کسی که حکمت خــدای تعالی اقتضاء کند این چنین او را به راه راست هدایت می کند وبه راه راست می رود وبــه سر منزل مقصود می رسد وکسی را که خدای تعالی به سبب بدی استعداد او هدایت نکند کیست که او را به راه راست بیاورد واو را دستگیری کند و چگونه مــی توانــد دســتش را بگیرد ترجمه وتفسیر قرآن مجید ص ۳۳۵۲ ج۵.

نیست و این پیام آشکار کننده حق اگر چه در هـدایت کسـی کـه خداونـد هدایت او را خواسته است تأثیر نگذارد . چون کسی که خداوند هدایت او را خواسته باشد هیچ احتیاج به سببی همچون تبلیغ نیست .

لَكِنَّه ُمُؤَدِّی اِلَیْهِ عَلَی سَبِیْلِ التَّوَسُّطِ وَمَاشَاءَاللهُ تَعَالَی وُقُوْعَه ُ لَامُطْلَقًا بَـلْ بِاَسْبَابٍ قَدَّرَهَا ثُمَّ بَیَّنَ اَنَّ بِعْثَةَ الرُّسُلِ فِیْ كُلِّ اُمَّةٍ اَمْرٌ جَرَتِ السُّنَّةُ الْاِلَهِیَّةُ فِی الْاُمَمِ كُلِّهَاسَـبَبًا لِهَـدْیِ مَـنْ اَرَادَاللهُ تَعَـالَی اِهْتِدَائَـهُ وَزِیَـادَةِ الضَّـلَالَةِ لِمَـنْ اَرَادَ اللهُ تَعَالَی ضَلَالَتَهُ كَالْغَذَاءِ الصَّالِحِ فَاِنَّه ُ یَنْفَعُ الْمِزَاجَ السَّوِیَّ وَ یُقَوِّیْهِ وَیَضُرُّ الْمُنْحَرِفَ وَ یُفْنِیْهِ اِنْتَهَی :

اما آن کشاننده است به سوی او بر طریق متوسط ، و آنچه خداونـد بلند مرتبه وقوع آن را بخواهد نه به صورت مطلق بلکه بـه طریـق اسـبابی است که آن را مقدر می نمود . سپس بیان می کند که بعثت پیامبران در هر امت امری است که سنت الهی در میان همه امتها جاری شده است تا سبب باشد برای هدایت کسی که خداوند هدایت او را اراده کرده است و یا سـبب برای گمراهی زیاد کسی که خداوند بلند مرتبه گمراهی او را مـی خواهـد . مانند غذای نیک به درستی که آن مزاج برابر را فایده رسـانده و او را قـوی می گرداند و مزاج منحرف را ضرر رسانده و او را نابود می کند.

هر گاه بر پیغمبران که مطبوعان اند غیر از تبلیغ دیگر چیز نباشد پس بر اولیای الله که امتان وتابعان ووارثان ایشانند مرتبه های دیگری از کدام جا حاصل شود بلکه بنا به فرموده حدیث شریف (اَلشَّیْخُ فِیْ قَوْمِهِ کَالنَّبِیِّ فِیْ اُمَّتِهِ)[1] (شیخ درمیان قوم خویش مانند پیامبر است در میان امت خویش) و ایضا حدیث شریف که (اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِیَاءِ)[2] (علما وارثان پیامبرانند) هرچیزی که در موروث و متبوع حاصل باشد وارثان و تابعان را آن حاصل گردد نه غیر آن و دیگر اگر به سبب عدم باز داشتن پیر مریدان خود را از گناه پیر ناقص شدی و طریق پیر و مریدی بی فایده گردیدی باید که پیامبران به سبب گناه امتان خود نیز ناقص می شدند و طریق دعوت ایشان مر امتان را بی فایده می بود نعوذ بالله من ذلک، باآنکه پیر همان طریقه پیامبر را که به واسطه صحابه و تابعین و تبع تابعین و باقی اولیای امت که مسلسل و معنعن به او رسیده است اجرا می سازد و خلق را به راه حق که صراط المستقیم است می خواند و تبلیغ می نماید . پس پیر از کدام جهت ناقص باشد و طریقه او بی فایده باشد.

۱- اَلْخَلِیْلِیُّ فِیْ مَشِیْخَتِهِ وَ اِبْنُ النَّجَّارِ عَنْ اَبِیْ رَافِعٍ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ (جامع الاحادیث قسم الاقوال المعلی بأل صفحه ۳۹۴ ـ جلد ۴ ـ للجامع الصغیر و زوائدهالجامع الکبیر للامام السیوطی) . (حب) فِی الضُّعَفَاءِ وَ الشِّیْرَازِیُّ فِی الْاَلْقَابِ عَنْ اِبْنِ عُمَرَ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا (جامع الاحادیث قسم الاقوال المعلی بأل صفحه ۳۹۴ـ جلد ۴ـ سطر ۷ للجامع الصغیر) و زوائده و الجامع الکبیر للامام السیوطی (رح).

۲ – وَ هُوَ حَدِیْثٌ صَحِیْحٌ (فَیْضُ الْقَدِیْرِ شَرْحُ جَامِعِ الصَّغِیْرِ ص۳۸۴ ـ ج۴)

﴿رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِيْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا﴾[1] و ﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ﴾[2] و بعضی از علمای بی عمل می گویند که اهل جذب از دو حال بیرون نیست در آن وقت شعور دارند یا ندارند و اگر شعور دارند بـا وجـود شـعور حرکت و بی خودی به غایت قبیح است و اگر شعور ندارند پس چرا در حالت جذب از جای و موضعی که در آن بیم هلاکت باشد ، خود را مانع می سـازند و دیگر بعد از شعور طهارت ناکرده نماز می گذارند که از آن قبیح تر باشد .

از این قول ایشان که اگر شعور دارنـد بـا وجـود شـعور حرکـت و بی خودی به غایت قبیح است جواب آن است که با وجود شـعور حرکـت و اظهار بی خودی چرا قبیح باشد. زیرا که این نوع را صوفیه تواجد می نامنـد و تواجد بر سه نوع است چنانکه گذشت . هر گاه نیت این شخص در حرکت و اظهار بی خودی آن دو نوع اول تواجد باشد پس به اتفاق علما جایز اسـت و اگرنیت آن شخص نوع ثالث تواجدباشدکه به سبب ریاوسمعه است پس به اتفاق جمیع علما قبیح و حرام است . از این قول ایشان اگرشعور ندارند چرا درحالت جذب موضعی که درآن بیم هلاکت باشدخودرامانع می سازند .

جواب آن است که جذب بی اختیاری بر سه نوع است وجد و غلبه و وجود تعریف هرسه مفصلا در سابق گذشت و نبذی (انـدکی) از وجـد کـه جذب بی اختیاری و جـذب مبتـدیان عبـارت از آن اسـت در اینجـا بیـان می نمایم استماع فرمایید : بدان که جذب بی اختیاری آن است که مجذوب از حرکت و اضطراب جوارح خود را امساک کرده نمی تواند و اگر در حقیقت شعور دارد و به نفع و ضرر خود می داند زیرا که علامـت جـذب صـادق آن

۱-سوره آل عمران آیه ۲۸۶«پروردگارا مارامؤاخذه مکن اگرفراموش نمودیم ویاخطایی کردیم»
۲ - سوره بقره آیه ۱۲۷«پروردگارا از ما بپذیر به درستی که تو شنوای دانا هستی »

شخص است که عقل و شعور از ایشان ضایع نمی گردد . چنانچه حق ﷻ صفت آن را به اقشعرار تعبیر نموده زیرا که بی شعوری و ذهاب عقل علامت تصرف شیطان است .

كَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَه قَالَ قَتَادَةُ نَعْتُ اَوْلِیَاءِ اللهِ الَّذِیْ نَعَتَهُمُ اللهُ بِهِ اَنْ تَقْشَعِرَّ جُلُوْدُهُمْ وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوْبُهُمْ بِذِكْرِاللهِ وَ لَمْ یَنْعَتْهُمْ بِذِهَابِ عُقُوْلِهِمْ اِنَّمَا ذَلِكَ فِیْ اَهْلِ الْبِدَعِ وَ الْهَوَی وَ هُوَ مِنَ الشَّیْطَانِ اِنْتَهَی . قتاده گفت : صفت اولیای خداوند که خداوند متعال آنها را توصیف نموده به آن این است که بدنشان می لرزد و قلبهای شان به ذکر خدا آرام می گیرد و آنها را صفت نکرده به از بین رفتن عقلهای ایشان به درستی که این کار در اهل بدعت و هوی است و از کار شیطان است.

قُلْتُ كَمَا وَقَعَ لِجُوْكِیِّ الْهِنْدِ وَ طَائِفَةٍ مِنَ النَّصَارَی الْمُسَمَّیْنَ بِالْتِیَا صُوْفِیَّةٍ لَعَنَهُمُ اللهُ تَعَالَی وَ الْعَلَامَةُ الْمُمَیِّزَةُ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ لَا یَكُوْنُ اِلَّا هَذَا. (گفتم : چنانچه که برای مرتاضان هند و گروهی از نصاری که به التیا صوفیه نامیده می شوند واقع شده است ـ خداوند آنان را لعنت کند ـ و علامت که مشخص کننده حق و باطل باشد جز این چیز دیگری نمی باشد) پس مجذوب صادق حکم مرتعش را دارد که چون تب او را عارض شود ، لرزه بر جوارح و اندام وی افتد بی اختیار می لرزد ونمی تواند خود را نگه دارد اگر چه در دل خود هوشیار است و یا حکم او حکم سرما زده را دارد که ناگاه نور آفتاب بر او تابد و از اثر شعاع و حرارت آن ذوقی و راحتی یابد . همچنین به طریق وجد دل از لمعان نور الهی ذوق می یابد و جوارح مضطرب می گردد و یا حکم او حکم متنفس را دارد و یا حکم او حکم انین مریض را دارد . اگر چه این امور از افعال اختیاری است اما ضبط اینها مقدور انسان

نیست . اگر به تکلف خود را لحظه ایی از این امور نگه دارد برضبط آنها قادر نخواهد شدآخر الامربی اختیاراین امورازآن صادر می شود.

كَمَا قَالَ فِیْ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ وَ لَايَبْعُدُ اَنْ يَّغْلِبَ الْوَجْدُ بحَيْثُ يُمَزِّقُ ثَوْبَه' وَ هُوَ لَا يَدْرِیْ لِغَلَبَةِ سُكْرِ الْوَجْدِ عَلَيْهِ يَدْرِیْ وَ لَكِنْ يَكُوْنُ كَالْمُضْطَرِّ الَّذِیْ لَا يَقْدُرُعَلَى ضَبْطِ نَفْسِهِ وَتَكُوْنُ صُوْرَتُه' صُوْرَةَ الْمَكْرَهِ اِذْ يَكُوْنُ لَه' فِی الْحَرَكَةِ اَوِ التَّمْزِيْقِ مُتَنَفِّسٌ فَيَضْطَرُّ اِلَيْهِ اِضْطِرَارَ الْمَرِيْضِ اِلَى الْاَنِيْنِ وَ لَوْ كُلِّفَ الصَّبْرَ عَنْهُ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ مَعَ اَنَّه' فِعْلٌ اِخْتِيَارِیٌّ فَلَيْسَ كُلُّ فِعْلٍ حُصُوْلُه' بالْاِرَادَةِ يَقْدِرُ الْاِنْسَانُ عَلَى تَرْكِهِ فَالتَّنَفُّسُ فَعْلٌ يَحْصُلُ بالْاِرَادَةِ وَلَوْ كُلِّفَ الْاِنْسَانُ اَنْ يَّمْسِكَ النَّفَسَ سَاعَةً لَاِضْطَرَّ مِنْ بَاطِنِهِ اِلَى اَنْ يَخْتَارَ التَّنَفُّسَ فَكَذَلِكَ الزَّعْقَةُ وَ تَمْزِيْقُ الثِّيَابِ قَدْ يَكُوْنُ كَذَلِكَ فَهَذَا لَايُوْصَفُ بِالتَّحْرِيْمِ.

در احیاء العلوم گفت : که بعید نیست این که وجد بر او غالب شود به گونه ای که لباسش را پاره کند در حالی که به جهت غلبه مستی وجد نمی داند یا می داند ولی مانند شخص بی اختیاری است که قادر بر کنترل خویشتن نمی باشد و مثال او مانند مثال شخص مجبور است . زیرا که در حرکت یا پاره نمودن لباس برای او وسیله ای برای خارج کردن این حالت درونی است . پس به انجام آن مجبور می شود مانند مجبور شدن مریض به نالیدن و اگر وادار بر امساک و صبر بر آن شود به صبر نمودن بر آن قادر نخواهد شد . با وجود اینکه صبر ، کاری اختیاری است . پس هر عملی که برای انسان به اراده حاصل می شود ، انسان توانایی ترک آن را ندارد . پس تنفس کاری است که با اراده انسان حاصل می شود و اگر انسان مکلف شود به اینکه نگاه دارد نفس خود را یک لحظه البته مجبور خواهد شد بر اینکه

تنفس را اختیار کند . و همچنین داد و فریـاد و پـاره کـردن لبـاس گـاهی اینگونه می باشد به این خاطر حرام نمی شود.

قَالَ فِیْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ وَ رُبَّمَا تَخْرُجُ مِنَ الْوَاجِدِ زَعَقَاتٌ کَالتَّنَفُّسِ بِنَوْعِ اِرَادَةٍ مَمْزُوْجَةٍ بِالْاِضْطِرَارِ .**در عوارف المعارف گفته است : و چه بسا از واجـد به وسیله وجد داد و فریادهایی مانند تنفس خارج می شود که با اراده همراه با اضطرار است .**

جواب اول: از این قول ایشان که بعد از شعور طهارت نـاکرده نمـاز می گزارند از آن قبیح تر باشد .قَوْلُ غَوْثِ السَّالِکِیْنَ فَخْرِ الدِّیْنِ عَلِیِّ بْنِ حُسَیْنِ الْوَاعِظِ الکَاشِفِیِّ **است که در جواب بعضی از علما که بر صوفیه زمانه ایشـان این چنین اعتراض کرده بودند و آن این است در کتاب رشحات آورده اسـت که از اسباب نقض وضو یکی آن است که عقل مسلوب شود چنانچه مجانین را واقع است . و دیگر آن که عقـل مسـتور گـردد چنانچـه در حـال اغمـا می باشد . اما بی شعور ی این طایفه در حـال رقـص و جـذب و سـماع نـه مسلوب شدن عقل است و نه مستور شدن آن . بلکـه ایـن بـی شـعوری را جهت آن است که در آن محل عقل کلی از عالم الهی بر ایـن عقـل جزیـی فایض می گردد و در مملکت وجود سالک حاکم و غالـب مـی شـود و ایـن عقل کلی را قوت و قدرت آن است که تدبیر و ضبط عالمی کنـد چـه جـای تدبیر و ضبط بدنی بود . پس بدن در آن حـال در ظـل حمایـت و تـدبیر او است و آن عقل کلی مدبر در مقام حفظ و نگاه داشت او بلکه نـواقض وضـو در آن محل نمی ماند . زیرا طالب صادق در آن وقت از طبیعت و احکام او به تمام بیرون می آید و از لوازم بشریت خلاصه می شود پس در آن وقـت بـه تجدید وضو اصلًا احتیاج نیفتد.**

جواب ثاني :آن است هر گاه مجذوب و واجد حکم مرتعش متنفس را داشته باشد چنانچه در سابق گذشت . پس نقض وضو از کدام جا حاصل می شود و مشایخ نقشبندیه بعد از جذب و وجد طالبان را احتیاطا بر تجدید وضو امر می نمایند که مبادا غلبه وجد وی را طاری شده باشد و وضو او منتقض گردیده باشد(کما شاهدت مرارا.) بدان که بعضی ازعلما می گویند که غیر از مریدی علما و زهاد و عباد مریدی عوام و جاهلان جایز نیست پس مشایخ را نشاید که عوام و جاهلان را مرید سازند .

جواب اول آن که حضرت حق ﷻ انبیا ـ علیهم السلام ـ را برای تبلیغ کافران و تبشیر و تخویف مؤمنان فرستاده بود خواه صالحان باشند یا جاهلان . بلکه عوام و جاهلان به تنذیر و تخویف زیاده احتیاجی دارند از صالحان از جهت آنکه صالحان .و نیکان را حضرت حق ﷻ از جانب خود بی واسطه به راه راست برابر ساخته پس مشایخ و علمای عاملین که وارثان و نایبان و تابعان انبیا ـ علی نبینا و علیهم الصلواة و السلام ـ هستند .

كَمَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ اَلشَّيْخُ فِيْ قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ اُمَّتِهِ وَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ عُلَمَاءُ اُمَّتِيْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ [1] وَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ

---

۱ – حدیث : عُلَمَاءُ اُمَّتِيْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ قَالَ اِبْنُ حَجَرٍ وَ الذَّهَبِيُّ وَ الزَّرْكَشِيُّ اِنَّهُ لَا اَصْلَ لَه وَ لِاَبِيْ نُعَيْمٍ عَنْ اِبْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا رَفْعُهُ اَقْرَبُ النَّاسِ مِنْ دَرَجَةِ الْاَنْبِيَاءِ اَهْلُ الْعِلْمِ وَ الْجِهَادِ وَ قَالَ الشَّيْخُ اِبْنُ الْعَرَبِيِّ فِي الْبَابِ الرَّابِعَ عَشَرَ مِنَ الْفُتُوْحَاتِ وَ قَدْ وَرَدَ فِي الْخَبَرِ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ عُلَمَاءُ اُمَّتِيْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ(**حاشیه مکتوبات منتخبات امام ربانی(رح) صفحه ۴۹۶ـ دفتر اول ـ مکتوب ص ۲۶۸) حدیث : علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند. ابن حجر و ذهبی و زرکشی معتقدند که هیچ اصلی برای آن نیست و برای ابی نعیم از ابن عباس رضی الله عنه رفع این حدیث است : نزدیکترین مردم به درجه پیامبران**

الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَـاءِ [۱] نیز برای تنذیر و تخویف مؤمنان خواه عاصی و جاهل باشند یا صالح و عالم مأمورند و دیگر اگر ذکر را خاصه علما و زهاد و عباد گردانیم و عوام و جاهلان را از آن خارج نماییم پس این حکمی است بلا دلیل بلکه مخالفت ازکلام حق جل برهانه مفهوم می گردد.

اهل علم و جهاد هستند و ابن عربی در باب چهاردهم از فتوحات گفت : و در خبر از رسول خدا ﷺ وارد شده است : علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند. حدیث : عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِيْلَ قَالَ اِبْنُ حَجَروَالزَّرْكَشِیُّ لَا اَصْلَ لَه' اَلْفَوَائِدُ الْمَجْمُوْعَةُ فِی الْاَحَادِيْثِ الْمَوْضُوْعَةِ ص ۲۸۶ـ و شیخ الاسلام محمد بن علی الشوکانی المتوفی سنه ۱۲۵۰حدیث : علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند . ابن حجر و زرکشی معتقدند که هیچ اصلی برای آن نمی باشد. حدیث : عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِيْلَ لَا اَصْلَ لَه' كَمَا قَالَ الدَّمِيْرِیُّ وَ الزَّرْكِشِیُّ وَ الْعَسْقَلَانِیُّ الْمَصْنَوْعُ فِیْ مَعْرِفَةِ الْحَدِيْثِ الْمَوْضُوْعِ لِلْاِمَامِ الْعَلَّامَةِ الْفَقِيْهِ الْمُحَدِّثِ (عَلِیٍّ الْقَارِیِّ الْهِرَوِیِّ الْمَكِّیِّ ص ۱۲۳)دمیری و زرکشی و عسقلانی معتقدند که هیچ اصلی برای این حدیث (علماء امتی ...) نمی باشد.

۱ – فائده : سُئِلَ الْحَافِظُ الْعِرَاقِیُّ عَمَّا اِشْتَهَرَ عَلَى الْاَلْسِنَةِ مِنْ حَدِيْثِ عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ كَاَنْبِيَاءِ بَنِیْ اِسْرَائِيْلَ فَقَالَ لَا اَصْلَ لَه' وَ لَا اِسْنَادَ بِهٰذَا اللَّفْظِ وَيَعْنِیْ عَنْهُ اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ وَهُوَحَدِيْثٌ صَحِيْحٌ(فيض القديرشرح الجامع الصغيرص ۳۸۴ـــ ج۴) (از حافظ عراقی در مورد این حدیث که بر زبانها شایع گشته بود پرسیده شد (علماء امتی ....) پس گفت : هیچ اصل و سندی برای آن با این لفظ نمی باشد و منظور از آن حدیث این حدیث می باشد: (علماء وارثان پیامبرانند)

کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی ﴿یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اذْکُرُوا اللهَ ذِکْرًا کَثِیْرًا وَّ سَبِّحُوْهُ بُکْرَةً وَّ اَصِیْلًا ﴾ [1] در آیه لفظ الذین آمنوا ذکر شده است عوام و جاهلان و فساق نیز در تحت این کتاب داخلند پس به مضمون قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ﴾ [2] «به کار نیک امر کن و از عمل ناپسند باز دار» علما بالله که جامع علم ظاهر و باطن اند عوام و جاهلان را ظاهرا و باطنا به راه حق جل شأنه می خوانند و از منهیات ظاهری و باطنی ایشان را باز

---

۱ - سوره احزاب آیه ۴۲« ای مسلمانان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و به پاکی بخوانید او را صبح و شام» (تفسیر حسینی ص ۹۵۰) (یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا) ای کسانی که گرویده اید« اذْکُرُوا اللهَ » یاد کنید خدای را «ذِکْرًا کَثِیْرًا »یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر تهلیل و تمجید و تحمید و تکبیر « وَّ سَبِّحُوْهُ » و تسبیح گویید او را یا نماز گذارید برای او« بُکْرَةً وَّ اَصِیْلًا» بامداد و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق است از روی ادا سلمی ـ قدس سره ـ فرموده که مراد از ذکر کثیرذکر دل است چه دوام ذکر به دل بود به زبان ممکن نیست ودر لطائف قشیری (رح) آورده که امر به ذکر کثیر اشارت است به محبت حق تعالی یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که(مَنْ اَحَبَّ شَیْئًا اَکْثَرَ ذِکْرَهُ) «کسی که چیزی را دوست بدارد آن را بسیار یاد می کند »نشان دوستی ذکر فراوان است و دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند

✓ بیت:

در هیچ مکان نیم زفکرت خالی

در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل

۲ - ﴿وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوْفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلَی مَآ اَصَابَکَ اِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ﴾ سوره لقمان آیه ۱۷« و بفرما به کار پسندیده و منع کن از ناپسندیده و صبر کن بر هرچه برسد به تو هر آیینه این مقدمه از کارهای مقصود است»

می دارند و علمای عاملین که بـه تبلیـغ ظـاهر مخصوصـند ظـاهراًعوام و جاهلان را امر به معروف و نهی از منکرمی نمایند و صـوفیه صـافیه کـه بـه باطن اهتمام دارند بواطن عوام و جهال را از لـوث غفلـت و عجـب و کبـر و حسد و باقی اوصاف مذمومه پاک می نمایند و از این مناهی بازمی دارند و به ذکرحق ﷻ امر می فرمایند به قلب تا باطن ایشان از اوصاف ذمیمه مصفی و مجلی و مصقل گردد لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّـلَامُ لِكُـلِّ شَـیْءٍ صِـقَالَةٌ وَصِـقَالَةُ الْقَلْبِ ذِكْرُ الله[1]پیامبر ﷺ فرمودند : «برای هر چیز صیقلی است و صیقل قلب مومن ذکر خداست.»

هر گاه باطن ایشان مصـفی گـردد و اراده حـق ﷻ بـه هـدایت و صلاحیت ایشان رفته باشد ، البته که از جهل و فسق بـاز ماننـد زیـرا کـه مشایخ عظام به مانند سنگ محک اند هر کس که با ایشان بیعت نماید اگـر

---

۱ - عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ كَـانَ يَقُـوْلُ لِكُـلِّ شَـیْءٍ صِـقَالَةٌ وَ صِـقَالَةُ الْقُلُوْبِ ذِكْرُ اللهِ وَ مَا مِنْ شِیْءٍ اَنْجَی مِنْ عَذَابِ اللهِ مِنْ ذِكْرِ اللهِ قَالُوْا وَلَا الْجِهَـادُ فِـیْ سَـبِيْلِ اللهِ قَالَ وَلَا اَنْ يَضْرِبَ بِسَيْفِهِ حَتَّى يَنْقَطِعَ رَوَاهُ الْبَيْهَقِیُّ فِی الـدَّعَوَاتِ الْكَبِيْـرِ. (مشـکوة المصـابیح صفحه ۱۹۹کتاب الدعوات باب الذکر والتقرب الیه)

عبد الله بن عمر روایت کرده است : که پیامبرﷺ فرمودنـد : بـرای هـر چیـزی صیقلی است و صیقل قلبهای مومنین ذکر خداست و هیچ چیزی از عـذاب خـدا نجـات دهنده تر به مانند ذکر خدا نیسـت .صـحابه عـرض کردنـد : و جهـاد در راه خـدا چـه؟ پیامبرﷺ فرمودند:و نه آن ضربه ای که با شمشیر بزند تا اینکه قطع گردد. رَوَاهُ اِبْـنُ اَبِـی الدُّنْيَا وَ الْبَيْهَقِیُّ مِنْ رِوَايَةِ سَعِيْدِ بْنِ سُنَانَ وَ اللَّفْظُ لَهٗ (الترغیب والترهیب ص۳۹۶ـ ج۲کتاب الذکرو الدعاء)

از زمره تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ [1] **باشد** يَوْمًا فَيَوْمًا **نـور هـدايت و صـلاحيت از جبـين او هويدا گردد و آخر الامر به صلاحيت پيوندد وا گراز** زمره تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ **باشـد** يَوْمًا بَعْدَ يَـوْمٍ **خباثت و ضلالت او ظاهر گردد آخر الامر بـه فسـق و گمراهـي مبتلا گردد. همين است علامـت وراثت و نيابت انبيـاـ عليهم السـلام ـ مر اولياء الله را** كَمَا مَرَّقِيْ شَأْنِ الْأَنْبِيَاءِ **و اگر مريد ى علماى عاملين و زهاد و عباد را ـ كثرهم الله تعالى ـ از مريدى عوام افضل دانند ايـن را وجهـى اسـت از جهت آنكه علماى عاملين و زهاد و عباد مقربين ظاهرى ايشان متحلـى بـه حليه شريعت غرا است چون كسب طريقت را بنمايند اوصاف ذميمه بـاطنى نيز از ايشان زايل مى گردد و آن زمان از زمره اولياء الله محسوب مى شـوند و عوام نه چنان اند. زيرا كه به اصلاح ظاهر و باطن چندان اهتمام ندارند** اِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ تَعَالَى **(مگركسى كه خداونداو را از مكروه حفـظ كـرده اسـت) لكن از مريدى علماى بى عمل و زهاد و عباد معجـب ، مريـدى عـوام بهتـر است از جهت آن كه قطع منازل سلوك طريقت و ورود فـيض و انـوار الهـى بى نيستى و كم نفسى ، نقد وقت كس نمى گردد و علماى بى عمل بـه علـم خود مغرورند كه خود را از تمامى عالم بهتر مى داننـد و عبـاد و زهـاد بـه عبادت و زهد خود محتجب اند و به عجب و خود بينى گرفتارند بلكه توقـع آن دارند كه تمام عالم از ايشان التماس دعا نمايند و در حقيقت خبر ندارند كه همين هستى و خود بينى ايشان را از قرب و معرفـت حـق ﷻ محـروم**

---

۱ - ﴿وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَآءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَآءُ﴾ **سـوره آل عمـران آيـۀ ۲۶«و ارجمنـد مى سازى هر كه را خواهى و خوار مى سازى هركه را خواهى»**

ساخته و از حجاب هستی ، حجابی بزرگتر مابین بنــده و حــق ﷻ نیســت چنانچه حافظ ـ علیه الرحمة ـ می فرماید:

✓ **بیت :**

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست

توخودحجاب خودی حافظ ازمیان برخیز

✓ **وایضا بیت :**

تــو مباش اصلا کمال این اســت و بــس

رو در اوگم شو وصال ایــن است و بــس

وَ كَمَا قَالَ النَّبِیُّ ﷺ وُجُوْدُكَ ذَنْبٌ لَايُقَاسُ عَلَيْهِ ذَنْبٌ

پیامبر ﷺ فرمودند: «خود بینی گناه است و با آن گناه دیگر مقایسه نمی شود.» عبارت از وجود همین هستی و خود بینی است و چنانچه بزرگی فرموده :

✓ **مصرع:**

خودی کفر است گر خود پارسایی است

و عوام نه چنان اند زیرا که به جهل خود معترفند و خود را از همــه عالم کمتر می شمارند و از هر کس ملتمس دعا اند. حتی الامکان خــود را از مناهی باز می دارند اِلَّا مَنْ خَذَلَهُ اَللّٰهُ تَعَالَی (مگر کسی که خداوند او را خوار و ذلیل گردانده است)و اگر احیا نًا گناهی از ایشان صادر شود به جهتــی کــه عصمت خاصه انبیاـ علیهم السلام ـ است خودرا گناهکار مــی داننــد و بــه تقصیر خود معترفند.

كَمَا قَالَ فِیْ كِتَابِ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ وَ الْعَوَامُ الْعُصَاةُ اَسْعَدُ حَالًا مِنَ الْجُهَّالِ بِطَرِيْقِ الدِّيْنِ اَلْمُعْتَقِدِيْنَ اَنَّهُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ لِاَنَّ الْعَامِّیَّ الْعَاصِیَ مُعْتَرِفٌ بِتَقْصِيْرِهِ

فَيَسْتَغْفِرُوَ يَتُوْبُ وَ هَذاَ الْجَاهِلُ الظَّانُّ اَنَّهُ عَالِمٌ فَاِنَّمَا هُوَ مُشْتَغِلٌ بِهِ مِنَ الْعُلُوْمِ الَّتِى هِىَ وَسَائِلُهُ اِلَى الدُّنْيَا عَنْ سُلُوْكِ طَرِيْقِ الدِّيْنِ فَلَا يَتُوْبُ وَ لَايَسْتَغْفِرُ بَلْ لَا يَزَالُ مُسْتَمِرًّا عَلَيْهِ اِلَى الْمَوْتِ انتهى

همان طوری که درکتاب احیاءعلوم آمده :عوام گناهکار از جاهلان به راه دین نیک بخت تر هستند. زیرا کسانی که معتقدند که همانا آنان از علما هستند به درستی که عامی گناه کار به تقصیر خود اعتراف می کند و از خداوند طلب مغفرت می کند و توبه می کند اما جاهل گمان می کند به درستی که او عالم است پس او مشغول است به علومی که وسیله رسیدن به دنیا هستند و از سلوک طریق دین غافل است پس نه توبه می کند و نه طلب آمرزش می کند و همیشه گناه را تا دم مرگ انجام می دهد.

چو ن معلوم شد که عوام عصات(نافرمان)خود را مقصر و گناهکار می دانند و از همه عالم خود را دون می شمارند. و ورود جذبات و کسب طریقت بی نیستی نقد وقت کس نمی شود. لهذا عوام و جاهلان چون ربقه ارادت را در گردن خود افکنند به یک توجه شیخ، جذب ایشان را طاری می شود و علما و زهاد و عباد که مجذوب نمی گردند از جهت آن که همان هستی و خودی که در ایشان مودع است، سد راه فیض ایشان گردیده زیرا که از نفس و خودی دشمن عظیم تر مر انسان را نیست.

كَمَا قَالَ النَّبِىُّ ﷺاِنَّ اَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِىْ بَيْنَ جَنْبَيْكَ[1] **پیامبرﷺ فرمودند :« بدرستی که دشمن ترین دشمنان تو نفس تواست که بین دو**

---

۱ - اخرجه البیهقی مرفوعًا کما فی کنوز الحقائق کذا فی التشریف (فضائل الصدقات ص۲۶۹) از حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند(رح) منقول است که فرموده است که (يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ امَنُوْا اٰمِنُوْا) اشارت است به آنکه در طرفة العین نفی این

پهلوی تو می باشد .» عبارت از نفس همین هستی و خودی است که تعبیر از آن به لفظ اَنا می شود و حضرت ارشاد پناهی ام همیشه مدام به لسان درفشان و فیض ترجمان خود این مقال را می سرائیدند که چهار طایفه از برکات طریقت محروم می مانند اِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللهُ تَعَالَی اول سید زاده، دوم شیخ زاده، سوم آخوند زاده، چهارم خان زاده. اولی به سیادت خود مغرور است. دومی به شیخ زاده گی خود مفتخر است. و سومی به آخوند زاده گی خود می نازد. چهارم به خان زاده گی خود بر باقی مردم ظلم و ستم می سازد. پس به سبب همین هستی خود از مقصد اصلی باز ماندند.وای برنویسنده بی عمل که به دو بلا مبتلا است! اول به هستی شیخ زاده گی دوم به قدری مفروض که از علم ظاهری به هم رسانیده آن هم بدون عمل هَدَاهُمُ اللهُ وَ اِیَّانَا بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْکَوْنَیْنِ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ: (خداوندما و ایشان را به حرمت سید و سرور دو جهان حضرت محمد ﷺ هدایت نماید)

سؤال : نیستی و جهالت ولاشئ دانستن خاصه اولیاء الله است و دراین جا مر عوام را ثابت نمودیم پس فرق بین نیستی و جهل اولیاء الله وعوام چه باشد؟

جواب : نیستی و جهلی که اولیاء الله را ثابت است آن نیستی و جهلی است که در مقام فنا فی الله که دایره ولایت صغری است ایشان را حاصل می شود، زیرا که در آن موطن غیر از یک وجود واجب الوجود دیگر چیز مشهود ایشان نمی گردد اگر چه وجود خودی ایشان باشد مضمحل می گردد. چون به سعادت بقا بالله که در دایره ولایت کبری است مستسعد

وجود بشری می باید کرد واثبات واجب الوجود می باید نمود وُجُوْدُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ بِهِ ذَنْبٌ

(مرآت الصفا لسنة المصطفی ص۷۳ـ فصل ششم در بیان شرف ایمان)

گردند ، حق ﷻ وجود موهوبی حقانی ازنزدخود ایشان را کرامت می فرماید که بدان وجود تربیت سالکان را می نماید. پس اولیاء الله جاهل از خود و عالم به حق اند این جهلی است که عین علم است اَلْعَجْزُ عَنْ دَرْكِ الْاِدْرَاكِ هُوَ الْاِدْرَاكُ (یعنی ناتوانی از درک کردن ادراک خودش درک است) شاهد این معنی است.

نیستی جهل عوام همان نیستی و جهل واقعی است که جاهل از حق اند و عالم به خود. کسی که از حق جاهل و غافل باشد البته که نیست است. چنانچه بزرگی می فرماید:

✓ بیت :

زندگانی نتوان گفت حیاتی که مراست

زنده آن است که با دوست وصالی دارد

وَ بَيْنَ هَذَيْنِ الْجَهْلَيْنِ بَوْنٌ عَظِيْمٌ كَمَا لَايَخْفَى عَلَى أُوْلِى النُّهَى .دربین این دو نادانی فرقها است که بر صاحبان عقل پوشیده نیست. جواب ثانی از سؤال اول در مکتوبات مجدد الف ثا نی مذکور است که بعضی از خلفای ایشان از آن جناب استفسار نموده بودند که بعضی از رجال و نساء می آیند و طلب تعلیم ذکر می نمایند و از محرمات و مشتبهات اجتناب نمی نمایند. اذن به تعلیم ذکر مرایشان را هست یا نه؟ محبت اطوارا! ایشان را تعلیم ذکر فرمایند تا به برکت طریقه شریفه از آن مناهی اجتناب فرمایند. اولیاء الله که عوام و جاهلان را مرید می سازند به همین نیت که حق ﷻ به برکت طریقه شریفه و به برکت مشایخ کبار، هدایت مر ایشان را عطا فرماید تا از مناهی بازمانند.﴿ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَآ أَنفُسَنَا وَإِنْ لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُوْنَنَّ مِنَ الْخَاسِرِيْنَ ﴾

[1]«گفتند ای پروردگار ما ستم کردیم بر خویش و اگر نیامرزی ما را و مهربانی نکنی بر ما البته اززیان کاران باشیم.»مجذوبان و سالکان طریقه علیه نقشبندیه را واضح و لایح باد چون که نویسنــده ـ عفی عنه ـ ثبوت جذب را از آیات الله و احادیث نبوی و اجماع مشایخ عظام بیان نمود، باید دانست که مراد از آن جذب، جذبی است که بی اختیار از کسی صادر شود تا وقتی که برآن اختیار دردستت باشد باید که خود را نجنبانی و نعره و فریاد از تو سر بر نزند. هر گاه زمام اختیار از دستت گسسته شد به سبب تواتر اشعه انوار الهی و بی اختیار گردیدی آنگاه جذب تو را حلال و مباح باشد، به اثبات ادله ثلاثه هر کس که از این جذب انکار کند گویا از آیت الله تعالی و از احادیث نبوی ﷺ و از اجماع علما بالله انکار کرده باشد و او ضال و مضل است خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (در دنیا و آخرت زیان کار شده است) خواهد شد چرا که در کتاب مرج البحرین که از تصانیف رئیس المحدثین حضرت شیخ عبدالحق دهلوی است آورده است که: واجد و صاحب حال چون وجد و حال وی به جایی رسد که زمام اختیار از دست برود مالک ضبط نفس نماند، معذور است. اما بر تقدیری که وجد و حال وی محقق و صحیح بود و از شائبه تکلف و اختیار معری. انتهی

درمصباح الهدایه آورده است که پس طریق واجدان صادق آن است که در سماع حرکت نکنند تا آن که وجودشان از حرارت سماع نضجی تمام نیابد و صدور حرکات از ایشان بر وجهی بود که دفع آن نتوانند هم چنانکه مرتعشی [2]که خود را از حرکت ارتعاش امساک نتواند کرد. و یا همچون

---

۱ – سوره اعراف آیه ۲۳

۲- مرتعش : کسی است که او را به سبب عارض شدن تب لرزه بر اندام وی افتد بی اختیار می لرزد گر چه در دل خود هوشیار است خود را امساک نمی تواند کرد و جذب صادق نیز همین قسم می باشد محرر عفی عنه.

تنفسی که مجال تنفس بر وی تنگ آید و اگر نفس نزند دلش بسوزد نفسی به اضطرار برارد. هر چند که مشایخ عظام طلاب اهل بدایت را در تواجد رخصت داده اند و شاید که نیت متواجد در تواجد، موافقت بعضی از واجدان صادق بود تا به برکت آن از حال ایشا ن نصیب یابد ولیکن مناسب حال مشایخ ولایق منسب ایشان نیست مثلی که مشایخ طریقه قادریه و چشتیه که خود ایشان به همراه مریدان خود تواجد می نمایند. زیرا احوال مشایخ ظاهراً و باطنًا همه وجد محض و حق صرف بود انتهی.

و اگر اختیاراً کسی جذب نماید و نیت او وصول به حالات مجذوبان صادق نباشد یا جذب او صادق باشد مگر بعد از افاقت و سهو از جذب خود فارغ نشود به سبب ریا، پس آن کس منافق باشد چرا که در مصباح الهدایه آورده است : که اگر نعوذ بالله شخص بی اثری از آثار نوازل وجد ادعای وجد کند خود عین نفاق و محض گناه بود بل قبیح تر ذلتی و شنیع تر حالتی باشد. و دیگر در کتاب منهج القوی آورده است.

وَ اَمَّا اِذَا اَتَی الْوَاجِدُ الصَّادِقُ الصَّحْوُ وَ لَمْ یَفْرَغْ مِنْ ذَلِكَ الْحَالِ فَهُوَ مَمْكُوْرٌ لِاَنَّهُ نَوَی اَنْ یُقَالَ لَهُ بَیْنَ الْاِخْوَانِ صَاحِبُ الشَّوْقِ وَ مِثْلُ هَذَا رِیَاءٌ نِفَاقٌ وَ النِّفَاقُ شِرْكٌ حَصَلَ مِنْ مَكْرِ النَّفْسِ انتهی.

اما زمانی که برای واجد صادق هوشیاری پیش آید و از آن حال فارغ نشود، پس او فریب خورده است . به درستی که نیت دارد که برای او در بین برادرانش صاحب شوق گفته شود. و مثل این ریا است و نفاق است و نفاق شرک است که از مکر نفس حاصل می شود. بدان که جذب و وجد خاص به تحریک جوارح نیست. بلکه آه و ناله و نعره و بی تابی و غیبت و گریه و خنده و تحریک جوارح و اندام همه را جذب و وجد می نامند. چرا که تعریف وجد این است (وَجَدَ الشَّیْءَ وَ لَمْ یَكُنْ مَوْجُوْدًا قَبْلَهُ) و این تعریف همه

این اقسام را شمول می کند. نویسنده در اثبات جذب از عبارات مشایخ عظام قلیلی در معرض بیان آورده ایم به موجب مشتی نمونه خرواری و اندک دلیل بسیاری و بر همین کفایت نمودیم چراکه عباراتشان نه چندان است که در این مختصر گنجد. اگر نویسم دفاتر جمع خواهد شد

اَللّٰهُمَّ جَذِّبْنِیْ بِجَذَبَاتِ رُبُوْبِیَّتِكَ وَاَعْطِنِیْ مِنْ خَزَائِنِ كُنُوْزِ رَحْمَتِكَ وَوَفِّقْنِیْ وَجَمِیْعَ الْمُسْلِمِیْنَ بِمَحَبَّةِ مَجَاذِیْبِكَ الَّذِیْنَ مَحَبَّتُهُم مَحَبَّتُكَ وَ احْفِظْنِیْ وَ جَمِیْعَ الْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ مُعَادَاةِ مَجَاذِیْبِكَ الَّذِیْنَ مُعَادَاتُهُمْ مُعَادَاتُكَ اللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنِیْ مِنْ اَنْوَارِهِمْ وَ اعْطِنِیْ مِنْ اَسْرَارِهِمْ وَ احْشُرْنِیْ فِیْ زُمْرَةِ اَخْیَارِهِمْ وَاِمْتَلِئِ السِّجِّیْنَ بِاَغْیَارِهِمْ شِعْرٌ:

وَ ارْحَمْ عَلَى اَصْحَابِهِمْ وَانْفِذْنِیْ فِیْ اَحْبَابِهِمْ
وَانْصُرْ عَلَى اَعْدَاءِ هِمْ هُمْ مُسْتَحِقُّوْنَ الْقَتْلَ

بار خدایا جذب کن مرا در جذبات ربوبیت خود و عطا کن به من از خزینه های رحمت خود و من و تمام مسلمانان را توفیق بده به محبت کسانی که شیفته و جذب تو شده اند آنهایی که محبت آنها محبت توست و من وتمام مؤمنین را از دشمنی با مجذوبین خود ـ آن کسانی که دشمنی آنها دشمنی تواست ـ حفظ فرما!بار خدایا مرا محروم مگردان از انوار ایشان و ببخش برایم از اسرار ایشان و حشر گردان مرا در زمره نیکان و برگزیدگان آنان و پر گردان سجین(مکانی در جهنم) را از دشمنان ایشان و رحم کن بر دوستان ایشان و بگردان مرا از محبان ایشان و نصرت بده آنها را بر دشمنانشان که مستحق کشتن می باشند!

بحث شانزدهم
در بیان ثبوت جذب

﴿فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوْسَى صَعِقًا فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [1]**«پس وقتی که ظهور کرد پروردگار اوبرآن کوه گردانید آن کوه رابرزمین هموارساخته وافتاد موسی بی هوش شده پس چون به هوش آمد گفت به پاکی یاد می کنم تو را بازگشتم به سوی تو و من اول مسلمانانم. »**

﴿وَ اِذَا سَمِعُوْا مَآ أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُوْلِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ﴾ [2]**«و چون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد بر پیغمبر ببینی چشمهای ایشان اشک می ریزد به سبب آنچه از حق شناخته اند. »**

(فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّه)،اَیْ ظَهَرَ مِنْ نُوْرِهِ قَدْرُ نصْفِ اَنْمُلَةِ الْخِنْصِرِ كَمَا فِیْ حَدِیْثٍ صَحِیْحٍ (الحاكم) (لِلْجَبَلِ جَعَلَه دَكًّا) بِالْقَصْرِ وَالْمَدِّ اَیْ مَدْكُوْكًا مُسْتَوِیًّا بِالْاَرْضِ(وَخَرَّ مُوْسَى صَعِقًا) ، مَغْشِیًّا عَلَیْهِ لِهَوْلِ مَا رَأَى[3] **(آن زمان که ظهور کرد پروردگار او)یعنی وقتی که نور خدا به اندازه نصف بند انگشت کوچک بر کوه ظاهر شد، گردانید او را تکه پاره با کوتاه و پهن نمودن آن بر روی زمین که برابر با زمین گردید وحضرت موسی ازترس آنچه دیده بود بی هوش شد.**

---

۱ -سوره اعراف آیه ۱۴۳

۲ -سوره مائده آیه ۸۳

۳ -تفسیر جلالین ص ۱۴۰

قَوْلُه ُ (جَعَلَهُ دَكًّا) اِنَّه ُ قَالَ دَكَّهُ دَكًّا مَصْدَرٌ مُؤَكِّدٌ وَ يَجُوْزُ (جَعَلَهُ ذَا دَكٍّ قَالَ وَ مَنْ قَرَءَ (دَكَّاءَ) مَمْدُوْدًا اَرَادَ (جَعَلَهُ دَكَّاءَ) اَىْ اَرْضًا مُرْتَفِعَةً [1].**کلام خداوند بلند مرتبه (جَعَلَهُ دَكًّا) همانا او گفت : دَكَّهُ دَكًّا مصدر مؤکد است و جایز است که باشد (جَعَلَهُ ذادكٍّ) و کسی که آن را به صورت ممدود خوانده است (دَكَّاءَ) منظور او (جَعَلَهُ دَكَّاءَ) یعنی زمین بلند مرتفع می باشد.**

(تُتْلَى عَلَيْهِمْ) اَىْ عَلَى هَؤُلَاءِ الْاَنْبِيَاءِ فَبَيَّنَ تَعَالَى اَنَّهُمْ مَعَ نِعَمِ اللهِ عَلَيْهِمْ قَدْ بَلَغُوْا الْحَدَّ الَّذِىْ عِنْدَ تِلَاوَةِ آيَاتِ اللهِ يَخِرُّوْنَ سُجَّدًا وَ بُكِيًّا خُضُوْعًا وَ خُشُوْعًا وَ حَذَرًا وَ خَوْفًا. [2]

یعنی وقتی که برانبیای الهی آیات خوانده می شدپس بیان می کند خداوند که همانا آنان با وجود نعمت های خداوندبرایشان رسیدند به حدی که وقتی آیات قرآن خوانده می شدبه خاطر خضوع وخشوع وترس از خداوند بلند مرتبه به زمین افتاده وسجده می کردند و گریه می کردند.

وَ اَمَّا قَوْلُه ُ(تَرَى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ) فَفِيْهِ وَجْهَانِ . اَلْاَوَّلُ اَلْمُرَادُ اَنَّ اَعْيُنَهُمْ تَمْتَلِئُ مِنَ الدَّمْعِ حَتَّى تَفِيْضَ لِاَنَّ الْفَيْضَ اَنْ يَّمْتَلِئَ اَلْاِنَاءُ وَ غَيْرُهُ حَتَّى يُطَلِّعَ مَا فِيْهِ مِنْ جَوَانِبِهِ . اَلثَّانِىْ اَنْ يَكَوْنَ الْمُرَادُ اَلْمُبَالَغَةَ فِىْ وَصْفِهِمْ بِالْبُكَاءِ فَجَعَلَتْ اَعْيُنُهُمْ كَاَنَّمَا تَفِيْضُ بِاَنْفُسِهَا[3]. **در این دو وجه است: اول مراداز آن این است که چشمهای آنها از اشک پرمی شود تا اینکه جاری می شود. چون جاری**

---

۱ -تفسیر الکبیر ص ۲۳۴ـ ج ۱۴
۲ -تفسیر الکبیر ص ۲۳۴ـ جزء ۲۱
۳ -تفسیر الکبیر ص۶۸ـ جزء۱۲

شدن این است که ظرف و یا غیر آن پر گردد تا اینکه آنچه که در آن است از اطراف آن بریزد.دوم : منظو رمبالغه دروصف ایشان به گریه کردن می باشد. پس چشمهای آنها به گونه ای گشته که گویا به خودی خود می ریزد.

(تَرَى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ) يُقَالُ فَاضَ الْاِنَاءُ اِذَا اِمْتَلَأَ حَتَّى يَخْرُجَ مِنْهُ مَا فِيْهِ وَصَفَهُمُ اللهُ تَعَالَى بِسَيْلِ الدَّمْعِ عِنْدَ الْبُكَاءِ وَ رِقَّةِ الْقَلْبِ عِنْدَ سَمَاعِ الْقُرْآنِ قَالَ اِبْنُ عَبَّاسٍ يُرِيْدُ النَّجَاشِيَّ وَ اَصْحَابَهُ لَمَّا قَرَأَ عَلَيْهِمْ جَعْفَرُ بْنُ اَبِيْ طَالِبٍ سُوْرَةَ مَرْيَمَ قَالَ فَمَا زَالُوْا يَبْكُوْنَ حَتَّى فَرَغَ جَعْفَرُ مِنَ الْقِرَاءَةِ[1]

گفته می شود (فَاضَ الاِنَاءُ) ظرف لبریز شد وقتی که پر شود تا اینکه خارج شود از آن آنچه که در آن است. خداوند ایشان رابه جاری شدن اشک درهنگام گریه ونرمی قلب در وقت شنیدن قرآن توصیف کرد.ابن عباس گفت:« مراد از آنان نجاشی و یاران او است که گریه می کردند هنگامی که جعفر بن ابی طالب بر آنها سوره مریم راتلاوت می کرد و گفت : پیوسته گریه می کردند تا وقتی که جعفر از خواندن فارغ شد.»

✓ تفسیر:

یعنی به اثر تلاوت قرآن گاه به شنیدن آیه های عذاب مو بر بدن می خیزد وگاه به شنیدن آیه های رحمت دلها وپوستها با یاد خدای تعالی نرم می شود .حضرت اسما دختر ابوبکر صدیق ـ رضی الله عنهما ـ روایت کرده که حال صحابه کرام این بود وقتی که قرآن را می شنیدند از چشمهایشان اشک می ریخت ومو بر بدن آنها تیغ می کشید. (قرطبی) از حضرت ابن عباس ـ رضی الله عنهما ـ روایت شده که رسول ﷺ ارشاد

---

۱ -تفسیر الخازن ص۴۸۱ـ ج۱

فرموده که هر بنده که از ترس خدا موی بر بدنش تیغ شود خدای تعالی آتش جهنم را بر او حرام می کند. (قرطبی) [۱]﴿ اَللّٰهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِىَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِاللّٰهِ ذَلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِىْ بِهِ مَنْ يَّشَآءُ﴾ [۲]

«خدا بهترین سخن را کتابی نازل ساخت که بعض او مانند دیگر است آیات دو تو. از شنیدن آن مـو بر پوست بدن کسانی که از پروردگار شان می ترسند،راست می شود.بعداز آن پوست ایشان و دل ایشان نزد ذکر خدا نرم می شود.این است هدایت خدا راه می نمایدبه آن هر که را خواهد.»

(تَقْشَعِرُّ) اَىْ تَضْطَرِبُ وَ تَشْمَئِزُّ (مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) وَ الْمَعْنَى تَأْخُذُهُمْ قُشَعْرِيْرَةٌ وَ هِىَ تَغَيُّرٌ يَحْدُثُ فِىْ جِلْدِ الْاِنْسَانِ عِنْدَ ذِكْرِ الْوَعِيْدِ وَ الْوَجَلِ وَ الْخَوْفِ وَ قِيْلَ الْمُرَادُ مِنَ الْجُلُوْدِ اَلْقُلُوْبُ اَىْ قُلُوْبُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ (ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللهِ) اَىْ لِذِكْرِاللهِ تَعَالَى قِيْلَ اِذَا ذُكِرَتْ آيَاتُ الْوَعِيْدِ وَ الْعَذَابِ اِقْشَعَرَّتْ جُلُوْدُ الْخَائِفِيْنَ لِلّٰهِ وَ اِذَا ذُكِرَتْ آيَاتُ الْوَعْدِ وَ الرَّحْمَةِ لَانَتْ جُلُوْدُهُمْ وَ سَكَنَتْ قُلُوْبُهُمْ وَ قِيْلَ حَقِيْقَةُ الْمَعْنَى أَنَّ جُلُوْدَهُمْ تَقْشَعِرُّ عِنْدَ الْخَوْفِ وَ تَلِيْنُ عِنْدَ الرَّجَاءِ ، رُوِىَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِذَا اِقْشَعَرَّ جِلْدُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ تَعَالَى تَحَاتَّتْ عَنْهُ ذُنُوْبُهُ كَمَا يَتَحَاتُّ عَنِ الشَّجَرَةِ الْيَابِسَةِ وَرَقُهَا وَفِىْ رِوَايَةٍ حَرَّمَهُ اللهُ تَعَالَى عَلَى النَّارِ قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِيْنَ السَّيَّارُوْنَ فِىْ بَيْدَاءِ جَلَالِ اللهِ اِذَا نَظَرُوْا اِلَى عَالَمِ الْجَلَالِ طَاشُوْا وَ اِذَا لَاحَ لَهُمْ

۱ – معارف القرآن ص ۲۵۱ ج۲۳ سوره زمر ۳۹
۲ –سوره زمرآیه ۲۳

جَمَالٌ مِنْ عَالَمِ الْجَمَالِ عَاشُوْا وَ قَالَ قَتَادَةُ هَذَا نَعْتُ اَوْلِيَاءِ اللهِ الَّذِىْ نَعَتَهُمُ اللهُ بِهِ اَنْ تَقْشَعِرَّ جُلُوْدُهُمْ وَ تَطْمَئِنَّ قُلُوْبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ وَ لَمْ يَنْعَتْهُمْ بِذِهَابِ عُقُوْلِهِمْ وَ الْغَشَيَانِ عَلَيْهِمْ اِنَّمَا ذَلِكَ فِىْ اَهْلِ الْبِدَعِ وَ هُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَرُوِىَ عَنْ عُبَيْدِ اللهِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ قُلْتُ لِجَدَّتِىْ اَسْمَاءَ بِنْتِ اَبِىْ بَكْرِ الصِّدِّيْقِ رَضِىَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا كَيْفَ كَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِﷺ يَفْعَلُوْنَ اِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْاٰنُ قَالَتْ كَانُوْا كَمَا نَعَتَهُمُ اللهُ عَزَّوَ جَلَّ تَدمَعُ اَعْيُنُهُمْ وَ تَقْشَعِرُّ جُلُوْدُهُمْ قَالَ عَبْدُ اللهِ فَقُلْتُ لَهَا اِنَّ نَاسًا اَلْيَوْمَ اِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ خَرَّ اَحدُهُمْ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ قَالَتْ اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ ط

وَ رُوِىَ عَنْ اِبْنِ عُمَرَ رَضِىَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمَا مَرَّ بِرَجُلٍ مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ سَاقِطٍ فَقَالَ مَا بَالُ هَذَا قَالُوْا اِنَّهُ اِذَا قُرِىَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ اَوْ سَمِعَ ذِكْرَ اللهِ سَقَطَ فَقَالَ اِبْنُ عُمَرَ اِنَّا لَنَخْشَى اللهَ وَ مَا نَسْقُطُ وَ قَالَ اِبْنُ عُمَرَ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ فِىْ جَوْفِ اَحَدِهِمْ مَا كَانَ هَذَا صَنِيْعَ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِﷺ وَ ذُكِرَ عِنْدَ اِبْنِ سِيْرِيْنَ الَّذِيْنَ يَصْرَعُوْنَ اِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْاٰنُ فَقَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ اَنْ يَّقْعُدَ اَحدُهُمْ عَلَى ظَهْرِ الْبَيْتِ بَاسِطًا رِجْلَيْهِ ثُمَّ يُقْرَأُ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ مِنْ اَوَّلِهِ اِلَى آخِرِهِ فَاِنْ رَمَى بِنَفْسِهِ فَهُوَ صَادِقٌ وَ اِنْ قُلْتَ لِمَ ذُكِرَتِ الْجُلُوْدُ وَحْدَهَا اَوَّلًا فِىْ جَانِبِ الْخَوْفِ ثُمَّ قُرِأَتْ مَعَهَا الْقُلُوْبُ ثَانِيًا فِى الرَّجَاءِ قُلْتُ اِذَا ذُكِرَتِ الْخَشْيَةُ الَّتِىْ مَحَلُّهَا اَلْقُلُوْبُ اِقْشَعَرَّتِ الْجُلُوْدُ مِنْ ذِكْرِ آيَاتِ الْوَعِيْدِ فِىْ اَوَّلِ وَهْلَةٍ وَ اِذَا ذُكِرَ اللهُ وَ مَبْنَى اَمْرِهِ عَلَى الرَّاْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ اِسْتَبْدَلُوْا بِالْخَشْيَةِ رَجَاءً فِىْ قُلُوْبِهِمْ وَ بِالْقُشَعْرِيْرَةِ لِيْنًا فِىْ جُلُوْدِهِمْ وَ قِيْلَ اِنَّ الْمُكَاشَفَةَ فِىْ مَقَامِ الرَّجَاءِ اَكْمَلُ مِنْهَا فِىْ مَقَامِ الْخَوْفِ لِاَنَّ الْخَيْرَ مَطْلُوْبٌ بِالذَّاتِ وَ

الْخَوْفَ لَيْسَ بِمَطْلُوْبٍ وَ اِذَا حَصَلَ الْخَوْفُ اِقْشَعَرَّ مِنْهُ الْجِلْدُ وَ اِذَا حَصَلَ الرَّجَاءُ اِطْمَأَنَّ اِلَيْهِ الْقَلْبُ وَ لَانَّ الْجِلْدَ اِلَخْ

(تقشعر) یعنی مضطرب می شود و می لرزد (مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) **از شنیدن آن پوست کسانی که از پروردگارشان می ترسند. یعنی آنها را لرزه و ارتعاشی می گیرد و آن تغییری است که در پوست انسان در هنگام یاد و عید (وعده بد) و ترس و خوف به وجود می آید. و گفته شده است مراد از جلود ، قلوب می باشد. یعنی قلبهای کسانی که می ترسند از پروردگارشان** (ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللهِ) **یعنی به خاطر ذکرخدای تعالی. و بعضی گفتند: هنگامی که آیات و عید و عذاب یاد کرده شود، پوست کسانی که از خداوند می ترسند، به لرزه می افتد و هنگامی که آیات وعده و رحمت یاد کرده شود، پوست بدن آنان نرم می شود. و قلبهایشان آرامش پیدا می کند و گفته شده است حقیقت این است که همانا پوست ایشان در وقت ترس می لرزد و در وقت رجا و امید نرم می شود.**

از عباس ﷺ پسر عبد المطلب روایت شده است : که پیامبر ﷺ فرمودند : « وقتی که بدن بنده از ترس خداوند بلرزد گناهان او می ریزد چنانچه که برگ خشک از درختان می ریزد.» ودر روایت دیگری است که خداوند او را بر آتش حرام گردانیده و بعضی از عارفین گفته اند: کسانی که در صحرای جلال خدا سیر می کنند ، هنگامی که به عالم جلال نظر می کنند عقل از سر آنان می پرد و هنگامی که برای آنها جمالی از عالم جمال آشکارا می شود، زنده می گردند. قتاده گفت : « این صفت اولیای خداست آنهایی که خداوند آنها را به لرزیدن بدن و مطمئن شدن قلب در

هنگام ذکر خدا وصف کرد . و آنها را به رفتن عقل از سر و پوشانیدن عقل از ایشان صفت نمی کند این حالات در میان اهل بدعت است و از جانب شیطان می باشد.» ازعبیدالله بن عروه روایت شده است: برای اسما دختر ابوبکر ﷺ که مادر بزرگ من بود گفتم: اصحاب پیامبرﷺآن زمانی که بر آنها قرآن تلاوت می شد چگونه بودند؟ گفت : « همان طوری که خداوند آنها را وصف کرده است، بودند. خداوند وصف نمود آنها را به اینکه چشم های آنان اشک می ریزد و پوست بدن آنان در هنگام تلاوت آیات قرآن می لرزد.» عبدالله گفت : پس برای اسما گفتم:« به درستی که گروهی از مردم امروزه وقتی که قرآن بر آنها خوانده شود یکی از آنان می افتد و بی هوش می شوند.» اسما گفت:« پناه می گیرم به خداوندازشر شیطان رانده شده.»

عبدالله ابن عمر ﷺ روایت کرده است که بر مردی از اهل عراق که به زمین افتاده بود گذر کردم .گفتم این را چه شده است؟ گفتند : هنگامی که قرآن برای شخص خوانده شود یا ذکر خداوند را بشنود می افتد .ابن عمر گفت بدرستی که ما می ترسیم از خداوند و به زمین هم نمی افتیم. ابن عمرگفت : یقینًا شیطان در باطن یکی از شما داخل می شود و این کار از فعل اصحاب رسول الله ﷺ نیست .

نزد ابن سیرین ذکر شد کسانی که بی هوش می شوند هنگامی که بر ایشان قرآن خوانده شود پس گفت : بین ما و بین ایشان اینکه بنشیند یکی از آنها بر پشت بام او در حالی که پاهایش آویزان باشد. پس قرآن از اول تا آخر بر او خوانده شود. اگر خود را انداخت پس او صادق است و اگر گفتی که چرا تنها پوست در نزد ترس و سپس در مرتبه دوم قلب در نزد امید ذکر شد ؟ می گویم هنگامی که ترس از یاد خدا که محلش قلب است ذکر شود پوست بدن از ذکر آیات وعید در اولین مرحله می لرزد و هنگامی

که نام خدا بر مبنای امر او بر عطوفت ومهربانی یاد شود ترس درقلب به امید تبدیل می شود ولرزه و ارتعاش به نرمی در پوستشان تبدیل می شود. و گفته شده است که مکاشفه در مقام امید از مکاشفه در مقام ترس ، کامل تر است. چون خیر مطلوب ذاتی است و ترس مطلوب نیست و هنگامی که ترس حاصل شود پوست بدن از ترس می لرزد ولی هنگامی که امید حاصل می شود اطمینان پیدا می کند به وسیله امید قلب انسان وبدن نرم می شود. (آرام می گیرد)[۱].

(اَلَّذِیْنَ اِذَا ذُکِرَ اللهُ) بِالْحُضُوْرِ (وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ) اِنْفَعَلَتْ لِقَبُوْلِ فَیْضِهِ (وَ الصَّابِرِیْنَ) وَ الثَّابِتِیْنَ (عَلَی مَا اَصَابَهُمْ) مِنَ الْمُخَالَفَاتِ وَ الْمُجَاهَدَاتِ وَالْمُقِیْمِیْ صَلَوةِ الْمُشَاهَدَاتِ (وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) مِنَ الْفَضَائِلِ وَ الْکَمَالَاتِ (یُنْفِقُوْنَ) بِالْفَنَاءِفِی اللهِ وَالْاَفَاضَةِ عَلَی الْمُسْتَعِدِّیْنَ (وَ الْبُدْنَ) اَیْ اَلنُّفُوْسَ الشَّرِیْفَةَ الْعَظِیْمَةَ الْقَدْرِ (جَعَلْنَاهَا) مِنَ الْهَدَایَا الْمُعْلَمَةِ لِلَّهِ (لَکُمْ فِیْهَا خَیْرٌ) سَعَادَةٌ وَ کَمَالٌ (فَاذْکُرُوا اسْمَ اللهِ عَلَیْهَا) بِالْاِتِّصَافِ بِصِفَاتِهِ وَ اِفْنَاءِ صِفَاتِکُمْ فِیْهِ وَ ذَلِکَ هُوَ النَّحْرُ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ (صَوَافَّ) قَائِمَاتٍ بِمَا فَرَضَ اللهُ عَلَیْهَا مُقَیَّدَاتٍ بِقُیُوْدِ الشَّرِیْعَةِ وَ آدَابِ الطَّرِیْقَهِ وَاقِفَاتٍ عَنْ حَرَکَاتِهَا وَ اِضْطِرَابَاتِهَا (فَاِذَا) وَجَبَتْ جُنُوْبُهَا سَقَطَتْ عَنْ هَوَاهَا اَلَّذِیْ هُوَ حَیَاتُهَا وَ قُوَّتُهَا اَلَّتِی بِهَا تَسْتَقِلُّ وَ تَضْطَرِبُ بِقَتْلِهَا فِی اللهِ (فَکُلُوْا) اِسْتَفِیْدُوْا مِنْ فَضَائِلِهَا وَ اَفِیْدُوا الْمُسْتَعِدِّیْنَ وَ الطَّالِبِیْنَ الْمُتَعَرِّضِیْنَ لِلطَّلَبِ مِنَ الْمُرِیْدِیْنَ (کَذَلِکَ سَخَّرْنَاهَا لَکُمْ) بِالرِّیَاضَةِ (لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ) نِعْمَةَ الْاِسْتِعْدَادِ وَ التَّوْفِیْق بِاِسْتِعْمَالِهَا فِی سَبِیْلِ اللهِ (لَنْ یَنَالَ اللهَ لُحُوْمُهَا) لُحُوْمُ فَضَائِلِهَا وَ کَمَالَاتِهَا وَ لَا اِفْنَاؤُهَا بِاِزَالَةِ

۱-تفسیر خازن ص ۵۴ ـ ج ۴

اَهْوَائِهَا اَلَّتِیْ هِیَ دِمَاؤُهَا (وَلَکِنْ یَّنَالُهُ التَّقْوَی) اَلتَّجَرُّدُ (مِنْکُمْ) عَنْهَا وَ عَنْ صِفَاتِهَا فَاِنَّ سَبَبَ الْوُصُوْلِ هُوَ التَّجَرُّدُ وَ الْفَنَاءُ فِی اللهِ لَا حُصُوْلُ الْفَضَائِلِ مَکَانَ الرَّذَائِلِ مِثْلُ ذَلِكَ اَلتَّسْخِیْرُ بِالرِّیَاضَةِ (سَخَّرَهَا لَکُمْ لِتُکَبِّرُوا اللهَ) بِالْفَنَاءِ فِیْهِ عَنْهَا وَ عَنْ کُلِّ شَیْءٍ عَلَی النَّحْرِ الَّذِیْ هَدَاکُمْ اِلَیْهِ بِالتَّجْرِیْدِ وَ التَّفْرِیْدِ وَ السُّلُوْكِ فِی الطَّرِیْقَةِ اِلَی الْحَقِیْقَةِ (وَ بَشِّرِ الْمُحْسِنِیْنَ) اَلشَّاهِدِیْنَ فِی الْعُبُوْدِیَّةِ عَنِ الْبَقَاءِ وَ الْفَنَاءِ حَالَ الْاِسْتِقَامَةِ وَ التَّمْکِیْنِ

کسانی که نام خدا در نزد ایشان یاد کرده شود، قلبهای ایشان نرم می شود و برای قبول فیض آماده می شود و (صابر و پا برجا هستند) بر آنچه به ایشان از مخالفتها و مجاهدتها برسدو بر پا دارنده نماز هستند و از آنچه ما ایشان را روزی دادیم از فضایل و کمالات بافنا شدن در راه خدا و فیض رساندن بر مستحقین (البدن) نفسهای شریف بزرگ مرتبه خرج می کنند. ما آنها را از هدیه های نشان دار شده برای خدا برای شما گردانیدیم که در آن خیر و سعادت و کمال است. پس نام خدا را بر آن با متصف گشتن به صفات او و فنا کردن صفات خود در آن یاد کنید ــ و آن همان قربانی در راه خدا می باشد ــ در حالی که آن قربانی ها برآنچه که خدا بر ایشان فرض گردانیده است، پا بر جا هستند و مفید به قیدهای شریعت و آداب طریقت می باشند و از حرکت و اضطراب و پریشانی باز می مانند.

پس زمانی که از هواهایی که آن هوا حیات و قوت شتران بوده و به آن مستقل و مضطرب هستند با کشته شدنشان در راه خدا بیفتد (پس بخورید) یعنی از فضایل و خوبیهای آن استفاده کنید به مستعدین و طالبین از مریدان که در معرض طلب هستند، فایده برسانید. چنانچه که

مسخر کردیم برای شما با ریاضت تا شاید (لعلکم تشکرون) نعمت استعداد و توفیق را با استعمال آن در راه خدا شکرگزاری کنید . (نمی رسد به الله گوشت قربانی ها)یعنی گوشتهای فضایل و کمالات آنها و نه نیست گردانیدن آنها با دور کردن هواهایشان که خون آنها است (و لکن به خدا می رسد تقوای شما) یعنی جدا شدن شما از هواها و صفات آنها بدرستی که سبب رسیدن به خدا، جدا شدن از هواها و فانی شدن در خدا است نه حاصل شدن فضایل به جای رذایل مثل آن تسخیری که با ریاضت حاصل می شود. همچنین قربانی هارا برای شما رام گردانیدیم تا خدا را با فنا شدن در خدا از قربانی ها و از تمام چیزها بر قربانی کردن که خداوند شما را به آن راهنمائی کرده است به سوی او با تجدد و تنهایی و سلوک در راهی که به سوی حقیقت است، به بزرگی یاد کنید. و بشارت بده نیکوکاران را یعنی کسانی را که در بندگی از حالت بقا و فنا در حال استقامت و تمکین مشاهده کننده هستند.[1]

از آیه های یاد شده یک مطلب مهم آشکار شد اینکه اصل روح هر قوم وملتی علما ومشایخ خداترس آن قوم می باشند وزندگی آن قوم بستگی به آنها دارد. وتاوقتی چنین علماومشایخی درمیان آنها باشندکه از خواهشات دنیوی پرهیزکنند ومقام آنها خدا ترسی باشد، پس آن قوم از خیر وبرکت محروم نمی شوند.خدای تعالی برای علمای ما دین داری وخیر خواهی ملک وملت را عنایت فرماید که آنها از پارتی بازی پرهیز کنند و راهنمایان خوبی برای ملت باشند.﴿أَنِّیْ أَخْلُقُ لَکُمْ مِّنَ الطِّیْنِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ فَأَنْفُخُ فِیْهِ فَیَکُوْنُ طَیْرًا بِإِذْنِ اللهِ وَ أُبْرِئُ الْأَکْمَهَ وَ

---

۱ - تفسیر القرآن الکریم ج۲ـ ص ۱۰۶ـ جزء۱۷ـ سوره۲۲- معارف القرآن ص۷ـ ج۷ـ سوره المائده ۵

الْأَ بْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللهِ﴾[1]«همانا من برای شما از گل مانند شکل پرنده می سازم، پس در آن می دمم. پس به حکم خدا پرند ه می باشد . و بهبودی می بخشم کور مادر زاد را و برص دار را و مرد گان را به حکم خدا زنده می سازم.» ﴿يَأَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيْلًا﴾ [2]«ای مرد جامه بر خود پیچیده قیام لیل کن مگر اندکی.»

فَخَلَقَ لَهُمُ الْخُفَّاشَ لِاَنَّهُ اَكْمَلُ الطَّيْرِ خَلْقًا فَكَانَ يَطِيْرُوَهُمْ يَنْظُرُوْنَهُ فَاِذَا غَابَ عَنْ اَعْيُنهِمْ سَقَطَ مَيْتًا (وَ اُبْرِئُ) اَشْفِى (اَلْاَكْمَهَ) اَلَّذِىْ وُلِدَ اَعْمَى (وَالْاَبْرَصَ) وَ خُصَّا لِاَنَّهُمَا دَاءَانِ اَعْيَيَا الْاَطِبَّاءَ وَكَانَ بَعْثُهُ فِىْ زَمَنِ الطِّبِّ فَاَبْرَأَ فِىْ يَوْمٍ خَمْسِيْنَ اَلْفًا بِالدُّعَاءِ بِشَرْطِ الْاِيْمَانِ [3] . پس حضرت عیسی عليه السلام برای آنها خفاش راخلق کرد. زیرا خفاش کامل ترین پرندگان از لحاظ خلقت است. و آن خفاش پرواز می کرد و او را نگاه می کردندتا زمانی که از چشمان ایشان غایب می شد. بعد می افتاد ومی مرد . شفا می بخشم کورمادر زاد را و کسانی که ناراحتی پوستی دارند(پیسی) و خاص شدند به ذکر این دو بیماری برای اینکه این دو بیماری طبیبان را عاجز کرده بودندو حضرت عیسی در زمان طب مبعوث شده بود. پس در هر روز پنجاه هزار انسان را به دعا به شرط ایمان شفا می داد.

قَالَ ثَنَا الْحُسَيْنُ قَالَ ثَنَا حَجَّاجٌ عَنْ اِبْنِ جَرِيْحٍ قَالَ قَوْلُه' اِنِّىْ اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ قَالَ اَىُّ الطَّيْرِ اَشَدُّ خَلْقًا قَالُوْا اَلْخُفَّاشُ اِنَّمَا هُوَ لَحْمٌ قَالَ فَفَعَلَ فَاِنْ

---

۱ - سوره آل عمران آیه ۴۹

۲- سوره مزمل آیه ۲و۱

۳ -تفسیر جلالین صفحه ۵۱

قَالَ قَائِلٌ وَ كَيْفَ قِيْلَ فَانْفُخُ فِيْهِ وَ قَدْ قِيْلَ اِنِّيْ اَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ قِيْلَ لِاَنَّ مَعْنَى الْكَلَامِ فَانْفُخُ فِي الطَّيْرِ وَ لَوْ كَانَ ذَلِكَ فَانْفُخُ فِيْهَا كَانَ صَحِيْحًا جَائِزًا كَمَا قَالَ فِي الْمَائِدَةِ فَانْفُخُ فِيْهَا يُرِيْدُ فَانْفُخُ فِي الْهَيْئَةِ وَ قَدْ ذَكَرَ اَنَّ ذَلِكَ فِيْ اِحْدَى الْقِرَاءَتَيْنِ فَانْفُخُهَا بِغَيْرِ فِيْ وَ قَدْ تَفْعَلَ الْعَرَبُ مِثْلَ ذَلِكَ فَتَقُوْلُ رُبَّ لَيْلَةٍ قَدْ بِتُّهَا اَوْ بِتُّ فِيْهَا

از ابن جریح روایت شده است در مورد کلام خداوند (انی اخلق لکم ...) گفت :« چه پرنده ای خلقت او سخت تر است ؟» مردم گفتند: « خفاش جز این نیست که او گوشتی است .» گفت: پس انجام داد. اگر گوینده ای بگوید که چگونه بسازد گفته می شود پس در آن می دمم ، بعضی از راویان گفته اند معنی کلام (فانفخ فیه) این است که می دمم در پرنده و اگر معنای کلام(می دمم در هیئت پرنده) بود پس (فانفخ فیها) صحیح و جایز بود . همان طوری که در سوره مائده گفت در او می دمم. و مراد از آن این است که (پس می دمم درهیئت او) و ذکر کرده است که در یکی از قرائت ها انفخها بدون (فی) خوانده شده است .و عربها گاهی مانند آن را انجام داده اند (یعنی بدون جاره ذکر کرده اند) پس گفته اند (رُبَّ لَيْلَةٍ قَدْ بِتُّهَا اَوْ بِتُّ فِيْهَا)**یعنی چه بسا شبی که آن را به صبح رسانیدم .**

- ✓ **قَالَ الشَّاعِرَ:**

مَا شُقَّ جِيْبٍ وَلَا قَامَتْكَ نَاتِحَةٌ   وَ لَا بَكَتْكَ جِيَـادٌ عِنْدَ اِسْلَابٍ

بِمَعْنَى وَلَاقَامَتْ عَلَيْكَ وَ كَمَا قَالَ آخَرُ:

گریبانی پاره نشد و برایت هیچ زن نوحه خوانی نوحه نخواند و زنان زیبایی هنگام جامه عزا پوشیدن بر تو، گریه نکردند ، که در این شعر منظور

از ولا قامتك نائحة ، و لا قامت عليك نائحة **می باشد همانگونه که شاعری دیگر می گوید:**

اِحْدَی بَنِیْ عِیْذِ اللهِ اِسْتَمَرَّبِهَا　　　حُلْوُ الْعَصَارَةِ حَتَّی یُنْفَخَ الصُّوْرُ[1]

یکی از فرزندان عیذ الله شیرینی فشرده شده (گرفته شده) بر وی مستمر گشت تا وقتی که در صور دمیده شود.که در این بیت فی حذف شده که باید ینفخ فی الصور باشد.

اَللهُ تَعَالَی کَانَ یَخْلُقُ الْحَیَاةَ فِیْ ذَلِكَ الْجِسْمِ بِقُدْرَتِهِ عِنْدَ نَفْخِ عِیْسَی عَلَیْهِ السَّلَامُ فِیْهِ عَلَی سَبِیْلِ اِظْهَارِ الْمُعْجِزَاتِ [2]،**خداوند حیات را در آن جسم به وجود می آورد ، جان به قدرت خودش هنگام دمیدن عیسی** علیه السلام **در آن جسم بر روش اظهار معجزه.**

(اِنِّیْ اَخْلُقُ لَکُمْ) بِالتَّرْبِیَةِ وَ التَّزْکِیَةِ وَ الْحِکْمَةِ الْعَمَلِیَّةِ (مِنَ الطِّیْنِ) نُفُوْسَ الْمُسْتَعِدِّیْنَ النَّاقِصِیْنَ (کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ) الطَّائِرِ اِلَی جَنَابِ الْقُدْسِ مِنْ شِدَّةِ الشَّوْقِ (فَاَنْفُخُ فِیْهِ)مِنْ نَفْثِ الْعِلْمِ الْاِلَهِیِّ وَ نَفَسِ الْحَیَاةِ الْحَقِیْقَةِ بِتَأْثِیْرِ الصُّحْبَةِ وَ التَّرْبِیَةِ (فَیَکُوْنُ طَیْرًا) اَیْ نَفْسًا حَیَّةً طَائِرَةً بِجَنَاحِ الشَّوْقِ وَ الْهِمَّةِ اِلَی جَنَابِ الْحَقِّ (وَ اُبْرِئُ الْاَکْمَهَ) اَلْمَحْجُوْبَ عَنْ نُوْرِ الْحَقِّ الَّذِیْ لَمْ تَنْفَتِحْ عَیْنُ بَصِیْرَتِهِ قَطُّ وَ لَمْ تَبْصُرْ شَمْسَ وَجْهِ الْحَقِّ وَ لَا نُوْرَهُ وَ لَمْ یَعْرِفْ اَهْلَهُ بِکُحْلِ نُوْرِ الْهِدَایَةِ (وَ الْاَبْرَصَ)، الْمَعْیُوْبَ نَفْسَهُ بِمَرَضِ الرَّذَائِلِ وَ الْعَقَائِدِ الْفَاسِدَةِ وَ مَحَبَّةِ الدُّنْیَا وَ لَوْثِ الشَّهَوَاتِ بِطِبِّ النُّفُوْسِ(وَاُحْیِ) مَوْتَی الْجَهْلِ بِحَیَاةِ الْعِلْمِ(بِاِذْنِ اللهِ) وَ اُنَبِّئُکُمْ بِمَا تَأْکُلُوْنَ)

---

۱ – جامع البیان فی تفسیر القرآن،ص۱۹۱ ج۳

۲- حاشیه جامع البیان فی تفسیر القرآن ص۲۰۱ـ ج۳ـ غرائب القرآن ورغائب الفرقان

تَتَنَاوَلُوْنَ مِنْ مُبَاشَرَةِ الشَّهَوَاتِ وَ اللَّذَّاتِ (وَمَا تَدَّخِرُوْنَ فِیْ بُیُوْتِکُمْ) اَیْ بُیُوْتِ غُیُوْبِکُمْ مِنَ الدَّوَاعِیْ وَ النِّیَّاتِ .[1]

(من برای شما با)تربیت و تزکیه و حکمت عملی از گل نفسهای مستعد که ناقص اند می سازم مانند هیات پرنده ای به جناب اقدس از شدت شوق پرواز می کند. پس در آن از دم علم الهی و نفس زندگی حقیقی به وسیله تأثیر صحبت و تربیت می دمم. پس پرنده ای می شود یعنی نفس زنده ای که با بال شوق و همت به سوی جناب حق پرواز می کند. (و بهبود می بخشم کور مادرزاد را) یعنی شخصی که ازنور حق محجوب است و چشمهای بصیرت او هرگز باز نشده و هرگز خورشید چهره حق و نور او را ندیده است و اهل خدا را به سرمه نور هدایت نشناخته است.و بهبود می بخشم ابرص را یعنی شخصی که نفس او به مرض خصلتهای ناپسندیده و عقاید فاسد و محبت دنیا و پلیدی شهوات به خواهش نفوس گرفتار و معیوب است . مرده ها ی جهل و نادانی را به وسیله حیات علم به اجازه خداوند ، زنده می سازم و خبر می دهم شمارا به آنچه از مباشرت شهوات و لذات میل می کنید و آنچه ذخیره می نهید در خانه های خود یعنی خانه های پنهان شما از انگیزه ها و نیت ها .

قَالَ اِبْنُ عَبَّاس اَوَّلَ مَا جَائَه' جِبْرِیْلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ خَافهُ وَ ظَنَّ اَنَّ بِهِ مَسًّامِنَ الْجِنِّ فَرَجَعَ مِنَ الْجَبَلِ مُرْتَعِدًا وَ قَالَ زَمِّلُوْنِیْ فَبَیْنَا هُوَ کَذٰلِكَ اِذْ جَاءَ جِبْرِئِیْلُ وَ نَادَاهُ وَ قَالَ یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ[2]

۱- تفسیرالقرآن الکریم ابن عربی ص ۱۸۷ـ ج۱

۲- التفسیر الکبیر ص ۱۷۱ـ ج۳

(يَا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ)اَىْ اَلْمُتَلَفِّفُ فِىْ غَوَاشِى الْبَدَنِ وَ مَلَابِسِهِ (قُمْ) مِنْ نَوْمِ الْغَفْلَةِ سَائِرًا فِىْ سَبِيْلِ اللهِ سَالِكًا مَسَالِكَ بَيْدَاءِ النَّفْسِ وَ مَرَاحِلَ مَفَازَةِ الْقَلْبِ اِلَى اللهِ (لَيْلَ)مَقَامِ النَّفْسِ وَ اِسْتِيْلَاءِ الطَّبْعِ (اِلَّا قَلِيْلًا) بِحُكْمِ الضَّرُوْرَةِ لِلْاِسْتِرَاحَةِ وَ الْاَكْلِ وَ الشُّرْبِ وَ مَصَالِحِ الْبَدَنِ وَ مُهِمَّاتِهِ الَّتِى لَا يُمْكِنُ التَّعَيُّشُ بِدُوْنِهَا وَ ذَلِكَ هُوَ نِصْفُهُ اَىْ نِصْفُ كَوْنِهِ فِىْ مَقَامِ الطَّبِيْعَةِ مِنَ الزَّمَانِ بِاَسْرِهِ لِيَكَوْنَ الرُّبُعُ مِنَ الدَّوْرَةِ التَّامَّةِ الَّتِى هِىَ اَرْبَعُ وَ عِشْرُوْنَ سَاعَةً لِلْاِسْتِرَاحَةِ وَ الرُّبُعُ لِضَرُوْرِيَّاتِ الْبَدَنِ[1]..

ابن عباس گفت اولین بار که جبرئیل نزد پیامبر آمد ترس بر او غلبه نمود و گمان کرد که جن زده شده است .پس از کوه پایین آمد در حالی که به خود می لرزید و فرمود مرابپوشانید. در ا ین هنگام دوباره جبرئیل آمد و او را صدازد و گفت ای جامه به خود پیچیده، ای کسی که خود را در پوششی از بدن و لباسش پیچیده از خواب غفلت برخیز در حالی که در راه خدا سیر می کنی و راههای بیابان نفس و مراحل صحراهای سوزان قلب به سوی خدا را می پیمایی در شب مقام نفس و استیلای طبع قیام وشب زنده داری کن !(الا قلیلا) مگر اندکی آن هم به حکم ضرورت برای استراحت و خوردن و نوشیدن و مصالح بدن و امور مهمی که امکان زندگی بدون آنها نمی باشد. و قلیل نصف شب می باشد. یعنی بودن نصف شب در مقام طبیعت از زمان برای این که یک چهارم، بیست وچهارساعت، برای استراحت ویک چهارم برای ضرورات بدن باشد.

---

۱ - التفسیر القرآن الکریم ابن عربی ص ۷۱۹ــ ج۲

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّهِ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِّنْ ذِكْرِ اللهِ أُولَئِكَ فِيْ ضَلَالٍ مُبِيْنٍ﴾[1] «**آیا کسی که گشاده کرده است خدا سینه او را به دین اسلام پس او بر روشنی باشد از جانب پروردگارخود مانند سخت دلان است. پس وای آنان را که سخت است دل ایشان از یاد خدا و ایشان در گمراهی ظاهر هستند.**»

مروی است که علامت شرح صدور و نشانه گشادگی دل بازگشت است به دار الخلود یعنی توجه به آخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن . و عزیزی در این باب فرمود:

✓ **رباعي :**

نشـــان آن ولی کز فیض اسلامســـت نورانی
توجه باشـــد اول ســـوی دار الملـــک روحا نـــــی
زدنیـــا روی گردانیـــدن و فکـــر اجـــل کردن
که چون مرگ اندرآیدخوش توان مردن به آسانی

﴿اَللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيْثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْـهُ جُلُـوْدُ الَّـذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللهِ ذَلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِيْ بِهِ مَـنْ يَشَآءُ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَـادٍ﴾[2]«**خدا نازل ساخت بهترین سخن کتابی که بعض او مانند دیگر است آیات دو تو موی خیز مـــی شـــود از شـــنیدن آن پوست آنانکه می ترسند از پروردگار خود بعد از آن نرم مـــی شـــود پوســـت**

---

۱ – سوره زمر آیه ۲۲
۲ -سوره زمر آیه ۲۳

ایشان و دل ایشان نزدیک ذکر خدا این است هدایت خدا راه می نمایدبه آن هر که را خواهد وهرکه راخدا گمراه کندپس اوراهیچ راه نماینده نیست.»

امام قشیری(رح) فرمود: می لرزد از هیبت الهی و ساکن می شود از انس پادشاهی. گفته اند لرزه و آرام به آثار قبض و بسط یا به سبب استتار و تجلی دست دهد و در کشف الاسرار آورده که«تَقشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُهُمْ »صفت مبتدیان راه است و« تَلِیْنُ جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ»سمت نواختگان ــ لطف الله[1]

در تفسیر جلالین مرقوم است تَقشَعِرُّ مِنْهُ تَرْتَعِدُ عِنْدَ ذِكْرِ وَعِيْدِهِ ص۳۸۷ ـ جلالین قَوْلُهُ تَرْتَعِدُ اِرْتِعَادًا لرزیدن وَفِی الْقَامُوْس اِرْتَعَدَ اِضْطَرَبَ

قَوْلُهُ تَعَالَى (تَقْشَعِرُّ) اَیْ تَضْطَرِبُ وَ تَشْمَئِزُّ(مِنْهُ جُلُوْدُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) وَ الْمَعْنَى تَأْخُذُهُمْ قُشَعْرِيْرَةٌ وَهِيَ تَغَيُّرٌ يَحْدُثُ فِيْ جِلْدِ الْاِنْسَانِ عِنْدَ ذِكْرِ الْوَعِيْدِ وَالْخَوْفِ الخ قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِيْنَ اَلسَّيَّارُوْنَ فِيْ بَيْدَاءِ جَلَالِ اللهِ اِذَانَظَرُوْا اِلَى عَالَمِ الْجَلَالِ طَاشُوْا وَ اِذَا لَاحَ لَهُمْ جَمَالٌ مِنْ عَالَمِ الْجَمَالِ عَاشُوْا الخ[2]

کلام خداوند بلند مرتبه (تقشعر): یعنی مضطرب می شود و می لرزد (از شنیدن آن پوست کسانی که از پروردگار شان می ترسند)یعنی ایشان را لرزشی می گیرد و این تغییری است که در پوست بدن انسان در هنگام یادآوری آیات وعید و خوف به وجود می آید.بعضی از عارفین گفته اند : سفر کنندگان در زیر پرچم جلال خدا هستند وقتی که به عالم

---

۱ -تفسیر حسینی ص ۱۰۴۳

۲ -تفسیر الخازن ص۵۴ـ جلد۴-تَقْشَعِرُّ ، تَضْطَرِبُ وَ تَحَرُّكُ الخ -تفسیر المدارک حاشیه علی الخازن ص ۵۳

جلال نظر می اندازند عقل از سرآنها می پرد. و هنگامی که برای آنها جمالی ازعالم آشکارا شود جمال زنده شوند.

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِيْنَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَّ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ﴾[1] **«جز این نیست که مومنان آنانند که چون خدا یادکرده شود ،دل ایشان بترسدوچون آیات خدا بر ایشان خوانده شودآن آیات، ایمان ایشان را زیاده سازند و بر پرورگار خویش توکل می کنند.»**

در حقایق سلمی مذکور است که به برکت تلاوت، نور یقین در باطن ایشان ظاهر گردد وزیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود. ودر بحر الحقایق فرمود: که ایمان حقیقی نوری است که به قدر وسعت روزنه دل بر وی می تابد. پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانند روزنه دل ایشان به برکت آن گشاده تر گردد ونور ایمان بیشتر در وی افتد. پس در نور جمال مستغرق گردند(وَعَلَى رَبِّهِمْ **)وبر پروردگار خویش(**يَتَوَكَّلُوْنَ**)توکل کنند نه بر دنیا واهل دنیا.زیرا هر کس که در تحت سطوات غلبه نورانیت حق مقهور شد او را پروای ماسوی الله نمی ماند بلکه غیر حق بدیده شهود او در نمی آید.**

✓ **مثنوي :**

هرکه اودر بحر مستغرق شود
فارغ ازکشتــی واززورق شود

غرقه دریا بــجز دریا نـــدید
غیردریاهســت بروی ناپدیــد

---

۱ - سوره انفال آیه۲

امام قشیری ـ رحمه الله ـ فرمود که رزق کریم آن است که مرزوق را از شهود رازق باز ندارد ـ

- مثنوي :

تو روزی ده به روزی وا مـــمان
ازسبب بگذر،مسبب بین عیـــان
ازمسبب می رسدهرخیروشـــر
نیست زاسباب ووسائط ای پسر
اصل بینددیده چون اکمل بود
فرع بینـــد دیده چون احول بود

قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿اِذَا ذُكِرَاللهُ وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ ﴾ اَیْ خَضَعَتْ وَخَافَتْ وَرَقَّتْ قُلُوْبُهُمْ الخ **قول خداوند «وقتی که خداوند یاد کرده شود بترسد دلهایشان» یعنی قلبهایشان فروتن می شود و می ترسد و نرم می شود ونزد اهل سلوک، قلوب بر چهار مرتبه اند: اول قلبی که در انوار الهی مستغرق شود ونابود گردد ودر بحر علی مستهلک وفانی واز آن قلب، انهار معرفت می جوشد وسبب حیات دلهای مسترشدین ومستفیضان می گردد واین قلب از قلوب اهل الله وسابقین است الخ**[1]**سوره فاتحه وبقره تحت** ﴿وَاِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ ﴾[2]**«وهر آئینه از سنگ ها آن است که از ترس خدا فرومی افتد» یکی از کبرا امامت می کرد در نماز با مداد واین سوره بر خوانده چون براین آیت رسید**﴿ فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُورِ﴾[3]**« هنگامی که درصور**

۱-تفسیر عزیزی ص۲۹۶

۲- سوره بقره آیه ۷۴

۳- سوره مدثر آیه۸

دمیده شودوقیامت برپاگردد»نعره بزدوبیفتاد وجان رابه حق تسلیم کرد الخ[۱] تحت آیهٔ کریمه﴿ فَاِذَا نُقِرَ فِی النَّاقُوْرِ الایه﴾و در تفسیر روح البیان آورده اند در تحت آیه مذکور وَاْعلَمْ اَنَّ شَاْنَ نُوْرِ الْاِیْمَانِ اَنْ یُرِقَّ الْقَلْبَ وَیُصَفِّیَهُ عَنْ کُدُوْرَاتِ صِفَاتِ النَّفْسِ وَظُلُمَاتِهَا وَیُلَیِّنَ قَسْوَتَهُ فَیَلِیْنُ اِلَی ذِکْرِ اللهِ وَیَجِدُ شَوْقًا اِلَی اللهِ وَ هَذَا حَالُ اَهْلِ الْبِدَایَاتِ وَاَمَّا حَالُ اَهْلِ النَّهَایَاتِ فَالطُّمَاْنِیْنَةُ وَالسُّکُوْنُ بِالذِّکْرِ الخ[۲]در تفسیر روح البیان آمده است : بدان مقام نور ایمان این است که قلب را نرم کند و از کدورات نفس و تاریکی ها آن را پاک گرداند و سختی قلب را دور کند پس برای ذکر خدا نرم می گردد و شوقی به سوی خدا می یابد. و این حال مبتدیان است و اما حال اهل منتهیان پس اطمینان و آرامش به یاد خدا است.

﴿وَإِذَا سَمِعُوْا مَآ أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُوْلِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ اَلْدَّمْعِ مِمَّاعَرَفُواْ مِنَ اَلْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَاءَامَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ اَلْشَّاهِدِينَ﴾ [۳]«وچون بشنوند آنچه فرو فرستاده شد بر پیغمبر ببینی چشمهای ایشان اشک می ریزد به سبب آنچه از حق شناختند. می گویند ای پروردگار ما ایمان آوردیم پس ما را با شاهدان بنویس.»

(اِذَا سَمِعُوْا مَا اُنْزِلَ) وچون می شنوند این علما وعبـاد. از جعفـر طیارؓ یا از سید مختار آنچه فرستاده شده است (اِلَی الرَّسُوْلِ)به سوی

---

۱ - تفسیر یعقوب چرخی

۲ - تفسیر روح البیان ص۳۱۲ ـ ج۶

۳ –سوره مائده آیه ۸۳

پیغمبر(تَرَى اَعْيُنَهُمْ) **ببینی تو چشمهای ایشان را که از رقت دلهای ایشان** (تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ) **می ریزد اشک**[۱]

وَصَفَهُمُ اللهُ بِسَيْلِ الدَّمْعِ عِنْدَ الْبُكَاءِ وَرِقَّةِ الْقَلْبِ عِنْدَ سَمَاعِ الْقُرْآنِ[۲]

خداوند متعال جل شأنه وصف نموده است مؤمنان صادق را به ریختن اشک و نرمی دل به وقت شنیدن قرآن عظیم الشان وبه این مضمون است عبارت و در تفسیر یعقوب چرخی در تحت آیه کریمه﴿وَلَنْ نُّشْرِكَ بِرَبِّنَااَحَدًا﴾[۳] **و هرگز با پروردگار خویش شریک مقرر نخواهیم کرد آورده اند در سیر النبی** عليه السلام **آورده است که این قصه در سال دهم از نبوت بود وآن چنان بود که حضرت رسالت**ﷺ **در قریه نحل محمود با یاران خود نماز بامداد می گذارد که گروهی ازجن آمدند وقرآن را شنودند ورقت وجود در دلهای ایشان پیدا شد. الخ**[۴]

﴿سُبْحَانَ الَّذِيْ أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ ايَاتِنَآ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيْرُ﴾[۵]**«پاک است آنکه ببرد بنده خود را شبی از مسجد الحرام به سوی مسجد اقصی که برکت نهادیم گرداگرد آن تا نشان بدهیم به او بعضی نشانه های خود راهر آیینه او شنوا وبینا است. »**

---

۱ -تفسیر حسینی ص۲۵۷

۲ -تفسیر الخازن ص۹۸۷ـ ج۱

۳ – سوره جن آیه ۲

۴ – تفسیر یعقوب چرخی ص ۸۳

۵ – سوره اسراء آیه ۱

✓ مثنوي :

شاهد معــراج نبی وافــر اســت

هرکه مقر نیست بدین کافر است

دستگــه سلطنــت ایــن وصــال

نیست به پـــا مردی خیل و خیال

عقل چه داندچه مقام است این

عشق شناسدکه چه دام است این

اعتقاد اکثر اهل اسلام آن است که عروج آن حضرت ﷺ که جسد وروح بوده معًا ودر بیداری واقع شده وآنان که دراین قصه ثقل جسد را مانع دانند از صعود ارباب بدعتند ومنکر قدرت .

✓ بیت :

آنکه سرشت تنش از جان بود

سیر وعروجش به تن آسان بود

ودر آن شب جبرئیل با جوقی ازملائکه آمده آن حضرت را بــه مسجد الحرام برده از حجره ام هانی وبعد از شق صدر و غسل قلبش بر براق نشانده به اندک فرصتی به بیت المقدس رسانیده

✓ نظم :

شبــی رخ تافته زین دیر فــانی

بـــه خلـــوت در سرای ام هانی

رسیدش جبرئیل از بیــت معمور

براق بـــرق سیـــر آورد از دور

قوی‌پشت‌وکران سیروسبک‌خیز

به راندن دوربین وقت شدن تیز

✓ نظم :

راه ز انــدازه برون رفته ای پی نتوان‌بردکه‌چون‌رفته ای

عقل دراین واقعه حاشا کند عشق نه حاشا که تماشاکند

بزرگان گفته اند شرط خلّت، استیلام بنده است در عموم احوال به حضرت ذوالجلال واین مقام ابراهیمی لاجرم به خلیل موسوم شد وشرط محبت فنای حبیب است در محبوب وبقای او بدو و این مقام محمدی است لاجرم به حبیب مسمی گشت. واز این جااست که ذکر خلت به ظاهر فرمود که﴿وَاتَّخَذَ اللهُ اِبراهِیْمَ خَلِیْلًا﴾ [1]« و الله دوست گرفت ابراهیم را »وذکر محبت به اتباع باز نمود که﴿فَاتَّبِعُوْ نِیْ یُحْبِبْکُمُ اللهُ﴾ [2]« پس پیروی من کنید تا دوست دارد شما را خدا » ودر این معنی گفته اند :

✓ بیت :

عجب آن نیست که محبوب جهانی توبه لطف

عجــب است آن که محبــان تو محبــوبانند

خلیل، سالک وحبیب، مجذوب. سالک نشانه هستی وتفرقه است وجذبه علامت نیستی وجمع است از سلوک خلیل به این عبارت خبر دادند که ﴿اِنِّیْ ذَاهِبٌ اِلَی رَبِّیْ﴾ [3]« من رونده هستم به سوی پروردگارم »از جذبه حبیب بدین اشارت تنبیه کردند که ﴿اَسْرَی بِعَبْدِهِ لَیْلًا﴾ « شبانه بنده خود را ببرد» لاجرم آنجا که نظرگاه خلیل بود که ﴿نُرِیْ اِبراهِیْمَ مَلَکُوْتَ السَّمَوَاتِ

---

۱ – سوره نساء آیه ۱۲۵

۲ – سوره آل عمران آیه ۳۱

۳ – سوره الصافات آیه ۹۹

وَالْاَرْضِ﴾ [۱]«می نمودیم ابراهیم را ملکوت آسمانها و زمین » قدمگاه حبیب گردانید که ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّی... ﴾ [۲]« باز نزدیک شد و فرود آمد »

✓ بیت :

خلیل‌ازخیل‌تاشان‌سپاهش   مسیح از چاوشان بارگاهش

صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی علیه‌السلام را هم روش بود وهم کشش اشارت به روش اوست ﴿وَلَمَّا جَاءَ مُوْسَی﴾ وعبارت از کشش اوست﴿وَقَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا﴾سالک تا در روش است خطر دارد وچون کشش در رسید خطر رابه اوکارنیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است وجذبه محض جمعیت است .

✓ نظم :

تاخودروی بیحاصلی چون اوکشیدت واصلی

رفتن کجا بردن کجا این سیر ربانی است این

خودمی روی نگذاردت اومی کشد بربایــدت

تا او کرا بربایدش انعام سلطانی ا ست این[۳]

تحت آیه کریمه﴿وَنَادَیْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ الْاَیْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِیًّا﴾ [۴]«و ندا کردیم او را از جانب راست کوه طور و نزدیک ساختیم او را راز گویان » در بحر الحقائق آورده که نمودیم او را ازآیاتی که مخصوص است به جلال وجمال ما﴿اِنَّه ُ هُوَ السَّمِیْعُ﴾ بِسَمْعِنَا ﴿اَلْبَصِیْرُ﴾بِبَصَرِنَا

---

۱ - سوره انعام آیه ۷۵

۲ – سوره نجم آیه۸ -تفسیر حسینی ص۲۰۸

۳ -تفسیر حسینی ص۶۷۰

۴ -سوره مریم آیه ۵۲

به تحقیق خداوند متعال شنواست به آنچه می شنویم و بینا است به آنچه می بینیم .

✓ نظم :

چودرمکتب بی نشانی رسید چه‌گویم‌که‌آنجاچه‌دیدوشنید
ورق درنوشتندوکم شدسبق شنیدن‌به‌حق‌بودودیدن‌به‌حق

و چون در مرآت صفا فی معجزات المصطفی قصه معراج بر سبیل استقصار آورده ایم ونکات ودقایق وحقایق عروج ونزول وادله قاطعه بر اثبات آن ودفع ومنع منکران به طریق استیفا ذکر کرده اینجا بساط اطناب منطوی ساخته رجوع نموده شد به تفسیـرـ﴿وَاللهُ عَلِيْمٌ وَّخَبِيْرٌ﴾ «و خداوند دانا و کاردان است.»

﴿يَآ اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلَ إِلَّاقَلِيْلًا نِّصْفَهُ أَوِانْقُصْ مِنْهُ قَلِيْلًا اَوْزِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيْلًا﴾[1] «ای مرد جامه برخود پیچیده قیام لیل کن مگر اندکی. قیام نیم شب کن یا اندکی از نیم شب کم نما یا اندکی بر نیمه شب بیفزای و قرآن را به واضح خواندن ترتیل کن.»

در تفسیر المظهری آورده (وَقَدْ تَزَمَّلَ رَسُوْلُ اللهِﷺ بِثِيَابِهِ فِيْ بَدْءِ الْوَحْيِ خَوْفًا مِنْهُ لِهَيْبَتِهِ)الخ[2](و رسول خداﷺ در آغاز وحی به دلیل ترس از آن و هیبت آن جامه به خود پیچید)

ای جامه ریاضت به خود پیچیده به حق این جامه ولذیذترین چیزها که خواب شب است در شغل عبادت بگذار (قُمِ الَّيْلَ اِلَّا قَلِيْلًا) می باید که این ایستادن در نماز شب بسیار اندک نباشد که در جذب الی الله وتحصیل ملکه

---

۱ – سوره مزمل آیه ۱ الی ۴

۲ –تفسیر المظهری ص۱۰۲ ج۱ جزء۲۹ سوره المزمل وتفسیر الخازن ص ۳۲۰ ج۴

حضور ومناجات تأثیر می نماید زیرا که عمل قلیل از هر جنسی که باشد که روح و دل را به کیفیت خود متکیف نمی سازد الخ [۱] و در حدیث شریف آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند در گلوی ایشان سخت شود بماند صد سال نه فرو رود ونه بر آید. چون حضرت مصطفیﷺ این را بخواند بیهوش شد . امام حسن بصری (رح)روزه می داشت چون نماز شام طعام پیش آوردند این آیه در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد وچون شب چهارم شد باز همین آیه به خاطرش آمد گفت که طعام بر گیرید و در گریستن شد .الخ [۲]

﴿يَاأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ [۳] «ای مرد جامه پیچیده برخیز پس بترسان وپروردگار خود را به بزرگی یاد کن. »

و پاک کن نفس خود را از آنچه که نشاید ونباید ودر نفحات از شیخ ابوالحسن علی الشاذلی مغربی ـ قدس سره ـ نقل میکندکه حضرت رسالت پناهﷺ رادر خواب دیدم ومرا گفت ای علی(طَهِّرْ ثِيَابَكَ عَنِ الدَّنَسِ تَحُظُّ بِمَدَدِ اللهِ فِيْ كُلِّ نَفَسٍ)یعنی پاکیزه گردان جامه های خود ازچرک تابه مدد وتأیید خدای درهرنفس بهره مندگردی .گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است؟ فرمود:«که حق سبحانه وتعالی برتوپنج خلعت پوشانیده است :خلعت محبت، خلعت معرفت، خلعت توحید ، خلعت ایمان ، خلعت اسلام وهر که خدای را دوست داردبروی آسان شود هر چیزی وهر که خدای را شناسد در نظر او همه چیز خرد نماید وهر که خدای را به یگانگی بداندو به وی شریک نیاردو ایمان

---

۱ -تفسیر عزیزی ص۲۶۷ جزء ۲۹ سوره المزمل

۲ - سوره ۷۳ المزمل تفسیر یعقوب چرخی ص۱۰۳ پاره ۲۹ سوره المزمل

۳ - سوره مدثر آیه ۳ الی ۱

آورد از هر چیزی ایمن گردد و هر که به اسلام متصف بود در خدای عاصی نشود واگر عاصی شود اعتذار کند وچون اعتذار کند، قبول افتد.» پس شیخ گوید از اینجا دانستم معنی قول خدای را(وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ) (جامه را پاک کن)

✓ نظم :

در تو پوشیـد لطـف یزدانی خلـعتی از صفـات روحـانی
دارش‌ازلوح‌خشم‌وشهوت‌دور تا به پاکیز گی شوی مشهـور[1]

﴿لَآ إِكْرَاهَ فِي الدِّيْنِ قَدْ تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَّكْفُرْ بِالطَّاغُوْتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَاانْفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ﴾[2]«دردین جبرکردن نیست. هرآیینه راه یابی از گمراهی ظاهر شده است .پس هر که منکر بت شود وبه خدا ایمان آرد، پس هر آیینه به دست آویزی محکم چنگ زده است که آنرا گسستن نیست وخدا شنوا ودانا است ، » به دست آویزی محکم که قرآن است یا اتباع سنت و یا وقوف نزدیک امر ونهی که سلوک طریق پیغمبر است.

شیـخ ـ قدس سـره ـ گـویدعروة الوثقی توفیق است دربدایت وسعادت در نهایت. ودر حقایق نجمیه آورده است: که آن مر عوام را توفیق طاعت است ومر خواص را مزید عنایت به محبت و اخص خواص را جذبات ربوبیت که ایشان را از ظلمات وخود فانی گرداند وبه انوار اخلاق واجب الوجودباقی سازد. در مقامات حضرت خواجه بهاء الحق والدین المشتهر به نقشبند ـ قدسنا الله بحقایق کلامه ـ مذکور است که دراین طریق طاغوت ، سوای حق است کفر به وی وایمان به حق در هر قدمی شرط لازم سالک

---

۱ -تفسیر حسینی ص۱۳۲۱
۲ -سوره بقره آیه۲۵۶

است وپیغمبر ما فرموده که (اَلْهَوَی عِنْدَ اللهِ اَبْغَضُ مِنْ جَمِیْعِ الْآلِهَةِ)(یعنی هوا و هوس نزد خداوند از جمیع خدایان باطل ، ناپسندیده تر است.) بدترین خدایانی که در زمین می فرستند به هوای ایشان است (اَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ اِلَهَهُ هَوَاهُ) آیا نمی بینی ای محمدﷺآن را که هوای خود را به خدایی گرفته است و آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست.

✓ بیت:

خواجه پندارد که دارد حاصلی

حاصل خواجه بجز پندار نیست

ودرحدیث آمده که«تَعِسَ عَبْدُالدِّرْهَمِ وَعَبْدُالزَّوْجَةِ»درهلاک است بنده زروسیم وبنده زن وفرزندهر آینه هرکه بنده چیزی باشدآن راپرستد«لَا انْفِصَامَ لَهَا»هیچ انقطاعی وانفصالی نیست مرآن را«وَاللهُ سَمِیْعٌ» وخداشنواست قول کسی راکه متوسل به عروة الوثقی بود«عَلِیْمٌ»داناست به نیت خالص متمسک بدان عروه[1]

﴿اِنْفِرُوْا خِفَافًا وَّ ثِقَالًا وَّ جَاهِدُوْا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ ذَلِكُمْ خَیْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنتُمْ تَعْلَمُوْنَ﴾[2] «سبکبار وگرانبار بیرون آییدو به مال خود وجان خود در راه خدا جهاد کنید. این بهتر است شما را اگرمی دانید.» سلمی (رح)می گوید سبکباران حال به ارتکاب طاعات وگرانباران از مباشرات مخالفت. امام قشیری(رح) می گوید که خفاف آنانندکه از بند شهود ماسوی آزادانند وثقال ایشانند که به قید تعلقات مقید اند. در بحر

---

۱ -تفسیر حسینی ص۸۷

۲ - سوره توبه آیه ۴۱

الحقایق آورده که خفاف مجذوبانند از کشش عنایت بر راه سلوک در آمده و ثقال سالکانند که به پرورش هدایت متوجه جذبه حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی به بال کشش می پرد و یکی به پای کوشش راه می برد . آنکه به پا می رود در هر قدمی عالمی زیر پامی کند و آنکه به بال اقبال می پرد به دم بساط مشاهده ما سوایی را طی می کند.

✓ نظم :

مرد عارف چون بدان پرمی پــرد
دردمـــــی از نه فلک مــــی بگذرد
سیر زاهد هر دمی یک روزه راه
سیر عارف هــر زمان تا تخت شاه[1]

﴿وَلِكُلٍّ وِّجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيْهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾[2]«و هر کسی را جانبی هست که وی متوجه آن است،پس به سوی نیکی ها شتاب کنید.» ﴿أَيْنَ مَا تَكُونُوْا يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيْعًا إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ﴾ [3] «هر جا که باشید خدا شما را جمع ساخته بیارد. هر آینه خدا بر همه چیز توانا است.»

محققان بر آنند که ازهر نهادی چیزی سر بر زده و از هر سودایی، سودایی ظهور کرده که قبله اوست و هر یک روی به قبله خود آورده و از توجه به کعبه حقیقی باز می ماند مگر محرمان حریم تجرید و محرمان حرم

---

۱ ــ تفسیر حسینی ص۴۱۱
۲ ــ سوره بقره آیه ۱۴۸
۳ ــ سوره بقره آیه ۱۴۸

تفرید که از قبله﴿ فَاَیْنَمَاتُوَلُّوْا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ﴾ [1] « هرسوکه روی آرید همانجاست روی خدا »روی نمی گردانند.

✓ مثنوي :

قبله شاهان بـــود تاج وکـــمر
قبــله ارباب دنیــا سیــم و زر
قبله صورت پــرستان آب و گل
قبــله معنی شناسان جــان ودل
قبلـــه زهــاد مـــحراب قبول
قبــله بــد سیرتــان کار فضــول
قبله تن پروران خواب وخورش
قبــله انسان به دانش پــرورش
قبله عـــاشق وصــال بی زوال
قبــله عــارف جمال ذی الجلال
قبله اصحاب منصب مال وجــاه
قبــله اهل سلــوک اسبــاب راه
قبله حرص و امــل باشــد هــوا
قبــله قــانع توکــل بــر خــدا

صاحب الحقایق فرمود که هر چیزی را از انسان قبله است که روی توجه بدان دارد قبله بدن آنچه حواس خمسه بدان لذت یابد از مأکولات و مشروبات و مسموعات و مبصرات و امثال آن. و قبله نفس دنیای غدار است و زینت متاع ناپایدار. و قبله دل آخرت است و قبله روح قرب و شوق و ذوق محبت. و قبله سر توحید و معرفت ربانی و کشف حقایق و اطلاع بر معانی.

---

۱ ــ سوره بقره آیه ۱۱۵

در کشف الاسرار آورده که هر کس روی به جانبی آورد ای موحدان شما ما را باشید و روی از مامتابید قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ **(بگو الله سپس آنان را رها کن) در باب ایشان شاهد است[۱].**

قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ﴾ اَیْ مِنْ اَمْرِ الْقِبْلَةِ وَ غَيْرِهِ مِمَّا يُنَالُ بِهِ سَعَادَةَ الدَّارَيْنِ الخ[۲] **(کلام خداوند بلند مرتبه« شتاب کنید به سوی نیکی ها » یعنی از امر قبله و غیر آن از آنچه که به وسیله آن سعادت دو دنیا حاصل می شود)** فَكُوْنُوْ مَعَاشِرَ الْعَارِفِيْنَ لَنَا وَ اشْتَغِلُوْا بِنَا وَ عَنْ غَيْرِنَا فَاِنَّ مَرْجِعَكُمْ اِلَيْنَا الخ[۳] **(ای گروه عارفان برای ما باشید و به وسیله ما از غیر ما مشغول گردید به درستی که بازگشت شما به سوی ماست.) و مثل عبارت تفسیر حسینی در تفسیر عزیزی است و در آخر گفته است و مثل زیارت برای یاد آوری آخرت و دل برداشته شدن از دنیا و مثل نعت خوانی و مناقب خوانی برای تحصیل محبت صلحا تا به روش آنها سلوک نمایند. الخ[۴]**

﴿وَإِذْ قَالَ إِبراهِيمُ رَبِّ أَرِنِیْ كَيْفَ تُحْيِ الْمَوْتَی قَالَ أَوَلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَی وَ لَكِنْ لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِیْ قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَی كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَزِيْزٌ حَكِيْمٌ﴾ [۵]

«و آن گاه که ابراهیم علیه السلام **گفت:ای پروردگار من بنما ما را چگونه مردگان را زنده می کنی؟ خدا گفت:آیا باور نداری؟ گفت: آری باور داشته ام**

---

۱ -تفسیر حسینی ص ۴۵

۲ -تفسیر البیضاوی ص۱۱۵ـ وَ بِمِثْلِهِ عِبَارَةُ اَكْثَرِالتَّفَاسِيْرِوَ رُوْحِ الْبَيَان ص۲۵۴ـ ج۱

۳ -تفسیر روح البیان ص۲۵۴ـ ج۱

۴ –تفسیر عزیزی ص۵۴۰ ـ ج۲ـ سوره بقره

۵ - سوره بقره آیه ۲۶۰

و لیکن می خواهم دل من آرام گیرد.خداگفت : پس بگیر چهارتن از پرندگان پس آنها را به هم آمیز نزد خود بعد از آن بگذار بر هر کوهی پاره ای از ایشان. پس از آن ایشان را ندا کن. البته بیاید پیش تو شتابان و بدان که خدا غالب استوار کار است. »

در انوار آورده که هر که خواهد که نفس خود را به حیات ابدی زنده گرداند، باید که قوای بدنی را به تیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را با بعضی بیامیزد تا صورت ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشان را به داعیه شرع بخواند تا به طریق مطاوعت شتاب کنان بازآیند. محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارات چنین بوده که کبوتر را که پیوسته با مردم است بخوان و بکش و رشته الفت از خلق قطع کن .خروس را که همواره مایل شهوت است، ذبح کن و خود را از بند شهوت باز رهان. و زاغ را که منبع حرص است به قتل آر صفت حرص و آز بگذار و طاووس را که مجمع زینت است سر بر دار و دیده همت را از آرایش دنیا فرو بند که هر که به تیغ مجاهده این چهار صفت مذمومه را به ذبح آرد، حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربعه در آدمی پدید آمده ذبح آنها به تیغ مخالفت لازم است: اول صولت کبر که نتیجه آتش است. دوم داعیه شهوت که ثمره هوا است. سوم تکاپوی حرص که عادت آب است. چهارم تیرگی امساک که صفت خاک است. و حکیم سنایی ــ روح الله روحه ــ بدین معنی اشارتی فرمود:

✓ مثنوي :

چهارمرغی‌است‌چهار طبع بدن جمــله را بــهر دین بــزن گردن
پس به‌ایمان‌عقل‌وعشق ودلیل زنده کن هــر چهار را چو خلیل

قُلْتُ لَمَّا كَانَ اِبراهِيْمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيْ مَقَامِ التُّزُوْلِ وَ الدَّعْوَةِ عَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَى طَرِيْقَ الْاِرْشَادِ مِنْ اِعْطَاءِ الْمُرِيْدِ اَلْفَنَاءَ وَالْبَقَاءَ فَاَخَذَهَا وَ قَطَعَهَا عَنِ السُّلُوْكِ وَالْفَنَاءِ وَ دَعَاؤُهَا بِاِذْنِ اللهِ تَعَالَى يُنْبِئُ عَنِ الْجَذْبِ اِلَى اللهِ وَالْبَقَاءِ الخ.

قاضی ثناء الله پانی پتی صاحب تفسیر المظهری می گوید :هر گاه که حضرت ابراهیم عليه السلام در مقام نزول بود بعد از طی مقامات عروج وهم در مقام دعوت مخلوق به طـرف خالق لا یــزال ــ جل شانه ــ بود. پــس خداوند متعال ــ جل شانه ــ برای حضرت سیدنا ابراهیم عليه السلام طریقه ارشاد را تعلیم فرمود که عبارت از دادن فنا و بقا است. یعنی گرفتن مرغها و ذبح کردن آنها و کوفته کردن آنها. این است که سالک باید به تیغ ریاضت خواهشات نفسانی حیوانی خود را ذبح کند وباز به آونگ دسته مجاهده در آونگ سلوک به قوت طریقت به ذریعه زحمت ممزوج وکوفته و نیست و نابود و فنا کند و باز با اجابت ندا و صدای داعی الله که مرشد راهنما و جاذب قلوب و ارواح روندگان راه خداوند یکتا است، متوجه جذبات الهیه شود و طریقه ارشاد مرشدان و اولیای واصل برای سالکان راه یزدان جل جلاله مطابق اشاره این آیه کریمه است که بعد از تزکیه نفوس سالکان توجه به جذب قلوب و ارواح ایشان می نمایند که به تکرار توجهات متکاثره خود اجساد ظلمانیه ایشان را فانی می سازد و به جذبات عنایت ربوبیت، بساط مشاهده ما سوی را قطع می کنند و به انوار اخلاق واجب الوجود باقی می سازد. و بعضی از مشــایخ ــ رحمة الله **علیهم ــ به طــریق** (اِنْدِرَاجِ النِّهَايَةِ فِى الْبِدَايَةِ) **در قدم اول سالکان رابه جذب یزدان مستعد می سازند.**

﴿اُرْكُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ﴾ [۱] « بزن زمین رابه پای خودناگهان آن چشمه باشدکه مهیا برای غسل سرد بود و آشامیدنی باشد. »

درتفسیرروح البیان مذکور است.وَفِیْ هَذِهِ الْآیَةِ سِرٌّ لَطِیْفٌ وَ هُوَاَنَّ السَّالِکِیْنَ مَسْلَكَ التَّقْوَی بِالْمُجَاهَدَةِ وَ الرِّیَاضَاتِ اِذَا اِجْتَمَعُوْا فِیْ مَنْزِلٍ وَ ذَکَرُوا اللهَ کَثِیْرًا بِاَعْلَی صَوْتٍ وَ ضَرَبُوْا اَرْجُلَهُمْ عَلَی الْاَرْضِ مَعَ الْحَرَکَةِ اَیَّةَ حَرَکَةٍ کَانَتْ وَکَانَتْ نِیَّتُهُمْ بِذَلِكَ اِزَالَةَ الْاَلَمِ الرُّوْحَانِیِّ جَازَ مِنْهُمْ ذَلِكَ اِذْ ضَرْبُ الرِّجْلِ الصُّوَرِیَّةِ عَلَی الْاَرْضِ الصُّوْرِیَّةِ مَعَ الذِّکْرِ الصُّوَرِیَّ بِنِیَّةٍ خَالِصَةٍ یُوْصِلُ اِلَی الْحَقِیْقَةِ اِذْ مَا مِنْ حُکْمٍ شَرْعِیٍّ اِلَّا وَ لَهُ حَقِیْقَةٌ تُوْصِلُ عَامِلَهُ اِلَی حَقِیْقَتِهِ انتهی الخ فَقَدْ شَرَطَ الشَّیْخُ رَحْمَةُ اللهِ تَعَالَی عَلَیْهِ فِیْ هَذِهِ الْکَلِمَاتِ لِمَنْ اَرَادَ الْوَجْدَ وَ السَّمَاعَ حُضُوْرَالْقَلْبِ وَالْعِشْقَ وَالْمَحَبَّةَ وَالصِّدْقَ وَ غَلَبَةَ الْحَالِ الخ [۲]

ودراین آیه کریمه یکی از اسرار لطیفه است و او آن است که روندگان راه خدا که برمسلک تقوی به ریاضات شاقه و مجاهدات کثیره اثقال طریقت را بر دوش می کشد و از فرط تلخی مجاهده هم از زخم خنجر فراق و هم از مانده شدن سیر و سفر برای رفع اثقال طریقت و هم از برای دوایی بر زخم روحانی سالکان مهجوران و طالبان تشنگان در یک منزل و یا یک جای مخصوص جمع شوند و ذکر خداوند متعـال ـ جل شأنه ـ به جهـر و آواز بلند می خوانند و برای رفع امراض روحانی پای بر زمین می زنند و به هر طوری که مناسب حال سالک باشد به همانطور حرکت و می کنند.

---

۱ ـ سوره ص آیه ۴۲

۲ -تفسیر روح البیان ص۴۲ ج ۸ جزء۲۳ سوره ص آیه ۳۸

این حرکت و زدن پای بر زمین به شرطی که صدق واجد واز غلبه حال باشد جایز است زیرا که زدن پای صوری (جسمانی) بر زمین صوری با ذکر صوری (لفظی) به نیت خالصه موصل حقیقت است . زیرا که هیچ حکم از احکام شرعی نیست مگر برای او حقیقتی است که عامل خود را به آن می رساند. پس شرط کرده اند این زدن پای بر زمین و حرکت کردن و تمایل کردن یعنی شرط جواز اینها برای آن کس است که به اراده وجد و سماع آماده باشد و به کمال حضور دل و عشق ومحبت وصداقت و غلبه حال معذور باشد.

ودر تفسیر عزیزي آورده است که پس از آنکه مال حضرت ابوبکرﷺ بلکلّی تمام شد و فقر بر ایشان استیلا یافت روزی گلیم را به جای کرته در گلو انداخته به خلالی او را مربوط ساخته در مجلس آن حضرت ﷺ حاضر شده بودند.حضرت جبرئیل ﷺ نازل شدند و پرسیدند که محمد مصطفیﷺ ابوبکر ﷺ را با وجود مالداری بسیار چه حال شد که به این لباس فقر نشسته است ؟ آن حضرتﷺ فرمودند:« که همه مال خود را برمن در راه من خرج کرده مفلس شد.» جبرئیل ﷺ گفت که خدای تبارک و تعالی ابوبکر ﷺ را سلام فرموده است و می پرسد که بگو در این فقر از من راضی هستی یاکدورت داری؟ حضرت ابوبکر ﷺ را به شنیدن این سخن حالتی روی داد که بر مثال ارباب وجدبی خود شده می گفت:« که من چه کسی هستم که به پروردگار خود کدورت دارم.» بار بار به آواز بلند همین نغمه می سراییدند﴿اَنَا عَنْ رَبِّیْ رَاضٍ اَنَا عَنْ رَبِّیْ رَاضٍ اَنَا عَنْ رَبِّیْ رَاضٍ اِنْتَهَی﴾ [1] «من از پرورگارم راضی هستم » مقام سبب این سوره﴿فَلْیَضْحَکُوْا قَلِیْلًا وَّ

---

۱ -تفسیر عزیزی ص۲۷۶ ـ جزء عم ۳۰ـ سوره والليل

لْیَبْکُوْا کَثِیْرًا جَزَآءً بِمَا کَانُوْا یَکْسِبُوْنَ﴾[1]«پس باید که بخندند اندکی و بگریند بسیار سزای آنچه می کردند. »

در تفسیر خازن آورده اند عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ﷺ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ لَوْ تَعْلَمُوْنَ مَا اَعْلَمُ لَضَحِکْتُمْ قَلِیْلًا وَ لَبَکَیْتُمْ کَثِیْرًا از ابی هریره روایت شده است: پیامبر ﷺ فرمودند: اگر شما می دانستید آنچه که من می دانم هر آیینه کم می خندیدید و بسیار گریه می کردید.

وَ رَوَی الْبَغَوِیُّ بِسَنَدِهِ عَنْ اَنَس ﷺ اِبْنِ مَالِكٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقُوْلُ یَا اَیُّهَا النَّاسُ اِبْکُوْا فَاِنْ لَمْ تَسْتَطِیْعُوْا اَنْ تَبْکُوْا فَتَبَاکُوْا اَلْحَدِیْثُ[2] از انس روایت شده است : پیامبر ﷺ فرمودند: ای انسانها بگریید اگر نتوانستید بگریید پس تظاهر به گریه کردن نمایید.

﴿وَلَمَّا جَآءَ مُوْسَی لِمِیْقَاتِنَا وَ کَلَّمَهُ رَبُّه' قَالَ رَبِّی اَرِنِیْ أَنظُرْ إِلَیْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِیْ وَ لَکِنِ انْظُرْ إِلَی الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِیْ فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوْسَی صَعِقًا﴾[2]«و چون موسی به وعده گاه ما آمد و با پروردگار سخن گفت: و فرمود: ای پروردگار من بینا کن مرا به خویش تا سوی تو نظرکنم. خداوند فرمود: مرا نخواهی دید و لیکن به سوی کوه نظر کن پس اگر به جای خود قرار گیرد پس مرا خواهی دید. وقتی که پروردگار او بر آن کوه ظهور کرد، آن کوه را به زمین هموار ساخته گردانید. و موسی بیهوش شده افتاد.»

---

۱ - سوره توبه آیه۸۲

۲ -تفسیر خازن ص۲۴۸ـ ج۲

۲ ـ سوره اعراف آیه ۱۴۳

در عین المعانی از سهل ساعدی نقل می کند که حق ﷻ نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب به مقدار درهمی ظاهر کرد که در آن ساعت هر دیوانه که بر روی زمین بود به هوش آمد و هر بیماری که سر به بالین مرض داشت شفا یافت. عرصه زمین رقم سر سبزی پذیرفت و آبهای شور به عذوبت و حلاوت متصف گشت. بتان بروی در افتادند و نیران مجوس فرو مرد و به سبب آن تجلی، خدا مر آن کوه را ریزه ریزه گردانید. و در تبیان آورده که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از او جدا شد. سه کوه که احد است و ورقان و رضوی به مدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حرا است به مکه و(خَرَّ مُوْسَی صَعِقًا) وبیفتاد موسی بیهوش و از هول آنچه بدو مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از عشیه خمیس یوم عرفه تا یوم عشیه روز جمعه بیهوش ماند(فَلَمَّا اَفَاقَ)پس آن وقت که به هوش آمد (قَالَ سُبْحَانَكَ)گفت تنزیه می کنیم تو را از هر چه که لایق حضرت تو نیست یا پاک می دانم تو را از آنچه مرئی شود در دنیا(تُبْتُ اِلَيْكَ) باز گشتم به سوی تو از اقدام بر سوایی که به غیر اذن تو باشد(وَاَنَا اَوَّلُ الْمُؤْمِنِيْنَ) ومن اول گرویدگانم به عظمت و جلال تو یا آنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت دیدن تو نیست

✓ بیت :

ای که ازیک لمعه تو کــوه صد پاره شود

چه عجب گرمشت گلی عاجزوبیچاره شود

چه عجب سریست که کوه بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسان رابحکم (وَ لَكِنْ يَنْظُرُ اِلَى قُلُوْبِكُمْ) (اما او به قلبهای شما نگاه می کند) طاقت آن نظر هست نکته در این آن است که تجلی بر کوه به نظر هیبت

بوده و تجلی بر دل به نظر رحمت است. آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل را معمور می سازد.

✓ بیت:

دل پذیرفت آنچه گردون بر نتافت

دل بدانست آنچه عرش اندر نیافت[1]

﴿وَرَسُوْلًا إِلَى بَنِيْ إِسْرَائِيْلَ أَنِّيْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّنْ رَّبِّكُمْ أَنِّيْ أَخْلُقُ لَكُمْ مِّنَ الطِّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللهِ﴾[2] « و او را پیغمبری به سوی بنی اسرائیل گردانید به این دعوایی که آوردم پیش شما نشانه از پروردگار شما آنکه من برای شما از گل مانند شکل پرنده می سازم پس در آن می دمم. پس به حکم خدا پرنده می شود و کور مادر زاد و برص دار را بهبود می بخشم ومردگان را به حکم خدا زنده می سازم.»

در تفسیر یعقوب مذکور است و اولیا وعلمای بالله اند ایشان نصیب تمام دارند از ولایت نبیقَالَ النَّبِيُّ ﷺ عُلَمَاءُ أُمَّتِيْ كَأَنْبِيَاءِ بَنِيْ اِسْرَائِيْلَ وَ قَالَ علیه السلام (اَلشَّيْخُ فِيْ قَوْمِهِ كَالنَّبِيِّ فِيْ أُمَّتِهِ) صفت اولیا را نهایتی نیست.

✓ بیت:

برتراندازعرش وکرسی وخلا ساکنـــان مقصدصدق وصفا

و نیز درین تفسیر مذکور است و اگر محبت ایشان باشد و صحبت ایشان یافته باشد دل او به انفاس شریفه ایشان زنده گردد و انکار ایشان نکنید.

---

۱ -تفسیر حسینی ص۳۵۳

۲ - سوره آل عمران آیه۴۹

✓ مثنوي :

بین که اسرافیل و قتند اولیا مرده را زیشان حیاتست و نما
جانهای مرده انــدر گور تــن بر جهد ز آواز شان اندر کفن[۱]

﴿ وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِىْ آدَمَ مِنْ ظُهُوْرِهِم ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلَـى شَهِدْنَا أَنْ تَقُوْلُوْا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِيْنَ ﴾[۲] **«و یاد کن چون پروردگار تو از بنی آدم از پشت ایشان اولاد ایشان را گرفت و ایشان را بر ذات ایشان گواه گردانید. گفت: آیاپروردگار شما نیستم ؟ گفتند: آری هستی .گواه شدیم. این شاهد گرفتن برای احتراز از این است که نگویید روز قیامت هر آیینه مااز این توحید بی خبر بودیم.»**

و درمدارک می گوید که جمهور مفسران برانند که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت در فضایی که بر در بهشت است و عرض آن سی هزار ساله راه است، حق تعالی ذریت آدم‌علیه‌السلام را از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچه های کوچک وزرد و بعضی می گوید که سفید یا سرخ و گروهی برانند که از جانب راست مورچه سفید واز جانب چپ مورچه سیاه. و بعضی برانند که توالد و تناسل از پشت آدم علیه‌السلام یکبارگی بود نه بر وجه توالد وتناسل. وحیات وعقل ونطق در ایشان بیافرید و ربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کرده گفتند: شهدنا گواه شدیم بر اقرار خود. ای درویش این آیه مذکور عهد الست است تا بی خبران سر کوچه ی غفلت را متنبه سازد و الا هوشمندان بیدار دل از آن سؤال و جواب غافل نیستنتد.

---

۱ -تفسیر یعقوب چرخی ص۹۵ پاره ۲۹ سوره جن تحت آیه کریمه (فلا یظهــر علی غیبیه احد الا من ارتضی من الرسول)

۲ - سوره اعراف آیه۱۷۲

✓ بیت :

الست از ازل همچنان شان بگوش

به فـریاد قـالـــوا بلی در خروش

در نفحـات مذکور است که علی سهیل اصفهـانی ـ قدس سره ـ را گفتند که روز بلَی رایاد داری؟ گفت: چون ندارم. گویی که دی(دیروز) بوده. شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری(رح) فرمود: که درین سخن نقص است صوفی را دی(دیروز) و فردا چه بود آن روز را هنوز شب در نیامده و صوفی در همان روز است.

✓ مثنوي :

روز امروز است ای صافی وشان　　کی بود از دی و از فردا نشـــان

آنکه‌ازحق‌نیست‌غافل یک نفس　　ماضی ومستقبلش حالست وبس

از حسین منصورـ قدس سره ـ منقول است که فرموده اند غایب از حقایق سؤال الست چگونه جواب دهد پس سرّ مخاطب ومجیب به غایت نازک است.

✓ بیت:

تودرمیانه‌هیچ‌نه ای‌هرچه‌هست‌اوست

هم خودالست گویدوهم خودبلی کند

﴿ فَأَمَّاالَّذِيْنَ آمَنُوْاوَعَمِلُوْاالصَّلِحَاتِ فَهُمْ فِيْ رَوْضَةٍ يُحْبَرُوْنَ﴾[1]«اماآنانکه ایمان آوردندوکردارهای‌شایسته کردندپس ایشان دربهشت خوشحال کرده شوند»

---

۱ - سوره روم آیه ۱۵

(وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ) و در روزی که قائم گردد ساعت رستاخیز (يَوْمَئِذٍ)آن هنگام (يَتَفَرَّقُوْنَ)[۱] پراکنده گردند مردمان وازهم جدا شوند گروهی روی به ا علی علیین آوردند و جمعی به اسفل السافلین افتند. یکی بردرجه وصلت ویکی در درگه فرقت. آن برسر سریر محبت واین درحصیر محنت . آن را ثواب، این را اضاف عذاب. جمعی از دولت تلاقی نازان وبرخی در آتش فراق گدازان.

✓ بیت :

یکی خندان به صدعشرت یکی نالان به صدعسرت

یکـــی در راحت وصلـــت یکی در شدت هجران

(فَاَمَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا) پس اما آنان که گرویده باشند (وَعَمِلُوا الصَّلِحَتِ) وعملهای پسندیده کرده باشند (فَهُمْ فِيْ رَوْضَةٍ يُحْبَرُوْنَ) ایشان در مرغزاری مشتمل برازهار وانهار شادمان گردانیده باشند. چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات وجنات ایشان ظاهر باشد یا مکرم ومنعم باشندایشان را به حُلِی و حلل بیارایند . در احقاف گفته که متوج سازندشان . و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را هیچ لذت برابر سماع آن نباشد. و در خبر است که دو شیز گان بهشت تغنی کنند به صوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشندو آ ن افضل نعیم بهشت است. از ابودرداء ﷺ پرسیدند که مغنیات به چه چیز تغنی کنند؟ فرموده که با تسبیح .از یحیی بن معـاذ رازی ـ قدس سره ـ پرسیـدند که ازآوازهاکـدام دوستـرداری ؟

---

۱ - تفسیرحسینی ص ۳۶۵

فرمود: مَزَامِیْرُ الْاُنْسِ فِیْ مَقَاصِیْرِ الْقُدْسِ بِالْحَالِ تَحْمِیْدُ فِیْ رِیَاضِ تَمْجِیْدٍ صاحب کشف الا سرار آورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس به شادی و طرب سماع کنند ﴿فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیْكٍ مُقْتَدِرٍ﴾[1] « هر آیینه متقیان در مجلس راستی باشد نزدیک پادشاه توانا .»

و فرمان آید به داوود عليه السلام که بدان نغمه دلپذیر و صوت شوق انگیز که تورا داده ایم زبور بخوان. ای موسی تو تورات تلاوت کن و ای عیسی عليه السلام به قرائت انجیل مشغول شو. ای درخت طوبی آواز دل آرای به تسبیح ما بگشای. ای اسرافیل تو قرآن آواز کن. امام ثعلبی (رح)از اوزاعی (رح)نقل می کند که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود بازمانند. حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهده انوار و تجلی در بهشت، سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است که درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی خبر می دهد.

✓ مثنوي :

مؤمنان گویـــند که آواز بهشت	نـــغز گردانیده هر آواز زشـت
ما همـــه اجزای آدم بوده ایم	در بهشت آن لحنها بشنوده ایم
گرچه برماریخت آب وگل شکی	یاد ما آیـــد از آنـــها اندکـی
پس نی و چنگ و رباب و سازها	چـیزکی مانـــد به آن آوازها
عاشقان کاین نغمه ها را بشنوند	جـزء بگـذارند سـوی کل روند

---

[1] ـ سوره قمر آیه ۵۵

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَأَنْصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ﴾[۱] « وچون قرآن خوانده شود، پس گوش نهید به سوی آن و خاموش باشید تا بر شما مهربانی کرده بشود .»

ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قرائت قرآن است هر جا که خوانند. اما عامه علما بر آنند که در خارج صلوة مستحب است. و گفته اند مراد انصات است برای خطبه امام و در روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد برآیاتی از قرآن[۲]

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوْتَ أَنْ يَّعْبُدُوْهَا وَأَنَابُوْا إِلَى اللهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَاهُمُ اللهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوالْأَلْبَابِ﴾[۳] « و آنان که از بت احتراز کردند که آن را عبادت کنند و به سوی خدا رجوع کردند. برای ایشان مژده است. پس مژده ده آن بندگان مرا که سخن رامی شنوند،پس نیکوترین آن را پیروی می نمایند. ایشان آنانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. و ایشان خداوندان خرد هستند . »

در احقاف آورده که در قرآن که مقابح اعدا و ممادح اولیا است ایشان متابعت احسن می نمایند. که مثلا طریقه موسی عليه السلام است غیر از سیرت فرعون وعلی هذا. در لباب آورده که مراد اقاویل اهل ملل است و احسن همه اسلام باشد و اشهر آنست که آواز قول سخنانی است که در

---

۱ – سوره انفال آیه ۲۰۴

۲ –تفسیر حسینی ص۳۷۳ـ جزء۹ـ آیه ۲۰۴

۳ – سوره زمر آیه ۱۷

مجالس و محافل گذرد و اهل وی متابعت احسن آن اقوال می کنند در امثال آمده که خُذْ مَا صَفَا وَدَعْ مَاكَدَرَ.

✓ **بیت :**

قول کس چون بشنوی دروی تأمل کن تمام

صاف را برداری و بد را رها کـن والسلام

و در بحر الحقایق آور ده که قول، اعم است از سخن خدای ﷻ و ملک و انسان و شیطان و نفس. اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان به معاصی خواند و نفس به آرزوها ترغیب کند و ملک به طاعت دعوت نماید و حضرت عزت به خود خواند که تبتل (الیه تبتیلا) **پس بندگان خالص آنانند که احسن افعال را که خطاب رب الارباب است، از زبان حضرت رسول خداﷺ استماع نمایند و پیروی کنند.**(أُولَئِكَ) **آن گروه که متابع سخنان نیکوترند**(الَّذِيْنَ هَدَاهُمُ اللهُ) **آنانند که راه نمودخدای ﷻ ایشان را به منزل مقصود** (وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوالْأَلْبَاب) **و ایشان خداوندان خرد هستند.**

﴿اَلْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْض جَاعِلِ الْمَلَئِكَةِ رُسُلًا أُولِىْ أَجْنحَةٍ مَّثْنَى وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ يَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَا يَشَآءُ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ﴾[1] **«همه ستایش برای خداوند آفریننده آسمانها و زمین و سازنده فرشتگان است. خداوندان بازوهای (بالها) دوگان دوگان و سه گان سه گان و چهارگان چهارگان زیاده می کند در آفرینش هر چه خواهد هر آیینه خدا بر هر چیز توانا است.»**

---

۱ - سوره فاطر آیه ۱

(یَزِیْدُ) زیاد می کند خدای (فِی الْخَلْقِ) در آفریده خود (مَا یَشَاءُ)آنچه می خواهد یعنی در اجنحه ملایکه می افزاید تا از چهار زیاد می شود. و اصح آنست که مراد از خلق آدمیانند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسمانیه چون حسن صورت و ملاحت عینین. وگفته اند مراد، خط نیکو است یا محبت در دلهای خلق. امام قشیری (رح) فرمود: که علوّ همت است یا رضا به تقدیر یا شوق به مرتبه قرب. و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان[1]

﴿مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ وَ الَّذِيْنَ مَعَهُ أَشِدَّآءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِّنَ اللهِ وَ رِضْوَانًا سِيْمَاهُمْ فِيْ وُجُوْهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُوْدِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيْلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيْظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَاللهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَّ أَجْرًا عَظِيْمًا﴾[2]

«محمد ﷺ پیغمبر خداست و آنان که همراه وی اند بر کافران سخت گیر هستند و در میان خویش مهربانند. ایشا ن را رکوع کننده و سجده کننده می بینی . فضل و خشنودی را از خدا می طلبند. نشانه صلاح ایشان در روی ایشان از اثر سجده است. داستان ایشان در تورات و انجیل است. ایشان مانند زراعتی هستند که گیاه سبزه خود را برآورد پس آن را قوی کرد. پس بایستادبرساقه های خود. زراعت کنندگان را به شگفت می آورد تا که به سبب دیدن ایشان کافران را در خشم آرد. خدا آنان را که

۱ -تفسیر حسینی ص ۹۷۶

۲ -سوره فتح آیه ۲۹

ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند از ایشان ، آمرزش و مزد بزرگ وعده داده است.»

در موضح آورده که این مناقب راجع به همه اصحابﷺ است اما دراین ایمائی است به اختصاص هر یک از خواص اصحاب به منقبتی خاص (وَالَّذِیْنَ مَعَهُ) مدح صدیق ﷺ است که به قرب و معیت و رفاقت در دار و غار و اسفار مخصوص بوده (اَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ)صفت فاروق ﷺاست چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق. همه علما را اتفاق است که (رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ) صفت ذی النورینﷺاست وحیا ودلنوازی و وفای او مشهور است و معروف. و نزد خالق وخلایق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف. (تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا) شرح حال مرتضی علی ــ کرم الله وجهه ــ که اکثر اوقات واغلب حالات او به وظایف طاعات و عبادات می گذشت تا حدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام و خلوت وی به سماع خادمان عتبه علیه اش می رسید. (یَبْتَغُوْنَ) می طلبند این بزرگان (فَضْلًا مِنَ اللهِ) افزون از خدای یعنی زیادتی ثواب می جویند. (وَرِضْوَانًا)وخشنودی حضرت او می طلبند. (سِیْمَاهُمْ) علامت های ایشان (فِیْ وُجُوْهِهِمْ) در رویهای ایشان ظاهر بود(مِنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ) از اثر سجده کردن. در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده چه روی نماز گزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که مَنْ اَکْثَرَ صَلَوتَهُ بِاللَّیْلِ حَسُنَ وَجْهَهُ بِالنَّهَارِ (کسی که در شب بسیار نماز بخواند چهره اش در روز زیبا نمایان می شود) و در نغمات مذکور است که چون ارواح به برکت قرب الهی صاف شود، انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد.

✓ بیت :

درویش‌راگواه‌چه‌حاجت که‌عاشق است

رنگ رخش زدور ببین و بدان که هست

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِيْ اَدْعُوْا إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيْرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِيْ وَ سُبْحَانَ اللهِ وَ مَآ أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ﴾ [1] **«بگو این راه من است می خوانم به سوی خدا با حجتی ظاهر من و پیروان من نیز می خوانند و پاکی خدا راست و من از مشرکان نیستم. »(قُلْ) بگو ای محمدﷺ (هَذِهِ) این دعوت به توحید (سَبِيْلِيْ) راه من است و بر این راه ثابتم (اَدْعُوْا) می خوانم خلق را (اِلَى اللهِ)به خدای(عَلَى بَصِيْرَةٍ)بر بینایی هویدا و حجتی روشن (اَنَا) من تاکید ضمیر مستتر است در ادعو (وَمَنِ اتَّبَعَنِيْ) و می خواند به خدایی هر که پیروی کرده است مرا (وَسُبْحَانَ اللهِ)و پاک است خدا از شرکتی که شما او را بدان وصف می کنید (وَمَا اَنَا) و نیستم من (مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ) از شرک آرندگان** [2]

﴿يَأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ﴾ [3] **«ای مرد جامه بر خود پیچیده برخیز پس بترسان. »**

(يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) ای جامه در پوشیده و گفته اند که مراد آثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر افگنده (قُمْ) برخیز از خوابگاه خویش یا

---

۱ - سوره یوسف آیه ۱۰۸

۲ - تفسیر حسینی ص۵۳۰

۳ - سوره مدثرآیه ۲ و۱

قیام نمای به ادای مراسم نبوت (فَأَ نْذِرْ) پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستند[۱]

قَالَ اَخْبَرَنَا اَبُوْزَرْعَةَ طَاهِرٌ عَنْ وَالِدِهِ اَبِیْ فَضْلِ الْحَافِظِ الْمُقَدَّسِیِّ قَالَ اَخْبَرَ نَا اَبُوْ مَنْصُوْرِ مُحَمَّدُ بْنُ الْمَلِكِ الْمُظَفَّرِیُّ السَّرَخْسِیُّ (رح) قَالَ اَخْبَرَ نَا اَبُوْعَلِیٍّ فَضْلُ بْنُ مَنْصُوْرِ بْنِ نَصْرِ الْكَاغَذِیُّ السَّمَرْ قَنْدِیُّ اِجَازَةً قَالَ حَدَّثَنَا الْهَشِیْمُ بْنُ كُلَیْب قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْبَكْرِ عَمَّارُ بْنُ اِسْحَاقَ قَالَ قَدْ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَامِرِ عَنْ شُعْبَةَعَنْ عَبْدِالْعَزِیْزِ بْنِ صُهَیْبِ عَنْ اَنَسٍ رضی الله عنه قَالَ كُنَّا عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اِذَا نَزَلَ جِبْرَئِیْلُ علیه السلام فَقَالَ یَارَسُوْلَ اللهِ اِنَّ فُقَرَاءَ اُمَّتِكَ یَدْ خُلُوْنَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْاَغْنِیَاءِ بِنِصْفِ یَوْمٍ وَ هُوَ خَمْسُمِائَةِعَامٍ فَفَرِحَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَقَالَ اَفِیْكُمْ مَنْ یَنْشُدُنَا فَقَالَ بَدَوِیٌّ نَعَمْ اَنَایَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ هَاتِ فَاَنْشَدَالْبَدَوِیُّ.

از انس روایت شده است که فرمود: که ما به نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم ناگاه جبرئیل فرود آمد و گفت: ای رسول خدا به درستی که فقیران امت تو پیش از ثروتمندان امت تو وارد بهشت می شوند به مدت نصف روز که پانصد سال است. پس پیامبر ﷺ خوشحال شد و فرمود:« آیا در میان شما کسی است که برای ما بسراید؟» بدوی جواب داد: بله من هستم پیامبر ﷺ فرمود: بیا بخوان.

✓ **شعر** :

قَدْ لَسَعَتْ حَیَّةُالْهَوَی كِبَدِیْ   فَلَا طَبِیْبَ لَهَا وَلَا رَاقٍ

---

۱ – تفسیر حسینی ص ۱۳۲۱

به تحقیق مار هوی و هوس جگر مرا گزیدپس هیچ طبیب و تعویذ دهنده ای نیست.

اِلَّا الْحَبِیْبَ الَّذِیْ شَغَفْتُ بِهِ فَعِنْدَہٗ رُقْیَتِیْ وَ تِرْیَاقِیْ.

مگر حبیبی که شیفته او گشته ام پس دعا و داروی من در نزد او می باشد.

فَتَوَاجَدَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ وَ تَوَاجَدَ الْاَصْحَابُ مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ رِدَائَهُ عَنْ مَنْكَبَيْهِ فَلَمَّا فَرَغُوْا اَوَى كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَكَانَهُ قَالَ مُعَاوِيَةُ رضی الله عنه بْنُ اَبِیْ سُفْيَانَ مَا اَحْسَنَ لَعْبَكُمْ يَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فَقَالَ يَا مَعَا وِيَةُ لَيْسَ بِكَرِيْمٍ مَنْ لَمْ يَهْتَزَّ عِنْدَ سَمَاعِ ذِكْرِ الْحَبِيْبِ ثُمَّ قَسَّمَ رِدَاءَةُ رَسُوْلُ اللهِ عَلَى مَنْ حَاضَرَهُمْ بِاَرْبَعَ مِائَةِ قِطْعَةٍ وَ هَذَا الْحَدِيْثُ اَوْرَدْنَاهُ مُسْنَدًا كَمَا سَمِعْنَاهُ وَ وَجَدْنَاهُ [1]

پس پیامبرﷺبه وجد آمدند و همچنین اصحاب پیامبر ﷺ به وجد آمدندتا اینکه ردای پیامبر از شانه هایشان افتاد. پس وقتی که تمام شد هر یک از اصحاب به جایگاه خود برگشتند. معاویه پسر ابوسفیان گفت: چه خوب بود بازی شما ای رسول خدا .پیامبرﷺ فرمودند:« ای معاویه از کرامت به دور است کسی که بشنود یاد دوست را و به وجد نیاید.» سپس پیامبرﷺ ردای خود را در بین حاضرین به چهار صد قطعه تقسیم کردند. و این حدیث را به صورت سند دار آوردیم همانطور که شنیدیم و یافتیم.

(اَحَدُهَا) اَنَّ هَذَا مِنْ اَوَائِلِ مَا نُزِّلَ الْقُرْآنُ رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِاللهِ اَنَّهٗ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ قَالَ (كُنْتُ عَلَى جَبَلِ حَرَّاءَ)فَنُوْدِيْتُ يَا مُحَمَّدُ اِنَّكَ رَسُوْلُ اللهِ فَنَظَرْتُ عَنْ يَمِيْنِیْ وَ يَسَارِیْ فَلَمْ اَرَ شَيْئًا فَنَظَرْتُ فَوْقِیْ فَرَاَيْتُ الْمَلَكَ قَاعِدًا عَلَى

۱- تفسیر احمدی ص ۶۰۲

عَرْش بَیْنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ فَخِفْتُ وَرَجَعْتُ اِلَی خَدِیْجَةَ فَقُلْتُ دَثِّرُوْنِیْ دَثِّرُوْنِیْ وَ صُبُّوْا عَلَیَّ مَاءًا بَارِدًا فَنَزَلَ جِبْرِئِیْلُ علیه السلام [۱]

اولًا به درستی که این از اولین آیاتی است که بر پیامبر نازل شد. از حضرت جابر رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند:« که من در کوه حرا بودم پس صدا زده شدم یا محمد به درستی که تو رسول خدا هستی. پس به طرف چپ و راست خود نگاه کردم و چیزی را ندیدم پس به سوی آسمان نگاه کردم دیدم که فرشته ای بر تختی بین آسمان و زمین نشسته است. ترسیدم و به نزد خدیجه رفتم و گفتم : بپوشانید مرا بپوشانید مرا و بریزید بر من آب سرد در این هنگام جبرئیل علیه السلام فرود آمد.

قَوْلُهُ (یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ) **ای مرکز اقبال و منبع افضال، ای مطلع جمال و مختار ذو الجلال، ای چادر بشریت در سرکشیده و در گلیم انسانیت پوشیده شده، اگر تو قرب ما را دوست داری** (قُمْ) بِنَا وَاَسْقِطْ عَنْكَ مَا سِوَانَا **(قیام کن برای ما و دور کن از خود ماسوای ما را) از خود برخیز و از برخاستن خود برخیز در حریم عزت ما گریز. چادر بشریت از خود باز کن گلیم انسانیت از راه دل بردار تا دل صحرایی شود مرغ وار در عالم ارادت بر هوا طلب پرواز کن تا به آشیان قرب رسی.**[۲]

قَوْلُهُ كَمَا سَمِعْنَاهُ وَ وَجَدْنَاهُ ؛قَالَ الْاِمَامُ الشَّیْخُ ضِیَاءُ الدِّیْنِ فِیْ آدَابِ الْمُرِیْدِیْنَ رُوِیَ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ اَبِیْ طَالِب رضی الله عنه قَالَ اتَیْنَا النَّبِیَّ صلی الله علیه وسلم اَنَا وَ زَیْدٌ وَ جَعْفَرٌ فَقَالَ لِجَعْفَرٍ اَشْبَهْتَ خَلْقِیْ وَ خُلُقِیْ فَحَجَلَ وَ قَالَ لِزَیْدٍ اَنْتَ اَخُوْنَا وَ مَوْلَانَا فَحَجَلَ وَ

---

۱ -تفسیر کبیر ص ۱۸۹ ج۳۰

۲-کشف الاسرار ص۲۹۳ ج۱۰ سوره مدثر۷۴ جزء ۲۹

قَالَ لِیْ اَنْتَ مِنِّیْ وَ اَنَا مِنْكَ فَحَجَلْتُ .همان طوری که شنیدیم و یافتیم. شیخ ضیاء الدین گفت:درآداب المریدین ازعلی بن ابیطالب روایت شده است:گفت من،زیدوجعفر نزدپیامبرﷺ آمدیم وپیامبرﷺبه جعفرفرمودند:«توشبیه ترین مردم به من ازنگاه خلقت و اخلاق هستی»پس از فرط شادی بر روی یک پا و خرامان راه رفت.و برای زید فرمودند: « تو برادر و مولای ما هستی.» پس او نیز از فرط خوشحالی بر روی یک پا و خرامان راه رفت. و برای من فرمودند: « تو از من هستی و من از تو هستم.» پس من هم با ناز و خرامان راه رفتم.

قَالَ اَبُوْ عُبَیْدَةَ رضی الله عنه یَرْفَعَ رِجْلَهُ وَ تُقْفِرَ عَلَی الْاُخْرَی وَ قَدْ یَکُوْنُ ذٰلِكَ بِرِجْلَیْنِ جَمِیْعًا اِلَّا اَنَّهُ قَفْرٌ وَ لَیْسَ بِمَشْیٍ قَدْ یَحْدُثُ فِی الْمُسْتَمِعِ فِیْ حَالِ سَمَاعِهِ شَوْقٌ اِلَی مَا یُذْکَرُ فَیَثِبُ مِنْ مَکَانِهِ وَ یَفْعَلُ فِعْلَ مَنْ یُرِیْدُ ذِهَابَهُ اِلَی مَحْبُوْبِهِ الخ وَ یُسْمَعُ عَلَی ثَلَاثَةِ مَعَانٍ عَلَی الْحُبِّ نَحْوَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ وَالْحَرَکَةُ فِی السَّمَاعِ عَلَی ثَلَاثَةِ اَنْوَاعٍ اَلطَّرَبُ وَالْوَجْدُ وَالْخَوْفُ .فَالطَّرَبُ لَه ثَلَاثَةُ عَلَامَاتٍ اَلرَّقْصُ ؛ وَالتَّصْفِیْقُ؛وَالْفَرَحُ .وَالْوَجْدُ لَهُ ثَلَاثَةُ عَلَامَاتٍ اَلْغَیْبَةُ؛وَالْاِصْطِلَامُ وَالصَّرَخَاتُ. وَالْخَوْفُ لَهُ ثَلَاثَةُ عَلَامَاتٍ:اَلْبُکَاءُ؛وَاللَّطْمُ؛وَالزَّفَرَاتُ.[1]

ابو عبیده رضی الله عنه گفت : معنای حجل اینگونه است که شخص یک پایش را بلند کند و بر جای دیگر نهد یعنی در جا قدم بزند و گاهی این کار با دوپا انجام می شود جز اینکه با دو پا انجام داده جستن است نه راه رفتن ـ گاهی در شنونده در حال شنیدنش شوقی به آنچه ذکر می شود ایجاد می گردد پس از جایش می پرد و کار کسی را که می خواهد به محبوبش برسد را انجام می دهد .وسماع بر سه معنی است: محبت ـ خوف ـ امید .

۱ – حاشیه العلامة المولوی رحیم بخش ۱۷

و حرکت در سماع بر سه حــالت است: طرب و شادی و وجد و ترس از خدا. طرب سه علامت دارد: رقص ، کف زدن و شادی. وجد سه علامت دارد: از خود بی خود شدن ، جستن (از زمین جدا شدن) و فریاد زدن.

خوف سه علامت دارد:

۱. گریه کردن ،
۲. خود را زدن .
۳. آه کشیدن.

وَقِيْلَ ؛ اِنَّ دَاوُدَ عليه السلام كَانَ يَسْتَمِعُ لِقِرَائَتِهِ اَلْجِنُّ وَالْاِنْسُ وَالطَّيْرُ وَالْوَحْشُ اِذَا قَرَأَ الزَّبُوْرَ وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ اَرْبَعُ مِائَةِ جِنَازَةٍ مِمَّنْ قَدْ مَاتَ مِمَّنْ سَمِعُوْا قِرَائَتَهُ [1] و گفته شده است زمانی که حضرت داوود عليه السلام زبور می خواند جن و انس و پرندگان و وحوش همگی گوش فرا می دادند به خواندن او و حمل می شد ازمجلس اوچهارصدجنازه از کسانی که به علت شنیدن قرائت حضرت داوود جان سپرده بودند.

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ (رح) يَقُوْلُ سَمِعْتُ عَبْدَالْوَاحِدِ بْنَ بَكْرٍ يَقُوْلُ سُئِلَ رُوَيْمٌ عَنْ وُجُوْدِ الصُّوْفِيَّةِ عِنْدَ السَّمَاعِ فَقَالَ يَشْهَدُوْنَ الْمَعَانِيَ الَّتِيْ تَعْزُبُ عَنْ غَيْرِهِمْ فَتُشِيْرُ اِلَيْهِمْ اِلَيَّ اِلَيَّ فَيَتَنَعَّمُوْنَ بذَلِكَ مِنَ الْفَرَحِ ثُمَّ يَقَعُ الْحِجَابُ فَيَعُوْدُ ذَلِكَ الْفَرَحُ بُكَاءً مِنْهُمْ مَنْ يَخْرُقُ ثِيَابَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَصِيْحُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَبْكِيْ كُلُّ اِنْسَانٍ عَلَى قَدْرِهِ [2]

---

۱ – الرسالة القرشية ص ۱۶۸ باب سماء

۲– الرسالة القرشية ص ۲۶۹ باب سماء۱۷

از عبد الواحد بن بکر شنیدم می گفت : از رویم درباره وجود صوفیان در هنگام سماع سؤال شد پس گفت : آنان معانی ای را می بینند که بر غیر آنها پوشیده است و آن معانی اشاره می کنند که به سوی من بشتابید. پس از شدت خوشحالی پا برهنه راه می روند سپس حجابی جلوی چشمان آنان قرار می گیرد. پس شادی آنان به گریه تبدیل می گردد و در نتیجه بعضی ازآنها لباسهای خودراپاره می کنند. بعضی آوازسر می دهندوبعضی می گریندوهر انسانی به قدر طاقت خود.

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُوْلُ سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَنِ الرَّازِیَّ يَقُوْلُ سَمِعْتُ الْجُنَيْدَ يَقُوْلُ اِذَا رَأَيْتَ الْمُرِيْدَ يُحِبُّ السَّمَاعَ فَاعْلَمْ اَنَّ فِيْهِ بَقِيَّةً مِنَ الْبَطَالَةِ وَسَمِعْتُهُ .و از جنید شنیدم می گفت هنگامی که تو مرید را دیدی که سماع را دوست می دارد، پس بدان که در او از بطالت باقی مانده است.

يَقُوْلُ سَمِعْتُ عَلِیَّ بْنَ عَبْدِاللهِ الْبَغْدَادِیَّ يَقُوْلُ سَمِعْتُ اَبَا سَعِيْدٍ الرَّمْلِیَّ يَقُوْلُ قَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِاللهِ اَلسَّمَاعُ عِلْمٌ اِسْتَأْثَرَاللهُ تَعَالَى بِهِ لَايَعْلَمُهُ اِلَّا هُوَ .و از جنید شنیدم که گفت شنیدم از عبدالله از سهل بن عبدالله که می گفت : سماع علمی است که خداوند آن رابه خوداختصاص داد و بجز اوکسی آن را نمی داند.

وَ حَكَى اَحْمَدُ بْنُ مَقَاتِلِ الْمَكِّیُّ قَالَ لَمَّا دَخَلَ ذُوالنُّوْنِ الْمِصْرِیُّ بَغْدَادَ اِجْتَمَعَ اِلَيْهِ الصُّوْفِيَّهُ وَمَعَهُمْ قَوَّالٌ فَاسْتَأْذَنُوْهُ اَنْ يَقُوْلَ بَيْنَ يَدَيْهِ شَيْئًافَاَذِنَ فَابْتَدَأَ يَقُوْلُ:

صَغِيْرُ هَوَاكَ اِنْ عَذَّبَنَى فَكَيْفَ بِهِ اِذَا اِحْتَنَكَا

وَاَنْتَ جَمَعْتَ مِنْ قَلْبِیْ هَوًى قَدْ كَانَ مُشْتَرَكَا

اَمَـا تَـرْثَی لِمُکْتَئِـبٍ   اِذَاضَحَكَ الْخَلِیُّ بَکَی

و احمد بن مقاتل حکایت کرد : هنگامی که ذوالنون مصری (رح) به بغداد داخل شد صوفیان اطراف او را گرفتند و همراه آنان خواننده ای بود پس از او اجازه خواستند که در حضور او چیزی بخواند. پس ذوالنون اجازه داد او شروع به خواندن نمود : کوچکترین عشق و هوای تو مرا می آزارد پس چگونه است اگر که بر من مسلط شود و تو از قلب من هوا را که مشترک بود جمع کردی ، آیا مرثیه می خوانی برای فرد غمگینی که زمانی که فرد بی غم و غصه بخندد او گریه می کند.

قَالَ فَقَامَ ذُالنُّوْنِ وَسَقَطَ عَلَی وَجْهِهِ وَالدَّمُ یَقْطُرُ مِنْ وَجْهِهِ وَلَا یَسْقُطُ عَلَی الْاَرْضِ ثُمَّ قَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ یَتَوَاجَدُ فَقَالَ لَهُ : ذُوالنُّوْنِ الَّذِیْ یَرَاكَ حِیْنَ تَقُوْمُ فَجَلَسَ الرَّجُلُ سَمِعْتُ اُسْتَاذَانَا عَلِیٍّ الدَّقَّاقِ یَقُوْلُ فِی هَذِهِ الْحِکَایَةِ کَانَ ذُوالنُّوْنِ صَاحِبَ اِشْرَافٍ عَلَی ذَلِكَ الرَّجُلِ حَیْثُ نَبَّهَهُ أَنَّ ذَلِكَ لَیْسَ مَقَامَهُ وَکَانَ ذَلِكَ الرَّجُلُ صَاحِبَ اِنْصِرَافٍ حَیْثُ قَبلَ ذَلِكَ مِنْهُ فَرَجَعَ وَقَعَدَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ اَحْمَدَ التَّمِیْمِیَّ یَقُوْلُ سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ بْنَ عَلِیٍّ الصُّوْفِیَّ یَقُوْلُ سَمِعْتُ اِبْنَ الْجَلَاءِ یَقُوْلُ کَانَ بِالْمَغْرِبِ شَیْخَانِ لَهُمَا اَصْحَابٌ وَ تَلَامِذَةٌ یُقَالُ لِاَ حَدِهِمَا اَلْجِبلَّةُ وَ لِلثَّانِیْ رُزَیْقٌ فَزَارَ رَزِیْقٌ یَوْمًا جِبلَّةَ فِیْ اَصْحَابِهِ فَقَرَأَ رَجُلٌ مِنْ اَصْحَابِ رُزَیْقٍ شَیْئًا فَصَاحَ وَاحِدٌ مِنْ اَصْحَابِ جِبلَّةَ وَمَاتَ فَلَمَّا اَصْبَحُوْا قَالَ جِبلَّةُ لِرُزَیْقٍ اَیْنَ الَّذِیْ قَرَأَ بِالْاَمْسِ فَلْیَقْرَأْ آیَةً فَقَرَأَ فَصَاحَ جِبلَّةُ صَیْحَةً فَمَاتَ الْقَارِیْ فَقَالَ الْجِبلَّةُ : وَاحِدٌ بِوَاحِدٍ وَالْبَادِیْ اَظْلَمُ سُئِلَ اِبراهِیْمُ الْمَارِسْتَانِیُّ عَنِ الْحَرَکَةِ عِنْدَ السَّمَاعِ فَقَالَ بَلَغَنِیْ اَنَّ مُوْسَی علیه السلام قَصَّ فِیْ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ فَمَزَّقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ قَمِیْصَهُ فَاَوْحَی اللهُ تَعَالَی اِلَیْهِ قُلْ لَهُ مَزِّقْ لِیْ قَلْبَكَ

وَلَاتُمَزِّقْ ثِيَابَكَ وَ قَالَ اَبُوْ عَلِيٍّ الْمَغَازِلِيُّ لِلشِّبْلِيِّ رُبَّمَا تَطْرُقُ سَمْعِيْ آيَةٌ مِنْ كِتَابِ اللهِ ﷻ فَتَجْذُبُنِيْ عَلَى تَرْكِ الْاَشْيَاءِ وَالْاِعْرَاضِ عَنِ الدُّنْيَا ثُمَّ اَرْجِعُ اِلَى اَحْوَالِيْ وَ اِلَى النَّاسِ فَقَالَ الشِّبْلِيُّ مَا اجْتَذَبَكَ اِلَيْهِ فَهُوَ عَطْفٌ مِنْهُ عَلَيْكَ وَ لُطْفٌ مِنْهُ بِكَ وَ مَا رَدَّكَ اِلَى نَفْسِكَ فَهُوَ شَفَقَةٌ مِنْهُ اِلَيْكَ لِاَنَّهُ لَمْ يَصْلُحْ لَكَ التَّبَرِّيْ مِنَ الْحَوْلِ وَالْقُوَّةِ فِى التَّوَجُّهِ اِلَيْهِ:

سَمِعْتُ اَبَا حَاتَمِ السِّجِسْتَانِيَّ يَقُوْلُ سَمِعْتُ اَبَا نَصْرِ السَّرَّاجَ يَقُوْلُ سَمِعْتُ اَحْمَدَ بْنَ مُقَاتِلِ الْمَكِّيَّ يَقُوْلُ كُنْتُ مَعَ الشِّبْلِيِّ فِيْ مَسْجِدٍ لَيْلَةً مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ هُوَ يُصَلِّيْ خَلْفَ اِمَامٍ لَهُ وَاَنَا بِجَنْبِهِ فَقَرَاَ الْاِمَامُ (وَلَئِنْ شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِىْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ) فَزَعَقَ زَعْقَةً قُلْتُ طَارَتْ رُوْحُهُ وَهُوَ يَرْتَعِدُ وَيَقُوْلُ بِمِثْلِ هَذَا يُخَاطَبُ الْاَحْبَابُ يُرَدِّدُ ذَلِكَ كَثِيْرًا.

گفت ذوالنون برخاست و با صورت بر زمین خورد و خون از او جاری شد و لی بر زمین نریخت. سپس مردی از قوم گفت که ذوالنون به وجد آمده است. ذوالنون گفت: (الذی یراک حین تقوم) آن ذاتی که می بیند تو را هنگامی که بلند می شوی. پس آن شخص نشست ازاستاد ابوعلی دقاق شنیدم که می گفت:در این حکایت ذوالنون بر آن مرد نظارت داشت هنگامی که او را آگاه کرد که این مقام او نیست و آن مرد انعطاف پذیر بود هنگامی که آن را از او پذیرفت و برگشت و نشست. و شنیدم از محمد بن احمدتمیمی که گفت از عبدالله شنیدم که گفت ازابن جلا شنیدم که می گفت که در مغرب دو شیخ بودند که هر کدام شاگردان و یارانی داشتند و یکی از این شیخ ها جبله و دوّمی رُزَیْق نامیده می شد روزی رزیق جبله را ملاقات کرددر حالی که جبله با یارانش نشسته بود. پس مردی از یاران

رزیق چیزی را خواند در این هنگام یکی از یاران جبله فریادی سر داد و مرد. هنگامی که صبح شد جبله به رزیق گفت کجا است آن مردی که دیروز می خواند بیاید و آیه ای بخواند پس او خواند و جبله فریادی سر دادتا اینکه قاری مرد. جبله گفت : این یکی عوض آن یکی دیروز است و شروع کننده ظالم تر است. از ابراهیم مارستانی از حرکت در وقت سماع سؤال شد .ابراهیم گفت: به من خبر رسید که موسی(علیه السلام) در میان بنی اسرائیل قصه می گفت پس یکی از آنها شروع به پاره کردن لباسش کرد. پس خداوند برموسی(علیه السلام) وحی کرد : به او بگو که قلبت را برای من پاره کن نه لباست را. وگفت ابو علی (رح)مغازلی برای شبلی(رح) :« چه بسا آیه ای از کتاب خدا به گوش من می رسد پس مرا به ترک اشیا و روی گرداندن از دنیا می خواند. سپس من به احوال خود و به سوی مردم باز می گردم.» شبلی گفت:« آنچه که تو را به سوی خود می کشاند پس آن لطفی و مهربانی از جانب او بر تو می باشد و آنچه که تو را بـه خودت بـر می گرداند پس آن هم شفقت و مهربانی از جانب او بر تو می باشد. چرا که مصلحت نیست به تو که در توجه بـه آن از حال و قوت بیـزار بـاشی.» از ابو حاتم سجستانی شنیدم که احمد بن مقاتل مکی گفت در شبی از شبهای ماه رمضان همراه شبلی (رح) درمسجد بودم و شبلی پشت سر امام نماز می خواند و من در کنارش بودم امام خواند (ولئن شئنا لَنَذْهِبَنَّ الایة) شبلی فریادی سر داد. من گفتم روحش از او جدا شده است. در حالی که می لرزید ومی گفت : به دوستان این طور خطاب می شود . و این جمله را بسیار تکرار نمود.

وَ حُكِيَ عَنِ الْجُنَيْدِ انَّهُ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى السِّرِيِّ يَوْمًا فَرَأَيْتُ عِنْدَهُ رَجُلًا مَغْشِيًّا عَلَيْهِ فَقُلْتُ مَالَهُ فَقَالَ سَمِعَ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى فَقُلْتُ تَقْرأُ عَلَيْهِ ثَانِيًا

فَقَرَأَ فَاَفَاقَ فَقَالَ لِیْ مِنْ اَیْنَ عَلِمْتَ هَذَا فَقُلْتُ اِنَّ قَمِیْصَ یُوْسُفَ ذَهَبَ بِسَبَبِهِ عَیْنُ یَعْقُوْبَ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ ثُمَّ بِهِ عَادَ بَصَرُهُ فَاسْتَحْسَنَ مِنِّیْ ذَلِكَ.

حکایت شده است که جنید (رح) گفت:« روزی نزد سری رفتم. پس در نزد او مرد بی هوشی دیدم. گفتم: او را چه شده است؟ گفت: آیه ای از آیات قرآن را شنید. پس گفتم: بار دیگر بر او آیه می خوانی؟ پس چون دوباره خواند او به هوش آمد. پس سری به من گفت : از کجا این را دانستی ؟ گفتم از پیراهن یوسف که به سبب آن چشمان یعقوب کور شد و باز دو مرتبه به سبب پیراهن بینا گشت. پس این علم را از من نیک شمرد.»

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ اَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الصُّوْفِیَّ یَقُوْلُ سَمِعْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَلِیٍّ الطُّوْسِیَّ یَقُوْلُ سَمِعْتُ الرُّقَی یَقُوْلُ سَمِعْتُ الدُّرَّاجَ یَقُوْلُ :كُنْتُ اَنَا وَابْنُ الْفُوَطِیْ مَارَّیْنِ عَلَی الدِّجْلَةِ بَیْنَ الْبَصْرَةِ وَالْاُبُلَّةِ وَ اِذَا نَحْنُ بِقَصْرٍ حَسَنٍ لَهُ مَنْظَرٌ وَ عَلَیْهِ رَجُلٌ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ جَارِیَةٌ تُغَنِّیْ وَ تَقُوْلُ

فِیْ سَبِیْلِ اللهِ وُدٌّ كَانَ مِنِّی لَكَ یُبْذَلُ
كُلَّ یَوْمٍ تَتَلَوَّنُ غَیْرُ هَذَا بِكَ اَجْمَلُ

وَاِذَا شَابٌّ تَحْتَ الْمَنْظَرَةِ بِیَدِهِ رَكْوَةٌ وَعَلَیْهِ مُرَقَّعَةٌ یَسْمَعُ فَقَالَ یَا جَارِیَةُ بِحَیَاةِ مَوْلَاكَ اَعِیْدِیْ

كُلَّ یَوْمٍ تَتَلَوَّنُ غَیْرُ هَذَا بِكَ اَجْمَلُ

فَقَالَ مَوْلَاهَا قُوْلِیْ فَاَعَادَتْ فَقَالَ الْفَقِیْرُ هَذَا وَاللهِ تَلَوُّنِیْ مَعَ الْحَقِّ وَ شَهَقَ شَهْقَةً خَرَجَتْ رُوْحُهُ فَقَالَ صَاحِبُ الْقَصْرِ لِلْجَارِیَةِ اَنْتِ حُرَّةٌ لِوَجْهِ اللهِ تَعَالَی وَخَرَجَ اَهْلُ الْبَصْرَةِ وَ فَرَغُوْا مِنْ دَفْنِهِ وَالصَّلَوةِ عَلَیْهِ فَقَامَ صَاحِبُ الْقَصْرِوَقَالَ اَلَیْسَ

تَعْرِفُوْنِیْ اُشْهِدُکُمْ اَنَّ کُلَّ شَیْءٍ لِیْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ وَکُلُّ مَمَالِکِیْ اَحْرَارٌ ثُمَّ اِتَّزَرَ بِإِزَارٍوَارْتَدَی بِرِدَاءٍ وَ تَصَدَّقَ بِالْقَصْرِوَمَرَّ فَلَمْ یُرَ لَهُ بَعْدَذَلِكَ وَجْهٌ وَلَاسُمِعَ لَهُ اَثَرًا.

شنیدم از محمد بن احمد که گفت شنیدم از دراج که می گفت که من و ابن فوطی بر دجله بین بصره و ابله گذر می کردیم ناگاه قصر زیبایی که بر آن ایوانی بود دیدم و بر روی ایوان مردی بود که کنیزکی در جلویش آواز می خواند و می گفت: دوستی که از جانب من به تو بخشیده می شد در راه خدا بود. هر روز به رنگی هستی هر روزی برای تو بهتر است که اینگونه نباشی در این هنگام جوانی که در زیر ایوان و دست او مشکی چرمی و در تنش لباس پینه(پیوند) زده ای بود، شنید گفت ای کنیز تو را به جان مولایت این بیت(کل یوم تتلون ، غیر هذا بک اجمل) را تکرار کن. پس مولایش به او گفت دوباره بخوان. پس کنیز همان کلام را دوباره خواند و فقیر گفت به خدا قسم این است تَلَوُّن من به حق و فریادی کشید و روح از بدنش خارج شد. صاحب قصر به کنیز گفت : که تو را به خاطر خدا آزاد کردم . و اهل بصره خارج شدند و هنگامی که از نماز جنازه و دفن آن فقیر فارغ شدند، صاحب قصر برخاست و گفت آیا مرا نمی شناسید من شما را گواه می گیرم بر اینکه هر چه متعلق به من است در راه خدا باد و هر مملوکی که دارم همه آزادند. پس یک شلوار و یک ردایی برای خودش برداشت و قصر را صدقه داد و رفت و کسی او را ندید و درباره او چیزی را نشنید.

وَحُکِیَ عَنْ اَبِیْ سَعِیْدٍ اَلْخَزَّازِ قَالَ رَأَیْتُ عَلِیَّ بْنَ الْمُوَفَّقِ فِی السَّمَاعِ یَقُوْلُ: اَقِیْمُوْنِیْ فَاَقَامُوْهُ فَقَامَ وَتَوَاجَدَ ثُمَّ قَالَ اَنَا الشَّیْخُ الزَّفَّانُ . وَقِیْلَ قَامَ الدُّقِّیُّ لَیْلَةً اِلَی الصَّبَاحِ یَقُوْمُ وَیَسْقُطُ عَلَی هَذَا الْبَیْتِ وَالنَّاسُ قِیَامٌ یَبْکُوْنَ وَالْبَیْتُ:

بِاللهِ فَارْدُدْ فُؤَادَ مَكْتَئِبٍ   لَيْسَ لَهُ مِنْ حَبِيْبِهِ خَلَفُ

از ابن سعید خزاز حکایت شده است که گفت: علی بن موفق را دیدم که در حالت سماع می گفت: مرا بلند کنید ،پس او را بلند کردند لذا بلند شد و تواجد نمود. پس گفت من شیخ رقاص هستم. گویند دقی شبی تا به صبح بر این بیت برخاست و می افتاد . و مردم بر پای ایستاده و گریه می کردند و بیت این بود: به خداقسم بازگردان قلب شخص غمگینی را که برای او هیچ جانشینی از محبوبش نیست.

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ اَحْمَدَ التَّمِيْمِيَّ يَقُوْلُ سَمِعْتُ عَبْدَاللهِ يَقُوْلُ سَمِعْتُ اَحْمَدَ بْنَ عَلِيٍّ الكَرْخِيَّ الْوَجِيْهِيَّ يَقُوْلُ كَانَ جَمَاعَةٌ مِنَ الصُّوْفِيَّةِ مُسْتَجْمِعِيْنَ فِيْ بَيْتِ الْحَسَنِ الْقَزَّازِوَ مَعَهُمْ قَوَّالُوْنَ يَقُوْلُوْنَ وَيَتَوَاجَدُوْنَ فَاَشْرَفَ عَلَيْهِمْ مِمْشَادُ الدِّيْنُوْرِيُّ فَسَكَتُوْا فَقَالَ ارْجِعُوْا اِلَى مَاكُنْتُمْ فِيْهِ فَلَوْ جُمِعَ مَلَاهِي الدُّنْيَا فِيْ اُذُنِيْ مَا شَغَلَ هَمِّيْ وَلَا شَفَى بَعْضَ مَا بِيْ وَبِهَذَا الْاِسْنَادِ عَنِ الْوَجِيْهِيِّ قَالَ سَمِعْتُ اَبَا عَلِيٍّ الرُّوْدْبَارِيَّ يَقُوْلُ : بَلَغْنَا فِيْ هَذَا الْاَمْرِ اِلَى مَكَانٍ مِثْلِ حَدِّ السَّيْفِ اِنْ مِلْنَا كَذَا فَفِي النَّارِوَقَالَ خَيْرُ النَّسَّاجِ قَصَّ مُوْسَى بْنُ عِمْرَانَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ عَلَى قَوْمٍ قِصَّةً فَزَعَقَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ فَانْتَهَرَهُ مُوْسَى فَاَوْحَى اللهُ تَعَالَى اِلَيْهِ : بِطَلَبِيْ نَاجَوْا وَ بِحُبِّيْ بَاحُوْا وَبِوَجْدِيْ صَاحُوْا فَلِمَ تُنْكِرُ عَلَى عِبَادِيْ وَقِيْلَ سَمِعَ الشِّبْلِيُّ قَائِلًا يَقُوْلُ الْخِيَارُ عَشْرَةٌ بِدَانِقٍ فَصَاحَ وَقَالَ اِذَا كَانَ الْخِيَارُ عَشْرَةٌ بِدَانِقٍ فَكَيْفَ الشِّرَارُ وَقِيْلَ اِذَا تَغَنَّتِ الْحُوْرُ الْعَيْنُ فِي الْجَنَّةِ تَرَدَّدَتِ الْاَشْجَارُ وَقِيْلَ كَانَ عَوْفُ بْنُ عَبْدِ اللهِ يَأْمُرُ جَارِيَةً لَه حَسَنَةَ الصَّوْتِ فَتُغَنِّيْ بِصَوْتٍ حَزِيْنٍ حَتَّى تَبْكِي الْقَوْمُ وَ سُئِلَ اَبُوْ سُلَيْمَانَ الدَّارَانِيُّ عَنِ السَّمَاعِ فَقَالَ كُلُّ قَلْبٍ يُرِيْدُ الصَّوْتَ الْحَسَنَ فَهُوَ ضَعِيْفٌ يُدَاوَى كَمَا يُدَاوِى الصَّبِيُّ

اِذَا اُرِیْدَ اَنْ یَّنَامَ ثُمَّ قَالَ اَبُوْ سُلَیْمَانَ اِنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ لَا یُدْخِلُ فِی الْقَلْبِ شَیْئًا اِنَّمَا یُحَرِّکُ مِنَ الْقَلْبِ مَا فِیْهِ قَالَ اِبْنُ اَبِی الْحَوَارِیِّ صَدَقَ وَاللهِ اَبُوْ سُلَیْمَانَ وَقَالَ الْجَرِیْرِیُّ کُوْنُوْا رَبَّانِیِّینَ اَیْ سَمَّاعِیْنَ مِنَ اللهِ قَائِلِیْنَ بِاللهِ تَعَالَی وَ سُئِلَ بَعْضُهُمْ عَنِ السَّمَاعِ فَقَالَ بُرُوْقٌ تَلْمَعُ ثُمَّ تَخْمَدُ وَاَنْوَارٌ تَبْدُوْ ثُمَّ تَخْفَی مَا اَحْلَاهَا لَوْ بَقِیَتْ مَعَ صَاحِبِهَا طَرْفَةَ عَیْنٍ ثُمَّ اَنْشَأَ یَقُوْلُ :

خَطْرَةٌ فِی السِّرِّ مِنْهُ خَطِرَتْ   خَطْرَةَ الْبَرْقِ اِبْتَدَی ثُمَّ اِضْمَحَلَّ

اَیُّ زَوْرٍ لَکَ لَوْ قَصْدًا سَرَی   وَ مُلِمٍّ بِکَ لَوْ حَقًّا فَعَلَ

وَقِیْلَ السَّمَاعُ فِیْهِ نَصِیْبٌ لِکُلِّ عُضْوٍ فَمَا یَقَعُ اِلَی اللِّسَانِ یَصِیْحُ وَمَا یَقَعُ عَلَی الْیَدِ تَمْزُقُ الثِّیَابَ وَتَلْطِمُ وَمَا یَقَعُ اِلَی الرِّجْلِ تَرْقُصُ[۱]

از احمد بن علی کرخی وجیهی شنیدم که می گفت : گروهی از صوفیان در خانه حسن قزاز جمع شده بودند و همراه ایشان خوانندگانی بود که می خواندند و تواجد می کردند. پس ممشاد دینوری نزد ایشان تشریف آورد لذا همگی آرام گرفتند.پس گفت: بر گردید به آنچه بر آن بودید، اگر تمامی ملاهی دنیا در گوشم جمع شوند فکر مرا مشغول نخواهند کرد و بعضی از آنچه که من را است، شفا نخواهد بخشید. و به همین اسناد از وجیهی (رح) روایت است که از علی رودباری شنیدم که گفت در این کار (سماع به جایی رسیده ایم که همچون تیزی شمشیر است اگر اندکی مایل شویم در آتش خواهیم سوخت) و خیر النساج گفت حضرت موسی برقومی قصه ای را تعریف نمود. در نتیجه یکی از آنان فریادی سرداد.پس حضرت موسی علیه‌السلام او را سرزنش کرد(خداوند بلند مرتبه وحی فرستاد که به طلب

۱- الرِّسَالَةُ الْقُشَیْرةُ الْقُشَیْرِیَّةُ ص۲۷۲ـ باب فی السماع

من مناجات کردندوبه محبت من ظاهرشدندوبه وجدمن بانک کردند پس چرابربندگان من انکارمی کنی)

و آورده اند که شبلی صدای فروشنده ای را شنید که می گفت: ده خیار به یک دانگ. پس فریاد زد و گفت : اگر ده خیار یک دانگ ارزش داشته باشد.،پس حال اشرار چگونه است؟ و آورده اند: هنگامی که حور عین در بهشت آواز بخواند درختان به حرکت در می آیند. و آمده است : عوف بن عبدالله به کنیزی که صدای نیکویی داشت امر می کرد که آواز بخواند. پس با صدای اندوهناکی آواز خواندتا اینکه مردم گریه کردند. از ابو سلیمان دارانی در مورد سماع سؤال شد پس جواب داد: :هر دل که آواز خوش بخواهد پس او ضعیف است که احتیاج به مداوا دارد همانطور که کودک احتیاج به مداوا دارد زمانی که بخواهند که او بخوابد. سپس ابو سلیمان گفت : قطعًا صدای نیکو چیزی را در قلب واردنمی کند بلکه فقط آن چیزی راکه در قلب است به حرکت در می آورد. ابن ابی الحواری گفت: به خدا قسم سلیمان راست گفت. و جریری گفت: ربَّانِی باشید یعنی شونده از خدا و صحبت کننده با خدا باشید و از یکی از آنان در مورد سماع سؤال شد پس گفت : به مانند برق هایی است که می درخشد سپس به خاموشی می گراید و نورهایی است که ظاهر می شود سپس پنهان می گردد. چه شیرین است اگر که همراه صاحبش به اندازه یک چشم به هم زدن باقی بماند.سپس شروع به گفتن نمود : خطره ای از جانب او در سر پدید آمد به مانند خطره برق که آشکار می شود سپس خاموش می گردد . کدامین خیال است که شبانه تورا قصد نماید و کدامین رجوع کننده که به خاطر تو خالصًا و حقیقتًا انجام دهد. و گفته اند در سماع برای هر اندامی نصیبی است . نصیب زبان این است که فریاد برارد و نصیب دست این است که لباس پاره کند و سیلی می زند و نصیب پا این است که می رقصد.

وَفِیْ هَذِهِ الْآیَةِ سِرٌّ لَطِیْفٌ وَهُوَ اَنَّ السَّالِکِیْنَ مَسْلَكَ التَّقْوَی بِالْمُجَاهَدَةِ وَالرِّیَاضَاتِ اِذَا اِجْتَمَعُوْا فِیْ مَنْزِلٍ وَذْکُرُوا اللهَ کَثِیْرًا بِاَعْلَی صَوْتٍ وَضَرَبُوْا اَرْجُلَهُمْ عَلَی الْاَرْضِ مَعَ الْحَرَکَةِ اَیَّةَ حَرَکَةٍ کَانَتْ وَکَانَتْ نِیَّتُهُمْ بِذَلِكَ اِزَالَةَ الْاَ لَمِ الرُّوْحَانِیِّ جَازَ مِنْهُمْ ذَلِكَ اِذْ ضَرْبُ الرِّجْلِ الصُّوَرِیَّةِ عَلَی الْاَرْضِ الصُّوَرِیَّةِ مَعَ الذِّکْرِ الصُّوَرِیِّ بِنِیَّةٍ خَالِصَةٍ یُوْصِلُ اِلَی الْحَقِیْقَةِ اِذْ مَا مِنْ حُکْمٍ شَرْعِیٍّ اِلَّا وَلَهُ حَقِیْقَةٌ تَوَصَّلُ عَامِلَهُ اِلَی حَقِیْقَتِهِ انْتَهَی[1]

در این آیه راز لطیفی است و آن اینکه سالکان طریقه تقوی با مجاهدت و ریاضت هنگامی که در منزلی جمع شوند و خدا را با صدای بلند ذکر کرده و بخوانندو با حرکت پاهایشان را برزمین بزنند (برقصند) و هدف آنها از این کار کاهش درد روحانی باشد، این کار بر آنان جایز است. زیرا زدن پای صوری (جسمانی) بر زمین صوری همراه با ذکر صوری (لفظی) اگر با نیت خالص باشد او را به حقیقت می رساند چرا که هیچ حکم شرعی نیست مگربرای او حقیقتی است که عامل خود را به آن می رساند.

فَقَدَ شَرَطَ الشَّیْخُ رَحْمَةُاللهِ عَلَیْهِ فِیْ هَذِهِ الْکَلِمَاتِ لِمَنْ اَرَادَ الْوَجْدَ وَالسَّمَاعَ حُضُوْرَ الْقَلْبِ وَالْعِشْقَ وَالْمَحَبَّةَ وَالصِّدْقَ وَغَلَبَةَ الْحَالِ الخ تحت آیة الکریمة﴿ اُرْکُضْ بِرِجْلِكْ هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَّشَرَابٌ ﴾[2]

شیخ شرط قرار داد در این کلمات ، حضور قلب و عشق و محبت و صدق و غالب شدن حال را برای کسانی که طالب وجد و سماع هستند .

---

۱ ــ روح البیان ص۴۱ ج۸

۲ ــسوره ص آیه ۴۲

وَعَلَى هَذَا يَكُوْنُ اِسْتِمَاعُ قَوْلِ الْقَوَّالِ مِنْ هَذَا الْقَبِيْلِ كَمَا فِى التَّأْوِيْلَاتِ النَّجْمِيَّةِ[1] تحت آية الكريمه ﴿يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهُ﴾ [2]

و بر این اساس شنیدن آواز خوانندگان از همین قبیل می باشد چنانچه در تأویلات نجمیه آمده است .

فَائِدَةٌ ثَبَتَ مِنْ هَذَا الْاَحَادِيْثِ اَنَّ الشِّعْرَ لَا بَأْسَ بِهِ مَا اُجْتُنِبَ الْكِذْبُ وَاَشْبَاهُهُ الخ هُوَ كَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيْحُهُ قَبِيْحٌ [3]الخ :**فایده از این احادیث : ثابت شده است بدرستی که شعر تا زمانی که از دروغ و مانند آن پرهیز شود هیچ پروایی ندارد. پس شعر کلامی است که خوب آن خوب و بد آن بد است .**

آية كريمه ﴿وَالشُّعَرَآءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ﴾ الاية ﴿اِلَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا﴾ [4]وَقَدْ تَزَمَّلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ثِيَابَهُ فِىْ بَدْءِ الْوَحْىِ خَوْفًا مِنْهُ لِهَيْبَتِهِ الخ[5] فَرَفَعْتُ بَصَرِىْ فَاِذَا اَلْمَلَكُ جَائَنِىْ بِحَرَّاءَ قَاعِدًا عَلَى كُرْسِىٍّ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ فَجِئْتُ اَهْلِىْ فَقُلْتُ زَمِّلُوْنِىْ زَمِّلُوْنِىْ فَاَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى ﴿يَا اَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَاَنْذِرْ وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ﴾ [6] **به تحقیق که پیامبرخدا ﷺ در ابتدای وحی به خاطر ترس از هیبت جبرئیل لباسش را به دور خود پیچید.پس سرم را بلند کرده و به آسمان نگاه نمودم**

---

۱ -تفسیر روح البیان ص۹۰ـ ج۸

۲ - سوره زمر آیه ۱۸

۳ - تفسیر المظهری ص۶۴ ـ ج۷

۴ – سوره شعراء آیه ۲۲۷

۵ –تفسیر المظهری ص۱۱۲ـ ج۱۰) يَا اَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ

۶ - الاية التفسير المظهری ص۱۲۳ـ ج۱۰ـ جزء۲۹ـ سورهٔ مدثر -يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ -الاية تفسير المظهری ص۲۰۴ـ ج ۸ ـ جزء ۲۳

ناگهان دیدم فرشته ای در غار حرا به سوی من بر کرسی بین آسمان و زمین نشسته بود پس بسوی خانواده ام آمدم و گفتم مرا بپوشانید مرا بپوشـــانید . پس خداوند آیه (یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرِ) را نازل نمود .

وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ الخ وَاعْلَمْ اَنَّ شَأْنَ نُوْرِ الْاِیْمَانِ اَنْ یُّرِقَّ الْقَلْبَ وَیُصَفِّیَهُ عَنْ کُدُوْرَاتِ صِفَاتِ النَّفْسِ وَظُلُمَاتِهَا وَ یُلَیِّنَ قَسْوَتَهُ فَیَلِیْنُ اِلَی ذِکْرِ اللهِ وَیَجِدُ شَوْقًا اِلَی اللهِ وَهَذَا حَالُ اَهْلِ الْبِدَایَاتِ وَاَمَّا حَالُ اَهْلِ النِّهَایَاتِ فَالطُّمَأْنِیْنَةُ وَالسُّکُوْنُ بِالذِّکْرِ الخ[1] (وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ) بدان به درستی که شأن نور ایمان ایـــن است که قلب را رقیق کرده و آن را از کدورتها و تاریکی ها مصفا گردانیده و سختی آن را مبدل به نرمی می سازد . پـــس بـــرای یـــاد خـــدا نـــرم شـــده و اشتیاقی به سوی خدا می یابدو این حال مبتدیان است و اما حال منتهیـــان اطمینان و آرامش به یاد خداست .

﴿فَلَمَّا تَجَلَّی رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَکًّا وَ خَرَّ مُوسَی صَعِقًا﴾ [2] اَیْ سَقَطَ مَغْشِیًّا عَلَیْهِ مِنْ هَوْلِ مَا رَأَی الخ

(الایة) یعنی از ترس آنچه که دیده بود بیهوش افتاد .

✓ وفي المثنوي:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد	کوه در رقص آمد وچالاک شد
عشق جـــان طور آمد عاشقا	طور مست وخر موسی صعقا [3]

---

۱ -تفسیر روح البیان ص۳۱۲ ج۳ جزء۹ سوره ۸

۲ -سوره اعراف آیه ۱۴۳«پس وقتی که ظهـور کـرد پروردگـار او بـر آن کـوه گردانید آن کوه را به زمین همواره ساخته و افتاد موسی بیهوش شده»

۳ -تفسیر روح البیان ص۲۳۵ـ ج۳

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُوْسُفَ قَالَ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنِ الْاَعْمَشِ عَنْ اِبراهِيْمَ عَنْ عُبَيْدَةَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ قَالَ لِيْ اَلنَّبِيُّ ﷺ اِقْرَأْ عَلَيَّ الْقُرْآنَ قُلْتُ يَا رَسُوْلَ اللهِ اَقْرَأُ عَلَيْكَ وَعَلَيْكَ أُنْزِلَ قَالَ نَعَمْ فَقَرَأْتُ سُوْرَةَ النِّسَاءِ حَتَّى اَتَيْتُ اِلَى هَذِهِ الْاٰيَةِ(فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيْدٍ وَّجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيْدًا) قَالَ حَسْبُكَ اَلْاٰنَ فَالْتَفَتُّ اِلَيْهِ فَاِذَا عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ[1]

محمد بن یوسف برای ما روایت کرد وگفت:ابوسفیان از اعمش او از ابراهیم او ازعبیده او از عبدالله بن مسعود ، روایت کرد. که رسول خدا ﷺ به من فرمود:« برایم قرآن بخوان »گفتم ای رسول خدا برای تو قرآن بخوانم در حالی که بر تو نازل شده است ؟ فرمود :«بله ».پس من سوره نساء را تا آیه (فَكَيْفَ اِذَا جِئْنَا .) خواندم رسول خداﷺ فرمود :«الان تو را بس است ». پس به سوی او توجه نمودم ناگهان دیدم که چشمانش اشک می ریختند.

عَنْ عِبَادِ بْنِ الْوَلِيْدِ الْغَبَرِيِّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوْسَى اَلشَّيْبَانِيُّ حَدَّثَنَا اَلرَّبِيْعُ بْنُ عَبْدِ اللهِ الْمَدَنِيُّ حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَلِيٍّ اَنَّ عَمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضي الله عنه قَالَ يَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ اَخْبِرْنِيْ بِمَا رَأَيْتَ فِي الْجَنَّةِ لَيْلَةً أُسْرِيَ بِكَ فَقَالَ يَا اِبْنَ الْخَطَّابِ لَوْ لَبِثْتُ فِيْكُمْ مَا لَبِثَ نُوْحٌ فِي قَوْمِهِ اَلْفَ سَنَةٍ أُحَدِّثُكُمْ عَمَّا رَأَيْتُ فِي الْجَنَّةِ لَمَا فَرَغْتُ مِنْهُ وَلَكِنْ يَا عُمَرُ اِذْ قُلْتَ لِي حَدِّثْنِيْ فَسَأُحَدِّثُكَ عَمَّا لَمْ أُحَدِّثْ بِهِ غَيْرَكَ رَأَيْتُ فِيْهَا قُصُوْرًا اَصْلُهَا فِيْ اَرْضِ الْجَنَّةِ وَ اَعْلَاهَا فِيْ جَوْفِ الْعَرْشِ فَقُلْتُ يَا جِبْرِيْلُ هِيَ فِيْ جَوْفِ الْعَرْشِ وَ اَرْكَانُهَا فِيْ اَرْضِ الْجَنَّةِ قَالَ

---

۱ - **صحیح البخاری ص۷۵۵ج۲ جزء ۲۱ـ** كِتَابُ اَبْوَابِ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ بَابُ قَوْلِ الْمُقْرِءِ لِلْقَارِيِّ حَسْبُكَ

لَا اَدْرِیْ قُلْتُ یَا جِبْرَئِیْلُ اَخْبِرْنِیْ مَنْ یَصِیْرُ اِلَیْهَا یَسْکُنُهَا وَاِذَا ضَوْؤُهَا کَضَوْءِ الشَّمْسِ فِی الدُّنْیَا قَالَ یَسْکُنُهَا وَیَصِیْرُ اِلَیْهَا مَنْ یَّقُوْلُ الْحَقَّ وَ یَهْدِیْ اِلَی الْحَقِّ وَاِذَا قِیْلَ لَهُ الْحَقُّ لَمْ یَغْضِبْ وَمَاتَ عَلَی الْحَقِّ قُلْتُ یَا جِبْرَئِیْلُ هَلْ تُسَمِّیْ اَحَدًا قَالَ نَعَمْ رَجُلًا وَاحِدًا قُلْتُ مَنْ ذَاكَ الْوَاحِدُ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَالَ فَشَهِقَ عُمَرُ شَهْقَةً فَخَرَّ مَغْشِیًّا عَلَیْهِ اِلَی الْغَدِ مِنْ تِلْكَ السَّاعَةِ قَالَ اَبُوْ مُحَمَّدٍ فَحَدَّثَنِیْ عَبْدُاللهِ بْنُ الْحَسَنِ اَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ رضی الله عنه لَمْ یَضْحَكْ مِلءَ فِیْهِ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّی فَارَقَ الدُّنْیَا

از عباد بن ولید غبری روایت شد که محمد بـن موسـی شـیبانی از ربیع بن عبدالله مدنی و او از عبدالله بن حسن و او از محمد بن علـی و او از علی رضی الله عنه برای ما روایت کرد به درستی کـه حضـرت عمـر رضی الله عنه گفـت: «ای رسول خدا ﷺ به من خبر ده آنچه را که در شب معراج در بهشت دیـدی .» پس فرمودند : «ای پسر خطاب اگر من در میان شما می بودم به اندازه نـوح که هزار سال در میان قوم خودش بود و تعریف می کردم برای شما آنچـه را که در بهشت دیده ام هر آیینه از آن فارغ نمی شدم . ولیکن ای عمر چـون تو گفتی که به من خبر بده ، پس به زودی به تو خبر خواهم داد آنچه را کـه برای کسی غیر از تو نگفته ام . در آنجا قصـرهایی دیـدم کـه اصـل آن در زمین بهشت و بالای آن در میان عرش بود . پس گفتم ای جبرئیـل آیـا آن قصرها در میان عرش و ستون هایشان در زمـین بهشـت اسـت ؟ جبرئیـل گفت: نمی دانم . گفتم : ای جبرئیل خبر بده مرا که چه کسی به این قصـرها رفته و در آنها سکونت می کند ناگاه دیدم که روشـنایی آن قصـرها ماننـد روشنایی خورشید در دنیا است . جبرئیل فرمود کسی به این قصرها رفته و سکونت می کند که در مقابل حرف حق تسلیم شده و خشمگین نشود و در راه حق بمیرد . گفتم ای جبرئیل آیا یکی از آنها را نام مـی بـری ؟جبرئیـل

فرمود: بله ، یکی از آنان را نام می برم . گفتم او چه کسی است؟ گفت :عمر بن خطاب ﷺ است.» حضرت علی ﷺ فرمود : «حضرت عمر ﷺ نعره ای کشید و بیهوش بر زمین افتاد واز آن ساعت ،تا فردا بیهوش بود.» ابومحمد گفت عبدالله بن حسن روایت کرد که عمر بن خطاب ﷺ بعد از آن تا آخر عمر بلند نخندید تا اینکه از دنیا رفت [۱].

✓ **بیت :**

هر که اودربحرمستغرق شود — فارغ ازکشتی واز زورق شود
غرقهٔ دریا بجز دریا ندید — غیردریاهست بر وی ناپدید[۲]

اَمَّا الرَّقْصُ فَفِيْهِ لِلْفُقَهَا ءِ كَلَامٌ مِنْهُمْ مَنْ مَنَعَه ٗ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَمْنَعْ حَيْثُ وَجَدَ لَذَّةَ الشُّهُوْدِ وَغَلَبَ عَلَيْهِ الْوَجْدُ وَاسْتَدَلُّوْ بِمَا وَقَعَ لِجَعْفَر بْنِ اَبِیْ طَالِب لَمَّا قَالَ لَه ٗ ﷺ اَشْبَهْتَ خُلُقِيْ وَخَلْقِيْ وَفِی لَفْظٍ جَعْفَرٌ اَشْبَهُ النَّاس بِیْ خُلُقًا وَخَلْقاً فَحَجَلَ اَیْ مَشَی عَلَی رِجْلٍ وَاحِدٍ وَفِیْ رِوَايَةٍ رَقَصَ مِنْ لَذَّةِ هَذَاالْخِطَاب وَلَمْ يُنْكِرْ عَلَيْهِ ﷺ رَقْصَه ٗ وَجُعِلَ ذَلِكَ اَصْلًا لِجَوَازِ رَقْصِ الصُّوْفِيَّةِ عِنْدَ مَا يَجِدُوْنَه ٗ مِنْ لَذَّةِ الْمَوَاجِيْدِ فِیْ مَجَالِسِ الذِّكْرِ وَالسَّمَاعِ

امادرمورد رقص ، برای فقها اقوال مختلف است .از فقها کسی هست که رقص را ممنوع شمرده و کسی است که آن را ممنوع نشمرده است . به گونه ای که راقص لذت شهود را درک کرده و جد بر او غالب شده باشد . و به آنچه برای جعفر بن ابی طالب واقع شد استدلال می آورند زمانی که پیامبر ﷺ به او فرمود تو در اخلاق و در خلقت به من شبیه هستی

---

۱ - اِبْن مَرْدَوِيَّه جَامِعُ الْاَحَادِيْثِ لِلْمَسَانِيْدِ وَالْمَرَاسِيْلِ ص ۳۴۵ ج۴

۲-تفسير الحسينی فارسی ص۳۸۳ ـ آيه وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ

و در لفظی دیگر آمده است جعفر در خلفت و خلقت در اخلاق شـبیه تـرین مردم به من می باشد پس جعفر بن ابی طالب بر روی یک پا راه رفـت . و در روایتی آمده است که از لذت این خطاب به رقص آمـد و رقـص او را انکـار ننمود . و آن اصلی برای جواز رقص صـوفیه هنگـامی کـه ایشـان از لـذت مواجید در مجالس ذکر و سماع می یابند، قرارداده شد.

وَفِی التَّاتَارْخَانِیَّةِ مَا یَدُلُّ عَلَی جَوَازِهِ لِلْمَغْلُوْبِ الَّذِیْ حَرَکَاتُه' کَحَرَکَـاتِ الْمُرْتَعِشِ وَبِهَذَا اَفْتَی اَلْبَلْقِیْنِیُّ وَبُرْهَانُ الدِّیْنِ الْاَنْبَاسِـیُّ وَبِمِثْلِـهِ اَجَـابَ بَعْـضُ اَئِمَّـةِ الْحَنَفِیَّةِ وَالْمَالِکِیَّةِ وَکُلُّ ذَلِكَ اِذَا خَلَصَتِ النِّیَّةُ وَکَانُوْا صَادِقِیْنَ فِیْ الْوَجْـدِ مَغْلُـوْبِیْنَ فِی الْقِیَامِ وَالْحَرَکَةِ عِنْدَ شِدَّةِ الْهِیَامِ وَالشَّیْءُ یَتَّصِفُ تَارَةً بِالْحَلَـالِ وَ تَـارَةً بِـالْحَرَامِ بِإِخْتِلَافِ الْقَصْدِ وَالْمَرَامِ [1]

در تاتارخانیه آمده است آ نچه که دلالت می کند بـر جـواز رقـص بـرای مغلوبـی که حرکت او ماننـد حرکـت مـرتعش اسـت. و بلقینـی و برهان الدین انباسی بر جواز این رقص فتوی داده اند و بمانند این بعضـی از امامان حنفی و مالکی جواب داده اند و همه اینها زمانی است که نیت خالص باشد و ایشان (صوفیان) در وجد خـود صـادق بـوده و در قیـام و حرکـت هنگام شدت یافتن شوریدگی عشق مغلوب باشند و هر چیـزی بـه نسـبت اختلاف قصد و هدف گاهی به حلال و گاهی به حرام توصیف می شود.

(وَ فِیْ صَفْحَةِ۲۸۳ مِنْ فَتَاوَی الْحَامِدِیَّةِ اَلْجُزْءِ الثَّانِیْ کِتَابِ الْکَرَاهِیَةِ) فِـیْ جَوَابِ الْاِسْتِفْتَاءِ مَا عِبَارَتُه' اَلْحَمْدُ لِلَّهِ تَوْفِیْقًا لِلصَّـوَابِ مَـا صَـدَرَمِنْ هَـذَا الْمُنْکِـرِ

۱ - اَلْجُزْءُ الثَّانِیْ مِنْ فَتَاوَی الْحَامِدِیَّةِ ص۲۸۳ج۲کِتَابُ الْکَرَاهِیَةِوَالْاِسْتِحْسَانِ وَمَطَالِبِةِ حَاشِیَةٌ عَلَی الْخَیْرِیَّةِ

الْمَذْكُوْرِ وَالْمُجَازِفِ الْمَغْرُوْرِمِنْ تَحْرِيْمِ الْمُبَاحِ وَتَكْفِيْرِ اَهْلِ الْعِلْمِ وَالْاِصْلَاحِ وَالصَّلَاحِ اَمْرٌ شَنِيْعٌ وَقَوْلٌ فَظِيْعٌ لَا يَصْدُرُمِثْلُه' مِنْ عَاقِلٍ وَلَا يَتَفَوَّه'بِهِ لَبِيْبٌ فَاضِلٌ لِخُرُوْجِهِ فِيْ ذَلِكَ عَنِ الْقَوَاعِدِ الْعِلْمِيَّةِ وَعَدَمِ رُجُوْعِهِ اِلَى الضَّوَابِطِ الْفِقْهِيَّةِ اِذْ مِنْ شَرْطِ اِنْكَارِ الْمُنْكَرِ مَعْرِفَةُ مَذْهَبِ الْمُنْكَرِ عَلَيْهِ لِاِحْتِمَالِ اَنْ يَّكُوْنَ ذَلِكَ الْفِعْلُ جَائِزًالَدَيْهِ فَيَصِيْرُ الْاِنْكَارُ حِيْنَئِذٍ مُنْكَرًاوَالْقَائِمُ بِهِ مَعْذُورا فَلَا يَسُوْغُ الْاِنْكَارُ فِى الْفُرُوْعِ الْمُخْتَلَفِ فِيْهَا اِلَّا مَعَ اِتِّحَادِ الْمَذْهَبَيْنِ فِيْ فُرُوْعِ الْفِقْهِ وَ اُصُوْلِهِ وَالْمَعْرِفَةِ التَّامَّةِ بِالْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ فِيْ تِلْكَ الْجُزْئِيَّةِ وَمَا يَنْدَرِجُ تَحْتَه' مِنْ قَاعِدَةٍ كُلِّيَّةٍ لِيَكُوْنَ الْمُنْكِرُ عَلَى بَصِيْرَةٍ وَ الْمُنْكَرُعَلَيْهِ فِيْ وُجُوْبِ الْاِمْتِثَالِ عَلَى وَتِيْرَةٍ قَالَ جَلَّ جَلَالُه' قُلْ هَذِهِ سَبِيْلِيْ اَدْعُوْا اِلَى اللهِ عَلَى بَصِيْرَةٍ اَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِيْ وَقَالَ تَعَالَى ﴿وَلَاتَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾اَلْاٰيَةُ.وَجَزَمَ صَاحِبُ الْبَدَائِعِ مِنَ الْحَنَفِيَّةِ بِمَا ذَكَرَ شَمْسُ الْاَئِمَّةِ وَعَلَّلَه' بِاَنَّ السَّمَاعَ يُرَقِّقُ الْقَلْبَ وَهُوَ ظَاهِرُ كَلَامِ صَاحِبِ الذَّخِيْرَةِ مِنَ الْحَنَفِيَّةِ. الخ[1]

و در صفحه ۲۸۳ از« فتاوای حامدیه» جزء دوم در کتاب«الکراهیه»در جواب استفتاء،آنچه که عبارت آن چنین می باشداما بعد از حمد و سپاس خداوند بلند مرتبه بر آنچه به ما توفیق صواب را داد ؛ آنچه از این منکر مذکور و جسور مغرور از تحریم مباح و به کفر نسبت دادن علما و مصلحان و صالحان صادر شده است ، امری زشت و قولی ناپسند می باشد. آنچه که از یک عاقل مانند آن صادر نمی شود و فاضل خردمند همانند آن را به دلیل خروجش از قواعد علمی و عدم رجوعش به قوانین فقهی به زبان نمی آورد . چون از جمله شروط انکار منکر شناختن مذهب منکر علیه می باشد. به خاطر این

---

۱ – و در صفحه ۲۸۳ از« فتاوای حامدیه» جزء دوم در کتاب« الکراهیه»در جواب استفتاء،آنچه که عبارت آن چنین می باشد.

که احتمال دارد این عمل در نزد وی جایز باشد . پس در این صـورت انکـار امری ناجایز است.(والقائم به معذوراً)لذا انکار در فروع مختلفـه روا نیسـت مگر زمانی که دو مذهب در فروع و اصول فقه متحد باشند و شناخت کامـل نسبت به حکم شرعی در مورد آن مسأله جزئی و آنچه کـه از قاعـده کلـی شامل می شود را داشته باشد . تا این که منکر بر بصیرت و آگـاهی باشـد و منکر علیه در وجوب امتثال بر روشی باشد که خداوند بلند مرتبه فرمودنـد (قل هذه سبیلی) بگو این را ه من است می خوانم به سوی خدا بـا حجتـی ظاهر من و پیروان من نیز خوانند و نیز خداوند متعال می فرمایند(و لا تقف ما) «دنبال آن چیزی که تو را به آن علمی نیست مرو». و صـاحب بـدائع از علمای حنفی آنچه را که شمس الائمه ذکر کرده بود تأیید نمود و بر آن دلیل آورد که سماع قلب را نرم می کند و این ظاهر کلام صاحب کتاب ذخیـره از علمای حنفی می باشد.

سُئِلَ الشَّیْخُ عِزُّالدِّیْن بْنُ عَبْدِالسَّلَامِ عَنِ السَّمَاعِ الَّذِیْ یُعْمَلُ بِـهِ فِـیْ هَـذَا الزَّمَانِ فِیْ مَجَالِسِ الذِّکْرِ فَاَجَابَ بِمَا صُورَتُهُ سَـمَاعُ مَـا یُحَـرِّکُ الْـاَحْوَالَ السَّـنِیَّةَ الْمَذْکُورَةَ لِلْآخِرَةِ مَنْدُوْبٌ اِلَیْهِ.[1] از شیخ عزالدین بـن عبـد السـلام در مـورد سماعی که در مجالس ذکر در این زمان انجام مـی شـود پرسـیده شـد. در جواب فرمودند که «ظاهر کلام ایشان چنین می نماید:شنیدن آن چیزی که احوال نیک را به سوی آخرت بر می انگیزد، پسندیده است. »

ثُمَّ قَالَ اَلتَّحْقِیْقُ الْقَاطِعُ لِلْنِّزَاعِ فِیْ اَمْرِ الرَّقْصِ وَالسَّمَاعِ یَسْـتَدْعِیْ تَفْصِـیْلًا ذَکَرَهُ فِیْ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ وَ اِحْیَاءِ الْعُلُومِ وَخُلَاصَتُهُ مَا اَجَابَ بِهِ اَلْعَلَّامَـةُ النَّحْرِیْـرُ

۱- فتاوای خیریه ج۲ ص ۲۸۵ کتاب الکراهیة و الاستحسان و مطالبه

اِبْنُ كَمَال بَاشَا بِقَوْلِهِ مَا فِی التَّوَاجُدِ اِنْ حَقَّقْتَ مِنْ حَرَجٍ وَلَا التَّمَايُلِ اِنْ اَخْلَصْتَ مِنْ بَأْسٍ فَقُمْتَ تَسْعَى عَلَى رَجْلٍ وَحَقٌّ لِمَنْ دَعَاهُ مَوْلَاهُ اَنْ يَسْعَى عَلَى الرَّأْسِ لِلرُّخْصَةِ فِی مَا ذُكِرَ مِنَ الْاَوْضَاعِ عِنْدَ الذِّكْرِ وَالسَّمَاعِ لِلْعَارِفِيْنَ الصَّارِفِيْنَ اَوْقَاتَهُمْ اِلَى اَحْسَنِ الْاَعْمَالِ اَلسَّالِكِيْنَ الْمَالِكِيْنَ لِضَبْطِ اَنْفُسِهِمْ عَنْ قَبَائِحِ الْاَحْوَالِ فَهُمْ لَايَسْتَمِعُوْنَ اِلَّا مِنَ الْاِلَهِ وَ لَا يَشْتَا قُوْنَ اِلَّا لَهُ اِنْ ذَكَرُوْهُ نَاحُوْا وَ اِنْ شَكَرُوْهُ بَاحُوْا وَ اِنْ وَجَدُوْهُ صَاحُوْا وَ اِنْ شَهِدُوْا اِسْتَرَاحُوْا وَاِنْ سَرَحُوْا فِیْ حَضْرَةِ قُرْبِهِ سَاحُوْا اِذَا غَلَبَ عَلَيْهِمُ الْوَجْدُ بِغَلَبَاتِهِ وَشَرِبُوْا مِنْ مَوَارِدِ اِرَادَاتِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ طَرَقَتْهُ طَوَارِقُ الْهَيْبَةِ فَخَرَّ وَذَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ بَرَقَتْ لَهُ بَوَارِقُ اللُّطْفِ فَتَحَرَّكَ وَطَابَ وَمِنْهُمْ مَنْ طَلَعَ عَلَيْهِ الْحُبُّ مِنْ مَطْلَعِ الْقُرْبِ فَسَكَرَ وَغَابَ هَذَا مَا عَنَّ لِیْ فِی الْجَوَابِ وَاللهُ تَعَالَى اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَمَنْ يَكُ وَجْدُهُ وَجْدًا صَحِيْحًا فَلَمْ يَحْتَجْ اِلَی قَوْلِ الْمُغَنِّیْ

لَهُ مِنْ ذَاتِهِ طَرَبٌ قَدِيْمٌ وَ سُكْرٌ دَائِمٌ مِنْ غَيْرِدَنٍّ [۱]

سپس گفت: تحقیقی که دعوا را فیصله می دهد در مورد رقص و سماع تفصیل و بیانی می طلبد که این تفصیل را در کتاب عوارف المعارف و احیاء العلوم ذکر نموده اند. و خلاصه آن چیزی است که علامه نحریر بن کمال پاشا با کلام خودش جواب داده اند. در تواجد حرج و مشقتی نیست اگر تو متحقق شوی. و در تمایل ضرری نیست ، اگر تو آن را خالص گردانی. پس تو بلند شده و بر روی یک پا راه می روی . حق است برای کسی که مولایش او را می خواند برای آن که بر روی سرش راه برود به خاطر رخصت در آنچه که ذکر شد از اوضاع در هنگام ذکر کردن برای عارفانی که اوقات

---

۱ - رَدُّ الْمُحْتَارِ عَلَى الدُّرِّ الْمُخْتَارِ بَابُ الْمُرْتَدِّ مَطْلَبٌ فِیْ مُسْتَحِيْلِ الرَّقْصِ ص۳۰۷ ج ۳

خودشان را به انجام اعمال نیک می گذرانند و برای سالکانی که نفسهای خودشان را از احوالات ناپسند بازمی دارند. پس ایشان به غیر از خداوند بلند مرتبه از کسی نمی شنوند . جز او به کسی مشتاق نمی شوند. اگر خدا را یاد کنند نوحه می کنند و اگر او را شکر گزاری کنند خوش می شوند و اگر او را بیابند ،فریاد می کنند و اگر او را مشاهده نمایند ، راحت می شوند و اگر در حضرت قرب او پیش روند، به سیاحت می پردازند و هر وقت که بر آنها وجد غلبه کند و از آبشخور ارادات او بنوشند ،پس از بین ایشان کسانی هستند که چکشهای هیبت الهی بر سر آنها کوبیده می شوند لذا بر زمین افتاده و ذوب می شوند . و از میان ایشان کسانی هستند که انوار الهی بر آنها می تابد لذا به تحرک افتاده و شادمی شوند. و کسانی که بر ایشان حب الهی از طلوع گاه قرب الهی طلوع می کند پس از خود بی خود گشته و پنهان می گردند. این چیزی است که در جواب به ذهن من خطور نمود و خداوند به صواب و درست آگاه تر است و کسی که وجد او وجد صحیح باشد، پس احتیاجی به قول آواز خوان ندارد.« برای او از ذات خودش شادمانی قدیمی و بی خودی دایم بدون خمره می باشد». (الخ)

قَوْلُهُ (وَيُكَفِّرُوْنَ اَصْحَابَ نَبِيِّنَاﷺ) عَلِمْتُ اَنَّ هَذَا غَيْرُ شَرْطٍ فِيْ مُسَمَّى الْخَوَارِجِ بَلْ هُوَ بَيَانٌ لِمَنْ خَرَجُوْا عَلَى سَيِّدِنَا عَلِيٍّ رضي الله عنه وَ اِلَّا فَيَكْفِي فِيْهِمْ اِعْتِقَادُهُمْ كُفْرَ مَنْ خَرَجُوْا عَلَيْهِ كَمَا وَقَعَ فِي زَمَانِنَافِيْ اَتْبَاعِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِالْوَهَّابِ الَّذِيْنَ خَرَجُوْا مِنْ نَجْدٍ وَتَغَلَّبُوْا عَلَى الْحَرَمَيْنِ وَكَانُوْا يَنْتَحِلُوْنَ مَذْهَبَ الْحَنَابِلَةِ لَكِنَّهُمْ اِعْتَقَدُوْا اَنَّهُمْ هُمُ الْمُسْلِمُوْنَ وَ اَنَّ مَنْ خَالَفَ اِعْتَقَادَهُمْ مُشْرِكُوْنَ وَاِسْتَبَاحُوْا بِذَلِكَ

قَتْلَ اَهْلِ السُّنَّةِ وَقَتْلَ عُلَمَاءِ هِمْ حَتَّى كَسَرَ اللهُ تَعَالَى شَوْكَتَهُمْ وَخَرَّبَ بِلَادَهُمْ وَظَفَّرَ بِهِمْ عَسَاكِرَ الْمُسْلِمِيْنَ عَامَ ثَلَاثٍ وَثَلَاثِيْنَ وَمِائَتَيْنِ وَاَلْفٍ[1]

قول صاحب در المختار«و اصحاب پیامبر ﷺرا به کفر نسبت می دهند » دانستم همانا این درنامگذاری خوارج شرط نیست . بلکه این یک بیان است برای کسانی که بر علیه سرورمان حضرت علی﵁خروج کردند وگر نه در حق ایشان معتقد بودنشان بر کفر کسانی که بر علیه حضرت علی﵁ خارج شدند ، کفایت می کرد . چنانچه در زمان ما ، در پیروان محمد بن عبدالوهاب که ازنجد خارج شده وبر حرمین شریف غالب گشتند وخود را به مذهب حنبلی نسبت می دادند اما اعتقادشان برآن بود که آنان مسلمانان واقعی هستند وکسانی را که با اعتقاد ایشان مخالفت می کردند ، مشرک می دانستند وبا این اعتقادکشتن کسانی را که بر سنت پیامبر بودند وکشتن علمای آنان را مباح می شمردند تا این که خداوند شوکت ایشان را شکست وسرزمین ایشان را خراب کرد ولشکر مسلمانان را در سال ۱۲۳۳ بر آنان پیروز گردانید.

اَلْبَابُ الثَّانِىْ وَالْعِشْرُوْنَ فِى الْقَوْلِ فِى السَّمَاعِ قَبُوْلًا وَاِيْثَاراًقَالَ اللهُ تَعَالَى:

﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهُ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَاهُمُ اللهُ وَاُولَئِكَ هُمْ اُولُوالْاَلْبَاب﴾[2] قِيْلَ اَحْسَنَهُ اَىْ اَهْدَاهُ وَاَرْشَدَهُ وقَالَﷻ :

﴿وَاِذَا سَمِعُوْامَا اُنْزِلَ اِلَى الرَّسُوْلِ تَرَى اَعْيُنَهُمْ تَفِيْضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوْا مِنَ الْحَقِّ﴾[3] هَذَا السَّمَاعُ هُوَ السَّمَاعُ الْحَقُّ الَّذِىْ لَايَخْتَلِفُ فِيْهِ اِثْنَانِ مِنْ اَهْلِ الْاِيْمَانِ

---

۱ - ردالمحتار علی الدر المختار باب البغات ص ۳۰۹ ـ ج۳

۲ - سوره زمر آیه ۱۷و۱۸

۳ -سوره مائده آیه ۸۳

مَحْكُوْمٌ لِصَاحِبِهِ بِالْهِدَايَةِ وَاللُّبِّ وَهَذَا سَمَاعٌ تَرِدُ حَرَارَتُه عَلَى بَرْدِ الْيَقِيْن فَتَفِيْضُ الْعَيْنُ بِالدَّمْعِ لِاَنَّهُ تَارَةً يَثِيْرُ حُزْنًا وَالْحُزْنُ حَارٌّ وَتَارَةً يَثِيْرُ شَوْقًا وَالشَّوْقُ حَارٌّ وَتَارَةً يَثِيْرُ نَدَمًا وَالنَّدَمُ حَارٌّ فَاِذَا اَثَارَ السَّمَاعُ هذِهِ الصِّفَاتُ مِنْ صَاحِبِ قَلْبٍ مَمْلُوْءٍ بِبَرْدِ الْيَقِيْنِ اَبْكَى وَاَدْمَعَ لِاَنَّ الْحَرَارَةَ وَالْبُرُوْدَةَ اِذَا اِصْطَدَمَا عَصَرَا مَاءً فَاِذَا اَلَمَّ السَّمَاعُ بِالْقَلْبِ تَارَةً يَخِفُّ اِلْمَامُهُ فَيَظْهَرُ اَثَرُهُ فِي الْجَسَدِ وَيَقْشَعِرُّ مِنْهُ الْجِلْدُ قَالَ اللهُ تَعَالَى﴿ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُوْدُالَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ﴾وَتَارَةً يَعْظُمُ وَقْعُهُ وَيَتَصَوَّبُ اَثَرُهُ اِلَى فَوْقِ نَحْوِ الدِّمَاغِ كَالْمُخْبِرِ لِلْعَقْلِ فَيَعْظُمُ وَقْعُ الْمُتَجَدِّدِ الْحَادِثِ فَتَنْدَفِقُ مِنْهُ الْعَيْنُ بِالدَّمْعِ وَتَارَةً يَتَصَوَّبُ اَثَرُهُ اِلَى الرُّوْحِ فَتَمُوْجُ مِنْهُ الرُّوْحُ مَوْجًا يَكَادُ تَضِيْقُ عَنْهُ نِطَاقُ الْقَالِبِ فَيَكُوْنُ مِنْ ذَلِكَ اَلصِّيَاحُ وَالْاِضْطِرَابُ وَهَذِهِ كُلُّهَااَحْوَالٌ يَجِدُهَا اَرْبَابُهَامِنْ اَصْحَابِ الْحَالِ وَقَدْيَحْكِيْهَابِدَلَائِلِ هَوَى النَّفْسِ اَرْبَابُ الْمَجَالِ

باب بیست و دوم سخن در مورد سماع از نظر قبول و ایثار می باشد. خداوند بلند مرتبه می فرماید:«پس مژده ده آن بندگان مرا که سخن را می شنوند ، پس نیکوترین آن را پیروی می نمایند . آنان که ایشان را خدا هدایت کرده است و ایشان خداوندان خرد هستند .» گفته شد « احسنه» یعنی هدایت کننده تر و ارشاد کننده تر آن سخن را. خداوند بلند مرتبه می فرماید: « و چون آنچه بر پیامبر فرو فرستاده شد بشنوند ، ببینی چشمهای ایشان به سبب آنچه از حق شناختند اشک می ریزد ».

و این همان سماع حقی است که حتی دو نفر از اهل ایمان در آن اختلافی ندارند، و این چیزی است که به صاحب آن به هدایت وخرد حکم می شود و این سماعی است که حرارت آن به سردی یقین وارد می شود و چشم پر از اشک می گردد. زیرا که آن گاهی حزن را برمی انگیزد و حزن،

حرارت دارد و گاهی شوق را برمی انگیــزد و شــوق، حــرارت دارد و گــاهی پشیمانی را بر می انگیزد و پشیمانی، حرارت دارد . لذا هنگامی کــه ســماع این صفات را در صاحب قلبی که مملو از سرمای یقین است برمی انگیزد بــه گریه انداخته و اشک می ریزاند. چون حــرارت و بــرودت هنگــامی کــه بــر یکدیگر بر خورد می کنند ، آبی تولید می کنند و هنگامی که سماع به قلب اصابت کند گاهی اصابت آن سبک اســت پــس اثــر آن در جســمش ظــاهر می گرددو جسم از آن می لرزد. خداوند بلند مرتبه می فرماید:«و از شنیدن آن پوست آنان که از پروردگار خود می ترسند ،می لرزد.» و گاهی وقوع آن بزرگ است و اثر آن به بالای مغز می رسد، مانند خبر دهنده بــه عقــل، لــذا وقوع حادث و متجدد بزرگ می شود و چشم به سبب آن اشک می ریــزد. و گاهی اثر آن به روح می رسدپس به علت آن روح به جوش و خروش می آید به گونه ای که نزدیک است چارچوب قالب از آن تنگ گردد. پــس فریــاد و اضطراب به خاطر آن می باشد . و این حالاتی هستند که از اهل حــال فقــط صاحبان حال آن را می یابند. و گاهی به خــاطر هــوای نفــس آن حــالات را ارباب مجال نقل می کنند.

رُوِیَ اَنَّ عُمَرَ﷜كَانَ رُبَّمَا مَرَّ بِآيَةٍ فِيْ وِرْدِهِ فَتُخَنِّقُهُ اَلْعَبْرَةُ وَيَسْقُطُ وَيَلْـزَمُ الْبَيْتَ الْيَوْمَ وَالْيَوْمَيْنِ حَتَّى يُعَادَ وَ يُحْسَبَ مَرِيْضًا فَالسَّمَاعُ يَسْتَجْلِبُ الرَّحْمَةَ مِنَ اللهِ الْكَرِيْمِ.روایت شده است که همانا حضرت عمر﷜چه بسا کــه بــر آیــه ای در اورادش بر خورد می نمود از گریه نفسش بند می آمد و بر زمین می افتــاد و یکی دو روز در خانه می ماند تا این که عیادت می شد بــه گمــان ایــن کــه مریض است. در نتیجه سماع رحمت را از خداوند کریم جلب می کند.

رَوَی زَیْدُ بْنُ اَسْلَمَ قَالْ قَرَأَ اُبَیُّ بْنُ کَعْب عِنْدَ رَسُولِ اللهِﷺ فَرَقُّوا فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِغْتَنِمُوا الدُّعَاءَ عِنْدَ الرِّقَّةِ فَاِنَّهَا رَحْمَةٌ مِنَ اللهِ تَعَالَی. **زید بن اسلم روایت نمود که: ابی بن کعب در نزد پیامبر ﷺ قرآن خواند . پس دلهای اصحاب رسول اللهﷺنرم گردید از این جهت پیامبر ﷺ فرمودند:» دعا را در هنگام نرمی دلها غنیمت شمارید چرا که آن رحمتی از جانب خداوند بلند مرتبه می باشد.»**

وَ رَوَتْ اُمُّ کُلْثُوْمَ قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِذَا اِقْشَعَرَّ جِلْدُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ تَحَاتَّتْ عَنْهُ الذُّنُوْبُ کَمَا تَحَاتُّ عَنِ الشَّجَرَةِ الْیَابِسَةِ وَرَقُهَا **و ام کلثوم روایت نمود پیامبر ﷺ فرمودند: « هر گاه پوست بدن بنده ای به خاطر ترس از خدا بلرزد گناهان او می ریزد چنانچه برگهای درخت خشک می ریزد. »**

وَ وَرَدَ اَیْضًا اِذَا اِقْشَعَرَّ الْجِلْدُ مِنْ خَشْیَةِ اللهِ حَرَّمَهُ اللهُ تَعَالَی عَلَی النَّارِ وَهَذِهِ جُمْلَةٌ لَا تُنْکَرُ وَ لَا اِخْتِلَافَ فِیْهَا اِنَّما الْاِخْتِلَافُ فِیْ اِسْتِمَاعِ الْاَشْعَارِ بِالْاَلْحَانِ وَ قَدْ کَثُرَتِ الْاَقْوَالُ فِیْ ذَلِکَ وَتَبَایَنَتِ الْاَحْوَالُ فَمِنْ مُنْکِرٍ یُلْحِقُهُ بِالْفِسْقِ وَمِنْ مُوْلِعٍ بِهِ یَشْهَدُ بِاَنَّهُ وَاضِحُ الْحَقِّ وَیَتَجَاذَبَانِ فِیْ طَرَفَیِ الْاِفْرَاطِ وَالتَّفْرِیْطِ **و نیز در این مورد آمده است هنگامی که پوست بدن از ترس خداوند بلرزد خداوند بلند مرتبه آتش را بر او حرام می گرداند. و این جمله ای است که انکار نمی شود و اختلافی در آن نیست. اختلاف فقط در مورد شنیدن اشعاری با آهنگ و لحن می باشد و در این مورد سخنان بسیار گشته و احوالات متناقص شده اند. و در این میان منکری است که سماع را به فسق نسبت می دهد ملحق می سازد و شیفته ای که شهادت می دهد که آن حقیقتی روشن است. و این دو در راه افراط و تفریط با همدیگر تنازع می کنند.**

قِيْلَ لِاَبِی الْحَسَنِ بْنِ سَالِمٍ كَيْفَ تُنْكِرُ السَّمَاعَ وَقَدْ كَانَ الْجُنَيْدُ(رح) وَسِرِیُّ السَّقَطِیُّ وَ ذُوالنُّوْنِ يَسْمَعُوْنَ فَقَالَ كَيْفَ اُنْكِرُ السَّمَاعَ وَقَدْ اَجَازَهُ وَسَمِعَهُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّیْ فَقَدْ كَانَ جَعْفَرُ الطَّيَّارُ يَسْمَعُ وَاِنَّمَا الْمُنْكَرُ اَللَّهْوُ وَاللَّعِبُ فِی السَّمَاعِ وَهَذَا قَوْلٌ صَحِيْحٌ [1] **و به ابی حسن بن سالم گفته شد. چه گونه سماع را انکار می کنی در حالی که جنید بغدادی و سری سقطی و ذوالنون مصری به آن گوش می دادند؟ در جواب فرمودند چه طور سماع را انکار کنم در حالی که آن را کسانی که بهتر از من هستند جایز دانسته و آن را شنیده اند. به تحقیق حضرت جعفر طیار﷨نیز آن را شنیده اند و همانا ناپسند، لهو و لعبی است که در سماع می باشد. و این قولی صحیح است .**

بَابٌ فِی السَّمَاعِ قَالَ اللهُ ﷻ ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهُ﴾ اَللَّامُ فِیْ قَوْلِهِ الْقَوْلَ تَقْتَضِی التَّعْمِيْمَ وَالْاِسْتِغْرَاقَ وَالدَّلِيْلُ عَلَيْهِ اَنَّهُ مَدَحَهُمْ بِاِتِّبَاعِ الْاَحْسَنِ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿فَهُمْ فِیْ رَوْضَةٍ يُحْبَرُوْنَ﴾ جَاءَ فِی التَّفْسِيْرِ اَنَّهُ اَلسَّمَاعُ. **این باب در بیان سماع می باشد. خداوند بلند مرتبه می فرمایند:**

﴿ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهُ﴾ (الف و لام) **در کلام خدای متعال(القول) برای تعمیم و استغراق می باشد و دلیل بر آن این است که خداوند متعال ایشان را به پیروی از بهترین اقوال مدح کرده است. و نیز خدای متعال می فرمایند:** ﴿ فَهُمْ فِیْ رَوْضَةٍ يُحْبَرُوْنَ﴾ **« پس ایشان در بهشت خوشحال کرده می شوند» و در تفسیر آمده است که منظور از (القول) در آیه سماع می باشد.**

---

۱ – عوارف المعارف ص۱۰۸ الی ص۱۰۹

وَ اعْلَمْ اَنَّ السَّمَاعَ هُوَ اَلْاَشْعَارُ بِالْاَلْحَانِ الطَّيِّبَةِ وَالنِّغَمِ الْمُسْتَلِذَّةِ اِذَا لَمْ يَعْتَقِدِ الْمُسْتَمِعُ مَحْظُوْرًا وَ لَمْ يَسْتَمِعْ عَلَى مَذْمُوْمٍ فِى الشَّرْعِ وَلَمْ يَنْجَرَّ فِىْ زِمَامِ هَوَاهُ وَلَمْ يَنْخَرِطْ فِىْ سِلْكِ لَهْوِهِ مُبَاحٌ فِى الْجُمْلَةِ .**و بدان که سماع ، همان اشعار با آهنگ خوش و نغمه دل انگیز می باشد. اگر شنونده آن را حرام نشمارد و در افسار هوا و هوس خویش کشیده نشود و بی ملاحظه در راه لهو خودش مبادرت نکند پس در این صورت مباح است.**

وَلَا خِلَافَ اَنَّ الْاَشْعَارَ اُنْشِدَتْ بَيْنَ يَدَىْ رَسُولِ اللهِﷺوَاَنَّهُ سَمِعَهَا وَلَمْ يُنْكِرْ عَلَيْهِمْ فِىْ اِنْشَادِهَا فَاِذَا جَازَ اِسْتِمَاعُهَا بِغَيْرِ الْاَلْحَانِ الطَّيِّبَةِ فَلَا يَتَغَيَّرُ الْحُكْمُ بِاَنْ يُّسْمَعَ بِالْاَلْحَانِ هَذَا ظَاهِرٌ مِنَ الْاَمْرِ ثُمَّ مَا يُوْجِبُ لِلْمُسْتَمِعِ تَوَفُّرَ الرَّغْبَةِ عَلَى الطَّاعَاتِ وَتَذَكُّرَ ما اَعَدَّ اللهُ تَعَالَى لِعِبَادِهِ الْمُتَّقِيْنَ مِنَ الدَّرَجَاتِ وَيَحْمِلُهُ عَلَى التَّحَرُّزِ مِنَ الزَّلَّاتِ وَ يُؤَدِّىْ اِلَى قَلْبِهِ فِى الْحَالِ صَفَاءَ الْوَارِدَاتِ مُسْتَحَبٌّ فِى الدِّيْنِ وَمُخْتَارٌ فِى الشَّرْعِ [1]

و هیچ خلافی نیست که اشعار در حضور پیامبر ﷺ سروده شده اند و ایشان به آن گوش داده اند و بر ایشان در سرودن اشعار انکار نکرده اند. در نتیجه زمانی که شنیدن این اشعار بدون آهنگ دلنشین جایز باشد پس حکم تغییر نمی کند به این که با آهنگ خوش شنیده شود. پس آنچه که برای شنونده فزونی رغبت بر طاعات و یاد آوری درجاتی که خدا برای بندگان پرهیزگار خود آماده ساخته لازم گردانیده و او را بر خودداری از گناه وا داشته و صفای واردات را در حال به دل او رساند در دین مستحب و در شرع مطلوب است .

۱ – الرسالة القشیریة ص۱۶۶ــ **باب فی السماع**

سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُوْلُ سَمِعْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُوْلُ اِجْتَمَعْتُ لَيْلَةً مَعَ الشِّبْلِيِّ (رح) فَقَالَ الْقَوَّالُ شَيْئًا فَصَاحَ الشِّبْلِيُّ وَتَوَاجَدَ قَاعِدًا فَقِيْلَ لَهُ يَا اَبَابَكْرٍ مَالَكَ مِنْ بَيْنِ الْجَمَاعَةِ قَاعِدًافَقَامَ وَتَوَاجَدَ وَقَالَ لِيْ سَكْرَتَانِ وَ لِلنَّدْمَانِ وَاحِدَةٌ شَيْءٌ خُصِّصْتُ بِهِ مِنْ بَيْنِهِمْ وَحْدِيْ وَ سَمِعْتُهُ يَقُوْلُ سَمِعْتُ مَنْصُوْرَ بْنَ عَبْدِ اللهِ الْاِصْبَهَانِيَّ يَقُوْلُ سَمِعْتُ اَبَا عَلِيٍّ الرُّوْدبَارِيَّ جُزْتُ بِقَصْرٍ فَرَأَيْتُ شَابًّا حَسَنَ الْوَجْهِ مَطْرُوْحًاوَحَوْلَهُ نَاسٌ فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَقَالُوْا اِنَّه جَازَ بِهَذَا الْقَصْرِ وَفِيْهِ جَارِيَةٌ تُغَنِّيْ

كَبُرَتْ هِمَّةُ عَبْدٍ　　طَمِعَتْ فِيْ اَنْ تَرَاكَا

اَوَمَا حَسْبُ لِعَيْنِيْ　　اَنْ تَرَى مَنْ قَدْ يَرَاكَا

فَشَهَقَ وَمَاتَ[1].

از محمد بن حسین شنیدم که می گفت از عبدالله بن علی شنیدم که می گفت شبی با شبلی (رح) نشسته بودیم و خواننده ای شعری خواند . پس شبلی فریادی سر داده و درحالت نشسته تواجد نمود . به او گفته شد ای ابوبکر تو را در بین جماعت در حالی که نشسته بودی چه شد؟ پس بلند شد و تواجد نمود گفت :برای من دو مستی و برای همنشینان من یک مستی است و چیزی است که از بین ایشان تنها بر من خاص گردیده است و نیز از او شنیدم که می گفت : از منصور بن عبدالله اصفهانی شنیدم که می گفت : از ابو علی رودباری شنیدم که می گفت: از کنار قصری عبور کردم و در آن جوانی خوش روی و زیبا را افتاده بر روی زمین دیدم و جمعی از مردم اطراف او حلقه زده بودند . پس از احوال او جویا شدم . در جواب گفتند که

---

۱ –الرسالة القشيرية ص۱۷۳ـ باب فی السماع

او از کناراین قصر می گذشت که کنیزکی در آن این آواز را می خواند: بزرگ است همت مردی که قصد دیدن تورا کرد . آیا دیدن کسی که تو را دیده است برای چشم من کافی نیست .پس فریادی سر داد و مرد.

وَاَمَّا مَا كَانَ مِنْ ذِكْرِ الْهِجْرِ وَالْوِصَالِ وَالْقَطِيْعَةِ وَالْقُرْبِ مِمَّا يَقْرُبُ حَمْلُه عَلَى اُمُوْرِ الْحَقِّ سُبْحَانَه وَتَعَالَى مِنْ تَلُوُّنِ اَحْوَالِ الْمُرِيْدِيْنَ وَدُخُوْلِ الْاَفَاتِ عَلَى الطَّالِبِيْنَ فَمَنْ سَمِعَ ذَلِكَ وَحَدَثَ عَلَيْهِ نَدَمٌ عَلَى مَا فَاتَ اَوْتَجَدَّدَ عِنْدَه عَزْمٌ لِمَا هُوَ آتٍ فَكَيْفَ يُنْكَرُ سَمَاعُه هَذَا كَلَامُهُ وَذَكَرَ آخَرُوْنَ وَجْهًا آخَرَ لِتَطْبِيْقِهِ فَجَوَّزَهُ بَعْضُهُمْ وَمِنْهُمْ اَلْاِمَامُ الْغَزَّالِيُّ(رح) لِلْاَهْلِ وَفَسَّرَ الْاَهْلَ بِمَنْ كَانَ قَلْبُهُ حَيًّا وَنَفْسُهُ مَيِّتًا وَلَا يَكُوْنُ صَاحِبَ الْهَوَى وَلَا يَصْرِفُهُ اِلَى خِلَافِ الْحَقِّ وَاِشْتَرَطُوْا اَنْ يَكُوْنَ الْمُغَنِّيْ اَيْضًا اَهْلًا وَلَا يَكُوْنَ نِيَّتُهُ اَخْذَ الْاُجْرَةِ وَلَا الرِّيَاءَ وَالسُّمْعَةَ وَلَا يَحْضُرَ فِيْ الْمَجْلِسِ غَيْرُ الْاَهْلِ وَاَمْثَالُهُ وَعَلَيْهِ اَكْثَرُ الْمُتَاَخِّرِيْنَ وَبِهِ نَاْخُذُ لِاَنَّا شَاهَدْنَا اَنَّه نَشَاَ مِنْ قَوْمٍ كَانُوْا عَارِفِيْنَ بِاللهِ وَ مُحِبِّيْنَ لِرَسُوْلِ اللهِ مُتَّبِعِيْنَ لِشَرَائِهِ وَاَحْكَامِهِ وَهُمْ اَهْلُ كَرَامَاتٍ ظَاهِرَةٍ وَخَوَارِقِ عَادَاتٍ بَاهِرَةٍ وَكَانُوْا مَعْذُوْرِيْنَ لِغَلَبَةِ الْحَالِ وَيَسْتَكْثِرُوْنَ السَّمَاعَ لِلْغِنَاءِ وَيُشَوَّقُوْنَ بِهَا اِلَى تَجَلِّيَاتِ الْحَقِّ سُبْحَانَه وَتَعَالَى وَكَانُوْا يَحْسَبُوْنَ ذَلِكَ عِبَادَةً اَعْظَمَ وَجِهَادًا اَكْبَرَ وَلَمْ يَحْضُرْهُمْ حِيْنَ السَّمَاعِ ذِمِّيٌّ وَلَا فَاسِقٌ وَلَا اَمْرَدُ وَلَا نِسْوَةٌ وَيُقِيْمُوْنَ آدَابَهُ كَآدَابِ سَائِرِ الْعِبَادَاتِ فَيَحِلُّ لَهُمْ خَاصَّةً [1] **و اما قصائد و اشعاری که در رابطه با هجران و وصال و فراق و نزدیکی ، از آنچه که امکان حمل آن بر امور حق تعالی وجود دارد از قبیل گوناگونی حالات مریدان و دخول آفات بر طالبان پس هر کس آن را بشنود و به او پشیمانی بر آنچه از دست داده**

---

۱ - تفسیر احمدی ص۶۰۴

است پیدا شود ، یا برای او قصد و هدفی با آنچــه کــه در آینــده بــا آن رو برومی شود حاصــل شــود . پــس چگونــه شــنیدن ایــن قصــائد و اشــعار ، ناپسندیده باشد.

این کلام او است و دیگران دلیل دیگری را برای اثبات سماع ذکــر نموده اند و بعضی از آنها از جمله امام غزالی (رح) سماع را برای اهلش جایز دانسته اند و اهل را به کسی که قلبش زنده و نفسش مرده باشــد و صــاحب هوی و هوس نبوده و سماع را بر خلاف حق صرف نکند ، تفسیر نموده انــد . و نیز شرط نموده اند که آواز خوان هم از اهل بوده و نیتش گرفتن اجــرت و ریا و شهرت و آوازه نباشد و در مجلسشان غیر اهل و امثال آن حاضر نشود و اکثر متأخرین بر این قول اتفاق نظر کرده اند و ما هم به آن عمل می کنیم چون ما مشاهده نمودیم که این سماع توسط قومی به وجود آمده کــه آنهــا عارف بالله و دوستداران رسول الله و تابع شریعت و احکام او و دارای کرامات و امور خارق العاده ظاهر و آشکار و معذور به علت غلبه حــال بــوده انــد . و بسیار غنا گوش می کردند و به سبب آن بــه ســوی تجلیــات حــق مشــتاق می شدند و آن را عبادتی بزرگ و جهاد اکبر می شمردند . و هنگام ســماع در مجلس ایشان شخص ذمی و فاســق و جــوان بــی ریــش و زنــان حاضــر نمی شدند و آداب مجلس ســماع را هماننــد آداب ســایر عبادتهــا رعایــت می کردند پس فقط برای آنها جایز است .

فَقَدْ سُئِلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ عَنِ الشِّعْرِ فَقَالَ هُوَ كَلَامٌ فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيْحٌ فَالْحَسَنُ مِنْهُ مَا كَانَ مِنَ الْمَوَاعِظِ وَالْحِكَمِ وَذِكْرِ آلَاءِ اللهِ وَ نَعْمَائِهِ وَنَعْتِ الصَّالِحِيْنَ وَصِفَةِ الْمُتَّقِيْنَ فَسَمَاعُهُ مُسْتَحَبٌّ از حضرت رسول در مورد شعر سؤال شــد در جواب فرمودند: «شعر کلامی است که نیک آن خوب وبد آن بد اســت پــس

نیکی و خوبی آن درباره وعظ و حکمت و ذکر نعمتهای خداوند و نعت صالحان و توصیف پرهیزگاران است پس شنیدن آن مستحب است .»

قَوْلُهُ تَعَالَى ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللهِ اَیْ لِذِكْرِ اللهِ بِالرَّحْمَةِ وَ عُمُوْمِ الْمَغْفِرَةِ وَالْاِطْلَاقُ لِلْاِشْعَارِ بِاَنَّ اَصْلَ اَمْرِهِ الرَّحْمَةُ وَ اَنَّ رَحْمَتَهُ سَبَقَتْ غَضَبَهُ وَ التَّعْدِيَةُ بِاِلَى لِتَضْمِيْنِ مَعْنَى السُّكُوْنِ وَالْاِطْمِئْنَانِ وَذِكْرُ الْقُلُوْبِ لِتَقَدُّمِ الْخَشْيَةِ الَّتِیْ هِیَ مِنْ عَوَارِضِهَا يَعْنِیْ اِذَا ذُكِرَ عَذَابُ اللهِ فِیْ آيَاتِ الْوَعِيْدِ مِنَ الْقُرْآنِ يَخَافُ قُلُوْبُ الْمُؤْمِنِيْنَ وَتَقْشَعِرُّ جُلُوْدُهُمْ وَالْاِقْشِعْرَارُ اِنْقِبَاضٌ وَتَغَيُّرٌ فِیْ جِلْدِ الْاِنْسَانِ عِنْدَ الْخَوْفِ وَاِذَا ذُكِرَاللهُ بِالرَّحْمَةِ فِیْ آيَاتِ الْوَعْدِ مِنَ الْقُرْآنِ تَلِيْنُ جُلُوْدُهُمْ وَتَسْكُنُ قُلُوْبُهُمْ لَمَّا وَصَفَ اللهُ الْقُرْآنَ بِكَوْنِهِ مَثَانِیَ ثُنِّیَ فِيْهِ ذِكْرُ الْوَعِيْدِ وَالْوَعْدِ وَ وَصَفَهُ بِمَا يَتَأَثَّرُ بِهِ الْمُؤْمِنُوْنَ عِنْدَ الْوَعِيْدِ وَالْوَعْدِ فَكَانَ تَقْدِيْرُ الْكَلَامِ يَخَافُ مِنْهُ قُلُوْبُ الَّذِيْنَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَتَقْشَعِرُّ جُلُوْدُهُمْ وَتَطْمَئِنُّ اِلَى ذِكْرِ اللهِ عَنْ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم اِذَا اقْشَعَرَّ جِلْدُ الْعَبْدِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ تَحَاتَّتْ عَنْهُ ذُنُوْبُهُ كَمَا تَحَاتَّتْ اَیْ تَسَاقَطَتْ عَنِ الشَّجَرَةِ الْيَابِسَةِ وَرَقُهَا رَوَاهُ الطِّبْرانِیُّ بِسَنَدٍضَعِيْفٍ وَرَوَاهُ الْبَغَوِیُّ وَفِیْ رِوَايَةٍ لِلْبَغَوِیِّ اِذَااقْشَعَرَّجِلْدُالْعَبْدِمِنْ خَشْيَةِ اللهِ حَرَّمَهُ اللهُ عَلَى النَّارِ.

درکلام خداوند بلند مرتبه : (سپس پوستها و قلبهای ایشان به سوی ذکر خداوند متعال یعنی برای ذکر خدا با رحمت و عموم مغفرت نرم می گردد .) و مطلق گذاشته شدن ذکر تنبیهی است به اینکه اصل امر خدا رحمت است و بی شک رحمت خدا بر غضبش سبقت گرفته است و متعدی شدن « تلین » با «الی»به دلیل تضمین معنای آرامش و اطمینان است . و ذکر شدن قلوب به دلیل مقدّم ذکر شدن ترس که آن از عارض شوندگان بر قلب است می باشد . یعنی وقتی که عذاب خدا در آیات وعید از قرآن ذکر

شود ، قلب های مومنان می ترسد و پوست های ایشان می لـرزد و معنـای «اقشعرار» انقباض و تغییری است که هنگام ترسیدن در پوست انسان ایجاد می شود . و هنگامی که نام خداوند با رحمت در آیات وعـده از قـرآن ذکـر شود پوست های ایشان نـرم مـی شود و دلـهای ایشـان آرام مـی گیـرد و زمانی که خداوند قرآن را به مثالی توصیف نمود که در آن ذکر وعد و وعیـد دوبار تکرار شده است و نیز آن را توصیف نمود بـه اینکـه مؤمنـان هنگـام وعده و وعید از آن متأثر می گردند ، پس تقدیر کلام چنین باشد کـه از آن می ترسد قلبهای کسانی که از پروردگارشان مـی ترسـند و پوسـت هـای ایشان می لرزد و برای ذکر خدا آرام می گیرد . از ابن عباس رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: « و قتی که پوست بـدن بنـده ای ازتـرس خداوندبلرزدگناهانش مـی ریـزد همچنـان کـه برگهـای درخـت خشـک می ریزد » یعنی پی درپی می افتد.و طبرانـی آن رابـا سندضـعیف روایـت نموده است ودرروایتی از بغوی آمده است زمانی که پوست بدن بنـده ای از ترس خداوند بلرزد خداوند او را برآتش حرام می گرداند.

فَاِنْ قِيْلَ بَعْضُ اَهْلِ الْعِشْقِ مِنَ الصُّوْفِيَّةِ الْكِرَامِ يُغْشَى عَلَيْـهِ عِنْـدَ اِسْـتِمَاعِ الْقُرْآنِ فَهَلْ هُوَ مِنَ الْاَحْوَالِ الْحَمِيْدَةِ اَوِ الْقَبِيْحَةِ وَقَدْ شَنَّعَ عَلَيْهِمُ الْاِمَامُ مُحْيِ السُّـنَّةِ الْبَغَوِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ فِيْ تَفْسِيْرِهِ فَقَالَ قَالَ قَتَادَةُ هَذَا يَعْنِيْ مَا ذُكِـرَ مِـنْ اِقْشِـعْرَارِ الْجِلْدِ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ نَعْتُ اَوْلِيَاءِ اللهِ الَّذِيْنَ نَعَتَهُمُ اللهُ بِاَنْ تَقْشَعِرَّ جُلُـوْدُهُمْ وَ تَطْمَـئِنَّ قُلُوْبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ وَلَمْ يَنْعَتْهُمْ بِذَهَابِ عُقُوْلِهِمْ وَالْغَشَيَانِ عَلَيْهِمْ اِنَّمَـا ذَلِـكَ فِـيْ اَهْـلِ الْبِدَعِ وَهُوَ مِنَ الشَّيْطَانِ

پس اگر گفته شود بعضی از اهل عشـق از صـوفیان کـرام هنگـام شنیدن قرآن بی هوش می شوند آیـا ایـن از حـالات پسـندیده اسـت یـا

ناپسند؟ و به تحقیق امام محی السّنّه بغوی در تفسیرش این عمل آنان را زشت شمرده است . پس گفت حضرت قتاده فرموده است : آنچه از لرزیدن پوست به خاطر ترس از خدا ذکر شد ، صفت اولیاء الله می باشد کسانی که خداوند ایشان را توصیف بر این نموده است که پوست ایشان می لرزد و قلبهای ایشان به ذکر خدا آرام می گیرد و ایشان را به رفتن عقلهایشان و عارض شدن بیهوشی بر آنان توصیف ننموده است . و این در اهل بدعت است و آن از جانب شیطان است .

اُخْبِرَنَا عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ قُلْتُ لِجَدَّتِی اَسْمَاءَ بِنْتِ اَبِی بَكْرٍ كَيْفَ كَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ يَفْعَلُوْنَ اِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ ؟قَالَتْ :كَانُوْا كَمَا نَعَتَهُمُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَدْمَعُ عُيُوْنُهُمْ وَتَقْشَعِرُّ جُلُوْدُهُمْ. قَالَ: فَقُلْتُ لَهَا اِنَّ نَاسًا اِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ خَرَّ اَحَدُهُمْ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ ! فَقَالَتْ اَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ وَ رَوَى الْبَغَوِیُّ اَنَّ اِبْنَ عُمَرَ مَرَّ عَلَى رَجُلٍ(مِنْ اَهْلِ الْعِرَاقِ) سَاقِطٍ فَقَالَ اِبْنُ عُمَرَ : مَا بَالُ هَذَا قَالُوْا اِنَّه ' اِذَا قُرِئَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ وَسَمِعَ ذِكْرَ اللهِ سَقَطَ فَقَالَ اِبْنُ عُمَرَ اِنَّا لَنَخْشَى اللهَ وَمَا نَسْقُطُ وَقَالَ اِبْنُ عُمَرَ : اِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ فِیْ جَوْفِ اَحَدِهِمْ مَا كَانَ هَكَذَا صَنِيْعُ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ. قُلْتُ : وَجْهُ طَرَيَانِ هَذِهِ الْحَالَةِ كَثْرَةُ نُزُوْلِ الْبَرَكَاتِ وَ التَّجَلِّيَاتِ مَعَ ضَيْقِ حَوْصَلَةِ الصُّوْفِیْ وَضَعْفِ اِسْتِعْدَادِهِ وَاِنَّمَا لَمْ تُوْجَدْ هَذِهِ الْحَالَةُ فِی الصَّحَابَةِ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ مَعَ وُفُوْرِ بَرَكَاتِهِمْ لِاَجْلِ سَعَةِ حَوَاصِلِهِمْ وَقُوَّةِ اِسْتِعْدَادَاتِهِمْ بِبَرَكَةِ صُحْبَةِ النَّبِیِّ ﷺ وَاَمَّا غَيْرُ الصَّحَابَةِ مِنَ الصُّوْفِيَّةِ فَعَدَمُ طَرَيَانِ تِلْكَ الْحَالَةِ عَلَيْهِمْ اِمَّا لِقِلَّةِ نُزُوْلِ الْبَرَكَاتِ وَ اِمَّا لِسَعَةِ الْحَوْصَلَةِ وَالْعَجَبُ مِنَ الْاِمَامِ الْهُمَامِ مُحْیِ السُّنَّةِ الْبَغَوِیِّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ كَيْفَ اَنْكَرَ عَلَى اَصْحَابِ تِلْكَ

الْحَالَةِ وَشَنَّعَ عَلَيْهِمْ وَنَسِيَ قَوْلَه' تَعَالَى ﴿حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوْبِهِمْ قَالُوْا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيْرُ﴾ [۱] وَقَدْ رَوَى هُوَ فِيْ تَفْسِيْرِ تِلْكَ الْآيَةِ عَنِ النُّوَاسِ بْنِ سَمْعَانَ ﷺ اِذَا اَرَادَ اللهُ بِالْاَمْرِ تَكَلَّمَ بِالْوَحْيِ اَخَذَتِ السَّمَوَاتُ مِنْهُ رَجْفَةً اَوْ قَالَ رَعْدَةً شَدِيْدَةً خَوْفًا مِنَ اللهِ فَاِذَا سَمِعَ ذَلِكَ اَهْلُ السَّمَوَاتِ صَعِقُوْا وَخَرُّوْا لِلَّهِ سُجَّدًا فَيَكُوْنُ اَوَّلُ مَنْ يَرْفَعُ رَأْسَهُ جِبرائِيْلَ اَلْحَدِيْثُ .

به ما خبر رسید از عبدالله زبیر فرمود: به مادر بزرگم اسما دختر ابی ابکر گفتم که اصحاب رسول خدا ﷺ وقتی که برایشان قرآن خوانده می شد چه می کردند؟ گفت:» اصحاب رسول خدا همچنان که خداوند آنان را توصیف کرده است بودند ، چشمایشان اشک می ریخت و پوستهایشان می لرزید.» عبدالله بن زبیر فرمود : « به مادر بزرگم گفتم گروهی از انسانها وقتی که قرآن بر آنان خوانده شود یکی از آنها بیهوش بر زمین می افتد .» مادر بزرگم گفت: «از شر شیطان رانده شده به خدا پناه می برم .» بغوی روایت کرد ابن عمر بر مردی از اهل عراق که بر زمین افتاده بود عبور نمود.پس گفت: « این مرد را چه شده است ؟ »گفتند : «این مرد هنگامی که بر او قرآن خوانده شد و ذکر خدا را شنید بر زمین افتاد .» پس ابن عمر گفت: « به درستی که ما از خدا می ترسیم ولی بر زمین نمی افتیم . و نیز گفت شیطان در باطن یکی از ایشان نفوذ کرده است . و عمل اصحاب رسول خدا اینگونه نبود.» می گویم دلیل عارض شدن این حالت زیاد شدن نزول برکات و تجلیات همراه با تنگی صبر و حوصله صوفی و ضعف استعداد او است و به درستی که این حالت در صحابه با وجود بسیار بودن برکات ایشان ظاهر نگشت به جهت وسعت و زیادی صبر و حوصله و قوت استعداد ایشان

---

۱ – سوره نساء آیه ۲۳

به برکت همنشینی با پیامبر اکرم ﷺ . اما عدم عارض شدن این حالت غیر صحابی از صوفیان یا به دلیل کمی نزول برکات است و یا به دلیل وسعت زیادی حوصله ایشان. و از امام بزرگواری چون محی السنه بغوی جای تعجب است که چگونه آن حالت را بر اصحاب آن حالت منکر شد و این عمل آنان را زشت شمرد و کلام خداوند بلند مرتبه : (هنگامی که ترس از دلهای آنان دور گردد گویند پروردگار شما چه فرمود : گفتند سخن راست را فرموده است و او بلند مرتبه و بزرگ قدر است) رافراموش نمود و او خود در تفسیر این آیه از نواس بن سمعان رضی الله عنه روایت کرده است که هنگامی که خداوند بلند مرتبه امری را اراده نماید با وحی سخن می گوید پس آسمانها از آن لرزه ای یا لرزه شدیدی به خاطر ترس از پروردگار می گیرند .اهل آسمان آن را بشنود بیهوش می شوند در حال سجده بر زمین می افتد پس اولین کسی که سر خود را بلند می کند جبرئیل است.

وَرَوَى الْبُخَارِيُّ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ نَحْوَهُ بِلَفْظٍ اِذَا قَضَى اللهُ الْاَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِاَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَاَنَّه سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوْا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوْا اَلْحَقَّ اَلْحَدِيْثَ وَ قَوْلُهُ تَعَالَى فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوْسَى صَعِقًا .بخاری از ابوهریره رضی الله عنه از رسول خدا ﷺ مانند این را با این لفظ روایت نمود هنگامی که خداوند بلند مرتبه در آسمان اراده کاری را بکند فرشتگان به جهت فرمانبرداری در مقابل قول خداوند بال می زنند گویا که آن زنجیری بر سنگهای بزرگ است . پس هنگامی که ترس از دلهای ایشان دور گردد ، گویند : پروردگار شما چه فرمود؟ گویند: سخن راست را فرموده است و بلند مرتبه و بزرگ قدر است و قول خداوند «فلما» الخ پس وقتی که پروردگار وی بر آن کوه تجلی کرد آن را هموار ساخت و موسی بیهوش بر زمین افتاد.

وَقَوْلُ اِبْنِ عُمَرَ اِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ فِيْ جَوْفِ اَحَدِهِمْ وَكَذَا اِسْتِعَاذَةُ اَسْمَاءَ مَحْمُوْلٌ عَلَى اَنَّهُمَا زَعَمَا غَشْيَ ذَلِكَ الرَّجُلِ تَكَلُّفًا وَمَكْرًا وَلِذَا نَسَبَاهُ اِلَى الشَّيْطَانِ وَاِنَّمَا كَانَ اِنْكَارُ تِلْكَ الْحَالَةِ مِنْهُمَا لِعَدَمِ طَرَيَانِ الْحَالَةِ عَلَيْهِمَا وَعَلَى اَمْثَالِهِمَا بَنَاءً عَلَى وُسْعَةِ الْحَوْصَلَةِ وَقُوَّةِ الْاِسْتِعْدَادِ وَيَدُلُّ عَلَى مَا قُلْتُ أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَ ابْنِ سِيْرِيْنَ الَّذِيْنَ يُصْرَعُوْنَ اِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ فَقَالَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ اَنْ يَّقْعُدَ اَحَدُهُمْ عَلَى ظَهْرِ بَيْتٍ بَاسِطًا رِجْلَيْهِ ثُمَّ يُقْرَأُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ مِنْ اَوَّلِهِ اِلَى آخِرِهِ فَاِنْ رَمَى بِنَفْسِهِ فَهُوَ صَادِقٌ حَيْثُ عَلَّقَ صِدْقَهُ عَلَى رَمْيِ نَفْسِهِ مِنْ ظَهْرِ بَيْتٍ مُرْتَفِعَةٍ ، فَعُلِمَ مِنْهُ اَنَّهُ حَمَلَ صَرْعَهُ عَلَى الْكِذْبِ وَالتَّكَلُّفِ اِعْلَمْ اَنَّ الْبَشَرَ اَقْوَى اِسْتِعْدَادًا وَ اَوْسَعُ حَوْصَلَةً مِنَ الْمَلَائِكَةِ كَمَا يَشْهَدُ عَلَيْهِ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً﴾ اِلَى قَوْلِهِ ﴿ اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ﴾ وَقَوْلُهُ تَعَالَى ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ﴾ اَلْآيَةَ وَلِاَجْلِ ذَلِكَ يَأْتِيْ حَالَةُ الْغَشْيِ عَلَى الْمَلَائِكَةِ كُلَّمَا سَمِعُوا الْوَحْيَ دُوْنَ الْبَشَرِ وَاَمَّا الْبَشَرُ فَاِذَا تَمَّ نُزُوْلُهُ لَا يَتَغَيَّرُ حَالُهُ اِلَّا نَادِرًا وَاِذَا تَمَّ عُرُوْجُهُ وَقَصُرَ نُزُوْلُهُ يَتَغَيَّرُ غَالِبًا.[1]

و قول ابن عمر به تحقیق شیطان در باطن یکی از آنها نفوذ می کند و هم چنین پناه خواستن اسما از این حالت تأویل بر ایـن اسـت کـه آن دو بیهوش شدن آن مرد را با تکلف و حیله گمان می کردند و به این سـبب آن را به شیطانی نسبت می دادند. و انکارکردن این حالت توسط ایشان فقط به سبب عارض نشدن این حالت بر ایشان و امثال ایشان بنا بر وسعت حوصـله

---

۱ - التفسیر المظهری ج۸ ص ۲۰۷ الی ۲۰۹

و قوت استعدادشان می باشد . و دلیلی که بر گفته هایم دلالت می کند ، این است که نزد ابن سیرین از کسانی که هنگام قرائت قرآن بیهوش بـر زمـین می افتند سخن به میان آمد . گفت : میان ما و آنها اینکه یکی ازایشان روی تپه ای بنشیند در حالی که پاهایش را دراز نماید. سپس قرآن بر ایشـان از اول تا آخر خوانده شود . پس اگر خود را بیندازد او صادق است و از آن جـا ابن سیرین صادق بودن او را بر انداختن خود از روی تپه تعلیق نمود . پس از این دانسته می شود که ابن سیرین بیهـوش شـدن او را حمـل بـر دروغ و تکلف می نموده است . بدان بدرستی که انسان دارای صبر و حوصله بیشتر و استعداد قوی تری نسبت به فرشتگان می باشد چنانچه کلام خداوند بلند مرتبه شاهد بر آن است :« انّی جاعل فی الارض خلیفـه » « بـی شـک مـن جانشین بر روی زمین قرار دادم » تا این کلام خـدای متعـال « اعلـم مـا لا تعلمون» « می دانم آنچه را نمی دانید » و نیز کلام دیگرخداوند متعال «انـا عرضنا الامانةعلی السموات و الارض» ما امانت را بر آسمان ها و زمین عرضه نمودیم . و بدین جهت هرگاه فرشتگان وحی را بشنوند بیهوشـی بـر آنـان غالب می شود و اما بشر حتی زمانی که نزول وحی کامل مـی شـود حـالش تغییر نمی یابد مگر بر ندرت و هر گاه عروج وی کامـل گردیـده و نـزول آن کاهش یابد غالبا متغیر می شود .

فصل بیست و چهارم
در بیان اثبات سماع

در بیان اثبات سماع به آیات الله تعالی واحادیث نبـوی ﷺ واجمـاع علماء بالله وقیاس که ادله اربعه عبارت از اینها است قَـالَ اللهُ تَعَـالَی﴿ فَبَشِّـرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَه ' اُولَئِكَ الَّذِيْنَ هَدَاهُمُ اللهُ وَ اُولَئِـكَ هُـمْ اُولُواالْاَلْبَاب﴾[1]«پس مژده بده بندگانم را آنهایی که قول را مـی شـنوند پـس پیروی می نمایند نیکوتر آن را . آنانند که هدایت نمود خداونـد ایشـان را ، ایشان صاحب عقل هستند . »

در تفسیر حسینی آورده است مراد از قول سخن ابابکر صـدیق رضي الله عنه است و مراد از احسن نیکوتر است . زیرا قول او همه احسن بوده ودر لبـاب آورده که مراد اقاویل اهل ملل است و احسن همه اسـلام باشـد واشـهر آن است که مراد از قول سخنان است که در مجالس ومحافل گـذرد و اهـل دل متابعت احسن آن اقاویل می کنند . در امثال آمده خذما صفادع ما کدر

---

[1] - سوره زمر آیه ۱۷ و۱۸ تفسیـر ـ وبسیاری از مفسـرین در این جا از قول ، قول عامه مردم را گرفته است اعم از این که توحید یا شرک یا اسلام حق یا باطل باشند . در حق حسن یا احسن راجح یا مرجوح اینها همه داخل است . پس مطلب از آیت به ایـن تفسیر این است که این مردم همه سخنها را گوش می کنند اما پیروی از سخن نیک وبهتر می کنند در کفر واسلام ، از اسلام پیروی می کنند در حق وباطل ، از حق پیروی می کنند درجای حق از احسن واولی وارجح پیروی می کنند .معارف القرآن

✓ **بيت :**

قول کس چون بشنوی دروی تأمل کن تمام

صاف را بردار و دردی را رها کن والسـلام

این آیت را صاحب عوارف در بحث سماع آورده ودلیل گردانیده بر اباحت سماع در تفسیر جمل در ترجمه این آیت فرموده قَالَ ابْنُ عَبَّاس : هُـوَ الرَّجُلُ يَسْمَعُ الْحَسَنَ وَالْقَبِيْحَ فَيَتَحَدَّثُ بِالْحَسَنِ وَيَكُفُّ عَنِ الْقَبِيْحِ فَلَـا يَتَحَـدَّثُ بِـهِ انْتَهَى . وَاَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى :﴿يَزِيْدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾ [1]

---

۱ - سوره فاطر آیه۱« زیاده میکند در آفرینش هرچه خواهـد» (يَزِيْـدُ) زیـاده می کند خدای(فِي الْخَلْقِ) در آفریده خود (مَايَشَاءُ) آنچه مـی خواهـد یعنـی در اجنحـه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاد می شود واصح آن است که مراد از خلـق آدمیـان انـد وزیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت وعلم وکرم ویا جسمانیه چون حسن صـورت وملاحت عینین وگفته اند مراد خط نیکو است یا محبت در دلهای خلـق . امـام قشـیری رحمه الله فرمود که علو همت است یا رضا به تقدیر یا شوق به مرتبـه قـرب ودر حقـایق سلمی آورده که تواضع در اشراف وسخا در اغنیا وتعفف در فقرا وصدق در مؤمنان وشوق در محبان (تفسیر حسینی ص۹۷۶)

﴿يَزِيْدُ فِي الْخَلْقِ﴾فِي الْمَلَائِكَةِ وَغَيْرِهَا . **(تفسیر جلالین ص۳۶۴ـ سطر۵)**

﴿جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِـيْ اَجْنِحَـةٍ﴾عَـنْ جِهَـاتِ التَّـأْثِيْرِ الْكَائِنَـةِ فِـي الْمَلَكُـوْتِ السَّمَاوِيَّةِ وَالْاَرْضِيَّهِ بِالْاَجْنِحَةِ ، جَعَلَهَا اللهُ رُسُلًا مُرْسَلَةً اِلَى الْاَنْبِيَاءِ بِالْوَحْيِ وَ اِلَى الْاَوْلِيَاءِ بِالْاِلْهَـامِ وَاِلَى غَيْرِهِمْ مِنَ الْاَشْخَاص الْاِنْسَانِيَّةِ وَسَائِرِ الْاَشْيَاءِ بِتَصْرِيْفِ الْاُمُوْرِوَتَدْبِيْرِهَا، فَمَا يَصِلُ بِتَـأْثِيْرِهِمْ اِلَّا مَا يَتَأَثَّرُ مِنْهُ فَهُوَ، جَنَاحُ فَكُلُّ جِهَةٍ تَأْثِيْرُ جَنَاحٍ مَثَلًا : اِنَّ الْعَاقِلَتَيْنِ الْعِلْمِيَّـةَ وَالنَّظَرِيَّـةَ جَنَاحَـانِ لِلنَّفْسِ الْاِنْسَانِيَّةِ ، وَالْمُدْرِكَةَ وَالْمُحَرِّكَةَ الْبَاعِثَةَ وَالْمُحَرِّكَةَ الْفَاعِلَةَ ثَلَاثَةُ اَجْنِحَةٍ لِلنَّفْسِ الْحَيَوَانِيَّـةِ ، وَالْغَاذِيَّةَ وَالنَّامِيَّةَ وَالْمُوَلِّدَةَ وَالْمُصَوِّرَةَ اَرْبَعَةُ اَجْنِحَةٍ لِلنَّفْسِ النَّبَاتِيَّةِ، وَلَا تَنْحَصِرُ اَجْنِحَتُهُمْ فِي الْعَدَدِ بَلْ لَهُمْ بِحَسَبِ تَنَوُّعَاتِ التَّأْثِيْرَاتِ اَجْنِحَةٌ ، وَلِهَذَا حَكَى رَسُـوْلُ اللهِ ﷺ : اَنَّـهُ رَأَى جِبْرَئِيْـلَ عليه السلام

لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ وَلَهُ سِتَّمِائَةِ جَنَاحٍ. وَ اَشَارَ اِلَى كَثْرَتِهَا بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَيَزِيْدُ فِى الْخَلْقِ مَايَشَاءُ﴾ **تفسیر قرآن کریم ابن عربی ص۳۱۴ــ ج۲ــ الجزء التاسع عشرص۱۲۳)**

«زیاد می کند در مخلوقات» یعنی در فرشتگان و غیر فرشتگان «گردانندده فرشتگان رسولان(فرستاده شدگان) صاحب بالها » که بالهایشان از جهت تأثیری که دارد در ملکوت آسمانی و زمینی ، تأثیرشان با بالها است . خداوند فرشتگان را رسولانی گردانید که فرستاده شده اند به سوی انبیا با وحی وبه سوی اولیا با الهام و به سوی غیر آنها از اشخاص انسانی و سایر اشیا با گرداندن امور و مدیریت آنها « پس نمی رسد با تأثیر آنها چیزی جز آنچه که تأثیر پذیراست از آن مؤثر» پس آن مؤثر بال است . بنابر این هر طرف تأثیر بالی است مثلا دو قوه ، عقلیه یعنی قوه علمیه و قوه نظریه دو بالند برای نفس انسانی و قوه مدرکه و محرکه ای که باعث کار است و محرکه ای که فاعل کار است سه بالند برای نفس حیوانی . و قوه ای که غذا را جذب بدن کند و قوه رشد دهنده و قوه تولید کننده و قوه صورت دهنده چهار بال برای نفس گیاهی اند . بالهای مذکور را فرشتگان دارند و بالهایشان در عدد محصور نیست بلکه به اندازه گوناگونی تأثیرات بالها برای آنها است « یعنی برای هر تأثیر بالی است و به همین جهت رسول اکرمﷺ حکایت کرده اند که بی گمان حضرت جبرئیل را در شب معراج دیدند در حالی که دارای ششصد بال بود و رسول خداﷺ به زیادی بالهای فرشتگان با این گفته خداوند متعال « و یزید فی الخلق ما یشاء » اشاره فرمودند.« والله اعلم بالصواب »

﴿اِلَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾**«سوره شعرا آیه ۲۲۷»** اَلْآيَةُ اِسْتِثْنَاءٌ لِلشُّعَرَاءِ الْمُؤْمِنِيْنَ الصَّالِحِيْنَ الَّذِيْنَ يُكْثِرُوْنَ ذِكْرَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ وَيَكُوْنُ اَكْثَرُ اَشْعَارِهِمْ فِى التَّوْحِيْدِ، وَالثَّنَاءِ عَلَى اللهِ تَعَالَى ، وَالْحَثِّ عَلَى الطَّاعَةِ وَالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ وَالزُّهْدِ فِى الدُّنْيَا ، وَالتَّرْهِيْبِ عَنِ الرُّكُوْنِ اِلَيْهَا ، وَالْاِغْتِرَارِبزَخَارِفِهَا، وَالْاِفْتِتَانِ بِمَلَاذِهَا الْفَانِيَّةِ، وَالتَّرْغِيْبِ فِيْمَا عِنْدَ اللهِ تَعَالَى ، وَنَشْرِ مَحَاسِنِ رَسُوْلِهِﷺ **الخ** . وَ اسْتُدِلَّ لِذَلِكَ بِمَا اَخْرَجَ عَبْدُ بْنُ حَمِيْدٍ وَ ابْنُ اَبِىْ حَاتِمٍ عَنْ قَتَادَةَ : اَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِىْ رَهْطٍ مِنَ الْاَنْصَارِ هَاجَوْا عَنْ رَسُوْلِ اللهِﷺ مِنْهُمْ كَعْبُ بْنُ مَالِكٍ وَعَبْدُ اللهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَحَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ، وَعَنِ السَّدِىِّ نَحْوُهُ الخ .

مگر کسانی که ایمان آورده اند و عمل نیکو کردند استثناء است شعرای مؤمن را که صالح اند و به کثرت یاد خدا می کنند و اکثر اشعار آنان در توحید و ثنای خدا و برانگیختن مردم به طاعات و حکمت و موعظه و زهد در دنیا و ترسانیدن از اعتماد به دنیا و فریب خوردن به زینت های دنیا و از به فتنه افتادن و گمراه شدن به سبب لذتهای زود گذر و فانی آن ، سختی های دنیا و برانگیختن بر آنچه نزد خداوند متعال است و منتشر کردن محاسن رسول خداﷺ می باشد . و بر اینکه استثناء شعرای مؤمن است دلیل گرفته شد آنچه را که عبد بن حمید و ابن ابی حاتم از قتاده روایت کرده اند که گفت: به تحقیق این آیه در حق گروهی از انصار نازل شد که باشعرخود از رسول اکرمﷺدر مقابل بدگویی های کفاردفاع می کردند که از جمله آنان کعب پسر مالک و عبدالله پسر رواحه و حسان پسر ثابت و از سدی نیز مانند این حدیث روایت شده است .

وَاعْلَمْ اَنَّ الشِّعْرَ بَابٌ مِنَ الْكَلَامِ حَسَنُهُ حَسَنٌ وَقَبِيْحُهُ قَبِيْحٌ ، وَفِى الْحَدِيْثِ: «اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةً».وَقَدْ سَمِعَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ الشِّعْرَ وَاَجَازَ عَلَيْهِ ، وَقَالَ عليه السلام لِحَسَّانَ رضي الله عنه : اهْجُهُمْ يَعْنِى الْمُشْرِكِيْنَ فَاِنَّ رُوْحَ الْقُدُسِ سَيُعِيْنُكَ ، وَفِىْ رِوَايَةٍ« اهْجُهُمْ وَجِبْرِيْلُ مَعَكَ» . وَاَخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ : أَنَّ جِبْرِيْلَ عليه السلام اَعَانَ حَسَّانَ عَلَى مَدْحَتِهِ النَّبِىَّ ﷺ بِسَبْعِيْنَ بَيْتًا . وَاَخْرَجَ اَحْمَدُ وَ الْبُخَارِىُّ فِى التَّارِيْخِ وَ اَبُوْ يَعْلَى وَ ابْنُ مَرْدَوِيَّةَ بْنِ مَرْدَوِيَّةَ عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ : اَنَّه ُ قَالَ لِلنَّبِىِّ ﷺ : اِنَّ اللهَ تَعَالَى اَنْزَلَ فِى الشُّعَرَاءِ مَا اَنْزَلَ فَكَيْفَ تَرَى فِيْهِ ؟ فَقَالَ : اِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِىْ نَفْسِىْ بِيَدِهِ لَكَأَنَّ مَا تَرْمُوْنَهُمْ بِهِ نَضْحُ النَّبْلِ ، وَاَخْرَجَ ابْنُ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيْرِيْنِ : «قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ لَيْلَةً وَهُمْ فِىْ سَفَرٍ : أَيْنَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ ؟ فَقَالَ : لَبَّيْكَ يَارَسُوْلَ اللهِ وَ سَعْدَيْكَ ، قَالَ : خُذْ ، فَجَعَلَ يُنْشِدُهُ وَيُصْغِىْ اِلَيْهِ حَتَّى فَرَغَ مِنْ نَشِيْدِهِ ، فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: لَهَذَا اَشَدُّ عَلَيْهِمْ مِنْ وَقْعِ النَّبْلِ.»

و بدان به تحقیق شعر بابی از کلام است نیک آن نیک وبد آن بد است ودر حدیث آمده است : به درستی که حکمت از جمله شعر است و رسول اللهﷺ شعر را شنیده است و بر آن اجازه داده است و رسول الله به حسان رضي الله عنه گفت : آنها را هجو کن یعنی

مشرکان چون روح القدس به زودی تو را یاری خواهد نمود .و در روایتی آمده است آنها را هجو کن و جبرئیل همراه توست »ابن سعد از ابن بریده روایت نموده است : به تحقیق جبرئیل‌ﷺ حسان را بر مدح رسول الله با هفتاد بیت یاری نموده است . احمد و بخاری در تاریخ و ابو یعلی و ابن مردویه از کعب بن مالک روایت نمودند : راستی وی (کعب) به نبی خداﷺ گفت : خدای تعالی در حق شاعران آن آیات را نازل فرمود نظر شما در مورد آن چیست؟ سرور عالم فرمود : « به تحقیق مؤمن با شمشیر و زبانش جهاد می کند قسم به ذاتی که نفس من در دست اوست بی شک آن اشعاری که شما به کفار می اندازید مثل انداختن تیر است.» ابن سعد از محمد بن سیرین روایت کرد:رسول خداﷺ شبی که در سفر بودند فرمود: « حسان بن ثابت کجاست.؟» حسان گفت لبیک یا رسول الله سعدیک آن حضرتﷺ فرمودند : «شروع کن .» پس حسان شروع به شعر گفتن کرد رسول خداﷺ به آن گوش دادند تا حسان شعرش را تمام کرد پس رسول اللهﷺ فرمودند: «حتمااین اشعار برایشان از اصابت تیرکمان سخت تر است.»

وَيُرْوَى عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ اَبِيْهِ، عَنْ عَائِشَةَ‌رضي الله عنها : أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ‌ﷺ بَنَى لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ مِنْبَرًا فِي الْمَسْجِدِ يُنْشِدُ عَلَيْهِ الشِّعْرَ. وَاَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ‌رضي الله عنه مَرْفُوْعًا : الشُّعَرَاءُ الَّذِيْنَ يَمُوْتُوْنَ فِي الْاِسْلَامِ يَأْمُرُهُمُ اللهُ تَعَالَى اَنْ يَقُوْلُوْا شِعْرًا يَتَغَنَّى بِهِ الْحُوْرُ الْعَيْنُ لِاَزْوَاجِهِنَّ فِي الْجَنَّةِ ، وَالَّذِيْنَ مَاتُوْا فِي الشِّرْكِ يَدْعُوْنَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُوْرِ فِي النَّارِ. وَقَدْ اَنْشَدَ كُلٌّ مِنَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ ‌رضي الله عنهم الشِّعْرَ وَكَذَا كَثِيْرٌ مِنَ الصَّحَابَةِ .

و از هشام بن عروه از پدر او از عایشه (رض) روایت شده است رسول اللهﷺ برای حسان منبری در مسجد ساخت که بر روی آن شعر می خواند . دیلمی از ابن مسعود ‌رضي الله عنه‌این حدیث مرفوع را روایت کرد : شاعرانی که در دین اسلام می میرند خداوند به آنان امر می کند که شعری بخوانند تا حوران در بهشت برای همسرانشان با آن آواز بخوانند و شاعرانی که در شرک و کفر می میرند با ویل و هلاکت درآتش می خوانند . بی شک هر یک از خلفای راشدین و همچنین بسیاری از صحابه کرام‌رضي الله عنهم‌شعر می گفتند. (تفسیر روح المعانی ص۱۳۳ جزء۱۹ ۲۱ سطر۱۲)

گفته بیشتر مفسرین این است زهری وقتاده و دیگر امامان تفسیر می فرمایند که مطلب از زیادت در این آیه معنای عام مراد است که در این عموم بالهای فرشته ها هم شامل است ودر تخلیق انسانها از بیشتری صفات آنها که صورت نیک وسیرت نیک و صوت خوب ودیگر صفات هم داخل است. ابوحیان در بحر المحیط این را اختیار کرده و می فرماید که در این زیادت خَلق ،خُلق نیکو وصدای نیکو وخط نیکو وکمال عقل وعلم وشیرین سخنی ودیگر صفات هم داخل است . از این تفسیر دوم معلوم شد که هر نوع کمال وخوبی که در انسان موجود باشد، عطای خدا ونعمت او است ودر برابر آن بر انسان شکر لازم است . (معارف القرآن سوره فاطر آیه ۳۵ جزء ۲۲ ص۲۴۶)

(يَزِيْدُ فِي الْخَلْقِ) اَيْ ـ فِيْ خَلْقِ الْمَلَائِكَةِ (مَا يَشَاءُ) . وَرَدَتْ فِيْ عَجَائِبِ صُوَرِ الْمَلَائِكَةِ اَخْبَارٌ يُقَالُ : اِنَّ حَمَلَةَ الْعَرْشِ لَهُمْ قُرُوْنٌ وَهُمْ فِيْ صُوْرَةِ الْاَوْعَالِ . وَفِي الْخَبَرِ: اَنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَائِكَةً نِصْفُهُمْ ثَلْجٌ وَنِصْفُهُمْ نُوْرٌ، وَمَلَائِكَةً نِصْفُهُمْ ثَلْجٌ وَنِصْفُهُمْ نَارٌتَسْبِيْحُهُمْ :يَا مَنْ يُؤَلِّفُ بَيْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ اَلِّفْ بَيْنَ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ.وَقِيْلَ: لَمْ يَجْمَعِ اللهُ ـ عَزَّ وَجَلَّ ـ فِي الْاَرْضِ لِشَيْءٍ مِنْ خَلْقِهِ بَيْنَ الْاَجْنِحَةِ وَالْقُرُوْنِ وَالْخَرَاطِيْمِ وَالْقَوَائِمِ اِلَّا لِاَضْعَفِ خَلْقِهِ وَهُوَ الْبَعُوْضُ . وَقَالَ الزُّهَرِيُّ فِيْ قَوْلِهِ ﴿يَزِيْدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾:وَ هُوَ الصَّوْتُ الْحَسَنُ.وَ رُوِيَ فِيْ بَعْضِ الْاَخْبَارِ: اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ : «زَيِّنُوْا الْقُرْآنَ بِاَصْوَاتِكُمْ»،وَهَذِهِ الرِّوَايَةُ اِنْ صَحَّتْ فَمَعْنَاهُ: زَيِّنُوْا اَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ فَقُدِّمَ الْاَصْوَاتُ عَلَى مَذْهَبِهِمْ فِيْ قَلْبِ الْكَلَامِ كَقَوْلِ الْعَرَبِ : عَرَضْتُ النَّاقَةَ عَلَى الْحَوْضِ، اَيْ ـ عَرَضْتُ الْحَوْضَ عَلَى النَّاقِةِ.«خداوند در آفرینش می افزاید »

یعنی در آفرینش فرشتگان (هر چه بخواهد) در مورد عجایب ، شگفتیهای شکل و چهره فرشتگان خبرهایی آمده است گویند: همانا حاملان عرش دارای شاخ هایی بوده و در شکل بز کوهی هستند . و در خبر آمده : که به تحقیق در آسمان فرشته هایی است که نصف بدن آنها برف و نصف بدن آنها نور است و فرشته هایی است که نصف بدن ایشان برف ونصف دیگر آتش است . تسبیح ایشان این است که ای ذاتی که میان برف و آتش الفت می دهی میان قلبهای مؤ منان انس و الفت برقرار کن . و گویند : خدای تعالی در زمین برای چیز ی از خلق خود بالها و شاخ ها و خرطومها و پاها را جمع نکرد مگر برای ضعیف ترین خلق خود وآن پشه است.و زهری در مورد کلام خداوند بلند مرتبه (یزید فی

ابن عباس فرمود : مردی است که سخن نیک وبد را می شنود سخن نیک می گوید و از سخن بد پرهیز می کند .

الخلق ...) فرمود : منظور از آن صدای نیکو است و در بعضی اخبار آمده است پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: قرآن را با آواز خوش تان زینت دهید و این روایت اگر درست باشد پس معنای آن چنین می شود آوازتان را با قرآن زینت دهید و طبق مذهب ایشان در قلب نمودن کلام لفظ اصوات مقدم شده است . مانند قول عرب : شتر را به حوض عرض کردم یعنی حوض را به شتر عرض کردم .

✓ وَقَالَ الشَاعِرَ:

كَانَتْ عُقُوبَةَ مَا فَعَلَتْ كَمَا   كَانَ الزِّنَاءُ عُقُوبَةَ الرَّجْمِ

و شاعر گفت: عقوبت آن کاری بود که انجام داده بود همانطور که زنا عقوبت رجم است.

وَالْمَعْنَى : كَانَ الرَّجْمُ عُقُوبَةَ الزِّنَاءِ. وَ رُوِىَ عَنْ شُعْبَةَ قَالَ : نَهَانِىْ اَيُّوبُ اَنْ اُحَدِّثَ زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِاَصْوَاتِكُمْ قَالَ لِاَنَّ فِيْهِ اِثْبَاتَ مَذْهَبِ مَنْ يَقُوْلُ بِاللَّفْظِ ،وَ جَلَّ كَلَامُ الْخَالِقِ اَنْ يُزَيِّنَهُ صَوْتُ مَخْلُوْقٍ بَلْ هُوَ بِالتَّزْيِيْنِ لِغَيْرِهِ وَالتَّحْسِيْنِ لَهُ اَوْلَى.

و معنای شعر این است که رجم جزای زنا باشد . از شعبه روایت شد گفت : ایوب مرا از روایت نمودن این حدیث « زینوا القرآن باصواتکم » منع کرد گفت چون در این قول ثابت کردن مذهب کسی است که به لفظ بودن قرآن معتقد است . کلام آفریدگار بزرگتر از این است که آواز مخلوق آن را زینت دهد. بلکه کلام خداوند به زینت دادن و نیک گردانیدن آواز غیر اولی و شایسته تر است.

قَالَ: وَالصَّحِيْحُ مَا رَوَى عَبْدُ الرَّزَّاقِ عَنْ مَعْمَرٍ، عَنْ مَنْصُوْرٍ، عَنْ طَلْحَةَ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَنِ بْنِ عَوْسَجَةَ عَنِ الْبراء بْنِ عَازِبٍ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : زَيِّنُوْااَصْوَاتَكُمْ بِالْقُرْآنِ:

ایوب گفت و صحیح آن چیزی است که عبدالرزاق از معمر و از منصور از طلحه از عبدالرجمن از عوسجه از براء بن عازب روایت کرد : به تحقیق رسول خدا ﷺ فرمودند : «آوازتان را با قرآن زینت دهید. » (تفسیرکشف الاسرارص۱۶۰ـ ج۸ ـ سطر۱۷)

در کتاب مصباح الهدایه ودرکتاب استمداد والسماع وحدیقة الندیه آورده است که آن زیادت آواز خوش است. وَاَیْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿ اِلَّاالَّذِیْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَکَرُوا اللهَ کَثِیْراًوَّ انْتَصَرُوْا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوْا ﴾ [1]

و نیز خدای تعالی فرمود: « مگر کسانی که ایمان آورده اند وعمل صالح انجام داده اند و بسیار ذکر خدا کرده اند و پیروز گردیدند بعد از آن که مورد ستم واقع شدند. »

در تفسیر احمدی و بیضاوی آورده است : فَهُوَ اِسْتِثْنَاءٌ مِمَّا سَبَقَ، یَعْنِیْ اَنَّ الشُّعَرَاءَ مَوْصُوْفُوْنَ بِصِفَاتِ الْمَذْکُوْرَةِ اِلَّا الشُّعَرَاءَ الْمُؤْمِنِیْنَ الَّذِیْنَ یَعْمَلُوْنَ الصَّالِحَاتِ وَیَذْکُرُوْنَ اللهَ کَثِیْرًا اَیْ ـ یَکُوْنُ اَکْثَرُ اَشْعَارِهِمْ فِی التَّوْحِیْدِ، وَالثَّنَاءِ عَلَی اللهِ وَرَسُوْلِهِ، وَالْحَثِّ عَلَی طَاعَتِهِ .

پس این آیه استثنا از آنچه که در آیه قبل گذشته است می باشد . یعنی به تحقیق شاعران موصوف به صفات مذکوره می باشند مگر شاعران مؤمنی که عمل صالح انجام دهند و الله را بسیار یاد کنند. یعنی بیشتر شعرهای ایشان در مورد توحید و مدح و ستایش خدا و رسولش و برانگیختن بر طاعت او می باشد.

ودر تفسیر کشاف آورده است که: (اِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوْا) اِسْتِثْنَاءٌ لِلشُّعَرَاءِ الْمُؤْمِنِیْنَ الصَّالِحِیْنَ الَّذِیْنَ یُکْثِرُوْنَ ذِکْرَ اللهِ وَتِلَاوَةَ الْقُرْآنِ، وَکَانَ ذَلِكَ اَغْلَبَ عَلَیْهِمْ مِنَ الشِّعْرِ، وَاِذَا قَالُوْا شِعْرًا قَالُوْا فِی تَوْحِیْدِ اللهِ، وَالثَّنَاءِ عَلَیْهِ ، وَالْحِکْمَةِ ،

---

۱ –سوره شعرا آیه ۲۲۷

وَالْمَوْعِظَةِ ، وَالزُّهْدِ، وَالْآدَابِ الْحَسَنَةِ ، وَمَدْحِ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ وَالصَّحَابَةِ وَصُلَحَاءِ الْاُمَّةِ، وَمَا لَا بَأْسَ بِهِ مِنَ الْمَعَانِى الَّتِىْ لَا يَتَلَطَّخُوْنَ فِيْهَا بِذَنْبٍ وَلَا يَتَلَبَّسُوْنَ بِشَائِنَةٍ وَلَا مَنْقَصَةٍ، وَكَانَ هِجَائُهُمْ عَلَى سَبِيْلِ الْاِنْتِصَارِ مِمَّنْ يَهْجُوْهُمْ انتهى.

این آیه(اِلَّا الَّـذِيْنَ ...) شعرای مومن صالح را استثنا نموده است . آنهایی که بسیار ذکر خدا و تلاوت قرآن می کنند وجود آن چیز ها بر ایشان از شعر غالب تر است و وقتی که شعری بگویند در یگانگی خداوند و ثنا بر وی و حکمت و زهد و موعظه و آداب نیکو و شایسته و مدح رسول ﷺ و صحابه و صالحان امت می گویند . و نیز در مورد آنچه که هیچ اشکالی در آن نیست از معانی که در آن به گناهی آغشته نمی گردند و به بد گویی و عیب دیگران نمی پردازند می گویند . و عیب گویی آنها به طریق انتقام از کسی که ایشان را عیب می کنند ، می باشد .

ودر تفسیر جمل حاشیه جلالین آورده است که: (اِلَّا الَّـذِيْنَ آمَنُوْا) اَلْآيَةُ اسْتِثْنَاءٌ مِمَّا قَدَّرَهُ اَوَّلًا بِقَوْلِهِ:(فَهُمْ مَذْمُوْمُوْنَ) بِدَلِيْلِ قَوْلِهِ الْآخَرِ:(فَلَيْسُوْا مَذْمُوْمِيْنَ) رُوِىَ اَنَّ كَعْبَ بْنَ مَالِكٍ قَالَ لِلنَّبِىِّ ﷺ قَدْ اُنْزِلَ هَذِهِ الْآيَةُ فِى الشِّعْرِ، فَقَالَ النَّبِىُّ ﷺ ،اِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَ لِسَانِهِ وَالَّذِىْ نَفْسِىْ بِيَدِهِ لَكَأَنَّ مَا تَرْمُوْنَهُمْ بِهِ نَضْحُ النَّبْلِ انتهى . (الاالذین امنوا ...) **استثنا است از آنچه قبلًا مقدور نموده است به قول خود (پس آنان نکوهش شدگان هستند) به دلیل کلام دیگر او (پس نکوهش شدگان نیستند) روایت شده است که کعب بن مالک به نبی ﷺ گفت : به تحقیق این آیه در مورد شعر نازل شده است پس پیامبر اکرم ﷺفرمودند: « بی شک مؤمن با شمشیر و با زبان خود جهاد**

می کند به آن ذاتی که جانم در دست اوست به درستی اشعاری که شما بـر کفار می اندازید مانند انداختن تیر است.»

این آیه استثنا دلالت می کند برای آن که شعر گفتن وشعر خواندن وسماع آن حلال است. وبعضی از آیات که بر اباحت سماع دلالت مـی کـرد در فصل یازدهم گذشت نویسنده چون که اثبات سماع را از آیات الله تعـالی بیان نمود حالا از احادیث نبوی ﷺ که در بیان مدح شعر واقـع شـده ویـا از لسان فیض ترجمان در فشان حضرت نبوی ﷺ شعر واقع شده باشد ، استماع فرمایید.ودرحدیث آمده قَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ مَا بَعَـثَ اللهُ نَبِیًّـا اِلَّـا حَسَـنَ الصَّـوْتِ [۱] یعنـی نفرستاده حضرت حق جَلَّ جَلَالُهُ هیچ نبی را از انبیای خود مگر کـه صـاحب آواز خوش بود .

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ اللهُ اَشَدُّ اُذُنًا لِلرَّجُلِ الْحَسَنِ الصَّـوْتِ بِـالْقُرْآنِ مِـنْ صَـاحِبِ الْقَیْنَةِ وَالْقَیْنَةُ الْاَمَةُ الْمُغَنِّیَةُ [۲] گـوش دادن خداونـد بـه شـخص خـوش آواز در

---

۱ – حَدَّثَنَا قُتَیْبَةُ سَعِیْدٍ حَدَّثَنَا نُوْحُ بْنُ قَیْسِ الْحَدَّانِیُّ عَنْ حِسَامِ بْنِ مَصَكٍ عَنْ قَتَادَةَ قَـالَ مَا بَعَثَ اللهُ نَبِیًّا اِلَّا حَسَنَ الْوَجْهِ حَسَنَ الصَّوْتِ وَکَانَ نَبِیُّكَ ﷺ حَسَنَ الْوَجْهِ حَسَنَ الصَّوْتِ وَکَانَ لَا یُرَجِّعُ . (شمائل الترمذی ص ۳۲۴ بَابُ مَا جَاءَ فِیْ قِرَائَةِ رَسُـوْلِ اللهِ صَـلَّی اللهُ عَلَیْـهِ وَسَـلَّمَ) قتیبه سعید برای ما روایت نمود از نوح بن قیس حدانی از حسام بن مصک و او از قتـاده نقل کرد که گفت : خداوند پیامبری را نفرستاد مگر خوش چهره و خوش آواز بود . پیامبر شما (حضرت محمد) خو ب صورت و خوش آواز بود و ترجیع صوت نمی کرد

۲ – عَنْ فَضَالَةَ بْنِ عُبَیْدٍ اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ : اللهُ اَشَدُّ اُذُناً (اَیْ اِسْـتِمَاعًا) لِلرَّجُـلِ الْحَسَـنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ مِنْ صَاحِبِ الْقَیْنَتِهِ اِلَی قَیْنَةٍ (وَهِیَ الْاَمَةُ الَّتِیْ تُغَنِّـیْ مَوْلاَهَـا)رَوَاهُ الْاِمَـامُ وَ ابْـنُ مَاجَةَ وَاِبْنُ حَبَّانَ وَالْحَاکِمُ وَالْبَیْهَقِیُّ حَوْلَ خَصَائِصِ الْقُرْآنِ

از فضاله بن عبید روایت شده است ، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند : گوش دادن خداوند بلند مرتبه به شخص خوش آواز در هنگام تلاوت قرآن بیشتر از گوش دادن مالک کنیز خوش آواز به کنیز خود می باشد . و قینه‌همان کنیزی است که برای مولای خود آواز می خواند .

ص۱۱۵ رَوَاهُ عَنْ فَضَالَةَ بْن عُبَيْدٍ ، اِبْنُ مَاجَةَ وَابْنُ حَبَّانَ فِیْ صَحِيْحِةِ وَالْحَاكِمُ فِیْ مُسْتَدْرَكِهِ وَالْبَيْهَقِیُّ فِیْ السُّنَن حَدِيْثٌ صَحِيْحٌ جَامِعُ الصَّغِيْر فِیْ اَحَادِيْثِ الْبَشِيْرِ النَّذِيْر ص ۳۹۷ ج۲ تألیف الامام جلالدین عبدالرحمن بن ابی بکر السیوطی

عَنْ اَنَس ﷺ قَالَ : مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيًّا قَطُّ اِلَّا بَعَثَهُ حَسَنَ الْوَجْهِ حَسَنَ الصَّوْتِ حَتّٰى بَعَثَ اللهُ نَبِيَّكُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَبَعَثَهُ حَسَنَ الْوَجْهِ حَسَنَ الصَّوْتِ. **از انس ﷺروایت شده است که هرگز خداوند پیامبری را نفرستاد مگر این که خوش چهره و خوش آواز بود تا این که پیامبر شما را مبعوث کرد در حالی که خوش چهره و خوش آواز بود . (الانوار محمدیه من المواهب اللدنیة ص۲۷ تألیف الفقیر یوسف بن اسماعیل النبهانی)**

وَعَنْ عَبْدِاللهِ بْن كَعْبٍ عَنْ اَبِيْهِ اَنَّ اُسَيْدَ بْنَ حُضَيْر كَانَ رَجُلًا حَسَنَ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ وَ اَنَّهُ اَتَى النَّبِیَّﷺ فَقَالَ : بَيْنَ اَنَا اَقْرَاُ عَلَى ظَهْر بَيْتِیْ وَالْمَرْاَةُ فِی الْحُجْرَةِ وَالْفَرَسُ مَرْبُوطٌ اِذْ غَشِيَتْنِیْ مِثْلُ السَّحَابَةِ فَخَشِيْتُ اَنْ يَنْفَرَّ الْفَرَسُ فَتَفْزَعَ الْمَرْاَةُ فَتَسْقُطَ فَانْصَرَفْتُ فَقَالَ النَّبِیُّ ﷺ : اِقْرَاْ اُسَيْدُ فَاِنَّ ذَاكَ مَلَكٌ اسْتَمَعَ الْقُرْآنَ.وَعَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْن السَّائِب قَالَ : قَدِمَ عَلَيْنَا سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ بَعْدَ مَا كُفَّ بَصَرُهُ وَاَتَيْتُهُ مُسَلِّمًا عَلَيْهِ فَقَالَ مَرْحَبًا بِابْن اَخِیْ بَلَغَنِیْ اَنَّكَ حَسَنُ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺ يَقُوْلُ « اِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ نَزَلَ بِحُزْنٍ وَكَآبَةٍ فَاِذَا قَرَأْتُمُوْهُ فَابْكُوْا وَاِنْ لَمْ تَبْكُوْا فَتَبَاكَوْا وَتَغَنَّوْا بِهِ فَمَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِهِ فَلَيْسَ مِنَّا.» قَالَ الشَّافِعِیُّ (رح) : مَعْنَى التَّغَنِّیْ تَحْسِيْنُ الصَّوْتِ كَيْفَ مَا قَدَر حَدْرًا وَتَحْزِيْنًا لَمْ يَكُنْ فِيْهِ زِيَادَةٌ فِیْ هِجَاءِ الْحُرُوْفِ حَتَّى يَحُوْلَ بِذٰلِكَ مَعْنَى الْحُرُوْفِ وَقِيْلَ «يَزِيْدُ فِی الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ» يَعْنِی الْخَطَّ الْحَسَنَ وَفِی الْخَبَرِ عَنْ رَسُوْلِ اللهِﷺ قَالَ : « الْخَطُّ الْحَسَنُ يَزِيْدُ الْحَقَّ وَضَحًا» وَقَالَ قَتَادَةُ : هُوَ الْمَلَاحَةُ فِی الْعَيْنَيْنِ وَالْفَصَاحَةُ فِی الْمَنْطِقِ

هنگام تلاوت قرآن بیشترازگوش دادن مالک کنیزخوش آواز بـه کنیزخـود می باشد.

وَقِيْلَ جَمَالُ الصُّوْرَةِ وَكَمَالُ السِّيْرَةِ وَهُوَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.«اِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ.» مِنَ الزِّيَـادَةِ وَالنُّقْصَانِ . (تفسیر کشف الاسرار ص ۶۶۱ ـ ج۸ ـ سطر ۱۲)

عبدالله بن کعب از پدرش روایت کرد : به تحقیق اسید بن حضیر مـردی خـوش آواز در تلاوت قرآن بود روزی نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت : « هنگامی که بر پشت بام خانه قرآن تلاوت می نمودم و همسرم در خانه و اسب بسته بـود ناگهـان چیـزیماننـد تکه ای از ابر اطراف مرا گرفت . پس ترسیدم که اسب فرار کند و همسرم بترسد و بیهوش بر زمین افتد . در نتیجه از خواندن منصرف شدم . پس رسول خـداﷺفرمـود: ای اسـید بخوان چون آن فرشته ای است که به قرآن گوش می دهد .» و از عبدالرحمن بـن سـائب روایت شده است که گفت : سعد بن مالک بعد از اینکه نابینا شده بود بر ما وارد شد نزد او رفتم و به او سلام کردم . گفت : مرحبا به برادر زاده ام به من خبر رسید که شـما صـدای نیکویی در تلاوت قرآن داری از رسول خداﷺشنیدم که می فرمود: « به تحقیق این قرآن با غم و اندوه نازل شده است . پس زمانی که قرآن را تلاوت می کنید گریـه کنیـد و اگـر نتوانستید گریه کنید تظاهر به گریه کنید و با آواز خوش آن را بخوانید . پس کسی که آن را با صدای نیکو تلاوت نکند از ما نیست .» اما م شافعی (رح) فرمود :تغنی یعنـی نیکـو نمودن آواز به اندازه ای که بر سریع و غمگین خواندن قـادر اسـت بـه گونـه ای کـه در خواندن آن هیچ زیادتی در هجا و شکل و حروف وارد نشود تااینکه به سبب آن معنـای حروف تغییر کند . و در مورد«یزید فی الخلق ما یشاء » یعنی خداونـد در آفریـده خـود آنچه را که می خواهد ، می افزاید . گویند:که منظور از آن خط زیبا است.ودرخبر از رسول خدا آمده است که ایشان فرمودند : خط خوش به روشنایی حق می افزاید . و قتادهرضي الله عنه در مورد این آیه گفت: منظور از آن ملاحت و زیبایی در چشم و فصـاحت در سـخن گفـتن است و نیز می گوید : آن صورت (ظاهر) زیبا و سیرتی نیکو است و سیرت ، همان اخلاق پسندیده می باشد.«به تحقیق خداوند بلند مرتبه بر هر افزودن و کم کردنی قادر است »

قَالَ عليه السلام فِیْ مَدْحِ دَاوُدَ عليه السلام اِنَّهُ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ فِی النِّيَاحَةِ عَلَی نَفْسِهِ وَفِیْ تِلَاوَةِ الزَّبُوْرِ حَتَّی كَانَ يَجْتَمِعُ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ وَالْوَحْشُ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ اَرْبَعُ مِائَةِ جِنَازَةٍ وَمَا يَقْرُبُ مِنْهَامِنَ الْاَوْقَاتِ.[1] **یعنی داوود عليه السلام خوش آوازی می کرد درنوحه کردن به نفس خود ودرخواندن زبورحتی که جمع می شد بر وی به سبب آواز خوش او انسان ها وجنیات و وحشیان بیابان و مرغان هوا تا بشنوند آواز او را . و بعضی وقتها برداشته می شد در هر وقت که زبور را می خواند چهار صد جنازه یا نزدیک به چهارصد .**

قَالَ النَّبِیُّ عليه السلام فِیْ مَدْحِ اَبِیْ مُوْسَی الْاَشْعَرِیِّ لَقَدْ اُعْطِیَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيْرِ آلِ دَاوُدَ[2] **یعنی پیغمبر عليه السلام می فرماید در مدح ابو موسی الاشعری که**

---

۱ – وَفِی الْحَدِيْثِ فِیْ مَدْحِ دَاوُدَ عليه السلام : اَنَّهُ كَانَ حَسَنَ الصَّوْتِ بِالنِّيَاحَةِ عَلَی نَفْسِهِ وَ بِتَلَاوَةِ الزَّبُوْرِ حَتَّی كَانَ يَجْتَمِعُ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ وَالطَّيْرُ لِسَمَاعِ صَوْتِهِ وَكَانَ يُحْمَلُ مِنْ مَجْلِسِهِ آلَافُ مِنَ الْجَنَائِزِ. كِتَابُ عَوَارِفِ الْمَعَارِفِ تَصْنِيْفُ شَيْخِ الْاِسْلَامِ اَبِی النَّجِيْبِ عَبْدِالْقَاهِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ بْنِ مُحَمَّدٍ السُّهْرَوَرْدِیِّ رَحِمَهُ اللهُ **و در حدیث در مدح داوود عليه السلام آمده است :او در نوحه خوانی بر نفس خویش و در تلاوت زبور دارای آواز خوشی بود به طوری که انس وجن و پرندگان برای شنیدن آواز او جمع می شدند و از مجلس او هزاران جنازه حمل می شد.**

۲ – حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ رَشِيْدٍ قَالَنَا يَحْيَی بْنُ سَعِيْدٍ قَالَ حَدَّثَنَا طَلْحَةُ عَنْ اَبِیْ بُرْدَةَ عَنْ اَبِیْ مُوْسَی لَوْ رَأَيْتَنِیْ وَاَنَا اَسْتَمِعُ قِرَائَتَكَ الْبَارِحَةَ لَقَدْ اُوْتِيْتَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيْرِ آلِ دَاوُدَ. **(صحیح المسلم ص ۲۶۸ ج۱** كِتَابُ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ اِسْتِحْبَابِ تَحْسِيْنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ **سطر ۱۳)داوود بن رشید ازیحیی بن سعید از طلحة از بردة و او از ابی موسی روایت کرد که گفت : اگر**

حق ﷻ **داده است به من آلت غناء را ــ مراد اینجا خوش آواز است که ابوموسی است ــ از آوازهای خوش داوود**وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَضَعُ لِحَسَّانَ بْنِ ثَابِتٍ مِنْعن فِی الْمَسْجِدِ يَقُوْمُ عَلَيْهِ قَائِمًا يُفَاخِرُهُ عَنْ رَسُوْلِ اللهِﷺ اَوْ يُنَافِحُ وَيَقُوْلُ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنَّ اللهَ تَعَالَی يُؤَيِّدُ حَسَّانَ بِرُوْحِ الْقُدُسِ مَا نَافَحَ اَوْ فَاخَرَ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ [1] **یعنی بود آن حضرت** ﷺ **که می نهاد**

می دیدی مرا در حالی که دیشب به قرائت تو گوش می دادم به راستی که آواز خوشی از آوازهای آل داوود به تو داده شده است .

حَدَّثَنَا اِبْنُ نُمَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبِیْ قَالَ حَدَّثَنَا مَالِكٌ وَهُوَ اِبْنُ مَغْوَلٍ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ اَبِيْهِ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ اِنَّ عَبْدَاللهِ بْنَ قَيْسٍ اَوالْاَشْعَرِیَّ أُعْطِیَ مِزْمَارًا مِنْ مَزَامِيْرِ آلِ دَاوُدَ .

(صحیح المسلم ص ۲۶۸ کتاب فضائل القرآن باب استحباب تحسین الصوت بالقرآن سطره۱۲) ابن نمیر برای ما از پدرش نقل نمود که مالک بن مغول از عبدالله بن بریدة و او از پدرش روایت نمود پیغمبر ﷺ **فرمود : همانا به عبدالله بن قیس یا اشعری آوازی از آوازهای خوش آل داود عطاشده است .**

۱ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدٌ : قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدَةُ : قَالَ اَخْبَرَنَا هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ ، عَنْ اَبِيْهِ ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتِ : اسْتَأْذَنَ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فِیْ هِجَاءِ الْمُشْرِكِيْنَ ، فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : « فَكَيْفَ بِنَسَبِیْ»؟ فَقَالَ حِسَّانُ لَا اَسُلَّنَّكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةُ مِنَ الْعَجِيْنِ وَعَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ اَبِيْهِ قَالَ ذَهَبْتُ أَسُبُّ حَسَّانَ عِنْدَ عَائِشَةَ فَقَالَتْ لَا تَسُبَّهُ فَاِنَّه ٗ كَانَ يُنَافِحُ عَنْ رَسُوْلِ اللهِﷺ **(صحیح البخاری ۹۰۸ الی ص ۹۰۹ ج۲ الجزء ۲۵ كِتَابُ الْاَدَبِ بَابُ هِجَاءِ الْمُشْرِكِيْنَ).**

محمد برای ما نقل نمود و گفت عبدتبرای ما نقل نموده و گفت که برای ما هشام بن عروت از پدرش و او از حضرت عایشه (رض) نقل نمود: که ایشان فرمودند :حسان بن ثابت از نبی اکرم ﷺ **در مورد دشنام دادن مشرکین اجازه خواست . پیامبر خدا** ﷺ **فرمود:« پس اگر مشرکین را دشنام دهی با نسب من چه می کنی ؟» حسان گفت: « نسب**

مر حسان را منبری در مسجد می ایستاد حسان روی منبر در حالی که مفاخرت می کرد از پیغمبر خدا ویا مدافعت ومخاصمت می کرد از جانب آن حضرت ﷺ شکِ راوی است ومی گفت آن حضرت خدای تعالی تأیید وتقویت می کند حسان را به جبرئیل مادامی که مخاصمت می کند یا

شما را از مشرکان جدا می کنم همچنان که مویی از خمیر بیرون آورده می شود .» و از هشام بن عروه از پدرش روایت است که گفت :« رفتم تا حسان را در نزد عایشه (رض) دشنام دهم .» پس عایشه (رض) گفت :» او را دشنام نده چون او ازپیامبر خدا ﷺ طعن مشرکین را دور می نمود .»

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سُلَيْمَانَ الْمِصِّيْصِيُّ نَا اِبْنُ اَبِي الزِّنَّادِ عَنْ اَبِيْهِ عَنْ عُرْوَةَ وَهِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَضَعُ لِحَسَّانَ مِنْبرا فِي الْمَسْجدِ فَيَقُوْمُ عَلَيْهِ يَهْجُوْ مَنْ قَالَ فِيْ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ اِنَّ رُوْحَ الْقُدُسِ مَعَ حَسَّانَ مَا نَافَحَ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ اَبُوْدَاوُدَ ص۳۳۶ ج۲ كِتَابُ الْاَدَبِ بَابُ مَا جَاءَ فِي الشِّعْرِ

محمد بن سلیمان مصیصی برای ما روایت نمود که برای ما ابن ابی الزناد از پدرش و او از عروت و هشام بن عروت روایت نمود و آنان از عایشه روایت نمودند که حضرت عایشه (رض) فرمود: پیامبر اکرمﷺ برای حسان منبری در مسجد گذاشت و حسان بن ثابت بر روی منبر می ایستاد و کسی را که در مورد پیامبر بدگویی نموده باشد ، هجو می نمود . پس رسول خداﷺ فرمود:« همانا جبرئیل امین همراه حسان است تا زمانی که او طعن را از پیامبر اکرمﷺ دور نماید. »

مفاخرت می کند از طرف پیامبرﷺ این نیز شکِ راوی است وَعَنْ اَبِیْ هُرَیْـرَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ اَصْدَقُ کَلِمَةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ کَلِمَةُ لَبِیْدٍ.[۱]

اَلَا کُلُّ شَیْءٍ مَا خَلَـا اللهَ بَاطِـلُ   وَکُلُّ نَعِیْــم لَا مَحَالَـةَ زَائِـلُ

سِوَی جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ اِنَّ نَعِیْمَهَا   سَیَبْقِیْ وَاِنًّ الْمَوْتَ لَابُدَّ نَازِلُ

متفق علیه .از ابو هریره روایت است که پیامبر فرمودندصادق ترین کلامی که شاعر گفته است کلام لبید است شعر : یعنی دانا و آگاه بــاش ای سامع که هر چیزی ماسوی حق استﷻ باطل و هالک و فــانی ومضــمحل و نیست است و هر نعمتی دنیایی البته زوال پذیر ونیست شونده است .

مگر بهشت برین به درستی وراستی که نعمت بهشت باقی وپاینبده است وموت به تحقیق بر آدمیزاد فرود آینده است .

---

۱ – صحیح البخاری ج ۲جزء ۲۵ ص ۱۰۸ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَـدَّثَنَا ابْـنُ مَهْـدِیٍّ حَدَّثَنَا سُفْیَانُ عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ حَدَّثَنَا اَبُوْسَلَمَةَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ﷺ قَالَ : قَالَ النَّبِیُّﷺاَصْـدَقُ کَلِمَـةٍ قَالَهَا الشَّاعِرُ کَلِمَةُ لَبِیْدٍ ، اَلَا کُلُّ شَیْءٍ مَاخَلَا اللهَ بَاطِلُ وَکَادَ اُمَیَّةُ بْنُ اَبِی الصَّلْتِ اَن یُسْلِمَ:

محمد بن بشار برای ما از ابن مهدی و او از سفیان او نیز از عبدالملک و او از ابو سلمه و او نیز از ابو هریره نقل نمود که پیامبر اکرمﷺفرمود : « صادق ترین کلامی که شاعر گفته است کلام لبید (الا کل شیء ما خلا الله باطل) و نزدیک بود که امیه بن ابی صلت مسلمان شود.»

وَفِی الْاِسْتِیْعَابِ لِاِبْنِ عَبْدِ الْبِرِّ اَنَّهُ قَالَ : یَا رَسُوْلَ اللهِ مَاذَا تَرَی فِی الشِّعْرِ فَقَالَ : اِنَّ الْمُؤْمِنَ یُجَاهِدُ بِسَیْفِهِ وَلِسَانِهِ: (مشکوة المصابیح ص ۴۳۲ باب البیان والشعر کتاب التصاویر)

در کتاب استیعاب ابن عبدالبرآمده است به درستی که او گفت : ای رسول خدا نظر شما در مورد شعر چیست ؟پس فرمودند:« به تحقیق مومن با شمشیر و زبان خود جهاد می کند .»

وَعَنْ عَمْرِو بْنِ الشَّرِيْدِ عَنْ اَبِيْهِ قَالَ : رَدِفْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺيَوْمًا فَقَالَ هَلْ مَعَكَ مِنْ شِعْرِ اُمَيَّةَ بْنِ اَبِى الصَّلْتِ شَىْءٌ قُلْتُ : نَعَمْ قَالَ : هِيْهِ فَاَنْشَدْتُهُ بَيْتًا فَقَالَ هِيْهِ ثُمَّ اَنْشَدْتُهُ بَيْتًا فَقَالَ هِيْهِ حَتَّى اَنْشَدْتُهُ مِائَةَ بَيْتٍ رَوَاهُ مُسْلِمٌ [1]

ازعمرو بن شرید از پدرش روایت شده است که گفت:«روزی من پشت سر رسول خدا ﷺ می رفتم ». رسول خدا ﷺفرمودند :» آیا از اشعار امیة بن ابی صلت چیزی به خاطر داری ؟» گفتم :«بلی .» ایشان فرمودند:«بخوان». من بیتی خواندم . ایشان دوباره فرمودند : «دیگر بخوان . » من نیز بیتی دیگر خواندم . پس فرمودند : « دیگر بخوان .» تا اینکه صد بیت برای او خواندم وهیه اصلش ایه است بدل کردند همزه را بها وهی نیز گویند به حذف های اخیر ومعنی هه امر کردن بود به زیادت سخن یا کاری . وشیخ عبدالحق دهلوی می فرماید : که از این جا معلوم شد شنیدن شعر که متضمن علم وحکمت باشد ، سنت است . اگر چه قایل آن کافر یا فاسق باشد وامیه کافر بود که در عهد جاهلیت از اهل کتاب دین وملت آموخته بودواشعاری مشتمل برحکمت وموعظت می گفت وآن حضرتﷺدر شأن وی می فرمود:

آمَنَ شِعْرُهُ وَكَفَرَ قَلْبُهُ (شعرش مؤمن و قلبش کافر بود) وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ ذُكِرَ عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِﷺالشِّعْرُ: فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ هُوَ كَلَامٌ فَحَسَنُه حَسَنٌ وَقَبِيْحُهُ قَبِيْحٌ رَوَاهُ الدَّارُ قُطْنِىْ مَرْفُوْعًا وَرَوَاهُ الشَّافِعِيُّ عَنْ عُرْوَةَ مُرْسَلًا [2]

۱ــ مشکوة المصابیح ص۴۳۰ باب البیان والشعرــ کتاب الادب

۲ ــ رَوَاُه الدَّارُقُطْنى وَرَوَى الشَّافِعِيُّ عَنْ عُرْوَةَ مُرْسَلًا(كِتَابُ الْاَدَبِ اَلْفَصْلُ الثَّانِىْ - فِىْ بَابِ الْبَيَانِ وَالشِّعْرِ مِنَ الْمِشْكوةِ الْمَصَابِيْحِ ص۴۱۰) قَوْلُهُ فَحَسَنُهُ الخ وَالْمَعْنَى اَنَّ الْحُسْنَ وَالْقُبْحَ اِنَّمَا يَدُوْرَانِ مَعَ الْمَعْنَى وَ لَا عِبْرَةَ بِاللَّفْظِ سَوَاءً كَانَ مَوْزُوْنًا اَوْ غَيْرَهُ عَرَبِيًّا اَوْ غَيْرَهُ .مِرْقَاةُ

عایشه (رض) گفت : که نزد آن حضرتﷺ شعر ذکر کرده شد وپرسیده شد از آن حضرتﷺ که شعر نیک است یا بد ؟ پس آن حضرت ﷺ فرمود :« که شعر کلام است نیک وی نیک است وبد وی بد .» یعنی آنچه زیادتی است در شعر وزن وقافیه است وآن خود دخلی در حرمت وکراهیت ندارد ومدار بر معنی ومضمون است اگر نیک است نیک واگر بد است بد . وشیخ عبدالحق می فرماید : این کلام فصل است که رفع اختلاف در حل وحرمتی در باب سماع می کند واین حدیث را در دار قطنی به سند مرفوع از آن حضرت روایت کرده اند وشافعی (رح) از عروه بن زبیر که تابعی کبیر است به طریق ارسال روایت کرده .

وَفِي الْاِسْتِيْعَابِ لِاِبْنِ عَبْدِ الْبِرِّ اَنَّه ُ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللهِ مَاذَا تَرَى فِي الشِّعْرِ فَقَالَ اِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ [1] ومذکور است در استیعاب که کتابی است مشهور در اسماء الرجال مر عمر بن عبدالبر را که کعب بن مالک گفت

کلام پیامبر اکرمﷺ« فَحَسَنُهُ الخ»معنای آن چنین است که همانا حسن وقبح کلام مربوط به معنی است وهیچ اعتباری به لفظ نیست چه موزون یاغیرموزون وچه عربی یاغیرعربی باشد.

۱ – عَنْ كَعْبِ بْنِ مَالِكٍ اَنَّه ُ قَالَ لِلنَّبِيِّ ﷺ اِنَّ اللهَ تَعَالَى قَدْ اَنْزَلَ فِي الشِّعْرِ مَا اَنْزَلَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ اِنَّ الْمُؤْمِنَ يُجَاهِدُ بِسَيْفِهِ وَلِسَانِهِ وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهِ لَكَاَنَّ مَا تَرْمُوْنَهُمْ بِهِ نَضْحُ النَّبْلِ رَوَاهُ فِيْ شَرْحِ السُّنَّةِ(مشكوة المصابيح ص۴۳۲ـ باب البيان والشعرـ كتاب الادب)

از کعب بن مالک روایت شده است که ایشان به پیامبرﷺگفتند : به تحقیق خداوند در ذم شعر آیاتی را نازل نموده است . پس پیامبر اکرمﷺفرمودند : «همانا مؤمن با شمشیر و زبان خویش جهادمی کند و قسم به خدایی که جانم در دست اوست بی شک آن اشعاری که شما با آن دشمنان را هجو نمودید مانند انداختن تیر است . »

به آن حضرت ﷺ چه می دانی وچه رأی داری در حق شعر که نیک است یا بد ؟ پس آن حضرت ﷺ فرمود :« که مسلمان جهاد وغزا می کند به همراه دشمن خود به شمشیر وسنان ویا به زبان به شعر گفتن .» مثل که حسان رضی الله عنه به همراه کفار جهاد لسانی می کرد

- ✓ **بیت :**

زخم شمشیر جان ستان نکند آنچه زخم زبان کند با مرد

بدان که این احادیث را از مشکوة المصابیح نقل نمودیم و بعض را از کتاب استمداد والسماع نقل نمودیم ودر کتاب بستان العارفین آورده است

وَاَمَّا حُجَّةُ مَنْ اَبَاحَ السَّمَاعَ فَمَا رَوَى هِشَامُ بْنُ عُرْوَةَ عَنْ اَبِيْهِ اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ قَالَ اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ لَحِكْمَةً [1] اَىْ قَوْلًا صَادِقًا مُطَابِقًا لِلْحَقِّ وَالصَّوَابِ فَاِنْ قُلْتَ قَالَ تَعَالَى :« وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمْ الْغَاوُوْنَ» قُلْتُ : قَالَ اَيْضًا:« اِلَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا فَاسْتَثْنَى مِنْهُمْ وَهُمُ الَّذِيْنَ قَالُوْا بِالْحِكْمَةِ صِدْقًا وَ حَقًّا ، وَحَاصِلُهُ اَنَّ بَعْضَ الشِّعْرِ مَذْمُوْمٌ وَبَعْضَهُ لَا كَذَا فِى الْكِرْمَانِىِّ

و اما دلیل کسی که شعر را مباح دانست پس آن چیزی که هشام بن عروه از پدرش روایت کرده است ، می باشد : که نبی اکرم ﷺ فرمودند : « حکمت از جمله شعر است » کلامی صادق که مطابق با حق وراست باشد پس اگر بگویی که خداوند متعال فرموده است : « الشعراء یتبعهم الغاوون»

---

۱ ـ قَوْلُهُ عليه السلام :(اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ) اِنَّ اُبَىَّ بْنَ كَعْبٍ اَخْبَرَ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِكْمَةً . **کلام پیامبر اکرم ﷺ:**:(اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ) **به تحقیق ابی بن کعب خبر داد که رسول الله ﷺ فرمود : حکمت از جمله شعر است** . صحیح الْبُخَارِىُّ اَلْجِلْدُ الثَّانِىُّ اَلْجُزْءُ ۲۵ــ ۹۰۸بَابُ مَا يَجُوْزُ مِنَ الشِّعْرِ وَالرِّجْزِ وَالْحِدَاءِ وَمَا يُكْرَهُ مِنْهُ كِتَابُ الْاَدَبِ)

« شاعران از ایشان گمراهان پیروی می کنند » گـویم کـه خداونـد متعـال همچنین فرموده اند : « الا الذین آمنوا » « مگر کسانی که ایمان آورده اند » پس خداوند بلند مرتبه شاعران مؤمن را از بین شعرا استثنا نمـود و ایشـان کسانی هستند که راست و حقیقت را با حکمت بیان می کنند . و خلاصه این که بعضی شعرها ناپسند و بعضی ها ناپسند نیستند . و همانند این در کتاب کرمانی آمده است .

قَالَ فِی الْعَيْنِیِّ قِیْلَ اَصْلُ الْحِکْمَةِ الْمَنْعُ وَالْمَعْنَى اَنَّ مِنَ الشِّعْرِ کَلَامًا مَانِعًـا مِنَ السَّفَهِ انتهی وَرَوَى سِمَاكُ بْنُ حِرَبَ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمْرَةَ اَنَّه' قَالَ : کَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِﷺ يَتَنَاشَدُوْنَ الشِّعْرَ وَالنَّبِیُّﷺ جَالِسٌ بَيْنَهُمْ يَتَبَسَّمُ.صاحب کتاب عینـی در کتابش آورده است که گویند : اصل حکمت منـع اسـت یعنـی بعضـی از شعر، کلامی است که منع کننده و باز دارنده از جهل ونادانی است .

جابرؓروایت کرده : اصحاب آن حضرتﷺ شعر مـی گفتنـد وآن حضرت در ما بین ایشان نشسته بودند در حالتی که تبسم می فرمودند

وَعَنْ هِشَامٍ ، عَنْ اَبِيْهِ ، قَالَ: مَا رَأَيْتُ اِمْرَأَةً اَعْلَمَ بِشِعْرٍ وَلَا بِطِبٍّ وَلَا بِفِقْهٍ مِنْ عَائِشَةَ رَضِیَ اللهُ عَنْهَا[1]

---

۱ -عَنْ عُرْوَةَ قَالَ : مَا رَأَيْتُ امْرَأَةً اَعْلَمَ بِطِبٍّ وَ لَا بِفِقْهٍ وَلَا بِشِعْرٍ مِنْ عَائِشَـةَ رَضِـیَ اللهُ عَنْهَا. رَوَاهُ الطَّبرانیُّ .

از عروه ؓ روایت شده است که ایشان گفتند :هیچ زنی را به شعر و طب و فقـه عالمتر از حضرت عایشه (رض) ندیدم. (مَجْمَعَ الزَّوَائِدِ وَمَنْبَعِ الْفَوَائِدِ ص۲۴۲ـ ج۱ـ لِلْحَـافِظِ نُوْرِ الدِّيْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ بَکْرِ الْهِيْثَمِیِّ المتوفی سنة ۸۰۶)

و از هشـــام روایــت شـــده اســت و بــرای او از پــدرش نقــل شــده است که گفت : هیچ زنی را بــه شــعر و طــب و فقــه، عــالم تــر از حضــرت عایشه (رض) ندیدم.

وَرَوَى عِكْرِمَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضی الله عنه:إِذَا قَرَأَ اَحَدُكُمْ شَيْئًا مِنَ الْقُرْآنِ ، وَلَا يَدْرِيْ مَا تَفْسِيْرُهُ فَلْيَلْتَمِسْ مِنَ الشِّعْرِ،فَاِنَّ الشِّعْرَ دِيْوَانُ الْعَرَبِ انتهى.**ابن عباس** رضی الله عنه **فرموده کسی که قرآن بخواند ومعنی آن را نداند باید که شعر بیــاموزد ویــا استماع شعر را بکند چرا که شعر را عرب تدوین کرده است .**

چونکه نویسنده اثبات حلال بودن شعر واســتماع آن را از احادیــث نبوی ﷺ بیان نمود، حالا از صادر شدن شعر از لسان درفشان آن حضــرت ﷺ به طریق انشاد ویا انشا استماع فرمایند

وَعَنِ الْعنءِ قَالَ : كَانَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ يَنْقُلُ التُّرَابَ يَوْمَ الْخَنْدَقِ حَتَّى اغْبَرَّ بَطْنُهُ يَقُوْلُ:

وَاللهِ لَوْ لَا اَللهُ مَا اهْتَدَيْنَا وَ لَا تَصَدَّقْنَا وَلَا صَلَّيْنَا

فَاَنْزِلَنْ سَكِيْنَةً عَلَيْنَا وَثَبِّتِ الْاَقْدَامَ اِنْ لَا قَيْنَا

عَنِ الزُّهْرِيِّ اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ ، قَالَ : لَوْ جُمِعَ عِلْمُ هَذِهِ الْاُمَّةِ ، فِيْهِنَّ اَزْوَاجُ النَّبِيِّ ﷺ،كَانَ عِلْمُ عَائِشَةَ اَكْثَرُ مِنْ عِلْمِهِنَّ . رَوَاهُ الطَّبرانِيُّ مُرْسَلًا وَرِجَالُه ثِقَاةٌ **(مَجْمَعَ الزَّوَائِدِ وَمَنْبَعِ الْفَوَائِدِص۲۴۲ـ ج۵)**

از زهری روایت شده است به تحقیق رسول خدا ﷺ فرمود:« اگر علم این امت جمع شود و د رمیان این امت همسران پیامبر ﷺ نیز باشند علم عایشه از علم هــای ایشــان بیشتر خواهد بود .» این حدیث را طبرانی به صورت مرسل نقل نمود . و روایت کننــدگان آن مورد اعتماد هستند .

اِنَّ الْاُولَى قَدْ بَغَوْا عَلَيْنَا　　　اِذَا اَرَادُوْا فِتْنَــةً اَبَيْنَـا

يَرْفَعُ بِهَا صَوْتَهُ اَبَيْنَا اَبَيْنَا. مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ . [۱]

یعنی بود آن حضرت ﷺ که می کشید و دور می افکند خـاک را بـه نفس شریف خود کـارمی کـرد روز خنـدق. یعنـی در آن زمـان کـه حفـر می کردند آن خندق را در غزو احزاب تا آن که غبار آلوده شد شکم مبارک آن حضـرت ﷺ از کشـیدن خـاک. آن حضـرت ﷺ ایـن اشـعار را کـه از عبد الله بن رواحه رضی الله عنه است، می گفت ومی خواند: به خدا سوگند اگر نمی بود هدایت ولطف خداوند تعالی راه راست نیافتیم و نه تصدیق می کـردیم ونـه نماز می خواندیم. پس فرود آر خـدایا آرام وآهسـتگی بـر مـا وبـر جـای دارقدمهای ما را اگر ببینیم وپیش آیـیم دشـمنان دیـن را بـه درسـتی آن کسانی که به تحقیق بر ما ستم وافزونی کردند . چون فتنه را خواهند یعنی ما را از دین اسلام با کفر باز گردانند . پس ما سـر بـاز مـی زنـیم وامتنـاع می ورزیم آن حضرت ﷺ به این کلمه اَبَيْنَا **آواز خود را بلند می کرد ومی گفت** اَبَيْنَا اَبَيْنَا **واحتمال دارد که ضمیر بها راجع به ابیات مذکوره باشد و** اَبَيْنَا **اشاره به تکرار این کلمـه باشـد** وَعَـنْ اَنَـس: جَعَـلَ الْمُهَـاجِرُوْنَ وَالْاَنْصَـارُ يَحْفِـرُوْنَ الْخَنْدَقِ ، وَيَنْقُلُوْنَ التُّرَابَ ، وَهُمْ يَقُوْلُوْنَ

نَحْنُ الَّذِيْنَ بَايَعُوْا مُحَمَّـدَا　　　عَلَى الْجِهَـادِ مَا بَقِيْنَـا اَبَدَا

انس رضی الله عنه گفت: مهاجر وانصار ایستادند و شـروع بـه کنـدن خنـدق کردند و خاک بر می داشتند و این شعر را می خواندند : ما آن کسانیم کـه

۱ - مشکوة المصابیح ص۴۰۹ـ ج۲ـ باب البیان والشعر ـ الفصل الاول

بیعت کردیم محمدﷺرا برکارزارکردن بر کافران مادام که باقی وپاینده ایم .

يَقُوْلُ النَّبِیُّﷺوَهُوَ يُجِيْبُهُمْ ،

اَللَّهُمَّ لَا عِيْشَ اِلَّا عِيْشَ الْآخِرَهْ فَاغْفِرِ الْاَنْصَارَ وَالْمُهَاجِرَهْ[1]

---

۱ - حَدَّثَنَا حَفْصُ بْنُ عُمَرَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ ، عَنْ حُمَيْدٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ اَنَسَ بْنَ مَالِكٍ (رض) يَقُوْلُ : كَانَتِ الْاَنْصَارُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ تَقُوْلُ

نَحْنُ الَّذِيْنَ بَا يَعُوْا مُحَمَّدَا عَلَى الْجِهَادِ مَا حَيِيْنَا اَبَدَا

فَاَجَابَهُمُ النَّبِیُّ ﷺ فَقَالَ :

اَللَّهُمَّ لَا عِيْشَ اِلَّا عِيْشُ الْآخِرَهْ فَاَكْرِمْ اَلْاَنْصَارَ وَ الْمُهَاجِرَهْ

حفص بن عمر برای ما روایت نمود که شعبه از حمید نقل نمود که گفت : از انس بن مالک شنیدم که می گفت : انصار در روز خندق می گفتند : ما آن کسانی هستیم که بیعت کردیم با پیامبرﷺبر کارزار کردن با کافران مادام که باقی و پاینده ایم . رسول اکرم ﷺدر جواب فرمود:« بار خدایا زندگانی نیست مگر زندگانی آخرت پس انصار و مهاجران را محترم بشمار . .» (صحیح البخاری ص۴۱۵ـ ج۱ـ الجزء۱۲ـ كِتَابُ الْجِهَادِ بَابُ الْبِيْعَةِ فِى الْحَرْبِ عَلَى اَن لَّا يَفِرُّوْا)

حَدَّثَنَا اَبُوْ مَعْمَر : حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَارِثِ ، عَنْ عَبْدِ الْعَزِيْزِ ، عَنْ اَنَس ، قَالَ : جَعَلَ الْمُهَاجِرُوْنَ وَالْاَنْصَارُ يَحْفِرُوْنَ الْخَنْدَقَ حَوْلَ الْمَدِيْنَةِ ،وَيَنْقُلُوْنَ التُّرَابَ عَلَى مُتُوْنِهِمْ ،وَهُمْ يَقُوْلُوْنَ :

نَحْنُ الَّذِيْنَ بَايَعُوْا مُحَمَّدَا عَلَى الْاِسْلَامِ مَا بَقِيْنَا اَبَدَا

قَالَ : يَقُوْلُ النَّبِیُّ ﷺ : وَهُوَ يُجِيْبُهُمْ :

اَللَّهُمْ اِنَّهُ لَا خَيْرَ اِلَّا خَيْرُ الْاٰخِرَهْ فَبَارِكْ فِى الْاَنْصَارِ وَ الْمُهَاجِرَهْ

ابو معمر برای ما روایت نمود عبدالوارث از عبدالعزیز از انس برای ما نقل نمود گفت :مهاجران و انصار شروع به کندن خندق در اطراف مدینه منوره نمودند و خاک را بر

مُتَفِقٌ عَلَيْهِ پیغمبر ﷺ می گفت درحالی که ایشان را با این کلام خود جواب می داد به خداوند زندگانی جز زندگانی آخرت نیست خــدایا انصــار ومهاجران رابیامرز!

وَرَوَى اَبُوْ عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارْسِيِّ ، اَنَّ النَّبِیَّﷺ لَمَّـا ضَـرَبَ فِی الْخَنْدَقِ بِالْمِعْوَلِ فَقَالَ :

بِسْمِ اللهِ وَبِهِ بَدِيْنَا وَلَوْ عَبَدْنَا غَيْرَهُ شَقِيْنَا

پشت شان حمل می کردند در حالی که می گفتند : ما آن کسانی هستیم که بیعت کردیم با محمدﷺ بر جهاد تا زمانی که باقی و پاینده ایم . نبی اکرم در جواب آنان فرمود : » بـار خدایا به تحقیق هیچ خیری بجز خیر آخرت نیست پس به انصار و مهاجران برکت بـده.»
(صحیح البخاری ص۵۸۸ـ ج۲ـ الجزء۱۶ـ کتاب المغازـ باب غزوة الخندق وهی الاحزاب)

وَاللهِ لَـوْ لَـا اللهُ مَا اهْتَدَيْنَـــا وَلَـا تَصَـدَّقْنَـــا وَ لَا صَلَّيْنَـا
فَاَنْــزِلَنْ سَكِيْنَـــةً عَلَيْنَـــا وَ ثَبِّــتِ الْاَقْدَامَ اِنْ لَاقَـيْنَـا
اِنَّ الْاُولَى قَـــدْ بَغَـوْا عَلَيْنَـا اِذَا اَرَادُوا فِـتْـنَـةً اَبَيْـنَـا
وَرَفَعَ بِهَا صَوْتَهُ (اَبَيْنَا اَبَيْنَا)

بخدا سوگند اگر نمی بود هدایت ولطف خداوند تعالی راه راست نیافتیم ما و نه تصدیق می کردیم ونه نماز می خواندیم پس فرود آر خدایا آرام وآهستگی بر ما وبر جای دارقدمهای ما را گر ببینم وپیش آیم دشمنان دین را بدرستی آن کسانی که به تحقیق ستم وافزونی کردند بر ما چون خواهند فتنه را یعنی باز گردانند ما را از دین اسلام به کفر پس مایان سر باز می زنیم وامتناع می آریم بلند می کرد آن حضرتﷺ به این کلمه اَبَيْنَا آواز خود را و می گفت (اَبَيْنَا اَبَيْنَا) (بخاری شریف ص۵۸۹ـ ج۲ـ جزء ۱۶ـ کتاب المغازی باب الغزوة وهی الاحزاب) (مشکوة کتاب الادب باب البیان والشعر الفصل الاول ص۴۰۹)

گفت سلمان فارسی ﷺدر وقت حفر خندق چون که در میان خندق صخره کلان و بزرگ پیدا شد . اصحاب ﷺ از کندن آن عاجز شدند پس پیغمبرﷺ کلند را برداشت به سه نوبت آن را ذره ذره کردند به هر نوبت این شعر وکلام را می گفت که به نام خدا ابتدا کردیم وبه نام او ابتدا می کنیم و اگر فرضا من غیر حق تعالی را عبادت کنم آن زمان شقی خواهم شد

وَ رَوَى الْبراءُ بْنُ عَازِبٍ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ :

✓ **شعر :**

اَنَا النَّبِــيُّ لَا كَذِبَ اَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبَ

براء بن عازب ﷺ روایت می کند که پیغمبرﷺ این شعر را می گفت که من نبی ام و در نبوت خود دروغ و کذب نمی گویم ومن پسر عبد الله بن عبد المطلبم ودرشعرنسبت خودرابه عبدالمطلب کردلِقَوْلِهِ الْعَلِيُّ: اَلْجَدُّ كَالْاَبِ . وَعَنْ جُنْدَبٍ : اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِيْ بَعْضِ الْمَشَاهِدِ ، وَقَدْ دَمِيَتْ اِصْبَعُهُ ، فَقَالَ:

هَلْ اَنْتِ اِلَّا اِصْبَعٌ دَمِيْتِ وَفِيْ سَبِيْلِ اللهِ مَا لَقِيْتِ [1]

---

۱ - حَدَّثَنَا اَبُوْ نُعَيْمٍ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنِ الْاَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ سَمِعْتُ جُنْدَبًا يَقُوْلُ : بَيْنَمَا النَّبِيُّ ﷺ يَمْشِيْ اِذْ اَصَابَهُ حَجَرٌ ، فَعَثَرَ ، فَدَمِيَتْ اِصْبَعُهُ ، فَقَالَ :

هَلْ اَنْتِ اَلَّا اِصْبَعٌ دَمِيْتِ وَفِيْ سَبِيْلِ اللهِ مَالَقِيْتِ

برای ما ابو نعیم روایت کرد که سفیان از اسود بن قیس نقل نمود که از جندب شنیدم که می گفت : هنگامی که پیامبر خدا ﷺ راه می رفت ناگهان سنگی به ایشان اصابت کرد و پای مبارک ایشان لغزید و بر زمین افتادند . پس انگشت مبارک ایشان خون آلود شد .آن حضرت این بیت را خواندند : تو جز انگشتی که خون آلود شده نیستی و

مُتَّفَقٌ عَلَيْـهِ .به دلیل کلام پیامبرﷺ پدر بزرگ ، مانند پدر است .گفت جندب ﷺ که بود آن حضرتﷺچنانکه طیبی گفته است وحال آنکه خـون آلوده شد انگشت پای مبارکش . پس آن حضرتﷺخطاب به انگشـت خـود کرد وگفت :« آیا هستی تو که مگـر انگشـتی خـون آلـوده شـدی ودر راه خدا ست چیزی که دیدی وپیش آمدی آ ن را یعنـی ضـایع نیسـت وآنـرا جزایی است .» و بعضی گویند که ما نافیه است . یعنی این جراحت و خـون آلودگی سهل است و چیزی ندیده در راه خدا از شدت و محنـت . در کتـاب شیخ عبدالحق آورده است که این شعر تلقین است از آن حضرت مر امت را در آنچه برسد از جراحت در راه خدای تعالی . در این جا اشـکال آورده انـد که این شعر است و وی ﷺ منزه است از آن جواب . گفت طیبیﷺ:که هرکه به طریق ندرت ناگاهی شعر گوید آن را شاعر نگویند . ومراد به قول حقﷻ (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّـعْرَ)[1]**این است که ویﷺشاعر نیست . و بعضی در جواب گفته اند**

آنچه متحمل گشته ای در راه خدا می باشد.(صحیح بخاری ص۹۰۸ ۲ جزء۲۵ كِتَابُ الْاَدَبِ بَابُ مَا يَجُوْزُ مِنَ الشِّعْرِ وَالرِّجْزِ وَالْحَدَاءِ مَا يُكْرَهُ مِنْهُ)

۱- ﴿وَمَاعَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَايَنْبَغِيْ لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَّ قُرْآنٌ مُّبِيْنٌ﴾ **سـوره یـس آیـه۶۹ «واین پیغمبر راشعر نیاموختیم و او را جزپندو قرآن آشکارلایق نیست.»**(وَمَاعَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ) **وما وی را شعرنیاموختیم** (وَمَا يَنْبَغِيْ لَه) **واو را خود نسزد شعر گفتن واز وی نیاید آن** (اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ) **آنچه او می آورد نیست آن مگر یادی از خداوند** (وَّ قُرْآنٌ مُّبِيْنٌ) **وقرآن آشـکارا پیدا کننده این جواب مشرکان قریش است که می گفتند رسول خداﷺ شاعر است وآنچه می گوید ومی خواند شعر است :** وَ ذَالَاحَ فِيْ قَوْلِهِ تَعَالَى ﴿اَمْ يَقُوْلُـوْنَ شَـاعِرٌنَتَرَبَّصُ بِـهِ رَيْـبَ الْمَنُوْنِ﴾**«سوره طور آیه ۳۰»** ﴿ وَ يَقُوْلُوْنَ اَئِنَّا لَتَارِكُوْا اٰلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُوْنٍ ﴾ **«سوره صافات آیه ۳۶» و این سخن آنان در کلام خداوند بلند مرتبه اشکارا « بلکه آیا می گویند شـاعر**

که این بیت از عبدالله بن رواحــه اســت کــه در غــزوه موتــه خوانــده وآن حضرتﷺ به طریق تمثیل وانشاد خوانــد نــه بــه طریــق انشــا . کَـذَا ذَکَـرَهُ السُّيُوْطِیُّ وبعضی در جواب گفته اند که از آن حضــرتﷺ رجــز اســت شــعر نیست این قول در نزد کسانی که رجز را شعر نمی دانند اما در نزد اکثر علما رجز نوعی است از شعر در قول صحیح . کَمَاقَالَ فِـی الْجُـزْءِ الثَّـانِیْ عَشَـرَ مِـنْ صَحِيْحِ الْبُخَارِیِّ بَابِ الرَّجَزِفِی الْحَرْبِ قَالَ فِیْ فَـتْحِ الْبَـارِیِّ : الرَّجَـزُ بفَـتْحِ الـرَّاءِ وَالْجِيْمِ وَبِالزَّاءِ مِنْ بُحُوْرِ الشِّعْرِ عَلَى الصَّحِيْحِ.قَالَ فِـی الْقَسْـطَلَانِیِّ : الرَّجَـزُ بفَـتْحِ الرَّاءِ وَالْجِيْمِ بَعْدَ هَا زَاءٌ ، وَهُوَ نَوْعٌ مِنَ الشِّعْرِ عِنْدَ الْاَكْثَرِ ،قَالَ فِی الْقَامُوْسِ : الرَّجَزُ بِالتَّحْرِيْكِ ضَرْبٌ مِنَ الشِّعْرِ ، سُمِّیَ بِهِ لِتَقَارُبِ اَجْزَائِهِ وَقِلَّةِ حُرُوْفِهِ ، تَشْبِيْهًا بِالنَّاقَـةِ الَّتِیْ فِیْ مَشْيِهَا ضَعْفٌ لِدَاءٍ يَعْتَرِيْهَا اِنْتَهَى .

و درفتح الباری آمده است «الرجز» با فتح راء و جیم و با زاء بر طبق قول صحیح از جمله بحرهای شــعری اســت.و در قســطلانی آمــده اســت : «الرَّجّزَ» با فتح راء و جیم و بعد از آن زاء ، در نزد عموم نوعی از شعر اســت . و در قاموس می گوید:«الرَّجَزَ» با حرکت تمامی حروف نوعی از شعر است بــه دلیل تفاوت اجزاء و قلّت حروف آن رجز نامیده شده است به جهت تشــبیه به شتری که به دلیل دردی که به آن عــارض شــده اســت و در راه رفتــنش ضعف و سستی مشاهده می گردد.

است انتظار می کشیم درحق او حوادث زمانه را ». «و می گفتنــد آیــا مــا تــرک کننــده معبودان خود باشیم برای گفته شاعری دیوانه »رب العالمین فرمود ما او را شعر نیاموختیم او شاعر نیست شعر گفتن شبهت آرد(تفسیرکشف الاسرارص۲۳۶ج۲۳)

در کتاب کرمانی شرح صحیح البخاری در ترجمه این حدیث می گوید فَاِنْ قُلْتَ مَاوَجْهُ التَّوْفِيْقِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِيْ لَه ُ قُلْتُ الْمُرَادُ نَفْيُ صَنْعَةِ الشِّعْرِ لَانَفْسِهِ انتهی:پس اگر بگویی وجه توافق بین آن حدیث و بین این آیه (ما علمناه اشعر ...) چیست ؟ در جواب می گویم منظور از آن نفی صنعت شعر و سرودن آن است نه خود شعر خواندن .

✓ تفسیر:

بدان که علما را در انشاد آن حضرتﷺ اختلاف نیست اختلاف در انشای آن حضرتﷺ است می گویند که آن حضرت انشای شعررا نکرده است . انشای شعر را از آن حضرت که نفی می نمایند از جهت آنکه تا نقض کلام حق ﷻ نشود . ودر کتاب استمداد وسماع آورده است ونقل کرده از صحیح البخاری وصحیح المسلم که به تحقیق بود رسول الله ﷺ نقل می فرمودخشت را با قوم در بنای مسجد در حالی که وی می گفت :

هَذَا الْحِمَالُ لَاحِمَالَ خَيْبَرْ   هَــذَا اَبَــرُّ رَبَّنَا وَاَطْهَرْ

حمال بکسر حاء مهمله وتخفیف میم به معنای محمول است یعنی خشت های بر داشته شده محمول خیبر نیست از خرما وانگور این ابر است یعنی ابقی واکثر است از روی ثواب اخروی وادوم است از روی منفعت وطهارت از انجاس شرک .

در صحیح البخاری آورده است :قَالَتْ عَائِشَةُ:دَخَلَ عَلَيَّ رَسُوْلُ اللهِﷺ وَ عِنْدِيْ جَارِيَتَانِ تُغَنِّيَانِ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ ، وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ ، فَدَخَلَ اَبُوْبَكْرٍ رضي الله عنه ، فَانْتَهَرَهُمَا ، وَقَالَ : مِزْمَارُ الشَّيْطَانِ فِيْ بَيْتِ رَسُوْلِ اللهِﷺ!؟ فَاَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُوْلُ اللهِ وَقَالَ : دَعْهُمَا يَا اَبَابَكْرٍ ، فَاِنَّهَا اَيَّامُ الْعِيْدِ

یعنی عایشه(رض) روایت می کند که دو کنیزک نزد من دف می زدند و سرود می گفتند رسول الله ﷺ در آمد وبر جامه بخفت وروی از جانب دیگر کرد . ابو بکر رضی الله عنه آمد وایشان را زجر کرد وگفت: در خانه رسول خدامزمار شیطان چه می باشد !؟ رسول الله ﷺ گفت یا ابابکر دست از ایشان بر دار که روز عید است.

در کیمیای سعادت آورده است دف زدن و سرود گفتن مباح است وشک نیست که به گوش رسول الله ﷺ برسید پس شنیدن او و منع کردن وی ابوبکر رضی الله عنه را از آن انکار دلیل صریح باشد بر آنکه مباح است.

قَالَ الْعَيْنِيُّ فِيْ عُمْدَةِالْقَارِيْ شَرْحِ صَحِيْحِ الْبُخَارِيِّ فِيْ بَابِ الْعِيْدَيْنِ فِي الْجِلْدِ الثَّالِثِ : قَالَ الْمُهَلَّبُ اَلَّذِيْ اَنْكَرَهُ اَبُوْبَكْرٍ كَثْرَةُ التَّنْغِيْمِ ، وَاِخْرَاجُ الْاِنْشَادِ مِنْ وَجْهِهِ اِلَى مَعْنَى التَّطْرِيْبِ بِالْاَلْحَانِ . اَلَا تَرَى اَنَّهُ لَمْ يُنْكِرِ الْاِنْشَادَ ، وَاِنَّمَا اَنْكَرَ مُشَابَهَةَ الزَّمْرِ بِمَا كَانَ فِي الْمُعْتَادِ الَّذِيْ فِيْهِ اِخْتِلَافُ النَّغَمَاتِ وَ طَلَبُ الْاَطْرَابِ . فَهُوَ الَّذِيْ يُخْشَى مِنْهُ ، وَقَطْعُ الذَّرِيْعَةِ فِيْهِ اَحْسَنُ ، وَمَاكَانَ دُوْنَ ذَلِكَ مِنَ الْاِنْشَادِ وَرَفْعِ الصَّوْتِ حَتَّى لَا يَخْفَى مَعْنَى الْبَيْتِ وَمَا اَرَادَ الشَّاعِرُ بِشِعْرِهِ فَغَيْرُ مَنْهِيٍّ عَنْهُ . وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عُمَرَ رضی الله عنه : اَنَّهُ رَخَّصَ فِيْ غِنَاءِ الْاَعْرَابِيِّ ، وَهُوَ صَوْتٌ كَالْحِدَاءِ يُسَمَّى النَّصْبَ اِلَّا اَنَّهُ رَقِيْقٌ انتهى

شیخ الاسلام عینی در کتاب عمدة القاری که شرح صحیح البخاری می باشد در باب عیدین جلدسوم می نویسد که مهلب گفت: آنچه ابوبکر رضی الله عنه آن را انکار نمود نغمه بسیار و خارج نمودن شعر از حالت اصلی اش به حالت آواز همراه با لحن می باشد . آیا نمی بینی که او شعر خواندن را انکار ننمود بلکه فقط تشبیه نمودن آواز را به آنچه که در عادت از اختلاف نغمه ها و

طلب کردن شادی است، انکار نمود . پس این همان چیزی اســت کــه از آن ترسیده می شود. و قطع وسیله در آن بهتر است و چیزی که غیر آن باشــد از شعر خواندن و بلند نمودن صدا به نحوی که معنای بیت و آنچــه شــاعر از شعرش اراده نموده است مخفی نگردد . پس آن نهی نشده است و از حضرت عمر رضی الله عنه روایت شده است که او آواز خواندن عرب بادیه نشین را رد ننمــود و آن آوازی است مانند آواز خواندن برای شتران و این نصب نامیده می شــود جز اینکه آن رقیق است .

در کتاب شیخ الاسلام که شرح صحیح البخاری اســت در ترجمــه همین حدیث می فرماید : باید دانست که موضوع این مسأله خلافیه غنایی است که انتحال می کنند آن را مغنیان که عارف اند به صنعت غنــا واختیــار می کنند شعرهای رقیق را وتلحین می کنند به تلحینات رقیق که به تهــیج می کنند نفس را وتطریب می کنند آن را . واما غنایی که جاری شده اســت عادت به استعمال آن برای تنشیط قلوب ومجادلت اعمــال و حمــل اثقــال وقطع مفاوز بر طرق حج و مانند آن مبــاح اســت اگــر ســالم باشــد از ذکــر فواحش و محرمات بلکه سماع مندوب است که بر اعمال بزرگ موجب نشاط است. کذا ذکره ابن حزم فی کتاب الامتناع وقائلان به اباحت گفته انــد کــه روایت کرده شده است غنا و سماع از جماعت کثیر از اکــابر صــحابه کــه در ایشان چندی از عشره مبشره اند و جم غفیر (جمع بســیاری) از تــابعین و تبع تابعین و اتباع تبع و دیگر علمای محدثین و علمای دین کــه از اربــاب زهد وتقوا و علم و عبادت بوده اند ، چون عبدالله بن جعفر در زمــان خــود و امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رضی الله عنه و سالم بن عبــدالله بــن عمــرو قاضــی شریح و سعید بن جبیرو عبدالملک بن جریح و ابراهیم بن سعد و جز ایشان و نقل کرده نیز از ائمه اربعه سماع غنا و خوش داشتن آن را و حکایت کــرده

است ابن قتیبه (رح) که ذکر کرده شد نزد ابی یوسف مسأله غنـا،پس ذکـر کرد قصه جار ابی حنیفه را که مشهور است.و هم از ابی یوسف آرند که بسـا که حاضر می شد مجلس هارون الرشید را و مـی بـود در آنجـا غنـا . پـس می شنید و می گریست و از داوود طائی که وی حاضر مـی شـد سـماع را و راست می شد پشت او در سماع بعد از آنکه منحنی شده بود از کبر سـن و بودی (رح) عالم فقیه حنفی تلمیذ امام اعظـم(رح) و جـزم کـرده غزالـی و استاد ابو منصور بغدادی به اباحت نزد مالک و شافعی (رح).

و مروی است از ابی العباس فرقانی که می گفت:« شنیدم صالح ابـن احمد بن حنبل را می گفت من دوست می داشتم سـماع را و پـدر مـن کـه ناخوش می داشت آن را . پس وعده کردم ابن جناده را که شـبی نـزد مـن باشد. پس بود نزد من تا دانستم که خواب کرده پدر من، پس ابن جنـاده در تغنی شروع کرد. شنیدم آواز پای را بالای بام بر آمدم بر آن دیدم پدر خـود را بر سطحی که می شنید غنا را و دامن او زیر بغل اوست و وی می خرامـد گویا که رقص می کند. و مانند این قصه از عبدالله بن احمد بـن حنبـل نیـز منقول است و گفته اند آنچه وارد شده است از ائمه اربعه و اکابر الفاظی کـه دلالت دارند بر تغلیظ، محمول است بر غنایی که مقترن است به فحـش یـا منکر جمعا بین القول و الفعل . و روایت کرده شده است از احمد بـن حنبـل که وی شنید قوّالی را نزد پسرش صالح و انکار نکرد پـس پسـر گفـت:« ای پدرآیانبودی تو که انکار می کردی غنا را و مکروه می داشتی آن را؟»گفـت به من چنین رسانیده اند که استـعمال مـی کننـد بـا وی منکـر را . وروش خواجه بهاء الدین نقشبنـدـ قدس الله سره العزیزـ ترک سمـاع بود با عدم انکار؛ چنانکه گفته اند که(نه انکار می کنم و نه این کار را می کنم)و بعـد از ایشان بعضی مریدان روش سماع راه دادنـد بـه دعـوی آنکـه رخصـتی از حضرت خواجه در این باب داریم که فرموده بود:« کـه اگـر بعـد از مـا بـه

مصلحت وقت و یا به رعایت بعضی نفوس، سالکان کاری کنند ، مختارنـد» و شیخ ابو یوسف همدانی (رح) که از کمل اولیا است ، پیر خواجه عبدالخالق غجدوانی که سر حلقه سلسلـه نقشبندیه اسـت ـ قدس الله سره ـ مشرب سماع داشت و در سلسله کبرویه نیز سـماع نیست که اکابران این سلسـله ـ شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجد الدین بغـدادی (رح) ـ و غیـر ایشـان سماع می کردند و شیخ نجم الدین به واسطه شیخ عماد یاسر مریـد شـیخ ابوالنجیب سهروردی است و شیخ شهاب الدین سهروردی (رح) که خلیفـه شیخ ابو النجیب (رح) است نیز از سماع امتناع کرده است.

در بعضی از مواضع بالجمله مقرر و مشـهور در میـان صـوفیه کـه قایلند به سماع و مباشرند استماع را آن است که سماع مـر اهـل را مبـاح است جمعا بین الطریقین و همچنین بیان کرده انـد شـرایط و آداب آن را و معین کرده اند اهالی و ارباب آن را و در این مسأله میان علما و فقها ـ قدیمًا و حدیثًاـ از صحابه و تابعین و غیر ایشـان، اخـتلاف اسـت و قـول و فعـل مشایخ طریقۀ پیشین و پسین هم مختلف آمده و غالب در قدمای این طایفه که استادان طریقه ورهنمایان حق اند ، طریق اجتناب است.

و در متأخرین که والهان راه و مستان در گاه هستند، روش سـماع است و حقیقت حال آنچه از نقل اقوال مفهوم می شود آن اسـت کـه انکـار بعضی فقها و اکابر اولیا از غنا راجع به منکـر اسـت کـه مخلـوط و مقـرون می باشد باغنا از ملاهی و مناهی و قصد تلهی و تشـهی و جـز آن نظـر بـه غالب حال وی که اگر بی قیدان و لاهیان این چنین کننـد نـاروا اسـت . از اینجا است که غنا در باب ملاهی ، مذکور آمده و آن را لهو خوانده اند و گرنه نفس سرود که حقیقتش جز آواز خوش مرکب از زیر و بم و پست وبلنـد بـه نحو مخصوص نباشد ، سماع آن محذور نبود که آن مباح الاصل است سامع را چه منصوص نیست حرمت آن نه به نص کتاب که آن مأوّل است و نـه بـه

نص حدیث صحیح چنان که اعتراف کرده اند بدان محدثان . و حدیث باب چنانکه نص نیست در اباحت در حرمت نیز نص نیست و گرنه تجویز حرام الاصل در روز عید بی ضرورت صورت نداشت و مشهور از قدما و فقهـا اگـر چه انکار مطلق آمده و لیکن به اقوال متأخرین ایشـان و بعضـی متقـدمین، دلالت بر نفی قسم متعارف مخلوط به منکر دارند.

چنان که از حکایات مرقومه واضح گردیدو تعلیل منکرین بـه آثـار شهوت و هدم مروت و ایراث سکرومستی چون خمرجز در سماع مخصوص که در آن منکر باشد که گرفتار آن به هوای نفس و طبیعت کننـد، متحقـق نباشد و وی چنانکه مفاسد دارد بنا به فرموده منکرین ، مصالح نیز دارد. بسا که نرم می کند دل را و ذوق و شوق حق تعالی و حلاوت و خشوع در عبادت بخشد. اگر شر و فساد در طبیعت سماع بـودی ایـن تغیّـر حقـانی و تـأثیر رحمانی صورت نبستی و حرکت و اضطراب اگر چه شأن روح حیوانی است.

چنان که محی الدین عربی می فرماید:« اما روح انسانی که محل ورود ظرافت معانی است نیز متأثر می گردد به واسطه اتصال معنوی که میان هردو روح است به کمال حضور و کثرت ورود معانی تا آنکه بعضی را در این حال چیزها گشاده اند که در غیر این حال انحلال آن نمی شد» در کتاب صحیح البخاری در جزء ثانی آورده است:

بَابُ اِنْشَادِ الشِّعْرِ فِی الْمَسْجِدِ ، حَدَّثَنَا اَبُو الْیَمَانِ الْحَكَمُ بْنُ نَـافِعٍ، قَـالَ : اَخْبَرَنَا شُعَیْبٌ عَنِ الزُّهْرِیِّ ، قَالَ : اَخْبَرَنِیْ اَبُوْ سَلَمَةَ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَـوْفٍ اَنَّـهُ سَـمِعَ حَسَّـانَ بْـنَ ثَابِـتٍ الْاَنْصَـارِیَّ یَسْتَشْـهِدُ اَبَـاهُرَیْرَةَ اَنْشِـدُكَ اللهَ هَـلْ سَـمِعْتَ

النَّبِیَّ ﷺ یَقُوْلُ : یَا حَسَّانُ اَجِبْ عَنْ رَسُوْلِ اللهِ اللَّهُمَّ اَیِّدْهُ بِرُوْحِ الْقُدُسِ ؟ قَالَ اَبُوْ هُرَیْرَةَ : نَعَمْ[1].

یعنی به تحقیق شنید عبدالرحمن بن عوف رضی الله عنه حسان رضی الله عنه را که گواه می گرفت ابو هریره رضی الله عنه را که می خوانم تو را به خدای یعنی سوگند می دهم به خدا آیا شنیده ای پیغمبر خدا را که می گفت یا حسان جواب ده به اشعا ر خود کافران را که هجو می کردند رسول خدا و اصحاب او را و می فرمود: آن حضرت بار خدایا تایید کن حسان را به جبرئیل ابو هریره گفت: بلی شنیده ام .

در کتاب شیخ الاسلام شرح بخاری در ترجمه این حدیث آورده است که گذشت عمر رضی الله عنه درمسجد و حسان درآن شعر می خواندپس عمر رضی الله عنه او را زجر کرد پس حسان رضی الله عنه گفت:« شعرمی خواندم در این مسجد و حال آنکه در آن کسی بودی که بهتر از توست» پس التفات کرد حسان رضی الله عنه به سوی ابی هریره رضی الله عنه و گفت: انشدک الله الحدیث . صاحب مشکوة گفته رواه البخاری و آنچه روایت کرده آن را ابن خزیمه در صحیح خود و ترمذی ازجد شعیب که گفت نهی کرد پیغمبر خدا ﷺ ازخواندن اشعار در مساجد پس جمع کرد ابن خزیمه در این احادیث به آن که نهی محمول است بر تناشد اشعار

۱- حَدَّثَنَا اَبُو الْیَمَانِ ، قَالَ : حَدَّثَنَا شُعَیْبٌ عَنِ الزُّهْرِیِّ وَ حَدَّثَنَا اِسْمَاعِیْلُ ، قَالَ : حَدَّثَنِیْ اَخِیْ عَنْ سُلَیْمَانَ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اَبِیْ عَتِیْقٍ ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ ،عَنْ اَبِیْ سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ ،اَنَّهُ سَمِعَ حَسَّانَ بْنَ ثَابِتٍ الْاَنْصَارِیَّ یَسْتَشْهِدُ ... حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ عَدِیِّ بْنِ ثَابِتٍ ، عَنِ الْبراءِ ، اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ : لِحَسَّانٍ اهْجُهُمْ اَوْ قَالَ هَاجِهِمْ وَ جِبْرَئِیْلُ مَعَكَ. **(صحیح بخاری ص۹۰۹ حدیث ۲۵ جلد۲کتاب الادب باب هجاء المشرکین)**

جاهلیت و اهل بطالت و از آنچه مشتمل بر کذب وزور بود و اما اشعار اسـلام و محققان و آنچه سالم باشداز مفاسد پس ممنوع نیست .و ابو عبـد الملـک بونی حرف غریبی گفته:« که انشاد شعر حسان در مسجد در اول اسلام بـود و بعد از کمال اسلام این همه زایل گشـت و او را هـیچ کـس در ایـن قـول موافقت نکرد» و اما انشاد شعر پس مذهب شعبی و اوزاعی و عامر بن سعید بجلی و ابن سیرین و ابن مسیب و قاسم و نوری و ابو حنیفه و مالک و احمـد و ابو یوسف و محمد و اسحاق و ابو ثور و ابو عبید اباحت است در آنچه خالی از هجو و هتک آبروی مسلمانی و فحش باشد. مسـروق و ابـراهیم نخعـی و سالم بن عبدالله و حسن بصری و عمرو بن شعیب گفته اند مکروه اسـت بـه حدیث مرفوع که فرمود:« هر آینه پر شدن شکم مردی از شـما بـه زرد آب بهتر است از پر شدن شکم از شعر» و لیکن همگی حمل کنند آن را بر شعر زور که مشتمل باشد بر فحش و کفر و معانی ناشایسته یا آنکه مشغله او بـر شعر باشد.چنان که از قرآن و ذکر خداو علوم شرعیه باز دارد و یا ایـن وارد است در حق شخص خاص که شعر می خواند و آثار بـی بـاکی و بـی ادبـی در وی معاینه بود. پس مذمت کرد شعر را که بدان مغـرور و مبـتلا اسـت و کلام فصل در این باب همان است که آن حضرت فرمود:« شعر کلامی اسـت که نیک آن نیک است و بد آن بـد» یعنـی آنچـه زیـاده اسـت در شـعر و وزن و قافیه است و آن خود دخل در حرمـت و کراهـت نـدارد و مـدار بـر مضمون است.

شیخ الاسلام بن حافظ فخرالدین ابوالمکارم عبد الصمد بـن شـیخ محب الله بن شیخ نور الله بن شیخ نور الحق بـن شـیخ عبـدالحق دهلـوی حنفی در کتاب تیسیر القاری شرح صحیح البخاری که از مصنفات شیخ نور الحق دهلوی است در ترجمه این حدیث آورده است:« گفته اند که این مقال از آن حضرت و این دعا در حق حسان، مشعر است به آن کـه شـعر، صـفت

جمیله است و خالی از حقانیت نیست پس خواندن آن در مسجد مطلقًا ممنوع نباشد»

و نیز در صحیح البخاری آورده است وَ عَنْ عَائِشَةَ(رض): وَ كَانَ يَوْمَ الْعِيْدِ يَلْعَبُ فِيْهِ السُّوْدَانُ ، فَاِمَّا سَأَلْتُ رَسُوْلَ اللهِ وَ اِمَّا قَالَ :اَتَشْتَهِيْنَ تَنْظُرِيْنَ ؟ فَقُلْتُ : نَعَمْ . فَاَقَامَنِيْ وَرَائَه وَ خَدِّيْ عَلَى خَدِّهِ ،وَ يَقُوْلُ : دُوْنَكُمْ يَا بَنِيْ اَرْفَدَةَ ؛ حَتَّى اِذَا مَلِلْتُ . قَالَ : حَسْبُكِ ؛ قُلْتُ :نَعَمْ ؛ قَالَ : فَاذْهَبِيْ ؛ وَ فِيْ صَحِيْحِ الْمُسْلِمِ:وَضَعْتُ رَأْسِيْ عَلَى مَنْكِبِهِ ، فَجَعَلْتُ اَنْظُرُ اِلَى لَعِبِهِمْ حَتَّى كُنْتُ الَّذِي انْصَرَفْتُ[1].

---

۱ - حَدَّثَنِيْ مُحَمَّدُ بْنُ الْمُثَنَّىْ ،قَالَ حَدَّثَنِيْ غُنْدُرٌ، قَالَ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ هِشَامٍ، عَنْ اَبِيْهِ ، عَنْ عَائِشَةَ، اَنَّ اَبَابَكْرٍ دَخَلَ عَلَيْهَا وَ النَّبِيُّ ﷺ عِنْدَهَا يَوْمَ فِطْرٍ اَوْ اَضْحَى وَ عِنْدَهَا قَيْنَتَانِ تُغَنِّيَانِ بِمَا تَعَارَفَتِ الْاَنْصَارُ يَوْمَ بُعَاثٍ ، فَقَالَ اَبُوْبَكْرٍ رضی الله عنه : مِزْمَارُ الشَّيْطَانِ مَرَّتَيْن . فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ :دَعْهُمَا يَا اَبَابَكْرٍ اِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيْدًا وَ اِنَّ عِيْدَنَا هَذَا الْيَوْمُ. (رواه البخاری ص۵۵۹ جزء۲ باب بنیان الکعبة و فیه باب مقدم رسول الله و اصحابه الی المدینه الجزء ۱۵)

محمد بن مثنی از غندر از شعبه از هشام و وی از پدرش و او از عایشه(رض) روایت کردکه فرمود: « بی گمان حضرت ابوبکر رضی الله عنه نزد وی (عایشه) آمد و نبی ﷺ نزدش بود در روز عید فطر یا عید قربان و نزد حضرت عایشه دو کنیز بودند که آواز می خواندند بنا به آنچه انصار روز جنگ اوس و خزرج بر خود عرف ساخته بودند؛ پس ابوبکر رضی الله عنه گفت (آلت لهو شیطان) دو مرتبه این قول را تکرار کرد . رسول اکرم ﷺ فرمود:«آن دو را به حال خود بگذار ای ابابکر بی گمان برای هر قوم عیدی است و عید ما این روز است.»

عایشه (رض) روایت می کند: که زنگیان روز عید در مسجد بازی می کردند و من سؤال کردم از رسول الله ﷺ که این چیست؟ رسول الله مرا گفت:« خواهی که بینی»گفتم: «خواهم» بر در مسجد ایستاد و من روی خود

حَدَّ ثَنَا اَحْمَدُ قَالَ حَدَّثَنَا ابْنُ وَهَب، قَالَ اَخْبَرَنِی عَمْرُو: اَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْاَسَدِیَّ حَدَّثَه عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ ، قَالَتْ : دَخَلَ عَلَیَّ النَّبِیُّ ﷺ وَعِنْدِیْ جَارِیَتَانِ تُغَنِّیَانِ بِغِنَاءِ بُعَاثٍ ، فَاضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَ حَوَّلَ وَجْهَه ، وَ دَخَلَ اَبُوبَكْر رضی الله عنه فَانْتَهَرَنِیْ ، وَ قَالَ: مِزْمَارَةُ الشَّیْطَانِ عِنْدَ النَّبِیِّ ﷺ ، فَاَقْبَلَ عَلَیْهِ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَقَالَ :دَعْهُمَا . فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا خَرَجَتَا ، وَ كَانَ یَوْمَ عِیْدٍ یَلْعَبُ السُّوْدَانُ بِالدَّرَقِ وَ الْحِرَابِ ، فَاِمَّا سَأَلْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ وَاِمَّا قَالَ : اَتَشْتَهِیْنَ تَنْظُرِیْنَ ؟ فَقُلْتُ ؛ نَعَمْ فَاَقَامَنِیْ وَرَاءَهُ خَدِّیْ عَلَى خَدِّهِ وَ هُوَ یَقُوْلُ ؛دُوْنَكُمْ یَا بَنِیْ اَرْفَدَةَ ! حَتَّى اِذَا مَلِلْتُ ، قَالَ لِیْ ؛ حَسْبُكِ ؟ قُلْتُ ؛نَعَمْ .قَالَ ؛ فَاذْهَبِیْ . **(بخاری شریف کتاب العیدین باب اول جزء ۴ص۱۳۰)**

احمد از ابن وهب از عمر از محمد ابن عبد الرحمن اسدی از عروه و وی از عایشه(رض) روایت می کند که گفت : « نبیﷺ بر من وارد شد در حالی که نزد من دو کنیزک بود که شعر روز جنگ اوس و خزرج را می خواندند . پس رسول اکرم بر فرش خوابید و روی خود را بر گرداند و ابوبکر رضی الله عنه داخل شد و به من فریاد کرد و گفت ساز شیطان نزد رسول اللهﷺ پس رسول الله رو به وی کرد و گفت:« آن دو را ترک کن» پس وقتی که رسول الله غافل شد من با چشم به آن دو کنیز اشاره کردم و آن دو خارج شدند. و روز عید زنگیان بازره و نیزه و سپر وخنجر بازی می کردند :نمی دانم من از رسول اللهﷺ خواستم و یا ایشان به من فرمود که : «آیا می خواهی که به اینها بنگری » پس گفتم بله بنا بر این مرا پشت سر خود نگاه داشتند که صورتم بر صورت ایشان بود در حالی که رسول الله می گفت: « بازی خود را ادامه دهید ای فرزندان ارفده ، تا وقتی که خسته شدم رسول الله به من فرمودند بس است؟ گفتم بله فرمود : اگر چنین است برو.»

را در روی آن حضرت نهادم و نظارت می کردم و آن حضـرت مـر ایشـان را گفت دُوْنَكُمْ يَا بَنِيْ اَرْفَدَةَ: یعنی به بازی مشغول شوید و من نظاره می کردم تا وقتی که ملال شدم. آن حضرت مرا گفت:« بس است» گفتم:« بله»پـس بـه من گفت:« بروید به طرف خانـه» در صـحیح المسـلم آورده اسـت کـه آن حضرت بر در مسجد ایستاد و من سر خود را بر دوش ایشان نهادم و نظـاره می کردم لعب زنگیان را تا مدت مدیدی تا آنکه خود باز گشتم به طرف خانه خود رفتم .

درکیمیای سعادت آورده اسـت کـه از ایـن حـدیث پـنج رخصـت معلوم شد:

يکي آنکه بازی و لهو و نظارت در آن چون گـاه گـاهی بـود حـرام نیست در بازی زنگیان رقص و سرود بوده .

دوم آنکه در مسجد می کردند .

سوم آنکه در خبر است که رسول الله ﷺ در آن وقت عایشه (رض) را آنجا برد و گفت :دُوْنَكُمْ يَا بَنِيْ اَرْفَدَةَ یعنی به بازی مشغول شوید و این فرمـان باشد پس به آنچه حرام باشد چون فرمایند.

چهارم آنکه ابتداکرد و عایشه را گفت خواهی که بینی و این تقاضـا باشد نه چنان باشد که اگر وی یعنی که بی بی عایشه (رض) نظارت کردی و آن حضرت ﷺ خاموش شدی روا بودی؛ که کسی گوید نخواست آن حضـرت که عایشه را برنجاند که آن بد خویی باشد.

پـنجم آنکه خود آن حضرت ﷺ با عایشه ساعت دراز بایستاد با آنکه نظاره بازی کار اونبود این معلوم شد که برای موافقت زنان و کودکان تا دل ایشان خوش شود چنین کارها کردن از خلق نیکو بود و این فاضل تر باشـد از خویشتن فراهم گرفتن و پارسایی نمودن.

قَالَ: اَخْبَرَنَا اَبُوْزَرْعَةَ طَاهِرٌ عَنْ وَالِدِهِ اَبِیْ فَضْلِ الْحَافِظِ الْمُقَدَّسِیِّ ، قَالَ: اَخْبَرَنَا اَبُوْ مَنْصُوْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِالْمَلِكِ الْمُظَفَّرِیُّ السِّرَخْسِیُّ ، قَالَ : اَخْبَرَنَا اَبُوْعَلِیٍّ فَضْلُ بْنُ مَنْصُوْرِ بْنِ نَصْرِ الْكَاغَذِیُّ السَّمَرْقَنْدِیُّ اِجَازَةً .قَالَ :حَدَّثَنَا الْهَشِیْمُ بْنُ كَلِیْبٍ ، قَالَ : حَدَّثَنَا اَبُوْبَكْرٍ عَمَّارُ بْنُ اِسْحَاقَ ، قَالَ :حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَامِرِ بْنِ شُعْبَةَ عَنْ عَبْدِالْعِزِیْزِ بْنِ صُهَیْبٍ ،عَنْ اَنَسٍ ﷺ ، قَالَ :كُنَّا عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ اِذَا نَزَلَ جِبْرَئِیْلُ،فَقَالَ :یَارَسُوْلَ اللهِ اِنَّ فُقَرَاءَ اُمَّتِكَ یَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ قَبْلَ الْاَغْنِیَاءِ بِنِصْفِ یَوْمٍ وَ هُوَ خَمْسُ مِائَةِ عَامٍ ؛ فَفَرِحَ رَسُوْلُ اللهِ ، فَقَالَ :اَفِیْكُمْ مَنْ یُنْشِدُنَا ؟قَالَ بَدَوِیٌّ : نَعَمْ اَنَا یَا رَسُوْلَ اللهِ ؛قَالَ :هَاتِ ؛فَاَنْشَدَ الْبَدَوِیُّ.[1]

لَقَدْ لَسَعَتْ حَیَّةُ الْهَوَی كَبِدِیْ   فَلَا طَبِیْبُ لَهَا وَ لَا رَاقٍ

اِلَّا الْحَبِیْبَ الَّذِیْ شَغَفْتُ بِهِ   فَعِنْدَهُ رُقْیَتِیْ وَ تِرْیَاقِیْ

بی گمان مار عشق جگرم را گزیده است. پس طبیب و دعا نویسی جز دوستی که به عشقش مبتلا شده ام، نیست تعویذ من و تریاکم نزد معشوقم است.

فَتَوَاجَدَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ،وَ تَوَاجَدَ الْاَصْحَابُ مَعَهُ حَتَّی سَقَطَ رِدَائُهُ عَنْ مَنْكِبَیْهِ ، فَلَمَّا فَرَغُوْا اَوَی كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَكَانَهُ .قَالَ مُعَاوِیَةُ بْنُ اَبِیْ سُفْیَانَ :مَا اَحْسَنَ لَعْبُكُمْ یَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ!فَقَالَ :یَا مُعَاوِیَةُ لَیْسَ بِكَرِیْمٍ مَنْ لَمْ یَهْتَزَّ عِنْدَ سَمَاعِ ذِكْرِ الْحَبِیْبِ ؛ ثُمَّ قَسَّمَ رِدَائَهُ ﷺ عَلَی مَنْ حَاضَرَهُمْ بِاَرْبَعِمِائَةِ قِطْعَةٍ.وَ هَذَا الْحَدِیْثُ اَوْرَدْنَاهُ مُسْنَدًا كَمَا سَمِعْنَاهُ وَوَجَدْنَاهُ .

۱-تفسیر احمدی از کتاب عوارف آورده

بدان که این حدیث به همین عبارت بـه روایـت مســند در کتــاب مصباح الهدایه و کتاب استمداد و السماع و کتــاب حجـة الاســلام و الکتــاب الامتاع للاوفوی و کتاب صفت اهل التصوف لمحمــد بــن طــاهرﷺ و کتــاب هفت کشور مذکور است. در کتاب عوارف المعارف بـه همـین عبــارت کـه صاحب تفسیر احمدی از آن نقل کرده بــه همــان عبــارت در آن دیــدم و همین کتب مذکوره در نزد نویسنده موجود است، هر کس را که در آن شک و شبه باشد نزد من بجوید. و معنی حدیث این است انسﷺگفت:«که من در نزد پیامبرﷺ بودم ناگاه حضرت جبرائیلﷺنازل شد و گفت یا رســول الله فقرای امت تو پیش از دولتمندان به پانصد سال پیشتر به بهشت مــی رونــد آن حضرتﷺ به این سخن خوشحال شدند و فرمودند:« آیا در میــان شــما گوینده ای هست که بیتی در نزد مـا گویـد.» بـدوی ﷺ گفـت:« آری» آن حضرت فرمودند:« آن شخص را بیاورید.» پس بدوی ﷺ خواند ایـن ابیــات مذکوره را و آن حضرتﷺ را وجـد روی داد و اصـحاب کـه بـه پهلـوی آن حضرتﷺبودند ایشان را وجد شد و تواجد کردند تا کـه ردای مطهـر منـور آن حضرتﷺ از سر ایشان بر کتف ایشان افتاد بعد از آنکـه از وجـد فــارغ شدند یک یک در جای خود نشستند. حضـرت معـا ویـهﷺ فرمـود" چـه خــوب اســت یــا رســول اللهﷺ بــازی شــما" آن حضــرتﷺدرجــواب معا ویهﷺفرمودند:«یا معاویـه نیسـت کـریم آن کـس کـه وقتـی شـنید نام دوست خود را ؛ نجنبد و بی قـرار نشـود ؛ چـون یـاد دوسـت شـنیدم بی قرار شدم.»

بعد از آن ردای مبارک آن حضرتﷺبه چهار صد کس حاضر بـود قسمت کردند که اصحاب به گر یبا نهای خود از جهت تبرک دو خته انـد. و صاحب عوا رف می گو ید این حدیث که ما در کتــاب خــود آوردیــم مســند

است هم چنین که شنیدیم در کتب ا حادیث ودیـدیم ودر تـر جمـه ایـن بیت های بدوی گفته اند این بیت های فار سی را :

دوست چون زخمی خوردزیرجگر
نه دوا باشـــد نـه افـسون کـــارگر
هست تریاق تـو دیـدار حـبیب
این طبیبی نیست جـز کار حـبـیب
جز حبیب خود مداوا چون کـنـــد
۞۞۞۞
زخــم چــون او زد خود هم افســون کند

وبعضی ترجمه بیتهارابدین طریق کرده اند

✓ بیت :

بگزیده مـار عشقـت جگر کبـاب مـن را
نه طبیب می شناسد نه فسونگراین دوا را
مگر آن حبیب خوش روکه ربوده دل زدستم
به فسون گری بـــر آید بکند علاج ما را

بدانکه بعضی از علما این حـدیث را موضـوعی مـی داننـد ودلیـل ایشان آن است که ابوالفضل محمد بن طاهر که راوی ایـن حـدیث اسـت از ثقات نیست بلکه نسبت اباحیت را به وی می نمایند.

كَمَا قَالَ فِیْ كِتَابِ اتِّحَافِ السَّادَةِ الْمُتَّقِيْنَ شَرْحِ اِحْيَاءِ عُلُوْمِ الـدِّيْنِ: وَقَـدْ سُئِلَ عَنْ هَذَا الْحَدِيْثِ الْقُرْطُبِیُّ ، فَاَجَابَ فِی رِسَالَةٍ لَـهُ فِـی السَّـمَاعِ عَنْـهُ بِثَلَاثَـةِ اَوْجُهٍ، اَحَدُهَا : اَنَّ هَذَا الْحَدِيْثَ لَا يَصِحُّ لِاَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ طَـاهِرٍ وَاِنْ كَـانَ حَافِظـاً فَلَـا يُحْتَجُّ بِحَدِيْثِهِ لِمَا ذَكَرَهُ السَّمْعَانِیُّ عَنْ جَمَاعَةٍ مِنْ شُيُوْخِهِ اَنَّهُمْ تَكَلَّمُوْا فِيْهِ ، وَنَسَبُوْهُ

اِلَی مَذْهَبِ الْاِبَاحِیَّةِ ،وَ عِنْدَهُ مَنَاکِیْرُ فِیْ هَذَا الْکِتَابِ الْمُسَمَّی بِصِفَةِ اَهْلِ التَّصَوُّفِ وَهَذَا الْحَدِیْثُ عَنْهُ.

چنا نچه درکتاب اتحاف السادة المتقین به شرح احیاء علوم الدین گفت: به تحقیق ازقرطبی در مورد این حدیث سوال شد. پس دررساله ای که در باره سماع نوشته است ، با سه وجه جواب داد یکی از آنها بی گمان همان حدیث صحیح نیست زیرا با این که محمد بن طاهر حافظ حدیث می باشد ، سخن او حجت و دلیل گرفته نمی شود به سبب این که سمعانی از جماعتی از مشایخ خود یاد کرده است که در مورداو سخن گفتند و اورا به مذهب اباحیه نسبت دادندو در کتابی که مسمی به صفت اهل تصوف است از آن قبیل منکرات در آن وجود دارد .

وَقَالَ :مُحَمَّدُ بْنُ طَاهِرٍ لَیْسَ بِثِقَةٍ . وَلِاَنَّ فِیْ سَنَدِ الْحَدِیْثِ عَمَّارَ بْنَ اِسْحَاقَ وَ لَا یُحْتَجُّ بِهِ یَرْوِیْهِ عَنْ سَعِیْدِبْنِ عَامِرٍ ، وَهُوَ کَثِیْرُالْغَلَطِ ذَکَرَ ذَلِكَ کُلَّهُ ابْنُ السَّمْعَانِیِّ فِیْ تَارِیْخِهِ انتهی. وَالْوَجْهانِ الْآخَرَانِ مِثْلُ ذَلِكَ لَم اَذْکُرْهُمَا لِلْاِخْتِصَارِ. وَالْجَوَابُ عَنْ هَذِهِ الْعِبَارَاتِ قَالَ اَیْضاً فِی اتِّحَافِ السَّادَةِ الْمُتَّقِیْنَ: وَقَدْ حَاوَلَ الشَّیْخُ کَمَالُ الدِّیْنِ اَبُو الفَضْلِ جَعْفَرُ بْنُ تَغْلِبَ الْاَدْفَوِیُّ فِی الْاِمْتَاعِ الرَّدَّ عَلَی الْوَجْهِ الْاَوَّلِ وَالثَّالِثِ بِمَا هُوَ مَذْکُوْرٌ فِیْ کِتَابِهِ حَاصِلُ مَا قَالَ فِیْ تَوْثِیْقِ ابْنِ طَاهِرٍ اَنَّهُ ثِقَةٌ حَافِظٌ، رَوَی عَنْهُ الْاَئِمَّةُ الْحُفَّاظُ کَشِیْرَوَیَّةَ بْنِ شَهْرِدَارِ الدَّیْلَمِیِّ ومُحَمَّدِ بْنِ اَبِیْ عَلِیٍّ الْحَافِظِ الْهَمَدَانِیِّ وَابْنِ نَصْرٍ اَحْمَدِ بْنِ عُمَرَ الْاِصْبَهَانِیِّ وَاَبِی الْبَرَکَاتِ عَبْدِالْوَهَّاب بْنِ الْمُبَارَكِ الْاَنَاطِیِّ وَمُحَمَّدِ بْنِ نَاصِرٍ السَّلَامِیِّ . قَالَ شِیْرَوِیَّةُ : مُحَمَّدُ بْنُ طَاهِرٍ ثِقَةٌ،

صَدُوْقٌ ، حَافِظٌ ، عَالِمٌ بِالصَّحِيْحِ وَالسَّقِيْمِ ،حَسَنُ الْمَعْرِفَةِ بِالرِّجَالِ وَالْمُتُوْنِ ، لَازِمٌ لِلْاَثَرِ ، بَعِيْدٌ عَنِ الْفُضُوْلِ وَالتَّعَصُّبِ ، خَفِيْفُ الرُّوْحِ ،كَثِيْرُ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ .

وگفت: محمد بن طاهر مورد اعتماد نیست و دلیل دیگر چون در سند این حدیث عمار بن اسحاق است که وی حجت گرفته نمی شود و عمار بن اسحاق از سعید بن عامر روایت کرده است و او نیز اشتباهاتش بسیار می باشد. کل این مطالب را ابن سمعانی در تاریخ خود ذکرکرد. و دو وجه دیگر نیز مثل وجه قبلی است این دو وجه را برای کوتاه ساختن مطلب ، ذکر نکردم . وجواب ازعبارتهای فوق نیز دراتحاف السادة المتقین گفت : به تحقیق شیخ کمال الدین ابوالفضل جعفربن تغلب الادفوی (در کتاب امتاع) رد کردن بر وجه اول و ثالث را به آن چیزی که مذکور است در کتابش قصد کرد . حاصل کلام آنچه وی در معتمد دانستن ابن طاهر گفته این است : بی گمان وی مورد اعتماد در حدیث و حافظ است ، از او امامان حافظ همچون شبرویه ابن شهردار دیلمی ومحمد بن علی الحافظ همدانی و ابن نصر احمدبن عمر اصبهانی و ابی البرکات عبد الوهاب بن مبارک الاناطی و محمد بن ناصر سلامی روایت کردند . شبرویه گفت: محمد بن طاهر مورد اعتماد،راستگو،حافظ وعالم به حدیث صحیح و غیر صحیح و دارای حسن معرفت در حق رجال حدیث و متن ها و لازم گیرنده اثر و روایت معتمد است و از سخنان بیهوده وتعصب دوراست،شخصی سرزنده وبا نشاط بود که بسیار به حج و عمره می رفت.

وَقَالَ اِسْمَاعِيْلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْحَافِظُ : اَحْفَظُ مَنْ رَأَيْتُ ابْنُ طَاهِرٍ.
وَقَالَ يَحْيَى بْنُ عَبْدِالْوَهَّابِ بْنِ مُنْدَهِ : مُحَمَّدُ بْنُ طَاهِرٍ اَحَدُ الْحُفَّاظِ ،حَسَنُ الْاِعْتِقَادِ ، جَمِيْلُ الطَّرِيْقِ ، صَدُوْقٌ ، عَالِمٌ بِالصَّحِيْحِ وَالسَّقِيْمِ ، لَازِمٌ لِلْاَثَرِ ، حَجَّ حَجَّاتٍ كَثِيْرَةً

عَلَى قَدَمَيْهِ ، ذَكَرَ ذَلِكَ كُلَّهُ ابْنُ النَّجَّارِ فِيْ كِتَابِ الـذَّيْلِ . وَاَمَّمَـا ذَكَـرَهُ الْقُرْطُبِـيُّ وَغَيْرُهُ اَنَّهُ كَانَ يَقُوْلُ بِالْاِبَاحَةِ . فَهِيَ مَسْأَلَةٌ خِلَافِيَّةٌ اَيْضًا ، وَهِيَ مَسْـأَلَةُ النَّظَـرِ اِلَـى الْاَمْرَدِ، وَالَّذِيْ ذَهَبَ اِلَيْهِ ابْنُ طَاهِرٍ ذَهَبَ اِلَيْهِ كَثِيْرُوْنَ ، وَكَلَامُ ابْنِ نَاصِرٍ لَايَخْلُوْ مِنْ تَحَامُلٍ عَلَيْهِ ، فَاِنَّهُ عَابَهَ بِاَشْيَاءَ لَايُعَابُ بِمِثْلِهَا . وَقَالَ ابْنُ الصَّلَاحِ: اِنَّمَـا حَمْـلُ مَـنْ تَكَّلَمَ عَلَى ابْنِ طَاهِرٍ الْحَسَدُ ، وَوَثَّقَهُ ، وَحَسَّنَ حَالَهُ عَلَى حَالِ مَنْ تَكَلَّمَ فِيْـهِ . وَاللهُ اَعْلَمُ وَعِلْمُهُ اَتَمُّ انتهى.

و اسماعیل پسر محمد پسر فضل الحافظ گفت:« حافظ ترین کسی که دیدم ابن طاهر است.» و یحیی پسر عبد الوهاب پسر منده گفت: « محمد پسر طاهر یکی از حافظان است که دارای اعتمادی نیکو و راه وروشی زیبا است،راستگو ، عالم به درست و نادرست حدیث است لازم گیرنده حدیث است ، بسیار پیاده به سفر حج می رفت» کل این مطلب را ابن نجار در کتاب ذیل ذکر کرد ، و اما آنچه که قرطبی و غیر او ذکر کردند بی گمان محمد بن طاهربه اباحت قایل بود. پس این نیز مسأله خلافی است ، و این مسأله بحث نگاه کردن به جوانی است که ریش در نیاورده، مسأله ای که ابن طاهر به جواز آن معتقداست و جماعت زیادی نیز معتقد می باشند یعنی قایل به جواز آنند ،و کلام ابن ناصر از تهمت کردن بر او ، خالی نیست پس چون او محمد بن طاهر را با چیزهایی که عیب نسبت داده نمی شود به مثل آن ،به عیب نسبت دادو ابن صلاح گفت :کلام کسی را که بر علیه ابن طاهر سخن گفته است فقط بر حسد حمل باید کرد و بر مورد اعتماد بودن و نیک حال تر بودن ابن طاهر از کسی که در مورد او سخن گفته و عیب کرده، باید حمل کرد و خداوند داناتر است و علم او کامل تر است.

بدان که بعضی از علما به قوت این حدیث سخن می رانند چنانچه صاحب عوارف وترجمه العوارف بعد از ایراد این حدیث می فرماید: که اگر این حدیث چنانچه می گوید به صحت پیوندد،صوفیه را مستمسک بهتر از این نیست . نویسنده ـ عفی عنه ـ می گوید: چنانچه در کتب معتبره دیده شده در صحت وقوت این حدیث شک راراه نیست. اگر فرضا این حدیث به صحت نپیوندد وحدیث مشکوة شریف وباقی احادیث وآیات الله واقوال کتب معتبره که اثبات جذب رامی نماید، صوفیه راـ قدس الله سرهم ـ کافی است بدانکه بعضی ازعلمادر رساله خود می فرمودند:اگر ردای مبارک آن حضرتﷺازتن وی افتادی تاسبع سماوات سوخته می شدودیگرمی فرمودند آن حضرت ﷺوجد کرده می بود بر ما واجب وسنت می شد .

جواب اول از عبارت ایشان آنکه اگر مقصود ایشان آن است که ردای مبارک آن حضرتﷺاز سر شوق ومحبت افتادی هفت آسمان سوخته شدی باید در وقت وجد آن حضرتﷺکه با اصحابﷺمی بودند هفت آسمان سوخته شدی ومنعدم گردیدی. چنانچه قصه آن در حدیث مسند که حضرت انس رض روایت کرده بود گذشت واگر مقصود ایشان از افتادن ردای مبارک آن حضرتﷺاز سر شوق ومحبت باشد، هر گاه از افتادن ردای مبارک آن حضرت ﷺهفت آسمان می سوخت باید که به افتادن خود آن حضرتﷺدر زمین در غزوۀ احد که کفارـ علیهم اللعنه ـ بیست ویک جراحت در روی مطهر منور آن جناب حضرتﷺکردند که خون تمام وجه وجیهه آن حضرتﷺراگرفته بود ودندان مبارک ایشان را شهید کردند، به طریق اولی هفت آسمان سوختی وکفار همه مسخ شدی .

جواب ثانی آنکه باید که به رحلت آن حضرتﷺآسمانها و زمینها و آنچه در بین آنها است همگی سوختی وخراب شدندی چرا که حدیث

قدسی است قال ﷺ لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْكَوْنَ [1] باید چیزی که از عـدم بـه وجـود وسبب وجود آن حضرت ﷺ آمده بود، باید که به رحلت آن حضرت ﷺ همگی معدوم ومستهلک شدندی. پس بدان ای طالب راه صدق والسداد وبه تعمـق نظر کن به گفتار ایشان چونکه سنت الله تعالی چنین جاری شده بود که بـه سبب جراحات صورت آن حضرت ﷺ وبه سبب شهید شدن دنـدان مبـارک او ﷺ وبه سبب رحلت او ﷺ از اعظم ترین امور اند آسمانها وزمین وما بینهمارا نسـوزانید ومعـدوم نگردانیـد؛ پـس بـه سـبب افتـادن ردای مبـارک آن

۱- لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ وَلَمَا اَظْهَرْتُ رَبُوْبِيَّتِيْ . اَخْرَجَ الدَّيْلَمِيُّ فِيْ مُسْنَدِ الْفِرْدَوْسِ عَنِ ابْنِ عَبَّاس رضي الله عنه ، يَقُوْلُ اللهُ تَعَالَى : وَعِزَّتِيْ لَوْ لَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ . وَيُرْوَى وَ لَا خَلَقْتُ سَمَاءً وَلاَاَرْضًا ، تَشْيِيْدُ الْمَبَانِيْ. **(مکتوبات شریف امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) ص۵۸۶ـ دفتر دوم مکتوب ۱۳۴)«اگر تو نبودی هرگز آسمانها را خلق نمی کردم و هرگز ظاهر نمی کردم پروردگاری خود را» در آورد دیلمی در مسند الفردوس از ابن عباس رضي الله عنه خداوند بلند مرتبه می فرماید: قسم به عزتم اگر نبودی تو هرگز خلق نمی کردم جنت را و روایت شده است و زمین و آسمانی را خلق نمی کردم.**

رَوَاهُ الْحَاكِمُ وَالْبَيْهَقِيُّ مِنْ قَوْلِ اللهِ تَعَالَى لِآدَمَ لَمَّا سَأَلَهُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ اَنْ يَغْفِرَ لَهُ مَا اقْتَرَفَهُ مِنْ صُوْرَةِ الْخَطِيْئَةِ ، وَكَانَ رَأَى عَلَى قَوَائِمِ الْعَرْشِ مَكْتُوْبًا لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ ﷺ . سَاَلْتَنِيْ بِحَقِّهِ اَنْ اَغْفِرَ لَكَ وَلَوْلَاهُ مَا خَلَقْتُكَ .

روایت کرد این حدیث راحاکم و بیهقی از قول خداوند بلنـد مرتبـه بـرای آدم وقتی که سوال کرد او را به حق محمد اینکه بیامرزد او را آن کاری راکه مرتکب آن شده است از صورت خطا و دیده بود برستونهای عرش نوشته شده(لَا اِلَهَ اِلَّااللهُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ) **خداوند فرمود: سوال کردی تو از من به حق وی تا آمرزش کنم تو را و اگر او نبـود، تـو را خلق نمی کردم.** (حَاشِيَةُ الْبَاجُوْرِيْ عَلَى اَمْتَنِ الْبَرْدَةِ تَأْلِيْفُ شَيْخِ الْاِسْلَامِ الشَّيْخِ اِبراهِيْمَ الْبَاجُوْرِيْ عَلَى بَرْدَةِ الْمَدِيْحِ لِاَبِيْ عَبْدِاللهِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيْدٍ الْبُوْصِيْرِيِّ **(رح) ــ ص ۲۱)**

حضرتﷺکه نسبت به این امور عظام کالمعدوم ومنسی است چرا هفت آسمان را سوختندی ومعدوم گردانیدندی.

وجواب ثالث آنکه علما از حدیث قول آن حضرتﷺمنکرند چراکه حضرت انسؓ روایت کرده از آن حضرتﷺ تواجد کرد و ردای او افتاد هرگاه این حدیث مثل که در کتابهای مذکور ثابت شده است و چنین باشد پس منکر این این حدیث منکر قول و فعل آن حضرت ﷺاست و منکر قول و فعل، منکر قایل و فاعل است . جواب از عبارت ثانی ایشان آنکه از جهت عدم تمیز ایشان معنی واجب و سنت را این چنین حکم کرده اند بدانکه واجب آن است که وَاظَبَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ،وَ لَمْ يَتْرُكْ فِيْ وَقْتٍ مِنَ الْاَوْقَاتِ . (مداومت کرده نبیﷺو هیچ گاه ترک نکرده)و سنت آن است که وَاظَبَ عَلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ وَ تَرَكَ اَحْيَانًا وَ لَوْ حُكْمًا.(مداومت کرده نبیﷺبر انجام آن و گاهی ترک کرده گر چه این ترک کردن ،ترک حکمی می باشد) و وجد تواجد آن حضرتﷺنه مواظبت بلا ترک بود که واجب شود، نه مواظبت مع الترک بود که سنت گردد، وجدو تواجد اگر شائبه ریا در وی نباشد و نیت متواجد در صورت تواجد، توجه کلی بود از برای قبول امداد فیض رحمانی و تعرض حقیقی از جهت استنشاق نفحات ربانی بود البته مندوب است و منافی صدق نخواهد بود چرا که شریعت در این باب،اجازت داده است بل امر کرده آنجا که فرموده: اِبْكُوْا ، فَاِنْ لَمْ تَبْكُوْا فَتَبَاكَوْا . (گریه کنید پس اگر نتوانستید گریه کنید ادای گریه را در آورید) و شک نیست که وجدو تواجد مستحب است چرا که تعریف مستحب و مندوب آن است مَا فَعَلَهُ النَّبِيُّ ﷺ مَرَّةً ،وَ تَرَكَهُ اُخْرَى . (فعلی است که نبیﷺیک مرتبه انجام دادو دیگر بار ترک نمود)و حدیث سابق صریح است بر اینکه آن حضرتﷺ یک مرتبه وجد نمود .

حق ﷻ به حرمت سید الکونین و رسول الثقلین ـ علیه من الصلوة اتمها و التسلیمات اکملها ـ نویسنده و جمیع المؤمنین را از انکار اهل الله و از عیب گفتن آن مقبولان درگاه که قیام و تربیت جمله عالم و عالمیان به سبب وجود شریف ایشانند ، نگاه دارد . چرا که بزرگان دین و رهروان طریق حبل المتین چنین فرموده اند: اَلْاِنْکَارُ شُوْمٌ ، وَالْمُنْکِرُ مَحْرُوْمٌ . **(انکار شوم است و انکار کننده از استفاده محروم است)**

✓ **بیت :**

بس کنم آن زیرکان را این بس ست

بانگ دو کردم اگر در ده کس ست

نویسنده چون که اثبات شعر گفتن و سماع را از احادیث نبوی ﷺ بیان نمود حالا از اجماع علماء بالله که عارفان و صادقانند و علماء عاملین المتقین استماع فرمایید . در تفسیر جمل حاشیه جلالین شریف در سوره شعراء در تحت قوله تعالی ﴿اِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾[1] الایه.

---

۱ ـ ﴿اِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ **سوره شعرا آیه ۲۲۷ « مگر کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند»** وَ هَکَذَا قَالَ ابْنُ عَبَّاس وَ عِکْرِمَةُ وَ مُجَاهِدُ وَ قَتَادَةُ وَ زَیْدُ بْنُ اَسْلَمَ وَ غَیْرُ وَاحِدٍ اَنَّ هَذَا اسْتِثْنَاءٌ مِمَّا تَقَدَّمَ ، وَ لَا شَكَّ اَنَّهُ اسْتِثْنَاء ، وَ لَکِنْ هَذِهِ السُّورَةُ مَکِّیَّةٌ فَکَیْفَ یَکُوْنُ سَبَبُ نُزُوْلِ هَذِهِ الْآیَاتِ شُعَرَاءَ الْاَنْصَار ، وَ فِیْ ذَلِكَ نَظَرٌ ، وَ لَمْ یَتَقَدَّمْ اِلَّا مُرْسَلَاتٌ لَا یُعْتَمَدُ عَلَیْهَا وَ اللهُ اَعْلَمُ ، وَ لَکِنْ هَذَا الْاِسْتِثْنَاءُ یَدْخُلُ فِیْهِ شُعَرَاءُ الْاَنْصَار ، وَ غَیْرُهُمْ حَتَّی یَدْخُلُ فِیْهِ مَنْ کَانَ مُتَلَبِّسًا مِنْ شُعَرَاءِ الْجَاهِلِیَّةِ بِذَمِّ الْاِسْلَام وَ اَهْلِهِ ثُمَّ تَابَ وَ اَنَابَ وَ رَجَعَ وَ اَقْلَعَ وَ عَمِلَ صَالِحًا وَ ذَکَرَ اللهَ کَثِیْرًا فِیْ مُقَابَلَةِ مَا تَقَدَّمَ مِنَ الْکَلَامِ السَّیِّئِ، فَاِنَّ الْحَسَنَاتِ

آورده است فَصْلٌ فِیْ مَدْحِ الشِّعْرِ رَوَی الْبُخَارِیُّ عَنْ اُبَیِّ بْنِ کَعْبٍ ، عَنْ رَسُوْلِ اللهِ ، قَالَ : اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِکْمَةً[1].وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ : جَاءَ اَعْرَابِیٌّ اِلَی النَّبِیِّ ﷺ،فَجَعَلَ یَتَکَلَّمُ بِکَلَامٍ . فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ : اِنَّ مِنَ الْبَیَانِ سِحْرًا،وَ اِنَّ مِنَ

یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ ، وَ امْتَدَحَ الْاِسْلَامَ وَ اَهْلَهُ فِیْ مُقَابَلَةِ مَا کَانَ یَذُمُّهُ. (ص۳۹۰ــ ج۳ اِ بْنُ کَثِیْرٍ تَفْسِیْرُ الْقُرْاٰنِ الْعَظِیْمِ سُوْرَةُ الشُّعَرَاءِ جُزْءُ ۱۹)

و هم چنین فرمود ابن عباس و عکرمه ومجاهد و قتاده و زید ابن اسلم رضی الله عنهم وغیر اینها که عددشان یک نفر نیست بدرستیکه این از آن چیزی که گذشته استثناء است و حال آن که در استثناء بودن آن، شک نیست. لیکن این سوره مکی است پس چطور می شود سبب نزول این آیت شاعران انصارباشند و این قول مورد بحث است. و تقدیم نشد مگر احادیث مرسل که اعتماد کرده نمی شوند (والله اعلم) خدا دانا تر است و لکن در این استثناء شعرای انصار و غیر انصار داخل می شوند حتی در این استثناء داخل می شوند آن گروه از شعرای جاهلیت که در ابتدا اسلام و اهل اسلام را باشعرهای خود ذم می کردند و ناسزاگویی می کردند و بعد از آن توبه کردند و رجوع کردند و بطور کلی از کارهای گذشته خود دست برداشتند و عمل صالح کردندو خدا را زیاد ذکرکردند در مقابل آن اعمالی که درگذشته انجام می دادند از کلام زشت چون اعمال نیک گناهان را پاک می کند و مدح کردند اسلام و اهل آن را در مقابل آن ذمی که در گذشته می کردند.

۱ – حَدَّثَنَا اَبُو الْیَمَانِ قَالَ اَخْبَرَنَا شُعَیْبٌ عَنِ الزُّهُرِیِّ قَالَ اَخْبَرَنِیْ اَبُوْبَکْرِ بْنِ عَبْدُالرَّحْمَنِ اِنَّ مَرْوَانَ بْنَ الْحَکَمِ اَخْبَرَهُ اَنَّ عَبْدَالرَّحْمَنِ بْنَ الْاَسْوَدِ بْنِ عَبْدِ یَغُوْثَ اَخْبَرَهُ اَنَّ اُبَیَّ بْنَ کَعْبٍ اَخْبَرَهُ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : اِنَّ مِنَ الشِّعْرِ حِکْمَةً. صَحِیْحَ الْبُخَارِیْ ص ۹۰۸ ج ۲ الجزء ۲۵ کِتَابُ الْاَدَبِ بَابُ مَا یَجُوْزُ مِنَ الشِّعْرِ وَ الرَّجَزِ وَ الْحِدَاءِ مَا یَکْرَهُ مِنْهُ

به ما ابو الیمان از شعیب از زهری او از ابوبکر بن عبد الرحمن او از مروان بن حکم از عبد الرحمن بن اسود بن عبد یغوث و او از ابی ابن کعب رضی الله عنه روایت نمود : به درستی که پیامبر ﷺ فرمود:« بی شک بعضی از شعر حکمت است.»

الشِّعْرِ حِکْمَةً ، اَخْرَجَهُ اَبُوْ دَاوُوْدَ.[1] وَ قَالَتْ عَائِشَةُ :الشِّعْرُ کَلَامٌ ، فَمِنْهُ حَسَنٌ وَ مِنْهُ قَبِیْحٌ ، فَخُذِ الْحَسَنَ وَ دَعِ الْقَبِیْحَ .[2] قَالَ الشَّعْبِیُّ : کَانَ اَبُوْبَکْرٍ رضی الله عنه یَقُوْلُ الشِّعْرَ،وَ کَانَ عُمَرُ رضی الله عنه یَقُوْلُ الشِّعْرَ،وَ کَانَ عُثْمَانُ رضی الله عنه یَقُوْلُ الشِّعْرَ ، وَ کَانَ عَلِیٌّ رضی الله عنه اَشْعَرُ مِنَ الثَّلَاثَةِ. وَرُوِیَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه اَنَّهُ کَانَ یُنْشِدُ الشِّعْرَ فِی الْمَسْجِدِ ،وَ یَسْتَنْشِدُ . فَرُوِیَ اَنَّهُ دَعَا عُمَرَ بْنَ اَبِیْ رَبِیْعَةَ الْمَخْزُوْمِیَّ ، فَاسْتَنْشَدَ قَصِیْدَةً ، فَاَنْشَدَهُ اِیَّاهَا ، وَ هِیَ قَرِیْبٌ مِنْ تِسْعِیْنَ بَیْتًا . ثُمَّ اِبْنُ عَبَّاسٍ اَعَادَ الْقَصِیْدَةَ جَمِیْعًا ، وَ کَانَ حَفِظَهَا مِنْ مَرَّةٍ وَاحِدَةٍ.انْتَهَی عِبَارَتُهُ الشَّرِیْفُ.[3]

---

۱ – حَدَّثَنَا مُسَدَّدٌ حَدَّثَنَا اَبُوْعَوَانَةَ عَنْ سِمَاكٍ ، عَنْ عِکْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ ، قَالَ :جَاءَ اَعْرَابِیٌّ اِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم فَجَعَلَ یَتَکَلَّمُ... ابو داود ص ۳۳۶ ، ج ۲ کتاب الادب باب ما جاء فی الشعر

۲ – عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : ذُکِرَ عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ صلی الله علیه وسلم الشِّعْرُ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم: هُوَ کَلَامٌ ، فَحَسَنُهُ حَسَنٌ وَ قَبِیْحُهُ قَبِیْحٌ. رَوَاهُ الدَّارُ قُطْنِیْ وَ رَوَی الشَّافِعِیُّ عَنْ عُرْوَةَ مُرْسَلًا. (مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص ۴۱۰ ج ۲ کِتَابُ الْجِهَادِ بَابُ الْبَیَانِ وَ الشِّعْرِ کِتَابُ التَّصَاوِیْر)**روایت شده از حضرت عایشه (رض) فرمودند نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم صحبت از شعر شد پس فرمودند: «آن کلامی است که خوب آن، خوب است و زشت آن، زشت است.»**

۳ – حَدَّثَنَا اَبُوْ عَمْرِو بْنِ حَمْدَانَ ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سُفْیَانَ ، حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ عَبْدِاللهِ الْهَمَدَانِیُّ ، حَدَّثَنَا خَلَفُ بْنُ خَلِیْفَةَ عَنْ سَالِمِ الْاَقْطَسِ ، عَنْ مَکْحُوْلٍ ، عَنْ اَبِیْ اُمَامَةَ ، قَالَ : کَانَ اَصْحَابُ رَسُوْلِ اللهِ صلی الله علیه وسلم یُنْشِدُوْنَ الشِّعْرَ ، وَ یَضْحَکُوْنَ وَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم جَالِسٌ مَعَهُمْ یَتَبَسَّمُ . غَرِیْبٌ مِنْ حَدِیْثِ مَکْحُوْلٍ لَمْ نَکْتُبْهُ اِلَّا مِنْ حَدِیْثِ سَالِمٍ عَنْهُ. حِلْیَةُ الْاَوْلِیَاءِ وَ طَبَقَاتُ الْاَصْفِیَاءِ ص۱۸۷ـ ج۵ مَکْحُوْلُ الشَّافِیْ ص ۳۱۶۰ **به ما ابو عمرو بن حمدان از حسن ابن سفیان او از**

در مدح شعر روایت کرده است بخاری از أُبَیّ پسر کعب از رسول خدا ﷺ که فرمود :« بی گمان بعضی از شعر حکمت است ،» و از پسر عباس رضی الله عنه روایت شده که اعرابیی نزد نبی ﷺآمد پس با نوعی سخن شروع به سخن گفتن کرد ، پس رسول خدا ﷺ فرمود:« بی شک بعضی از سخن گفتن ها جادوگری است و بی گمان بعضی ازشعر ، حکمت است» روایت کرد ابو داوود و عایشه (رض)گفت: «شعر کلام است پس بعضی از آن خوب و بعضی بد است پس خوب آن را بگیر و بد آن راترک کن.» شعبی گفت: ابوبکر رضی الله عنه شعرمی گفت و عمر رضی الله عنه شعر می گفت و عثمان رضی الله عنه شعر می گفت و علی رضی الله عنه شاعرتر ازآن سه بود و روایت کرده شد ازابن عباس رضی الله عنه که به یقین او شعر می سرود در مسجد و طلب شعر سرودن می کرد. پس روایت شده به درستی که او خواند عمرپسرابی ربیعه مخزومی را پس ازاو طلب کرد که قصیده ای بخواند پس آن قصیده را خواندوآن قصیده نزدیک به نود بیت بود بعد از آن ابن عباس رضی الله عنه همه این قصیده را تکرار کرد در حالی که در یک مرتبه حفظ کرده بود.

در عواف المعارف آورده است که گفته شد ابو الحسن بن سالم را چگونه انکار می کنی سماع را و به تحقیق بودند جنید و سری السقطی و ذوالنون مصری(رح)که استماع می کردند . ابوالحسن گفت:«چگونه انکار کنم سماع را و حال آن که جایز داشت و شنید آن را آنکه او خیر است از من . پس به تحقیق بود عبدالله بن جعفر الطیار سماع می کرد و جز این

حارث بن عبدالله الهمدانی او از خلف بن خلیفه ازسالم الاقطس او از مکحول او از ابی امامه روایت نمود و گفت که اصحاب رسول خدا ﷺ شعرمی سرودند و می خندیدند در حالی که رسول خدا ﷺپیش آنها نشسته بودند و تبسم می کردند.این حدیث غریب است از حدیث مکحول ننو شتیم آن را مگر از حدیث سالم از وی.

نیست که انکار کرده لهو و لعب را در سماع». صاحب عوارف می گوید که انکار عبدالله از لهو و لعب که در سماع باشد کرده اند از غیر آن این خبر صحیح است . و ایضًا در عوارف المعارف آورده است که داخل شد شخصی در نزد پیغمبرﷺ و در نزد آن حضرت ﷺ دو گروه بودند یکی از ایشان قرآن می خواندند و دیگری شعر می خواندند . پس آن شخص از حضرتﷺسوال کرد که قرآن را استماع نمایم یا شعر را، آن حضرت ﷺ در جواب وی فرمود:« که گاهی استماع قرآن باید کرد و گاهی استماع شعر را» و ایضًا در عوارف المعارف آورده است که حکایت کرده شداز طاهربن بلال الهمدانی الوراقرضی الله عنه و بود از اهل علم که گفت بودم من معتکف به جامع جده شریفه بر دریا . یعنی که واقع بر لب دریا است . پس دیدم روزی طایفه ای را ازاهل الله که می گفتند به جانب مسجد قولی را واستماع می نمودند. پس انکار کردم من این را به دل خود و گفتم در خانه ای از خانه های خدا شعر می گویند گفت پس دیدم نبی ﷺرا در آن شب و اوﷺ نشسته بود در آن طرف مسجد و به پهلوی آن حضرتﷺ ابوبکررضی الله عنه بود و در آن وقت ابوبکر صدیقرضی الله عنه می گفت چیزی از شعر و نبیﷺ استماع می فرمود و می نهاد دست مبارک خود را بر سینه مبارک خود مانند کسی که از آن به وجد آید. پس گفتم در نفس خود سزاوار نبود مرا که انکار کنم بر آن جماعت که استماع می کردند و این رسولﷺ استماع می فرماید و ابوبکررضی الله عنهمی گوید پس التفات فرمود به طرف من رسولﷺو گفت (هَذَا حَقٌّ بِحَقٍّ)یا که گفت(حَقٌّ مِنْ حَقٍّ) من شک می کنم در آن[1].و ایضًا در عوارف المعارف آورده است که می گفت جناب حضرت شیخ ابوطالب مکی اگر ما انکار کنیم سماع را به طریق اجمال و

۱- اتحاف السادة المتقین بشرح احیاء علوم الدین ج ۶ ص ۴۶۸ کتاب سماع والوجد

اطلاق و مقید نگردانیم و تفصیل نکنیم بر این که در وی لهو و لعب و هجو و طعن باشد و یا مجمع فسق و فجور باشد ، پس گویا به سـبب همـین انکـار اجمالی خود انکار کردیم هفتاد صدیق را از اهل الله کـه ایشـان بـه سـماع کردن خود صادق اند اگر چه برای ما معلوم است که انکار کـردن از سـماع نسبت به طبیعت زاهدان و عابدان آشفته حال، خوب است . چرا که ایشـان به سبب زهد و عبادت خودمغرور گشته اند و عجب ورزیده اند و از دوسـتی و محبت حق ﷻدورند مثل بُعد المشرقین حتی که ذره ای از عشق و محبت حقﷻ در ضمیر بی ثمره ایشان نخواهد بود و بـه همـین زهـد و عبـادت معجب خود، هرگز به قرب حق تعالی مشرف نخواهند شد. مثل ایشان مثـل مور است که قصد خانه کعبه کند هرگز به پـای خـود بـه بیـت الله شـریف نخواهد رسید بل ممکن نیست از جهت بعد مسافت و مخادف و مهالک کـه در راه است آخر الامر آن زهاد در وادی های عجـب و خـود بینـی و بحـور (دریاها) ریا و مردم آرایی هلاک خواهند شد و هم آن زهاد به پای زهـد و عبادت خود رسیدن به حقیقت مقصود که قرب حق است دشـوار اسـت، از جهتی که بی پیر کامل مکمل پای سعی در این راه لنگ است و بـی مرشـد رهنما، جمال مطلوب نمی گشاید. چنانکه مولانا احمـد بـن جـلال الـدین کاشانی (رح) در کتاب هفت کشور خود می فرماید: بدان که راه اختیـار راه زهد و تقوی و علم و خلوت و ریاضت است که بعضی از زهاد و عباد اختیـار کرده اند . رسیدن از این را ه به حقیقت مقصود که قرب حقﷻ است بسیار دشوار است بلکه ممکن است که راه وصل راه درد و سوز است چنانکه مولانا قاسم می فرماید:

گر زهد و علم داری درد خدا نـــداری

دروقت جان سپردن دل باندم ندیم است

بی مایه محبــت کان اســت اصــل فطــرت
این‌زهد ماسقیم‌است وین‌علم ماعقیم است
ســرمایه دو عالم عشــق است پیش قاسم
خوش وقت‌آنکه‌جانش‌در عشق مستقیم‌است

هرگاه که محبت الله در ضمیر بی ثمره زهاد و عبــاد حلــول نکــرده باشد از سماع که مخاطبات حق است، چرا انکــار نکننــد چنانکــه ذوالنــون مصری(رح) می فرماید اَلْاَصْوَاتُ الطَّیِّبَةُ مُخَاطَبَاتٌ وَ اِشَـارَاتٌ إِلَهِیَّـةٌ اسْـتَوْدَعَهَا عِنْدَ کُلِّ طَیِّبٍ وَ طَیِّبَـةٍ . (صداهای نیک، گفتگوها و اشارات خداوندی است که خداوند آن را نزد هرمرد و زن نیک به ودیعت گذاشته است)اما مــا ســماع اهل الله را انکار نمی کنیم، زیرا که به ما معلوم شده که سماع اهل الله مبــاح است و به زهاد و عباد معلوم نیست و دیگر ســماع را شــنیدیم از صــلحای متقدمین مثل صحابه‌ رضی الله عنهم و تابعین و زهاد و عباد نشــنیده انــد البتــه انکــار می کنند.در نفحات الانس آورده است که ابــو ســهل الصــعلوکی را نــام وی مُحَمَّدُ بْنُ سُلَیْمَانَ الصُّعْلُوْکِیُّ الْفَقِیْهُ کَانَ اِمَامَ وَقْتِهِ فِـیْ عُلُـوْمِ الشَّـرِیْعَةِ ، وَ وَاحِـدَ زَمَانِهِ ، وَ الْمُتَّفَقَ عَلَی تَقَدُّمِـهِ ، لِسَـانَ الْـوَلِیِّ وَالْعَـدُوِّ ، وَ کَـانَ حَسَـنَ السَّـمَاعِ ، وَطَیِّبَ الْوَقْتِ.

نام وی محمد پسر سلیمان صعلوکی فقیه امام وقــت خــود بــود در علوم شریعت و فردنمونه زمانش بودو زبان دوست و دشمن بر پیشوا بودنش متفق بود و ایشان خــوش ســماع(یعنی صــوتهای نیــک مشــروع را گــوش می کرد) و نیک وقت بود . شیخ ابو عبدالرحمن سلمی گوید کــه ابــو ســهل

الصعلوکی را از سماع پرسیدند گفت : يُسْتَحَبُّ لِاَهْلِ الْحَقَائِقِ ، وَ يُبَاحُ لِاَهْلِ الْعِلْمِ ، وَ يُكْرَهُ لِاَهْلِ الْفِسْقِ وَ الْفُجُوْرِ . **یعنی اهل حقیقت را سماع مستحب است بنابر آنکه به سماع یا جذب حالت نیکو کند یا دفع حالتی به آن علما را مباح است . زیرا که اگر چه منجذب نشوند به حالتی نیکو ، اما به وی حالتی کسب نکنند و فسّاق و فجّار را مکروه است زیرا که به سماع، کسب حالتی روی کنند که خیالات فاسده ایشان قوت گیرد. و ایضا در کتاب نفحات الانس آورده است که خواجه عبدالله انصاری گفته که مرا شش هزار بیت تازی بیش است بر وزن راست در دست مردمان و بر پشت اجزای من و هم وی گفته است که وقتی قیاس کردم که چند بیت یاد دارم از اشعار عرب، هفتاد هزار بیت بیش یاد داشتم و در وقت دیگر گفته است که من صد هزار بیت تازی از شعرای عرب چه ازمتقدمان و چه از متأخران به تفاریق یاد دارم . در مدارج النبوت آورده که نقل کرده اند که امام ابوحنیفه(رح) را همسایه ای بود که هر شب بر می خاست و سرود می کرد و امام گوش می داشت به تغنی او . و نشنید شبی آواز او را، پس پرسید از اهل وی که چه شد امشب که شنیده نمی شود آواز وی؟ گفتند که بیرون آمده بود وی امشب پس گرفتند و او را در زندان کردند. امام (رح) عمامه خود را پوشید و نزد امیر رفت و او را و شفاعت کرد و خلاص گردانید و پرسید امیر که نام او چیست؟ گفتند عمرو ، پس بر آورد از زندان هر که را نام عمرو بود،امام به او گفت که باز گرد به آن چه می کردی هر شب و چون گوش داشت امام ابوحنیفه(رح) به سرود او و نهی نکرد او را دلالت کرد بر اباحت تغنی نزد وی. و استماع وی هر شب به آن ورع و تقوی که داشت؛ حمل نتوان کرد مگر بر اباحت. پس آنچه وارد شده از امام ابو حنیفه (رح) بر خلاف آن بر غنای مقترن به فحش از برای جمع میان قول و فعل آن حمل**

کرده شود. در کتاب معمولات مظهری آورده است که حضرت مولانا حبیب الله میرزا جان جانان ـ قدس سره ـ می فرماید که فقیر را در باب سماع دلیل قوی به هم رسیده که ارباب آن خبر ندارند چنانچه صغرای این مقدمه بدیهی است و آن این است اَلسَّمَاعُ یُوْرِثُ الرِّقَّةَ، وَ الرِّقَّةُ تَجْلِبُ الرَّحْمَةَ ، فَالنَّتِیْجَةُ السَّمَاعُ تَجْلِبُ الرَّحْمَةَ . انتهی.

سماع ، نرمی و نازکی قلب رابجامی گذارد و نرمی قلب نیز رحمت را جلب می کند. پس نتیجه این است که سماع، رحمت را جلب می کند .

حضرت مجدد الف ثانی ـ قدس الله سره ـ در مکتوب هفتاد و دوم از جلد سوم در جواب استفسار مولوی حسام الدین که در باب مولود خواندن نموده بودند، می فرماید:« دیگر در باب مولود خوانی اندراج یافته بود در نفس قرآن خواندن به صوت حسن و در قصاید نعت و مناقبت خواندن چه مضائقه هست ممنوع تحریف و تغییر حروف قرآن است و التزام رعایت مقامات نغمه و تردید صوت به آن طریق الحان باتصفیق پهلو به پهلو مناسب آنکه در شعر نیز غیر مباح است اگر بر نهج خوانند که تحریفی در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصائد خواندن شرایط مذکوره متحقق نگردد و آن را هم به غرض صحیح، تجویز نمایند چه مانع است؟ مخدوما! این باب مطلق نکنند یعنی بل مقید سازند بوالهوسان ممنوع نمی کردند اگر اندک تجویز کردند منجر به بسیار خواهد شد قَلِیْلُهُ یُفْضِیْ اِلَی کَثِیْرِهِ (کم آن منجر به بسیارش می گردد)مثل مشهوراست.»و ایضًا امام ربانی مجدد الف ثانی در مکتوب دویست و هشتادو پنجم از جلد اول فرمودند:« که سماع و وجد جماعتی را نافع است که به قلب احوال متصف اند و به تبدل اوقات تبسم وقتی حاضرند و وقتی غایب، گاهی واجد، گاهی فاقد. ایشانند ارباب قلوب که در مقام تجلیات صفاتیه از صفتی به صفتی واز اسمی به اسمی مقام

ایشان و دوام حال در حق ایشان، محال است و استمرار وقت درشأن شان ممتنع. زمانی در قبض اند و زمانی در بسط فَهُمْ اَبْنَاءُ الْوَقْتِ وَ مَغْلُوبُـوْنَ، فَمَـرَّةً يَعْرُجُونَ وَ اُخْرَى يَهْبِطُـونَ . **(آنان فرزندان زمان (یعنی بنا بـه اقتضـای وقـت تغییرمی کنند) و مغلوبانند پس گاهی عروج کننـد و گـاهی نـزول نماینـد) ارباب تجلیات ذاتیه که به تمام از قلب بر آمده به مقلّب قلب پیوسته انـد و حالشان سرمدی** لَا بُدَّ لَا وَقْتَ لَهُمْ وَ لَا حَالَ ، فَهُمْ آبَاءُ الْوَقْتِ، وَ اَرْبَابُ الْتَّمْكِيْنِ، وَ هُمُ الْوَاصِلُوْنَ الَّذِيْنَ لَا رُجُوْعَ لَهُمْ اَصْلًا ، وَ لَا فَقْدَ لَهُمْ .

(نه بلکه برای آنان نه وقت است و نه حال. لذا ایشان پدران وقت و صاحبان قرار و سکونت هستند و آنان به مطلوب رسیدگانند آنانی که اصـلًا برای ایشان برگشت و نیافتن وجود ندارد)آری قسمی از منتهیان است کـه سماع به وجود استمرار وقت ایشان را نافع است بالجمله سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتهیان را نیز چنانچه بالا گذشت.

پس بدان ای طالب صادق که هر گاه سماع و وجد خاصه کسی است که به تقلب احوال متصف باشد زمانی در قبض و زمانی در بسط، پس وصـف ایشان را مولانا احمد بن جلال الدین کاشانی در کتـاب هفـت کشـور خـود چنین آورده است :بدان که احوال این طایفه علّیه مختلـف مـی باشـد کـه اِخْتِلَافُ الْاَقْوَالِ مِنِ اخْتِلَافِ الْـاَحْوَالِ .(گوناگونی سـخنان ازگونـاگونی حـالات است) چرا که آدمی متصف است به این دوصفت،صفت جمال و صفت جلال ؛

کمال آدمی به این دو صفت است چنانکه در حدیث نبوی ﷺ فرموده : اِنَّ قُلُوْبَ بَنِیْ آدَمَ بَیْنَ اصْبَعَیْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمَنِ یُقَلِّبُهُ .[۱]

به تحقیق قلبهای بنی آدم بین دو انگشت ازانگشتان بلا کیف خداوند می باشد آن را به هر طرف می گرداند. شیخ عبدالحق ـ قدس سره ـ می گوید: « که مرا د از اصبعین، هر دو صفت جلال و جمال است و مراد از جمال، صفت بسط است و مراد از صفت جلال، صفت قبض. در زمانی که این طایفه علّیّه موصوفند به صفت بسط، کوهی پیش ایشان کاهی است و اگر صد تقصیر پیش ایشان از طالبان واقع می شود ، می گذرند . و گاهی که صفت قبض بر ایشان غالب می شود کاهی پیش ایشان کوهی می نماید این است سبب خرابی و مردودشدن اکثر طالبان چرا که اکثر اوقات لطف و عنایت در زمان بسط از ایشان دیده اند اعتماد بر لطف ایشان می کنند و خود را خراب می سازند . چون که دانستید ایشان به یک حال نمی باشند حاضر باشید و اعتماد بر حال بسط ایشان نکنید.

✓ **بیت :**

اگر درویش بر حالی بماندی   سر دست از دو عالم برفشاندی

۱-عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عَمْرو رضی الله عنه،قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:اِنَّ قُلُوْبَ بَنِیْ آدَمَ کُلَّهَا بَیْنَ اِصْبَعَیْنِ مِنْ اَصَابِعِ الرَّحْمَنِ کَقَلْبٍ وَاحِدٍ یُصَرِّفُهُ کَیْفَ یَشَاءُ ثُمَّ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: اَللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوْبِ صَرِّفْ قُلُوْبَنَا عَلَی طَاعَتِكَ رَوَاهُ مُسْلِمٌ (مشکوة المصابیح جلد اول ص۲۰ باب الایمان بالقدر)

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمودند : تمامی قلبهای بنی آدم همانند یک قلب، میان دو انگشت از انگشتهای بلاکیف خداوند می باشد و آن قلب را به هر نحوی که بخواهد، تغییر می دهد . سپس رسول خدا (ص) فرمودند : بار خدایا ای گرداننده قلبها !قلبهای ما را مطابق بر طاعت و بندگیت بگردان .

مبادا در حالت قبض و غضب ایشان پیش آید و به بی سعادتی ازلی و ابدی مبتلا شوید نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ غَضَبِ الْحَلِيْمِ .

پس بدان ای طالب صادق و جز این مدان و بر تو مخفی مباد که قبله عالم و کعبه امم، قبله حاجات و کعبه مرادات، غوث زمان و قطب الدوران، محبوب سبحان، رئیس الاولیاء، سلطان الاصفیاء، و برهان الاتقیاء، ابرای قبله گاهی ام همیشه مدام مستغرق نور ذات بحت اند و در بحور فیوض کمالات نبوت و رسالت و اولوالعزم و باقی مقامات عالیه تا دایره لا تعین غواصی می نمایند. چون گاهی که فیض ولایت صغری که فیض ظل اسما و صفات است یا فیض ولایت کبری که فیض اسما و صفات است و یا فیض ولایت علیا که فیض شیون و اعتبارات است بر ذات ایشان فایض گردد، علی السویۀ به این دو صفت متصف می گردند. گاهی قبض و گاهی بسط لحظه به لحظه از یک صفت منتقل می شود به صفت دیگر. تلون احوال نقد و قت ایشان است در حالت بسط انوار و فیوض بسیار از ایشان به طلاب می رسد و بعضی طلاب را جذبات و حالات و استغراق و غیبت و محویت و آه و نعره و اضطراب به برکت توجه شریف ایشان روی می دهد و بعضی را از حالی به حالی و از مقامی به مقامی دیگر ترقی می بخشد. و در حالت قبض، کسی به حضور لا مع النور شریف ایشان آرای تکلم ندارد بلکه طاقت نشستن در آن محفل نخواهد داشت.چرا که سطوت جلال لایزال بر ایشان چنان غلبه می نماید که غیر از وجود ذیجود شریف ایشان، حمل این بار را دیگر کس نمی تواند کرد. چرا که فرموده اند: لَايَأْخُذُ عَطَايَا الْمَلِكِ اِلَّا مَطَايَاهُ.یعنی اسباب و امتعه و معادن و کنوز پادشاه را کسی از جایی به جایی نمی تواند ببرد بلکه طاقت بردن را ندارد مگر برندگان خود پادشاه مثل اشتر ها و فیل ها و اسب های او. نویسنده می گوید که منع

مجدد الف ثانی (رح) از سماع در مکتوب دویست و شصت و ششم از جلد اول که برای مخدوم زاده های خود نوشته بود از سه وجه خالی نخواهد بود. وجه اول آنکه منع ایشان زجراًبوده چراکه آیات و احادیث که در شان شعر که در وی هجو و عیب گویی و طعن باشد یا مجمع فساق و فُجَّارْ باشد، وارد شده بود همان را دلیل بر منع سماع کرده اند. چنانچه در فصل دیگر از این مختصر ذکر خواهد شد با وجود آنکه آن صاحب زاده های والا تبارکه پسران جناب حضرت باقی بالله صاحب اند اینچنین سماع را که در وی هجو باشد یا مجمع فُسَّاق باشد، نمی کردند. پس معلوم شد اگر چه سماع کردن ایشان در شبهای جمعه مباح بود، مجدد صاحب زجراً منع نمود تا که ورد خود نکنند چرا که ایشان در عنفوان جوانی بودند و طرف نفسانیت در مبتدی غالب است. و بزرگان فرموده اند که خاصیت سماع آن است که هر چه ولایت بشریت سلطنت دارد ، آن را تقویت کند و غالب تر گرداند. چونکه مجددصاحب نفسانیت ایشان رامی دید ایشان را از سماع منع نمود مبادا که در مآل(آخروانجام) به سبب سماع ،نفسانیت ایشان بر ایشان غلبه نماید و ایشان راهلاک گرداند. وجه دوم آنکه ایشان مبتدیان بودند و به مرتبه کمال نرسیده بودند که سماع ایشان را بی حضور پیر مباح گردد چنانچه جنید(رح) می فرمودند:اِذَارَاَیْتَ الْمُرِیْدَ یَطْلُبُ السَّمَاعَ فَاعْلَمْ اَنَّ فِیْهِ بَقِیَّةٌ مِنَ الْبِطَالَةِ. **یعنی اگر مرید مبتدی را دیدی که بی حضور شیخ خود طلب سماع می کرد، پس بدان که در وی هنوز علامت نفسانیت موجود است.**

وجه سوم آنکه ایشان سماع را در شبهای جمعه از مزاح و نشاط می کردند چنانکه طلاب اهل علم در شبهای جمعه در مسجد جمع می شوند یکی از ایشان بیت می خواند و باقی ایشان مزاح و ضحک و نشاط می کنند لِاسْتِرْوَاحِ الْقَلْبِ هَذَا مَا رَأَیْتُ فِیْ بَلْدَةِ الْقَنْدِهَارِ. **(برای آرامش**

بخشیدن به قلبشان این همان چیزی است که من در شهر قندهار دیدم) نه به طریق استمداد فیض رحمانی و مشغول شــدن بــه ذکــر و فکــر یزدانــی. چنانچه مشایخ عظام می فرمایند:« که ادب سماع آن است که همه ســر در پیش افکنند و در یکدیگر ننگرند و در میانه ســخن نگوینــد و آب نخورنــد بلکه چنانکه در تشهد نماز نشینند به ادب بنشینند و همه دل با حق دارنــد و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیب» پس منع مجــدد صــاحب مخدوم زاده های خود را از سماع ازین ســه وجــه خواهــد بــود چنانچــه از مکاتیب سابق معلوم می شود. هذا ما ظهر بی و الله اعلم بالصواب .

در کتاب مصباح الهدایه آورده است از جمله مستحســنات صــوفیه که محل انکار بعضی از علمای ظاهر است، یکی اجتماع ایشان است از بــرای سماع غنا و الحان و استحضار قوّال از بهر آن و وجه انکار ایشان آنکــه ایــن رسم بدعت است زیرا در عهد رسالت و زمــان صــحابه و تــابعین و علمــا و مشایخ سلف معهود نبوده اســت و بعضــی از مشــایخ متــأخر آن را وضــع کرده اند و مستحسن داشته و جواب آن است که هر چنــد بــدعت اســت و لیکن مزاحم سنتی نیست مثل برآوردن مناره و بنــا نمــودن مدرســه هــا و تصنیف کردن کتب و استعمال و مداومت بر خوردن مغز گندم و شبع(ســیر شدن) ازآن. اینها همه بدعت است؛ چرا که در عهد رسالت پناه ﷺ نبودنــد چونکه مزاحم سنتی نیستند محمودند و سماع نیز چونکــه مــزاحم ســنتی نیست، پس مذموم نبود خصوصا که مشتمل باشد بــر فوایــد و از جملــه آن فواید یکی اصحاب ریاضت و ارباب مجاهده را از کثرت معاملات گــاه گــاهی اتفاق افتد که کلالت و ملالت در قلوب و نفوس حادث شود و قبض و یأســی که موجب فتور اعمال و قصور احوال بود، طاری گردد. پس مشایخ متــأخر از برای رفع این عارضه و دفع این حادثه ترکیبی روحــانی از ســماع اصــوات طیبه و الحان متناسب و اشعار مهیّجه مشوّقه بر وجهی کــه مشــروع بــود،

نموده اند و ایشان را بر تناول آن به وقت حاجت تحریض فرموده تا بدان واسطه کلالت و ملالت از ایشان مرتفع گردد و دیگر باره از سر شدت شوق رو به معاملات آرند .

فایده دوم آنکه سالکان را در اثنای سیر و سلوک به سبب ظهور و استیلای صفات نفوس وقفات و حجابات بسیار افتد و شاید که بدان سبب لذت طریق مزید احوال بر ایشان مسدود گردد. پس ممکن بود که مستمع را در سماع الحان لذیذه یا غزلی که وصف الحان او بود و حال غریب که تحریک دواعی شوق و تهیج محبت کند، روی نماید آن وقفه یا حجبه از پیش بر خیزد و باب مزید مفتوح شود.

فایده سوم اهل سلوک را که حال ایشان هنوز از سیر به طیر و سلوک به جذبه و محبتی به محبوبی نینجامیده باشد در اثنای سماع ممکن بود که سمع روح مفتوح گردد و لذت خطاب ازل و عهد اول یابد و طایر روح به یک جنبش غبار هستی و ندامت حدوث از خود بیفشاند و ازغوٓاشی قلب و نفس و جمله اکوان، مجرد گردد و آن گاه در فضای قرب ذات در طیران آید و سیر سالک به طیر مبدل شود و سلوکش به جذبه و محبتی به محبوبی و به یک لحظه به سماع چندان راه قطع کند که سالها به سیر وسلوک در غیر سماع نتواند کرد. و اگر منکر سماع این فواید را به آفات که در سماع متوقع بود مقابله کند، گویم دفع آن آفات واجب آید و به امکان وقوع آن آفات که در سماع است ترک سماع لازم نگردد و خیر الاعمال که صلوة است در حق بعضی موجب فلاح است.

چنانچه ﴿قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُوْنَ الَّذِیْنَ هُمْ فِیْ صَلَاتِهِمْ خَاشِعُوْنَ﴾[1] «هر آیینه رستگار شدند مسلمانان آنانکه ایشان در نماز خویش ترسندگانند »

۱- سوره مؤمنون آیه ۱و ۲

ودر حق بعضی سبب ویلُ چنانکه ﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّيْنَ الَّذِيْنَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ الَّذِيْنَ هُمْ يُرَاءُوْنَ﴾[1]« پس وای آن نماز گذران راکه ایشان از نماز خود غفلت می ورزند آنانکه ایشان ریا می کنند .» و با وجود احتمال سهو و غفلت که موجب ویل اند ترک صلوۀ جایز نبود و شک نیست که آواز خوش از جمله نعمتهای الهی است و در تفسیر این آیه که ﴿يَزِيْدُ فِی الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ﴾[2] «زیاده می کند در آفرینش هر چه خواهد » آورده اند که آن زیادت آواز خوش است و چه عجب که روح انسانی را به سماع اصوات طیبه و نغمات متناسبه، التذاذی و استرواحی بود. و حال آنست که روح بعض از حیوانات ازآن لذت یابد چنانکه شتر به نغمه حداء بارهای گران به آسانی بکشد و به یک روز چندین منازل از سر نشاط طی کند .

حکایتی است از اروحی (رح) که وقتی در بادیه ای به قبیله عرب رسیدم یکی از ایشان مرا به خانه خود فرود آورد و ضیافت کرد و پیش از احضار طعام،غلامی را دیدم سیاه در آن خانه بند بر نهاده و اشتری چند مرده بردر خیمه افتاده وآن غلام مرا گفت:« تو امشب مهمانی و مولای من مهمان را سخت گرامی دارد؛ توقع چنان است که شفاعت کنی تا مرا از این بند خلاص کند.» چون طعام حاضر کرد، گفتم:« نخورم تا این بنده خلاص دهی» گفت:« این غلام مال و اشتران مرا تمام تلف کرد و مرا بر خاک فقر نشاند.» گفتم:« به چه سبب؟» گفت:«تعیش من از منافع این اشتران بودی و این غلام، آوازی به غایت خوش دارد. بارهای گران بر ایشان حمل کرد و به نغمه حدا ایشان را گرم براند تا راه سه روزه به یک روز قطع کردند، چون

---

۱ -سوره ماعون آیه ۴ تا ۶

۲ -سوره فاطر آیه ۱

به منزل رسیدند و بارها بینداختند همه بیفتادند و جان بدادند. اکنـون او را به تو بخشیدم» روز دیگر خواستم که آواز او بشنوم و حال همان اشـتران از استماع نغمات او مشاهده کنم آن مرد به غلام فرمود تا نغمه حدا آغاز کـرد اشتری آنجا بسته بود چون آواز او بشنید بر سر بگردید و ریسمان بگسست و من نیز از غایت خوشی آواز او بیهوش شدم و بیفتـادم. تـا صـاحب خانـه اشاره ای کرد به غلام که بس.

مکن عیب درویش حیران ومست — که غرقست ازآن می زند پاودست
که چونش به رقص آرداندرطـرب — نه بینی شـتـر بـر حـدای عرب
شترراچوشوروطرب درسـر است — اگر آدمـی را نبـاشـد خراسـت
حلالـش بود رقص بر یاد دوست — که هر آستینیش جانـی دروسـت
بگویـم سماع ای برادرکه چیست — اگـر مستمـع رابدانم که کیست
گر از بـرج معنـی پـرد طیر او — فرشتـه فـرو مانـد از سیـر او
اگـر مـرد لهوسـت بازی و لاغ — قـوی تـر شود دیوش اندر دماغ
مگس پیش شوریـده دل پر نـزد — که همچون مگس دست برسرنـزد
نه بم داند آشفته سامـان نه زیر — بـر آواز مرغـی بنالـد فقیـر
چـو شوریدگان مَی پرستی کنند — بـر آواز دولاب مسـتی کنـند
به رقـص انـدر آینـد دولاب وار — چـو دولاب بر خـود بگـرینـد زار
بـه تسلیـم سر در گریبان بـرند — چو طاقـت نمانـد گریبـان درنـد

و هر که از آواز خوش لذت نیابد نشان است که دلش مرده است یـا سمع باطنش باطل گشته .

﴿فَاِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتٰى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ﴾ [1] «پس هر آیینه تو نمی توانی به مردگان و ناشنوایان دعوت کردن را بشنوانی.»

﴿ اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُوْلُوْنَ ﴾[2]«همانا آنها از شنیدن معزولند.»

وصف حال این طایفه است.وقتی امام شافعی(رح) در راه می گذشت یکی با او همراه شد . به جایی رسید که قوالی نغمه می کرد بایستاد و به آن همراه گفت:« تو از این سماع درخود هیچ طرب می یابی؟» گفت:« نه گفت:« پس معلوم شد که حس باطن نداری.»

از جنید (رح) پرسیدند که سبب چیست که شخصی آرمیده باوقارناگاه آوازی می شنود و اضطراب و قلق در نهاد او می افتد و از وی حرکات غیر معتاد صادر می شود؟ گفت:« چون حق سبحانه وتعالی در عهد ازل و میثاق اول با ذریات بنی آدم خطاب﴿اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوْا بَلٰى﴾[3]کرد حلاوت آن خطاب و عذوبت آن کلام در مسامع ارواح ایشان بماند . لاجرم هر گاه که آوازی خوش بشنوند لذت آن خطاب به یادشان آید و به ذوق آن در حرکت آیند.» و این معنی مطابق قول ذوالنون مصری است اَلْاَصْوَاتُ الطَّيِّبَةُ هِيَ مُخَاطَبَاتٌ وَ اِشَارَاتٌ اِلَهِيَّةٌ اسْتَوْدَعَهَا عِنْدَ كُلِّ طَيِّبٍ وَ طَيِّبَةٍ. حضرت سلطان المشایخ نظام الدین اولیاء ــ قدس سره ــ بارها می فرمودند که ما رادر روز میثاق ندای« اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ » در آهنگ پری به گوش رسیده بود و آن صوت به نوعی مشاهده می شود که گویا دیروز بوده بلکه او را شب هنوز نیامده است سمنون محب گفته است «اَلسَّمَاعُ نِدَاءٌ مِنَ الْحَقِّ لِلْاَرْوَاحِ ، وَ الْوَجْدُ عِبَارَةٌ عَنْ

---

۱ -سوره روم آیه ۵۲

۲ -سوره شعراء آیه ۲۱۲

۳ -سوره اعراف آیه ۱۷۲«گفت آیا نیستم پروردگار شما گفتند آری هستی ،گواه شدیم»

اِجَابَاتِ الْاَرْوَاحِ لِذَلِکَ النِّدَاءِ ،وَ الْغَشْیُ عِبَارَةٌ عَنِ الْوُصُوْلِ اِلَی الْحَقِّ ،وَ الْبُکَاءُ اَثَـرٌ مِنْ آثَارِ فَرَحِ الْوُصُوْلِ .»

سماع صدایی است از طرف خداوند بلند مرتبه بر روح هـا ، و وجـد عبارت است از اجابت روح ها به آن صدا ، و غش عبارت است از رسیدن بـه حق ، و بکاء(گریه کردن) اثری از اثرهای خوشحالی رسیدن به خدا است.

در تفسیر حسینی در ترجمه این آیت آورده است .

﴿فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِیْ رَوْضَةٍ یُّحْبَرُوْنَ﴾[1] **«پـس اما آنان که ایمان آوردند و کردارهای شایسته کردند پس ایشان در بهشـت خوشحال کرده شوند.»**

در عین المعانی آورده که آواز خوش برای شنونده لذت می دهـد که هیچ لذتی برابر سماع آن نمی باشد و در خبر اسـت کـه ابکـار بهشـت تغنی کننـد به صوتـی که خلایق مثل آن نشنیـــده باشـند و آن افضـــل نعیم بهشت است. از یحیی بن معـاذ رازی پرسـیدند کـه از آوازهـا کـدام دوست تر داری ؟ فرمود:« مزامیر اُنس فی مقاصـیر قـدس بالحـان تحمیـد فی ریاض تمجید.»

صاحب کشف الاسرارآورده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس به شادی و طرب سماع کنند که ﴿فِیْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْـدَ مَلِیْکٍ مُّقْتَدِرٍ﴾[2] **«در مجلس راستی باشند نزدیک پادشاه توانا» وفرمان آید به داود که بدان نغمه دل پذیر و صوت شوق انگیز کـه بـه تـو داده ایـم زبـور بخوان، ای موسی تو تورات تلاوت کن و ای عیسی به قراءت انجیل مشـغول**

---

۱ – سوره روم آیه ۱۵

۲ ـ سوره قمر آیه ۵۵

شو . ای درخت طوبی آواز دل آرای به تسبیح ما بگشای . و ای اسرافیل قرآن آغاز کن. امام ثعلبی از اوزاعی نقل می کندکه هیچ کس خوش آواز تر از اسرافیل نیست. چون او تغنی کند همه فرشتگان از اوراد و اذکار خود باز مانند، حاصل سخن آنکه شریف ترین لذت بعد از مشاهده انوار تجلی در بهشت، سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آن عزیز در شرح مثنوی که سماع منادی است درماندگان بیابان تیرگی افزای دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد می دهد.

مؤمنان گویند که آواز بهشت	نغز گردانید هرآواز زشت
ما همه اجزای آدم بوده ایم	دربهشت آن لحنهابشنیده ایم
گرچه برماریخت آب وگل شکی	یاد ما آید از آنها اندکی
عاشقان کین نغمه هارا بشنوند	جزو بگذارند سوی کل روند

در کتاب آداب الاصحاب که از تصانیف مولانا علی بن الحسین الواعظ الکاشفی است آورده است که حضرت شیخ روزبهان بقلی ـ قدس سره ـ در رِسَالَةُ الْقُدْسِ لِاَهْلِ الْاُنْسِ در باب سماع آورده اند : که واجب است بر بعضی از این طایفه علّیه که سماع کنند و به استماع نغمات شغل ورزند که در سماع صد هزار لذت است که به یک لذت از آن صد هزار ساله راه معرفت قطع توان کرد که آن هیچ عارف را به هیچ عبادت میسر نشود.

مولانا احمد بن جلال الدین کاشانی در کتاب هفت کشور خود آورده است بدان ای طالب صادق که اول کسی که در طریقت اختلاف کرده است، سلطان الاولیاء، رئیس الطایفه، حضرت شیخ جنید بغدادی بوده اند. چونکه در عهد حضرت شیخ طور خلق دیگر شده بود به مضمون حدیث فَتَمَسَّكْ بِكُلِّ مَا جَمَعَكَ مَعَ اللهِ به بصیرت نافذه خود ملاحظه کردند که درایـن زمان آن قوم را به آن طریق نمی توانند در راه درآورد و چیزی که سبب

جمعیت خواطر طالبان می شود در این زمان و مناسب حـال ایشـان اسـت، سماع است . این طریق را اختیار کردند به فرمـوده(اَلسَّـمَاعُ اَهْـلٌ لِاَهْـلِ اللهِ) ایشان را در مدارج قرب می رساند این طایفه را در زمان سلوک و قفـات و حجبات می افتد که به هیچ ریاضت آن را دفع نمی توان کرد مگـر شـنیدن آوازهای خوش که اَلْاَصْوَاتُ الطِّیِّبَةُ هِیَ مُخَاطَبَـاتُ الْحَـقِّ اِلَـی الْعَبْـدِ.(صـوتهای خوش،خطابات خداوند به بنده اش است) و سالکان طریق هرگاه سمع قلـب خود را از خس و خاشاک تعلقات پاک ساختند ، قلب ایشان گشـاده شـد و آوازهای خوش که می شنوند همه ازحق جلّ جلاله می شنوند چنانکه گفته اند

جملهٔ آوازهـا از شـه بـود گر چه از حـلقـوم عبـدالله بـود
پیش من آوازت آواز خداست عاشق ازمعشوق حاشاکی جداست

لاجرم بی طاقت می شوند و در اضطراب در می آیند. گاهی نعـره و فریاد می کنند چرا که این آوازها همان آواز است که در عهد اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ به گوش جان ایشان رسیده است. لذت و خوشی آن آواز در مغز جـان ایشـان نشست و غایتش چندین گاهی پنبه وسواس در گوش جان ایشان پـر شـده بود این آواز نمی شنودند .

پنبه وسواس بیرون کن زگوش تا به گوشت آید از گردون خروش

چون پنبه از گوش او دور شود و به شنیدن اصوات طیبه لذت یابـد، آن زمان در پرواز در آید می خواهد که خود را به آن جناب رسـاند لاجـرم متحرک می شود و کنده وجود در حرکت در می آید و نعره و فریـاد کـردن می گیرد از کمال اشتیاقی که او دارد به آن جناب غربت و جدایی در یـادش می آید. گریه و زاری کردن می گیرد و هر لحظه می خواهد که به مقر اصلی خود باز گردد و نمی تواند؛ چرا که حق سبحانه و تعالی ارواح را چند گاه از برای حکمـت و مصلحت در این قفس تن، پای بسته کرده است.

✓ **بیت:**

مصلحت‌بودآنکه قاسم بهرتحصیل کمال

نـــاگهی از چاه جان افتاده اندر چاه تن

همچون آن فرزندی که چون از مادر خود جدا افتد، هر گاه کـه آواز مادر خود می شنود.بی طاقت و بی آرام می شود چون کـه مـانعی از وصـل مادر هست لاجرم گریه و زاری می کند تا باشد آنکس که او را مقید سـاخته است، رحمتش آید و او را به مادرش واصل گرداند . همچنین حـق ﷻ هـزار بار از مادر مهربان و مشفق تر است بر بنده های خود . هرگـاه کسـی کـه از جناب حق ﷻ دور افتاده باشد،تا بی طاقت و بـی آرام نشـود و گریـه و زاری نکند از برای وصل به آن جناب، پس به آن جناب واصل نخواهد شد.

بدان که اشعاری که از فاطمه زهـرا(رض) و از صـحابه کـرام ﵃ و از مجتهدین واقع شده است بیان می نمایم استماع فرمائید حضـرت بـی بـی فاطمه زهرا (رض) این دو شعر را در مرثیه آن حضرت ﷺ فرموده است .

✓ **شعر:**

صُبَّتْ عَلَیَّ مَصَائِبُ لَوْ اَنَّهَا صُبَّتْ عَلَی الْاَیّامِ صِرْنَ لَیَالِیَا

به سبب و فات آن حضرت ﷺ غمها برمن ریخت اگر ایـن غمهـا بـر روزها واقع می شد در همان لحظه شب می گردید . (از جهت آن که طاقت تحمل آنها را نداشت و این شعر را در وقت وفات آن حضرت ﷺ گفته است .)

✓ **شعر:**

ذَهَبَ الَّذِینَ یُعَاشُ فِیْ اَکْنَافِهِمْ وَ بَقِیتُ فِیْ خَلْفٍ کَجِلْدِ الْاَغْرَبِ

یعنی آنانی که در گوشه های (یاری ایشان) زندگانی کرده می شد ، رفتند . و من در پس ایشان مانند پوستی گرگین باقی ماندم .

حضـرت ابوبکر صدیقرضی الله عنهشعـر طویل گفتــه است به یازده قافیـــه می باشددو بیت رادر اینجا ذکر می کــنم و بــاقی ایشــان درنــزد نویســنده موجود است ازجهت طوالت ذکرننموده ام.

خُذْ بِلُطْفِكَ يَا اِلَهِیْ مَنْ لَهُ زَادُ قَلِيْلُ

مُفْلِسٌ بِالصِّدْقِ يَأْتِیْ عِنْدَ بَابِكَ يَاجَلِيْلُ[1]

---

۱ ـ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ

خُذْ بِلُطْفِكَ يَا اِلَهِیْ مَـنْ لَـهُ زَادُ قَلِيْـلُ مُفْلِسٌ بِالصِّدْقِ يَأْتِیْ عِنْدَ بَابِكَ يَا جَلِيْلُ

خدایابا مهربانی خود بگیر کسی را که توشه کمی دارد بی چیز است و با صدق قلبی به در گه تو آمد ای ذات باشکوه.

ذَنْبُهُ ذَنْبٌ عَظِيْمٌ فَاغْفِـرْ الذَّنْـبَ الْعَظِيْـمَ اِنَّهُ شَخْـصٌ غَرِيْـبٌ مُذْنِـبٌ عَبْدٌ ذَلِيْـلٌ

گناه او گناه بزرگی است پس گناه بزرگ راببخشای بی گمان وی شخص بی کس و غریبــه است و گنه کار و ذلیل است.

كَيْفَ حَالِیْ يَا اِلَهِیْ لَيْسَ لِـیْ خَيْرُالْعَمَـلِ سُوْءُ اَعْمَالِیْ كَثِيْرٌ زَادُ طَاعَاتِـیْ قَلِيْـــلٌ

خدایا حال من چگونه است برای من عمل نیک نیست زشتی اعمــالم بســیار و پشــتوانه عباداتم کم است.

قُلْتَ نَاراًابَرِّدِیْ يَا رَبِّ فِـیْ حَقِّـی كَـمَا قُلْتَ قُلْ يَانَارُكُوْنِیْ اَنْتَ فِیْ حَقِّ الْخَلِيْلِ

خدا یا همان گونه که در حق حضرت ابراهیم به آتش فرمودی که سرد شو در حق من نیز به آتش فرمان ده که در حق من سرد گردد

مِنْهُ عِصْيَانٌ وَنِسْيَـانٌ وَ سَهْـوٌ بَعْدَ سَهْـو مِنْكَ اِحْسَانٌ وَ فَضْلٌ بَعْدَ اِعْطَاءِ الْجَزِيْلِ

از طرف بنده ، گنه کاری و فراموشکاری و خطاً بعد از خطا ست نیک رفتــاری و بخشــش بعد از عطای بسیار از تو ست.

یعنی بگیر و به مهربانی خود نگاه دار کسی را که عمــل کــم کــرده باشد و در طاعت تو تکاسلی ورزیده باشد و من مفلس و بینوایم از عمــل و به صدق و اراده دل آمدم به دربار تو رحم کن بر من یا ذاالجلال و الاکرام.

اَیْنَ مُوْسَی اَیْنَ عِیْسَی اَیْنَ یَحْیَی اَیْنَ نُوْحٌ

اَنْتَ یَاصِدِّیْقُ رَاجِیْ تُبْ اِلَی الْمَوْلَی الْجَلِیْلِ

اَنْتَ شَافِیْ اَنْتَ کَافِیْ فِیْ مُهِمَّاتِ الْاُمُوْرِ اَنْتَ رَبِّیْ اَنْتَ حَسْبِیْ اَنْتَ لِیْ نِعْمَ الْوَکِیْلُ

شفا دهنده تویی و تو در کارهای مهم بس هستی تو پروردگار منی تو مرا بسی تو برای من بهترین کار سپرده شده هستی

قَالَ یَا رَبِّ ذُنُوْبِیْ مِثْلُ رَمْلٍ لَاتُعَدُّ فَاعْفُ عَنِّیْ کُلَّ ذَنْبٍ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیْلَ

گفت بنده که پروردگارا گناهان من مثل ریگ بیا بان شمارش نمی گردد بنا بر این از مــن همه گناهان را ببخشای و گنا ها نم را نادیده بگیر و از آنها اعراض کن .

هَبْ لَنَا مُلْکًا کَبِیْرًا نَجِّنَا مِمَّا نَخَافُ رَبَّنَا اِذْ اَنْتَ قَاضِیْ وَ الْمُنَادِیْ جِبْرَئِیْلُ

خدایا برای مان پادشاهی بزرگی عطا نما و ما را از آنچه که می ترسیم نجات ده وقتی کــه تو قاضی هستی و آوازدهنده جبرئیل است.

رَبِّ هَبْ لِیْ کَنْزَ فَضْلٍ اَنْتَ وَهَّابٌ کَرِیْمٌ اَعْطِنِیْ مَافِیْ ضَمِیْرِیْ دُلَّنِیْ خَیْرَ الدَّلِیْلِ

خدایا بر من خزینه فضلت را ببخش تو بسیار بخشنده و نوازش کننده ای به من آنچــه را که در قلبم دارم عطا کن و من را به بهترین دلیل راهنمایی کن .

عَافِنِیْ مِنْ کُلِّ دَاءٍ وَاقْضِ عَنِّیْ حَاجَتِیْ اِنَّ لِیْ قَلْبًا سَقِیْمًا اَنْتَ مَنْ یَشْفِ الْعَلِیْلَ

مرا از هر دردی سلامت گردان و حاجتم را براور به یقین برای من قلبی بیمار اســت و تــو کسی هستی که بیمار را شفا می دهی .

اَیْنَ مُوْسَی اَیْنَ عِیْسَی اَیْنَ یَحْیَی اَیْنَ نُوْحٌ اَنْتَ یَا صِدِّیْقُ اَکْبَرْ تُبْ اِلَی الْمَوْلَی الْجَلِیْلِ

موسی و عیسی و یحیی ونوح کجایند (یعنی آنان با این همه عزت و احترامشان رفته اند) تو ای صدیق ا کبر به درگه صاحب باعظمتت توبه کن

یعنی کجا شد حضرت موسی و کجا شد حضرت عیسی؟ کجا شد حضرت یحیی وکجاشد حضرت نوح علیه السلام؟ یعنی آنانکه رفتند ازین دار غرور به دار سرور تو ای صدیق رضی الله عنه که امیدواری به رحمت پروردگارتوبه کن از معاصی و رجوع کن به طرف مولای بزرگ خود . حضرت علی ـ کرم الله وجهه ـ شعر بسیار گفته است لاَ یُعَدُّ وَ لَایُحْصَی است اما این دو بیت ایشان را اینجا ذکر کنم .

جَرَاحَاتُ السِّنَانِ لَهَا الْتِیَامُ   وَ لَا یَلْتَامُ مَا جَرَحَ اللِّسَانُ

یعنی زخم سر نیزه و شمشیر و غیر هما اگر بر کسی وارد شود، آن زخم را امید صحت و سلامتی هست اما زخم زبان که به کسی ستم وسخت گویی کند بهبودی ندارد از جهتی که جرح آن در دل تامدت مدید باقی می ماند.چراکه الم این ازالم اول سخت تراست.مثل که شاعر گفته است:

آنچه زخم زبان کند برمرد   زخم شمشیر جان ستان نکند

جراحات سنانها بر هم آید   ولی ناید به هم زخم زبانها

✓ شعر:

لَنَقْلُ الصَّخْرَةِ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ   اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ مِنَنِ الرِّجَالِ

یعنی هر آیینه گردانیدن سنگها از سرکوها و آوردن ایشان دوست تر است به من از منت های مردمان حضرت امام زین العابدین (رح) شعری طویل گفته است که هفده قافیه است یک بیت ایشان را ذکر می نمایم و باقی ایشان در نزد نویسنده موجود است .

اِنْ نِلْتِ یَارِیْحَ الصَّبَا یَوْمًااِلَی الْاَرْضِ الْحَرَمِ
بَـلِّغْ سَـلَامِیْ رَوْضَةً فِـیْهَا النَّبِیُّ الْمُحْتَرَمُ [1]

یعنی ای باد صبا اگر رسیدی تو در زمین حرم کـه مـراد در اینجـا مدینه منوره است برسان سلام مرا به همان روضه کـه در آن حضـرت نبـی

---

۱ - اَلْاَشْعَارُ فِی اشْتِیَاقِ الرَّسُوْلِ الْمَقْبُوْلِ لِزَیْنِ الْعَابِدِیْنَ

شعرهایی در شوق رسول مقبول که از زین العابدین می باشد.

اِنْ نِلْتِ یَارِیْحَ الصَّبَا یَوْمًااِلَی الْاَرْضِ الْحَرَمِ بَلِّغْ سَلَامِیْ رَوْضَةً فِیْهَاالنَّبِیُّ الْمُحْتَرَمُ

ای باد صبا اگر روزی به زمین حرم برسی سلام مرا به همان روضه ای که در آن نبی مکرم است برسان.

اَکْبَادُنَا مَجْرُوْحَةٌ مِنْ سَیْفِ هِجْرِ الْمُصْطَفَی طُوْبَی لِاَهْلِ بَلْدَةٍ فِیْهَا النَّبِیُّ الْمُحْتَشَمُ

جگرهای ما ازشمشیر دوری مصطفی زخمی است خوش به حال اهل شهری که در آن نبی با ابهت و احترام است .

مَنْ وَجْهُهُ شَمْسُ الضُّحَی مَنْ خَدُّهُ بَدْرُالدُّجَی مَنْ ذَاتُهُ نُوْرُ الْهُدَی مَنْ کَفُّهُ بَحْرُالْهِمَمِ

کسی که صورتش خورشید نیم روز است کسی که رویش ماه کامل شب تاریک است کسی که وجودش نور هدایت است کسی که دستش دریای همتهاست.

قُرْآنُهُ بُرْهَانُنَا نَسْخًا لِاَدْیَانٍ مَضَتْ اِذْجَاءَنَا اَحْکَامُهُ کُلُّ الصُّحُفِ صَارَالْعَدَمَ

قرآن وی دلیل ما و نسخ کننده دینهای گذشته است وقتی که احکام آن بر ما آمـدتمام کُتُب معدوم گشتند.

لِیْ حَسْرَةٌ اسْمَعْ کَذَا لِمَ لَمْ اَصِفِ الْمُصْطَفَی فِیْ کُلِّ حِیْنٍ قَدْمَضَی فِی الْحَالِ مَایُحْصَی الْاَلَمُ

بشنو که برایم حسرت بسیار است برای چه مصطفی را در هر زمان توصیف نکنم در حالی که نفوذ می کند آن چیزی که درد شمرده می شود. سَیْفُ الْمُقَلِّدِیْنَ عَلَی اَعْنَاقِ الْمُنْکِرِیْنَ

ص ۲۲۱

ذوالعز والاحترام است، حضرت امام اعظم ابوحنیفه(رح) این شعر را گفته است و چهار بیت دیگر در نزد نویسنده موجود است :

اُحِبُّ الصَّالِحِیْنَ وَ لَسْتُ مِنْهُمْ   لَعَلَّ اللهَ یَرْزُقُنِیْ صَلَاحًا [1]

---

۱ - درذکرة الاخوان آورده مروی است که ابوحنیفه (رح) در مدینه منوره در آمد پس نزدیک روضه مقدسه ایستاده یک بار ختم قرآن نموده این مناجات به جناب قاضی الحاجات عرض نمود، در حالی که گویا جان در وی نبود.

اِلَهِیْ عَبْدُکَ الْعَاصِیْ اَتَاکَا   مُقِرًّا بِالذُّنُوْبِ وَ قَدْ دَعَاکَا

خدایا بنده گنه کارت به درگاهت آمده در حالی که به گناهان اقرار می کند و تو را می خواند .

فَاِنْ تَغْفِرْ فَاَنْتَ لِذَاکَ اَهْلٌ   وَاِنْ تَطْرُدْ فَمَنْ یَرْحَمْ سِوَاکَا

پس اگر ببخشی تو شایسته بخشایندگی هستی و اگر برانی پس غیر از تو چه کسی رحم کند؟.

تَجَاوَزْ عَنْ ضَعِیْفٍ قَدْ جَفَاکَا   وَجَاءَ کَ تَائِبًا یَرْجُوْ رِضَاکَا

از ضعیفی که بر تو بد کرده بگذر حال آنکه در حال توبه به درگهت آمده و رضایت تو را امیدوار است

فَاِنْ یَكُ یَا مُهَیْمِنُ قَدْ عَصَاکَا   فَلَمْ یَسْجُدْ لِمَعْبُوْدٍ سِوَاکَا

ای مهیمن اگر بنده ات بر تو گنه کار شد ، معبودی جز تو را نیز عبادت نکرده است

هَبْ اِنَّ النَّفْسَ قَدْ بَلَغَتْ مَنَاهَا   اَلَمْ تَکُنِ الْمُنْیَةُ مُنْتَهَاهَا

فرض کن همانا نفس مرگش فرا رسیده است آیا برای آرزو انتهایی نیست.

اَیْضًا فِی الْبَحْرِ الْآخِرِ

همچنین در شعری دیگر گفته:

صَرَفْتُ الْعُمْرَ فِیْ لَعْبٍ وَ لَهْوٍ   فَآهَا ثُمَّ آهَا ثُمَّ آهَا

عمر را در بازی و کارهای بیهوده صرف کردم پس برانچه از عمرم بیهوده گذراندم حسرت می خورم و آه می کشم.

یعنی صالحان و نیکو کاران را دوست می دارم و حال آنکـه مـن از زمره ایشان نیستم شاید که حق ﷻ به سبب همین دوستی ایشان مرا نیـز

وَلَمْ نَزْدَدْ لِیَوْمِ الْحَشْرِ زَادًا   وَلَمْ نَجْمَعْ لِیَوْمِ الْجَمْعِ جَاهَا

وبرای‌روزمحشر توشه ای‌ذخیره نکردیم‌وبرای‌روزجامع(قیامت)مقام‌ومرتبه‌ای‌جمع نکردیم.

رَفِیْقُكَ سَارَ فَاعْتَبِر اعْتِبَارًا   وَعُمْرُكَ طَارَ فَانْتَبِهِ انْتِبَاهَا

رفیق تو از دنیا رفت بنابر این از وی خوب عبرت بگیر و عمر تو پرواز کرد و گذشت بنابر این خوب از خواب غفلت بیدار شو.

اِلَهِیْ مَا عَصَیْتُكَ مِنْ عِنَادٍ   وَلَكِنْ شِقْـوَتِیْ بَلَغَتْ مُنَاهَا

خدایا من از روی سرکشی و جدل به تو عاصی نشدم و لیکن بدبختیم به نهایـت خـودش رسیده است.

اِلَهِیْ لَاتَكِلْنِیْ لَحْظَ طَرْفٍ   اِلَى نَفْسِـیْ فَمَادِیْنِیْ هَوَاهَا

خدایا به مقدار یک چشم به هم زدن مرا به خودم وامگذار اگر چنین کنی خواهشات نفس مرا خواهد جنباند.

كَمَاأُخْبِرْتُ اَنَّ الشَّمْسَ اُنْثَى   فَاَكْرَهُ اَن اَكُـوْنَ لَهَا اَرَاهَا

همان گونه که خبر داده شد که خورشید مؤنث است پس من مکروه مـی دارم کـه بـرای نفس ببینمش.

اِلَهِیْ اِرْتَكَبْتُ عَلَى الْخَطَایَا   فَهَـبْ لِیْ تَوْبَةً قَبْلَ الْمَنَایَا

خدایا من گناهانی را مرتکب شدم پس برایم قبل از مرگ توبه عطا فرما.

نَدِمْتُ نَدَامَـةً اَرْجُوْ اِلَیْكَا   سَتَغْفِـرُ ذِلَّتِـیْ رَبَّ الْبَرَایَا

طوری پشیمان شدم که از تو امیدوارم که خطایم را می بخشی ای پروردگار مخلوقات.

اُحِبُّ الصَّالِحِیْنَ وَلَسْتُ مِنْهُمْ   لَعَلَّ اللهَ یَرْزُقُنِـیْ صَـلَاحَا

نیکو کاران را دوست دارم در حالی که از جمله آنان نیستم تا شاید خداوند به مـن نیکـو کاری عطا کند.(سیف المقلدین علی اعناق المنکرین ص ۲۰۰ باب پنجم بعضی از مناقب امام همام رضی الله عنه

صالح گرداند. حضرت امام شافعی (رح)این شعر را گفته است و شش بیت دیگر در نزد نویسنده موجود است.

اَعِدْ ذِکْرَ نُعْمَانٍ لَنَا اِنَّ ذِکْرَهُ هُوَ الْمِسْكُ مَا کَرَّرْتَهُ یَتَضَوَّعُ

کسی در نزد حضرت امام شافعی (رح)مدح حضرت امام اعظم (رح) را می کرد چون آن شخص از مدح امام اعظم(رح) ساکت می گشت ، حضرت امام شافعی(رح) آن شخص را می فرمود: که پس عود کن به گفتن خود در مدح نعمان بن ثابت(رح) از برای ما چرا که ذکر کردن نعمان رضی الله عنه و مدح او مانند مشک است به خوش بویی خود هر چند که مدح او بیشتر شود، خوشبویی او بیشتر گردد. در کتاب معمولات مظهریه آورده است شعری که انتساب او به جناب حضرت خواجه بهاءالدین نقشبند ـ قدس سره ـ مشهور است درباره سماع این است :

زنده دلان مرده تنان را رواست مرده دلان زنده تنان راخطاست

- ✓ **ابیات :**

بشنو از انصاف اگر مقبلی شعر بود حجت روشن دلی
در شرف شعر رسول خدا گفت بسی قول به مدح و ثنا
کرده روایت بجمل ای اخی شعر صدیق گفته و عمر تقی
گفته است عثمان بسی شعرها اشعر شان هست علی سخی

- ✓ **شعر:**

شعرکه اصحاب نبی گفته است چون درویاقوت گهرسفته است
شعرعلی گفت حسین وحسن کعب و انس گفت و اویس قرن
شعرکه حسان عرب گفته است سید کونین پذیرفته است
منع زاشعار نکردش نبی تائب از آن کار نکردش نبی
بلکه بر او کرده هزار آفرین سید کونین رسول امین

شعر بسی دیده ام از اصفیا شعر بسی خوانده ام از اولیا
شعر که در فقه حرام آمده آن همه اشعار عوام آمده
گه به طمع وصف خسان می کنند گه به حسد هجو کسان می کنند
در صفت شعر گواه متین رو به صحیحین و به مشکوة بین
تابع غاوون که حقارت شده از پی آن قوم اشارت شده
کان شعرا وصف بتان کرده اند رغم نبی کفر عیان کرده اند
در صفت شاعر مؤمن خدا گفت در آن آیه ثانی ثنا
بیخردی چندبه طبع غبی فرق نکرده زنبی تا نبی
دشمن شعرند به ذهن سقیم طعنه زنانند به طبع سلیم
طبع غبی دشمن شاعر بود خصم نبی ابله و کافر بود
بودی اگر شعر قبیح و کریه نسخه منظومه نکردی فقیه
هست به اشعار فواید بسی مسأله فقه و عقاید بسی
مجتهدان شعر پذیرفته اند نکته اغراق بسی گفته اند
شعر که در وعظ ونصایح بود پاک ز اطوار قبایح بود
شعرچوانسان به شرف ظاهراست لیک در و مؤمن هم کافر است
من که سخن گفته امازصد طرب نیست درو صورت لهو ولعب
این همه حالت که مرا رو نمود از مدد و موهبت پیر بود
پیر که آن هادی راه خداست در همه شیخان جهان مقتداست
هست مرا قبله عالی مقام غوث زمان شاه ولی الله همام
چشم خدا بین شده پر نور از او اهل حقایق شده مسرور از او
سینه او مخزن اسرار هست جبهه او مطلع انوارهست
سرد دلان نرم از او می شوند سرد دمان گرم از او می شوند
تا که بود کرسی و لوح و قلم رحمت حق باد بر او دم به دم
مظهر حق است به علم وکمال سوی سخن گفتن نازک خیال

باد خدای دو جهان یاورش　　شاهد اقبال ابد در برش
کلبک دربار ولی خدا　　هست همین لاشیک روسیاه

بدان که بعضی از علمای بی عمل از عدم نارسایی ایشان به تمام کتب علم فقه و یا از عنادو تمرد که با اهل الله دارند، حکم به حرمت سماع و شعر گفتن و شعر خواندن می کنند و به عبارت فقها نمی فهمند که حرمت از چه جهت است و به کدام کس حرام است.

در **الحدیقة الندیه** آورده است وَجَمِیْعُ مَاوَرَدَ فِیْ كَلَامِ الْفُقَهَاءِ مِنَ الْمَلَاهِی وَ اللَّهْوِ وَ الْغِنَاءِ فَالْمُرَادُ مَا هُوَ مُقْتَرِنٌ بِالْمُحَرَّمَاتِ فِی الظَّاهِرِ اَوِ الْبَاطِنِ ، وَ هِیَ التَّرَنُّمُ بِاَشْعَارِ الْفَسَقَةِ وَ اَصْوَاتِ الدُّفُوْفِ وَ الْمَزَامِیْرِ فِیْ مَجَالِسِ الْخُمُوْرِ وَ رَقْصِ الْقَیْنَاتِ الدَّاعِیْ اِلَی الزِّنَا اَوِ اللِّوَاطَةِ لَا مُطْلَقُ اسْتِعْمَالِ التَّرَنُّمِ بِآلَاتِ اللَّهْوِ مُجَرَّدًا عَنْ جَمِیْعِ ذٰلِكَ فِی الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ فَاِنَّهُ مُبَاحٌ.

و همه آنهایی که وارد شده در کلام فقها از ملاهی و لهو وغنا پس مقصود آن است که در ظاهر یا درباطن مقترن باشد به محرمات و آن خوش آوازی کردن با اشعار فاسقان وصداهای دف و آلات موسیقی در مجلسهای شراب و رقص کردن کنیزان که به زنا یا لواطت می کشاند . اما مطلق استعمال کردن شعرخوانی با آلات لهوکه در ظاهرو باطن خالی ازکلام مذکوره باشد ، مباح است .

لِدَلِیْلِ قَوْلِهِ ﷺ اُلْهُوْا وَالْعَبُوْا ، فَاِنِّیْ اَكْرَهُ اَنْ یُرَی فِیْ دِیْنِكُمْ غِلْظَةٌ.

به دلیل قول نبی ﷺ که فرمودند:« عیش وبازی کنیدچون من زشت می دانم در دین شماسختی دیده شود.» هرگاه لهو ولعب که خالی از منکرات باشد رواست، پس سماع که در آن موعظه و نکات و اشارات باشد و مرتب بر فواید باشد که در ما تقدمه گذشت چرا ناروا باشد؟ پس معلوم شد

کسی که حکم بر حرمت مطلق سماع کرده غیر از تقید و تفصیل ، قــول آن در نزد علما رد است . در کتاب ردالمحتار که یکی از کتب فتوی متداوله بین یدی القضات و المفاتین فی البلاد و القری است آورده است که.

سُئِلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ مِنْ الشِّعْرِ ، فَقَالَ : كلَامٌ حَسَنُهُ حَسَنٌ وَ قَبِيْحُهُ قَبِــيْحٌ . وَ مَعْنَاهُ اَنَّ الشِّعْرَ كَالنَّثْرِيُحْمَدُ حِيْنَ يُحْمَدُ ، وَ يُذَمُّ حِيْنَ يُذَمُّ . وَ يَحْرُمُ هَجْوُ مُسْلِمٍ وَ لَوْ بِمَا فِيْهِ ، قَالَ عليه السلام: لَاَنْ يَمْتَلِئَ جَوْفُ اَحَدِكُمْ قَيْحًا خَيْرٌ لَهُ مِنْ اَنْ يَمْتَلِئَ شِــعْرًا[1]. فَمَا كَانَ مِنْهُ فِى الْوَعْظِ وَ الْحِكَمِ وَ ذِكْرِ نِعَمِ اللهِ تَعَالَى وَصِفَةِ الْمُتَّقِيْنَ فَهُوَ حَسَــنٌ ، وَ مَا كَانَ مِنْ ذِكْرِ الْاَطْلَالِ وَ الْاَزْمَانِ وَ الْاُمَمِ فَمُبَاحٌ ، وَ مَا كَانَ مِنْ هَجْوٍ وَ سُــخْفٍ فَحَرَامٌ.كَذَا فَصَّلَهُ الْفَقِيْهُ اَبُواللَّيْثِ السَّمَرْ قَنْدِىٌّ.

از رسول اکرمﷺدر مورد شعر گفتن ســؤال شــد پــس فرمودنــد : «نیکش نیک و زشتش بد است» معنای کلام این گونه می گرددکه بی گمــان شعر مانند نثر است.هر وقت نثری که یک معنی رامی رساند مــورد ســتایش باشد، شعری که با همان معنی باشد نیز مــورد ســتایش اســت ووقتــی نثــر مذموم باشد، شعر نیز حرام است . بــدگویی مســلم هــر چنــد بــه توســط متضمنات شعر هم باشد، حرام است .رسول اکرم ﷺ فرمودنــد :« پرشــدن شکم یکی ازشما از چــرک و زرد آب بهتــر اســت از ایــن کــه از شــعر پــر شود»پس هر آنچه از شعر، موعظــه ویــا نعمتهــای خداونــد و ذکــر صــفت نیکوکاران باشد ، نیک است . و هر شعری که در آن یاد آثار و زمانها و اقوام گذشته باشد، مباح است و هر شعری که در آن بدگویی وکــم عقلــی باشــد

---

۱ – صَحِيْحُ الْبُخَارِىْ ص ۹۰۹ ج ۲ الجزء۲۵ كِتَابُ الْاَدَبِ بَــابُ مَــا يُكْــرَهُ اَنْ يَكُــوْنَ الْغَالِبُ عَلَى الْاِنْسَانِ الشِّعْرَ

حرام است .همانگونه که من ذکر کردم ابواللیث سمرقندی نیز تفصیلا بیـان نموده است.

ایضا در کتاب ردالمحتار در موضع دیگر آورده است وَالْمَکْـرُوْهُ مِـنَ الشِّعْرِ مَا دَاوَمَ عَلَیْهِ ، وَ جَعَلَهُ صَنَاعَةً لَهُ حَتَّی غَلَبَ عَلَیْهِ ، وَ اَشْـغَلَهُ عَـنْ ذِکْـرِ اللهِ تَعَالَی وَ عَنِ الْعُلُوْمِ الشَّرْعِیَّةِ ، فَالْیَسِیْرُ مِنْ ذَلِـكَ لَابَـأْسَ بِـهِ اِذَا قُصِـدَ بِـهِ اِظْهَـارُ النُّکَاتِ وَ اللَّطَافَاتِ وَ التَّشَابِیْهِ الْفَائِقَـةِ وَ الْمَعَـانِی الرَّائِقَـةِ وَ اِنْ کَـانَ فِـیْ وَصْـفِ الْخُدُوْدِ وَ الْقُدُوْدِ.

آنچه که در شعر مکروه است ، آن است که مداومت کند بر آن و آن را برای خود کار و پیشه قرار دهد تا اینکه شعر بروی غالب شود و آن شعر او را از ذکر خدا و از علوم شرعیه باز دارد . بنابر این گفتن شعر کم، اشکالی ندارد هرگاه قصد شود از آن ظاهر کردن فایده ها ولطیفه ها وتشـبیه هـای برگزیده ونیک ومعناهای خالص اگرچه در وصف چهره ها و قدهاباشد .

در کتاب بحر الفتوی آورده است قَالَ فِی الْعَوَارِفِ : اِنَّ مُنْکِرَ السَّمَاعِ لَایَخْلُوْمِنْ اَحَدِ الْاُمُوْرِ الثَّلَاثَةِ اِمَّا جَاهِلٌ بِالسُّنَنِ ، وَ الْآثَارِ ، وَ اِمَّا مُفْتَرِبُمَااَبَاحَ اللهُ لَهُ مِنْ اَعْمَالِ الْاَخْیَارِ،وَ اِمَّا جَامِدُ الطَّبْعِ لَا ذَوْقَ لَهُ.

در عوارف المعارف گفته به یقین انکار کننده سماع از یکی از سـه امرخالی نیست یا اینکه جاهل است به سنت و حـدیث و یـا اینکـه دروغ را نسبت می دهد به آن چیزی که آن را خدا مباح قـرار داده اسـت ازاعمـال نیکوکاران ویا اینکه طبیعت او جامد است و شوقی ندارد.

درکتاب فتح القدیر که از تصانیف محقق کمال الـدین ابـن الهمـام فقیـه اسـت آورده اسـت اِنَّ الْمُحَـرَّمَ مِنَ الشِّعْرِ مَا کَانَ فِـی اللَّفْـظِ مَالَایَحِـلُّ

كَصِفَةِالذُّكُوْرِ ، وَالْمَرْأَةِ الْمُعَيَّنَةِ الْحَيَّةِ ،وَ وَصْفِ الْخَمْرِ ، وَالْهِجَاءِ لِمُسْلِمٍ اَوْ ذِمِّيٍّ اِذَا اَرَادَ الْمُتَكَلِّمُ هِجَاءَهُ ، لَا اِذَا اَرَادَ اِنْشَادَ الشِّعْرِ لِلْاِسْتِشْهَادِ بِهِ اَوْلِيُعَلِّمَ فَصَاحَتَهُ وَ بَلَاغَتَهُ . اِنْتَهَى . هَكَذَا قَالَ فِيْ تَبْيِيْنِ الْمَحَارِمِ وَالظَّهِيْرِيَّةِ وَ الزَّيْلَعِيِّ وَ التَّاتَارْخَانِيَّةِ.

به درستی که آنچه که حرام کرده شده از شعر، آن است که در لفظ شعر،آنچه که حلال نیست باشد . مانند صفت مردان و زنان معین زنده و مانند وصف شراب و دشنام کردن مسلمانی یا ذمی را هر وقتی که متکلم دشنام کردن او را اراده کند ،حرام است .نه هرگاه که اراده کند سرودن شعررا ازجهت شاهدگرفتن آن، یابرای فهماندن فصاحت و بلاغتش شعر گوید .

در کتاب فتوی کبیری آورده است مِعْرَاجُ الرُّوْحِ السَّمَاعُ ، وَ مِعْرَاجُ الْقَلْبِ الصَّلَوةُ . وَ فِی الذَّخِيْرَةِ: مِنَ الْفَتْوَى قِرَاءَةُ شِعْرِ الْاَدَبِ اِذَاكَانَ فِيْهِ ذِكْرُ الْفِسْقِ وَ الْخَمْرِ وَ الْغُلَامِ اِنْ كَانَ مُعَيَّنًا حَيًّا يُكْرَهُ ، وَ اِنْ كَانَ مَيِّتًا فَلَا **.معراج روح ، سماع است و معراج قلب ، نماز است و در کتاب ذخیره گفته ازجمله فتوای داده شده این است که خواندن شعر ادب وقتی که در آن ذکر فسق و شراب و غلام معین زنده باشد مکروه است و اگر مرده باشد پس مکروه نیست.**

در کتاب فتوی حموی آورده است: وَ يَنْبَغِيْ اَنْ يُقَيَّدَ الْمَنْعُ مِنْ اِنْشَادِ الشِّعْرِ فِی الْمَسْجِدِ بِالْمَذْمُوْمِ كَهَجْوِالْمُسْلِمِ وَ صِفَةِ الْخَمْرِوَ ذِكْرِ النِّسَاءِ الْمُعَيَّنَاتِ الْحَيَّاتِ وَ الْاَمْرَدِ كَذَلِكَ ، وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِمَّا هُوَ مَذْمُوْمٌ شَرْعًا، وَ اَمَّا اِذَا كَانَ مُشْتَمِلًا عَلَى مَدْحِ النُّبُوَّةِ وَ الْاِسْلَامِ اَوْ كَانَ مُشْتَمِلًا عَلَى حِكْمَةٍ اَوْ بَاعِثًا فِيْ مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ وَ الزُّهْدِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ مِنْ اَنْوَاعِ الْخَيْرِ ، فَلَا بَأْسَ بِاِنْشَادِهِ فِی الْمَسْجِدِ انْتَهَى.

و مناسب است اینکه مقید شود به منع از سرودن شعر در مسجد . شعرهایی که مذموم است. یعنی ما نند بد گویی مسلمان وتعریف کردن شراب ویاد کردن زنهای معلومی که زنده اند وهمچنین یاد کردن نوجوانان بی ریش و غیر اینها از اشیایی که شرعا ناجایز است . و اماهنگامی که شامل باشد بر مدح نبوت و اسلام یا شامل حکمت باشد یا باعث خوش اخلاقی و پرهیزگاری و غیر از این از انواع خیر باشد ، پس به سرودن آن در مسجد باکی نیست.

در کتاب نهایه شرح هدایه آورده است: اِعْلَمْ اَنَّ النَّهْیَ مِنَ السَّمَاعِ وَ الْوَجْدِ لِلَّهْوِ وَ الْمَعْصِیَةِ.بدان به درستی که نهی از شنیدن شعر و وجد برای لهو و گناه کاری است واگر لهو وگناه کاری نباشد منهی عنه نیست.

در کتاب بزدوی المسمی بالنووی آورده است: وَاعْلَمْ ! اَنَّ السَّمَاعَ الَّذِی اخْتَلَفَ عُلَمَائُنَا فِیْ حَقِّهِ هُوَ مَا کَانَ عَلَی سَبِیْلِ اللَّهْوِ وَ اللَّعْبِ بِمَجْمَعِ الْفُسَّاقِ وَ شَارِبِ الْخَمْرِ وَتَارِکِ الصَّلَوةِ ، وَ اَمَّا مَنْ سَمِعَ السَّمَاعَ وَ هُوَ صَالِحٌ دَائِمُ الصَّلَوةِ لَا تَارِکُ الْوِرْدِ وَ الْقُرْآنِ فَهُوَ حَلَالٌ بِلَا خِلَافٍ بَیْنَ عُلَمَائِنَا،وَ کَذَاالرَّقْصُ وَ التَّوَاجُدُ. انْتَهَی.

بدان به درستی که شنیدن شعری که علمای ما در حق آن اختلاف کردند، شعری است که به طریق لهو و بازی درجایی که فاسقها و شراب خوارها و تارک نمازها جمع شده اند.

اماکسی که سماع کند در حالی که وی صالح ونماز خوان است و ورد وقرائت قرآن نیز ترک نمی کند، پس سماع برایش حلال است. بدون این که در این مورد بین علمای ما خلاف باشد . همان گونه است رقص

وتواجد و در کتاب عینی شرح کنز آورده است وَ اِنْ اَنْشَدَ شِعْرًا فِیْ وَعْظٍ وَ حِکْمَةٍ فَهُوَ جَائِزٌ بِالْاِتِّفَاق.

اگر در وعظ و سخنرانی و در علم شعر بخواند پس همان شعر به اتفاق علما جایز است.

در کتاب عمدة الرعایه فی حل شرح الوقایه در باب التعزیر آورده است وَالْغِنَاءُ بِکَسْرِالغَیْنِ الْمُعْجَمَةِ بِالْمَدِّ بِالْفَارْسِیَّةِ سُرُوْدٌ هُوَ مُشِیْرٌ اِلَی حُرْمَةِ مُطْلَقِ الْغِنَاءِ ،وَ بِهِ صَرَّحَ بَعْضُ مَشَائِخِنَا ،وَ قَدِ اخْتُلِفَ فِیْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ اِخْتِلَافًا فَاحِشًا ، فَمِنْ مُشَدِّدٍ وَ مِنْ مُتَسَاهِلٍ . وَ الْحَقُّ اَنَّهُ لَاوَجْهَ لِحُرْمَةِ الْغِنَاءِ مُطْلَقًا ، بَلْ هُوَ حَرَامٌ اِذَا اقْتَرَنَ بِهِ غَیْرُهُ مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ کَآلَاتِ اللَّهْوِ مِنَ الطَّبْلِ وَ الْکُوْبَةِ وَ الْبَرْبَطِ وَ غَیْرِهَا مِمَّا یُضْرَبُ عِنْدَالْغِنَاءِ اِلَّا الدَّفَّ ، فَاِنَّ الْمَعَازِفَ اَی الْمَزَامِیْرَ کُلَّهَا حَرَامٌ اِلَّا الدَّفَّ ، بِذَلِكَ وَرَدَ الْاَخْبَارُ ، وَ لَاعِبْرَةَ بِقَوْلِ مَنْ حَرَّمَ الدَّفَّ اَیْضًا اَوْ مُطْلَقَ الْغِنَاءِ ، انْتَهَی .

فَاِنِ اشْتَهَیْتَ اَنْ تَنْزِعَ حَسَّكَ الرَّیْبَ وَ شَوْكَ الشَّكِّ مِنْ صَدْرِكَ وَ صَدْرِ غَیْرِكَ مِمَّنْ لَا یَحْمِلُهُ الْحَسَدُ عَلَی الْاِنْکَارِ لِلْحَقِّ وَ الْاِصْرَارِ عَلَی الْبَاطِلِ ، وَ لَااَعْمَاهُ التَّقْلِیْدُ عَنِ النَّظَرِ وَ الْاِسْتِبْصَارِ فِیْ حَقَائِقِ الْمَسَائِلِ فِیْ بَابِ السَّمَاعِ ، وَ ظَهَرَ لَكَ الْحَقُّ مِنَ الْبَاطِلِ فَلْیُرْجَعْ اِلَی الْجِلْدِالْخَامِسِ مِنْ رَدِّ الْمُحْتَارِ فِی کِتَابِ الْحَظَرِ وَ الْاِبَاحَةِ ، وَ فِی الْجِلْدِ السَّادِسِ مِنْ کِتَابِ اتِّحَافِ السَّادَةِ الْمُتَّقِیْنَ شَرْحِ اِحْیَاءِ عُلُوْمِ الدِّیْنِ ، وَ انْظُرْ فِیْهِمَا بِعَیْنِ الْاِنْصَافِ لَا بِعَیْنِ الْعَدَاوَةِ وَ الْاِسْتِخْفَافِ انْتَهَی.

غنا به کسر غین نقطه دار و با مد به فارسی، سرود است. این اشاره کننده به حرام بودن همه آواز خوانی ها است و این حرمت را بعضی مشایخ

ما به صراحت ذکر کرده اندو بـه تحقیـق درایـن مسـأله اختلافـی فـاحش ایجادشده است، پس از علما کسی است که سخت گیرنده است و کسی که آسان گیرنده است. حقیقت این است که هیچ وجهی ودلیلی به حرام بـودن مطلق غنا وجود ندارد ، بلکه غنا حرام است هر وقتی که مقتـرن باشـد بـه همان غنا غیر از غنا ازمحرمات همچون وسا یل لهو از جملـه طبـل ، طبـل کوچک باریک میان(کمر باریک) و غیر ازاینها ازآن چیزهایی که هنگام غنا می زنند بجز دف، چون معازف یعنی مزامیر همـه آنهـا غیـر از دف حـرام است.و به حرام نبودن دف خبرها وارد شده است و اعتبار نیست بـه گفتـه کسی که دف را نیزحرام دانسته یا مطلقا غنا راحـرام دانسـته؛ اگـر میـل داری که بیرون کنی از سینه خود شکی که واقع شد و خواری که در سـینه تو می باشد و سینه غیر تو از آن کس که حسد او را بر انکار حق و استمرار بر باطل حمل نمی کند (نمی کشد) و کور نیست از تقلیـد و بینـا اسـت در مسایل و حقیقت آن در باب مسایل سماع آشکاراست بر تـو حـق از باطـل پس باید رجوع کنید به کتابهای مورد نظر که نوشته است. (جلد پنجم از رد المحتار در کتاب حظر و اباحه و در جلدششم ازکتاب اتحاف الساده المتقین به شرح احیاء علوم دین و در اینها بادیده انصاف بنگر نه با دیده دشـمنی و سبک شماری).

پس بدان ای طالب صادق که از این عبارات کتـب معتبـره فقهیـه چنان معلوم می شود صراحتا شعری که در مجمع فسّاق و فجّار نباشد و یـا درآن شعر هجو و عیب مسلم نباشد، هیچ کس از فقهـا و مشـایخ در عـدم اباحت آن سخن نگفته و منع نفرموده بلکه به تجویز آن اتفـاق نمـوده انـد. نویسنده چون که اثبات سماع را از آیات الله و احادیث نبویﷺ و از اجمـاع مشایخ عظام و عبارات کتب معتبره مفتابه فقهیه بیان نمود، حـالا از دلیـل قیاس که اصل رابع است استماع فرمایند .

بدان که دلیل قیاس بر اباحت سماع این است که سماع راجع است به سوی تلذذ حاسه سمع به ادراک آنچه مخصوص است به آن و مر انسان را عقل و حواس پنجگانه است و هر حاسه را ادراکی است و در مدرکات آن حاسه چیزی است که آن را لذیذ می پندارد. پس لذت نظر در مبصرات جمیله است مثل سبزه و آب جاری و وجه حسن و بالجمله سایر الوان جمیله و آن در مقابله آن است که مکروه می داند آن را از الوان کدره قبیحه و لذت شمّ[۱]در روایح طیبه است و آن در مقابله بدبویی های مستکره[۲]است . و لذت ذوق در غذاهای لذیذه است مثل حلاوت [۳]و آن در مقابله مراره [۴] کریهة الطعم[۵] است. و لذت لمس، در لینت [۶]و نعومت [۷]و ملاسه [۸] است و آن به مقابله خشونت وضر [۹]است . و لذت عقل در علم و معرفت است و آن به مقابله جهل و بلا است. پس همچنین اصوات مدرکه به سمع منقسم است به سوی مستلذّه[۱۰]مثل صوت عنادل[۱۱]و مزامیر[۱۲]و مستکرهه [۱۳]مثل آواز حمیر[۱۴] و غیره. پس چه ظاهرتر است قیاس این حاسه که سمع است و لذت آن بر سایر حواس و لذات آنها . نویسنده چون که سماع را از ادله اربعه ثابت نمود پس هر کس که از ین سماع و وجد و احوال اهل الله انکار کند از مختصر خویش انکار کند و معذور بود در آن انکار که چیزی که او را نباشد ایمان به آن دشوار توان آورد و این هم چون مخنث بود که او باور ندارد که درصحبت لذتی هست زیرا آن لذت به قوت شهوت توان یافت و چون او را شهوت نیافریده اند ، چگونه بداند که دیگران را شهوت هست.

و اگر نابینا لذت نظارت در سبزی و آب روان و از موجود بودن شمس انکار نماید چه عجب که او را چشم نداده که آن لذت بدان در توان

۱ـ بو ۲ـ ناپسند ۳ ـ شیرینی ۴ ـ تلخی ۵ـ بد مزه ۶ـ نرمی ۷ ـ لطافت ۸ـ لطافت ۹ـ زیان ۱۰ ـ لذیذ ۱۱ـ جمع بلبل ۱۲ـ جمع نای ۱۳ ـ ناپسند ۱۴ـ الاغ

یافت و آن شمس که تمام عالم به وجود او روشن است بیند . چرا که شـاعر فرموده است:

اِنَّ الشَّمْسَ شَمْسٌ وَ اِنْ لَمْ یَرَاهَا الضَّرِیْرُ

یعنی خورشید همان خورشید است و به نورانی بودن خود باقیست اگر چه آن را کور مادرزاد نمی بیند . مراد در اینجا از شمس اهـل الله اسـت چنانچه به سبب وجود شمس، تمام عالم روشن است و به نور او عالم به بصر نفع بر می دارند همچنان به سبب وجود اولیاء الله قوام همه مخلوقات اسـت چنانکه فرموده اند بِهِمْ یُمْطَرُوْنَ ، وَ بِهِمْ یُرْزَقُوْنَ ، وَ بِهِمْ یُدْفَعُ الْبَلَاءُ عَـنْ وَجْـهِ الْـاَرْضِ [1]**.(به سبب آنها باران می بارد بـر آنـان و بـه سـبب آنهـا رزق داده می شوند. و به سبب آنها از روی زمین بلاو عذاب دفع کرده می شود.)**

۱- عَنْ شُرَیْحِ بْنِ عُبَیْدٍ ، قَالَ ذُکِرَ اَهْلُ الشَّامِ عِنْدَ عَلِیٍّ ، وَ قِیْلَ : الْعَنْهُمْ یَا اَمِیْرَ الْمُؤْمِنِیْنَ . قَالَ : لَا اِنِّیْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقُوْلُ الْاَبْدَالُ یَکُوْنُوْنَ بِالشَّامِ ، وَ هُمْ اَرْبَعُوْنَ رَجُلًا ، کُلَّمَا مَاتَ رَجُلٌ ، اَبْدَلَ اللهُ مَکَانَهُ رَجُلًا یُسْقَی بِهِمُ الْغَیْثُ ، وَ یُنْتَصَرُ بِهِمْ عَلَی الْاَعْدَاءِ ، وَ یُصْرَفُ عَنْ اَهْلِ الشَّامِ بِهِمُ الْعَذَابُ. مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ جلد ۲ ص۵۸۲ و۵۸۳ بَابُ ذِکْرِ الْیَمَنِ وَ الشَّامِ وَ ذِکْرِ اُوَیْسِ الْقَرَنِیِّ

روایت شده از شریح پسر عبید که فرمود ذکر کرده شد اهل شام نزد علی ﷺ و گفته شد ای امیر مومنین لعنت کن اهل شام را. گفت: «نه به یقین من از رسول خدا ﷺ شنیدم که می گفت ابدال درشام می باشند و ایشان چهل نفر هستند، هرگاه یکی ازآنهـا بمیرد، خداوند دیگری را به جـای آن قـرار مـی دهـد بـه احتـرام آنهـا بـاران بارنـده می شوند نصرت داده می شوند به سبب آ نهابرعلیه دشمنان شان و به سبب آنها از اهـل شام عذاب برگردانده می شود.

و به نور باطن اولیاء الله که عبارت از انوار و فیوضات ربانی اســت و تجلیات و برکات رحمانی است عالم به دیده بصیرت مهتد می شوند و منتفع می گردند؛ مگر کسی که چشم بصیرت نداشته و کـور شـده باشـد ماننـد منکران . چون که به سبب کوری ایشان راه افاده واستفاده بر ایشان مسدود گشته و همان انکار ایشان حجاب عظیم افتاده در ما بین ایشـان و مـا بـین اولیاء الله حجاب بزرگی به سبب نابینایی خود از سماع و وجد است و حالات اولیاء الله را انکار می کنند و اگر تلخ دهان، لذت عسل و شیرینی طعام لذیذ را انکار کند چه عجب که او را شیرینی دهان نداده است . مثـل کـه شـاعر فرموده است:

وَالْعَسَلُ عَسَلٌ وَ اِنْ لَمْ يَجِدْ طَعْمَهُ مَرَارَةُ الْفَاهِ .

یعنی عسل همان عسل است و به همان شیرینی خود بـاقی اسـت اگر چه لذت شیرینی او راتلخ دهان نمی یابـد . و مـراد دراینجـا از عسـل اولیاءالله است وجه تشبیه آنکه چنانچه به عسل دهان شیرین مـی شـود و لذت می یابد هم چنان به سبب اولیـاء الله بـه سـالکان در حالـت جـذب و مراقبه از فیوضات ربانی چنان شیرینی و لذت وارد می گردد که همه لذتها و شیرینی های دنیوی درجنب آن کَالْمَطْرُوْحِ فِى الطَّرِيْقِ است واین عذوبت ولذت فیوضات مخصوص به اولیاء الله وَ مَنْ تابَعَهُمْ می باشد دیگران ازآن محروم اند. و اگر کودک لذت ریاست و سلطنت و فرمان دادن و مملکت داشـتن انکـار کند چه عجب که او را به بازی راه داده اند در مملکت داشتن راه نبرد.

بدان که خلق در انکار سماع و وجد و حالات اولیا چـه دانشـمند و چه عامی همه همچون کودکان اند که چیزی را که هنوز به آن نرسیده انـد، منکرند و آن کس که اندک مایه زیرکی و هوشیاری دارد اقرار دهد و گویـد که مرا این حال نیست اما دانم که ایشان را هست. باری به آن ایمـان دارد و

روا دارد و اما کسی که هر چه او رانبود محال داندکه دیگری را بود این انکار از غایت حماقت و بلاهت باشد و این منکر از زمره آن قوم بود که حق تعالی می گوید﴿وَ اِذْ لَمْ يَهْتَدُوْا بِهِ فَسَيَقُوْلُوْنَ هَذَا اِفْكٌ قَـدِيمٌ﴾[1]یعنی چون راه نیافتند

۱ــ سوره احقاف آیه ۱۱ «وَ قَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا » و گفتند آنان که کافران بودند از بنوعامر و امثال ایشان «لِلَّذِيْنَ آمَنُوْا»برای آنان که ایمان آوردند از جهینه و احزاب ایشان« لَوْ كَانَ خَيْرًا»اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی «مَا سَبَقُوْنَا »پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی «اِلَيْهِ» به سوی او از اراذل قبائل بلکه ما در آن سابق می بودیم چه رتبه ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن اسلام و اصحاب او ﷺ گفتند که اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما پیشی گرفتندی چه دانش ما بیش از ایشان است «وَ اِذْ لَمْ يَهْتَدُوْا بِهِ» و چون راه نیافتند کفار یا یهود به قرآن یا به آنچه پیغمبر آورد« فَسَيَقُوْلُوْنَ»پس می گویند «هَذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ » این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان نیز مثل این گفته اند. تفسیر حسینی ص۱۱۴۰.

واَعْلَمْ ! اَنَّهُ تَعَالَى لَمَّا حَكَى عَنْهُمْ هَذَا الْكَلَامَ اَجَابَ عَنْهُ بِقَوْلِهِ«وَ اِذْلَمْ يَهْتَدُوْا بِهِ فَسَيَقُوْلوْنَ هَذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ» ، وَالْمَعْنَى اَنَّهُمْ لَمَّا لَمْ يَقِفُوْا عَلَى وَجْهِ كَوْنِهِ مُعْجزًا ، فَلَا بُدَّ مِنْ عَامِلٍ فِى الظَّرْفِ فِيْ قَوْلِهِ « وَ اِذْلَمْ يَهْتَدُوا بِهِ »وَ مِنْ مُتَعَلِّقٍ لِقَوْلِهِ « فَسَيَقُوْلُوْنَ »وَ غَيْرُ مُسْتَقِيْمٍ اَنْ يَكُوْنَ « فَسَيَقُوْلُوْنَ »هُوَ الْعَامِلُ فِى الظَّرْفِ لَتَدَافُعِ دِلَالَتَى الْمَضِىْ وَ الْاِسْتِقْبَال ، فَمَا وَجْهُ هَذَا الْكَلَامِ ؟وَ اَجَابَ عَنْهُ بِاَنَّ الْعَامِلَ فِيْ اِذ مَحْذُوْفٌ لِدِلَالَةِ الْكَلَام عَلَيْهِ ، وَالتَّقْدِيْرُ وَ اِذْلَمْ يَهْتَدُوْا بِهِ ظَهَرَ عِنَادُهُمْ فَسَيَقُوْلُوْنَ هَذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ.و بدان به درستی که خداوند بلند مرتبه وقتی که حکایت کرد از کافران این کلام را جواب دادبه آن با این قول«وَ اِذْلَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُوْلوْنَ هَذَا اِفْكٌ قَدِيْمٌ» اَلتَفسِيْرُ الْكَبِيْرُ ص۱۱ــ الجزء۲۸

بــه آن قــرآن بــه سبــب گمــراهی خــود خواهنــد گفــت ایـــن دروغـــی است قدیم .

اما این مقدارگفته آمد تا کسانی که ایشان را این حال و ذوق نباشد، باری باور کنند حال و سماع اولیاء الله را و انکار نکنند که انکــار، ایشــان را زیان دارد ، چنانچه بزرگان دین فرموده اند: اَلْاِنْکَارُ شُوْمٌ وَ الْمُنْکِرُ مَحْـرُوْمٌ . و سخت نافهم کسی بود که پندارد که هر چه در گنجینه او نباشد، در خزانــه ملوک هم نبود و نافهم تر از وی کسی بود که خــود را بــا مختصــر و کتــاب کنزی که دارد، پادشاهی داند و گوید من به همه رسیده ام و همه علوم برای من حاصل گشته، و همه انکارها از این دو نوع نافهمی خیزد.

بدا ن که آنجا که سماع را مباح گفتیم به پنج سبب حرام می شود باید که از آن حذر نمایید: سبب اول آنکه از زنی شنود این حرام بود چون شهوت در اصل آفرینش هست و صورت نیکو در چشم آید شیطان به معونت آن برخیزد و سماع در این حالت به حکم شهوت بود . این حرمت در وقتی بود که چشم سالک گشاده بود و زن در نزد او غزل خواند هر گاه پشت پرده بود یا چشم سالک پوشیده باشد، سماع مباح است و دلیل بر

و معنی این گونه است:« بی گمان آنان وقتی که بر صورت معجزه بودن قرآن واقف نشدند خواهند گفت که این دروغی قدیمی است .بنا بر این برای ظرف«اذ» حتما عاملی لازم است و لفظ من متعلق است به قول خداوند «فسیقولون»و عامل بودن فسیقولون در ظرف به جهت تدافع گذشته و استقبال یعنی «فسیقولون» است قبال است و در جمله ماضیه که «و اذ لم یهتدوا» است عمل نمی کند بنا بر این صحت این کلام چگونه است؟ و از آن جواب داد: به این که عامل در«اذ» به جهت دلالت کلام بر آن محذوف است و تقدیر کلام این گونه است:«وَ اِذْ لَمْ یَهْتَدُوْا بِهِ » ظَهَرَ عِنَادُهُمْ «فَسَیَقُوْلُوْنَ هَذَا اِفْكٌ قَدِیْمٌ»

اباحت او آنکه دو کنیـزک اجنبیـات در خانه عایشـه سرود می گفتنـد و بی شک رسول ﷺ آواز ایشان را می شنید. پس آواز زنان هم چون روی کودکان عورت نبود و لیکن نگریستن در کودکان که مراد از آن کودکان امرد[1] است و شنیدن آواز ایشان در جایی که بیم فتنه باشد مثل بلاد و قراء که در آن فعل لواطت و نگریستن به شهوت و خلطیت و محبت به همراه کودکان باشد، شک نیست که حرام است . امادر جایی که بیم فتنه نباشد مثل سرزمین ما که نه فعل لواطت و نه نگریستن به شهوت و نه خلطیت و محبت به همراه امارد و صبیان دارند، شک نیست که حلال است . چرا که در حدیقه آورده است وَ لَيْسَ اسْتِخْدَامُ الصِّبْيَانِ الْمَرْدَاءِ بِاَمْرٍ مُسْتَنْكَرٍ فِي الشَّرْعِ اِذَا لَمْ يُرِدِ الْاِنْسَانُ بِهِمْ رِيْبَةً ، وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ بِشَهْوَةٍ ، فَاِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ لَهُ صَبِيٌّ يَهُوْدِيٌّ يَخْدِمُهُ ، وَ بَاقِي الْقِصَّةِ فَلْيُطْلُبْ مِنْهُ . قَالَ فِيْ رَدِّ الْمُحْتَارِ : لَايَحِلُّ النَّظَرُ اِلَيْهِ بِشَهْوَةٍ ، وَ اَمَّا الْخَلْوَةُ وَ النَّظَرُ اِلَيْهِ لَا عَنْ شَهْوَةٍ لَا بَأْسَ بِهِ وَلِهَذَا لَمْ يُؤْمَرْ بِالنِّقَابِ.

به خدمت گرفتن بچه های بی ریش در شرع ممنوع نیست اگر انسان به آنها قصد بد نکند و به آنها با شهوت نگاه نکند. چون حضرت محمدﷺ خدمتکار یهودی داشتند که یهودی بود (و باقی قصه را از مراجع طلب کنید) در ردالمحتار آمده است که نظر کردن از روی شهوت به روی نوجوان ، حلال نیست . و اما تنها بودن و نظر کردن به سوی او بدون شهوت مشکلی ندارد و به همین علت امر کرده نمی شوند که نقاب بپوشند.

و آواز زنان همچنین است یعنی اگر بیم فتنه بود، حرام و اگر نبـود حلال و این به احوال بگردد. زیرا کس باشد که بر خود ایمن بود و کس باشد

---

۱ -جوانی که هنوز صورتش موی در نیاورده است .

که ترسد و این همچنان بود که حلال خود را بوسه دادن در ماه رمضان ، حلال باشد کسی را که از شهوت ایمن بود و حرام بود کسی را که ترسد که شهوت او را در مباشرت افکند و یا از انزال ترسد به مجرد بوسه دادن . و این احکام که در اینجا ذکر کردیم و یا در کتب فقه مذکور است که زن در احرام لبیک را به جهر نگوید از جهت که آواز او عورتست مثل صورت ایشان و نیز در فقه مذکور است که به طرف زن نظر نکند مگر در حالت ادای شاهدی از جهت شناختن او و باقی احکام که در فقه وارد شده همه در شأن زنان مخدرات و مستورات می باشد. مثل زنان در بلاد و قرائی که در آن ستر و حجاب باشد . و عدم تکلم زنان اجنبیات به همراه شباب اجنبی باشد و عدم مخالطت زنان شابۀ اجنبیات با مردان شاب اجنبی در نشستن و غیر ذلک وَ عَدَمُ مُرُوْرِهِنِّ فِی السُّکُوْكِ بَیْنَ یَدَیِ الرِّجَالِ کَاشِفَاتِ الْوَجْهِ .

ورفت و آمد نکردن زنها در کوچه ها روبروی مردان با باز بودن صورتشان و اما حکم زنان سرزمین ما نه چنان است چرا که در ایشان ستر وحجاب منتفی است. پس حکم نساء مخدرات و مستورات از ایشان رفع شده و مخالطت به همراه رجال اجنبی در نشستن و تکلم می کنند حَتَّی مُرُوْرِهِنَّ فِی الْبُیُوْتِ وَ السُّکُوْكِ وَ اِلَی طَرَفِ الْاَنْهَارِبَیْنَ یَدَیِ الرِّجَالِ کَاشِفَاتِ الْوَجْهِ بَلْ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِیْنَتِهِنَّ. حتی در رفت و آمد شان داخل خانه ها و کوچه هاو به کناررود خانه ها.از مقابل مردان در حالی که صورتشان برهنه است بلکه در حالی که زینتهای خود را آشکار ساخته اند . پس لازم است که حکم مستورات از ایشان رفع شود از جهت ضرورت زیرا که اجتناب از ایشان متعذر است و عمل نمودن به مضمون حدیث شریف اَلْاُوْلَی لَكَ وَ الثَّانِیْ عَلَیْكَ . اوّلی به نفع تو و دوم بر علیه تو است . حرج عظیم بر مسلمانان

واقع می شودقَالَ اللهُ تَعَالَی ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّيْنِ مِنْ حَرَجٍ﴾ [1] هَکَذَا قَالَ أُسْتَاذِيْ وَ مَوْلَائِيْ، الْعَارِفُ بِاللهِ، **حضرت مولوی فرحت الله صاحب ساکن بمبئی و دیگر چون که مردان از نظر کردن به زنان منع است زنان نیز از نظر کردن به مردان منع است و این هر دو قسم در قرای ما منتفی است. پس چرا مستورات و غیر مستورات به هم متحد شود بلکه غیر مستورات به منزله اماء است در عدم ستر** هَذَا مَاظَهَرَ لِيْ مِنَ الْكُتُبِ وَ اللهُ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ. **این چیزی است که به من از کتب ظاهر شد خدا به راستی آن داناتر است. پس برقاضی ومفتی لازم است که بر غیر مستورات، حکم مستورات را اجرا نماید از جهت احتیاط فاسقان و فاجران به آن فریفته نشوند . ودیگر اکثر احکام فقه زاجره است باید زجراً حکم کند.**

سبب دوم آنکه سماع با چنگ و بربط و رباب و سرود وچیزی از رودها یا نای عراقی بود که از رودها نهی آمده است نه به سبب آنکه خوش باشد، که اگر کسی نیز ناخوش و نا موزون زند هم حرام است . به سبب آنکه این عادت شراب خوارگان است و هر چه به ایشان مخصوص است حرام کرده اند به تبعیت شراب به آن سبب که شراب را بیاورد و از روی آن بجنباند.

سبب سوم آنکه در سرود فحش باشد یا هجا یا طعن در اهل دین چون شعر روافض که در مذمت صحابه گویند یا صفت زنی که معروف و زنده باشد که صفت زنان در پیش مردان گفتن ، نشاید و این همه شعرها گفتن و شنیدن حرام بود . اما صفت زن که غیر معهود یا مرده باشد (لَا بَأْسَ بِهِ) **اما شعری که در آن صفت زلف و خال و جمال و صورت باشد. وحدیث وصال و**

۱- سوره حج آیه۷۸« و نساخت بر شما در دین هیچ تنگی»

فراق و آنچه عادت عُشّاق است، گفتن و شنیدن حرام نیست بلکه به آن حرام گردد که کسی در اندیشه خود بر زنی که او را دوست دارد فرود آورد آنگاه اندیشه وی حرام بود. اما اگر بر زن و کنیزک خود سماع کند، حرام نبود. اما بزرگان دین و امامان اهل یقین و اولیای عارفین و محبوبان حضرت رب العالمین و کسانی که ایشان به دوستی حق مشغول و مستغرق باشند و سماع بر آن کنند ، این ابیات ایشان را زیان ندارد بلکه به ایشان نفع بسیار به واسطه این ابیات می رسد . چرا که ایشان از هریکی معنی فهم کنند که درخور احوال ایشان باشد که از زلف، ظلمت کفرفهم کنند و از نور روی، نور ایما ن فهم کنند و باشد که از زلف، سلسله اشکال حضرت الهی است فهم کنند . چنانچه شاعر گوید:

گفتم بشمارم سر یک حلقه زلفش

باشد که به تفصیل سرجمله برارم

خندیدبه من برسر زلفینک مشکین

یک پیچ بپیچید وغلط کرد شمارم

کسی که خواهد که به تصرف عقل به آن رسد تا سر یک مویی از عجایب حضرت الهی بشناسد یک پیچ که دروی افتد همه شمار ها غلط شود وهمه عقلها مدهوش شود وچون حدیث شراب ومستی رود در شعر نه ظاهر آن فهم کنند . مثلا چون گویند

✓ بیت :

گرمی به هزاررطل برپیمایی   تا مِی نخوری نباشدت شیدایی

آن فهم کنند که کاردین به حدیث وتعلیم راست نیاید بلکه به ذوق را ست آید زیرا اگر بسیار حدیث محبت وعشق وزهد وتوکل ودیگر معانی بگویی ودر آن کتب بسیار تصنیف کنی وکاغذ بسیار در آن سیاه کنی، هیچ

سودت نکند تا بدان صفت نگردی . و آنچه ازبیتهای خرابـات گوینـد فهـم دیگر کنند . مثلا گویند:

هرکس به خرابات نشد بی دین است

زیـراکـه خرابات اصول دیـن است

اولیاء الله ازاین خرابات، خرابی صفات بشریت فهم کنند کـه اصـول دین آنست که این صفت بشریت که آبادان است، خراب شود تا آنکه وجـود حقانی که ناپیدا است درگوهر آدمی پدید آید وآبادان شود. بدان که شـرح فهم ایشان که بزرگان دینند طویل است زیرا هر کسی را در خور نظر خـود فهم دیگر باشد . ولیکن سبب گفتن این وسبب طوالت این بحث آن است که گروهی از منکران بر اولیاء الله تشنیع می زنند که ایشان حدیث صنم وزلف وخال ومستی وخرابات می گویند ومی شنوند واین حرام باشـد وایشـان از حال اولیاء الله خبر ندارند که سماع ایشان نه بر معنی بیـت بـود، بلکـه بـر مجرد آوازباشد که از آواز شاهین، خود سماع افتد اگر چه هیچ معنی نـدارد وازین بود کسانی که تازی یعنی عربی ندانندایشان را بر بیتهای تازی، سماع افتدوآن منکران می خندند که اوخود این نمی دا ند سماع چرا مـی کنـد . وایشان این مقدار ندانند که شتر نیزتازی نداند وباشدکه بـه سـبب حـدای عرب چندان برود وبار گران به قوت سماع ونشاط آن ببرد که چون به منزل رسد وسماع آخر شود، درحال بیفتد وهلاک شود وقصه آن قـبلاً گذشـت . باید که این بی خرد با شتر جنگ ومنا ظره کند که تو تازی نمی دانـی ایـن چه نشاط است که در تو پیدامی آید؟ و باشد کـه از بیـت تـازی اولیـاء الله چیزی فهم کنند که نه معنی آن بود ولیکن چنانکه ایشان را خیال افتد فهم کنند چراکه مقصود ایشان نه تفسیر شـعر بـود چنانکـه یکـی مـی گفـت: (مَازَارَنِیْ فِی النَّوْمِ اِلَّا خَیَالُکُمْ) مرا زیارت نمی کند درخواب مگرخیال شما.

بزرگی را حالت آمد. گفتند:« این حال چرا کردی که خود تو نمی دانی که او چه می گوید؟» گفت: «چرا نمی دانم می گوید ما زاریم راست می گوید ماهمه زاریم ودرمانده ودر خطریم.» پس سماع اولیاء الله از این قسم نیز بود وهر که را کاری بر دل غلبه گرفته هر چه شنود آن شنود وهر چه ببیند آن ببیند وکسی که آتش عشق حقیقی ومجازی ندیده باشد، این معنی او را معلوم نیست ونخواهد شد.

سبب چهارم آنکه شنونده جوان باشد و به ذکر حق ﷻ مشغول نباشد وشهوات بر وی غالب بود و دو ستی حقﷻ خود نشناسد که چه باشد. غالب آن بود که چون حدیث زلف وخال و صورت نیکو شنوند شیطان پای به گردن او در آورد شهوت او را بجنباند و عشق نیکورویان بر دل او آراسته کند . و این حالت از آن کسانی است که فاسق وفاجر باشند ودر مجمع فسق و فجور باشند. چنانچه در فصل آتی ذکر خواهم نمود ـ ان شاء الله تعالی ـ. و اگر کسی از احوال عاشقان صدق می شنید و او را نیز خوش می آمد و آرزو می کرد که در طلب ایستد تا وی نیز به عشق حقیقی برخیزد و سماع کند اگر چه از زمره غافلان باشد وی را جایز است چرا که حضرت شیخ ابو الحسن خرقانی ـ قدس سره ـ می فرمایند: « که خاک پای آن کس سرمه چشم بود که او از این طایفه اولیاء الله نباشد و خود را مشابه این طایفه علیّه سازد که اگر بلند همت نبودی چنین نکردی» ودیگر بلند همت دوست خالق است لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ :(اِنَّ اللهَ يُحِبُّ عَالِيَ الْهِمَمِ) بی شک خدا وند بلند همتان را دوست دارد .

✓ بیت :

همت بلند دار که نزد خدا وخلق

همت تورا به کنگره کبریا کشد

سبب پنجم: آنکه عوام که سماع به عادت کنند بر طریق عشرت و بازی این مباح باشد به شرط آنکه پیشه نگیرند و مواظبت بر آن نکنند که چنانچه بعضی از گناهان صغیره است چون بسیار شوند به درجه کبیره رسد.

سؤال: پس چه حالت است اهل سماع را که می آورند درحالت اجتماع ذکر از قوالان نه قاریان؟ پس باید که بودی اجتماع ایشان در حلقه ذکر به سبب قرآن نه به سبب غنا، باید طلب کرده شود وقت اجتماع ایشان در حلقه قاری، نه قوال و غزل خوان را . زیرا کلام الله تعالی لا محالت افضل است از غنا. جواب: بدان که غنا اشد است از روی تهیج وجد از قرآن به هفت وجه .

نویسنده سه وجه را در اینجا ذکر می نمایم و چهار وجه دیگر را از کتاب احیاءالعلوم و کتاب استمداد والسماع طلب نمایید در اینجا از ترس طولانی شدن ذکر نکردیم . وجه اول: آنکه آیات قرآن همه به حال عاشقان صادق مناسبت ندارد که در آن قصه کافران وحکم معاملات اهل دنیا وچیزهای دیگر بسیار است . زیرا قرآن شفای همه اصناف خلق است وچون قاری به مثل آیه میراث برخواند که مادر را از میراث، یک ششم وخواهر را نیمه یا آنکه زنی را شوهر بمیرد چهار ماه و ده روز عده باید داشت و امثال این، آتش عشق را تیز نگرداند مگر کسی که به غایت عاشق بود واز هر چیزی او را سماع باشد اگر چه از مقصود دور بود و آنچنان کس نادر است . وجه دوم: آنکه بیشتر کسان قرآن را یاد دارند وبه بسیار خوانده باشند وهر چیز که بسیار شنیده باشد در بیشترین احوال تأثیر نکند. نبینی که کسی اول بار چیزی را شنود وبر آن حال کند بار دوم آن حال نبود و سرود نو بر نو توان گفت وقرآن نو بر نو نتوان خواند. در روزگار رسول ﷺ چون اعراب

می آمدند و قرآن تازه می شنیدند می گریستند واحوال بر ایشان پیدا می آمد. حضرت ابوبکرﷺ گفت: (كُنَّا كَمَا كُنْتُمْ ثُمَّ قَسَتْ قُلُوْبُنَا) گفت ما نیز همچون شما بودیم اکنون دل ما سخت گشت یعنی به قرآن قرار گرفت و عادت ما شد. پس هر چه تازه بود اثر آن بیش باشد. برای این بود که حضرت عمر ﷺ حجاج را فرمودی تا زود به شهرهای خود باز روند. و گفتی ترسم که چون خوی با کعبه کنند حرمت وعزت آن از دل ایشان برود.

وجه سوم:آنکه هر کسی را که حالتی باشد حریص بود بر آنکه بیت شنود موافق حال خود چون موافق نبود آن را کاره باشد وشاید که گوید این بیت مگو ودیگر بگو ونشاید قرآن را در آن معرض آوردن که از آن کراهت آید وباشد که همه آیتها موافق هر کس نبود واگر بیت موافق او نباشد بر وفق حال خود تنزیل کند . زیرا واجب نیست که از شعر، آن فهم کنند که شاعر خواسته است اما قرآن را نشاید که تنزیل کند بر اندیشه خود و معنی قرآن را بگرداند پس سبب اختیار مشایخ قوال و غزل خوان را این بوده است که گفته آمد.

آداب سماع

بدان که در سماع سه چیز نگاه باید داشت (زمان و مکان واخوان) چه اگر در وقت نماز بود یا وقت طعام خوردن یا وقتی که دلها به سببی یا به کاری مشغول بود، سماع بی فایده باشد. اما مکان: چون راه گذری باشد یا جای تاریکی وناخوش ویاخانه ظالمی باشد وقت همه شولیده شود. اما اخوان آن سماع باشد که اگر متکبری از اهل دنیا یا کسی که منکر سماع باشد یا متکلف حاضر بود که وی به تکلف وقصد ریا هر زمان حال و تواجد و رقص کند، این سماع فایده نبخشد. واین معنی آن است که جنید(رح)گفت: «که در سماع زمان و مکان و اخوان شرط است.» پس چون

کسانی که اهل سماع باشند وبه سماع نشینند، ادب آن است که همه سر در پیش افگنند و در یکدیگر ننگرند و در میانه سخن نگویند و آب نخورند و در جوانب ننگرند و سر نجنبانند وبه تکلف هیچ حرکت نکنند، بلکه چنان که در تشهد نماز نشینند با ادب بنشینند و همه دل باحق دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیب به سبب سماع . و خود رانگه دارند تا به اختیار برنخیزند و تواجد و حرکت نکنند و چون کسی به سبب غلبات وجد به غیر اختیار، حرکت کند آن کس را مباح باشد چنانچه در فصل جذب به تفصیل گذشت .

سؤال: سماع را به ادله اربعه در اینجا ثابت نمودی و دیگر در حلقه ذکراستماع سماع را می نمایید با وجود آنکه حضرت خواجه نقشبند ـ قدس الله سره الاقدس ـ در باب سماع چنین فرموده است که: «نه انکار می کنم و نه این کار می کنم» پس تابعان اورا لازم است که بر سماع اقدام ننمایند تا مخالفت بین تابع و متبوع ظاهر نشود.

جواب : قبول دارم که حضرت خواجه بزرگ ـ قدس سره ـ این قول را فرمود ه اند اما این چنین نیز از لسان درفشان حضرت ایشان مسموع گردید ه که منتسبان خود را می فرمودند: «اگر بعد از ما به مصلحت وقت و یا به رعایت بعضی نفوس، سالکان کاری کنند، مختارند.» چنانچه در کتاب شیخ الاسلام که شرح صحیح البخاری است می فرماید:«و روش خواجه بهاءالدین نقشبند ـ قدس الله سره ـ ترک سماع بود با عدم انکار . چنانکه گفته اند که نه انکار می کنم و نه این کار می کنم و بعد از ایشان بعضی مریدان روش سماع را راه دادند به دعوی آنکه رخصتی از حضرت خواجه در این باب داریم که فرموده بود که اگر بعد از ما به مصلحت وقت و یا به رعایت بعضی نفوس ، سالکان کاری کنند مختارند . و شیخ ابو یوسف همدانی که از کمل اولیای کامل است ـ پیر خواجه عبدالخالق غجدوانی که سرحلقه

سلسله نقشبندیه هست ـ مشرب سماع داشت و در سلسله کبرویه نیز سماع نیست که اکابران این سلسله شیخ نجم الدین کبری و شیخ مجدالدین بغدادی و غیر ایشان سماع می کردند و شیخ نجم الدین به واسطه شیخ عماد یاسر مرید شیخ ابو نجیب سهروردی است مشرب سماع داشت و شیخ شهاب الدین سهروردی که خلیفه شیخ ابو النجیب است نیز در بعضی مواضع ازسماع امتناع کرده است. آن گونه که بیان آن به طور مشروح در اول این فصل بیان شد هر گاه از این عبارت معلوم گردید که حضرت خواجه، منتسبان خود را ازبرای مصلحت وقت در رعایت بعضی نفوس سالکان، از برای اختیار نمودن امری مخیر ساخته بود، پس بعضی از متأخران نقشبندیه که والهان راه و مستان درگاه هستند بنا به مضمون حدیث شریف:«فَتَمَسَّكْ بِكُلِّ مَا جَمَعَكَ مَعَ اللهِ».(یعنی تمسک کن به همه آنچه که جمع کرد تو را با خدا).و به اجازه حضرت نقشبند ـ قدس سره ـ به بصیرت نافذه خود ملاحظه کردند که در این زمان سالکان را به آن طریق اول نمی توانند در راه حق در آورند از جهت دوری زمان و کوتاهی همت طالبان وچیزی که سبب جمعیت خواطرطالبان و تهیج شوق و ذوق و وجد می شود در این زمان و مناسب حال ایشان است، سماع است. بنابراین به مصلحت وقت و رعایت بعض نفوس سالکان، این طریق را اختیار کردند و دیگر منافع که به سبب سماع برای سالکان پیش می آمد آنها را نیز ملحوظ نمود ه این طریق را اختیار کردند. بیان فواید آن در عبارت کتاب مصباح الهدایه گذشت در آنجا بخوانید .

بدان که تعریف و توصیف سماع و بیان تاثیر و فضایل آن بی شمار است مجال زبان ناطقه کو که اندکی از بسیار و یکی از هزارش به معرض بیان آوردن تواند. اما برای تنشیط خواطر و تطمین قلوب ارباب سماع که

آتش شوق و ذوق اینان به استماع نغمات داودی مشتعل می شود و دلها چون موم می گدازد و شمه ای از حال و وجد و سماع صوفیان دین و بزرگان طریقه حبل المتین در این مختصر درج کرده شد از جهتی که هر کس از ناظرین و منصفین که به نظر انصاف در این مختصر نظر کند و آیات واحادیث و اقوال مشایخ و اقوال فقها که دراباحت سماع وارد شده مشاهده کند؛ البته که قول منکرین سماع را قبول و سند نخواهند کرد . چرا که ایشان از نفسهای خود حکم بر مطلق سماع می کنند به غیر از تقید و تفصیل و یا آیات و احادیث و اقوال فقها که درشأن منع سماع کافران و فاسقان و فاجران و خمر خواران باشد و یا در مجمع فسق و فجور باشد و یا در شعری که درآن هجو و طعن و عیب گویی مسلم باشد وارد شده است، دلیل خود ساختند و در اخفی و نهان سالکان عامی را از راه می لغزانند. حق سبحانه وتعالی به فضل و عنایت خود نویسنده ناچیز و آن بی انصافان را هدایت عطا فرماید و بر صراط المستقیم مقیم و مستدیم گرداند به حرمت سید الکونین و رسول الثقلین صلی الله علیه وسلم .

اَللَّهُمَّ اَرِنَا الْحَقَّ حَقًّا وَ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ ، وَ اَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَ ارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ .

بار خدایا حق را به ما نشان ده و متابعت آن را نصیب ما کن و باطل را به ما باطل نشان ده و روزی بگردان به ما دوری کردن از آن را.

فصل بیست و پنجم
در بیان تأویل

و علمای بی عمل که به تأویل ایشان نمی فهمند که در شأن فُسّاق و فُجّار و کفار واقع شده دلیل خود می سازند و اولیاء الله را از سماع که مخاطبات حق است، منع می فرمایند. بنا بر آن آیات و احادیث و اقوال فقهاء که در شأن منع سرود و غناء وارد شده بود در یک فصل جمع می نماییم و تأویل هر کدام را می کنیم که﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُوْنَ﴾[1] **«می خواست تا ثابت کند دین حق را و برطرف کند دین باطل را اگر چه گناهکاران ناخشنود باشند.»**

تا حق از باطل جدا شود و قول استدلالیان نا مسموع گردد که بعد از این بر سماع اولیاء الله دلیل نسازند. اولًا تعریف غنا را بیان می نمایم که چه چیز است و دانسته شود که لفظ غنا مشترک است میان اشعار حسنه و قبیحه چنانکه لفظ شعر مشترک است.

قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَارِ فِی الْجِلْدِ الْخَامِسِ : عَرَّفَ الْقُهِسْتَانِیُّ الْغِنَاءَ بِأَنَّهُ تَرْدِیْدُ الصَّوْتِ بِالْأَلْحَانِ فِی الشِّعْرِ مَعَ انْضِمَامِ التَّصْفِیْقِ الْمُنَاسِبِ لَهَا . قَالَ : فَإِنْ فَقَدَ قَیْدٌ مِنْ هَذِهِ الثَّلَاثَةِ لَمْ یَتَحَقَّقِ الْغِنَاءُ . قَالَ فِی النِّهَایَةِ: فَإِنَّ لَفْظَ الْغِنَاءِ کَمَا یُطْلَقُ

۱-سوره انفال آیه ۸

عَلَى الْمَعْرُوْفِ يُطْلَقُ عَلَى غَيْرِهِ ، كَمَافِي الْحَدِيْثِ«مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ فَلَيْسَ مِنَّا»انتهی.

در جلد پنجم ردالمحتار آمده است : قهستانی، نغمه خوانی را این گونه تعریف کرد که (به تحقیق غنا تردد کردن آواز با لحن درشعراست به همراه کف زدن مناسب به آن) گفت، پس اگر یکی از این سه مورد نباشد غنا متحقق نمی شود .در کتاب نهایه گفت همانا لفظ غنا همان گونه که به غنای مشهور اطلاق می شود، بر غیر آن نیز گفته می شود همان گونه که در حدیث آمده است «کسی که قرآن را با نغمه و آواز نخواند از ما نیست.» پس بدان که مراد فقهایی که ذم غنا را نموده اند، غنای مذموم است.

كَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَ الشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ اَلَمْ تَرَاَنَّهُمْ فِيْ كُلِّ وَادٍ يَّهِيْمُوْنَ وَ اِنَّهُمْ يَقُوْلُوْنَ مَالَا يَفْعَلُوْنَ﴾[1]**یعنی شاعران کافران پیروی ایشان را می کنند سفهای عرب یعنی روایت ایشان می کنند آیا نمی بینی که در هر وادی از کلام سرگردان می شوند، چون هزل و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نا لایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن و آنکه ایشان می گویند آنچه نمی کنند یعنی به فسق نا کرده بر خود گواهی می دهند . بدان که این آیت در شأن کفاری که هجو و عیب گویی آن حضرت ﷺ را می کردند وارد شده است چرا که شاعران مؤمنان را حق سبحانه وتعالی در آیه**

﴿اِلَّا الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ ذَكَرُوا اللهَ كَثِيْرًا﴾[2]**استثناء ساخته است چنان که شاعر می فرماید:**

---

۱ – سوره شعرا ء آیه ۲۲۶و ۲۲۵و۲۲۴

۲ – سوره شعراء آیه ۲۲۷« مگر آنان که ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند و بسیارذکر خدا کردند. »

شاعرانی راکه غاوی خواند درقــرآن خدا
هست‌ازایشان‌هم‌به‌قرآن‌ظاهراستثنای‌شان

قَالَ اللهُ تَعَالَى: ﴿وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْتَرِىْ لَهْوَ الْحَدِيْثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَّ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا اُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِيْنٌ﴾[1] **نزول این آیه در شأن نضربن حارث کلده وارد شده است که آن کافر لعین به کفار قریش چنان می گفت: «که محمد ﷺ به شما اخبار عاد و ثمود می نماید ومن به شما اخبار و حــدیث رستم و اسفندیار واخبار اعاجم می کنم» و آن لعین بی ایمان می رفــت بــه طرف قرای عجم و می خرید اخبار ایشان را از اخبار اعاجم بــرای مشــرکان سخن می گفت. حتی که مردم را از استماع قرآن منع نمود و به اخبار خبیثه و خسیسه خود مردم را مشغول گردانید.حق ﷻ این آیــت را فرســتاد و ذم سخنان آن پلید را کرد تا که مردم از استماع قــرآن روی گــردان نشــوند .و بعضی از مفسران از لهو الحدیث غنا و سرودکه در آن هجو و طعــن و عیــب گویی آن حضرت ﷺ و مؤمنان باشند تفسیر نموده اند یعنی نضر بن حــارث اشعاری که در آن هجو آن حضرت ﷺ می بــود جمــع مــی کــرد و از اعــاجم می خریدودرنزد کفار قریش می خواند که تا ایمان بــه آن حضــرت نیاورنــد و از استماع قرآن منع شوند.**

قَالَ فِى الْبَيْضَاوِىِّ :وَ الْمُـرَادُ بِلَهْـوِ الْحَـدِيْثِ هُـوَ مَـا يُلْهِـىْ عَمَّـا يُعْنَـى كَالْاَحَادِيْثِ الَّتِىْ لَااَصْلَ لَهَا ، وَ الْاَسَاطِيْرِ الَّتِىْ لَااعْتِبَارَ فِيْهَا، وَ الْمَضَاحِيْكِ وَ فُضُوْلِ الْكَلَامِ ، انْتَهَى. **در تفسیر بیضاوی گفته : مراد از لهو الحدیث : آن کلامی است**

---

۱ - سوره لقمان آیه۶ « و از مردمان کسی هست که می ستاند سخن را که برای بازی است تا گمراه کند مردم را از راه خدا به غیر علم و تمســخر گیــرد راه خــدا را ایــن جماعه ایشان را است عذاب خوار کننده.»

که از کارهای مفید باز دارد: مانند سخنهای بی اساس و حکایتهـایی کـه در آن عبرت نیست و لطیفه ها و سخنهای اضافی.

وسیدی عبدالغنی النابلسی در کتاب الحدیقة الندیه خودمی فرماید که مراد ازلهو الحدیث وَهُوَ الْاَحَادِیْثُ :الَّتِی لَا اَصْلَ لَهَا ، وَ الْمُضَاحَکَةُ وَ فُضُوْلُ الْکَلَام ، وَ مِنْهُ الْاِکْثَارُ مِنَ الشِّعْرِ بحَیْثُ یَسْتَغْرِقُ فِیْهِ اَوْقَاتُهُ حَتَّی یَشْغُلَ عَنْ ذِکْرِ اللهِ ، فَیَلْتَهِیْ بِهِ عَنِ الْمُهِمَّاتِ الدِّیْنِیَّةِ ،هُوَ الْحَدِیْثُ.

سخنهای بی اساس و خنده آور و سخن اضافی است و ازجملۀ لهـو الحدیث، زیاد شعر گفتن است به طوری که تمام اوقاتش به آن صرف گـردد به این صورت که از ذکر خدا باز ماند و از مهمات دینی سخت گریزان سازد.

در کتاب ردالمحتار آورده است: وَ فِی الْمَدَارِكِ « وَ مِنَ النَّاسِ مَن یَّشْتَرِیْ لَهْوَ الْحَدِیْثِ » الْمُرَادُ بِالْحَدِیْثِ الْحَدِیْثُ الْمُنْکَرُ ،فَقَدْ اَفَادَ اَنَّ الْمَنْعَ خَاصٌّ بِالْمُنْکَرِ مِنَ الْقَوْلِ ، اَمَّا الْمُبَاحُ فَلَا ، اِنْتَهَی. **مراد از حدیث در آیه، سخن منکـر و بد است بنابراین به تحقیق این فایده را رسانده که منع از حدیث خاص بـه سخن بد است اما سخن مباح ممنوع نیست.** قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿وَ الَّذِیْنَ لَا یَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ وَاِذَا مَرُّوْا بِاللَّغْوِ مَرُّوْا کِرَامًا﴾[1]**و آنانکه گواهی دروغ نمی دهنـد و چـون بگذرند بر بیهوده بگذرند به روش بزرگان.**

۱- سوره فرقان آیه ۷۲.«وَالَّذِیْنَ**» و بندگان حق آنانند که«** لَا یَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ**» حاضر نشوند به عید مشرکان و یهود و نصاری یا به بازیگاه ایشان یا به مجلس غنا یـا بـه صحبت مبتدعان یا گواهی دروغ ندهند«**وَ اِذَا مَرُّوْا**»وچـون بگذرنـد«**بِاللَّغْوِ**»بـه چیـزی ناپسـندیده«**مَرُّوْا کِرَامًا**»بگذرندبـه روش بردبـاران و پرهیـز گـاران یـا نهـی کنندگان از آن. (۲-تفسیر حسینی ص ۸۱۷)**

یعنی بندگان حق آنانند که حاضر نشوند به عید مشـرکان و یهـود و نصاری یا به بازی گاه ایشان یا به مجلس غنـای محـرم کـه درآن هجـو و طعن باشد یا مجمع فُسَّاق و فُجَّار باشد یا به صـحبت مبتـدعان یـا گـواهی دروغ ندهند.

در تفسیر بیضاوی آورده است که قَوْلُهُ«لَـا يَشْـهَدُوْنَ الـزُّوْرَ» اَیْ لَـا يُقِيْمُوْنَ الشَّهَادَةَ الْبَاطِلَةَ ، اَوْ لَا يَحْضُرُوْنَ مَحَاضِرَ الْكِـذْبِ ، فَـاِنَّ مُشَـاهَدَةَ الْبَاطِـلِ شِرْكَةٌ فِيْهِ ، لِاَ نَّهَا دَلِيْلُ الرِّضَـاءِ. یعنی شهادت باطل نمی دهند.و در مجلسهای دروغگویی حاضر نمی شوند. چون مشا هده باطل مشـارکت در آن اسـت و دلیل رضایت بر آن است.

و در تفسیر جلالین آورده است والمراد که قَوْلُهُ « لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ» (اَیْ لَا يُقِيْمُوْنَ الشَّهَادَةَ الْبَاطِلَةَ، اَوْ لَا يَحْضُـرُوْنَ مَحَاضِـرَ الْكِـذْبِ ، فَـاِنَّ مُشَـاهَدَةَ الْبَاطِلِ شِرْكَةٌ فِيْهِ ، لِاَ نَّهَا دَلِيْلُ الرِّضَاءِ. و در تفسیر جلالین آورده است و المراد من الزورای الکذب و الباطل و مراد مجدد صاحب که این آیتین را دلیـل بـر منع سماع مخدوم زاده های خود کرده آن وجوه مذکور است کـه در فصـل سابق گذشت. و در مکتوب دویست و هشتادو پنجم از جلد اول کـه مجـدد الف ثانی مدح سماع اهل الله را کرده است آیا منکرین سماع از آن غافل اند و یا می پوشند و اغماض می کنند حق ﷻایشان را هدایت عطا کند که بـه سبب همین طعن خود،خسر الدنیا و الاخره نشوند قَالَ رَسُـوْلُ اللهِﷺ:لَـا تَقُـوْمُ

السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ قَوْمٌ يَأْكُلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ ، كَمَا تَأْكُلُ الْبَقَرَةُ بِاَلْسِنَتِهَا. (رَوَاهُ اَحْمَدُ) [۱]

پیامبر فرمودند:« قیامت بر پا نخواهد شد تا وقتی که ظهور کند طایفه ای که بازبانهایشان بخورند همان گونه که گاوها با زبانشان می خورند.» یعنی چنان که می خورند گاوان به زبانهای خود و تمیز نمی کنند در چریدن حشیش میان تر و خشک و شیرین و تلخ. همچنین این گروه از مردم که زبان را وسیله مآکل و مآرب خود ساخته و تمیز نمی کنند در میان حق و باطل و حلال و حرام. پس می گویند به شعر مدح مردم را می کنند و ذم ایشان را به باطل و دروغ می کنند و ظاهر می کنند فصاحت و بلاغت را تا درآرند مردم را در دام و فریب دهند و چیزی از دنیا و شهوات نفوس خود حاصل کنند.

وَ عَنْ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخُدُرِیِّ رضی الله عنه،قَالَ : بَیْنَا نَحْنُ نَسِیْرُ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ بِالْعَرْجِ ، اِذْ عَرَضَ شَاعِرٌ یُنْشِدُ ، فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:خُذُوا الشَّیْطَانَ اَوْ اَمْسِکُوا الشَّیْطَانَ ، لَاَنْ یَمْتَلِئَ جَوْفُ رَجُلٍ قَیْحًا خَیْرٌ لَهُ مِنْ اَنْ یَمْتَلِئَ شِعْرًا .[۲] **و از ابی سعید الخدری روایت است که گفت در حالی که ما با رسول الله ﷺ به طرفی می رفتیم ناگهان شاعری نمایان شد و پیش آمد که در حال شعر گفتن بود . پس**

---

۱ – عَنْ سَعْدِ بْنِ اَبِیْ وَ قَّاص رضی الله عنه ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :لَا تَقُوْمُ السَّاعَةُ حَتَّى یَخْرُجَ قَوْمٌ یَأْكُلُوْنَ بِاَلْسِنَتِهِمْ ، كَمَا تَأْكُلُ الْبَقَرَةُ بِاَلْسِنَتِهَا . رَوَاهُ اَحْمَدُ(مِشْكَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص۴۱۰ـ بَابُ الْبَیَانِ وَ الشِّعْرِ كِتَابُ التَّصَاوِیْرِ)

۲ – عَنْ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخِدْرِیِّ رضی الله عنه ،قَالَ :بَیْنَا نَحْنُ نَسِیْرُ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ بِالْعَرْجِ ،اِذْ عَرَضَ شَاعِرٌ یُنْشِدُ الخ.(مِشْكَوةُ الْمَصَابِیْحِ ص۴۱۱ـ جلد۲ـ بَابُ الْبَیَانِ وَ الشِّعْرِ كِتَابُ التَّصَاوِیْرِ)

رسول خدا فرمودند:« شیطان را بگیرید یا شیطان را نگـه داریـد. اگرشـکم مردی از زرداب و چرک پر شود برایش بهتر است از این که از شعر پر شود.» چون دید آن حضرتﷺ او را که شعر می خواند و بی باک و بی محابا می رود و التفات به جانب مسلمانان نمی کند دانست که به شعر مولع اسـت و بـدان ممتلی است و هجو می گوید و بی حیا و بی ادب است. پس خوانـد او را بـه اسم شیطان که دور از بساط قرب و مردود درگاه رحمت است و مذمت کـرد شعر را که بدان مغرور و مبتلا است . و بالجملـه مـراد از ایـن شـعر کـه در حدیث است، شعر زور است که مشـتمل باشـد بـر فحـش و کفـر و معـانی ناشایسته . ترجمه این دو حدیث از کتاب شیخ عبدالحق بیان نمودیم.

قَالَ فِیْ الْعَیْنِیِّ : قَالَ الطَّحَاوِیُّ :کَرِهَ قَوْمٌ رِوَایَةَ الشِّعْرِ ، وَ احْتَجُّـوْا بِهَـذِهِ الْآثَارِ . قُلْتُ : اَرَادَ بِالْقَوْمِ مَسْرُوْقًا وَ اِبراهِیْمَ النَّخَعِیَّ وَ سَالِمَ بْنَ عَبْـدِاللّٰهِ وَ الْحَسَـنَ الْبَصْرِیَّ وَ عَمْرَو بْنَ شُعَیْبٍ ، فَاِنَّهُمْ قَالُوْا : یُکْرَهُ رِوَایَةُ الشِّعْرِ وَ اِنْشَادُهُ ، وَ احْتَجُّـوْا بِذَلِكَ بِهَذَاالْحَدِیْثِ . وَ رُوِیَ ذَلِكَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَابْنِهِ عَبْدِاللّٰهِ وَ سَعْدِ بْنِ اَبِیْ وَقَّاصٍ وَعَبْدِاللّٰهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ . ثُمَّ قَالَ الطَّحَاوِیُّ : وَ خَالَفَهُمْ آخَرُوْنَ ، فَقَالُوْا : لَا بَأْسَ بِرِوَایَةِ الشِّعْرِ الَّذِیْ لَا قَدْحَ فِیْهِ . قُلْتُ :اَرَادَ بِالْآخَرِیْنَ الشَّعْبِیَّ وَ عَـامِرَ بْـنَ سَـعْدٍ وَ ابْنَ سِیْرِیْنَ وَ سَعِیْدَ بْنَ الْمُسَیَّبِ وَ الْقَاسِمَ وَ الثُّوْرِیَّ وَ الْاَوْزَاعِیَّ وَ اَبَا حَنِیْفَـةَ وَ مَـا لِكًا وَ الشَّافِعِیَّ وَ اَبَا یُوْسُفَ وَ مُحَمَّدًا وَ ابْنَ اِسْحَاقَ وَ اَبَا ثَوْرٍ وَ اَبَـا عُبَیْـدٍ ، فَـاِنَّهُمْ قَالُوْا: لَا بَأْسَ بِرِوَایَةِ الشِّعْرِ الَّـذِی لَـیْسَ فِیْـهِ هِجَـاءٌ وَ لَـا ذِکْـرُ عِـرْضِ اَحَـدٍ مِـنَ الْمُسْلِمِیْنَ وَ لَا فُحْشٌ . وَ رُوِیَ ذَلِكَ عَنْ اَبِیْ بَکْرٍ الصِّدِّیْقِ وَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْبراءِ وَ اَنَسٍ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ عَبْـدِاللّٰهِ بْـنِ الزُبَیْـرِ وَ مُعَاوِیَـةَ وَ عَائِشَةَ ، انْتَهَی .

در عینی گفته است که طحاوی گفت: «گروهی روایت کردن شعر را نپسندیدند و با این آثار صحابه دلیل آوردند» عینی می گوید من می گویم منظور طحاوی از قوم مسروق و ابراهیم نخعی، سالم بن عبد الله و حسن بصری و عمرو بن شعیب است چون اینان گفته اند که نقل کردن شعر و سرودن آن مکروه است با این حدیث حجت آوردند. و نهی از شعر از عمر بن خطاب رضی الله عنه و پسرش عبد الله رضی الله عنه و سعید بن ابی وقاص رضی الله عنه و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه نیز روایت شده سپس طحاوی گفت: و دیگران با آنها مخالفت کردند پس گفتند به روایت کردن شعری که در آن عیب جویی و بد گویی نبا شد باکی نیست.(عینی می گوید) می گویم : طحاوی با قول خود دیگران شعبی و عامر بن سعد و ابن سیرین و سعید بن مسیب و قاسم و ثوری و اوزاعی را اراده کرده است.

و ابو حنیفه و مالک و شافعی و ابو یوسف و محمد و ابن اسحاق و ابا ثور و ابا عبید را اراده کرده چون اینان گفته اند: «در روایت شعری که در آن بد گویی و آبرو ریزی از مسلمین و فحش دادن نباشد باکی نیست» و این قول از ابی بکر صدیق رضی الله عنه و علی بن ابی طالب رضی الله عنه و ابن عباس رضی الله عنه و انس و عمرو ابن العاص و عبد الله بن زبیر و معاویه و عایشه رضی الله عنها روایت شده است .

وَ عَنْ اَبِیْ اُمَامَةَ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه وسلم اَنَّهُ قَالَ:مَا مِنْ رَجُلٍ رَفَعَ عَقِیْرَتَهُ بِغِنَاءٍ اِلَّا بَعَثَ اللهُ تَعَالَی شَیْطَانَیْنِ عَلَی مَنْکِبَیْهِ یَضْرِبَانِ بِاَعْقَابِهِمَا عَلَی صَدْرِهِ حَتَّی یُمْسِكَ . اَیْ مِنْ ذَلِكَ الْغِنَاءِ الْبَاعِثِ لَهُ اَوْ لِسَامِعِهِ عَلَی الْفُسُوْقِ وَ الْفُجُوْرِ وَ الْفَوَاحِشِ ، وَ الْمَانِعِ لَهُ عَنْ تَذَکُّرِ اللهِ تَعَالَی وَ الْاِنْقِیَادِ لِاَمْرِهِ وَ نَهْیِهِ.

و از ابن امامه رضی الله عنه روایت است که وی نیز از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت می کند بی گمان آن حضرت فرمودند: «هیچ مردی صدایش را به سرود بلند

نمی کند مگر این که خداوند دو شیطان را بر دو شانه اش قرار می دهد که با پاشنه هایشان بر سینه آن شخص می زنند تا وقتی که از آن نغمه خوانی که نغمه خوان یا شنونده اش را بر فاسقی و فاجری و زناکاری وامی دارد و او را از یاد خداوند و اطاعت امر و نهی وی باز می دارد، باز ایستد.»

كَذَا فِى الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ ، قَالَ النَّبِىُّ ﷺ:اسْتِمَاعُ الْمَلَاهِىْ مَعْصِيَةٌ ، وَ الْجُلُوْسُ عَلَيْهَا فِسْقٌ ، وَ التَّلَذُّذُ بِهَا[1] مِنَ الْكُفْرِ در اَلْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ آورده است اَلْمُرَادُ مِنَ الْمَلَاهِى التَّرَنُّمُ بِاَشْعَارِ الْفَسَقَةِ وَ اَصْوَاتِ الدُّفُوْفِ وَ الْمَزَامِيْرِ فِىْ مَجَالِسِ الْخُمُوْرِ وَ رَقْصِ الْقَيْنَاتِ الدَّاعِىْ اِلَى الزِّنَاءِ اَوِ اللِّوَاطَةِ ، لَا مُطْلَقُ اسْتِعْمَالِ التَّرَنُّمِ بِآلَاتِ اللَّهْوِ مُجَرَّدًا عَنْ جَمِيْعِ ذٰلِكَ ، فَاِنَّهُ مُبَاحٌ لِدَلِيْلِ قَوْلِهِ عَلَيْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ : الْهُوْا وَ الْعَبُوْا، فَاِنِّى اَكْرَهُ اَنْ يُرَى فِىْ دِيْنِكُمْ غِلْظَةٌ .وَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ ،عَنِ النَّبِىِّ ﷺ ،قَالَ : الْغِنَاءُ يُنْبِتُ النِّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ.[2]

همچنان که در حدیقة الندیه موجود است که نبی ﷺ فرمود: «شنیدن ملاهی گنه کاری است و در مجلس ملاهی نشستن از جمله اعمال زشت است و لذت بردن از ملاهی از جمله کفر است.» در الحدیقة الندیه آورده است:مراد از ملاهی، نغمه خوانی با شعرهای فاسقان و صداهای دف ها و سازها در مجلسهای شراب خواری و رقاصی کنیزکان که به زنا و لواطه

---

۱ - ردالمحتار ص ۲۲۳ کتاب الحظر و الاباحة

۲ – عَنْ جَابِرٍ رضی الله عنه ،قَالَ :قَالَ ﷺ : اَلْغِنَاءُ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِى الْقَلْبِ ، كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ ـ رَوَاهُ الْبَيْهَقِىُّ فِىْ شُعَبِ الْاِيْمَانِ از جابر رضی الله عنه **روایت است که گفت رسول الله ﷺ فرمود:« نغمه خوانی، نفاق را در قلب می رویا ند همان گونه که آب، زراعت را می رویا ند.»** خَيْرُ الْمَوَاعِظُ ص۳۴ ـ جلد۲ ـ بَابُ الْبَيَانِ وَالشِّعْرِ

می کشد، است. نه مطلق استعمال نغمه خوانی با آلات لهو در حالی که از تمام آنچه گفته شد خالی با شد؛ چون در این صورت مباح است به دلیل قول نبی ﷺ که فرموده: « لهو و لعب (خوشی و بازی) کنید چون من از این که در دین شما سختی دیده شود، بدم می آید.» ابن مسعود رضي الله عنه از نبی ﷺ روایت کرده که فرمود: « نغمه خوانی نفاق را می رویاند همان گونه که آب ، گیاه را می رویاند.» در حدیقه الندیه آورده است.

وَ هَذَا اِذَا صَادَفَ الْغِنَاءُ نَفْسًا اَمَّارَةً بِالسُّوْءِ ــ وَ هِیَ طَرِیْقَةُ الْغَافِلِیْنَ الْمَحْجُوْبِیْنَ ـ ، فَاِنْ صَادَفَ الْغِنَاءُ نَفْسًا لَوَّامَةً اَوْجَبَ الْخُشُوْعَ فِی الْقَلْبِ وَ الْبُکَاءَ وَ النَّدَامَةَ عَلَی التَّقْصِیْرِ فِی الْعَمَلِ ، وَ جَرَّ اِلَی التَّوْبَةِ وَ الْاِقْلَاعِ عَنِ الذُّنُوْبِ بِتَذَکُّرِ لَذَّةِ الْخِطَابِ الْاِلَهِیِّ فِیْ یَومِ اَلَسْتُ بِرَبِّکُمْ قَالُوْا بَلَی ـ وَ هِیَ طَرِیْقَةُ السَّالِکِیْنَ ـ وَ اِنْ صَادَفَ الْغِنَاءُ نَفْسًا مُطْمَئِنَّةً اَنْتَجَ الْمَعَارِفَ الْاِلَهِیَّةَ وَ الْحَقَائِقَ الرَّبَّانِیَّةِ ـ وَ هِیَ طَرِیْقَةُ الْمُحَقِّقِیْنَ مِنْ اَهْلِ اللهِ تَعَالَی الْوَاصِلِیْنَ اِلَی عَیْنِ الْیَقِیْنِ ــ وَ الْاَقْسَامُ الثَّلَاثَةُ مَوْجُوْدَةٌ فِیْ کُلِّ زَمَانٍ ، لَکِنَّ الْاِطِّلَاعَ عَلَیْهَا مُتَعَسِّرٌ خُصُوْصًا فِیْ حَقِّ الْمُتَفَقِّهَةِ الْجَاهِلِیْنَ عَلَی الظَّوَاهِرِ الْمُنْکِرِیْنَ لِلْاَسْرَارِ الْبَاطِنِیَّةِ الْمَلَکُوْتِیَّةِ ، فَاِنَّهُمْ حَصَرُوْا جَمِیْعَ الْخَلْقِ فِی الْقِسْمِ الْاَوَّلِ، فَخَاضُوْا فِی الْکَامِلِیْنَ بِالْقِیَاسِ الْفَاسِدِ عَلَی الْقَاصِرِیْنَ ، وَ زَاغُوْا عَنْ حَقِیْقَةِ حَقِّ الْمُبِیْنِ.

این وقتی است که نغمه خوانی با نفسی که بسیار به بدن امر به بدی می کند همراه شود و این گونه بودن، روش از خدا غافلان محروم از رحمت است. پس اگر هر نغمه خوانی با نفسی لوامه(ملامت کننده) همراه شود، خشوع را در قلب و گریه کردن و پشیمانی بر کوتاهی در عمل را(به وجود می آورد) و به توبه کردن و دست کشیدن از گناهان با یاد آوری شیرینی

خطاب الهی در روز عهد میثاق منجر می شود. و ایـن روش سـالکین اسـت واگر نغمه خوانی با نفسی که به اطمینان رسیده باشد(نفس مطمئنـه)همراه گردد معارف الهی و حقیقتهای پروردگار را نتیجـه مـی دهـد. و ایـن روش محققین از اهل الله که به عین الیقین رسـیده انـد، مـی بـا شـد و اقسـام سه گانه در هر زمان موجود است لکن آگا هی بر آن مشکل است خصوصـا در حق فقیه نمایان جاهل بر ظاهر و انکار کنندگان بر اسرار باطنی آسمانی؛ چون آنها تمام مخلوقات را در قسم اول منحصر کردند بنا بـر ایـن در حـق کاملین با قیاس کردن به ناقصان، عیب گویی کردند و از حقیقت حق آشکار کنار رفتند.

بدان که بعضی از علما در کتاب های خود آورده اند که غزل خـوانی و خوش آوازی حرام اتفاقی است زیرا که اصحاب رسـول ﷺ رفـع صـوت را درتلاوت قرآن و نزدیک حرب کافران منع می کردند چگونه سماع روا باشد بلکه هیچ کس را روا نیست.

كَمَا فِيْ كِتَابِ الْاَخْبَارِ وَ الْمُلْتَقِيْ . عَنِ النَّبِيِّ ﷺ : اِنَّهُ كَرِهَ [1]رَفْعَ الصَّـوْتِ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ الْجِنَازَةِ وَ الزَّحْفِ.

همان گونه که در کتاب اخبار و ملتقی از نبی ﷺآورده است کـه وی بلند کردن صدا را نزد خواندن قرآن و جنازه و در جنگ مکروه می دانست .

جواب در **الحدیقة** الندیه آورده است: وَ الْمُرَادُ بِكَرَاهَةِ رَفْـعِ الصَّـوْتِ فِي الْقِرَاءَةِ مِنْ غَيْرِ الْقَارِئِ لِمَا فِيْهِ مِنَ الْمَنْعِ عَنْ كَمَالِ الْاِسْتِمَاعِ ، وَ اَمَّا مِنَ الْقَارِئِ

۱-رد المختار ج ۵ ص ۲۲۲ کتاب الحضر و الاباحة

فَاِنَّهُ یُوْقِعُ الْبَعِیْدَ عَنْهُ عَدَمَ الْاِسْتِمَاعِ اِلَیْهِ وَ الْمُرَادُ بِکَرَاهَةِ رَفْعِ الصَّوْتِ فِی الْجِنَازَةِ ، مِنْ سُنَنِ الْمُرْسَلِیْنَ الصَّمْتُ مَعَهَا.

مراد از مکروه بودن ، بلند کردن صدا نزد خواندن قرآن، از غیر قاری قرآن است به جهت آنکه در بلند نکردن صدای غیر قاری ممانعت ازکامل شنیدن است . اما بلند کردن صدا از خود قاری، باعث عدم شنیدن شخص دور از قاری می شود.و منظور از کراهت بلند کردن صدا در جنازه: چون از سنت پیامبران، سکوت کردن همراه جنازه است.

اَلْمُرَادُ بِکَرَاهَةِ رَفْعِ الصَّوْتِ فِی الزَّحْفِ اِذَا کَانَ مُجَرَّدَ الصِّیَاحِ وَاللَّفْظِ بِدُوْنِ الْمَعْنَی ، اَمَّا لَوْ رَفَعَ الْغُزَاةُ اَصْوَاتَهُمْ بِالتَّکْبِیْرِ وَ نَحْوِهِ لِاِرْهَابِ الْعَدُوِّ وَ تَشْجِیْعِ الْقُلُوْبِ کَانَ حَسَنًا لَا کَرَاهَةَ فِیْهِ اِنْتَهَی.

و منظور از مکروه بودن بلند کردن صدا در جنگ، وقتی است که صدای بلند، تنها داد کشیدن بوده و لفظ بی معنی باشد. اما اگرجنگ جویان صدایشان را با گفتن تکبیر و مانند آن برای ترساندن دشمن و دل گرمی دادن به قلوب مجاهدین بلند نمایند ، نیک است و کراهتی در آن وجود ندارد. و دیگر شنیدن آواز خوش و اصوات طیبه را حرام اتفاقی می دانند. مولانا محمود بن علی الکاشانی در ترجمه العوارف خود می فرماید:« که هر کس از آواز خوش لذت نیابد نشان آن است که دلش مرده است و یا سمع باطنش باطل گشته است.» وَ قَوْلُهُ تَعَالَی ﴿ اِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ ﴾[1] ﴿ وَ اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُوْلُوْنَ ﴾[2]**وصف حال این طایفه است.**

---

۱ - سوره نمل آیه ۸۰ «هر آیینه تو نمی توانی بشنوانی مردگان را و نمی توانی بشنوانید کران را آوازخواندن» ۞ ۲- سوره شعرا آیه ۲۱۲«هر آیینه شیطانان یعنی از

بدان که شیخ عبدالحق محقق که رئیس المحدثین است،می فرماید که محدثین می گویند: «هیچ حدیث در تحریم غنا صحیح نشده است.» و مشایخ می گویند که آنچه در مقام نهی واقع شده، مراد بدان مقرون به لعب و لهو است. نویسنده چون تاویل آیات و احادیث که ظاهرا در منع سماع وارد شده بود بیان نمود حالاازتاویل اقوال فقها استماع فرمایید:

قَالَ فِی التَّاتَارْخَانِیَّةِ : مِنَ الْفَتْوَی ، التَّغَنِّیْ وَ اسْتِمَاعُ الْغِنَاءِ حَرَامٌ ، اَجْمَعَ عَلَیْهِ الْعُلَمَاءُ ، وَ بَالَغُوْا فِیْ ذَمِّهِ ، وَ اَیْضًا فِی التَّاتَارْخَانِیَّةِ اعْلَمْ !اَنَّ التَّغَنِّیَ حَرَامٌ فِیْ جَمِیْعِ الْاَدْیَانِ ، انْتَهَی.

در تاتار خانیه گفته:« از جمله آنچه که فتوی داده شد حرام بودن نغمه خوانی و شنیدن آن است که بر آن علما اجماع کرده اند و در بد گویی آن مبالغه نموده اند» همچنین در تاتار خانیه گفته: «بدان بی گمان نغمه خوانی در تمام ادیان حرام است.»

در **الحدیقة الندیه** آورده است : وَ الْمُرَادُ مِنْ هَذَا التَّغَنِّیْ رَفْعُ الصَّوْتِ وَ التَّطَرُّبُ بِالشِّعْرِ الَّذِیْ یُسْتَخَفُّ بِهِ کَالْهَجْوِ وَ النَّظْمِ عَلَی ذِکْرِ الْفَوَاحِشِ وَالْخَمْرِالْمَعْهُوْدِ بَیْنَ الْفَسَقَةِ ، فَهُوَحَرَامٌ ، حَیْثُ کَانَ دَاعِیًا اِلَی الْفَوَاحِشِ ، وَ مُهَیِّجًا

شنیدن کلام ملائکه دور کردگانند» «اِنَّکَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَی» به تحقیق که تو سخن نمی توانی شنوانی مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن تو نمی توانند کرد «وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَآءَ» و نمی توانی شنوانی کران را آواز خواندن «إِذَا وَلَّوْا» چون برگردند«مُدْبِرِیْنَ»پشت گردانیدگان یعنی ایشان را گوش دل گران است و از استماع قرآن اعراض می کنند و روی می گردانند. پس مشابه کران باشند در ناشنیدن ، خصوصا کری که برگردد وپشت بر داعی خود کند در آن محل استماع او مشکل تر است و رمز و اشارت نیز نمی بیند که فهم کند. تفسیر حسینی ص ۸۵۷

لِلْقُلُوْبِ اِلَيْهَا ، وَ مُوْجِبًا لِلْمَنَاكِرِ فِيْ حَقِّ الْفَاعِلِيْنَ وَ السَّامِعِيْنَ ، وَ كُلُّ مَا اَدَّى اِلَى الْحَرَامِ فَهُوَ حَرَامٌ، اِنْتَهَى.

منظور از این تغنی، بلند کردن صدا و به وجدو طرب آمدن با شعری است که آن را سبک شمرده می شود مانند هجو در شعر که عبارت ازبد گویی است و نظمی که به یاد فاحشه ها و شراب گفته شود.که در بین فاسقان شناخته شده است پس این نوع تغنی حرام است به طوری که خواننده به سوی فواحش وتحریک کننده قلبها به سوی آن است و موجب به وجود آمدن افعال منکر در حق نغمه خوانان و شنوندگان است و هر آن چیزی که منجر به حرام شود، خود آن نیز حرام است.

در کتاب ردالمحتار در کتاب الخطر و الاباحة آورده است قَالَ فِي التَّاتَارْخَانِيَّةِ: قِرَاءَةُ الْاَشْعَارِ اِنْ لَمْ تَكُنْ فِيْهَا ذِكْرُ الْفِسْقِ وَ الْغُلَامِ الْمُعَيَّنِ الْحَيِّ لَا تُكْرَهُ ، انْتَهَى.**در تاتار خانیه گفته خواندن شعرها اگر در آن ذکرفسق و شخص معین زنده نباشد مکروه نیست.**

بدان ای برادر عزیز چون که حضرت حجة الاسلام امام محمد غزالی ـ قدس الله سره العزیزـ در کتاب احیاء العلوم دلایل کسانی که قایلند بر حرمت سماع، همه را در یک موضع جمع نموده و باجوابهای بسیار جواب کرده بود و اقوال ایشان را رد نموده بود لهذا عبارت احیاء العلوم را به عینه در این فصل ذکر می کنم که تا مقصود حاصل گردد و بعد ازین کسی سماع صوفیه را انکار ننماید.

قَالَ فِي الْجِلْدِ الثَّانِيْ مِنْ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ بَيَانِ حُجَجِ الْقَائِلِيْنَ بِتَحْرِيْمِ السَّمَاعِ وَ الْجَوَابِ عَنْهَا : وَ احْتَجُّوْا بِقَوْلِهِ تَعَالَى:﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْتَرِيْ لَهْوَ

الْحَدِیْثِ﴾[1] قَالَ ابْنُ مَسْعُوْدٍ وَ الْحَسَنُ الْبَصْرِیُّ وَ النَّخَعِیُّ رضی الله عنهم اِنَّ لَهْوَ الْحَدِیْثِ هُوَ الْغِنَاءُ .وَ رَوَتْ عَائِشَةُ(رض)اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ : اِنَّ اللهَ تَعَالَی حَرَّمَ الْقَیْنَةَ وَ بَیْعَهَا وَ ثَمَنَهَا وَ تَعْلِیْمَهَا[2].فَنَقُوْلُ : اَمَّا الْقَیْنَةُ فَالْمُرَادُ بِهَا الْجَارِیَةُ الَّتِیْ تُغَنِّیْ لِلرِّجَالِ فِیْ

۱- سوره لقمان آیه۶«وازمردمان کسی هست که می ستاندشخصی راکه برای بازی است»

۲-(مشکوة المصابیح ص۲۶۱)کتاب البیوع فی الکتب وطلب الحلال وَ عَنْ اَبِیْ اُمَامَةَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ«لَا تَبِیْعُوْا اَلْقَیْنَاتِ وَ لَا تَشْتَرُوْهُنَّ وَ لَا تُعَلِّمُوْهُنَّ وَ ثَمَنُهُنَّ حَرَامٌ» وَ فِیْ مِثْلِ هَذَا نُزِلَتْ ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْتَرِیْ لَهْوَ الْحَدِیثِ﴾رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ التِّرْمِذِیُّ وَ ابْنُ مَاجَّةَ قَالَ التِّرْمِذِیُّ هَذَا حَدِیْثٌ غَرِیْبٌ وَ عَلِیُّ بْنُ یَزِیْدَ الرَّاوِیْ یَضْعَّفُ فِی الْحَدِیْثِ

روایت است از ابی امامه فرمودند نفروشید زنان آوازخوان و رقاصه را و نخرید آنها را به آنها تعلیم ندهید و پول آن نیز حرام است در مثل این آیه نازل شد﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْتَرِیْ لَهْوَ الْحَدِیثِ﴾**روایت کرد احمد و ترمذی و ابن ماجه و ترمذی می فرماید این حدیث غریب است و علی بن یزید الراوی در حدیث ضعیف شمرده می شود.**

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ لَا یَحِلُّ بَیْعُ الْمُغَنِّیَاتِ وَلَا شِرَاؤُهُنَّ وَ لَا تِجَارَةٌ فِیْهِنَّ وَ ثَمَنَهُنَّ حَرَامٌ اِنَّمَا نُزِلَتْ هَذِهِ الْآیَةُ فِیْ ذَلِكَ«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْتَرِیْ لَهْوَ الْحَدِیثِ» وَ الَّذِیْ بَعَثَنِیْ بِالْحَقِّ مَا رَفَعَ رَجُلٌ عَقِیْرَتَه ' بالْغِنَاءِ اِلَّا بَعَثَ اللهُ تَعَالَی عِنْدَ ذَلِكَ شَیْطَانَیْن یَرْتَدِفَانِ عَلَی عَاتِقَیْهِ ثُمَّ لَا یَزَالَانِ یَضْرِبَانِ بَاَرْجُلِهِمَا عَلَی صَدْرِهِ حَتَّی یَكُوْنَ هُوَالَّذِیْ سَكَتَ ، اِبْنُ اِبی الدُّنْیَا فِیْ ذَمِّ الْمَلَاهِیْ ، طب ، وَ اِبْنُ مَرْدَوِیَّةَ عَنْ اَبِیْ اُمَامَةَ وَرَوَی ،حم ، هق ، صدره اِلَی قُوْلِهِ حَرَامٌ.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «فروختن زنان آوازخوان و خریدن آنها و تجارت کردن در آن حلال نیست و پول آن نیز حرام است" این «آیه» یعنی «و از مردمان کسی هست که می ستاندسخن بیهوده را» فقط در حق آن نازل شد. قسم به آن خدایی که مرا به حق مبعوث کرد بلند نکرد شخصی صدایش را با آواز غنا مگر که مبعوث می کند خدا در آن وقت دو شیطان که بر شانه های وی سوارمی شوند، سپس مداوم بر سینه وی با پاهایشان

مَجْلِسِ الشَّرْبِ ، وَ قَدْ ذَكَرْنَا اَنَّ غِنَاءَ الْاَجْنَبِيَّةِ لِلْفُسَّاقِ وَ مَنْ يُخَافُ عَلَيْهِمُ اَلْفِتْنَةُ حَرَامٌ ، وَ هُمْ لَا يَقْصُدُوْنَ بِالْفِتْنَةِ اِلَّا مَا هُوَ مَحْظُوْرٌ . فَاَمَّا غِنَاءُ الْجَارِيَةِ لِمَالِكِهَا فَلَا يُفْهَمُ تَحْرِيْمُهُ مِنْ هَذَا الْحَدِيْثِ ، بَلْ لِغَيْرِ مَالِكِهَا سَمَاعُهَا عِنْدَ عَدَمِ الْفِتْنَةِ بِدَلِيْلِ مَا رُوِىَ فِى الصَّحِيْحَيْنِ مِنْ غِنَاءِ الْجَارِيَتَيْنِ فِىْ بَيْتِ عَائِشَةَ (رض).وَ اَمَّا شِرَاءُ لَهْوِالْحَدِيْثِ بِالدِّيْنِ اسْتِبْدَالًا بِهِ لِيُضِلَّ بِهِ عَنْ سَبِيْلِ اللهِ فَهُوَ حَرَامٌ مَذْمُوْمٌ وَ لَيْسَ النِّزَاعُ فِيْهِ ، وَ لَيْسَ كُلُّ غِنَاء بَدَلًا عَنِ الدِّيْنِ مُشْتَرًى بِهِ وَ مُضِلًّا عَنْ سَبِيْلِ اللهِ تَعَالَى،وَ هُوَ الْمُرَادُ فِى الْآيَةِ . وَ لَوْ قَرَأَ الْقُرْآنَ لِيُضِلَّ بِهِ عَنْ سَبِيْلِ اللهِ لَكَانَ حَرَامًا . حُكِيَ عَنْ بَعْضِ الْمُنَافِقِيْنَ اَنَّهُ كَانَ يَؤُمُّ النَّاسَ وَ لَا يَقْرَأُ اِلَّاسُوْرَةَ عَبَسَ لِمَا فِيْهَا مِنَ الْعِتَابِ مَعَ رَسُوْلِ اللهِﷺ،فَهَمَّ عُمَرُ رضی الله عنه بِقَتْلِهِ ،وَ رَأَى فِعْلَهُ حَرَامًا لِمَا فِيْهِ مِنَ الْاِضْلَالِ ، فَالْاِضْلَالُ بِالشِّعْرِ وَ الْغِنَاءِ اَوْلَى بِالتَّحْرِيْمِ.وَ احْتَجُّوْا بِقَوْلِهِ تَعَالَى﴿اَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيْثِ تَعْجَبُوْنَ وَ تَضْحَكُوْنَ وَ لَا تَبْكُوْنَ وَ اَنْتُمْ سَامِدُوْنَ﴾[1]

در جلد دوم از احیاء علوم الدین گفته: این قسمت بیان حجت های حکم کنندگان به حرام بودن سماع و جواب آن است. حکم کنندگان به حرمت سماع قول خداوند را دلیل آوردند: « و از مردمان کسی هست که می ستا ند سخن بیهوده را تا گمراه کند از راه خداوند» ابن مسعود و حسن بصری ونخعی رضی الله عنهم گفتند: بی گمان سخنان بیهوده همان فقط غنا است و عایشه (رض) روایت کرده که بی شک نبیﷺ فرمودند: «بی گمان الله تعالی

می کوبند تا وقتی که ساکت شود.» ص۴۶۷ اَللَّامُ وَ الْاَلِفُ مَعَ الْيَاءِ ـ اِكْمَالُ قسم الاقوال كتاب جامع الاحاديث للجامع الصغير و زوائده والجامع الكبير الجزء السابع

۱ - سوره نجم آیه ۵۹ تا ۶۱

کنیزکان آواز خوان را و خرید و فـروش آنـان و بهـای قیمتشـان و تعلـیم دادنشان را حرام گردانیده است»پس ما می گوییم (اما قینه): منظـور از آن کنیزانی اند که برای مردان در مجالس شراب خواری آواز می خواننـد و بـه تحقیق ذکر کردیم که بی گمان نغمه خوانی زن اجنبیه برای فاسقان و برای کسی که از جا نب او ترس فتنه با شد، حرام است. و علمای مذکور بـا لفـظ (فتنه) جز موارد ممنوع شرعی چیز دیگری را اراده نمی کنند و امـا نغمـه خوانی کنیز برای صاحبش از این حدیث حرام بودن آن فهمیده نمـی شـود بلکه حرام بودن برای غیر مالک نیزهنگام نبودن فتنه فهمیده نمی شـود؛ به دلیل آنچه که در صحیحین روایت شده از نغمه خوانی دو کنیـز در خانـه عایشه (رض) اما خریدن سخنان بیهوده با دین در حالی که تعویض نماید آن را با دین تا گمراه کند به وسیله آن از راه خداوند، پس آن حـرام و مـذموم است و در آن خلافی نیست، هر غنایی عوض از دین و خریده شده با دیـن و گمراه کننده از راه خداوند نیست و حال آنکه در آیه اینچنین غنـا منظـور است و اگر قرآن را نیز برای گمراه کردن از راه خداوند بخواند، حرام خواهد بود. در مورد یکی از منافقین حکایت شده که بی گمان وی بر مردم امامـت می داد و جز سوره عبس از جای دیگر نمی خواند؛ به جهت اینکـه در ایـن سوره از ملامت رسول الله ﷺ موجود است به همین علت عمر رضی الله عنه قصد کشتن آن منافق را نمود و کارش را حرام دید به جهت اینکه در ایـن کـار گمـراه کـردن است. پس گمراه کردن با شعر و غنا به حرام بودن نزدیکتر است.

و حرام دانندگان غنااین آیه رادلیل می گیرند ﴿أَفَمِنْ هَـذَا الْحَـدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَبْكُونَ وَ اَنْتُم سَـامِدُوْنَ﴾[1]«آیا از ایـن سـخن تعجـب می کنید و خنده می نمایید و نمی گریید و شما بازی کننده هستید»

۱-سوره نجم آیه ۵۹ تا ۶۱

قَالَ ابْنُ عَبَّاس رَضِيَ اللهُ عَنْهُ:هُوَ الْغِنَاءُ بلُغَةِ حِمْيَرَ يَعْنى السَّـمْدُ . فَنَقُـوْلُ : يَنْبَغِـىْ اَنْ يَحْرُمَ الضِّحْكُ وَ عَدَمُ الْبُكَاءِ اَيْضًا ، لِاَنَّ الْآيَةَ تَشْـتَمِلُ عَلَيْـهِ . فَـاِنْ قِيْـلَ : اِنَّ ذَلِـكَ مَخْصُوْصٌ بِالضِّحْكِ عَلَى الْمُسْلِمِيْنَ لِاِسْلَامِهِمْ فَهَذَا اَيْضًا مَخْصُوْصٌ بِاَشْعَارِ هِـمْ وَ غِنَائِهِمْ فِىْ مَعْرَضِ الْاِسْتِهْزَاءِ بِالْمُسْلِمِيْنَ ،كَمَا قَالَ اللهُ تَعَـالَى :«وَ الشُّـعَرَاءُ يَتَّـبِعُهُمُ الْغَاوُوْنَ» ، وَاَرَادَ بِهِ شُعَرَاءَ الْكُفَّارِ ، وَ لَمْ يَدُلَّ ذَلِكَ عَلَى تَحْـرِيْمِ نَظْـمِ الشِّـعْرِ فِـىْ نَفْسِهِ . وَ احْتَجُّوْا بِمَا رَوَى جَابِرٌ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ اَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ:كَانَ اِبْلِـيْسُ [1] اَوَّلَ مَـنْ نَـاحَ ، وَ اَوَّلَ مَنْ تَغَنَّى ، فَقَدْ جَمَعَ بَيْنَ النِّيَاحَةِ وَ الْغِنَاءِ . قُلْنَا: لَا جَرَمَ كَمَـا اُسْـتُثْنِىَ مِنْـهُ نِيَاحَـةُ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نِيَاحَةُ الْمُذْنِبِيْنَ عَلَى خَطَايَا هُمْ ، فَكَذَلِكَ يُسْتَثْنَى الْغِنَاءُ الَّذِىْ يُـرَادُ بِـهِ تَحْرِيْكُ السُّرُوْرِ وَ الْحُزْنِ وَ الشَّوْقِ حَيْثُ يُبَاحُ تَحْرِيْكُهُ ، بَـلْ كَمَـا اُسْـتُثْنِىَ غِنَـاءُ الْجَارِيَتَيْنِ يَوْمَ الْعِيْدِ فِىْ بَيْتِ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ غِنَائُهُنَّ عِنْدَ قُدُوْمِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِنَّ شِعْرٌ:

ابن عباس رضي الله عنه گفت:« مراد از حدیث در آیه فوق غنا با لغـت حمیـر یعنی متکبرین است.» در جواب می گوییم: اگر چنین باشد شایسـته اسـت خندیدن و گریه نکردن نیز حرام باشد چون آیه بر اینها نیـز شـامل اسـت. پس اگر گفته شود این آیه در مورد خندیدن، فقط به خندیدن بر مسـلمین به جهت مسلمان بودنشان خاص است؛ بنابراین این آیه نیز خاص به شـعرها و غناهای دیگران برای مسخره کردن مسلمین است همان گونه که خداوند

---

۱ – عَلِىُّ بْنُ اَبِىْ طَالِبِ : اَوَّلُ مَنْ تَغَنَّى اِبْلِيْسُ ، ثُمَّ زَمَرَ ، ثُمَّ حَدَى ، ثُمَّ نَاحَ. الفردوس بما ثور الخطاب ص۲۷ ـ جلد۱ـ باب الالف وَ يُرْوَى مَرْفُوْعًا:اَنَّ اِبْلِيْسَ اَوَّلُ مَنْ نَاحَ ، وَ اَوَّلُ مَـنْ تَغَنَّى. (اِتِّحَافُ السَّادَةِ الْمُتَّقِيْنَ ص۴۵۷جلد۶ـ كِتَابُ السَّمَاعِ وَالْوَجْـدِ)**(ترجمه این دو حدیث در بالا گذشت.)**

فرمود: « و از شاعران، گمراهان پیروی می کنند» و خداوند با آن شعرای کفار را اراده کرد و آیه فوق بر حرام گرداندن شعر در ذاتش دلالت نمی کند و معتقدین حرمت غنا و آنچه را از جا بر ﷺ روایت شده است دلیل آوردند که رسول الله ﷺ فرمودند: «ابلیس اولین نوحه خوان و اولین نغمه خوان بود.» در حدیث بین نوحه خوانی و نغمه خوانی را جمع کرده پس همان گونه که نوحه خوانی حرام است، نغمه خوانی نیز حرام است. ما در جواب می گوییم: ناچار همان گونه که از حدیث فوق نوحه خوانی داود ﷺو نوحه خوانی گنه کاران بر گناهانشان، استثنا کرده می شود؛ همان گونه نغمه خوانی ای راکه مراد از آن برانگیختن خوشحالی و غم و شوق در جایی که بر انگیختن آن مباح باشد، استثنا می گردد، بلکه همان طور نغمه خوانی دو کنیز در روز عید در خانه رسول الله ﷺو نغمه خوانی آنها هنگام قدوم آن حضرت ﷺبه مدینه منوره با قول آنها استثنا گردیدکه می گفتند:

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوِدَاعِ   وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَادَعَا لِلَّهِ دَاعٍ

ماه تمام از بلندیهای کوه ثَنیّات الوداع بر ما طلوع کرد بر ما شکر واجب شد به جهت دعوت دعوت گر به سوی خداوند.

وَ اِحْتَجُّوْا بِمَا رَوَى اَبُوْ اُمَامَةَ ﷺ اَنَّه' قَالَ مَا رَفَعَ اَحَدٌ صَوْتَه' بِغِنَاءٍ اِلَّا بَعَثَ اللهُ لَهُ شَيْطَانَيْنِ عَلَى مَنْكِبَيْهِ، يَضْرِبَانِ بِأَعَقَابِهِمَا عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى يُمْسِكَ.[1]

و معتقدین به حرمت نغمه خوانی. به آنچه که ابو امامه ﷺاز نبی ﷺ روایت کرده دلیل گرفته اند. هما نا ایشان فرمودند:« هیچ شخصی صدایش

۱- عَنْ اَبِیْ اُمَامَةَ ﷺ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّه' قَالَ مَا رَفَعَ اَحَدٌ عَقِيْرَتَه' بِغِنَاءٍ اِلَّا بَعَثَ اللهُ لَه' شَيْطَانَيْنِ عَلَى مَنْكِبَيْهِ يَضْرِبَانِ بِاَعْقَابِهِمَا عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى يُمْسِكَ **بریقه محمودیه فی شرح طریقه محمدیه ـ۲۱۱ ـ جلد۳ (این حدیث در متن فوق ترجمه شد)**

را به سرود بلند نمی کند مگر این که خداوند دو شیطان را بر دو شا نــه اش قرارمی دهد که با پاشنه هایشان بر سینه آن شخص می زنند تا وقتی که از آن نغمه خوانی باز ماند. »

قُلْنَا: هُوَ مُنَزَّلٌ عَلَی بَعْضِ اَنْوَاعِ الْغِنَاءِ الَّذِیْ قَدَّمْنَاهُ ، وَ هُوَ الَّذِیْ یُحَرِّكُ مِنَ الْقَلْبِ مَا هُوَ مُرَادُ الشَّیْطَانِ مِنَ الشَّهْوَةِ وَ عِشْقِ الْمَخْلُوْقِیْنَ ، فَاَمَّا مَا یُحَرِّكُ الشَّــوْقَ اِلَی اللهِ اَوِ السُّرُوْرَ بِالْعِیْـدِ اَوْحُـدُوْثِ الْوَلَـدِ اَوْ قُـدُوْمِ الْغَائِـبِ فَهَـذَا كُلُّـه' یُضَـادُّ مُرَادَالشَّیْطَانِ ، بِدَلِیْلِ قِصَّةِ الْجَارِیَتَیْنِ وَ الْحَبَشَةِ وَ الْاَخْبَارِ الَّتِیْ نَقَلْنَاهَا مِنَ الصِّحَاحِ. فَالتَّجْوِیْزُ فِیْ مَوْضِعٍ وَاحِدٍ نَصٌّ فِی الْاِبَاحَـةِ ، وَ الْمَنْـعُ فِـیْ اَلْـفِ مَوْضِـعٍ مُحْتَمِـلٌ لِلتَّأْوِیْلِ ،وَ مُحْتَمِلٌ لِلتَّنْزِیْهِ. اَمَّا الْفِعْلُ فَلَا تَأْوِیْـلَ لَـه'، اِذْ مَـاحَرُمَ فَعْلُـه' اِنَّمَـا یَحِـلُّ بِعَارِضِ الْاِكْرَاهِ فَقَطْ ،وَ مَا اُبِیْحَ فَعْلُه' یَحْرُمُ بِعَوَارِضَ كَثِیْرَةٍ حَتَّی النِّیَّاتِ وَ الْقُصُوْدِ. وَ احْتَجُّوْا بِمَا رَوَی عَقَبَةُ بْنُ عَامِرٍ اَنَّ النَّبِیَّﷺقَالَ :كُلُّ شَـیْءٍ یَلْهُوْبِـهِ الرَّجُـلُ فَهُـوَ بَاطِلٌ اِلَّا تَأْدِیْبَه' فَرَسَهُ وَ رَمْیَهُ بِقَوْسِهِ [۱]وَ مُلَاعَبَتَهُ لِامْرَأَتِهِ. قُلْنَا: فَقَوْلُه' بَاطِلٌ لَا یَدُلُّ

۱- عَنْ عَقَبَةَ بْنِ عَامِرٍ ، قَـالَ :سَـمِعْتُ رَسُـوْلَ اللهِ ﷺ یَقُـوْلُ : اِنَّ اللهَ تَعَـالَی یُـدْخِلُ بِالسَّهْمِ الْوَاحِدِ ثَلَاثَةَ نَفَرِ الْجَنَّةَ ، صَانِعَهُ الَّذِیْ یَحْتَسِبُ فِیْ صَنْعَتِهِ الْخَیْـرَ،وَ الرَّامِـیَ بِـهِ ، وَ مُنَبِّلَـهُ فَارْمُوْا ، وَارْكَبُوْا . وَ اَنْ تَرْمُوْا اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ تَرْكَبُوْا ، كُلُّ شَیْءٍ یَلْهُوْ بِهِ الرَّجُلُ بَاطِلٌ اِلَّا رَمْیَـهُ بِقَوْسِهِ وَ تَأْدِیْبَهُ فَرَسَهُ وَ مُلَاعَبَتَهُ امْرَاَتَهُ ، فَاِنَّهُنَّ مِنَ الْحَقِّ. **از عقبة بن عامر روایـت اسـت کـه گفت از رسول خداﷺ شنیدم که می فرمود: «بی گمان خداوند بلند مرتبه سه نفـر را بـا یک تیر به بهشت داخل می کند: سازنده تیر که از ساختنش امید خیر و ثواب داشــته بــا شد و کسی که با آن تیر می زند و کسی که تیر را به تیر انداز می رساند، تیــر انــدازی و سوار کاری کنید و تیر اندازی کردنتان برایم از سوار کاری کردنتان بهتر است هر چیــزی**

عَلَى التَّحْرِيْمِ بَلْ يَدُلُّ عَلَى عَدَمِ الْفَائِدَةِ ،وَ قَدْ يُسَلَّمُ ذَلِكَ عَلَى اَنَّ التَّلَهِّيَ بِالنَّظَرِ اِلَى الْحَبَشَةِ خَارِجٌ عَنْ هذهِ الثَّلَاثَةِ ، وَ لَيْسَ بِحَرَامٍ ،بَلْ يَلْحَقُ بِالْمَحْصُوْرِ غَيْرُ الْمَحْصُوْرِ قِيَاسًا.

می گوییم حدیث بر بعضی از انواع نغمه خوانی که ما قبلا چگونگی آن را بیان کردیم خاص کرده شده است . و آن غنایی است که از قلب آنچه را که مراد شیطان از شهوت و عشق به مخلوقین است، بر انگیزد . و اما آن غنائی که شوق به خدا را بر انگیزد، یا خوشی در روز عید یا خوشی هنگام تولد نوزاد و باز آمدن مسافر را بر انگیزد همه اینها مخالف مراد شیطانند؛ به دلیل قصه دو کنیز و بازی سیاه پوستان و احادیثی که ما از کتب صحیح نقل کردیم . بنابر این جایز شمردن در یک جا، صراحتاً مباح بودن آن را بیان نموده است و منع در هزار جا احتمال تأویل و احتمال پرهیز از مباح دارد. اما عمل، تأویلی برایش نیست چون هر فعلی که انجام دادنش حرام باشد، فقط با عارضه مجبور شدن حلال می گردد و هر فعلی که انجام دادنش حلال باشد با عوارض بسیاری حرام می گردد؛ حتی با نیتها و مقصودهانیز حرام می گردد و معتقدین حرمت غنا با روایت عقبة بن عامر نیز

که با آن ، شخصی لهو کند ، باطل است . مگر تیر اندازیش با کمان خود و تربیت دادن اسبش و شوخی و مزاح کردن با زنش باطل نیست چون اینها از جمله حق است.»

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ ،وَ زَادَ اَبُوْ دَاوُدَ وَالدَّارْمِيُّ :وَ مَنْ تَرَكَ الرَّمْيَ بَعْدَ مَا عَلِمَهُ رَغْبَةً عَنْهُ ، فَاِنَّهُ نِعْمَةٌ تَرَكَهَا، اَوْ قَالَ كَفَرَهَا . مشکوة المصابیح ۳۳۷ ـ باب اعداد الة الجهاد ـ نیل الاوطار شرح منتقی الاخبار ص۸۹ جزء۸

روایت کرده آن راترمذی و ابن ماجه و اضافه کرده اندابو داود و دارمی:وکسی که تیر اندازی را بعد از یاد گرفتن آن به جهت بیزار شدن از آن ترک کند ، بی گمان نعمتی را از دست داده است. راوی می گوید یا گفت نعمتی است که بر آن ناشکری کرده است.

حجت گرفتند : که نبی ﷺفرمودند:« هر چیزی که شخص بـاآن بـازی کنـد (بیهوده وقت صرف کند)پس آن باطل است مگر آموزش اسب و تیر انـدازی و بازی کردن و شوخی با زنش باطـل نیسـت.» جـواب مـی گـوییم: قـول نبیﷺکه می فرماید (باطل است) بر حرام کردن دلالت نمی کند بلکه بر بی فایده بودن آن دلالت می کند و به تحقیق آن مُسَلَّمْ است، بـه عـلاوه بـازی زنگیان خارج این سه چیز است و حرام نیست بلکه قیاسا به حسـاب آورده می شود، بدون این که او را به حساب آورده باشد.

کَقَوْلِهِ ﷺ لَا یَحِلُّ دَمُ امْرِءِ مُسْلِمِ اِلَّا بِاِحْدَی ثَلَاثٍ ، فَاِنَّهُ یَلْحَقُ بِهِ [۱] رَابِعٌ وَ خَامِسٌ ، فَكَذَلِكَ مُلَاعَبَةُ إِمْرَأَتِهِ لَا فَائِدَةَ لَهُ إِلَّا التَّلَذُّذُ ، وَ فِیْ هَـذَا دَلِیْـلٌ عَلَـی أَنَّ التَّفَرُّجَ فِی الْبَسَاتِیْنِ وَسَمَاعَ اَصْوَاتِ الطُّیُوْرِ وَ اَنْوَاعَ الْمَلَاعَبَاتِ مِمَّا یَلْهُوْ بِهِ الرَّجُـلُ لَا یَحْـرُمُ عَلَیْـهِ شَـیْءٌ مِنْهَـا ، وَ إِنْ جَـازَ وَصْـفُهُ بِاَنَّـهُ بَاطِـلٌ . وَ احْتَجُّـوْا بِقَـوْلِ عُثْمَانَ ﷺ مَاتَغَنَّیْتُ وَ لَاتَمَنَّیْتُ وَ لَا مَسَسْـتُ ذَكَـرِیْ بِیَمِیْنِـیْ مُـذْ بَایَعْـتُ رَسُـوْلَ

۱-عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ:لَا یَحِلُّ دَمُ امْرِءِ مُسْلِمِ یَشْـهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ وَ اِنِّیْ رَسُوْلُ اللهِ، اِلَّا بِاِحْدَی ثَلَاثٍ ، اَلنَّفْسُ بِالنَّفْسِ ، وَ الثَّیِّبُ الزَّانِـیْ ، وَ الْمَـارِقُ لِدِیْنِهِ التَّارِكُ لِلْجَمَاعَةِ (مُتَّفَقٌ عَلَیْهِ.) خیر المواعظ ص۵۱۳ ـ جلد۱ـ کتـاب القصـاص ـ مشـکوة المصابیح ص ۲۹۹ـ جلد۲ـ کتاب القصاص

روایت است از عبدالله ابن مسعود ﷺگفت که رسول خداﷺ فرمودند :«ریختن خون مسلمان که شهادت دهد معبودی جز الله نیست و بی گمان من رسول خدایم حلال نیست. مگر با یکی از سه چیز: اول کشتن قاتل به جای مقتولش دوم : زنی بیوه که زانـی است سوم : از دین برگشته ای که ترک کننده جماعت اسلام است

اللهِ ﷺ [۱]. قُلْنَا : فَلْیَکُن التَّمَنِّیْ وَ مَسُّ الذَّکَر بِالْیُمْنَی حَرَامًا إِنْ کَانَ هَذَا دَلِیْلَ تَحْرِیْمِ الْغِنَاءِ ، فَمِنْ اَیْنَ یَثْبُتُ اَنَّ عُثْمَانَ رضی الله عنه کَانَ لَا یَتْرُکُ اِلَّا الْحَرَامَ.وَ احْتَجُّوْا بِقَولِ

---

۱ – مَجْمَعُ الزَّوَائِدِ وَ مَنْبَعُ الْفَوَائِدِ ص ۱۰۱۹۱۵۵ـ جلد۵ وَعَنْ زَیْدِ بْنِ اَرْقَمَ ، قَالَ : بَعَثَنِیْ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ،فَقَالَ : انْطَلِقْ حَتَّی تَأْتِیَ اَبَابَکْرٍ ، فَتَجِدُهُ فِیْ بَیْتِهِ جَالِسًا مُحْتَبِیًا ، فَقُلْ لَهُ : اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ ، وَ یَقُوْلُ لَكَ : اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ . ثُمَّ انْطَلِقْ حَتَّی تَأْتِیَ الثَّنِیَّةَ ، فَتَلْقَی عُمَرَ فِیْهَا عَلَی حِمَارٍ تَلُوْحُ صَلْعَتُهُ ، فَقُلْ لَهُ :اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ وَ یَقُوْلُ لَكَ : اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ . ثُمَّ انْطَلِقْ حَتَّی تَأْتِیَ السُّوْقَ ، فَتَلْقَی عُثْمَانَ فِیْهَا یَبِیْعُ وَ یَبْتَاعُ ، فَقُلْ لَهُ : اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ ، وَ یَقُوْلُ : اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ بَعْدَ بَلَاءٍ شَدِیْدٍ . فَانْطَلَقْتُ اِلَی اَبِی بَکْرٍ ، فَوَجَدْتُه فِی بَیْتِهِ جَالِسًا مُحْتَبِیًا کَمَا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ ،فَقُلْتُ لَهُ : اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ ، وَ یَقُوْلُ اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ . فَقَالَ : وَ أَیْنَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ قُلْتُ فِی مَکَانِ کَذَا وَ کَذَا ، فَقَامَ اِلَیْهِ. ثُمَّ اَتَیْتُ الثَّنِیَّةَ ، فَاِذَا فِیْهَا عُمَرُ عَلَی حِمَارٍ تَلُوْحُ صَلْعَتُهُ کَمَا قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ،فَقُلْتُ : اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ ، وَیَقُوْلُ اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ . فَقَالَ : وَ أَیْنَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ. قُلْتُ : فِیْ مَکَانِ کَذَا وَکَذَا .فَانْطَلَقَ ، ثُمَّ انْطَلَقْتُ حَتَّی أَتَیْتُ السُّوْقَ ، فَلَقِیْتُ عُثْمَانَ فِیْهَا یَبِیْعُ وَ یَبْتَاعُ کَمَا قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ ، فَقُلْتُ : اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ ، وَ یَقُوْلُ اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ بَعْدِ بَلَاءٍ شَدِیْدٍ .فَأَخَذَ بِیَدِیْ ، فَجِئْنَا جَمِیْعًا حَتَّی اَتَیْنَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ ، فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ : یَا رَسُوْلَ اللهِ اِنَّ زَیْدًا أَتَانِیْ ، فَقَالَ : اِنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقْرَأُ عَلَیْكَ السَّلَامَ وَ یَقُوْلُ اُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ بَعْدَ بَلَاءٍ شَدِیْدٍ ، فَاَیُّ بَلَاءٍ یُصِیْبُنِیْ یَا رَسُوْلَ اللهِ ؟ وَالَّذِیْ بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا تَغَنَّیْتُ ، وَ لَا تَمَنَّیْتُ ، وَ لَا مَسَسْتُ ذَکَرِیْ بِیَمِیْنِیْ مُنْذُ بَایَعْتُكَ. فَقَالَ : هُوَ ذَاكَ . رَوَاهُ الطِّبْرانِیُّ فِی الْاَوْسَطِ وَالْکَبِیْرِ بِالْاِخْتِصَارِ . **مجمع الزوائد و منبع الفوائد ص ۵۵ ج ۵**

روایت است از زید بن ارقم فرمودند : رسول خدا ﷺ مرا فرستادند و فرمودند: «برو تا پیش ابوبکر رضی الله عنه برسی پس او را در خانه اش نشسته و بر جامه پیچیده شده پیدا

می کنی پس به او بگو که رسول خدا بر تو سلام می فرستد و می گوید که بشارت می دهم تو را به بهشت بعد از آن برو تا برسی به ثنیه (یعنی راه کوهستان یا نام جایی) . پس بر می خوری به عمرﭫ در حالی که سوار بر الاغ است که تاسی سر او ظاهر است؛ پس بگو که رسول خدا ﷺ به تو سلام می فرستد و می گوید که بشارت می دهم تو را به جنت .بعد از آن برو تا برسی به بازاروعثمان ﭫ را ملاقات کنی که در آنجا خرید وفروش می کند پس به او بگو بی شک رسول اللهﷺبر تو سلام می فرستد ومی گوید تو را بعد از گرفتار شدن به بلای سخت به بهشت بشارت می دهم.» پس من رفتم و ابوبکرﭫ را در خانه اش بر جامه پیچیده نشسته یافتم .همچنان که رسول اکرم ﷺ فرموده بودند .وبه او گفتم یقیناً رسول خدا ﷺ بر تو سلام می فرستد و می گوید تو را به بهشت بشارت می دهم.پس ابوبکر ﭫگفت:« رسول الله ﷺ کجاست؟» گفتم:« در فلان مکان» پس ابوبکرﭫ به سوی رسول الله رفت. سپس به ثنیه رفتم پس در آنجا عمرﭫ را سوار بر الاغ یافتم همچنان که رسول خدا گفته بودند و تاسی سر ایشان معلوم بود .بعد از ملاقات به او گفتم:« رسول خدا ﷺ بر تو سلام می فرستد وتو را به بهشت بشارت می دهد.»پس عمرﭫپرسید «رسول الله ﷺکجاست؟» من مکانش را به او نشان دادم پس عمرﭫ به سوی رسول الله رفت؛ سپس من به راهم ادامه دادم تا به بازار آمدم و با عثمانﭫملاقات کردم که همانگونه که رسول اللهﷺ فرموده بودند خرید وفروش می کرد .پس به او گفتم: « رسول اللهﷺبر تو سلام می فرستد و می گوید: بعد از گرفتار شدن به بلای سخت تو را به بهشت بشارت می دهد.»پس دست مرا گرفت وهمه با هم پیش رسول الله آمدیم وعثمانﭫبه رسول اللهﷺ گفت یا رسول اللهﷺبی شک زید پیش من آمد وگفت: «رسول الله بر تو سلام می فرستد ومی گوید تو را بعد از گرفتاری شدید به بهشت بشارت می دهم.» یا رسول الله چه بلایی به من می رسد؟ قسم به آن ذاتی که تو را به حق مبعوث کرده است من سرود خوانی نکردم وآرزو ننمودم و آلت خود را با دست راست لمس نکردم. از زمانی که با تو بیعت کردم. پس رسول خداﷺفرمود:«آن فتنه بزرگ همین کارهایی است که خود را از آن باز داشتی.»

ابْنِ مَسْعُوْدٍ رضی الله عنه الْغِنَاءُ يُنْبِتُ فِيْ الْقَلْبِ النِّفَاقَ ، وَ زَادَ بَعْضُهُمْ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الْبَقْلَ، وَ رَفَعَهُ بَعْضُهُمْ اِلَى رَسُوْلِ اللهِ صلی الله علیه وسلم،وَ هُوَ غَيْرُ صَحِيْحٍ.

مانند قول نبی صلی الله علیه وسلم (خون مسلمان جز به سه چیز حلال نیست) چون به این سه چیز مورد چهارم و پنجم نیز ملحق می شود؛ پس مانند این بازی کردن مرد با زنش برای او فایده ای جز لذت ندارد و در نغمه سرایی نیز لذت است، پس به آن ملحق می گردد. علاوه بر آن گردش نمودن در باغها و شنیدن صدای گنجشکها و انواع شوخی ها از جمله کارهایی است که شخص با آن لهو می کند و حال آن که چیزی از آنها حرام نیست گر چه توصیف کردن آنها با باطل جایز است. معتقدین به حرام بودن غنا قول عثمان رضی الله عنه دلیل گرفتند که گفت: «از وقتی که با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بیعت کردم نغمه خوانی نکردم و آرزو ننمودم و آلت خود را با دست راست لمس نکردم.» در جواب می گوییم پس اگر این قول، دلیل حرام بودن نغمه خوانی باشد پس باید آرزوکردن و لمس نمودن آلت با دست راست، حرام باشد. پس از کجا ثابت می گردد که عثمان رضی الله عنه جز حرام، چیزی دیگر ترک نمی کرده. معتقدین به حرام بودن غنا قول ابن مسعود رضی الله عنه را دلیل می گیرند که گفت نغمه خوانی نفاق را در قلب می رویاند. بعضی از راویان اضافه کرده اند همان گونه که آب ، سبزه را می رویاند.و بعضی از راویان آن را به رسول خدا صلی الله علیه وسلم رساندند و این رساندن صحیح نیست.

قَالُوْا : وَ مَرَّ عَلَى ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه قَوْمٌ مُحْرِمُوْنَ ، وَ فِيْهِمْ رَجُلٌ يَتَغَنَّى ، فَقَالَ : اَلَا لَا اَسْمَعَ اللهُ لَكُمْ ، اَلَا لَا اَسْمَعَ اللهُ لَكُمْ . وَ عَنْ نَافِعٍ اَنَّهُ قَالَ : كُنْتُ مَعَ ابْنِ عُمَرَ رضی الله عنه فِيْ طَرِيْقٍ ، فَسَمِعَ زَمَّارَةَ رَاعٍ ، فَوَضَعَ اِصْبَعَيْهِ فِيْ اُذُنَيْهِ ، ثُمَّ عَدَلَ عَنِ الطَّرِيْقِ ، فَلَمْ يَزَلْ يَقُوْلُ : يَا نَافِعُ اَتَسْمَعُ ذَلِكَ ؟ حَتَّى قُلْتُ : لَا . فَاَخْرَجَ اِصْبَعَيْهِ ،

وَقَالَ : هَكَذَا رَأَيْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ صَنَعَ.[1] وَقَالَ فُضَيْلُ بْنُ عَيَاض : الْغِنَاءُ رُقْيَةُ الزِّنَا. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ : اَلْغِنَاءُ رَائِدٌ مِنْ رُوَّادِ الْفُجُوْر .وَ قَالَ يَزِيْدُ بْنُ الْوَلِيْدِ : اِيَّاكُمْ وَ الْغِنَاءَ ، فَاِنَّهُ يَنْقُصُ الْحَيَاءَ يَزِيْدُ الشَّهْوَةَ ، وَ يَهْدِمُ الْمُرُوْءَةَ، وَ اِنَّهُ لَيَنُوْبُ عَنِ الْخَمْرِ، وَ يَفْعَلُ مَا يَفْعَلُهُ السُّكْرُ ، فَاِنْ كُنْتُمْ لَا بُدَّ فَاعِلِيْنَ فَجَنِّبُوْهُ النِّسَاءَ ، فَاِنَّ الْغِنَاءَ دَاعِيَةُ الزِّنَا. فَنَقُوْلُ: قَوْلُ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رضي الله عنه «يُنْبِتُ النِّفَاقَ» اَرَادَ بِهِ فِيْ حَقِّ الْمُغَنِّيْ ، فَاِنَّهُ فِيْ حَقِّهِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ . اِذْ غَرَضُهُ كُلُّهُ اَنْ يَعْرِضَ نَفْسَهُ عَلَى غَيْرِهِ ، وَ يُرَوِّجَ صَوْتَهُ عَلَيْهِ ، وَ لَا يَزَالُ يُنَافِقُ وَ يَتَوَدَّدُ اِلَى النَّاسِ لِيَرْغَبُوْا فِيْ غِنَائِهِ . وَ ذَلِكَ اَيْضًا لَا يُوْجِبُ تَحْرِيْمًا، فَاِنَّ لُبْسَ الثِّيَابِ الْجَمِيْلَةِ وَ رُكُوْبَ الْخَيْلِ الْمُهَمْلَجَةِ وَ سَائِرَ اَنْوَاعِ الزِّيْنَةِ وَالتَّفَاخُرِ بِالْحَرْثِ وَ الْاَنْعَامِ وَ الزَّرْعِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ يُنْبِتُ فِى الْقَلْبِ النِّفَاقَ وَ الرِّيَاءَ ، وَ لَا يُطْلَقُ

۱ــ رَوَاهُ اَحْمَدُ وَ اَبُوْ دَاوُدَ خَيْرُ الْمَوَاعِظِ ص۳۷ ـ جلد۲ ـ بَابُ الْعَلَامَاتِ عِنْدَ قُرْبِ الْقِيَامَةِ عَنْ نَافِعٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ كُنْتُ مَعَ اِبْنِ عُمَرَ رضي الله عنه فِيْ طَرِيْقٍ فَسَمِعَ مِزْمَارًا فَوَضَعَ اِصْبَعَيْهِ فِى اُذُنَيْهِ وَ نَاءَ مِنَ الطَّرِيْقِ اِلَى الْجَانِبِ الْاٰخَرِ ثُمَّ قَالَ لِيْ بَعْدَ اَنْ بَعُدَ يَا نَافِعُ هَلْ تَسْمَعُ شَيْئًا قُلْتُ لَا فَرَفَعَ اِصْبَعَيْهِ مِنْ اُذُنَيْهِ قَالَ كُنْتُ مَعَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَسَمِعَ صَوْتَ زَمَّارَةِ رَاعٍ فَصَنَعَ مِثْلَ مَا صَنَعْتُ قَالَ نَافِعٌ وَ كُنْتُ اِذْ ذَاكَ صَغِيْرًا.

از نافع رضي الله عنه روایت است«که گفت در راهی همراه ابن عمر رضي الله عنه بودم پس شنید صدای سازی رالذادوانگشتش را بردو گوشش نهادواز راه به طرف دیگری رفت سپس بعداز آن که دور شد به من گفت: «ای نافع آیا چیزی می شنوی» گفتم نه، پس انگشتانش را از گوشهایش در آورد و گفت: «همراه رسول خدا ﷺ بودم پس آن حضرت صدای نی چوپانی را شنید پس مثل آنچه که من کردم کرد.» نافع گفت من در آن هنگام کوچک بودم.

الْقَوْلُ بِتَحْرِيْمِ ذَلِكَ كُلِّهِ. فَلَيْسَ السَّبَبُ فِي ظُهُوْرِ النِّفَاقِ فِي الْقَلْبِ الْمَعَاصِيَ فَقَطْ بَلِ الْمُبَاحَاتُ الَّتِيْ هِيَ مَوَاقِعُ نَظَرِ الْخَلْقِ اَكْثَرُ تَأْثِيْرًا،وَ لِذَلِكَ نَزَلَ عُمَرُ رضی الله عنه عَنْ فَرَسٍ هَمْلَجٍ تَحْتَه ، وَقَطَعَ ذَنَبَه لِاَنَّهُ اسْتَشْعَرَ فِي نَفْسِهِ الْخُيَلَاءَ لِحُسْنِ مَشْيَتِهِ ،فَهَذَا النِّفَاقُ مِنَ الْمُبَاحَاتِ .

معتقدین به حرام بودن غنا گفتند: گذشت بر ابن عمر رضی الله عنه قومی که احرام داشتند؛وحال آنکه در بین آنها مردی بود که نغمه خوانی می کرد. پس به آنها گفت که آگاه باشید خدا شما را مشهور نکند؛ آگاه باشید خدا به شما شهرت ندهد. و از نافع روایت است که گفت: «من با ابن عمر رضی الله عنه در راهی بودم پس صدای نی چوپا نی را شنید و دو انگشتش را در دو گوش هایش گذاشت سپس از راه بیرون رفت پس مداوم می گفت: «ای نافع آیا صدای آن را می شنوی؟» تا وقتی که گفتم نمی شنوم پس دو انگشتش را از گوشهایش بیرون آورد و گفت:« این گونه دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم را انجام داد» و فضیل ابن عیاض گفت: نغمه خوانی تعویذ زنا است و بعضی از آنها گفتند نغمه خوانی همزادی از همزادان فسق و فجور است و یزید بن ولید گفت از غنا دوری کنید چون غنا شهوت را زیاد می کند و مروت را از بین می برد و بی گمان نغمه خوانی جانشین شراب است و کار مستی را می کند و پس اگر مجبور باشید غنا را انجام دهید؛ زنان را از آن دور نگه دارید چون نغمه خوانی دعوت به سوی زنا است. پس ما در جواب می گوییم قول ابن مسعود رضی الله عنه« نفاق را می رویاند» آن در حق آواز خوان می باشد که در حق او نفاق می رویاند زیرا تمام غرض او نشان دادن و عرضه کردن خودش بر دیگران است . و صوتش را به خاطر این غرض رواج می دهد و همواره نفاق می کند و مردمان را دوست می دارد تا به غنای او شیفته

شوند و آن نیز تحریم را واجب نمی گرداند چون پوشیدن لباسهای زیبا و سوار شدن به اسبهای تیزرو و دیگر انواع زینت و افتخار کردن به کشت (زمین زراعی)و حیوانات و کشت و فرزند و غیر آنها نفاق و ریا را در قلب می رویاند و حال آنکه حرام بودن هیچ یک از آنها حکم کرده نمی شود. پس سبب ظاهر شدن نفاق در قلب، فقط گناهان نیست بلکه مباحاتی که در نظر خلق جلوه گر باشند؛ تأثیرشان بیشتر است و به همین علت عمر رضي الله عنه از اسب تیزرویی که سوارش بود پیاده شد و دمش را قطع کرد چون حضرت عمر به جهت راه رفتن نیک اسب کبر و غرور را احساس کرد . پس این نفاق از جمله اشیای حلال است.

وَ اَمَّا قَوْلُ اِبْنِ عُمَرَ رضي الله عنه اَلَا لَااَسْمَعَ اللهُ لَكُمْ فَلَا يَدُلُّ عَلَى التَّحْرِيْمِ مِنْ حَيْثُ اَنَّهُ غِنَاءٌ بَلْ كَانُوْا مُحْرِمِيْنَ وَلَايَلِيْقُ بِهِمُ الرَّفَثُ وَ ظَهَرَ لَهُ مِنْ مَخَائِلِهِمْ اِنَّ سِمَاعَهُمْ لَمْ يَكُنْ لِوَجْدٍ وَ شَوْقٍ اِلَى زِيَارَةِ بَيْتِ اللهِ تَعَالَى بَلْ لِمُجَرَّدِ اللَّهْوِ فَاَنْكَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِكَوْنِهِ مُنْكَرًا بِالْاِضَافَةِ اِلَى حَالِهِمْ .

و اما قول ابن عمر رضي الله عنه (لَا اَسْمَعَ اللهُ لَكُمْ) دلالت بر تحریم از جهت غنا بودنش نمی کند بلکه آنهایی را که ابن عمر رضي الله عنه دید که احرام دار بودند و بر ایشان فحش و نا سازگاری شایسته نبود و برای ابن عمر رضي الله عنه از ظاهر آنان معلوم گشت که بی گمان سماع آنان برای وجد و شوق به زیارت بیت الله نیست ، بلکه برای مجرد لهو است بنا بر این آن را بر آنان به جهت بد بودن این فعل به نسبت حال آنها انکار کرد.

وَ اَمَّا وَضْعُهُ اِصْبَعَيْهِ فِيْ اُذُنَيْهِ فَيُعَارِضُهُ اَنَّهُ لَمْ يَأْمُرْ نَافِعًا بِذَلِكَ وَلَااَنْكَرَ عَلَيْهِ سِمَاعَهُ وَ اِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ هُوَ لِاَنَّهُ رَأَى اَنْ يُنَزِّهَ سَمْعَهُ فِي الْحَالِ وَ قَلْبَهُ عَنْ

صَوْتٍ رُبَّمَا يُحَرِّكُ اللَّهْوَ وَ يَمْنَعُهُ عَنْ فِكْرٍ كَانَ فِيْهِ اَوْ ذِكْرٍ كَانَ هُوَ اَوْلَى مِنْهُ وَ كَذَلِكَ فَعَلَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ مَعَ اَنَّهُ لَمْ يَمْنَعْ اِبْنَ عُمَرَ رضی الله عنه لَا يَدُلُّ عَلَى التَّحْرِيْمِ بَلْ يَدُلُّ عَلَى اَنَّ الْاَوْلَى تَرْكُهُ وَ نَحْنُ نَرَى اَنَّ الْاَوْلَى تَرْكُهُ فِي اَكْثَرِ الْاَحْوَالِ بَلْ اَكْثَرُ مُبَاحَاتِ الدُّنْيَا اَلْاَوْلَى تَرْكُهَا اِذَا عُلِمَ اَنَّ ذَلِكَ يُؤَثِّرُ فِي الْقَلْبِ فَقَدْ خَلَعَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ بَعْدَ الْفَرَاغِ مِنَ الصَّلَاةِ ثَوْبَ اَبِيْ جَهْمٍ اِذَا كَانَتْ عَلَيْهِ اَعْلَامٌ شَغَلَتْ قَلْبَهُ اَفَتَرَى اَنَّ ذَلِكَ يَدُلُّ تَحْرِيْمَ الْاَعْلَامِ عَلَى الثَّوْبِ فَلَعَلَّهُ ﷺ كَانَ فِيْ حَالَةٍ كَانَ صَوْتُ زَمَّارَةِ الرَّاعِيْ يَشْغَلُهُ عَنْ تِلْكَ الْحَالَةِ كَمَا شَغَلَهُ الْعَلَمُ عَنِ الصَّلَاةِ.

و اما نهادن وی انگشتش را در گوشهایش یا امر نکردن این کار به نافع و انکار نکردنش سماع وی را مخالفت دارد. و فقط آن فعل را وی انجام داد چون وی برای خودش صلاح دید که در حال حاضر از صدایی که بعضی وقتها لهو را بر می انگیزد و وی را از فکری که در آن است ویا از ذکری که بهتر از آن می باشد باز می دارد، گوش و قلبش را حفظ نماید. رسول اکرم ﷺ نیز این چنین کرده با این وجود ابن عمر رضی الله عنه را منع نکرد بنابراین بر تحریم دلالت نمی کند . بلکه دلالت بر اولی بودن ترکش می کند و ما ترک کردن آن را در اکثر احوال اولی و بهتر می دانیم. بلکه اکثر مباحات دنیا، ترکش اولی و بهتر است. وقتی که دانسته شود بی گمان آن در قلب اثر می کند به تحقیق رسول الله ﷺ بعد از فارغ شدن از نماز، لباسی را که ابی جحم داده بود در آورد؛ چون بر آن لباس علامت هایی بود که قلبش را مشغول کرده بود. آیا در آن فعل رسول الله ﷺ حرام گردانیدن علامت بر جامه را نیز می بینی؟ شاید رسول الله ﷺ در حالتی بوده که صدای نی چوپان وی را از آن حالت مشغول می کرد همانگونه که علامت، وی را از نماز مشغول کرد.

بَلِ الْحَاجَةُ اِلَى اِسْتِثَارَةِ الْاَحْوَالِ الشَّرِيْفَةِ مِنَ الْقَلْبِ بِحِيْلَةِ السِّمَاعِ قُصُوْرٌ بِالْاِضَافَةِ اِلَى مَنْ هُوَ دَائِمُ الشُّهُوْدِ لِلْحَقِّ وَ اِنْ كَانَ كَمَالًا بِالْاِضَافَةِ اِلَى غَيْرِهِ وَ لِذَلِكَ

قَالَ الْحَصِيْرِیُّ مَاذَا اَعْمَلُ بِسِمَاعٍ يَنْقَطَعُ اِذَا مَاتَ مَنْ يُّسْمَعُ مِنْهُ اِشَارَةً اِلَى اَنَّ السِّمَاعَ مِنَ اللهِ تَعَالَى هُوَ الدَّائِمُ فَالْاَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَى الدَّوَامِ فِیْ لَذَّةِ السَّمْعِ وَ الشُّهُوْدِ فَلَا يَحْتَاجُوْنَ اِلَى التَّحْرِيْكِ بِالْحِيْلَةِ.

بلکه حاجت به طلب راهنمایی کردن احوال شریف از قلب باحیله سماع نسبت به کسی که دایم حاضرالقلب برای حق سبحانه و تعالی است، قصور و پستی است . گر چند نسبت به غیر وی کمال باشد و به همین علت حصیری گفت : چه کنم سماعی را که با مردن کسی که از وی اشاره ای شنیده می شود؛ منقطع می گردد. حصیری این را گفت: به جهت اشاره به این که سماع از خداوند ، سماع دایمی است بنابراین انبیا علیهم السلام دایمًا در لذت سماع و شهودند پس به تحریک به توسط حیله محتاج نمی شوند.

وَاَمَّا قَوْلُ الْفُضَيْلِ هُوَ رُقْيَةُ الزِّنَاءِ وَ كَذٰلِكَ مَا عَدَاهُ مِنَ الْاَقَاوِيْلِ الْقَرِيْنَةِ مِنْهُ فَهُوَ مُنَزَّلٌ عَلَى سِمَاعِ الْفُسَّاقِ وَ الْمُغْتَلِمِيْنَ مِنَ الشَّبَّابِ وَ لَوْ كَانَ ذٰلِكَ عَامًّا لِمَا سُمِعَ مِنَ الْجَارِيَتَيْنِ فِیْ بَيْتِ رَسُوْلِ اللهِ صلی الله علیه و سلم « اِنْتَهَى عِبَارَةُ اِحْيَاءِالْعُلُوْمِ »

و اما قول فضیل: که «غنا تعویذ زنا است» و همچنین غیر این از اقوالی که به این قول نزدیک است آن خاص بر سماع فاسقان و شهوترا نان از جوانان است . اگر چند آن اقوال عام هم باشد به دلیل آنچه که سماع کرده شد از دو کنیزک در خانه رسول خدا صلی الله علیه و سلم خاص می گردد.

قَالَ فِیْ كِتَابِ الْحَدِيْقَةِ النَّدِيَّةِ قَالَ قَاضِی خَانْ لَمَّا سَمِعَ صلی الله علیه و سلم زَمَّارَةَ الرَّاعِیْ وَ كَانَ مَعَهُ اِبْنُ عُمَرَ رضی الله عنه فَقَالَ اَتَسْمَعُ حَتَّى قَالَ لاَ اَسْمَعُ فَاَخْرَجَ صلی الله علیه و سلم اِصْبَعَيْهِ مِنْ اُذُنَيْهِ مَعَ اَنَّ سِمَاعَ زَمَّارَةٍ وَ نَحْوِهَا مِمَّا لَمْ يَقْتَرِنْ بِفِسْقٍ مُبَاحٌ وَ لِهَذَا صلی الله علیه و سلم قَالَ لِابْنِ عُمَرَ اَتَسْمَعُ وَ لَمْ يَأْمُرْهُ بِسَدِّ اُذُنَيْهِ اَيْضًا وَلٰكِنْ اِنَّمَا فَعَلَ ذٰلِكَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ زُهْدًا

فِيْمَا هُوَ مِنْ مُبَاحِ الدُّنْيَا كَمَا كَانَﷺ يَتْرُكُ لَذِيْذَ الْمَأْكُوْلَاتِ وَ الْمَشْرُوْبَاتِ الْمُبَاحَةِ وَ يَتَبَاعَدُ عَنْهَا زُهْدًا فِيْهَا لا حُرْمَةً لَهَا وَ كَذٰلِكَ كَانَ صَنَعَ السَّلَفُ الصَّالِحُوْنَ يُؤْثِرُوْنَ الْخَشِنَ مِنَ الْمَلْبَسِ وَالتَّافِهَ مِنَ الْمَأْكُوْلِ مِنْ زُهْدِهِمْ وَ اِعْرَاضِهِمْ عَنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لَا لِكَوْنِ ذَلِكَ حَرَامًا وَ حَاشَاهُمْ مِنْ تَحْرِيْمِ مَا اَبَاحَهُ اللهُ تَعَالَى لَهُمْ وَلِبَقِيَّةِ خَلْقِهِ اِنْتَهَى.

در کتاب **الحدیقة** الندیه گفته که قاضی خان گفت:« و قتی که رسول خداﷺ صدای نی چوپان را شنید و همراه وی ابن عمر ﷺ بود پس گفت آیا می شنوی تا وقتی که ابن عمر گفت نمی شنوم پس رسول خداﷺانگشتانش را از دو گوشش در آورد با وجود این که شنیدن صدای نی و مانند آن از صداهایی که مقارن به فسق نباشد، مباح است و به همین علت نبیﷺبه ابن عمر گفت آیا می شنوی و به او نیز بستن گوشش را امر نکرد.» لکن این فعل را فقط به خاطر پرهیزکاری از مباحات دنیا انجام داد . همان گونه که نبی ﷺخوردنیهای شیرین و نوشیدنی های مباح را ترک می کردند و از آن به خاطر پرهیزکاری دوری می کردند نه به خاطر حرام کردن آن. و همچنین سلف صالح نیز لباس خشن و غذای بی مزه را از خوردنی اختیار می کردند به خاطر پرهیزکاری و روی گرداند نشان از زینت دنیا نه به خاطر حرام بودن آنها، و دورند ایشان از حرام کردن آنچه که خداوند متعال برای آنها و برای باقی خلقش مباح گردانیده است.

بدان ای طالب صادق هر گاه از این بیان معلوم گردید که مراد کسانی که سماع را حرام می دانستند؛ سماع فُسّاق و فُجّار بود نه از اهل الله. زیرا که سماع اهل الله مباح است به اتفاق جمیع علما چنان که در فصل سماع گذشت پس شما را لازم است که محبت اهل الله را از دست ندهید و

حالات ایشان را انکار نکنید که دوستی ایشان دوستی حق است و دیگربه محض دوستی ایشان از ایشان محسوب می گردید اگر چه عمل ایشان را به جا نیاورید؛ چگونه است که عمل ایشان را به جا آورید.

كَمَا قَالَ فِی الْحَدِیْقَةِ النَّدِیَّةِ رَوَی الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمُ بِاِسْنَادِهِمَا عَنْ اِبْنِ مَسْعُوْدٍ أَنَّهُ جَاءَ رَجُلٌ اِلَی رَسُوْلِ اللهِﷺفَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللهِ كَیْفَ تَرَی فِیْ رَجُلٍ اَحَبَّ قَوْمًا وَ لَمْ یَلْحَقْ بِهِمْ اَیْ لَمْ یَعْمَلْ بِعَمَلِهِمْ حَتَّی یَلْتَحِقَ فِیْ جُمْلَتِهِمْ فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺاَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ وَ فِیْ رِوَایَةِ مُسْلِمٍ قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ لِلَّذِیْ سَأَلَهُ عَنِ السَّاعَةِ مَا اَعْدَدْتَ لَهَا قَالَ حُبَّ اللهِ وَ رَسُوْلِهِ قَالَ اَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ. [1]

۱ـ صحیح البخاری ص۵۳۱ ـ جلد۱ـ الجزء۱۴حَدَّثَنَا سُلَیْمَانُ بْنُ حَرْبٍ ثَنَا حَمَّادُ عَنْ اِبْنِ ثَابِتٍ عَنْ اَنَسٍ رضی الله عنه اَنَّ رَجُلاً سَأَلَ النَّبِیَّﷺ عَنْ السَّاعَةِ فَقَالَ مَتَی السَّاعَةُ فَقَالَ مَاذَا اَعْدَدْتَ لَهَا قَالَ لَاشَیْءَ اِلَّا اِنِّیْ اُحِبُّ اللهَ وَ رَسُوْلَهُ ﷺ فَقَالَ اَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ قَالَ اَنَسُ فَمَا فَرِحْنَا بِشَیْءٍ اِلَّافَرِحْنَا بِقَوْلِ النَّبِیِّﷺ اَنْتَ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ قَالَ اَنَسُ فَاَنَا اُحِبُّ النَّبِیَّﷺ وَ اَبَابَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ اَرْجُوْ اَنْ اَكُوْنَ مَعَهُمْ بِحُبِّیْ اِیَّاهُمْ وَ اِنْ لَمْ اَعْمَلْ بِمِثْلِ اَعْمَالِهِمْ.

سلیمان بن حرب از حماد از ثابت و او از انس رضی الله عنه روایت کرد : به درستی که شخصی از پیامبر اکرمﷺ از روز قیامت سؤال کرده پس گفت:« یا رسول خداﷺ روز قیامت چه وقت فرا می رسد؟» پس رسول اکرمﷺ فرمود: « برای روز قیامت چه چیزی آماده کردی؟» آن شخص گفت:« هیچ چیز به جز دوست داشتن خدا و رسولش.» پس رسول خدا ﷺ فرمود:« تو همراه کسی هستی که دوستش داری.» انس گفت که از چیزی مثل خوشحال شدن مان به قول نبیﷺ (تو همراه کسی هستی که دوستش داری) خوشحال نشدیم . انس گفت:« من رسول خدا ﷺ و ابوبکر و عمر رضی الله عنه را دوست دارم و امیدوارم به سبب محبتم به آنها، همراه آنها باشم اگر چه مثل اعمال آنان انجام ندادم.»

همان گونه که در **الحدیقة** النّدیّه گفته که بخاری و مسلم با سندشان از ابن مسعود روایت کرده اند بی گمان مردی نزد رسول الله ﷺ آمد، پس گفت:« یا رسول الله نظرتودر حق مردی که قومی را دوست دارد ولی به آنها ملحق نشده چیست ؟یعنی عمل آنها را انجام نمی دهد تا به جمع آنها ملحق گردد؟» پس رسول الله ﷺفرمود :« شخص همراه کسی است که دوستش دارد.» و در روایت مسلم این چنین است رسول الله ﷺ از کسی در مورد قیامت پرسید فرمود:« چه چیزی برایش آماده کردی؟» آن شخص گفت:« دوستی خدا و رسولش را.» رسول خدا فرمود:« تو همراه کسی هستی که دوستش داری.»

رَوَی الْإِمَامُ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنْ عَایِشَةَ (رض) اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ فِیْ حَدِیْثٍ وَ لَا یُحِبُّ رَجُلٌ قَوْمًا اِلَّا جَعَلَهُ مِنْهُمْ وَ رَوَی اَبُوْ دَاوُدَ عَنْ اَبِیْ ذَرٍ رضی الله عنه اَنَّهُ قَالَ یَا رَسَوْلَ اللهِ اَلرَّجُلُ یُحِبُّ الْقَوْمَ وَ لَا یَسْتَطِیْعُ اَنْ یَعْمَلَ بِعَمَلِهِمْ قَالَ اَنْتَ یَا اَبَاذَرٍ مَعَ مَنْ اَحْبَبْتَ فَاَعَادَهَا اَبُوْذَرٍ فَاَعَادَهَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ.

امام احمد بن حنبل از عایشه (رض) روایت کرد بی گمان رسول خدا ﷺ گفت در حدیثی: «شخصی قومی را دوست نمی دارد مگر اینکه دوست داشتنش آن شخص را از جمله آن قوم گرداند.» و روایت کرد ابو داود از ابی ذر رضی الله عنه به درستی که گفت:« یا رسول الله شخصی قومی را دوست دارد و قادر نمی باشد که عمل آنها را انجام دهد» رسول خدا ﷺفرمود:« تو ای اباذر با کسی می باشی که او را دوست داری.»پس آن را ابوذرتکرار کرد و رسول خدا ﷺ نیزاین قول را تکرار کرد.»

فهَذِهِ الْاَحَادِيْثُ قَاضِيَةٌ بَاَنَّ الْمَحَبَّةَ تُلْحِقُ الْمُقَصِّرَ فِى الْاَعْمَالِ عَنْ دَرَجَاتِ الْاَوْلِيَاءِ لِمَحَبَّتِهِ اِيَّاهُمْ بهمْ فَمَا ظَنُّكَ بِمَنْ بَلَغَ مِنْ مَحَبَّتِهِ لَهُمْ اَنْ تَشَبَّهَ بِهِمْ فِيْ الْاَعْمَالِ وَ الْاِجْتِهَادِ فِيْ تَحْصِيْلِ الْكَمَالَاتِ وَ لَا يَشْتَرِطُ فِى الْاِنْتِفَاعِ بِمَحَبَّةِ الْاَوْلِيَاءِ وَ الصَّالِحِيْنَ اَنْ يَعْمَلَهُمْ اِذْ لَوْ عَمِلَهُ لَكَانَ مِنْهُمْ ثُمَّ اِنَّه' لَا يَلْزَمُ مِنْ كَوْنِهِ مَعَهُمْ اَنْ تَكُوْنَ مَنْزِلَتُه' وَ جَزَاءُه' مِثْلَهُمْ مِنْ كُلِّ وَجْهٍ وَ بِالْجُمْلَةِ فَالْمَحَبَّةُ اَهَمُّ مَا يَنْبَغِى اَنْ يَكُوْنَ لِلْعَبْدِ الْمُوَفَّق رجَاءَ اللِّحَاق بِاَوْلِيَاءِ اللهِ تَعَالَى وَ الدُّخُوْل فِيْ زُمْرَتِهِمْ فَاِنَّ مَنْ اَحَبَّ الْمُحِبِّيْنَ لِلَّهِ وَ الْمَحْبُوْبِيْنَ لَه' اَحْيَاءً وَ اَمْوَاتًا يُرْجَى لَه' خَيْرٌ كَثِيْرٌ ومِنْ جُمْلَةِ مَحَبَّتِهِمْ نُصْرَتُهُمْ عَلَى مَنْ يُعَادِيْهِمْ اَوْ يَتَكَلَّمُ فِيْهِمْ بِسُوْءٍ مِنَ الْجَاهِلِيْنَ بِمَعَانِىْ كَلَامِهِمْ مِمَّنْ يَدَّعُوْنَ الْعِلْمَ وَ هُمْ عَلَى اَسْوَءِ حَالٍ مِنَ الْاِنْكِبَابِ عَلَى حُبِّ الدُّنْيَا الَّذِى هُوَ رَأْسُ كُلِّ خَطِيْئَةٍ خُصُوْصًا اَلْحَرَامُ مِنْهَا وَ السُّحْتُ و يَتَحَاسَدُوْنَ فِيْهَا وَ اَهْلُ التَّكَبُّر وَ التَّجَبُّر مِنْ فَسَقَةِ الْعُلَمَاءِ وَ ذَكَرَ الشَّيْخُ الْاَكْبَرُ مُحْى الدِّيْن بْنُ الْعَرَبِىُّ أَنَّ سَبَبَ فُحَّةِ وَ مِنَّةِ اللهِ تَعَالَى عَلَيْهِ كَانَ بِمُحَامَاتِهِ لِفُقَرَاءِ الصُّوْفِيَّةِ وَ مُدَافَعَتِهِ عَنْهُمْ وَ اِنْتِصَارِهِ لَهُمْ كَمَا قَالَ فِيْ كِتَابِهِ رُوْحُ الْقُدُسِ وَ لَمْ اَزَلْ اَبَدًا ـ اَلْحَمْدُلِلَّهِ ـ اُجَاهِدُ الْفُقَهَاءَ فِيْ حَقِّ الْفُقَرَاءِ السَّادَةِ حَقَّ الْجِهَادِ وَ اَذَبُّ.

(دنباله و اذُبُّ) عَنْهُمْ وَاَحْمَى وَ بِهَذَا فَتَحَ لِيْ وَ مَنْ تَعَرَّضَ لِذَمِّهِمْ وَالْاَخْذِ فِيْهِمْ عَلَى التَّعْيِيْنِ وَ (حَمَلَ مَنْ لَمْ يُعَاشِرْ عَلَى مَنْ عَاشَرَ فَاِنَّهُ لَا خِفَاءَ فِى جَهْلِهِ وَلَا يُفْلِحُ اَبَدًا وَ اَيْضًا قَالَ فِى كِتَابِهِ شَرْحِ الْوَصِيَّةِ الْيُوْسُفِيَّةِ وَلَقَدْ رَأَيْتُ وَ اللهُ اَعْلَمُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فِى النَّوْم اَوْ بَعْضَ الْمَعْصُوْمِيْنَ فَقَالَ لِيْ اَتَدْرِىْ بِمَ نِلْتَ مَا نِلْتَ مِنَ اللهِ تَعَالى قُلْتُ لَا قَالَ بِاِحْتِرَامِكَ مَنْ يَدَّعِيْ اَنَّه' مِنْ اَهْلِ اللهِ سَوَاءٌ كَانَ ذَلِكَ فِىْ نَفْسِ

الْاَمْرِ كَمَا اِدَّعَاهُ اَمْ لَا فَرَاعَى اللهُ تَعَالَى لَكَ ذَلِكَ وَ شَكَرَهُ مِنْكَ فَاَعْطَاكَ مَا قَدْ عَلِمْتَ اِنْتَهَى وَ مِنَ الْمَعْلُوْمِ اَنَّ الْمُشْتَغَلَ يَتَتَبَّعُ عُيُوْبَ نَفْسِهِ لَا يَتَفَرَّغُ لِتَتَبُّعِ عُيُوْبِ غَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ بَلْ يَكِلُ ذَلِكَ اِلى مَنْ شَغَلَهُ اللهُ تَعَالَى بِذَلِكَ فَاِنَّهُ لَا يَرَى فِى الْمُسْلِمِيْنَ اِلَّامَنْ هُوَ خَيْرٌ مِّنْهُ فَاِذَا وَجَدَ مَن يَّدْعِىْ اَنَّهُ مِنْ اَهْلِ الْوِلَايَةِ صَدَّقَهُ فِىْ دَعْوَاهُ وَ لَا يَكْذِبُ بِهِ اِلَّا الْمُتَتَبِّعُ لِعَوْرَةِ غَيْرِهِ اَلتَّارِكُ لِعَوْرَةِ نَفْسِهِ اَلْمُنْهَمِكُ فِى التَّجَسُّسِ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ الْخَائِضُ مَعَ الْخائِضِيْنَ وَ اللهُ تَعَالَى يَحْفَظُ الْمُؤمِنَ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِعَوْنِهِ وَ تَوْفِيْقِهِ وَ سُلُوْكِهِ بِحُجَّةِ طَرِيْقِهِ وَذَكَرَ نَجْمُ الْغزى فِىْ كِتابِهِ حُسْنُ التَّنْبِيْهِ فِى التَّشَبُّهِ بالصّالِحِيْنَ يَنْبَغِىْ لِلْعَبْدِ مَحَبَّتُهُمْ وَ صُحْبَتُهُمْ وَزِيَارَتُهُمْ وَ التَّبَرُكُ بِهِمْ فَكَذَلِكَ الْاَوْلِيَاءُ لِاَنَّهُمْ هُمْ قَالَ شَاهُ الْكِرْمَانِىُّ مَاتَعَبَّدَ مُتَعَبِّدٌ بِاَكْثَر مِنَ التَّحَبُّبِ اِلَى اَوْلِيَاءِ اللهِ تَعَالَى فَاِذَا اَحَبَّ اَوْلِيَاءَ اللهِ تَعَالَى فَقَدْ اَحَبَّ اللهَ تَعَالَى وَ اِذَا اَحَبَّ اللهَ تَعَالَى فَقَدْ اَحَبَّهُ اللهُ تَعَالَى.

پس این حدیثها حکم کننده به این است که محبت، شخص کوتاهی کننده در اعمال از درجات اولیا را به جهت دوست داشتن او آنها را به آنها ملحق می کند . پس چه گمان می کنی تو به کسی که از محبت کردن به ایشان به مقامی رسیده که در اعمال به اولیا مشابه شده و کوشش در حاصل کردن کمالات شرط نمی باشد در نفع گرفتن با محبت اولیا و صالحین باشداین که عملشان را انجام دهد زیرا که اگر عملشان را انجام دهد هر آیینه از آنها می شود . پس لازم نیست بودن او به آنها که منزله او و جزاء او از هر جهت مانند ایشان باشد. خلاصه اینکه محبت، مهمترین چیزی است که شایسته است برای بنده ای موفق به امید ملحق شدن به اولیا الله و داخل شدن در گروه آنها باشد. چون کسی که دوست داران الهی و

محبوبان درگاه او را چه زنده باشد یا مرده دوست دارد ، برای او امید خیر کثیر است، از جمله محبت آنها است یاری دادن به آنها بر علیه کسی که دشمنی می کند به آنها یا سخن می گوید در حق آنها به زشتی از جمله نادانان به معناهای کلام آنان، از کسانی ادعای علم می کنند و حال آنکه آنان بر بدترین حال از جهت مشغول شدن بر محبت دنیا هستند، حب دنیایی که آن شر همه خطاها می باشد.خصوصا حرام و پلید از دنیا . و به همدیگر در حق دنیا حسادت می کنند. اهل تکبر و ظلم از علما فاسق هستند. شیخ اکبر محی الدین بن عربی ذکر کرد بی شک سبب گستردگی و منت خداوند بر او، حمایت او از فقرای صوفیه و از آنها دفاع کردنش و کمک کردنش بر آنها می باشد چنانچه در کتاب روح القدس گفت:« خدا را شکر، همیشه با فقها در حق فقرای صوفیه جهاد کردم و حق جهاد را ادا کردم و از آنها دور می کنم و حمایتشان می کنم و به سبب همین حمایت فیوضات خویش را بر من گشاده نمود و هر کس بر بد گویی آنها و عیب گیری ازآنها به صورت معین رو کند و خطاهای کسانی که با آنها همنشین نیستند به همنشینان آنها نسبت دهد، بی گمان در جاهل بودن او شکی نیست و هرگز نجات نخواهد یافت.»و همچنین در کتاب شرح وصیت یوسفیه گفته است در خواب رسول الله ﷺ را دیدم خدا داناتر است یا بعضی از معصومین را دیدم پس او به من گفت:« آیا می دانی علت آنکه به چیزی که از طرف خداوند رسیدی چیست؟گفتم نمی دانم گفت: « به سبب احترام گذشتن تو به کسانی که ادعا می کنند که از اهل الله هستند، برابر است زیرا آنها در حقیقت چه از اهل الله باشند یا نه، پس خداوند آن را برای تو مراعات کرده است و از این کار تو تشکر نموده است پس به تو آن چیزی را که می دانی داده است.» و آشکار است مشخصات کسی که مشغول آخرت است به دنبال عیوب خودش می گردد و برای جستجوی عیبهای دیگران

فارغ نمی شود بلکه جستجوی عیوب مردم را به کسی که خداوند او را به عیوب مردم مشغول کرده است، واگذار می کند. چون وی در مسلمین جز خیر، چیزی را نمی بیند پس وقتی که کسی را بیابد که ادعا کند که از اهل ولایت است او را در ولی بودنش تصدیق می کند. و او را تکذیب نمی کند مگر کسی که در جستجوی عیب غیر از خودش است و ترک کننده عیب خودش است و در عیب گیری از مسلمین غرق شده و فرو رفته در عیب آنان همراه فرو رفتگان خداوند مؤمن را با کمک دادن و داخل کردن به روشنایی راهش و توفیق دادنش حفظ می کند. شیخ نجم الغزی در کتاب حسن التنبیه فی التشبه بالصالحین خود گفته است: «برای بنده محبت و همنشینی و زیارت و تبرک گیری با صالحین لازم است همچنین با اولیا چون صالحین همان اولیا هستند.» شاه کرمانی گفت: «هیچ عابدی بیشتر از محبت به اولیاء الله عبادت نکرده است پس اگر اولیاء الله را دوست بدارد به تحقیق خدا را دوست داشته است؛ وقتی که خدا را دوست بدارد بی گمان خدا نیز او را دوست می دارد.»

وَ قَالَ اَبُوْ عُثْمَانَ الْحِيَرِيُّ مَنْ صَحَبَ اَوْلِيَاءَ اللهِ وَفَّقَ اِلَى الْوُصُوْلِ اِلَى الطَّرِيْقِ اِلَى اللهِ تَعَالَى وَ قَالَ يَحْيَى بْنُ مَعَاذٍ مَنْ صَحَبَ اَوْلِيَاءَ اللهِ بِصِدْقٍ اَلْهَاهُ ذَلِكَ عَنْ اَهْلِهِ وَ مَالِهِ وَ عَنْ جَمِيْعِ الْاِشْتِغَالِ فَاِذَا صَحَّ ذَلِكَ مَعَهُمْ تَرَقَّى اِلَى مَقَامِ الْاِشْتِغَالِ بِاللهِ فَاشْتَغَلَ عَمَّا سِوَاهُ وَ اِنْ لَمْ يَصِحَّ لَهُ هَذَا الْمَقَامُ مَعَ الْاَوْلِيَاءِ لَا يَشُمُّ رَائِحَةَ الْاِشْتِغَالِ بِاللهِ اَبَدًا وَ ذَكَرَ سَيِّدِيْ مُحَمَّدُ بْنُ عِرَاقٍ فِيْ كِتَابِهِ الْمُسَمَّى بِالسَّفِيْنَةِ الْعِرَاقِيَّةِ عَنِ الْفَقِيْهِ الْاَجَلِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَجَلِيِّ اِنَّهُ رَأَى رَسُوْلَ اللهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ قَالَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِيْ يَا رَسُولَ اللهِ ﷺ اَيُّ الْاَعْمَالِ اَفْضَلُ فَقَالَ وُقُوْفُكَ بَيْنَ يَدَيْ وَلِيٍّ مِنْ اَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى كَحَلْبِ شَاةٍ شَقٍّ بَيْضَةٍ خَيْرٌ لَكَ مِنْ اَنْ تَعْبُدَ اللهَ

اِرْبًا اِرْبًا فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِيْ حَيًّا كَانَ اَوْ مَيِّتًا فَقَالَ حَيًّا كَانَ اَوْ مَيِّتًا اِنْتَهَى عِبَارَةُ الْحَدِيْقَةِ .

ابو عثمان الحيری گفت: هر کس با اولياء الله هم صحبت شود، برای وصول به راه خداتوفيق داده می شود. يحيی ابن معاذ گفت :« هر کس با اوليا الله با صدق دل هم صحبت شود آن صحبتش او را از اهل و مال و از همه شغل هايش به خود مشغول می کند . پس وقتی که صحبتش با اولياء درست شد به مقام مشغول شدن با خدا ترقی می کند . پس از غير خداوند به خداوند مشغول می شود و اگر اين مقام با اولياء الله برايش محقق نگردد بوی مشغول شدن به خداوند ابدا به مشامش نخواهد رسيد.» سرورم محمد بن عراق در کتابش به نام سفينة العراقيه از فقيه بزرگ محمد بن حسين بجلی نقل کرده است که وی رسول الله ﷺ را در خواب ديد وی گفت: پس من گفتم: «ای سيد من ، ای رسول خدا ! کدام عمل بهترين عملها است؟» پس فرمودند:« ايستادن رو به روی وليی از اولياء الله مانند دوشيدن گوسفند يا شکستن تخم مرغ برای تو بهتر است ازاين که خداوند را که گاه عبادت کنی» پس به وی گفتم:« ای مولای من زنده باشد يا مرده؟» پس فرمود: «زنده يا مرده اش فرق نمی کند.»

بعضی از علما می گويندکه سماع در نزد مذاهب اربعه حرام است . زيرا که امام ابوحنيفه وامام مالک وامام شافعی وامام احمد حنبل(رح)به حرمت آن تصريح نموده اند.

كَمَا قَالَ الْقُرْطُبِيُّ فِيْ كَشْفِ الْقَنَّاعِ فَاَمَّا اَبُوْ حَنِيْفَةَ فَمَذْهَبُه فِي الْغِنَاءِ وَالسِّمَاعِ اَشَدُّ الْمَذَاهِبِ وَقَوْلُهُ فِيْهِ اَغْلَظُ الْاَقْوَالِ وَقَدْ صَرحَ اَصْحَابُهُ بِاَنَّ اِسْتِمَاعَه فِسْقٌ وَالتَّلَذُّذَ بِهِ مِنَ الْكُفْرِ وَ لَيْسَ بَعْدَ الْكُفْرِ غَايَةٌ وَاَمَّا مَالِكٌ فَاِنَّهُ لَمّا سُئِلَ عَنْهُ

قالَ اِنَّمَا يَفْعَلُهُ عِنْدَنَا اَلْفُسَّاقُ وَفِیْ كُتُبِ اَصْحَابِهِ اِذَا اِشْتَرَی جَارِيَتًا فَوَجَدَهَا مُغَنِّيَةَ فَلَهُ اَنْ يَرُدَّهَا بِالْعَيْبِ.

همان گونه که قرطبی در کشف القناع گفته: «اما ابو حنیفه (رح) پس مذهب وی سخت گیرترین مذهبها در حق نغمه خوانی و سماع است و قول وی در حق آن دو غلیظ ترین قولها است و به تحقیق یاران وی به صراحت گفته اند که شنیدن غنا عمل زشت است و لذت گرفتن با آن از جمله کفر است و بعد از کفر غایتی نیست.» اما مالک بی گمان وی وقتی که از سماع و تغنی پرسیده شد گفت:« همانا در نزد ما فقط فاسقان آن را انجام می دهند.» و در کتب یارانش ذکر شده است:وقتی که کنیزی بخرد و او را نغمه خوان یابد برای او حق باز پس دادن به سبب عیب ، ثابت می باشد.

وَاَمَّا الشَّافِعِیُّ فَقَدْ قَالَ فِیْ كِتَابِ اَدَبِ الْقَضَی اَنَّ الْغِنَاءَ لَهْوٌ مَكْرُوْهٌ يُشْبِهُ الْبَاطِلَ وَاَمَّا اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ فَاِنَّه اِبْنُهُ عَبْدُاللهِ سَئَلَ عَنْهُ فَقَالَ يَابُنَیَّ اَلْغِنَاءُ يُنْبِتُ النِّفَاقَ ثُمَّ ذَكَرَ قَوْلَ مَالِكٍ اِنَّمَا يَفْعَلُه عِنْدَنَا اَلْفُسَّاقُ اِنْتَهی هَكَذَا ذَكَرَ فِیْ مِفْتَاحِ الْقُلُوْبِ وَ هِدَايَةِ الْاَعْمَی الْكِشْمِيْرِیُّ وَ الْجَوَابُ عَنْ هَذِهِ اَلْعِبَارَاتِ قَالَ الْعَلَّامَةُ سَيِّدُ مُحَمَّدُ الْحُسَيْنِیُّ فِیْ كِتَابِ اِتِّحَافِ السَّادَاتِ الْمُتَّقِيْنَ بِشَرْحِ اِحْيَاءِ عُلُوْمِ الدِّيْنِ فِی الْجِلْدِ السَّادِسِ لِاَنَّهُ فِیْ عَشْرِ مُجَلَّدَاتٍ وَ اَمَّا اِمَامُ اَبُوْحَنِيْفَةَ (رح) فَحَكَی صَاحِبُ التَّذْكِرَةِ الْحَمْدُوْنِيَّةِ اِنَّهَ سُئِلَ هُوَ وَ سُفْيَانُ الثُّوْرِیُّ عَنِ الْغِنَاءِ فَقَالَا لَيْسَ مِنَ الْكَبَائِرِ وَ لَا مِنْ اَسْوَءِ الصَّغَائِرِ .

و اما شافعی (رح) در کتاب ادب القاضی گفته است : بی گمان نغمه خوانی لهو است و مکروه، و مشابه باطل است و اما احمد بن حنبل(رح) بی گمان پسرش عبد الله از او در مورد غنا سؤال نمود پس گفت: «ای پسرم

نغمه خوانی نفاق را می رویا ند.» سپس کلام مالک نزد ما که (فقط فُسَّاق آن را انجام می دهند) را ذکر کرد. این گونه در کتاب مفتاح القلوب و هدایة الاعمی الکشمیری ذکر کرده است و جواب از این عبارت ها را علامه سید محمد بن محمد حسینی در کتاب اتحاف السادات متقین به شرح احیای علوم الدین در جلد ششم (چون آن کتاب ده جلد است) گفته است اما ابو حنیفه (رح) پس حکایت کرده است مصنف کتاب التذکرة الحمدونیه بی گمان از امام اعظم و سفیان ثوری در مورد غنا پرسیده شد؛ پس گفتند: « از گناهان کبیره نیست و از بدترین گناهان صغیره هم نیست.»

وَ حَکَی اِبْنُ عَبْدِ رَبِّهٖ فِیْ کِتَابِ الْعَقْدِ اَیْضًا عَنْ اَبِیْ حَنِیْفَةَ(رَحْ) وَ ذَکَرَ قِصَّةَ جَارِهِ الَّتِیْ سَنَذْکُرُهَا بَعْدُ وَ ذُکِرَ عَنْ اَبِیْ یُوْسُفَ (رَحْ) اَیْضًا اَنَّهُ کَانَ یَحْضُرُ مَجْلِسَ الرَّشِیْدَ وَ فِیْهِ الْغِنَاءُ.

و ابن عبد ربه در کتاب عقد از ابی حنیفه (رح) حکایت کرده :و قصه همسایه امام اعظم را ذکر کرده است که به زودی ذکر خواهیم کرد و از ابی یوسف (رح) نیز ذکر شده است که وی به مجلس هارون الرشید حاضر می شده در حالی که در آن غنا بوده است.

وَ قَالَ الْحَافِظُ فِیْ رِسَالَتِهٖ وَ اَمَّا اَبُوْ حَنِیْفَةَ(رَحْ) فَحَدَّثَنَا اَصْحَابُنَا عَنْهُ مِنْهُمْ مَنْ حَدَّثَ عَنْ حَفْصِ بْنِ غِیَاثٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ حَدَّثَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ اَبِیْ یُوْسُفَ قَالَ ذُکِرَ عِنْدَ اَبِیْ حَنِیْفَةَ اَلْغِنَاءُ فَقَالَ اَمَّا اَنَا فَوَدَدْتُ اَنَّ لِیَ غَرِیْمًا لَازَمَنِیْ وَ حَلْفُ عَلَیَّ فَاَدْخَلَنِیْ اِلَی مَوْضِعٍ فِیْهِ سِمَاعٌ فَاَسْمَعُ وَ ذَکَرَ ابْنُ قُتَیْبَةَ اَنَّهُ ذُکِرَ عِنْدَ اَبِیْ یُوْسُفَ اَلْغِنَاءُ فَذَکَرَ قِصَّةَ جَارِ اَبِیْ حَنِیْفَةَ (رَحْ) الَّتِیْ نَذْکُرُهَا وَ هِیَ مَا حَکَاهُ اِبْنُ اَبِیْ قُتَیْبَةَ وَ غَیْرُهُ عَنْهُ کَانَ لَهُ جَارٌ وَ کَانَ کُلُّ لَیْلَةٍ یُغَنِّیْ.

حافظ در رساله خود گفته که : اما ابو حنیفه (رح) پس روایت کرده اند یاران ما از او که یاران وی کسا نی هستند که از حفص ابن غیاث روایت می کنند از آنان از محمد بن حسن که آنها از ابو یوسف روایت کرده اند که گفت: نزد ابو حنیفه صحبت از غنا شد . پس فرمود: «اما من دوست دارم که طلبکاری داشته باشم که ملازم من باشد و بر من قسم خورده مرا به جایی که در آن سماع است داخل کند ، پس من بشنوم.» ابن قتیبه را ذکر کرده بی گمان نزد ابویوسف صحبت از غنا شد پس قصه همسایه ابو حنیفه (رح) ذکر کرد که ما به زودی آن را ذکر خواهیم کرد و آن قصه ای است که ابن ابی قتیبه و غیر او از وی حکایت کرده اند که برای امام همسایه ای بود که هر شب نغمه خوانی می کرد :

✓ شعر :

اَضَاعُوْنِیْ وَاَیَّ فَتًی اَضَاعُوْا لِیَوْمِ کَرِیْهَةٍ وَ سِدَادِ ثَغْرٍ

مرا ضایع کردند و چه جوانی را ضایع کردند برای روز سخت و بستن مرز بر دشمن.

وَ کَانَ اَبُوْحَنِیْفَةَ رَحْ یَسْمَعُ اِلَیْهِ وَ اِنَّهُ فَقَدَ صَوْتَه ُ فَسَأَلَ عَنْهُ ، فَقِیْلَ لَه ُ: اِنَّه ُ وُجِدَ فِی اللَّیْلِ وَ سُجِنَ فِیْ سِجْنِ الْاَمِیْرِ عِیْسَی . فَلَبِسَ عِمَامَتَه ُ وَ تَوَجَّهَ اِلَی الْاَمِیْرِ وَ تَحَدَّثَ مَعَه ُ ، فَقَالَ :لَا اَعْرِفُ مَا اسْمُه ُ، فَقَالَ اَبُوْ حَنِیْفَةَ (رَحْ) : اسْمُه ُ عَمْرُو ، فَقَالَ الْاَمِیْرُ : یُطْلَقُ کُلُّ مَن اسْمُهُ عَمْرُو . فَاُطْلِقَ الرَّجُلُ . فَلَمَّا خَرَجَ قَالَ لَه ُ اَبُوْ حَنِیْفَةَ : اَضَعْنَاكَ ، فَقَالَ : بَلْ حَفِظْتَ . وَ تَمَامُ هَذَا اَنَّهُ قَالَ لَه ُ : فَصِرْ اِلَی مَا کُنْتَ عَلَیْهِ . وَ قَدْ ضَمَّنَ ذَلِكَ فِیْ قَصِیْدَتِهِ اَبُوْ عُمَرَ یُوْسُفُ بْنُ هَارُوْنَ الْکَنْدِیُّ الْمَعْرُوْفُ بِالرِّمَادِیِّ

عَلَى مَا اَوْرَدَه' الْحَافِظُ اَبُوْ مُحَمَّدٍ عَبْدُالْوَاحِدِ بْنُ عَلِيٍّ التَّمِيْمِيُّ الْمَرَاكِشِيُّ صَاحِبُ كِتَابِ «الْمُعْجَبِ فِيْ اَخْبَارِ اَهْلِ الْمَغْرِبِ » وَ الْقَصِيْدَةُ اَوَّلُهَا شِعْرٌ:

ابو حنیفه (رح) به او گوش می داد و بی گمان امام اعظم (رح) یک وقت صدای وی را نشنید . پس از حال وی جویا شد .گفتند که وی در شب یافته شده و در زندان امیر عیسی زندانی شده است .پس امام (رح) عمامه اش را پوشید و به نزد امیر رفت و با وی در حق همسایه اش صحبت کرد. پس امیر گفت:« نمی دانم اسمش چیست» امام فرمود:«اسمش عَمرو است!» امیر گفت:« هر کس که اسمش عَمرو باشد آزاد کنند»پس آزاد کرده شد و وقتی که عَمرو از زندان بیرون آمد ، ابو حنیفه (رح) بنا به اقتباس از شعرش به وی گفت: « ما تو را ضایع کردیم.» عَمرو گفت:« بلکه حفظ کردی» و تمام این قصه این گونه است که امام به وی گفت:« به کار قبلی خود ادامه بده» به تحقیق ابو عَمرو یوسف بن هارون کندی معروف به رمادی آن را در قصیده اش آورده است بنا به آن چیزی که حافظ ابو محمد عبد الواحد بن علی تمیمی مراکشی نویسنده کتاب«المعجب فی اخبار اهل المغرب» آورده است و قصیده اولش این گونه است.

✓ **شعر :**

لَخَطْبُ الشَّارِبِيْنَ يَضِيْقُ صَدْرِيْ وَ يُوْقِظُنِيْ تَلَقِّيْهِمْ بِضُرٍّ

فَاِنَّ اَبَا حَنِيْفَةَ وَ هُوَ عَدْلٌ وَفَرَّمِنَ الْقَضَاءِ مَسِيْرَةَ شَهْرٍ

فَقِيْهٌ لَا يُدَانِيْهِ فَقِيْهٌ اِذَا ذَكَرَ الْقِيَاسَ اَتَى بِدُرٍّ

وَكَانَ لَهُ مِنَ الشَّرَابِ جَارٌ يُوَاصِلُ مَغْرِبًا مِنْهَا بِفَجْرٍ

معنی شعر : هر آیینه سختی و دشواری شراب خوران دلم را تنــگ می کند و برخورد نمودن ایشان با رر مرا آگاه می کند. چون ابوحنیفــه (رح) در حالی که بسیار عادل است به خاطر اینکه قاضی نشود مسیر یــک مــاه راه را فرار کرده است. فقیهی است که در مقام فقاهت، نظیری نــدارد وقتــی که صحبت از قیاس باشد درّ می آورد. برایش همسایه ای ازشــراب خــواران بود که با شراب خواری شب را به صبح می رساند.

- ✓ **شعر :**

وَ كَانَ اِذَا اشْتَهَى غَنَّــى بِبَيْــتِ	الْمُضَاعِ بِسِجْنِهِ مِنْ آلِ عَمْرٍو
اَضَاعُوْنِيْ وَ اَيَّ فَتًــى أَضَاعُوْا	لِيَــوْمِ كَــرِيْهَةٍ وَ سِــدَادِ ثَغْرٍ
فَغَيَّبَ صَوْتَ ذَاكَ الْجَارِ سِجْنٌ	وَ لَمْ يَكُنِ الْاِمَامُ بِذَاكَ يَـدْرِيْ
فَقَالَ وَ قَدْ مَضَى لَيْـلٌ وَ ثَـانٍ	وَ لَـمْ يَسْـمَعْ غِنَاءً لَيْتَ شِعْرِيْ
اَجَارِيْ الْمُؤْنِــسِيْ لَيْـلًا غِنَـاهُ	لِـخَيْرٍ قَطَــعَ ذَلِـكَ اَمْ لِـشَـرٍّ

ترجمه: و آن همسایه وقتی که دلش می خواست بیتی را می خواند که وی را از زندان آل عمرو بیرون آورده بود، مرا ضایع کردند و چه جــوانی را ضایع کرده اند! برای روز سخت و بســتن مــرز بــر دشــمن صــدای آن همسایه را زندان غایب کرد و امام آن را نمی دانست. امام گفــت و حــال آن که یک و دو شب گذشــته بــود و غنــای همســایه را نشــنیده بــود ، کــاش می دانستم آیا همسایه و مونسم امشب نغمه خوانیش را برای امر خیر قطع کرد یا برای شر.

فَقَالُوْا اِنَّــهُ فِــيْ سِجْـنِ عِـيْسَى	اَتَـوْهُ بِـهِ بِـلَيْـلٍ وَ هُـوَ يَسْـرِيْ
فَنَادَى بِـالـطَّوِيْلَـةِ وَ هِــيَ مِمَّـا	يَــكُـوْنُ بِرَأْسِــهِ لِجَـلِيْـلِ اَمْـرٍ

وَ يَمَّمَ جَارَهُ عِيْسَى بْنَ مُوْسَى　　فَلَاقَاهُ بِاِكْرَامٍ وَ بِشْرٍ

فَقَالَ سَجَنْتَ لِيْ جَاراً سُمِّيَ بِعَمْرٍو　　فَقَالَ يُطْلِقُوْا كُلَّ عَمْرٍو

ترجمه : پس به امام گفتند بی گمان همسایه ات در زندان عیسی است او را شب در حالی که قدم می زد به زندان بردند؛ پس امام عمامه درازش را خواست و آن عمامه از عمامه هایی بود که برای کارهای مهم بر سر می گذاشت . و از امیر عیسی بن موسی در مورد همسایه اش شفاعت کرد. پس امیر با امام با احترام و خوش رویی برخورد کرد. امام به او گفت:«همسایه ام را که عمرو نامیده می شود زندانی کرده ای.» امیر گفت هر زندانی که اسمش عمرو با شد آزاد کنید.

فَقَدْ تَضَمَّنَتْ هَذِهِ الْحِكَايَةُ وَ الْقَصِيْدَةُ اَنَّهُ كَمَا يَسْمَعُ اِلَيْهِ وَ لَمْ يَنْهَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَدَلَّ عَلَى اِبَاحَتِهِ عِنْدَهُ فَاِنَّ اسْتِمَاعَهُ كُلَّ لَيْلَةٍ مَعَ وَرَعِهِ وَ زُهْدِهِ يَنْبَغِيْ اَنْ يُحْمَلَ عَلَى الْاِبَاحَةِ ، وَ مَاوَرَدَ عَنْهُ بِخِلَافِهِ يُحْمَلُ عَلَى الْغِنَاءِ الْمُقْتَرِنِ بِشَيْءٍ مِنَ الْفُحْشِ وَ نَحْوِهِ جَمْعًا بَيْنَ الْقَوْلِ وَ الْفِعْلِ عَلَى اَنَّ التَّحْرِيْمَ اُخِذَ مِنْ مُقْتَضَى قَوْلِهِ لَا مِنْ نَصِّهِ فِيْمَا عَلِمْتُ وَ رَأَيْتُ فِيْ كُتُبِهِمْ ، وَ لَا دِلَالَةَ فِيْمَا اُخِذَ مِنْهُ لِاحْتِمَالِهِ وُجُوْهًا . هَكَذَا ذُكِرَ فِيْ كِتَابِ الْاِمْتَاعِ لِكَمَالِ الْاَدْفَوِيِّ ،وَ كِتَابِ شَيْخِ الْاِسْلَامِ بِشَرْحِ صَحِيْحِ الْبُخَارِيِّ ، وَ كِتَابِ مَدَارِجِ النُّبُوَّةِ لِلشَّيْخِ عَبْدِالْحَقِّ ﷺ.وَ اَمَّا الْاِمَامُ مَالِكٌ (رح) فَقَدْ ذَكَرْنَا فِيْ قِصَّةِ اِبراهِيْمَ بْنِ سَعِيْدٍ مَا وَقَعَ مِنْ مَالِكٍ يَعْنِيْ اَنَّ الرَّشِيْدَ سَأَلَهُ : هَلْ بَلَغَكَ عَنْ مَالِكِ بْنِ اَنَسٍ فِيْ ذَلِكَ شَيْءٌ ؟ فَقَالَ : لَا وَاللهِ اِلَّا اَنَّ اَبِيْ اَخْبَرَنِيْ اَنَّهُمُ اجْتَمَعُوْا فِيْ مَدَحَاتٍ كَانَتْ فِيْ بَنِيْ يَرْبُوْعٍ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ جِلَّةٌ وَ مَالِكٌ اَقَلُّهُمْ مِنْ فِقْهٍ وَ

قَدْرٍ ، مَعَهُمْ دُفُوْفٌ وَ عِيْدَانٍ يُغَنُّوْنَ بِهَا وَ يَلْعَبُوْنَ ، وَ مَعَ مَالِكٍ دَفٌّ مُرَبَّعٌ وَهُوَ يُغَنِّيْهِمْ شِعْرَ سَلْمَى

وَ قَدْ قَالَتْ لِأَ تْرَابٍ لَهَا زَهْرٍ تَلَاقَيْنَا تَعَالَيْنَ فَقَدْ طَابَ لَنَا الْعَيْشُ تَعَالَيْنَا

اَزْ مَعَتْ بَيْنَنَا وَ اَيْنَ لِقَائُهُمْ اَيْنَا.

چون گوش دادن امام به آن نغمه هر شب با پرهیزکاری و زهد مناسب است که بر مباح بودن آن حمل گردد. و آن اقوالی که از امام به خلاف مباح بودن روایت شده است حمل می شود بر غنایی که مقارن با چیزی از فحش و مانند آن باشد؛ به جهت جمع کردن بین گفتار و کردار وی به علاوه برای تحریم غنا ، مقتضای قول امام دلیل است نه از صریح قول وی بنا به آن چیزی که من دانستم و در کتب ایشان دیدم . و در آن چیزی که از اقتضای قول امام بر حرمت غنا گرفته شده، دلیلی بر حرمت نیست به جهت متحمل بودن آن بر چندین وجه . و در کتاب امتاع که تألیف کمال ادفوی است و کتاب شیخ الاسلام که برای صحیح بخاری شرح نوشته است و کتاب مدارج نبوت که تألیف شیخ عبدالحق (رح) است نیز این گونه ذکر شده است. اما در مورد امام مالک(رح): به تحقیق در قصه ابراهیم بن سعید آن چیزی را که از مالک(رح) به وقوع پیوسته، ذکر کرده ایم. یعنی رشید از ابراهیم بن سعید پرسید آیا در مورد غنا از مالک ابن انس روایتی به تو رسیده است؟ پس ابراهیم بن سعید گفت: «نه به خدا قسم روایتی نرسیده است . مگر اینکه پدرم به من خبر داد بی گمان آنها در مدایحی که در بنی یربوع بود جمع می شدند و آنان در آن روز، جلیل القدر بودند و مالک(رح) کمترین آنها از نظر علم فقه و منزلت بود. همراه آنها دفها و چوبهایی بود که با آنها نغمه خوانی و بازی می کردند و همراه مالک(رح) یک دف چهار گوش بود و مالک شعر سلمی را بر ایشان می خواند.»تر جمه ابیات : او قصد دوری

و فراق ما را نموده است و دیدار آنان کجا و چه موقع فرا می رسد.تحقیق او به همسالان خویش که همانند شکوفه هائی بودند گفت : به دیدار ما بیائیــد زندگی بر ما لذیذ و گوارا گشته است گرد ما بیائید .

وَ قَدْ حَكَى صَاحِبُ الْاَغَانِىْ وَ الْتَّذْكِرَةِ الْحَمْدُوْنِيَّـةِ : اَنَّ مَالِكًـا سَـمِعَ مَـنْ يُغَنِّىْ شَيْئًا غَيْرَ الصَّوَابِ ، فَسَأَلَهُ ذَلِكَ اَنْ يُخْبِرَهُ بِالصَّوَابِ ، فَاَخْرَجَ رَأْسَهُ مِنْ كُوَّةٍ وَ غَنَّاهُ عَلَى الصَّوَابِ ، فَسَأَلَهُ اَنْ يُعِيْدَهُ ، فَقَالَ حَتَّى يَقُوْلَ: اَخَذْتُهُ عَنْ مَالِكِ بْنِ اَنَـسٍ . وَحَكَى الْاِبَاحَةَ عَنْهُ اَبُوالْقَاسِمِ الْقُشَيْرِىُّ ، وَ الْاُسْتَاذُ اَبُو مَنْصُوْرٍ ،وَالْقِفَالُ ، وَ غَيْرُهُمْ . وَ سَأَلْتُ جَمَاعَةً مِنَ الْفُضَلَاءِ الْمَالِكِيَّةِ : هَلْ لَهُ نَصٌّ فِىْ تَحْـرِيْمِ الْغِنَـاءِ ؟ فَقَـالُوْا : وَ اِنَّمَا اُخِذَ مِنْ قَوْلِهِ اَنَّهُ لَا يَصِحُّ بَيْعُ الْجَارِيَةِ الْمُغَنِّيَةِ عَلَى اَنَّهَا مُغَنِّيَةٌ ، وَ مِنْ نَصِّهِ فِـى الْجَارِيَةِ اَنَّهُ اِذَا وَجَدَهَا مُغَنِّيَةً كَانَ لَهُ الرَّدُّ . وَ هَذَا لَايَدُلُّ عَلَى التَّحْرِيْمِ فَاِنَّهُ يَجُوْزُ اَنْ يَكُوْنَ عِنْدَهُ حَلَالًا ،وَ يَمْتَنِعُ الْبَيْعُ لِاَمْرٍ آخَرَ اِمَّا لِكَوْنِهِ غَيْرَ مُنْضَبِطٍ وَ اِنَّـهُ لَـا يُقَابَـلُ بِالْعَوَضِيَّةِ شَرْعًا كَمَا اَنَّ عَسْبَ الْفَحْلِ جَائِزٌ وَ لَا يَصِحُّ الْعَقْدُ عَلَيْهِ بِبَيْعٍ وَ لَا اِجَارَةٍ . وَ قَدْ ذَكَرَ الْقَاضِىْ عَيَاضُ الْمَالِكِىُّ فِى التَّنْبِيْهَاتِ مَنْعَ اِجَارَةِ الدَّفِّ مَعَ الْقَوْلِ بِاِبَاحَتِهِ وَ قَالَ : مَا كُلُّ مُبَاحٍ يَجُوْزُ الْعَقْدُ عَلَيْهِ . قَالَ صَاحِبُ الْبَحْـرِ : اِنَّ مَالِكًـا يَـرُدُّ الْجَارِيَـةَ بِالْغِنَاءِ وَ لَا يَرُدُّ الْعَبْدَ . قَالَ : لِاَنَّ الْغِنَاءَ يَدُلُّ عَلَى قِلَّـةِ صِـيَانَتِهَا وَ لَـوْ كَـانَ الْغِنَـاءُ حَرَامًا لَرَدَّ الْعَبْدَ اَيْضًا ، ثُمَّ بِتَقْدِيْرِ تَسْلِيْمِ ذَلِكَ كُلُّهُ يَدُلُّ عَلَـى تَحْـرِيْمِ غِنَـاءِ النِّسَـاءِ خَاصَّةً لَا لِاَجْلِ اَنَّ الْغِنَاءَ نَفْسَهُ حَرَامٌ وَ اِنَّمَا هُوَ لِاَجْلِ اَنَّ الْغِنَاءَ مِنَ النِّسَاءِ يَدْعُوْ اِلَـى الْفِسَادِ وَ الْاِفْسَادِ.

و به تحقیق مصنف کتاب اغانی و تذکرة الحمدونیــه حکایــت کــرد: بی شک امام مالک(رح) چیزی نا جایز از نغمه خوان شنید. پس ازاو خواست

که شعری جایز بخواند. پس سرش را از دریچه ای بیرون آورد و برای مالک نغمه نیک خواند. پس مالک از او خواست دوباره بخواند. مغنّــی نیــز دوبــاره خواند تا وقتی که گفت: «از مالک بن انس گرفتم.» ابــو القاســم قشــیری از مالک، مباح بودن غنا را نقل کرده است و همچنین استاد ابو منصور و قفــال و غیر آنها نقل کرده اند و از گروهی از علمای مالکیه پرسیدم که آیا نصّی در حرام گردانیدن غنا از او موجود است؟پس گفتند: «حرمت غنا از قول امــام مالک (رح) که فرموده است: (بی گمان فروختن کنیز آواز خوان بنا بــه آواز خوان بودن آن جایز نیست) و از نص صریح او در مورد جاریــه کــه فرمــوده است (بی گمان خریدار وقتی که کنیز را آواز خوان بیابد حق برگردانــدن او را دارد) گرفته شده است و این بر حرام بودنش دلالــت نمــی کنــد؛ چــون ممکن است که نزد امام مالک فروختن آن کنیز حــلال باشــد و بــه جهــت امری دیگر مثلًا یا به جهت غیر منضبط بودنش و یا بــه جهــت ایــن کــه بــر آوازخوانی، شرعًا عوض قرار داده نمی شود ، فروختنش ممنوع باشد. همان گونه که کشا ندن اسب نر به اسب ماده به جهت تلقیح جــایز اســت و لکــن فروختن این کشیدن (این کار) و اجاره دادن آن جایز نیست. و به تحقیــق قاضی عیاض مالکی در کتاب تنبیهات اجاره دف را با وجود حکم بــه مبــاح بودنش منع کرده است و گفته است: هر مباحی عقد بر آنهــا جــایز نیســت. صاحب بحر می گوید: بی گمان امام مالک (رح) کنیز را به سببب نغمه خوان بودنش برگرداند ولی برده را بر نمی گرداند، گفته است چون غنــای کنیــز نغمه خوان، بر بی بند و بار بودنش دلالت می کند و اگرغنا حرام بود ، بــرده را نیز برمی گرداند . سپس به تقدیر تسلیم بــه آن، تمــام دلایــل فقــط بــر تحریم غنای زنا ن دلالت می کند نه این که خود غنا حــرام باشــد و حــرام بودن غنای زنان به این خاطر است که بی گمان غنای زنان به فاسد شــدن و فاسد کردن می انجامد.

وَ لِذَلِكَ صَرَّحَ ابْنُ الْعَرَبِیِّ الْمَالِکِیُّ بِاَنَّهُ یَجُوْزُ لِلرَّجُلِ سَمَاعُ جَارِیَتِهِ ، وَ بِالْجُمْلَةِ فَاِذَا لَمْ یَکُنْ لَهُ نَصٌّ فِی الْمَسْأَلَةِ فَمَا اسْتَنْبَطُوْهُ غَیْرُ مُنْتَجَةٍ اِذْ هُوَ مُحْتَمَلٌ ،وَ مَا نُقِلَ عَنْهُ بِالْاِسْنَادِ سُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ : اِنَّمَا یَسْمَعَهُ الْفُسَّاقُ، مُحْتَمَلٌ مَحْمُوْلٌ عَلَی غِنَاءٍ یَقْتَرِنُ بِهِ مُنْکَرٌ وَ نَحْوُهُ جَمْعًا بَیْنَ النُّقُوْلِ الَّتِیْ قَدَّمْنَاهُ الَّتِیْ هِیَ صَرِیْحَةٌ ، وَ اَیْضًا فَقَوْلُهُ :(اِنَّمَا یَسْمَعُهُ الْفُسَّاقُ) مُحْتَمَلٌ اَنَّ الَّذِیْنَ نَعْهَدُهُمْ وَ نَعْرِفُهُمْ لَیَسْمَعُوْنَه عِنْدَنَا وَ صِفُهُمْ کَذَا ، فَلَا یَدُلُّ اَنَّهُ اَرَادَ التَّحْرِیْمَ کَمَا اِذَا قُلْتُ : مَا قَوْلُكَ فِی الْمُتَفَرِّجِیْنَ فِی الْبَحْرِ ؟ فَتَقُوْلُ : اِنَّمَا یَفْعَلُهُ عِنْدَنَا اَهْلُ اللَّعْبِ وَاَهْلُ الْفِسَادِ فَلَا دِلَالَةَ عَلَی تَحْرِیْمِ فَرَجَةِالْبَحْرِ.

و به همین جهت ابن عربی مالکی تصریح کرده است به این که بی گمان برای مرد، نغمه خوانی کنیزکش جایز است. و خلاصه وقتی که بر حرمت غناء نصّی نباشد پس آنچه که بر حرمت آن استنباط کرده اند بی نتیجه است زیرا که آن محتمل است.وآنچه از امام مالک(رح) با اسناد نقل شده است که از وی در مورد غناء سؤال شد پس گفت « به درستی که آن را فقط فاسقان انجام می دهند» محتمل بوده و محمول بر غنایی است که مقرون به منکر و مانند آن باشد . به جهت جمع کردن بین نقلهایی که از مالک نقل کردیم که آنها صریح و روشنند و همچنین قول وی« آن را فاسقان انجام می دهند» نیز حمل بر این می شود که همانا که آن کسانی که ما می دانیم و می شناسیم به غنا گوش می دهند در حالیکه وصفشان در نزدما چنین می باشد . بنا بر این دلالت بر این که وی تحریم را اراده کرده با شد، نمی کند همان گونه که وقتی بگویم نظر تو در مورد غواصان در دریا چیست؟ پس تو جواب دهی که نزد ما آن را فقط اهل بازی و اهل

فساد انجام می دهند پس در این قول تو دلالتی در تحریم غواصی در دریا نیست.

وَ اَمَّا الْاِمَامُ الشَّافِعِيُّ فَلَيْسَ تَحْرِيْمُ الْغِنَاءِ مِنْ مَذْهَبِهِ اَصْلًا . قَالَ صَاحِبُ الْاِمْتَاعِ : وَ تَتَبَّعْتُ اَنَا عِدَّةً كَثِيْرَةً مِنَ الْمُصَنَّفَاتِ فَلَمْ اَرَلَهُ نَصًّا فِيْ تَحْرِيْمِهِ ، وَ طَالَعْتُ جُمْلَةً مِنَ الْاُمِّ وَ الرِّسَالَةِ وَتَصَانِيْفِ مُتَقَدِّمِي الْاَصْحَابِ وَ مُتَوَسِّطِيْهِمْ وَ مُتَاَخِّرِيْهِمْ فَلَمْ يَحْكِ اَحَدٌ عَنْهُ التَّحْرِيْمَ ، بَلْ حَكَى عَنْهُ الْاُسْتَاذُ اَبُوْ مَنْصُوْرِ الْبَغْدَادِيُّ: اَنَّ مَذْهَبَهُ اِبَاحَةُ السَّمَاعِ بِالْقَوْلِ وَ الْاَلْحَانِ مَالَمْ يَقْتَرِنْ سَمَاعُهُ بِشَيْءٍ مِنَ الْمُنْكَرَاتِ وَ لَمْ يُضَيَّعْ مِنْ ذَلِكَ اَوْقَاتُ الصَّلَاةِ عَنْ اَدَائِهَا فِيْهَا.

و اما امام شافعی: تحریم غنا اصلًا از مذهب وی نیست. مصنف کتاب امتاع گفته است: «بسیاری از کتابها را گشتم ولی برای امام شافعی(رح) قولی را که صراحتًا غنا را تحریم کرده باشد، نیافتم. گروهی از کتاب های اصل و رساله و تصنیفات متقدمین، متوسطین و متأخرین شافعیه را مطالعه کردم ولی کسی از آنها از امام شافعی تحریم غنا را روایت نکرده است؛ بلکه استاد ابومنصور بغدادی از امام شافعی حکایت کرده است که بی گمان مذهب امام شافعی ، مباح بودن سماع است، با لحن خوانده شود یا ساده فرقی نمی کند مادامی که سماعش با چیزی از منکرات مقارن نشود و به جهت سماع، نمازهارا از بجا آوردن در وقت آن ضایع نکند. »

وَ اَمَّا الْاِمَامُ اَحْمَدُ بْنُ حَنْبَل ؛ فَقَالَ اَبُو الْوَفَاءِ بْنُ عَقِيْلٍ فِيْ كِتَابِهِ الْمُسَمَّى بِالْفُصُوْلِ : صِحَّتِ الرِّوَايَةُ عَنْ اَحْمَدَ اَنَّهُ سَمِعَ الْغِنَاءَ عَنِ ابْنِهِ الصَّالِحِ . وَ قَالَ اَبُوْ حَامِدٍ : اِنَّ فِعْلَهُ يُضَافُ اِلَيْهِ مَذْهَبًا يَكُوْنُ كَالْقَوْلِ وَ حَكَاهُ عَنْ جَمَاعَةِ الْاَصْحَابِ ، وَ قَدْ كَانَ اَبُوْبَكْرٍ الْخِلَالُ وَ صَاحِبُهُ عَبْدُالْعَزِيْزِ يَحْمِلَانِ الْكَرَاهَةَ مِنْ اَحْمَدَ عَلَى غِنَاءٍ

يَقْتَرِنُ بِهِ مَا يَقْتَضِى الْكَرَاهَةَ .وَ قَالَ شَارِحُ الْمُقَفَّى : رُوِىَ عَنْ اَحْمَدَ اَنَّهُ سَمِعَ عِنْدَ ابْنِهِ الصَّالِحِ قَوَّالًا لَا يُنْكِرُهُ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ : يَا اَبَتِ اَلَسْتَ كُنْتَ تُنْكِرُه ؟ فَقَالَ : قِيلَ لِىْ : اِنَّهُمْ يَسْتَعْمِلُوْنَ الْمُنْكَرَ مَعَهُ .وَ مَا اسْتَنْبَطَهُ ابْنُ الْجُوْزِىِّ غَيْرُ مُنْتِجَةٍ .وَ اَمَّا مَنْعُ بَيْعِ الْجَارِيَةِ الْمُغَنِّيَةِ فَتَقَدَّمَ الْكَلَامُ عَلَيْهِ عِنْدَ ذِكْرِ مَالِكٍ .وَ عَنْ صَالِحِ بْنِ اَحْمَدَ اَنَّ اَبَاهُ كَانَ يَسْمَعُ قَوْلَ ابْنِ الْخَبَّازَةِ هُوَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْنِ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا بْنِ اَبِىْ بَكْرِ الْبَغْدَادِىُّ الشَّاعِرُ ، قَالَ الْحَافِظُ مُحَمَدُ بْنُ طَاهِرٍ:حَدَّثَنَا اَبُوْبَكْرِ اَحْمَدُ بْنُ عَلِىٍّ ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ ، حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ اَحْمَدَ : سَمِعْتُ اَبَا الْعَبَّاسِ الْحَسَنِ الْفُرْغَانِىَّ يَقُوْلُ : سَمِعْتُ صَالِحَ بْنَ اَحْمَدَ يَقُوْلُ : كُنْتُ اُحِبُّ السَّمَاعَ وَ كَانَ اَبِىْ يَكْرَهُ ذَلِكَ، فَوَاعَدْتُ لَيْلَةً ابْنَ الْخَبَّازَةِ فَمَكَثَ عِنْدِىْ اِلَى اَنْ عَلِمْتُ اَنَّ اَبِى قَدْ نَامَ ، فَاَخَذَ يُغَنِّىْ ، فَسَمِعْتُ حِسَّةً فَوْقَ السَّطْحِ ، فَصَعِدْتُ ، فَرَأَيْتُ اَبِىْ فَوْقَ السَّطْحِ يَسْمَعُ مَا يُغَنِّى وَ ذَيْلُه تَحْتَ اِبْطِهِ هُوَ يَتَبَخْتَرُ فَوْقَ السَّطْحِ كُلُّهُ يَرْقُصُ . وَ قَدْ رُوِىَ مِثْلُ هَذِهِ الْقِصَّةِ مِنْ وَجْهٍ آخَرَ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ اَحْمَدَ . قَالَ ابْنُ الْجُوْزِىِّ فِىْ تَلْبِيْس اِبْلِيْسَ اَخْبَرَنَا اَبُوْ مَنْصُوْرِ الْقَرْزَازُ ، حَدَّثَنَا اَبُوْبَكْرٍاَحْمَدُ بْنُ عَلِىِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الثُّوْرِىُّ ، حَدَّثَنَا يُوْسُفُ بْنُ عُمَرَ الْقَوَّاسُ ، سَمِعْتُ اَبَابَكْرِ بْنَ مَالِكٍ الْقِطِّيْعِىَّ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ اَحْمَدَ ، قَالَ : كُنْتُ اَدْعُوابْنَ الْخَبَّازَةِ وَ كَانَ اَبِىْ يَنْهَانَا عَنِ التَّغَنِّىْ ، فَكُنْتُ اِذَا كَانَ عِنْدِىْ اَكْتُمُهُ مِنْ اَبِىْ لِئَلَّا يَسْمَعَ ، فَجَاءَ ذَاتَ لَيْلَةٍ عِنْدِىْ وَ كَانَ يَقُوْلُ ، فَعَرَضَتْ لِاَبِىْ عِنْدِىْ حَاجَةٌ وَ كَانُوْا فِىْ زُقَاقٍ ، فَجَاءَ فَسَمِعَهُ يَقُوْلُ ، فَوَقَعَ فِىْ سَمْعِىْ شَىْءٌ مِنْ قَوْلِهِ ، فَخَرَجْتُ لِاَنْظُرَ فَاِذَا اَبِىْ ذَاهِبًا وَ جَائِيًا ، فَرَدَدْتُ الْبَابَ وَ دَخَلْتُ . فَلَمَّا كَانَ

مِنَ الْغَدِ قَالَ : يَا بُنَيَّ إِذَا كَانَ مِثْلَ هَذَا فَنِعْمَ هَذَا الْكَلَامُ . وَ اَخْرَجَهُ اَيْضًا ابْنُ طَاهِرٍ عَنْ اَبِیْ غَالِبِ الذِّهْلِيِّ عَنْ اَبِیْ بَكْرٍ الْخَطِيْبِ مِثْلَهُ.

اما امام احمد ابن حنبل: ابو الوفاء بن عقیل در کتاب فصول خود گفت: «از امام احمد حنبل روایت است که بی گمان وی از پسرش صالح غنا گوش کرد.» ابو حامدگفت: «بی گمان اعمال امام احمد به صورت مذهب به وی نسبت داده می شود و مانند گفتارش می باشد . این قول را گروهی از اصحاب امام احمد حنبل نقل کرده اند ابوبکر حلال و رفیق وی عبدالعزیز، کراهتی را که از امام احمد نقل شده ، حمل بر غنایی می کردند که مقارن با کارهایی باشدکه اقتضای کراهت می کنند. شارح المقفی گفت:« ازامام احمد حنبل روایت شده که بی گمان وی نزد صالح، به نغمه خوانی گوش داد و رد نکرد پس پسرش به وی گفت: «ای پدر مگر تو سماع را رد نمی کردی؟» امام احمد گفت: «به من گفته شده که نغمه خوانان همراه نغمه خوانی، منکر استعمال می کنند.» و قولی که ابن جوزی در مورد حرمت غنا استنباط کرده است بی نتیجه است . و اما منع از فروختن کنیزک نغمه خوان در مذهب امام احمد، در آن مورد هنگام ذکر امام مالک سخن گفتیم. و از صالح پسر امام احمد روایت شده که بی گمان پدرش قول ابن خبازه را گوش می کرد و او محمد بن عبد الله بن یحیی بن زکریا بن ابی بکر بغدادی بوده است. حافظ محمد بن طاهر گفت: ابوبکر احمد بن علی به ما از محمدبن حسین و او از حسین بن احمد روایت کرد که از ابوالعباس حسن فرغانی شنیدم که می گفت از صالح پسر احمد شنیدم که می گفت: «من سماع را دوست داشتم و پدرم از آن متنفر بود یک شب با ابن خبازه قرار گذاشتم پس وی نزد من ماند تا وقتی که من دانستم بی شک پدرم خوابیده است . ابن خبازه شروع به نغمه خوانی کرد پس من صدای پایی را از پشت بام شنیدم .

بنابراین برپشت بام رفتم تا ببینم چه خبر است. پدرم را بر پشت بام دیـدم که نغمه خوانی ابن خبازه را گوش می کرد در حالی که دامنش زیر بغلش بود و او در پشت بام می خرامید و کل بدنش می رقصید.» و مانند این قصه بـه طریق دیگر از عبد الله بن احمد روایت شده اسـت . ابـن جـوزی در کتـاب تلبیس ابلیس گفت : ابو منصور القرزاز برای ما از ابو بکر احمد بن علی ابـن حسین ثوری و وی از یوسف بن عمر قواص روایت کرده است کـه از ابـوبکر ابن مالک قطیعی شنیدم که وی از عبد الله بن احمد شنیده است که عبدالله گفت: «من ابن خبازه را دعوت می کردم و پدرم ما را از نغمـه خـوانی نهـی می کرد . پـس وقتـی کـه ابـن خبـازه نـزدم بـود وی را از پـدرم پنهـان می کردم تا پدرم صدای او را نشنود. پس شبی ابن خبازه نزدم آمد و داشت نغمه خوانی می کرد. پس برای پدرم حاجتی پیش آمد که به نزد من بیاید و آنان درکوچه بودند . پس پدرم آمد و نغمه ابن خبازه را شنید و چیزی گفت و من چیزی از گفته پدرم شنیدم . بنابر این بیرون آمدم تا ببینم که کیست که ناگاه دیدم پدرم در حال رفت و آمد است . پس در را بستم و داخل خانه شدم . وقتی که صبح شد پدر به من گفت:« ای پسرم وقتی که نغمه خـوانی مثل این باشد چه کلام خوبی است.» و مثل این قصـه را ابـن طـاهر از ابـی غالب ذهلی از ابی بکر خطیب روایت کرده است.

قَالَ ابْنُ الْقُتَيْبَةِ فِيْ كِتَابِ الرُّخْصَةِ : دَخَلَ مُعَاوِيَةُ رضي الله عنه عَلَى عَبْدِ اللهِ بْنِ جَعْفَرٍ يَعُوْدُهُ ، فَوَجَدَ عِنْدَهُ جَارِيَةً فِيْ حُجْرِهَا عُوْدٌ ، فَقَالَ : مَاهَذَا يَا ابْـنَ جَعْفَـرٍ ؟ فَقَـالَ : هَذِهِ جَارِيَةٌ أَرَاهَا رَقِيْقَ الشِّعْرِ فَتَزِيْدُهُ حُسْنًا لِحُسْنٍ ، قَالَ : فَلْتَقُـلْ ، فَحَرَّكَـتِ الْعُـوْدَ فَغَنَّتْ . قَالَ :فَحَرَّكَ مُعَاوِيَةُ رضي الله عنه رِجْلَهُ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُاللهِ : لِمَ حَرَّكْتَ رِجْلَكَ ؟ فَقَالَ : اِنَّ الْكَرِيْمَ طَرُوْبٌ.

ابن قتیبه در کتاب رخصت خود گفته است: «معاویه ﷛بر عبدالله بن جعفر در حالی که عیادت می کرد داخل شد . پس نزد وی کنیزی را یافت که در بغل وی عودی (آلت موسیقی)بود . پس معاویه ﷛گفت: ای ابن جعفراین چیست؟ ابن جعفر گفت: «این کنیزی است که شعر را نرم می خواند پس این کارش بر زیبایی او می افزاید .» حضرت معاویه گفت: «پس چیزی از شعر بگوید،» آن کنیز عود را به حرکت درآورد و نغمه خواند. پس حضرت معاویه پایش را به حرکت در آورد. ابن جعفر به او گفت: برای چه پایت را به حرکت درآوردی؟ حضرت معاویه گفت: «شخص کریم با نشاط است.»

وَ حَكَى الْمَاوِرْدِيَّ فِي الْحَاوِيْ : اَنَّ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ مَضَيَا اِلَى عَبْدِاللهِ بْنِ جَعْفَرٍ لَمَّا اسْتَكْثَرَ مِنْ سَمَاعِ الْغِنَاءِ وَ انْقَطَعَ اِلَيْهِ وَ اشْتَغَلَ بِهِ ، فَمَضَيَا اِلَيْهِ لِيُكَلِّمَاهُ فِيْ ذَلِكَ ، فَلَمَّا دَخَلَا عَلَيْهِ سَكَتَتِ الْجَوَارِيْ ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ :مُرْهُنَّ يَرْجِعْنَ اِلَى مَاكُنَّ عَلَيْهِ ، فَرَجَعْنَ فَغَنَّيْنَ ، فَطَرِبَ مُعَاوِيَةُ فَحَرَّكَ رِجْلَهُ الْيُسْرَى ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو : اِنَّ مَنْ جِئْتَ تَلْحَاهُ اَحْسَنُ حَالًا مِنْكَ ، فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ : اِلَيْكَ يَا عَمْرُوفَاِنَّ الْكَرِيْمَ طَرُوْبٌ .

ماوردی در کتاب حاوی خود حکایت کرده است که بی شک معاویه و عمرو ابن عاص﷛ پیش عبد الله بن جعفر رفتند تا در مورد این که وی بیش از حد غنا گوش می کند و فقط به آن مشغول است؛ صحبت کنند. پس وقتی که آن دو بر عبد الله ابن جعفر﷛ داخل شدند ، کنیزکان ساکت شدند. حضرت معاویه به ابن جعفر گفت: «به کنیزکان دستور بده تا به کار قبلی خود باز گردند.» پس کنیزکان به کار خود بر گشتند و سرود خواندند پس حضرت معاویه﷛ به وجد آمد و پای چپ خود را حرکت داد. پس عمرو

بن عاص به معاویه﷜ گفت:« بی گمان کسی که بـرای نهـی و سـرزنش وی آمده بودی از تو بهتر است!» پس حضرت معاویه﷜ به وی گفـت:« سـاکت باش ای عمرو چون شخص کریم با نشاط است.»

وَ مِنَ الصَّحَابَةِ اَمِيْرُ الْمُؤْمِنِيْنَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّاب نَقَلَـهُ ابْـنُ عَبْـدِالْبرِّوَ ابْـنُ طَاهِرٍ فِيْ صَفْوَةِ التَّصَوُّفِ ، وَمِنْهُمْ عُثْماَنُ بْنُ عَفَّانَ نَقَلَهُ الْمَـاوِرْدِىُّ فِـى الْحَـاوِىْ وَ صَاحِبُ الْبَيَانِ وَ غَيْرُ هُمَا ؛ اَنَّهُ كَانَتْ لَهُ جَارِيَتَانِ تَغَنَّتَا لَهُ ، فَاِذَا كَانَتْ وَقْتُ السَّـحَرِ قَالَ لَهُمَا : اَمْسِكَا فَاِنَّ هَذَا وَقْتُ الْاِسْتِغْفَارِ.

و از صحابه امیر المؤمنین عمر ابن خطاب﷜که ابـن عبـد البـر در صفوة التصوف ذکر کـرده اسـت و ازکسـانی کـه از وی سـماع نقـل شـده عثمان﷜ است که آن را ماوردی در کتاب حاوی و صاحب البیان و غیـر آن دو نقل کرده اند: بی گمان حضرت عثمان دو کنیز داشت کـه بـرایش نغمـه خوانی می کردند . هنگام سحر به آن دومی گفت:« باز ایستید که این وقت، وقت استغفار است.»

وَ مِنْهُمْ عَبْدُالرَّحْمَن بْنُ عَوْفٍ رَوَاهُ اَبُوْبَكْرِ بْنُ اَبِىْ شِـيْبَةَ وَ ابْـنُ عَبْـدِالْبرِّ وَالْمُبَرِّدُ وَ الزُّبَيْرُ بْنُ بكَارٍ وَ غَيْرُهُمْ، وَمِنْهُمْ اَبُوْ عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ رَوَاهُ الْبَيْهَقِـىُّ ، وَ مِنْهُمْ سَعْدُ بْنُ اَبِىْ وَقَّاصٍ رَوَاهُ ابْنُ اَبِىْ قُتَيْبَةَ فِـىْ كِتَـابِ الرُّخْصَـةِ ، وَ مِـنْهُمْ اَبُـو مَسْعُوْدٍ الْبَدْرِىُّ رَوَاهُ الْبَيْهَقِىُّ ، وَ مِنْهُمْ بِلَالٌ الْمُؤَذِّنُ رَوَاهُ الْبَيْهَقِىُّ اَيْضًا ،وَ مِنْهُمْ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ اَرْقَمَ رَوَاهُ ابْنُ عَبْدِالْبرِّ ،وَ مِنْهُمْ اُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ رَوَاهُ الْبَيْهَقِىُّ وَ ابْنُ عَبْدِالْبرِّ ، وَ مِنْهُمْ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ قِصَّتُه' فِى الصَّحِيْحَيْن ، وَمِنْهُمْ عَبْـدُاللّٰهِ بْـنُ عُمَـرَ رَوَاهُ ابْنُ طَاهِرٍ وَ ابْنُ حَزْمٍ،وَ مِنْهُمُ الْبراءُ بْنُ مَالِكٍ رَوَاهُ اَبُوْ نَعِيمٍ الْحَافِظُ ، وَ مِـنْهُمْ

عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ رَوَاهُ ابْنُ قُتَيْبَةَ ، وَ مِنْهُمُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيْرٍ رَوَاهُ صَاحِبُ الْاَغَانِيْ ، وَ مِنْهُمْ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ رَوَاهُ صَاحِبُ الْاَغَانِيْ ،وَ مِنْهُمْ خَوَّاتُ بْنُ جُبَيْرٍ وَ رِيَاحُ بْنُ الْمُعْتَرِفِ رَوَاهُمَا الْبَيْهَقِيُّ ،وَ مِنْهُمْ عُبَيْدُ اللهِ بْنُ عَمْرو رَوَاهُ الزُّبَيْرُ بْنُ بكَارٍ فِي الْمُوَفَّقِيَّاتِ ، وَ مِنْهُمْ عَائِشَةُ الصِّدِّيْقَةُ وَرَدَتْ اَحَادِيْثُ كَثِيْرَةٌ فِيْ سَمَاعِهَا.

و از کسا نی که سماع می کردند عبد الرحمن ابن عوف ﷺاست که ابو بکر بن ابی شعبه و ابن عبدالبر و مبرد و زبیر بن بکارﷺو غیر آنها آن را روایت کرده است و از جمله آنان ابو عبیدة بن جراح ﷺاست که آن را بیهقی روایت کرده است و از جمله آنان سعد ابن ابی وقاصﷺاست که ابن ابی قتیبه در کتاب رخصت روایت کرده است و از جمله آنان ابو مسعود بدریﷺاست که بیهقی روایت کرده و از جمله آنان بلال ﷺ مؤذن رسول خدا ﷺ است که بیهقی آن را نیز روایت کرده است. و از جمله آنان عبد الله بن ارقمﷺاست که ابن عبدالبر روایت کرده و از جمله آنان اسامة بن زیدﷺ است که بیهقی و ابن عبد البر روایت کرده است.و از جمله آنان حمزه بن عبدالمطلب(رح) است و قصه آن در صحیح بخاری و مسلم موجود است و از جمله آنان عبد الله بن عمر ﷺاست که ابن طاهر و ابن حزم روایت کرده و از جمله آنان براء بن مالکﷺاست که ابو نعیم حافظ روایت کرده و از جمله آنان عمرو ابن عاصﷺاست که ابن قتیبه روایت کرده و ازآنان نعمان بن بشیرﷺ است که صاحب اغانی آن را روایت کرده است و از جمله آنان حسان بن ثابتﷺاست که صاحب اغانی روایت کرده و از جمله آنان خواث بن جبیر و ریاح بن مغترف است که بیهقی روایت کرده و از جمله آنان عبیدالله بن عمروﷺ است که زبیر بن بکار، در موفقیات روایت کرده و

از جمله آنان عایشه صدیقه رضی الله عنها است که احادیث زیادی در حق سماع وی روایت شده است.

وَ مِنْهُمْ عَبْدُ اللهِ بْنُ جَعْفَر بْن اَبِیْ طَالِب رَوَاهُ ابْنُ عَبْدِالْبرِّ قَالَ الْاَدْفَوِیُّ فِی الْاَمْتَاعِ : اَمَّا عَبْدُاللهِ بْنُ جَعْفَرٍ فَسَمَاعُ الْغِنَاءِ عَنْهُ مَشْهُوْرٌ مُسْتَفِیْضٌ نَقَلَهُ عَنْهُ کُلُّ مَنْ اَمْعَنَ فِیْ الْمَسْأَلَةِ مِنَ الْفُقَهَاءِ وَ الْحُفَّاظِ وَ اَهْلِ التَّارِیْخِ الْاَثْبَاتِ ، وَ مِنْهُمْ عَبْدُاللهِ بْنُ الزُّبَیْر رَوَاهُ الشَّیْخُ تَقِیُّ الدِّیْن بْنُ رَفِیْق الْعِیْدِ فِیْ کِتَاب اقْتِنَاس السَّوَانح بسَنَدِهِ عَنْ وَهَب بْن سَنَانٍ ، قَالَ : سَمِعْتُ عَبْدَ اللهِ بْنَ الزُّبَیْر یَتَرَنَّمُ بالْغِنَاءِ . وَ قَالَ عَبْدُاللهِ : قَلَّمَا سَمِعْتُ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجرِیْنَ اِلَّا وَ هُوَ یَتَرَنَّمُ . وَ مِنْهُمُ الْمُغَیْرَةُ بْنُ شُعْبَةَ رَوَاهُ الشَّیْخُ تَاجُ الدِّیْنِ الْفَزَارِیُّ ، قَالَ اَبُوْ طَالِبٍ الْمَکِّیُّ : قَدْ فَعَلَ السَّمَاعَ کَثِیْرٌ مِنَ السَّلَفِ الصَّالِحِ وَالصَّحَابِیِّ کَمَا مَرَّ .

و از جمله آنان عبد الله بن جعفر ابن ابی طالب رضی الله عنه است که ابن عبدالبر روایت کرده است. ادفوی در کتاب امتاع گفت:« اما عبد الله بن جعفر رضی الله عنه پس گوش کردن او بر غنا مشهور است که سماع وی را هر کسی که در این مسأله دقت نظر داشته باشد از فقها و حافظان و اهل تاریخ مورد اعتماد نقل کرده اند » و از جمله آنان عبد الله بن زبیر رضی الله عنه است که شیخ تقی الدین بن رقیق العید در کتاب اقتناس السوانح با سند خود از وهب ابن سنان رضی الله عنه که گفت: «شنیدم که عبد الله بن زبیر نغمه زمزمه می کرد»، ذکر کرده است. عبد الله گفت: «کمتر کسی از مهاجرین را شنیده ام که وی ترنم نکند.» از جمله آنان مغیرة بن شعبه رضی الله عنه است که آن را شیخ تاج الدین فزازی روایت کرده است . ابوطالب مکی گفت: «بسیاری از سلف صالح و صحابی سماع کردند.» همان گونه که گذشت.

وَ مِنَ التَّابِعِيْنَ سَعِيْدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ وَ بِهِ يُضْرَبُ الْمَثَلُ فِى الْوَرَعِ وَ هُوَ اَفْضَلُ التَّابِعِيْنَ بَعْدَ اُوَيْس وَاحَدُ الْفُقَهَاءِ السَّبْعَةِ وَ قَدْ سَمِعَ الْغِنَاءَ وَاسْتَلَذَّ سَمَاعَهُ ، وَ مِنْهُمْ عَبْدُالْعَزِيْزِ بْنُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ هَذَا هُوَقَاضِى الْمَدِيْنَةِ .وَ قِيْلَ قَاضِى الْمَكَّةِ ، وَ مِنْهُمْ خَارِجَةُبْنُ زَيْدٍ فَهُوَ اَحَدُ الْفُقَهَاءِ السَّبْعَةِ ، وَ مِنْهُمْ عَبْدُالرَّحْمَانِ بْنُ حِسَانٍ ، وَ مِنْهُمُ الْقَاضِىْ شُرَيْحٌ اِنَّهُ كَانَ يُصَوِّغُ الْاَلْحَانَ وَيَسْمَعُهَا مِنَ الْقِيَانِ مَعَ جَلَالَتِهِ وَ كِبْرِ شَأْنِهِ ، وَ مِنْهُمْ سَعِيْدُ بْنُ جُبَيْرٍ ، وَ مِنْهُمُ الشَّعْبِىُّ فَهُوَ فَقِيْهًا نَاسِكًا يُغَنِّىْ ، وَ بِالْجُمْلَةِ فَسَمَاعُ ابْنِ اَبِىْ عَتِيْقٍ كَثِيْرٌ مَشْهُوْرٌ لَا يَخْتَلِفُ فِيْهِ اَهْلُ الْاَخْبَارِ مَرْوِىٌّ بِاَسَانِيْدَ جِيَادٍ وَهُوَ عَفِيْفٌ ، وَ نَاسِكٌ ،وَ زَاهِدٌ ، وَ عَابِدٌ ، وَ اَخْرَجَ لَهُ الشَّيْخَانِ فِى الصَّحِيْحَيْنِ . وَمِنْهُمْ عَطَاءُ بْنُ اَبِىْ رِبَاحٍ فَهُوَ مِنْ اَكَابِرِ التَّابِعِيْنَ وَ هُوَ مَعَ عِلْمِهِ ، وَ زُهْدِهِ ، وَ وَرْعِهِ ، وَ عِبَادَتِهِ ، وَ مَعْرِفَتِهِ بِالسُّنَنِ وَ الْآثَارِ يُقَسِّمُ الْاَصْوَاتَ اِلَى الثَّقِيْلِ الثَّانِىْ . وَ مِنْهُمُ الزُّهْرِىُّ ، وَ مِنْهُمْ عُمَرُ بْنُ عَبْدِالْعَزِيْزِ ، وَ مِنْهُمْ سَعِيْدُ بْنُ اِبراهِيْمَ ، فَهَؤُلَاءِ جُمْلَةً مِنَ التَّابِعِيْنَ.

و ازجمله تابعین سعید بن مسیب از گروه سماع کنندگان است. که درپرهیزگاری ضرب المثل می باشد و وی بهترین تابعین بعد از اویس قرنی(رح) و یکی از فقهای هفت گانه است و به تحقیق وی غنا را شنیده و از شنیدنش لذت برده است. و از جمله آنان عبد العزیز ابن عبد المطلب(رح) است که این شخص قاضی مدینه است و بعضی گفته اند قاضی مکه است. و از جمله آنان خارجه بن زید است. وی یکی از فقهای هفت گانه است. و از جمله آنان عبد الرحمن بن حسان(رح) و قاضی شریح(رح) است که قاضی شریح با وجود جلیل القدر بودنش و بزرگی شأنش لحن ها را جایز می شمرد و آن را از کنیزکان می شنید. و ازجمله آنان سعید بن جبیر(رح) است. و از

جمله آنان شعبی است، وی در حالی که فقیه و زاهد است نغمه خوانی می کرد. خلاصه، سماع ابن ابی عتیق بسیار مشهور است. که اهل خبر در آن اختلافی نکرده اند. و با سندهای معتبر از وی روایت شده است و وی پاک دامن و زاهد و عابد است، مسلم و بخاری از وی در صحیح های خود روایت کرده اند. و از جمله سماع کنندگان عطاء بن ابی رباح است وی از بزرگان تابعین است واو با وجود علم و زهد و پرهیزگاری و شناختش نسبت به سنن و آثار اصوات را بر دو قسمت تقسیم می کرد و از جمله آنان زهری و عمر بن عبدالعزیز(رح) و سعید ابن ابراهیم(رح) است پس اینان همگی از تابعین هستند.

وَ اَمَّا مَنْ بَعْدَ التَّابِعِیْنَ ؛ فَمِنْهُمْ عَبْدُالْمَلِكِ بْنُ الْجَرِیْحِ ، وَ هُوَ مِنَ الْعُلَمَاءِ الْحُفَّاظِ وَ الْفُقَهَاءِ الْعُبَّادِ الْمُجْمَعِ عَلَی جَلَالَتِهِ وَ عَدَالَتِهِ ، وَ كَانَ یَسْتَمِعُ الْغِنَاءَ . وَ مِنْهُمُ الْقَاضِیْ اَبُوْبَكْرٍ الْبَاقِلَانِیُّ ، وَ اَبُوْ عَبْدِاللهِ بْنُ مُجَاهِدٍ ، وَ اَبُوْ عَلِیٍّ الثَّقَفِیُّ ، وَ اَبُوْبَكْرِ بْنُ اِسْحَاقَ ، وَ اَبُوْ نَصْرٍ السُّنْدِیُّ ، وَ الْحَاكِمُ اَبُوْ عَبْدِاللهِ ، وَ الشَّیْخُ تَاجُ الدِّیْنِ الْفَزَارِیُّ ، وَ الْعِزُّ بْنُ عَبْدِ السَّلَامِ ، وَ ابْنُ رَفِیْقِ الْعِیْدِ .وَ اَطَالَ الْاَدْفَوِیُّ النُّقُوْلَ عَنْهُمْ . وَ رَأَیْتُ اِنْ نَقَلْتُ ذَلِكَ بِرُمَّتِهِ لَطَالَ الْكِتَابُ ، وَ الْحَقُّ فِیْهِ مَا قَالَ الشَّافِعِیُّ (رح) اِذْ قَالَ : الشِّعْرُ كَلَامٌ فَحَسَنُه حَسَنٌ وَ قَبِیْحُه قَبِیْحٌ ، هَذَا لَفْظُ الْحَدِیْثِ . وَ قَدْ رُوِیَ ذَلِكَ اَیْضًا عَنِ ابْنِ سِیْرِیْنَ وَ عَنِ الشَّعْبِیِّ كَمَا نَقَلَه ابْنُ عَبْدِالْبِرِّ قَالَ : وَ لَیْسَ اَحَدٌ مِنْ اَهْلِ الْعِلْمِ یُنْكِرُ الْحَسَنَ مِنَ الشِّعْرِ اِلَّاالْجُهَلَاءُ ، وَ ذَلِكَ مَا كَانَ حِكْمَةً اَوْ مُبَاحًا مِنَ الْقَوْلِ ، وَ هُوَ كَالْكَلَامِ یُوْجَدُ مِنْهُ عَلَی مَا یُوْجَدُ مِنْهُ وَ یُكْرَهُ مِنْهُ مَایُكْرَهُ مِنْهُ ، وَ لَیْسَ اَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ اِلَّاوَ قَدْ قَالَ الشِّعْرَ اَوْ تَمَثَّلَ بِهِ اَوْ سَمِعَه فَرَضِیَه ،وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا كَانَ مُبَاحًا.

و اما کسانی که بعد از تابعین بودند(که سماع می کردند)؛ از جمله آنان عبد الملک بن جریج(رح) است و وی از علمای حافظ و از فقهای عابد بود و کسی بود که بر بزرگی و عدالتش اجماع شده است و وی سماع می کرد. و از جمله آنان قاضی ابو بکر باقلانی و ابو عبدالله بن مجاهد(رح) و ابوعلی ثقفی و ابوبکر بن اسحاق و ابو نصر سندی و حاکم ابو عبد الله و شیخ تاج الدین فزازی و عزّ بن عبدالسلام و ابن رفیق العید هستند. ادفوی از این جماعت نقل های زیادی در این مورد کرده است. و من دیدم که اگر همه آن نقلها را بیاورم کتاب طولانی نواهد شد. حرف حق در این مورد (سماع) آن چیزی است که شافعی (رح) گفته است: چنانچه وی گفت: «شعر سخن است بنا بر این نیک آن نیک و زشت آن زشت است» و این عین لفظ حدیث است.و به تحقیق این قول از ابن سیرین و شعبی(رح) نیز روایت شده است. همان گونه که ابن عبد البر گفت: «کسی از اهل علم نیست که شعر نیک را انکار کند؛ مگر جاهلان آن را انکار می کنند.» و شعر نیک، شعری است که حکمت یا قول مباح باشد. و شعر مانند کلام است هرچه که از کلام یافت شود(نیک شمرده شود)از شعر نیز خوب دانسته می شود و آنچه که از کلام بد دانسته می شود از شعر نیز بد دانسته می شود. هیچ صحابه ای نیست مگر این که شعر گفته است یا با شعر مثال گرفته یا شعر را شنیده و بر آن راضی شده؛ اگر این کار آنها نبود شعر مباح نبود (اگر شعر مباح نبود آنها شعر نمی گفتند و نمی شنیدند و بر آن راضی نمی شدند)

وَ احْتَجُّوْا مُحَرِّمِی السَّمَاعِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿اَفَمِنْ هٰذَا الْحَدِيْثِ تَعْجَبُوْنَ وَ تَضْحَكُوْنَ وَ لَا تَبْكُوْنَ وَ اَنْتُمْ سَامِدُوْنَ﴾[1] و کسانی که سماع را حرام

۱- سوره نجم آیه ۵۹ تا ۶۱

می شمارند از قول خداوند دلیل می آورندکه: «آیـا از ایـن سـخن تعجـب می کنید وخنده می نمایید و نمی گریید و شما بازی کننده هستید.»

قَالَ ابْنُ عَبَّاس هُوَ الْغِنَاءُ بِلُغَةِ حِمْيَرَ يَعْنِى السَّمْدَ فَنَقُوْلُ فِـى الْجَـوَاب : اِنَّ الْآيَةَ مُحْتَمِلَةٌ لِمَعَانٍ وَ قَدْ فَسَّرَهُ بِغَيْرِ مَاذُكِرَ ، فَقَدْ نُقِلَ عَن ابْنِ عَبَّاس اَيْضًا تَفْسِـيْرُ هَا لِمُعْرِضِيْنَ عَنْهُ لَاهِيْنَ ، اَخْرَجَهُ عَبْدُالرَّزَّاق وَ الْفَرْيَابِىُّ وَ عَبْـدُ بْـنُ حَمِيْـدٍ وَ ابْـنُ جَرِيْرِ وَ ابْنُ الْمُنْذَرِ وَ ابْنُ اَبِىْ حَاتَمٍ وَالطَّبرانِىُّ وَ ابْنُ مَرْدَوِيَّةَ عَن ابْـن عَبَّـاس فِـىْ قَوْلِهِ تَعَالَى: (سَامِدُوْنِ)قَالَ : لَـاهُوْنَ مُعْرِضُـوْنَ عَنْـهُ . قَـالَ قَتَـادَةُ : اَىْ غَـافِلُوْنَ . وَ قِيْلَ : مَعْنَاهُ مُسْتَكْبِرُوْنَ وَ قَالَ الْمَهْدَوِىُّ الْمَعْرُوْفُ فِى اللُّغَةِ : اِنَّ السَّمُوْدَ اللَّهْـوُ وَ الْاِعْرَاضُ . وَ قَالَ الْمُبَرِّدُ : سَمَدَ مَعْنَاهُ صَمَدَ . وَ قَالَ الْجَوْهَرِىُّ : سَمَدَ سَمُوْدًا : رَفَـعَ رَأْسَهُ تَكَبُّرًا . وَ اَخْرَجَ الطَّيِّبِىُّ فِىْ فَوَائِدِهِ وَ الطَّبرانِىُّ عَن ابْن عَبَّاس :اَنَّ نَـافِعَ بْـنَ الْاَرْزَق سَأَلَهُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى :(سَامِدُوْنَ) قَالَ : السَّمُوْدُ اللَّهْوُ وَ الْبَاطِلُ ، قَالَ : هَـلْ تَعْرِفُ الْعَرَبُ ذَلِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، اَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ هُزَيْلَةَ بِنْتِ بَكْروَهِىَ تَبْكِـىْ عَلَـى قَوْمِ عَادٍ

✓ **شعر:**

لَيْتَ عَادًا قَبِلُوا الْحَقَّ وَ لَمْ يُبْدُوْا جُـحُوْدَا

قِيْلَ قُمْ فَانْظُرْ اِلَيْهِمْ ثُمَّ دَعْ عَنْكَ السَّمُوْدَا

ابن عباسرضي الله عنه گفت منظور (از حدیث) درآیه مذکور غنا است که بـا لغت قوم حمیر یعنی سمد است. پس ما در جواب می گوییم: بی گمان آیـه به چند معنی احتمال دارد و به تحقیق به غیر غنا تفسیر شده اسـت. پـس بی گمان از خود ابن عباسرضي الله عنهنیز در تفسـیر لفـظ «سـامدون» «اعـراض

کنندگان ازآن و لهو کنندگان» روایت شده است. عبـد الـرزاق و فریـابی و عبدبن حمید و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابن مردویـه از ابن عباس در تفسیر قول الله تعالی «سامدون» روایت کرده انـد کـه ابـن عباس آن را (لهو کنندگان و روی گرداننـدگان از آن) تفسـیر کـرد. قتـاده گفت: « سامدون یعنی غافلون» و بعضی گفته اندمعنای سامدون مستکبرون است. مهدوی که در لغت معروف است، گفت: «بی گمان سـمود لهـو و روی گرداندن است.» مبرد گفت:« معنای سـمد، صـمد اسـت»(سـامدون:یعنی کسانی که اظهار بی نیازی می کنند .) جوهری گفت: سَمَدَ سَمُوْدًا یعنی (سرش را از روی تکبر بلند کرد). طیبـی در کتـاب فوائـد خـود و طبرانـی از بـن عباس ﷻ روایت کردند: بی گمان نـافع ابـن ارزق از وی در مـورد قـول الله تعالی، (سامدون) پرسیده است. ابن عباس گفت (سمود) یعنی لهو و باطـل. نافع گفت:« آیا عرب این لغت را می شناسند؟» ابن عباس گفت:« بلـه، آیـا قول هزیله دختر بکر را نشنیدی که بر قوم عاد گریه می کردو می گفت :

ترجمه شعر: کاش قوم عاد حق را قبول می کردند و انکار را ظـاهر نمی کردند. گفته شد بلند شو و به آنان نگاه کن، سپس از خودت لهو و باطل را دور کن.

«وَ احْتَجُّوْا» اَیْضًا بِقَوْلِهِ تَعَالَی:﴿وَ اسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَـوْتِكَ وَ اَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ وَ شَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَ الْاَوْلَادِ وَ عِدْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ اِلَّا غُرُورًا﴾[1]

معتقدین به حرمت غنا این قول خداوند را دلیل گرفتنـد : و از جـا بجنبان هر که را توانی از ایشان به آواز خـود و آواز بکـن بـرهلاک ایشـان

۱- سوره اسراء آیه ۶۴

سواران خود را و پیادگان خود را و شریک شو به ایشان در اموال و فرزندان و وعده ده ایشان را و وعده نمی دهد ایشان را شیطان، مگر به فریب .

قَالَ مُجَاهِدٌ هُوَ الْغِنَاءُ یَعْنِی الصَّوْتَ ، وَ بِقَوْلِهِ ﷺ کَانَ اِبْلِیْسُ اَوَّلَ مَنْ نَاحَ وَ اَوَّلَ مَنْ تَغَنَّی ، فَنَقُوْلُ فِی الْجَوَابِ عَنِ الْآیَةِ : لَا نُسَلِّمُ اَنَّ صَوْتَه' الْغِنَاءُ فَاِنَّهُ لَیْسَ مَوْضُوْعًا لَه' فَیَنْصَرِفَ اِلَیْهِ ، وَلَا دَلَّ عَلَیْهِ دَلِیْلٌ فِیْ کِتَابٍ وَ لَا سُنَّةٍ ،وَ مَا قَالَ مُجَاهِدٌ مُعَارِضٌ بِمِثْلِهِ . فَالْمَنْقُوْلُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ : اَنَّ مَعْنَی قَوْلِهِ : «بِصَوْتِكَ» بِدُعَائِكَ اِلَی مَعْصِیَةِ اللهِ.وَ نُقِلَ ذَلِكَ عَنْ قَتَادَةَ اَیْضًا ، قُلْنَا فِی الْجَوَابِ عَنِ الْحَدِیْثِ : قَالَ الْعِرَاقِیُّ : لَمْ اَجِدْ لَهُ اَصْلًا مِنْ حَدِیْثِ جَابِرٍ . وَ ذَکَرَ اَبُوْ شُجَاعٍ الدَّیْلَمِیُّ فِیْ کِتَابِ الْفِرْدَوْسِ عَنْ عَلِیٍّ رَفْعَهُ : اِنَّ اَوَّلَ مَنْ تَغَنَّی وَزَمَّرَ وَ حَدَا اِبْلِیْسُ. قُلْتُ : ذَکَرَ تِلْمِیْذُهُ الْحَافِظُ ابْنُ حَجَرِ الْحَدِیْثَ بِهَذَا اللَّفْظِ .وَ قَالَ اَیْضًا : لَمْ اَقِفْ عَلَی اَصْلٍ وَ مَارَشَّحُوْهُ بِهِ اَنَّ اِبْلِیْسَ اَوَّلُ مَنْ تَغَنَّی لَوْ صَحَّ لَمْ تَکُنْ فِیْهِ حُجَّةٌ ، فَمَا کُلُّ مَا فَعَلَهُ اِبْلِیْسُ یَکُوْنُ حَرَامًا عَلَی اَنَّ فِیْ بَعْضِ اَلْفَاظِهِ کَمَا تَقَدَّمَ اَنَّهُ اَوَّلُ مَنْ حَدَا وَ لَیْسَ الْحِدَاءُ حَرَامًا بِالْاِتِّفَاقِ.

مجاهد گفت : منظور از «صوتک» در آیه غنا یعنی صوت است. و باز از قول رسول اکرمﷺ حجت گرفتند که فرمود: « ابلیس اولین کسی بود که نوحه خواند و اولین کسی بود که نغمه سرایی کرد.»

در جواب از آیه می گوییم: بر این که صوت شیطان غنا است، تسلیم نیستیم چون صوت برای غنا نام نهاده نشده است تا به غنا معنی شود و بر اینکه منظور از صوت ، غنا باشد هیچ دلیلی در قرآن و در سنت بر آن دلالت نکرده است . و آنچه مجاهد گفته با قولی مثل خود معارض است (بنا بر این خنثی می گردد.)

پس آنچه که از ابن عباس نقل شده این است که بی گمان معنای قول خداوند «بصوتک» یعنی «بدُعَائِكَ اِلَى مَعْصِيَةِ اللهِ» یعنی با دعوت کردنت به معصیت خداوند. این معنا را از قتاده نیز نقل کرده اند و در جواب از حدیث می گوییم عراقی گفت: برای این حدیث، اصلی از حدیث جابر نیافتم. ابوشجاع دیلمی در کتاب فردوس خود از حضرت علی ﷺ که آن را به رسول الله ﷺ می رساند، ذکر کرده است. « بی گمان اولین کسی که نغمه خوانی و نی زنی کرد و آواز نوع حدا (آواز خوشی است که برای شتران خوانده می شود) را خواند ، شیطان بود . در جواب می گویم: شاگرد او حافظ بن حجر این حدیث را با این لفظ آورده و بر این حدیث نیز گفته است که اصلی برایش نیافتم.آنچه که در این مورد تراشیده اند به این که بی گمان اولین کسی که نغمه خوانی کرد، شیطان است . اگر صحیح باشد هم در آن دلیلی بر این مقوله نیست . چون هر چیزی که ابلیس انجام دهد، حرام نیست. به علاوه بی گمان بعضی از لفظهای حدیث همان گونه که گذشت دلالت بر این می کند که شیطان اولین کسی است که آواز خوشی را که برای شتران خوانده می شود، خواند و حال آنکه اتفاقًا آن آواز حرام نیست.

«وَ احْتَجُّوْا » اَيْضًا بِآيَةٍ أُخْرَى وَ لَمْ يَذْكُرْهَا الْمُصَنِّفْ (رح)فِيْ اِحْيَاءِ الْعُلُوْمِ ،وَ هِيَ قَوْلُه' تَعَالَى : ﴿وَ الَّذِيْنَ لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ وَ اِذَا مَرُّوْا بِاللَّغْوِ مَرُّوْا كِرَامًا﴾ قَالَ مُجَاهِدٌ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ :الزُّوْرُ الْغِنَاءُ. قَالُوْا : وَ اللَّغْوُ كُلُّ مَا سَقَطَ مِنْ قَوْلٍ وَ فِعْلٍ فَيَدْخُلُ الْغِنَاءُ فِيْهِ .وَرَوَوْا فِيْ ذَلِكَ عَنِ ابْنِ عُمَرَ :سَمِعَ غِنَاءً فَاَسْرَعَ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ ،فَقَالَ : لَقَدْ اَصْبَحَ ابْنُ عُمَرَعَبْدًا كَرِيْمًا (وَاللهُ اَعْلَمُ) .ذَكَرَهُ الْقُرْطُبِيُّ فِيْ تَفْسِيْرِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ ، وَ ذَكَرَهُ ابْنُ عَطِيَّةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ . وَالْجَوَابُ

عَنْ ذٰلِكَ : اَنَّا لَا نُسَلِّمُ اَنَّ الزُّوْرَ الْغِنَاءُ ، فَلَيْسَ لَفْظُ الزُّوْرِ مَوْضُوْعًالَهُ وَ لَا دَلِيْلَ نَحْمِلُهُ عَلَيْهِ ، وَ مَا نَقَلُوْهُ مِنْ تَفْسِيْرِ مُجَاهِدٍ وَ ابْنِ الْحَنِيْفَةِ فَمُعَارِضٌ بِمِثْلِهِ اَيْضًا.فَقَدْ قَالَ جَمَاعَةٌ مِنَ الْمُفَسِّرِيْنَ عَنْ عَلِيٍّ وَ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ : اِنَّه مِنَ الشَّهَادَةِ ، وَ تَقْدِيْرُه وَ الَّذِيْنَ لَا يَشْهَدُوْنَ بِالزُّوْرِ.وَ نُقِلَ عَنِ ابْنِ جَرِيْجٍ قَالَ : الزُّوْرُ الْكَذِبُ . وَ قِيْلَ : اِنَّهُ الشِّرْكُ،وَ قِيْلَ:اَعْيَادٌ كَانَتْ لِاَهْلِ الذِّمَّةِ،وَ قِيْلَ : لَعِبٌ كَانَ فِى الْجَاهِلِيَّةِ يُسَمَّى بِالزُّوْرِ.وَ قِيْلَ : الْمَجْلِسُ الَّذِيْ كَانَ يُشْتَمُ فِيْهِ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ نَقَلَ ذٰلِكَ اَبُوْبَكْرِ بْنُ الْعَرَبِيِّ فِى الْاَحْكَامِ وَ ضَعَّفَ قَوْلَ مَنْ فَسَّرَه بِالْغِنَاءِ.

و همچنین حرام دانندگان غنا با آیه دیگری احتجاج کردند و مصنف (رح) آن را در احیاء علوم الدین نیاورده است و آن آیه این است ﴿وَالَّذِيْنَ لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ وَ اِذَا مَرُّوْا بِاللَّغْوِ مَرُّوْا كِرَامًا ﴾[1]**«و آن کسانی که شهادت دروغ نمی دهند و چون به بیهودگی بگذرند، به روش بزرگان می گذرند.» مجاهد و محمد بن حنفیه(رح) گفتند: زور یعنی غنا است و علما گفتند : لغو یعنی هر چیزی از کردارو گفتار که از اعتبار ساقط باشد. بنا بر این غنا نیز بر آن داخل می شود و در این مورد از ابن عمر رضی الله عنه روایت کرده اند که وی صدای غنایی را شنید پس به سرعت از آنجا دور شد . این خبر به رسول الله ﷺ رسید. پس فرمودند: «بی گمان ابن عمر رضی الله عنه بنده کریم خداوند گردیده است.»این قصه را قرطبی از ابن عمر وابن عطیه از ابن مسعود ذکر کرده است.**

جواب: از تمام این ها بی گمان ما، بر این که زور یعنی غنا است تسلیم نیستیم بنا بر این لفظ زور بر غنا گذاشته نشده است. و دلیلی نیز

۱ - سوره فرقان آیه ۷۲

وجود ندارد که ما آن را بر غنا حمل کنیم و آن چیزی که از تفسـیر مجاهـد و ابن حنفیه نقل کردند نیز با مثل خودشان معارض هستند.(بنا بر این خنثی می گـردند) پـس گروهی از مفسـرین از علـی ـ کرم الله وجه ـ و پسـرش محمدروایت کرده اند که منظور از زور، شهادت است. تقدیر آیه ایـن گونـه می شود (وَالَّذِيْنَ لَا يَشْهَدُوْنَ الـزُّوْرَ) یعنـی (کسـانی کـه بـه دروغ شـهادت نمی دهند.) و از ابن جریح رضی الله عنه نقل شـده کـه منظـور از زور، دروغ اسـت و بعضی گفته اند منظور شرک است.و بعضی دیگر گفته اند که منظـور از زور، عید هایی است که برای اهل ذمه بوده است. و گفته شده منظور از آن، بازی است که در دوران جاهلیت زور گفته می شد. بعضی گفتند : منظور مجلسی است که در آن رسول ﷺ دشنام داده می شد. این قول را ابو بکر بن عربـی در احکام ذکر کرده و قول کسی را که زور را به غنـا تفسـیر کـرده ضـعیف دانسته است.

وَ كَذَا اَيْضًا مَا احْتَجُّوْا بِهِ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿ وَ اِذَا مَرُّوْا بِاللَّغْوِ ﴾اَنَّ الْمُرَادَ بِاللَّغْوِ الْغِنَاءُ وَرَشَّحُوْا ذَلِكَ بِمَارَوَوْهُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ :اَنَّه ُ مَرَّ بِقَوْمٍ وَ هُمْ يُغَنُّوْنَ فَاَسْرَعَ. قُلْنَا : فَلَيْسَ اللَّغْوُ الْغِنَاءَ ، فَاِنَّمَا فُسِّرَ فِيْ هَذِهِ الْآيَةِ بِكُلِّ مَا سَقَطَ مِنْ قَوْلٍ وَ فِعْلٍ لَا نُسَلِّمُ انْدِرَاجَ الْغِنَاءِ فِيْهِ ، وَحَدِيْثُ ابْنِ عُمَرَ لَوْ صَحَّ لَمْ تَكُنْ فِيْهِ حُجَّةٌ ، فَاِنَّ الْاِنْسَانَ اِذَا زَهَدَ فِيْ بَعْضِ الْمُبَاحَاتِ وَ اشْتَغَلَ بِمَا هُوَ اَهَمُّ مُدِحَ وَ يُثْنَى عَلَيْهِ لَا سِيَّمَا اِذَا كَانَ مِنْ قَبِيْلِ اللَّهْوِ وَ اللَّعْبِ وَ قَدْ سَمِعَ اِبْنُ عُمَرَ الْغِنَاءَ بَعْدَ مَوْتِ النَّبِـيِّ ﷺ مِرَارًا،فَيَبْعُـدُ صِحَّةُ مَا ذَكَرُوْهُ ، فَهَذَا الْجَوَابُ عَنِ الْآيَةِ اَيْضًا . اِنْتَهَى عِبَارَةُ اتِّحَافِ السَّادَةِ الْمُتَّقِيْنَ مُلَخَّصًا.

و همان گونه آن چیزی که بـا آن دلیـل آوردنـد از قـول خداونـد متعال(وَ اِذَا مَـرُّوا بِـاللَّغْوِ) که بی گمان مراد به لغو، غنـا اسـت و آن را بـا آن چیزی که از ابن عمرﷺ روایت کرده اند تراشیدند.«اَنَّهُ مَرَّ بِقَوْمٍ وَ هُمْ یُغَنُّـوْنَ فَاَسْـرَعَ» در جواب آن می گوییم: که لغو، غنا نیست و در این آیه تفسیر شده به هر چیزی از کردار و گفتار که از اعتبار ساقط است ، بر داخل شدن غنا در جمله آن گفتار، تسلیم نیستیم و حدیث ابن عمر ﷺاگر به صحت برسد ، در آن دلیلی بر حرمت غنا نیست. چون انسان وقتی که از بعضی مباحات پرهیز کرده و به کار مهمتر مشغول شود از او تعریف و تمجید می گردد . خصوصًـا وقتی که آن کار مباح از قبیل لهو و لعب باشد .و به تحقیق ابن عمـر بعـد از وفات نبیﷺ چندین مرتبه غنا را شنیده است. بنا بر این صحیح بودن ایـن روایت دور است. این جواب، جواب آیه نیز می شود. عبارت اتحاف سـادات المتقین به طور خلاصه تمام شد.

در کتاب قوت القلوب که از تصانیف شیخ ابو طالب مکـی اسـت در جلد دوم در ذکر احوال محبت و وصف اهـل آن مـی فرمایـد: وَ الْفَـرْقُ بَـیْنَ الْاَغَانِیْ وَ الْقَصَائِدِ :اَنَّ الْاَغَانِیَ مَا شُبِّبَ بِهِ النِّسَاءُ ، وَذُکِرَ فِیْهِ الْغَزَلُ ، وَ وُصِّفْنَ بِهِ ، وَ شَهِدْنَ مِنْهُ ، وَ دَعَا اِلَی الْهَوَی ، وَ شَوَّقَ اِلَی اللَّهْوِ ، فَمَنْ سَـمِعَ مِـنْ حَیْـثُ قَـالَ الْقَائِلُوْنَ بِهَذِهِ الْمَعَانِیْ فَالسَّمَاعُ عَلَیْهِ حَرَامٌ . وَ الْقَصَائِدُ مَا ذَکَّرَ بِاللهِ .؟وَ دَلَّ عَلَیْهِ ، وَ شَوَّقَ اِلَیْهِ ، وَ اَهَاجَ مَوَاجِیْدَ الْاِیْمَانِ وَ آثَارَ مُشَاهَدَاتِ الْعُلُوْمِ ، وَ ذُکِـرَ بِـهِ طُرُقَـاتُ الْآخِرَةِ وَ مُقَاسَاةُ الصَّادِقِیْنَ . فَمَنْ سَمِعَ مِنْ حَیْثُ شَهِدَ بِهَذِهِ الشَّهَادَةِ فَهُوَ مِنْ اَهْلِهِ اِذْ لَهُ نَصِیْبٌ مِنْهُ.وَ قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَـذَکَّرُوْنَ﴾[1]

---

۱ - سوره ذاریات آیه ۴۹ «و از هر چیزی آفریدیم دو قسم ، تا شما پند پذیر شوید»

فَالْكَلَامُ زَوْجَانِ مَنْثُوْرٌ وَ مَنْظُوْمٌ ، فَالْمَنْثُوْرُ كَلَامُ الْعَامَّةِ ، وَ الْمَنْظُوْمُ كَلَامُ الشُّعَرَاءِ ، فَمَا ذُكِرَ بِهِ اللهُ وَ يُذَكَّرُ مِنْهُ فَهُوَ طَرِيْقٌ اِلَيْهِ . وَ لَمْ يَزَلِ الْحِجَازِيُوْنَ عِنْدَنَا يَسْمَعُوْنَ السَّمَاعَ فِيْ اَفْضَلِ اَيَّامِ السَّنَةِ وَ هِيَ الْاَيَّامُ الَّتِيْ اَمَرَ اللهُ عِبَادَهُ اَنْ يَذْكُرُوْهُ فِيْهَا وَ هِيَ اَيَّامُ التَّشْرِيْقِ مِنْ وَقْتِ عَطَاءِ ابْنِ اَبِيْ رِبَاحٍ اِلَى يَوْمِنَا هَذَا،مَااَنْكَرَهُ عَالِمٌ اِنْتَهَى.وَ اِذَا اَرَدْتَ الْوِضَاحَةَ فَلْيُطْلَبْ مِنْهُ وَ مِنْ كِتَابِ حَيَاةِ الْقُلُوْبِ.

فرق بین نغمه ها و قصیده ها این است که نغمه به آن چیزی گفته می شود که در آن به ذکر زبان پرداخته شود .و در آن غزل ذکر شود و زنان توصیف گردند و به سبب آن زنان حاضر شوند و به سوی هوا وهوس می خواند و به سوی لهو و لعب تشویق می نمایند . پس هر کس از جایی بشنود که با این معناها، خوانندگان آن می خوانند پس شنیدن آن حرام است. قصیده ها آن شعرهایی است که خداوند را یاد آور شود . و بریاد خدا دلالت کند و بر آن تشویق نماید و وجدهای ایمان و آثار مشاهده علوم را برانگیزد. و راههای آخرت و سختی های صادقین با آن یاد شود. پس کسی از جایی که به این شهادات، شهادت می دهد بشنود پس وی شایستگی شنیدن آن را دارد. چون برایش نصیبی از این سماع است. خداوند متعال می فرماید﴿وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ﴾ **«و از هر چیزی آفریدیم دو قسم ، تا شما پند پذیر شوید»پس کلام، جفت (زوج)است. نثر است و نظم . نثر، متعلق به عموم مردم است و نظم، کلام شاعران است . پس هر کلامی که با آن خداوند یاد شود و از آن پند گرفته شود پس آن کلام، راهی به سوی رسیدن به خداوند است. حجازیون همیشه نزد ما سماع را در بهترین روزهای سال گوش می کردند. و آن روزها روزهایی اند که خداوند متعال بندگانش را امر کرده تا در آن روزها خدا را یاد کنند و آن**

روزها ، روزهای تشریق است و حجازیون این کار را از زمان عطاء ابن ابی رباح تا امروز ادامه دادند و هیچ عالمی بر آن انکار نکرده است. و اگرتوضیح بیشتری را بخواهی پس باید به از کتاب مذکور و کتاب قوت القلوب مراجعه شود .

قَالَ فِیْ دُرِّالْمُخْتَارِ : وَ الشِّعْرُ الْمَکْرُوْهُ وَ هُوَ اَشْعَارُ الْمُوَلِّدِیْنَ مِنَ الْغَزَلِ وَ الْبَطَالَةِ اِنْتَهَی. **در در المختار گفته است شعر مکروه، شعرهای مولّدین است از غزل و بیهوده گویی ها. در کتاب ردالمحتار آورده است که** وَ قَوْلُهُ (وَ هُوَ اَشْعَارُ وَ الْمُوَلِّدِیْنُ) اَی الشُّعَرَاءِ الَّذِیْنَ حَدَثُوْا بَعْدَ شُعَرَاءِ الْعَرَبِ. وَالْمُرَادُ بِالْغَزَلِ مَا فِیْهِ وَصْفُ النِّسَاءِ وَالْغِلْمَانِ الْمُعَیَّنَتَانِ ، وَالْبَطَالَةُ عَطْفُ عَلَی الْغَزَلِ عَطْفُ عَامٍّ عَلَی الْخَاصِّ لِاَنَّهُ نَوْعٌ مِنْهَا وَاَیْضًا قَالَ فِیْ رَدِّ الْمُحْتَارِ : وَالشِّعْرُ الْمُبَاحُ کَاَشْعَارِهِمُ الَّتِیْ لَایُسْتَخَفُّ فِیْهَا اِنْتَهَی.

مولّدین شاعرانی اند که بعد از شاعران عرب پیدا شدند و مراد از غزل شعری است که در آن وصف زنان و بچه های معین باشد و بطالت بر غزل عطف است، عطف عام بر خاص چون غزل نوعی از بطالت است. و همچنین در رد المحتار گفته است و از جمله شعر مباح شعرهای شعرا است که در آن تحقیر کردن نباشد.

در کتاب رد المحتار آورده است وَالْمُرَادُ بِقَوْلِهِ (لَایُسْتَخَفُّ فِیْهَا) اَیْ لَیْسَ فِیْهَا اِسْتِخْفَافُ بِاَحَدٍ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ کَذِکْرِ عَوْرَاتِهِ وَالْاَخْذِ فِیْ عِرْضِهِ .

منظور از قول مصنف (ایُسْتَخَفُّ فِیْهَا) **یعنی در آن کوچک شمردن کسی از مسلمین مانند ذکرکردن عیب و بردن آبروی آنها در آن نباشد.**

وَفِي التَّاتَارْخَانِيَّةِ وَ دُرِّ الْمُخْتَارِ وَالذَّخِيْرَةِ وَالْهِدَايَةِ : اَنَّ الْمُغَنِّيَ لِلنَّاسِ لَا تُقْبَلُ شَهَادَتُه لِاَنَّهُ يَجْمَعُهُمْ عَلَى الْكَبِيْرَةِ.

در کتابهای تاتارخانیه و در المختار و ذخیره و هدایه آمده است: «بی گمان خواننده ای که برای مردم نغمه می خواند ، شهادتش پذیرفته نمی شود، چون مردم را بر گناه کبیره جمع می کند.»

در الحدیقة الندیه آورده است وَالْمُرَادُ بِالْمُغَنِّي الْمُتَرَنِّمُ فِيْ مَجَالِسِ اللَّهْوِ الْمُحَرَّمِ بِاَشْعَارِ اَهْلِ الْفِسْقِ . وَالْمُرَادُ بِاِجْمَاعِهِمْ عَلَى الْكَبِيْرَةِ اَى الْفَاحِشَةِ مِنْ شُرْبِ الْخَمْرِ ، وَالزِّنَاءِ ، وَاللِّوَاطَةِ ، وَرَقْصِ النِّسَاءِ الْاَجْنَبِيَّاتِ الْمَكْشُوفَاتِ بَيْنَ يَدَى الرِّجَالِ الْاَجَانِبِ الْفُسَّاقِ الْمُجْتَمِعِيْنَ عَلَى الْمَنَاكِرِ الْمُجْمَعِ عَلَى حُرْمَتِهَا اِنْتَهَى قَالَ فِيْ فَتْحِ الْقَدِيْرِ : وَجْهُ عَدَمِ قَبُوْلِ شَهَادَةِ الْمُغَنِّيْ اَنَّ اسْمَ مُغَنِّيَةٍ وَمُغَنٍّ اِنَّمَا هُوَ فِي الْعُرْفِ لِمَنْ كَانَ الْغِنَاءُ حِرْفَتَهُ الَّتِيْ يَكْتَسِبُ بِهَا الْمَالَ ، اَلَا تَرَى اِذَا قِيْلَ : مَا حِرْفَتُهُ اَوْ مَا صَنَاعَتُهُ ؟ يُقَالُ : مُغَنٍّ ،كَمَا يُقَالُ : خَيَّاطٌ انْتَهَى.

مراد از مغنّی کسی است که در مجلسهای لهو حرام با شعرهای اهل فسق، ترانه می خواند. و مراد از جمع شدن آنها بر کبیره، جمع شدن آنها بر فاحشه است: از نوشیدن شراب و زنا کردن و لواطه کردن و رقصیدن زنان اجنبی بی حجاب در مقابل مردان اجنبی فاسق که بر منکرها یی که بر حرمت آن اجماع است ، جمع شده اند.

در فتح القدیر آمده است: (علت قبول نشدن شهادت مغنی این است که اسم مغنی و مغنیه در عرف، فقط به کسی که حرفه اش خوانندگی باشد و ازآن در آمد کسب می کند اطلاق می شود. آیانمی بینی وقتی که پرسیده شود شغل و حرفه وی چیست؟ گفته می شود خواننده است .

همــان گونه که به کســی که شغلــش خیاطــی باشــد گفته می شـــود کــه خیاط است.)

وَفِیْ شَرْحِ الْوِقَایَةِ وَشَرْحِ اِلْیَاسَ : لَا یُقْبَلُ شَهَادَةُ مَنْ یُغَنِّیْ لِلنَّاسِ اِنْتَهَــی .

و در شرح وقایه و شرح الیاس آمده است: که شهادت کسی که برای مــردم خوانندگی می کند پذیرفته نمی شود.

در کتاب زیلعی آورده است: وَالْمُرَادُ بِعَدَمِ قَبُوْلِ شَهَادَةِ مَنْ یُغَنِّیْ لِلنَّــاسِ لِاَنَّ الْمُغَنِّیَ یَجْمَعُ النَّاسَ عَلَى اللَّهْوِ وَاللَّعْبِ الْمُحَرَّمِ ، وَالْاِجْتِمَاعُ عَلَیْهِ ضَــلَالَةٌ وَهُــوَ حَرَامٌ ، فَیَصِیْرُوْنَ بِهِ فَاسِقًا انْتَهَى.

مراد از قبول نشدن شهادت کســی کــه بــرای مــردم خواننــدگی می کند، این است که مغنی، مردم را بر لهو و لعب حرام جمــع مــی کنــد . و حال آنکه جمع شدن بر آن گمراهی است و گمراهی حرام است. پس بــا آن فاسق می گردند.

وَحُکِیَ عَنْ ظَهِیْرِ الدِّیْنِ الْمَرْغِیْنَانِیِّ : اَنَّه' قَالَ : مَنْ قَالَ لِمُقْــرِیْ زَمَانِنَــا : اَحْسَنْتَ عِنْدَ قِرَائَتِهِ یَکْفُرُ، وَبَانَتْ مِنْهُ امْرَأَتُه' انْتَهَــی . **ازظهیرالــدین مرغینــانی حکایت کرده شده است که : بی گمان وی گفت : کسی که به خواننده زمــان ما هنگام خواندن وی بگوید آفرین، کافر مــی گــردد و زنــش طــلاق بــائن می گردد.**

در الحدیقة الندیه آورده است :وَ الْمُرَادُ بِــالْمُقْرِیْ هَهُنَــا الَّــذِیْنَ یَقْــرَأُوْنَ الْقُرْآنَ بِالْاَلْحَانِ وَالنَّغَمَاتِ مُحَــرِّفِیْنَ الْاَلْفَــاظَ وَالْکَلِمَــاتِ عَــنْ مَوْضُــوْعَاتِهَا لِاَجْــلِ تَحْسِیْنِ الصَّوْتِ مِنْ غَیْرِ مُبَالَاةٍ وَلَا احْتِرَامٍ لِکَلَامِ اللهِ تَعَالَی مُصِــرِّیْنَ عَلَــی الــنَّمَطِ ، وَحِفْظِ بَعْضِ الْکَلِمَاتِ وَالْحُرُوْفِ ، وَالتَّغْیِیْرِ ، وَالتَّبْدِیْلِ لِاَجْلِ مُجَرَّدِ اِظْهَارِ الصِّــنَاعَةِ

النَّغَمِيَّةِ ، وَ اِطْرَابِ الْحَاضِرِيْنَ بِذَلِكَ يَكْفُرُ لِاسْتِحْلَالِ مَا حَرَّمَ اللهُ تَعَالَى مِنَ الْاِسْتِهَانَةِ بِالْكَلَامِ الْقَدِيْمِ، وَالْاِسْتِخْفَافِ بِهِ ، وَتَغْيِيْرِهِ ،وَتَبْدِيْلِهِ عَنْ قَصْدٍ لِمُجَرَّدِ الشَّهْوَةِ النَّفْسَانِيَّةِ وَالْغَرَضِ الْفَاسِدِ انْتَهَى.

مراد از خواننده در این جا کسانی اند که قرآن را با لحن و نغمه ها می خوانند. والفاظ و کلمات را از جاهایشان برای نیک کردن صدایشان بدون مبالات و احترام به کلام خداوند تغییر می دهند در حالی که بر کشیدن حروف به صورتی که لفظ قرآن با آن پنهان گردد وبر حفظ بعضی از کلمات و حروف و تغییر و تبدیل کردن به جهت مجرد ظاهر کردن صفت خوش خوانی و خوشحال کردن حاضرین، اصرار می ورزند با این کار، به جهت حلال دانستن آنچه که خداوند آن را حرام گردانیده است از اهانت کردن به کلام قدیم خداوند و سبک شمردن آن و تغییر و تبدیل آن از مقصود اصلی به جهت مجرد، شهوت نفسانی و غرض فاسد، کافر می گردد.

ومراد مجدد الف ثانی از قول ظهیر الدین که دلیل خود کرده بود بر منع سماع مخدوم زاده های خود، همان وجوه مذکور است که در فصل سابق گذشت . پس بدان وجز این ندان که اگر سماع مخدوم زاده های ایشان مثل سماع اولیاء الله باشد، هرگز آیات واقوال فقها که در شأن منع سماع فساق وفجار واردشده بود ، بر سماع ایشان دلیل نمی کردند و ایشان را از سماع منع نمی نمودند. پس معلوم شد که سماع ایشان البته مخالف سماع اولیاء الله بود ویا در طریقه علیّه نقشبندیه محدثات ومخترعات پیدا نموده بودند. چنان که مجدد الف ثانی در(مکتوب ۱۶۸ از ج ۱) به مخدوم زاده خود فرموده بودند وچون این محدثات در آن دیار شیوعی پیدا کرده است به حدی که طریق اصل اکابر را پوشیده ساخته و وضیع وشریف آنجا وضع محدث وجدید را اختیار نموده اند واز طریق اصل وقدیم اعراض

نموده اند ودیگر نمی دانم که انیس مجلس خدمت مخدوم زادگـی از کـدام طایفه است ومونس محفل از کدام فریقه .

✓ **بیت :**

خوابم بشد از دیده در این فکرجگرسوز

که آغـوش که شـد منزل آسایش خوابت

اِنْتَهَی کَلَامُهُ الشَّرِیْفُ: **(کلام شریف امام ربانی تمام شد.)**

قَالَ الْاِمَامُ الْبَزَّازِیُّ :قِرَائَةُ الْقُـرْآنِ بِالْاَلْحَـانِ مَعْصِـیَةٌ ، وَالتَّـالِیْ وَالسَّـامِعُ آثِمَانِ .وَکَذَا فِیْ مَجْمَعِ الْفَتْوَی مِنْ کُتُبِ الْحَنَفِیَّةِ وَغَیْرِهَمْ اِنْتَهَی.**امام بزازی گفت : خواندن قرآن با لحن ، گنه کاری است و خواننده و شنونده هر دو گنه کارند این گونه در مجمع الفتوی، از کتابهای حنفیه و غیر حنفیه موجود است.**

در الحدیقة الندیه **آورده است :** وَالْمُرَادُ بِالْاَلْحَانِ اَی النَّغَمَـاتِ الْمُقْتَضِـیَّةِ لِلتَّغْیِیْرِ فِیْ کَلِمَاتِهِ وَالتَّبْدِیْلِ فِیْهَا کَمَا ذَکَرْنَا انْتَهَی. **مراد از الحان نغمه هایی است که تغییر و تبدیل را در کلمات خداوند اقتضا می کنند.**

وَقَالَ الْبَزَّازِیُّ اَیْضًا : اللَّحْنُ فِیْهِ حَرَامٌ بِلَا خِلَافٍ . قَالَ اللهُ تَعَالَی: ﴿ قُرْآنًا عَرَبِیًّا غَیْرَ ذِی عِوَجٍ﴾ [1] وَصَرَّحَ الْفُقَهَاءُ بِکَوْنِ التَّالِیْ بِالتَّغَنِّیْ وَالسَّامِعِ آثِمَیْنِ انْتَهَی

و باز بزازی گفت: لحن در قرآن بدون خلاف، حرام اسـت. خداونـد متعال گفت« قرآنی که عربی است هیچ کجی ندارد» و فقهاتصـریح کردنـد که تلاوت کننده قرآن به طریق آواز و شنونده آن ، هر دو گناه کارند.

۱- سوره زمر آیه۲۸« فرود آوردیم قرآن عربی بـی عیـب ، باشـد کـه ایشـان پرهیزگاری کنند»

در الحدیقة الندیه آورده است وَالْمُرَادُ بالتَّغَنِّیْ اَیِ التَّرَنُّمُ بصَوْتِهِ فِی الْقُرْآنِ فَیُغَیِّرُ لِاَجْلِ ذَلِكَ الْکَلِمَاتِ عَنْ مَوْضُوْعَاتِهَا وَیَزِیْدُ وَیَنْقُصُ فِی الْمُدُوْدِ وَصِفَاتِ الْحُرُوْفِ عَمْدًا مِنْهُ مَعَ اِمْکَانِهِ التَّصْحِیْحُ وَتَعْلِیْمُ التَّجْوِیْدِ انْتَهَی. **مقصود از غنا خوش آوازی کردن بیش از حد در تلاوت قرآن است. به طوری که به خاطر آن ترنم کلمات را از جایشان تغییر دهد و قصداً در مدها و صفات حروف، کم و زیاد کندبا وجود اینکه امکان تصحیح ورعایت تجوید برای او وجود دارد .**

نویسنده (رح) می گوید این اقوال فقها را که بیان نمودیم در شأن همان قاری است که در کلام قدیم حضرت حق ﷻتغییر وتبدیل کلمات وحروف سازد . اما در شأن قاری که در کلام حضرت حق ﷻ تغییر و تبدیل نسازد وبه تجوید موافق خواند این احادیث وارد شده است:

وَعَنِ الْبَرَّاءِ : اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ زَیِّنُوْا اَصْوَاتَکُمْ بِالْقُرْآنِ [1] یَعْنِیْ فَاَظْهِرُوْا فِیْ تِلَاوَتِهِ نَغَمَاتِکُمُ الْحَسَنَةَ ، وَلَا تَصْنَعُوْهَا فِی الْاَشْعَارِ وَالنَّشَائِدِ ، فَاِنَّ الصَّوْتَ

---

۱ – حَدَّثَنَا عُثْمَانُ بْنُ اَبِیْ شَیْبَةَ ، حَدَّثَنَا جَرِیْرٌ عَنِ الْاَعْمَش ، عَنْ طَلْحَةَ ، عَنْ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ عَوْسَجَةَ ، عَنِ الْبراءِ بْنِ عَازِب ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : زَیِّنُوا الْقُرْآنَ بِاَصْوَاتِکُمْ۱سنن ابوداود ص ۲۱۴ ـ جلد۱ کِتَابُ الصَّلَوةِ بَابُ اسْتِحْبَابِ التَّوَسُّلِ**نقل کرد عثمان بن ابی شیبه او از جریر او از اعمش او از طلحه او ازعبدالرحمن بن عوسجه او از براء بن عازب ؓکه گفت ،رسول خداﷺ فرمود:« قرآن را با آواز خود زینت دهید.»**

وَعَنِ الْبراءِ بْنِ عَازِب ، قَالَ : سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ یَقُوْلُ : حَسِّنُوا الْقُرْآنَ بِاَصْوَاتِکُمْ فَاِنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ یَزِیْدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا .رَوَاهُ الدَّارِمِیُّ.

وَعَنْ طَاؤُوْس مُرْسَلًا قَالَ : سُئِلَ النَّبِیُّ ﷺ اَیُّ النَّاس اَحْسَنُ صَوْتًا لِلْقُرْآنِ وَاَحْسَنُ قِرَآئَةً ؟ قَالَ : مَنْ اِذَا سَمِعْتَهُ یَقْرَأُ اُرِیْتَ اَنَّه یَخْشَی اللهَ . قَالَ طَاؤُوْسُ: وَکَانَ طَلْقٌ کَذٰلِكَ . رَوَاهُ الدَّارْمِیُّ مِشْکَوةُ الْمَصَابِیْحِ . کِتَابُ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ الْفَصْلُ الثَّالِثُ ،ص ۱۹۱ ج۱

و از براء پسر عازب روایت است که گفت: از رسول خداﷺ شنیدم که می فرمود:« قرآن را با آوازتان زینت دهید چون آواز خوش، زیبایی را در قرآن زیاد می کند.» این حدیث را دارمی روایت کرده است.

و ازطاووس به صورت مرسل روایت است که گفت سؤال شداز رسول خداﷺ: کدام انسان خوش تر است از لحاظ آواز برای قرآن و برای خواندن آن؟ رسول خداﷺ فرمود: «کسی که وقتی بشنوی او قرآن می خواند چنین گمان کنی که او از خدا می ترسد،» طاووس گفت: رسول خدا آن طوری بود ، که مذکور شد،

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ :زَیِّنُوا الْقُرْآنَ بِاَصْوَاتِکُمْ فَاِنَّ الصَّوْتَ الْحَسَنَ یَزِیْدُ الْقُرْآنَ حُسْنًا . عَنِ الْبراءِ رضی الله عنه ، جَامِعُ الْاَحَادِیْثِ لِلْجَامِعِ الصَّغِیْرِ وَزَوَائِدِهِ ، وَالْجَامِعُ الْکَبِیْرُ لِلْاِمَامِ السُّیُوْطِیِّ ، الْجُزْءُالرَّابِعُ ، قِسْمُ الْاَقْوَالِ ، ص۲۶۳ـ سطر ۱۸۱

پیامبر خدا ﷺ فرمودند:« قرآن را با آوازتان زینت دهید چون که آواز خوش بر زیبایی قرآن می افزاید .» (از براء رضی الله عنه روایت شده است.)

حَدَّثَنَا رَاشِدُ بْنُ مَعِیْد الرَّمْلِیُّ ، حَدَّثَنَا الْوَلِیْدُ بْنُ مُسْلِمٍ . حَدَّثَنَا الْاَوْزَاعِیُّ ، حَدَّثَنَا اِسْمَاعِیْلُ بْنُ عُبَیْدِاللهِ عَنْ مَسِیْرَةَ مَوْلَی فَضَالَةَ ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ عُبَیْدٍ ، قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ : لَلّٰهُ اَشَدُّ اُذُنًا اِلَی الرَّجُلِ الْحَسَنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ یَجْهَرُ بِهِ مِنْ صَاحِبِ الْقَیْنَةِ اِلَی الْقَیْنَةِ. سُنَنُ ابْنِ مَاجَةَ ، ص ۹۶ ، بَابُ حُسْنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ

راشد بن معید الرملی از ولید ابن مسلم از اوزاعی از اسماعیل بن عبید الله از مسیره (غلام آزاد شده) فضاله از فضاله بن عبید رضی الله عنه نقل کرد که گفت: رسول خداﷺ فرمود:« بی گمان خداوند گوش می کند صدای کسی را که قرآن را با صدای نیک و بلند می خواند بیشتر از صاحب کنیزک که به صدای کنیزک خود گوش می کند.»

الْحَسَنَ كَالْحُلَّةِ الْحَسَنَةِ لِلْكَلَامِ الْمَتْلُوِّ ، وَفِيْ ذَلِكَ تَعْظِيْمٌ لِلْقُرْآنِ . وَ فِيْ رِوَايَةِ اَبِيْ دَاوُدَ وَالنَّسَائِيْ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ ﷺ قَالَ : زَيِّنُوا الْقُرْآنَ بِاَصْوَاتِكُمْ يعنى اجْعَلُوْا تِلَاوَتَه عَزِيْزَةً حَسَنَةً لِلسَّامِعِيْنَ بِنَغَمَاتِ اَصْوَاتِكُمُ الْحَسَنَةِ.

از براء روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:« صداهای خود را با قرآن زینت دهید یعنی ظاهر کنید در خواندن آن صداهای خوشتان را واین کار را در خواندن شعرها وسرود ها نکنید چون که آواز خوش، همانند زیور آلات برای کلام خوانده شده است و در آن خوش آوازی، بزرگ داشتن قرآن است .»و در روایت ابو داود و نسائی آمده است: بی گمان که رسول خدا ﷺ فرمود :«قرآن را با صدای نیک خود زینت دهید یعنی طوری قرآن رابا صدای خوش تلاوت کنید که برای شنوندگان کم یاب ونیک باشد.»

﴿قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِيْ عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُوْنَ﴾[1] **«فرود آوردیم قرآن عربی بی عیب ، باشد که ایشان پرهیزگاری کنند»**

وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ: اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ قَالَ : مَا اَذِنَ اللهُ لِشَيْءٍ مَا اَذِنَ لِلنَّبِيِّ اَنْ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ[2] . وَفِيْ رِوَايَةِ الْبُخَارِيِّ عَنْهُ ﷺ مَرْفُوْعًا : لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ.[3] فَالْمُرَادُ بِالتَّغَنِّيْ فِيْ هَذِهِ الْاَحَادِيْثِ اِمَّا الْجَهْرُ بِالْقُرْآنِ ، وَالْاِعْلَانُ بِهَا ، وَالْاِفْصَاحُ فِيْمَا يُحْتَاجُ اِلَيْهِ مِنَ الْمَوَاضِعِ الصَّعْبَةِ الْمَبْنَىْ وَالْمَعْنَى انْتَهَى . وَقَالَ فِي التَّاتَارْخَانِيَّةِ اَلتَّغَنِيْ بِالْقُرْآنِ ، وَالْاِلْحَانُ اِنْ لَمْ يُغَيِّرِ الْكَلِمَةَ عَنْ مَوْضِعِهَا بَلْ يُحَسِّنُ

۱- سوره زمر آیه۲۸

۲- صحیح المسلم ص۲۶۸ جلد۱ -کتاب فضائل القرآن و ما یتعلق به

۳ - مشکوة ص۱۹۰ ج۱ کتاب فضائل القرآن

تَحْسِيْنَ الصَّوْتِ وَتَزَيَّنَ الْقِرَاءَةَ فَذَلِكَ مُسْتَحَبٌّ عِنْدَنَا فِى الصَّلَوةِ وَخَارِجهَا وَاِنْ كَانَ التَّغَنِّىُ يُغَيِّرُ الْكَلِمَةَ عَنْ مَوْضِعِهَا يُوْجِبُ فِسَادَ الصَّلَوةِ لِاَنَّ ذَلِكَ مَنْهِىٌّ عَنْهُ [1] انتهى.

۱-قَوْلُه عليه السلام(وَعَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَ):حَدَّثَنَايَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ قَالَ :حَدَّثَنِىَ اللَّيْثُ، عَنْ عُقَيْلٍ، عَنِ ابْنِ شِهَابٍ قَالَ:اَخْبَرَنِىْ اَبُوْسَلَمَةَ بْنُ عَبْدِالرَّحْمَنِ، عَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه اَنَّه' كَانَ يَقُوْلُ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم «لَمْ يَأْذَنِ اللهُ لِشَىْءٍ مَا اَذِنَ لِلنَّبِىِّ صلی الله علیه وسلم اَنْ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ» وَقَالَ صَاحِبٌ لَهُ :يُرِيْدُيَجْهَرُبِهِ.

روایت کرد به مایحیی بن بکیر گفت روایت کرد به ما لیث و او از عقیـل و وی از ابن شهاب (رح) گفت خبر داد به من ابو سلمه بـن عبـدالرحمن از ابـی هریـره رضی الله عنه کـه بی گمان وی می گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:« خداوند مانندآنچه که برای پیامبرما صلی الله علیه وسلم در تغنی با قرآن اجازه داده است،به چیز دیگری اجازه نداده است .» رفیق ابـوهریره گفتـه است : ابوهریره از تغنی با قرآن ، جهر خواندن قرآن را اراده کرده است.

حَدَّثَنَا عَلِىٌّ بْنُ عَبْدِاللهِ قَالَ : حَدَّثَنَا سُفْيَانُ ، عَنِ الزُّهْرِىِّ ، عَنْ اَبِـىْ سَـلَمَةَ ، عَـنْ اَبِـىْ هُرَيْرَةَ ، عَنِ النَّبِىِّ صلی الله علیه وسلم قَالَ مَا اَذِنَ اللهُ لِشَىْءٍ مَا اَذِنَ لِلنَّبِىِّ اَنْ يَّتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ.

علی بن عبد الله روایت کرد و گفت سفیان از زهری روایـت کـرد و وی از ابـی سلمه و او از ابی هریره رضی الله عنه و او از رسول خدا صلی الله علیه وسلم که فرمود: «خداوند مانند آنچه کـه بـه نبی صلی الله علیه وسلم در تغنی با قرآن اجازه داده و راضی شده به چیز دیگری اجـازه نـداده و راضـی نشده است.»

قَالَ سُفْيَانُ:تَفْسِيْرُهُ : يَسْتَغْنِىْ بِهِ . سفیان گفت تفسیر آن «يَسْتَغْنِىْ به» **یعنی طلب غنا با قرآن است** .صَحِيْحِ الْبُخَارِىِّ، ص۷۵۱ ـ جلد۳ ـ الجزء۲۱كِتَابُ اَبْوَابِ فَضَائِلِ الْقُـرْآنِ ،بَـابُ الْوَصَاةِ بِكِتَابِ اللهِ

عَـنْ اَبِـىْ هُرَيْـرَةَ ، قَـالَ : قَـالَ رَسُـوْلُ اللهِ صلی الله علیه وسلم:مَـا اَذِنَ اللهُ الخ . مُتَّفَـقٌ عَلَيْـهِ. **از ابی هریره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود:« خداوند مانند آنچـه کـه بـه**

از ابی هریره ﷺ روایت است بی شـک رسـول اکـرم ﷺفرمودنـد: « خداوند مانند آنچه که برای نبیﷺ در تغنی با قرآن اجـازه داده و راضـی شده به چیز دیگری اجـازه نـداده اسـت.» و در روایـت بخـاری از رسـول اکرم ﷺبه صورت مرفوع آمده است (کسی کـه در خوانـدن قـرآن خـوش آوازی نکند از ما نیست.) پس منظور از تغنـی در ایـن حـدیث یـا جهـری خواندن قرآن و اعلان آن و فصیح و آشکار خواندن آن است در جایی که به زیبا خواندن احتیاج باشد از جاهـایی کـه در لفـظ و معنـا دشـوارند. و در تاتارخانیه گفته است:« تغنی و لحن با قرآن اگـر کلمـه را از جـایش تغییـر ندهد بلکه نیکی صوت را نیک تر کند و قرائت را زیبا کند، پس آن نزد ما در

نبیﷺدر تغنی با قرآن اجازه داده و راضی شده به چیز دیگری اجازه نداده و راضی نشده است.» این حدیث را بخاری و مسلم روایت کرده اند .

وَعَنْهُ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَتَغَنَّ بِالْقُرْآنِ. رَوَاهُ الْبُخَارِيُّ ، مِشْكوةُ الْمَصَابِيْحِ ، كِتَابُ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ ، بَابُ الْفَصْلِ الْاَوَّلِ ، ص۱۹۰ ـ جلد۱**وباز از ابـی هریـره ﷺ روایت است که رسول خداﷺفرمودند: «کسی که در تلاوت قرآن تغنی نکند از ما نیست.»**

وَ حَدَّثَنِيْ بِشْرُ بْنُ الْحَكَمِ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُالْعَزِيْزِ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ : حَدَّثَنَا يَزِيْدُ وَهُوَ ابْنُ الْهَادِ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ اِبراهِيْمَ، عَنْ اَبِيْ سَلَمَةَ ، عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ اَنَّهُ سَمِعَ رَسُوْلَ اللهِﷺ يَقُوْلُ : مَا اَذِنَ اللهُ لِشَيْءٍ مَا اَذِنَ لِنَبِيٍّ حُسْنَ الصَّوْتِ يَتَغَنَّى بِالْقُرْآنِ يَجْهَرُ بِهِ. صَحِيْحُ الْمُسْلِمُ ، ص۲۶۸ ـــ جلد۱ ـ كِتَابُ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ ، بَابُ اسْتِحْبَاب تَحْسِيْنِ الصَّوْتِ بِالْقُرْآنِ.

روایت کرد به من بشر بن حکم و گفت روایت کرد بر ما عبد العزیز بن محمد و او گفت روایت کرد به ما یزید که وی پسر هاد است و وی از محمد ابن ابـراهیم و او از ابـی سلمهﷺ و وی از ابو هریرهﷺروایت کـرده اسـت کـه بـی گمـان ابـوهریره از رسـول خداﷺشنید که می فرماید:« خداوند مانند آنچه که به نبی ﷺ در زیبا خوانـدن و بلنـد خواندن با قرآن اجازه داده و راضی شده به چیز دیگری اجازه نداده و راضی نشده است.»

نماز و خارج نماز مستحب است . و اگر تغنی کلمه را از جایش تغییــر دهــد، موجب فساد نماز می گردد چون این گونه قرائت نهی شده است.»

وَقَالَ التُّوْرُ یُشْتِیْ مِنْ اَئِمَّةِ الْحَنَفِیَّةِ: الْقِرَاءَةُ عَلَی الْوَجْهِ الَّذِیْ یُهَیِّجُ الْوَجْـدَ فِیْ قُلُوْبِ السَّامِعِیْنَ، وَ یُوْرِثُ الْحُزْنَ ، وَیَجْلِبُ الدَّمْعَ مُسْتَحَبَّةٌ مَا لَمْ یُخْرِجْهُ الْتَغَنِّیْ عَنِ التَّجْوِیْدِ انْتَهَی.

توربشتی از امامان حنفی گفته است:« اگر قرائت بر وجهی باشد که قلبهای شنوندگان را به وجد آورد و باعث حــزن و انــدوه گــردد و اشــک را جاری سازد ،مستحب است مادامی که تغنی،قرائت رااز تجوید خارج نکند.»

بدان که نظم بر نثر تفوق دارد که آن موزون است وایــن نــاموزون . وفرقی که در میان موزون وناموزون اســت در تــاثیر بــر اولوالالبــاب ظــاهر وهویدا است. بعضی منکران شعر گویی را منسوب به کفر کنند وآیه کریمــه ﴿اَلشُّعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُوْنَ﴾ [1]را دلیل آرند و خبر ندارند کسی که قائلین را بــه جواز شعر وفاعلین را حکم به کفر کند گویــا او چنــدین علمــای نحریــر را ومشایخ کبار را نسبت کفر کرده باشد بلکه نسبت کفــر بــه خــودش راجــع می شود . وچرا که علما فرموده اند: وَمَنْ قَالَ لِمُؤْمِنٍ اَنْتَ کَافِرٌ وَ هُوَ بَرِیْءٌ مِنْهُ یَعُوْدُ الْکُفْرُ اِلَیْهِ .«کسی که برای مؤمن بگوید تو کافری در حالی که آن مومن از کفر پاک باشد کفر بر خود گوینده بر می گردد» دیگر غافلند از اســتثنای آیه کریمه که آخرش﴿ اِلَّا الَّذِیْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُواالصَّالِحَاتِ﴾ [2]واقع است وبعضــی از منکران شعر گویی وسماع را حرام می دانند وآیات واحادیث واقوال فقهــا

۱- سوره شعرا آیه ۲۲۴ « شاعران پیروی ایشان می کنند گمراهان»

۲ - سوره شعرا آیه ۲۲۷ « مگر آنانکه ایمان آوردند و عملهای شایسته کردند»

در شأن سماع فساق وفجار واقع شده است ، دلیل آرند . وسماع اهــل الله را حرام دانند وغافلند از آیات واحادیث واقوال فقها که در شأن اباحت ســماع اهل الله وارد شده است. اگر در حقیقت چنان بودی که ایشــان مــی گوینــد جناب ولایت مابان حضرت ابابکر صدیق، عمر فاروق، عثمان ذی النــورین و علی السخی ـ رضی الله عنهم اجمعین ـ و دیگر ائمه اطهار مثل امام حسن وامام حسیــن و امام زین العابدیــن و غیرهم ـ علیهم التحیات ـ و اصحــاب کرام مثل حضــرت انــس و حسان و کعــب و عبدالله ـ علیهــم الرضوان ـ و مشایخ کبار امت و علمای نامدار ملــت ـ قــدس اســرارهم ـ و مثــل مولوی جلال الدین رومی و مولوی عبد الرحمن جامی و حافظ و حضــرت ســعدی و نظامی و باقی علما و صلحا هرگز به طرف شعر التفات نفرمودندی و در حق شاعران اَلشُّعَرَاءُ تَلَامِذَةُ الرَّحْمَنِ (شاعران شــاگردان خداوندنــد) نگفتنــدی و جناب حضرت سرورکائنات ﷺ به اصلاح قصــیده کعــب بــن زبیــر رضی الله عنه توجــه نفرمودی و نیز قصاید حسان بن ثابت رضی الله عنه که در زمانه رســول الله مقبــول آن حضرت ﷺ بود و به مدحت آن جناب نبوت مآب تصنیف کــرده بــه حضــور معروض می داشت و صله وتحسین می یافت دلیلی است قــوی بــر فضــیلت شعر و شاعری. حضرت شیخ فریدالدین عطار گوید:

- ✓ بیت:

شاعری جزویست از پیغمبری　　جــاهلانش کفر خوانند از خری

شاعرانی که هزل گویی و هجو و طعــن و عیــب گــویی مــی کننــد، مردودان طایفه مقبولان شعراند. شاعر هزل گوی هر چنــد طــبعش عــالی و کلامش موزون باشد، مقبول خاطر مقبلان نگردد و شاعران، مقبولان ســخن را که جوهری است لطیف و زبان را که آرای نطق اســت شــریف، هرگــز بــه مذمت و دشنام و لغویات آلوده نسازند.

✓ **بیت:**

به نطق آدمی بهتر است ازدواب

دواب از تــوبه گر نگویــی صواب

و همچنین اکثر صحابه وتابعین و پیــروان تــابعین و صــلحای امــت شعرگویی و سخن پروری و مداحی کرده اند، با روایات صحیحه آمده اســت پس به قول نبی کریمﷺ «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِيْ وَ سُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِـدِيْنَ» (سنت من و سنت خلفای راشدین را لازم گیرید) شاعری و مداحی بر کــل امــت ســنت گردید؛ حتی که در عالم احدی نیست که کلمه موزون از زبان او بر نیامــده باشد. پس مجوزان و عاملان سماع را باید و لازم است که آن را از واجبات ، تصور نسازند و سمند همت را به وادی عملش به طور مستمر به حــدی کــه ترک نماز و ذکر الله تعالی آید، تیز جولان ننماید و مانعان و تارکــان ســماع نباید که زبان طعن و تشنیع بر عاملان که اولیاء الله و ســالکانند، بگشــایند بلکه هر دو فریق به زبان حال و قال این نغمه را که حَلَالٌ لِأَهْلِهِ وَ حَـرَامٌ لِغَيْـرِهِ (برای اهلش حلال وبرای غیراو حرام است)سروده باشند

وَ اَمْثَالُ هَذِهِ الْمَقَالَـاتِ فِـى جَـوَازِ السَّـمَاعِ مِـنْ مَشَـائِخِ الـدِّيْنِ وَ اَكَـابِرِ الْمُسْلِمِيْنَ وَ اَئِمَّةِ اَهْلِ الْيَقِيْنِ كَثِيْرَةٌ اِلَّا اِنَّا تَرَكْنَاهَـا مَخَافَـةَ التَّطْوِيْـلِ وَ اِكْتَفَيْنَـا بِمَـا ذَكَرْنَا مِنَ الْاَقَاوِيْلِ لِيَكُوْنَ اُنْمُوْذَجَةً مِنْ قَفِيْزَةٍ وَ قَلِيْلَةً مِنْ كَثِيْرَةٍ . اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنِـيْ مِنْ بَرَكَاتِ الْاَوْلِيَاءِ الَّذِيْنَ هُمْ مِنْ اَهْلِ الْعِرْفَانِ ، وَ اجْعَلْنِيْ فِيْ زُمْرَةِ الَّذِيْنَ سَمَاعُهُمْ بِالصِّدْقِ وَ الْاِيْقَانِ وَ حَصَلَ لَهُمْ بِالسَّمَاعِ الشَّوْقُ وَ الْاِضْطِرَابُ وَ الْوِجْدَانُ وَ وَصَّفَهُمُ اللّٰهُ بِالْمُجْتَبَيْنَ فِى الْقُرْآنِ، وَ احْشُرْنِيْ فِى الْمَعَادِ تَحْتَ لِـوَاءِ سَـيِّدِ الْـاِنْسِ وَ الْجَـانِّ وَثَقِّلْ وَزْنَ اَعْمَالِيْ فِيْ كَفَّةِ الْمِيْزَانِ ، وَ اَعْطِنِيْ جَنَّةَ الْفِرْدَوْسِ مَعَ الْحُوْرِ وَ الْغِلْمَانِ ،

وَ ارْزُقْنِیْ رُؤْیَةَ جَمَالِ حَضْرَتِكَ یَا رَزَّاقُ یَا سُبْحَانُ ، وَ اَحْرِقْ مُنْكِرِی السَّمَاعِ وَ مُعَانِدِی الْاَوْلِیَاءِ فِیْ لَهَبِ النِّیْرَانِ ، وَ اجْعَلِ الْمُنْكِرِیْنَ فِی الدَّارَیْنِ مِنْ اَهْلِ الْخُسْرَانِ بِحُرْمَةِ مُحَمَّدِنِ الْمَبْعُوْثِ فِیْ آخِرِ الزَّمَانِ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الَّذِیْنَ هُمْ فِیْ مَا بَیْنَ النَّاسِ كَاللُّؤْ لُؤِ وَ الْمَرْجَانِ.

امثال این گفتار در حق جواز سماع از مشایخ دین وبزرگان مسلمین وامامان اهل یقین بسیار است . مگر ما به خاطر ترس از طولانی شدن کلام ترک کردیم وبر آنچه که ذکر کردیم از قولها اکتفا کردیم تا مشتی از خروار وکمی از بسیار باشد . خدایا مرا از برکات اولیایی که آنها از اهل عرفانند محروم نگردان و مرا از جمله کسانی که سماع آنها با صدق و یقین است و برای آنها به توسط سماع، شوق و اضطراب و رسیدن به خدا حاصل شده است و خداوند آنها را در قرآن با لفظ (برگزیدگان) وصف نموده است قرار بده و مرا در روز قیامت در زیر پرچم سرور انس و جن محشور بگردان ! وزن اعمالم را در کفه ترازوی قیامت سنگین بگردان !و به من بهشت فردوس را همراه حور و غلمان عطا کن ! و دیدن جمال حضرتت را نصیبم گردان! ای بسیار رزق دهنده و ای پاک، منکرین سماع و دشمنان اولیا را در شعله آتش بسوزان و منکرین را در دو جهان از زیان کاران بگردان ! به حرمت حضرت محمد ﷺ که در آخر زمان فرستاده شده است و به حرمت آل و اصحابش که آنان در بین مردمان مانند درّ و گوهرند.

خا تمه

در بیان علماء بالله که مشایخ عظام اند که ظاهر ایشان متحلـی بـه حلیه شریعت است و باطن ایشان منور به نور طریقت است . علمای عـاملین که بر وفق شریعت عمل می نمایند و از طریقت به مراحـل دورنـد و علمـای غیر عاملین که علمای سوء وعلمای جهال ایشانندوصوفیان ناقص وجاهل که دزدان دینند.

بدان که شیـخ عبدالکـریم بن محمـد اللاهوری ـ قدس سره ـ در کتاب خود آورده است وَالْعُلَمَاءُ اَرْبَعَةٌ : عُلَمَاءُ بِاللهِ هُمُ الصُّوْفِيَّةُ الْعَارِفُوْنَ ، وَ هُـمُ الَّذِيْنَ لَا يُرِيْدُوْنَ اِلَّااللهَ وَ لَا يُرِيْدُ غَيْرَه ُ، وَ الْعَبْدُ اِذَا حَصَلَ لَهُ الرَّبُّ فَحَصَلَ لَهُ الْكُلُّ، كَمَا قَالَ الْحَقُّ جَلَّ شَأْنُه ُ فِی الْحَدِيْثِ الْقُدْسِيِّ :«عَبْدِیْ اِذَا حَصَلْتُ لَكَ حَصَـلَ لَـكَ كُلُّ شَیْءٍ وَ اِنْ فُتُّكَ فَاتَكَ كُلُّ شَیْءٍ ». فَلَهُـمُ التَّصَـرُّفُ فِـیْ كُـلِّ شَـیْءٍ. وَ عُلَمَـاءُ الْعَامِلِيْنَ هُمُ الَّذِيْنَ عَمِلُوْا بِعِلْمِهِمُ الظَّاهِرِيِّ وَ بِالْعِلْمِ النَّافِعِ لِاَنَّهُمُ الْمُوَفَّقُوْنَ لِلْاَعْمَـالِ الصَّالِحَةِ.

علما چهار قسم اند :

۱- علماي بالله: آنان صوفیان عارفند و آنان کسـانی انـد کـه جـز خدا چیز دیگری را اراده نمی کنند و وقتی که برای بنده، خداونـد حاصـل شود پس برای او همه چیز حاصل می شود . همان گونـه کـه خداونـد ﷻ در حدیث قدسی فرمود ند:«بندۀ من، وقتی که من برایت حاصل شوم بـرای تو همه چیز حاصل می شود و اگر من از تو فوت گردم (برایت حاصل نشوم) همه چیز از دستت مـی رود» پـس بـرای ایشـان تصـرف در هـر چیـزی وجود دارد.

۲ـ علماي عا ملـين : و آنان کسانی اند که به علـم ظـاهری و نـافع شان عمل می کنند چون آنان کسانی اند که به آنها توفیق اعمـال صـالحه داده شده است. و در شأن علمای بالله و علمای عـاملین ، آیـات و احادیـث بسیار وارد شده است . اندکی در معرض بیان وارد می گردد استماع فرمایند

. قَالَ اللهُ تَعَالَى:﴿ اِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾[1] **خداوند بلنـد مرتبـه مـی فرمایند: « به درستی که از میان بندگان فقط علما از خـدا مـی ترسـند»** وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَ قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الَّذِيْنَ يَعْلَمُوْنَ وَ الَّذِيْنَ لَا يَعْلَمُوْنَ﴾[2]**«بگـو آيـا برابرند آنان که می دانند و آنان که نمی دانند؟»**

وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِيْنَ آمَنُوْا مِنْكُمْ وَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ﴾[3]**«تا خداوند درجات کسانی که ایمان آورده اند از شما و علم عطا شده اند را بالا ببرد و خداوند به آنچه می کنید خبر دار است.»**

وَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ اَنَّهُ قَالَ :يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْاَنْبِيَاءُ ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ، ثُمَّ الشُّهَدَاءُ.[4]

---

۱ – سوره فاطر آیه ۲۸

۲ – سوره زمر آیه ۹

۳ – سوره مجادله آیه ۱۱

۴ – حَدَّثَنَا سَعِيْدُ بْنُ مَرْوَانَ، حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ يُوْنُسَ ، حَدَّثَنَا عُنْبَسَةُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ، عَنْ عَلَّاقِ بْنِ اَبِیْ مُسْلِمٍ ، عَنْ اَبَانَ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: يَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةٌ الْاَنْبِيَاءُ ، ثُمَّ الْعُلَمَاءُ ،ثُمَّ الشُّهَدَاءُ. **سنن ابـن ماجـه ص۳۳۰ بـاب ذکـر الشفاعة روایت کرد سعید بن مروان رضی الله عنه و گفت روایت کرد بر ما احمد بن یونس از عنبسه بن عبدالرحمن از علاق بن ابی مسلم از ابان بن عثمان ازحضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه که**

ازحضرت عثمان بن عفان ﷛ روایت است که وی از پیامبرﷺ روایت کرده که فرمودند:«روز قیامت انبیا سپس علما و سپس شهدا شفاعت خواهند کرد.»

وَ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ : مَا عُبِدَ اللهُ بِشَیْءٍ اَفْضَلَ مِنْ فِقْهٍ فِیْ دِیْنِ اللهِ تَعَالَی، وَ الْفَقِیْهُ الْوَاحِدُ اَشَدُّ عَلَی الشَّیْطَانِ مِنْ اَلْفِ عَابِدٍ .

واز ابی هریره ﷛ روایت است که وی از رسول اکرمﷺ روایت کرده که فرمودند:« خداوند با چیزی بهتر از فقه در دینش عبادت نشده است و یک فقیه بر شیطان از هزار عابد سخت تر است.»

در حدیقة الندیه آورده است : وَالْفَقِیْهُ هُوَ الْعَالِمُ بِاَحْکَامِ اللهِ تَعَالَی عَلَیْهِ وَ عَلَی غَیْرِهِ فِی الظَّاهِرِ وَ الْبَاطِنِ الْعَامِلُ بِعِلْمِهِ الْمُخْلِصُ فِیْهِ.**و فقیه همان عالم به احکام خداوند ، بر خود وی و دیگران در ظاهر و باطن و عمل کننده به علمش با اخلاص برای خدا می باشد.**

وَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ اَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ: رَجُلٌ آتَاهُ اللهُ تَعَالَی عِلْمًا فَبَذَلَهُ لِلنَّاسِ وَ لَمْ یَأْخُذْ عَلَیْهِ طَمَعًا وَ لَمْ یَشْتَرِ بِهِ ثَمَنًا فَذَلِكَ یَسْتَغْفِرُ لَهُ حِیْتَانُ الْبَحْرِ وَ دَوَابُّ الْبَرِّ وَ الطَّیْرُ فِیْ جَوِّ السَّمَاءِ.**از ابن عباس﷛ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: «مردی که خداوند بر وی علم داده است پس او نیز آن را بر مردم ببخشد و در مقابل آن بخشش طمعی نداشته باشد و با آن علم چیزی نخرد ، پس برای این شخص ماهیان دریا و چهارپایان خشکی و پرندگان آسمان استغفار می کنند.»**

وی از پیامبر ﷺ روایت کرده که فرمودند : «روز قیامت سه کس شفاعت خواهند کرد: انبیا سپس علما و سپس شهدا »

وَ عُلَمَاءُ الْآخِرَةِ هُمُ الزُّهَّادُ ، وَ هُمُ الَّذِيْنَ تَرَكُوا الدُّنْيَا لِلْآخِرَةِ فَهُمُ الَّذِيْنَ تَرَكُوْاحَظَّ الْفَانِیْ لِلْحَظِّ الْبَاقِیْ لِاَنَّ الْجَنَّةَ وَ مَا فِيْهَا حَظُّ النَّفْسِ لِقَوْلِهِ ﷻ: ﴿وَلَكُمْ فِيْهَا مَاتَشْتَهِيْهِ الْاَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْاَعْيُنُ﴾[1]

۳ـ و علماي آخرت: زاهدانند و آنان کسانی اند که دنیا را به جهت آخرت ترک کرده اند؛ پس آنان کسانی اند که نصیب فانی را برای نصیب باقی ترک کرده اند چون بهشت و آنچه که در آن است، سهم نفس است .به دلیل قول خداوند ﷻ « و برای شما در بهشت آن چیزهایی که نفسهامی خواهند و چشمان لذت می برند موجود است ».

ومراد از عابدان که در احادیث وارد شده است همین طایفه است

وَ عُلَمَاءُ الدُّنْيَا هُمُ الْقُضَاةُ وَالْمَفَاتِيْنُ وَالْمُدَرِّسُوْنَ الَّذِيْنَ لَا يَعْمَلُوْنَ بِعِلْمِهِمْ وَ عِلْمُهُمْ عِلْمُ الدُّنْيَا وَ لَا يَنْفَعُ عِلْمُهُمْ اِلَّا فِی الدُّنْيَا وَ الْمَنَافِعِ الدُّنْيَوِيَّةِ مِثْلِ الْعِزِّ ، وَ الْجَاهِ عِنْدَ الْاُمَرَاءِ وَ السَّلَاطِيْن ، وَ حُصُوْلِ مَنَاسِبِ الْقَضَاءِ وَالْفَتْوَی وَ التَّدْرِيْس وَ حُطَامِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ ، وَ الْكِبْرِ ، وَ الْغُرُوْر ، وَ الْمُفَاخَرَةِ عَلَی النَّاس ، وَ لِهَذَا كَثِيْرٌ مِمَّنْ لَمْ يُرِدْ فِیْ وَقْتِ التَّعَلُّمِ اَوِ السَّمَاعِ الْعَمَلَ بِالْعِلْمِ مَعَ الْاِخْلَاص ،وَ لَا يَتَعَلَّمُ غَيْرَ صُوْرَةِ الْمَسْاَلَةِ وَ يَفُوْتُه رُوْحُهَا وَ سِرُّهَا ، وَ يُحْرَمُ بَاطِنَهَا وَ بَرَكَتَهَا . وَلَا يَتَحَقَّقُ بِشَیْءٍ مِنْهَا غَيْرِ اَنَّه تَخَيَّلَ بِعَقْلِهِ صُوْرَتَهَا الظَّاهِرَةَ فَقَطْ فَتَكُوْنُ عِنْدَهُ قِشْرَةٌ بِلَالُبٍّ

---

[1] - **سوره زخرف آیه۷۱وهمچنین** ﴿وَلَكُمْ فِيْهَا مَا تَشْتَهِیْ اَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ مَا تَدَّعُوْنَ﴾ **سوره حم سجده (فصلت) آیه ۳۱ « و برای شما در آنجا آن چیزی است که نفستان بطلبد و آنچه شما در خواست کنید».**

فَلَا يُكَبِّرُ فِیْ نَفْسِهِ الْعَمَلَ بِهَا لِاَنَّهُ لَمْ يُرِدْ ذَلِكَ حِيْنَ التَّعَلُّمِ فَتَبْقَى حُجَّةً عَلَيْهِ لَا لَـه ،وَ رُبَّمَا تَخَيُّلُهُ صُوْرَتَهَا سَبَبٌ لِاِنْكَارِهِ بِهَا وَ اعْتِرَاضِهِ عَلَـى اَهْـلِ الْعَمَـلِ الصَّـالِحِ مِـنَ الْاَبْرَارِ وَ الْمُقَرَّبِيْنَ وَ هُوَ لَايَشْعُرُ لِاسْتِيْلَاءِ الْغُرُوْرِ عَلَى قَلْبِهِ وَ تَرَاكُمِ ظُلُمَاتِ الْجَهْـلِ الْمُرَكَّبِ فِیْ نَفْسِهِ ، فَيَضِلُّ عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيْمِ لِاَنَّهُمْ تَفَكَّـرُوْا وَ تَـأَمَّلُوْا بِـالنَّفْسِ الْمُدَّعِيَةِ الْاِشْتِغَالَ بَاطِنًا لِتَرَاكُمِ ظُلُمَاتِ الْغَفْلَـةِ وَ الْغُـرُوْرِ وَالـدَّعَاوِی الْبَاطِلَـةِ مَـعَ الْاِصْرَارِ عَلَى بُغْضِ الصَّالِحِيْنَ وَ احْتِقَارِ مَقَامَاتِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَ الْاِنْكَـارِ عَـنِ السَّـمَاعِ وَوَجْدِ الْعَارِفِيْنَ فَاِنَّ ذَلِكَ التَّفَكُّرَ لَايُنْتِجُ اِلَّا الضَّلَالَ وَ الْغَيَّ وَالطَّمْـسَ وَ الْعَمْـیَ وَ لَـا نَتِيْجَةَ مِنْ عِبَادَتِهِمْ وَاِنْ كَانُوْا مُتَبَحِّرِيْنَ فِی عِلْمِ الظَّاهِرِ عِنْدَ اَنْفُسِهِمْ فَعَـالِمُوْنَ عِنْـدَ الْجُهَّالِ وَ الْحَالُ اَنَّهُمْ جَاهِلُوْنَ مِنْ عِلْـمِ اللهِ تَعَـالَى وَ هُـوَ الْمَعْرِفَـةُ لِعَـدَمِ مَحَبَّـتِهِمْ بِالصُّلَحَاءِ وَ الْاَوْلِيَاءِ عَلَى اَقْوَالِهِمْ وَ اَفْعَالِهِمْ وَ اَحْوَالِهِمْ ، فَفِـی الْحَقِيْقَـةِ هُـمُ الَّـذِيْنَ نَافُوْنَ الشَّرِيْعَةَ وَ الطَّرِيْقَةَ وَالْحَقِيْقَةَ ، فَهَؤُلَـاءِ عُلَمَـاءُ السُّـوْءِ ، وَعُلَمَـاءُ الْجُهَّـالِ ، وَ لُصُوْصُ الدِّيْنِ ، وَ مُنْكِرُو الْعَارِفِيْنَ. وَ مِـنْ عِلْـمِ هَـذِهِ الْجُهَّـالِ اسْـتَعَاذَ النَّبِـیُّ ﷺ بِقَوْلِهِ :« اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُبِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ » وَ هُوَ حُجَّةٌ عَلَـى صَـاحِبِهِ وَ لَـوْ لَـمْ يُوْرِثْ اِلَّا الْكِبْرَ [1] وَ التَّكَبُّرَ لَكَفَاهُ ذَمًّا فِی الشَّرْعِ وَ هُوَ حَرَامٌ تَعَلُّمُهُ مِـنْ جِهَـةِ اَنَّـه مُوْصِلٌ اِلَى الْحَرَامِ الَّذِیْ هُوَ الْكِبْرُ وَ التَّكَبُّرُ.

۱- اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعْهُ اللهُ بِعِلْمِهِ . **بی گمـان سـخت تـرین مردم از روی عذاب در روز قیامت عالمی است که خداوند با علمش به او سود نرساند.** ذُكِرَ عَنْ اَبِیْ هُرَيْرَةَ ،کنزالعمال فی سنن الاقوال و الافعال ،ص ۲۰۸ ،ج ۱۰

٤ـ و علماي دنيـا : همان قاضيان و مفتيان و مدرسينی هستند که به علم شان عمل نمی کنند، علم آنها علم دنيا است و علم آنها جـز در دنيـا و منفعتهای دنيوی مانند عزت و مقام نزد امرا و پادشاهان و بـه دسـت آوردن منصب های قضاوت و فتوا و تدريس چيزهای پوچ دنيايی و کبـر و غـرور و فخر فروشی برمردم، منفعتی برايشان ندارد. و به همين جهـت بسـياری از کسانی که در وقت يادگيری يا شنيدن علم،عمل با اخلاص را اراده نکرده اند و غير از صورت مسأله، چيزی ياد نگرفته انـد و روح و سـر آن را از دسـت داده اند و از باطن و برکت آن محروم شدند و به چيزی از روح و سر و باطن و برکت علم دست نيافته اند؛ غير از اينکه با عقل شان فقط صـورت ظـاهر علم را خيال کردند بنابراين علم نزد او پوسته بدون هسته گرديده است.

پس عمل کردن به علم را در نفسش بزرگ نشمرده؛ چـون هنگـام يادگيری عمل کردن را اراده نکرده اند. پس علم بر عليه وی حجـت بـاقی می ماند نه بر نفع وی و چه بسا صورت علم سببی برای انکارو اعتراضش بر اهل عمل صالح از ابرار و مقربين در خيالش می شود؛در حـالی کـه وی بـه جهت غالب شدن غرور بر قلبش و جمع شدن تاريکی های جهل مرکـب در نفسش آن را نمی فهمد. پس وی از راه راست گمراه می گردد چون آنـان بـا نفس ادعا کننده اشتغال باطنی تفکر و تأمل می کنند به جهت جمع شـدن تاريکی های غفلت و غرور و ادعای باطل بـه همـراه اصـراری بـر دشـمنی صالحين و حقير شمردن مقامات مقربين و انکـار سـماع و وجـد عـارفين دارند. چون اين گونه فکر کردن غيـر از گمراهـی وکـوری نتيجـه ديگـری نمی دهد و نتيجه ای از عباداتشان نيست هر چند نـزد خودشـان در علـم ظاهر متبحر باشند و نزد جهال عالم. و حال آنکه بـی گمـان، آنـان از علـم خداوند که آن معرفت خداوند است آگاهی ندارند. عدم آگاهی آنها از علـم خداوند به جهت نبودن محبت شان به صلحا و اوليا بر اقول و افعال و احـوال

ایشان است. پس در حقیقت آنها نفی کنندگان شریعت و طریقت و حقیقت هستند . پس آنان علمای سوء و علمای جاهل و دزدان دین و منکرین عارفین هستند و از علم این جاهلان نبیﷺ پناه خواست (به قول خودﷺ خدایا بی گمان من به تو پناه می برم از علمی که نفع نداشته باشد) و آن علم بر علیه صاحبش حجت است و اگر همان علم جز کبر و تکبر چیزی برایش نداشت، در شرع برای ذم و بدگویی او کافی بود. و آن علم یاد گرفتنش حرام است به جهت این که به حرامی که آن کبر و تکبر است می رساند.

وَ قَالَ الشَّيْخُ تَاجُ الدِّيْنِ : اَمَّا عِلْمٌ يَكُوْنُ مَعَهُ الرَّغْبَةُ فِى الدُّنْيَا ،وَ التَّمَلُّقُ لِاَرْبَابِهَا، وَ صَرْفُ الْهِمَّةِ اِلَى اكْتِسَابِهَا ،وَ الْجَمْعُ ، وَ الْاِدِّخَارُ ، وَ الْمُبَاهَاةُ ، وَ الْاِسْتِكْثَارُ ، وَ نسْيَانُ اىخِرَةِ فَمَا اَبْعَدَ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ عِلْمُهُ مِنْ اَنْ يَكُوْنَ مِنْ وَرَثَةِ الْاَنْبِيَاءِعَلَيْهِمُ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ .وَ هَلْ يَنْتَقِلُ الشَّىْءُالْمَوْرُوْثُ اِلَى الْوَارِثِ اِلَّا بِالصِّفَةِ الَّتِىْ كَانَ بِهَا عِنْدَ الْمَوْرُوْثِ عَنْهُ . وَ مَثَلُ مَنْ يَتَعَلَّمُ الْعِلْمَ لِاكْتِسَابِ الدُّنْيَا وَ تَحْصِيْلِ الرِّفْعَةِ فِيْهَا كَمَثَلِ مَنْ رَفَعَ الْعَذِرَةَ اَىِ الْغَائِطَ بِمِلْعَقَةٍ مِنْ يَاقُوْتٍ فَمَا اَشْرَفَ الْوَسِيْلَةَ وَ مَا اَخَسَّ الْمُتَوَسَّلَ اِلَيْهِ.

شیخ تاج الدین گفت: اما علمی که همراه آن رغبت و میل به دنیا و چاپلوسی برای صاحبان آن و تلاش نمودن برای بدست آوردن آن و جمع و ذخیره کردن ومباحات و طلب زیاده کردن و فراموشی آخرت باشد؛ پس صاحب این گونه علم چقدر از وارث انبیا بودن به دور است! و آیا چیز میراث گرفته شده جز با صفتی که نزد موروث است، به وارث منتقل می شود؟ و مثال کسی که علم را برای کسب دنیا و حاصل کردن مقام در دنیا یاد گیرد مانند کسی است که غائط (پلیدی و سرگین) را با ملاقه ای از

یاقوت بلند کند. پس وسیله چقدر شریف است و چه اندازه بد است متوسل الیه یعنی چیزی که باآن وسیله شریف، به آن رسیده است.

امام ربانی مجدد الف ثانی در جلد اول مکتوبات خود مـی فرمایـد: «در بیان مذهب علمای سوء که به محبت دنیـا گرفتارنـد و علـم را وسـیله حصول دنیا ساخته و در مدح علمای بالله که از دنیا، بی رغبـت گشـته انـد علما را محبت دنیا و رغبت در آن کلف چهره جمالشان است خلایق را اگـر چه از ایشان حصول فواید است، اما علم شان در حق ذاتهای ایشـان نـافع نیاید هر چند تأیید شریعت و تقویت ملت بر ایشان مرتـب اسـت امـا گـاه هست که تأیید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتور هم می آید. چنانکه سید انبیا ـ عَلَيْهِمُ الصَّلَوةُ وَ التَّسْلِيْمَاتُ ـ از تأیید آن مـرد فـاجر خبـر داده انـد و فرموده :« اِنَّ اللهَ يُؤَيِّدُ هَذَا الدِّيْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ .»[1](بی گمان خداوند این دین را

---

۱ - بَابُ اِنَّ اللهَ هَذَا يُؤَيِّدُ الدِّيْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ : حَدَّثَنَا اَبُو الْيَمَانِ ، عَنْ شُعَيْبٍ ، عَنِ الزُّهْرِىِّ(رح) ، وَحَدَّثَنِىْ مَحْمُوْدٌ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّزَّاقِ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنِ الزُّهْرِىِّ ، عَنْ سَعِيْدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، عَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَ قَالَ : شَهِدْنَا مَعَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَقَالَ لِرَجُلٍ مِمَّنْ يَدَّعِى الْاِسْلَامَ : هَذَا مِنْ اَهْلِ النَّارِ .فَلَمَّا حَضَرَ الْقِتَالُ قَاتَلَ الرَّجُلُ قِتَالًا شَدِيْدًا ، فَاَصَابَتْهُ جِرَاحَةٌ ، فَقِيْلَ :يَا رَسُوْلَ اللهِ الَّذِىْ قُلْتَ لَهُ اِنَّهُ مِنْ اَهْلِ النَّارِ فَاِنَّهُ قَدْ قَاتَلَ الْيَوْمَ قِتَالًا شَدِيْدًا وَ قَدْ مَاتَ . فَقَالَ النَّبِىُّ ﷺ اِلَى النَّارِ قَالَ: فَكَادَ بَعْضُ النَّاسِ اَنْ يَرْتَابَ ، فَبَيْنَمَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ اِذْ قِيْلَ : اِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَلَكِنْ بِهِ جِرَاحًا شَدِيْدًا فَلَمَّا كَانَ مِنَ اللَّيْلِ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى الْجِرَاحِ فَقَتَلَ نَفْسَهُ ، فَاُخْبِرَ النَّبِىُّ ﷺ بِذَلِكَ فَقَالَ : اللهُ اَكْبَرُ اَشْهَدُ اَنِّىْ عَبْدُ اللهِ وَرَسُوْلُه ، ثُمَّ اَمَرَ بِلَالًا فَنَادَى فِى النَّاسِ اَنَّهُ لَايَدْخُلُ الْجَنَّةَ اِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ وَ اِنَّ اللهَ لَيُؤَيِّدُ هَذَا الدِّيْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ . صحیح البخاری ،ص۴۳۱جلد۱ـ جزء كِتَابُ الْجِهَادِ بَابُ اِنَّ اللهَ يُؤَيِّدُ الدِّيْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ.

با مرد فاجر تأیید خواهد کرد)علمای غیر عامل در رنگ سنگ پارس اند که از مس و آهن هر چه به او رسد زر گردد. و در حد ذات خود بر حجریت خود است و همچنین آتشی که در سنگ و نِیْ مودع است عالم را از آن آتش

روایت کرد به ما ابو الیمان از شعیب از زهری(رح) و روایت کرد محمود از عبدالرزاق از معمر از زهری از سعید بن مسیب از ابی هریره ﷺ که گفت: همراه رسول خدا ﷺ حاضر بودیم پس رسول خدا به مردی که به اسلام کمک می کرد گفت: «این مرد از اهل دوزخ است.» وقتی که جنگ شروع شد آن مرد بسیار سخت جنگید پس زخمی شد . پس گفته شد : یا رسول الله آن شخصی که گفته بودی که وی از اهل دوزخ است بی گمان وی امروز سخت جنگید و به تحقیق مرد. پس رسول خدا فرمود: «به دوزخ رفته است»، راوی گفت: پس نزدیک شد که بعضی از مردم در این مورد شک کنند پس هنگامی که مردم در آن حالت بودند گفته شد که آن شخص نمرد ولی جراحت شدیدی برداشت. پس شب هنگام آن مرد بر زخم خود نتوانست صبر کند پس خودش را کشت. به رسول خدا ﷺخبر داده شد. فرمود: «الله اکبر شهادت می دهم که بی گمان من بنده خدا و رسول اویم.» سپس به بلال امر کرد پس بلال در بین مردم ندا داد که بی گمان در بهشت داخل نمی شود مگر نفس مسلمان و بی گمان خداوند این دین را با مرد فاجر تایید خواهد نمود .

رَوَی الطَّبرانِیُّ فِی الْمُعْجَمِ الصَّغِیْرِ وَالْبَیْهَقِیُّ بِاِسْنَادِهِمَا عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ ﷺ اَنَّهُ قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ : اَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْهُ عِلْمُهُ . الحدیقة الندیة ، ص۵۶۳ ـ ج۱

طبرانی در معجم الصغیر و بیهقی با سندهایشان از ابی هریره ﷺ روایت کرده اند که بی گمان وی گفت که رسول خدا ﷺفرمود: «بدترین مردم از روی عذاب در روز قیامت عالمی است که علمش سودی به وی نرساند.»

الطَّبرانِیُّ فِی الصَّغِیْرِ وَلاِ بْنِ عَدِیٍّ فِی الْکَامِلِ وَلِلْبَیْهَقِیِّ فِیْ شُعُبِ الْاِیْمَانِ عَنْ اَبِیْ هُرَیْرَةَ حَدِیْثٌ ضَعِیْفٌ.

حصول و منافع است اما آن سنگ و نی از آن آتش بی نصیب اند. بلکه گوییم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد که حجت را بر ایشان تمام ساخت اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْهُ اللهُ بِعِلْمِهِ چگونه مضر نباشد علم که نزد خدای ﷻ عزیز است و اشرف موجودات است آن را وسیله دنیای دنی از مال و عز و جاه وریاست ساختنه اند. و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است و بدترین مخلوقات است. پس عزیز خدا را خوار ساختن و ذلیل او را عزت دادن به غایت مستقبح است در حقیقت معارض است به حق سبحانه. تدریس و افتا وقتی نافع آید که (خالصا لوجه الله سبحانه باشد) و از شائبه حب و جاه و ریاست و حصول مال و رفعت خالی باشد و علامت این طور زهد در دنیا است و بی رغبت بودن از دنیا است و در آنچه علما که به این بلا مبتلا اند و به محبت این دنیا گرفتار از علمای دنیا اند. ایشانند علمای سوء و شرار مردم و لصوص دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین می دانند و بهتر خلایق می انگارند.

﴿وَ یَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلَی شَیْءٍ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْکَاذِبُوْنَ﴾ [۱] ﴿اِسْتَحْوَذَ عَلَیْهِمُ الشَّیْطَانُ فَاَنْسَاهُمْ ذِکْرَ اللهِ اُولَئِكَ حِزْبُ الشَّیْطَانِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُوْنَ﴾ [۲]

عزیزی شیطان لعین را دید که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خواطر جمع ساخته. آن عزیز سر این را پرسید. لعین گفت: علمای سوء

۱- سوره مجادله آیه ۱۸ «و می پندارند که ایشان بر چیزی هستند، آگاه شو هر آینه ایشان دروغ گویانند.»

۲-سوره مجادله آیه ۱۹ «غالب آمده است بر ایشان شیطان پس فراموش ساخت از خاطر ایشان یاد کردن خدا را این جماعت لشکر شیطان است آگاه شو هر آینه لشکر شیطان ایشان زیانکارانند.»

این وقت در این کار با من مدد عظیم کردند مرا از این مهم فارغ ساخته اند علمای دنیا که همت ایشان دنیای دنی است صحبت ایشان، زهر قاتل است و فساد ایشان، فساد متعدی است.

✓ بیت :

عالم که کامرانی وتن پروری کند

اوخویشتن گم است که رارهبری کند

در زمانهای گذشته هر بلایی که بر سر آمد از شومی این جماعت بود پادشاهان را ایشان از راه می برند؛ هفتاد و دو ملت که راه ضلالت اختیار کرده اند مقتدیان اینها علمای سوء بودند. غیر از علما هر که به ضلالت رفت، کمتر است که ضلالت او به دیگری تعدّی کند والحق دراین زمان هر سستی و مداهنتی در امور شرعیه واقع شده وهر فتور که در ترویج ملت ودین ظاهرگشته است، همه از شومی علمای سوء و از فساد نیات ایشان است. آری علمایی که از دنیا بی رغبت اند واز حب جاه و ریا و مال و رفعت آزاد اند از علمای آخرت و ورثه انبیا هستند. و بهترین خلایق ایشانند که فردای قیامت سیاهی ایشان را به خون شهدای فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پلهٔ این سیاهی نواهد چربید«وَنَوْمُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ» (خواب علما عبادت است)در شأن ایشان متحقّق است. ایشان اند که جمال آخرت در نظر شان مستحسن آمده و قباحت دنیا و شناعت آن مشاهده گشته آن را به نظر بقا دیدند و این را به داغ زوال متّسم یافتند. لاجرم خود را به باقی سپردند و از فانی باز داشتند. شهود عظمت آخرت، ثمره شهود جلال لایزال است. و ذلیل داشتن دنیا و آنچه در آن است از لوازم شهود عظمت آخرت است لِاَنَّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ ضَرَّتَانِ اِنْ رَضِيَتْ اِحْدَاهُمَا سَخَتِ الْاُخْرَى (چون دنیا و آخرت هووی یکدیگرند اگر یکی راضی شود دیگری ناراضی می گردد.) اگر

دنیا عزیز است، آخرت خواراست. و اگر دنیا خواراست، آخرت عزیــز اســت. جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است؛ نســبت بــه کســان کــه از اهــل طریقت نباشند مَا اَحْسَنَ الدِّیْنَ وَ الدُّنْیَالَو اجْتَمَعَـا **چقدر نیک اسـت کـه دنیـا و دین با هم جمع شوند. آری جمعی از مشایخ که بــه کلــی از خــودی خــود به تمام بر آمده بودند به واسطه نیــات حقانیــه اختیــار صــورت اهــل دنیـا نموده اند و به ظاهر راغب می نمایند اما در حقیقت هیچ تعلــق ندارنــد و از همه فارغ و آزادند.**

﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيْهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْـعٌ عَـنْ ذِكْـرِ اللهِ وَ اِقَـامِ الصَّـلَوةِ وَاِيْتَـاءِ الزَّكَوةِ يَخَافُوْنَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيْهِ الْقُلُوْبُ وَ الْاَبْصَارُ﴾[1]

«مردانی که باز ندارد ایشــان را ســوداگری و نــه خریــد و فــروش، از یاد کردن خدا و بر پا داشتن نماز و دادن زکــات مــی ترســند از آن روزی که مضطرب شوند در آن دلها و دیده ها »تجارت و بیــع ایشــان مــانع ذکــر خدا نیست در عین تعلق به ایــن امــور در ظــاهر و بــاطن بــی تعلــق انــد. حضرت خواجه نقشبند(رح) فرمود:« در بــازار مینــا تــاجری را دیــدم کــه پنجاه هزار دینار کم و بیش خرید و فروش نمود یک لحظه دل او از حق ﷻ غافل نگشت»

✓ **بیت:**

از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش

اینچنین زیبا روش کم می بود اندر جهان

۱- سوره نور آیه۳۷

بدان که در اخبار آمده است: اَلْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ.[۱] علمی که از انبیا باقی مانده است دو نوع است: علم احکام و علم اسرار. عالم وارث، کسی

---

۱ – صحیح البخاری جلد۱ـ ص۱۶–کتاب العلم ،باب العلم قبل القول و العمل. وَ اِنَّ الْعُلَمَاءَ هُمْ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ وَرِثُوا الْعِلْمَ ، مَنْ اَخَذَهُ اَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ ، وَ مَنْ سَلَكَ طَرِيْقًا يَطْلُبُ بِهِ عِلْمًا سَهَّلَ اللهُ لَهُ طَرِيْقًا اِلَى الْجَنَّةِ.

وبه تحقیق فقط علما وارثان انبیا هستند علم را میراث گرفته اند. هر کس علم را به ارث برد بهره فراوانی برده است و کسی که داخل شود به راهی که با آن علم طلب نمایند خداوند برای وی راهی را به سوی بهشت آسان خواهد کرد .

حَدَّثَنَا مُسَدَّدُ بْنُ مُسَرْهَدٍنَا عَبْدُاللهِ بْنُ دَاوُدَ قَالَ : سَمِعْتُ عَاصِمَ بْنَ رَجَاءِبْنِ حَيوةٍيُحَدِّثُ ، عَنْ دَاوُدَ بْنِ جَمِيْلٍ ، عَنْ كَثِيْرِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ : كُنْتُ جَالِسًا مَعَ اَبِى الدَّرْدَاءِفِىْ مَسْجِدِ دِمَشْقَ، فَجَاءَهُ رَجُلٌ ، فَقَالَ : يَا اَبَا الدَّرْدَاءِ جِئْتُكَ مِنْ مَدِيْنَةِ رَسُوْلِ اللهِﷺ لِحَدِيْثٍ بَلَغَنِىْ اَنَّكَ تُحَدِّثُه ' عَنْ رَسُوْلِ اللهِﷺ مَا جِئْتُ لِحَاجَةٍ . قَالَ :فَاِنِّىْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِﷺ يَقُوْلُ : مَنْ سَلَكَ طَرِيْقًا يَطْلُبُ فِيْهِ عِلْمًا سَلَكَ اللهُ بِهِ طَرِيْقًا مِنْ طُرُقِ الْجَنَّةِ ، وَ اِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتَضَعُ اَجْنِحَتَهَا رِضًا لِطَالِبِ الْعِلْمِ ، وَ اِنَّ الْعَالِمَ يَسْتَغْفِرُ لَهُ مَنْ فِى السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْحِيْتَانُ فِىْ جَوْفِ الْمَاءِ، وَ اِنَّ فَضْلَ الْعَالِمِ عَلَى الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى سَائِرِ الْكَوَاكِبِ ، وَ اِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْاَنْبِيَاءِ ، وَ اِنَّ الْاَنْبِيَاءَ لَمْ يُوَرِّثُوْا دِيْنَارًا وَ لَا دِرْهَمًا وَرَّثُوا الْعِلْمَ ، فَمَنْ اَخَذَهُ اَخَذَ بِحَظٍّ وَافِرٍ. سنن ابی داود جلد۲ـ ص۱۵۷ـ کتاب العلم باب فی فضل العلم.

مسدد بن مسرهد روایت کرد از عبد الله بن داود که گفت شنیدم عاصم بن رجاء بن حیوة از داود بن جمیل از کثیر بن قیس ـ رحمة الله علیهم ـ روایت می کرد که گفت: همراه ابی درداء در مسجد دمشق نشسته بودم؛ پس مردی نزدش آمد و گفت: «ای ابا درداء از شهر رسول خداﷺ برای شنیدن حدیثی که شنیده ام که تو از رسول خدا روایت می کنی، آمده ام و برای حاجت دیگری نیامده ام» ابی درداء گفت به تحقیق من شنیدم

هست که او را از هر دو نوع علم که شریعت و طریقت است، دارای سهم است نه آنکه او را از یک نوع که شریعت است نصیب باشد نه از نوع دیگر که طریقت است که منافی وراثت است. زیرا وارث را از جمیع انواع ترکه (مالی که از مرده باقی بماند) موروث نصیب است نه بعضی پست تر از بعضی دیگر و آنکه او را از بعض معین نصیب است داخل غرما است (وام دار) که نصیب او به جنس حق او تعلق گرفته است و هم چنین فرموده است عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَوةُوَالسَّلَامُ :«عُلَمَاءُ أُمَّتِيْ كَاَنْبِيَاءِبَنِيْ اِسْرَائِيْلَ » (علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند.) مراد از علما، علمای وارثانند نه غرما که نصیب از بعضی ترکه فرا گرفته اند. زیرا وارث را به واسطه قرب و جنسیت همچو موروث می توان گفت، به خلاف غریم که از این علاقه خالی است. پس هر که وارث نبود عالم نباشد مگر آنکه علم را مقید به یک نوع سازیم که شریعت است و گوییم که عالم علم احکام است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو علم که شریعت و طریقت است او را نصیب وافر بود. و اکثر مردم گمان دارند که علم وراثت عبارت از فقط علم شریعت است. و به حقیقت نه چنانست که از اذهان خود می گویند بلکه علم وراثت از شریعت و از طریقت و از هردو نوع می با شد چنانکه بالا گذشت. این

رسول الله ﷺ می فرمود: «کسی که داخل شود به راهی که در آن علم طلب نماید، خداوند او را به راهی از راههای بهشت داخل می کند و به تحقیق فرشتگان بالهایشان را به جهت رضایتشان از طالب علم می نهند و بی گمان برای عالم کسانی که در آسمان و زمین است و ماهیان که در قعر آبند استغفار می کنند. و به تحقیق فضل عالم بر عابد مانند برتری ماه شب چهاردهم است بر سایر ستارگان. و بی شک علما وارثان پیامبرانند و به تحقیق پیامبران دینار و درهمی به ارث نگذاشته اند و علم را میراث گذاشته اند. پس هر کس علم را بگیرد نصیب بسیاری گرفته است.»

خلاصه کلام امام ربانی مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ در کتاب نفحات الانس آورده است آنچه از علوم که تعلق به تقریر و زبان دارد متثمل این طایفه «اِنَّا وَجَدْنَا آبَائَنَا عَلَی اُمَّةٍ » [1]بر بسته است تا حیات عاریتی زبان را به تحریک آن مدد می کنند؛ در بیابان غرورش سرابی می نماید چون ناصیه ملک الموت پدید آید، پیرایه عاریت از سر بردارند و رسوایی او ظاهر شود. آنچه از علوم که تعلق به دل دارد برسته است و از وی توقع ثمرات بسیار دردین و دنیا هست. در کتاب هفت کشور آورده است: نقل است که بعضی گفته باشند به اولیاءالله که در حق علما که ایشان همیشه جهد می کنند که غرقه را برهانند و شما جهد می کنید که تا خود را برهانید چه می گویید؟ اولیاء الله به جواب ایشان گفتند: که «لا نسلم که چنین باشد مگر این سخن از علمای عامل است که به مقتضای شریعت و طریقت عمل کرده باشند و از مقام وجود و هستی، رهایی یافته حق ﷻ وجود موهوبی حقانی به ایشان ارزانی داشته رهانیدن مردم از غرقاب، صفت ایشان است.» اما در حق علمای غیر عامل چنین فرموده اند: «که به آن ملاح می ماند که علم به سیاحت چنانچه شرط است می داند اما تا زمانی که درعمل نمی آردخود در غرقاب است، دیگران راچون تواند از غرقاب رهانیدن» آری ما به برکت عمل کردن به علم علما به این مرتبه عالی که رسیدن است از خود مشرف شده ایم و رهانیدن دیگران وقتی مسلم است، که خود رهایی یافته باشند.

✓ مصرع :

خودی کفرست اگر خود پارسایی ست

۱- سوره زخرف آیه ۲۲ ﴿بَلْ قَالُوْا اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی اُمَّةٍ وَّ اِنَّا عَلَی آثَارِهِمْ مُّهْتَدُوْنَ﴾ «بلکه گفتند هر آیینه ما یافتیم پدران خود را بر دینی و هر آیینه ما بر پی ایشان راه یافتگانیم.»

✓ مصرع :

از خود چه گذشتی همه عیش است

✓ بیـت :

از علم مراد جــز عمل نیست   در علم محققــان جدل نیست

بدان ای درویش صادق که اکابر دیــن چنــین فرمــوده انــد کــه دو طایفه اند که به سبب عزت و شرف و بزرگواری که وجود فانی عارضی ایشان را است؛ از وجود حقیقی باقی سرمدی دور مانده اند: اول ساداتند که وجود عارضی فانی ایشان، اشرف همه وجودات فانی عارضی دیگران است چرا که وجود فانی عارضی ایشان مستفاد از وجود عارضی فانی آن حضرت ﷺ است و وجود شریف فانی عارضی او ﷺ اشرف همه وجودات عارضی انبیــا اســت همچنان که وجود حقیقی باقی سرمدی او ﷺ اشــرف همــه وجــودات بــاقی سرمدی انبیا است.چنانکه حدیث قدسی نا طق است بر آن « لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ » [1]پس سادات از این جهت کــه وجــود عــارض فــانی ایشــان اشــرف وجودات عارضی دیگران است، به همین قانع اند و این حجابی شده ایشــان را از وجـــود حقیقـــی بـــاقی ســـرمدی. و غافلنـــد غالبًـــا از آنکـــه آن حضرت ﷺوجود دیگری هست، اشــرف از ایــن وجــود کــه آن وجــود موهوب ربانی است و حصول آن موقوف است به فنا و نیســتی ایــن وجــود عارضی فانی.

---

۱ -اِبْنُ عَبَّاسٍ : يَقُولُ اللهُ ﷻ : عِزَّتِيْ وَ جَلَالِيْ لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْجَنَّـةَ وَ لَوْلَــاكَ لَمَــا خَلَقْتُ الدُّنْيَا اگر تو نبودی هر آیینه بهشت را نمی آفریدم و اگر تو نبودی هر آئینه دنیــا را خلق نمی کردم .(الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۵ ،ص ۲۲۷) تسدید القوس اسنده عن ابن عباس رضي الله عنه

✓ بیت:

مرغی که ندارد خبر از آب زلال منقار در آب شــور دارد همه سال

ای سادات شما نیز فرزندان آن حضرت هستید همت عالی خــود را در کار درآرید و این وجود عارضی فانی خود را دریابید تا به سعادتها مشرف شوید. چنانچه بعضی از سادات عظام که مهتد شدند و هر یکی رکنی شدند در این طریق مثل امیر قاسم و امیر سید علی همدانی و سید امیــر کــلال و سید میر شریف و سید نورمحمد بدوانی ـ قَدَّسَ اللهُ اَسْرَارَهُمْ ـ و کسان دیگر.

اما طایفه دوم: علمایند وجود علمــی عارضــی، حجــاب شــده ایشــان را از حقیقت علم و از وجود حقیقی باقی سرمدی. اما بدان کــه علمــای عــاملین بسیار عزیز و شریف اند و هیچ وجود از وجودات عوام مساوی وجود ایشــان نمی تواند بود و استعداد ایشان بهترین استعداد است و هیچ کس را حد آن نیست که به ایشان گستاخی تواندکرد مگر این طایفه علیّــه کــه از کمــال شفقت و پر دلی می دانند که استعداد شریف ایشــان قابــل اســت و حیــف می باید که ایشان در این مرتبه بمانند چرا که بعضی از علمــای عظــام کــه مهتدشده اند هر یــک در ایــن طریــق ماننــد دریــایی شــدند.مثل شــیخ محی الدین العربی و مولانا جلال الدین رومی و حضرت خواجه محمد پارســا و مــولانا خالد شهــرزوری کــردی و مولانا عبدالرحمــان جامی ـ قــدس الله اسرارهم ــ و اگر شما ای علمای عاملین با این استعداد قوی خودتان قدم بر وجود علمی عارضی فانی خود زنید و کسب طریقت نمایید به چه ســعادتها که خواهید رسید.

✓ بیت :

چارهٔ این چیست در خودآمدن

از وجــود خویش بیــرون آمدن

هرچه نگذاردتوراجز سوی دوست
مغز دانــش آن بود بگذار پوســـت

✓ رباعي:
ای آنکه به قبلهٔ وفا روســت تو را
بر مغز چراحجاب شد پوست تــو را
دل درپی این‌و آن‌نه نیکوست‌تورا
یک‌دل‌داری‌بس‌است‌یک‌دوست تورا

دیگر اینکه بنداین دو طایفه راحق گفته اند که بــه غایـت محکــم است یعنی بند سادات و علمای عاملین که هیچ چیزی نمــی توانــد گشــود مگر یکی از دو چیز یا جذبه که «جذبــه مــن جــذبات الحــق تــوازی عمــل الثقلین»

✓ بیت :
جذبــه ای تا یــک زمـــان طیــران کنــم
در هــوای لا مـــکان جــولان کــنــم

❁❁❁❁

یک جذبه زحــق آمد و دل بــرده به غارت
مجنون‌چه‌کندکاین‌کشش‌ازجانب‌لیلی‌است

یا التفات نظر کیمیا اثر یکی ازاولیا ء الله بر ایشان افتد

✓ بیت :
تــا نیفتــد بــر تو مــردی را نظــر
از وجــود خویــش کــی یابــی خبــــر

و صوفی ناقص وشیخ جاهل آن است که به سلوک وجذبه، کار اتمام ناکرده به مسند شیخی خودراکشــیده ا ســت و عمــل نــه بــر وفــق ســنت

رسول الله ﷺ می کند و به حلیه شریعت غرا متحلی نیست. بلکه بــه محــض شیخ زادگی و سید زادگی از برای جمع حطام مُمَوَّه دنیای دِنا و صرف و جوه الناس را به طرف خود مخلوق را مرید می سازد . صحبت او سم قاتل است و انابت او، مرض مهلک. زنهار هزار زنهار از او دور باش بلکه در آن شهر کــه او هست، مباش. مبادا که به مرور ایام دل را به او میلی پدید آیــد و خلــل در کارخانه اعظم اندازد. و از جهت آنکه او را اقتدایی نشاید. او دردیست پنهان و دامی است از برای شیطان. هر چند از وی انواع خوارق عــادات بینــی و از دنیا، به ظاهر بی تعلقش یابی.

(فَرِّ مِنْ صُحْبَتِهِ اَكْثَرَ مَا تَفِـرُّ مِـنَ الْاَسَـدِ) از صــحبتش، بیشــتر از آن چیزی که از شیر فرارمی کنی، فرار کن.

✓ مثنوي :

دست‌ناقص‌دست‌شیطان‌است‌ودیو

زانکه اندر بنــد تکلیف است و ریــو

ای بســا ابلــیس آدم روی هســت

پــس به هر دستی نشاید داد دست

یحیی بن معاذگوید: اِجْتَنِبْ مِنْ صُحْبَةِ ثَلَاثَةِ اَصْنَافٍ :الْعُلَمَـاءِ الْغَـافِلِيْنَ ، وَالْفُقَرَاءِ الْمُدَاهِنِيْنَ ، وَ الْمُتَصَوِّفَةِ الْجَاهِلِيْنَ . (از صحبت ســه گــروه دوری کــن علمایی که از ذکر خدا غافلند و فقیران چاپلوس و صوفی نمایان نادان.)

و امام ربانی مجدد الف ثانی در مکتوب بیست و سوم از جلــد اول در مذمت شیخ ناقص می فرماید اَيُّهَا الْـاَخُ الْقَابِـلُ بِظُهُـوْرِ الْكَمَالَـاتِ اَظْهَـرَاللهُ تَعَالَى فِعْلَكُمْ مِنَ الْقُوَّةِ اِنَّ الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ ، فَوَيْلٌ لِمَنْ لَمْ يَزْرَعْ فِيْهَا ، وَ عَطَّـلَ اَرْضَ الْاِسْتِعْدَادِ ، وَ اَضَاعَ بَذْرَ الْاَعْمَالِ . وَ مِمَّا يَنْبَغِى اَنْ يُعْلَمَ اَنَّ اِضَاعَةَ الْـاَرْضِ وَ

تَعْطِيْلَهَا اِمَّا بِاَنْ لَا يَزْرَعَ فِيْهَا شَيْئًا اَوْ اَلْقَى بَذْرًا خَبِيْثًا فَاسِدًا ، وَ هَذَا الْقِسْمُ مِنَ الْاِضَاعَةِ اَشَدُّ مَضَرَّةً وَ اَكْثَرُ فِسَادًا مِنَ الْقِسْمِ الْاَوَّلِ كَمَا لَايَخْفَى . وَ خُبْثُ الْبَذْرِ وَ فِسَادُهُ بِاَنْ اَخَذَ الطَّرِيْقَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ وَ سَلَكَ مَسْلَكَهُ لِاَنَّ النَّاقِصَ صَاحِبُ هَوًى مُتَّبَعٌ وَمَا يَشُوْبُ بِالْهَوَى لَايُؤَثِّرُ وَ اِنْ اَثَّرَ اَعَانَ عَلَى الْهَوَى فَيَحْصُلُ ظُلْمَةٌ عَلَى ظُلْمَةٍ ، وَ لِاَنَّ النَّاقِصَ لَايُمَيِّزُ بَيْنَ الطُّرُقِ الْمُوْصِلَةِ اِلَى اللهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ بَيْنَ الطُّرُقِ الَّتِيْ لَا تُوْصِلُ عَلَيْهِ سُبْحَانَهُ اِذْ هُوَ غَيْرُ وَاصِلٍ قَطٌّ،وَ كَذَا لَايُمَيِّزُ بَيْنَ الْاِسْتِعْدَادَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ لِلطَّلَبَةِ ، وَاِذَا لَمْ يُمَيِّزْ طُرُقَ الْجَذَبَةِ عَنْ طُرُقِ السُّلُوْكِ فَرُبَّمَا كَانَ اسْتِعْدَادُ الطَّالِبِ مُنَاسِبًا بِطَرِيْقِ الْجَذَبَةِ غَيْرَ مُنَاسِبٍ بِطَرِيْقِ السُّلُوْكِ ابْتِدَاءً ، وَ النَّاقِصُ لِعَدَمِ التَّمْيِيْزِ بَيْنَ الطُّرُقِ وَ بَيْنَ الْاِسْتِعْدَادَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ سَلَّكَهُ طَرِيْقَ السُّلُوْكِ ابْتِدَاءً فَاَضَلَّ عَنِ الطَّرِيْقِ كَمَا ضَلَّ.فَالشَّيْخُ الْكَامِلُ الْمُكَمِّلُ اِذَا اَرَادَ تَرْبِيَةَ هَذَا الطَّالِبِ وَ تَسْلِيْكَهُ احْتَاجَ اَوَّلًا : اِلَى اِزَالَةِ مَا اَصَابَ مِنَ السَّالِكِ النَّاقِصِ وَ اِصْلَاحِ مَا فَسَدَ بِسَبَبِهِ ، ثُمَّ اَلْقَى الْبَذْرَ الصَّالِحَ الْمُنَاسِبَ لِاسْتِعْدَادِهِ فِيْ اَرْضِ الْاِسْتِعْدَادِ فَيَنْبُتُ نَبَاتًا حَسَنًا مِثْلَ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ اَصْلُهَا ثَابِتٌ وَّ فَرْعُهَا فِى السَّمَاءِ . فَصُحْبَةُ الشَّيْخِ الْكَامِلِ الْمُكَمِّلِ كِبْرِيْتٌ اَحْمَرُ نَظَرُهُ دَوَاءٌ ، وَ كَلِمَتُهُ شِفَاءٌ ، وَ بِدُوْنِهَا خَرْطُ الْقَتَادِ . وَ ثَبَّتَنَا اللهُ سُبْحَانَهُ وَ اِيَّاكُمْ عَلَى جَادَّةِ الشَّرِيْعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ.

ای برادری که قابلیت ظهور کمالات را داری حق ﷻ اعمال شما را از قوت به ظهور جلوه دهد. بدان که دنیا مزرعه آخرت است .وای بر آن کس که در او چیزی نکارد و زمین استعداد خود را معطل کند و بذر اعمال را ضایع گرداند .و باید دانست که ضایع نمودن زمین و تعطیل آن به دو طریق

است: یکی آن که اندرو هیچ نکارد و دیگر آنکه تخم نا پاک و بد بریزد و این قسم از تباهی زیان آن شـدیدتر و فسـاد آن بیشـتر از قسـم اول اسـت چنانکه مخفی نیست. و خباثت بذر و فساد آن بدین نهج است که طریـق را از سالک ناقص اخذ نماید ودر روش همان سالک ناقص پیش رود زیرا ناقص را هوایی است که تابع آن هواست وآن چه که با هوا آمیختـه شـود، تـاثیر گذار نیست واگر تاثیر گذارد به هوا اعانت می کند . پـس ثمـره ایـن تـاثیر ظلمت بر ظلمت رابه بار می آورد. نـاقص، راههـای رسـاننده بـه خـدا را از راههای غیر موصول به خدا تشخیص نمی دهـد.چون سـالک نـاقص، خـود واصل نگشته است و همچنین سالک ناقص استعداد های مختلف طالبـان را تشخیص نمی دهد . وزمانی که شیخ ناقص، طریق جذبه را از طریق سـلوک تشخیص ندهدچه بسا استعداد طالبی در ابتدا مناسب به طریق جذبه است وطریق سلوک برایش مناسب نمی باشد وشیخ ناقص به علت عدم تشخیص میان راههاو استعداد های مختلف در ابتدا برای سـالک، طریـق سـلوک را پیش می گیرد. در نتیجه طالب راه حق را گمراه مـی کنـد ، چنانکـه خـود گمراه بود. پس زمانی که شیخ کامل مکمل تربیت و تسلیک ایـن طالـب را اراده نماید در ابتدا محتاج است به از بین بردن آنچه که از سالک ناقص بـه آن طالب رسیده است و به اصلاح آنچه به سببش فاسد گشته است . بعـد از آن تخم نیک و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت او بریزد پـس برویـد روییدنی زیبا و حال سخن ناپاک، مانند درخت ناپاک است که از روی زمین بر کنده شد و هیچ استقراری ندارد و حال سخن پاک، مانند درخـت پـاک است ریشه اش در زمین و شاخه اش در آسمان اسـتوار مـی باشـد . پـس صحبت شیخ کامل مکمل کبریت احمر است نظر او دواست و کلمه او شفا و

آن کار بدون صحبت شیخ با رنج بسیار به دست نمی آید. حق ﷻ مـا را بـر جاده شریعت مصطفویه قائم دارد .علی صاحبها الصلواة و السلام و التحیة .

ای برادر عزیز چون تعریف شیخ ناقص را استماع نمودید پس بدان که بعضی از شیخان این زمانه از زمره متصوفه جاهل اند . فقط به سبب شیخ زادگی و سید زادگی دکان مکر و حیل را بر پای نمودند به جهت جمع حطام دنیای دنی و به جهت عز و جاه در نزد مردم شب و روز به اغـوا مشـغولند و مردم را مرید می کنند . و اگر از ایشان از سیر و سلوک و مقامات و حـالات طریقت تفحص نمایید ، چه از نظر حال و چـه از نظـر گفتـار اصـلا بـاخبر نخواهند بود . و مستمسک ایشان بجز از پدر شـان و از مشـایخ مـا تقـدم دیگر چیزی نخواهد بود یعنی می گویند که آنچه پیران ما کرده اند بی سند نخواهد بود ما نیز اتباع ایشان کنیم . سخن پیـران در میـان آوردن محـض بهانه و مجرد حیله است که مردم را به دام خود در آرند و آن جاهلان خبـر ندارند که به مجـرد متابعـت پیران،بـدون کسـب سـلوک مطلـب حاصـل نمی شودبلکه شرط درحصول طریقت آن است که در نزد مرشد کامل مکمل که به سعادت فنا و بقا مستعد گشته باشد، کسب نماید که تا از هر مقامی به قدر استعداد او فیض الهـی بـر او فـایض گـردد و آن زمـان لایـق مسـند شیخوخیت می گردد. اگر شیخ کامل او را اجازه دهـد فـوراً او را شایسـته است که در مسند ارشاد بنشیند و خلق را بـه راه حـق جل جلاله دلالـت نمایـد و تعلیم ذکردهد. و یا آن کامل مکمل شخص مستعدی را کـه کسـب سـلوک طریقت ننموده باشد در اول وهله او را اجازه دهد آن شخص را می شاید که مردم را تعلیم ذکر دهد و بر آن شخص لازم است که به خلافت خـود غـره نشود که از زمره ناقصین است جهد کند و شـب وروز متوجـه ذکـر و فکـر حق جل جلاله باشد که تا از کاملین محسو ب گردد و بعضی از جاهلان آنانـند کـه

پدران خود را دلیل خود می سازند واین مجامع را از آبای خود توارث دارنـــد بی رایحه اهلیت که شمه ای از حـــالات پـــدران ایشـــان در ایشـــان موجـــود نیست؛ از جهت عدم کسب ایشان در حیات آن کامل مکمل چون آن جاهل در مسند پدر خود می نشیند به اغوا و اضلال مشغول می شـــود بـــه جهـــت جمع مال و عز و جاه، مردم را مرید می کند ویا پدر او از زمره ناقصین باشـــد و او را اجازت داده باشد این دو قسم را مشایخ عظام منظور نداشته اند. یَفِـرُّ مِنْهُ کَمَا یَفِرُّ مِنَ اْلْاَسَدِ از آن می گریزد همان طور که از شیر می گریزد زیرا که مثل مشهور است که از ناقص، کامل نیاید و دیگر علما فرموده اند. اَلْبَنَاءُ عَلَی الْفَاسِدِ فَاسِدٌ بنایی که بر چیز فساد بنا شود فاسد است و ذم متصوفه نـــاقص و جاهل را در کتاب حدیقۀ الندیۀ چنین آورده است :

وَالصُّوْفِیَّةُ صُوْفُ اَغْرَاضِ الدُّنْیَا فِیْ قُلُوْبِهِمْ فَلَا یَرَوْنَ فَوْقَهَا مَطْلَبًا وَ صَـغُرَ الْحَقُّ فِیْ اَنْفُسِهِمْ فَاَعْجِلُوْا عَنْهُمْ هَرَبًا حَـافَظُوْا عَلَـی السَّـجَادَاتِ وَ الْمُشَـهَّرَاتِ ، وَ اَظْهَرُوا السَّبَحَاتِ الْمُزَیَّنَةَ کَاَنَّهُمُ الْعَجَائِزُ طَعَامُ صِبْیَانِ الْاَحْلَامِ ، لَا عِلْمَ عَـنِ الْحَـرَامِ یَرُدُّهُمْ ، وَ لَا زُهْدَ عَنِ الرَّغْبَةِ فِـی الـدُّنْیَا یَصُـدُّهُمُ ، اتَّخَـذُوْا ظَاهِرَالـدِّیْنِ شِـرْكًا لِلْحُطَامِ ، وَلَازَمُوا الْخَوَانِقَ وَ الرِّبَاطَاتِ رَغْبَةً فِیْمَا یَأْتِیْ اِلَیْهَا مِنْ حَلَالٍ اَوْ حَرَامٍ ، وَ شَمَّرُوْا اِرَادَاتِهِمْ ، وَ سَمَّنُوْا اَبْدَانَهُمْ انتهی

« و صوفیان قلبهایشان از اغراض دنیا پر است بالا تر از دنیا چیزی را نمی بینند . حق در نظر آنها کوچک شده است. بنا بر این در فرار از آنـــان عجله کنید.آنان بر سجده های زیاد وکار هـــای مشـــهور کننـــده محافظـــت کردند تسبیحات زینت داده شده را ظاهر کردند هیچ علمی نیســـت کـــه از حرام بازشان دارد، و هیچ پرهیزگاریی نیست .که از رغبت دنیا آنهـــا را نگـــه

دارد . ظاهر دین را برای جمع کردن اموال نا چیـز دنیـا شــرک گرفتنـد . خانقاهها و کاروانسرا ها را به جهت میل در آن چیــزی کــه بــه آن مکانهـا می آید از حلال وحــرام لازم گرفتنــد واراده خودشــان را محکــم کردنــد و بدنهایشان را چاق کردند.»

بدان ای طالب صادق چون احوال شیخ ناقص را استماع نمودید که مطلب این لاشیء ذم متصوفه و ناقص جاهل است بنا بر عموم، نه خصــوص. تا ناقص متنبه شود و خود را به کمال رساند . پس بـر شــما لازم اســت کــه مشایخ کاملین را بر ناقصین قیاس نباید کرد از جهت آنکه کاملین را غیر از حق ﷻ دیگر کس نخواهد شناخت.

عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ حِكَايَتًا عَنِ اللهِﷻ : اَوْلِيَائِیْ تَحْتَ قَبَائِی لَـايَعْرِفُهُمْ غَيْرِیْ . وَ اَيْضًا قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ حِكَايَتًا عَـنِ اللهِ تَعَـالَی:كُنْ فِـی النَّـاسِ كَاَحَدٍ مِنَ النَّاسِ.

به جهت قول رسول خدا از روی حکایت از خداوند متعال:« اولیــای من زیر قبای من هستند غیر از من کسی آنها را نمی شناسد» و بــاز رســول خدا از روی حکایت از خداوند فرمودنــد:« در میــان مــردم ماننــد یکــی از آنان باش.»

و دیگر کاملین را غیر از همانند ایشان که اولیاء الله اند دیگــر کــس نیز نمی شناسد همان طوری که شاعر گفت: اِنَّمَا يَعْرِفُ ذَاالفَضْـلِ مِـنَ النَّـاسِ ذَوُوْهُ **.فقط اهل فضل را از مردم اهل فضل می شناسد.**

هرگاه که غیر از حق ﷻو غیر از اولیاء الله، دیگــر کــس کــاملین را نمی شناسد، پس بر تو لازم است که بد گمانی و تجسس بر احدی نباید کرد خصوصا درشأن فقرای صوفیه صافیه که بدگمانی بر ایشان تــو را از برکــات

ایشان محروم می سازد و بد گمانی و تجسس هر دو در شرع ناروا است کَمَا قَالَ اللهُ تَعَالَی:﴿اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُواْ وَ لَا یَغْتَبْ بَّعْضُکُمْ بَعْضًا﴾ [1] «هرآینه بعضی بدگمانی گناه است وجاسوسی نکنید و غیبت نکند بعضی از شما بعضی دیگر را»

و بحث حرمت ایشان مفصلا در سابق گذشت و بر نام مسلمان گمان نیک باید داشت که تا از زمره ابرار و اتقیا محسوب گردید کَمَاقَالَ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ : اِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ مِنَ الْاِیْمَانِ . اللَّهُمَّ اَرِنَاالْحَقَّ حَقًّا وَ ارْزُقْنَا اتِّبَاعَهُ وَ اَرِنَا الْبَاطِلَ بَاطِلًا وَ ارْزُقْنَا اجْتِنَابَهُ.

همان گونه که رسول اکرم ﷺ فرمودند:« بی گمان حسن ظن از ایمان است.» خداوندا حق را بر ما حق نشان بده و تابع شدن به آن را نصیب مان گردان و باطل را به ما باطل نشان ده و دوری از آن را نصیب مان کن. ای برادر بدان وجز این مدان که سایر منهج هدایت و سالکان خطه عنایت که ملازمان بساط قرب اند وقامعان آثار شرک و کفر اند که مراد از ایشان اولیاء الله کاملین است؛ اگر چه در ظاهر صورت ، اندک وکم یافتند اما در عالم معنی بسیارند. اگر چه در نزد جاهلان لئیم، حقیر و بی مقدارند و در نزد حضرت جبار بس خطیر و بزرگوارند اگر چه در نزد بوم صفتان تیره روزگار کم از جهانند؛ در مسند تصرف فیوض ربانی وافاضه آثار انفاس رحمانی به حقیقت همه این جهانند و اگر بدین معنی شاهدی خواهی از قرآن بشنو ﴿اِنَّ اِبْرَاهِیْمَ کَانَ اُمَّةً قَانِتًا﴾ [2] «هر آیینه ابراهیم بزرگواری عبادت کننده بود.»حضرت صمدیت ــ عز شأنه ــ می فرماید که به دیده کوری و نظر

۱-سوره حجرات آیه ۱۲

۲- سوره نحل آیه ۱۲۰

اعوری به صورت بشری حضرت ابراهیم خلیل می نگرید واو را از ساکنان عالم صورت و محبو سان حبس طبیعت می شمرید. که ذات لطیف او گوهر صدق زمین و آسمان و برکات انفاس شریف او مدار نظام جهان و جهانیان است و متابعت افعال و اخلاق مرضیه او سبب نیل ثواب ابنای روزگار است و آثار سنن مرعیه او دلیل رشد و صواب اهل دهور و اعصار است. اگر چه به صورت بشری یکی از نوع انسان است اما رفعت و جلالت سرّ و معنی او حقیقت همه جهان است . و همچنین در هر قرن و عصر از قرون و اعصار حضرت صمدیت را بر بساط عبودیت، ابراهیم صفتان هستند و خواهند بود از اولیاءالله که سلاطین عالم حقیقت و اساطین ارباب طریقت اند و در عصر و زمانه ما مثل والد ماجدی، غوث زمان و قطب دوران و محبوب حضرت سبحان اعنی قبله گاهی ام می باشد که پیوسته منازل صفا را به اقدام وفا سیر می کند و به مقول نصایح خار شقاوت از اراضی نفوس اهل جفا می کَند. به یمن اقبال آن مقبل درگاه جافیان عاصی را از قعر درکات شقاوت می رهاند و فیض اسرار آن کامل مکمل، مهجوران قاسی (سنگ دل) را به کمال درجات سعادت می رساند . سر تجدد آن زمان و خلاصه و زبده اهل عرفان است.

✓ نظم :

هر چه از گردون گردان می رسد
از طفیل جان مردان می رسد
گر نباشد نفس ارباب شهود
خود نگردد دور پرگار وجود

بدان که قلت سالکان مسالک این مقامات رفیـع و نـدرت واقفـان اسرار این منازل منیع که اولیاء الله اند بر عز و شرف این مقامات و اهـل آن دلیل است. و سنت الهی چنان رفته است که پیوسته وجـود اهـل غفلـت و ضلالت عام ووجود شریف ارباب کمال که اولیاء اند همیشه کم نـام و نشـان باشد.

- **بیت :**

غیرت این در چنین کرد اقتضا　　کز در مـا دور بـاشـد هـر گدا

نبینی که همه کوهسار و بیابـان و روی زمـین پـر سـنگ و کلـوخ است وآن هیچ قدر و قیمت ندارد . اما لعل و یاقوت که وجود او کمال یافتـه است از جهتی که کم یافت و نادراست. همچـنـین مقـبلان درگـاه ولایـت و مقبولان بارگاه عنایت که سالکان مسالک این مقامات شریف اندهمه عزیـز وکم یافت اند.

- **بیت :**

قرنها بایدکه تایک سنگ اصلی ز آفتاب
لـعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
سالهابایدکه تایک کودکی ازعلم و درس
عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن
ماههابایدکه تایک‌مشت پشم‌ازپشت‌میش
صوفی ای راخرقه گردد یاحماری را رسن
هفته هاباید که تایک پنبه دانه زآب گل
حوری ای راحلـــه گردد یاشهیدی را کفن
روزها باید که تاگردون گردان یک شبی
عاشقی را وصل سازد یا غریبی را وطن

مناجات نامه به جناب قاضي الـحاجات

ای خدا احسان تـو انــدر شمار
می نتانم بـا زبان صـــد هــزار
من به خواب و پاسبان مــن تویی
من چو طفل و حرز جان من تویی
من به عصیان‌صرف وقت‌خود کنم
بینی و از حــلم می پـوشی برم
روزیت راخورده عصیان می کنم
نعمت از تو مــن بـه غیری می تنم
جمــله می بینــی نگیری انتقام
از در حلم و کـــرم آیـــی مــدام
مــن گــنــه آرم تــو ستاری کنی
جرم من آرم تــو مــعذاری کنــی
جرمــها بینی و خــشــمی ناوری
ای بـه قربـانـت چــه نیکوداوری
در مصائـــب در حوادثـــهای زار
چون که بر من تنگ شد از درد کار
یــارو خــویشانم مــرا بــگذاردند
زار در دســت غمم بـــســـپاردند
جز تو کی‌دیگردرآن سختی رسد
در مــتاعــبها تو گشتستی مــدد

چون شمارم من زاحسان تو چون

گـــر زبان هر مو شود لطفت فزون

این چنین حبل المتین دادی مرا

اعتصامــش عرش را شد مرتـــقا

رو بــه حــق آرو بــکن ختم کتاب

دم مـــزن و الله اعــلـم بالصواب

رَبَّنَـا فَـــالْحَمْدُ لَـكَ فِـیْ کُـلِّ حَـال

اَنْـتَ مَعنَـی السِّـرِّ فِـیْ کُلِّ الْمَقَـالِ

اَنْـــتَ مَقْصُـــوْدِیْ اِلَیْـــكَ وِجْهَتِـیْ

خَـالِصاً لِلَّـهِ کَـانَـتْ تُـهْـمَتِــیْ

یَا مُحِیْطَ الْکُلِّ یَـا کَهْــفَ الْـوَرَی

یَـا اِلَهَ الْـعَـرْشِ یَـا رَبَّ الثَّـــرَی

کُنْ اَنِیْسَ الْقَلْبِ اَخْتِم لِـیْ بِخَیْـــر

اَنْتَ حَسْبِیْ اَنْـتَ کَافِـیْ لَیْـسَ غَیْـرُ

خداوندا جمله ستایشها در همه حال برای توست و تو معنای سری هستی که در هر گفته است.تو مقصود من هستی رویم بـه سـوی توسـت و گناهی که به من نسـبت مـی دهنـد ایـن اسـت کـه خـالص بـرای خـدا می باشم.ای احاطه کننده همه و ای پناهگاه مخلوقات و ای پروردگار عـرش و ای خدای زمین.مونس قلبم باش و عاقبتم را بخیر کن و تو برای من بـس و کافی هستی و احتیاجی به غیر تو نیست.

اَللّٰهُمَّ اَخْلِصْ نِیَّتِیْ فِیْمَاعَنَیْتُ بِهِ مِنْ تَـأْلِیْفِ هَـذَا الْمُخْتَصَـرِ عَـن شَـوَائِبِ النَّفْسِ وَ الْهَوَی ، وَ انْفَعْ بِمَا اَدْرَجْتُهُ فِیْ طَیِّ سَوَادِهِ جَمِیْعَ مُطَالِعِیْهِ وَ نَفْسِـیْ اَوَّلًـا ، وَاجْعَلْهُ وَسِیْلَةً لِیْ لَا حُجَّةً عَلَیَّ اِنَّنِیْ رَاضٍ بِاَنْ اَحْمِلَ الْهَوَی وَ اَخْلَصَ مِنْهُ لَـا عَلَـیَّ وَلَالِیَا ، وَاجْعَلْنِیْ مِمَّنْ اُحِبُّهُمْ وَ اُرِیْدُ التَّشَبُّهَ بِهِمْ مِنْ اَحِبَّائِكَ ، وَ احْشُرْنِیْ فِیْ زُمْـرَةِ اَوْلِیَائِكَ ، وَ لَاتَحْرِمْنِیْ مِنْ شَفَاعَةِ شُفَعَائِكَ ، وَ ارْزُقْنِیْ رُؤْیَةَ لِقَائِكَ بِحُرْمَةِ سَـیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ اَفْضَلِ اَنْبِیَائِكَ ، وَ یَرحَمُ اللهُ عَبْدًا قَالَ آمِیْنًا. وَ آخِرُ دَعْوَانَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَ صَلَّی اللهُ تَعَالَی عَلَی خَیْرِخَلْقِـهِ وَ نُـوْرِ عَرْشِـهِ سَـیِّدِنَا وَ مَوْلَانَـا وَ حَبِیْبِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ صَحْبِهِ وَ جُنُوْدِهِ اَجْمَعِیْنَ. رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَأْنَـا وَ تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ .و قَدْ حَصَلَ الْفَرَاغُ مِـنْ تَـأْلِیْفِ هَـذَا الْمُخْتَصَـرِ الْمُسَمَّی بِحُجَّةِ السَّالِکِیْنَ فِیْ رَدِّ الْمُنْکِرِیْنَ فِیْ عَصْرِ یَوْمِ الْجُمُعَـةِ تِسْـعٍ وَ عِشْـرِیْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ الْمُبَارَكِ سَنَةَ اَحَدَ عَشَرَ وَ ثَلَاثِ مِائَةٍ بَعْدَ الْاَلْفِ مِنَ الْهِجْرَةِ ،عَلَـی صَاحِبِهَا اَلْفُ صَلَوةٍ وَ تَحِیَّةٍ ،وَ کَانَ ذَلِكَ فِیْ عَهْدِ السُّلْطَانِ الْمُعَظَّمِ الْخَاقَانِ الْمُکَـرَّمِ رَافِعِ لِوَاءِ شَرِیْعَةِ الْغَرَّاءِ قَامِعِ بُنْیَانِ الشِّرْكِ وَ الْبِدْعَةِ دَافِعِ ضَرَارِ الْمَـرَدَّةِ وَ الطَّاغِیَـةِ لَازَالَتْ سَیْفُهُ مُشَهَّرَةً عَلَی رِقَابِ الْکَفَرَةِ وَ الْفَسَقَةِ وَ مُجْرِحًا لِاَبْدَانِ الْفَجَرَةِ وَ الزَّنْدَقَةِ وَ احْفَظْنَا رَبَّنَا فِیْ حِفْظِهِ مَحْفُوْظًا وَ صَیَّرْنَا لِلْاَعْدَاءِ مَغْبُوْطًـا وَ مَحْسُـوْدًا اَعْنِـیْ بِـهِ الْاَمِیْرَ ابْنَ الْاَمِیْرِ ابْنِ الْاَمِیْرِ ضِیَاءَ الْمِلَّةِ وَالدِّیْنِ الْاَمِیْرَ عَبْدِالرَّحْمَن خَان بَهَادُرَ اَبَّدَاللهُ شَوْکَتَهُ وَ اَیَّدَ آثَارَ نُصْرَتِهِ وَ اَبْلَغَهُ اللهُ اِلَی اَشْرَفِ مَا یَتَمَنَّـاهُ وَ رَزَقَـهُ ارْتِقَـاءَ اَعْلَـی مَرَاتِبَ عَلِیٍّ فِیْ دِیْنِهِ وَ دُنْیَاهُ بِرَحْمَتِكَ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ.

بار خدایا نیتم را در آنچه که قصد کرده ام از تالیف ایـن مختصـر از ناخالصی های نفس و هوا خـالص بگـردان و بـه آن چیـزی کـه در آن درج کرده ام به تمام مطالعه کننده هایش و به خود من اولاً نفع بده و آن را برایم وسیله گردان نه دلیل بر علیه من ، به تحقیق من بـه تحمـل هـوی راضـی هستم . و خلاص کن مرا از آن نه بر علیه خـودم و خـدایا مـرا از کسـانی بگردان که آنها را دوست دارم و اراده می کنم که مشـابه شـوم بـه آنهـا از دوستانت . و مرا از جمله دوستانت محشور گـردان . و از شـفاعت شـفاعت کنندگانت محرومم نگردان . دیدار خود را ارزانی ده به حرمت آقا و پیامبر ما محمد ﷺ که افضل پیامبرانت است و خداوند به کسی که آمین گوید رحـم کند. و آخر دعای ما این است که: جمله ستایش بـرای خـدایی اسـت کـه پروردگار عالمیان است ودرود خداوند بر بهترین مخلوقـاتش و نـور عـرش خودش آقا و مولا و دوست ما محمدﷺ و بر آل و اصحاب و همه لشـکریانش باد. خدایا اگر از یاد برده ایم یا خطا کرده ایم ما را مؤاخذه نفرما و از ما قبول کن چون بی گمان تو شنونده و دانا هستی. به تحقیق فراغت ازتـالیف ایـن مختصر که به حجة السـالکین فی رد المنکرین نام گذاشـته شـده اسـت در عصر روز جمعه بیست و نهم ماه رمضان مبارک سال هزار و سیصد و یـازده هجری ـ بر صاحب آن هزار صلوات و تحیـت باد ـ حاصل شد وآن در زمان پادشاه بزرگ و خاقان محترم، بلند کننده پرچم شـریعت روشـن، از بـین برنده بنیاد شرک و بدعت،دفع کننده ضـررهای متمـردین و طغیـان گـران ـ همیشه شمشیر او بر گردن کفار و فساق بلند باد ـ و زخمی کننده بدنهای فاجران و زندیقان باشد . و خدایا مارا در پنـاه او محفـوظ دار و مـا را بـرای دشمنان مان مورد غبطه و حسد قراربده . منظور من سلطان امیر بـن امیـر بن امیر، روشنایی ملت و دین امیر عبد الرحمن خـان بهـادر اسـت.خداوند

شوکت وی را دایمی بگرداند و آثار پیروزیش را تایید کند و او را به بهتــرین آن چیزی که آرزو می کند برساند . و او را بر بالاترین مرتبــه هــا در دیــن و دنیا ارتقا دهد . به رحمت تو ای مهربان ترین مهربانان.

پایان چاپ از طبع زاد خاکسار ، امیدوار مغفرت صمد ، المذنب عبد الاحدنویسنده این کتاب

بعد حمد خالق کون و مکین و نعت خاتم المرسلین ، سرور کائنات و مفخر موجوداتﷺ اما بعد بر ضمیر منیر علمای ملت خیرالانــام و صــوفیان ومشایخ کرام ، مخفی ومحتجب مباد که دریــن ایــام فرحــت انجــام کتــاب لاجواب فصاحت التیام مـرأة العرفان گنجینــه معرفــت در بیــان صــوفیت و شیخوخیت اولیای عارفین از تألیف تصنیف عالم با عمل وفاضل بــی بــدل ، **قدوة المتحققین و زبدة المـدققین** ، هادی حقیقت و معرفت و شارح شریعت و طریقت ، صاحب زاده ذوالمعالی و المراتب حضــرت مولــوی غــوث محمــد صاحب ـ عم فیضه ـ اعنی گلدسته گلزار علیین و تحفه سر رشته کــاملین، رونق افزای بهار خلد برین، المسمی به **حجـة الســالکین** فــی رد المنکــرین است . هر جمله آیات و احادیث و هر فقره از عبــارات کتــب معتبــره گــواه بی مثالی است و بیان سماع و وجد و احوال خوشحالان گویا نغمه عندلیبان بستان معانی است.

✓ بیت :

بــرگ درختــان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتریست معرفت کردگار

ومانند عروس نوبهار به تاریخ ۲۸ ماه ذیقعده سنه ۱۳۱۷ هجری بــه اهتمام و سعی مالاکلام جناب ممدوح له در مطبع گلزار حســنی بمبئــی بــه زیور طبع مزین شد. **کاتب: محمد یونس ساکن خدره خیل**

این بحث در مورد اثبات ندا و سماع غائبانه می باشد

﴿وَ نَادَوْا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ﴾[1] **«و ندا کنند اهل اعراف اهل بهشت را که سلام علیکم »**

﴿وَ نَادَى اَصْحَابُ الْجَنَّةِ اَصْحَابَ النَّارِ اَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُّمْ مَّا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوْا نَعَمْ﴾[2] **« و اهل بهشت اهل دوزخ را ندا می کند که ما یافتیم آنچه به ما پروردگار ما وعده کرده. پس آیاشما هم یافتید آنچه به شما پروردگار شما وعده کرده بود ؟ گفتند: آری."»**

وَ الْقَوْلُ الثَّانِیْ: وَ هُوَ قَوْلُ الْحَسَنِ وَقَوْلُ الزَّجَّاجِ: فِیْ اَحَدِ قَوْلَیْهِ اِنَّ قَوْلَه' : «وَ عَلَى الْاَعْرَافِ » اَیْ وَ عَلَى مَعْرِفَةِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ رِجَالٌ یَعْرِفُوْنَ کُلَّ اَحَدٍ مِنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ بِسِیْمَاهُمْ ، فَقِیْلَ لِلْحُسْنِ هُمْ قَوْمٌ اِسْتَوَتْ حَسَنَاتُهُمْ وَ سَیِّئَاتُهُمْ فَضَرَبَ عَلَى فَخِذَیْهِ ثُمَّ قَالَ :هُمْ قَوْمٌ جَعَلَهُمُ اللهُ تَعَالَى عَلَى تَعَرُّفِ اَهْلِ الْجَنَّةِ وَ اَهْلِ النَّارِ یُمَیِّزُوْنَ الْبَعْضَ مِنَ الْبَعْضِ وَ اللهِ لَا اَدْرِیْ لَعَّلَ بَعْضَهُمُ الْآنَ مَعَنَا.

و قول دوم : و آن قول حسن و زجاج در یکی از دو قولش است : به تحقیق قول خداوند (و علی الاعراف) یعنی بر شناختن اهل بهشت و دوزخ مردانی اند که هر کدام از اهل بهشت و دوزخ را باچهره هایشان می شناسند. به حسن گفته شد اصحاب اعراف قومی هستند اعمال نیک و بدشان برابر شده است . پس حسن بر دو رانش کوبید و سپس گفت:

۱- سوره اعراف آیه۴۶

۲ -سوره اعراف آیه۴۴

«اصحاب اعراف کسانی اند که خداوند آنها را بر شناختن اهل بهشت و دوزخ خلق کرده است که آنان بعضی را از بعض دیگر سوا می کنند . قسم به خدا نمی دانم شاید بعضی از آنها همراه ما باشند .»

اَمَّا الْقَائِلُوْنَ بِالْقَوْلِ الْاَوَّل فَقَدِ اخْتَلَفُوْا فِیْ اَنَّ الَّذِیْنَ هُمْ عَلَی الْاَعْرَافِ مَنْ هُمْ ، وَ لَقَدْ كَثُرَتِ الْاَقْوَالُ فِیْهِمْ ، وَ هِیَ مَحْصُوْرَةٌ فِیْ قَوْلَیْنِ اَحَدُهُمَا : اَنْ یُقَالَ : اِنَّهُمُ الْاَشْرَافُ مِنْ اَهْلِ الطَّاعَةِ وَ اَهْلِ الثَّوَاب . الثَّانی اَنْ یُقَالَ : اِنَّهُمْ اَقْوَامٌ یَكُوْنُوْنَ فِی الدَّرَجَةِ السَّافِلَةِ مِنْ اَهْلِ الثَّوَاب . اَمَّا عَلَی التَّقْدِیْر الْاَوَّل فَفِیْهِ وُجُوْهٌ : اَحَدُهَا: قَالَ اَبُوْ مُجْلِنٍ : هُم مَلَائِكَةٌ یَعْرِفُوْنَ اَهْلَ الْجَنَّةِ وَ اَهْلَ النَّار . فَقِیْلَ لَه : یَقُوْلُ اللهُ تَعَالَی :« وَ عَلَی الْاَعْرَافِ رِجَالٌ » وَ تَزْعَمُ اَنَّهُمْ مَلَائِكَةٌ ، فَقَالَ : الْمَلَائِكَةُ ذُكُوْرٌ لَا اُنَاثٌ.[1]

اما حکم کنندگان با قول اول، پس به تحقیق اختلاف کردند در این که بی گمان کسانی که بر اعرافند چه کسانی هستند؟ وبه تحقییق در حق آنان قولها زیاد شده است وآن در دو قول حصر شده است .یکی از آن دواینکه گفته شود به تحقیق آنان اشرافی از اهل طاعت وثوابند .قول دوم اینکه گفته شود بی گمان آنان گروهی هستند که در پست ترین درجه اهل ثواب قرار دارند. اما بنا به تقدیر اول چند دلیل وجود دارد . یکی از آنها اینکه ابو مجلن گفته است :« آنان فرشتگانی اند که اهل بهشت ودوزخ را می شناسند »پس به او گفته شد خداوند متعال می فرماید : (وَعَلَی الْاَعْرَافِ رِجَالٌ) **وتو گمان می کنی که آنان فرشتگانند؟ پس وی گفت فرشتگان مذکرند نه مؤنث .**

---

۱ -تفسیر الکبیر ص۸۷ جزء۱۴

﴿وَ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْامِنْ قَومِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا اِنَّكُمْ اِذًا لَّخَاسِرُوْنَ﴾[1]

«و گفتند آن اشراف که کافر بودند از قوم او به یاران خود اگر متابعت کنید شعیب را هر آینه شما آن هنگام زیانکار باشید.»

﴿فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ يَاقَوْمِ لَقَدْ اَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّىْ وَ نَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَى عَلَى قَوْمٍ كَافِرِيْنَ﴾.[2] **«پس باز گشت از ایشان و گفت: ای قوم من پیغامهای پرودگار خود را به شما رساندم و برای شما نصیحت کردم . پس چگونه بر قوم کافران اندوه خورم.»**

﴿وَ نَادَى اَصْحَابُ الْاَعْرَافِ رِجَالًا يَّعْرِفُونَهُمْ بِسِيْمَاهُمْ قَالُوْا مَا اَغْنَى عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُوْنَ﴾[3] **«و ندا کنند اهل اعراف مردمانی را که می شناسند ایشان را به قیافه ایشان گویند: کفایت نکرد از شما جمعیت شما و آنکه سرکشی می کردید. »**

﴿وَ نَادَى اَصْحَابُ النَّارِ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيْضُوْا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ.﴾[4]

«و اهل دوزخ اهل بهشت را ندا کنند که بر مابریزید چیزی از آب یا از سایر آنچه خدا به شما روزی داده است .»

﴿وَتَعَاوَنُوْا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ لَا تَعَاوَنُوْا عَلَى الْاِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ﴾[5]

---

۱ - سوره اعراف آیه۹۰

۲ - سوره اعراف آیه۹۳

۳ - سوره اعراف آیه ۴۸

۴ - سوره اعراف آیه۵۰

۵ - سوره مائده آیه ۲

«و یکدیگر را مدد کنید بر نیکوکاری و پرهیز کاری و یکدیگر را بر گناه و دشمنی مدد نکنید. »

﴿یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اسْتَعِیْنُوْا بِالصَّبْرِ وَ الصَّـلَوةِ﴾[۱] «ای مسلمانان مـدد جویید درتحصیل ثواب آخرت به صبر ونماز هر آینه خدا با صابران است .»

«یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا اسْتَعِیْنُوْا» عَلَی الْآخِرَةِ «بِالصَّـبْرِ» ، عَلَـی الطَّاعَـةِ وَ الْبَلَاءِ وَ «الصَّلَوةِ» خَصَّهَا بِالـذِّکْرِ لِتَکَرُّرِهَـا وَ عَظَمِهَـا.[۲] ای کسـانی کـه ایمـان آورده اید مدد جوئید بر آخرت با صبر نمودن بر طاعت و سختی و بـلا و بـا نماز گزاردن . نماز را به جهت تکرار یافتن و عظمت آن خصوصاً ذکر نمودند .

«یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا ». ای گروه گرویدگان «اسْـتَعِیْنُوْا » یاری خواهیـد به قیام برحقوق الهی «بِالصَّـبْرِ» بـه شـکیبایی کـه کلیـد در نجـات اسـت « وَ الصَّلَوةِ » وبه نماز که مجمع العبادات است «اِنَّ اللهَ » به درستی که خدای «مَعَ الصَّابِرِیْنَ» با صابران است . به حفظ و حمایت و نصرت و رعایت.[۳]

عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ مَسْعُوْدٍ قَالَ : وَیْلٌ لِلَّذِیْ لَا یْعَلَمُ وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَعَلَّمَهُ، وَ وَیْلٌ لِمَنْ یَعْلَمُ ثُمَّ لَایَعْمَلُ سَبْعَ مَرَّاتٍ. قَوْلُهُ تَعَالَی :«وَ اسْتَعِیْنُوْا بِالصَّبْرِ »، اَخْرَجَ عَبْدُ بْـنُ حَمِیْدٍ عَنْ قَتَادَةَ فِیْ قَوْلِهِ :«وَ اسْتَعِیْنُوْا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوةِ »قَالَ :اِنَّهُمَا مَعُوْنَتَـانِ مِـنَ اللهِ فَاسْتَعِیْنُوْا بِهِمَا .[۴]از عبد الله بن مسعود ﷺ روایت شده است که گفت: وای

---

۱ - سوره بقره آیه۱۵۳

۲ - تفسیر جلالین ص ۲۳ سطر ۱۵

۳ - تفسیر حسینی ص ۴۷

۴ - الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور ص ۶۵ ج۱

بر کسی که نداند واگر خواست خداوند بود هر آیینه به اومی آموخت و وای بر کسی که بداند سپس عمل نکند .این قولش را هفت بار تکرار کرد .

قول خداوند(وَاسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ)عبد بن حمید در مورد قول خداوند(وَاسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِوَالصَّلَوةِ) از قتاده روایت کرده است که گفت : بی گمان آن دو کمک هستند ازطرف خداوند پس به آن دو کمک بطلبید.

﴿فَالْمُدَبِّرَاتِ اَمْرًا﴾[1] «پس قسم به جماعات فرشتگان که هر کاری را تدبیر می کنند.»

﴿ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اسْتَعِيْنُوْا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَوةِ﴾[2] اَلْآيَةَ . اَخْرَجَ الْحَاكِمُ وَ الْبَيْهَقِيُّ فِي الدَّلَائِلِ عَنِ ابراهِيْمَ بْنِ عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ عَوْفٍ قَالَ :غُشِيَ عَلَى عَبْدِالرَّحْمَن بْنِ عَوْفٍ فِيْ وَجَعِهِ غَشْيَةً ظَنُّوْا اَنَّهُ قَدْ فَارَغَتْ نَفْسُه' فِيْهَا حَتَّى قَامُوْا مِنْ عِنْدِهِ وَجَلَّلُوْهُ ثَوْبًا ، وَ خَرَجَتْ اُمُّ كُلْثُوْمَ بِنْتُ عَقْبَةَ امْرَأَتُه' اِلَى الْمَسْجِدِ تَسْتَعِيْنُ بِمَا اُمِرَتْ بِهِ مِنَ الصَّبْرِ وَ الصَّلَوةِ فَلَبِثُوْا سَاعَةً وَ هُوَ فِيْ غَشْيَةٍ ثُمَّ اَفَاقَ.[3]

حاکم وبیهقی در دلایل از ابراهیم بن عبد الرحمن بن عوف روایت کرده اند که گفت:« بر عبدالرحمان بن عوفؓبر اثر دردش بیهوشی عارض شد تا اینکه گمان کردند که وی مرده است .حتی از نزدش بلند شدند واو را با جامه پوشاندند وام کلثوم دختر عقبه که زن وی بود به مسجد رفت. در حالی که طلب کمک می کرد به آن چیزی که از صبر ونماز امر کرده شده بود . پس ساعتی صبر کردند واو در بیهوشی بود سپس به هوش آمد.»

---

۱ - سوره نازعات آیه۵

۲ -سوره بقره آیه۱۵۳

۳ -الدر المنثور فی التفسیر بالماثور ص ۱۵۵ج۱

«فَالْمُدَبِّرَاتِ اَمْرًا ». الْمَلَائِكَةُ تُدَبِّرُ اَمْرَ الدُّنْيَا اَیْ تَنَـزَّلُ بِتَـدْبِيْرِهِ.[1] **منظـور از«مُدَبِّرَاتِ اَمْرًا» فرشتگانی اند که امر دنیا را تدبیر می کننـد .یعنـی بـرای تدبیر امر دنیا از آسمان فرود می آیند.**

اَلْوَجْهُ الثَّالِثُ : فِیْ تَفْسِيْرِ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ الْخَمْسَةِ : اَنَّهَا هِیَ الْاَرْوَاحُ وَ ذَلِكَ لِاَنَّ نَفْسَ الْمَيِّتِ تُنْزَعُ. يُقَالُ : فُلَانٌ فِی النَّـزْعِ ، وَفُلَـانٌ يَنْـزِعُ اِذَا كَـانَ فِـیْ سِيَاقِ الْمَوْتِ ، وَ لِلْاَنْفُسِ نَازِعَاتٌ عِنْدَ السِّيَاقِ ، وَ مَعْنَى ، «غَرْقًا »، اَیْ نَزْعًا شَدِيْدًا اَبْلَـغَ مَا يَكُوْنُ وَ اَشَدَّ مِنْ اِغْرَاقِ النَّازِعِ فِی الْقَوْسِ وَ كَذَلِكَ تَنْشُـطُ لِـاَنَّ النَّشْـطَ مَعْنَـاهُ الْخُرُوْجُ ،ثُمَّ الْاَرْوَاحُ الْبَشَرِيَّةُ الْخَالِيَةُ عَنِ الْعَلَائِقِ الْجِسْمَانِيَّةِ الْمُشْتَاقَةِ اِلَى الْاِتِّصَـالِ الْعَلَوِیِّ بَعْدَ خُرُوْجِهَا مِنْ ظُلْمَةِ الْاَجْسَادِ تَذْهَبُ اِلَى عَالَمِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَنَـازِلِ الْقُـدْسِ عَلَى اَسْرَعِ الْوُجُوْهِ فِیْ رَوْحٍ وَ رَيْحَانٍ ، فَعُبِّرَ عَنْ ذِهَابِهَا عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ بِالسِّبَاحَةِ ، ثُمَّ لَا شَكَّ اَنَّ مَرَاتِبَ الْاَرْوَاحِ فِی النَّفْرَةِ عَنِ الدُّنْيَا وَ مَحَبَّةِ الْاِتِّصَالِ بِالْعَالَمِ الْعَلَـوِیِّ مُخْتَلِفَةٌ فَكُلَّمَا كَانَتْ اَتَمَّ فِیْ هَذِهِ الْاَحْوَالِ كَانَ سَـيْرُهَا اِلَـى هُنَـاكَ اَسْـبَقَ، وَ كُلَّمَـا كَانَتْ اَضْعَفَ كَانَ سَيْرُهَا اِلَى هُنَاكَ اَثْقَلَ . وَلَاشَـكَّ اَنَّ الْـاَرْوَاحَ السَّـابِقَةَ اِلَـى هَـذِهِ الْاَحْوَالِ اَشْرَفُ فَلَاجَرَمَ وَقَعَ الْقَسَمُ بِهَا ، ثُمَّ اِنَّ هَذِهِ الْاَرْوَاحَ الشَّرِيْفَةَ الْعَالِيَـةَ لَايَبْعُـدُ اَنْ يَكُوْنَ فِيْهَا مَا يَكُوْنُ لِقُوَّتِهَا وَ شَرَفِهَا يَظْهَرُ مِنْهَا آثَارٌ فِیْ اَحْوَالِ هَذَا الْعَالَمِ فَهِـیَ «الْمُدَبِّرَاتُ اَمْرًا »اَلَيْسَ اَنَّ الْاِنْسَانَ قَدْيَرَى اُسْتَاذَهُ فِی الْمَنَامِ وَ يَسْأَلُهُ عَنْ مُشْـكِلَةٍ فَيُرْشِدُهُ اِلَيْهَا ؟ اَلَيْسَ اَنَّ الْاِبْنَ قَدْ يَرَى أَبَاهُ فِی الْمَنَامِ فَيَهْدِيْهِ اِلَى كَنْـزٍ مَـدْفُوْنٍ ؟. اَلَيْسَ اَنَّ جَالِيْنُوْسَ قَالَ : كُنْتُ مَرِيْضًا فَعَجَزْتُ عَنْ عَلَاجِ نَفْسِیْ ، فَرَاَيْتُ فِی الْمَنَـامِ

---

۱ -تفسیر الجلالین ص ۴۸۸ سطر۱۴

وَاحِدًا اَرْشَدَنِیْ اِلَی کَیْفِیَّةِ الْعَلَاجِ ؟ اَلَیْسَ اَنَّ الْغَزَّالِیَّ قَالَ: اِنَّ الْاَرْوَاحَ الشَّرِیْفَةَ اِذَا فَارَقَتْ اَبْدَانَهَا ، ثُمَّ اتَّفَقَ اِنْسَانٌ مُشَابَهٌ لِلْاِنْسَانِ الْاَوَّلِ فِی الرُّوْحِ وَ الْبَدَنِ ، فَاِنَّهُ لَایَبْعُدُ اَنْ یَحْصُلَ لِلنَّفْسِ الْمُفَارِقَةِ تَعَلُّقٌ بِهَذَا الْبَدَنِ حَتَّی تَصِیْرَ کَالْمُعَاوِنَةِ لِلنَّفْسِ الْمُتَعَلِّقَةِ بِذَلِكَ الْبَدَنِ عَلَی اَعْمَالِ الْخَیْرِ فَنُسَمَّی تِلْكَ الْمُعَاوِنَةُ اِلْهَامًا وَنَظِیْرُهُ فِیْ جَانِبِ النُّفُوْسِ الشَّرِیْرَةِ وَسْوَسَةً ، وَ هَذِهِ الْمَعَانِی وَ اِنْ لَمْ تَکُنْ مَنْقُوْلَةً عَنِ الْمُفَسِّرِیْنَ اِلَّا اَنَّ اللَّفْظَ مُحْتَمَلٌ لَهَا جِدًّا.[۱]

وجه سوم در تفسیر کلمات پنج گانه : این است که منظور از آنها فقط ارواح اند واین امر ثابت است .چون نفس میّت جدا کرده می شود .مثلا گفته می شود فلانی در حالت نزع(جان کندن) است وفلانی نزع می شود وقتی که در شرف موت باشد واز مفهوم کلام فهمیده می شود که در هنگام فرا رسیدن مرگ ، برای نفسها نزع کنندگانی هستند ..ومعنی(غَرْقًا)یعنی بسیار شدید کشیدن و مبالغه زیاد تا حدی که امکان دارد وسخت تر از کشیدن تیرانداز، قوس کمان را و همان گونه است معنای (تنشط) چون نشط معنایش خارج شدن است .سپس روح های بشری خالی از تعلقات جسمانی ، مشتاق به اتصال عالم ملکوتی بعد از خارج شدنشان از تاریکی جسدها در سریع ترین صورت ممکن به سوی عالم فرشتگان ومنزلهای پاک می روند در حالی که در روح وریحانند. بنابراین ازرفتن روح با این حالت به شنا تعبیر شده است . پس شکی نیست به تحقیق مراتب روحها در نفرت از دنیا و محبت متصل شدن به عالم ملکوتی مختلف است . پس هر وقت در این حالات کاملتر باشد ، سیرش به سوی عالم ملکوت سریعتر خواهد بود و هر وقتی که در آن حالت ضعیف تر باشد ، سیرش به عالم ملکوت

---

۱ -تفسیر الکبیر ص۳۰ الی۳۱ جزء ۳۱

سنگین تر خواهد بود . و شکی نیست به تحقیق روح هایی که به سوی این حالات سبقت گرفته اند شریفتر هستند . پس به ناچار قسم بر آنها واقع شده است سپس بی گمان دور نیست که در بین این روح های شریف بلند مقام روحی باشد که به سبب قوی بودن و شرافتش، از وی آثاری در احوال این عالم ظاهر شود . پس وی « مُدَبِّرَاتِ اَمْرًا» است آیا این گونه نیست که انسان گاه استادش را در خواب می بیند و از او مشکلی که دارد می پرسد پس استاد او را به آن مسأله ارشاد می کند . آیا اینگونه نیست که پسر،گاهی پدرش را درخواب می بیند پس او را به گنجی که مدفون است راهنمایی می کند . آیا اینگونه نیست که جالینوس گفت : « من مریض بودم واز معالجه خود عاجز شدم پس یکی را در خواب دیدم وی مرا به کیفیت معالجه ام ارشاد کرد .» آیا اینگونه نیست که غزالی گفت :« بی شک روح های شریف وقتی که از بدنهایشان جدا شوند سپس انسانی دیگر مشابه با انسان اول در روح وبدن به وجود می آید. » پس بعید است که برای نفس جدا شونده تعلقی به این بدن حاصل می شود تا این که برای نفسی که به بدن دوم تعلق دارد مانند معاون بر کارهای خیر بگردد.پس آن معاونت را الهام می نامیم و مانند آن در طرف نفسهای شریر وسوسه نامیده می شود. و این معنی ها هر چند از مفسرین نقل نشده باشد مگر بی گمان لفظ جدا به آنها احتمال دارد .

عَلَى الذِّكْرِوَالشُّكْرِوَ سَائِرِالطَّاعَاتِ مِنَ الصَّوْمِ وَالْجِهَادِوَتَرْكِ الْمُبَالَاةِ بِطَعْنِ الْمُعَانِدِيْنَ فِيْ اَمْرِ الْقِبْلَةِ.[1]معاون بر امور خیریه یعنی بر ذکر و شکر خداوند و سایرعبادات از روزه وجهاد وترک اهمیت دادن به طعنه مخالفان درامر قبله.

---

۱ -التفسیر روح المعانی ص۱۷جزء۲ سطر۲۲

﴿وَ لَوْ اَنَّهُمْ اِذْ ظَّلَمُوْا اَنْفُسَهُمْ جَآءُوْكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُوْلُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوَّابًا رَّحِيمًا﴾[۱]

«و اگر این جماعت وقتی که بر خویشتن ستم کردند نزدیک تو می آمدند و پیامبر برای ایشان از خدا طلب آمرزش می کرد. و هر آیینه خدا را به رحمت باز آینده و مهربان می یافتند. »

﴿وَ كَانُوْا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُوْنَ عَلَى الَّذِيْنَ كَفَرُوْا﴾[۲] **«و پیش از این بر مشرکان طلب فتح می کردند.»**

﴿وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِيْ تَسَآءَلُوْنَ بِهِ وَالْاَرْحَامَ﴾[۳] **«و بترسید از خدا یی که از یکدیگر به نام او سوال می کنید و از قطع قبیله داری بترسید .»**

اَیْ تَسَآءَلُوْنَ بِهِ فِيْمَا بَيْنَكُمْ حَيْثُ يَقُوْلُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا : اَسْاَلُكَ بِاللهِ وَ اَنْشُدُكَ بِاللهِ.[۴] **یعنی از یکدیگر با سوگند به نام او طلب می کنیددر آنچه که بین شما است به گونه ای که به یکدیگر می گوئید به نام الله از تو می طلبم و یا تو را به خدا سوگند می دهم .**

«وَاتَّقُوا اللهَ» **و بترسید از مخالفت امر خدا** «الَّذِيْ »**آن خداوندی که شما در وقت استعطاف و استعانت از یکدیگر** «تَسَآءَلُوْنَ بِهِ» **حاجت می طلبید با دو سوگند بر یکدیگر می دهید به آن خدا** «وَالْاَرْحَامَ» **و بپرهیزید از قطع رحم و با یکدیگر به مهربانی پیوند کنید**[۵]

۱-سوره نساء آیه۶۴

۲ -سوره بقره آیه ۸۹

۳ - سوره نساء آیه۱

۴ -تفسیر الجلالین ص ۶۹ سطر۶

۵ -تفیسر حسینی ص۱۶۲

﴿قَالَ مَنْ اَنْصَارِیْ اِلَی اللهِ ﴾[1] «گفت : یاری دهندگان من به سوی خدا کیستند.»

وَاَمَّا تَأوِیْلُه' وَاتَّقُوااللهَ اَیُّهَا النَّاسُ الَّذِیْ اِذَا سَاَلَ بَعْضُکُمْ بَعْضًا سَاَلَ بِهِ ، فَقَالَ السَّائِلُ لِلْمَسْؤُوْلِ: اَسْأَلُكَ بِاللهِ ، وَ اَنْشُدُكَ بِاللهِ ، وَ اَعْزَمُ عَلَیْكَ بِاللهِ ، وَ مَااَشْبَهَ ذَلِكَ.[2]

اما تأویل آیه بالا : ای مردم بترسید از خداوند آن خدایی که وقتی بعضی از شما از بعض دیگر چیزی طلب می کند به توسط وی طلب می کند . پس طلب کننده به طلب شده می گوید:« به خاطر خدا از تو می خواهم و تو را به خدا قسم می دهم و به خاطر خدا بر تو رو کردم» و مانند آنها.

قَالَ الْعُلَمَاءُ : فِی الْآیَةِ دَلِیْلٌ عَلَی جَوَازِالْمَسْأَلَةِ بِاللهِ . رَوَی مُجَاهِدٌ عَنْ عُمَرَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ : مَنْ سَأَلَکُمْ بِاللهِ فَاَعْطُوْهُ.[3]

علما گفته اند : در این آیه دلیل بر جواز طلب کردن ، به خاطر خداست. مجاهد از عمرؓ روایت کرده است رسول اللهﷺ فرمود :«هر کس از شما به خاطر خدا سئوال کند پس به او بدهید آنچه می خواهد.»

اَلْمَسْأَلَةُالرَّابِعَةُ: اِعْلَمْ اَنَّ التَّسَاؤُلَ بِاللهِ وَ بِالْاَرْحَامِ قِیْلَ : هُوَمِثْلُ اَنْ یُقَالَ : بِاللهِ اَسْأَلُكَ ، وَبِاللهِ اَشْفَعُ اِلَیْكَ ، وَبِاللهِ اَحْلِفُ عَلَیْكَ ، اِلَی غَیْرِ ذَلِكَ مِمَّا یُؤَکِّدُ الْمَرْءُ بِهِ مُرَادَه' بِمَسْأَلَةِ الْغَیْرِ وَ یَسْتَعْطِفُ ذَلِكَ الْغَیْرَ فِی الْتِمَاسِ حَقِّهِ مِنْهُ اَوْ نَوَالِهِ وَ

---

۱ -سوره آل عمران آیه۵۲

۲ -جامع البیان فی تفسیر القرآن ص ۱۵۱ ج ۳ الجزء۴

۳ -جامع البیان فی تفسیر القرآن ص ۱۷۹ ــ ج۳ ــ الجزء۴ تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان

مَعُوْنَتِهِ وَ نُصْرَتِهِ . وَ اَمَّا قِرَاءَةُ حَمْزَةَ فَهِیَ ظَـاهِرَةٌمِنْ حَیْـثِ الْمَعْنَـی ، وَ التَّقْـدِیْر: وَ اتَّقُوا اللهَ الَّذِیْ تَسَاءَ لُوْنَ بِهِ وَالْاَرْحَام ، لِاَنَّ الْعَادَةَ جَرَتْ فِی الْعَرَب بِاَنَّ اَحَـدَهُمْ قَـدْ یَسْتَعْطِفُ غَیْرَه' بِالرَّحِمِ فَیَقُوْلُ : اَسْأَلُكَ بِاللهِ وَ الرَّحِمِ ، وَ رُبَّمَـا اَفْـرَدَ ذَلِـكَ فَقَـالَ : اَسْأَلُكَ بِالرَّحِمِ ، وَ كَانَ یَكْتُبُ الْمُشْرِكُوْنَ اِلَی رَسُوْلِ اللهِ ﷺ : تُنَاشِدُكَ اللهَ وَالـرَّحِمُ اَنْ لَا تَبْعَثَ اِلَیْنَا فُلَانًا وَ فُلَانًا .وَ اَمَّا الْقِرَاءَةُ بِالنَّصْبِ فَـالْمَعْنَی یَرْجِـعُ اِلَـی ذَلِـكَ ، وَ التَّقْدِیْرُ: وَ اتَّقُوا اللهَ وَ اتَّقُواالْاَرْحَامَ . قَالَ الْقَاضِیْ :وَهَذَا اَحَدُ مَا یَدُلُّ عَلَـی اَنَّـه' قَـدْ یُرَادُ بِاللَّفْظِ الْوَاحِدِ الْمَعَانِی الْمُخْتَلِفَةُ، لِاَنَّ مَعْنَی تَقْـوَی اللهِ مُخَـالِفٌ لِمَعْنَـی تَقْـوَی الْاَرْحَامِ ، فَتَقْوَی اللهِ اِنَّمَا یَكُوْنُ بِالْتِزَامِ طَاعَتِهِ وَاجْتِنَابِ مَعَاصِـیْهِ ، وَاتِّقَـاءُ الْاَرْحَـامِ بِاَنْ تَوَصَّلَ وَلَا تَقَطَّعَ فِیْمَا یَتَّصِلُ بِالْبِرِّ وَ الْاِفْضَالِ وَ الْاِحْسَـانِ ، وَ یُمْكِـنُ اَنْ یُجَـابَ عَنْهُ بِاَنَّه' تَعَالَی لَعَلَّهُ تَكَلَّمَ بِهَذِهِ اللَّفْظَةِ مَرَّتَیْنِ ،وَعَلَی هَذَاالتَّقْدِیْرِ یَزُوْلُ الْاِشْكَالُ .[۱]

مسأله چهارم : بدان بی گمان سؤال کردن به خاطر خدا و بـه خـاطر قومیت گفته شده است این کار مثل این است که گفته شود به خاطر خدا از تو می خواهم و به خاطرخدا از تو شفاعت می خواهم و تو را به خداوند قسم می دهم . و غیره از آن لفظ هایی که شخص به وسیله آن مقصود خود را بـا خواستنش از غیر تاکید می کنـد و آن غیـر را بـه عطوفـت و مهربـانی در التماس حقش از او یا بخشش او یا کمک و نصرت او وا می دارد. امـا قرائـت حمزه از نظر معنی و تقدیر ظاهر است (بترسید از خداوندی که به خاطر وی و به خاطر خویشاوندی از همدیگر طلب می کنید) چون عادت در عرب این است که گاهی یکی از آنها باسوگند دادن بـه خویشـاوندی دیگـری را بـه عطوفت وا می دارد. پس می گوید به خاطر خدا و به خاطر خویشاوندی از تو

---

۱ -تفسیر الکبیر ص ۱۶۵ــ ج ۹

می خواهم و بسیار وقتها خویشاوندی را تنها ذکرمی کند. پس می گوید از تو به خاطر خویشاوندی می خواهم و مشرکین به رسول الله ﷺ می نوشتند تو را به خدا و به خویشاوندی قسم می دهیم که فلان و فلان را به سوی ما نفرستی. اما قرائت با نصب پس معنای آن نیز به معنای قبلی بر می گردد و تقدیرکلام این گونه می شود : از خداوند بترسید و از خویشاوندی بترسید. قاضی گفته است:« این قرائت یکی از آن چیزهایی است که دلالت می کند بر اینکه بی شک گاهی با یک لفظ معناهای مختلف اراده می شود. چون معنای ترسیدن از الله مخالف معنای ترسیدن از خویشاوندان است. پس ترسیدن از خدا فقط با ملازمت بر طاعت خداوند و دوری از معصیت وی می باشد و ترسیدن از خویشان این گونه است که صله رحم به جا آورده شود و قطع نکند آن چیزی را که صله رحم با آن متصل می شود با نیکی و بخشش و احسان و امکان دارد از آن جواب داده شود به اینکه شاید خداوند این لفظ یعنی تقوا را دوبار تکلم کرده باشد و براین تقدیر اشکال بر طرف می گردد.»

قَوْلُهُ « فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ» مَسْأَلَةٌ: قَالَتِ الْفُقَهَاءُ : الْغِنَاءُ حَرَامٌ بِهَـذِهِ الْآيَـةِ لِكَوْنِهِ لَهْوَالْحَدِيْثِ وَ بِمَا ذَكَرْنَا مِنَ الْاَحَادِيْثِ . وَ قَالَتِ الصُّوْفِيَّةُ :كَانَ مِـنَ الرِّجَـالِ ذُوْ قَلْبٍ مُطْمَئِنٍّ بِذِكْرِ اللهِ فَارِغًا عَنْ غَيْرِهِ لَايَلْتَفِتُ اِلَـى مَـا سِوَى اللهِ ، وَ لَـايَكُوْنُ الْمُغَنَّى مَحَلًّا لِلشَّهْوَةِ ، وَ كَانَ الْمَجْلِسُ خَالِيًا عَنِ الْاَغْيَارِ ، وَ لَا يَكُوْنُ وَقْـتَ صَـلَوةٍ اَوْنَحْوِهَا فَجَازَ لَهُ السَّمَاعُ بَلْ يُسْتَحَبُّ لِاَنَّ فِـى السَّـمَاعِ خَاصِّيَّةً اِنَّـه' يَشْـتَعِلُ بِـهِ نَارُالْمَحَبَّةِ الْمُجَاهَدَةِ الْمَسْتُوْرَةِ فِى الْقَلْبِ ، وَ ذَلِـكَ هُـوَ السَّـبَبُ لِحُرْمَتِـهِ فِـىْ حَـقِّ الْعَامَّةِ، فَاِنَّ الْعَوَامَّ قُلُوْبَهُمْ مَشْغُوْلَةٌ بِحُبِّ النِّسَاءِ اَوِ الْغِلْمَانِ ،فَعِنْـدَ السَّـمَاعِ يَشْـتَعِلُ ذَلِكَ الْمَحَبَّةُ وَ يَشْغَلُهُمْ عَنْ ذِكْرِاللهِ فَكَانَ فِىْ حَقِّهِمْ لَهْوَالْحَدِيْثِ . وَ مَـنْ كَـانَ قَلْبُـهُ

مَشْغُوْلًا بِمَحَبَّةِ اللهِ وَ ذِکْرِهِ فَارِغًا عَنْ غَیْرِهِ یَکُوْنُ السَّمَاعُ فِیْ حَقِّهِ مُوْجِبًا لِاشْتِعَالِ مَحَبَّةِ اللهِ ، فَیَکُوْنُ فِیْ حَقِّهِ مُسْتَحَبًّا.

مسأله: فقها گفته اند: غنا به سبب این آیه و احادیثی که ذکر کرده ایم حرام شده است چون سخن بیهوده می باشد . صوفیه گفته اند: بعضی از مردها صاحب قلب مطمئن به ذکر خدا و فارغ از غیر خدا می باشند. که به سوی غیر خدا توجه نمی کنند و غنا، محلی برای شهوت آنها نمی باشد و مجلس آنها از بیگانگان خالی است. وقت نماز یا عبادت دیگر نمی باشد پس برای آنها سماع جایز بلکه مستحب می باشد. زیرا در سماع برای او خاصیتی می باشد که به وسیله سماع، آتش محبت و مجاهده پوشیده در قلب مشتعل می شود . همین دلیل سبب حرام بودن سماع برای انسانهای عوام می شود. زیرا قلب عوام الناس مشغول به محبت زنها یا جوانان است. پس آن محبت هنگام سماع، شعله ورمی شود و آنها را از یاد خدا بازمی دارد. پس سماع برای آنها لهو الحدیث قرار می گیرد. و کسی که قلب او به محبت خدا و ذکر او مشغول است و از غیر خدا فارغ است، سماع برای او موجب شعله ور شدن محبت خدا می شود و برایش مستحب می گردد.

وَ الْجَوَابُ عَنِ النُّصُوْصِ :اَنَّ الْآیَةَ نَاطِقَةٌ بِالْحُرْمَةِ لِمَا هُوَ لَهْوُ الْحَدِیْثِ وَسَمَاعُ الصُّوْفِیَّةِ لَیْسَ مِنْهُ وَ الْاَحَادِیْثُ الْمُوْجِبَةُ لِحُرْمَةِ الْغِنَاءِ مَخْصُوْصَةٌ بِالْبَعْض لِوُرُوْدِ اَحَادِیْثَ اُخَرَ دَالَّةٍ عَلَی الْاِبَاحَةِ . فَحَمَلْنَا اَحَادِیْثَ حُرْمَةِ الْغِنَاءِ عَلَی مَا کَانَ مِنْهُ عَلَی قَصْدِ اللَّهْوِ لَا لِغَرَضٍ مَشْرُوْعٍ دَاعِیًا اِلَی الْفُسُوْقِ . فَلَنَذْکُرُ الْاَحَادِیْثَ الدَّالَّةَ عَلَی اِبَاحَةِ الْغِنَاءِ بَلْ عَلَی اِبَاحَةِ ضَرْبِ الدَّفِّ . اَیْضًا ، مِنْهَا حَدِیْثُ الرَّبِیْعِ بِنْتِ مُعَوِّذِ بْنِ عَفْرَاءَ قَالَتْ : جَاءَ النَّبِیُّ ﷺ فَدَخَلَ حِیْنَ بُنِیَ عَلَیَّ فَجَلَسَ عَلَی فِرَاشِیْ کَمَجْلِسِکَ

مِنِّیْ ، فَجَعَلَتْ جُوَیْرِیَاتٍ لَنَا یَضْرِبْنَ بالدَّفِّ وَ یَنْدُبْنَ مَنْ قُتِلَ مِنْ آبَائِیْ یَوْمَ بَـدْرٍ اِذْ قَالَتْ اِحْدَاهُنَّ فِیْنَا نَبِیٌّ یَعْلَمُ مَا فِیْ غَدٍ . فَقَالَ : دَعِیْ هَذِهِ وَ قُوْلِیْ مَا کُنْتِ تَقُوْلِیْنَ؟! رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ . وَ رَوَی ابْنُ مَاجَةَ نَحْوَهُ وَ فِیْهِ : اَمَا هَذَا ؟ فَلَاتَقُوْلُوْهُ، لَا یَعْلَمُ مَا فِـیْ غَدٍ اِلَّا اللهُ.وَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : زُفَّتِ امْرَأَةٌ اِلَی رَجُلٍ مِنَ الْاَنْصَارِ ، فَقَالَ نَبِیُّ اللهِﷺ: مَاکَانَ مَعَکُمْ لَهْوٌ فَاِنَّ الْاَنْصَارَ یُعْجِبُهُمْ اللَّهْوُ رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ.

و جـواب از نصها (آیه) به درستی که آیه حکم کننده است به حرام بودن آنچه که لهو است و سماع صوفیه از جمله آن نمی باشد و احادیثی که در مورد حرام بودن غنا روایت شده ا ند مخصوص بعضی غناها هســتند بـه جهت وارد شدن حدیثهایی که بر مباح بودن غنا دلالت می کننــد. پـس مـا حدیثهایی که بر حرام بودن غنا دلالت مــی کننــد را حمــل کــردیم بــر آن غناهایی که به قصد لهو باشد نه برای غرض مشروع و دعــوت کنننــده بــه سوی فسق و فجور باشد .پس هر آیینه بیان می کنم حــدیثهایی را کــه بــر مباح بود غنا بلکه مباح بودن دف زدن دلالت می کند از جملــه آن حــدیثها حدیث ربیع دختر معوذ بن عفراء است ربیعــه گفــت پیــامبرﷺدر هنگــام ازدواج من تشریف آورد و به مانند تــو بــر روی فــراش مــن نشســت پــس کنیزک های ما شروع کردند به دف زدن و ذکر نمودن محاســن کســانی از پدران ما که در جنگ بدر کشته شده بودند در این هنگام یکی از آنها گفــت پیامبری که می داند آن چه را که در روز آینده خواهد آمد در میان ما بــود . پس آن حضرت فرمود : اینها را رها کن و بگوآنچه را قبلًا می خواندی ؟ ایــن حدیث را بخاری روایت کرده است و ابن ماجه نیز مانند آن را روایت کــرده است به همراه آن در این حدیث آمده است که پیامبر فرمودند : این چیست پس آن را نگویید آینده را جز خدا نمی داند و از عایشه روایت شــده اســت

که گفت: زنی به خانه شوهرش از طایفه انصار فرستاده شد. پس رسول خداﷺ فرمود:«آیابا شما لهوی نیست به درستی که انصار از لهو خوششان می آید.»

وَ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ: اَعْلِنُوْا هَذَا النِّكَاحَ وَ اجْعَلُوْا فِى الْمَسَاجِدِ وَ اضْرِبُوْا عَلَيْهِ بِالدُّفُوْفِ . رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَ قَالَ : هَـذَا حَـدِيْثٌ غَرِيْـبٌ . وَعَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ : كَانَتْ عِنْدِىْ جَارِيَةٌ مِنَ الْاَنْصَارِ زَوَّجْتُهَا ،فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ: يَا عَائِشَةُ اَلَا تُغَنِّيْنَ فَاِنَّ هَذَا الْحَىَّ مِنَ الْاَنْصَارِ يُحِبُّوْنَ الْغِنَاءَ .[1]

بخاری آن را از عایشه (رض) روایت کرد که گفت : پیغمبر خدا ﷺ فرمود:« آشکار سازید این نکاح را و شروع کنید در مسجد ها و برای آنها دف بزنید.» آن را ترمذی روایت کرد و گفت این حدیث غریب است از عایشه روایت شده است که گفت: در نزد من کنیزکی از قوم انصار بود که او را به نکاح دادم. پس رسول خدا ﷺ فرمود:«ای عایشه آیا سرود نمی خوانید پس به درستی که این قوم از انصار غنا را دوست می دارند.» ابن حبان آن را در کتب خود روایت کرد.

وَعَن ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ : اَنْكَحَتْ عَائِشَةُ ذَاتَ قَرَابَةٍ لَهَا مِنَ الْاَنْصَارِ، فَجَاءَ رَسُوْلُ اللهِﷺفَقَالَ : اَهَدَيْتُمُ الْفَتَاةَ ؟ قَالُوْا :نَعَمْ . قَالَ: اَرْسَلْتُمْ مَعَهَا مَنْ تغَنَّى؟ قَالَتْ : لَا ،فَقَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺاِنَّ الْاَنْصَارَ قَوْمٌ فِيْهِ غَزَلٌ فَلَوْ بَعَثْتُمْ مَعَهَا مَنْ يَّقُوْلُ : اَتَيْنَا كُمْ اَتَيْنَاكُمْ فَحَيَّانَا وَحَيَّا كُمْ ، رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةَ . وَ عَنْ عَامِرِبْنِ سَعْدٍ قَالَ : دَخَلْتُ عَلَى قَرْظِ بْنِ كَعْبٍ وَ اَبِىْ سَعُوْدٍ الْاَنْصَارِىِّ فِىْ عُرْسٍ وَ اِذَا، جَوَارٌ تَغَنَّيْنَ فَقُلْتُ : اَىْ

۱–رَوَاهُ ابْنُ حَبَّانَ فِىْ صَحِيْحِهِ.

صَاحِبَیْ رَسُوْلِ اللهِ وَ اَهْلَ بَدْرٍ یُفْعَلُ هَذَا عِنْدَکُمْ ، فَقَالَـا :اِجْلِـسْ اِنْ شِـئْتَ فَاسْـتَمِعْ مَعَنَا ، وَ اِنْ شِئْتَ فَاذْهَبْ ، فَاِنَّهُ قَدْ رُخِّصَ لَنَا فِی اللَّهْوِ عِنْدَ الْعُرْسِ . وَ عَنْ عَائِشَةَ : اَنَّ اَبَابَکْرٍ رضی الله عنه دَخَلَ عَلَیْهَا وَ عِنْدَهَا جَارِیَتَانِ فِـیْ اَیَّـامِ مَنَـی تُـدَفِّفَانِ وَ تَضْـرِبَانِ وَ النَّبِیُّ ﷺ مُتَغَشٍّ بِثَوْبِهِ ، فَانْتَهَرَهُمَا اَبُوْبَکْرٍ ، فَکَشَفَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ عَنْ وَجْهِهِ ،فَقَالَ: دَعْهُمَا یَا اَبَابَکْرٍ فَاِنَّهَا اَیَّامُ عِیْدٍ (تِلْكَ اَیَّامُ مَنَی) . رَوَاهُ الْبُخَارِیُّ.

از ابن عباس روایت شد که گفت :عایشه (رض) یکی از خویشاوندان خود را از انصار به نکاح داد پس پیامبر خدا تشریف آورد و فرمودند :« شـما جوان را هدایت کردید ؟» گفتند :«آری»فرمود :«آیا به همراه آن فرسـتادید کسی را که شعر بخواند »عایشه گفت :«خیر» پس رسول خدا فرمـود :«بـه درستی که انصار قومی است که در آن غزل است پس اگر می فرستادید با او کسی را که می گفت (اَتَیْنَاکُمْ ،اَتَیْنَاکُم فَحَیَّانَاوَحَیَّاکُمْ) نزد شما حاضـر شـدیم پس بر ما و برشما خوش باد . ابن ماجه آن را روایت نمود و از عامربن سـعید روایت شده که گفت : بر قرظ بن کعـب و ابـی سـعود الانصـاری در جشـن عروسی داخل شدم و آنگاه کنیزکها سرود می خواندنـد . پـس گفـتم:«ای صحابی رسول خدا و ای اهل بدر چـرا ایـن کـار در نـزد شـما انجـام داده می شود؟» پس گفتند :« اگر خواستی بنشین و آن را و بـا مـا بشـنو و اگـر خواهی برو .» به درستی که آن بر ما در جشن عروسی رخصت داده شد.» و از عایشه (رض)روایت شد به درستی که ابوبکر نزد او آمد در حـالی کـه دو کنیـزک در نـزد او بـود و در در روزهـای منـا شـعر مـی خواندنـد و دف می زدند و نبی ﷺبا جامه خود را پوشانده بود . پس ابوبکر غضـبناک شـد. پیامبر ﷺ جامه را از روی خود برداشت فرمود:« آنها را رهاکن به درستی که این روزها ،روزهای عید است» و حال آنکه آن وقت روزهای منی بود.

وَعِنْدَ ابْنِ مَاجَةَ :اِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ عِيْدًا وَ هَذَا عِيْدُنَا . وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ اَبِيْهِ ، عَنْ جَدِّهِ : اَنَّ امْرَأَةً قَالَتْ : يَا رَسُوْلَ اللهِ :اِنِّيْ نَذَرْتُ اَنْ اَضْرِبَ عَلَى رَأْسِكَ بِالدَّفِّ . وَ قَالَ : اَوْفِيْ بِنَذْرِكِ رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ. فَقَدْ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ :لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِيْ مَعْصِيَةِ اللهِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ . (وَ رُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَا وَفَاءَ لِنَذْرٍ فِيْ مَعْصِيَةِ اللهِ رَوَاهُ مُسْلِمٌ)وَرَوِيْ : النَّبِيَّ ﷺ لَمَّا قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ وَ نَزَلَ فِيْ بَنِيْ نَجَّارٍ صِرْنَ جَوَارٍ مِنْ بَنِي النَّجَارِ يَتَغَنَّيْنَ وَ يَقُلْنَ.

✓ شعر :

نَحْنُ جَوَارٍ مِنْ بَنِيْ نَجَّارٍ   يَا حَبَّذَا مُحَمَّدًا مِنْ جَارٍ

رَوَاهُ ابْنُ مَاجَةِ عَنْ اَنَسٍ ، وَ فِيْهِ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ :اللهُ يَعْلَمُ اَللهُ يَعْلَمُ اِنِّيْ لَاُحِبُّكُنَّ . وَرَوَى الْبَيْهَقِيُّ عَنْ عَائِشَةَ:اَنَّ النَّبِيَّ ﷺ حِيْنَ قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ جَعَلَ النِّسَاءُ وَ الْوَلَايِدُ وَ الصِّبْيَانُ يَقُلْنَ :

✓ شعر :

طَلَعَ الْبَدْرُ عَلَيْنَا مِنْ ثَنِيَّاتِ الْوَدَاعِ   وَجَبَ الشُّكْرُ عَلَيْنَا مَادَعَا لِلَّهِ دَاعٍ

اَيُّهَا الْمَبْعُوْثُ فِيْنَا جِئْتَ بِالْاَمْرِ الْمُطَاعِ

درنزد ابن ماجه بر هر قومی عیدی دارد و این روز عید ماست . و روایت شده از عمرو ابن شعیب ازپدرش و او از پدر بزرگش اینکه زنی گفت:«یا رسول الله ﷺ به درستی که من نذر کردم تا اینکه پیش شما دف بزنم» و رسول خدا ﷺ فرمود:« نذر خود را وفا کن.» ابو داود آن را روایت کرد پس به تحقیق لازم نیست که وفا کند بر نذری که در معصیت خدا باشد . ابومسلم آن را روایت کرده است . روایت شده است از رسول

خدا ﷺوقتی که تشریف آوردند بـه مدینـه مشـرفه بـر قـوم بنـی نجـار فرودآمدند در حالی که آن قوم طبل زننده و سرود خواننده بودند در حـالی که می گفتند از طبل زنندگان بنی نجار هستیم مرحبا ای محمـد از جانـب مایی . روایت کرد آن را ابن ماجه از انس در آن آمده است که پیـامبر خـدا فرمود:« خدا می داند ، خدا می داند به درستی که مـن هـر آیینـه شـما را خیلی دوست دارم.»و روایت کرد بیهقی از عایشه (رض)اینکه رسول خدا ﷺ هنگامی که تشریف آورد به مدینه منوره زنان و آزادگان و بچه ها شروع به شعر گفتن کردند. همانا ماه از بلندی های ثنیات الوداع بر ما طلـوع کـرد . پس شکر بر ما واجب است تا زمانی که خواننده ای خـدا را مـی خوانـد ای کسی که در بین ما فرستاده شده ای و امراطاعت کرده شده ی را آوری .

وَرَوَى اَحْمَدُ عَنْ اَنَسٍ: لَمَّا قَدِمَ النَّبِیُّ ﷺالْمَدِيْنَةَ لَعِبَـتِ الْحَبَشَـةُ بِحِرَابِهَـا فَرَحًا بِرَسُوْلِ اللهِ ﷺ . وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَاطِبِ الْجَمْعِیِّ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ قَالَ : فَصْلُ مَـا بَيْنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ الصَّوْتُ وَ الـدَّفُّ فِـی النِّكَـاحِ. رَوَاهُ اَحْمَـدُ ، وَ التِّرْمِـذِیُّ ، وَ النَّسَائِیُّ، وَ ابْنُ مَاجَةَ ، فَظَهَرَ اَنَّ الْمُحَرَّمَ مِنَ الْغِنَاءِ مَا يَدْعُو اِلَـی الْفِسْـقِ وَ يَشْـغَلُ عَنْ ذِكْرِ اللهِ، وَمَا لَيسَ كَذَلِكَ فَلَيْسَ بِحَرَامٍ غَيْرَ اَنَّهُ لَمْ يَثْبُتْ عَنِ النَّبِیِّ ﷺ وَ لَا عَنِ الصَّحَابَةِ رضی الله عنهم اسْتِمَاعُ الْغِنَاءِ تَقَرُّبًا اِلَى اللهِ تَعَالَى ، وَ لِاَجْلِ ذَلِكَ مَا اخْتَارَ الْكِـرَامُ مِـنَ النَّقْشبَنْدِيَّةِ وَ غَيْرِهِمُ ارْتِكَابَهُ ، وَ اِنْ لَمْ يَرْتَكِبُوا الْاِنْكَارَ عَلَيْهِ وَاللهُ اَعْلَمُ.[1]

احمد از انس روایت کرد : هنگامی که رسول خدا به مدینه منـوره تشریف آورد به سبب آمدن رسول خدا سیاهان با نیزه هـای خـود از روی شادی بازی کردند . ازمحمد بن خاطب الجمعی روایت شـده اسـت کـه او از

---

۱ -التفسیر المظهری جلد السابع ص۲۴۸ علی حاشیة علی قوله مستحبًا

رسول خدا روایت کرد که فرمود:« جدایی ما بین حلال و حرام آواز و دف در نکاح است. » آن را احمد و ترمذی و نسائی و ابن ماجه روایت کرده اند. پس آشکار شد که آن غنایی حرام دانسته شده است که انسان را به سوی فسق و فجور دعوت می کند و او را از ذکر خدا مشغول گرداند و آن غنایی که این چنین نیست ، پس حرام نیست . لیکن از رسول خدا و نه از صحابه شـنیدن شعر به جهت نزدیکی به خدا آن ثابت نشده است و به همین دلیـل بزرگـان نقشبندیه و غیر ایشان مرتکب شدن آن را اختیار ننموده اند و اگر چـه آن را انکار نکرده اند والله اعلم .

وَ اعْلَمْ اَنَّ الْمَكْرُوْهَ مِنَ السَّمَاعِ عِنْدَ عُلَمَائِنَا مَا يَكُوْنُ عَلَى سَبِيْلِ اللَّهْـوِ وَ اِرَادَةِ الْعُصْيَانِ بِاَنْ يَجْتَمِعَ الْفُسَّاقُ عَلَى ذَلِكَ وَ يَتْرُكُوْنَ الصَّلَوةَ وَقِرَاءَةَ الْقُرْآنِ ، وَاَمَّا مَا كَانَ مِنْ جُمْلَةِ الصَّالِحِيْنَ فَسَمَاعُ هَؤُلَاءِ حَلَالٌ بِلَا خِلَافٍ بَيْنَ عُلَمَائِنَـا اِذْلَايُرِيْـدُوْنَ بِذَلِكَ اِلَّا وَجْهَ اللهِ وَ حُضُوْرَهُ ، وَ يَذْكُرُوْنَ اللهَ فِيْ خَوْفِ الْآخِرَةِ ، وَ كُلُّ ذَلِكَ مَحْمُوْدٌ غَيْرُ مَذْمُوْمٍ ، وَ التَّوَاجُدُ وَالرَّقْصُ اَيْضًا غَيْرُ مَذْمُوْمٍ لِهَذَا الْمَعْنَى .[۱]

در شرح کافی آورده است بدان به درستی کـه آن شـعری در نـزد علمای ما ناپسندیده شده است که به طریق لهو و طرب و اراده گناه باشد به اینکه فاسقها به آن جمع شوند و نماز و قرآن خواندن را ترک کننـد . و امـا آن شعر ی که از جمله صالحین باشد پس شنیدن آنها بدون خلاف در بـین علمای ما حلال است چونکه ایشان با آن شعر جز رضایت و حضور پروردگار خود را نمی طلبند و خدا را به جهت ترسیدن از آخرت ذکر می کنند وهمه اینها پسندیده است و مورد ذم و نکوهش نیست و به همین دلیـل تواجـد و رقص هم ناپسندیده نیست.

---

۱ -فی شرح الکافی

وَ فِیْ شَرْحِ الْبَزْدَوِیِّ الْمُسَمَّی بِالنُّوْرِیِّ صَنَّفَهُ اَبُو الْقَاسِمِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللهِ الدِّمَشْقِیُّ اِعْلَمْ اَنَّ السَّمَاعَ اِنَّمَا یَخْتَلِفُ عُلَمَائُنَا فِیْ حَقِّهِ ، فَهُوَ مَاکَانَ عَلَی سَبِیْلِ اللَّهْوِ وَ اللَّعْبِ یَجْتَمِعُ الْفُسَّاقُ وَ شَارِبُوا الْخَمْرَ وَ تَرَکُوا الصَّلَوةَ ، فَاَمَّا مَنْ سَمِعَ السَّمَاعَ وَ هُوَ صَالِحٌ دَائِمُ الصَّلَوةِ لَاتَارِکُ الْوِرْدِ وَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَهُوَ حَلَالٌ بِلَاخِلَافٍ بَیْنَ عُلَمَائِنَا ، وَ کَذَلِکَ الرَّقْصُ وَ التَّوَاجُدُ . وَ فِی الْاِقْنَاعِ : اَنَّ السَّمَاعَ یَحْصُلُ بِهِ رِقَّةُ الْقَلْبِ وَ الْخُشُوْعُ وَ اثَارَةُ الشَّوْقِ اِلَی لِقَاءِ اللهِ تَعَالَی وَالْخَوْفُ مِنْ سَخَطِهِ وَ عَذَابِه وَ الْمُفْضِیْ اِلَی ذَلِکَ قُرْبَةٌ ، فَاِذَا کَانَ السَّمَاعُ هَکَذَا فَکَیْفَ یَکُوْنُ فِیْهِ شَائِبَةُ اللَّهْوِ وَالْهَوَای. وَ قَالَ الشَّیْخُ شَهَابُ الدِّیْنِ السُّهْرَوَرْدِیُّ فِی الْعَوَارِفِ : وَ السَّمَاعُ یَسْتَجْلِبُ الرَّحْمَةَ مِنَ اللهِ الْکَرِیْمِ سُبْحَانَه وَ اللهُ اَعْلَمُ.

و در شرح بزدوی که معروف به نوری و تالیف ابو القاسم بن محمد بن عبدالله دمشقی می باشد آمده است : بدان که علمای ما در حق سماعی که بر طریق لهو و لعب باشد و فاسقها جمع شده و شراب بنوشند و نماز را ترک کنند اختلاف نظر دارند .اما کسی که صالح و نماز خوان باشد و ذکر و قرآن خواندن را تر ک نکند ، پس شنیدن شعر برای او بدون خلاف در میان علمای ما حلال است و همچنین رقص وتواجد نیز حکمش همین است . و در کتاب اقناع آورده است : که هر آیینه به وسیله سماع (شعر خواندن) نرمی دل و ترس و تحریک شوق به لقای الله تعالی و همچنین ترس از غضب و عذاب او حاصل می شود . و کشاننده به سوی این حالات ثواب است . پس هنگامی که شعر این چنین باشد پس چگونه در آن نشانه لهو وهوی باشد . و شیخ شهاب الدین سهروردی در کتاب عوارف گفت : شعر ، رحمت خدا را جلب می کند و خدا داناتر است .

وَفِیْ فَتَاوَی الْخُلَاصَةِ: یَجبُ اَنْ یُعْلَمَ اَنَّ التَّغَنِّیَ لِاِیْنَاسِ الْغَیْرِ مَکْـرُوْهٌ عِنْـدَ عَامَّةِ الْمَشَائِخِ وَ مِنْهُمْ مَنْ جَوَّزَ ذَلِكَ فِی الْعُـرْسِ وَ الْوَلِیْمَـةِ ، وَ اَمَّـا التَّغَنِّـیْ لِـدَفْعِ الْوَحْشَةِ عَنْ نَفْسِهِ لَایُکْرَهُ عِنْدَ الْبَعْضِ وَ بِـهِ اَخَـذَ الْاِمَـامُ السَّرَخْسِـیُّ . وَ الْمَکْـرُوْهُ عِنْدَهُمْ مَا یَکُوْنُ عَلَی سَبِیْلِ اللَّهْوِ ،وَ مِنْهُمْ مَنْ یَقُوْلُ : جَمِیْعُ ذَلِكَ مَکْرُوْهٌ ، وَ بِهِ اَخَذَ الْاِمَامُ خَواهَرْ زَادَهْ . وَفِی الْجَامِعِ الْمُضْمَرَاتِ قَالَ : ذُکِرَ فِی النَّـافِعِ وَ الـذَّخِیْرَةِ : اَنَّ التَّغَنِّیَ اِذَا لَمْ یَسْمَعْ غَیْرُهُ وَ لَکِنْ یَسْمَعُ نَفْسُهُ لِاِزَالَةِ الْوَحْشَةِ فَلَا بَأْسَ بِهِ.

ودر فتاوی خلاصه است که باید دانست : شـعری کـه بـرای اُنـس گرفتن غیرباشد در نزد عامه مشایخ مکروه است. از اینها کسی است که آن شعر را در جشن عروسی و ولیمه جایز دانسته است . واما غنا به جهت دفع وحشت از نفس خود در نزد بعضی از علمـا، مکـروه نیسـت، و آن را امـام سرخسی اخذ نمود. و شعری درنزد علما مکروه است که از روی لهو و طَرب باشد. و یکی از آنها می گوید : همه شعرها مکروه است و امـام خـواهر زاده آن را قبول کرد .و در جامع المضمرات آمده است که گفت: در کتاب نـافع و ذخیره ذکر شده است : به درستی که شعر اگر کسی غیـر از خـودش آن را نشنود و به جهت دفع وحشت باشد ، پس به آن باکی نیست.

وَ قَالَ : سَمِعْتُ الشَّیْخَ الْاِمَامَ الْاَجَلَّ نَجْمَ الدِّیْنِ رَحِمَـهُ اللهُ اَنَّـهُ قَـالَ : لَـوْ سَمِعَهُ مِنْ جَارِیَتِهِ یُبَاحُ لَهُ ذَلِكَ . وَ اَحَالَهُ اِلَی وَاقِعَاتِ الْحَسَّامِیَّةِ. وَ فِی الْعَـوَارِفِ : اَوْ زَوْجَتِهِ. کَذَا فِیْ فَتَاوَی اِعنهِیْمْ شَاهِیٍّ . وَ فِی الْمُحِـیْطِ ذَکَـرَ مُحَمَّـدٌ فِـی السِّـیَرِ

الْكَبِيْرِ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : اِذْ دَخَلَ عَلَى اَخِيْهِ الْبراءِ بْنِ مَالِكٍ وَ كَانَ يَتَغَنَّى بَـرَّدَ اللهُ تُرْبَتَهُ.[1]

و گفت شنیدم ازشیخ امام بزرگ نجم الدین (رح) که فرمود :« اگـر آن شعر را از کنیزک خود بشنود برای او مبـاح اسـت.» آن را بـه کتـاب واقعات حسامیه محوّل کرد . و در کتاب عوارف آمده است: که یا از زن خود بشنود. و در فتاوی ابراهیم شاهی نیز این چنین است. و در کتاب محیط امام محمد(رح) در سیر کبیر ازاَنس بن مالک آورده است : هنگامی که انـس بـر برادر خود براء بن مالک.داخل شد در حال شعر خواندن بود .

وَ فِي الْاِحْيَاءِ: السَّمَاعُ فِيْ اَوْقَاتِ السُّرُوْرِ تَأْكِيْدًا لِلسُّرُوْرِ وَ تَهَيُّجًا لَهُ مُبَاحٌ اِنْ كَانَ ذَلِكَ السُّرُوْرُ مُبَاحًا كَالْغِنَاءِ فِيْ اَيَّامِ الْعِيْدِ ، وَ فِي الْعُرْسِ ، وَ فِيْ وَقْتِ قُدُوْمِ الْغَائِبِ ،وَ فِي الْوَلِيْمَةِ ،وَ الْعَقِيْقَةِ ، وَ عِنْدَ وِلَادَةِ الْوَلَدِ وَ خِتَانِه ،وَ عِنْدَ حِفْظِ الْقُرْآنِ . قُلْتُ : وَ كَذَا عِنْدَ تَفْوِيْضِ الْوَلَدِ لِلْمُقْرِئْ لِاَجْلِ التَّعَلُّمِ مِنْهُ ، اَنَارَ اللهُ بُرْهَانَهُ.[2]

در کتاب احیاء شعرخواندن در اوقات شادمانی برای تقویت و بر پـا کردن آن مباح است . اگر آن شادی مبـاح باشـد مانـنـد شـعر خوانـدن در روزهای عید و جشن عروسی و دروقت تشریف آوردن غایـب و در ولیمـه و در تراشیدن موی سر بچه هفت روزه و در وقت ولادت نوزاد و در وقت ختنه کردن و در جشن اتمام حفظ قرآن . گفتم وهمچنین دروقت سـپردن بچـه نزد قاری برای تعلیم قرآن.

۱- اَلتَّفْسِيْرِ الْمَظْهَرِيِّ جلد السَّابع حاشية ۲۴۹حَاشِيَةٌ عَلَى قَوْلِهِ فَلَيْسَ بِحَرَامٍ

۲ – حاشیه ص۲۵۱ التفسیر المظهری جلد السابع

وَ اعْلَمْ اَنَّ الصُّوْفِيَّ مَتَى كَانَ فِي السُّكْرِ يَتَغَيَّرُ حَالُهُ غَالِبًا عِنْدَ ذِكْرِ الْمَحْبُوْبِ فِي الشِّعْرِ وَ التَّغَنِّيْ ، وَ لِذَلِكَ يَسْتَحِبُّوْنَ السَّمَاعَ لَكِنْ تَغَيُّرُ الْحَالِ عِنْدَ سَمَاعِ الْقُرْآنِ اَشْرَفُ مِنْهُ حَالًا ، لِاَنَّ عِنْدَ اسْتِمَاعِ الْقُرْآنِ وَ تِلَاوَتِهِ تَتَنَزَّلُ الْبَرَكَاتُ الْاَصْلِيَّةُ الْمُتَعَلِّقَةُ بِالتَّجَلِّيَاتِ الذَّاتِيَّةِ وَ الصِّفَاتِ الْحَقِيْقِيَّةِ ، وَ لَا سَبِيْلَ اِلَيْهَا لِاَكْثَرِ الصُّوْفِيَّةِ الْمُحْتَبَسِيْنَ فِيْ مَقَامٍ ، وَ لِاَجْلِ ذَلِكَ تَرَاهُمْ يَتَغَيَّرُ حَالُهُمْ عِنْدَ السَّمَاعِ مَالَا يَتَغَيَّرُ عِنْدَ تِلَاوَةِ اْلقُرْآنِ . وَ اَمَّا الَّذِيْنَ صَعِدُوْا ذِرْوَةَ الْاُفُقِ الْاَعْلَى ثُمَّ دَنَى رَبَّ الْعِزَّةِ وَ تَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ اَوْ اَدْنَى لَا يَتَغَيَّرُاَحْوَالُهُمْ اِلَّا كَمَا كَانَ يَتَغَيَّرُ حَالُ اَصْحَابِ رَسُوْلِ اللهِﷺ تَدْمَعُ عُيُوْنُهُمْ وَ تَقْشَعِرُّ جُلُوْدُهُمْ ، ثُمَّ تَلِيْنَ جُلُوْدُهُمْ ، وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللهِ .[1]

و بدان به درستی که وقتی صوفی در حالت بی خودی به سر می برد هنگام ذکر کردن محبوبش در شعر وغنا در بیشتر اوقات حالش تغییر می یابد . و از این جهت شنیدن شعر را دوست دارند. لیکن تغییر یافتن حال دروقت شنیدن قرآن شریف تر از آن است . زیرا دروقت شنیدن و تلاوت قرآن برکت های اصلی که متعلق به تجلّیات ذاتیه و صفتهای حقیقی است ،فرود می آید . و بیشتر صوفیانی که در یک مقام مانده اند راه به سوی آن نمی یابند و از این جهت شما آنها را می بینید که حال ایشان در وقت شنیدن شعر به اندازه ای تغییر می یابد که در هنگام تلا وت قرآن تغییر نمی یابد.

و اما آنان که به عرش اعلی صعود کردند سپس به پروردگار خود نزدیک شدند و به مقام قرب فرود آمدند پس به قاب قوسین یا نزدیکتر

---

۱ -التفسیر المظهری جلد الثامن ص۲۰۹ جلد ۸ الی ص۲۱۰

رسیدند و حال آنها تغییر نمی یابد مگر به مانند حال اصحاب پیامبر تغییر می یابد چشم های ایشان اشک می ریزد و بدنهای ایشان می لرزد.سپس پوستهای ایشان نرم می شود و دلهای ایشان به سوی یاد کردن خدا اطمینان می یابد.

(سُئِلَ) فِیْ دِمَشْقَ مِنَ الشَّیْخِ اِبراهِیْمَ الصَّمَادِیِّ فِیْمَا اعْتَادَهُ السَّادَةُ الصُّوْفِیَّةُ مِنْ حَلَقِ الذِّکْرِ وَ الْجَهْرِ بِهِ فِی الْمَسَاجِدِ مِنْ جَمَاعَةٍ وَرَثُوْا ذٰلِکَ عَنْ آبَائِهِمْ وَ اَجْدَادِهِمْ وَ یُنْشِدُوْنَ الْقَصَائِدَ الصُّوْفِیَّةَ الصَّادِرَةَ عَنْ ذَوِی الْمَعَارِفِ الْاِلٰهِیَّةِ کَالْقَادِرِیَّةِ، وَ السَّعْدِیَّةِ ، وَ الْمُطَاوِعِیَّةِ ، وَ غَیْرِهِمْ مِمَّنْ سَلَّمَتْ لَهُمْ فُقَهَاءُ الْمِلَّةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ ، وَ یَقُوْلُوْنَ : یَا شَیْخُ عَبْدَالْقَادِرِ ، یَا شَیْخُ اَحْمَدُ ، یَا رُفَاعِیُّ ، شَیْئًا لِلّٰهِ عَبْدَالْقَادِرِ ، وَ نَحْوُ ذٰلِکَ. وَ یَحْصُلُ لَهُمْ فِیْ اَثْنَاءِ الذِّکْرِ وَجْدٌ عَظِیْمٌ وَ حَالٌ یَقْعُدُ وَ یُقِیْمُ، فَیَرْفَعُوْنَ اَصْوَاتَهُمْ بِالذِّکْرِ ، فَیَطْوِیْهِمُ الْحَالُ وَ یَنْشُرُهُمُ الْمَقَالُ. وَ لَا یَخْلَوْ ذٰلِکَ مِنْ حُضُوْرِ اُنَاسٍ عَوَامٍّ یَحْصُلُ مِنْهُمُ اللَّحْنُ عِنْدَ الْهِیَامِ وَ قَصْدُهُمْ ذِکْرُ اللهِ الْمُهَیْمِنِ الْعَلَّامِ ، یَدْخُلُوْنَ حَلَقَ الذِّکْرِ بِنِیَّةٍ صَالِحَةٍ وَ رَغْبَةٍ وَاضِحَةٍ ، وَ ثَمَّ مَنْ یَعْتَرِضُ عَلَی ذٰلِکَ وَ یَقُوْلُ: لَفْظُ شَیْئًا لِلّٰهِ کُفْرٌ قَائِلُهُ هَالِکٌ ، وَ کَذٰلِکَ الْاِنْشَادُ ، رَفْعُ الصَّوْتِ ، وَ الرَّقْصُ بَعْدَهُ مِنْ غَایَةِ النَّقْصِ قَائِلًا جَمِیْعُ مَا یُفْعَلُ مِنْ ذٰلِکَ لَا یَجُوْزُ فِیْ مَذْهَبِ اَبِیْ حَنِیْفَةَ وَ الشَّافِعِیِّ وَ اَحْمَدَ وَ مالِکٍ ، وَ یُنْکِرُ کَرَامَاتِ الْاَوْلِیَاءِ بَعْدَ الْمَمَاتِ ، وَ یُشَنِّعُ عَلَی فَاعِلِهِ غَایَةَ التَّشْنِیْعِ بِالْکَلِمَاتِ الْمُؤْلِمَاتِ ، فَهَلِ اعْتِرَاضُهُ مُوَافِقُ الْحُکْمِ الشَّرْعِیِّ وَ مُطَابِقٌ لِمَا یَقْتَضِیْهِ الشَّأْنُ الْمَرْعِیُّ ؟ (اَجَابَ) اَلْحَمْدُلِلّٰهِ وَحْدَهُ اللّٰهُمَّ یَا مَنْ لَا هَادِیَ لَنَا سِوَاکَ انْطَقْنَا بِمَا فِیْهِ رِضَاکَ، اعْلَمْ اَوَّلًا : اَنَّ مِنَ الْقَوَاعِدِ الْمَشْهُوْرَةِ الَّتِیْ هِیَ فِیْ کُتُبِ الْاَئِمَّةِ مُقَرَّرَةٌ مَذْکُوْرَةٌ اَنَّ الْاُمُوْرَ بِمَقَاصِدِهَا ، وَ الشَّیْءُ الْوَاحِدُ یَتَّصِفُ

بِالْحِلِّ وَ الْحُرْمَةِ بِاعْتِبَارِ مَا قُصِدَ لَهُ ، وَ هِيَ مَأْخُوْذَةٌ مِنَ الْحَدِيْثِ الَّذِيْ رَوَاهُ الشَّيْخَانِ : اِنَّمَا الْاَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ ، وَ مَدَارُ غَالِبِ اَحْكَامِ الْاِسْلَامِ عَلَيْهِ كَمَا نَصَّ عَلَيْهِ الْعُلَمَاءُ رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَى ، فَاِذَا تَقَرَّرَ لَكَ ذَلِكَ وَ عَلِمْتَ مَاهُنَا لَكَ فَاعْلَمْ تِلْوَهُ اَنَّ وَلِيَّ اللهِ الشَّيْخَ الْاِمَامَ الْعَلَّامَةَ الْبَحْرَ الْفَهَّامَةَ جَلَالَ الدِّيْنِ الْمَحَلِّيَّ ذَكَرَ فِيْ شَرْحِ جَمْعِ الْجَوَامِعِ قَوْلَهُ وَ يَرَى اَنَّ طَرِيْقَ الشَّيْخِ اَبِى الْقَاسِمِ الْجُنَيْدِ سَيِّدِ الصُّوْفِيَّةِ عِلْمًا وَ عَمَلًا وَ صُحْبَتَهُ طَرِيْقٌ مُقَوَّمٌ خَالٍ عَنِ الْبِدَعِ دَائِرٌ عَلَى التَّسْلِيْمِ وَ التَّفْوِيْضِ وَ التَّبَرِّيْ مِنَ النَّفْسِ . وَ مِنْ كَلَامِهِ : الطَّرِيْقُ اِلَى اللهِ تَعَالَى مَسْدُوْدٌ عَلَى خَلْقِهِ اِلَّا عَلَى الْمُقْتَفِيْنَ آثَارَ رَسُوْلِ اللهِ ﷺ .وَ قَالَ: رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ اَنِّى اَتَكَلَّمُ عَلَى النَّاسِ ، فَوَقَفَ عَلَيَّ مَلَكٌ ، وَ قَالَ : مَا اَقْرَبَ مَا تَقَرَّبَ بِهِ الْمُتَقَرِّبُوْنَ اِلَى اللهِ ﷻ.

در دمشق ، از شیخ ابراهیم صمادی سؤال شد در مورد آن چیزی که بزرگان صوفیه ازحلقه های ذکر ، و جهر خواندن آن در مسجدها عادت کردند و در مورد جماعتی که آن را از اجداد خود به ارث گرفتند و قصیده های صوفیه را که صادر شده است از صاحبان معارف الهی همچون قادریه و سعدیه و مطاوعیه و غیر آنها از کسانی که فقهای ملت محمدیه بر آنها تسلیم شدند روا می خوانند و می گویند یا شیخ عبدالقادر یا شیخ احمد یا رافعی چیزی را به رضای خدا عبدالقادر و مانند آن و بر آنها در میان ذکر وجد بزرگ و حالی حاصل می شود که می نشینند و بلند می شوند . سپس آوازشان را همراه با ذکر بلند می کنند آنها راحال فرا می گیرد وپراکنده می سازد ایشان را ازروی گفتارو آن مجلس از حضور مردم عوام خالی نیست عوام الناس که از آنها در وقت دلدادگی و عشق آواز حاصل می شود و قصد آنها ذکر خدایی است که نگهبان و دانا است . و در

حلقه ذکر با نیت صالح و با عشق واضح داخل می شوند خــالی نیســت . در اینجا کسی است که بر آن اعتراض می کند و می گویــد لفــظ (شـیئا لله)کفــر است و گوینده آن هلاک شونده است و همچنین شعر خواندن و بلند کــردن آواز و رقص کردن بعد از آن نهایت نقص است در حالی که می گوید :تمــامی آن اعمالی که انجام می شود در مذهب امام ابو حنیفه و امام شافعی و احمد و مالک (رح) جایز نیست و کرامتهای اولیا را بعد از مردنش انکار می کنــد . و بر انجام دهنده آن با کلمه های آزاردهنده بی نهایت بــدگویی مــی کنــد ، پس آیا اعتراض او موافق به حکم شرعی و مطابق با آنچیزی که شأن رعایت شده تقاضا می کند هست یا نه .؟

پس شیخ ابراهیم جواب داد :حمد و سپاس مر خدایی را کــه یکتــا است . بار خدایا هیچ هدایت کننده جز تو بر ما نیست گویا بگردان ما را بــه آنچه که در آن رضای تو باشد . بدان اولًا بــه درســتی کــه از جملــه قواعــد مشهوری که درکتابهای امامان دین ثبت و ذکر شده است این است کــه بــه درستی اعمال به مقاصد و اهداف بستگی دارد . و همانایک چیز بــه اعتبــار آنچه برای آن قصد به حلال و حرام توصیف می شود و آن گرفته شده است از حدیثی که آن را دو شیخ بزرگ (شیخ بخاری و مسلم) روایت کرده انــد: جز این نیست که عمل ها با نیت است و محور و مدار بیشتر احکام اسلام بر آن است همانطور که علمای دین آشکار آن را بیان نموده اند . پس وقتی که آن بر تو ثابت گشت و آن چیزی که در این جا است دانستی پس بعــد از آن بدان به درستی که دوست خدا شیخ جلالدین محلی در شرح کتــاب جمــع الجوامع این قول را ذکر نمود و چنین معتقد است کــه راه شــیخ ابوالقاســم الجنید بزرگ صوفیها از لحاظ علم و عمــل و صــحبت ایشــان راهــی اســت درست و از بدعت خالی است و دایر بــر تســلیم تفــویض و پــاکی از نفــس

می باشد. و از کلام ایشان است راه یافتن به سوی خدا بر خلق آن بسته می باشد مگر برای کسانی که از رسول خدا ﷺ پیروی می کنند . و گفت : در خواب دیدم که برای مردم سخن می گویم پس روی ما فرشته ای ایستاد آن فرشته گفت : «کدام عمل از اعمال متقربون که به وسیله آن به خداوند نزدیکی می جویند نزدیکتر است ؟»

فَقُلْتُ : عَمَلٌ خَفِیٌّ بِمِیْزَانٍ وَفِیٍّ فَتَوَلَّی وَ هُوَ یَقُوْلُ : کَلَامٌ مُوَفَّقٌ ، وَ اللهِ وَلَا الْتِفَاتَ اِلَی مَنْ رَمَاهُمْ مِنْ جَهَلَةِ الصُّوْفِیَّةِ بِالزَّنْدَقَةِ عِنْدَ الْخَلِیْفَةِ السُّلْطَانِ حَتَّی اَمَرَ بِضَرْبِ اَعْنَاقِهِمْ فَاَمْسَکُوْا اِلَّا الْجُنَیْدَ فَاِنَّهُ تَسَتَّرَ بِالْفِقْهِ وَ کَانَ یُفْتِیْ عَلَی مَذْهَبِ اَبِیْ ثَوْرٍ شَیْخِهِ وَ بَسَطَ لَهُمُ النَطَعَ فَتَقَدَّمَ مِنْ آخِرِهِمُ الشَّیْخُ اَبُوالْحَسَنِ الثَّوْرِیُّ لِلسَّیَّافِ ، فَقَالَ لَهُ : لِمَ تَقَدَّمْتَ ؟ فَقَالَ :اُوْثِرُ اَصْحَابِیْ بِحَیَاةِ سَاعَةٍ ، فَبُهِتُ . وَ اَتَی الْخَبَرَ اِلَی الْخَلِیْفَةِ ، فَرَدَّهُمْ اِلَی الْقَاضِیْ ، فَسَأَلَ الثَّوْرِیَّ عَنْ مَسَائِلَ فِقْهِیَّةٍ ، فَاَجَابَهُ عَنْهَا ، ثُمَّ قَالَ : وَ بَعْدُ فَاِنَّ لِلَّهِ تَعَالَی عِبَادًا اِذَا قَامُوْا قَامُوْا بِاللهِ وَ اِذَا انْطَقُوا انْطَقُوْا بِاللهِ اِلَی آخِرِ کَلَامِهِ .فَبَکَی الْقَاضِیْ وَ اَرْسَلَ یَقُوْلُ لِلْخَلِیْفَةِ : اِنْ کَانَ هَؤُلَاءِ زَنَادِقَةً فَمَا عَلَی وَجْهِ الْاَرْضِ مُسْلِمٌ . فَخُلِّیَ سَبِیْلُهُمْ رَحِمَهُمُ اللهُ تَعَالَی وَ نَفَعْنَا بِهِمْ . ثُمَّ قُتِلَ مِنَ الصُّوْفِیَّةِ الْحُسَیْنُ الْحَلَّاجُ فِیْ سَنَةِ تِسْعٍ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ فِیْ سِنِی الْخَلِیْفَةِ الْمَذْکُوْرِ وَ هُوَ اَبُو الْفَضْلِ جَعْفَرُ الْمُقْتَدِرُ.[۱]

پس درجوابش گفتم : عمل پنهانی به اندازه کمال . پس فرشته رو گرداند در حالی که می گفت : به خدا قسم این سخن موفق است (حق

۱-اَلْجُزْءُ الثَّانِیْ مِنَ الْفَتَوَی الْخَیْرِیَّةِ الَّتِیْ بِهَامِشِ الْفَتَوَی الْحَامِدِیَّةِ ص۲۸۰ج۲ ،کِتَابُ الْکَرَاهِیَّةِ وَ الْاِسْتِحْسَانِ ، وَ مَطَالِبُهُ مَطْلَبٌ فِی الرَّقْصِ فِی السَّمَاعِ وَ فِیْ سَمَاعِ الْغِنَاءِ.

است) (قسم به خدا) هیچ توجهی به صوفی نمایان جاهل کـه ایشـان را بـه زندیق متهم کردند در نزد خلیفه نبود تا این که به بریدن گردنهای آنها امـر کند. پس آنها را نگه داشتند بجز جنید پس به درستی کـه او متلـبس بـه لباس فقه بود و او بر مذهب ابی ثور که شیخ او است فتوی مـی داد و بـرای آنها فرش گردن زدن (یعنـی فـرش چرمـی کـه روی آن مجـرم را گـردن می زنند) را پهن کرد . پس از آخر آنها شیخ ابو الحسن ثوری نـزد شمشـیر زن جلو آمد پس به او گفت: « برای چه جلو آمدی؟» پس آن شیخ گفـت: « رفیق هایم را به زنده ماندن یک ساعت تـرجیح دادم ، پـس شمشـیر زن متحیر شد. » و این خبر را به سوی خلیفه رساندند پس خلیفـه آنهـا را بـه سوی قاضی رد کرد . پس قاضی از امام ثوری از مسأله هـای فقهـی پرسـید پس او به قاضی جواب داد . سپس گفت به درستی که برای خدا بنده هایی موجود است که به رضای خدا بلند می شوند و وقتی که حرف می زنند برای رضای خدا حرف می زنند . پس قاضی گریه کرد ، و یکی را فرستاد که برای خلیفه بگوید اگر اینها زندقه باشند (بی دین باشند) پس بر روی زمین هیچ مسلمانی وجود ندارد . پس خلیفه راه آنها را خالی نمود(آنها را آزاد نمود) . خداوند آنها را رحمت کند و خداوند به ما به سبب آنها منفعت بدهد. سپس از صوفیان حسین حلاج در تاریخ(۳۰۹) در سالهای خلیفه مذکور کشته شد و آن خلیفه ابو الفضل جعفر المقتدر بود.

(اَلْفَائِدَةُ)ذَكَرَ الْقُهسْتَانِیُّ عَنْ كَنْزِ الْعِبَادِ اَنَّهُ يُسْتَحَبُّ اَنْ يَقُـوْلَ عِنْـدَ سَـمَاعِ الْاُوْلَى مِنَ الشَّهَادَتَيْنِ اِلنَّبِیِّ ﷺ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَـا رَسُـوْلَ اللهِ ، وَ عِنْـدَ سَـمَاعِ الثَّانِيَةِ قُرَّةُ عَيْنِیْ بِكَ يَا رَسُوْلَ اللهِ اللَّهُمَّ مَتِّعْنِیْ بِالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ بَعْدَ وَضْعِ ابْهَامَيْـهِ عَلَى عَيْنَيْهِ . اَلَخْ طحطاوی طبع مصر(ص۱۲۲باب الاذان)

وَ تَقُوْلُ فِی الْخُطْوَةِ الْاُوْلٰی : یَا شَیْخُ مُحْیِ الدِّیْنِ الْجِیْلَانِیُّ(رح) الخ تسهیل المقامات الشریف لغوث الاعظم قدس سره العزیز ص۷۸ (یَـا اَیُّهَـا النَّمْـلُ ادْخُلُـوْا مَسَاکِنَکُمْ) الایة. وَ قَالَ بَعْضُ اَهْلِ الْعِرْفَانِ: مَعْنَاهُ لَـا یَحْطِمَـنَّکُمُ اشْـتِغَالُکُمْ بِرُؤْیَـةِ جُنُوْدِ سُلَیْمَانَ وَ مُلْکِهٖ وَ مَا اَعْطَاهُ اللهُ مِنْ زَهْرَةِ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا فَیَشْغَلَکُمْ عَنْ ذِکْرِ اللهِ وَ یُهْلِکَکُمْ ، فَسَمِعَ سُلَیْمَانُ قَوْلَهَا فِیْ ثَلَاثَةِ اَمْیَال ، کَذَا قَالَ مُقَاتِلٌ الخ.[1]

وَقَدْ ذَکَرَ جَمَاعَةٌ مِنْ فُحُوْلِ الْعُلَمَاءِ نَفْعَ الْوَلِیِّ لِمَنْ یَسْتَجِیْرُ بِهٖ وَ حُضُوْرُهُ وَ تَصَرُّفَهُ وَ جَوَازَ نِدَائِهٖ فِی الشَّدَائِدِ ، فَمِمَّنْ ذَکَرَهُ الْحَاتَمِیُّ ، وَ الثَّعَالَبِیُّ ، وَ الشَّعَرَانِیُّ، وَ الْمَنَاوِیُّ، وَ الشَّمْسُ الرَّمْلِیُّ، وَ الشَّهَابُ الرَّمْلِیُّ، وَ الْبَرِیْسِیُّ فِـیْ کِتَابِـهٖ «الْآیَـاتِ الْبَیِّنَاتِ فِیْ اِثْبَاتِ کَرَامَاتِ الْاَوْلِیَاءِ فِی الْحَیٰوةِ وَ بَعْدَ الْمَمَاتِ ، وَ الشَّیْخُ عَبْدُ الْبَاقِی الْمُقَدَّسِیُّ فِی السُّیُوْفِ الصِّقَال فِیْ رَقَبَةِ مَنْ یُنْکِرُ کَرَامَاتِ الْاَوْلِیَاءِ بَعْدَ الْاِنْتِقَـالِ ، وَ شَیْخُ الْاِسْلَام سَیِّدِیْ اِسْمَاعِیْلُ التَّمِیْمِیُّ، وَ الشَّیْخُ عُمَـرُ الْمَحْجُـوْبُ قَاضِـی الْحَضْـرَةِ التُّوْنِسِیَّةِ وَ شَیْخُ الْجَمَاعَةِ بِفَاسَ الشَّیْخُ الطَّیِّبُ بْنُ کِیْرَانَ، وَ شَیْخُنَا الْمُقَدَّسُ سَـیِّدِیْ اَحْمَدُ دَحْلَانَ شَـیْخُ الْاِسْـلَامِ بِمَکَّـةَ اَدَامَ اللهُ شَـرَفَهَا ، وَ الشَّـیْخُ حَسَـنُ الْعَـدَوِیُّ ، وَ غَیْرُهُمْ. وَ الْمُشَاهَدَةُ اَقْوَی دَلِیْلٍ . وَ قَالَ الشَّعَرَانِیُّ: یُسْتَحَبُّ لِلْوَلِیِّ اَنْ یَّحَمِیَ نَفْسَهُ وَ اَصْحَابَهُ بِالْحَالِ وَ الْکِرَامِ.[2]

۱- تفسیر المظهری ص۱۰۶ جلد۷ جزء۱۹و قال الذین سوره النمل ۲۷

۲- سَیْفُ الرَّبَّانِیّ. ص۳۷ قد طبع فی مطبع پردت شاد الواقع فی بمبئی

الا ان اولیاالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون

بسم الله الرحمن الرحیم

بخـــش دوم

سراج العارفین

حمدبی حدخالق ذِی الْاِکْرَامِ ورَازِقِ ذِی الْاِنْعَامِ را که دراین اوان سعادت فرجام ، رساله مفیده خواص وعوام . اَلْمُحْتَوِیْ عَلَی سَلَاسِلِ اَوْلِیَاءِ الْکَامِلِیْنَ الْمُسَمَّاةُ

بِسِرَاجِ الْعَارِفِیْنَ فِیْ تَرَاکُمِ ظُلُمَاتِ الْمُنْکِرِیْنَ

از مصنفـات جَامِعُ الْمَعْقُـوْلِ وَ الْمَنْقُـوْلِ حَاوِیَ الْفُرُوْعِ وَالْاُصُوْلِ مَصْدَرُ الْعِلْـمِ وَ الْخِیَارِ مَنْبَعُ الْکَرَمِ وَ التُّقَی الْعَالِمُ الْاَدِیْبُ وَ الْفَاضِلُ الْلَبِیْبُ جَامِعُ کَمَالَاتٍ لا یُحْصَی وَ لا یُعَـدُّ حضرت مولوي غوث محمد صاحب اَطَـالَ اللهُ عُمْـرَهُ وَاَدَامَکُـمْ مَـعَ مِصْـبَاحِ السَّالِکِیْـنَ فِی رَدِّ الطَّاعِنِیْـنَ شَرْحٍ لِسِـرَاجِ الْعَارِفِیْـنَ فِی تَرَاکُـمِ ظُلُمَـاتِ الْمُنْکِرِیْنَ

شارح : فقیر خلیفه عبد الواحد نقشبندی عُفِیَ عَنْهُ.

اعراب گذاری و ترجمه : سید عبدالله نقشبندی مجددی

خطبـــه

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ شَرَّفَ الْاَوْلِیَاءَ بِقُرْبِ ذَاتِهِ الْعَلِیَّةِ وَ خَصَّهُمْ مِنْ بَیْنِ عِبَادِهِ بِالْمَوَاهِبِ الْخَفِیَّةِ وَ الْجَلِیَّةِ وَ قَالَ لَهُمْ اَهْلًا وَ مَرْحَبًا بُکْرَةً وَعَشِیَّةً وَ اَسْعَدَهُمْ سَعَادَةً اَبَدِیَّةً وَ اَفْنَاهُمْ مِنْ صِفَاتِهِمْ وَ اَبْقَاهُمْ بِالصِّفَاتِ الْقُدْسِیَّةِ اُولَئِكَ الَّذِیْنَ رَفَعُوْا الْمُرِیْدِیْنَ بِصَوْتِ الْهُوْ اِلَى الْمَقَامَاتِ الْعَلِیَّةِ الْمُسْتَرْشِدِیْنَ بِنَعْرَةِ الْحَیْدَرِیَّةِ اُولَئِكَ هُمْ صَفْوَةُ اللهِ مِنْ مَا بَیْنَ الْبَرِیَّةِ مَنِ اقْتَدَى بِهِمُ اهْتَدَى وَ مَنْ اَنْکَرَهُمْ ضَلَّ ضَلَالَةً سَرْمَدِیَّةً وَّ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَوةً دَائِمِیَّةً.

شکر و سپاس خدایی را که اولیای خویش را به قرب ذات بلند مرتبه خویش مشرف ساخت و موهبت ها و بخشش های خفی (پنهانی) و جلی (آشکار) خویش را از بین بندگان خویش به آنها اختصاص داد. و در صبحگاهان و شبانگان به آنان خوش آمد گفت ، و خوشبختی ابدی را نصیب ایشان گرداند. و صفات ایشان را محو و نابود ساخت و آنان را به صفات قدسی باقی گذاشت. آنان کسانی هستند که مریدان را با آواز هو به مقامات رفیع بالا بردند آنان همان برگزیدگان خداوند از بین مخلوقات هستند هر کس آیشان را مقتدای خویش ساخت ، هدایت یافت و کسی که ایشان را انکار نمود به ضلالت و گمراهی ابدی مبتلا گشت ـ درود همیشه گی و دائم خداوند بر حضرت محمد باد ـ.

و بعد می گوید این عاصی رو سیاه ومذنب احوال تباه،خاک پای آن برگزیدگان درگاه،خصوصًا کلبک آن مرشد رهنما و هادی هرگم کرده راه و

مهدی خلق الله،برای قبله گاه،محتاج وامیدواررحمت الله الصمد غوث محمد حَنَفِی مَذْهَبًا نَقْشِبَنْدِیْ مَشْرَبًا لُوْدِیْنِیْ نَسَبًا غُوْرُ مَوْطِنًا تَقّار خَانـه مَسْـکَنًا لاشَـیْء مُتَخَلِّصًا جَعَلَ اللهُ آتِیَه' خَیْرًا مِنْ مَاضِیْهِ وَعَفَا لَه' مَا کَانَ مِنْ مَعَاصِیْهِ ابـن بحرفیوض نبوّتیّه ، **حامی طریقه مصطفویه، قاف استقامت و تمکین ، امام ملت ودین ، دافع ظلمات دلها، والی ولایات اولیا، بانی مبانی عرفان، وارث کمالات مرسلان، بشیر معارف و حقایق، کتاب علوم و دقـایق، عـالم علـوم نبویـه، سالک شریعت مصطفویۀ، رافت عالم و عالمیان، عظمت آدم و آدمیان، سکه گروه اولیا، مقبول جناب کبریا ، یدالله لاخذ بیعۀ المریدین، دلیـل** قـدرة **رب العالمین ، رازدار** فَاَیْنَمَا تُوَلُّوْافَثَمَّ وَجْهُ اللهِ[1] **واقف نشیب و فراز راه، باعث تجدید دین ، تابع رضای سید المرسلین، ولی خدا، لعل سخا، پیر عـالم، امیـر آدم،** عُلَمَاءُ اُمَّتِیْ کَاَنْبِیَآءِ بَنِیْ اِسْرَائِیْلَ[2] **خلیل رب جلیل، وزیر سلطان لـولاک، شـاه ایوان فلک الافلاک، رهنمای انس وجان، داروی امراض جان ، وسیله مغفرت نیازمندان، عارف معارف نقشبندان، مروج شریعت و طریقت، واقف حقیقـت و معرفت،عاشق خدا ، شیدای کبریا ، قیوم زمان، خازن عرفان ، غوث زمان ، قطب دوران، محبوب حضرت سـبحان ، عاشـق الله ، محبـوب الله ، خواجـه خواجگان، پیر پیران، سلطان اهل جذبه ، حضرت شیخنا و امامنا و مولانـا و مقتدانا وسیلتنا الی الله الواهب ،جناب حضرت شـاه ولـی الله صـاحب ، بـن حضرت ملا امان الله صاحب ، بن حضرت ملا رحمت الله صاحب بـن حضـرت ملا علی محمد صاحب بن حضـرت مـلا میـر احمـد صـاحب بـن حضـرت**

---

۱ -سو ره بقره آیه ۱۱۵« هر سو که رو آرید روی خدا همان جاست.»

۲ - علمای امت من مانند پیامبران بنی اسرائیل هستند

ملاسکندر صاحب بن حضرت ملا محمد یوسف صاحب اَللّٰهُمَّ لَا تُحَرِّمْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَ اَنْوَارِهِمْ وَ اَسْرَارِهِمْ وَ احْشُرْنَا فِیْ زُمْرَةِ اَخْيَارِهِمْ وَ امْتَلِئِ السِّجِّيْنَ بِاَغْيَارِهِمْ [1] چون به توفیق ایزد منان وَ خَالِقُ الْاِنْسِ وَ الْجَانِّ الْمُخَلِّدُ لِلْمُؤْمِنِيْنَ فِي الْجَنَانِ الْمُؤَبِّدُ لِلْكَافِرِيْنَ فِي النِّيْرانِ [2] از تألیف کتاب حجة السالکین فی ردالمنکرین فارغ گردیدم ، در خاطر فاتراین کم بضاعت گذشت **که**رساله اي در بيان كلمه (هو) که ام الاسماء و اسم الله الاعظم است و موضوع است از برای هویت محض و ذات صرف در نزد اکابر صوفیه ، بیان نمایم از جهتی که بعضی از علما از قصور استعداد و قلت فهم خود ،منع می کردند اولیای الله را از آنکه ذکر کنند حق جل جلاله را به کلمه (هو) و مکابره می کردند بر اینکه لفظ (هو) اسم ذات نیست ، بلکه ضمیر است .پس اراده کردم که تحریر کنم این مسأله را تا که تنبیه شوند منکران و غبیان و نادانان و رواج گیرد طریقه صوفیان و ذاکران رجَاءَ اَنْ يُّدْخِلَنِيَ اللهُ تَعَالَى فِي ثَوَابِ الذَّاكِرِيْنَ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.[3]

---

۱ -پرور دگارا ما را از برکات و فیوضات و اسرار و کمالات بزرگان محروم و نا امید مگردان و ما را در گروه و تبار بهترین ایشان حشر گردان و زندان دوزخ را به غیر از ایشان یبرای فجار و کفار و فسّاق پر گردان

۲ -و خداوندخالق انسان و جن همیشه مومنین را در بهشتها و کافران را در دوزخها نگه می دارد.

۳ - از خداوند متعال امیدوارم اینکه من را در ثواب ذکر کنندگان داخل کند. کفایت کننده است خداوند ما را و خیلی خوب وکیل امور می باشد. نیست هیچ گردش و تغییر بازماندن از معصیت و هیچ توفیق بر طاعت مگر به وسیله قدرت خداوندی که بلند و بزرگ مرتبه است

آنکه تعبیر کرده حق ﷻ و کنایه فرموده به لفظ (هــو) از ذات اقــدس خویش در قرآن مجید و فرقان حمید در مواضع لایُعَدُّ وَ لا یُحْصَـی (شــمرده و منحصر کرده نمی شود) بعضی ازمواضع قَوْلُهُ تَعَالَی :﴿ هُوَ اللهُ الَّذِیْ لَا اِلَهَ اِلَّـا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوْسُ﴾[۱] الایة وَ قَوْلُه ُ تَعَالَی:﴿اَللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ﴾ [۲] الایة.

« ذات خداوند ، ذاتی است که نیست هیچ خدایی مگر او ، زنده اســت و پایدار و تدبیر کننده جهان است»

قَـدْ ذَکَـرَ ابْـنُ عَبَّـاس رضی الله عنه اَنَّ قَوْلَـهُ لَـا اِلَـهَ اِلّـاهُوَ الَّـذِیْ یُفِیْـدُ حَصْـرَ الْاُلُوْهِیَّـةِ فِیْـهِ تَعَـالَی قَـدْ وَقَـعَ فِـی التَّنْزِیْـلِ الْعَزِیْـزِ وَ کِتَـابِ الْحَکِـیْمِ سَـبْعَةً وَ ثَلَاثِیْنَ مَوْضِعًا بَعْضُهَا هَذِهِ **عبد الله بن عباس رضی الله عنه ذکر کرده اســت « هــر آیینــه فرموده خداوند (هیچ خدایی جــز او نیســت) ایــن جملــه فایــده حصــر و محدودیت تنها خدای واحد را می رساند در حالی که در قرآن عظیم و کتاب حکیم در سی و هفت موضع واقع شده که بعضی از آنها آیات زیر می باشد :**

﴿وَ اِلَهُکُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیْمُ ﴾[۳] **« و معبود شما خدای یگانه است هیچ معبودی به جز وی نیست. او بخشاینده مهربان است.»**

۱-قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿هُوَ اللهُ الَّذِیْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِـكُ الْقُـدُّوْسُ السَّـلَامُ الْمُـؤْمِنُ الْمُهَـیْمِنُ الْعَزِیْزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّایُشْـرِکُوْنَ ﴾**سوره حشرآیه۲۳«وآن‌خدایی است که هیچ معبودی جز او نیست. پادشاه نهایت پاک و سلامت از همه عیبها، امــن دهنــده نگهبــان، غالب، خود اختیار، بزرگوار است. خدا از آنچه(مشرکان)شریک مقررمی کنندپاک است.»**

۲ــ سوره بقره آیه ۲۵۵

۳ ــ سوره بقره آیه ۱۶۳

﴿اَللّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّـوْمُ﴾[1]« هیچ معبودی جــز خــدا نیســت و او زنده تدبیر کننده عالم است.»

﴿الـم﴾ ﴿اَللّهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ﴾ [2] « هیچ معبودی جز خدا نیست و او زنده تدبیر کننده عالم است. »

﴿لَا اِلَهَ اِلَّاهُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ﴾ [3]« هیچ معبود جــز او نیســت و او غالــب استوار کار است.»

﴿شَهِدَ اللّهُ اَنَّهُ لَا اِلَـهَ اِلَّـا هُـوَ وَ الْمَلَائِکَـةُ وَ اُولُـوا الْعِلْـمِ قَائِمًابِالْقِسْـطِ﴾ [4] « خدا گواهی دادیعنــی آشکارســاخت آنکــه هــیچ معبــودی جزاونیســت. فرشتگان و صاحبان دانش درآن حال گواهی دادندکه خداتدبیرکننده عــالم به عدل است.»

﴿اَللّهُ لَا اِلَهَ اِلَّاهُوَ لَیَجْمَعَنَّکُمْ اِلَـی یَـوْمِ الْقِیَامَـةِ لَـا رَیْـبَ فِیْـهِ﴾[5]« هــیچ معبودی جز او نیست حتما شما را در روزی که شــکی در آن نیســت، گــرد می آورد.»

۱ـ سوره بقره آیه ۲۵۵
۲ـ سوره آل عمران آیه ۱و۲
۳ـ سوره آل عمران آیه ۱۸
۴ ـ سوره آل عمران آیه ۱۸
۵ ـ سوره نساء آیه ۸۷

﴿لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَیْءٍ فَاعْبُدُوْهُ وَهُوَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ وَّكِيْلٌ﴾ [1] «جز او خدایی نیست و او آفریننده همه چیز است. پس وی را باید بپرستید و او حافظ و مدبر همه چیز است. »

﴿لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِيْنَ﴾ [2] « هیچ خدایی جز او وجود ندارد. به مشرکان اعتنا نکن.»

﴿لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَيُحْيِیْ وَ يُمِيْتُ﴾ [3] « هیچ خدایی جز او نیست او زنده می کند ومی میراند »

﴿لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَسُبْحَانَه' عَمَّا يُشْرِكُوْنَ﴾ [4] « خدایی جز او نیست او از آنچه شریک او مقرر می کنند ، پاک است.»

﴿حَسْبِیَ اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ﴾ [5] « بس است مرا خدا جز او معبودی نیست. به او دل بسته ام و کارهایم را به او واگذار کرده ام ، او صاحب پادشاهی بزرگ است.»

﴿قُلْ هُوَ رَبِّیْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ اِلَيْهِ مَتَابِ﴾ [6] « بگو او پروردگار من است. جز او خدایی نیست بر او توکل کردم و بازگشت من به سوی اوست.»

۱- سوره انعام آیه ۱۰۲
۲- سوره انعام آیه ۱۰۶
۳- سوره اعراف آیه ۱۵۸
۴- سوره توبه آیه ۳۱
۵- سوره توبه آیه ۱۲۹
۶- سوره رعد آیه ۳۰

الْبَاقِيْ وَعَلَى هَذَا الْقِيَاسِ شک نیست که کلمه (هو) در همین مواضع ، کنایت از ذات اقدس واجب الوجود است چرا که مقصود حصر الوهیت است در او سبحانه و تعالی. بدانکه مذکور بعد از کلمه (هو) در آیات سابق صفات الله العظام است و صفات جاری است بر لفظ(هو). نیست صفات لفظی مر لفظ (هو) را از جهتی که اهل عربیت فرموده اَلضَّمِيْرُ لَا يُوْصَفُ وَ لَا يُوْصَفُ بِهِ (ضمیر وصف نمی شود وبه وسیله آن نیزوصف کرده نمی شود) اگر لفظ (هو) درین آیات کنایه از ذات حق ﷻ نباشد پس صحیح نمی شود اطلاق این صفات عظام بر اوﷻ و حصر الوهیت نیز حاصل نمی شود . و بعضی از اهل عربیت می فرمایند ضمیر که راجع به طرف واجب الوجود باشد ؛ صفت کرده می شود اگر چه خلاف قیاس است ، چرا که ذات حق ﷻ خارج است از این که احاطه کند قیاس بر وی . پس ضمیری که کنایه باشد از ذات حق سبحانه نیز بر خلاف قیاسست . پس بر این تقدیر صفات که مذکور است بعد از لفظ (هو) صفات لفظی است مر او را و دیگر ضمایر موضوع است به وضع عام شامل می شود واجب الوجود را وممتنع را و هر فرد از افرا د ممکن را . و لفظ (هو) اگر از ضمایر شود ، هر گاه راجع شود به طرف واجب الوجود ، کنایه از واجب است و اگر راجع شود به طرف ممکن ، کنایه از ممکن است و اگر راجع شود به طرف زید ، کنایه از زید است و اگر راجع شود به طرف عمر، کنایه از عمر است و علی هذا القیاس و اگر مرجع مشهور و معروف بود و دور نزد ذکر ضمیر ذهن سبقت می کرد به طرف مرجع ، پس احتیاجی به ذکر مرجع نیست مثل آن که ذکر کردند جمیع علما لفظ: (وَ قَوْلُه عَلِيْهِ السَّلَامُ) را بی ذکر مرجع وَعَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رضي الله عنه قَالَ : قَالَ رَسُوْلُ اللهِ ﷺ: اِنَّ

لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِيْنَ اِسْمًا، مَنْ اَحْصَاهَا[1] دَخَلَ الْجَنَّةَ.﴿هُوَ اللهُ الَّذِیْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيْمُ﴾ **از ابو هريره ﷺ روايت شده كه گفت حضرت پيامبر ﷺ فرموده اند : به درستی كه برای خداوند نود و نه اسم است، كسی كه آن را نگهدارد و حراست نمايد و حفظ كند داخل بهشت می شود« اوست خدايی كه نيست هيچ معبودی مگر او كه بخشاينده و مهربان است » در كتاب شيخ عبدالحق آورده است كه ذكر كرد اسماء را تا افاده به تيقظ (بيداری) و شوق و ذوق و لذت كند به توحيد خدا و صفات و بر او اشاره به آنكه الله اسم ذات و اينها صفات اويند ثابت را در ضمن اين تعداد نيز حاصل می گردد و كلمه (هو) اشارت است به ذات مجرده و هويت مطلقه و (الله) اشارت است به مرتبه جامعه صفات را مجملًا و (الرحمن الرحيم) به تفاصيل و اتصاف ذات به آن مفصلًا .پس (هو) برای اتصال سر است (الله) برای مشاهده روح و (الرحمن الرحيم) برای مكاشفه قلب. برای اين قوم ، در شرح كلمه (هو) كلمات عجيب واشارات غريب است كه نطاق(كمربند)بيان ازآن تنگ است.**[2]

---

۱ ـ اَیْ آمَنَ بِهَا اَوْ عَدَّهَا اَوْ قَرَأَهَا كَلِمَةً كَلِمَةً عَلَى طَرِيْقِ التَّرْتِيْلِ تَبَرُّكًا وَ اِخْلاصًا اَوْ حَفِظَ مَبَانِيْهَا وَ عَلِمَ مَعَانِيْهَا وَ تَخَلَّقَ بِمَا فِيْهَا ـ

«يعنی ايمان و يقين داشته باشد به آنها يا اينكه بشمارد و يا بخواند آنها را كلمه به كلمه به روش ترتيل و متانت از روی تبرک و اخلاص يا اينكه حفظ كند اصل و بنياد آنها را و بداند و عمل كند به معانی و مفاهيم آنها و بيارايد خود را به آنچه كه در آنها نهفته است » (مرقات).

۲ –**قوله كه نطاق بيان از آن تنگ است :** وَعَنْ اَنَس ﷺ عَنْهُ قَالَ : كُنْتُ جَالِسًا مَعَ النَّبِیِّ ﷺ فِی الْمَسْجِدِ وَ رَجُلٌ يُصَلِّی، فَقَالَ: اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِيْعُ السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ يَا ذَاالْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ يَا حَیُّ يَا قَيُّوْمُ ، فَقَالَ النَّبِیُّ ﷺ: دَعَا اللهَ

قَالَ النَّبِیُّ ﷺ:دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْاَعْظَمِ الَّذِی اِذَا دُعِیَ بِهِ اَجَابَ ،وَ اِذَا سُئِلَ بِهِ اَعْطَی. رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَ اَبُوْدَاوُودَ وَ النِّسَائِیُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ. **پیامبر ﷺ فرمودند: خواند خدا را با اسم اعظمش آن اسمی است که هر وقت خوانده شود به آن نام قبول و مستجاب می کند و زمانی که سؤال کرده شود به وسیله آن اسم عطا می کند .**

اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قَالَ: اِسْمُ اللهِ الْاَعْظَمُ فِی هَاتَیْنِ الْآیَتَیْنِ قَوْلُهُ تَعَالَی:﴿وَ اِلَهُکُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیْمِ﴾[1] . **به درستی که حضرت پیامبر ﷺ**

بِاسْمِهِ الْاَعْظَمِ الَّذِیْ اِذَا دُعِیَ بِهِ اَجَابَ ، وَ اِذَا سُئِلَ بِهِ اَعْطَی . رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَ اَبُوْدَاوُودَ وَ النِّسَائِیُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ.

از انس﷛ روایت شده که گفت همراه حضرت پیامبرﷺ در مسجد نشسته بودم و مرد دیگری داشت نماز می خواند .پس آن مرد گفت پروردگارا من سؤال می کنم و می خواهم از تو بر اینکه حمد و ستایش مخصوص تو می باشد و بس . نیست خدایی جز تو ،تو حنان و منان و پدید آورنده و آفریننده آسمانها و زمین می باشی .یا صاحب عزت و بزرگی یا حی یا قیوم .سپس پیامبر اکرم ﷺ فرمودند خداوند را به اسم اعظمش خواند،آن طور اسمی که زمانی خوانده شود قبول می کند و زمانی که سؤال کرده و خواسته شود از خداوند چیزی توسط آن اسم عطا می کند . (مشکوة المصابیح ص ۲۱۶ ج ۱ کتاب اسماء الله تعالی) .

۱ - (سوره بقره آیه ۱۶۳) قَوْلُهُ اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ: وَ عَنْ اَسْماءَ بِنْتِ یَزِیْدَ اَنَّ النَّبِیَّ ﷺ قالَ : اِسْمُ اللهِ الْاَعْظَمُ فِیْ هَاتَیْنِ الْآیَتَیْنِ (اِلَهُکُمْ اِلَهٌ وَاحِدٌ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیْمُ)و فاتحة آل عمران)(الم)(اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّومُ)رَوَاهُ التِّرْمِذِیُّ وَ اَبُوْدَاوُودَ وَ ابْنُ مَاجَةَ وَالدَّارِمِیُّ .

فرمودند: « اسم خداوند تبارک و تعالی یعنی (اسم اعظـم) خداونـد در ایـن دوآیه مشاهده می شود.»

﴿وَ اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الـرَّحِيْمُ ﴾« **خدای شـما واحـد است ، نیست خدایی مگر او کـه بخشـاینده ومهربـان اسـت »**. و فاتحة آل عمران **یعنی در اول سوره آل عمران که این است** ﴿الـم ﴾ ﴿اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُـوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ. ﴾« **خداوندی نیست مگر او که زنده وتدبیر کننـده تمـام امـور است»**. رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ وَ اَبُوْدَاوُودَ وَ النِّسَائِيُّ وَ ابْنُ مَاجَةَ.و الدارمی.

در کتاب شیخ عبدالحق در ترجمه این حدیث آورده که روایـت کـرد ابن ابی حاتم از جابر بن زیدکه اسم اعظم دراین آیتین کلمه (هو) می باشد . حضرت شاه نقشبند ــ قدس سره ــ فرموده اند:« صاحب دولت که صحبت او کافی و نظر او شافی است ، آن است که نسبت توجه او علی الدوام به جذب قوی و صوت (هو) باشد و ظاهر او باطن او را شاغل نباشد».

نویسنده می گوید : که حضرت والدماجد من ، غـوث زمـان و قطـب الـدوران ، محبـوب حضـرت سـبحان، عاشـق الله ، محبـوب الله ، خواجـه خواجگان و پیر پیران ،قبله حاجات و کعبه مرادات ،قبله عالم و کعبه امـم ، سلطان اهل جذبه برای قبله گاهی ام همیشه مدام نسـبت توجـه او علـی

قول پیامبرﷺ که از اسما دختر یزید روایت شده به درستی که حضرت پیامبرﷺ فرمودند: اسم اعظم خداوند در این دو آیه موجود می باشدو آن دو آیه عبـارت اسـت از: « اِلَهُكُمْ اِلَهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيْمُ»و فاتحه آل عمران(الـم)(اللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَـيُّ الْقَيُّـومُ » **(مشکوة المصابیح ص ۲۱۷ ج ۱ کتاب اسماء الله تعالی .خیر المـواعظ ص ۴۰۵ ج ۱ باب اسماء الله الحسنی).**

الدوام به جذب قوی و صوت (هو) می باشد و به توجـه شـریف خـود زنـگ ماسوا را از حواشی سینه طالبان برمی آورد و به نعره حیدری دلهای سالکان را مخروق می سـازد و بـه آواز مـؤثر و دلکـش خـود نمـک بـر جراحـت مسترشدان می پاشد و به وجد در می آرد و در حالت توجه ماننـد محبـوب رعنا به ناز و کرشمه درمی آید و دلهای چون سنگ مستفیدان را مانندموم می گدازد. و ظاهر فیض مظاهر ایشان ، باطن ایشان را مشغول ندارد و مانند دانه خردل تعلق به دنیا ندارد و تشبّث ایشان به دنیا و اهل آن ایشـان را از ولایت بر نمی آرند. لِقَوْلِهِ‌عليه‌السلام :كُنْ فِی النَّاسِ كَاَحَدٍ مِنَ النَّاسِ (در میان مـردم مانند یکی از خودشان بـاش) در تفسـیر کشـف الاسـرار در رسـاله حجـة الذاکرین مذکور است که ذکر جمیع مشایخ کبار ، معلوم است کـه بـر سـه قسم است لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ عام است نفی ماسوای حق می شود و اثبـات و جـود حق و (الله)ذکر خاص است فنـای سالکسـت در مرتبـه اسـماء و صـفات و ذکر(هو) خاص الخاص است که بقای عارفست در هویت هـایی و هـوی ذات اقدس. در کتاب غیاث اللغـة آورده است که لا هوت عالم ذات الهی است کـه سالک را در آن مقام فنا فی الله حاصل می شود.

و بعضی گویند لاهوت در اصل « لَا هُوَ اِلَّا هُوَ » است و حرف تا زایـد و قانون عرب است که چون کلمات مغلقه گویند چیـزی حـذف نماینـد و یـا چیزی زیاده کنندتا نامحرمان ،محروم از حقیقت آن باشند .

پس (لا هو) نفی است یعنی نیست تجلی صفات مرطایفـه افـراد را. و لفظ (هو) اسم ذات است (الا هو) مگر تجلی ذات . در کتاب مزرع الحسـنات شرح دلائل الخیرات در ترجمه قَوْلُهُ «يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُـوَ اِلَّـا هُـوَ » الـخ آورده است :« کلمه (هو) اشارت است به ذات مجرده و هویت مطلقه (الا هو) یعنی

نیست آنکه اشاره کرده شود به سوی او با این کلمه که موضوع است برای اشارت به سوی موجود حقیقی مگر آن ذات واجب الوجود. »

در کتاب منهج القوی شرح مثنوی که از تصانیف عالم ربانی و عارف صمدانی، شیخ یوسف بن احمد المولوی الا ستنبلی می باشد در ترجمه این بیت آورده است .

✓ مثنوي :

از هواها کی رهی بی جام هو

ای ز هو قانع شده از نام هو

اَلْمَعْنَى مِنَ الْاَهْوِيَةِ مَتَى تَنْجُوْ بِلَا جَامٍ اَیْ قَدَحِ هُوْ يَا مَنْ صَارَ قَانِعًا مِن اسْمِ هُوْ . مِنْ هُوَ بِمَعنَى بِهُوْ اَیْ تُخَلِّصُ مِنَ الْاَهْوِيَةِ بِقَدَحِ هُوَ ،وَ تَشْرَبُ مِنْهُ شَرَابَ الْعِلْمِ الْمُقَارِنِ لِلْعَمَلِ. وَ لَفْظُ هُوْ ضَمِيْرٌ مَوْضُوْعٌ لِلْغَائِبِ، مُحْتَاجٌ عِنْدَ اَهْلِ الظَّاهِرِ لِصِلَةٍ تُعَقِّبُهُ لِيُفِيْدَ،لِاَنَّكَ اِذَا قُلْتَ هُوَ ثُمَّ سَكَتَّ ، لَا يَكُوْنُ الْكَلَامُ مُفِيْدًا حَتَّى تَقُوْلَ هُوَ قَائِمٌ. وَ اَمَّا عِنْدَ اَهْلِ الْكَشْفِ اِذَا قُلْتَ هُوَ لَمْ يَسبِقْ اِلَى قُلُوبِهِمْ غَيْرُ ذِكْرِ الحَقِّ فَيَكْتَفُوْنَ بِذَلِكَ عِنْدَ كُلِّ بَيَانٍ لِاسْتِهْلَاكِهِمْ فِیْ حَقَائِقِ الْقُرْبِ وَ هُوَ مُرَكَّبٌ مِنْ حَرْفَيْنِ : اَلْهَاءُ الَّتِیْ مَخْرَجُهَا مِنْ اَوَّلِ الْحَلْقِ ،وَ هُوَ مَبْدَأُ الْمَخَارِجِ وَ الْوَاوُ الَّتِیْ مَخْرَجُهَا مِنَ الشَّفَةِ، وَ هُوَ مُنْتَهَاءُ الْمَخَارِجِ، اِشَارَةٌ اِلَى اَنَّ كُلَّ حَادِثٍ مِنَ اللهِ ابْتِدَائُهُ وَ اِلَيْهِ انْتِهَائُهُ . وَ هُوَ كَذَا فِیْ شَرْحِ اَسْمَاءِ الْحُسْنَى لِقُرَيْشِیٍّ (رح)، وَ هُوَ فِیْ عَالَمِ الْآخِرَةِ سِرُّالْكُرْسِیِّ وَ سِرُّ مَجْمَعِ مِيَاهِ الرَّحْمَةِوَ هُوَ الْحَوْضُ وَ الْهَاءُ لَوْحٌ مَحْفُوْظٌ مُسْتَدِيْرٌ نُوْرِیٌّ فَالْعَارِفُ اِذَا تَأَمَّلَ فِیْ كَلِمَةِ هُوْ يُشَاهِدُ عَجَائِبَ الْمَلَكُوْتِ وَ اَسْرَارَ النُّفُوْسِ وَ هُوَ اِشَارَةٌ اِلَى اَنَّهُ تَعَالَى مُنَزَّهٌ عَنِ الْعُقُوْلِ وَ الْاَفْكَارِ وَالْوُجُوْهِ وَ الْاَبْصَارِ رَاجِعٌ اِلَى الْغَيْبِ الْمُطْلَقِ

مُتَفَرِّدٌ بِصِفَاتِ الْجَلَالِ وَ الْجَمَالِ عِبَارَةٌ عَـنِ الْوُجُـوْدِ الْـاَزَلِيِّ بِلَـا اشْـتِرَاطِ النَّسَـبِ وَ الْاِضَافَاتِ

که (مِنْ هُوْ) به معنای(بِهُوْ) است یعنی خلاص می یـابی از هواهـا بـا جام (هو) و می نوشی از آن، شراب علمی که مقارن اسـت همـراه عمـل . و لفظ هو ضمیری است که برای غایب وضع شده و در نزد اهل ظـاهر محتـاج است به صله ای که پس از آن می آید. تا اینکه فایده و معنا دهد. زیرا وقتی که تو بگویی (هو) بعد از آن سکوت کنی ، پس کلام معنی نمی دهد تا اینکه بگویی مثلا هو قائم و اما در نزد اهل کشف و طریقت هر وقتی که لفظ هــو را بگویی فورا غیر ذکر خدا ، هیچ چیزی به قلبهایشان رسوخ نمی کنـد. پـس برآن در وقت هر بیانی از جهت فانی شدن آنها در حقایق قـرب اکتفـا مـی کنند. و لفظ (هُوْ) از دو حرف تشکیل شده یکی حرف (ها) که مخرج آن اول حلق و اول حلق،ابتدای مخارج است . و دومی (واو) که مخرج آن شـفتین و شفه، انتهای مخارج است با توجه به این اشاره است کـه هرچیـز حـادثی ابتدای آن از خدا وانتهای آن نیز به سوی خدا اسـت . همچنـین اسـت در شرح اسمای حسنی قریشی (رح) و لفظ (هو) در عالم آخرت سرّ کرسـی و سرّ مجمع آب های رحمت است وآن حوض است .لفظ (هـا) لـوح محفـوظ است که مستدیرو نورانی است . پس عارف هر وقتی که در کلمه (هو) فکـر و تأمل کند، پس عجایب ملکوت و رازهای نهفته و پنهان را مشاهده می کند و آن اشاره است به اینکه خداوند متعال از عقل و فکر و صورت و چشم پاک و منزه است. رجوع کننده است به غیب مطلق به صفات جلال و جمال یگانه است و عبارت از وجود ازلی بدون شرط نسب و اضافات است.

وَ هُوَ اَوَّلُ كَلِمَةٍ دَعَااللهُ عِبَادَهُ اِلَيْهَا بِقَوْلِهِ « قُلْ هُوَ » وَ خَتَمَ بِهَا الْكَلَامَ ثُمَّ قَالَ اللهُ اَحَدٌ كَذَا فِيْ شَرْحِ اَسْمَاءِ الْحُسْنَى لِصَدْرِ الدِّيْنِ وَ بِالْجُمْلَةِ هُوَ الْاِسْمُ الْاَعْظَمُ قَالَ عَلِيٌّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ: رَأَيْتُ الْخِضْرَ «ع» فِي الْمَنَامِ قَبْلَ بَدْرٍ فَقُلْتُ لَهُ: عَلِّمْنِيْ شَيْئًا اَنْصُرُ بِهِ عَلَى الْاَعْدَاءِ. فَقَالَ :قُلْ يَا هُوَ يَا مَنْ هُوَ يَا مَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ فَلَمَّا اَصْبَحْتُ قَصَصْتُهَا عَلَى رَسُوْلِ اللهِ ﷺ .فَقَالَ :يَا عَلِيُّ رضي الله عنه عَلِمْتَ الْاِسْمَ الْاَعْظَمَ ،وَ لَكِنَّ الْمَحْجُوْبَ اِذَا تَلَاهُ اَلْفَ مَرَّةٍ لَا يُفِيْدُهُ حَتَّى يُلَاحِظَ الصِّفَاتِ الْجَلَالِيَّةَ وَ الْجَمَالِيَّةَ لِيَهْتَدِيَ اِلَى الْمُسَمَّى .اِنْتَهَى

لفظ هو اولین کلمه ای است که خداوند بندگانش را به سوی آن کلمه (هو) با قول خودش خوانده است. قل هو. و با آن کلمه کلام خود را ختم کرده است. بعد از آن گفت « الله احد » در شرح اسماء الحسنی تألیف صدرالدین نیز چنین گفته است: و خلاصه ، لفظ (هو) اسم اعظم است . حضرت علی ـ کرم الله وجهه ـ می فرماید :« من حضرت خضر را قبل از جنگ بدر در خواب دیدم. پس به او گفتم کلمه ای یا چیزی را برایم یاد بده که به وسیله آن بتوانم بر دشمنان غالب شوم . پس حضرت خضر فرمودند: «بگو یا هو یا من هو یا من لا اله الا هو »و زمانی که از خواب بیدار شدم، آن را بر رسول خدا ﷺ تعریف کردم . حضرت رسول ﷺ فرمودند : « یا علی رضي الله عنه اسم اعظم را دانسته ای و لکن محجوب ، اگر تلاوت کند آن را هزار مرتبه فایده ندهد او را تا اینکه ملاحظه کند صفات جلالیه و جمالیه را تا به سوی مسمی و مقصود هدایت یابد .»

وَ ایْضًا در کتاب منهج القوی در ترجمه این بیت آورده است

✓ بیت :

قدرت‌خودبین‌که‌این قدرت ازاوست

قــدرت تــو نعمــت او آنکه هوســت

اَلْمَعْنَى : اُنْظُرْ لِقُدْرَتِكَ فَاِنَّ هَذِهِ الْقُدْرَةَ مِنْهُ ،وَ لَا تَظُنَّ اَنَّهَا قُــدْرَتُكَ .وَ اعْلَــمْ اَنَّ قُدْرَتَكَ وَ هِىَ اِنْعَامُهُ وَ اِحْسَانُهُ. فَاِنَّه ُهُوَ اَى الْحَىُّ الْفَرْدُ الصَّمَدُ فَلَفْـظُ هُــوْ اِسْــمُ اَعْظَم بَاطِنِىٌّ الظَّاهِرِ وَظَاهِرِىُّ الْبَاطِنِ مُرَكَّبٌ مِنْ حَرْفَيْنِ الْهَاءِ وَ الْوَاو فَالْهَاءُ حَامِلَةُ الْحَيَاةِ اللَّطِيْفَةِ لِاَنَّ رُجُوْعَ النَّفَسِ الثَّانِىْ لِلصَّدْرِ حَيَاةٌ لِلرُّوْحِ باسْتِرْوَاحِ الْهَوَاءِ اللَّطِيْفِ وَ الْوَاوُ فِىْ هُوَحَامِلَةٌ لِلْهَوَاءِ اللَّطِيْفِ فَكَانَ هُوَ حَقَيْقَةَ النَّفَسِ كُلَّمَا دَخَــلَ وَ خَــرَجَ اِنْ نَطَقَ بِهِ صَاحِبُ النَّفَسِ اَوْلَمْ يَنْطِقْ فَالْبَاطِنُ نَاطِقٌ باسْمِ هُوْ وَ اِسْمُ هُــوَ يَقْــبِضُ عَلَــى الْحَيَا ةِ اللَّطِيْفَةِ فَاِذَا خَرَجَ نَفَسٌ فَالْبَاطِنُ يَنْطِقُ بِوَاوِ هُوْ فَالْاَوَّلُ بَسْطٌ وَ الثَّانِىْ قَــبْضٌ وَ الْاَوَّلُ حَيَاةٌ وَ الثَّانِىْ حَرَارَةٌ فَكَانَتِ الْوَاوُ سِرَّ الْحَيَوةِ لِتَلَقِّى الْحَــرَارَةِ اِلَــى انْقِضَــاءِ عَهْدِ الْاَجَلِ دَائِرَةً فَاِذَا تَدَبَّرْتَ تَجِدُ جُمْلَةَ الْاَنْفَاسِ مَشْغُوْلَةً بِتَوْحِيْدِ الْحَقِّ فَاِذَا عَلِمْــتَ اَنَّ قُدْرَتَكَ نِعْمَتُهُ تَعَالَى فَاعْلَمْ اَنَّهُ هُوَ الْاَوَّلُ وَ الْاخِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيْمٌ وَ هَذِهِ مَرْتَبَةٌ مَخْصُوْصَةٌ بِاَهْلِ اللهِ اِنْتَهَى

« به قدرت خود نظر کن به تحقیق این قدرت از او است . و گمان مکن که آن قدرت. قدرت تو است و خودت آن را به دست آورده ای . بــدان کــه قدرت تو ، نعمت و احسانی از طرف خداوند است . پس به تحقیــق او (هــو) است یعنی حی و فرد و صمد (زنده و یگانه و بی نیاز) است . پس لفظ (هــو) اسم اعظم است. باطنش ، ظاهری است و ظاهرش ، باطنی است و از دو حرف تشکیل شده است حرف اول (ها) دوم (واو) پس حرف (هــا) حمــل کننــده

حیات لطیف است . زیرا این که بازگشت نفس دوم به سـوی سـینه حیـات برای روح به سبب کسب آرامش از هوای لطیف است. و واو در کلمـه (هـو) حمل کننده هوای لطیف است پس (هو) آن حقیقت نفس است هر مرتبه که داخل و خارج شود ، اگر چه صاحب نفس لفظ (هو)را بگوید یا نگوید، بـاطن گوینده اسم (هو) است. و اسم (هو) حیات لطیف را در بر می گیرد. پس هر وقتی که نفس خارج شود ، باطن به واو لفظ هو نطق می کند. پس اولی بسط است و دومی قبض و اولی حیات است و دومی حـرارت . پـس واو سِـر و راز حیات است تا که حرارت را تا انقضای عهد و زمان اجل جلب کند. پـس هـر وقت فکر و تدبر کنی همه نَفَسها را به توحید حق مشغول می یابی پس هر وقتی که دانستی قدرت تو ، نعمت خداوند است که به تو داده پس بدان کـه اوست اول و آخر و باطن و او به همه چیز عالم اسـت و ایـن مرتبـه و مقـام مخصوص به اهل الله است »

در کتاب کشاف اصطلاحات الفنون که از تصانیف شیخ الاجل مولـوی محمد اعلی بن علی التهاوندی می باشد در جلد چهارم می فرماید که اَلْهُوِیَّةُ بِضَمِّ الْهَاءِ وَ یَاءِ النِّسْبَةِ هِیَ عِبَارَةٌ عَنِ التَّشَخُّصِ وَ هُوَ الْمَشْـهُوْرُ بَـیْنَ الْحُکَمَـاءِ وَ الْمُتَکَلِّمِیْنَ وَ قَدْتُطْلَقُ عَلَی الْوُجُوْدِ الْخَارِجِیِّ وَقَدْ تُطْلَقُ عَلَی الْمَاهِیَّةِ مَعَ التَّشَـخُّصِ وَهِیَ الْحَقِیْقَةُ الْجُزْئِیَّةُ هَکَذَا فِیْ شَرْحِ التَّجْرِیْدِ وَالْخِیَـالِیِّ وَ نَظْـمِ الْفَرَائِـدِ قَـالَ فِـی الْاِنْسَانِ الْکَامِلِ هُوِیَّةُ الْحَقِّ تَعَالَی عَیْنُهُ الَّذِیْ لَا یُمْکِنُ ظُهُوْرُہ ٗ لَکِنْ بِاِعْتِبَـارِ جُمْلَـةِ الْاَسْمَاءِ وَ الصِّفَاتِ فَکَاَنَّهَا اِشَارَةٌ اِلَی بَاطِنِ الْوَحْدَانِیَّةِ اِنْتَهَی.

« هویت به ضم هاء وبا یای نسبت ، عبارت است از تشخص ، و آن بین حکما و متکلمین مشهور است و گاهی اطلاق می شود بر وجـود خـارجی و گاهی اطلاق می شود بر ماهیت همراه تشخص و آن حقیقت جزئیـه اسـت .

همچنین در شرح تجرید و خیالی و نظم الفرائد نیز آمــده اســت. در کتــاب انسان کامل(تالیف عزیز الدین نسفی) می گوید هویت خداوند متعال عین او است. آن عینی که امکان ظهور آن نیست لکن ظهورآن بــه اعتبــار جملــه اسما و صفات است. پس گویا که هویت اشارت به باطن وحدانیت است.

وَقَوْلُهُ (فَكَاَنَّهَا) اِنَّمَا هُوَ لِعَدَمِ اخْتِصَاصِهَا بِاسْمٍ اَوْ نَعْتٍ اَوْ مَرْتَبَةٍ اَوْ صِــفَةٍ اَوْ مُطْلَقِ ذَاتٍ بِلَا اعْتِبَارِ اَسْمَاءٍ وَ صِفَاتٍ بَلِ الْهُوِيَّةُ اِشَارَةٌ اِلَى جَمِيْعِ ذَلِكَ عَلَى سَــبِيْلِ الْجُمْلَةِ وَ الْاِنْفِرَادِ وَ شَأْنُهَا الْاِشْعَارُ بِالْبُطُوْنِ وَالْغَيْبُوْبَةِ وَ هِيَ مَأْخُوْذَةٌ مِــنْ لَفْظَــةِ هُــوَ الَّذِيْ هُوَ لِلْاِشَارَةِ اِلَى الْغَائِبِ وَ هُوَ فِيْ حَقِّ اللهِ تَعَالَى كُنْهُ ذَاتِــهِ بِاعْتِبَــارِ اَسْــمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ مَعَ الْفَهْمِ بِغَيْبُوْبَةِ ذَلِكَ .

و قول وی (فَكَاَنَّهَا) فقط به خاطر خاص نبودن لفظ هو به اسمی یا نعتی یا مرتبه ای یا صفتی یا ذات منطقی بدون اعتبار اسما و صــفات مــی باشــد بلکه هویت اشاره به تمام آنها به طریق انفراد یا جمع است و شأن و مرتبــه هویت آگاه نمودن به سرها و غایبات است . وآن هویت گرفته شده اســت از لفظ هوآن هو که اشاره به غایب است و آن در حق خداوند اصــل و حقیقــت ذات او به اعتبار اسما و صفات او همراه فهم به غایبیت آن است .

✓ **شعر:**

اِنَّ الْهُوِيَّةَ عَيْــــنُ ذَاتِ الْوَاحِدِ وَمِنَ الْمَحَالِ ظُهُوْرُهَافِي الشَّاهِدِ

بی گمان هویت ، عین ذات واحدﷻ است و از محالات اســت کــه در عالم شاهد ظاهر گردد .

وَ كَاَنَّهَا نَعْتٌ وَقَدْ وَقَعَتْ عَلَى شَأْنِ الْبُطُوْنِ وِصَالُه مِنْ جَاحِدٍ

و گویا هویت نعت است و به تحقیق رســیدن آن از انکــار کننــده در شان اشیای مخفی اطلاق شده است .

اِعْلَمْ اَنَّ اسْمَ هُوْ اَخَصُّ مِن اسْمِهِ اللهِ وَ « هُوْ » سِرٌّ لِاِسْمِ اللهِ تَعَالَى اَلَا تَرَى اَنَّ اسْمَ اللهِ مَادَامَ هَذَا الْاِسْمُ مَوْجُودًافِيْهِ كَانَ لَهُ مَعْنًى يَرْجِعُ اِلَى الْحَقِّ وَ اِذَاُفُكَّ مِنْهُ بَقِيَتْ اَحْرُفَةٌ مُفِيْدَةٌ لِمَعْنًى مَثَلًا اِذَا حُذِفَتِ الْاَلِفُ مِن اسْمِ اللهِ يَبْقَى لِّلّهُ فَفِيْهِ فَائِدَةٌ وَ اِذَا حُذِفَتِ اللَّامُ الْاُوْلَى يَبْقَى لَهُ وَ فِيْهِ فَائِدَةٌ وَ اِذَا حُذِفَتِ اللَّامُ الثَّانِيَّةُ يَبْقَى هُوْ.اَلْاَصْلُ فِيْ هُوْ اَنَّه' هَاءٌ وَاحِدَةٌ بِلَا وَاو وَ مَا اُلْحِقَتْ بِهِ الْوَاوُ اِلَّا مِنْ قَبِيْلِ الْاِشْبَاعِ وَ الْاِسْتِمْرَارُ الْعَادِّيُّ جَعَلَهُمَا شَيْئًا وَاحِدًا فَاسْمُ هُوْ اَفْضَلُ الْاَسْمَاءِ وَ اَعْظَمُهَا وَ اعْلَمْ اَنَّ هُوْ عِبَارَةٌ عَنْ حَاضِرِ فِي الذِّهْنِ تَرْجِعُ اِلَيْهِ بِالْاِشَارَةِ مِنْ شَاهِدِ الْحِسِّ اِلَى غَائِبِ الْخَيَالِ وَ ذَلِكَ الْغَائِبُ لَوْ كَانَ غَائِبًا مِنَ الْخَيَالِ لَمَا صَحَّ الْاِشَارَةُ اِلَيْهِ بِلَفْظِ هُوْ فَلَا تَصِحُّ الْاِشَارَةُ بِلَفْظِ هُوْ اِلَّا اِلَى الْحَاضِرِ اَلَاتَرَى اَنَّ الضَّمِيْرَ لَا يَرْجِعُ اِلَّا اِلَى مَذْكُوْرٍ لَفْظًا اَوْ قَرِيْنَةً اَوْ حَالًا كَالشَّأْنِ وَ الْقِصَّةِ وَ فَائِدَةُ هَذَا اَنَّ هُوْ يَقَعُ عَلَى الْوُجُوْدِ الْمَحْضِ الَّذِيْ لَا يَصِحُّ فِيْهِ عَدَمٌ وَ لَا مَايُشَابِهُ الْعَدَمَ مِنَ الْغَيْبُوْبَةِ وَ الْفَنَاءِ لِاَنَّ الْغَائِبَ مَعْدُوْمٌ مِنَ الْجِهَةِ الَّتِيْ لَمْ يَكُنْ مَشْهُوْدًا فِيْهَا فَلَا يَصِحُّ هَذَا فِي الْمُشَارِ اِلَيْهِ بِلَفْظَةِ هُوَ فَعُلِمَ مِنْ هَذَا الْكَلَامِ اَنَّ الْهُوِيَّةَ هُوَ الْوُجُوْدُ الْمَحْضُ الصَّرِيْحُ الْمُسْتَوْعِبُ لِكُلِّ كَمَالٍ وُجُوْدِيٍّ وَ شُهُوْدِيٍّ لَكِنَّ الْحُكْمَ عَلَى مَا وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْغَيْبَةُ هُوَمِنْ اَجْلِ اَنَّ ذَلِكَ غَيْرُ مُمْكِنٍ بِالْاِسْتِيْفَاءِ فَلَا يُمْكِنُ اسْتِيْفَائُهُ فَلَا يُدْرِكَ فَقِيْلَ اِنَّ الْهُوِيَّةَ غَيْبٌ لِعَدَمِ الْاِدْرَاكِ لَهَا فَافْهَمْ لِاَنَّ الْحَقَّ تَعَالَى لَيْسَ غَيْبَتُهُ غَيْرَ وَجْهِ شَهَادَتِهِ وَلَا شَهَادَتُهُ غَيْرَ وَجْهِ غَيْبَتِهِ بِخِلَافِ الْاِنْسَانِ وَالْمَخْلُوْقُ كَذَلِكَ فَاِنَّ لَهُ شَهَادَةً وَ غَيْبًا لَكِنْ شَهَادَتُهُ مِنْ وَجْهٍ وَ بِاعْتِبَارٍ وَ غَيْبَتُهُ مِنْ وَجْهٍ وَ بِاعْتِبَارٍ وَ اَمَّا الْحَقُّ تَعَالَى فَغَيْبَتُهُ عَيْنُ شَهَادَتِهِ وَ شَهَادَتُهُ عَيْنُ غَيْبَتِهِ فَلَا غَيْبَ عِنْدَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَ لَا شَهَادَةٌ بَلْ لَهُ فِي نَفْسِهِ غَيْبٌ

يَلِيْقُ بِهِ وَ شَهَادَةٌ تَلِيْقُ بِهِ كَمَا يُعْلَمُ ذَلِكَ لِنَفْسِهِ وَ لَا يَصِحُّ تَعَقُّلُ ذَلِكَ لَـهُ فَلَـا يَعْلَـمُ غَيْبَهُ وَ شَهَادَتَهُ عَلَى مَا هِيَ عَلَيْهِ اِلَّا هُوَ ﷻ انتهی کَلَامُهُ .

بدان که به تحقیق اسم هوخاص تر ازاسم الله می باشد. کلمه هو سر و رازی است برای اسم خداوند متعال. آیا نمی بینی ؟بـه تحقیــق اســم خــدا مادامی که این اسم وجود داشته باشد برای آن معنایی می باشد کــه رجــوع می کند به سوی حق و هر وقتی که از آن حرفی حذف شود، حرفهــایی کــه برای معنا مفید است، باقی می ماند. مثلا هر وقتی که الف از اسم الله حــذف شود، لفظ «لِلَّه» باقی می ماند پس در این معنا است. و هر وقت کــه لام اول حذف شود لفظ (له) با قی می ماند و در آن هم معنا است و هر وقت کــه لام دوم حذف شود لفظ(هو) باقی می ماند .

و اصل در لفظ هو به درستی که ها است بدون واو و بــه آن حــرف واو جز از قبیل اشباع ملحق نمی شود. و استمرار عادی گردانده است این حرف را یک چیز و یک شئ پس اسم هو افضل اسمهای خداوند و اعظم آن اســت. بدان به تحقیق لفظ(هو) عبارت از حاضر در ذهن است بر می گردد به سوی آن با اشاره کردن از حس شاهد به خیال غایــب و آن غایــب اگــر از خیــال غایب باشد اشاره به سوی آن با لفظ هو هرگز صحیح نمی باشد. پس با لفــظ هو اشاره درست نمی باشد مگر به حاضر. آیا نمی بینی به درستی که ضــمیر به چیزی که لفظًا یا قرینةً یا حالًا ذکر شده باشد رجوع می کند.مانند ضــمیر شأن و قصه. فایده این به درستی که لفظ هــو واقــع مــی شــود بــر وجــود محض،که در آن وجود، بودن عدم و مشابه عدم من جملــه غیبوبــت و فنــا درست نیست. زیرا غایب معدوم است ازجهتی که مشهود نمی باشد در آن. پس عدم، در چیزی که به سوی آن با لفظ هو اشــاره شــده اســت، درســت نیست. پس از این کلام فهمیده می شود که هویت همان وجود محض آشکار

و دربر گیرنده همه کمال وجودی و شهودی است ، لکن حکم بــر آنچــه کــه غیبت بر آن واقع است از این جهت که آن غیر ممکن به استیفا اســت پــس استیفای آن ممکن نیست پس درک کرده نمی شود . بنــابراین گفتــه شــد هویت از جهت درک نشدن آن غایب است.

بدان زیرا غیبت خداوند متعال غیر از حضور او چیز دیگری نیســت و شهادت او غیر از غیبت او چیز دیگری نیست ولی شهادت و غیبت انسان و مخلوق ، بر خلاف این است. چون برای او شهادت و غیبی است لکن شهادت اوبروجهی و به اعتباری و غیبت او بر وجهی و به اعتباری دیگر است.اما حق تعالی غیبت اوعین شهادت او وشهادت اوعین غیبت اوست.پس نزداوازنفس خودغیبتی و حضوری نیست بلکه برای او در وجود خودش غیبت و شهادتی شایسته و لایق خود او است. همچنانی که معلوم است آن بــر نفــس خــدا و تعقل و تفحص غیبت و حضور خدای متعال روا نیست پس غیب و شــهادتی که برای خدا است ، جز خدا ــ که منزه و بزرگوار است ــ کسی نمی داند.»

در کشف اللغـات می گوید که هویــت مرتبــه ذات بحــت را گوینــد و مرتبه احدیت و لا هوت اشارت ازآن است و (هــو) بضــم هــاء و ســکون واو اشارت از ذات مطلق واجب الوجود است . و ایضًا در کتاب مــنهج القــوی در ترجمه این بیت آورده است که

✓ مثنوي :

آنکه واقف گشت بر اسرار هو   سِرِّ مخلوقات چه بود پیش او

اَلْمَعْنَى وَ ذَاكَ العَارِفُ بِاللهِ تَعَالَى الْوَاقِفُ عَلَى اَسْرَارِ هُوْ (قَدْ آمَه) سِرُّ الْمَخْلُوْقَاتِ اَىْ مَقُوْلَةُ هُوَ كَاَنَّهُ يَقُوْلُ الْعَارِفُ بِاَسْرَارِ الْهُوِيَّةِ الْاِلَهِيَّةِ مَعْرِفَةُ ضَمَائِرِ الْمَخْلُوْقَاتِ عَلَيْهِ اَسْهَلُ وَالَّذِىْ فِىْ حُضُوْرِهِ اللَّوْحُ الْمَحْفُوْظُ كَلَوْحِ التَّعْلِيْمِ هَلْ يَخْفَى عَلَيْهِ ضَمَائِرُ الْمَخْلُوْقَاتِ اِنْتَهَى.

قَالَ الشَّيْخُ نَجْمُ الدِّيْنِ الْكُبْرَى قُدِّسَ سِرُّهُ اِنَّ الذِّكْرَ الطَّارِىَ عَلَى نُفُوْسِ الْحَيَوَانِىِّ هُوَ اَنْفَاسُهَا الضَّرُوْرِيَّةُ لِاَنَّ خُرُوْجَ النَّفَسِ وَ دُخُوْلَهُ بِالَّتِىْ هِىَ اِشَارَةٌ اِلَى غَيْبِ هُوِيَّةِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ بِقَصْدٍ كَانَ اَوْ بِغَيْرِ قَصْدٍ وَ هَذَا الْحَرْفُ هُوَ حَرْفُ الْهَاءِ الَّتِىْ فِىْ اِسْمِ الذَّاتِ وَهُوَ اللهُ وَ الْاَلِفُ وَ اللَّامُ لِلتَّعْرِيْفِ وَ التَّشْدِيْدُ لِلْمُبَالَغَةِ فِى التَّعْرِيْفِ « **معنى: و آن عارفى كه بر اسرار (هو) واقف است ، به تحقيق او را سر مخلوقات يعنى مقوله « هو» تربيت وپرورش مى دهد. گويا اينكه شاعر مى گويد كسى كه آگاه به اسرار هويت الهى باشد معرفت ضماير مخلوقات بر او آسان تر است و كسى كه در حضور او لوح محفوظ باشد ، مانند لوح تعليم آيا بر او ضماير مخلوقات مخفى مى ماند؟ شيخ نجم الدين كبرى مى گويد به تحقيق ذكرى كه بر نفسهاى حيوانى عارض مى شود، آن انفاس ضرورى حيوانى است . زيرا خارج و داخل شدن نفس با حرفى است كه آن اشاره بر غيب هويت حق ﷻ است با قصد يا بدون قصد اين حرف، و آن حرف (ها) است كه در اسم ذات يعنى الله مى باشد و الف و لام لفظ الله براى تعريف است و تشديد آن براى مبالغه در تعريف مى باشد.»**

فَيَنْبَغِىْ اَنْ يَّكُوْنَ الطَّالِبُ فِى نِسْبَةِ الْحُضُوْرِ بِاَنْ يَّكُوْنَ هُوِيَّةُ الذَّاتِ الْحَقِّ مَلْحُوْظًا عِنْدَ التَّلَفُّظِ بِحَرْفِ الْهَاءِ وَ يَكُوْنَ مُطَّلِعًا عِنْدَ خُرُوْجِ النَّفَسِ وَ دُخُوْلِهِ لِاَنْ لَّا يَدْخُلَ فِىْ نِسْبَةِ حُضُوْرِهِ فُتُوْرٌ حَتَّى بَلَغَ اِلَى اَنْ لَّا يَزُوْلَ هَذِهِ النِّسْبَةُ بِالْكُلْفَةِ

« پس سزاوار وشایسته است اینکه طالــب در نســبت حضــور باشــد طوری که هویت ذات حق در وقت تلفظ کردن حرف (هاء) ملاحظــه شــود. و طالب وقت خروج نفس و داخل شدن آن آگــاه باشــد تــا اینکــه در نســبت حضور او فتور و سستی داخل نشود تا اینکه برسد به حدی که این نسبت با دشواری و سستی زایل نشود.»

وَ قَالَ الْاخِرُ اَلْاَنْفَاسُ الضَّرُوْرِيَّةُ الْحَيَوَانِيَّةُ بَلْ جَرْيَانُ الْعُنْصُرِيَّاتِ اِشَارَةٌ اِلَـى هُوَ وَ اَمَّا التَّوَجُّهُ اِلَيْهِ بِالتَّوَجُّهِ الْحَقِيْقِيِّ هُوَ غَيْبُ الْهُوِيَّةِ الْمُطْلَقَةِ عَلِمُوْا اَوْلَمْ يَعْلَمُوْا.و بعضی‌می گویندانفاس‌ضروری حیوانی بلکه جریان عنصرهااشارت برهواست. اما توجه بر آن با توجه حقیقی آن ، غیب هویت مطلق است بدانندیا ندانند .

در کتاب فتوحات غیبیه و قطب الارشاد و طریق الارشــاد ومکتوبــات قدسی آیات تصانیف حضرت میان فقیر الله شکار پوری مذکور اســت وَبَعْـدَ تَحْصِيْلِ الْمَلَكَةِ الرَّاسِخَةِ فِيْ ذِكْرِ اسْمِ الذَّاتِ بِـاَنْ يَّصِـيْرَ الـذِّكْرُ صِـفَةً لَازِمَـةً لَـهُ كَالْقُوَّةِالْبَاصِرَةِ لِلْبَصَرِ يَشْرَعُ فِيْ ذِكْرِ هُوْ و ذَلِكَ لِاَنَّ الْكَمَالَ لَا يَحْصُلُ بِدُوْنِهَا وَ عِنْدَ حُصُوْلِهَا لَا يَشْغَلُهُ شَىْ ءٌ عَنْ شَىْءٍ.

« و بعد از حاصل شدن ملکه راسخه در ذکــر اســم ذات طــوری کــه ذکر،صفت لازمه برای آن شود، مثل قوت باصره برای دیدن، شروع کند بــه ذکر« هو» و آن ثابــت اســت چــون کمــال بــدون ملکــه راســخه حاصــل نمی شود.و موقع حاصل شدن ملکه چیزی او را از چیزی مشغول نمی کند»

وَ قَدْ قَالَ اللهُ تَعَالَى ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَّ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْـرِ اللهِ وَ اِقَـامِ الصَّلَوةِ وَ اِيْتَاءِ الزَّكَوةِيَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيْهِ الْقُلُوبُ وَ الْاَبْصَارُ.﴾[1] و خدای تعالی

۱-سوره نور آیه ۳۷

فرمود:« مردانی که بازرگانی و معامله آنان را از یاد خدا و خواندن نماز و دادن زکات غافل نمی سازد، از روزی می ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون و پریشان می گردند .»

✓ **شعر:**

قَوْمٌ مَضَوْا لَمْ تَكُنْ تُلْهِیْ تِجَارَتُهُمْ
عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ سِرًّا وَ اِعْلَانًا
وَلَا مَعَ الْبَيْعِ تَنْسَاه قُلُوبُهُمْ كُلًّا
وَ مَا ارْتَكَبُوْا اِثْمًا وَ صَيَانًا
وَمَعْشَرٌ حَمِدُوْا الرَّحْمَنَ خَالِقَهُمْ
سُبْحَانَهُ وَ تَلَوْامَعَ ذَلِكَ قُرْآنًا

« قومی گذشت نگه نداشت تجارتشان آنها را از ذکر پروردگارشان سراً و آشکارا و همراه با معامله قلبهای ایشان ذکر رب را فراموش نمی کند. و ایشان مرتکب گناه و عصیان نمی شوند. و گروهی ستایش می کنند خدایشان را و همراه آن قرآن می خوانند».

وَ طَرِيْقُ ذِكْرِ هُوْ هُوَ اَنْ يَّجْلِسَ عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ وَيَبْدَأَبِذِكْرِ هُوْ بِصَوْتٍ جَلِيٍّ وَحَبْسِ النَّفَسِ اِلَى اُمِّ الدِّمَاغِ وَ يَمْكُثَ بِهِ هُنَاكَ لَمْحَةً ثُمَّ يَعُوْدَ وَ يَفْعَلَ هَكَذَا وَيُسَمُّوْنَ هَذَا الذِّكْرَ لَاهُوْتِيَّةً فِیْ هَذَا الْمَقَامِ تَتَجَلَّى عَلَى السَّالِكِ اَلْهُوِيَّةُ الْمُطْلَقَةُ الْعَارِيَةُ عَنْ جَمِيْعِ النِّسَبِ وَ الْاِضَافَاتِ يَعْنِیْ مَرْتَبَةَ الذَّاتِ بِدُوْنِ الْاِعْتِبَارَاتِ وَ لَا تَبْقَى عَيْنُ السَّالِكِ وَ لَا اَثَرُهُ وَ لَفْظَةُ هُوْ مَعْرِفَتُهُ اَعْرَفُ عِنْدَ اَهْلِ اللهِ مِنِ اسْمِ اللهِ فِیْ اَصْلِ الْوَضْعِ تَدُلُّ عَلَى هُوِيَّةِ الْحَقِّ الَّتِیْ لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ.

و طریقهٔ ذکر هو این است که بر دو زانو بنشیند و شروع کند به ذکر هو با صوت آشکار و با حبس کردن نفس در دماغ و نفس را در دماغ لحظه ای نگه دارد ، بعد تکرار کند این چنین بار دیگر انجام دهد. و این ذکر را لاهوتیه می نامند ودر این مقام بر سالک هویت مطلقه ای عاری از جمیع نسبتها و اضافتها یعنی مرتبه ذات الهی بدون اعتبارات آشکار می شود و عین سالک و نه اثر آن باقی نمی ماند. و لفظ (هو) معرفت آن نزد اهل الله از اسم (الله) شناخته شده تر است در اصل وضع دلالت می کند (هو) بر هویت خدا به طوری که آن را کسی جز خدا نمی داند. قَالَ الْعَارِفُ نُوْرُالدِّيْنِ عَبْدُالرَّحْمَنِ الْجَامِيُّ قُدِّسَ سِرُّهُ فِيْ هَذَا الْمَعْنَى .**عارف مشهور نورالدین عبدالرحمن جامی دراین مورد شعر سروده است.**

✓ **شعر:**

اسم ذات اولا همین ها بود	**لام تعریف اختصاص فزود**
چون شد اشباعِ فتحه لام	**به الف شد حروف اسم تمام**
چیست تخصیص را سبب یعنی	**دو جهان خاص اوست اومولی**
سر تعریف آنکه بشتابی	**تا کمال شناخت دریابی**
شرح اشباع فتحه آنکه مدام	**شد دراین اسم درجِ فتحه تمام**

وَاَيْضًاقَالَ الْمَوْلَوِيُّ عَبْدُالرَّحْمَنِ الْجَامِيُّ قُدِّسَ سِرُّهُ فِيْ كِتَابِ سِلْسِلَةِ الذَّهَبِ

وهمچنین مولوی عبدالرحمن جامی در کتاب سلسله الذهب می گوید .

جَلَّ مَنْ لَا اِلَهَ اِلَّاهُوَ	لَا تَقُلْ كَيْفَ هُوَ وَ لَا مَا هُوَ[1]
قدس ذاتش چو برترازکیفاست	**کیف هو گفتن اندروحیف است**

1-« بزرگ است کسی که جز او معبودی بر حق نیست و از کیفیت و ماهیت خدا مپرس»

چون نه نوع آمدونه جنس اورا | پس چـه معنی سوال ما هو را
ما وهو چیست لاوهو می گوی | راه ازین لا و هو بدو می جوی
لا و هو هر دو نفی و اثبات اند | نافـی غیر و مثبـت ذات اند
چنـــد ازین غافلی و گمراهی | لاو هو ورد خود کـن ای لاهی
تا دهد لا وهـوت قوت و قوت | ببـرد تـا سـرادق لا هـوت
هو کنایت ز غیب ذات شناس | مکنــش بر دگر ذوات قیـاس
هیچ ذاتــی بـه ذات او نرسد | عقـل کـل در صفات او نرسـد

قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِيْنَ كُلُّ مَا هُوَ يَكُوْنُ مِنْ طَرِيْقِ الْعِبَارَةِ فِیْ سَائِرِ الْاَسْمَاءِ يَكُوْنُ ذَلِكَ مِنْ طَرِيْقِ الْاِشَارَةِ فِیْ دَائِرَةِ هُوْ وَ ذَكَرَ اَنَّ اسْمَ هُوْ اُمُّ جَمِيْعِ الْاَسْمَاءِ كَمَا اَنَّ الْفَاتِحَةَ اُمُّ الْقُرْآنِ قَالَ بَعْضُ الْاَكَابِرِ مِنَ الصُّوْفِيَّةِ اِنَّ ذِكْرَ النَّفْی وَ الْاِثْبَاتِ بَيْنَ الْقَلْبِ وَ اللِّسَانِ وَ مَقَامَهُ النَّاسُوْتُ وَ ذِكْرَ الْاِثْبَاتِ بَيْنَ الْقَلْبِ وَ الرُّوْحِ وَ مَقَامَهُ الْمَلَكُوْتُ يَظْهَرُ عَلَى السَّالِكِ فِیْ هَذَا الْمَقَامِ اَلْوَانُ الرُّوْحِ وَ اَنْوَارُهُ وَ يُكْشَفُ عَلَيْهِ عَالَمُ الْمِثَالِ الَّذِیْ حَصَلَ مِنْ تَجَلِّی الْاَرْوَاحِ وَ ذِكْرَ اسْمِ الذَّاتِ بَيْنَ الْجَبَرُوْتِ وَ اللَّاهُوْتِ وَ فِی هَذَا الْمَقَامِ تَنْكَشِفُ عَلَيْهِ حَقَائِقُ الْاَشْيَاءِ وَ الصُّوْرَةُ الْعِلْمِيَّةُ الَّتِیْ تُسَمَّى عِنْدَ الْحُكَمَاءِ بِالْمَاهِيَّاتِ وَ ذِكْرَ هُوْ بَيْنَ اللَّاهُوْتِ وَ الْهَاهُوْتِ وَ فِیْ هَذَا الْمَقَامِ وُجُوْدُ السَّالِكِ يَمْحُوْ فِیْ تَجَلِّی هُوِيَّةِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ يَكُوْنُ الْمُرَاقَبَةُ فِیْ هَاهُوْتِ وَالْمَعْنَى اللَّارَيْبُ مِنْ هَهُنَا يَحْصُلُ لِلسَّالِكِ الرُّجُوْعُ اِلَى الْبِدَائَةِ وَ مِنْ هَذَا قِيْلَ النِّهَايَةُ هُوَ الرُّجُوْعُ اِلَى الْبِدَائَةِ ثُمَّ قَالَ يَنْبَغِیْ اَنْ يَّجْتَمِعَ اَهْلُ السُّلُوْكِ حَلْقَةً بَعْدَ الْفَجْرِ وَالْعَصْرِ وَ يَذْكُرُوْنَ عَلَى وَجْهِ الْجُمُعَةِ

« یکی از عرفا می گوید: «هر آن چیزی که در سایر اسمای الهی به طریق عبارت باشد آن چیز در دایره (هو) به طریق اشاره است . و ذکر نمود

که اسم هو مادر و اصل جمیع اسما است. چنانچه فاتحه الکتاب امّ القرآن است.» یکی از بزرگان اهل تصوف می گوید: «به راستی ذکر نفی و اثبات، میان قلب و زبان است و درجه آن ناسوتی است و ذکر اثبات مابین قلب و روح است و مقام و جایگاه آن ملکوتی است . بر سالک طریقت در این مقام رنگهای روح و نورهای آن ظاهر می شود و گشوده می شود بر او عالم مثال ؛ آن عالم مثالی که از تجلی ارواح حاصل شده است و ذکر اسم ذات ، میان جبروت و لاهوت است و در این مقام بر سالک حقایق اشیا و صورت علمی که نزد حکما ماهیات نامیده می شود، کشف می شود و ذکر هو بین هاهوت و لاهوت است و در این مقام وجود سالک در تجلی هویت حق محو و نابود می شود. و مراقبه ، در هاهوت می باشد و ها هوت به معنی لاریب می باشد.این جا بر سالک باز گشتن به سوی بدایت حاصل می گردد و از این جهت گفته شده که نهایت رجوع به سوی بدایت است . بعد از آن گفت مناسب است که صوفیان بعد از نماز فجر و عصر حلقه مانند نشسته و همگی بر صورت دسته جمعی ذکر کنند»

فَفِیْ ذٰلِكَ فَوَائِدُ لَا تُوْجَدُ فِی الْوَحْدَةِ فَلِهَذَا شُرِعَ اَلْجَمَاعَةُ لِاَنَّ فِی الْاِجْتِمَاعِ بَرَكَةَ سَرَيَانِ نُوْرِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ اِلَی الْآخِرِ كَمَا اِذَا اِجْتَمَعَ مَصَابِيْحُ مُتَكَثِّرَةٌ فِیْ مَوْضِعٍ وَاحِدٍ فَاِنَّ لَهُمْ نُوْرَانِيَّةً بِوَاسِطَةِ الْاِجْتِمَاعِ مَا لَيْسَ لِوَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَی حِدَةٍ اَخْرَجَ اَبُوْدَاوُدَ عَنْ اَنَسٍ رَضِیَ اللهُ تَعَالَی عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ لَاَنْ اَقْعُدَ مَعَ قَوْمٍ يَذْكُرُوْنَ اللهَ مِنْ صَلَوةِ الْغَدَاةِ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ اَحَبُّ اِلَیَّ مِنْ اَنْ اُعْتِقَ اَرْبَعَةً مِنْ وُلْدِ اِبْرَاهِيْمَ [۱] وَ اَخْرَجَ التِّرْمِذِیُّ عَنْهُ: قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ مَنْ صَلَّی فِیْ جَمَاعَةٍ

۱- رَوَاهُ اَبُوْ دَاوُدَ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص۵۹ جلد اوّل كِتَابُ الصَّلَوةِ فِی الذِّكْرِ بَعْدَ الصَّلَوةِ

ثُمَّ قَعَدَ يَذْكُرُ اللهَ تَعَالَى حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ كَانَتْ لَهُ كَاَجْرِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ : قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ تَامَّةً تَامَّةً تَامَّةً[1] وَ اَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ عَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَ رضی الله عنه اِذَا مَرَرْتُمْ بِرِيَاضِ الْجَنَّةِ فَارْتَعُوْا قَالَ يَا رَسُوْلَ اللهِ ﷺ وَ مَا رِيَاضُ الْجَنَّةِ قَالَ حَلَقُ الذِّكْرِ»[2] وَ لَا يَتَكَلَّمْ بِكَلَامِ الدُّنْيَا بَعْدَ طُلُوْعِ فَجْرِ الصَّادِقِ اِلَى الْفَرَاغِ مِنَ الصَّلَوةِ وَ قِيْلَ اِلَى طُلُوْعِ الشَّمْسِ فَاِنَّهُ مَكْرُوْهٌ كِرَاهِيَّةً تَحْرِيْمِيَّةً لِلنَّهْىِ الْوَارِدِ فِىْ ذٰلِكَ وَ تَخْصِيْصُ هٰذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ لِلذِّكْرِ لِكَوْنِهِمَا اَفْضَلَ الْاَوْقَاتِ بِالْعَمَلِ الْاٰخِرَةِ فِيْهَا ثُمَّ قَالَ وَالذِّكْرُ الْخَفِىُّ عَلَى الْوَجْهَيْنِ الْاَوَّلُ اَنْ يَّكُوْنَ مُسْتَيْقِظًا مُطَّلِعًا عَلَى اَنْفَاسِهِ مُرَاعِيًا لَهَا بِاَنْ يَقُوْلَ لَا اِلٰهَ بِلِسَانِ الْقَلْبِ عِنْدَ خُرُوْجِ النَّفَسِ بِطَبْعِهِ بِغَيْرِ قَصْدٍ وَ يَقُوْلَ اِلَّا اللهُ عِنْدَ دُخُوْلِهِ وَبَعْضُهُمْ يَقُوْلُ مَكَانَ لَا اِلٰهَ هَا وَ مَكَانَ اِلَّا اللهُ هُوْ ثُمَّ يَقُوْلَ عِنْدَ دُخُوْلِهِ وَ خُرُوْجِهِ (اِلَّا اللهُ) ثُمَّ يَقُوْلَ عِنْدَ دُخُوْلِ النَّفَسِ صَدْرَ اسْمِ الذَّاتِ وَعِنْدَ خُرُوْجِهِ تَمَامَهُ ثُمَّ يَقُوْلَ عِنْدَ خُرُوْجِهِ هُوْ وَ عِنْدَ دُخُوْلِهِ اَيْضًا يَقُوْلَ هُوْ وَ يَصِيْرُ مَحْوًا فِىْ هُوِيَّةِ الذَّاتِ اِنْتَهٰى مَا قَالَ مِيَانُ فَقِيْرُ اللهِ قَدَّسَ اللهُ سِرَّهُ **وحضرت خواجه نقشبند قدس الله سره ـ می فرمودند:**(وَ يَنْبَغِىْ بَنَاءُ اَمْرِ الدِّيْنِ عَلَى النَّفَسِ وَ اَنْ لَا يَتْرُكَ اَنْ يَضَعَ وَ يَجْتَهِدَ عَلَى الْحِفْظِ بَيْنَ النَّفَسَيْنِ حَتّٰى لَا يَدْخُلَ بِغَفْلَةٍ وَ لَا يَخْرُجَ بِغَفْلَةٍ).

« پس در این جمع شدن فاید ه هایی است که در تنهایی یافت نمی شود. پس بنابر این امر بر جماعت شده است . زیرادر اجتماع برکت نور

---

١ – رَوَاهُ التِّرْمِذِىُّ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحِ ص٦٥ كِتَابُ الصَّلَوةِ فِى الذِّكْرِ بَعْدَ الصَّلَوةِ قَوْلُهُ عَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَ(ص٩سطر ١٥)

٢ –رَوَاهُ التِّرْمِذِىُّ مِشْكَوةُ الْمَصَابِيْحُ ص٢١٥كِتَابُ الدَّعَوَاتِ فِى الذِّكْرِ وَ التَّقَرُّبِ اِلَيْهِ

هر یکی از جماعت بر دیگری سرایت مــی کنــد. همچنــان کــه هــر زمــان چراغهای زیادی در یک جای و مکان ، جمع شود در آنها نورانیتی به واسطه اجتماع آنها است که آن نورانیت در یک چــراغ تنهــا نیســت . از انــس ﷺ روایت شده است که گفت :پیامبر اکرمﷺ فرموده اند :« به تحقیق نشســتن من همراه گروهی که خدا را از نماز صبح تا طلوع خورشید ذکر مــی کننــد پسندیده تر و شایسته تر می باشد به نزد من از اینکه چهــار غــلام از اولاد حضرت ابراهیمؑ آزاد کنم.» و دیگر اینکه از حضرت انسؓ روایت شده گفت که پیامبرﷺ فرموده است : « کسی که نماز را به جماعت بخواند سپس بنشیند در حالی که به ذکر و یاد خداوند مشغول و مصروف است تــا اینکــه خورشید طلوع کند سپس دو رکعت نماز بخواند برای او مزد و پاداش یــک حج و عمره می باشد». انس گفت که پیامبرﷺ فرمودند :«پاداش یک حــج و عمره کامل برای او می باشد. و ایــن جملــه را ســه بــار تکــرار کردنــد.» از ابو هریره روایت شده که حضرت رسالت مآب فرموده انــد :« آن زمــانی کــه گذشتید و مرور کردید به باغهای بهشت ،پس بچرید یعنی خــوب اســتفاده کنید. سؤال کرده شد یا رسول الله باغهــای بهشــت چیســت؟.آن حضــرت فرمود: « حلقه های ذکر است»و سخن دنیا را از طلوع صبح صادق تــا وقــت فارغ شدن از نماز نکند.و بعضی گفته اند تا وقت طلوع خورشید، به درستی که مکروه می باشد (مکروه تحریمی)به دلیل نهیی کــه در ایــن مــورد وارد شده است و منحصر کردن این دو وقت به ذکر به خاطر این است که این دو وقت بهترین وقتها برای انجام دادن اعمال آخرت می باشد. سپس گفت ذکر خفی بر دو طریق است. طریق اول اینکه مطلع و آگاه بر نفسهای خود باشد و بر نَفَسها محافظت کند به این صورت که (لا اله) را به زبان قلــب در وقــت بیرون شدن نفس به حالت خود بــدون قصــد بگویــد و (الا الله) را در وقــت

داخل شدن نفس بگوید. و بعضی از ایشان می گویند که جای (لا اله) حــرف (ها)و مکان (الا الله) حرف هو می باشد . سپس در وقت داخل و بیرون شدن نفس (الا الله) را بگوید و بعد از آن در وقت داخل شدن نفــس ابتــدای اســم ذات را بگوید و در وقت بیرون شدن تمام آن را بگوید. سپس در وقت بیرون شدن نفس هو بگوید و وقت داخل شدن نیز هو بگوید و محو در هویت ذات باری تعالی می گردد.وحضرت خواجه نقشبند (رح)می فرماید :«و بهتر است اینکه اصل و بنای ریشه دین بر نفس باشد و سعی و کشش خود را در حفــظ کردن بین دو نفس ترک نکند.تا اینکه نفسش به غفلت و نادانی داخل نشود و به غفلت و نادانی بیرون نیاید.» و در همین معنی گفته شد این بیتها :

ای مانده زبحر علــم بر ساحل عین

در بحرفراغت است برساحل منشین

بــردار صنع نظر ز معــراج کونَیْن

آگاه به بــحر بــاش نفــس النفســین

و حضرت خواجه عبید الله احرارـ قُدِّسَ سِرُّهُ ـ می فرمودند: فِـیْ هَـذِهِ الطَّرِیْقَةِ الْعَلِیَّةِ حِفْظُ النَّفَسِ وَرِعَایَتُهُ مِنْ اَهَمِّ الْمُهِمَّاتِ عِنْـدَ الْمَشَـائِخِ یَعْنـی جَمِیْـعِ مَایَکُونُ عَلَی نَعْتِ الْحُضُوْرِ وَ یُسَمَّوْنَ هَذَا الضَّرْبَ بِفَاسِ الْاَنْفَاسِ قَالَ الْاَکَـابِرُ وَلَـهُ اَثَرٌ عَظِیْمٌ فِیْ نَفْیِ الْخَاطِرِ وَ زَوَالِ حَدِیْثِ النَّفْسِ انتهی. « در این طریقه علیــه در نزد مشایخ حفظ و نگه داشتن نفس و رعایت آن از مهمترین مهمات اســت . یعنی جمیع آنچه را که بر نعت حضور می باشد و این نــوع را پــاس انفــاس می نامند. بزرگان دین می گویند برای رعایت نفــس اثــری بــزرگ در پــاک کردن خاطر و وسوسه و در زایل کردن حدیث نَفْس می باشد.»

اکابر مشایخ گفته اند که ذکر (لَآ اِلَهَ اِلَّـا اللهُ) عـام اسـت وذکـر(الله) خاص است و ذکر (هو) خاص است که توجه مر شد با مرید به لفـظ هـو بـه ضرب شدید نماید .یک توجه با هو و صد توجه بی هو برابر اسـت چـرا کـه هفتاد هزار حجاب به ضرب هو رفع می شود. نمی بینی کـه حضـرت علـی ـ کرم الله وجه ـ در جهاد اصغر نعرهٔ حیدری مـی کردنـد و پیـران کبـار را درجهاد اکبر به طریق اَوْلَی هو زدن و نعـره حیـدری نمـودن بهتـر اسـت لِقَوْلِهِ عليه السلام رَجَعْنَا مِنَ الجِهَادِ الْاَصْغَرِ اِلَى الجِهَادِ الْاَكْبَرِ[1] **« به خاطر گفته پیامبر که فرموده ما از جهاد اصغر به سوی جهاد اکبر باز گشتیم»امام ربانی مجدد الف ثانی حضرت شیخ احمد فاروقی سرهندی ـ قدس الله سره ـ فرمـوده انـد: «که این طایفه علیه نقشبندیه را خدای تعالی به محض عنایت خود ارزانـی داشته و بیدارند تا آنکه غافلان را به آگاهی رسانند و آگاهـان را بـه کـار و کارکنان را به عین یار. پس چون که در هر عهـد طبـایع مخلـوق مختلـف**

۱-ذَكَرَهُ الشَّيْخُ شَهَابُ الدِّيْنِ السُّهْرَوَرْدِيُّ فِي الْعَوَارِفِ وَالشَّيْخُ الْغَزَالِـيُّ فَـی الْاِحْيَـاءِ وَنسَبَهُ الْعِرَاقِيُّ اِلَى الْبَيْهَقِيِّ مِنْ حَدِيْثِ جَابِرٍ رضي الله عنه وَقَالَ الْحَافِظُ بْنُ حَجَرٍ هُوَ مِنْ كَلَامِ اِبْـرَاهِيْمَ بْـنِ عَبْلَةَ فِي الْكُنَى لِلنِّسَائِيِّ وَرَوَاهُ الْخَطِيْبُ فِيْ تَارِيْخِهِ مِـنْ حَـدِيْثِ جَـابِرٍ رضي الله عنه وَفَسَّـرَ النَّبِـيُّ صلى الله عليه وسلم هَـذَا الْجِهَادَ بِجِهَادِ الْقَلْبِ وَ بِمُجَاهَدَةِ الْعَبْدِ هَوَاهُ

این حدیث را شیخ شهاب الدین سهروردی در عوارف وشیخ غزالـی در احیـاء ذکر کردند و عراقی این حدیث را به بیهقی از حدیث جابر رضی الله عنه نسبت داد و گفت حافظ بن حجر این از کلام ابراهیم پسر عبله می باشد.در کتاب کنـی نسـائی آورده شـده اسـت. خطیب آن را در تاریخش از حدیث جابر رضی الله عنه روایت کرد و نبی صلی الله علیه وسلم این جهاد را به جهاد قلب و مجاهده بنده با هوایش تفسیر کرد.

(خُلَاصَةُ مَا فِي تَشْيِيْدِ الْمَبَانِيْ فِي تَخْرِيْجِ اَحَادِيْـثِ مَكْتُوْبَـاتِ الْاِمَـامِ الـرَّ بَّـانِيِّ (رح) حَاشِيَةُ مُنْتَخَبَاتِ مَكْتُوْبَاتِ اِمَامِ رَبَّانِى (رح) ص۱۳۷دفتردوم ادامه ص ۳۴) .

می گردد و مناسب آن عهد، دوستی از دوستان خود می فرستند تا خلــق را ذکر حق که عبارت از منور شدن آن است به حقیقت ذکر مشــرف گردانــد. پس چونکه روز به روز بد عهد می شود از نبــوت حجــب ظلمــانی و نــورانی بسیار غلیظ شده و گوشهای بواطن و چشمهای قلوب خلق را پنبه غفلــت و غبار معصیت گرفته است و قوت ذایقه آنها را حرص و شهوت سست کرده و حس مشامه آنها را از کام افسردگی اوصاف بشری عارض شده نمــی گــذارد که تا لذت چاشنی ذکر را از ذاکــران حــق بچشــند و یــا بوهــای خــوش از نسیمات غیب که از فیوضات آن است ،ببویند پس بنابر مصلحت و حکمــت مشایخ اکابر حقیقت ـ قدس الله اسرار هم ـ بنای ذکر ، بر سبیل هو نهادنــد که عبارت است از ذات حق تعالی بر جهت ترقــی طالبــان و تعلــیم و آداب مستر شدان وترغیب سایر ایشان عَلَی وَجْهِ الْاِعْتِبَـارِ وَ الْاِطْمِیْنَـانِ حَظًّـا عَلَـی طَاعَةِ اللهِ وَ اِتْبَاعِهِ عَلَی مَرْضَاةِ اللهِ« **برطریق اعتبار و اطمینان و بر انگیختن بر طاعت خداوند و بر تابع شدن وی بر مسایلی که خشنودی خدا درآن است». از جمله اعظم اسماءالله ذکر هو را می گویند و هو را بر سبیل جهر و علانیــه می نمایند تا دل را نرم کرده و زنــگ حجــاب و داغهــای آنهــا را بــر دارد و وسواس دیولعین از حواشی سینه دور سازد، تــا صــدر را انشــراحی و دل را انفتاحی و غافلان را انتباهی و مبتدعان را اصلاحی و شکاکان را اخلاصــی و منکران را انقیادی و زاهدان را تضــرعی و وجــدیان را وجــدی و محبــان را اضطرابی وذوقی و مشتاقان را اشتیاقی و روحانیان رامشاهدتی و عارفــان را معرفتی و عاشقان را تجلیاتی از نورانیت ذکر ، پدید آید . به اتفــاق جمیــع المشایخ » .**

در کتاب بحر الغرائب که از تصانیف محمــدبن شــیخ محمــود هــروی است، آورده است «هو» اسم الله الاعظم است و ثابت گردانیــده ایــن را، بــه

دلایل بسیار ذکر کرده. خواص و اعداد کلمه هــو را در ایــن رســاله از نظــر طولانی شدن ذکر نکردیم. حضــرت غــوث الســالکین ، میــان عبــدالحکیم القندهاری در رساله ای که طریقه اذکار و مراقبات و فیوضات را بیان نمــوده بود فرموده بودند ، بعد از آن فاس الانفاس است که در هر نفس هو ملاحظــه کند.و میان احمد قندهاری که شــارح رســاله مــذکور اســت در ترجمــه او فرموده: « یعنی در هر نفس که بیرون می رود هو ملاحظه کند» به معنــی الا اللهِ ها مختصر از الا الله است و الفِ ها و او هو به اشباع فتحه و ضمه اســت و نوع دیگر هو ملاحظه می کند در نَفَسِ اول هو در نَفَس دوم نیز به معنــی الله الله لکن لفظ هو در اصطلاح صوفیه اعرف داشــته انــد از لفــظ الله چنانچــه بعضی مشایخ صوفیه گفته اند وَ لَفْظَةُ هُوْ اَعْرَفُ عِنْدَ اَهْلِ اللهِ مِنِ اسْـمِ اللهِ فِـی اَصْلِ الْوَضْعِ لِاَنَّهَاتَدُلُّ عَلَی هُوِیَّةِ الْحَقِّ اَلَّتِی لَایَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ

« و لفظ هو ، در نزد اهل الله ، از اسم الله ، در اصل وضع ، معروف تــر است از این جهت که لفظ هو بر هویت حق دلالت می کند آن هویتی کــه آن را کسی جز او یعنی خدا نمی داند.»

✓ **بیت :**

ترایک پند بس اندر دو عالــم　　　که بر ناری زجانت بی خــدا دم

اگرتو فاس داری فاس الانفاس　　　به سلطانی رسانندت ازین فاس

شیخ ابو العباس بونی در کتاب شمس المعــارف خــود آورده اســت اِنَّ یَاهُوْ یَامَنْ هُوْ یَامَنْ لَایَعْلَمُ مَا هُوَ اِلَّا هُوْ اِسْمُ اللهِ الْاَعْظَمُ **است در کتــاب شــمس المعا رف در تفسیر سوره اخلاص«** قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ**» آورده است** وَ اعْلَمْ اَنَّ هُـوْ عِبَارَةٌ عَنْ هُوِیَّةِ اللهِ الَّتِی هُوِیَةٌ لِذَاتِهِ اِلَی آخِرِمَا قَالَ مِنَ الدَّقَائِقِ وَالْحِکَمِ

« بدان به درستی که هو عبارت از هویت الله است چنان هـویتی کـه برای ذات خود او است تا آخر کلماتی که گفت من الدقائق و الحکم.»

درتفسیر حسینی در تفسیر سـوره اخـلاص آورده اسـت کـه شـیخ جمال الدین ساوجی گفت : « معطّله گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه بـر آن اندکه هست ، اما او را نام و صفت نیست و مذهب مثنویان آن اسـت کـه شریک دارد و مشبهه را اعتقاد آن است که به خلق ماند و یهود و ترسـایان گویند او را زن و فرزند هست. عقیدهٔ مغان آن است که کفـو دارد . و چـون بنده مومن گفت (هو) از تعطیل بیزار شد و چون گفت اللهُ از گفتـار فلاسـفه مبراگشت و چون گفت اَحَدٌ از روش مثنوی برائت نمود و چون بر زبان رانـد که﴿اَللهُ الصَّمَدُ ﴾ از مذهب مشبهه دور شد و چون﴿ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ ﴾ خواند از یهود و ترسا بیزاری کرد و چون﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ ﴾ گفـت از عقیـدهٔ مغان تبری نمود. و بعضی گفته اند که اسرار از کلمه هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلمه الله ارتیاح یابد و دلها ازنور احد ، محفوظ شود. » در تفسیر عزیزی درسوره اخلاص از خاتم المفسرین مولانا عبدالعزیز دهلوی آورده شده است که ارباب مذاهب باطله در عالم پنج فرقه اند :

اول دهریه :

که گویند عالم را صانع نیست کیف ما اتفـق مـراد مجتمـع شـده و صورت تنهاپذیرفته چون مردمسلمان لفظ هورابه زبان رانداز عقیده دهریان بیزار شد.

دوم فلاسفه :

برآن اند که عالم را صانع هست ، اما صفت ندارد . یعنی تأثیراتی که درعالم است از وسائط است نه ازآن ذات ، در حقیقت مذهب هنود (هندیان) نیز همین است و چون مرد مومن لفظ الله ذکر کرد که دلالت بر استجماع جمیع صفات می کند ، از کفر این فریقه ها خلاصی یافت .

سوم ثنویه :

گویند که یک صانع تمام عالم را کفایت نمی کند پس لابد چند صانع می باید و چون مومن لفظ احد درصفات او تعالی آورد از این شرک نجات یافت.

چهارم گمراهان :

اهل کتاب از یهود و نصاری ، اعتقاد دارند که صانع عالم مانند مخلوقات دیگر زن و فرزند دارد چنانچه حضرت عزیر و عیسی علیهم السلام فرزند و حضرت مریم را نسبت زوجیه قرار داده اند چون مسلمان ﴿ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُوْلَدْ ﴾ گفت از این عقیده به کلی دور شد.

پنجم مجوسیان :

می گویند که اهرمن در قوت تأثیرات و ایجاد یزدان است و اشیای ظلمانی و موذیات ودیگر شرار آفریده او است و برای مسلمان این عقیده ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا اَحَدٌ ﴾ بس است .

نویسنده ـ عفی عنه ـ چونکه بحث کلمه هو را مفصلًا بیان نمود حالا از بیان تنفث (دمیدن) مشایخ که درحالت توجه بر مریدان می نمایند استماع فرمایید: بدانکه بعضی از علما می گویند ، این تنفثی که مشایخ در حالت توجه بر مریدان خود می نمایند، جایز نیست . چرا که از آن حضرت ﷺ و اصحاب کرام تنفث منقو ل نیست . جواب گویم که ایشان از

کتب احادیث غافلند وخبر ندارند.هرگاه از کتب احادیث خبرمی داشــتندبه گمان و خیال خود با این سخنان تکلم نمی کردند احادیثی که در جواز نفث وارد گردیده است با اقوال علمای عظام در اینجا بیان مــی نمــاییم اســتماع فرماییدتا که حق ازباطل جدا گردد.

قَالَ فِیْ كِتَابِ صَحِيْحِ الْبُخَارِیْ فِـیْ جُـزْءِ السَّـابِعَ عَشَـرَحَدَّثَنَا الْمَكِّـیُّ بْـنُ اِبْرَاهِیْمَ قَالَ حَدَّثَنَا يَزِيْدُ بْنُ اَبِیْ عُبَيْدٍ قَالَ رَأَيْتُ اَثَـرَ ضَـرْبَةٍ فِـیْ سَـاقِ سَـلَمَةَ بْـنِ الْاَكْوَعِ فَاَتَيْتُ اِلَی النَّبِیِّﷺ فَنَفَثَ فِيْهِ ثَلَاثَ نَفَثَاتٍ فَمَا اشْتَكَيْتُهَا حَتَّی السَّاعَةِ[1] قَـالَ فِیْ كِتَابِ الْقَسْطَلَانِیْ قَوْلُه' نَفَثَاتٍ اَلْحَدِيْثَ جَمْعُ نَفْثَةٍ وَ هِیَ فَوْقَ النَّفْخِ وَدُوْنَ التُّفْلِ اِنْتَهَی وَ اَيْضًا قَالَ فِیْ جُزْءِ الْحَادِیْ وَ الْعِشْرِيْنَ حَدَّثَنَا عَبْدُاللهِ بْنُ يُوْسُفَ قَالَ اَخْبَرَنَـا مَالِكٌ عَنِ ابْنِ شَهَابٍ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِﷺ كَانَ اِذَا اشْـتَكَی يَقْـرَأُ عَلَی نَفْسِهِ بِالْمُعَوَّذَاتِ وَ يَنْفُثُ فَلَمَّا اشْتَدَّ وَجَعُه' كُنْتُ اَقْرأُ عَلَيْهِ وَاَمْسَحُ بِيَـدِهِ رَجَـاءً بَرَكَتَهاَ[2] قَالَ فِی الْمِرْقَاةِ وَ اللُّمَعَاتِ وَالْمُلْتَقِطِ قَوْلُه' يَنْفُـثُ اَلْحَـدِيْثَ بِالضَّـمِّ وَ هُـوَ شَبِيْهٌ بِالنَّفْخِ وَ هُوَ اَقَلُّ مِنَ التُّفْلِ لِاَنَّ التُّفْلَ لَا يَكُوْنُ اِلَّا وَ مَعَه' شَـیْءٌ مِـنَ الرِّيْـقِ وَ صُوْرَتُه' يَجْمَعُ يَدَيْهِ الْكَرِيْمَتَيْنِ وَ يُقَابِلُ بِهِمَا فَمَه' ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَـا جَمِيْـعَ اَعْضَـائِهِ الَّتِیْ تَصِلَانِ بِهَا اِنْتَهَی قَالَ فِی جُزْءِ الثَّالِثِ وَالْعِشْرِيْنَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ حَدَّثَنَا غُنْدُرٌ حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنْ اَبِیْ بُشْرٍ عَنْ اَبِی الْمُتَوَكِّلِ عَنْ اَبِی سَعِيْدٍ الْخُدْرِیِّ اَنَّ نَاسًـا مِنْ اَصْحَابِ النَّبِیِّ ﷺ اَتَوْا عَلَی حَیٍّ مِنْ اَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَلَمْ يَقْرُوْهُمْ فَبَيْنَمَا هُمْ كَذٰلِكَ اِذْ لُدِغَ سَيِّدُ اُولَئِكَ فَقَالُوْا هَلْ مَعَكُمْ دَوَاءٌ اَوْ رَاقٍ فَقَالُوْا نَعَمْ اِنَّكُمْ لَمْ تَقْرُوْنَا وَلَا نَفْعَلُ

۱- صحیح بخاری ص۶۰۵ ج۲ باب غزوه خیبر کتاب المغازی

۲ - صحیح بخاری ص۷۵۰ ج۲ باب فضل المعوذات

حَتَّى تَجْعَلُوْا لَنَا جُعْلًا فَجَعَلُوْا لَهُمْ قَطِيْعًا مِنَ الشَّاءِ فَجَعَلَ يَقْرَأُ بِأُمِّ الْقُرْآنِ وَيَجْمَعُ بُزَاقَه وَيَتْفُلُه فَبَرأَ فَاَتَوْا بِالشَّاةِ فَقَالُوْا لَا نَأْخُذُه حَتَّى نَسأَلَ النَّبِيَّ ﷺ فَسَأَلُوْهُ فَضَحِكَ فَقَالَ وَمَا اَدْرَاكَ اَنَّهَا رُقْيَةٌ خُذُوْهَا وَاضْرِبُوْا لِي بِسَهْمٍ[1] وَ فِيْ رِوَايَةٍ فَقَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ عَلَى شَاةٍ فَبَرَأَ فَجَاءَ بِالشَّاءِ اِلَى اَصْحَابِهِ فَكَرِهُوْا ذَلِكَ وَقَالُوْا اَخَذْتَ عَلَى كِتَابِ اللهِ اَجْرًا حَتَّى قَدِمُوا الْمَدِيْنَةَ فَقَالُوْا يَارَسُوْلَ اللهِ اَخَذَ عَلَى كِتَابِ اللهِ اَجْرًا فَقَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اِنَّ اَحَقَّ مَا اَخَذْتُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا كِتَابُ اللهِ

« در کتاب صحیح البخاري در جزء هفدهم گفت: برای ما مکی پسر ابراهیم بیان کرد گفت برای ما یزید پسر ابی عُبید بیان کرد که گفت من اثر ضربه ای را در ساق پای سلمه بن اکوع دیدم. پس به سوی حضرت پیامبر اکرم آمدم پس پیامبر در آن سه بار دمید دیگر تا الآن هرگز از درد شکایت نکردم. در کتاب قسطلانی گفت قوله نفثات جمع نفثه است. هر آیینه نفث بالا تر از نفخ است وپایین تر از تفل . و نیز در جزء بیست و یک کتاب قسطلانی گفت برای ما عبدالله پسر یوسف بیان کرد که گفت: خبر داد ما را مالک از ابن شهاب از عروه از عایشه که به تحقیق رسول الله زمانی که از درد شکایت می کرد، بر نفس خود هر دو قل اعوذ را می خواند. و (چوف می کرد) و می دمید و زمانی که درد و مرض او زیاد می شد، من بر او می خواندم ودست او را مسح می کردم.به امید برکات آن دعا. در کتاب مرقات، لمعات و ملتقط گفته شده قوله ینفث الی آخر الحدیث، ینفث بضم الفاء است و نفث، شبیه به نفخ و این نفث کمتر از تفل می باشد چون تفل با آن شیئی از آب دهان می باشد. و صورت آن این است که دو دست مبارکشان را مقابل دهان خود می آورد بعد از آن جمیع بدن خود را

---

۱ - صجیح بخاری ص۸۵۴ ج۲ باب الرقی بفاتحه الکتاب

می مالید یعنی اعضایی که دستهایش به آن می رسـید. در جـزء بیسـت و سوم کتاب قسطلانی گفته شد محمد بن بشار بر ما خبـر داد از ابـو سـعید خدری روایت می کنند که گروهی از صحابه پیـامبرنزد طایفـه ای از عـرب آمدند.پس آنها را پذیرایی نکردند. در آن میان بزرگ آن طایفه گزیده شد . گفتند آیا همراه شما دوایی است یا کسی که دعا بخوانـد ؟گفتنـد بلـه بـه درستی که شما ما را پذیرایی نکردید و این کار را انجام نمی دهیم تا وقتـی که برای ما پاداشی قرار دهید، پس تعدادی از گوسـفندان را پـاداش قـرار دادند پس شروع به خواندن فاتحۀ الکتاب بر اونمود وجمع کرد بـزاقش را و بر او دم زد پس از آن مرض مبرا شد . پس گوسـفندان را آوردنـد. وگفتنـد نمی گیریم تـا وقتـی کـه از رسـول بپرسـیم از رسـول الله ﷺ پرسـیدند، رسول الله ﷺ خندیدند و فرمودند :« چه چیز شما را فهماند به دعا بودن آن، این گوسفندان را بگیرید و مرا در سهم خود شریک گردانید.» و در روایتـی است که آن صحابی فاتحه الکتاب را بر عوض گوسـفندی بـر مـار گزیـده خواند.پس آن مریض سالم شد و آن صحابی گوسفند را به سـوی رفقـایش آورد. دوستانش آن را قبیح شمردند و گفتند: در مقابل خواندن قرآن مزدی را گرفتی تا اینکه آمدند به مدینه و گفتند یا رسول الله ﷺ بـر کتـاب خـدا مزدی راگرفت رسول خدا ﷺ در جواب فرمودند به تحقیق شایسـته تـرین چیزی که شما در مقابل آن پاداش می گیرید ، کتاب خدا است.»

وَاَيْضًا قَالَ فِى اَوَّل جُزْءِ الرَّابِعِ وَالْعِشْرِيْنَ بَاب النَّفْثِ فِى الرُّقْيَةِ حَدَّثَنَا عَبْـدُ الْعَزِيْز بْنُ عَبْدِاللهِ الْاُوَيْسِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ عَنْ يُونُسَ عَنْ اِبْنِ شَهَاب عَنْ عُـرْوَةَ بْن الزُّبَيْر عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللهِ ﷺ اِذَا اَوَى اِلَى فِرَاشِهِ نَفَـثَ فِـى كَفَّيْـهِ بِقُلْ هُوَ اللهُ اَحَدُ وَ بِالْمُعَوَّذَتَيْنِ جَمِيْعًا ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا وَجْهَـه وَمَـا بَلَغَـتْ يَـدَاهُ مِـنْ

جَسَدِهِ قَالَتْ عَائِشَةُ فَلَمَّا اِشْتَكَی كَانَ يَأْمُرُنِیْ اَنْ اَفْعَلَ ذَلِكَ بِهِ قَالَ يُوْنُسُ كُنْتُ اَرَی ابْنَ شِهَابٍ يَصْنَعُ ذَلِكَ اِذَا اَتَـی اِلَـی فِرَاشِـهِ[1] وَ اَيْضًـا قَـالَ فِـی اَوَّلِ جُـزْءِ الرَّابِـعِ وَالْعِشْرِيْنَ حَدَّثَنَا مُوْسَی بْنُ اِسْمَاعِيْلَ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ عَوَانَةَ عَـنْ اَبِـی بُشْـرٍعَنْ اَبِـی الْمُتَوَكِّلِ عَنْ اَبِی سَعِيْدٍ الْخُدْرِیْ اَنَّ رَهْطًا مِنْ اَصْحَابِ رَسُـولِ اللّٰهِ ﷺ اِنْطَلَقُـوْا فِـی سَفَرَةٍ سَافَرُوْهَا حَتَّی نَزَلُوْا بِحَیٍّ مِنْ اَحْيَاءِ الْعَرَبِ فَاسْتَضَـافُوْهُمْ فَـاَبَوْا اَنْ يُضَـيِّفُوْهُمْ فَلُدِغَ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَیِّ فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَیْءٍ لاَيَنْفَعُهُ شَیْءٌ فَقَـالَ بَعْضُـهُمْ لَـوْ اَتَيْـتُمْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِیْ قَدْ نَزَلُوْا بِكُمْ لَعَلَّهُ اَنْ يَكُـوْنَ عِنْـدَ بَعْضِـهِمْ شَـیْءٌ فَـاَتَوْهُمْ يَـا اَيُّهَاالرَّهْطُ اِنَّ سَيِّدَنَا لُدِغَ فَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَیْءٍ لا يَنْفَعُهُ شَیْءٌ فَهَلْ عِنْدَ اَحَـدٍ مِـنْكُمْ شَیْءٌ فَقَالَ بَعْضُهُمْ نَعَمْ وَاللّٰهِ اِنِّی لَرَاقٍ وَلَكِنْ وَاللّٰهِ قَدْ اِسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَـيِّفُوْنَا فَمَـا اَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّی تَجْعَلُوْا لَنَا جُعْلًا فَصَالَحُوْهُمْ عَلَی قَطِيْعٍ مِنَ الْغَنَمِ فَـانْطَلَقَ فَجَعَـلَ يَتْفُلُ اَوْ يَقْرَأُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ حَتَّی لَكَاَنَّمَا نَشَطَ مِنْ عِقَالٍ فَانْطَلَقَ يَمْشِیْ مَـا بِهِ قَبْلَهُ قَالَ فَاَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِیْ صَالَحُوْهُمْ عَلَيْهِ فَقَالَ بَعْضُهُمْ اِقْسِمُوْا فَقَالَ الَّذِی رَقَی لاتَفْعَلُوْا حَتَّی نَأْتِیَ رَسُولَ اللّٰهِ ﷺ فَنَذْكُرَ لَهُ اَلَّذِی كَانَ فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا فَقَدِمُوْا عَلَی رَسُولِ اللّٰهِ ﷺ فَذَكَرُوْا لَهُ فَقَالَ وَمَا يُدْرِيْكَ اَنَّهَا رُقْيَةٌ اَصَبْتُمْ اِقْتَسِمُوْا وَاضْرِبُوْا لِیْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ[2] قَالَ فِی الْقَسْطَلَانِی قَوْلُهُ فَجَعَلَ يَتْفُلُ الخ اِنَّ النَّفْثَ دُوْنَ التُّفْلِ فَـاِذَا جَازَ التُّفْلُ جَازَالنَّفْثُ بِطَرِيْقِ الْاَوْلَی قَوْلُهُ اِقْتَسِمُوْا وَاضْـرِبُوْا لِـیْ مَعَهُـمْ بِسَـهْمٍ الخ وَهَذِهِ الْقِسْمَةُ مِنْ بَابِ الْمُرُوَّاتِ وَالتَّبَرُّعَاتِ وَاِلَّا فَهُوَ مُلْكُ الرَّاقِی مُخْتَصًّا بِهِ وَ اِنَّمَـا

١- صحيح بخاری ص٨٥٥ ج٢ باب النفث فی الرقية

٢ - صحيح بخاری ص٨٥٦ ج٢ باب النفث فی الرقية

قَالَ ﷺ اِضْرِبُوْا تَطَيُّبًا لِقُلُوْبِهِمْ وَمُبَالَغَةً فِيْ تَعْرِيْفِهِمْ اَنَّه' حَلَالٌ اِنْتَهَى قَالَ فِي الْمَجْمَعِ الْبُخَارِيْ اَلنَّفْثُ بِفَتْحِ النُّوْنِ وَسُكُوْنِ الْفَاءِ بَعْدَهَا مُثَلَّثَةٌ وَهُوَ شَبِيْهٌ بِالنَّفْخِ وَهُوَ اَقَلُّ مِنَ التُّفْلِ لِاَنَّ مَعَ التُّفْلِ شِيْئًامِنَ الرِّيْقِ اِنْتَهَى قَالَ فِيْ فَتْحِ الْبَارِيْ فِيْ هَذِهِ الْاَحَادِيْثِ اِشَارَةٌ اِلَى الرَّدِّعَلَى مَنْ كَرِهَ النَّفْثَ مُطْلَقًا كَالْاَسْوَدِ بْنِ يَزِيْدَ اَحَدِ التَّابِعِيْنَ تَمَسُّكًا بِقَوْلِهِ تَعَالَى «وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ» وَ عَلَى مَنْ كَرِهَ النَّفْثَ عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ خَاصَّةً كَاِبْرَاهِيْمَ النَّخَعِيِّ اَخْرَجَ ذَلِكَ اِبْنُ اَبِي شِيْبَةَ وَغَيْرُه' فَأَمَّا الْاَسْوَدُ فَلَا حُجَّةَ لَه' فِيْ ذَلِكَ لِاَنَّ الْمَذْمُوْمَ مِنْ نَفْثِ السَّحَرَةِ وَاَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا يَلْزَمُ مِنْهُ ذَمُّ النَّفْثِ مُطْلَقًا .

« و همچنین در اول جزء بیست و چهارم در باب النفث فی الرقیت گفت روایت کرد به ما عبدالعزیز پسر عبد الله الاویسی گفت که روایت کرد به ما سلیمان از یونس او از ابن شهاب او از عروه او از زبیر او از عایشه که فرمود:« وقتی که رسول خداﷺ به جایگاه خوابش می آمد در دو کف دستش « قُلْ هُوَ اللهُ اَحَدٌ» و معوذتین را می دمید بعد از آن با دو دستش صورتش را و آن جایی را که دستش می رسید از بدنش مسح می کرد . عایشه(رض) فرمود پس زمانی که پیامبر از درد می رنجید به من امر می کرد که آن کار را بکنم(دمیدن با قل هوالله همراه معوذتین ومسح بدنش) یونس فرمود : من ابن شهاب را دیدم که وقتی به رختخواب می آمد این کار را انجام می داد . و نیز در اول جزء بیست و چهارم گفت روایت کرد به ما موسی بن اسماعیل گفت روایت کرد به ما ابو عوانه از ابی بشر او از ابو متوکل او از ابوسعید خدری به درستی که قومی از اصحاب رسولﷺ رهسپار شدند در سفرتا اینکه به قومی از اقوام عرب نازل شدند و از آنها

خواستند که آنها را به مهمانی بپذیرند.پس آن قوم مهمان گرفتن آنها را رد کردند.پس سید آن قوم گزیده شد. پس سعی کردند به او با هر چیزی یعنی هر چیزی را پیش او آوردند، فایده ای نمی داد.یکی از آنها گفت اگر شما بیایید نزد آن قومی که بر شما نازل شدند، شاید که نزد بعضی از آنها چیزی باشد. پس نزد آنها آمدندو گفتند: « ای قوم به تحقیق سید ما گزیده شد و ما برای او به هر چیزی سعی کردیم آن چیز فایده نداد. آیا نزد یکی از شما چیزی وجود دارد. پس یکی از آنها گفت بله و به خدا قسم که من دم زننده هستم و لکن ما می خواستیم مهمان شما شویم شما ما را به مهمانی نپذیرفتید.پس من دم زننده نیستم بر شما تا اینکه برای ما مزدی معلوم گردانید. پس صلح کردند آن قوم بر گله ای گوسفند و رهسپار شدند. آن صحابه شروع به دمیدن یا خواندن اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ کرد تا وقتی که رئیس آن قوم (مانند کسی که از بند آزاد شده باشد) حالش خوب شد و شروع به راه رفتن کرد و دردی در وی نماند و بر زیر دستان خود گفت : « مزدی را که به آن صلح کرده اید ، بدهید» پس یکی از اصحاب گفت: آن را تقسیم کنید. ولی آن کسی که دعا خوانده بود گفت: « این کار را نکنید تا پیش رسول خدا ﷺ برگردیم و قصه را همان طوری که بود برایش تعریف کنیم (الخ)پس نگاه می کنیم آنچه را که رسول خدا امر می کند.» پیش رسول خدا آمدند و به او گفتند. پیامبر ﷺ فرمود: «چه چیز تو را به دعا بودن آن فهماند. پاداش راتقسیم کنید مرا نیز همراه آنها سهیم گردانید».

گفت در قسطلانی قوله « فجعل یتفل (الخ) » به درستی که نفث پایین ترازتفل است پس وقتی که تفل جایزباشد نفث به طریق اولی جایز است.« قَوْلُه ' اِقْتَسِمُوْا وَاضْرِبُوْا لِیْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ الخ» و این تقسیمی از باب مروت و بخشش است وگرنه آن پاداش ملک دم زننده می باشد آن ملکی که

خاص او است . و جز این نیست که پیامبرﷺ فرمودند ـ اِضْرِبُوْا ـ به خاطر پاک کردن قلب ها یشان و به خاطر مبالغه کردن در فهماندن ایشان که این پاداش گرفتن حلال است. در مجمع البخاري گفت: نفث با فتح نون و سکون فاء و بعد از آن ثاء می باشد وآن شبیه به نفخ و پایین ترازتفل می باشد زیرا که همراه تفل آب دهان می باشد. در فتح الباري در این باره گفته است این احادیث اشاره است به ردکردن کسی که نفث را (دمیدن را) مطلقًا مکروه می داند. مانند اسود ابن یزید تابعی که با تمسک به قول خدای متعال (وَ مِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِی الْعُقَدِ) **(از شر زنان سحر کننده در گره ها دم زننده) نفث را ناپسند می داند و نیز اشاره است بر کسی که مکروه می داند دمیدن را وقت قرائت قرآن خصوصا مانند ابراهیم نخعی. این حدیث را ابن ابی شیبه و غیر او آورده اند. و اما برای اسود بن یزید دلیلی وجود ندارد در آن مورد زیرا اینکه نفث ناپسند دمیدن جادوگران و اهل باطل می باشد و ازاین آیه نا پسند بودن دم زدن مطلق لازم نمی آید.**

وَ لَا سِیَّمَا بَعْدَ ثُبُوْتِهِ فِی الْاَ حَادِیْثِ الصَّحِیْحَةِ وَ اَمَّا النَّخَعِیُّ فَالْحُجَّةُ عَلَیْهِ مَا ثَبَتَ فِیْ حَدِیْثِ اَبِیْ سَعِیْدِ الْخِدْرِیِّ ثَالِثُ اَحَادِیْثِ هَـذَا الْبَـاب فَقَـدْ قَصُّـوْا عَلَـی النَّبِیِّﷺ اَلْقِصَّةَ وَفِیْهِ اَنَّهُ قَرَأَ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ تَفَلَ وَ لَمْ یُنْكِرْ ذَلِكَﷺ فَكَانَ حُجَّـةً وَ كَذَا الْحَدِیْثُ الثَّانِی الْبَابُ وَ هُوَ حَدِیْثُ عَائِشَةَ (رض) فَهُوَ وَاضِحٌ مِنْ فِعْلِـهِﷺ وَ قَدْ تَقَدَّمَ بَیَانُ النَّفْثِ مِرَارًا وَ مَنْ قَالَ اِنَّهُ لَارِیْقَ فِی النَّفْـثِ وَ تَصَـوَّبَ اَنَّ فِیْـهِ رِیْقًـا خَفِیْفًا اِنْتَهَی قَالَ فِیْ تَفْسِیْرِ الْبَیْضَاوِیِّ اَلنَّفْثُ النَّفْخُ مَعَ رِیْقٍ اِنْتَهَی قَـالَ فِـیْ تَفْسِـیْرِ الْجَلَالَیْنِ اَلنَّفْثُ النَّفْخُ مِنْ غَیْرِ رِیْقٍ وَ قَالَ الزِّمَخْشَرِیُّ مَعَهُ اِنْتَهَی،

به خصوص بعد از ثابت شدن این موضوع در احادیــث صــحیحه، امــا دلیل بر علیه نخعی آنچه که ثابت شده در حدیث ابی سعید خُدری سومین حدیث این باب می باشد به تحقیق که قصه و حکایــت کردنــد بــر پیــامبر اکرم ﷺ این قصه و داستان را و در آن این مطلب مشخص بود به درستی که خواندن سوره فاتحه و دمیدن و انکار نکردن این کار را پیامبر اکرم ﷺ و این دلیل بر اثبات مطلب بود. و همچنین حــدیث دوم ایــن بــاب و آن حــدیث حضرت عایشه صدیقه (رض) در حالی که این واضح و آشکار بود از عمل آن حضرت ﷺ در حالی که بارها گذشت بیان دمیدن از اوکســی کــه گفــت در نفث آب دهان نمی باشد وثابت نمود که در آن کمی از آب دهان می باشــد . ودر تفسیر بیضاوی گفت : نفث همان نفــخ (دمیــدن) همــراه بــا آب دهــان می باشد. و در تفسیرجلالین گفت : نفث همان نفخ (دمیــدن) اســت بــدون انداختن آب دهان .

چون بیان نفث را از احادیث صحیحه و اقوال علمــا اســتماع نمودیــد حالا بیان القا و توجــه آن حضرتﷺرا و بیان اقسام توجه را استماع فرمایید. در ملفوظات حضرت مجدد مِائَةٍ وَ ثَلٰثَةِ عَشَرَ ، نایــب حضــرت خیــر البشــر ، خلیفه خدا، مروج شریعت مصطفی ، عبد الله المعروف غلام علی شاه صاحب دهلوی ـ قدس الله سره العزیزــ مــذکور هســت کــه آن حضــرتﷺ روزی حضرت ابو هریرهؓ را امر کردند که چادر خود را پهن کن ایشان چادر خود را پهن کردند پس آن حضرت ﷺ به هردو دست مبارک خود سه نوبت نوری انداختند و فرمودند که بر سینه خود بمال . حضرت ابــوهریرهؓ همچنــین کردند حق تعالی قوت حافظه چنان ایشان را عطا فرمود کــه هــیچ شــیء از یادش نمی رفت چنانچه هفت هزار و پانصد حدیث از آن حضرتﷺ روایــت کردند . پس از اینجا معلوم شد که توجه و همت نمودن هم مروی از پیغمبــر

است . حضرت غلام علی شاه صاحب در جـواب عـرض کردنـد کـه از ایـن حدیث القا مفهوم می شود که آن حضرتﷺ به سینه حضـرت ابـوهریره رضی الله عنه القاکردند لیکن توجه و همت آن حضرتﷺ از حـدیث دیگـر ظـاهر و بـاهر است که ابن کعب رضی الله عنه را خطرهٔ جهالت به دل آمد آن حضـرتﷺ بـه همـت دست مبارک خود را به قلب ایشان زدند فی الحال از قلب ایشان آن خطـره مرتفع شد و از سینه آن باطل محو شد و گفت «کَاَنِّیْ اَنْظُـرُ اِلَـی اللهِ فَرْقًـا » و هم آن حضرتﷺ اصحاب دیگر را برای دفع خطـرات مـا سـوی الله دسـت مبارک خود را از سر تا ناف می کشیدند ، چنان اثر آن همت ظاهر گردید که تا زمان حیات خطره در سینه بی کینـه اش وارد نشـد. در تفسـیر عزیـزی درسوره ﴿ اِقْرَاْ بِاسْمِ رَبِّكَ ﴾ آورده است بدانکه تأثیر حضرت جبرئیل بـه آن حضرت ﷺ در روح ایشان به واسطه فشردن و در بر گرفتن به نهایت مرتبـه کمال ثابت است . زیرا که انواع تأثیر کاملان در غیر خود آنرا در عرف اهـل طریقت ،توجه می نامند و آن به چهار قسم است :

اول تـاثیر انعکاسـي : به منزله آنکه شخصی عطـر خـوب مالیـده در مجلس بیاید وبوی آن عطر در مشام همنشینان او تأثیر کند و به آن متلـذذ شوند واین نوع اضعف انواع تاثیر است ، زیرا که آن تأثیر در همـان مجلـس صحبت، باقی است وبعد از آن هیچ نمی ماند .

دوم تاثیر القايي : به منزله آنکه شخصی فتیله و روغـن در مسـکوره (چراغ های روغن منداب) مهیا کرده بیارد وشخص دیگر که آتـش دارد آن فتیله را روشن کند پس چراغ درست شود واین نوع تأثیر بالجمله قوت دارد که بعد از صحبت ، افاده واستفاده نیز اثر آن باقی می ماند . لیکن اگر مـانع قوی مثل باد تند وباران وغیر ذلک طاری گردد ، اثـر آن زایـل گـردد ونیـز

تهذیب نفس ولطایف آن در این نوع تأثیر نمی گیرد . چنانچه ناکارگی روغن وقتی که مسکوره رافقط شعله اصلاح نمی تواند کرد .

حَدَّثَنَا : مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ بْن نُمَيْرٍ قَالَ حَدَّثَنَا اَبِیْ قَالَ لَنَا اِسْمَاعِيْلُ بْنُ اَبِی خَالِدٍ عَنْ عَبْدِاللهِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عَبْدِالرَّحْمَن بْن اَبِیْ لَيْلَى عَنْ جَدِّهِ عَنْ اُبَیٍّ بْن كَعْبٍ قَالَ كُنْتُ فِی الْمَسْجِدِ فَدَخَلَ رَجُلٌ يُصَلِّیْ فَقَراَ قِرَائَةً اَنْكَرْتُهَا عَلَيْهِ ثُمَّ دَخَلَ آخِرُ وَقَراَ قِرَائَةً سِوَى قِرَائَةِ صَاحِبِهِ فَلَمَّا قَضَيْنَا الصَّلَوةَ دَخَلْنَا جَمِيْعًا عَلَى رَسُوْلِ اللهِ ﷺ فَقُلْتُ اِنَّ هَذَا قَرَاَ قِرَائَةً اَنْكَرْتُهَا عَلَيْهِ وَدَخَلَ آخِرُ فَقَرَاَ سِوَى قِرَائَةِ صَاحِبِهِ فَاَمَرَهُمَا رَسُوْلُ اللهِ ﷺ فَقَرَاَ فَحَسَّنَ النَّبِیُّ ﷺ شَاْنَهُمَا فَسَقَطَ فِیْ نَفْسِیْ مِنَ التَّكْذِيْبِ وَلَا اِذْا كُنْتُ فِیْ الْجَاهِلِيَّةِ فَلَمَّا رَاَى رَسُولُ اللهِ ﷺ ما قَدْ غَشِيَنِیْ ضَرَبَ فِیْ صَدْرِیْ فَفِضْتُ عَرَقًا وَكَاَنَّمَا اَنْظُرُ اِلَى اللهِﷻ فَرَقًا فَقَالَ لِیْ يَا اُبَیُّ اَرْسَلَ اِلَیَّ اَنْ اَقْرَاَ الْقُرْآنَ عَلَى حَرْفٍ فَرَدَدْتُ اِلَيْهِ اَنْ هَوِّنَ لِاُمَّتِیْ :اَللَّهُمَّ اِغْفِرْ عَلَى اُمَّتِیْ فَرَدَّ اِلَیَّ الثَّانِيَةَ اَنْ اَقْرَاَهُ عَلَى حَرْفَيْنِ فَرَدَدْتُ اِلَيْهِ اَنْ هَوِّنَ لِاُمَّتِیْ فَرَدَّ اِلَیَّ اَلثَّالِثَةَ اَقْرَاَهُ عَلَى سَبْعَةِ اَحْرُفٍ فَلَكَ بِكُلِّ رَدَّةٍ رَدَدْتُكَهَا مَسْأَلَةٌ تَسْأَلُنِيْها عَنْهَا فَقُلْتُ اَللَّهُمَّ اِغْفِرْ لِاُمَّتِیْ وَاَخَّرْتُ الثَّالِثَةَ لِيَوْمٍ يَرْغَبُ إِلَیَّ اَلْخَلْقُ كُلُّهُمْ حَتَّى اِبرَاهِيْمُ عليه السلام[1]

بیان کرد برای ما محمد پسر عبدالله بن نمیر گفت بیان کرد برای ما پدرمن گفت برای ما اسماعیل بن خالد از عبداله بن عیسی بن عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدر بزرگ خود از اُبَیِّ بن کعب گفت بودم من در مسجد پس داخل شد مردی در حالی که نماز می خواند. پس خواند قرائتی را که من از

١- صَحِيْحُ الْمُسْلِمِ ص٢٧٣ ج١ كِتَابُ فَضَائِلِ الْقُرْآنِ وَمَا يَتَعَلَّقُ بِهِ بَابُ بَيَانِ الْقُرْآنِ اُنْزِلَ عَلَى سَبْعَةِاَحْرُفٍ وَبَيَانِ مَعْنَاهَا

او نپسندیدم. پس داخل شد مرد دیگری و خواند قرائتی را غیر از قرائت رفیقش . زمانی که تمام کردیم نماز را داخل شدیم ما همگی بر حضرت پیامبر ﷺ پس گفتم من به درستی که این خوانده است قرائتی را که من نپسندیده ام از او و مرد دیگری داخل شد غیر از قرائت رفیقش خواند. پس هردوی ایشان را پیامبرﷺ به خواندن امر کردو پس تحسین گفت جایگاه هردوی آنها را در نثس من آنچه از دروغ واقع شده بود از بین رفت در این هنگام من در جاهلیت بودم پس زمانی که دید حضرت پیامبرﷺ این جریان را که پوشیده مرا پس زد به سینه من و ریختم من عرق گویا اینکه نگاه می کنم به سوی خداونداز روی ترس شدید .پس گفت برای من ، ای اُبَیّ فرستاده است به سوی من اینکه بخوانم قرآن را بر یک حرف پس رد کردم من به سوی او اینکه آسان کند بر امت من پروردگارا ببخشای بر امت من. مرتبه دوم اینکه بخوانم او را بر دو حرف و پس رد کردم به سوی او اینکه آسان کند بر امت من بازگردانید به سوی من مرتبه سوم اینکه بخوانم او را بر هفت حرف. برای تو به هر باز گردانیدن که بازگردانیدم آن را، مسأله ای می باشد که سؤال کنی تو از آن و گفتم من این بار، خدایا! بیامرز برای امت من و تا خیر کردم مرتبه سوم برای روزی که رغبت کند به سوی مخلوق تمامی ایشان حتی ابراهیم‌علیه‌السلام .

سوم تأثیر اصلاحي : به منزله آنکه آب را از دریا یا از چاه در خزانه جمع کنند و راه خزانه را تا فواره حوض از خس و خاشاک صاف نمایند ، به قوت تمام در آن راه روان سازند تا فواره بجوشد و اثر آن اقوا است از اثر و تاثیر سابق که صلاح نفس و تهذیب لطایف نیز در این می باشد . لیکن به قدر استعداد خزانه و مسافت راه آب، فیضان می شود نه به قدر چاه ودریا . معهذا اگر در خزانه آفتی برسد از آن نقصان می پذیرد .

چهارم تأثیر اتحادي : که شیخ روح خود را که حامل کمـالی اسـت بـا روح مستفید به قوت تمام متحد سازد تا کمال روح شیخ بـه روح مسـتفید انتقال نماید و این مرتبه قوی ترین نوع تأثیر است ، زیرا ظاهر است کـه بـه حکم اتحاد روحین ، هر چه در روح شیخ است به روح تلمیـذ مـی رسـد و باربار حاجت استفاده نمی ماند. در اولیاء الله این قسم تأثیر به معذرت واقـع شده از حضرت خواجه باقی بالله ـ قدس سره ـ منقول اسـت کـه روزی در خانه ایشان ، چند کس مهمان شدند وماحضری موجود نبود. اوقات حضـرت خواجه در فکر ضیافت مهمانان مشوش شده در تلاش ما حضر شدند. اتفاقـا نانوایی متصل خانه ایشان، دکان داشت بر این مطلع شده یـک قـرص نـان خوب پخته با نهاری مکلف ومرغن به خدمت ایشان آورد .وقت ایشان به این سلوک او بسیار خوش شد. فرمودند« بخواه چه می خواهی » او عـرض کـرد که مرا مثل خود سازید. فرمودند:« تحمل این حالت نمی توانی کـرد چیـزی دیگر بخواه» او بر همین سوال اصرار داشت وخواجه اعراض فرمودند تا آنکه لجاج او بسیار شد. ناچار او را در حجره بردند وتـأثیر اتحـادی روح کردنـد چون از حجره بر آمدند میان خواجه و میان نانوا در صـورت وشـکل ، هـیچ فرق نمانده بود. مردم را امتیاز مشکل افتاد این قدر بود که حضرت هوشیار بودند وآن نانوایی مدهوش وبیخود.

آخر بعد از صد روز در همین حالت سکر وبیهوشـی قضـا کـرد (رح) بالجمله جبرئیل عليه السلام در این افشردن تاثیر اتحادی بود که روح لطیف خود را از راه مسام(سوراخ) بدن ، درون بدن آن حضرت ﷺ داخل فرمـوده بـا روح مبارک متحد ساختند وچون شیر وشکر به هم آمیختنـد و حالـت عجیـب درمیان بشریت وملکیت پیدا شد که در بیان نمی آید.

بدان ای طالب صادق وبر تو مخفی مباد که حضرت حــق ﷻ از لطــف وکرم خود برای حضرت غوث المحققین وقطـب العــارفین، برهــان الــولایـة المحمدیه وحجــة الشــریعة المصطفــویه، الامام الهمــــام ، قــدوة الاولیــــاء الکرام، المحبوب الربانی، المجدد والمنور للالف الثانی، امامنا وقبلتنا، حضرت شیخ احمــد الفاروقی السرهندی النقشبنــدی ـ قدس الله سره الاقدس ـــ هر چهار طریقه که عبارت از طریقــه عِلّیــه نقشــبندی وقــادری وچشــتی وسهروردی است، عنایت نموده ومرحمت فرموده است. وحضرت مجدد الف ثانی از خانواده های هر چهار طریقه مجاز گشته ومأذون گردیدنــد چونکــه جناب حضرت قطب فلک ارشاد وغوث ابدال و اوتاد، رئیس الاولیاء وسلطان اصفیاء وبرهان الاتقیا، قبله عالم وکعبه امم، قبلــه جهــان وکعبــه مــرادان، والد ماجدی، غوث اوان ، محبوب الرحمن برای قبله گاهی وارشــاد پنــاهیم مجاز ومأذون از طریقه علیه نقشبندیه مجددیه می باشد از هر چهار طریــق اذن دارد ، لهذا بر این حقیر لازم گردید که خانواده ها و مشــایخ هــر چهــار طریق را بیان سازم تا به هر کس از خاص وعام معلوم گردد وطریقه ای کــه متضمن هر چهار طرق باشد، البته که موصول است واقــرب الطــرق واســهل می باشد. باید ولازم است که هیچ کس از خاص و عام از ایــن طریقــه، روی نتابد که در این طریقه فیوضات و برکات از هر چهار طریق بر سالک، فــایض می گردد. لیکن نسبت نقشبندیه غالب است بر طرق دیگر. چنانچه حضــرت مجدد مأته ثالثه عشر، نائب حضرت خیر البشر، خلیفه خدا، مروج شــریعت مصــطفی، عبــدالله المشــتهر بــه غــلام علــی شــاه دهلــوی صــاحب (رح) می فرمودند:« که در طریقه مجددیه، چهار دریای فیض جاری است .نســبت نقشــبندی وقــادری وچشــتی وســهروردی. لــیکن اول غالــب اســت»

(وَلِكُلٍّ مِنَ الطُّرُقَاتِ الثَّلَاثَةِ مَعْمُولَـاتٌ فِـيْ ضِـمْنِ الطَّرِيْقَـةِ النَّقْشْـبَنْدِيَّةِ كَمَـا هُـوَ

الْمَذْکُوْرُ فِی الْمَکْتُوْبَاتِ الْاِمَامِ الْاَجَلِّ الْمُجَدِّدِ لِلْاَلْفِ الثَّانِی قُدِّسَ سِرُّهُ ' الْاَقْدَسُ.) و برای هر یکی از سه طریقه معمول است در ضمن طریقه نقشبندیه چنانچه مذکور است در کتاب مکتوبات امام الاجل مجدد الف ثانی ـ قدس سره الاقدس ـ

بدان که قرآن ، کلام محبوب حقیقی است ـ جلّ جلاله وعمّ نواله ـ شفا ورحمت است مر جمیع مؤمنین ومؤمنات ومسلمین ومسلمات را اولًا بر قلب منور حضرت محمد مصطفی ﷺ نازل شد هیچ چیز در ممکن غیب الهی نبود الا در کلام الله بود کَقَوْلِهٖ تَعَالَیْ﴿وَلَا رَطْبٍ وَّ لَایَابِسٍ اِلَّا فِیْ کِتَابٍ مُّبِیْنٍ﴾[1] چونکه سنت الله چنین جاری شده است که فیض و رحمت او بی واسطه کامل ومکملی بر دیگران نمی رسد .پس اول کامل ومکمل او بودﷺ هیچ چیز در ممکن غیب الهی نماند ، مگر اینکه در باطن شریف او ریخت.

✓ بیت :

هر چه حق از بارگاه کبریا ریخت در صدر شریف مصطفی

بعد از آن واسطه فیض کل به دیگران اوست عَلَیْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ اِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَبَطْنًا بَعْدَ بَطْنٍ اِلَی سَبْعَةِ اَبْطُنٍ . ظهر قرآن را که عبارت از علم

۱-﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَّرَقَةٍ اِلَّا یَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِیْ ظُلُمَاتِ الْاَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَّ لَا یَابِسٍ اِلَّا فِیْ کِتَابٍ مُّبِیْنٍ. ﴾سوره انعام آیه ۵۹

«و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر اینکه از آن خبر دار است و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر اینکه در لوح محفوظ ثبت و ضبط است. »

ظاهر شريعت است، بر اهل ظاهر که عبارت از علمـای عامـل شـریعت انـد ریخت وبطن قرآن را که عبارت از باطن وحقیقت شریعت اسـت بـر خـواص ریختند از آل واصحاب کرام خود چون که استعدا د شریف ایشان قابل ایـن معنی بود ، از این شربت شفا به قدر استعداد ایشان در صدر ایشان ریخت.

✓ بیت :

آیینـه حسـن تو می نماید روی

دریغ که آیینه،منقشه در زنگ است

در بیان القاي نسبت باطني در سلسله مباركه طریقه نقشبندیه

اما بدان ای طالب صادق که فاضل تـر و عـالی اسـتعداد تـر از همـه حضرت ابوبکرﷺ بود (كَمَا قَالَ رَسُوْلُ اللهِﷺ مَا فَضَلَكُمْ اَبُوْبَكْرٍ بِكَثْرَةِ الصَّلَوةِ وَلَا صَوْمٍ وَلَكِنْ بِشَيْءٍ وَقَرَ فِيْ صَدْرِهِ.)چنانچه رسول اکرم ﷺ فرمود: فاضـل تـر نشد بر شما ابوبکر صدیقؓ به سبب کثرت نماز و نه به سبب روزه گـرفتن لیکن به سبب چیزی که اثر آن در سینه اش باقی است سـوزش محبـت در سینه اش بود . و عبارت از آن شئ ،کمـال محبـت و مناسـبت بـود بـه آن حضرت ﷺ که آتش محبت ،جگر مبارکش را سوخته بود. هر وقتی که آهـی می کشید هفت محله بوی جگر سوخته را می شنید .

✓ بیت :

هر آه جگرسوز که ازسینه بر آید دوداست کزو بوی کباب جگر آید

از این جهت که کمال مناسبت وقابلیت ومحبـت بـه آن حضـرتﷺ داشت آن حضرت نیز هر چه از بارگاه کبریا در صدر شریف او ریخته بودنـد او نیز در صدر شریف یار غار خود ابابکر صدیقؓ ریخت.

✓ بیت :

او همه در سینه صدیق ریخت　　لا جرم تا بود از آن تحقیق ریخت

ما للتراب ورب الارباب یعنی آدمی را قابلیت آن نیست این فیض ورحمت الهی که عبارت از ظهر وبطن قرآن است که آن شفا ورحمت است مر مؤمنین را در باطن او بزند مگر آنکه حق ﷻ از راه نهانی در باطن یکی تجلی فرماید واین معنی که عبارت از درد وطلب در او پیدا شود او را بر در یکی از دوستان خود کشد .

✓ بیت :

تا طلب اندر درون ناید پدید　　مشک در نافه زخون ناید پدید

بعد از پیدا شدن درد وطلب در باطن یکی ، چاره ندارد که می کشد او را به صحبت کامل مکمل یا کامل مکمل را به سر وقت او می رساند .

بدان ای طالب صادق که بعد از حضرت رسول اکرم ﷺ حق ﷻ به صفت صدق وارادت وعلم وحکمت وتجلی کرد در باطن شریف حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و این درد طلب در او پیدا شد وکشید او را به صحبت شریف حضرت پیغمبر ﷺ ومدت مدید به خدمت وملازمت در صحبت شریف او استعداد شریف خود را قابل ومناسب می ساخت .وبه قدر مناسبت از باطن شریف او ،کسب سعادت می کرد تا که مناسبت تمام به باطن او پیدا کرد ونیزپیامبر ﷺ هر چه از بارگاه کبریا در باطن شریف او ریخته بودند در باطن شریف یار غار خود ریختند.

✓ بیت :

صحبت پیر به ز هر عمل است　　هرکه با او نشست درعمل است

این عمل همچو راز پنهان است　　رهبرت سوی وصل جانان است

و بعد از آن حق ﷻ به این صفت و ارادت ، در بــاطن شــریف حضــرت سلمان فارسی تجلی کرد واین درد طلب در او پیدا شــد و او را بــه صــحبت شریف حضرت ابوبکر صدیق رضي الله عنه کشید ومدت مدید وعهد بعید بــه خــدمت وملازمت در صحبت شریف اواستعداد شریف خود را قابل ومناسب ســاخت به قدر مناسبت او نیز ریخت از این شربت شفاء ـ ﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَّ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ﴾ [1] «و فرود می آوریم از قرآن آنچه وی شفاء است و رحمت است مسلمانان را »در باطن شریف او به قــدر اســتعداد وبعــد از آن حق ﷻ به صفت ارادت وعلم وحکمت در باطن شریف حضرت امام قاسم بــن محمد بن ابوبکر صدیق رضي الله عنه تجلی فرمود واین درد طلب در او پیدا شد او را به صحبت سلمان فارسی کشید . او نیز مدت مدیــد بــه خــدمت وملازمــت وصحبت شریف او استعداد شریف خود را قا بل ومناسب ساخت او نیــز بــه قدر مناسبت از این شربت شفا درباطن شریف اوبه قدر استعداد او ریخت.

✓ بیت :

من و دردت مرا دوا این بس   از توام شربت شفا این بس

وبعد از آن حق ﷻ به صفت صدق و ارادت و علم وحکمــت در بــاطن شریف حضرت امام جعفر صادق (رح) تجلی فرمود و ایــن دردو طلــب در او پیداشد وکشید اورا به صــحبت شــریف قاســم بــن محمــد بــن ابــی بکــر صــدیق(رح) مــدت مدیــد او را نیــز بــه ریاضــت در صــحبت شــر یــف او استعدادخود را قابل ومناسب ساخت او نیز ریخت از این شربت شفا در باطن شریف او به قدر استعداد او وبعد از آن حق ﷻ به این صفت و ارادت در باطن شــریف سلــطان العارفین ، ابویزید بســطامی ـ قدس ســره ـ تجلی فرمود

۱ـ سوره بنی اسرائیل آیه ۸۲

کشید این درد طلب او را به صحبت شریف امام جعفـر صـادق (رح) او نیـز ریخت از این شربت شفا در باطن شریف او به قدر اسـتعداد او وبعـد از آن حق ﷻ به صفت ارادت تجلی فرمود در باطن شریف حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی ـ قـدس سـره ـ و این درد طلب کشید ایشان را به صحبت شریف سلطان ابویزید بسطامی ـ قدس سره ـ ایشان نیز به مدت مدید به خدمت و ریاضت استعداد شریف خود را قابل ساختند ایشان نیز از این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان ریختند.

وبعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت تجلـی فرمـود در بـاطن شـریف حضرت شیخ ابوالحسن خرقانی واین درد طلب کشید ایشان را به صـحبت شـریف سلـطان ابو یزیدـ قدس سره ـ ایشـان نیز مدت مدید به خـدمت وریاضت استعداد شریف خود را قابل ساختند ایشان نیـز ریختنـد از ایـن شربت شفا در باطن شریف به قدر استعداد ایشان .وبعد از آن حق ﷻ تجلی فرمود به این صفت وارادت در بـاطن شـریف حضـرت ابوالقاسـم گرگـانی ـ قدس سـره ـ و این درد طلـب کشیـد او را به صحبـت شیـخ ابوالحسن خرقانی ایشان مدت مدید استعداد شریف خود را قابل ومناسـب سـاختند. ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر اسـتعداد ایشان .وبعد از آن حق ﷻ تجلی فرمود به صفت ارادت وعلم و حکمـت در باطن شـریف شیخ ابوعلـی فارمدی ـ قدس سره ـ کشیـد این درد و طلب ایشان را به صحبت شیخ ابوالقاسم گرگانی .ایشان نیز مدت مدید به ریاضت وخدمت استعداد شریف خود را قابل ومناسب ساختند ایشان نیـز ریختنـد این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشـان .وبعـد از آن حق ﷻبه صفت وارادت وعلم وحکمت در باطن شریف حضـرت ابویوسـف همدانی تجلی فرمود کشید این درد و طلـب ایشـان را بـه صـحبت شـیخ

ابوعلی فارمدی طوسـی ـ قدس سره ـ ایشـان نیز بـه ریاضـت وخـدمت استعداد شریف خود را قابل ومناسب ساختند. ایشان نیز ریختند این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان .

✓ بیت :

مرید باش کزینجارسید هرکه رسید

زآستـان ارادت بـر آسمـان مـراد

وبعد از آن حق ﷻ به صفت وارادت وعلم وحکمت در باطن شریف خواجه جهان خواجه عبدالخالق غجدوانی ـ قدس سره ـ تجلی فرمود واین درد طلب در او پیدا شـد وکشـید ایشـان را بـه صـحبت شـریف خواجـه ابویوسف. ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان وبعد از آن حقﷻ به صفت وارادت وعلم وحکمت در بـاطن شریف خواجه عارف ریوگری تجلی فرمود و این درد طلب کشـید ایشـان را به صحبت شریف حضرت خواجه عبدالخالق غجدوانی ـ قدس سره ـ ایشان نیز به ریاضت وخدمت استعداد شریف خود را قابل ومناسب ساختند ایشان نیز ریختند این شربت شفا را در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان. وبعد از آن حق ﷻ به صفت وارادت وعلم وحکمت در باطن شریف خواجـه محمود انجیر فغنـوی ـ قدس سره ـ وکشیـد این درد ایشان را به صحبـت شریف خواجه عارف ریوگری ـ قدس سره ـ ایشان نیز به ریاضت وخـدمت استعداد شریف خود را قابل ومناسب ساختند ایشان نیز ریختند این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد وبعد از آن حـق ﷻ بـه صـفت وارادت وعلم وحکمت در باطن شریف خواجه عزیزان علی رامتنـی .تجلـی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد. و ایشـان را بـه صـحبت خواجـه محمود انجیری فغنـوی ـ قدس سره ـ کشیـد ایشان نیز مدتی به ریاضت و

خدمت در صحبت شریف ایشان استعداد شریف خود را قابل ساختند نیز ریختند از این شربت شفا بر باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان .

و بعد از آن حق ﷻ به صفت اراده در باطن شریف خواجه محمد بابا سماسی ـ قدس سره ـ تجلی فرمود این درد طلب کشید ایشان را به صحبت شریف خواجه عزیزان علی رامتنی ـ قدس سره ـ ایشان نیز مدت مدید به خدمت ملازمت استعداد شریف خود را قابل و مناسب ساختند و ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان. و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت در باطن شریف سید امیر کلال ـ قدس سره ـ تجلی فرمود و این درد طلب کشید ایشان را به صحبت خواجه محمد باباسماسی ـ قدس سره ـ ایشان به خدمت و ملازمت بسیار استعداد شریف خود را قابل و مناسب این معنی ساختند و ایشان ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان. و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت و حکمت در باطن شریف حضرت خواجه بزرگ خواجه بهاءالدین المعروف به نقشبند ـ قدس سره ـ تجلی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد کشید ایشان را به صحبت شریف سید امیر کلال ـ قدس سره ـ ایشان نیز مدتی مدید به ریاضت و خدمت و ملازمت در صحبت شریف ایشان استعداد شریف خود را قابل و مستعد این معنی ساختند ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان آنچه در باطن شریف بود.

اما بدان ای طالب صادق که استعداد شریف خواجه بزرگ ، در کمال وسعت وقوت و گشادگی بود به این مقدارقانع نشد غالبا حق ﷻ از کمال فضل وعنایت خود روحانیت حضرت خواجه جهان خواجه عبدالخالق غجدوانی را مددکار حال ایشان گردانید آنچه در باطن شریف حضرت

پیغمبرﷺ ازبارگاه کبریا ریخته بودند نوبت آخر در بـخـارا در بـاطن شـریف ایشان ریخته اند. غالبا این دو بیـت حضـرت مولـوی عبـدالرحمن جـامی ـ قدس سره ـ شاهد است براین معنی.

✓ بیت :

سکه که در یثرب و بطحازدند نوبـــت آخـــر به بخـارا زدند
ازخط آن سکه نشد بهره مند جزدل بی نقــش شـه نقشبند

وبعــداز آن حق سبحانه وتعالى به صفت ارادت دربــاطن شــریف مولانــا یعقــوب چرخی ـ قــدس سره ـ فرمود و این درد طلب در او پیدا شد وکشید ایشان را اولًا به صحبت شریف حضرت خواجه بزرگ ـ قدس ســره ـــ وثانیًـا بـه صحبت خواجه علا ءالدین عطــار ـ قدس سره ـ نیز مدت مدید به خدمت و ریاضت بسیار در صحبت شریف ایشان اســتعداد شــریف خــود را مناســب ومستعد این معنی ساختند از این شربت شفا ریختند درباطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان .و بعد از آن حق سبحانه وتعالى به صفت ارادت دربــاطن شــریف حضرت خواجه عبید الله احــرار ـ قدس سره ـ تجلی فرمود و این درد طلب درایشان پیدا شد وکشید ایشان را به صحبت شریف حضرت مولانا یعقــوب چرخی ـ قدس سره ـ ایشــان نیز مدتی به خدمت وملازمت استعداد شریف خود را قابل این معنی ساختند ازاین شربت شفا به قدر اســتعداد ایشــان و بعد از آن حق سبحانه وتعالى به صفت ارادت در باطن شریف حضرت مولانا محمد زاهــد ـ قدس سره ـ تجلی فرمــود و این درد طلب در ایشان پیــدا شــد و کشــید ایشان نیز مدتی به خدمت و ملا زمت ایشان استعداد شریف خــود را قابــل این معنا ساختند ارادت در باطن شریف حضــرت خواجــه درویــش محمــد ـ قدس سره ـ تجلــی فرمود و این درد طلــب در ایشان پیدا شــد و کشــید ایشان را به صحبت شریف حضرت خواجه محمد زاهد ـ قدس سره ـ ایشان

نیز مدتی مدید به صحبت و ملازمت ایشان استعداد شریف خود را قابل و مناسب این معنا ساختند و ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان .و بعد از آن حق ﷻ به صحبت ارادت در باطن شریف حضرت خواجگی امکنکی تجلی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت شریف حضرت خواجه محمد درویش ـ قدس سره ـ ایشان نیز مدتی به خدمت و ملازمت ایشان استعداد و شریف خود را قابل این معنا ساختند ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان و قدر استعداد ایشان .و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت در باطن شریف حضرت خواجه باقی بالله ـ قدس سره ـ تجلی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت شریف حضرت خواجگی امکنکی ـ قدس سره ـ ایشان نیز مدت مدید ریاضت و خدمت استعداد شریف خود را قابل این معنا ساختند و ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان .

و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت و علم و حکمت در باطن شریف امام ربانی مجدد الف ثانی امام الشریعة والطریقة والحقیقة **قطب المدققین حضرت شیخ احمد فاروقی ـ قدس سره ـ تجلی فرمود و این درد و طلب در ایشان پیداشد و کشید ایشان را به صحبت شریف حضرت خواجه باقی بالله ـ قدس سره ـ ایشان نیز مدت مدید و عهد بعید به ریاضت و خدمت استعداد شریف خود را قابل و مناسب این معنی ساختند و ایشان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان آنچه که داشتند چون که استعداد شریف حضرت مجدد الف ثانی ـ قدس سره ـ در کمال وسعت و قوت بود به این مقدار قانع نشدند غالبًا حق ﷻ از کمال فضل و عنایت خود ایشان را به خدمت و ملازمت حضرت شاه سکندر قادری و حضرت مختوم**

عبد الاحد چشتی و حضرت شیخ عبد الاحد سهروردی کشید ایشـان نیـز مدت مدید به خدمت و ریاضت استعداد خود را قابل ایـن معنـی سـاخت و هرکدامین از این بزرگواران ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان آنچه در ایشان بود از این جهت جامع هـر چهـار طریقـه کـه نقشـبندیه و قادریه و چشتیه و سهروردی می باشد گردیدند و فیوضات و برکـات ارادت از هر چهار طریقه بر ایشان وارد می گردید و بعد از ایشان هر کس که داخل طریقه انیقه مجددیه شوند.(الی یوم القیامـة) فیو ضات و برکات بزرگـان هـر چهار طریق بر سالک وارد می گرددو لازم است که هیچ کس از خاص و عـام از این طریقه روی نتابد که در آن نفع کثیر است از هـزاران یکـی محـروم نخواهد شد اِلَّا مَنْ خَذَلَهُ اللهُ وَعَابَ اَوْلِيَائَـهُ (مگر کسی که خداوند او را خـوار وفروگذاشت و کسی که عیب جویی اولیای خدا را بکند.) در طـرق دیگـران از هزاران یکی به مقصود نمی رسند اَلْعَاقِلُ يَكْفِيْهِ الْاِشَـارَةُ (عاقـل را اشـارتی کافی است) .

و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت و علم و حکمت در بـاطن شـریف ایشان عروة الوثقی خواجه محمد معصوم ـ قدس سره ـ تجلی فرمود و ایـن درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت والد ما جد ایشـان حضرت شیخ احمـد فاروقی ـ قدس سره ـ ایشان نیز مدت مدید به ریاضت و خدمت ، استعداد شریف خود را قابل این معنی ساختند و ایشان ریختنـد از این شربت شفا درباطن ایشان به قدر استعداد ایشان و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت و علم و حکمت در باطن شریف حضرت سلطان الاولیاء شیخ سیف الدین تجلی نمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت شریف حضرت خواجه محمد معصـوم ـ قدس سره ـ و ایشان نیز مدت مدید به ریاضت و خدمت استعداد شریف خود را قابل و مناسـب ایـن

معنی ساختند و ایشان ریختند از این شربت شفا در باطن ایشـــان بــه قــدر استعداد ایشان .و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت و علم و حکمت در باطن شریف سید السادات سید نور محمد بدوانی تجلی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شــد و کشیــد ایشــان را به صحبــت شــریف حضـــرت شــیخ سیـــف الدین ـ قدس سره ـ و ایشـــان نیز مــدت مدید به خدمت و ملازمت، استعداد شریف خود را قابل این معنی ساختندوایشان ریختند ازاین شربت شفا درباطن ایشان به قدراستعداد ایشان.

و بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت و علم وحکمت در بــاطن شــریف قیم طریقه احمدیه ومحیی سنن نبویه ، حضرت شـــمس الــدین حبیــب الله میرزا جان جانان مظهر شهیــد ـ قدس سره ـ تجلی فرمود و این درد طلــب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت شریف حضــرت ســید نــور محمــد بدوانی ـ قدس سره ـ ایشـــان نیز مدت مدید به ریاضــت و خدمت، استعداد شریف خود را قابل این معنی ســاختند و ایشـــان ریختنــد از ایــن شربت شفا در باطن ایشان به قدر استعداد ایشان .و بعد از آن حــق ﷻ بــه صفت ارادت و علم و حکمت در باطن شریف حضرت مجدد مأته الثالثه عشر نایب حضرت خیر البشر، خلیفه خــدا، مــروج شــریعت مصــطفی، عبــدالله المعروف به غلام علی احمدی ـ قدس سره ـ تجلی فرمود واین درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت شریف حضرت حبیب الله میرزا جان جانان ـ قدس سره ـ و ایشـــان نیز مدت مدید و عهد بعید به خدمت و ملازمت، استعداد شریف خود را قابل و مناسب این معنی ساختند و ایشـــان ریختند از شربت شفا در باطن ایشان به قدر استعداد ایشـــان . و بعــد از آن حقﷻ به صفت ارادت و علم و حکمت در باطن شریف حضرت قیوم زمــان، قطب دوران، شاه ابو سعید احمدی تجلی فرمود و این درد طلــب در ایشـــان

پیدا شد و کشید ایشان را بــه صـحبت شــریف حضــرت غــلام علــی شــاه دهلوی ــ قدس سره ــ و ایشان نیز مدت مدید به ریاضت و خدمت، استعداد شریف خود را قابل این معنی ساختند و ایشان ریختند از این شربت شفا در باطن ایشان به قدر استعداد ایشان و بعد از آن حــق ﷻ بــه صــفت ارادت و علم و حکمت در باطن شریف حضرت غوث اوان محبوب رحمان شاه احمــد سعید احمــدی ــ قدس ســره ــ تجلی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت والد ماجد ایشان حضرت ابو سعید ــ قدس سره ــ و ایشــان نیز مدت مدید به خدمت و ملازمت، استعداد خود را قابل و مناسب این معنی ساختند و ایشان ریختند از ایــن شــربت شــفا در بــاطن شریف ایشان به قدر استعداد ایشان.

بعد از آن حق ﷻ به صفت ارادت و علم و حکمــت در بــاطن شــریف حضرت غوث زمان، قطب دوران ، امام الهدی و الیقین، مقــدام الســالکین و العارفین، حاجی الحرمین الشریفین، مقبول رب المشرقین، وسیلتنا الی الله الصمــد، جنــاب مولانا حاجی دوست محمــد ــ قدس سره الاقدس ــ تجلــی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شــد و کشــید ایشــان را بــه صــحبت شریف حضرت احمد سعیــد ــ قدس سره ــ و ایشــان نیز مدت مدید و عهد بعید به ریاضت وخدمت در ملازمت ایشان استعداد شریف خود را قابل ایــن معنی ساختند و ایشان ریختند از این شربت شفا در بــاطن شــریف ایشــان آنچه که داشتند. و بعد از آن حقﷻ به صــفت ارادت و علــم و حکمــت در باطن شریف حضرت غوث اوان، محبوب رحمان، عاشــق الله، محبــوب الله ، خواجه خواجگان، پیر پیران، قطب فلک از شاه و غوث ابدال و اوتاد رئــیس اهل الله و هادی خلق الله، جد امجدی سلطان اهل جذبه ، وســیلتنا الــی الله حضرت قبلتنا و کعبتنا جناب مولا نا امان الله صاحب ــ قدس سره الاقدس ــ

تجلی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشــان را اولًــا بــه صحبت شریف حضرت میان محمــد جان قندهــاری ـ قدس سره ـ تا مدت شش سال به خدمت و ملازمت ایشان بودنــد از ایشــان حــظ وافــر یافتنــد چونکه ایشان از این دار پر ملال به وصل ایزد متعال ملاقی شدند باز حق ﷻ ثانیًا کشید آن جد امجد را به صحبت میان سلیمــان ـ قدس سره ـ چنــــد. مدت به خدمت و ملازمت ایشان بودند از ایشان نیز نصیب وافر یافتند چون که استعداد شریف حضرت جد امجد در کمال وسعت و قوت و گشادگی بــود به این مقدار قانع نشده اند غالبًا حضرت حقﷻ از کمال فضل و عنایت خود و به رخصــت میان سلیمــان ـ قدس سره ـ ایشــان را به خدمــت و ملازمت حضرت حاجی الحرمین حاجی دوست محمــد ـ قدس ســره ـ کشید ایشان نیز مدت مدید وعهد بعید به ریاضت و خدمت، استعداد شریف خود را قابــل و مناسب این معنی ساختند و ایشان ریختند از این شــربت شــفا در بــاطن شریف ایشان آنچه که داشتند و در هر چهار طریقــه مــأذون گردانیدنــد و ایشان را از هندوستان به طرف خراسان مرخص نمودند و فرمودنــد کــه بــه نواحی هرات باید رفت و اهالی آن را داخل طریقه شریفه باید ساخت.

حضرت جد امجدی بنا به امتثال امر مرشد خود راهی ســمت هــرات شدند چون در نواحی فراه رسیدند در موضع گرزنک ملا دین محمد آخونــد صاحب ساکن گرزنک که شخص متقی و متورع بود، قبل از این قضیه شــب در خواب دیده بود که بزرگی به این حجره از طرف هندوستان می آید و بــه طرف هرات می رود نصیب تو از نزد وی است، آن ملای مذکور همیشه مدام در جستجوی همین شخص می بود حتی که از شارع کــه بــه طــرف هــرات می رود هر کس که می آمد از او تفحص می نمود. چون به مضــمون حــدیث شریف (اَلْاُمُوْرُ كُلُّهَـا مَرْهُوْنَـةٌ بِاَوْقَاتِهَـا)(تمــامی امــور در گــروی اوقــات آن

می باشد.) روزی دید که فقیری کچکول وار و نیزه دار بردر خانه وی رسید چون نظر ملای مذکور بر وجه وجیهه آن ذات با برکات افتاد به مضمون آیه ﴿سِيْمَاهُمْ فِيْ وُجُوْهِهِمْ مِنْ اَثَرِالسُّجُوْدِ﴾[1]«نشانه صلاح ایشان در روی ایشان است از اثر سجده » ﴿تَعْرِفُ فِيْ وُجُوْهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيْمِ ﴾[2] «در چهره نیکوکاران نشاط و شادمانی و خرمی سرشار توانی یافت» نور ولایت بر جبین ایشان ظاهر و هویدا بود، ایشان را شناختند به اعزاز تمام ایشان را به خانه خود بردند. منظور حضرت جد امجدی آن بود که همین شب را در این موضع بگذارند فردا به طرف هرات خواهد رفت.

چون به مضمون (اَلتَّقْدِيْرُ يَضْحَكُ عَلَى التَّدْبِيْرِ) (تقدیر بر تدبیر می خندد) تقدیر الهی بر این رفته بود که مردم آن ولایت از فیض آن کامل مکمل بهره مند گردد، در آن شب ملای مذکور عرض نمود که مدت سه شب می شود که شما را در خواب دیده بودم مرا در سلک مریدان خود منتظم گردانید. حضرت ایشان فرمودند که در نزد مشایخ باید رفت من قابل این امر نیستم.برای آنکه خود را از نزد او برهاند. چون تقدیر ازل بر این رفته بود، به الحاح بسیار او را تعلیم ذکر دادند چنان جذبات الهی وارد گردید که در همان ساعت از قرار صد نفر کم و بیش ربقه ارادت را در گردن خود نهادند. تا مدت ده روز تمام اهالی آن ولایت، داخل طریقه شریفه گردیدند ودر آنجا مسکن نمودند و از سفر هرات باز ماندند. مردم آن ولایت قناتها رابرای ایشان ، هبه نمودند و کسان بنات خود را به ایشان به نکاح دادند طریقه شریفش چنان عروج نمود که تمامی اهالی فراه و هرات و غورات،

۱- سوره فتح آیه ۲۹
۲- سوره مطففین آیه ۲۴

داخل طریقه انیقه گشتند و طریقه هایی که سابق در آن ولایت بـود، هبـاءً منثورا گشت که الحال از ایشان اثری باقی نیست. تا مادامی کـه در حیـات بودند عالمی به نور ایشان منور گردید و حضرت جد امجدی در سنه(۱۲۹۲) یک هزار و دو یست و نود ودو هجری از این دار پر ملال به قرب ایزد متعال ملاقی گردیدند و مزار پر انوار ایشان در قریه شلنجی که یکی از قرای غـور است، می باشد اَللَّهُمَّ اَنْزِلْ عَلَيْنَا مِنْ فُيُوْضَاتِهِ وَ بَرَكَاتِهِ وَ لا تَحْرِمْنَا مِنْ اَنْـوَارِهِ وَ اَسْرَارِهِ و بعد از آن حقﷻبه صفت ارادت و علم وحکمـت در بـاطن شـریف حضرت شیخ و امام الکامل المکمل، العارف بالله تعالی، هادی عبـاد الله الـی الله سبحانه، قطب دوران، غوث زمان، شمس فلك الشريعة وقمر سماء الطريقة، رئیس الاولیاء و سلطان الاصفیا ، برهان الاتقیا، قبله حاجات و کعبه مرادات، قبله عالم و کعبـه امـم، والـد ماجـدی، عاشـق الله ،محبـوب الله ، خواجـه خواجگان، پیر پیران، محیی **السنة** و ممیت البد**عة** ، سـلطان اهـل جذبـه، و سیلتنا الی الله الواهب، جناب مولانا و مقتدانا حضرت شاه ولـی الله صـاحب ـ قدسنـا الله باسراره السامی ـ تجلی فرمود و این درد طلب در ایشان پیدا شد و کشید ایشان را به صحبت والد ما جد ایشان حضـرت شـاه امـان الله صاحب ـ قدس سره الاقدس ـ ایشان نیز مدت مدید و عهد بعید ریاضـت و خدمت، استعداد شریف خود را قابل و مناسب این معنی سـاختند و ایشـان نیز ریختند از این شربت شفا در باطن شریف ایشان آنچه که در ایشان بـود ودر هر چهار طریقه که عبارت از طریقه نقشـبندیه و قادریـه و چشـتیه و سهروردیه می باشد ایشان را مجاز گردانیدند و مـأذون سـاختند و کسـب طریقه را تا دایره لاتعین از نزد آن جناب نمودند. و حضـرت جـد امجـدی حضرت والد ما جدی ام را به سبب قوت توجه ایشان، ایشان را سنگ شکن

می نامیدند چون بعضی سالکان را به سبب غفلت و ظلمــت کــه بــر قلــوب ایشان محتوی گردیده بودو مجذوب نمی گردیدند حضرت جد امجد ایشان را حواله به والد ما جدی می کردند و حضرت قبله گاهی و ارشــاد پنــاهی ام بنا بر امتثال امر والد بزرگــوار خــود چــون متوجــه آن ســالک ســنگ دل می گردیدند،به مجرد نظر حضرت ایشان، آن سالک مجذوب می گردید.لهذا ایشان راسنگ شکن می نامیدند.ودر حیات والد بزرگوار ایشان عالمی به نور ایشان منور گردیده بودند و ربقه ارادت ایشان را درگردن خود نهاده بودند .

این چند نسبت کامل وجذب سرشار و توجه قوی که حضرت حق عزّوجلّ از فضل و کرم خود به حضرت قبله گاهیم عطا فرموده زبان بیان از آن گنگ است و در این زمان مثلش در همه عالم نخواهد بود واگر چه خفاش صــفتان واحول (دوبین) از نور آن کامل و مکمل و مجذوب سالک محروم اند.

✓ **شعر :**

مِنْ اَقْصَى بِلادِ الصِّيْنِ حَتَّى بِمَغْرِبٍ   عَدِمْنَـا لَه ُ مِثْلًا مِنَ النَّوْعِ الْاِنْسَانِیِّ

ازدورترین نقطه چین تابه طرف مغرب برای آن مثالی ازنوع انسان نیافتیم.

وَ لَيْسَ سِوَى الْخُفَّاشِ فَاقِدَسَمْسَمَةٍ   وَ لَمْ نَرَ ثَانِيَه ُ سِوَى الْاَحْوَلِ الثَّانِیْ

و غیر از خفاش فاقد و ندارنده نرمی وجود ندارد و مثل او را ندیده ایم مگــر این که کج چشم دو بین او را ببینند.

و بعد از آن حق سبحانه وتعالی به صفت ارادت و شفقت و مرحمت در باطن ایــن ذره نابکار و مذنب خاکسار خادم این مخدومان، المفتقر الی الله الصمد العبد لاشئ غوث محمد ـ عفی عنه ـ تجلی فرمود و این درد طلب در او پیدا شــد و کشید او را به صحبت شریف والد ما جد او حضرت شــاه ولــی الله صــاحب ـ قدس ســره الاقدس ـ و حضرت ایشان ریختند از این شربت شفا در باطن این نالایق به قدر لیاقت او و الحال به خدمت و ملازمت ایشان مــی باشــیم.

امید از واهب العطایا وشفقت و مرحمت والد ما جد خود و از دیـدن رویـای صادقه چنان دارم که شربت شفا ﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُـرْآنِ مَـا هُـوَ شِـفَاءٌ وَّ رَحْمَـةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ ﴾[1] این کم بظاعت را يَوْمًا فَيَوْمًا زیاده تر گردانـد. بـدان کـه لِقَـاءُ الْخَلِيْلِ، شِفَاءُ الْعَلِيْـلِ است چون که لقای دوستان حقﷻ سبب شفای مریضان معنوی است هرزمانی که درد طلب در باطن طالب وی قوی شـد و بیچـاره شد، حقﷻ از کمال شفقت و کرم این طایفه را که طبیبان حاذق الهی اند به سر وقت ایشان می رساند به جهت شفای ایشان همـان گونـه کـه حضـرت قطب فلک ارشاد، غوث ابدال و اوتـاد والـدما جـدی غـوث اوان، محبـوب الرحمن برای قبله گاهیم را که در زمانه ما طبیب حاذق و رهنمای خلایـق او است، حقﷻ از کمال فضل و عنایت خود ایشان را به جهت هدایت خلق الله به سر وقت ایشان فرستاده بـه جهـت شـفای ایشـان ، از امـراض معنـوی همچنان طبیب ظاهری هرزمان مرض مریضی قویتر شـد و بیچـاره شـد از ملازمت طبیب، ناچار طبیب از جهت شفقت، ملازمت مـریض بایـد کـرد تـا حقﷻ به واسطه او شفای عاجل و تمام او را کرامـت فرمایـد. و بعـد از آن تجلی شدن حقﷻ در باطن یکی به صـفت ارادت پیـدا شـدن درد طلـب درباطن او وبیچاره شدن طالب‌ازجهت شفای‌آن ملاحظه بسیار می باید کـرد تا به صحبت شریف طبیب حاذق و کیمیا نظری مشـرف شـود(مثـل والـد ماجدی) تا شفای کلی او را حاصل آید. چون کـه طبیبـان مـدعی و نـاقص بسیارند و ایشان را ضال و مضل گفته اند (نَعُوْذُ بِاللهِ. از صحبت شوم ایشان)

✓ بیت :

دردم نهفته به زطبیبان مدعی   باشدکه ازخزانه غیبش دواکنند

۱ــ سوره بنی اسرائیل آیه ۸۲ « وفرودمی آریم ازقرآن آنچه وی شفا است و رحمت است مسلمانان را»

✓ مثنوي:

گرد هر درویش می گرداز گــزاف چون نشان یابی به مسجد کن طواف

چون بسی ابلیس آدم روی هست پس به هر دستی نبایـــد داد دســت

ودیگر بدان ای طالب صادق که تعبیــر از درد طلــب بــه جذبــه نیــز کرده اند و عبارت از جذبه غلبه میل دل به جانب حق ﷻ اســت بــر ســبیل ذوق. و بعد از پیدا شدن این درد طلب در باطن کسی ،چاره نیست از آن که خود را به صحبت کامل مکمل رساند. مثل والد ماجــدی و دســت در دامــن ارادت و مبایعت او زند تا او را و عمل او را به آسمان برند. چرا کــه سلســله این طایفه علیه را گفته اند مشابه به رسنی است که از جانب آسمان آویزان باشد هر کس دست در این رسن زد کشیدندش بجانب بالا که(مَــنْ يَتَمَسَّــكْ بِحَبْلٍ مِنْهَا قَادَتْهُ اِلَى السَّمَاءِ)

✓ بيت :

یوسفا آمد رسن در زن تو دست از رسن غافل مــشو بــیگاه است

حمــد لله کیــن رسن آویختند فضل و رحمت را به هم آمیختند

مثلاً اگر شخصی هزار سال به گرد رسن گردد دست در وی نزنــد بــالا نخواهد رفت العاقل یکفیه الاشاره.و دیگر بدان که این جماعــت را کــه نــام برده شد در این سلسله هر یکی بحری اند که هیچ کس از طرق دیگران بــه کنار ایشان نمی توانند رسید . چرا که ایشان مجذوبان ســالک انــد. جذبــه ایشان، مقدم است بر سلوک ایشان .اکابر این خانواده بزرگ به التذ اذ دولت شهود و شوق یافت مقصود، آن مسافت را به زمان قلیل قطع می فرماینــد و به کعبه مطلوب می رسند و بعد از رسیدن، ترقیات بی نهایت می نمایند کــه منتهیان ارباب سلوک دیگر از آن ترقی و قرب، قلیل النصیب اند. زیرا تقدم جذبه بر سلوک نحوی از معنی محبوبیت می طلبد تــا مــراد نباشــد، جــذب

نمی کنند. باید دانست که جذبه را هر چند از سلوک چـاره نیسـت، مقـدم باشد جذبه برسلوک یا مؤخر اما فضل، مر تقدیم جذبه راسـت کـه سـلوک، خادم اوست ودر تأخیر جذبه، سلوک مخدوم اوست که به دولـت سـلوک او راجذب میسر شده است ودر تقدیم جذبه نـه اینچنـین اسـت کـه بالـذات مطلوب و مدعو است لهذامجذوب مراد آمدوسالک مرید. و رئیس مـرادان و رئیس محبوبان محمد رسول اللهﷺ است که مقصود ذاتی ومدعو اولی از این دعوت، اوست ودیگران را به طفیلی او طلبیده اند مرادان باشند یا مریـدان. صاحب عوارف ــ قدس سره ــ در بیان مجـذوب سـالک و سـالک مجـذوب فرموده:« که راه مریدان راه انابت وراه مرادان راه اجتبا باشـد» لِقَوْلِـهِ تَعَـالَی ﴿ اَللّٰهُ یَجْتَبِیْ اِلَیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَ یَهْدِیْ اِلَیْهِ مَنْ یُّنِیْـبُ﴾[1]. آری راه اجتبـا بالاصـاله مخصوص به انبیا ــ علیهم الصلوة والتسلیماة ــ است و امّتان را دررنگ سایر کمالات به تبعیت ایشان است نه آن که اجتبًا مطلقًا مخصوص به انبیا اسـت وامتان آنان را اصلا نصیب نیست که آن غیرواقع است .ایـن خلاصـهٔ کـلام مجـدد الف ثانی ــ قدس سره ــ وطریق این بزرگـواران نسخـه جامع اسـت مرطریق جمیع اولیاء الله راومسمی به **سلسلة** الذهب لنفاسته وشرفه است.

✓ بیت :

سلسلـه موی دوست حلقه دام بلا است

هرکه دراین حلقه نیست فارغ ازاین ماجراست

حق ﷻ نویسنده ــ عفی عنه ــ راوجمیع مؤمنان را از برکات وفیوضات این اکابر دین، محروم وبی نصیب نگرداند به حرمت محمد مصطفی ﷺ .

---

۱ - سوره شوری آیه ۱۳«خدا بر می گزیند به سوی خود هر که را خواهـد و راه می نماید بسوی خود هرکه را رجوع می کند»

سلسله مبارکه حضرات نقشبندیه ــ قدس الله اسرارهم ــ که حضرت مو لانا خالد رومی ــ قدس الله سره ــ نوشته این است:

- **شعر:**

نبی،صدیق،سلمان، قاسم است و جعفرو طیفور
که بعد از بوالحسن، قاسم علی،بویوسف گنجور
ز عبدالخالق آمد عـــــارف محمود را بهـــره
کـــز ایشان شـــد دیار ماوراء النهر کــوه طور
علــی بابا ، کـــلال نقشبنـــداست ،علاء الدین
پس ازیعقوب چرخی،خواجــه احرارشد مشهور
محمد زاهد و درویــش محمــد،خواجگی، باقی
مجدد ،عروة الوثقی وسیف الدین محسن نــور
حبیـــب الله میـــرزا شاه و عبدالله مـــولانا
کــزایشان رشک صبح عید ما راشدشب دیجور
زمانه شــد سعید از بوسعیداحمد، سعید الحق
زحضرت‌دوست‌محمدحاجی‌هرسوشدوفورالنور
پس از وی شاه امان الله امام جمله خلــق الله
زجذبــات الهی کــردعالـــم راهمــــــه پرنــور
زهندوستان قدوم آورد مأواساخت خراسان را
به تشریف قدوم شــاه شــد معمور ملــک غور
بیا در حلقه اش بنشین تماشا کــن کمالش بین
که ازیک هو زدن عالم شودازعشق حق مخمور

نشسته بعـدشان بـر مسنـد ارشاد ولی الله
ز سـوز و جذب حالاتش دل سالک شود پر نور
خلیفـه خاص الله اسـت ولی حـق ولی الله
چنین مجذوب‌سالک نیست نه درهند ونیشابور
بیادرحلقه اش بنشین تو ذاکر شو به ذکر حق
وجود اسودت را اوبه یک هـو می کنـد کافور
به مثـل شمـس نورش بر تمام خلق می تا بد
نخواهددیدآن‌شخصی‌چوخفاش‌است‌چشمش‌کور
خداونـدا طفیل جملـه مقبـولان در گاهـت
محبت معرفت رحمت عطـا فـرمابه این‌مکسور

وایضا سلسله مبارک حضرات نقشبندیه ــ قدس سرهم العزیز ــ که جنـــاب فضیلت پناه ملا محمد کریـم آخوند زاده صاحب که متخلص به راجی است منظوم ساخته

خـداوندا طـفیل شـاه ابـرار	محمد مصـطفی سردار و سالار
به بوبکرو به سلمان آل وسرور	به قاسم نسل آ ن صدیق اکبر
طفیل جـعفـر آن کان معانی	ز بعـدش بایـزیـد و خرقانی
ابو الـقاسـم ابوعـلی فـارمد	ابو یوسف سزاوار است برحمد
زعبدالخالق آن شأن بلنداست	رئیس خواجگان نقشبند است
طفیل عارف ومحـمود عزیزان	به باباو کـلال و پـیر پـیـران
بهاءالدین که شاه‌نقشبنداست	تسلّای دل هر دردمـند است
طفیل خواجه عـطار و یعقوب	طفیل خـواجه احرار و محبوب
طفیل زاهد و درویـش محمد	به خواجه امکنه آن پیر سرمد
به بـاقی بالله آن البرز میـدان	مجدد احمد آن محمود سبحان

بود غــواص دریای معــانــی | شــده نامــش مجدد الف ثانی
طفیل خــواجه مــعصوم ممجد | به سیف الدین وسید نور محمد
حبــیب الله میــرزا جان جانان | سپهسالار جمــع عشــقبازان
به عبدالله شاه آن قطب دوران | به حضرت بوسعید آن بحر عرفان
به شاه احمدسعید آن آل احمد | شده مسندنشینش دوست محمد
طفــیل شاه امــان الله مجذوب | رسانده سالکان را خوش به مطلوب
ز فضل الله آن مجذوب بر حق | طریق احمدی از او یافت رونق
زهندوستان رسید آن منبع نور | زجذباتش شده این ملک معمور
طفیل قطب دوران غوث سبحان | ولــــی الله ســلطــــان خراسان
چه خوش اسم ومسمی شدمطابق | چوباطــن گشــت باظاهر موافق
امــام مقــتــدای روزگار است | دلش ازعشق یزدان بی قرار است
چو ضرب هو کند از سوزسینه | کند دل مــخزن گنج و دفیــنه
چو با ناز و کــرشمه گل درآید | زجمله اهل مــحفل دل ربایــد
چو حیدر وار نعره او زند شیر | بریــزد بــر قــلوب خــلق اخگر
زنورش جمله عالم بهره منداست | مگر آن کس به دام نفس بنداست
مکن محروممازفیضش تویارب | که تاواصل شوم زودی به مطلب
طفیــل جمله ایــشان یا الهی | بــه سوی معرفت بنمــای راهی
محبت معرفت رحمت عطا کن | دلم رامعدن نــور وصفــا کــن
الهــی درد راجی را دوا بخش | دوایــش نــور پاک کبریا بخش

شجره مبارکه حضرات قادریه ـ قَدَّسَ اللّٰهُ اَسْرارَهُم ـ

الهی به حرمت شـفیع المـذنبین و رحمـة للعـالمین حضـرت محمـد مصطفی ﷺ الهی به حرمت حضرت خلیفه رسول الله حضرت علی رضی الله عنه الهــی

به حرمت سبط رسول الله حضرت امام حسن ﵁ الهی به حرمت سبط رسول الله حضرت امام حسین ﵁ الهی به حرمت حضرت امام زیـن العابـدین(رح) الهی به حرمت حضرت امام محمد باقر(رح) الهی بـه حرمـت حضـرت امـام جعفر صادق(رح)الهی به حرمت امام موسی کاظم(رح)الهی به حرمـت امـام علی بن موسی الرضا(رح)الهی به حرمت خواجه معروف کرخی(رح)الهی بـه حرمت حضرت خواجه سری سقطی(رح)الهی به حرمت سید طایفـه جنیـد بغدادی(رح)الهی به حرمت ابوبکر شبلی(رح)الهی به حرمت حضـرت شـیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز یمنی(رح)الهی به حرمت حضـرت شـیخ ابـوالفرح یوسـف طرطوسـی(رح)الهی بـه حرمـت حضـرت شـیخ ابوالحسـن الهنکاری(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ ابوسعید مخزومی(رح)الهـی بـه حرمت امام الطریقه وبرهان الحقیقه وغوث الثقلین الفرد الربـانی ومحبـوب السبحانی حضـرت شـیخ عبـدالقادر جیلانی(رح)الهـی بـه حرمـت سـید عبدالرزاق(رح)الهی به حرمت حضرت سید شرف الدین قتـال(رح)الهی بـه حرمـت حضـرت سـید عبـدالوهاب(رح)الهی بـه حرمـت حضـرت سـید بهاء الدین(رح)الهی به حرمت سید عقیل(رح)الهی به حرمت حضرت سـید شمس الدین صحرائی(رح)الهی بـه حرمـت حضـرت سـید گـدای رحمـان اول(رح)الهی به حرمت حضرت سید فضیل(رح)الهی به حرمت شـاه کمـال کهتلی(رح)الهی به حرمت حضرت شاه سکندر(رح)الهی به حرمت حضـرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدوۀ المحققـین حضـرت شـیخ احمـد فـاروقی سرهندی(رح)الهی به حرمت حضرت خازن الرحمه شیخ محمد سـعید(رح) الهی به حرمت شمس الدین حبیب الله حضرت میرزا جان جانان(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ محمد عابد سنامی(رح) الهی به حرمت حضرت مجـدد مائه ثالث عشر نائب حضرت خیر البشر خلیفه خدا مروج شـریعت مصـطفی

عبدالله المعروف به شاه غلامعلی شاه دهلوی(رح)الهی به حرمت قطب زمان شاه ابوسعید احمدی(رح)الهی به حرمت غوث اوان محبوب سبحان حضرت شاه احمد سعیــد احمــدی ـ الهی به حرمت شمس الدین حبیب الله حضرت میرزا جان جانان(رح)الهی به حرمــت مقتــدای خلــق الله حضــرت حــاجی الحرمین الشریفین مقبول رب المشرقین حاجی دوست محمد (رح) ـ الهــی به حرمت شمس فلک الشریعت وقمر سماء الطریقت عاشق الله محبــوب الله سلطان اهل جذبه جد امجدی وسیلتنا الی الله جناب حضرت شــاه امــان الله صاحب (رح)ـ الهی به حرمت قطب فلک ارشاد غوث ابدال واوتــاد رئــیس الاولیا سلطان الاصفیاء برهان الاتقیــاء والــد ماجــدی ســلطان اهــل جذبــه وسیلتنا الی الله الوهاب جناب حضرت شاه ولی الله صــاحب (رح) الهــی بــر غوث محمد لا شئ ، رحم فرمای ونصیب وافر از کمالات این بزرگــان بخــش ومحبت ومعرفت خود عطا کن. آمین

شجره مبارکه حضرات چشتیه ـ قَدَّسَ اللهُ اَسْرارَهُم ـ

الهی به حرمت شــفیع المــذنبین ورحمــةً للعــالمین حضــرت محمــد مصطفیﷺ الهی به حرمت حضرت خلیفه رسول الله حضرت علــی ﷛ الهــی به حرمت حضرت خیر التابعین حسن بصری(رح)الهی بــه حرمــت حضــرت خواجه عبد الواحد بن زید(رح)الهی به حرمت حضرت خواجــه فضــیل بــن عیاض(رح)الهی به حرمت حضرت سلطان ابــراهیم بــن ادهم(رح)الهــی بــه حرمت حضرت خواجه حذیفه مرعشی(رح)الهی به حرمت حضــرت خواجــه بهیره البصره بصری(رح)الهی به حرمت حضرت خواجه ابو ابــراهیم اســحق دینوری(رح) الهی به حرمت حضــرت خواجــه اســحق شــامی(رح)الهی بــه حرمت حضرت خواجه ابو احمد ابدال چشتی(رح)الهی به حرمت ابو محمــد

چشتی(رح)الهی به حرمت حضرت ناصر الدین ابو یوسف چشـتی(رح)الهی به حرمت حضرت قطب الدین سلطان مودود چشـتی(رح)الهی بـه حرمـت حضرت حاجی شریف زندنی(رح)الهی به حرمـت حضـرت خواجـه عثمـان هارونی(رح)الهی به حرمت حضرت امام الطریقه خواجه معین الـدین حسـن سـنجری (رح)الهـی بـه حرمـت حضـرت خواجـه قطـب الـدین بختیـار کاکی (رح)الهی به حرمت حضرت خوا جه فرید الدین گنج شکر(رح)الهی به حرمت حضرت خواجه مخدوم علی (رح)الهی بـه حرمـت حضـرت خواجـه شمس الدین ترک پانی پتی(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ جـلال الـدین پانی پتی(رح)الهی به حرمت شیخ عبد الحق ردولوی(رح)الهی بـه حرمـت حضرت شیخ احمد عارف(رح)الهی به حرمت شیخ محمد عارف(رح)الهی به حرمـت حضـرت شـیخ عبـد القـدوس(رح)الهی بـه حرمـت شـیخ رکـن الدین(رح)الهی به حرمت حضرت مخدوم عبد الاحـد(رح)الهی بـه حرمـت حضـرت امـام ربـانی مجـدد الـف ثـانی حضـرت شـیخ احمـد فـاروقی سرهندی(رح)الهی به حرمت قیوم زمان شاه ابو سعید احمدی(رح)الهی بـه حرمت محبوب الرحمن شاه احمد سعید احمدی(رح)الهی به حرمت غـوث اوان قطب دوران حضرت حاجی دوست محمـد(رح)الهی بـه حرمـت قبلـه ارباب عرفان وکعبه اصحاب ایقان محبوب الرحمان جد امجدی وسیلتنا الی الله حضرت شاه امان الله صاحب(رح)الهی به حرمت قبله الاماجـد والاعیـان صاحب الجود والکرم والاحسان قطب الاقطاب مقبـول کـل شـیخ وشـاب شیخی وامامی الکامل المکمل والد ماجدی وسیلتنا الی الله الواهب جنـاب مولانا ومقتدانا حضرت شاه ولی الله صاحب(رح)الهی بر غوث محمد لاشـیء رحم فرمای و حظ وافر ازکمالات این عزیزان عطا کن ودر هر دو جهـان بـه عفو وعافیت دار آمین.

شجره مبارکه حضرات سهروردیه ــ قَدَّسَ اللّٰہُ اَسْرارَھُم ــ

الهی به حرمت حضرت خاتم الانبیا والمرسلین وشفیع المذنبین ورحمةً للعالمین حضرت محمد مصطفی ﷺ الهی به حرمت حضرت امیرالمومنین علی رضی الله عنه الهی به حرمت حضرت خیر التابعین شیخ حسن بصری (رح)الهی به حرمت حضرت حبیب عجمی(رح)الهی به حرمت حضرت داوود طایی(رح)الهی به حرمت حضرت خواجه معروف کرخی(رح)الهی به حرمت حضرت خوا جه سری سقطی(رح)الهی به حرمت حضرت سید الطایفه جنید بغدادی(رح)الهی به حرمت حضرت ممشاد دینوری(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ احمد اسود(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ محمد(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ یار محمد(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ عمویه(رح)الهی به حرمت حضرت شیخ وجیه الدین عبدالقادر سهروردی(رح) الهی به حرمت حضرت ضیاالدین ابونجیب سهروردی(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ الشیوخ امام الطریقه شهاب الدین سهروردی(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ صدر الدین(رح)الهی به حرمت شیخ رکن الدین(رح)الهی به حرمت حضرت سید جلال الدین(رح) الهی به حرمت حضرت سید اجمل(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ بُدَّهَنْ بهرط ایچی(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ درویش محمد بن قاسم اودهی (رح) الهی به حرمت حضرت عبدالقدوس(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ رکن الدین کنگوهی(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ عبد الاحد(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ امام ربانی مجدد الف ثانی شیخ احمد فاروقی سرهندی(رح)الهی به حرمت حضرت خازن الرحمه شیخ محمد سعید(رح) الهی به حرمت حضرت شیخ محمد عابد سنامی(رح) الهی به حرمت حضرت

شمس الدین حبیب الله میرزا جان جانان(رح) الهی به حرمت حضرت مجدد مائۀ ثالثه و عشر نایب حضرت خیر البشر خلیفه خدا مروج شریعت مصطفی عبدالله المعروف به غلام علی شاه صاحب دهلوی(رح)الهی به حرمت حضرت قطب دوران شاه ابو سعید احمدی(رح) الهی به حرمت قیوم زمان حضرت شاه احمد سعید احمدی(رح)الهی به حرمت غوث السالکین و قطب العارفین حاجی الحرمین الشریفین حضرت حاجی دوست محمد(رح) الهی به حرمت امام الهدی و الیقین مقدام السالکین و العارفین رئیس الاولیا و سلطان الاصفیا و برهان الاتقیا جد امجدی، سلطان اهل جذبه .وسیلتنا الی الله ،جناب مولانا و مقتدانا حضرت شاه امان الله(رح).الهی به حرمت معدن اسرار الهی، مخزن انوار نامتناهی، هادی گمراهان از وادی غوایت، حامی عاکفان ناوی هدایت ،غوث زمان، قطب جهان، ساقی اذواق الهی، فایض انوار حضور و آگاهی، زبدة العارفین و عمدة الواصلین ، وارث الانبیاء و المرسلین، والد ماجدی، مرشدی، سیدی، سندی مکان الروح من جسدی، سلطان اهل جذبه وسیلتنا الی الله الواهب جناب حضرت شاه ولی الله صاحب (رح) لَازَالَتْ شُمُوْسُ فُيُوْضِهِ سَاطِعَةً وَ نُوْرُ بَرَكَاتِهِ طَالِعَةً عَلَيْنَا وَ عَلَى جَمِيْعِ الْمُسْتَرْشِدِيْنَ اِلَى يَوْمِ الدِّيْنِ آمِيْنَ يَا رَبَّ الْعَالَمِيْنَ بجاه سيد المرسلين ـ عَلَيْهِ اَلْفُ صَلَوةٍ وَ تَحِيَّةٍ **ـ الهی بر غوث محمد لا شئ بی عمل ، رحم فرمای و نصیب کامل و حظی وافر از حالات و برکات این رهبران دین عطا کن و از گمراهی و احوال تباهی نجات بخش که عمر او در بطالت رفته و می رود و نفس اماره او مجبول است بر حب جاه و ریاست، می خواهد که همه عالم به وی محتاج و منقاد باشد و او کسی را محکوم نبود اگر این دعوی خدایی نیست پس چیست قال من، منا فی حال من است و حال من مبنی بر خیال** رُبَّ تَالٍ

لِلْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يَلْعَنُه' **در باره من شاهد عدل** وَ كَمْ مِنْ مُصَلٍّ لَيْسَ لَه' مِنْ صَلاتِهِ اِلَّا الطَّرْدُ وَ الرَّدُّ **در حق من گواه صادق است** وَ كَمْ مِنْ صَائِمٍ لَيْسَ لَه' مِنْ صِيَامِهِ اِلَّا الْجُوْعُ وَ الظَّمَأُ **گویا که در شأن من وارد است. مرض درونی من، ذاتی است که اصلا منفک نمی شود و قساوت باطنی من، اصلی است که علاج نمی پذیرد فوا اسفا**﴿عَلَى مَا فَرَّطْتُّ فِى جَنْبِ اللهِ﴾[1] وَ يَانِدَامَتَاهُ عَلَى مَا قَصَرْتُ مِنْ حُقُوْقِ الْاِلَهِ.

✓ **بیت :**

زشـــرّ نفس امـّاره نگاهـم دار یـاالله
هـوای غـیر خود کلی زمن بردار یا الله
زسر تاپاگنه کارم حقیقت سخت بدکارم
نـظر بـا لطف تو دارم منم بیمار یا الله
به‌غفلت‌رفته عمرمن‌چنانستی‌که‌درخوابم
کنون از بهر ذکر خود بکن بیدار یا الله
اَنَا الْعَاصِىْ كَثِيْرُ الذَّنْبِ فَاغْفِرْ كُلَّ ذَنْبٍ لِّىْ
وَ يَـوْمَ الْحَشْرِ اُحْشُرْ نِىْ مَعَ الْاَبْرَارِ يَااللهُ

(من بنده بسیار گنه کار تو هستم پروردگارا ! گناهانم را بر من ببخشای و در روز محشر مرا همراه نیکان محشور گردان) سوگند است مرا به خداوند عالم که یقین و جزم من این است که بـه دولت اسلام مشرف نگردیده ام زیرا که ثمره و نتیجه اسلام، آن است که از راه ضلالت روی گردان شود، از منهیات اجتناب فرماید و به راه راست که صراط المستقیم

۱- سوره زمر آیه ۵۶ « بر تقصیر کردن من در حق خدا »

است برابر شود و او امر او ــ تعالــی شأ نه ــ را به جا آورد. و این گمراه أحوال تباه از ایام بلوغ تا الحال به یاد من نمی آید که عملی از من صادر شده باشد که موجب رضای او ــ تعالی شأ نه ــ باشد حضور و طاعت کجا، نفس طاعت هم به وجود نیامده وتوبه می کنم و می شکنم و عمل بآیۀ ﴿ اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ﴾ [۱] **نکردم و آیه**﴿لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَالَا تَفْعَلُوْنَ ﴾[۲]**در باره من شاهد اســت امــا از بــاطن قساوت نمی رود اگر رحمت او**ﷻ **دستگیری نفرماید به واسطه این مشــایخ کرام پس از من محجوب تر و محروم تر کسی نباشد.**﴿وَاِلَّا تَغْفِرْ لِيْ وَ تَرْحَمْنِيْ اَكُنْ مِّنَ الْخَاسِرِيْنَ﴾[۳]﴿رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْاَبْرَارِ﴾[۴] **وسلاسل مشایخ هر چهار طریقه را بیان نمودم تا به مضمون حدیث** مَنْ كَثَّـرَ سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ **تا حق**ﷻ **این کم بضاعت را درزمره آن مقبــولان درگــاه محسوب گرداند و به محبت ایشان بمیراند و محشور گرداند. مثــل خــود را مثل آن زال می انگارم که ریسمانی چند تنیده خود را در سلک خریــداران حضرت یوسف**عليه السلام**می نمود** اَللّٰهُمَّ لَاتَحْرِمْنَا مِنْ بَرَكَاتِهِمْ وَ اَسْرَارِهِمْ وَاَمِتْنَـا فِـيْ مَحَبَّتِهِمْ وَ احْشُرْنَا فِي زُمْرَتِهِمْ آمِيْنَ .**(پروردگاراما را از برکات و اســرار ایشــان محروم نگردان وغرق درمحبتشان بگردان زمرۀ ایشان حشربگردان.)**

۱–﴿ يَااَيُّهَا الَّذِيْنَ امَنُوْا اَوْفُوْا بِالْعُقُوْدِ ﴾ **سوره مائده آیه ۱ « ای مؤمنــان بــه عهــد خود وفا کنید. یعنی عهدی که با خدا در التزام احکام خدای تعالی بسته اید.»**

۲- سوره الصف آیه ۲ «ای مسلمانان چرا می گویید آنچه انجام نمی دهید .»

۳ــ سوره هود آیه۴۷«و اگرمرا نیامرزی و بر من رحمت نکنــی از زیــان کــاران می باشم.»

۴ــ سوره آل عمران آیه ۱۹۳«ای پروردگار ما گناهان ما رابیامرز و از ما بــدیهای ما را دورکن وما را با نیکوکاران بمیران.»

نویسنــده ــ عفی عنه ــ چــون از بیان شجره و سلاسل مشایخ عظام فارغ گردید حالا بیان شجره آبا واجداد خود را بیــان مــی نمــایم ، اســتماع فرمایید تا که به هرکس ازخواص وعوام معلوم گــردد کــه طایفــه لــودین از سادات کرام اند. اولا وجه تسمیه لودین را بیان می نمایم. بدان که لو دین در اصل خود لوی دین است که منسوب به سوی علاءالدین اســت کــه یکــی از اسامی اجداد ما است. از کثرت استعمال ویا ثقالت یاء که از دو کسره به هــم رسیده است آن یاء را حذف نمودند لو دین شده. چون لفــظ عــلا در کلمــه علاءالدین به معنی بلندی و بزرگی می باشد و تولد وتناســل اجــداد مــا در مابین افغانان بوده چیزی بزرگ را از جسم وسن و رتبه لــوی مــی نامنــد و حضرت علاءالدین ــ قدس ســره ــ یکی آنکه لفظ علا در اسم شریف ایشان بود دوم در زمانه خود شیخ وعــالم بودنــد وافغانــان ایشــان را لــوی دیــن می نامیدند لهذا به اسم شریف ایشان مسمی گشت پس معنــی لــوی دیــن، علاء الدین می باشد.

شجره اجداد و اسلاف ما این است

غوث محمد بن حضرت شاه ولی الله صاحب بن حضرت شاه امــان الله صاحب ابن المرحوم المغفور حضرت ملا رحمت الله صاحب بن حاج الحرمین الشریفین حضرت حاجی علی محمد ابن قطب زمان ومرکز دایره عرفان آیه الاولیاء ومعجزه الانبیاء مقبول بارگاه احد حضرت میان میراحمد صاحب ابن حضرت ملا سکندر صاحب ابن حضرت ملا محمد یوسف صاحب بن عمر بــن عیسی بن سلیمان بن علی بن محمد بن حسن بن فقیر بن خلیل بن یــونس بن علی بن ایوب بن یوسف بن نایب بن نورالدین بن حاجز بن علاءالدین بــن مسعود بن حمزه بن علی بن اسماعیل بن اصغر بن ابراهیم بن امــام موســی کاظم بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امــام

حسین(رض) بن امیر المؤمنین حضـرت علی ـ کرم الله وجهه ـ وامه سیده النساء فاطمه الزهرا وهی بنت سید الکونین رسول الثقلین وتـاج الحـرمین افضل الرسل وهادی سبل شمس الضحی بدر الدجی صاحب قاب قوسـین او ادنی محمد المصطفیﷺ.

نویسنـده ـ عفی عنه ـ چون از بیان اسا می اجداد خود فارغ گردید حالا بیان برادران و اولاد وخلفای حضرت والـد ماجـد خـود را مـی نمـایم استماع فرمایید : بدان که قبله گاهیم را دوازده برادر می باشد که سـیزدهم ایشان حضرت ایشان است ، کلانتر وبزرگتر ایشـان از حیـث سـن والرتبـه حضـرت قبلـه گـاهیم مـی باشـد ولادت بـا سـعادت حضـرت ایشـان در سنه۱۲۶۳(هزار و دویست و شصت وسه) واقع گردیـد چـون حضـرت جـد امجدی غوث السالکین و قطب العارفین از این دار پرملا ل به قرب حضـرت ایزد متعال مشرف گردید ، حضرت ایشان را در مسند خـود قـایم نمودنـد وسجاده نشین خود گردانیدند. الحمدلله تا کنون که مدت بیست و دو سـال می شود به ارشاد طلاب بهره مند وسرافراز وممتازند وطلاب هدایت،ماننـد مور و ملخ در گرد آستانه هدایت نشان آن کامل ومکمل، طواف کنندگاننـد وعلما وسادات وزهاد وعباد همچو پروانه درگرد آن شمع جهـان تـاب مـی گردند وصوفیان باصفا چون عندلیبان خوش نوا در بوستان آن گل بی همتـا به نغمات داوودی می سرایند ودر انوار و فیوضات الهی مستغرق اند. جهـانی به سببب ارشاد آن مجذوب سالک منور گردیده واهالی آنها از گرداب بعـدو حرمان به شاهراه قرب و وصل رحمان، سرافراز و ممتاز گشتند.

برادر اول حضرت ایشان ، جناب معلی القاب ، خجسته آداب حقـایق و معارف انتساب ، صاحب الفضل والتقی ، مقبول بارگـاه الله الاحـد ، جنـاب حضرت ملا ولی محمد صاحب المعروف به مولوی صاحب است. طریقت را تـا کمالات نبوت، نزد قبله گاه خود کسب نموده بودند . ومجاز گردیـده بودنـد

الحال از نزد قبله گاهیم کسب طریقت را می نمایند و حضرت قبله گـاهیم نیز ایشان را مجاز گردانیدند الحال در هرات سکونت دارند. مردم آن منطقه را داخل طریقه شریفه ساختند وبه ارشـاد خلـق مشـغولند. محتـوی علـم وکمال اند خصوصا در دمیات شان عظیم دارند وبرادر دوم حضـرت ایشـان جناب شریعت انتساب جناب ذو المجد والکرم، صاحب الجود والشیم، عـالی الهمم، مقبول بارگاه الله الصمد، ملا نور محمـد صـاحب مـی باشـد. کسـب طریقت را تا ولایت کبری از نزد قبله گاه خود نمودند واجازت یافته بودنـد اکنون در نزد قبله گاهی ام کسب طریقت را مـی نماینـد و حضـرت ارشـاد پناهی ام نیز ایشان را مجاز گردانده الحال در طولی سکونت دارند وبه ارشاد الناس مشغولند. عالم و زاهد وخدا خوان و متهجد و تالی قرآن مجید اسـت. وبرادر سوم حضرت ایشان جناب عالی مرتبت وفـردوس منزلـت ،حضـرت ملافیض محمد صاحب می باشد وکسب طریقت را از نزد والد بزرگوار خـود نمودند ومجاز گردیدند الحال در قریه سنگ مـزار ضـلع غـورات، بـه خـدا خوانی مشغولند . برادر چهارم حضرت ایشان صلاحیت ومرتبـت وکمـالات رتبت جناب ملا صالح محمد صاحب می باشد در موضع سنگ مزار بـه یـاد خداوند غفار مشغولند. برادر پنجم حضرت ایشان واله درگاه الـه، مجـذوب کبریا، جناب ملا گل محمد صاحب می باشد کسب طریقت را از نزد حضـرت قبله گاهیم نمودند و مجاز گردیدند الحال در موضع پلنگ کش ضلع فراه به ارشاد خلق مشغولند وبسـیاری از مـردم فـراه را داخـل طریقـه شـریفه ساختند. صاحب خوارق و کرامات اند. برادر ششم حضرت ایشان مـلا دیـن محمد جان صاحب زاده می باشد وکسـب طریقـت را از نـزد قبلـه گـاهیم می نماید در موضع پلنگ کش ضلع فراه به خدا خوانی مشغول می باشند.

برادر هفتم حضرت ایشان جناب ملا شیخ احمـد جـان صـاحب زاده می باشد. کسب طریقت را از نزد ارشاد پناهیم مـی نمایـد بـه یـاد یـزدان

مشغول است. برادر هشتم حضرت ایشان فضیلت پناه، کمالت دستگاه، مقبول عالم کل جلی و خفی جناب ملا غلامعلی صاحب زاده صاحب می باشد. کسب طریقت را از نزد قبله گاهیم نموده تا نفی و اثبات و مجاز گردیده در قندهار سکونت دارد بسیاری از مردم را داخل طریقه انیقه ساخته به خدا خوانی مشغولند. برادر نهم حضرت ایشان ملا دوست محمد جان صاحب زاده می باشد. شخصی صوفی مسلک است به خدا خوانی مشغول است. برادر دَهم حضرت ایشان ملا محمد صدیق جان است به علم آموختن وخداخوانی مشغول است. برادر یازدهم حضرت ایشان ملا رئوف احمد جان است به یاد ایزد متعال مشغول است. برادر دوازدهم حضرت ایشان ملا خان محمد جان است به عبادت حق جل و علا مشغول است. سکونت اینها در نزد آن جناب است.

نویسنده ـ عفی عنه ـ چون از بین برادران حضرت والد ماجد قبله گاهم فارغ گردید، حالا ازبین اولاد آن جناب استماع فرمایید. بدان که آن جناب ولایت مآب را هفت پسر می باشد کلان و بزرگ ایشان از روی سن نویسنده ـ عفی عنه ـ است ولادت این فقیر در سنه هزار و دویست و هشتاد و شش هجری در پانزدهم شهر محر م الحرام وقوع یافت. ولد دوم حضرت ایشان محمد سعید جان است در سن پانزده می باشد به علم آموختن مشغول است حضرت قبله گاهیم می فرمود که این صوفی است او را نرنجانید انوار صفوت ازجبین ایشان هویداست. ولد سوم حضرت غلام محمد جان است به سن چهارده می باشد به علم آموختن مشغول است و حضرت ارشاد پناهیم اورا بسیار نوازش می دهد و در شان او چنین به اشاره فرمودند انوار ولایت از ناصیه او مشهود می گردد او مقتدای عالم خواهد شد. ولد چهارم حضرت ایشان علاء الدین جان است به سن دوازده می باشد به علم آموختن مشغول است. انوار هدایت و صلاحیت ازجبین او هویدا

است. ولد پنجم حضرت ایشان محمد معصوم جان است به سن ده می باشد حضرت صاحبیم او را دوست می دارد نور معصومیت از ناصیه او مشهود است. ولد ششم حضرت ایشان محمد محسن جان است در سن هفت می باشد الحال در مکتب نشسته، انوار محسنیه الحال در او مشهود می گردد. ولد هفتم حضرت ایشان محمد انور جان است در سن دو می باشد ضیای انوریت درنهادآن مخفی است ابن الابن حضرت ایشان بهاء الدین جان است در سن چهار می باشد انوار بهاییه از ناصیه آن ساطع ولائح است.

نویسنده ـ عفی عنه ـ چون از بیان اولاد حضرت والد ماجدی فارغ گردید، حالا از بیان خلفاي حضرت ایشان استماع فرمایید. ملا نور احمد صاحب ـ سلمه ربّه ـ که ابن عم حضرت ایشان است، در نزد ایشان سکونت دارند طریقت را نزد قبله گاهی و ارشاد پناهیم نمودند و مجاز گردیدند. شخصی با کمال وخجسته احوال و عالم ومتورع می باشد ملا سمندر صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم ماکوه ساکن کرزنک که از خلفای جد امجدی می باشد والحال حضرت قبله گاهیم نیز ایشان را مجاز گردانیدند شخصی عالم متقی و خدا جوی است. ملا نظر محمد صاحب ـ سلمه ربّه ـ که برادر خلیفه مذکور است ایضًا در زرنگ سکونت دارند که از خلفای جد امجد می باشد والحال حضرت ارشاد پناهیم نیز ایشان را به اجازت بهره ور ساختند شخصی مجذوب و عالم و مؤثر است. ملا سید محمد صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم نور زئی در فراه سکونت دارند و از خلفای حضرت جد امجد است والحال حضرت قبله گاهیم نیز ایشان را به اجازت سرفراز گردانیدند. شخصی عالم و متورع، متشرع می باشد عالمی را داخل طریقه شریفه ساخته است. ملا سرور صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم ماکو در نجور سکونت دارند و از خلفای حضرت جد امجدی است و الحال حضرت روح پروری ام نیز ایشان را به اجازت سر بلند ساختند مرد عالم و با کمال و خجسته احوال

است. ملا نور الدین صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم اچک زائی کــوچی از خلفــای جد امجد می باشد صاحبیم نیز ایشــان را مجــاز گردانیدنــد. عــالم متقــی متورع است.

ملا وزیر صــاحب ــ سلمه ربّه ــ قــوم آدو زئی در غرمه ضلــــع فــراه سکونت دارند واز خلفای حضرت جد امجد می باشد والحال صاحبی ام نیــز ایشان را به اجازت مفتخر ساختند شخصی عالم و متقی و مجذوب می باشد ملا محمدصاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم کلر درلروند ضلع هرات سکونت دارند و از خلفای جد امجد می باشد و الحال حضرت والد ما جدی ام ایشان را نیزبه اجازت مسرور ساختند عالم و حلیم و متواضــع و خــدا جــوی مــی باشــد. میرسید علی شاه صاحب ــ سلمه ربّه ــ که از سادات کرامند در داسب ضلع هرات سکونت دارند عالم ومتورع و صاحب تأثیر است و به خــدا خــوانی و ارشاد خلق مشغول است عالمی را بهره ور ساخته اند. میر سید علــی شــاه صاحب ــ سلمه ربّه ــ که از سادات کرامند واز احفاد جناب رییس المحققین ملا میر عبدالخالق صاحب که از خلفای جد امجد می باشد و در سرخ سرایی ضلع هرات سکونت دارند مجذوب وصا حب کرامــت و خــرق عــادت اســت عالمی راداخل طریقه شریفه ساخته اند.میر سیداعظم صاحب ــ سلمه ربّه ــ که برادرخلیفه مذکور است نیز در سرخ ســرایی ســکونت دارنــد شخصــی متدین و نیکو خصال است عالمی به فیض آن بهره ور گردیده است به خــدا خوانی مشغول است. میر سید یاسین صاحب ــ سلمه ربّه ـــ کــه از ســادات کرام اند در کردند سکونت ضلع هرات دارند. مجذوب سالک تأثیر است بــه هدایت خلق و خدا جویی مشغول است. حاجی ملا محمــد حســین صــاحب ــ غفرالله له ــ قوم تاجیک در تزنی و سیاه نشســته ســکونت دارنــد .عــالم متقی و متورع و متشرع و مجذوب و مؤثر بودنــد. حضــرت قبلــه گــاهی ام فرمودند نسبتی که در حاجی مذکور مشهود می گردد مشابه نسبت حضرت

صاحب ما است. با بعد مسافت هرسال یک مرتبه خودرا به زیارت وصــحبت حضرت قبله گاهی ام مشرف می ساختند. میر سید آقاصاحب ـ سلمه ربّه ـ که از سادات کرام اند در سبزوار ضلع هرات سکونت دارند. عــالم و مــؤثر و مجذوب می باشد. بســیاری از مــردم آن ولایــت را داخــل طریقــه شــریفه گردانیدند.

ملا شکرالدین صاحب قوم اسحاق زائی کــوچی اســت عــالم عامــل وفاضل کامل و متقی و مجذوب و صاحب کرامت و خرق عادت می باشد. اول وهله درطریقه حضرت ملا علی صاحب کسب می نمودند به درمجرد آمــدن ایشان خلافت یافته بودند چون که ظرف عــالی داشــتند بــه آنقــدر اکتفــا ننمودند رجوع به حضرت قبله گاهی ام نمودند به مجرد آمدن ایشان در نزد قبله گاهی ام چون نور ولایت آن آفتاب جهان تاب و آن بدر منیر بی مثل و نظیر و آن کامل ومکمل رادر خود مشاهده نمودند چنان خــوف بــر ایشــان مستولی شد که مکرراً این کلام را بر لسان می راندند که بر اسب سوار آمدم مرا بر حمار سوار ساخته پس روانه نمایید. چونکه در کشفیات ، شأن عظــیم داشتند خایف بودند که کشف سابق را از من زایل نســازند و حضــرت قبلــه گاهی ام چون ظرف ایشان را عالی دیدند از لطیفه قلــب تــا دایــره ولایــت صغری بر ایشان توجه نمودند و از هر مقامی چاشنی چشیدند و فــیض آن را در خود مشاهده نمودند. لهذا ایشان را مجاز گردانیدند و آن کشــف ســابق چون نسبت به انوار و فیوضات الهی (كَالْمَطْرَوْحِ فِى الطَّرِيْقِ) بــود از ایشــان زایل گردیدچون عــذوبت وشــیرینی فیوضــات الهــی را در خــود مشــاهده نمودند، از کشوف وخوارق ما سبق که از ایشان سر زده بود تایب گردیدنــد. چون به سمت ولایت خود مرخص شده اند در هر قریه که مــی رســیدنداین مقال را بر لسان خود می راندندکه مرا حضرت صاحب بر فیل سوار ســاخته

می روم. ملا محمــد عثمان صاحــب ــ سلمه ربّه ــ قوم علی زائی در موسی قلعه ضلع هرات سکونت دارند شخصی متقی ومتورع ومجذوب ومؤثر اســت واکثر مردم آن طرف را داخل طریقه شریف ســاختند. شــب و روز بــه یــاد یزدان وارشاد الناس مشغول می باشند.

ملا فتح صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم الکوزائی در هلمند ضــلع قنــدهار سکونت دارند. شخصی با کمال وخجسته احوال فقیــه و مجــذوب و متقــی ومؤثر است مردم آن سمت داخل طریقه شریفه ساخته است به خدا جویی و ارشاد الناس مشغول است. ملا محمد علم صاحــب ــ سلمه ر بّه ــ قــوم نــور زائی در فراه سکونت دارندعالم فقه ومدرس ومتقی و مجــذوب مــی باشــد مخلوق به نور ولایت او منوّر گردیده و به ارشــاد و تــدریس وعبــادت حــق مشغول اند. ملا شهاب الدین صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم سلطان زائی در بکوا ضلع فراه سکونت دارند. شخصی مجذوب صاحب تأثیر است به ارشاد خلــق الله وعبادت الله مشغول است. ملا الف صاحب ــ سلمه ربّه ــ به قوم سرجنی درچاردر ضلع هرات سکونت دارندعالم ومتقی ومتورع می باشد بــه ارشــاد الناس مشغول است. ملا ابراهیــم صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم کاظمی در پشت دره ضلع هرات سکونت دارندمرد زاهد و عابد و خدا جــوی مــی باشــد بــه هدایت خلق الله مشغول اســت. ملا محبت صاحــب ــ سلمه ربّه ــ در تجبین ضلع هرات سکونت دارند.

صوفی محمد صاحــب ــ سلمه ربّه ــ جذب سرشاری وی را طاری شد که هیچ از خود نمی دانست آخر الامر از معاش دنیوی دســت برداشــت و از عیال واولاد و املاک وامتعه مبری گردید و همــه را رهــا کــرد .چنــد مــدت مغلوب الحال در صحرا وقریه می گشت و یا درنزد قبله گاهی ام می آرمید چون به طرف صحرا عبور نمودی وحوش وطیور وحشــی از تــردد وی فــرار نمی نمودند . حتــی که روزی درصحــرا ملا ولی صاحب ــ سلمه ربّه ـــ قــوم

ترک زایی ساکن رود دزد ضلع فراه ملا محمد صاحب ـ سلمه ربّـه ـــ قــوم اسحاق زائی ساکن خور دیده است که کبک در جــای خــود آرام شــد واورا مستقیم تماشا می کرد حتی که بیان یک کبک را در نــزد حضــرت ارشــاد پناهی ام آورد و حضرت قبله گاهی ام فرمودند که او را رها باید کرد. چنــان کرد و این لاشئ آن کبک را دیدم و گاهی حالت جوعیه مر ایشان را عــارض می شد که به مقدار دو من نان را می خوردند هنوز شبع ایشــان را حاصــل نمی شد و حضرت قبله گاهی ام از این مقام ایشان را به مقام ما فوق مشرف ساختند و الحال مدت شانزده سال می شود که به خدمت گــذاری حضــرت قبله گاهی ام مشغول است و غله مصارف خرج لنگر وباقی امــور در تصــرف ایشان است و کسب طریقت را تا دایره ولایت کبری نموده و مجــاز گردیــده شخص خداجوی وصاحب تصرف وحال وذی نسبت می باشد. بــه یــاد ایــزد متعال و خدمت گذاری حضرت صاحب مشغول است. صــوفی عبــد الکــریم صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم زوری: مجاور پر انوار حضرت جد امجــد ـ قــدس الله الاقــدس ـ است شخصــی متدین و صــاحب نسبــــت وخــوارق عــادت می باشد. کسب طریقت را تا دایره ولایت صغرا نمودند به ذکر وفکر حضرت یزدان مشغول است.

سیــد عبد الغفور صاحب ـ سلمه ربّه ـ که از سادات کرامند درهلمند ضلع قند هار سکــونت دارند. ملا میرمرتضی صاحــب ـ سلمه ربّه ـــ کــه از سادات کرامند در تلخک ضلع فراه سکونت دارند. میرســید محمــد حیــات صاحب ـ سلــمه ربّه ـ علوی در گلستان ضلع فراه سکونت دارند. ملا محمد سرور صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم نور زایی در کرزنگ ضــلع فــراه سکــــونت دارند. ملا غلام محمد صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم بارگزایی درهلمند سکونت دارند. ملا محمــد عظیــم صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم لــودین در ترکستــــان هستنــد . ملا ولی الله صاحب ـ سلمه ربّه ـ قوم ماکــو در سنگک سکــونت

دارند. به ارشاد الناس مشغول است. ملا نظرمحمد صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم کاکری در هلمند ضلع قندهار سکونت دارند. ملا عبدالغنی صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم بارک زائی کوچی می باشند. ملا محمد کریم صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم کاظمی در پشت دره ضلع هرات سکونت دارند.ملا محمد ولی صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم ترک زهی ساکن رودوزد ضلع فراه ملا محمد صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم اسحق زائی ساکن بنحور ملا عبد الغفور صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم سرجنی در چهار در ضلع هرات سکونت دارند. ملا مولا داد صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم تایمنی در ملا اعلی ضلع هرات سکونت دارند. ملا عبدالله صاحب قوم تاجیک در مشکان علیا ضلع هرات سکونت دارد.

ملا علی صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم تایمنی در خاک بارک ضلع هرات سکونت دارند.ملا محمد رسول صاحب ــ سلمه ربّه ــ در مشکان سفلی ضلع هرات سکونت دارند. ملا محمد ایوب صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم تاجیک در پر چمن ضلع هرات سکونت دارند. ملا احمد صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم زوری در کمرک ضلع سکونت دارند. ملا محمد نظیم صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم سینی کوچی می باشند. ملا صالح محمد صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم علی زائی در لامان فراه سکونت دارند. ملا محمد کریم صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم ترین در هرات سکونت دارند. ملامحمد عظیم صاحب قوم نور زائی سبزوار ضلع هرات سکونت دارند. ملامحمد صاحب ــ سلمه ربّه ــ که لقب به ده ملا است قوم تاجیک در فاسک ضلع هرات سکونت دارند. ملا میرضیاءالدین صاحب ــ سلمه ربّه ــ در استوی ضلع هرات سکونت دارند. ملا رسول داد صاحب ــ سلمه ربّه ــ قوم فیروزگری ضلع هرات در چغچران سکونت دارند. ملا محمد صاحب ــ سلمه ربّه ــ در فرسی ضلع هرات سکونت دارند. ملا محمد قاسم صاحب ــ سلمه ربّه ــ در گلستان ضلع فراه سکونت دارند. ملا محمد رحیم صاحب قوم زوری در زغو سکونت دارند. ملا الله یار

صاحـب ـ سلمـه ربّه ـ در دفـی ضلع هرات سکونـت دارند .ملا عبـد الله صاحـب ـ سلمـه ربّه ـ قـوم زوری در پرشار ضلع هرات سکونت دارند. ملا محمد رحیم صاحب ـ سلمه ربّه ـ در زرنی سکونت دارند.

نویسنـده ـ عفـی عنه ـ در اینجـا به موجب مشتی نمونه خرواری و اندکی دلیل بسیاری اکتفا به ذکر چند خلیفه نمودم وایضًا مناقب واحـوالات ایشان را بیان ننمودم اولا از جهت اختصار دوم در این ایام طبیعـت ومـزاج این لا شئ ملال ومشوش بود وگرنه خلفای حضـرت روح پـروری ام بسـیار است ومناقب ایشان خارج از خاطرعدد وشماره است وخلفای حضـرت جـد امجد چون به سبب بعد عهد همه به جوار رحمان پیوسته بودند لهـذا علـی حده ذکر نشدند وبعض ایشان که باحیات در این سلک ملتزم گردیدنـد ودر صدر ذکر شدند. بدان ای برادر عزیز کـه در سـنه ۱۳۱۲(هـزار و سیصـد و دوازده) از هجرت حضرت نبویﷺ که حضرت قبله گـاهی ام را مـرض تـب عارض شد ودر این حالت در خانقاه شریف در پرچمن بودند ومـدت چنـد یوم مرض ایشان به شدت انجامید تا که به مضمون قوله تعالی﴿وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِ﴾ [1] حق جَلَّ جَلالُهُ ایشان را شفا عطا فرمود لکن به سبب عبور مرض بـر ایشان، بدن مبارک حضرت ایشان ضعیف ونـاتوان بـود. در یـوم دوشـنبه بیست وششم شهر شوال المکرم حضرت ایشان در بالین و بسـتر مبـارک خود به صد عز وناز آرمیده بودند واین عتبه بـوس آسـتان بـه طـرف رأس حضرت ایشان قایم بودم واز بدن فیض معدن واز صورت بـا برکـت ایشـان ذباب ومگس می راندم. دیدم که حضرت ایشان وجه وجیه خود را به جانـب من کردند وبه لسان درفشان خود فرمودند کـه در هـر چهـار طریقـت کـه

۱- سوره شعراء آیه ۸۰ «وچون بیمار می شوم پس او مرا شفا می دهد.»

عبارت از: طریقه نقشبندیه وقادریه وچشتیه وسهروردیه می باشد از جانب من مأذون ومجاز می باشید واین غلام خود را فرمودند که همان اجازت نامه که حاجی الحرمین الشریفین دوست محمد صاحب به مــن مر قــوم نمــوده بودند در خورجین کتابهای من می با شد آن را برای خود مرقوم سازید. این لا شئ ساعتی توقف نمودم ثانیًا خطاب نمودند که بروید آن اجازت نامــه را الان مرقوم سازید تا لاتعین درتمام مقامات ترا مــأذون گردانیــده ام کســب خود را بنمایی. این لا شــئ نــالایق بنابرامتثــال امرحضــرت ایشــان در آن ساعت آنرا مرقوم نمودم ودر وسط ارقام عرض نمودم که اجازت نامه حضرت جد امجد ـ قدس سره العزیزـ مطلقه می باشد این مطلقه مرقوم ســازم یــا نه؟ فرمودند که مطلقه ارقام فرمایید چون اجازت نامه مرقوم گردید از نظــر کیمیا اثر حضرت ایشان گذرانیدم. فرمودند که مهر من در علاقه وعمامه من است آن را مهر باید کرد.این نالایق چنان کــردم چــون کــه حضــرت والــد ماجدی از کمال بنده نوازی واز غایت لطف ومهربــانی غــلام خــویش را بــه اجازت وخلافت در هر چهار طریقه بهره ور و سرفراز گردانیدند (فَالْحَمْدُ لِلّٰـهِ الَّذِی هَدَانَا عَلَی ذَلِـكَ) لهذا اجازت نامه را در این جاذکر نماییم اِظْهَـارًا لِشُـكْرِ الْحَقِّ سُبْحَانَهُ بِوَاسِطَةِ حَضْرَتِ الْوَالِدِ الْمَاجِدِ قَلْبِیْ وَرُوْحِـیْ فَـدَاهُ قَـالَ اللهُ تَعَـالَی ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِیْدَنَّكُمْ﴾[1] وَاَیْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَی ﴿وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [2]

---

۱ - ﴿ وَاِذْ تَاَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَاَزِیْـدَنَّكُمْ ﴾ سوره ابراهیم آیه ۷«وآن وقت که پروردگار شما خبردار ساخت ، اگر شکر کنید شما را زیاده دهم»

۲-سوره ضحی آیه۱۱« وامابه نعمت پروردگارخودخبرده.»

اجازت این است :

بسم الله الرحمن الرحیم

هُوَ اللهُ الَّذِی لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّیْ عَلَی نَبِیِّهِ وَنُسَلِّمُ عَلَیْهِ وَعَلَی آلِهِ الْکِرَامِ اَمَّا بَعْدُ فَیَقُوْلُ الْعَبْدُ الْفَقِیْرُ اللَّا شَیْءُ وَلِیُّ اللهِ النَّقْشِبَنْدِیُّ الْاَحْمَدِیُّ کَانَ اللهُ لَهُ عِوَضًا عَنْ کُلِّ شَیْءٍ اِنَّ الْوَلَدَ الصَّالِحَ الْاَعَزَّ غَوْثُ مُحَمَّدٍ سَلَّمَهُ اللهُ تَعَالَی عَنِ الْآفَاتِ الظَّاهِرِیَّةِ وَالْبَاطِنِیَّةِ لَمَّا اَخَذَ الطَّرِیْقَةَ النَّقْشِبَنْدِیَّةَ مِنْ هَذَا الْمِسْکِیْنِ وَحَصَلَ لَهُ فَوَائِدُ وَ وَصَلَ اِلَی کَمَالَاتِ مَقَامَاتِ الطَّرِیْقَةِ الْاَحْمَدِیَّةِ ثُمَّ تَوَجَّهْتُ اِلَیْهِ بِطَرِیْقِ اللُّطْفَةِ فِیْ طَرِیْقِ الْقَادِرِیَّةِ وَالْجِشْتِیَّةِ وَ السُّهْرَوَرْدِیَّةِ فَأَجَزْتُ لَهُ اِجَازَةً مُطْلَقَةً بَعْدَ الْاِسْتِخَارَةِ وَحُصُوْلِ الْاِذْنِ مِنَ اللهِ تَعَالَی سُبْحَانَهُ وَرَخَّصْتُهُ لِاِرْشَادِ الطُّلَّابِ وَاِلْقَاءِ السَّکِیْنَةِ وَالْحُضُوْرِ فِی قُلُوْبِ الْاَحْبَابِ وَ اَخْذِ الْبَیْعَةِ الْمَسْنُوْنَةِ مِنْ طَالِبِی الطُّرُقِ الْمَذْکُوْرَةِ فَهُوَ خَلِیْفَتِیْ وَیَدُهُ کَیَدِیْ فَطُوْبَی لِمَنِ اقْتَدَی بِهِ فَهُوَ خَلِیْفَتِیْ عَلَی الْاِطْلَاقِ بِأَیِّ طَرِیْقٍ یَأْمُرُکُمْ فَعَلَیْکُمْ بِامْتِثَالِهِ وَلَا یَجُوْزُ الْعُدُوْلُ عَنْ اَمْرِهِ قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَتَعَالَی ﴿اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ﴾ [1] وَالْمَسْئُوْلُ مِنَ

---

۱ -﴿اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللهَ یَدُ اللهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَی نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفَی بِمَاعَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًاعَظِیْمًا﴾.سوره فتح آیه۱۰«هرآیینه آنانی که با تو بیعت می کنند، جز این نیست که با خدا بیعت می کنند. دست خدابالای دست ایشان است. پس هر که عهد بشکند، پس جز این نیست که به ضرر نفس خود می شکند و هر که تمام کند آنچه بر آن با خدا عهد کرده است پس او را مزد بزرگ خواهد داد.»

اللّٰهِ تَعَالَی اَنْ یَّعْصِمَه ٗ عَمَّا لَا یَلِیْقُ وَیَحْفَظَه ٗ عَمَّا لَا یَنْبَغِیْ وَالْاِسْتِقَامَةُ عَلَی مُتَابَعَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ آمِیْنَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ هَادِیًا وَمَهْدِیًّا وَاهْدِ بِهِ النَّاسَ طُرًّا عَلَی سَبِیْلِ الدَّوَامِ وَالْاِسْتِمْرَارِ زِدْ فِیْ عُمْرِهِ وَرُشْدِهِ وَصَلَاحِهِ وَفَلَاحِهِ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ بِجَاهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَعَلَی آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْنَ وَیَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ آمِیْنَ وَالسَّلَامُ اَوَّلًا وَ اٰخِرًا . **او خدایی است که جز او معبودی نیست ، ستایش می کنیم او را و بر پیامبر او و بر آل کرام پیامبر درود می فرستیم.**

اما بعد پس بنده فقیر لاشئ می گوید ولی الله نقشبندی احمدی می باشد خدا برای او عوضی در مقابل هر شئ است .به درستی که ولد صالح غوث محمد ـ سلمه الله تعالی عن الافات الظاهریه و الباطنیه ـ زمانی که گرفت طریقت نقشبندی را از این مسکین و حاصل شد برای اوفایده های بسیار و به حد کمالات و مقامات طریقه احمدیه رسید بعد از آن توجه کردم بر اوبه طریق لطف در طریقه قادریه ، چشتیه ، سهروردیه. پس اجازه مطلق دادم او را بعد از استخاره و بعد از حاصل شدن اذن از سوی خداوند بلند مرتبه و به او درارشاد طلاب و القا کردن سکینه (آرامش) و حضور در قلب محبان و دوستان و اخذ نمودن بیعت مسنونه از طالبان طریقت های مذکوره رخصت کامل دادم ، پس او خلیفه من است و دست او دست من است. پس خوشا به حال کسی که اقتدا کرد بر او پس او خلیفه مطلق من است به هر صورت و طریقی که امر کند شما را بر شما لازم است که از او پیروی کنید و از امر او تجاوز کردن جایز نیست. و از خداوند مسألت داریم اینکه نگه دارد او را از چیزی که لایق نیست و حفظ کند او را از آن چیزی که سزاوار او نیست و استقامت ایشان را بر متابعت و پیروی از سید المرسلین خواهانیم

آمین. بار خدایا او را هدایت کننده و هدایت شونده بگردان و هدایت کن بـه وسیله او همه مردم را بر سبیل دوام و استقرار و زیاد کن بر عمر او و رشد او و صلاحیت او و نجات او ای رب العالمین به حرمت مقام سید المرسـلین ﷺ و درود خداوند بر آل او و بر جمیع اصحا ب او و رحم کند خداوند بنده ای را که بگوید آمین و سلامت باد اولًا و آخراً .

چون به توفیق ایزد منان از بیان کلمه (هو) واز بیان سلاسل مشـایخ عظام فارغ گردیدم اکنون به وصیتی نافع کتاب را ختم می نمایم. باید کـه طالبان فواید این تالیف و راغبان عواید این تصنیف در مطالعه این دو کتـاب ودیگر کتب **چهار چیزرا** رعایت کنند. **اول** :آنکه منشأ داعیه مطالعـه را بـاز جویند تا به سبب واهی و غرض نفسانی نباشد یا طلـب اطـلاق بـر مواضـع شکوک و اعتراضات و تخطئه مؤلف نباشد زیرا منشاء این دواعـی نبـود الا صفات ذمیمه و اخلاق ذمیمه نفس واز آن مطالعه هیچ نفع حاصل نیاید. پس داعیه طالب باید که از انواع این شوائب (عیبها) خـالص بـود و باعـث او بـر مطالعه جز محض طلب حق واسترشاد طریق مستقیم نباشد. مثال بیمـاری که طلب شفا کند وبه مطالعه کتب طبی رغبت نماید تا حـق ﷻ بـه برکـت صدق طلب او طریق فهم اشارات کلمات مشایخ و تمتع از فواید عواید آن بر او گشاید وعلت طلب او را شفا بخشد

دوم : بعد ازتخلیص نیت طریقه اعتدال در مطالعه نگاه دارد وپـیش از تولد ملال خاطر، آن را ترک کند تا به افراط که نتیجـه تعـدی نفـس اسـت نکشد وصفای فهم به کدورت نینجامد.

سوم : آنکه برفهم ظاهر آن قناعت ننماید وبداند که هرکلمه از کلمات قرآنی و احادیث نبوی وسخن مشایخ ، ظهری وبطنی دارد وهر بطنی به بطن دیگر وتا اول وبر مقتضای فهم ظاهر عملی بجای نیارند ، از فهـم بطـن اول

نصیب نیابند وتا بر مقتضــای فهــم بطــن اول نکننــد. از فهــم بطــن ثــانی بی بهره مانند وعلی هذا هر فهمی دلیلی علمی وهــر علمــی ســبیل فهمــی دیگر تا آن گاه که به منتهای بطون کلام برسند. وامکان رسیدن بدان وقتی بود که امکان رسیدن به مقام متکلم ودرجه علم او باشــد واز اینجــا معلــوم شود که وصول به منتهای بطون کلام الهی و حــدیث نبــوی، مقــدور کســی نباشد. واما کلمات مشایخ هرکه اقتضای بطون اشارات ایشان نماید ویــا بــه پایه ای از مدارج و معارج اعمال وفهوم آن ترقی کند، قوت وصول بــه مقــام متکلم دارد ممکن است که آن به منتهای بطون کلام ایشان رسد.

چهارم : **آنکه به او جدال مقصود واستعجال ننماید وبه تحمل مشــتاق طلب وامتدادزمان آن ثابت و صابر باشد ودر مقتضای هر فهمــی بــه تقــدیم رساند تا به ترتیب به مقصود رسد.**

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ مِمَّنْ اُحِبُّهُمْ وَ اُرِیْدُ التَّشَبُّهَ بِهِمْ مِــنْ اَحِبَّائِــكَ وَاحْشُــرْنِیْ فِــیْ زُمْرَةِ اَوْلِیَائِكَ وَاحْفَظْنِیْ مِنَ النِّیْرَانِ بِفَضْلِكَ وَعَطَائِكَ وَاَعْطِنِیْ جَنَّةَ الْفِرْدَوْس بِحُرْمَةِ مُحَمَّدٍ اَفْضَلِ اَنْبِیَائِكَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ وَیَرْحَمُ اللهُ عَبْدًا قَالَ آمِیْنَ وَآخِرُ دَعْوَانَا اَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّی اللهُ تَعَالَی عَلَی خَیْرِ خَلْقِــهِ وَنُــوْرِ عَرْشِــهِ سَیِّدِنَا وَنَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ وَ جُنُوْدِهِ وَاَتْبَاعِهِ اَجْمَعِیْنَ

بار خدایا : مرا از جمله کســانی بگــردان کــه آنــان را دوســت دارد و می خواهد مشابه شدن به آنها را از دوستان تو و حشــرگردان مــرا از گــروه دوستان خود و حفظ کن مرا ازآتش جهنم به سبب فضل و بخششت و به من جنت فردوس را عطا کن به حرمت محمد ﷺ که افضل انبیا تو است و رحــم کندخداوند بنده ای را که آمین گفت و رحمت خدا برافضل خلق او ونورعرش او و سیدما و پیامبرما محمدﷺو برآل او واصحاب او و برتابعان او برهمه.

﴿ رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ﴾[۱] وَقَدْ حَصَلَ الْفَرَاغُ مِنْ تَأْلِيْفِ هَذِهِ الرِّسَالَةِ الْمُسَمَّاةِ بِسِرَاجِ الْعَارِفِيْنَ فِيْ تَرَاكُمِ ظُلُمَاتِ الْمُنْكِرِيْنَ فِيْ ضَحْوَةِ الْكُبْرَى مِنْ يَوْمِ الْاَرْبِعَاءِ تِسْعَ عَشْرَةَ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْمُرَجَّبِ سَنَةَ اِثْنَى عَشَرَ وَثَلاثِ مِأَةٍ بَعْدَ الْاَلْفِ مِنَ الْهِجْرَةِ عَلَى صَاحِبِهَا اَلْفُ صَلَوةٍ وَتَحِيَّةٍ وَكَانَ ذَلِكَ فِيْ عَهْدِ سُلْطَانِ الْمُؤْمِنِيْنَ مَالِكِ زِمَامِ الْعَالَمِيْنَ نَاصِرِالشَّرِيْعَةِ الْقَوِيْمَةِ سَالِكِ الطَّرِيْقَةِ الْمُسْتَقِيْمَةِ بَاسِطِ مِهَادِ الْعَدْلِ وَالْاِنْصَافِ هَادِمِ اَسَاسِ الْجَوْرِ وَالْاِعْتِسَافِ مُرَوِّجِ الشَّرِيْعَةِ الْغَرَّاءِ مُؤَسِّسِ الْمِلَّةِ الْحَنَفِيَّةِ الْبَيْضَاءِ بَحْرِ الدُّرَرِ رَابِى الظَّفَرِ ضِيَاءِ الْمِلَّةِ وَالدِّيْنِ اَعْنِىْ بِهِ اَلْاَمِيْرَ اِبْنَ الْاَمِيْرِ اَمِيْرَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ خَانْ بَهَادُرْ لَا زَالَ مَلْجَأً الْاَفَاضِلِ وَالْاَنَامِ وَمَلَازًا لَهُمْ مِنْ حَوَادِثِ الْاَيَّامِ وَمَا بَرِحَ حِصْنًا حَصِيْنًا لِلْاِسْلَامِ بِالنَّبِيِّ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ آمِيْنَ يَارَبَّ الْعَالَمِيْنَ وَلَيْسَ هَذَا الْمَدْحُ مِنَّا طَمَعًا لِلدُّنْيَا وَ طَلَبًا لِلْاَثْمَانِ وَالثَّمِيْنِ بَلْ حِسْبَةً لِلَّهِ وَحِرْصًا لِاِزْدِيَادِ الدِّيْنِ وَ مِثْلُ هَذَا السُّلْطَانِ الْعَادِلِ مَدْحُه مُحْتَمٌّ عَلَىَّ وَعَلَى كَافَّةِ الْمُسْلِمِيْنَ.

به تحقیق حاصل شد فراغت از تألیف این رساله که مسمی به سراج العارفین فی تراکم ظلمات المنکرین است در وقت چاشت روز چهار شنبه نوزدهم ماه رجب سال هزار و سیصد و دوازده هجری قمری. بر صاحب آن هزار رحمت و سلام باد. و آن در زمان سلطان مؤمنین مالک زمام عالمین، یاری دهنده شریعت پایدار و سالک طریقه استوار و مستقیم و گسترش

۱-سوره آل عمران آیه۸ «می گویند: ای پروردگار ما دلهای ما را بعد از آن که ما را راه نمودی کج مکن و برای ما از نزد خود نعمت عطا کن. همانا تو عطا کننده هستی. »

دهنده عدل و انصاف و نابود کننده اساس جور و ستم وکج روی و ترویج کننده شریعت روشن و بانی آیین روشن حنفی به دریای گهرها و کوه استقامت و فیروزی ، نور و روشنایی شریعت و دین یعنی امیر بن امیر عبدالرحمن خان بهادر همواره پناهگاهی برای نیکان وحفظ کننده ای برای ایشان ازحوادث روزگار و دژ محکمی برای اسلام باد. و به حرمت محمد مصطفیﷺ و آل او آمین یا رب العلمین. و مدح از طرف ما به جهت طمع دنیا و به جهت مال و پول نیست بلکه از جهت طلب ثواب است از خداوند آرزومندی ازدیاد دین داریم و مثل این سلطان عادل مدح او بر من و بر همه مسلمین حتمی و لازم است.

مناجاتی که به امام ابوحنیفه(رح) نسبت داده می شود این است :

اِلَهِیْ كَمْ رَكِبْتُ عَلَى الْخَطَايَا   فَهَبْ لِیْ تَوْبَةً قَبْلَ الْمَنَايَا

پروردگارا ! چه بسیار خطاهایی را که انجام داده ام پس قبل از مرگ به من توفیق توبه از گناهانم را بده.

نَدِمْتُ نَدامَةً اَرْجُوْ اِلَيْكَ   سَتَغْفِرُ ذِلَّتِیْ رَبَّ الْبَرَايَا

بسیارپشیمان گشته ام و به توامیدوارم ای پروردگارآدمیان تو لغزش مرا خواهی بخشید.

اِلَهِی مَا عَصَيْتُكَ مِنْ عِنَادٍ   وَلَكِنْ شِقْوَتِیْ بَلَغَتْ مَنَاهَا

خداوندا! از روی لجاجت نافرمانی تو نکردم بلکه بدبختی من به نهایت رسیده است.

اُحِبُّ الصَّالِحِيْنَ لَسْتُ مِنْهُمْ		لَعَلَّ اللهَ يَرْزُقُنِیْ صَلَاحًا

من نیکوکاران را دوست دارم و لیکن از آنها نیستم امید است پروردگار به من خیر و نیکی را روزی گرداند .

صَرَفْتُ الْعُمْرَفِیْ لَهْوٍ و لَعْبٍ		فَآهَا ثُمَّ آهَا ثُمَّ آهَا

عمرم را در لهو ولعب سپری نمودم پس هزاران آه و افسوس برمن .

مناجاتی که به امام شافعی (رح) نسبت داده می شود این است :

اِلَهِیْ عَبْدُكَ الْعَاصِیْ اَتَاكَ		مُقِرًّا بِالذُّنُوْبِ قَدْ دَعَاكَ

پروردگارا بنده گنه کارت به درگاه تو روی آورده است در حالی که آغشته به گناهان است و تو را می خوا ند.

صَرَفْتُ الْعُمْرَ فِیْ لَهْوٍوَلَعْبٍ		سَبِيْلِیْ صِرْتُ خَالٍ عَنْ رِضَاكَ

عمرم را در لهو ولعب و بازی گوشی سپری نمودم این راه من بوده است و از رضای تو خالی گشته ام.

اِلَهِیْ لَا اِلَهَ سِوَاكَ فَارْحَمْ		عَلَى مَنْ لَا رَحِيْمَ لَهُ سِوَاكَ

پروردگارا! هیچ خدایی بجز تو نیست پس رحم کن بر کسی که هیچ رحم کننده وبخشاینده ای برای او بجز تو نمی باشد.

وَجَائَكَ تَائِبًا يَرْجُوْ رِضَاكَ		تَجَاوَزْعَنْ ضَعِيْفٍ قَدْجَفَاكَ

ونزدتوآمده درحالی که توبه کرده ورضای تورامی طلبد،در گذر ازبنده ضعیفی که به توجفانموده است.

فَاِنْ تَغْفِرْ فَاَنْتَ لِذَاكَ اَهْلٌ		وَاِنْ تَطْرُدْ فَمَنْ يَرْحَمْ سِوَاكَ

پس اگر از من در گذری و مرا ببخشی پس تو شایسته و سزاوار آن هستی واگر مرا طرد نمایی پس چه کسی بجز تو بر من رحم کند (هیچ رحم کننده بر من به جز تو نمی باشد).

فَاِنْ اَكُ يَامُهَيْمِنُ قَدْ عَصَاكَ   فَلَمْ اَسْجُدْ لِمَعْبُوْدٍ سِوَاك

ای مهیمن اگرچه تو را نافرمانی نموده ام ولکن تاکنون برای معبودی بجزتوسرتعظیم فرونیاوردم.

شعری که فضیلت پناه، ملاجمعه آخوند صاحب به شان حضرت ما فرموده این است[1]:

آوان آن رسید که من کنم وصف ولی الله
چنین مرشد ندارد هیچکس در تخت این خضرا
مرکب اسم او از هشت حرف آمد براین مدعا
که هشت خلد را روشن نماید بر من اعمی
به واو خود کند روشن جهات شش به این ادنی
که واو رامی شمارد اهل ابجد شش عدد او را
دوم لامی که سی آمد دلالت می کند این را
که فیضان ولی سی روز مه را می کند اجرا
سیم یای که ده او را شمارد اعلی وادنی
امیدا شیخ دارم ده لطیفم را کند زیبا
الف درجای چارم می کند اخبار وحدت را
که شاید فیض او ما را کند بی مثل بی همتا

۱- این ابیات اگر چه نابرابر است اما چون در متن اصلی کتاب بوده آورده شده است (مترجم)

دوم باقی از یــک لام سابق رخ کنــد اینــجا
اجازت را ز شصت پیر خود او می کــند جویا
الف درجای‌هفت بامد صوت او می کنــد ندا
که غافل می نشین از پیر خود دردین هم دنیا
مقـــام آخریــن هــای هــو کــرده غواصیها
که ذکــــر ذات بحت آمــد مقــام سالکین را
که پیرامــن نکــردم طمــع دنیــای دونــی را
که الطاف بکن با دست خط خود این زبونی را
توســط کرده ام مــن چار یار با صفــا اینجا
ابابکر عمـــر عثمان حیـــدر مرتضــی اینجا
الهی رحمــت تو هســت بر ادنی وبــر اقصی
به جیم و میم و عین و هی نظــر فرما خداوندا

مخمسی که جنابان فضیلت پناهان ملا حمزه آخوند صاحب وملا محمد عظیم صاحب که متخلص به مجرم است در شأن حضرت صاحب ما فرموده این است :

دیشب که خواب دیدم حسن جمال دلبر
آمــد به پیش رویم ســـــرو نهال دلبر
انــدر دل حزینـــم باشــد خـــیال دلبر
هــرچنــد اگر نویسم در وصف حال دل
عقل بشر نگنجد حسن کمال دلبر
کـــرده دلم معــطر آن نفحــه شمیمش
وان طبع گشته بردل آن زلفدان جیمش

باشد به لطف و احسان دایم دل رحیمش

باد صـــبا به مــن آراز نکـهت نسیـــمش

مقصودم از وسیله باشد وصــال دلبــر

یارب که باز بینـم آن یـــار مـه لقــا را

روشــــن کنـد جهانــی از ارض تا سمــا را

بـــر قلب خسته من بگـذارد آن شفــا را

نومیــد کی بســازی از حسن خود گــدا را

باجودولطف‌واحسان چون بیمثال دلبر

گــردیده ایــن دل مــن برتار زلــف او بند

خــوبان جملــه عالم گرجمله جمع گردند

چون او کسی نباشد اصلا به مثل و مانــند

بر خصلــت نگــارم صــد رحمــت خداوند

بالا تــر از ملایک خوی وخصال دلبــر

آن مـــردم معــری از وی کناره دارنـد

هرکس‌که هست‌مخلص جانرابه وی‌سپارند

چون سرمه گردپایش بردیده می گذارند

چــون ماه ایــن دل مــن بر تار زلف او بند

دایــم کند نظــاره دل با بلال دلبـــر

اصلا کســی ندارد این خصلــت حمــیده

گشتـــه دلم زلیخا چون یوســـف خریده

آن مار عشق صاحب جان دلــم گزیــده

عشقش به جان رسیده دل دربدن طپیــده

چون مرغ نیم بسمل ازشوق حال دلبر

ترکیب یافته اسمش از ده حروف ای جان

اول ولــی تومی دان ثانی الله می خوان

چون مزج یابد هر دو دست خدا شود آن

اسم و مسمی هر دو تطبیق یافته یکسان

کامل مکمل است اونیکو خصال دلبر

مهجورم از وصالش ای رب مــن رها کــن

شــام فراق ما را با وصــل او صبــا کن

معلول غربتــم مــن درد مــرا دوا کن

با رابــط شریفــش مربوط قلب مـــا کن

باعلم وحلم وآتش چون بی‌مثال‌دلبر

کن صبــر اندرین غم ای حمزه دل افگار

عــاشق کشــد بدانی رنــج فراق بسیار

شاید رســاند ایــزد دلــدار را به دلـــدار

مجرم به نعمت ما هر لحظه شکر می دار

دایم به چشم اسراربنگربه حال دلبر

مخمسی که ملا محمد ا مین در مدح حضرت قبله گاهی ام فرموده این است :

بــرده زمادل گــل رخســار تــو کشته مرا نرگــس خمــار تــو

عاشق آن لعــل شکـــربار تــو رحمت حق برسر دستــار تــو

کـــور شــود دیــده اغیــار تــو

ای صنما قبلــه مـــا کــوی تــو کعبــه ما طــاق دو ابــروی تو

خمر جنان قطره ای از جوی تو جنــت فردوس ســر کــوی تو

قصــرجنان خشــت زدیــوار تــو

نایب این شــرع پیمبــــر تویـــی　　　　معدن اســرار　سراسر تویـــی
خضر صفت برهمه رهبــر تویـــی　　　　رهبر هر گمــره مضطر　تویـــی
خاک سیاه بــر ســر انکــار تــو

اســم شریـــف تــو ولــی خــدا　　　　معــدن اســـرار تویی مه لقــا
چون که منــم عاصی نامــه سیاه　　　　کن نظری سوی من ای پادشاه
کلــب ضعیفیــم بــه دربار تــو

همچوتوشاهی به شرافـــت‌نشد　　　　همچو تو پیری به خلافت نشد
چون توملایک به لطافــت نشــد　　　　کیست‌که‌آن‌عاشق‌حضرت‌نشد
حلقـــه نــزد بر در ودیــوار تو

همچو تو دردهر شکرخندنیست　　　　هند وبخارا و سمر　قند نیست
تابه هری مشهد و بیرجندنیست　　　　تابه فراه ملک سیاه‌هندنیست
نیست زبــان لایــق　اظهار　تو

نالــه زهجــــر تو کنــــم زار زار　　　　شام صباح روزوشبان بی قرار
صلــه رحم امت شــه والا تبــــار　　　　لیلی صفت برمن مجنون گذار
خیر بــود گــر　نشــود عــار تو

چون به توجه شودآن شاه دیــن　　　　هفت سما شعله زند بر زمیـــن
برهمه اقطاب تــویی چون نگین　　　　جمله مریدان به خدا　شاکرین
مســت همه از　مــی دیدار تــو

نور خــــدا بررخ تو جـــلوه گــر　　　　دشمن بد خواه توشد　دربه در
دوست محب تو بـــود بهــره ور　　　　گرد دو نعلین تو کحل　البــصر
پیر و جــوان　جمله گرفتار تــو

یوسف مصری است به‌بازارحسن　　　　صدچوزلیخاست‌خریدارحسن
بلبل شیداست به‌گلــزار حســـن　　　　خاصه‌آیین گشته‌گرفتارحسن
رحمت　حق هست　سزاوار تــو

قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ: كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ .رسول اكرمﷺ فرموند :هر چيزى به اصل خود بر مى گردد.

✓ مثنوي :

اگر بيضـــه زاغ ظلمت سرشت
نهـــى زير طــاوس باغ بهشـــت
به هنگام آن بيـــضه پروردنش
به انجـــير جنـــت دهـــى ارزنش
كشـــد رنج بيهوده طاووس باغ
شـــود عاقبـــت بيضـــه زاغ زاغ

اسناد حزب البحر شريف ذيلا تذكار شده:

بسم الله الرحمن الرحيم

طريقه نصاب حزب البحر اين است كه هرصـــد و شصـــت بـــار جلالـــى وجمالى بلند ودر اعتكاف روز چهار شنبه، پنج شنبه وجمعه بدارد و هـــر روز غسل تازه بكند وروزه بدارد وبعد از غسل دو ركعت نفـــل ادا كنـــد و صـــد و بيست بار بخواند و در دوازده روز مطلب خود داشته در اعضاى خود احاطـــه كند. و هر گاه كارى مشكل پيش آيد، پس درجاى خلـــوت بعـــد از غســـل دو گانه ادا كرده پنج مرتبه يا هفت مرتبه خوانده بر گلاب بدمد. وچون به لفـــظ

«هب لنا» برسد ﴿يُحِبُّوْنَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِيْنَ آمَنُوْا اَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ﴾.[1]محبت فلان پيداكن هر سه بار برين گونه بكند هر گاهی كه مقلوب قبض آيد قدری از آن گلاب بر دستها يا بر روی خود بمالد وبرای مقهوری اعدا هر روز تا دوازده روز بخواند وچون بر لفظ وَاطْمِسْ عَلَى وُجُوْهِ اَعْدَائِنَا[2] برسد پس هفتاد بار بخواند يَا قَاهِرُ ذُوالْبَطْشِ الشَّدِيْدِ اَنْتَ الَّذِىْ لَا يُطَاقُ انْتِقَامُه[3] بعداز آن بگويد خداوندا فلان را در قهر مبتلا گردان وچشم وگوش و زبان او را بسته گردان وبرای شفای مريض هفت روز تا دوازده روز خواند چون دربِسْمِ اللهِ الَّذِىْ لَا يَضُرُّ مَعَ اِسْمِهِ شَىْءٌ فِى الْاَرْضِ وَلَا فِى السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ[4]برسد پس هفتاد باربخواند﴿ وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَّ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ﴾ [5] يا شافی شفا ببخش فلانی را و برای سلاطين وامرا دوازده بار هر روز تا دوازده روز بخوانند چون بر«يَا مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوْتُ كُلِّ شَىْءٍ وَّاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ»[6] برسد هفتاد بار يا عزيز بخواند بعد از آن بگويد كه بار خدايا عزيز گردان مرا در چشم فلان ابن فلان بعد از آن سه بار سوره« اِنَّآ اَنْزَلْنَا»الخ بخواند بعد از اتمام دعوات

۱-سوره بقره آيه۱۶۵ «وآنان راهم چون خدادوست می دارندوكسانی كه ايمان آورده اند خدا را سخت دوست می دارند.»

۲ -پروردگارا ! دشمنانمان را محووهلاک كن.

۳ -ای قاهر وفاتحی كه عذاب و انتقام او سخت می باشد تو كسی هستی كه انتقام او تحمل ناپذير است.

۴ - به نام خداوندی كه ضرر نمی يابد با اسم او شيئی در زمين و نه در آسمان و او شنونده و دانا است .

۵ - سوره بنی اسرائيل آيه ۸۲ «و ما از قرآن آنچه وی شفا است و برای مسلمانان رحمت است، فرود می آوريم.»

۶-ای كسی كه به دست اوست ملكوت هرچيزی وبه سوی اوبازگردانيده می شويد

کرام هر وقت که به خانه آید تمام حرکات یک بـار بخوانـد وبـرای امـان و سلامتی راه سفر بر روز با شرایط به قدر دوازده مرتبه بخواند بعد از آن بـین راه دو منزل و جای فرود آمدن وهر جایی که بیم و خوف باشد یکبار بخواند. وبرای توانگری سه روز هر روز بیست بار بخواند وچون بر(وَانْشُرْهَا عَلَيْنَا مِـنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِكَ) [۱]برسد هفتاد بار بگوید يَا غِيَاثِيْ اَغِثْنِيْ يَـا رَزَّاقُ ارْزُقْنِـى رِزْقًـا وَاسِعًا بِغَيْرِ حِسَابٍ [۲]هر روز شیرینی را به قـدر طاقـت هفـت درویشـان داده باشد ودرهای فتوحات هرآن کسی را گشاده نتواند ونیز برای ادای دیـن تـا سه روز هر روز پانزده بار بخواند وچون به لفظ اُنْصُرْنَا برسد هفتاد بار بگوید اَللَّهُمَّ اَكْفِنِيْ بِحَلَالِكَ عَنْ حَرَامِكَ وَ اَغْنِنِيْ بِفَضْلِكَ عَمَّنْ سِوَاكَ اَللَّهُـمَّ اِنِّـىْ اَعُوْذُبِـكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَاَعُوْذُبِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَ اَعُوْذُبِكَ مِنْ غَلَبَـةِ الـدَّيْنِ وَ قَهْـرِ الرِّجَالِ [۳] .

طریقه خواندن حزب البحر

اول قبل از شـروع بر روح پر فتوح شیخ ابو الحسن شـاذلی ــ قدس سره ــ فاتحه یک بار وآیـة الکرسی سه بارو درود شریف ده بـار بخوانـد وببخشـد درود این است اَللَّهُـمَّ صَـلِّ عَلَـى مُحَمَّـدٍ وَعَلَـى آلِ مُحَمَّـدٍ وَاَزْوَاجِـهِ وَاُمَّهَـاتِ

---

۱ – و آن را بر ما از خزینه های رحمت خویش بگستران .

۲ – ای روزی رسان به ما روزی فراوان بدون حساب عطا کن .

۳ – پروردگارا ! ما را با حلال خودت از حرام خودت کفایت کن و مـرا بـا فضـل و بخشش خویش از غیر خود بی نیازبگردان پروردگارا من به تو پناه می برم از غم و اندوه و به تو پناه می برم از عجز وتنبلی و به تو پناه می برم از غلبه قرض و قهر وخشم مردان .

الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَهْلِ بَيْتِهِ[1] وچهارده بار اَللَّهُمَّ يَسِّرْنَا وَلَا تُعَسِّرْنَا[2] گفته باز درود مذکور به طریق سابق الذکر بخوانند مگر در اثنای خواندن اشارت را ملحـوظ دارد اشاره اول آنکه به انگشت ،استاده شمارکند.دوم به محل سَخِّرْ لَنَا هَـذَا الْبَحْـرَ [3]مراد خود بطلبد یا به خاطر گذارد. سوم آنکه چون بريَسِّرْلَنَا اُمُوْرَنَـا[4] برسـد مراد خود اظهار کند .چهارم چون به محل وَ اطْمِسْ عَلَى وُجُـوْهِ اَعْـدَائِنَا[5] برسـد مشت دست راست بسته و به جانب زیر اشارت بگشـاید. پـنجم بـه محـل شَاهَتِ الْوُجُوْهُ [6]تصور دشمنان نماید .ششم به محل هفتم بنـد انامـل کنـدبر کهیعص وبر حمعسق فتح انامل کند هشتم وقتی که آمین بگوید در سه بار کف دست راست بر زمین بمالد وبزند و مراد خود به خاطر آرد و در كُـنْ لَنَـا صَاحِبًا فِيْ سَفَرِنَا وَخَلِيْفَةً فِيْ اَهْلِنَا وَمُعِيْنًا وَحَامِيًا فِيْ حَضَرِنَا [7] مشت دست راست بسته به جانب زیر اشاره بگشاید و در اینجا دشمنان بـه خـاطر گـذارد کـه دشمنان مقهور شود. از اولاد حضرت شیخ ابو الحسن مروی است که در ماه صفر به نیت زکات هر روز اعتکاف کند وروزه بدارد ودراین هر سه روز سـه مرتبه بخواند یعنی به وقت شام یک بار وبه وقت صبح یک بار به وقت عصر یک بار بعد از افطار. سه روز مردان صالح و فقیران پارسا را جمع نموده بـه

---

۱ -پروردگارابرمحمدو اولادوهمسران اوومادران مؤمنان واهل بیتش درودبفرست.

۲ - پروردگارا بر ما آسان بگردان وبرماسخت مگردان.

۳ - این دریا را برای ما مسخر بگردان.

۴ - برما امورمان را آسان بگردان.

۵ - پروردگارا دشمنانمان را نیست و نابود کن.

۶ - چهره ها زشت گردیدند.

۷ - برای ما همراه ومونسی باش در سفرمان و خلیفه و جانشینی در میان اهـل و خانواده مان و یار وحفظ کننده ای باش در شهرمان.

اینها طعام بخوارند وفاتحه بر روح پر فتوح حضرت خواجه صاحب موصوف ببخشد وهر بیم ومشکل که پیش آید هفت بار حزب البحر ویک بار این دعا بخواند .

اگر پیش سلطان و اکابر و غیره رود ، قبل از رفتن هفت بار حزب البحر و یکبار این دعا خوانده برود ان شاءالله تعالی فتح باب شود. لیکن شرط ارادت و یقین است رَفَعْتُ بِاَمْرِاللهِ تَعَالَی کُلَّ بَلَاء وَ قَضَاء تَجِیْءُ مِنْ هَـذِهِ الْجِهَاتِ السِّتَّةِ نَأْمَنُ بِاِذْنِ اللهِ تَعَالَی مِنْ جَمِیْعِ الْآفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ (به امر خداوند بلند مرتبه هر بلاء و قضایی که از جهات ششگانه می آیدرفع نمودم و به اذن خداوند بلند مرتبه از تمامی آفت ها و بلاها در امان هستیم) بخواند وبه تمام بدن بدمد.

طریق آسان خواندن حزب البحر

این طریقه خواندن حزب البحر شریف چنان است که سه روز یعنی چهار شنبه ؛ پنج شنبه و جمعه قرار شرایط زیرروزانه دوازده بار بعد از نماز خفتن خوانده شود و اگر قدری باقی ماند به وقت صبح ختم کند. و روز شنبه یک دفعه بخواند و بعد از نماز صبح از اعتکاف بیرون آید و هر روز سه مرتبه یعنی بعد از نماز فجر و عصروشام یک باربخواند و برای هر حاجت اسم الهی مناسب حاجت هفتاد مرتبه یا هفت مرتبه و یا پنج مرتبه خوانده شود. شخصی که به این طریقه و اصول نمی تواند عمل کند یک بارهر صبح روزانه بخوانداز خیر و برکت خالی نیست. مگر ضروری و حتمی است که از یک صاحب اجازت ؛ اجازه خواندن گرفته شود ورنه خطر عظیم دارد .زکات حزب البحر شریف مثل درجه گردش آفتاب است و یک دوره آن عبارت از(۳۶۰) روزاست اگر در سه روز خوانده می شود باید که روزانه صدوسی بار خوانده شود و اگر در (۱۲) روز ادای زکات می شود باید که هر روز (۳۰) بار

خوانده شود و اگر هر روز با اعتصام و اختتام خوانده می شــود، دوره اکمــال زکات آن یک سال مکمل دوام لازم است که به وقت خواندن حــزب البحــر رابطه به روح مبارک شاه ابوالحسن شاذلی (رح) را داشته باشــد تــا زیــادتر مستفیض و موثرواقع گردد.

اعتصام حزب البحر

اِعْتَصَمْتُ بِاللهِ الْفَتَّاحِ الْقَابِضِ اَعُوذُ بِاللهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ ـ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اَللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ اَحَبَّ الْاَشْيَاءِ اِلَيْنَا مِنْ نَفْسِنَا وَ سَمْعِنَا وَ بَصَرِنَا وَ اَهْلِنَا وَ مَالِنَا وَ مِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ لِلْعَطْشَانِ **(سه بار بگوید)** اَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ بِعَدَدِ كُلِّ ذَرَّةٍ مِائَةَ اَلْفَ اَلْفَ مَرَّةٍ **(هفت بار بخواند)** أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ ـ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ ـ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ ـ الرَّحْمَنِ الرَّحِيْمِ ـ مَالِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ ـ اِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ اِيَّاكَ نَسْتَعِينُ ـ اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ـ صِرَاطَ الَّذِيْنَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّآلِّيْنَ آمِيْنَ.

اَللهُ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ ـ لَاتَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَّ لَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ مَنْ ذَالَّذِی يَشْفَعُ عِنْدَهُ اِلَّا بِاِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَايُحِيْطُونَ بِشَیْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ اِلَّا بِمَا شَآءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضَ وَ لَايَؤُدُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِيْمُ ـ لَا اِكْرَاهَ فِی الدِّيْنِ قَدْ تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوْتِ وَ يُؤْمِنْ بِاللهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَاانْفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ اَللهُ وَلِیُّ الَّذِيْنَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ اِلَى النُّوْرِ وَالَّذِينَ كَفَرُوْا اَوْلِيَآئُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ اِلَى الظُّلُمَاتِ اُولَئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيْهَا خَالِدُوْنَ

ـ ثُمَ اَنْزَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ اَمَنَةً نُّعَاسًا یَّغْشَی طَآئِفَةً مِنْکُمْ وَطَآئِفَـةٌ قَـدْ اَهَمَّـتْهُمْ اَنْفُسُهُمْ یَظُنُّوْنَ بِاللهِ غَیْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِیَّةِ یَقُوْلُوْنَ هَلْ لَّنَا مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ قُـلْ اِنَّ الْاَمْرَ کُلَّهُ لِلَّهِ یُخْفُوْنَ فِیْ اَنْفُسِهِمْ مَا لَا یُبْدُوْنَ لَکَ یَقُوْلُوْنَ لَوْ کَانَ لَنَا مِنَ الْاَمْرِ شَیْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ کُنْتُمْ فِیْ بُیُوْتِکُمْ لَبَرَزَ الَّذِیْنَ کُتِبَ عَلِیْهِمُ الْقَتْلُ اِلَی مَضَاجِعِهِمْ وَ لِیَبْتَلِـیَ اللهُ مَا فِیْ صُدُوْرِکُمْ وَ لِیُمَحِّـصَ مَا فِیْ قُلُوبِکُمْ وَ اللهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ـ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَشِدَّآءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَآءُ بَیْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُکَّعًا سُـجَّدًا یَّبْتَغُوْنَ فَضْلًا مِنَ اللهِ وَ رِضْوَانًا سِیْمَاهُمْ فِیْ وُجُوْهِهِمْ مِنْ اَثَرِ السُّجُوْدِ ذَلِـکَ مَـثَلُهُمْ فِی التَّوْرَاةِ وَ مَثَلُهُمْ فِی الْاِنْجِیْلِ کَزَرْعٍ اَخْرَجَ شَطْاَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْـتَوَی عَلَـی سُوْقِهِ یُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِیَغِیْظَ بِهِمُ الْکُفَّارَ وَعَدَ اللهُ الَّذِیْنَ آمَنُـوا وَ عَمِلُـوا الصَّـالِحَاتِ مِنْهُمْ مَّغْفِرَةً وَ اَجْرًا عَظِیْمًا هُوَ اللهُ الَّذِی لَآ اِلَهَ اِلَّا هُـوَ عَـالِمُ الْغَیْـبِ وَ الشَّـهَادَةِ هُـوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِیْمُ ـ هُوَ اللهُ الَّذِیْ لَآ اِلَهَ اِلَّا هُوَ الْمَلِکُ الْقُدُّوْسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَیْمِنُ الْعَزِیْزُ الْجَبَّارُ الْمُتَکَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ـ هُوَ اللهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَـهُ الْاَسْمَآءُ الْحُسْنَی یُسَبِّحُ لَهُ مَا فِی السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِیْزُ الْحَکِیْمُ«**الف بـا تا ثا جیم حا خا دال ذال را زا سین شین صاد ضاد طا ظا عین غین فـا قـاف کاف لام میم نون واؤ ها یا» این حروف تهجّی را به یک نفـس بخوانـد.** (رَبِّ سَهِّلْ وَ یَسِّرِ وَ لَا تُعَسِّرْعَلَیْنَا یَا رَبِّ).

چنگ می زنم به امید لطف پروردگاری کـه فتـاح اسـت(رزق و روزی خود را برای هر کس که بخواهد وسعت می بخشد)و قابض است(بـرای هـر کس که بخواهد روزی را تنگ می کند) و پناه می برم به خداونـد شـنونده دانا از شر شیطان رانده شده .به نام خداوند بخشاینده مهربـان .پروردگـارا

قرار بده دوستی خودت را برای مان محبوبتر از همه چیزهـا از نفسـهایمان وگوش وچشم و خانواده ومالمان ومحبوبتر از آب سرد برای تشنه .پروردگارا درود بفرست بر سرور عالمیان حضرت محمد (وبر آل او به اندازه همه ذرات هزاران هزاران بار) پناه می برم به خداوند از شر شیطان رانده شده ، به نـام خداوند بخشاینده مهربان ، حمد وسپاس خدایی را که پروردگـار جهانیـان است . بخشاینده ومهربان است ومالک روز جزا است .پروردگارا تنهـا تـو را می پرستیم وتنها از تو یاری می جوییم ، ما را به راه راست هـدایت فرمـا ، راه کسانی که به آنها نعمت داده ای نه راه کسانی که بر آنان خشم گرفته ای و نه گمراهان آمین.

او خدایی است که به جز او خدایی نیست واو زنده وتدبیر کننده عالم است. او را چرت وخواب نمی گیرد. آنچه در آسمانها وزمین است،از اوست . کیست آنکه شفاعت کند نزد او مگر به حکم او . می داند آنچه که در پـیش دست ایشان است وآنچه که در پشت آنان است. واحاطه نمی یابند مردمـان از معلومات حق چیزی مگر به آنچه او خواسـته اسـت. کرسـی او آسـمانها وزمین را فرا گرفته است. گران نمی شود بر او نگهبانی این هر دو و او بلنـد مرتبه بزرگ قدر است .هیچ اجباری در دین نیست هر آینه ظـاهر شـده راه راست از راه گمراهی پس هر کس که منکر طاغوت شود وبه خداونـد ایمـان آورد، پس هر آیینه به دست آویزی محکم چنگ زده کـه آن را گسسـتن نیست. وخداوند شنوای دانا است .خداوند ولی ودوستدار کسانی اسـت کـه ایمان آورده اند. بیرون می کند ایشان را از تاریکی هـا بـه سـوی روشـنی وکسانی که کفر ورزیدند، ولی و کارساز آنان طاغوت است بیـرون مـی آورد آنها را از روشنی به سوی تاریکی ها. ایشان اصحاب آتـش هسـتند کـه در آنجا جاویداند. وسپس خدای تعالی پس از آنکه غم واندوه شما را فرو گرفت خوابی آرام بر شما مستولی کرد (فرو فرستاد)که گروهی از شما را فرا گرفت

وگروهی بـه نفسـهای خـود مشـغول شـدند و بـه خداونـد گمانهـای بـد می کنند ومی گویند آیا برای ما از امر چیزی است ؟پس بگو امـر مخصـوص خداوند است .پنهان می کنند در نفسهایشان آنچه را که آشکار نمی کننـد برای تو می گویند اگر از امر چیزی برای ما بود اینجا کشته نمی شدیم. بگـو اگر در خانه هایتان بودید هر آینه آنانکه مرگ بر ایشان نوشـته شـده بـه سوی خوابگاه خودشان خارج می شدند. وخداوند هر آیینه آشـکار وهویـدا می گرداند آنچه در سینه ها وقلوبتان است وخداوند دانا است بـه آنچـه در سینه ها است.

محمد رسول خدا است وکسانی که با او هستند، بر دشـمنان بسـیار سخت گیر هستند و در بین خودشان بسیار مهربان هستند.می بینی آنها را در حالت رکوع وسجده (خاضع وخاشع) ودر حالی که فضل وبرکت ورضایت وخشنودی از پروردگار شان می جویند . وسیمای آنان در چهره شان اسـت بر اثر سجده بسیار .ومثل آنان در انجیل وتـورات ماننـد زرعـی اسـت کـه شاخک خود را رویانید ونیرومند کرد و بـر سـاقه هـایش محکـم وراسـت گردیدکه متعجب می سازد زارع را تا با آن کفار را خشمگین کند. وخداوند کسانی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اندبه بخشـش گناهـان و اجر وپاداش بزرگ وعده داده است.او خدایی است کـه بـه غیـر او خـدایی نیست و او داننده غیب وشهادت اسـت و او بخشـاینده مهربـان اسـت. واو خدایی است که بجز او خدایی نیست و او مالک وپاک و بـی عیـب و مـومن وشاهد وغالب وجبار ومتکبر است.پاک ومنزه است از آنچه شرک می ورزند. او خداوند خالق وپاک ومصور است وبرای او اسمهای حسـنه است.وتسـبیح می گویند او را آنچه در آسمانها و زمین است و او غالب وبا حکمت است .

دعای حزب البحــر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَآ اَللَّهُ يَآ اَللَّهُ يَآ اَللَّهُ يَا عَلِيُّ يَا عَظِيْمُ يَا حَلِيمُ يَا عَلِيمُ اَنْـتَ رَبِّـیْ وَ عِلْمُـكَ حَسْبِیْ فَنِعْمَ الرَّبُّ رَبِّیْ وَ نِعْمَ الْحَسْبُ حَسْبِیْ تَنْصُرُ مَنْ تَشَآءُ وَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْأَلُكَ الْعِصْـمَةَ فِـی الْحَرَكَـاتِ وَ السَّـكَنَاتِ وَ الْكَلِمَـاتِ وَ الْـاِرَادَاتِ وَ الْخَطَرَاتِ مِنَ الظُّنُونِ وَ الشُّكُوكِ وَ الْاَوْهَامِ السَّاتِرَةِ لِلْقُلُـوْبِ عَـنْ مُطَالَعَـةِ الْغُيُـوبِ فَقَدِابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُوْنَ وَ زُلْزِلُوْا زِلْزَالًا شَدِيْدًا **در اين جا از انگشــت ســبابه دســت راست به جانب آسمان كند** وَ اِذْ يَقُوْلُ الْمُنَافِقُوْنَ وَ الَّذِيْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَـرَضٌ مَّـا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُوْلُهُ اِلَّا غُرُوراً فَثَبِّتْنَا عَلَی اُمُوْرِ الشَّرِيْعَةِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِیْ عَزِيْـزًا فِـیْ اَعْيُنِ النَّاسِ وَ ذَلِيْلًا فِیْ عَيْنِیْ وَ انْصُرْنَا عَلَی جَمِيْعِ الْخَلَآئِقِ وَ سَخِّرْلَنَا هَذَاالْبَحْرَ كَمَا سَخَّرْتَ الْبَحْرَ لِسَيِّدِنَا مُوْسَی عَلَيْهِ السَّلاَمُ وَ سَـخَّرْتَ النَّـارَ لِسَـيِّدِنَا اِبْـرَاهِيْمَ عَلَيْـهِ السَّلَامُ وَ سَخَّرْتَ الْجِبَالَ وَ الْحَدِيْدَ لِسَيِّدِنَا دَاوُودَعَلَيْـهِ السَّـلامُ وَ سَـخَّرْتَ الرِّيَـاحَ والشَّيَاطِيْنَ وَ الْجِنَّ و الْاِنْسَ لِسَـيِّدِنَا سُـلَيْمَانَ عَلَيْـهِ السَّـلامُ وَ سَـخَّرْتَ الْمُلْـكَ وَ الْمَلَكُوْتَ وَ الْعَوَالِمَ كُلَّهَا لِسَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا وَ شَفِيْعِنَا وَ مَوْلَانَا مُحَمَّـدٍ عَلَيْـهِ الصَّـلَوةُ وَ السَّلَامُ وَ رَحْمَةُ اللهُ وَ بَرَكَاتُهُ وَ سَخِّرْلَنَا كُلَّ وَزِيْرٍ وَ اَمِيْرٍ وَّ رَعِيَّةٍ وَّ سَخِّرْلَنَا كُلَّ بِـرٍّ وَّ فَاسِقٍ وَّ فَاجِروَّ سَخِّرْلَنَا كُلَّ بَحْـرٍ هُـوَ لَـكَ فِـی الْـاَرْضِ وَ السَّـمَآءِ وَ الْمُلْـكِ وَ الْمَلَكُوْتِ وَ بَحْرِالدُّنْيَا وَ بَحْرِ الْآخِرَةِ وَسَخِّرْلَنَا كُلَّ شَیْءٍ يَّا مَنْ بِيَـدِهِ مَلَكُـوْتُ كُـلِّ شَیْءٍ وَّ اِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ **سه بار بخواند اول انگشتهای هــر دو دســت از انگشــت خنصر به ترتيب ببندد و بار دوم به ترتيب بگشايد و بــار ســوم بــه ترتيــب**

ببندد بِحَقِّ كهيعص فَانْصُرْنَا فَاِنَّكَ خَيْرُ النَّاصِرِيْنَ **هر دو انگشت ابهام بگشاید** وَافْتَحْ لَنَا فَاِنَّكَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ **هر دو انگشت سبابه بگشاید** وَاغْفِرْلَنَا فَاِنَّكَ خَيْرُ الْغَافِرِيْنَ **هر دو انگشت وسطی بگشاید** وَارْحَمْنَا فَاِنَّكَ خَيْرُ الرَّاحِمِيْنَ **هر دو انگشت بنصر بگشاید** وارْزُقْنَا فَاِنَّكَ خَيْرُ الرَّازِقِيْنَ **هر دو انگشت خنصر بگشاید** وَاحْفَظْنَا فَاِنَّكَ خَيْرُ الْحَافِظِيْنَ **هر دو دست بر روی و بدن از سر تا پا فرود آورد** وَاهْدِنَا وَنَجِّنَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِيْنَ وَ هَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رِيْحًا طَيِّبَةً كَمَا هِيَ فِيْ عِلْمِكَ وَانْشُرْهَا عَلَيْنَا مِنْ خَزَآئِنِ رَحْمَتِكَ **نظر به سوی آسمان کند** وَاحْمِلْنَا بِهَا حَمْلَ الْكِرَامَةِ مَعَ السَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ فِى الدِّيْنِ وَالدُّنْيَاوَالْآخِرَةِ اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَللَّهُمَّ يَسِّرْلَنَا اُمُورَنَا **سه بار بخواند و مطلب خود را به خاطر داشته باشد** مَعَ الرَّاحَةِ لِقُلُوْبِنَا وَاَبْدَانِنَا وَالسَّلَامَةِوَ الْعَافِيَةِ فِيْ دِيْنِنَا وَدُنْيَانَا وَ كُنْ لَّنَا صَاحِبًا فِيْ سَفَرِنَا وَ خَلِيفَةً فِيْ اَهْلِنَا وَ مُعِيْنًا وَ حَامِيًا فِيْ حَضَرِنَا وَ اطْمِسْ عَلَى وُجُوْهِ اَعْدَائِنَا **سه بار هر دو دست به زور به زمین زند و مقهوری اعدا تصور کند** وَامْسَخْهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ الْمُضِيْءَ وَ لَاالْمَجِيْءَ اِلَيْنَا وَ لَوْ نَشَآءُ لَطَمَسْنَا عَلَى اَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَاَنّٰى يُبْصِرُوْنَ وَلَوْ نَشَآءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَى مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوْا مُضِيًّا وَّ لَا يَرْجِعُوْنَ يس يس يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيْمِ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيْلَ الْعَزِيْزِ الرَّحِيْمِ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَّا اُنْذِرَ آبَآؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُوْنَ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى اَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُوْنَ اِنَّا جَعَلْنَا فِيْ اَعْنَاقِهِمْ اَغْلَالًا فَهِيَ اِلَى الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ سَدًّا وَّ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُوْنَ شَاهَتِ الوُجُوْهُ **سه بار هر دو دست به**

زمین زند و مخذولی دشمنان تصوّر کند وَ عَنَتِ الْوُجُوْهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا **انگشتان هر دو دست را ببندد طس حم عسق انگشتان هر دو دست به ترتیب بگشاید** مَرَجَ البَحْرَیْنِ یَلْتَقِیَانَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ **حم (پیش بگوید) حم (پس بگوید) حم (جانب راست بگوید) حم (جانب چپ بگوید) حم (جانب بالا بگوید) حم (جانب پایین بگوید)**رَفَعْتُ بِاَمْرِاللهِ تَعَالَی کُلَّ بَلَاءٍ وَّ قَضَآءٍ یَّجِیْءُ مِنْ هَذِهِ الْجِهَاتِ السِّتَّةِ نَاْمَنُ بِاِذْنِ اللهِ تَعَالَی مِنْ جَمِیْعِ الْآفَاتِ وَ الْعَاهَاتِ **ـ حم ـ (برهر دو دست خوانده بر روی و بدن از سر تا پا فرود آرد و اگر برای دشمنان می خواند بعد حم ششم ادعیه مقهوری دشمنان نیز بخواند)** حُمَّ الْاَمْرُ وَ جَآءَ النَّصْرُ فَعَلَیْنَا لَایُنْصَرُونَ **بر هر دو دست خوانده بر روی و بدن از سر تا پای فرود آورد ـ حم ـ** تَنْزِیْلُ الْکِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِیْزِ الْعَلِیْمِ ـ غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ شَدِیْدِ العِقَابِ ذِی الطَّوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ اِلَیْهِ الْمَصِیْرُ ـ بِسْمِ اللهِ بَابُنَا تَبَارَكَ حِیْطَانُنَا یس سَقْفُنَا کهیعص کِفَایَتُنَا حم عسق حِمَایَتُنَا آمین (سه بار بگوید) فَسَیَکْفِیْکَهُمُ اللهُ وَ هُوَالسَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ ـ سِتْرُ الْعَرْشِ مَسْبُوْلٌ عَلَیْنَا وَعَیْنُ اللهِ نَاظِرَةٌ اِلَیْنَا وَ بِحَوْلِ اللهِ لَا یَقْدِرُ اَحَدٌ عَلَیْنَا وَاللهُ مِنْ وَّرَآئِهِمْ مُّحِیْطٌ ـ بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِیْدٌ فِیْ لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ ـ فَاللهُ خَیْرٌ حَافِظًا وَّ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ ـ اِنَّ وَلِیِّیَ اللهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِیْنَ ـ فَاِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اللهُ لَآ اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ ـ بِسْمِ اللهِ الشَّافِیْ بِسْمِ اللهِ الْکَافِیْ بِسْمِ اللهِ الْمُعَافِیْ بِسْمِ اللهِ الَّذِیْ لَا یَضُرُّ مَعَ اِسْمِهِ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَ لَا فِی السَّمَآءِ وَ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ وَ لَاحَوْلَ وَ لَاقُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ ـ وَصَلَّی

اللهُ تَعَالَی عَلَی خَیْرِ خَلْقِه مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْنَ ــ بِرَحْمَتِكَ یَآ اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ـ اِنَّ اللهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّوْنَ عَلَی النَّبِیِّ یَآ اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوْا صَلُّوْا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْمًا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ و عَلَی آلِ سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ بَارِكْ وَ سَلِّمْ

ترجمه دعای حزب البحر

پروردگارا ، ای بلند مرتبه و بزرگ مقام و ای بردبار و دانا. تو پروردگار من هستی و علم تو مرا کافی است و چه خوب پروردگاری است پروردگار من و چه خوب حفظ کننده و نگهدارنده ای است حفظ کننده من !یاری می دهی هر که را که بخواهی و تو عزیز و مهربان هستی . پروردگارا ما از تو عصمت و پاکی در حرکات و سکنات و گفتار و اراده و همچنین پاکی از خطرات ظن و شک و خیالات که پوشاننده قلبها است از دیدن غیب را خواهانیم . و به تحقیق مؤمنان گرفتار شدند و دچار زلزله شدیدی گشتند زمانی که منافقین و آنان که دردلهایشان مرضی است می گویند و عده نداد به ما خدا و رسولش مگر به مکر و حیله. پروردگارا ما را در امور شرعی ثابت قدم بگردان و من را در چشمان مردم عزیز قرار بده و در چشم خودم خوار و ذلیل و مارادر برابر همه مخلوقات یاری کن. و این دریا را بر ما مسخر بگردان. آنگونه که برای سرورمان حضرت موسی عليه السلام مسخر نمودی و آنگونه که آتش را برای سید ما حضرت ابراهیم عليه السلام و کوهها و آهن را برای حضرت داود عليه السلام و باد و شیاطین و جن و انس را برای حضرت سلیمان عليه السلام ملک و ملکوت و تمام عالمیان را برای سرور و پیامبر و شفیع مان حضرت محمد صلى الله عليه وسلم مسخر نمودی هر وزیری و امیری و رعیتی و هر نیکوکار و یا فاسق

و فاجری را برای ما مسخر کن. همچنین هر دریایی که برای توست در زمین و آسمان و ملک وملکوت و در دنیا وآخرت و مسخر بگردان هر چیزی را ای کسی که بدست اوست ملکوت هر چیزی و به سوی او باز گردانده می شوید.

به حق کهیعص پس ما را یاری کن چرا که تو بهترین یـاری کننـدگان هستی و بگشای برای مان که تـو بهتـرین گشـایندگان هسـتی. ببخشـای گناهان مارا چرا که تو بهترین بخشایندگان هستی و بر ما رحم کن چرا کـه تو بهترین رحم کنندگان هستی. و بر ما روزی بده چرا که تو بهتـرین روزی رسان هستی. و ما را حفظ کن چرا که تو بهترین حافظـان هسـتی. و مـا را هدایت کن و نجات بده ما را از قوم ستمکار و ببخش برای ما ازجانب خودت بوی پاک وخوشی آنطورکه آن در علمت می باشد و آن را بر ما بگستران از خزاین رحمت خودت، ما را به وسیله باد پاک وخوش گوار بر دار، برداشتن با کرامت همراه با سلامتی و پاکی در دین دنیا وآخرت و تو بر هرچیزی قادر و توانا هستی ! پروردگارا آسان بگردان بر ما امورمان را همراه با راحتی قلب و جسم وسلامتی وعافیت در دین ودنیای مـان و بـرای مـا مونسـی بـاش در سفرهایمان وجانشینی باش درمیان اهلمان و یاور وحفظ کننده ای بـاش در شهرمان .ونابود ومحوکن چهره دشمنانمان را و آنها را در جاهایشان مسـخ وبه شکل دیگری دربیاور تا نتوانند به سوی مـا رفـت و آمـد کننـد. و اگـر می خواستیم هر آینه چشم هایشان را کور می کردیم .پـس در راه مسـابقه می گذاشتند. پس چگونه می بینند . و اگر می خواستیم آنها را درجاهایشان مسخ وبه شکل دیگری در می آوردیم پس به رفتن قدرت نمی داشتند وبـه حالت اول برنمی گشتند .یس،قسم به قرآن حکیم ، هر آینه تو از پیامبرانی و بر راه راست هستی ، فرستاده خداوند غالب و مهربان هسـتی ،بـیم بـده قومی را که پدرانشان بیم داده نشده اند. پس ایشان از غافلان می باشـند . هر آینه ثابت شد وعده عذاب بر اکثر ایشان .پس اکثرشان ایمان نمی آورند

وما بر گردنهای آنها زنجیرهایی قرارداده ایم تا به چانه هایشان رسیده است و آنها سر به بالا گرفته اند و قرارداده ایم بین روی آنها حایلی واز پشت آنها حایلی و بر چشم آنها پرده افکندیم پس ایشان هیچ نمـی بیننـد . وبـد رو شود رویهای آنها و سرفرو می آورد روها برای زنده پایـدار. از رحمـت خـدا نومید شد و یا به ضرر افتاد کسی که ظلمی را حمل نمود .طـس طـس حـم عسق دو دریا به هم رسیدوآمیخت و بین آنهـا حـایلی اسـت کـه تجـاوز نمی کنند . به امر خداوند تبارک وتعالی دفع نمودم هر بلایی را کـه از ایـن جهت های شش گانه می آید. به اذن و اجازه خداوند از تمامی آفات و بلاهـا در امان هستیم. کار تمام شد و پیروزی فرارسید .پـس بـر مـا نصـرت داده نمی شوند. حم ـ فرو فرستادن این کتاب از جانب خداوند غالب و دانا است . که بخشاینده گناهان و قبول کننده توبه است و شـدیداً عقـاب مـی کنـد ودارای قدرت است . هیچ خدایی به جز اونیست و بازگشت به سوی اوست . بسم الله ، باب ماست و تبارک ، دیوار ماست ویس ، سقف ماست وکهـیعص، کفایت کننده ماست و حم عسق حامی ماست . آمین ـ و بـه زودی خداونـد تو را کفایت نواهد کرد و اوست شنونده داناـ پرده عرش بر ما گسترده شده و چشم خداوند ناظر بر اعمال ماست و به حول و قوه خداوندهیچ کس بر مـا قادر و توانا نیست و خداوند از ورای همه آنها احاطه دارد. و آن قرآن مجیـد در لوحی محفوظ است و خداوند بهترین حفظ کننده مـی باشـد و او رحـم کننده ترین رحم کنندگان است. همانا ولی ودوستدار من خدایی است کـه فرو فرستاد قرآن را و دوستدار صالحین می باشـد.پس اگـر روی گرداننـد، پس بگو کافی است مرا خداوند،هیچ خدایی به جزاو نیسـت و بـر او توکـل کردم واو خداوندعرش بزرگ است . ـ به نام خدایی که او شفا دهنده اسـت و به نام خدایی که او کفایت کننده و بخشاینده است. به نام خداوندی که بـا اسم او هیچ چیزی در زمین و نه درآسمان زیان نمی بیند واو شـنونده دانـا

است. هیچ حول وقوّتی نیست مگر به خداوند بلند مرتبه و بـزرگ ـــ درود خداوند بر بهترین مخلوقاتش حضرت محمدﷺ و بر آل و تمـامی اصـحابش بادـ به رحمـت تو ای رحم کننـده ترین رحم کننـدگان ـ همانا خداونـد و فرشتگانش بر نبـی اکـرم ﷺ درود مـی فرسـتند . ای کسـانی کـه ایمـان آورده اید بر او درود وسـلام بفرسـتید پروردگـارا بـر سـرورمان حضـرت محمدﷺ وبر آل آن حضرت سلام ودرود بفرست .

دعای اختتام

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يَا اللهُ (**سه بار**) يَا نُوْرُ (**سه بار**) يَا اللهُ يَا نُوْرُ يَا حَقُّ يَا مُبـيْنُ اَكْسِـنِىْ مِـنْ نُّورِكَ وَ عَلِّمْنِىْ مِنْ عِلْمِكَ وَ فَهِّمْنِىْ مِنْ عِنْدِكَ وَ اَسْمِعْنِىْ مِنْـكَ وَ اَبْصِـرْنِىْ بِـكَ وَ اَقِمْنِىْ بِشُهُودِكَ وَ عَرِّفْنِى الطَّرِيْقَ اِلَيْكَ وَ هَوِّنْ عَلَىَّ بِفَضْلِكَ اِنَّـكَ عَلَـى كُـلِّ شَـىْءٍ قَدِيْرٌ ـ يَا سَمِيْـعُ يَا عَلِيْمُ يَا حَلِيْمُ يَا عَظِيْـمُ يَا عَلِىُّ اسْمَـعْ دُعَآئَنَا وَندَآئَنَا بِخَصَآئِصِ لُطْفِكَ ـ آمِيْـنَ ـ آمِيْنَ ـ اَعُوْذُ بِكَلِمَـاتِ اللهِ التَّامـَّاتِ كُلِّهَا مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ (**سه بار بخواند**)يَا عَظِيْمَ السُّلْطَـانِ يَا قَدِيْمَ الْاِحْسَـانِ ـ يَا دَآئِمَ النِّعَـمِ ـ يَا بَاسِـطَ الرِّزْقِ يَا وَاسِعَ الْعَطَايَا يَا دَافِعَ الْبَلَايَا يَا سَامِعَ الدُّعَآءِ يَا حَاضِرًا لَّيْسَ بِغَآئِبٍ يَا مَوْجُودًا عِنْـدَ الشَّدَآئِدِ يَا خَفِىَّ اللُّطْفِ يَا لَطِيْفَ الصُّنْعِ يَا مُجْمِلَ السِّتْرِ يَا حَلِيمًا لَّايَعْجَـلُ يَـا كَرِيمًـا لَّايَبْخَلُ ـ اِقْضِ حَاجَتِىْ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ـ يَا مُجِيْبُ يَا مُجِيْبُ يَـا مُجِيْـبُ اَجِبْ دَعْوَتَنَا وَاقْضِ حَاجَتَنَا وَاغْفِرْ حَوْبَتَنَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ـــ **اسـم يـا حفيظ (۹۹۸) بار يا (۱۰۷) يا (۱۷) يا ۹ بار بخواند بعـد از آن دعـاى وسـيله بخواند . به نام خداوند بخشاينده و مهربان ،يا الله، يا نور،ياالله ، يا نور، يا حق**

و یا مبین بپوشان مرا از نور خودت وبیاموز مرا از علم خــودت و مــرا فهــیم گردان از نزد خودت و مرا نسبت به خودت شنواوبینا بگردان. و بر پا دار مرا به شهود خود و نشان بده مرا راه رسیدن به سوی خودت وآسان بگردان بــر من به فضل و کرم خودت وتو بر هر کاری قادر وتوانا هستی . ای شنوای دانا و ای بردبار عظیم و ای بلند مرتبه ، دعا و ندای ما را به لطف و مرحمت خاص خودت بشنو. آمین ــ پناه می برم به کلمات تامه خداوند از شر آنچه آفرید ــ ای کسی که پادشاهیت بزرگ و احسانت قدیمی و نعمتهایــت دایمــی ورزق وروزی ات گسترده و بخشش هایت وسیع است. وای دفع کننده بلاهــا و ای شنونده دعاها وای کسی که همیشه حاضــری وغایــب نیســتی ودرهنگــام سختیها ومشکلات موجود هستی .ای کسی که لطفت خفی و صنعت لطیــف است. ای کسی که پوشاننده عیوب هستی و ای صبوری که عجله نمی کنی و ای کریمی که بخل نمی ورزی حاجت مرا برآورده کن . بــه رحمــت تــو ای رحم کننده ترین رحم کنندگان . ای قبول کننده دعا ، دعای ما رابــر آورده ساز وحاجت های مارابر آورده ساز وگناه مارا ببخشای. به رحمتت ای رحــم کننده ترین رحم کنندگان.

دعای وسیله

بسم الله الرحمن الرحیم

اِلَهِیْ تَوَسَّلْتُ بِکَرَمِكَ الْخَفِیِّ اِلَهِیْ تَوَسَّلْتُ بِهَـذَا الْحِـرْزِ الْـاَعْظَمِ اَنْ تَقْضِـیَ جَمِیْعَ حَاجَاتِنَا وَ مُرَادَاتِنَا وَ اَنْ تَدْفَعَ شَرَّ جَمِیْعِ اَعْـدَآئِنَا وَحُسَّـادِنَا اَلْوَحَاــ اَلْوَحَاــ اَلْوَحَاـ اَلْعَجْلَ،اَلْعَجْلَ ،اَلْعَجْلَ اَلسَّاعَةَ،اَلسَّاعَةَ،اَلسَّاعَةَ، بِحَقِّ اِهْیًـا اَشْـرَاهِیًا اَجِـبْ یَـآ اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ ــ یَا مُجِیْبُ یَامُجِیْبُ یَا مُجِیْبُ .

پروردگارا به کرم خفی تو متوسل شدم و به این دعای بـزرگ توسـل جستم ،تا تمامی حاجات و آرزوهای ما را برآورده سازی و شر همه دشـمنان وحسودان ما را از ما دور کنی .بسیار زود ،بسیار زود،بسیار زود، بـه همـین ساعت به همین ساعت به همین ساعت به برکت اهیا اشراهیا. قبول کـن ای رحم کننده ترین رحم کنندگان و ای قبول کننده (سه بار)

اسناد تعویذ الفتح

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَ رَوَی الشَّیْخُ نَجْمُ الدِّیْنِ الْکُبْرَی عَنْ سَیِّدِیْ مَعْرُوْفٍ الْکَرْخِیِّ عَـنِ الشَّـیْخِ نظَامِ الْاَوْلِیَاءِ عَنِ الشَّیْخِ فَرِیْدِ الدِّیْنِ عَنِ الشَّـیْخِ حَمِیْدِالـدِّیْنِ النَّـاکُوْرِیِّ عَـنْ سَـیِّدِ الْمَشَائِخِ السَّیِّدِمَدْیَنِ الْمَغْرِبِیِّ عَنْ عَبْدِ الْقَادِرِ الْجِیْلَانِیِّ قَـدَّسَ اللهُ اَسْـرَارَهُمْ وَنَفَعَنَـا بِهِمْ آمِیْنَ عَنْ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلِیِّ بْنِ اَبِیْ طَالِبٍ کَرَّمَ اللهُ وَجْهَه' وَ رَضِـیَ اللهُ عَنْـهُ عَنْ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ اَنَّه' قَالَ مَنْ قَرَاَ کُلَّ یَوْمٍ هَذِهِ الْآیَاتِ الْخَمْسَةَ الْعَظِیْمَةَ الْکَرِیْمَةَ فِیْ کُلِّ آیَةٍ عَشَرَ قَافَاتٍ اَوْ کَتَبَهَا اَوْ بَسَطَ کَسْرَ حُرُوْفِهَـا فِی الْوَفْقِ وَ حَمَلَهَا عَلَی الرَّأْسِ فَاِنَّ اللهَ یُرْسِلُ لَه' اِثْنَی عَشَرَ اَلْفًا مِنَ الْمَلَائِکَةِ وَ فِی اَیْدِیْهِمْ آلَةُ حَرْبٍ مِنْ نُوْرٍ یَحْفَظُوْنَه' مِنَ الْآفَاتِ وَالْبَلَاءِ وَ بَنَی اللهُ تَعَـالَی لَـه' فِـی جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ سِتَّمِائَةِ قَصْرٍ مِنْ یَاقُوْتٍ اَحْمَرَ وَ اِنْ قَرَأَهَا اَلسُّلْطَانُ اَثْبَـتَ اللهُ تَعَـالَی فِی سَلْطَنَتِهِ وَ فَتَحَ عَلَیْهِ النُّصْرَةَ وَ الظَّفَرَ وَ کَمَّـلَ شَـوْکَتَه' وَ مَهَابَتَـه' وَ رِفْعَتَـه' وَ اَعْطَاهُ اللهُ عَدْلَ سِتَّمِائَةِ سُلْطَانٍ وَ سَـخَّرَ اللهُ تَعَـالَی لَـه' جَمِیْـعَ الْـاُمَرَاءِ وَالْـوُزَرَاءِ وَالْقُضَاةِ وَ غَیْرَهُمْ وَ یَغْلِبُ عَلَی جَمِیْعِ الْاَعْدَاءِ وَ لَا تَضُرُّهُ الْحَشَـرَاتُ وَالْمُوْذِیَّـاتُ وَ

عَنْ عَائِشَةَ الصِّدِيْقَةِ رَضِیَ اللهُ عَنْهَا قَالَ عَلَیْهِ الصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ كَتَبَ هَذِهِ الْآيَاتِ الْخَمْسَ فِيْهَا خَمْسُوْنَ قَافًا يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَشَرِبَهَا اُدْخِلَ فِیْ جَوْفِـهِ اَلْـفُ شِـفَاء وَدَوَاء وَاَلْفُ صِحَّةٍ وَاَلْفُ رَحْمَةٍ وَ اَلْفُ رَأْفَةٍ وَ اَلْفُ يَقِيْنٍ وَ اَلْفُ قُوَّةٍ وَ مِائَـةُ اَلْـفِ نُـوْرٍ وَ نُزِعَ عَنْهُ كُلُّ دَاء وَ غَلٍّ وَ الْحُزْنُ وَالْغَمُّ وَعَنْ سَلْمَانَ الْفَارْسِیِّ ﷺ قَالَ يَا رَسُوْلَ اللهِ مُنْذُ عُمْرِیْ عَمِلْتُ الْعِصْيَانَ وَ كَانَ آخِرُ عُمْرِیْ عَلِّمْنِـیْ شَـيْئًا اَقْـرَأُه حَتَّـی يَطُـوْلَ عُمْرِیْ وَ يُغْفَرَ ذَنْبِیْ وَ يَحْصُلَ مُرَادِیْ فَعَلَّمَه عَلَيْـهِ الصَّـلَوةُ وَالسَّـلَامُ هَـذِهِ الْآيَـاتِ الْخَمْسَ وَ قَالَ مَنْ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَاتِ الْخَمْسَ وَ حَمَلَ كَسْرَ بَسْطِهَا طَالَ عُمْرُه وَ غُفِرَ ذَنْبُه وَ حَصَلَ مُرَادُه[1]

شیخ نجم الدین کبری از سرورمن معـروف کرخـی او از شـیخ نظـام الاولیا او هم از شیخ فریدالدین و او از شیخ حمید الدین ناکوری او از سـید مشـایخ مدین المغـربی او از عبدالقـادر گیـلانی ــ قـدس الله اسـرارهم و نفعنابهم ــ آمین . او از حضرت علیﷺ از رسول الله روایت می کنـد رسـول الله ﷺ فرمودند: « کسی که بخواند هر روز این پنج آیه عظیمه را که در هـر آیه ده قاف است تا بنویسد آن را او و بسط دهد کسر حروف آن را در وفق و حمل کند بر سر به تحقیق که می فرستد بر او دوازده هزار ملایکه را کـه در دستهایشان آلت جنـگ اسـت از نـور کـه او را از آفـات و بلاهـا حفاظـت می کنند. و خداوند برای او در جنت فردوس ششصد قصر از یاقوت احمر بنا می کند. و اگر این پنج آیه را پادشاه بخوانـد، خداونـد او را در سـلطنت و حکومتش ثابت کند. و باز می شود بر او نصرت و پیروزی و شوکت و هیببت

۱-كَذَافِیْ تَفْسِيْرِالْعَرَائِس وَتَفْسِيْرِالْكَوَاشِیِّ -خَزِيْنَةُ الْاَسْرَارِالْكُبْرَی جَلِيْلَةُ الْاَذْكَارِ ص۷۶ بَابُ اَقْوَالِ الْاَئِمَّةِ وَالْمَشَائِخِ فِیْ خَوَاصِّ الْخَمْسِ الْآيَاتِ الْقُرْانِيَّةِ فِیْ كُلِّ آيَةٍ عَشَرَقَافَاتٍ الخ

او کامل می شود. و خداوند بر او عدالت ششصد پادشاه را عطا می کند. و بر او همه امیران و وزیران و قاضیان و غیر آنها را مسخر می کند. و بـر جمیـع دشمنان غالب می شود. و بر او حشرات و گزندگان ضـرر نمـی رسـانند.» از عایشه صدیقه ﵄ روایت است که پیـامبر اسـلام فرمودنـد : « کسـی کـه بنویسد این پنج آیه را در روز جمعه که این آیه حـاوی پنجـاه حـرف قـاف می باشد پس آن را بنوشد به شکم او هزار شفا و هزار صحت و تندرستی و هزار رحمت و هزار رأفت و هزار یقین و هزار قوت و صـد هـزار نـور داخـل می شود. و همه درد و ناراحتی و غم از او کشـیده مـی شـود. » از سـلمان فارسی﵁ روایت شده است که گفت: « ای رسول خـدا تـا بـه ایـن عمـرم مرتکب عصیان شدم و الآن آخر عمرم است چیزی را بـرایم تعلـیم ده کـه بخوانم آنرا تاعمرم زیاد شود و گنـاهم بخشـیده شـود و مقصـودم حاصـل شود.» پس رسول خدا ﷺ این پنج آیه را تعلیم دادند و فرمودند:« کسی کـه این پنج آیه را بخواند و حمل کند کسر بسط آن را عمر او زیـادمی شـود و گناه او بخشیده می شود و مرادش برآورده می شود.»

اسناد تعویذ الفتح

وَ قَالَ الشَّیْخُ مَجْدُالدِّیْنِ الْکِرْمَانِیُّ قُدِّسَ سِرُّہٗ کَانَ فِیْ الـدُّنْیَا اَرْبَعَـةُ آلَـافِ مُتَصَرِّفٍ مِنْ رِجَالِ الْغَیْبِ وَالْبُدَلَاءِ وَ الْاَوْتَادِ وَ الْقُطْبِ کُلُّهُمْ یَتَصَرَّفُوْنَ بِهَذِهِ الْآیَـاتِ الْخَمْسِ وَ مَنْ دَاوَمَ عَلَى قِرَائَتِهَا وَ حَمْلِ وَفْقِهَا کَانَ مِنْ اَهْلِ التَّصَرُّفِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ عَلَوِیًّا وَ سَفَلِیًّا وَ یُلَاقِی الْقُطْبَ وَ رِجَالَ الْغَیْبِ وَ قَـالَ الشَّـیْخُ الْمَحْمُـوْدُ الْغَـازِیُّ اَوْصَانِی الشَّیْخُ مُوْسَى السِّدْرَانِیُّ بِهَذِهِ الْآیَاتِ الْخَمْـسِ مَـعَ کَسْـرِ الْعَـدَدِ وَ بَسْـطِ وَفْقِهَا وَحَمْلِهَا فِیْ الْحَضَرِ وَ السَّفَرِ وَ الْغَزَوَاتِ فَعَمِلْتُهَا کَمَا اَوْصَـانِیْ وَ بَـارَکَ اللهُ

عَلَیَّ وَ عَلَی عَسَاکِرِیْ فَفُتِحَ بِیَدِیْ مِنْ بِلَادِ الْهِنْدِ کَثِیْرٌ وَاِلَی اَیِّ مَکَانٍ تَوَجَّهْتُ وَ قَصَدْتُ کُنْتُ مَنْصُوْرًا وَ مُظَفَّرًا (اِعْلَمْ)اَنَّ هَذِهِ الْآیَاتِ اِذَا قَرَأْتَ کُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا مَرَّةً کَرِّرِ الْاَسْمَاءَ الْمَذْکُوْرَةَ عَقِبَ کُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا ثَلاثَ مَرَّاتٍ مَثَلًا قَیُّوْمٌ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ الْقُوَّةَ ثَلَاثًا کَذَا اَجَازَ لِیْ شَیْخِیْ سُلَیْمَانُ اَدَرْ نَوِیُّ عَنِ الشَّیْخِ اَحْمَدَ السُّنَارِیِّ وَ عَنِ الشَّیْخِ مُحَمَّدٍ الطَّنُّوْسِیِّ قَدَّسَ اللهُ اَسْرَارَهُمَا مَنْ قَرَأَ هَذِهِ الْآیَاتِ الْخَمْسَ لِقَهْرِ الْاَعْدَاءِ وَ الْحُسَّادِ صَبَاحًا وَ مَسَاءً ثَلاثَ مَرَّاتٍ اَوْ زِیَادَةً وَ لَوْ مَرَّةً وَاحِدَةً فَهِیَ اِکْسِیْرٌ فِیْ سَبَبِ التَّأْثِیْرِ وَهَذِهِ مَنْقُوْشٌ فِیْ خَزِیْنَةِالْاَسْرَارِ الْکُبْرَی ص ۷۷

شیخ مجدالدین کرمانی ـ قدس سره الشریف ـ گفت: « که در دنیا چهار هزار متصرف می باشد از رجال غیب و ابدال و اوتاد و قطب همه آنها به وسیله این پنج آیه متصرف شدند. و کسی که بر خواندن این پنج آیه مداومت کند و حمل کند وفق آن را از اهل تصرف ظاهر و باطن علوی و سفلی به قطب و رجال غیب می شود. »

شیخ محمود غازی می فرماید:« وصیت کرده مرا شیخ موسی سدرانی به این پنج آیه باکسر عدد وبسط وفق آن و حمل آن در حضر و سفرو جنگهاپس انجام دادم آن چنان که وصیتم کرده بود و خداوند بر من و لشکرم توفیق نصرت داد پس جمعی از بلاد هند، زیر دستم فتح گردید و به هر مکانی که قصد می کردم منصور و مظفر و پیروز بودم.»

بدان به درستی که هر وقتی این آیات را خواندی یکبار اسمای مذکوره را دنبال هر یک از این ها سه مرتبه تکرار کن مثلًا (قَیُّوْمٌ یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ اَلْقُوَّةَ) **سه مرتبه و همچنین اجازه داد به من شیخ بزرگوارم سلیمان ادرنوی او از شیخ احمد سناری و او از شیخ احمد طنوسی کسی که این پنج**

آیه را وقت صبح و شام از جهت قهر و غلبه بر دشمن و حاسدان سه مرتبه یا زیادتر بخواند اگر یک مرتبه هم بخواند پس آن آیات در سبب تأثیر مانند جوهر است و این در «خزينة الاسرار» منقول است.

آيات مربوط به تعويذ الفتح

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱) ﴿ اَلَمْ تَرَ اِلَى الْمَلَاءِ مِنْ بَنِیْ اِسْرَآئِیْلَ مِنْ بَعْدِ مُوْسَى اِذْ قَالُوْا لِنَبِیٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِیْ سَبِیْلِ اللهِ قَالَ هَلْ عَسَیْتُمْ اِنْ كُتِبَ عَلَیْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوْا قَالُوْا وَ مَالَنَا اَلَّا نُقَاتِلَ فِی سَبِیْلِ اللهِ وَ قَدْ اُخْرِجْنَا مِنْ دِیَارِنَا وَاَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِیْلًا مِنْهُمْ وَاللهُ عَلِیْمٌ بِالظَّالِمِیْنَ﴾.[1]

«آیا آگاهی از جماعتی از بنی اسرائیل که بعد از موسی می زیستند و در آن وقت به پیغمبر خود گفتند: شاهی برای ما انتخاب کن تا در راه خدا جنگ کنیم.پیغمبر گفت : شاید اگر دستور پیکار به شما داده شود، پیکار نکنید. گفتند: چگونه ممکن است در راه خدا پیکار نکنیم در حالی که از خانه و فرزندانمان رانده شده ایم؟ اما هنگامی که دستور پیکار به آنان داده شد، همه جز عده ی کمی از ایشان سرپیچی کردند و خداوند از ستمکاران آگاه است.» قَدِیْرٌ عَلَى مَا یُرِیْدُ(**سه مرتبه بخواند)**

۲) ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّذِیْنَ قَالُوْا اِنَّ اللهَ فَقِیْرٌ وَّ نَحْنُ اَغْنِیَآءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوْا وَ قَتْلَهُمُ الْاَنْبِیَاءَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَّنَقُوْلُ ذُوْقُوْا عَذَابَ الْحَرِیْقِ﴾[2]**«بی گمان خداوند**

۱- سوره بقره آیه ۲۴۶

۲ - سوره آل عمران آیه ۱۸۱

سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی نیازیم. آنچه را که گفتند خواهیم نوشت، و به قتل رساندن پیغمبران را به نا حق(توسط گذشتگان) ایشان (هم ثبت و ضبط خواهد شد) و به آنان خواهم گفت عذاب سوزان را بچشید.» قَوِیٌّ لَا یَحتَاجُ اِلَی مُعِیْنٍ (سه مرتبه بخواند)

۳)﴿ اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ قِیْلَ لَهُمْ کُفُّوْا اَیْدِیَکُمْ وَ اَقِیْمُوْا اصَّلَوةَ وَأْتُوالزَّکَوةَ فَلَمَّا کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ اِذَا فَرِیْقٌ مِنْهُمْ یَخْشَوْنَ النَّاسَ کَخَشْیَةِ اللهِ اَوْ اَشَدَّ خَشْیَةً وَّ قَالُوْا رَبَّنَا لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْ لَا اَخَّرْتَنَا اِلَی اَجَلٍ قَرِیْبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْیَا قَلِیْلٌ وَّالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ لِّمَنِ اتَّقَی وَ لَا تُظْلَمُوْنَ فَتِیْلًا ﴾[1]«آیا نمی بینی کسانی که به ایشان گفته می شد دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدرکنید.(در ظاهر شتاب می کردند و گوششان به کسی بدهکار نبود) اما وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید در این هنگام دسته ای از ایشان از مردم همانگونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند و بلکه بیشتر دچار ترس شدند. و گفتند: پروردگارا چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می شد اگر به ما فرصت بیشتری می دادی. بگو کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد، بهتر است و کمترین ستمی بر شما نشود.» قَهَّارٌ لِّمَنْ طَغَی وَ عَصَی(سه مرتبه بخواند)

۴) ﴿وَاتْلُ عَلَیْهِمْ نَبَأَ ابْنَیْ ءَادَمَ بِالْحَقِّ اِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقُبِّلَ مِنْ اَحَدِهِمَا وَ لَمْ یُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَاَقْتُلَنَّكَ قَالَ اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ﴾[2]«داستان دو پسر آدم را چنانکه هست برای یهودیان و دیگر مردمان بخوان. زمانی که هر

۱ - سوره نساء آیه۷۷

۲ - سوره مائده آیه۲۷

کدام عملی برای تقرب (به خدا) انجام دادند اما از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد.(قابیل به هابیل)گفت: بی گمان تو را خواهم کشت. (هابیل به او)گفت: خدا تنها از پرهیزگاران می پذیرد.» قُدُّوْسٌ يَّهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ **(سه مرتبه بخواند)**

۵) ﴿قُلْ مَنْ رَّبُّ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ قُلِ اللهُ قُلْ اَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُوْنِهِ اَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُوْنَ لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَّلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِى الْاَعْمٰى وَ الْبَصِيْرُ اَمْ هَلْ تَسْتَوِى الظُّلُمٰتُ وَ النُّوْرُ اَمْ جَعَلُوْالِلّٰهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوْا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللهُ خَالِقُ كُلِّ شَىْءٍ وَّ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ﴾ [1].

«بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ از طرف ایشان بگو خدا است. بگو: آیا جز خدا اولیا برای خود برگزیده اید که برای خودشان سود و زیانی ندارند؟ بگو: آیا کور و بینا برابرند؟ یا اینکه تاریکیها و نور یکسان است؟ یا اینکه برای خدا شریکهایی قایل می شوند که (به گمان ایشان) آنها هم چون خدا دست به آفرینش زده اند و این است که کار آفرینش بر آنان مشتبه و مختلط گشته است. (که چنین نیست) بگو: خدا آفریننده همه چیز است و او یکتا و توانا است.» قَيُّوْمٌ يَّرْزُقُ مَنْ يَّشَاءُ الْقُوَّةَ **(سه مرتبه بخواند) .**

---

۱ - سوره رعد آیه ۱۶

تقريظ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا مُوَافِيًا لِنعَمِهِ وَمُكَافِئًا لِمَزِيْدِهِ وَالصَّلَوةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ وَجُنُوْدِهِ ، اَمَّا بَعْدُ فَإِنِّيْ طَالَعْتُ مِصْبَاحَ السَّالِكِيْنَ فِي رَدِّ الطَّاعِنِيْنَ شَرْحَ حُجَّةِ السَّالِكِيْنَ فِيْ رَدِّ الْمُنْكِرِيْنَ ، فَوَجَدْتُ الْمَتْنَ وَالشَّرْحَ كِتَابَيْنِ مَمْلُوْءَيْن مِنْ دُرَرٍ يَتِيْمَةٍ وَ فَرَائِدَ طَرِيْفَةٍ وَ فَوَائِدَ لَطِيْفَةٍ فِيْ عِلْمِ التَّصَوُّفِ مِنْ اَسْرَارٍ وَرُمُوْزٍ لَا يَصِلُ لِسَاحِلِهَا اِلَّا مَنْ هُوَمِنْ اَهْلِهَا ،كَيْفَ وَقَدْ صَنَّفَ الْمَتْنَ وَاَلَّفَه صَاحِبُ الْاَسْرَارِ الْغَامِضَةِ وَالْاَنْوَارِ السَّاطِعَةِ صَاحِبُ الْاَنْفَاسِ الْقُدْسِيَّةِ وَالْمَلَكَاتِ الْمَلَكِيَّةِ الْمُرْشِدُ الْاَوْحَدِيُّ الْقَائِمُ عَلَى الْقَلْبِ الْمُحَمَّدِيِّ الشَّيْخُ حضرت غوث محمد(رح)، وَ صَنَّفَ الشَّرْحَ صَاحِبُ الْفَضَائِلِ وَالْفَوَاضِلِ، اَمْجَدُ الْاَفَاضِلِ وَ الْاَمَاثِلِ ، نَجْمُ الْجِهَادِ وَ مُرْشِدُ الْعِبَادِ، الشَّيْخُ الْاَجَلُّ وَ الْاِكْلِيْلُ الْاَكْمَلُ ، الشَّيْخُ عَبْدُالْوَاحِدِ النَّقْشبَنْدِيُّ ، صَانَهُ اللهُ مِنْ غَيَاهِبِ الشُّكُوْكِ وَ ظُلُمَاتِ الْاَوْهَامِ مَدَى اللَّيَالِيْ وَالْاَيَّامِ بِالنَّبِيِّ وَ آلِهِ وَصَحْبِهِ الْكِرَامِ ، وَاَنَا الرَّاجِيْ اِلَى الْفَضْلِ الرَّبَّانِيِّ الْفَقِيْرُ عَبْدُالْغَفُوْرِ السِّيْنَائِيُّ ، تَغَمَّدَهُ بِغُفْرَانِهِ وَ عَفَى عَنْهُ رَبُّهُ الْعَافِيْ.

حمد و ستایش مخصوص خدا است. آن حمدی که فرا گیرنده و در بر گیرنده شکر نعمتهای او و کفایت کننده مزید نعمتهای او است. رحمت و درود خدا بر سید ما محمد ﷺ و بر آل و اصحاب او و لشکر و گروه او باد . اما بعد همانا من کتاب مصباح السالکین فی رد الطاعنین شرح حجة السالکین فی رد المنکرین را مطالعه نمودم پس متن و شرح را دو

کتابی پر از مرواریدهای گرانبهاو نفیس و گوهرهای تازه و زیبـا و فایـدهای خوب و لطیف در علم و تصوف از اسرار و رموز یافتم که بـه سـاحل طریقـه نمی رسد مگر کسی که از اهل طریقه باشد و به تحقیـق کـه مـتن آنهـا را صاحب اسرار پوشیده و پنهان و نورهای درخشان و صاحب انفاس قدسـی و پاک و خصلتهای فرشتگان و مرشد یگانه وبی همتا که قایم بر قلب محمدی است شیخ حضرت غوث محمد(عفی عنه)تالیف و تصـنیف نمـوده اسـت. و شرح آن را صاحب فضیلت هاشریف ترین فضیلتها و خصلتها، ستاره جهاد و ارشاد کننده بندگان، شیخ بزرگوار و تاج کامل ، شیخ عبدالواحد نقشـبندی تصنیف نموده است . خداوند او را از تاریکیهای شک و گمان در طول شبانه روز به حرمت و سبب پیامبرو آل و اصحاب کرام او را حفـظ نمایـد ، و مـن امیدوار فضل و بخشش ربانی و فقیر درگاه او عبـدالغفور سـینانی هسـتم . خداوند از گناهان او در گذردو او را ببخشاید .

تَقْرِيْظُ شَيْخِ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيْثِ قَامِعِ الْبِدْعَةِ وَ الضَّلَالِ **حضرت مولانا حمد الله جان صاحب** مُهْتَمِمِ مَظَاهِرِ الْعُلُوْمِ **داگی ضلع مرادگی**

اَلْحَمْدُ لِلَّهِ وَكَفَى وَسَلامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفَى اَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ رَاَيْتُ كِتَابَ مِصْبَاحِ السَّالِكِيْنَ شَرْحَ حُجَّةِ السَّالِكِيْنَ فِيْ فَنِّ التَّصَوُّفِ الَّذِيْ هُوَ عِلْمٌ شَرِيْفٌ لَطِيْفٌ لِتَزْكِيَةِ الْبَاطِنِ وَالظَّاهِرِ فَاِنَّ بِعِلْمِ التَّصَوُّفِ تَعْمِيْرَ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ . وَقَدْ صَنَّفَ هَذَا الْكِتَابَ الْعَالِمُ الْجَلِيْلُ وَاقِفُ اَسْرَارِ التَّصَوُّفِ ـ وَقَدْ قَرَّظَ عَلَيْهِ الْعُلَمَاءُ الْفُحُوْلُ الْجَهَابِذَةُ ـ مَوْلَانَا عَبْدُ الْوَاحِدِ الْمَعْرُوْفُ بِالْخَلِيْفَةِ الصَّاحِبِ، وَاِنِّيْ لَسْتُ مِنْ فُرْسَانِ هَذَا الْمِضْمَارِ فَاِنَّ لِكُلِّ فَنٍّ رِجَالًا وَلِكُلِّ مَقَامٍ مَقَالًا ، لَكِنْ لَمَّا قَرَّظَ عَلَيْهِ الْعُلَمَاءُ الْفُحُوْلُ سِيَّمَا الْاَمِيْرُ الْعُمُوْمِيُّ لِحَرَكَةِ انْقِلَابِ الْاِسْلَامِيِّ فَاقْتَدَيْتُ بِاٰثَرِهِمْ وَمَاْثَرِهِمْ،

فَلِلّٰهِ دَرُّالْمُؤَلِّفِ حَيْثُ سَعَى سَعْيًا بَلِيْغًا تَقَبَّلَ اللهُ تَعَالَى سَعْيَه وَجَعَلَهُ سَعْيًا مَشْكُوْرًا آمِيْنَ آمِيْنَ لَا اَرْضَى بِوَاحِدَةٍ حَتّٰى اَضُمَّ اِلَيْهَا اَلْفَ آمِيْنَ وَ اَنَا الْعَبْدُ الْمَدْعُوُّ بِحَمْدِ اللهِ الدَّاجَوِىِّ الْحَنَفِىُّ الْمَظَاهِرِ خَادِمُ الْقُرْآنِ وَالْحَدِيْثِ بِمَدْرَسَةِ مَظْهَرِ الْعُلُوْمِ مِنْ مُضَافَاتِ الصَّوَابِىْ.

شیخ قرآن و حدیث ، نابود کننده بدعت و گمراهی حضرت مولانا حمد الله جان صاحب مظاهر علوم . حمد و ستایش مخصوص خدا است و سلام بر بندگان برگزیده خداوند .اما بعد پس به تحقیق من کتاب« مصباح السالکین شرح حجة السالکین در علم تصوف و عرفان» که علمی شریف لطیف برای تزکیه و پاک کردن باطن و ظاهراست را دیدم ،و به درستی که علم تصوف ظاهرو باطن را تعمیر می کند. این کتاب را عالم بزرگ و آگاه بر اسرار تصوف به رشته تحریر در آورده است و علمای بر جسته و نکته سنج مولانا عبدالواحد معروف به خلیفه صاحب آن را ستایش و مدح نموده است . و به درستی که من سوارکاران و دلاوران این میدان نیستم زیرا که پس تحقیق برای هر فن ، مردانی و برای هر مقام ، گفتاری وجود دارد . لیکن وقتی که آن را علمای برجسته و خردمند خصوصًا امیر عمومی حرکت انقلاب اسلامی ستایش و مدح نمودند پس به آنها و کار نیک آنها اقتدا نمودم پس خداوند بلند مرتبه به مؤلف این کتاب خیردهد چرا که سعی و تلاشی فراوانی در تألیف آن نموده است خداوند بلند مرتبه سعی و کوشش او را قبول نماید و سعی او را سعی مشکور بگرداند. آمین، آمین، راضی نخواهم بود به یکی تا اینکه هزار آمین بر آن بفرستیم و من بنده ای دعوت شده به حمد و ستایش خدا ،حنفی المظاهر و خادم قرآن و حدیث در مدرسه مظهر العلوم از توابع صوابی هستم.

تَقْرِيْظُ جَهْبَذَةِ الْجَهَابذَةِ عُمْدَةِ الْعَمَائِدِ بَحْرِ الْعُلُوْمِ النَّقْلِيَّةِ صَاحِبِ الشَّـرِيْعَةِ وَالطَّرِيْقَـةِ الْعَـارِفِ بِحَقَـائِقِ الْعِرْفَـانِ مُفْتِـى الْخَـاصِّ وَالْعَـامِّ مُفْتِـىْ مُحَمَّـد فَرِيْـد صَاحِبْ دَامَ ظِلُّه'

نکته سنج نکته سنجان، ستون ستونها، دریای علـومنقلی صـاحب شریعت و طریقت، عارف به حقایق عرفان، مفتی خاص و عام، مفتـی محمـد فرید صاحب سایه او پایدار بماند.

بسم الله الرحمن الرحيم

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفَى اَمَّا بَعْدُ :فَـاِنَّ التَّصَـوُّفَ اَكْبَـرُ لِاِصْلَاحِ النَّفْسِ وَ لِلتَّعَلُّقِ مَعَ اللّٰهِ تَعَالَى اِلَّا مَا كَـانَ مُصَـادِمًا بِـالْوَحْىِ فَاِنَّـه' ذَرِيْعَـةٌ لِاِفْسَادِ النَّفْسِ وَالْبُعْدِ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَى . وَالْكِتَابُ الْمُسَمَّى بِمِصْبَاحِ السَّـالِكِيْنَ شَـرْحِ حُجَّةِ السَّالِكِيْنَ الْمُصَنَّفُ لِلشَّيْخِ مَوْلَانَا عَبْدِالْوَاحِـدِ النَّقْشِـبَنْدِيِّ الْمَشْـهُوْرِ بِالْخَلِيْفَـةِ الصَّاحِبِ كِتَابٌ جَامِعٌ لِمَسَـائِلِ التَّصَـوُّفِ مِـنَ الطُّـرُقِ الْاَرْبَعَـةِ وَ ثُبُوْتِهَـا بِـالْقُرْآنِ وَالْحَدِيْثِ وَالْفِقْهِ ، فَعَلَى اَهْلِ الْاِسْلَامِ لَا سِيَّمَا اَرْبَابِ التَّقْوَى اَنْ يَسْتَفِيْدُوْا مِنْهُ فَاِنَّـه' كِتَابٌ مُفِيْدٌ جِدًّا ، حَسْبُنَااللّٰهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ.

اما بعد به درستی که تصوف بزرگتر است به جهت اصلاح نفس و بـه جهت متعلق شدن به خداوند مگر آن تصوفی که مقابل شود به وحی پس به درستی که آن وسیله ای برای فساد کردن نفس و دور شدن نفس از خداوند بلند مرتبه است. و کتابی که مسمی و نـام نهـاده شـده اسـت بـه مصـباح السالکین شرح حجة السالکین تصنیف شیخ مولانا عبدالواحـد نقشـبندی

مشهور به خلیفه صاحب کتابی جامع و جمع کننده مسایل تصوف از چهار طریقه و ثبوت آن با قرآن و حدیث و فقه است. پس بر اهل اسلام مخصوصا صاحبان تقوا لازم است که از آن استفاده کنند ، به درستی که آن کتابی بسیار مفید است .«برای ما خدا بس است و او چه خوب نگه دارنده و حافظی است».

تَقْرِیْظُ: الْعَبْدِ الْمُفْتَقِرِ **گل الرحمن حقانی فاضل دار العلوم الحقانیة**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَعَزَّ الْعِلْمَ فِی الْاَعْصَارِ ، وَ نَصَرَ حِزْبُہُ الْاَخْیَارَ ، وَ اَنْجَزَ وَعْدَہٗ بِرَفْعِ دَرَجَاتِھِمْ فِیْ دَارِالْقَرَارِ ، وَخَذَلَ مَنْ خَالَفَھُمْ مِنَ الْجُھَلَاءِ الْاَشْرَارِ ، وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اُوْتِیَ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ وَ بُعِثَ مُعَلِّمًا لِلْاُمَّةِ مَقَاصِدَ الْوَحْیِ وَالْکِتَابِ وَ عَلٰی آلِهٖ وَ اَصْحَابِهِ الَّذِیْنَ بَذَلُوْا جُھْدَھُمْ فِیْ تَبْلِیْغِ الْاَحْکَامِ رضی الله عنهم وَ عَلٰی مَنْ تَبِعَھُمْ بِاِحْسَانٍ وَسَائِرِالْاُمَّةِ لَا سِیَّمَا اَبِیْ حَنِیْفَةَ النُّعْمَانِ ، اَمَّا بَعْدُ : فَقَدْ صَنَّفَ شَیْخُ الشَّرِیْعَةِ وَالطَّرِیْقَةِ وَ قِطْعَةُ خَاطِرِیَ الْحَاجُّ الْخَلِیْفَةُ عَبْدُالْوَاحِدِ النَّقْشبَنْدِیُّ مُدَّ ظِلُّهُ الْعَالِیْ مِصْبَاحَ السَّالِکِیْنَ فِیْ رَدِّ الطَّاعِنِیْنَ شَرْحَ حُجَّةِ السَّالِکِیْنَ فِی التَّصَوُّفَ ، وَ رَأَیْتُه وَ سَمِعْتُه بَعْضَ الْمَوَاضِعِ ، فَھُوَ مُوَافِقٌ عَلٰی مَا مَضٰی عَلَیْهِ الْقُرُوْنُ الْمَشْھُوْدُ لَھَا بِالْخَیْرِ مِنَ الصَّحَابَةِ وَالتَّابِعِیْنَ وَالْاَئِمَّةِ الْمُجْتَھِدِیْنَ وَمَنْ تَبِعَھُمْ رِضْوَانُ اللهِ تَعَالٰی عَلَیْھِمْ، فَھُوَ مُفِیْدٌ لِاَھْلِ الشَّرِیْعَةِ وَالطَّرِیْقَةِ لَا سِیَّمَا السَّالِکِیْنَ وَالْمَجْذُوْبِیْنَ ، فَاَسْاَلُ اللهَ تَعَالٰی اَنْ یُعْطِیَ لِمُصَنِّفِهٖ اَجْرًا جَزِیْلًا وَ عُمْرًا طَوِیْلًا وَ اَنْ یَنْفَعَ بِھٰذَا الْکِتَابِ نَفْعًا تَامَّةً دَائِمَةً آمِیْنَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ.

حمد و ستایش خدایی را که علـم را در زمانهـا عـزت داد و جذبـه اخیار را نصرت داد و به وعده خویش در بالا بردن درجات ایشان درآخـرت وفا نمود جاهلان بد کار را که با ایشان مخالفـت نمودنـد ، خـوار گردانیـد. رحمت و سلام خدا بر آن کسی باد که حکمت داده شد و پیام الهی را واضح و آشکار نمود و مبعوث شد تا مقاصد وحی و کتاب را به امت تعلـیم دهـد و نیز رحمت و درود خدا بر آل و اصحاب او باد که تلاش و کوشش بسـیاری در راه تبلیغ احکام نمودند و و رحمت و درود خدا بر کسانی که پیروی نمودنـد آنها را به احسان و برسایر امت خصوصا ابو حنیفه نعمان. اما بعد . به تحقیق شیخ شریعت و طریقت و پاره تنم حاج خلیفه عبد الواحد نقشبندی ـــ مـد ظله العالی ـ کتاب مصباح السالکین فی رد الطاعنین در شرح حجة السالکین در تصوف را تصنیف کردند مـن آن را دیـدم و بعضـی از مواضـع کتـاب را شنیدم پس آن را موافق است بر آن چیزی که گذشته اند بر آن قـرون کـه شاهد کرده شده بر آن برترین از صحابه و تابعین و ائمه مجتهدین و کسـی که تابع آنان اند. خداوند از ایشان راضی باشد پس این کتاب بر اهل شریعت و طریقت خصوصا سالکین و مجذوبین مفید است. از خداونـد بلنـد مرتبـه برای مصنف این کتاب پاداش بزرگ و عمر طولانی خواهانم و اینکه به سبب این کتاب نفع کامل دایم به او بدهد آمین یا رب العالمین .

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ کَفٰی وَ سَلَامٌ عَلَی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی، اَمَّابَعْدُ : فَاَقُوْلُ : لَابُدَّ لِلْاِنْسَانِ مِنَ التَّرْبِیَةِ الظَّاهِرِیَّةِ وَالْبَاطِنِیَّةِ : التَّرْبِیَةُ الظَّاهِرِیَّةُ یَعْلَمُهَا کُلُّ اَحَدٍ ، وَالتَّرْبِیَةُ الْبَاطِنِیَّةُ یَتَعَلَّقُ بِالشَّرِیْعَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ وَهُوَ یَتَعَلَّقَ بِالْعِلْمِ الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ ؛الظَّاهِرُ هُـوَ الْعُلُوْمُ الشَّرِیْعَةُ ، وَالْبَاطِنُ عِلْمُ التَّصَوُّفِ ، وَ فِی التَّصَوُّفِ حُجَّـةُ السَّـالِکِیْنَ فِـیْ رَدِّ الْمُنْکِرِیْنَ وَ شَرْحُهُ مِصْبَاحُ السَّالِکِیْنَ فِیْ رَدِّ الطَّـاعِنِیْنَ الَّـذِیْ اَلَّفَـهُ شَـیْخُ الطَّرِیْقَـةِ

مَوْلَانَا وَ شَيْخُنَا الْخَلِيْفَةُ عَبْدُالْوَاحِدِ النَّقْشبَنْدِیُّ الْمُجَدِّدِیُّ ــ دَامَ ظِلُّـهُ الْعَـالِیْ عَلَـی الْمُرِيْدِيْنَ ـ كَامِلَةٌ فِیْ هَذِهِ الْفَنِّ ، نَرْجُوْ اَنْ يُنْظَرَ فِيْهِ بِحُسْنِ النِّيَّةِ وَ خُلُوْصِ الطَّوِيَّةِ .

اما بعد می گوییم لازم است بر انسان از تربیت ظاهر و باطن تربیـت ظاهر را همه می دانند و تربیت باطن متعلق به شریعت مصطفوی است و آن متعلق به علم ظاهر و باطن است علم ظاهر، علم شریعت است و علم بـاطن، علم تصوف اسـت. و در عـلم تصـوف کتـاب «حجـه السـالکین فـی رد المنکرین» و شرح آن مصباح السالکین فـی رد الطـاعنین کـه آن را شـیخ طریقت ، مولاو شیخ ما خلیفه عبدالواحد نقشبندی مجـددی (تـداوم یابـد سایه او بر مریدانش تألیف نموده است) کتابی کامل در این فـن اسـت آرزو داریم اینکه در این به حسن نیت و خلوص طویه بنگرند.

فقیرعباس مهتمم مدرسه اسلامیه فیض العلوم‌سورنگی بازار۔ بنون

تقریظ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ خَلَقَ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةَ الْاَنْبِيَاءِ ، وَالصَّلٰوةُ وَالسَّـلَامُ عَلَـی خَيْـرِ الْوَرَی الَّذِیْ اَسَّسَ قَوَاعِدَ الشَّرِيْعَةِ الْغَرَّاءِ وَ آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ الَّذِيْنَ بَذَلُوْا جُهْدَهُمْ عَلَی وَتِيْرَةِ الْمُصْطَفٰی وَعَلٰی اَتْبَاعِهِ مِنَ الْمُجْتَهِدِيْنَ وَالصَّالِحِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ خُصُوْصًا عَلَـی الْاِمَامِ الْاَعْظَمِ اَبِیْ حَنِيْفَةَ نُوْرِ الْهُدَاءِ . قَدْ رَأَيْتُ وَ طَالَعْتُ اَكْثَـرَ التَّصَـانِيْفِ لِلشَّـيْخِ الرَّبَّانِیِّ الْعَالِمِ الظَّاهِرِیِّ وَالْبَاطِنِیِّ الَّذِیْ هُوَ سِرَاجُ الْعَارِفِيْنَ ، وَ مِصْـبَاحُ السَّـالِكِيْنَ ، وَقُدْوَةُ الْاَنَامِ الْمُسْلِمِيْنَ ، مَنْبَعُ هِدَايَةِ الْوَاصِلِيْنَ ، الْفَاضِلُ الْخَلِيْفَةُ الْحَاجُّ عَبْدُالْوَاحِـدِ

النَّقْشبَنْدِیُّ دَامَتْ بَرَکَاتُه ٗ وَ فُیُوْضَاتُه ٗ ، قَدْ وَجَدْتُ کُتُبَه ٗ مُفِیْدَةً جِداًّ ، وَ مُعْتَبَرَةً مَتْنًا وَ اَصْلًا ، وَ عَرَفْتُ جَهْدَہ ٗ وَ حِرْصَہ ٗ عَلَی اِشَاعَةِ الطَّرِیْقَةِ وَ خِدْمَةِ الشَّرِیْعَةِ ،وَ لَمَّا صَنَّفَ الشَّیْخُ الْفَاضِلُ مِصْبَاحَ السَّالِکِیْنَ فِیْ رَدِّ الطَّاعِنِیْنَ فِیْ التَّصَوُّفِ رَأَیْتُ وَطَالَعْتُ بَعْضَ مَوَاضِعِهٖ، فَوَجَدْتُه ٗ بَحْرًاعَمِیْقًاوَ کَنْزًا عَظِیْمًا لِاشْتِمَالِهٖ عَلَی الدَّلَائِلِ النَّقْلِیِّ وَالْعَقْلِیِّ مَعَ النَّظَرِ الْمُسْتَوِیْ . وَ اَسْأَلُ مِنَ اللّٰهِ تَعَالَی اَنْ یُعْطِیَ لِمُصَنِّفِهٖ اَجْرًاکَامِلًاوَبَدَلًاوَافِرًا،وَ اَنْ یُبَارِکَ فِیْ عُمْرِهٖ وَمَالِهٖ وَاَوْلَادِهٖ لِفَائِدَةِ الْمُسْلِمِیْنَ، وَ اَنْ یُوَفِّقَ لَهُ الزِّیَادَةَ فِیْ خِدْمَةِ الدِّیْنِ ، وَاَنْ یَنْفَعَنَا بِهٖ وَ الْمُؤْمِنِیْنَ آمِیْنَ یَا رَبَّ الْعَالَمِیْنَ اَلَا اِنَّ التَّصَوُّفَ مِنْ اَهَمِّ الْعُلُوْمِ لِاَنَّه ٗ حَارِسُ الشَّرِیْعَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ وَ یَحْصُلُ بِهٖ تَزْکِیَةُ نُفُوْسِ الْوَرَی وَ بِهٖ یُصِیْبُ الرَّجُلُ اِلَی اللّٰهِ تَعَالَی مَعَ اَنَّ نَفْعَه ٗ کَثِیْرٌ وَ تَعْلِیْمَهُ قَلِیْلٌ ، فَلِهَذَا اَقُوْلُ : اَیُّهَا الْمُؤْمِنُوْنَ لَا تَغْفُلُوْا وَلَا تَعَطَّلُوْا عَنْ حُصُوْلِهٖ وَ مُطَالَعَتِهٖ بَلِ اهْتَدُوْا ـ وَانْفَعُوْا بِمَضَامِیْنِهٖ وَ جَوَاهِرِه ـــ لِاَنَّ مِصْبَاحَ السَّالِکِیْنَ سَیْفٌ قَاطِعٌ فِیْ مُقَابَلَةِ الْمُنْکِرِیْنَ ـ وَجُنَّةٌ لِلصَّالِحِیْنَ عَنْ ضَرَرِ الْمُفْسِدِیْنَ وَ هُوَ کُحْلٌ مُفِیْدٌ. لَا یُرَی مِثْلُه ٗ فِیْ التَّحْسِیْنِ وَ قَدْ مَضَی عَلَیْهِ الْاَوَّلُوْنَ مِنَ الْاَوْلِیَاءِ الْکِبَارِ الرَّاشِدِیْنَ وَالْعُلَمَاءِ الْمُحَقِّقِیْنَ وَ نُوْرُ الْهِدَایَةِ اِلَی الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیْمِ ـ .

حمد ثابت است بر خدایی که علما را ورثه انبیای قرار داد. رحمت و درود خدا بر بهترین مردم که قواعد شریعت غرّا را تأسیس نمود و بر آل و اصحاب آن بخشیدند تلاش خود را بر روش مصطفی و بر اتباع او از مجاهدین و صالحین و شهدا خصوصا بر امام اعظم نعمان که نور هدایت است .تحقیق دیدم و مطالعه کردم بیشتر تصانیف شیخ ربانی امام عبدالواحد نقشبندی ـ دامت برکاته و فیوضاته ـ کتاب او را مفید و معتبر از

لحاظ متن یافتم و شناختم تلاش او را بر شایع کردن به طریقت و خدمت به طریقت او را وقتی که شیخ فاضل مصباح السالکین را تصنیف کـرد دیـدم و مطالعه کردم بعضی جایش را و آن را دریای عمیـق و کنـز بـزرگ از جهـت مشتمل بودن آن بر دلایل عقلی و نقلی همراه نظری درست یافتم. از خـدا طلب می کنم تا به مصنفش اجر کاملی و عوض جزیل بدهـد. و ایـن کـه در عمر و مال و اولاد او از جهت فایده رساندن به مسلمین برکت دهد و اینکـه به او توفیق زیاد خدمت کردن در دین بدهد تا ما و مـؤمنین از آن مسـتفید کردیم. آمین یا رب العالمین.

به درستی که تصوف از مهم ترین علوم است. چون نگهبان شریعت مصطفی است و به وسیله آن پاکی و تزکیه نفوس مردم حاصل می شود و به وسیله آن مردم به خدا می رسند و حال آنکه نفع آن زیاد و تعلیم آن زیـاد است. پس از این جهت می گوییم ای مؤمنان غافل نشوید از حاصل کردن و مطالعه نمودن آن بلکه هدایت یابید و نفع گیرید به مضـامین و مفـاهیم آن زیرا این که مصباح السالکین شمشیر برنده ای اسـت در مقابـل منکـرین و جنت است برای صالحین از ضرر مفسدین و آن سرمه مفیـد اسـت کـه بـه چشم نخورده است در خوبی و به تحقیق گذشت بر آن اولین از اولیای کبـار راشدین و علمای محققین و همچنین این کتاب نـور هـدایت بـه سـوی راه مستقیم است.

وَ هَذَا التَّقْرِيْظُ لِمُحَمَّدِ نَعِيْمِ الَّذِيْ هُوَ يُعَدُّ مِنَ الْمُدَرِّسِيْنَ فِي دَارِ الْعُلُوْمِ لِلرَّوْحَانِيِّيْنَ النَّقْشِبَنْدِيَّةِ زِيْجَار مِنْ مُتَعَلِّقَاتِ بَطَان تقریظ از محمد نعیم که از مدرسین در دار العلوم روحانیون نقشبندی زیجار از متعلقات بطان است.

مناجات

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَكَ تَنَزَّهْتَ عَنْ سِمَاتِ الْحُدُوْثِ وَ صِفَاتِ النَّقْصِ سُبْحَانَكَ اَعْجَزْتَ كُلَّ طَالِبٍ عَنِ الْوُصُوْلِ اِلَيْكَ اِلَّا بِكَ سُبْحَانَكَ اَنْ لَا اَعْلَمَ مِنْ اَنْتَ بِسِوَاكَ سُبْحَانَكَ مَااَقِرُّ بِكَ مَعَ تَرْفُّعٍ عَلَاكَ سُبْحَانَكَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ تَنَزَّهْتَ عَنِ الْمَثِيْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ تَعَالَيْتَ عَنِ النَّظِيْرِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ تَسْتَغْنِیْ عَنِ الْوَزِيْرِ وَالْمُشِيْرِ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ يَا اَحَدُ يَا صَمَدُ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ بِكَ الْوُجُوْدُ وَ لَكَ السُّجُوْدُ وَ اَنْتَ الرَّبُّ الْمَعْبُوْدُ

پاکی تو را است و تو از هر گونه نشانه ای حدوث و از صفات نقص و کاستی پاک و منزه هستی و توپاک هستی تو همه جویندگان وصالت را از رسیدن به خودت ـ مگر به وسیله خودت ـ عاجز گرداندی. تو پاک و منزه هستی به تحقیق اینکه نیست دانا تر از تو به علم محیط تو به همه مجملات و مغیبات به غیر از تو و تو پاک و منزه هستی قرار و آرام من با تو به اتحاد و اتصال ممکن نیست به جهت علو شأن و عظمت لایتناهی تو.توپاک و منزه هستی از هر گونه بدی و هیچ خدایی بجز تو نیست و تواز هر گونه مانند و نظیری پاک هستی. و هیچ خدایی به جز تو نیست و تواز گرفتن هر گونه وزیری و مشاوری صرف نظر نمودی. هیچ خدایی به جز تو نیست ای یگانه و ای بی نیاز. هیچ خدایی به جز تو نیست. هستی و وجود به خاطر توست، خضوع و فروتنی مخصوص توست و پروردگار و معبود تو هستی.

مناجات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُبْحَانَكَ لَا اِلَهَ اِلَّا اَنْتَ سَجَدَتْ لِعَظَمَتِكَ الْجِبَاهُ وَ تَنَعَّمَتْ بِذِكْرِكَ الشِّفَاهُ اَنْتَ رَبُّ كُلِّ شَىْءٍ وَ مُرَبِّيْهِ قُرْبُكَ رَوْحُ الْاَرْوَاحِ وَ رَيْحَانُ الْاَ فْـرَاحِ وَ عُنْـوَانُ الْفَلَـاحِ وَ رَاحَةُ كُلِّ مُرْتَاحٍ تَبَارَكْتَ رَبَّ الْاَرْبَابِ وَ مُعْتِقَ الرِّقَابِ وَ كَاشِفَ الْعَـذَابِ وَسَّـعْتَ كُلَّ شَىْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْمًا وَ غَفَرْتَ الذُّنُوْبَ حَنَانًا وَ حِلْمًا اَسْـأَلُكَ اَنْ تَهْـدِيَنِىْ هِدَايَـةً تَصْرِفُ بِهَا وَجْهِىْ عَمَّنْ سِوَاكَ

پروردگارا به پاکی یاد می نمایم تو را هیچ خدایی به جز تـو نیسـت. پیشانی ها در مقابل عظمت تو به سجده می افتندو لبها با ذکر تو بهره منـد می گردند. تو پروردگار و پرورش دهنده هر موجودی هستی. قرب و نزدیکی تو آسایش تمامی جانها و شادی تمامی آدمهای شاد و عنـوان رسـتگاری و راحتی هر آدم آسوده و راحتی اسـت.تو پـاک و منـزه هسـتی ای پادشـاه پادشاهان ای آزاد کننده تمامی بندگان و از بین برنده عذاب، تـو رحمـت و علم خودت را بر تمامی اشیا گستراندی و گناهان را با مهربـانی و بردبـاری بخشیدی. از تو می خواهم مرا هدایت کنی هدایتی که به وسیله آن صـورتم را از غیر خودت برگردانی.

مناجات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِلَهِى اُطْلُبْنِى بِرَحْمَتِكَ حَتَّى اَصِلَ اِلَيْكَ وَاجْذِبْنِىْ بِمِنَّتِـكَ حَتَّـى اَقْبَـلَ عَلَيْـكَ اِلَهِىْ اِنَّ رَجَائِىْ لَا يَنْقَطِعُ عَنْكَ وَ اِنْ عَصَيْتُكَ كَمَا اَنَّ خَوْفِىْ لَا يُزَايِلُنِىْ وَ اِنْ اَطَعْتُـكَ اِلَهِىْ كَيْفَ لَا اَفْتَقِرُ اِلَيْكَ وَ اَنْتَ الَّذِىْ فِى الْفَقْرْ اَقَمْتَنِىْ اَمْ كَيْفَ اَفْتَقِرُ وَ اَنْـتَ الَّـذِىْ

بِجُوْدِكَ اَغْنَيْتَنِىْ اَنْتَ الَّذِىْ لَااِلَهِ اِلَّا هُوَ تَعْرِفُ لِكُلِّ شَىْءٍ فَمَا جَعَلَكَ شَىْءٌ تُعَرِّفُ اِلَىَّ فِىْ كُلِّ شَىْءٍ فَرَاَيْتُكَ ظَاهِرًا فِىْ كُلِّ شَىْءٍ كَيْفَ تَخْفَى وَ اَنْتَ الظَّاهِرُ اَمْ كَيْفَ تَغِيْبُ وَ اَنْتَ الرَّقِيْبُ الْحَاضِرُاِلَهِى اَمَرْتَ بِالرُّجُوْعِ اِلَى الْآثَارِ فَاَرْجِعْنِىْ اِلَيْهَا بِكَسْوَةِ الْاَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْاِسْتِبْصَارِ حَتَّى اَرْجِعَ اِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلَتُ اِلَيْكَ مِنْهَا مَصُوْنَ السِّرِ عَنِ النَّظَرِ اِلَيْهَا مَرْفُوْعَ الْهِمَّةِ عَنِ الْاِعْتِمَادِ عَلَيْهَا اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَىْءٍ قَدِيْرٌ

پروردگارا مرا با رحمت خویش طلب کن تا اینکه به تو برسم. ومرا با منت خویش جذب کن تا اینکه به تو روی آورم . پروردگارا امید من از تو قطع نمی گردد اگر چه تو را نافرمانی کردم وهمان طور که ترس من مرا رها نمی کند (از من جدا نمی شود) اگر چه تو را فرمانبرداری واطاعت کنم . پروردگارا چگونه به تو نیازمند و محتاج نباشم در حالیکه تو مرا در عین فقر و نیازمندی قرار دادی. یا چگونه نیازمند باشم در حالیکه تو همان کسی هستی که مارا با جود و بخشش خویش بی نیاز گرداندی. تو کسی هستی که هیچ خدایی بجز تونیست . تو برای هر چیزی شناخته شده هستی. پس هیچ چیزی نسبت به تو نادان نمی باشد و برای من در هر چیزی شناخته شده ای. پس تو را ظاهر وآشکارا در هر چیزی می بینم .پس چگونه پنهان باشی در حالی که تو ظاهر هستی یا چگونه غایب و پنهان باشی در حالیکه تو بر هر پنهان و غیبی آگاه هستی وحاضر می باشی . پروردگارا تو امر نمودی به رجوع نمودن به آثار و نشانه ها پس مرا برگردان به دریافت معرفت آثار صنعت به پوشش انوار بی نهایت و هدایت با بصارت و بینایی باطنی تا اینکه برگردم به سوی تواز آن آثار چنانکه به سوی تو به وسیله آن آثار قدرت رسیدم .باطنم را از نظر به سوی آن آثار محفوظ بگردان (چون در عالم توحید آنها هم غیر الله می باشند) و بلند کن همتم را از

اعتماد بر آن آثار قدرت وعظمت و صنعت (چون در نزد عرفـا اینهـا هـم از کثرت است نه از وحدت)به تحقیق که تو بر هر چیزی توانا هستی.

مناجات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

اِلَهِی اِنَّ الْقَضَاءَ وَالْقَدَرَ غَلَبَنِیْ وَ اِنَّ الْهَوَی بوِثَاقِ الشَّهْوَةِ اَسَرَنِیْ فَكُنْ اَنْـتَ النَّصِیْرَ لِی حَتَّی تَنْصُرُنِیْ فِیْ نَفْسِیْ وَ تُنْصَرُبِیْ وَ اَغْنِنیْ بجُوْدِكَ حَتَّـی اَسْـتَغْنِیْ بِـكَ عَنْ طَلَبِیْ اَنْتَ الَّذِیْ اَشْرَقْتَ فِیْ قُلُوْبِ اَوْلِیَائِكَ حَتَّـی عَرَفُـوْكَ وَ وَحَّـدُوْكَ وَ اَنْـتَ الَّذِیْ اَنْزَلْتَ الْاَغْیَارَ مِنْ قُلُوْبِ اَحْبَابِكَ حَتَّی لَمْ یُحِبُّوْا سِوَاكَ وَ لَمْ یَلْجَأْ اِلَـی غَیْـرِكَ اَنْتَ الْمُوْنِسُ لَهُمْ حَیْثُ اَوْحَشَتْهُمُ الْعَوَالِمُ وَاَنْتَ الَّذِیْ هَـدَیْتَهُمْ حَتَّـی اسْـتَأَنَتْ لَهُـمُ الْمَعَالِمُ وَ مَاذَا وَجَدَ مَنْ فَقَدَ كَ وَ مَا الَّذِیْ فَقَدَ كَ مَنْ وَجَدَ كَ لَقَدْ خَابَ مَـنْ رَضِـیَ دُوْنَكَ بَدَلًا وَ لَقَدَ خَسِرَ مَنْ بَغِیَ عَنْكَ حِوَلًا اِلَهِی كَیْفَ یُرْجَی سِوَاكَ وَ اَنْتَ الَّذِیْ مَا قَطَعْتَ الْاِحْسَانَ وَ كَیْفَ یُطْلَبُ غَیْرُكَ وَ اَنْتَ مَا بَدلْتَ عَـادَةَ الْاِمْتِنَـانِ یَـا مَـنْ اَذَاقَ اَحْبَابَه' حِلَاوَةَ مُؤَانَسَتِهِ فَقَامُوْا بَیْنَ یَدَیْهِ مُنْقَطِعِیْنَ وَ یَا مَنْ اَلْـبَسَ اَوْلِیَـاءَه' مَلَـابِسَ هَیْبَتِهِ فَقَامُوْا بِعِزَتِهِ مُسْتَعِزِّیْنَ

پروردگارا همانا قضا و قدر بر من غلبه نموده است و هـوا و هـوس بـا زنجیر شهوت مرا اسیر و پای بند نموده اسـت .پـس تـو بـرای مـن یـاری دهنده ای باش تا مرا یاری دهی در نفسم و به وسیله مـن دیـن تـو نصـرت کرده شود. ومرا با جود وبخشش خود بی نیاز گردان تا اینکه به وسیله تو از طلب خود بی نیاز گردم. تو همان کسی هستی کـه در قلـوب اولیـای خـود طلوع کردی تا اینکه تو را شناختند و به یگانگی تو ایمـان آوردنـد. و تـو

کسی هستی که بیگانگان را از قلوب دوستان خودت پایین آوردی تا اینکـه کسی بجز تو را دوست ندارند وبه کسی غیر از تو پناه نبرند. تو انیسی برای آنان هستی هنگام وحشتشان از مخلوقات و تو کسی هســتی کـه آنــان را هدایت نمودی تا اینکه نشانه های ممکنات هستی برای ایشان آشکارا شد. چه یافت کسی که تو را گم کرد و نیست آن ذاتــی کــه محــوت نمــود از آن چیزی ها که در دریافت تو قرار گیرد. یعنی برتــر از عقــل و فهــم و وهــم و قیاس ها می باشد و به تحقیق کسی که به چیزی بدل از تو راضی شــود بــه ضرر افتاده است و ناامید گشته و یقینًا کسی که بخواهد بازگشــتن از تــو را ضرر و زیان نموده است. ای خدا چگونه امید برده می شود به سوی غیرتو و تویی آن ذاتی که قطع نکردی احسانت را و چگونه طلب کرده مــی شــود از غیر تو در حالی که تو عادت امتنان و بخششــت را دگرگــون نســاختی. ای کسی که به دوستان خود شیرینی همراهی و ملازمــت خــودت را چشــاندی پس در مقابلش منقطع و سر سپرده به ادای وظایف برخاســتند. و ای کســی که به اولیای خویش لباس هیبت خودت را پوشــاندی پــس عزیــز و گرامــی باعزت تو برخاستند.

مناجات

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

اِلَهِی عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَاكَ عَلَيْهَا قَرِيْبًا رَغِيْبًا وَ خَسِرَتْ صَفْقَةُ عَبْدٍ لَمْ تَجْعَـلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيْبًا اِلَهِی هَذَا ذُلِّیْ ظَاهِرٌ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ هُنَا حَالِیْ لَا يَخْفَیْ عَلَيْكَ مِنْـكَ اَطْلُبُ الْوُصُوْلَ اِلَيْكَ وَ بِكَ اَسْتَدِلُّ عَلَيْـكَ فَاهْـدِنِیْ بِنُـوْرِكَ اِلَيْـكَ وَاَقِمْنِـیْ بِصِـدْقِ الْعُبُوْدِيَّةِ بَيْنَ يَدَيْكَ

پروردگارا کور گردد چشمی که تو را بر خودش قریب و رقیب نبینــد و فاسد و تباه گردد تجارت بنده ای که برای او از دوســتی خــودت نصــیبی قرار ندهی .پروردگارا این خواری و خفت من است که در مقابل تــو ظــاهر و آشــکار است واین حال من است که بر تو پوشیده نمی باشد. وصــال تــو را می جــویم و از تو یاری و راهنمایی برتو را می خواهم. پــس مــرا بــا نـــور خــودت بــه سوی خود هدایت کن و مرا با صــدق و عبودیــت و بنــدگی در مقابل خود مقیم بگردان.

مناجات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اِلَهی حَقِّقْنیْ بِحَقَائِقِ اَهْلِ الْقُرْبِ وَ اَسْلُكَ بیْ فِیْ مَسَالِكِ اَهْلِ الْجَـذْبِ اِلَهـی اَغْننیْ بِتَدْبیْرِكَ عَنْ تَدْبیْرِیْ وَ بِأِخْتِیَارِكَ عَنْ اِخْتِیَارِیْ اِلَهی اَخْرِجْنیْ مِنْ ذُلِّ نَفْسِـیْ وَ طَهِّرْنیْ مِنْ شَكِّیْ وَ شِرْكِیْ قَبْلَ حُلُوْلِ سَاعَتِیْ بِـكَ اَسْتَنْصِـرُ فَانْصُـرْنیْ وَ عَلَیْـكَ اَتَوَکَّلُ فَلَا تَكِلْنیْ وَلِجنَابِكَ اَنْتَسِبُ فَلَا تُبْعِدْنیْ وَ بِبَابِكَ اَقِـفُ فَلَـا تَطْرُدْنـیْ وَ اِیَّـاكَ اَسْأَلُ فَلَا تُخَیِّبْنیْ وَ فِیْ فَضْلِكَ اَرْغَبُ فَلَا تُحَرِّمْنیْ اِلَهی تَقَدَّسَ رِضَاكَ عَنْ اَنْ تَكُوْنَ لَه ُ عِلَّةٌ مِنْكَ فَكَیْفَ تَكُوْنُ لَه ُ عِلَّةٌ مِنِّی اَنْتَ الْغَنیُّ لِذَاتِكَ عَنْ اَنْ یَصِلَ اِلَیْكَ النَّفْـعُ مِنْكَ فَكَیْفَ لَا تَكُوْنُ غَنیًّا عَنِّیْ

پروردگارا برای من حقایق اهل قــرب را محقــق بگــردان و مــرا را در مسالک اهل جذبه سالک و عامل گردان .پروردگارا مرا بــا تــدبیر خــودت از تدبیرم و با اختیار خودت از اختیارم بی نیاز بگردان. و مرا از خواری نفســم خارج گردان. و مرا از شک و شرکم پاک ودور بگردان قبل از اینکه مرگم فرا برسد. (لحظه دیدارم با تو فرا برسد) فقط از تو مدد و یاری می جــویم پــس

مرا یاری کن. بر تو توکل می کنم پس مرا به حال خودم رها مکن و به سوی تو تقرب می جویم پس مرا از خود دور مکن. و به درگاه تومی ایستم پس مرا طرد مکن و فقط از تو طلب می کنم پس مرا نا امید و مأیوس مگردان. فضل و بخشش تو رامی خواهم پس مرا محروم مگردان .پروردگارا رضای تو پاک و مقدس است از اینکه برای آن علتی از جانب خودت باشد. چگونه برای آن علتی از جانب من باشد وتو به ذات خود بی نیاز از این هستی که به سوی تو نفعی از جانب خودت برسد پس چگونه از من بی نیاز نباشی.

مناجات

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ دُعَاءِ مُحْیِ الدِّیْنِ بْنِ الْعَرَبِیْ رَضِیَ اللهُ عَنْهُ اَللَّهُمَّ یَا مَنْ هُوَ الْمُحِیْطُ الْجَامِعُ وَیَا مَنْ لَا یَمْنَعُهُ مِنَ الْعَطَایَا مَانِعٌ یَا مَنْ لَهُ اَلْغِنَی الْمُطْلَقُ وَ لِعَبْدِهِ اَلْفَقْرُ الْمُحَقَّقُ یَا غَنِیًّا عَنْ کُلِّ شَیْءٍ وَ کُلُّ شَیْئٍ مُفْتَقِرٌ اِلَیْهِ یَا مَنْ وَقَفَ دُوْنَهُ عَقْلُ کُلِّ طَالِبٍ یَا مَنْ هُوَ عَلَی اَمْرِهِ غَالِبٌ اَهَمُّ بِالسُّؤَالِ فَاَجِدْنِیْ عَبْداً لَکَ عَلَی کُلِّ حَالٍ فَتَوَلَّنِیْ مَوْلَایَ فَاَنْتَ اَوْلَی بِی مِنِّیْ اَلطَّلَبُ لَا یُوْصِلُ اِلَّا اِلَیْکَ وَالْقَصْدُ لَا یَصْدُقُ اِلَّا عَلَیْکَ تَجَلِّیَاتُ ظَاهِرِکَ لَا تُلْحَقُ وَلَا تُدْرَکُ وَ رُمُوْزُ اَسْرَارِکَ لَا تَنْحَلُّ وَ لَا تَنْفَکُّ اَیَعْلَمُ الْوُجُوْدُ کُنْهَ مَنْ اَوْجَدَهُ اَمْ یَبْلُغُ الْعَبْدُ حَقِیْقَةَ مَنْ اِسْتَبْعَدَهُ کَیْفَ اَعْرِفُکَ وَ اَنْتَ الْبَاطِنُ الَّذِیْ لَا تَتَعَرَّفُ اَمْ کَیْفَ لَااَعْرِفُکَ وَ اَنْتَ الظَّاهِرُ الَّذِیْ فِیْ کُلِّ شَیْئٍ تَتَعَرَّفُ یَا مَنْ قَدَرَ عَلَی کُلِّ شَیْئٍ بِاِحَاطَتِهِ وَ عَظَمَتِهِ یَا مَنْ صَوَّرَ اَشْخَاصَ الْاَفْلَاکِ بِمَا اَوْدَعَ مِنْ عِلْمِهِ فِیْ قَلَمِهِ یَا مَنْ صَرَّفَ اَحْکَامَهُ بِاَسْرَارِ حُکْمِهِ اُنَادِیْکَ اِسْتِغَاثَةَ بَعِیْدٍ بِقَرِیْبٍ وَ اَطْلُبُکَ طَلَبَ مُحِبٍ لِحَبِیْبٍ وَ اَسْاَلُکَ سُؤَالَ مُضْطَرٍّ لِمُجِیْبٍ

پروردگـارا ای کسـی کـه محـیط (بـر هـر چیـزی احاطـه داری) و جامع(جمع آورنده هر چیزی) هستی ای کسـی کـه چیـزی او را از عطـا و بخشش منع نمی کند . ای کسی که بی نیازی مطلق برای تـو و فقـر محقـق برای بنده ات می باشد. ای کسی که از هر چیزی بی نیازهستی در حالی کـه همه اشیا به تو نیازمند می باشد . ای کسی که عقل هر طالب و جوینـده ای در مقابل تو ناقص است و پایین تر از تو می باشد . ای کسی کـه او بـر امـر خویش غالب می باشد. اراده می نمایم به خواستن در حالیکه بنده ام بـرای تو در همه احوال پس کار سازم باش ای صاحب و مالک من پس تو برای مـن سزاوار تری. طلب ما جز به سوی تو نمی رسد و قصد و نیت مـا جـز بـر تـو صدق نمی کند .تجلیات ظا هر تو درک کرده نمی شود و رموز اسرار تو خلل نمی پذیرد و جدا نمی شود .آیا وجود (که ممکن است)حقیقت کسی کـه آن را به وجود آورده (که واجب الوجود است) را می شناسد؟ و آیا بنده حقیقت کسی که اورا به بندگی گرفته را می داند؟ چگونه تو را بشناسم در حالی که تو باطن و پوشیده ای هستی که شناخته نمی شوی یا چگونه تو را نشناسـم در حالی که تو ظاهر و آشکار هستی که در هر چیزی شناخته می شوی .ای کسی که بر هر چیزی با احاطه و عظمت خویش قادر و توانا هستی ای کسی که به تصویر کشیدی اشخاص (هیأت و ملکوت) املاک را با آنچه که از علـم خویش در قلم خود به ودیعه گذاشتی. ای خدا ای ذاتی که حکمهای خـود را به کنه و حقیقت حکم از روی حکمت و علم محیط خـود گردانیـدی. از تـو کمک می طلبم. کمک خواسـتن یـک دور افتـاده ازذات نزدیـک .و تـو را می طلبم مانند طلب نمودن دوست دارنده دوست خودرا و از تو مانند سؤال نمودن شخص درمانده از شخص اجابت کننده ای سؤال می نمایم.

مناجات

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا كَاشِفَ اَسْرَارِ الْمَعَارِفِ وَ الْعُلُوْمِ اِنَّكَ الْمُحِبُّ الْمَحْبُـوْبُ وَ الطَّالِبُ الْمَطْلُوْبُ يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوْبِ وَ يَا كَاشِفَ الْكُرُوْبِ وَيَا عَلَّامَ الْغُيُـوْبِ وَ غَفَّـارَ الذُّنُوْبِ وَ سَتَّارَ الْعُيُوْبِ اِلَهِیْ اَنْـتَ الْقَـائِمُ بِـذَاتِكَ وَالْمُحِـيْطُ بِصِـفَاتِكَ وَالْمُتَحَلِّـیْ بِاَسْمَائِكَ وَالظَّاهِرُ بِاَفْعَالِكَ وَ الْبَاطِنُ بِمَا لَا يَعْلَمُهُ اِلَّا اَنْتَ تَوَحَّـدْتَ بِالْكِبْرِيَـاءِ فِـیْ جَلَالِكَ فَاَنْتَ الْوَاحِدُ الْاَحَدُ وَ تَفَرَّدْتَ بِالْبَقَـاءِ فِـیْ الْـاَزَلِ وَ الْاَبَـدِ اَنْـتَ اللهُ الْمُتَفَـرَّدُ بِالْوَحْدَانِيَّةِ فِیْ اِيَّاكَ لَا مَعَكَ غَيْرُكَ وَ لَا اِسْتَعَانَةَ بِسِوَاكَ اِلَهِی اَنْتَ لَا تَنْفَعُكَ الطَّاعَاتِ وَ لَا تَضُرُّكَ الْمَعَاصِیْ وَ بِيَدِ قَهْرِ سُلْطَانِكَ مَلَكُوْتُ الْقُلُـوْبِ وَ النَّوَاصِـیْ فَلَـا نِسْـبَةَ لِلطَّائِعِ وَالْعَاصِیْ اِلَهِی اَنْتَ لَا يَشْتَغِلُكَ شَأْنٌ عَنْ شَأْنٍ اِلَهِی اَنْتَ لَا يُدْرِكُكَ الْوُجُوْبُ وَ لَا يَحُدُّكَ الْاِمْكَانُ اِلَهِی اَنْتَ لَا يَحْجُبُكَ الْاِيْهَامُ وَ لَا يُوْضِّحُكَ الْبَيَانُ اِلَهِی اَنْـتَ لَـا يُرْجِّحُكَ الدَّلِيْلُ وَ لَا يُحَقِّقُكَ الْبُرْهَانُ اِلَهِی اَنْتَ الْاَزَلُ وَ الْاَبَدُ فِیْ حَقِّكَ سِيَانِ يَا مَـنْ عَنَتْ لَهُ الْوُجُوْهُ وَ خَضَعَتْ لَهُ الرِّقَابُ يَا رَبَّ الْاَرْبَابِ يَا نُوْرَ الْاَنْوَارِ يَا مُفِيْضَ الْكُلُّ مِنْ فَيْضِهِ الْمِدْرَارِ

ای زنده و پایدار، ای کسـی کـه پـرده از اسـرار علـوم ومعـارف بـر می داری. به درستی که محب و محبوب و طالب و مطلـوب تـو هسـتی .ای کسی که قلبها را به بهترین حال برمی گردانی و ای کسی که از بـین برنـده غمها و مشقتها و داننده غیبهـا و بخشـاینده گناهـان و پوشـاننده عیبهـا هستی. پروردگارا تو قایم به ذات و محیط به صفاتت و آراسته به اسـمایت و

ظاهر به اعمالت و باطن و پوشیده هستی به آن چیزی که کسی جز تــوآن را نمی داند .تو در کبریا در جلالت یکه و تنها و تو یگانه واحد هستی و تــو در بقا در ازل و ابد یگانه ای و تو خدای یگانه ای در یکتا یی ات در اینکه خاص تو را عبادت می نماییم و با تو غیر تو نیست.

از غیر تو طلب یاری نمی شود .پروردگارا نه طاعات برای تــو ســودی دارد و نه گناهان به تــو ضــرر و زیــانی وارد مــی کنــد و ملکــوت قلبهــا و پیشانی ها در دست قهر سلطان و پادشاهی تو می باشد . پس برای اطاعــت کننده و عصیان کننده هیچ نسبتی نمی باشد .پروردگارا هیچ امری تــو را از امری دیگر مشغول نمی کند پروردگارا وجوب تو را در بر نمی گیرد و امکان تورا محدود نمی کند . پروردگارا ایهام تورا نمی پوشاند و بیان تو را شــرح و توضیح نمی دهد. خدایا دلیل تو را راهنمایی نمی کند و برهان تو را محقــق نمی گرداند. ای کسی که چهره ها و گردنهــا در مقابــل عظمــت او خاضــع و فروتن هستند ای پادشاه پادشاهان ای روشــنایی تمــامی نورهــا ای فــیض رساننده و ریزاننده رحمات خود از فیض وجود همیشگی و دایمی.

مناجات

بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ

اِلَهی اَنْتَ الْمُحِیْطُ بِغَیْب کُلِّ شَاهِدٍ وَالْمُستَوِیْ عَلَی بَاطِنِ کُـلِّ ظَـاهِرِ اِلَهِـی اَنْتَ الْقَائِمُ عَلَی کُلِّ نَفْسٍ وَ الْقَیُّوْمُ عَلَی کُلِّ مَعْنیً وَ حُسْنٍ قَدَرْتَ فَقَهَرْتَ وَ عَلِمْتَ فَقَدَرْتَ فَلَکَ الْقُدْرَةُ وَ لَکَ الْقَهْرُ وَ بِیَدِکَ الْخَلْقُ وَ الْاَمْرُ اِلَهِی وَسَعَ عِلْمُکَ کُلَّ مَعْلُوْمٍ وَ اَحَاطَتْ خُبْرَتُکَ بِبَاطِنِ کُلِّ مَفْهُوْمٍ وَ تَقَدَّسْتَ فِیْ عُلاکَ عَنْ کُلِّ مَذْمُوْمٍ وَ تَسَامَتْ اِلَیْکَ اَلْهِمَمُ وَ حَصَدَ اِلَیْکَ الطَّیِّبُ مِنَ الْکَلِمِ اَنْتَ الْمُتَعَالِی فِیْ سُمُوِّکَ فَاَقْرِبْ مُعَارِجَنَا

اِلَيْكَ اَلتَّنَزُّلُ وَ الْمُتَعَزِّزُ فِيْ عُلُوِّكَ فَاَشْرَفْ اَخْلَاقَنَا اِلَيْكَ التَّـذَلُّلُ ظَهَـرْتَ فِـيْ بَـاطِنٍ وَظَاهِرٍ وَ دُمْتَ بَعْدَ كُلِّ اَوَّلٍ و آخَرٍ

پروردگارا تو احاطه کننده غیب هر شاهدی و در برگیرنده بـاطن هـر ظاهری هستی . پروردگارا تو قایم بر هر نفسـی و بـر پادارنـده هـر معنـا و حسنی هستی .تو قادر و توانا هستی پیروز و غالب هستی و تو عـالم و دانـا هستی. پس توانایی و قدرت داری .پس قدرت و قهر برای توسـت. وخلـق و امر به دست تو می باشد. پروردگارا علم تو برهر معلـومی گسـترده شـده و آگاهی تو برباطن هر مفهومی احاطه دارد .وتو در بلندی و عظمت خـودت از هر گونه ناپسندی پاک هستی و همت ما به سوی تو بالا می روند و به نتیجه می رسد به سوی کلمات پـاک (عبـادات قولی،مالی،بـدنی)تو بلنـد مرتبـه هستی در سموو بلندی خودت پس عروج ما به سوی خودت را نزدیک کـن. تنزل بده از صفات مذمومه یعنی آنها را معتدل بگردان و تعزز وعروج بده به سوی علو و عظمت خود و شرف بده اخلاق ما را و ما را به اوصـاف محمـوده متصف بگردان. به بارگاه کبریایی تو خواری و نیازمندی هویدا و آشکاراشـد به حسب ظاهر و باطن و تو همیشه هستی و بودی و می باشی بعد از هر اول و آخر چون تو اول بی ابتدایی و آخر بی انتهایی.

هرگاه چیزی که اثبات او به این قدر کتب شده باشد، البته در صـحت وجواز آن شک را راه نیست. زیرا کـه اسـاس دیـن وشـرع متـین وطریـق حضرت خاتم المرسلین ــ علیه الصلوة والسلام **ــ عبارت از همین کتب اسـت، بر ضمیر منیر ناظران و مطالعه کنندگان این تالیف پوشیده وپنهان مبادآنچه که در ذهن فاسد وفکر کاسد من بود حتی الامکـان در تنقـیح و تصـحیح عبارات ایشان کوشیدم . اما چون تصحیح کتاب مطبوعه چنانچه باید وشاید به فعل نمی آید زیرا که ممکن ا ست در حین طبع پاره ای از کلمـات نقـاط**

واعراب آن تغییر وتبدیل یافته باشد. لذا از جهت عدم قابلیت این مؤلـف لا شئ ویا از سهو کاتب خطایی در کلمات ونقاط و اعراب آمـده باشـد، امیـد است که آن خطا را کسوت صحت پوشانند ومضمونِ اَلْاِنْسَانُ نَشَأَمِنَ السَّهْوِ وَالنِّسْيَانِّ **را به خاطر عاطر گذرانند وبه قلم اصلاح در اصـلاح آن کوشـند واز زلات مؤلف چشم بپوشند و مؤلف ومحرر و مطبع را به دعای خیر یاد وشـاد فرمایند . بر رأی علمای ربانی وصوفیان حقانی وعلمای اعلام ومشایخ کـرام محل خراسان که عبارت از قندهار وپشت وهرات و فراه مـی باشـد مخفـی ومحتجب مباد درباب اباحت سماع ووجد در متن و رابطه و کلمه هو که اسم الله الاعظم است چون که جناب فضیلت و شرافت پناه، حقایق ومعارف آگاه، مبین آیات قرآنی و مخبر احادیث مصطفی، جامع کلمات مشـایخ العظـام و محرر عبارات کتب علماء القمقام، مشهور ایام، خیـر الکـلام مصـلح الانـام، برگزیده الله الصمد، حضرت مولوی غوث محمد صـاحب از آیـات واحادیـث وکتب معتبره بیان نموده بود. چون به نظر تحقیق و فکر رفیق در آن دیـده شد همه دلایـل آن بـر صـواب کـه احـدی از علمـای دیـن در آن خـلاف نورزیده اند ودر بعضی کتب که سماع و وجد را حرام دانسته اند وبعضـی از آیات واحادیث واقوال فقها را بر آن دلیل آوردند ، مراد ایشان سماعی است که در آن هجو وعیب مسلم باشد ویا در مجمع فساق وفجار باشد ومـراد از وجد، وجد اختیاری است که از ریا ناشی شده باشد. چنانچه عبـارات کتـب مرقومه که در نفس کتاب است صراحتا بر آن دلالت می نماید لهـذا علمـای این دیار فتوی بر حلیت واباحت ایشان نمودند و مواهیر خـود را در اینجـا نیست ساختند وبعضی دست خط نوشتند که احدی ازین صـوفیان بـا صـفا وذاکران حضرت حق ﷻ به ذکر و فکر حضرت ایزد تعالی مشـغول باشـند و**

خاطر ایشان به سخن هر جاهلی ، مشوش و متلاشی نشود. کسانی که دست خط نوشتنند:

مولوی محمد عادل صاحب، مولوی نورالله صاحب، مولوی محمد شفیق صاحب، مولوی جلال الدین صاحب، مولوی محمد طاهر صاحب، مولوی محمد الوفا صاحب، مولوی محمد تقی صاحب،مولوی زین الدین صاحب، مولوی محمد ابو العلی صاحب، مولوی قطب الدین صاحب، مولوی محمد فیض الله صاحب، مولوی محمد حسین صاحب، مولوی ظفر الدین صاحب، مولوی نور محمد صاحب، مولوی محمد خلیل صاحب، مولوی عبد المنان صاحب، مولوی محمد عثمان صاحب، مولوی عبد القادر صاحب .

فهرست کتبی که کتاب حجةُ السالکین واین رساله از آنها تألیف گردیده ودر حین تالیف در نظر مؤلف (عفی عنه) بوده این است:

✓ **کتب التفاسیر:**

۱- تفسیر مظهری ۲- تفسیر کشاف ۳- تفسیر بیضاوی
۴- تفسیر خازن ۵- تفسیر احمدی ۶-تفسیرکشف الاسرار
۷ - تفسیر جمل ۸-تفسیر جلالین ۹- تفسیر فتح الرحمن
۱۰-تفسیر عزیزی ۱۱- تفسیر حسینی ۱۲-تفسیرعین المعانی

✓ **کتب الاحادیث :**

۱- صحیح البخاری ۲- صحیح المسلم ۳- مشکوة المصابیح

✓ **کتب شروح الاحادیث :**

۱- کرمانی ۲- تیسیر القاری ۳-فتح الباری
۴- قسطلانی ۵- عمدة القاری ۶- شیخ الاسلام

۷- مجمع الجاری ۸-کتاب شیخ عبدالحق ۹-المرقات هذه شروح المشکوة
۱۰- شرح مسلم ۱۱- اللمعات ۱۲ - الملتقط مع شروح البخاری

✓ **كتب الفقه :**

۱- هدایه ۲- نهایه ۳-فتح القدیر ۴- تبیین المحارم
۵- کفایه ۶-بزدوی ۷- در المختار ۸- الاثباة والظاهر
۹-رد المختار ۱۰-الحموی ۱۱- الظهیریه ۱۲- فتاوی کبیری
۱۳- الذخیره ۱۴ عنایه ۱۵-بحر الفتوی ۱۶- التاتار خانیه
۱۷- شرح الوقایه ۱۸- الزیلعی ۱۹- البرجندی ۲۰- عمدة الرعایه
۲۱- مجمع الانهر

✓ **كتب الاخلاق :**

۱-احیاءالعلوم ۲- طریقة المحمدیه
۳-عین العلم ۴ -کتاب ملا علی القاری
۵-ینبوع الحکم ۶-الحدیقة الندیه شرح طریقة المحمدیه
۷- کیمیای سعادت ۸-اتحاف السادات المتقین شرح احیاءعلوم الدین

✓ **كتب التصوف :**

۱-مصباح الهدایه که مسمی به ترجمة العوارف است ۲- التعرف
۳-مکتوبات حضرت مجددالف ثانی ـ قدس سره ـ ۴-عوارف المعارف
۵- مکتوبات حضرت محمد معصوم ـ قدس سره ـ ۶- آداب الاصحاب
۷-فوائد الظابط فی حل الرابطه ۸-رشحات ۹-معمولات مظهری
۱۰- منهج القوی شرح مثنوی ۱۱ - هفت کشور ۱۲- فتوحات غیبیه
۱۳- نفحات الانس ۱۴- قطب الارشاد ۱۵-بستان العارفین
۱۶-الامتاع للار قوی ۱۷- حیات القلوب ۱۸- قوت القلوب

۱۹- تحفة الجمال ۲۰- حسن التنبیه ۲۱- شمس المعارف
۲۲- مدارج النبوة ۲۳- حضراب القدس ۲۴- مقامات نقشبندیه
۲۵- مناقب احمدیه ۲۶- کشاف الفنون ۲۷- الاستمداد والسماع
۲۸-مزرع الحسنات ۲۹- قاموس ۳۰- غیاث اللغة
۳۱- کشف اللغة...

اسامی کتبی که ماخذ مضامین مندرجه مصباح السالکین که شرح کتاب حجةٔ السالکین می باشد قرار ذیل ذکر شده است :

✓ **کتب التفاسیر:**

۱-تفسیر کبیر للامام الفخر رازی ۲-تفسیر جامع الاحکام ابن عربی
۳-تفسیر القرآن الکریم لابن عربی ۴- تفسیر روح البیان
۵ - تفسیر خازن ۶- تفسیر صاوی ۷-تفسیر ابن عباس (رض)
۸ - تفسیر قرطبی ۹- تفسیر مظهری ۱۰-تفسیر روح المعانی
۱۱-تفسیر ابن کثیر ۱۲- تفسیر بیضاوی ۱۳- تفسیر کشف الاسرار
۱۴- تفسیر احمدی ۱۵- تقسیر طبری ۱۶- تفسیر الدال المنشور
۱۷- تفسیر روح المعانی ۱۸-تفسیرحسینی ۱۹-تفسیر موضح الفرقان
۲۰- تفسیر معارف القرآن ۲۱-تفسیر نیشابوری ۲۲-تفسیر یعقوب چرخی

✓ **کتب الاحادیث :**

۱- صحیح البخاری ۲- صحیح المسلم ۳-سنن ابوداوود
۴- سنن ترمذی ۵- سنن ابن ماجه ۶- سنن نسایی
۷- مشکوة المصابیح ۸- جامع الاصول ۹- جامع الصغیر
۱۰- جامع الاحادیث ۱۱- کنزالعمال ۱۲- الترهیب والترغیب
۱۳- اللباب ۱۴- خیرالمواعظ ۱۵-موسوعه‌اطراف‌الحدیث
۱۶-المصنوع فی معرفه حدیث الموضوع ۱۷-الفردوس بمأثورالخطاب

- **شروح کتب احادیث :**

۱- ارشاد الساری(شرح صحیح البخاری) ۲- اشعة اللمعـاة (شرح مشــکوة)

۳- مرقات(شرح مشکوة)

- **کتب عقاید :**

۱- نبراس ۲- ابو المنتهی

- **کتب الفقه :**

۱- ردالمحتار - مجمع الانهر شرح ملتقی الابحر ۳- فتاوی تاتار خانیه

۴-سیف المقلدین علی اعناق المنکرین ۵- تنقیح الحامدیه

- **کتب التصوف :**

۱-اتحاف الساده المتقین شرح احیاء علوم الدین ۲- عوارف المعارف

۳- مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی(رح) ۴ -احیاء علوم دین

۵- مراه الصفاء لسنه المصطفی ۶ - بریقة محمودیه

۷- حدیقة الندیه شرح طریقة المحمدیه ۸- شرح تعرف

۹- حلیة الاولیاء ۱۰- رسالة قشیریه

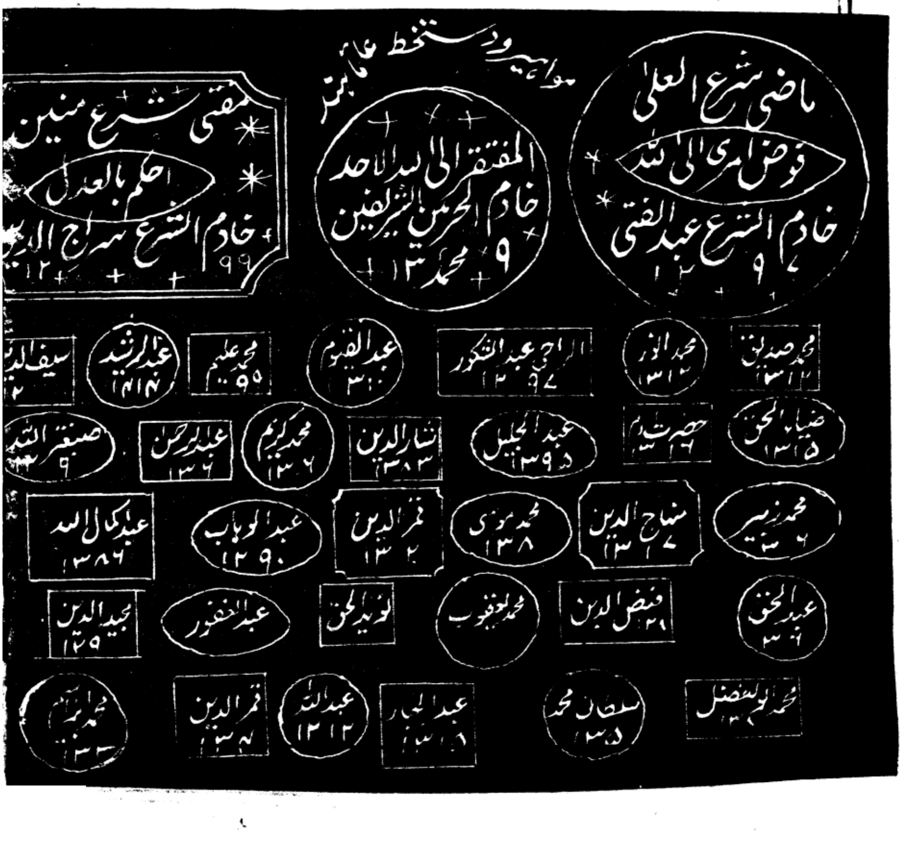
۱۱- عین العلم ۱۲- سلک السلوک

بسم الله الرحمن الرحیم

تقاریظ

تأییدیهٔ علمای اعلام در سنه ۱۳۱۱ هـ. ق جهت صحت مطالب کتاب

بر رأی علماء ربانی و صوفیان حقانی و علما اعلام و مشائخ کرام محل خراسان که عبارت از قندهار و پشت و هرات و غیره می باشد
مخفی و محتجب مباد در باب اباحت سماع و وجد و تمتن در رابطه و کلمه مبرکه اسم الله الاعظم است چونکه جناب فضیلت و شرافت پناه حقائق و معارف
مبین آیات قرآنی و مخبر احادیث مصطفوی جامع کلمات مشائخ العظام و محرر عبارات کتب علماء القمقام مشهور ایام خیر الکلام مصلح الانام
برگزیده الله الصمد حضرت مولوی غوث محمد صاحب از آیات و احادیث و کتب معتبره بیان نموده بود چون بنظر تحقیق و فکر رقیق در ان
دیده شد همه دلائل آن برصواب است که احدی از علماء دین در آن خلاف نورزیده اند و در بعضی کتب که سماع و وجد را حرام دانسته
و بعضی از آیات و احادیث و اقوال فقهاء بران دلیل آورده اند مراد ایشان سماعی است که در ان هجو و عیب مسلم باشد و یا در مجمع فسق
و فجار باشد و مراد از وجد وجد اختیاری است که از ریاء ناشی شده باشد چنانچه عبارات کتب مرقومه که در نفس کتاب است صراحتا بر ان
دلالت می نماید لهذا علماء این دیار فتوی بر جائیت و اباحت ایشان نمودند و مواهیر خود را در ینجا نصب ساختند و بعضی دستخط نمودند که ا
ازین صوفیان با صفا و ذاکران حضرت حق جل و علی بذکر و فکر حضرت ایزد تعالی مشغول باشند و خاطر ایشان بسخن هر جاهلی مشو



حامدا مبسملا مصلیا اما بعد

څرنګه چه علم د تصوف او علم د قلب او علم د لدنی او علم د باطن د تزکیه د نفس او علم د تصفیه د قلب او علم د حصول د اخلاص او علم د مجاهده د نفس او علم د محاربه د شیطان او علم د مذمومه اخلاقو د لیری کیدلو او علم د محموده اخلاقو د حاصلیدلو او علم د الهی ذکر اسم ذات او نفی او اثبات حاصلولو او علم د سیر الی الله حاصلولو او د حصول د حقیقت د ذکر چه فناء د ذاکره په مذکور جل جلاله کښی او علم د فناء فی الله او علم د بقا بالله تعالی د شارع محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحابه اجمعین د هدایت او ارشاد په استناد فرضی لازمی ضروری علم دی لکه چه فرمائی العلم علمان علم باللسان فذالك حجة الله علی ابن آدم وعلم فی القلب فذالك علم نافع او کتاب د حجة السالکین فی رد المنکرین تصنیف غوث الاغواث قطب الاقطاب بحر العلوم الظاهری والباطنی حضرت مولوی السید غوث محمد صاحب قدس الله سره الساری وافاض علینا فیضه الجاری د وخت د تقاضاء او طریقت د علم د ثبوت لپاره کافی او شافی او بی نظیر کتاب دی لدی امله مونږ د خپل مشفق استاذ الاساتذة فی علوم الظاهریه والباطنیة الحاج خلیفه عبد الواحد نقشبندی څخه په تکرار او په کلکه غوښتنه وکړه چه پرد غه کتاب د حجة السالکین یو شرح راته ولیکه چه دا مبارکو دیثو راوی او د سند او د مسند وکتابو حواله او سلوک او ثبوت د سلوک مشکل حل شی نو موړی مصنف استاذ مشفق په نامه د مصباح السالکین فی رد الطاعنین یو داسی کتاب جوړکړی چه د څلورو طریقو سلوک او ثبوت د سلوک او د دین د دښمنو عناصرو د سوالاتو غیر مستقیم جوابات او هم د بی خبره خلقو د تنبه او ارشاد لپاره بشپړه نسخه د علاج د قرانی ایاتو او نبوی صلی الله علیه وسلم د احادیثو او د متداولو مسندو، معتمدو کتابو په حواله تسوید ترتیب کړه چه څه ناڅه کومک په نقل د مضامینو د مسائلو په پیداکولو د کتابو په یو ځای کیدو کښی مونږ ورسره کړیدی. څرنګه چه د مصباح السالکین فی رد المنکرین ځینی مضامین ځنی مسائل مونږ د مختلفو کتابو څخه د مصنف صاحب د هدایت په مطابق خپله را نقل کړی دی لدی کبله د مصباح السالکین مسائل، دلائل، هدایات، ارشادات مواعظ دی اشعار، نثر، حقائق، نظریات ټول د قران عظیم شان د آیاتو او د رسول الله صلی الله علیه وسلم د احادیثو او حنیفی فقهه او عقائدو او احوالو د مشائخ سره شبرا په شبرا مطابق دی. د پوره تر لیک په پا ملرنه سربیره دا کتاب

د مبتدی او متوسط او منتهی طالب د علم باطنی، سالک، مرشد، او هم د مصروفو ناخلاصه ظاهری علماؤ کرامو طالبانو لپاره چه د تصوفو کتابونه نشی مطالعه کولای او یائی نشی پیدا کولای د هغو ټولو لپاره جامع، کافی، شافی دی خښتن متعال جل جلاله د مصنف صاحب ته مونږ او ټولو مسلمانانو لخوا خیرالجزاء ورکړی او د مزید خدمت توفیق د خدای ورکړی او ټولو مسلمانانو ته د دی کتاب نفع ورسوی وما ذالک علی الله بعزیز وصلی الله تعالی علی اشرف الانبیاء والمرسلین وعلی عباد الله الصالحین مادام السموات السبع والارضین

د غه پورتني مضمون څرنګه چه د یو ثقه شخصیت له خوا ترتیب شوی دی چه د مخه عالم شاګ...
مجاهد محترم نقشبندي خلیفه صاحب دی نو بیر د غه
اساس تحاله خواشیه سلوکي تائید دی — الله اعلم

مولوی رشید رسول آمر مدرسه فخر العلوم شهید مولوی شفیع الله
کیمپ کوډه خټک پېښور ۷۲ دیوتنی څخه مکه د جناب
خلیفه صاحب د شکر بجا د ینولیا
مولوی حبیب الله خطیب جامع یو عظیم فخر د الله رب العزت
ورته جنت فردوس نصیب کړي

مولوی ... الله

پنځم ځل د ... ته تو ... د

مولوی عبد ... د دی ... د ولایت
د ... د ... د ... رئیس ... وکړ
په جمهوری اسلامی ... تبنی د حرکت
انقلاب د دفتر معاون قبلاً د ...
د ولسوالی د علمی رئیس
اصلی وطن وردګ په قوم نوزی د ده دی
کتاب ډیر د تایید نه په زړه ده
ومن الله توفیق

مولوی محمد ... رئیس حکومه ... حفظه الله تعالی ... مفتی
مصباح السالکین شرح سبعة السالکین
نافع للمسلمین ویجب بان یطالع مباحثها
مولوی عبد الصبور ... جامع ... چمن

تقریظ من جانب جهبذة الجهابذة وعمدة العمائدة جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والا صول الصادق فی سبیل الله الصمد بالجهاد السیفیة والعلمیة العلامة مولوی محمد شاه صاحب فضلی معاون عمومی حرکت انقلاب اسلامی افغانستان ووزیر زراعت دولت اسلامی افغانستان

الحمد لله الذی ابشر المؤمنین بذکره سبحانه وتعالی رب العلمین فقال «فاذکرونی اذکرکم» والصلوة والسلام علی من ارشد المسلمین طریق النجاة من عذاب رب العلمین وهی ذکر الله تعالی مخلصین فقال «ما من عمل ادمی عملاً انجی له من عذاب الله من ذکر الله رب العلمین» وعلی اله واصحابه الذین زکوا انفسهم بذکر الله تعالی رب العلمین

امّا بعد:- چه علم د تصوف یو داسی اهم علم دی چه د ټولو علومو په امتیاز دی ځکه چه د دی علم محتویات زیات لوړ دی. چه هغه ذکر د الله تعالی دی چه ذاکر و مذکور جل جلاله ته لار ښوونه کوی او ذکر اکبر د عباداتو دی لکه چه الله تبارک وتعالی فرمائی «ولذکر الله اکبر» او علم فی حد اکبر د علومو دی طبعًا او په اکبر د عباداتو چه ذکر دی اکبر د اتقاماتو حاصلیږی چه د څښتن متعال جل جلاله رضاء ده په جنت کی لکه چه فرمائی جل شانه «ورضوان من الله اکبر» دا دی اصل په پاملرنه دا د هر مسلمان اسلامی قلبی وظیفه ده چه په خپل زړه کی د حق سبحانه تعالی د ذکر ځای پیدا کړی او د اعلی مقام حاصلول د تصوف د کتابو د ښ ده کړی څخه پوره مشکل ده او کتاب د حجة السالکین فی رد المنکرین په دی فن کښی جامع کتاب دی چه د تصوف ټول قوانین ئی په قرآنی ایاتو او نبوی صلی الله علیه وسلم په احادیثو او مستند و کتابو ثابت کړی دی او شرح مصباح السالکین چه شرح د حجة السالکین ده په غوامض د عباراتو تشریح کولو سربیره د اهل السنت والجماعت ټول تصوفی عقائد په زیاتو نصوصو او قوی دلائلو د حنفی مذهب د مستندو کتابو په حواله ثابت کړی دی چه ددی مؤلف خلیفه صاحب عبد الواحد نقشبندی عفی عنه د روحانی جامعی غړی او د جهادی سنگر حاضر او د علمی جهاد شامل دی لدی کبله هیله من یم چه دا کتاب د قبول او اخلاص په سترگو د عمل کولو لپاره مطالعه کړی او په زیات شوق سره ئی نورو مسلمانو ته تشریح او تعمیل کړی

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله حمداً موافياً لنعمه ومكافئاً لمزيده والصلوة والسلام على سيدنا محمد وعلى آله واصحابه وجنوده اما بعد فاني طالعت مصباح السالكين في رد الطاعنين شرح حجة السالكين في رد المنكرين فوجدت المتن والشرح كتابين مملوئين من درر يتيمة وفرائد طريفة وفوائد لطيفة في علم التصوف من اسرار ورموز لا يصل لساحلها الا من هو من اهلها كيف وقد صنف المتن والفه صاحب الاسرار الغامضة والانوار الساطعة صاحب الانفاس القدسية والملكات الملكية المرشد الاوحدي القائم على القلب المحمدي الشيخ حضرت غوث محمد رضي الله عنه وارضاه وصنف الشرح صاحب الفضائل والفواضل امجد الافاضل والاماثل نجم الجهاد ومرشد العباد الشيخ الاجل والاكليل الاكمل الشيخ عبد الواحد النقشبندي صانه الله من غياهب الشكوك وظلمات الاوهام مدى الليالي و[illegible] والايام بالنبي وآله وصحبه الكرام وانا الراجي الى الفضل الرباني الفقير عبد الغفور السيناني عفي تغمده بغفرانه وعفي عنه ربه العاني

دافغانستان د اسلامي دولت د ستري محکمې مفتي اعظم مولوي صاحب عبد الغفور مشهور به شوق اخند زاده



تقریظ: الشیخ القرآن والحدیث قامع البدعة والضلال حضرت مولانا محمد الله جان صاحب مهتمم المظاهر العلوم داکی شاه

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی

اما بعد :- فقد رایت کتاب مصباح السالکین شرح حجة السالکین فی فن التصوف الذی هو علم شریف لطیف لتزکیة الباطن والظاهر فان بعلم التصوف تعمیر الظاهر والباطن وقد صنف هذا الکتاب العالم الجلیل واقف اسرار التصوف وقد قرظ علیه العلماء الفحول الجهابذة مولانا عبد الواحد المعروف بالخلیفة الصاحب وانی لست من فرسان هذا المضمار فان لکل فن رجال ولکل مقام مقال لکن لما قرظ علیه العلماء الفحول سیما الامیر المعروف لحرکة انقلاب الاسلامی فاقتدیت باثرهم وما ثرهم فالله در المؤلف حیث سعی سعیا بلیغا فتقبل الله تعالی سعیه وجعله سعیا مشکورا امین امین لا ارضی بواحدة حتی اضم الیها الف امینا وانا العبد المدعو بمحمد الله الداجوی الحنفی المظاهر خادم القرآن والحدیث بمدرسة مظهر العلوم من مضافات الصوابی

تقریظ:- جهبذة الجهابذة عمدة العمائد بحر العلوم النقلیه صاحب الشریعة والطریقة العارف بحقائق العرفان مفتی الخاص والعام مفتی محمد فرید صاحب دام ظله

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی

اما بعد: فان التصوف اکبر لاصلاح النفس وللتعلق مع الله تعالی الا ما کان مصادما بالوقائع فانه ذریعة لافساد النفس والبعد من الله تعالی والکتاب المسمی بمصباح السالکین شرح حجة السالکین المصنف للشیخ مولانا عبد الواحد النقشبندی المشهور بالخلیفة صاحب کتاب جامع لمسائل التصوف من الطرق الاربعة وثبوتها بالقرآن والحدیث والفقه فعلی اهل الاسلام لاسیما ارباب التقوی ان یستفید وا منه فانه کتاب مفید جدا. حسبنا الله ونعم الوکیل

تقریظ :- العبد المفتر گل الرحمن حقانی فاضل دار العلوم الحقانیہ اکوڑہ خٹک پشاور مدارس دار العلوم الاسلامیۃ العربیہ دوری ضلع کوہاٹ ہنگو

بسم الله الرحمن الرحيم ط

الحمد لله الذی اعز العلم فی الاعصار ونصر جند به الاخیار وانجز وعده برفع درجاتهم فی دار القرار وخذل من خالفهم من الجهلاء الاشرار والصلوٰة والسلام علی من اوتی الحکمة و فصل الخطاب وبعث معلما للامة مقاصد الوحی والکتاب وعلی اله واصحابه الذین بذلوا جهدهم فی تبلیغ الاحکام رضی الله تعالیٰ عنهم وعلی من تبعهم باحسان و سائر الامة لاسیمًا ابی حنیفة النعمان امابعد :- فقد صنف شیخ الشریعة والطریقة وقطعة خاطری الحاج الخلیفة عبد الواحد نقشبندی مد ظله العالی مصباح السالکین فی رد الطاعنین شرح حجة السالکین فی التصوف و رأیته وسمعته بعض المواضع فهو موافق علی ما مضی علیه القرون المشهود لها بالخیر من الصحابة والتابعین والائمة المجتهدین ومن تبعهم رضوان الله تعالیٰ علیهم فهو مفید لاهل الشریعة والطریقة لاسیّما السالکین والمجذوبین فاسأل الله تعالیٰ ان یعطی لمصنفه اجراً جزیلا وعمرا طویلا وان ینفع بهذا الکتاب نفع تامة دائمة آمین یارب العلمین

مبارکه قرآن واحادیث شریفه نبوی تطبیق نمایند تا دلائل مستندی در دست اش قرار داشته باشد افکار دقیق تصوف و بیانات ظریف عرفاء بلاشک الهام بخش ادبیات جهان اسلام بوده تاثیر عمیق در آن کرده است قسمت های مهمی از اخلاقیات وروشهای اجتماعی عالم اسلام از افکار ونظریات عرفای بزرگ اسلام مستفید وبهرمند گردیده است در هر دور و زمان علمای با عملی ظاهر شده اند که کتب متعدد و مفیدی دراین بخش تالیف نموده اند. حجة السالکین فی رد المنکرین کتابیست دارای ابحاث علمی موافق مذهب حنفی که همه به استناد آیات کریمه قرآنی واحادیث مبارکه نبوی ذکر گردیده واقوال بزرگواران دین وپیروان مذهب حنفی درآن ذکر است مؤلف بزرگوار آن شیخ الشیوخ حضرت مولوی غوث محمد رحمه الله با تألیف این کتاب خجسته خدمت بس ارزنده برای اهل تصوف ومریدان راه طریقت نموده که بلاریب می باید آنرا مفیدترین کتب قرن حاضر در فن مذکور خواند وبالخصوص حاشیه مفیده را که جناب محترم خلیفه صاحب عبدالواحد نقشبندی برآن اضافه نموده بمنزله نور علی نور است یقیناً خلیفه صاحب موصوف مرد شمشیر وقلم است که در وقت جهاد در سنگر ودر موقع مقابله با فرق باطله قلم بدست مبارزه علمی وقلمی می نماید برعلمای حقانی وطالبان حقیقت لازم است که کتاب مذکور را بطور خصوصی با شور وشوق مطالعه نمایند خداوند کریم برای همچو علماء توفیق مزید ارزانی فرماید که از اسلام عزیز دفاع نمایند. ومن الله التوفیق

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى

امابعد:- فاقول لابد لانسان من التربية الظاهرية والباطنية التربية الظاهر يعلمه كل احد والتربية الباطنية يتعلق بالشريعة المصطفوية وهو يتعلق بالعلم الظاهر والباطن الظاهر هو العلوم الشريعة والباطنية علم التصوف وفي التصوف حجة السالكين في رد المنكرين وشرحه مصباح السالكين في رد الطاغين الذي الفه الشيخ الطريقه مولانا وشيخنا خليفه عبد الواحد نقشبندي مجددي دام ظله العالي على المريدين كاملة في هذه الفن نرجوا ان ينظر فيه بحسن النية وخلوص الطوية

فقير عباس مهتمم مدرسه اسلاميه فيض العلوم سورنگي بازار- بنون

[illegible]

کتاب هذا که توسط جناب خلیفه محمد عبدالواحد نقشبندی حنفی در شرح حجة السالکین فی رد المنکرین تألیف و تدوین گردیده یکی از کتب بزرگ مسلمانان است که وصفی اگر مبالغه نکرده باشم موجود نبوده [illegible] شمشیرش علمی و روحانی و جهادی شان نیز یکه تاز میدان بوده از خداوند [illegible] برای جناب شان [illegible] خواهانم و [illegible] که مطالعین روحانی و عامة الناس از فیوضات روحانی و علمی شان بهره کامل خواهند گرفت و مستفید [illegible]

[illegible]

[illegible]

نشانی تقریظ

[illegible] اسلامی دولت [illegible] وزارت
معاون، [illegible] ولایت [illegible] شوری
رئیس [illegible] ولایت والی، المجاهد
[illegible] الشریعت تابع الاتحاد
والسنة مروج السنة المصطفوی
[illegible] مؤید المذهب الحنفی الحاج ملا [illegible] رسول اخند زاده صاحب

الیمن بوردوی [illegible] ده منه نا:
الیمان طریق شاه نقشبند +
الحاج محمد رسول [illegible]

اذا كان المتن من التفنن [illegible] (چمن)
والشرح من مثله والحاشية
التشییر التی تلیق مثل هذا
الكتاب موجود فلنا نحن
هنا مثله جزاک الله خیرا
[illegible] الجزاء آمین ثم آمین
مولوی عبدالسلام
[illegible] (چمن)

[illegible] ۱۴۰۶ [illegible]
[illegible] (چمن)

[illegible] عبدالحق [illegible]
عبدالسعید [illegible] (چمن)

مولوی محمد معصوم [illegible] (چمن)
[illegible] ذلك

الحق [illegible] بالاتباع وما [illegible] الحق الا الضلال.
[illegible] (چمن)

مولوی [illegible] (چمن)
مولوی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم ما [illegible] فيه [illegible]
احسن [illegible] (چمن)
[illegible] (چمن)

الحمد لله الذی خلق العلماء ورثة الانبیاء والصلوة والسلام علی خیر الوریٰ الذی اسس قواعد الشریعة الغرّیٰ واله واصحابه الذین بذلوا جهدهم علی وتیرة المصطفیٰ وعلی اتباعه من المجتهدین والصالحین والشهداء خصوصًا علی امام الاعظم ابی حنیفة نور الهداء. قد رئیت و طالعت اکثر التصانیف للشیخ الربانی العالم الظاهری والباطنی الذی هو سراج العارفین ومصباح السالکین و قدوة الانام المسلمین منبع الهدایة الواصلین الفاضل الخلیفة الحاج عبد الواحد نقشبندی دامت برکاته و فیوضاته قد وجدت کتبه مفیدة جداً و معتبرة متنا واصلاً وعرفت جهده وحرصه علی اشاعة الطریقة وخدمة الشریعة ولما صنف الشیخ الفاضل مصباح السالکین فی رد لطاعنین فی التصوف رئیت و طالعت بعض مواضعه فوجدته بحرًا عمیقًا وکنزًا عظیمًا لاشتماله علی الدلائل النقلی والعقلی مع النظر المستوی واسئل من الله تعالیٰ ان یعطی لمصنفه اجراً کاملا وبدلا وافراً وان یبارک فی عمره وماله واولاده لفائدة المسلمین وان یوفقّ له الزیادة فی خدمة الدین وان ینفعنا به والمؤمنین آمین یارب العلمین الا ـ ان التصوف من اهم العلوم لانه حارس الشریعة المصطفیٰ ویحصل به تزکیة النفوس الوریٰ وبه یصیب الرجل الی الله تعالیٰ مع ان نفعه کثیراً و تعلیمه قلیل فلهذا اقول ایها المؤمنون لا تغفلوا ولا تعطلوا عن حصوله و مطالعته بل اهتدوا ـ وانفعوا بمضامینه وجواهره ـ لان مصباح السالکین سیف قاطع فی مقابلة المنکرین ـ وجنة للصالحین عن ضر المفسدین وهو کحل مفیده ـ لایریٰ مثله فی التحسین وقد مضیٰ علیه الاولین من الاولیاء الکبار الراشدین والعلماء المحققین ونور الهدایة الی صراط المستقیم ـ وهذا التقریظ لمحمد نعیم الذی هو یعد من المدرسین فی دار العلوم رحمانیہ النقشبندیه ریجار من متعلقات بطان

سید محمد عبدالقادر آزاد

Syed Mohammad Abdul Qadir Azad

التاریخ 3-3-94 الرقم ________

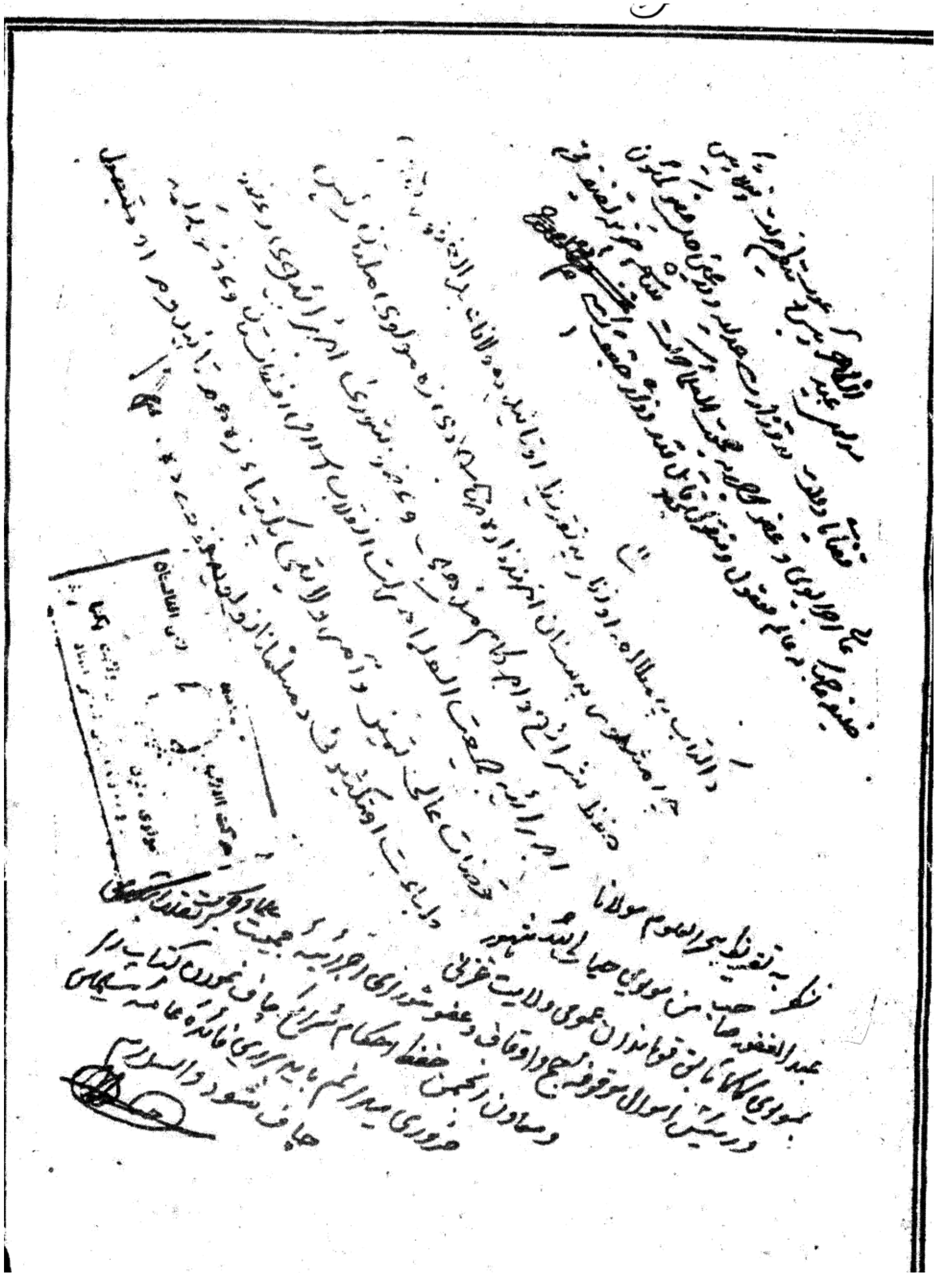
تقریظ

شمس العلماء، استاذ الفضلاء، بحر العلوم الاسلام بحر المقتدام وحید العصر والاوان العلامۃ مولانا سید عبدالقادر آزاد صاحب

نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم۔

حضرت مؤلف کی خواہش پر مصباح السالکین شرح تحفۃ السالکین کو جس جس مقامات سے سنا واقعۃ موصوف نے دین کی بہت بڑی خدمت کی ہے اور تصوف کے موضوع پر اچھوتی انداز سے کتاب تصنیف فرمائی ہے اگرچہ بوجہ قلت وقت بالاستیعاب مطالعہ نہ کر سکا تاہم جو سنا بحمداللہ بہتر پایا۔ باری تعالیٰ شرف قبولیت سے نوازے اور اہل اسلام کو زیادہ سے زیادہ نفع سے بہرہ ور فرماوے۔ والسلام

سید محمد عبدالقادر آزاد
رئیس مجلس علماء پاکستان
خطیب مسجد شاہی لاہور



الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى الصبر علينا وهدانا الى الاسلام و جعلنا من امة حبيبه محمد ن المصطفى عليه وعلى اله الصلوة و السلام

وبعد : فقد رأيت هذا شرح مصباح السالكين ونور الطالبين مشتمل على اشارات تصوف و السلوك والمنجيات من البلاء القاهرة لجماعة والسلوك الهم احصل هذا الكتاب للنجاة البدنية وزبدة للاصلاح باطنية في كل زمان واليه امين ثم امين

وتداالف هذ الرسالة الشيخ الشيوخ الصمدانى مظهر لطف ربانى مخزن علم لدنى صاحب جذبه صمدانى خادم دين اسلام اعنى نجمة الحاج فقير خليفه عبدالواحد نقشبندى رحمه الله البارى جزاه الله خير الجزاء عنا وعن اهل السنة والجماعة العبد ضعيف والعاصى خليفه محمد داود مدرس النقشبندى

حنفى نقشبندى

۱۳۷۲/۳/

تقریظ

خطیب اسلام مجاہد ملت بطل حریت حضرت مولانا محمد اجمل خان صاحب
قائم مقام امیر جمعیت علماء اسلام پاکستان
مہتمم جامعہ رحمانیہ عبدالکریم روڈ لاہور

کتاب مصباح السالکین شرح حجۃ السالکین تصوف کے موضوع پر بڑی اہم اور جامع کتاب ہے
مؤلف موصوف نے اس میں جواہرات اور یواقیت کو یکجا کرکے اس اہم موضوع کی بہت بڑی خدمت انجام دی ہے اللہ تعالیٰ ان کو جزاء خیر عنایت فرمائے اور مسلمانوں کو اس کے استفادہ کی توفیق بخشے سے این دعاء ازمن وازجملہ جہان آمین باد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

(MAULANA)
ALI ASGHAR ABBASI
PROVINCIAL KHATIB AUQAF PUNJAB
JAMIA MASJID NILA GUMBAD
LAHORE — PAKISTAN

علی اصغر عباسی
صوبائی خطیب اوقاف پنجاب
خطیب جامع مسجد ۔ نیلا گنبد ۔ لاہور پاکستان

DATE: ۲۱ رمضان المبارک ۱۴۱۷ھ

تقریظ

سابق 11/[illegible]/96

صاحب العلوم الظاہری والباطنی حاوی الفروع والاصول جامع المنقول والمعقول بقیۃ السلف وحجۃ الخلف خطیب جامع مسجد نیلا گنبد لاہور پاکستان

نحمدہ ونصلی علی رسولہ الکریم

حضرت خلیفہ عبدالواحد نقشبندی امیر ولایت پکتیا حرکت انقلاب اسلامی افغانستان کی تصنیف مصباح السالکین شرح حجۃ السالکین دین اسلام کے ایک اہم موضوع تصوف پر قیمتی علمی سرمایہ ہے حضرت خلیفہ صاحب نے اس موضوع پر علمی خدمت انجام دیکر علماء وطلباء پر احسان کیا ہے۔
اللہ تعالیٰ سے دعا ہے کہ اس تصنیف لطیف کو قبولیت سے سرفراز فرمائے آمین یارب العلمین۔

خادم دین علی اصغر عباسی
خطیب الاقلیم اوقاف پنجاب وخطیب جامع مسجد نیلا گنبد لاہور

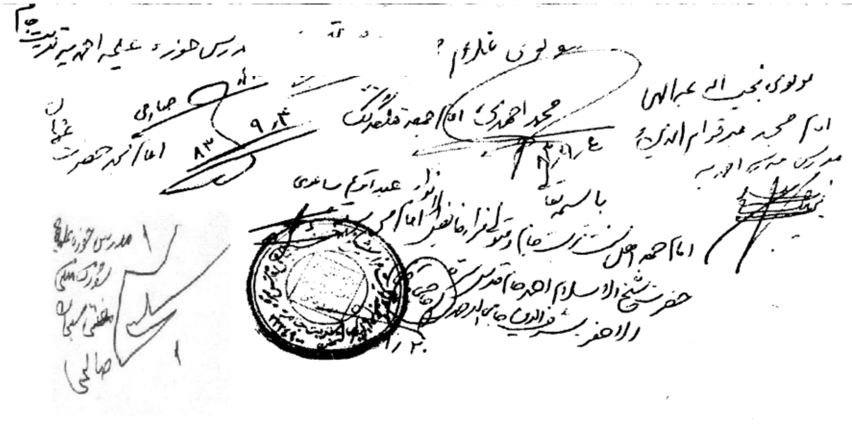
تأییدۀ علمای اعلام در تاریخ ۱۴۲۵ هـ.ق در مورد صحت مطالب کتاب

۱-مولانا غلام محمد صاحب تیموری مدرس حوزۀ علمیه احمدیۀ مزار شیخ الاسلام احمد جام ۲- حاج قاضی صاحب شراف الدین جامی الاحمدی امام جمعه اهل سنت و رئیس حوزۀ علمیه احمدیۀ مزار شیخ الاسلام احمد جام۳- حاج عبدالرحمن آخوند تنگلی طانه مدرس حوزۀ علمیۀ عرفان آبادگنبد ۴- حاج گلدی آخوند کمالی مدرس حوزۀ علمیۀ خادومیه جرگلان۵- حاج مولوی صاحب فیض احمد مطلوبی ساکن مشهد ۶ ـ حاجی مولوی صاحب قمرالحق مجددی۷- مفتی صاحب مولوی سبحان صالحی و مولوی محمد ناصر محمد نژاد مدرسان حوزۀ علمیه شورک ملکی۸-مولوی غلام احمدعلی بایی صاحب مدیر حوزه علمیه انوار العلوم خیر آباد تایباد و امام جمعه مشهد ریزه ۹-حاج عبدالجبار آخوند نیک نهاد وحاج خالد قربان آخوند نظر خانی و جلال الدین قاری جازیان مدرسان حوزۀ علمیۀ حنفیه گنبد ۱۰-حاجی مولانا عبدالغفور صاحب ابراهیمی مدرس حوزه علمیه نور مشهد ۱۱- حاج غفور آخوندیزدانی وحاج نوراحمدآخوندیزدانی‌مدرسان‌حوزۀعلمیه‌الاظهرباغلق جرگلان۱۲- مولوی صاحب عبدالباری صالحی مدیر حوزه علمیه مظهر التوحید یوسف آباد تایباد ۱۳- حاج آق محمد آخوند پژمان مدرس حوزه علمیۀ چای بوی گنبد ۱۴-آتا آخوند داوری و قلی آخوند پارسامدرسان حوزه علمیۀ سعادتی بجنورد ۱۵-مولوی صاحب نجیب الله عبداللهی مدرس حوزۀ علمیۀ احمدیۀ تربت جام۱۶-مولوی صاحب احمد صارمی امام جماعت مسجد حضرت عثمان تربت جام۱۷-حاج خلوت آخوند مختومی مدرس حوزۀ علمیۀ چهاریاریه گنبد ۱۸-عبدالکریم آخوند نظرخانی مدرس حوزۀ علمیۀ طاهری۱۹-حاج عباداالله آخوند قهرمانی مدرس حوزۀ علمیۀ اسلامیه جرگلان۲۰-حاجی پولاد آخوند بهمن مدرس حوزۀ پولادین جرگلان ۲۱-دوردی محمد آخوند بهمن مدرس حوزه علمیه صدیقی جرگلان۲۲- نور نفس آخوند مدرس حوزۀ علمیۀ سعودیه جرگلان ۲۳- حاج مراد محمد آخوند اسفندیاری مدرس حوزۀ علمیۀ صدیقی ۲۴- مولوی صاحب حاج محمد احمدی امام جمعه قلعه گک تربت جام ۲۵- مولوی صاحب عبدالکریم ساعدی امام جماعت مسجد محمدیه تربت جام ۲۶- الله نظر آخوند بهمن امام جماعت تنگه ترکمن جرگلان ۲۷-بازرگان آخوندکوهی امام جمعه ومدرس حوزۀ علمیۀ یکه سعود جرگلان۲۸-آشور محمد آخوند کوهی ۲۹- خال محمد آخوند سرفراز مدرس حوزه علمیۀ هدایت جرگلان۳۰- محمد علی آخونداوری مدرس حوزۀ علمیۀ حامدیه جرگلان ۳۱- اراز آخوند محمدی مدرس حوزۀ علمیۀ محمدیه جرگلان ۳۲- حاج بایرام محمد آخوند مدرس حوزۀ علمیۀ مرادیه جرگلان۳۳-رحیم آخوند صمدی مدرس حوزه علمیه حنفیه جرگلان ۳۴- حاج اراز علی آخوند نظر خانی ۳۵- مولوی عبدالرحمن رحمانی و مولوی جمعه دهقانی و مولوی ادهم اختری مدرسان حوزه علمیه مظهر التوحید یوسف آباد تایباد ۳۶-مولوی عبدالله باب نهان مدرس حوزه علمیه مظهر التوحید یوسف آبادتایباد و امام جماعت مسجد حضرت بلال تایباد۳۷-مولوی حسن کریمدادی رئیس حوزه مولانا ابوبکرتایبادی۳۸-مولوی عبدالبصیر کریمدادی مدرس حوزه مولانا ابوبکر تایبادی

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذِیْ نَوَّرَ قُلُوْبُ الْعَارِفِیْنَ بِنُوْرِ جَمَالِهِ وَ جَلالِهِ وَ سَلَكَ عِبَادِهِ الْمُـوْمِنِیْنَ السَّـبِیْلَ الْاَقْوٰی وَ اَحَلَّهُمْ فِیْ الرُّتْبَهِ الْقُصْوٰی وَ اَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوٰی وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلَی النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ اِلَی كَافَّةِ النَّاسِ جَمِیْعًا. رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ وَ قُدْوَةً لِّلْعَالِمِیْنَ الْعَامِلِیْنَ وَ مِصْبَاحَ الدُّجَا وَ عَلَی آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ نُجُوْمُ الْاِهْتِدَاءَ اِلی یَوْمُ الْجَزَاءِ.

اما بعد کتاب حجة السالکین و مصباح السالکین که از تصنیفات جامع المعقول و المنقول، قطب الاقطاب، رئیس المحقیقن، عمدة العلماء عاملین و زبدة المشایخ الکرام، حضرت مولانا غوث محمّد صاحب نقشبندی مجدّدی قدس الله سره الشریف و نور الله مرقده با شرحی که توسط خلیفه ملاعبدالواحد صاحب به رشته تحریردرآمده بنام مصباح السالکین مطالعه نمودم فی الواقع کتابهای مورد نظر بسیار مفید برای سالکان طریق استاد و رهنما می باشد و خصوصاً در این زمان که اکثر مسلمانان به مرضهای قلبی گرفتارند و از تصوف که علاج بیماریهای قلبی را می کند و باعث اصلاح نفس می باشد فراموش نمودند و لازم می دانم که از زحمات حضرت حاج سید عبدالله نقشبندی مجددی که اقدام به تجدید چاپ و اعراب گذاری آیات و ترجمه تفاسیر به زبان فارسی و احادیث نبوی و تصحیح اغلاط چاپی و تغییر لغات قدیمه به لغات متداول در این زمان متحمل زحمات و مشکلاتی شدند قابل تقدیر و قدردانی می باشد خداوند به ایشان که مسؤلیت خانقاه بزرگان خود را بردوش دارندو راهنمای اهل طریق می باشند خیر دارین عنایت کند جزء الله تعالی عَنِا وَعَن الْمَسْلَمِیْنَ خَیْرَ الْجَزَاءِ



بسم الله الرحمن الرحیم

نٓ وَالْقَلَمِ وَ مَا يَسْطُرُوْنَ

اما بعد کتاب **حجة** السالکین و شرح آن مسمی به مصباح السالکین از تصانیف جامع المعقول والمنقول ، قطب الاقطاب ، رئیس المحققین ، زبدة المشایخ العظام و عمدة العلماء العاملین ، حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس الله سره الشریف و نورالله مرقده با شرح آن که توسط جناب خلیفه عبدالواحد صاحب تصنیف شده مطالعه نمودیم .حقیقتًا در علمی که مورد بحث آن بوده ، یعنی علم احسان یا فقه باطن که همان تصوف اصطلاح است .کتابی پرمحتوا وجامع از لحاظ معنی وبزرگ و صحیح از لحاظ مطابقت آن به کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ می باشد .از آنجا که عرفا نقش مهمی در اخلاقیات و روشهای صحیح اجتماعی عالم اسلام داشته اند ودر تعلیم وتزکیه ، سرآمد زمان خود بوده اند. این کتاب راهنمایی بی نظیر در طریق اهل عرفان که همان روش اصلاح نفس و علاج بیماریهای باطنی است می باشد .لذا بر سالکان و پویندگان این راه مطالعه این کتاب توصیه می شود و لازم به ذکر است که از زحمات حضرت حاج سید عبدالله نقشبندی مجددی که اقدام به تجدید چاپ واعراب گذاری آیات و ترجمۀ تفاسیر و احادیث نبوی به زبان فارسی و تصحیح اغلاط چاپی وتغییر لغات غیر مصطلح به لغات متداول در این زمان ، زحمات ومشکلات بسیاری متحمل شدند قابل تقدیر وقدردانی می باشند .خداوند به ایشان که مسئولیت خانقاه بزرگان خود را به دوش دارند وداعی وراهنمای اهل طریق می باشند خیر دارین عنایت فرماید. وَمِنَ اللهِ التَّوْفِيْق

الحاج خلوت آخوند

مخدومی مدرسه چهاریاریه

الاحقر المحتاج خادم مدرسه حنفیه گنبد عبدالمجید آخوند

عبدالکریم آخوند

الحاج اراز علی نظرخانی

مولوی محمد ناصر محمدنژاد مدرس حوزه
علمیه شورک ملکی

مدرس مدرسه پولادین حاج پولاد آخوند
امام جماعت مسجد نقشبندیه گنگه ترکمن
الله نظر آخوند بهمن

حوزه محمدیه اشرفیه

مدرس حوزه علمیه [illegible]

امام جمعه جرگلان و مدرس حوزه علمیه عزیزی تپه سعود یاتشن
بازرگان آخوند کوهی

مدرس حوزه علمیه مرادیه الحاج بایرام محمد آخوند
آنا محمد آخوند [illegible]

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

تأییدیة و تقریظ عالم رباني،جناب حاج مولوي فیض احمد صاحب مطلوبي ـ دامت برکاته ـ در مورد کتاب حجة السالکین

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا عَلَی دِیْنِ الْاِسْلَامِ وَالصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلَی سَیِّدِنَا مُحَمَّدٍ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ وَ عَلَی آلِهِ وَ اَصْحَابِهِ اَجْمَعِیْن. ـ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ـ

اما بعد : قَالَ اللهُ تَعَالَی فِی الْقُرْآنِ الْمَجِیْدِ :فَاَعُوْذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ ﴿قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّٰها وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰها﴾ **سوره شمس آیات ۹و۱۰**

«همانا رستگار شد آن که نفس خود را پاک ساخت و همانا زیانکار گردیدآن که آن رابه اسفل السافلین برد».هرآن کس که نفس خودرابه پاکی آراست و به تقوا، اعتلا و ارتقا داد آن چنان که در همهٔ شئون و ابعاد حیات ، عبادت را انجام نداد مگر خاص برای رضا و خوشنودی خداوند متعال «جلت عظمته» با فضل وعنایت وقبول به فوز وفلاح و نجات حقیقی می رسد.

واگر نفس خود را با معاصی ، غفلت ، بوالهوسی ، آلوده ، ناپاک وملوث گردانیدزیان کارشدو درباخت.جای تأسف وحیرت است که انسان اگرچه اکرم موجودات واشرف مخلوقات است .عزت وسعادت دنیا وآخرت را به دست فراموشی سپـرده و تنها اسـم ورسـم و جسم مادّی اش را مهم می شمارد و به ذات حقیقی اش که همانا روح و بعد معنوی وجود وی است توجه والتفاتی نمی نماید وکرامت حقیقی اش را مورد نسیان وفراموشی قرار می دهد .انسان غرق در مادیات و زندگی نفسانی هدف و غرض و مقصد خداوند متعال را از آفرینش خود که حقیقتا به چه منظوری خلق شده واز عرصه امتحان حیات چند روزه اش دراین جهان چه دست آوردی برای حیات ابدی و همیشگی اش به ارمغان خواهد برد ، از یاد برده است .

لهذا اگر هدف وغرض از خلقت انسان در نظر گرفته شود ، بدون شک در این حالت عقل سلیم آدمی را متوجه سعادت و رستگاری جاوید خواهد نمود این سعادت در اجرای اوامر الهی و اجتناب از نواهی و منهیات (همه آنچه در شریعت اسلام منع شده است) حاصل می شود .استقامت نقش بسیار موثری دارد در این که انسان به مقام تزکیه واحسان ارتقاء یابد .

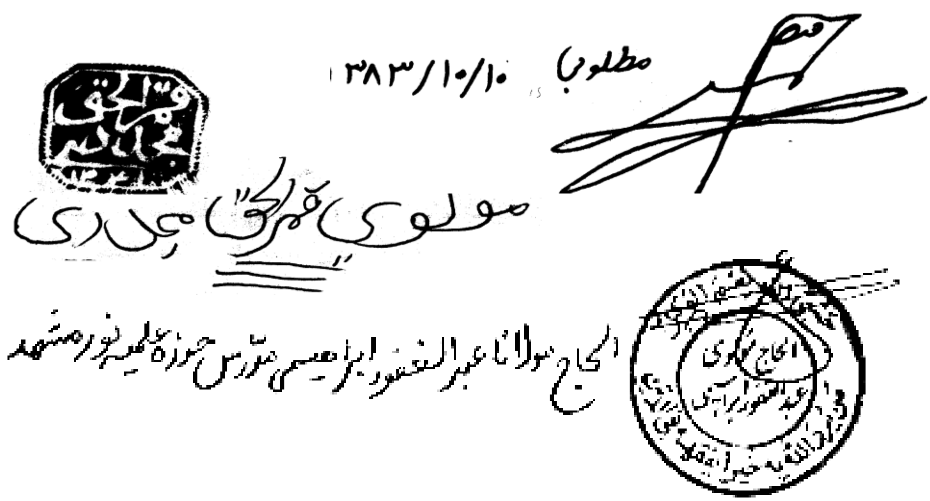
برای رسیدن به این مقام ومرتبه والا علاج وچاره ای جز مطالعه وتحقیق ، تأسی ، اقتدا وعمل بر منهج و روش حضرت نبی اکرم ﷺ واهل بیت و اصحاب کرام و سلف صالحین (رضوان الله تعالی علیهم اجمعین)راه وطریق دیگری انسان را به سر منزل مقصود نخواهد رساند چرا که سلف صالحین از تعالیم نجات بخش قرآن عظیم الشأن و محضر و صحبت حضرت محمد مصطفی ﷺ مستفیض گردیده اند .و برای امتثال اوامر خـداوندی ـ جل جلاله ـ و اجتناب از ممنوعـات و ترویج دعوت ، تبلیغ و ارشاد با حضرت رسول الله ﷺ بیعت کردند و در همین مسیر سر و جان و مال را برای اعلاء کلمۀ الله و انتشار دین مقدس اسلام اهدا نمودند .

بناءً: برکات وفیوضات به تمامی بر راه وروش آنان به ودیعت نهاده شده است .دانشمندان واندیشمندان راسخ در علوم دین کتابهایی بسیار در باب تهذیب و تزکیه نفس و احسان تصنیف و تألیف فرموده اند که از آن جمله است کتاب گرانقدر «حجة السالکین » تألیف حضرت مولانا «غوث محمد» صاحب قدس سره الشریف و شرح آن :«مصباح السالکین » تألیف مولانا خلیفه عبدالواحد که مطالعۀ آن باعث تنویر و روشن شدن افکار و اذهان در مورد شائبه ها وشبهه های وارد شده در مورد تزکیه وا حسان یا تصوف وعرفان می گردد .بسیاری از پرسشها ، انتقادات ، وایرادات که در مورد تصوف وعرفان مطرح گردیده مطابق با استدلالهای شرعی از کتب

معتبر وموثق مورد ارزیابی قرار گرفته و جوابهای شافی و کافی عرضه گردیده است .

لازم به یاد آوری است که زبان تحریر این کتاب بیشتر به زبان دری محلی است .لذا درپاره ای موارد تعقیدات و مشکلات لفظی عارض می شود . البته اکثر مطالب تا جایی که ممکن بوده توضیح داده شده است با این حال ممکن است خطاها و لغزشهایی مشاهده شود که لازم است اهل فضل و دانش ، ناشر را در تصحیح و تنقیح یاری فرمایند .

در پایان از مساعی و تلاشهای پیگیر ومداوم که از وقت ومال وجان مایه گرفته است از همهٔ عزیزانی که در امر تصحیح ، اعراب گذاری ، ترجمه، توضیح وچاپ این کتاب مساعدت و همکاری داشته و زحمات بی نهایت را متحمل شده اند و بالاخص از مساعی و تحمل تکالیف خیلی زیاد که در تدوین وچاپ و نشر این کتاب از جناب محترم الحاج حضرت صاحب «سیّد عبدالله » نقشبندی مجددی بسیار تشکر وسپاس گذاری لازم است .خداوند متعال جل جلاله و عم نواله مساعی وجدیتهای مداوم همه را مورد قبول قرار دهد و همهٔ برادران مؤمن و مخلص را توفیق رفیق گرداند تا از مفاهیم و مطالب عالی قدر این کتاب مستطاب بهره مند ومستفید گردند.



بسم الله الرحمن الرحیم
سوره حم السجده آیه ۳۳ جزء ۲۴
ومن احسن قولا ممن دعا الی الله ... [illegible]

اما بعد

کتاب حجة السالکین و شرح آن مسمی به مصباح السالکین از تصانیف عالم ربانی و عامل الصمدانی قطب الاقطاب حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس سره الشریف را مطالعه نمودم و آن را مثل یک صحیفه‌ای ناطق، داعی الی الحق که خوانندگان را بطرف احکام خداوند و سنن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم میخواند، یافتم. الحق بهترین کلام چه نثر باشد و چه نظم، چه تحریر باشد و چه تقریر سخنی است خوانندگان را بسوی یگانه رحمان خواند، یکبار دین وا دارد و بفکر عاقبت متوجه سازد، کتاب مذکور با تمام این صفات کاملاً متصف است و سالکان را به منزل مقصود راهنمائی می کند. علی الخصوص چاپ مجدد کتاب حجة السالکین که به همت و زحمات شبانه روزی پیر طریقت، مجدد دوران، قطب الاقطاب، خلیفة الله فی الارض حضرت شاه حاج سید عبد الله نقشبندی مجددی انسانی که عشق خدا را در خدمت به خلق الله یافته، ترجمه و اعراب گذاری شده است جزو آن کتب انگشت شمار تصوف و عرفان است که به زبان ساده و روان فارسی ترجمه شده و اصطلاحات سخت به لغات متداول امروزی تغییر داده است که مطمئناً شرف و سند قبول عام را بدست آورده و چراغ هدایت عالمان و سالکان نه تنها در این دوران بلکه در طول تاریخ خواهد شد:

ومن الله التوفیق.

مدرسه ... الاظهر
تاسیس باغلق ۱۳۳۷

مدرس مدرسه الاظهر باغلق حاج عبدالغفور آ...
مدرس مدرسه الاظهر باغلق حاج نور احمد آخوند

«تقدیم تقریظ نامه»

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدُ للّٰه ربّ العالمین والصّلاة والسّلام علی خاتم النّبیّین و امام المرسلین سیدنا محمدٍ وعلی آله وصحبه اجمعین: امّا بعد کتاب حجّة السّالکین فی ردّ المنکرین که از تصنیفات جامع المعقول والمنقول حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدّس اللّٰهُ سرّه الشریف ونوّر اللّٰهُ مرقده با شرحی که توسط خلیفه مُلّا عبدالواحد بنام مصباح السالکین فی ردّ الطاعنین به رشته تحریر در آمده مطالعه نمودم به نظر فقیر فی الواقع کتابی بسیار مهم برای مسلمین بالاخصّ استاد ورهنما برای سالکان طریقت وکتابی خیلی مفید وجامع با ادلّه جهت علاج بیماریهای قلبی وتزکیه نفس: لذا لازم می‌دانم که از زحمات حضرت صاحب سید عبداللّٰه جان نقشبندی مجددی که اقدام به تجدید چاپ واعرابگذاری وترجمه به زبان فارسی وتصحیح اغلاط چاپی وتغییر لغات قدیمه به لغات متداول در این زمان متحمل زحمات ومشکلاتی شده‌اند قابل تقدیر وقدردانی می‌باشد: خداوند به ایشان که فعلاً مسئولیت خانقاه بزرگان خودرا بردوش گرفته وراهنمای اهل طریق می‌باشد سعادت دارین عنایت کند: نَفَعَ اللّٰهُ بِهِ المومنینَ الصّادقین العاملین إنّه علی ما یَشاءُ قدیر وبالاجابةِ جدیر: وصلی اللّٰهُ علی سیدنا محمدٍ وعلی آله وصحبِهِ وسلم:

۱۹ ذی قعده ۱۴۲۵ ق

مدرس حوزه علمیه خادمیه آق‌قلا

الاحقر حاج گلدی آخوند

۸۳/۱۰/۱۲

خال محمد آخوند [illegible] مسئول ومدرس حوزه علمیه هدایت کلاته ابریشم جرگلان بجنورد

۱۴/۱۰/۸۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ومن احسن قولاً ممن دعا الی الله

سورة حم السجدة آیة ۳۳

اما بعد،

کتاب حجة السالکین و شرح آن مسمّی به مصباح السالکین از تصانیف عالم ربانی و عامل الصمدانی، قطب الاقطاب حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس سره الشریف را مطالعه نمودم و آنرا مثل یک صحیفه‌ای ناطق «داعی الی الحق» که خوانندگان را بطرف احکام خداوند و سنن رسول مقبول صلی الله علیه وسلم میخواند، یافتم: الحق بهترین کلام چه نثر باشد و چه نظم، چه تحریر باشد و چه تقریر سخنی است خوانندگان را بسوی یگانه رحمان خوانده، بکار دین وا دارد و بفکر عاقبت متوجه سازد. «کتاب مذکور» باتمام این صفات کاملاً متصف است و سالکان را به منزل مقصود راهنمایی می کند. علی الخصوص چاپ مجدد کتاب حجة السالکین که به همّت و زحمات شبانه روزی پیر طریقت «مجدد دوران» «قطب الاقطاب» «خلیفة الله فی الارض» حضرت شاه حاج سید عبدالله نقشبندی مجددی انسانی که عشق خدا را در خدمت به خلق الله یافته، ترجمه و اعراب گذاری شده است جزو آن کتب انگشت شمار تصوّف و عرفان است که به زبان ساده و روان فارسی ترجمه شده و اصطلاحات سخت به لغات متداول امروزی تغییر داده است که مطمئناً شرف و سند قبول عام را بدست آورده و چراغ هدایت عالمان و سالکان نه تنها در این دوران بلکه در طول تاریخ خواهد شد. ومن الله التوفیق؛

بنده حقیر و بی بضاعت آتا آخوند داوری (نوی آخوند)

مسجد سعادتی

تاسیس ۱۳۶۳

بجنورد طالقانی ۱۵

مدرس علوم دینی مدرسه سعادتی بجنورد

تأسیس ۱۳۶۳

آتا آخوند داوری

بنده ضعیف علی آخوند یار

حوزه علمیه عالمیه کلاته بار

۱۳۶۱

(محمد علی آخوند یار)

منه الارشاد و الیه المعاد

الحمد لله وکفی؛ والصلوة والسلام علی رسول الله. قال الله: کونوا مع الصادقین

اما بعد کتاب حجة السالکین فی رد المنکرین و شرح آن مسمی بمصباح السالکین که از تصنیفات جامع المعقول و المنقول حضرت مرشدنا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس الله سره الشریف و نور الله مرقده، شرحی که توسط ملا عبدالواحد بنام مصباح السالکین فی رد الطاعنین برشته تحریر درآمده حقیر به مطالعه نمودم نظر به اینکه این کتاب نفیس بسیار مفید و واضح ساده و آسان برای هر مبتدی بوده از عطر ناب مجری صلعم دوای بیماران خسته دلان و سوخته گان همانند گوسفند بدون شبان کبوتر به آزار در تکیت لوای شریعت و محور طریقت طبیعتاً هم لال می تواند از آن سخن بگوید و هم کوری تواند آنرا بفهمد راهنما گرهی برای اهل دل و سازنده گرهی رسیدن بدرجه سعادت دنیا و آخرت میباشد زیبایی و شگفتیهای این شمشیر عدالت مصداق این شعر را میرساند ای زخم فراق تو بیاد مرا شکایتی بر در تو نشسته ام منتظر عنایتی گرچه برانی زدرت بازنگردم از درت چون ز در عنایت یافته ام هدایتی امیدوارم هر خواننده ای از این کتاب بهره کافی و وافی ببرد لذا لازم میدانم که از زحمات حضرت صاحب سید عبدالله جان نقشبندی مجددی که اقدام بنشر و تجدید چاپ و اعراب گذاری و ترجمه بزبان فارسی و تصحیح اغلاط نموده اند قابل تقدیر و قدردانی میباشد

[illegible] و امام جمعه [illegible]

مدرسه صدیقی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف الرسل
وخاتم النبيين وعلى آله واصحابه المنتجبين المنتخبين - اما بعد
فانى طالعت مصباح السالكين شرح محجة السالكين من آثار
الفاضل الالمعى جامع الرموز والاسرار صاحب الفيوض و
البركات الخليفة الحاج عبد الواحد النقشبندى دامت بركاته
وكذا متنه محجة السالكين من تأليفات الشيخ الاوحدى المرشد
الاكمل حضرت مولانا غوث محمد رحمه الله الاحد وعفا عنه
الصمد الكتابين المتن والشرح كليهما مملوئين من فوائد ودرر
لطيفة فى علم التصوف لمن سلك مسلك الشريعة الغراء
المحمدية على صاحبها الصلوة والتحية خصوصا مصباح السالكين
لاشتماله على مسائل التصوف من الطرق الاربعة وثبوتها بالقرآن
الكريم والاحاديث النبوية والفقه ودلائل العقلية والنقلية فوجدته
بحرا عميقا وكنزا مخفيا اسئل الله تعالى ان يجعله مقبولا بين
الانام وهاديا لمن سلك مسلك السلام فعلى اهل العلم والمعرفة
لا سيما اهل التقوى والمطالعة ان يستفيدوا منه فانه جيد جدا
كثير الفائدة والعائدة وان يعطى لمصنفه اجرا كاملا وذخرا
للآخرة ويجعله تحفة لخدمة الدين وبارك فى عمره واولاده
واهل بيته - آمين يا رب العالمين -

حرره الاحقر عليبائى - المولوى غلام احمد - رضى عنه الصمد
المدير بالجامعة العلمية - انوار العلوم خير آباد - تايباد - ايران
امام الجمعة بخش ميانولايت - مشهدريزه - مورخه ۲۲/۹/۹۳

حوزه علمیه انوار العلوم خیرآباد تأسیس ۱۳۵۸

امام جمعه مشهدریزه مولوی غلام احمد علی بابی

بسم الله الرحمن الرحیم

هَل یَستَوِی الَّذِینَ یَعلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعلَمُونَ

آیا برابرند آنهائیکه میدانند و یا آنهائیکه نمیدانند

الحمد کتاب بهجة السالکین و شرح آن مصباح السالکین از تصانیف عالم ربانی و عارف صمدانی قطب الاقطاب حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی قدس سره الشریف را مطالعه نمودیم و آن را مثل یک صحیفهٔ ناطق و داعی الی الحق که خوانندگان را بطرف احکام خداوند (ج) و سنن رسول مقبول (ص) ملتجی اند یافتم الحق بهترین چه نثر و چه نظم چه تحریری و چه تفسیری سخنی است عرفانی و طلوعی چنانچه از قول مشایخ کرام (رح) روایت شده است کلمات المشایخ جنود الله فی ارضه کتابیست متصف به تمام صفات و جامع کلام شرعی و عرفانی میباشد که به همت بی دریغ شیخ و قطب زمان خلیفة الله حضرت شاه عبدالله مجددی نقشبندی ترجمه و تفسیر و تحریر یافته است مورد تائید علمای اهل سنت وجماعت بخصوص مذهب حنفی میباشد

۱۳۸۳/۱۱/۲۲ هجری شمسی

مولوی حسن کریمداری

حوزه علمیه مولانا ابوبکر تایبادی

تاسیس ۱۳۵۳

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برادر دیدۀ حق بین گشا   تا گشاید دیدۀ قلبت خدا

از سر انصاف بین در این کتاب   فیض روحانی ازاین شاهان بیاب

کز کرم آن شاه اسرار رموز   جمع کرده‌مجمعی را چون کنوز

گنج معنی اندر آن بنهفته است   پس دُر اسرار یزدان سفته است

حجتی باشد برای سالکین   هست برهانی بر اهل یقین

هر مطالب را دلیلی از کتاب   یا ز سنتها و شرع مستطاب

از تفاسیر و احادیث رسول   صد دلائل تا که پیش آید قبول

یا که از قول شیوخ معتبر   هر سخن را داده شرح مُختصر

تا قبول اهل دل گردد یقین   می‌دهد حق آرزوی متقین

قصدم آن شد تا که بهر خدمتی   تا که بنماید خدایم منتی

ترجمه و تفسیر الفاظش کنم   با زبان صدق دمسازش کنم

بعد جدّ و جهد آن حی قدیر   داد توفیقی برای این فقیر

فقر فخری آمده از مصطفی   این چنین بگذشته اند ما مضی

پور ادهم فقر را نیکو شناخت   مال‌و ملک‌وجان‌ودل فقر باخت

فقر تاج عزّت آمد فقیر   فارغ است از عزّت تاج و سریر

ترجمه و تفسیر آیات و حدیث   شد میسّر با محبّان جلیس

دارم امیــد از خــدای ذوالمــنن رحــم بنمایــد در ایــن دور فــتن

بندگان از لطف بنوازد به عشـق هم به حق جملـه ابـدال دمشـق

در پزیـــرد از مـــن حیـــران زار هم به فضل خود خدای کردگار

فــیض او را عــام گردانــد الــه تا که جمـع مـؤمنین آینـد بـه راه

هســت عبــدالله ز حــق امیــدوار فیض قدسی را چـو بـاران بهـار

این قطعه شعر از جناب مولوی صاحب دستگیر رسولی دربارۀ کتاب حجۀ السالکین و منصف او حضرت مولانا غوث محمد جان صاحب نقشبندی مجددی قدس سره مترجم حضرت حاج سید عبدالله نقشبندی مجددی مدظله العالی

چون که دیدم محتوای ایـن کتـاب شـیفته گشـتم بـرای ایـن کتـاب

پـیش پـای عارفـان چـاکر شـدم ســاقیان ســلک را ســاغر شــدم

کـاش بـودم بلبـل ایـن بوسـتان عنــدلیب مــدح خــوان عارفــان

هــر کــه زیــن دُرّ گــران آگــاه شــد خــادم مطلــق در ایــن درگــاه شــد

ســالکین را رشــته دیگــر بــود هــر کــه در ایــن ره درآیــد ســر بــود

هر سری را تـاج عـزّت کـی دهنـد هر دری‌را فیض رحمت کی دهند

خــاک ایــن درگــه زر و زیــور بــود خــار و خاشــاکش دُر و گــوهر بــود

چــون شهنشــاهان گــدایانش بــود جنــت الفــردوس پایــانش بــود

معنــی عرفــان خــدا بشــناختند بــــر در او بــــی ریــــا بشــــتافتند

بـا حقیقـت تـوام مطلـق شـدند | محـو در اسـرار سـر حـق شـدند

بندگی بی معرفت شرمنگی است | معرفت آری اصول بندگی است

سـالکین را حجّتـی بگذاشـته ای | عـارفین را رونقـی افـزوده ای

کارتـان عـالی و اجرتـان کثیـر | ظلمـت مجهـول را بـدر منیـر

غوث محمـد رهنمـای نیـک بـین | اختـری در آسـمان شـرع و دیـن

روحتـان در اوج اعلـی علیّـین | یادتـان جاویـد نـزد عـارفین

پـس تشـکر حـاج عبـدالله را | چـون ادامـه داد عـالی راه را

ترجمه کرد این کتاب آسان نمـود | خـدمتی در مجمـع عرفـان نمـود

اجـر نیکوکـار پـیش کبریاسـت | نیـک اندیشـی شـعار اولیاسـت

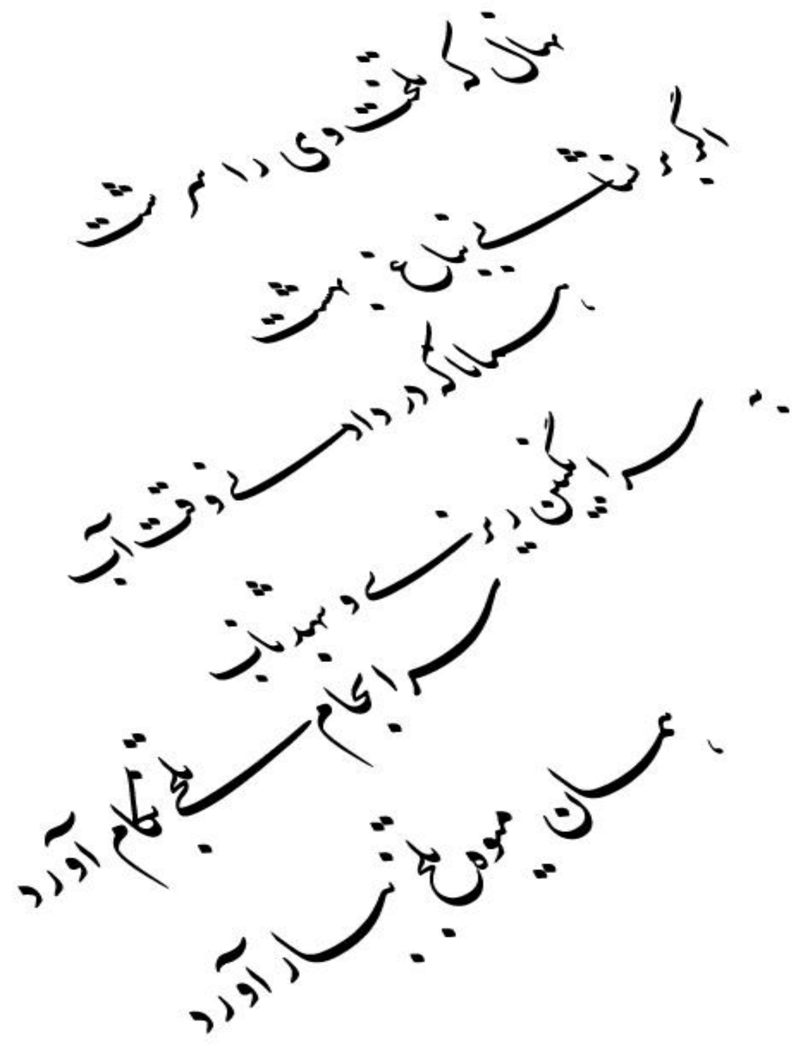
این تلاش و کوششت مقبـول بـاد | تـا ابـد محفـوظ ایـن منقـول بـاد

ای سـخاوت پیشـه نیکـو سرشـت | حق تو را مسکن نماید در بهشـت

خلق از خُلقت تـو را احسـان کنـد | حسن خلق هر مشکلی آسان کنـد

از مریـدان خانـدانت دسـتگیر | یاد گـار ایـن قطعـه زیبـا پـذیر

قال علیه الصلوة والسلام کل شئ یرجع الی اصله



اختتامیه

﴿هُدًا وَّ بُشْرَی لِلْمُؤْمِنِیْنَ﴾

خوش خبری و بشارت باد برطالبان راه حقیقت و پویندگان طریق شریعت مبنی بر اینکه کتاب جامع حجة السالکین فی رد المنکرین که شرح آن مصباح السالکین فی رد الطاعنین در دسترس شما قرار دارد از اثر گران سنگ جامع المعقول و المنقول قطب الاقطاب رئیس المحقّقین عمدة العماء العلام زبدة المشایخ الکرام جد امجدم حضرت مولانا غوث محمد صاحب نقشبندی مجددی (رح) می باشد با در نظر داشت به چاپ سابق آن که مشکلاتی در همه نوع از نوشتار و اعراب و چاپ داشت با نظر خواهی از حضرت صاحب حاجی سید عبد القدیر نقشبندی مجددی ـ دامت برکاته ـ به تصحیح و تسهیل آن اقدام شد. این کتاب که دراثبات طریقت و مطابقت آن با قرآن و سنت کتابی بی بدیل است در آن مسائل تصوف ازقبیل ذکر و رابطه و آداب و سبقات و دلائل و براهین آن از کتاب و سنت و قول سلف مذکوراست و همچنین پاسخ بعضی از اعتراضات طاعنان و کج فهمان به صورت مدلّل وجود دارد . امید است که این کار بزرگ حضرت مؤلف (رح) مورد استقبال طالبان طریقت ومعتقدان روش اهل سنت و جماعت قرار گیرد و باعث استقامت و ثبات این اعتقاد راسخ و اهل آن شود.

« اَللَّهُمَّ ثَبِّتْنَاعَلَی دِیْنِكَ وَ سُنَّةِ نَبِیِّكَ » لازم به یادآوری است که در راه انتشار این اثر کمیاب زحمات بسیاری کشیده شده است .خداوند همه برادرانی که در این امرخطیرقدمی برداشتند و وقتی را صرف

نمودنداز رحمت بی پایان خود اجر و مزد وافی عطا فرماید .مخفی نماندکه تلاش و کوشش تصحیح وتسهیل آن بسیار وسیع و گسترده بوده است لیکن هیچ عمل انسان خالی ازسهو و لغزش نیست. لذا از صاحبان انصاف امید می رود که اگر مطلبی به نظرگرامیشان رسید تذکر دهندتا مورد استفاده قرار گیرد .درآخر خداوند را بر این توفیق شاکریم وامیدواریم که این فقیر و جمیع برادران اهل ایمان را مورد عفو و مغفرت خود قرار دهد و روز به روز اسباب ترقی روش حضرات خواجگان نقشبندیه را که روش سلف صالح است فراهم سازد.

﴿رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمَ﴾

تمت هذا الکتاب بعون الملک الوهاب

به تاریخ اول محرم ۱۴۲۶ ه. ق

مصادف با ۱۳۸۳/۱۱/۲۳ ه.ش

سید عبدالله نقشبندی مجددی امانی شمسی

خادم خانقاه مشایخین کبار

محل دریافت : غورات،سرسبد شریف ، پرچمن ، تحت پرچمن ، قندهار ، لوئی واله ، هرات، کوشک ، دوقی ، بادغیس ، قادس ، هلمند ، باقران ، شلمین،نیمروز،مشهد—مهر آباد،بجنورد، گنبد کاووس ،گرگان،تربت جام، تایباد.

تلفن تماس : ۰۰۸۸۲۱۶۲۱۱۴۱۰۳۲

۰۵۱۱- ۲۵۹۹۶۹۴

الداعی :

خادم خانقاه مشایخین کبار طریقه عالیه نقشبندیۀ مجددیه شمسیه

الحاج سید عبدالله نقشبندی مجددی

مژده

کتابهای

آداب سلوک و نغمه عشاق

طريقة الراشدين
و
حجة المسترشدين

جامع السلوك

ادعيـة شفـاء
من
شمس العرفاء

زير طبع مي باشند ان شاء الله تعالي در دسترس خوانندگان محترم قرار خواهند گرفت.

9 786007 572177

انتشارات خواجه عبدالله انصاری